[illegible]



در مطبع منشی نولکشور لکهنؤ طبع مزین نقش قبول بر کرسی نشانید

فهرست [illegible] اقبالنامه جهانگیری

فهرست اقبالنامهٔ اکبری

تمام شد

[illegible]



در مطبع منشی نولکشور لباس طبع بزین نقش قبول پوشید



بسم الله الرحمن الرحیم

ستایشی نامتناهی و نیایش بی‌منتهای ربانی را سزد که بار خلعت وجود و کرامت فرمود در عهد پادشاه عادل کامل حلیم کریم که روزگار او عروس زمانه را
و جهان چمن ممالک بنوبهار عدالت او پیراسته و درود نامحدود بر سپه‌سالار جهان هستی که راز نیستی جهانیست بعقد ایمان بر آورد و سلام
اخلاص انجام بر آل و اصحاب او اجمعین اما بعد بر دانشوران حقیقت گزین و سخن سنجان معنی آفرین پوشیده نماند که بموجب حکم
خاقان گیتی ستان فرمانروای عالم و عالمیان شاهنشاه خدا آگاه جلال الدین محمد اکبر بادشاه علامی شیخ ابوالفضل سوانح و وقایع زمان
دولت و سلطنت آن حضرت را از مبداء جلوس جهان افروز تا انتهای مدت حیات خویش در سلک تحریر کشیده به اکبرنامه موسوم
ساخته و آنرا به سه مجلد پرداخته جلد اول مجملی از احوال آبای عظام و اجداد کرام آن حضرت جلد دوم بر واقعات زمان دولت ابد قرین از
آغاز فرمانروائی تا سنه چهل و هفت الهی و آنرا دو دفتر ساخته دفتر اول سوانح یک قرن از ابتدای جلوس تا عشره دوم از آغاز فرمانروائی
حضرت شاهنشاهی تا چهل و هفت که فوت شده جلد سوم مشتمل بر ضوابط و قوانین که محمد اکبر شاه غازی بنا آن نهاده موافق قواعد تبیین و تشریح بیان
نهاده جلد دوم و جلد سوم را قصد کرده که بزبان فرس قدیم نویسد و بسخت ناگوار او بیگانه بگوشش میخورد و عوام الناس از خواندن و فهمیدن
آن بغایت دشوار بعضی از آن در عهد دولت آنحضرت نوشته مصنوع تکلفات و تصرفات شده و از جاده مدعا نویسی و شاهراه مقصود
بیرون رفته و خواجه نظام الدین احمد بیگی که تاریخ سلاطین هند بطریق مجمل جمع نموده و طبقات اکبرشاهی نام کرده سوانح و وقایع سی و
سه و هفت سال از عهد دولت حضرت خاقانی بر سبیل اجمال و اختصار در آن تالیف داخل است و خواجه عطابیگ قزوینی نیز شطری
از احوال زمان سلطنت آن حضرت را بقدر استعداد خویش تالیفی پرداخته و توفیق بر اتمام آن نیافته لاجرم این ذره بی وجود
شکسته زبان این دوست محمد محمد شریف المخاطب به معتمد خان که به نسبت خانه زادی این درگاه والا شرف اختصاص دارد

معطوف [illegible] ترتیب [illegible] آن حضرت بود دست اخلاص این فدوی [illegible] عنوان [illegible] زمان آگاهی الی [illegible] تاریخ [illegible]

با احوال [illegible] خصوص [illegible] سوانح [illegible] این دودمان تاریخ الفیان [illegible] واقعات [illegible] نوشته [illegible]

[illegible] دولت [illegible] تعلیق [illegible] از شکایات و [illegible] عبارات [illegible]

[illegible] یکسان [illegible] خاطر [illegible]

سوانح و تصحیح [illegible] اوقات [illegible] ولی نعمت [illegible]

[illegible] از زمان آگاهی این [illegible] گذشته بود تحقیقات شیخ ابوالفضل [illegible] خواجه نظام الدین احمد و خواجه عطا بیگ [illegible]

[illegible] رسانیده [illegible] لیکن از دوام خدمت و کثرت اشتغال ظاهر [illegible]

[illegible] تاریخ هزار و بیست و نه هجری که پانزده سال شمسی از عهد دولت جهانگیری منقضی شده بود

از [illegible] کشمیر [illegible] بیاض بردم و حق نعمت رسیدگی بجا آوردم و امروز لله الحمد که [illegible]

این صحیفه خاطر محزون بود بعیار کامل رسید امید که رایج روزگار گردد و این تاریخ را سه مجلد ساخته ام جلد اول احوال اجداد حضرت

خاقان گیتی ستان باندک تصرفے از آنچه شیخ نوشته جلد دوم سوانح زمان دولت خاقان گیتی ستان از آغاز جلوس بر مسند

فرمان روائی تا زمان [illegible] شدن آن حضرت جلد سوم واقعات عهد سلطنت و ایام خلافت شهنشاه عدالت آئین شهریار

حقیقت گزین چراغ افروز دودهٔ صاحبقرانی دانای رموز آسمانی جوان بخت روشن ضمیر جامدار جهان بخش جهانگیر صاحب صلح کل

بخشنده [illegible] سر افرازے نور الدین محمد جهانگیر

بادشاه غازی خلد الله تعالی ظلال خلافته الی یوم القیام و چون این تالیف بنام نامی آن حضرت زیب اشتهار یافته به اقبالنامهٔ جهانگیری

موسوم گشت و درین تاریخ مراد از حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه است و از جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون پادشاه

و از خاقان گیتی ستان جلال الدین محمد اکبر بادشاه و حضرت شاهنشاهی عبارت از نور الدین محمد جهانگیر بادشاه است امید که ذیل این سلسله

علیه تا آغاز صبح نشور پیوسته باد **جلد اول در ذکر اجداد خاقان گیتی ستان** طلوع کوکب جهان افروز یعنی ولادت

باسعادت حضرت خاقانی از بطن مقدس حضرت عصمت قباب عفت نقاب مستورهٔ حجلهٔ حلم و حیا مخدرهٔ مقنعهٔ عزت و کبریا حمیده بانو بیگم

نقد پاک یکتا نشین مسند توحید سالک خرام مرحلهٔ تجرید زبدهٔ اولیای کرام قطب فلک مقام زنده پیل احمد جام انار الله برهانه بتاریخ

شب یکشنبه پنجم رجب سال نهصد و چهل و نه هجری بعد از گذشتن هشت ساعت و بیست دقیقه از افق سعادت اتفاق افتاد و وجود جهان

افروز آن حضرت قدم اقبال توام بعرصهٔ عالم نهاد و مولانا نور الدین ترخان تاریخ ولادت اشرف چنین در سلک نظم کشیده

رباعی چون کلک قضا نشان تقدیر نوشت ✤ آیات امید با تفسیر نوشت ✤ از بهر ولادت شهنشاه جهان ✤ تاریخ

شهنشه جهانگیر نوشت ✤ و این تاریخ نیز از غرایب است که یکے از فضلای عصر گفته **قطعه** شکر الحمد که آمد بوجود ✤

آنکه از کون و مکان منتخب است ✤ پادشاهے که ز شاهان جهان ✤ اکبرش نام و جلالش لقب است ✤ شب و روز و مه و

سال میلاد ✤ شب یکشنبه و پنج رجب است ✤ زائچهٔ طالع آن حضرت از حکمای دانش اساس و منجمان کواکب شناس

بسیار نوشته اند اما چون غرض ازین مختصر بیان احوال سعادت مآل آن حضرت است و بدیگر مطالب پرداختن سر رشته

از دست میرود و سخن دراز میشود زائچهٔ طالع اشرف از کارنامهای اقبال روز افزون که در عالم ستانی و جهان داری

نمونه ظهور دارد و محتاج به بیان نیست لهذا القاب آبای کرام و اجداد عظام حضرت شاهنشاهی برین ترتیب است ✤✤

ابو المظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن نصیر الدین محمد همایون پادشاه بن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا
بن سلطان محمد میرزا بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور صاحبقران بن امیر ترغای بن امیر برگل بن ایلنگیر بهادر بن ایجل نویان
بن قراچار نویان بن سوغو چیچن بن ایرومچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنغر خان بن قایدو خان بن دوتومن
بن بوقا قاآن بن بوزنجر قاآن که از آلانقوا است جوینه دختر جوینه ... بن منگلی خواجه بن تیمور تاش ... بن ترک بن یافث
بن نوح بود چون احوال اجداد خاقان گیتی ستان از آلانقوا تا امیر صاحبقران در تواریخ مبسوط و مشروح مرقوم است شروع
رسید آن نمی نماید و اما امیر صاحبقران بجهت سیرابی چمن بحکی نگاشته کلک وقایع رقم میگردد صاحبقران اعظم امیر تیمور
گورکان آن شهسوار دولت شکار روز سه شنبه بیست و پنجم شهر شعبان هفتصد و سی و شش هجری بطالع جدی در خطه کش
که بشهر سبز مشهور است از صدف مطهره عظمت الدنیا والدین تکینه خاتون در عرصه وجود قدم اقبال در نهاد و چون انوار دولت
و فروغ جهانگیری از جبین اقبال آن حضرت روز بروز دیگر پرتوی افگند در اندک فرصتی لشکر بیشمار در ظل رایات
اقتدارش مجتمع گشته افتخار طلوع کوکب مراد و هشت ساله شهر جانب که ترکش همت جوانان سیدانه بکر مراد و به استقبال می شتافتند
بهر طرف که روی توجه می نهاد شاهد مقصود ... آغوش می یافت و از سن سی تا عنفوان شباب همواره بر سم شکار و آئین رزم
و شکار مشق جهانگیری میفرمود در بیست و پنج سالگی پدر والا قدر آن حضرت امیر ترغای بعالم جاودانی انتقال فرمود و از دو چهار
دو دختر با نام امیر تیمور ... عالم شیخ ... و سیوم ... ترکان آغا و ... آغا چون عمر آن حضرت به سی و چهار
سال رسید روز چهارشنبه دوازدهم رمضان هفتصد و هفتاد و یک هجری در خطه بلخ افسر جهانگیری بر فرق دولت
نهاده و سی و پنج سال ... سلطنت گردید و در مدت سی و شش سال ولایت ماوراء النهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان
و فارس و مازندران و گرگان و دیار بکر و خوزستان و مصر و شام و روم و کابلستان و زابلستان و هندوستان بحیطه تصرف
در آورده پادشاهان ربع مسکون غاشیه اطاعت و فرمان بر دوش اخلاص گرفته و بر دوش عزت خود ساختند و هفتصد و هشتاد و نه بجهت
فتنه و فسادی که از مردم اصفهان بظهور پیوست حکم به قتل عام شد و از آنجا عنان عزیمت بدار الملک فارس معطوف ساخت و آل مظفر ... مطیع
و منقاد شدند و چون خبر مخالفت توقتمش خان حاکم دشت قبچاق که از تربیت یافتهای آن حضرت بود بمسامع علیه رسید دو نوبت لشکر کشیده
شکست فتح و ظفر برافراخت در بادوس ... خان تاخت و تاراج و اسیر فراوان کرده مراجعت فرمود و دشت قبچاق را که طولش
هزار فرسخ و عرضش ششصد فرسخ است بذات اقدس سیر کرده از آشوب گردنکشان پاک ساخت و نوبت دیگر با ایران ... و ده و
هفتصد و نود و پنج شاه منصور که دم از مخالفت میزد بقتل آورده آل مظفر را برانداخت و بهمت جهانگشای رزمهای پادشاهانه
کرده دار الملک فارس را بجهت آرامش اولیای دولت قاهره گلزار بی خس و خار ساخت آنگاه به نیروی اقبال فتح بغداد نمود و چون
از اهل شهر بی اعتدالیها بظهور آمده بود بقتل عام فرمان داده دوازدهم محرم سال هشتصد و یک دریای سند را جسر بسته با سپاه نصرت
همراه دولت فرمود و بعنایت ایزد سبحانه فتح سند و هندوستان نموده در هشتصد و سه عنان مراجعت معطوف ساخت و رایات
جهانگشا بجانب شام افراخت و ابواب فتوحات بر چهره مراد آن حضرت گشاده آمد و شهر حلب مفتوح شد پس از آن بدمشق لشکر
کشیده و امرای شام را که اسیر سر پنجه قدرت بودند حکم بقتل فرموده با سلطان فرج پادشاه مصر رزم عظیم نموده لوای ظفر
برافراشت و سال دیگر در حدود انگوریه با ایلدرم بایزید قیصر روم مصاف پادشاهانه فرمود و از دیوان قضا فتحی که طغرای فتح نامهای
روزگار تواند شد بنام نامی آن حضرت رقم زده کلک تقدیر گردید و قیصر اسیر سر پنجه اقبال گشت و بجهت ... نوشت

آسمانی محبوس زندان عدم شده و آنحضرت ممالک روم را به پسر قیصر مرحمت نموده بجانب آذربایجان نهضت فرموده و یکسال و
شش ماه در آن حدود بشوکت هرچه تمامتر گذرانیدند و در شام و بر حرمین و سائر اماکن بسته سکه و خطبه و دولت بنام نامی و القاب
گرامی حضرت صاحبقرانی خوانده شد و چهره زر بسکه عدالت زینت ابد یافت و در سنه هشتصد و شش بگرجستان در آمده بسیاری
از قلاع و بلاد کفار را بحیز تسخیر در آورده و در اوایل فصل بهار رایات اقبال بصوب خراسان برافراشته و در اثنای راه
عنان اقبال بفیروزه کوه تافته آن حصن حصین را در روز اول فتح نموده و در غره شهر محرم الحرام هشتصد و هفت هجری
از راه نیشابور بماوراء النهر نهضت فرموده در پایه سریر خلافت مصیر طوی بزرگ و جشن عالی ترتیب داد و بنای عدل و
تاکید دیگر ترویج فرموده بعد از فراغ این جشن عالی تسخیر ممالک ختا را پیش نهاد همت جهانگشا ساخته پای دولت در رکاب
سعادت نهاد و بقضای ایزد سبحانه در شب چهارشنبه هفدهم شعبان سنه هشتصد و هفت در موضع اترار از ولایت ترکستان
که از سمرقند هفتاد و شش فرسخ است رخش حیات بوحشت آباد جهان باقی تاخت و منشی قضا بزبان حال این بیت خواند

بیت

برخیز و بعزم آن جهان جولان کن * کین وسعت دهر درخور عزم تو نیست * و این رباعی از تاریخ ولادت
و جلوس و وفات خبر میدهد

رباعی

سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود * در هفتصد و سی و شش آمد بوجود * در هفتصد و
هفتاد و یک کرد جلوس * در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود * صاحبقران را چهار پسر والاقدر بود نخست غیاث الدین جهانگیر
میرزا که در ابتدای سلطنت پدر عالیقدر در هفتصد و هشتاد و شش رحلت نموده و از وی دو پسر ماند نخستین محمد سلطان که صاحبقران
او را ولیعهد ساخته بود بعد از فتح روم در شعبان سنه هشتصد و چهار بسوی حصار روم وفات یافت و دوم میرزا پیر محمد که بعد
از رحلت برادر او را ولیعهدی بلند مرتبه ساختند در هنگام وصیت نیز او را وصی و لوئیان را باطاعت او امر فرموده بودند و او
در آن زمان حکومت غزنه و هند داشت و حسب تقدیر پیر علی تاز که وکیل و مدار علیه میرزا بود از شقاوت و حرام نمکی وی را
شهید ساخت و داغ لعنت ابد بر پیشانی آن مردود ولها ماند فرزند دوم صاحبقرانی عمر شیخ میرزا است اول حکومت
فرغانه و اخسی باو تفویض شده بود و بعد از آن بحکومت فارس شرف امتیاز یافت و در سال هفتصد و نود و هفت
در پای قلعه خرماتو بدرجه شهادت رسید و سیوم جلال الدین میران شاه که شمه از احوال سعادت مآل آنحضرت بجای
خود مذکور خواهد شد چهارم میرزا شاهرخ که همواره مانند اقبال در رکاب پدر والاقدر روزگار همایون میگذرانید و چون
صاحبقران گیتی ستان بعالم بقا و دار انتقال شتافت فرمان روائی باو استقلال شد و ممالکی که در تصرف آنحضرت بود تا
آخر عمر در ضبط داشت و چهل و سه سال سلطنت نمود و در سال هفتصد و هفتاد و نه ولادت یافت و در هشتصد و پنجاه انتقال شد

جلال الدین میران شاه

حد ششم حضرت صاحبقران است ولادت آنحضرت در هفتصد و شصت و نه بود بامر
صاحبقرانی حکومت عراقین و آذربایجان و دیار بکر و شام داشت روزی در شکار سر فوج آهوی صحرائی
را در تاختن برگرفت و اسپ رم کرده میرزا از خانه زین بر زمین افتاد و آسیب عظیم بسر و روی آنحضرت
رسید اگرچه اطبای حاذق معالجات موافق بکار بردند و صحت یافت لیکن مزاج گرامی قدری از
منهج اعتدال انحراف نمود و بعد از شنقار شدن صاحبقرانی ابابکر میرزا که پسر کلان میران شاه بود
خطبه و سکه بنام پدر عالیمقدار کرده اکثر اوقات در تبریز میگذرانید و در بیست و چهارم
ذی قعده سنه هشتصد و ده با قرا یوسف ترکمان محاربه نموده در حوالی تبریز شربت شهادت چشید

جمشید و آنحضرت را هشت پسر بود ابابکر میرزا و النگر میرزا و عثمان چلبی و میرزا عمر و میرزا خلیل و سلطان محمد
میرزا و ایجل میرزا و سیورغتمش میرزا و سلطان محمد میرزا فرزند دولت پیوند میران شاه است و والده ماجده
اش مهر نوش نام داشت و از قوم فولادقیا بود همواره با برادر خود میرزا خلیل سلطان در سمرقند بسر میبرد و چون میرزا
خلیل به عراق متوجه شد و میرزا شاهرخ حکومت ماوراءالنهر را بفرزند دانشمند خود میرزا الغ بیگ تفویض فرموده
سلطان محمد میرزا در صحبت میرزا الغ بیگ باعزاز و احترام میگذرانید و ایشان را دو فرزند بود سلطان ابوسعید میرزا
و منوچهر میرزا در هنگام بیماری که ازین عالم رحلت میفرمود میرزا الغ بیگ بپرسش آمده بود فرزند خود سلطان
ابوسعید را سفارش بسیار کرد سلطان در سایهٔ عاطفت میرزا بدولت و عزت میگذرانید و شکوه سلطنت
و جهانداری از ناصیه اقبالش لامع بود روزی یکی از مقربان آنحضرت بعرض رسانید که این پسر عم شما عجب همتی
بلند مینماید میرزا فرمود نگاه او درین لباس کسب آداب جهانبانی و گیتی ستانی مینماید سلطان ابوسعید میرزا
سعادت ولادتش هشتصد و سی بوده و در بیست و پنج سالگی سریرآرای سلطنت گردید و مدت هژده سال
بدولت و اقبال گذرانید حکومت ترکستان و ماوراءالنهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان بحیث
الاستقلال داشت در آخر عمر عراق نیز داخل قلمرو آنحضرت شد و در هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهان
شاه بن قرا یوسف حاکم آذربایجان بدفع اوزن حسن آق قویونلو رفته از غایت بی تدبیری در جنگ بقتل رسید
و سلطان لشکر بسر اوزن حسن کشید او هر چند ملایمت و عجز پیش آورد مقبول نیفتاد و ناگزیر راه بار از آمد و شد
آزوق محافظت نمود در اردوی سلطان قحط عظیم پدید آمد بمرتبه که چهارده شب اسپان خاصه جو نیافتند
و از محنت قحط سپاهی پراگنده شد و اوزن حسن بمیدان نبرد غالب آمد و بتاریخ دوم رجب سنه ۸۷۳ بتقدیر ایزدی
سلطان بقید اوزن حسن درآمد و بعد از شش روز بیادگار محمد میرزا بن سلطان محمد میرزا بن بایسنغر میرزا
بن شاهرخ میرزا حواله نمود آن بی حقیقت جهان پادشاه بزرگ را بهانه خون گوهرشاد بیگم که از خراسان شاهرخ
بود بدرجه شهادت رسانید و بقتل سلطان ابوسعید تاریخ این واقعه است عمر شیخ میرزا پسر چهارم
سلطان ابوسعید میرزاست از سلطان احمد میرزا و سلطان محمد میرزا و سلطان محمود میرزا خورد تر و از
سلطان مراد میرزا و سلطان ولد میرزا و الغ بیگ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا
کلان تر ولادت آنحضرت در سمرقند بتاریخ هشتصد و شصت بود و سلطان ابوسعید میرزا اول کابل را بمیرزا
داده بابای کابلی را اتالیق کرده بود و بجهت طوی از دره گز گردانیده بعد از طوی ولایت اندجان و تخشب
و اوزکند را به ایشان ارزانی داشت و امرا و نواب مقرر فرموده تیمور تاش بیگ را اتالیق ساخته بدان ملک
فرستاد و میرزا بنهایت معدلت پیشه و خداترس بود و به اهل فضل توجه بسیار داشت گاهی مصرعی و احیاناً بیتی
هم میفرمود و علاقش برین بود که یک بار کاروان ختای در طرف کوهستان شرقی اندجان فرود آمده بود برفی عظیم
بارید و تمام کاروان را زیر کرد غیر از دو کس جان بسلامت نبردند چون این خبر بسمع میرزا رسید آن عالی
همت خداترس پیاده جمع فرموده اموال و اسباب و بضاعت بی سامانی سرکار را اعلا التفات بدان ننمود
و ارباب امانت و دیانت تعین فرموده آن مال شده ان را ضبط کرده به اصحاب صیانت سپرده تا جمیع

وارثان را از وطن اصلی گرد آورده حقوق هر کدام را از روی تحقیق وصل ساختند و مصدر استقرار شدند بود حال الغدر
در اندجان که پای تخت ولایت فرغانه است بر مسند سلطنت نشست تاشکند و شاهرخیه و سیرام در تصرف داشت و چند مرتبه
بسمرقند لشکر کشید و هر مرتبه یونس خان را که در یورت جغتای خان الوس مغل بود و نسبت قرابت قریب داشت استمداد نموده
آورده و هر بار کرمی آورده ولایتی عطا می فرمود و لی حصول مقصود بغلبستان معاودت می نمود و در نوبت آخر بیکند را آباد داده تا آنکه
سلطان احمد میرزا برادر عمر شیخ میرزا والی سمرقند با سلطان محمود خان پسر کلان یونس خان که خان الوس مغل به او متعلق بود
اتفاق نموده بر سر میرزا لشکر کشیدند از جانب جنوب خجند سلطان احمد میرزا و از طرف شمال سلطان محمود خان آمده درین اثنا عمر شیخ
میرزا استقرار شد تفصیلش آنکه اخسی که پای تخت میرزا بود بر جری عظیم آباد شده و اکثر عماراتش بر فراز جر اساس یافته اتفاقاً روز
دوشنبه چهارم رمضان سنه [illegible] در حوالی کبوترخانه که بر فراز جری از آن عمارت بود نشسته تماشای کبوتر میکردند شخصی از ستاده [illegible]
بارگاه حضور را گسستن جسر خبر داد میرزای مغفور برخاسته یک پای در کفش آورده و هنوز پای دیگر در کفش ننهاده بود که آن جر از هم فرو ریخت
و میرزا از اوج حیات بحضیض ممات قرار گرفت از ایشان سه پسر و پنج دختر ماندند بزرگترین پسران آنحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بود و از ایشان بدو سال خورد جهانگیر میرزا و سوم ناصر میرزا بدو سال از جهانگیر میرزا خوردتر ولادت
مقدس بادشاه بلند همت شیر دل اقلیم شکار شیر صولت کوه وقار مسند نشین سلطنت حقیقی و مجازی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه
غازی در ششم محرم سنه هشتصد و هشتاد و هشت از بطن قتلق نگار خانم وقوع یافت و آن عصمت قباب دختر دوم یونس خان
و خواهر بزرگ سلطان محمود خان و الچه خان بود مولانا حسام قراکولی در تاریخ ولادت اشرف گفته چون در شش محرم زاد
آن شه مکرم + تاریخ مولدش هم آمد شش محرم + هرچند این تاریخ از غرائب اتفاقات است اما غریب تر آنکه این تاریخ شش محرم
که نزد اهل حساب عدد خیر است فراهم آمده و لفظ شش حرف و نقش عدد خیر نیز دو تاریخ ظهور این عنصر مقدس از مکامن غیب
میگردد و یکی از غرائب آنکه احاد و عشرات و مآت این در یکمرتبه واقع شده و قدوه اولیای کبار ناصر الدین خواجه احرار بزبان فیض ترجمان
خود اسم گرامی ظهیر الدین محمد تسمیه فرموده اند و چون بر زبان ترکان این لقب به آسانی جاری نمی شد بابر نامی آنحضرت قرار یافت
و آنحضرت ارشد اولاد عمر شیخ میرزاست بلکه ارشد اولاد سلطان ابو سعید و در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان هشتصد و نود و نه
در خطه دلگشای اندجان بر سریر سلطنت نشستند دلیری و دلاوری و توکل و تحمل آنحضرت در معارک و مهالک قدرت بشر نیست
و آن مایه رنج و تردد که ایشان را در تسخیر ممالک پیش آمده کم بادشاهی را روی نموده باشد در وقتی که واقعه ناگزیر عمر شیخ میرزا
در اخسی روی نموده بود حضرت فردوس مکانی در چهار باغ اندجان کامیاب عیش بودند روز دیگر این واقعه سه شنبه ششم رمضان
خبر جانکاه باندجان آمد و بساعت سوار شده متوجه قلعه اندجان شدند و چون بدروازه رسیدند شیرم طغائی جلو آنحضرت گرفته
بجانب نمازگاه روان شد که بطرف اورکند و این کوه برده ملتمسش آنکه سلطان احمد میرزا با قتدار و شوکت تمام می آید مبادا
غدری بنسبت آنحضرت اندیشند و ولایت برو مسلم گردد و از حرام نمکی مردم اگر ولایت از دست رود باری وجود اقدس آنحضرت
ازین مهلکه نجات یافته بجانب طغایان خود الچه خان یا سلطان محمود خان تشریف برند امرا ازین معنی آگاه شده خواجه
محمد دروی را که از پیریان و قدیمیان عمر شیخ میرزا بود فرستادند که دغدغه و توهمی بخاطر راه ندهند و بانحضرت رسیده رفع
بسازد و در نمازگاه خواجه محمد برکاب بوس مشرف شد و بمقدمات معقوله خیر اندیشان آنحضرت را مطمئن خاطر ساخته عنان
عزیمت بجانب قلعه منعطف گردانید و چون بارک اندجان نزول سعادت فرمودند جمیع امرا و ارکان دولت بشرف ملازمت

عالی مشرف شده نوید انواع ترتیب کامیاب گشتند سالها ابرا یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان اتفاق نمو
بر سر عمر شیخ میرزا آمدند و دریغا که بحسب سرنوشت آسمانی قضیه ناگزیر واقع شد بموجب وصیت ایشان جمیع ارکان دولت از خرد
و بزرگ بر بیعت کمر یکجهتی اتفاق نموده در نگاهبانی قلعه لوازم جد و جهد و رسم اهتمام بجای آوردند سلطان احمد میرزا اوراتپه و خجند و مرغینان را گ
ولایت عزیمت گرفته بچار کروهی اندجان فرود آمد امرا جنید ایلچی فرستاده در صلح زدند قبول نکرد اما چون تائید غیبی همواره قرین
حال این دودمان ابد پیوند است از فور استحکام قلعه و یکجهتی امرای صاحب قدرت و امتداد محاصره در اردوی میرزا و باهم بسیار
بسیار سقط شد از نشستن به تنگ آمده صلح کرده بناکامی برگشت و از جانب شمال دریای خجند که سلطان محمود خان متوجه شده
و اخسی را محاصره نموده جهانگیر میرزا برادر آنحضرت و جمعی کثیر از امرای اخلاص اندیش در آنجا بودند خان چند مرتبه جنگ انداخت از
اخسی بدامنه همت گماشته تردد دولت پسندیده کردند و خان تنزل کاری ساخته از بیماری که عارض او شد ترک این اراده نموده بولایت خود
بازگشت و آنحضرت بقوت همت بلند و طالع ارجمند مظفر و منصور شدند و فردوس مکانی را در سن یازده سالگی ماوراءالنهر با سلاطین جغتائی و اوزبکیه
نبردهای عظیم روی داد و سه نوبت شعشعه تیغ صاعقه آثار فتح سمرقند فرمودند فتح اول در سال نهصد و سه از بایسنغر میرزا پسر سلطان محمود
میرزا فتح دویم از شیبک خان در سال نهصد و شش و فتح سوم بعد از کشته شدن شیبک خان در سال نهصد و هفده اما چون مشیت الهی
در اظهار گوهر یکتائی حضرت خاقانی بود و میخواست که اقلیم هندوستان به پرتو اقبال جهانتاب آنحضرت مشرق دولت گردد در
آغاز فتح ابواب درخور همت آنحضرت شد ناگزیر با معدودی از مخلصان فدائی متوجه بدخشان و کابل شدند چون به بدخشان رسیدند
تمام مردم خسروشاه که حاکم آنجا بود بخدمت شتافته غاشیه بندگی بر دوش سعادت گرفتند خسروشاه نیز بیچاره شده بملازمت پیوست
با وجود آنکه این بیدولت مصدر انواع جرایم گشته بود چون قتل و کشتن میرزا بایسنغر و مکحول ساختن میرزا سلطان مسعود که بنی عم حضرت فردوس
مکانی میشدند و با آنحضرت نیز در هنگام قزاقی اقسام نامردی و بی اتفاقی بظهور آورده بود از کمال همت و فرط فتوت در مقام تعرض
نیامده حکم فرمودند که از اموال هر قدر که تواند برگرفته بخراسان رود و او پنج و شش قطار شتر از مرصع آلات و طلاآلات و دیگر
بار کرده بجانب خراسان رفت و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تسخیر ولایت بدخشان فرموده متوجه کابل شدند و در آن وقت محمد مقیم پسر
ذوالنون ارغون کابل را از عبدالرزاق میرزا ابن الغ بیگ میرزا ابن سلطان ابوسعید میرزا که عم زاده آنحضرت گرفته بود از طنطنه رایات
اقبال متحصن شد و بعد از چند روز امان خواسته با مال و اسباب بقندهار نزد برادر خود شاه بیگ شتافت و کابل در اواخر ماه ربیع
سنه نهصد و ده به تسخیر اولیای دولت ابد پیوند درآمد و در نهصد و یازده متوجه تسخیر قندهار شدند و قلعه قلات که از مضافات
قندهار است مفتوح گشت و از آنجا بجهت مصالح ملکی فسخ عزیمت قندهار فرموده بر سمت خیبر آن توجه نمودند و قبائل افغانان سوا[...] را
تاخته بکابل مراجعت اتفاق افتاد و در مبادی این سال زلزله عظیم در هند و کابل واقع شد چنانچه فصیلهای قلعه و اکثر منازل بالا
حصار شهر افتاد و خانهای موضع پغمان تمام از هم ریخته پست شد و سه مرتبه در یک روز زمین جنبید و تا یکماه شب و روز دو مرتبه زمین در تزلزل
بود و اساس عمر بسیاری از مردم انهدام یافته و در میان پغمان و بیک توت پارچه زمینی که عرض او [illegible]
پریده بیک تیرانداز پایان رفت و در آن زمین چشمها پدید آمد و از استرغج تا میدان که قریب شش فرسنگ
باشد زمین بمقدار قامت فیلی پست و بلند شده بود و در آغاز زلزله از سر کوهها گرد و باد برخاست و در همین سال در هندوستان نیز
زلزله عظیم شد و از سوانح این ایام آنست که شیبک خان لشکر فراهم آورده اراده تسخیر خراسان نمود سلطان حسین میرزا جمیع فرزندان
خود را جمع ساخته متوجه دفع او شد و سید افضل پسر سلطان علی خواب بین را باستدعای قدوم گرامی حضرت فردوس مکانی بکا

آنحضرت و محرم ساخته بودند و بعد از آنکه کوکب اقبال ایشان عزیمت خراسان نموده بودند در حدود ... خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید آنحضرت ...
خان را بمیرزا سابق دانسته بر خلاف گفتن اهل دولت متوجه خراسان شده بودند و پیشتر از آنکه موکب عالی بخراسان رسید ...
پسیده راه لطف حسین میرزا را بالاتفاق بپادشاهی برداشته بودند آنحضرت را در مرغاب با میرزایان ملاقات واقع شده و باستدعای
ایشان بهرات نزول سعادت فرمودند آنجا چون در میرزایان آثار رشد و دولت بالتمام مشاهده ننمودند موکب عالی لایق حال ندانسته در هشتم
شعبان سال مذکور متوجه دار الملک کابل گشتند و در کوههای هزاره وفات خبر رسید که محمد حسین میرزا دغلات و سلطان سنجر برلاس ... ایشان
سلطان را که در کابل مانده بودند بجهت تعلق ساختن خان میرزا را بجهت بزرگی برداشته کابل را قبل دارند و در میان عوام خبر انداخته اند که
پسران سلطان حسین میرزا نسبت به آنحضرت غدری اندیشیده اند و ملا بابای پشاغری و امیر محب علی خلیفه و امیر قاسم کوه بر و احمد
یوسف و لعلد قاسم که حراست کابل به ایشان مفوض بود در لوازم قلعه داری اهتمام دارند بمجرد استماع این واقعه جهانگیر میرزا را که
قدری بیماری داشت در اغرق گذاشته با معدودی از عقبه شبد و کوه که پر برف بود بصعوبت تمام گذشتند و سحری ابن سالق(؟)
بظاهر کابل رسیده مخالفان از صولت قدوم موکب عالی دست از پا نشناخته هر کدام بگوشه اختفا خزیدند و آنحضرت از کوه راه پیش
شاه بیگم مادر کلان سببی خود که باعث بر داشتن خان میرزا بود رسیدند و سر بر زمین نهاده ملاقات فرمودند و تمکین و وقار از آن
عرفان حسین او از لطف سخن عرض نمودند که اگر مادری با فرزندی شفقت خود را اظهار کند فرزند دیگر را چه گناه ... دست و سر در
کنار بیگم نهاده فرمودند که کوفت راه دارم و خواب آلوده ام و هنوز خواب برابده بود که در آن نگار خانم که خاله زاده آنحضرت است آمده ایشان
... خانم ... بیگم ملاقات فرمودند و مقارن این حال محمد حسین میرزا را گرفته آوردند و از فرط مروت و کمال فتوت جان
فرموده رخصت خراسان دادند آنگاه خان میرزا را گرفته حاضر ساختند و گفتند که جان مادر بیزاد گناه کار را آورده ام اشارت
جبیهٔ آنحضرت میرزا را در کنار مرحمت کشیده انواع نوازش فرموده و در بودن و رفتن مختار ساختند خان میرزا از غایت شرمندگی
رخصت قندهار گرفت و سال دیگر موکب عالی متوجه تسخیر قندهار شد و شاه بیگ ولد ذوالنون ارغون که حکومت آنجا داشت محاربه عظیم
رایت فتح و ظفر برافراشت و خان میرزا سعادت ملازمت دریافت آنحضرت قندهار را بناصر میرزا برادر خورد جهانگیر میرزا عنایت
فرموده بکابل معاودت نمودند و از کابل خان میرزا را به بدخشان رخصت دادند بعد از سرگذشت بسیار زاعی کشته شد و بدخشان
بتصرف او در آمد همواره اطاعت آنحضرت را سرمایه سعادت خود دانسته فرمان برداری می نمود و در سال نهصد و شانزده عرضداشت
بدرگاه والا فرستاد که شاه بیگ خان در محاربه شاه اسمعیل صفوی بقتل رسید اگر باین جانب نهضت فرمایند تسخیر ممالک توران به آسانی
میسر شود و ابتدا در شوال سال مذکور نهضت عالی بدانصوب اتفاق افتاد و با اوزبکان جنگهای عظیم روی داد و آلوایه فتوحات سر
چهره برای آنحضرت گشاده شد و سمرقند بتسخیر اولیای دولت در آمد و هشت ماه در آن مملکت سلطنت گذرانیده و در صفر نهصد و هژده
با عبید الله خان در کول ملک جنگ عظیم روی نمود با آنکه فتح شده بود بتقدیر ایزدی چشم زخم رسید و عنان عزیمت بجانب حصار منعطف
ساختند و بار دیگر بالاتفاق نجم بیگ در پای قلعه غجدوان با اوزبکیه مصاف عظیم واقع شد و نجم بیگ کشته گردید و آنحضرت بصوب کابل
عنان توجه معطوف داشتند و از این تاریخ قطع نظر از ما وراء النهر نموده به تسخیر وسعت آباد هندوستان همت نهاده همت
عالی ساختند و چهار نوبت بجانب هندوستان عزیمت فرمودند و بجهت بعضی موانع مراجعت روی داد و بار اول
بجانب هندوستان نهضت نموده و از ده پراه(؟) با دام چشمه و جگدلیک از خیبر گذشته بجم رود نزول اجلال فرمودند در
واقعات بابری که آنحضرت خود بزبان ترکی مرقوم قلم صدق رقم فرموده اند و بسیار بی تکلف ...

انتقال ... بدست ... شده ... چون از کابل بشش منزل کرده ... رسیده ... عالم دیگر بنظر در آمد ...
... و دیگر ... از راه ... کابل ... دیگر ... درین منزل سعادت ... دست ...
... اقبال ... بادشاه ... خود ... گفت ... چنانچه ...
... التماس ... ملازمت ... آنحضرت ... ساعت ... تماشای ... گشت ...
... اقبال ... گشت ... شریف ... کابل رایات اقبال ... شده ...
و دهم جمادی الاول سنه ... از راه ... کابل متوجه تسخیر هندوستان شدند ... اتفاق ... درین ... رحلت ...
از ... کشود ... بتاریخ ... مراجعت فرموده ... اقبال بر ساحت کابل انداختند ... بتاریخ ... نمود ...
تاریخ این ... فرموده آنحضرت ... دولت ... تا این زمان اولاد حضرت ... میرزا ...
... حضرت ... بادشاه ... چهارم ماه ذی قعده این سال همایون فال در ارگ کابل ولادت با سعادت
حضرت جنت آشیانی اتفاق افتاد ... سیوم ... محرم سنه نهصد و بیست و پنج ... بجور ... فرموده ... راه زلزله عظیم شد
و ... قلعه آن ... ساعت بجور ... سلطان علاء الدین سوادی معارض سلطان ویس سوادی ... دست ...
و قلعه بجور ... اولیای دولت ابد پیوند در آمد و حکومت آنرا بخواجه کلان بیگ مرحمت فرموده تسخیر ولایت سواد ...
یوسف زئی ... پیش نهاد همت ... ساختند طاوس خان برادر خرد شاه منصور کلان سرخیل یوسف زئی دختر او را آورده
... ساختند چون ... غله ... قریب بهم رسیده ... تسخیر ...
... خاطر اشرف ... جهانگشا رخصت نمیداد که باین مطالب ... فرصت از دست رود و با آنکه امرا ...
راضی نبودند تکیه بعنایت ایزد سبحانه کرده ... رایات اقبال ... ممالک هندوستان برافراشتند و چون ...
بهیره رسیدند عبدالرحیم شقاول را ... فرستادند که مردم بهیره را ... نمایند و ... اهالی شهر را محافظت کنند
و آخر ... روز ... دولت ... سمت شرقی بهیره بر کنار آب بهت نزول اجلال فرمودند و چهار صد هزار ... مال امان از بهیره
گرفته ... بیگ عنایت کردند و حکومت ... خوشاب ... حسین ... کوکلتاش ... بیگ ... ساختند و ملا
مرشد کتابدار را برسالت نزد سلطان ابراهیم بن سکندر لودی فرستادند و دولتخان حاکم لاهور او را اجازت پیش رفتن نداد و از لاهور
بازگردانید و درین هنگام خبر تولد فرزند سعادتمند رسید چون متوجه تسخیر هندوستان بودند باین مناسبت تفاول گرفته هندال نام
کردند ... بیگ را به بهیره گذاشته خود بصوب کابل مراجعت فرمودند ... بیگ ... در بهیره بود متعاقب آنحضرت بکابل آمد
نوبت چهارم در نهصد و سی ... عالی اتفاق افتاد لاهور و دیبالپور و دیگر بلاد متصرف اولیای دولت در آمد و ... افغانان
مراجعت بصوب کابل معطوف داشتند و در نهصد و سی و دو سرانجام این یورش ... فرموده ... دولت ... اقبال
روز جمعه غره صفر که نیر اعظم در برج قوس افاضه انوار می نمود پای سعادت در رکاب توکل آورده متوجه تسخیر هندوستان شدند
میرزا کامران حسب الحکم در قندهار ماند و حضرت جنت آشیانی نصیرالدین محمد همایون بادشاه از بدخشان با لشکر خود آمده در باغ
وفا ... بساط بوس مشرف گردید خواجه کلان بیگ هم از غزنین آمده درین روز ... پیوسته بود و در غره ربیع الاول
این سال از آب سند گذشته ... لشکر دیدند دوازده هزار سوار از ترک و تاجیک و سوداگر و غیره
بقلم در آمد روز چهارشنبه ... ربیع الاول در حوالی سیالکوت نزول اجلال فرمودند و از سیالکوت

بجهانگیر تشریف برده شد محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و سایر ملازمان آنحضرت که بجانب راست لاهور مقرر بودند در کلانور رسیدن بر سر
شد و در چهاردهم ربیع الاول قلعه ملوت مسخر اولیای دولت قاهره گشت غنیمت خزاین نصیب شاه منصور شد کتابهای غازی خان که از
علما بود و بسیار کتابخانه ضبط فرموده بعضی از آن بجنت آشیانی عنایت کردند و بعضی را بمیرزا کامران فرستادند و درین هنگام بعرض
اشرف رسید که حمید خان حاکم حصار فیروزه قدم جلادت پیش نهاده است خود بدولت و اقبال از انباله کوچ نموده حضرت جنت آشیانی
را بدفع او تعین نمودند و امیر خواجه کلان بیگ و امیر سلطان محمد دولدی و امیر ولی خازن و امیر عبدالعزیز و امیر محب علی خلیفه و دیگر امرا
که در هندوستان مانده بودند تعین شدند و بیک و محمد علی جنگ جنگ و غیره در ملازمت آنحضرت مقرر شدند و درین روز این افغانان
که از امرای معتبر هندوستان بودند سعادت رکاب بوس دریافتند حضرت جنت آشیانی بدستیاری اقبال فتح کرده بموکب عالی
پیوستند و حصار فیروزه با توابع که یک کرور حاصل داشت بحضرت این فتح عنایت شد و یک کرور نقد برسم انعام فرمودند و بدولت و اقبال
رایت جهانگشا را بتسخیر دهلی برافراشته کوچ بکوچ متوجه شدند از پرگنه سرساوه حیدر علی ملازم خواجه کلان بیگ برای خبر گرفتن
فرستاده بودند آمده بعرض رسانید که داود خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار از لشکر سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر می آیند بیاوران چین تیمور
سلطان و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان را بانجام مهم جرانغار و از برانغار سلطان جنید برلاس و شاه میر حسین و قتلق قدم قراول
از غول یونس علی و عبدالله کتابدار و احمدی و کته بیگ و جمعی دیگر بدستوری یافتند که گرم رفته پیشانی آشفته و دست برده نمایند با شخصه
خون گرفته نمایند لشکر منصور حسب الحکم رزم خاطر خواه نموده فتح کردند و جمع کثیر بقتل رسید و بسیاری اسیر شدند و حاتم خان را با انتقاد کسی
دستگیر ساخته بدرگاه فرستادند و آنها نیز وارد و بقصاص رسیدند استاد علی قلی میر آتش حکم شد که بقانون غزات روم کرده هفتصد عراده
سامان نماید و ارابه ها را از زنجیر خام گاو مانند ارغمچی ساخته با یکدیگر اتصال دهد و در میان هر دو ارابه شش هفت توره تعبیه کنند که تفنگ
اندازان بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت و در عرض پنج شش روز این حکم صورت اتمام یافت در پنجشنبه سلخ جمادی الآخر بشهر پانی پت
رایت فتح برافراشته ترتیب صفوف فرمودند ارابها و توره ها را در پیش غول باز داشتند برانغار و محلات شهر واقع شد جرانغار بخندق
و درختان استحکام گرفت سلطان ابراهیم با لشکر گران و عیش گزینی با سپاهی بیت خرد آمده و گویند که یک لک سوار و هزار فیل همراه دارد
یک هفته لشکرها در برابر هم نشسته دلیران عرصه نبرد از جانبین برآمده زد و خوردهای مردانه میکردند و اکثر اوقات دلیران لشکر منصور بر افغانان
غالب می آمدند تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم با لشکر فراوان متوجه سپاه ظفر پناه شد و آنحضرت نیز باقتضای رحمت الهی پا به
توکل در رکاب اقبال نهاده صفوف اقبال را انجمن سونگاف و انجمن فولاد استحکام بخشیدند

جنگ حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه با سلطان ابراهیم لودی

حضرت فردوس مکانی با وجود کثرت مخالف و قلت هواخواه بمعاضدت اقبال و تائید ایزد
ذوالجلال بترتیب صفوف کارزار اهتمام تمام بکار بردند غول از وجود اشرف شایستگی یافت و بر دست راست غول که ترکان ایزانکی
غول نامند چین تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر محمدی کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر یونس علی و امیر درویش
سارنبان و امیر عبدالله کتابدار رزم آرا گردیدند بر دست چپ غول که ترکان سول غول گویند امیر خلیفه و خواجه میر میران و احمدی
پروانچی و امیر تردی بیگ برادر قوچ بیگ و محب علی خلیفه و میرزا بیگ ترخان قرار گرفتند برانغار بکوکبه اقبال حضرت جنت آشیانی
زینت پذیرفت و امیر خواجه کلان بیگ و سلطان محمد دولدی و امیر هندو بیگ و ولی خازن و پیر قلی سیستانی
بسعادت همراهی ایشان ممتاز گشتند و در جرانغار محمد سلطان میرزا و سید مهدی خواجه و عادل سلطان
و سلطان جنید برلاس و خواجه شاه میر حسین و امیر قتلق قدم و امیر جان بیگ و امیر محمد بخشی

و دیگر سرداران مقرر شده اند و در هراول خسرو کوکلتاش و محمد علی جنگ جنگ با جمعی تعیین شدند و امیر عبدالعزیز را طرح فرموده بودند
و در جرانغار میر علی و ملک قاسم بابا قشقه با فوجی از مغول تولقمه مقرر شدند و در جوانغار قراقوزی و ابو المحمد نیزه باز و شیخ علی
و شیخ جمال و ... مغول به تولقمه نامزد گشتند و بهادران جوانب اقبال با دل قوی و همت ... جوهای باشند محکم داشته
هر کدام در جای خود قرار گرفته گردیدند و سعد جان ستان و تیغ خون افشان داد شجاعت و دلیری دادند سلطان ابراهیم
میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته رزم طلب گشت و از جانبین کشش و کوشش عظیم بظهور آمد چون تائید غیبی همعنان موکب جلال
بود نسیم فتح بر پرچم علم اقبال وزید و شکست عجیب بر سپاه افغان افتاد چون سلطان ابراهیم بقتل رسید جمعی کثیر از افغانان
علف تیغ بیدریغ گشتند و در گرد پیش سلطان ابراهیم قریب پنج شش هزار سوار کشته افتاده بود و باجمله از طلوع آفتاب تا نصف
النهار عرصه نبرد آتش افروز بود و از تیر ... خون می ریخت و پیوند حیات می گسیخت مثنوی ز خون دریاهی خون شد همه دشت و
راغ ✤ جهان چون شب و تیغ چون چراغ ✤ ز نالیدن کوس با کرنای ✤ همی آسمان اندر آمد ز جای ✤ گرفتند
شمشیر هندی بچنگ ✤ فرو ریخت آتش ز پولاد و سنگ ✤ بی اغراق سخن سازی این کارنامه شجاعت که از دلاوران سپاه
منصور بظهور پیوست قدرت بشر نیست فی الواقع ده دوازده هزار سوار با استعداد از کابل به دهلی آمده با یک لک سوار تازه
زور مستعد و هزار فیل مصاف نموده بقوت دست و قوت دل فتح کنند از غرایب وقایع است و بغیر از تائید ایزد سبحانه هیچ حساب
راست نمی آید القصه بعد از فتح حکم شد که در ملازمت حضرت جنت آشیانی امیر خواجه کلان بیگ و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس
علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبدالله کتابدار و امیر دوست خازن ایلغار نموده خود را به آگره که پای تخت سلطان ابراهیم است
رسانند و محافظت خزاین و سایر اسباب دولت نموده شهر را از تطاول و بیداد مردم محفوظ دارند و نوید معدلت را ... سازند
و مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید برلاس و امیر قتلق قدم را به دهلی تعیین فرمودند که خزاین آنجا و سکنه
آن نواحی را محافظت نمایند و دست تطاول بی اعتدالان را از دامن رعایا و متوطنان آن مرز و بوم کوتاه دارند و در همان روز
فتح نامها به کابل و بدخشان و قندهار و دیگر ممالک فرستادند روز چهارشنبه دوازدهم شهر رجب دار الملک دهلی بفروغ دولت و شکوه
اقبال فروزانی شد و سادات و موالی و اهالی مراسم استقبال بتقدیم رسانیده سواد سعادت دو جهانی اقتباس نمودند و در بیست
و یکم شهر مذکور دار السلطنه آگره از سایه چتر جهان پیرا آرایش یافت و الی الابد از سایه ممالک هندوستان و رعایا و
زیردستان ادراک سعادت آستان بوس نموده بنوازشهای خسروانی مطمئن خاطر گشتند علی الخصوص از منتسبان سلطان ابراهیم
که اموال فراوان و نفایس اقمشه در ایام سلطنت افاغنه گرد آورده بودند بر جان و مال خود ترسان و خایف بودند همه و رجها داشت
و املاک آرا نگاه عنایت فرموده مواجب معاش از دیوان اعلی مقرر نمودند از انجمله بوالده سلطان ابراهیم و اولاد او هفت لک تنگه
بوجه معیشت عنایت فرمودند اموال و اسبابی که داشتند همه را بخشیدند و از غنیمتهای این فتح که بدست جنت آشیانی
افتاد الماسی بود ... که سلطان علاء الدین از بکرماجیت راجه گوالیار گرفته بود جنت آشیانی
آنرا بحضرت فردوس مکانی پیشکش کردند و ایشان بجهت رضای خاطر فرزند گرامی قبول فرموده باز بخشیدند چون جوهرشناسان روزگار
مثل آن جوهری ندیده بودند در تعیین قیمت آن بعجز اعتراف نمودند آنگاه درهای خزاین آگره که چندین سلاطین والا شکوه بسیم و زر اندوده
بودند بکلید همت گشوده هفتاد لک تنکه سکندری با یک خانه خزانه نشمرده بجهت جنت آشیانی مکرمت فرمودند و با امرا حسب حالت از ده لک
تا پنج لک تنگه نقد مع جاگیرهای مناسب مرحمت فرمودند و بکلهای پادشاهی و سایر ملازمان بانعام زر نقد و ازدیاد علوفه سرفراز گشتند و هر که در آن

ایام داخل لشکر حضرت جهانبانی بود چنین آرزو به بازاری بی تعقیب و محروم نماند جهانبانان بمیرزایان عالیقدر و مخدرات سرا پرده عصمت و
امرا و سائر ملازمان درگاه که در ممالک کابل و بدخشان عزیز و ملک گذاشته بودند علی تفاوت مراتبهم از نقد و جنس حصه فرستادند چنانچه
بکامران میرزا هفده لک تنگه بمحمد زمان میرزا پانزده لک تنگه و بعسکری میرزا و هندال میرزا همین و کسور بجمیع منتسبان اهل و دودمان
عالیشان که در ماوراء النهر و خراسان و کاشغر انتظار این لطیفه غیبی می بردند انعامات وافر فرستادند و برایا و نذورات بمشاهد مقدسه
و مزارات متبرکه ارسال فرمودند و مقرر شد که بساکنان و متوطنان کابل و بدخشان از مرد و زن و خورد و کلان هر سر نفری یک شاهرخی
برسانند القصه هیچکس نماند که از ترشحات مکرمت شیمی بهره نیافت مثنوی ز افشاندن دست گوهر نثار * بساحل نمونه تخت
و در روزگار * خوش است ارمغانی که آید ز دور * که منه بر زمین ریز و از چرخ نور * اگرچه بتائید ایزد سبحانه چنین فتحی عظیم روی
نمود و انوار معدلت خورشید صفت بر زمین زمان را فروگرفت و صیت سخاوت و زرفشانی بگوش اقاصی و ادانی رسید اما اکثری
هندوستان بنابر عدم جنسیت بدریافت ملازمت دلیری نمی نمودند و رعایا از خوف شکوه ترکان مهیب و بربیم و هراس بوده جمعیت
خاطر اطاعت نمی کردند و با آنکه دهلی و آگره که پای تخت هندوستان است بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده بود لیکن سائر بلاد و جمیع
قلاع و قصبات نزدیک را امرا افاغنه در تصرف داشتند از آنجمله قلعه بیانه را نظام خان و سنبهل را قاسم سنبلی و میوات را حسن خان
میواتی و دهلپور را محمد زیتون و قلعه گوالیار را تاتارخان سارنگخانی و رابری را حسین خان لوحانی و کالپی را عالم خان و اتاوه
را قطب خان و مهاون را که متصل آگره است مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم داشت و همین طور قنوج و دیگر بلاد که آن طرف
دریای گنگ واقع است در تصرف نصیرخان لوحانی و معروف فرملی بود که اطاعت سلطان ابراهیم نیز چنانچه باید نمی کردند و
چون سلطان ابراهیم بقتل رسید بهارخان پسر دریاخان را بپادشاهی برداشته سلطان محمد خطاب دادند و قدم جلادت پیش نهاده
بسیاری از ولایات را بقبض ضبط در آوردند القصه در نواحی دار الخلافه غبار فتنه و آشوب ارتفاع یافت و راه ها از آمد و شد غله باز
ماند و عسرت گرانی در لشکر ظفر اثر پدید آمد و معهذا موسم تابستان نیز رسید و چون مزاج ملازمان پادشاهی بهوای کابل سردسیر
عادت داشت اکثری بیمار شدند و بعضی رخت هستی بربستند و ازین توهم بسیاری از امرا اراده رخصت کابل پیش نهاد همت
گردانیدند و سائر مردم فرار برقرار داده جوق جوق با هم اتفاق نموده میرفتند و حضرت گیتی ستانی از کمال بردباری و توجه کلی
باین هنگامه التفات نفرموده همگی همت علیا بانتظام ممالک مفتوحه مصروف میداشتند تا آنکه از مقربان درگاه مثل احمدی پروانچی
و ولی خازن و از اعاظم امرا خواجه کلان بیگ که در اعتماد عدیل و نظیر خود نداشت پیشتر از همه سعی در رخصت کابل نمودند آنحضرت از
دوربینی و کارآگهی ارکان دولت و اعیان مملکت را طلب داشته نصایح ارجمند و مقدمات خود پسند اطمینان خاطر فرمودند و بوجوه معقول
از اراده های باطل باز گردانیدند اما خواجه کلان بیگ بصلاح بودن راضی نمیشد آنحضرت از فرط مروت و مردمی گشاده پیشانی رخصت
فرمودند و سوغاتی که جهت نثار او باد دیگر خاصان درگاه جدا ساخته بودند بخواجه کلان بیگ حواله شد و غزنین و گردیز و هزاره
سلطان مسعود در جاگیرش مرحمت نمودند چون تائید غیبی همواره رفیق حال آن پادشاه فلک بارگاه بود در اندک فرصتی اکثر سرکشان
و اعیان ممالک هندوستان بشرف خدمت سرافراز شده در سلک سایر ملازمان سعادت پذیر گشتند از جمله شیخ گهوران که چون بدست
آستان بوسی عز امتیاز یافت جمعی کثیر را وسیله سعادت شده بعتبه علیه آورد و فیروزخان و شیخ بایزید فرملی و محمود خان لوحانی
و قاضی جیا که از امرای سلطنت ابراهیم بودند بزمین بوس سربلندی یافتند فیروزخان از جونپور یک کرور تنگه و کشنی جاگیر مقرر شد و بشیخ
بایزید از ولایت اوده یک کرور تنگه مرحمت کردند و محمود خان از غازیپور نود لک تنگه و بقاضی جیا از سرکار جونپور بیست لک تنگه انعام مرحمت شد

و عنایت ایزد سبحانه در اندک زمانی التیام و صحت تمام روی نمود و حضرت صاحبقرانی در شنبه غرهٔ شوال در منازل سلطان ابراهیم حسن باد غنا بانتهم
ترتیب فرموده داد کامرانی و کامبخشی داده فرمان حالیقدر بهم امرا و رفیع شأنان را باندازه جاگیر و اقطاع سرفرازی بخشیده ملازمت
شمس چون دیده جاگیر حضرت جنت آشیانی الفتوحین مقرر فرموده اضافه سرکار حصار فیروزه که سالی یک کرور بود حضرت مرحمت شده بود و حضرت
ساختند و امیر سید و نیک ابو کمالات انحضرت شرف امتیاز بخشیدند و بحکومت آگره و در خدمت نمودند و امیر مذکور را با کتیبی ملک
قاسم ابا فتفتح و شیخ گهوران و سپاهیان سلطان دواب سنبل مفتند و ابن ابن شاهزاده که قلعه سنبل را محاصره داشت جنگ صف کرده
بجانب افغان را شکست داد و چون آن حرامنمک قبل ازین سعادت ملازمت دریافته از بدنهادی گریخته بود دیگر روی نمود و بر نهاد مشتعل شد

ذکر توجه موکب منصور حضرت جنت آشیانی بضبط ولایات شرقیه بحکم حضرت فردوس مکانی و شرح سوانحی که در آن یورش روی نمود بیامن اقبال همایون

چون خاطر اولیای دولت از سر انجام ممالک مفتوحه وا پرداخت و موسم باران
که مانع سفر و نبرد و ستیز است بآخر رسید و سپاه اقبال روزی چند در جاگیرهای خود بسر برده بفراغت گذرانیدند وقت آن شد که سرحدهای ممالک
هند و ستان را از تصرف مخالفان برآرند بعد از کنکاش رای عالم آرا برین قرار گرفت که حضرت جنت آشیانی متوجه بلاد شرقی گشته آن حدود
از اخلفه و فساد و خود سران بنه ای پاک سازند و چون مذکور میشود که راناسانگا بقوت و قدرت تمام قدم جلادت پیش نهاده قلعه کندار را
بتصرف در آورده و جرات و جسارت ظاهر ساز و اظهار نموده واقع باشد حضرت فردوس مکانی خود متوجه دفع آن کافر مقهور شوند بنابرین سرای
صوابنمای بتاریخ او و پنجشنبه ذی قعده حضرت جنت آشیانی بضبط ولایت شرقیه تعین یافتند و عادل سلطان و محمدی کوکلتاش و امیر شاه منصور
برلاس و امیر قتلق قدم و میر عبدالله و امیر ولی و امیر جان بیگ و پیر قلی و امیر شاه حسین که به تسخیر دهلیپور رفته و تعین شده بود
حکم شد که در خدمت آنحضرت باشند و سرداران تعین شدند که امرای مذکور را و جنید وار که بسر راه واقع است بعسکر عالی ملحق سازند و سید
مهدی خواجه جاگیردار اتاوه و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبدالعزیز میر آخور را با سایر عساکر اقبال که در حدود آنها
بدفع قطب خان افغان متعین بودند قبل بسعادت همراهی آنحضرت مقرر شده بود و مقارن این حال خبر رسید که قریب پنجاه هزار سوار از افغانان
نزدیک در حوالی قنوج شورش انداخته قدم جرات پیش نهاده اند آنحضرت به اقتضای عقیدهٔ عالم توکل بر سبحانه نصرت و اقبال بکوچ متواتر متوجه گردیدند
هرچند رایات کشور گشای بمقصد نزدیک میرسید ابواب فتوحات بر روی روزگار آنحضرت گشوده تر میگشت نصیر خان که در جاجمو بود از
رایات اقبال فرار اختیار نموده راه سلامت پیش گرفت و از گنگ گذشته بولایت خرید درآمد موکب عالی نیز بخیر بدر روی توجه آورده
ضبط آن ملک فرمود و از آنجا عنان عزیمت بجونپور معطوف داشته آنحدود را از لوث اعادی پاک ساختند و جونپور بمیر جخت جوان بسر انجام ممالک
مفتوحه سرچه دلخواه فرموده رایت مراجعت برافراشتند و نزدیک دلمو فتح خان سروانی که از امرای معتبر افغانان بود و پدرش خطاب
اعظم همایون از سلطان سکندر داشت بسعادت ملازمت امتیاز یافت و او را مصحوب سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا روانه درگاه
گیتی پناه ساختند و چون بسعادت زمین بوس سرافراز گشت عنایت و التفات کرده بخطاب او که گذشته بود ظاهر ساخته به اسب و خلعت
ممتاز فرمودند و جاگیری که پدرش داشت با و مرحمت نمود یک کرور و شش لک تنکه دیگر بیران افزودند و خطاب خانجهانی از غرف
امتیاز بخشیدند و او را ضمیمهٔ جاگیر داده پسرش محمود خان را بخدمت خلیفه حضور نگاه داشتند و درین هنگام خبر بهجت اثر رسید که در کابل از مهد علیای
ماهم بیگم والده ماجده حضرت جنت آشیانی فرزند گرامی گوهر ولادت یافته حضرت محمد فاروق نام کردند و لادتش بنصیب و سه و بعد پیش از آنکه نظر سعادت
در ابد و یعنی سینه مهدی ... دیده وطنه کابل جلت نمود ذکر بعضی از سوانح اقبال و خبر طغیان راناسانگا و رسیدن حضرت
جنت آشیانی بملازمت بعد از جالیقدر درین سال فرخنده فال شاه جهان حاکم هرات بوسیله خدمت امیر رفیع الدین صفوی که از اعاظم

سیادت عالی درجات بود سعادت آستان‌بوس دریافت و قلعه بیانه را با اولیای دولت ابد پیوند سپرد تا تارخان نیز قلعه گوالیار را به اولیای
پادشاهی حواله نموده به ملازمت آمد محمد زیتون نیز قلعه دهولپور را به ملازمت عتبه خلافت واگذاشته در سلک سائر بندها منتظم گردید و هر کدام فراخور
اخلاص و حالت خود مشمول التفات پادشاهی شده از صدمات امواج قاهره مصون گشتند و در خلال این احوال خبر طغیان رانا سانکا
متواتر رسید که او لشکری گران از هنود و مسلمان فراهم آورده قدم جلادت پیش نهاده است و جمیع راجها و زمینداران دور و نزدیک
با خود متفق ساخته سر شورش دارد و بنابر علیه روز چهارشنبه چهارم صفر فرمان طلب به حضرت جنت آشیانی مصحوب محمد علی ولد مهتر حیدر رکابدار
ارسال یافت مضمون آنکه چون به جو رو آنجا دور را بهر که مناسب دانند سپرده بر جناح استعجال متوجه ملازمت شوند و از غرائب وقائع
در شانزدهم ربیع الاول بود نام یا دو سلطان ابراهیم با وجودی که مشمول انواع مراحم و عواطف پادشاهی شده قصد آنحضرت کرده تا یکی
از باورچیان سلطان ابراهیم که در مطبخ معموره در سلک باورچیان خاصه انتظام و انسلاک اتفاق نموده زهر در طعام انداخت اگرچه
بقدر ملایمت و اختلاف عارض طبیعت اعتدال سرشت گردید اما بخیر گذشت و آن گروه بداندیش به سزای اعمال خود رسیدند و بوا مادر
سلطان ابراهیم را مصحوب یکی از معتمدان درگاه به کابل روانه گردانیدند و در وقتی که از آب سند میگذرانیدند محافظان را غافل ساخته خود را
به دریا انداخت چون فرمان عاطفت به حضرت جنت آشیانی رسید شاه میر حسین و امیر سلطان جنید برلاس را به حکومت بدخشان نامزد و دل از
قاضی جیا را که از امرای هند بود به توجه التفات پادشاهی ممتاز بوده به منصب امارت مقرر داشتند و شیخ بایزید به او و تعیین نموده متوجه ملازمت شدند
و چون به نواح کالپی رسیدند حضرت عالمخان افغان بود از راه مراجعت فرموده به تقدیمات امیدوار نمودند او را در سلک سائر دولتخواهان منتظم ساخته
همراه به درگاه گیتی پناه آوردند و روز یکشنبه سیزدهم ربیع الثانی در چهار باغ آگره که بهشت موسوم است به دولت ملازمت به عالی تقدیم
دریافتند و هم در آن روز خواجه دوست خاوند از کابل آمده به شرف آستان‌بوس مستسعد گشت مصاف حضرت فردوس مکانی
با رانا سانکا و نصرت غازیان اسلام [illegible] چون رانا سانکا لشکر عظیم فراهم آورده جمعیت و تجمل عظمت
خود مغرور گشته قدم جلادت در [illegible] پیش نهاد حضرت فردوس مکانی باقتضای عنایت ایزد سبحانه متوجه دفع آن مغرور شده روز
دوشنبه نهم جمادی الاول به همعنانی فتح و فیروزی از دار الخلافه آگره کوچ فرمودند و در این اثنا متواتر خبر رسید که رانا با لشکر گران حوالی
بیانه را تاخته است جمعی که از قلعه قدم جلادت بیرون نهاده بودند تاب مقاومت نیاورده برگشته به قلعه در آمده اند و سنگر خان جنجوهه به شهادت
رسید و امیر کته بیگ زخمی است آنحضرت در این منزل چهار روز جهت سامان لشکر توقف فرموده به عزم متوجه پیش شدند و در موضع مندهاکر که از آگره
پنج کروه است نزول اجلال اتفاق افتاد به خاطر الهام مآثر چنین پرتو انداخت که چون در این نزدیکی آبی که لشکر منصور وفا کند بغیر از قصبه
سیکری که الحال به یمن دولت حضرت خاقانی به فتحپور سمت اشتهار یافته نشان نمی‌دهند صواب آنکه پیش از رسیدن مخالف تیز دستی نموده
آن آب را باید گرفت لهذا روز دیگر از منزل مندهاکر نهضت فرموده در نواحی آن کول رایات اقبال برافراشتند و از آنجا به طلب مهدی
خواجه و سائر امرای پادشاهی که در بیانه بودند کس تعیین شد و بیک بیک ملازم حضرت جنت آشیانی و جمعی از نوکران خاصه به جهت زبان گیری
فرستادند آنجا را مراجعت نموده به موقف عرض رسانیدند که لشکر مخالف از [illegible] یک کروه پیشتر فرود آمده که مسافت تا اینجا
نه کروه باشد و در همین روز مهدی خواجه و سائر امرا به سعادت زمین‌بوس سرافراز گشتند و هر روز میان [illegible] و اشباه بیشتر و اکثر
بهادران لشکر منصور غالب می‌آمدند تا آنکه روز سه‌شنبه سیزدهم جمادی الآخر [illegible] در نواحی موضع خانوه از سرکار بیانه [illegible]
آمده رزم طلب گشت آنحضرت در واقعات خود نوشته اند که در آن هنگام به ضابطه هندوستان یک لک اسب سوار و یک کرور را
ده هزار اعتبار میکردند و ولایت رانا بدانجا رسیده بود که حاصل یک لک سوار باشد و بسیاری از راجها

وسپاه ایران که در بسیج معرکه با او موافقت نکرده بودند درین لشکر همراه آمدند و اسامی ایشان بموجب تفصیل سلطان مهدی حاکم دار السلطنه
و غیر ان پاسی هزار سوار و دولان و دو ... ده هزار سوار و حسن خان میواتی نیز دوازده هزار سوار و بهادر دیل اپدی چهار
هزار سوار و ... با ... هزار سوار و ... حاکم چندیری شش هزار سوار و ... حاکم ... چهار هزار سوار و ...
چوهان چهار هزار سوار و محمود خان ولد سکندر افغان اگرچه ولایتی نداشت اما بامید سلطنت موهوم ده هزار سوار با خود سرگردان
ساخته بود که باین حساب مجموع گروه مخالف بدو لک و یکهزار سوار رسیده و در یک لک سوار هیچ سخن نیست چون هجوم مخالفان
بمسامع علیه رسید ترتیب افواج منصور پیرداخته غول را بوجود اشرف خود زینت بخشیدند و بر دست راست غول حسین تیمور سلطان و میر
سلطان و خواجه دوست خاوند و یونس علی و شاه منصور برلاس و درویش محمد ساربان و عبدالله کتابدار و دوست ایشک آقا و جمعی دیگر امرای
عظام مقرر شدند و بر دست چپ غول علاء الدین بن سلطان بهلول لودی و شیخ زین خوافی و امیر محب علی و نظام الدین علی خلیفه و تردی بیگ
برادر قوچ بیگ و شیر افگن ولد قوچ بیگ و آرایش خان و خواجه حسین و جمعی دیگر از ملازمان سلطنت قرار گرفتند و جوانغار بموکب اقبال حضرت
جنت آشیانی رونق پذیرفت و در یمین آنحضرت قریب بحضرت قاسم حسین سلطان و احمد یوسف اوغلاقچی و هندو بیگ قوچین و خسرو کوکلتاش
و قوام بیگ اردو شاه و ولی خازن و قراقوزی و پیر قلی سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی و عبدالله بدخشی و عبدالشکور و جمعی دیگر از
بهادران نامدار تعین شدند و بیسار نصرت آثار آنحضرت میر همه و محمدی کوکلتاش خواجگی اسد جاندار مقرر گشتند و در برانغار ظفر نگار
امرای هندوستان مثل خانجهان ... دلاور خان و ملک داد کرانی و شیخ گهوران خدمت طلب گردیدند و در برانغار سید مهدی خواجه و محمد سلطان
میرزا و عادل سلطان بن مهدی سلطان و عبدالعزیز میر آخور و سلطان و محمد علی جنگ جنگ و قتلق قدم قراول و شاه حسین بارسبیگی
و جان بیگ اتکه و از امرای هندوستان جلال خان و کمال خان اولاد سلطان علاء الدین و علی خان شیخ زاده فرملی و نظام خان بیانه و جمعی
از غازیان شیر صولت و بهادران جلادت سرشت رزم آرا گردیدند و در تولقمه برانغار تردی بیگ یکه و ملک قاسم برادر بابا قشقه و
جمعی از مغولان قدم جلادت پیش نهادند و در تولقمه جوانغار مومن اتکه و رستم ترکمان با جمعی از خاصان بادشاهی پای ثبات افشردند
و قراولان ... روم در پیش صف ارابها ترتیب نموده بزنجیر اتصال دادند که توپچیان در پناه آن محفوظ بوده توپ اندازی کنند و این خدمت
بنظام الدین علی خلیفه مقرر شد و چون صفوف نبرد برین شایسته ترتیب یافت حکم فرمودند که بهادران لشکر منصور تیز جلوی نموده هر کدام
بجای خود قدم همت محکم نمودند و از پاس اول روز شروع در زد و خورد و کوشش و کشش شد مثنوی دو رویه سپاه اندر آمد چو کوه +
سواران ترکان و هندی گروه + ز خورشید آن تیغ و شمشیر و خشت + تو گفتی که شب در هوا لاله کشت + ز خون رود گفتی روان
شد درست + ز نیزه هوا چون نیستان شد درست + نخست جوانغار مخالف بر برانغار لشکر منصور حمله آورده جنگ بخسرو کوکلتاش و ملک قاسم
بابا قشقه افتاد و آنحضرت حسین تیمور سلطان را بکمک تعین فرمودند و دلیرانه و شیر مردانه تیز دستی نموده مخالفان را برداشت و تا عقب
غول ایشان دوانید و جلدوی این فتح بنام او مقرر شد و مصطفی رومی از غول حضرت جنت آشیانی ارابها پیش برده بضرب
توپ و تفنگ هنگامه مخالفان را در هم شکست و دستی بسیاری از مقهوران بباد فنا رفتند و دولت اعدای دولت فوج فوج و جوق
جوق متعاقب یکدیگر میرسیدند حضرت فردوس مکانی نیز از امرای رزم آرا و شیران بیشه وغا مرتبه و دفعه بدفعه از پی هم
میفرستادند یکبار قاسم حسین سلطان و احمد یوسف و قوام بیگ را حکم شد نوبت دیگر هندو بیگ قوچین مامور گشت دفعه دیگر محمدی
کوکلتاش و خواجگی اسد را فرمان رسید بعد ازان یونس علی و شاه منصور برلاس و عبدالله کتابدار و از پی ایشان دوست ایشک آقا و
محمد خلیل اخته بیگی تعین شدند برانغار مخالف کرات و مرات بر جوانغار سپاه ظفر لوا حمله آورده و هر بار دلیران نبرد آزما بجنگ جانستان

و تیغ آتش فشان کافران سیاه بخت را بجنبش بستند و ناگاه حکم شد که درمیان اکثر و [illegible] تیرگران از عقب صف و کفار ظلمت شعار
درآمدند و ملا محمود و علی اتکه با ملازمان خواجه خلیل تکمک آنها یافتند و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و عبد العزیز میرآخور و قتلق
قدم قراول و محمد علی جنگ جنگ و شاه حسین بارگی مغول غانچی دست به آلت اقبال برده داد مردانگی دادند و خواجگی حسین با جماعه دیوانیان
بکمک ایشان شتافت و چون هنگام کشش و کوشش امتداد یافت به بندهای خاص که در پس آرابه شیر صفت بزنجیر بودند حکم شد که از میان جانب
قول و میان گذشته از چپ و راست برآمده کار زار نمایند تفنگچیان اشرف بجا داران شیر دلان شیر نران زنجیرگسل کامیاب گشته کار نامه شجاعت
او اسباب را فسوخ ساختند و نادر العصری استاد علی قلی و پیش عرابه ایستاده به انداختن توپ و تفنگ گرم اهتمام شد بقاران با جحال
آتش غضب پادشاهی زبانه کشید و باشاد و علی جمل حکم رسید که آن بهادر پیش برده خود باعتصام حبل المتین توکل نگاه و اقبال را گرم رفتار
ساختند و از مشاهده آن حال والاوران عرصه اقبال بجوش و خروش درآمده یکبارگی بصفوف اعدای دولت حمله آوردند و نائره
قتال بمرتبه اشتعال یافت که میمنه و میسره سپاه اسلام بپناه چپ و راست لشکر اعدا تا آنکه کفار را برداشته بر قلب تیره بختان زدند
و کفار ظلمت شعار تیر دست از جان برگرفته و هجوم عام نموده بقول پادشاهی فرو ریختند و غازیان کیل ثبات قدم ورزیده اصلا
از جای خود حرکت نکردند و آنجماعت با کفار در آویختند که برداشتن دست و انداختن زخم مستعد شده بودند و آخر پای روز که هنگام آخر کار کفار
بود دلفریبان گردگار نسیم فتح بر اعلام اسلام وزید و غنچهای مراد در گلشن اقبال شگفت مخالفان را مجال قرار نماند و بی اختیار عنان ثبات از
دست گذاشته روبگریز نهادند و حسن خان میواتی در اول او داسنگه و [illegible] چوهان و رای چند بهان و دلپت رای گنگو و کرنسنگ و دونگرسی از عیان
لشکر مخالف رخت هستی بسیل فنا دادند و حساب نا گرفته با از قید ضبط بیرون گشت و زخمی را خود شماری نیست آنحضرت خود با یک گروه فتح
منصوران سپاه روزگار نموده لوای ظفر برافراشته به اردوی اقبال مراجعت فرمودند و محمدی کوکلتاش و عبدالعزیز میرآخور و علیخان
و جمعی از امرا التعین شدند که از پی گریختها گرم شتابند شاید رانا اسیر سر پنجه تقدیر گردد چون شب در میان حایل آن سپاه تیره بختان
درآمده و تحمل که از تعاقب کنند با خیر اهتمام شایسته بفعل نیامده باشد بصید فلاکت جانی بسلامت بیرون برد آنحضرت سفر نموده اندکه وقت
تاریک بود با امید کسی نگذاشته با راحت و بالیستی تعاقب نمود و تاریخ این فتح نامه شیخ زین صدر که از افاضل گرامی بود فتح پادشاه اسلام یافته
و میر گیسو نیز تواردزده از کابل ضمن تاریخ را نوشته به درگاه ارسال داشته بود حضرت فردوس مکانی بعد از فراغ فتح لوازم شکر ایزدی
بتقدیم رسانیده و به تسخیر ولایت میوات رایات جهانگشا برافراختند و محمد علی جنگ جنگ و شیخ گهوران و عبد الملک قورچی را با فوج مستعد
بتادیب الیاس خان که در میان دوآب فتنه انگیزی شروع کرده قصبه کول را گرفته کجک علی حاکم آنجا را مقید ساخته بود نامزد فرمود
آن بخت برگشته تاب مقاومت نیاورده آواره صحرای ادبار شد و حضرت فردوس مکانی خود بصوب میوات نهضت فرموده آن ولایت
را بحیز تسخیر درآوردند و خزاین الور را بانعام حضرت جهانبانی جنت آشیانی مرحمت نموده بمستقر سریر خلافت کوس مراجعت
بلند آوازه ساختند و جمعی که بر سر الیاس خان تعین شده بودند او را گرفته در دارالخلافه آگره آوردند و در آنجا حسب الحکم بسیاست
رسیدند

رخصت فرمودن حضرت جهانبانی جنت آشیانی را بحکومت کابل و بدخشان

چون انتظام ولایت کابل و بدخشان و استحکام ممالک موروثی از لوازم سلطنت بود و جبلی وجود یکی از شاهزادهای والا قدر بجهت
ضبط آن مملکت خاطر خواه صورت نمی بست لاجرم به الهام آسمانی حضرت جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون را بتاریخ [illegible] رجب
امسال همایون فال از سرگروهی برگزیده الوس بدان صوب شرف رخصت ارزانی داشتند و همدرین سعی [illegible] خاصه حسین سلطان و ملک قاسم
با با قشقه و ابوالمحمد نیزه باز و حسین خان و حیدر از امرای هندوستان مثل علیخان قرلی و ملک داد کرانی و تاتار خان خانجهان را بهمراهی محمد سلطان

میرزا ابوالقاسم بن میرزا کامران که در زمان آنحضرت بمانده بکشور را متصرف شده بود تعین نموده بود چون او تاب صدمه افواج قاهره نداشت
اسباب و تخیلات خود را گذاشته جانب سلطان پور رفت و حضرت فردوس مکانی از راه بازی و تجویز و شکار کرده بدار الخلافه
اقبال اجلال فرمودند و بشغل وقت و ضبط پیر کول جلالی تشریف برده از آنجا لزوم جبل فضت عالی اتفاق افتاد و در آن کوهستان
بعد از شکار خواه کرده کوس مراجعت بدار الخلافه بلند آوازه ساختند و درین هنگام متواتر خبر رسید که سبیل رای حاکم چند بری
جمعیت می کند و آثار بغی و تمرد از او ظاهر میشود و شکل انتقام روا داشته بر سر متوجه شده از صدمه کالپی گشتند بهار سوار کار طلب
بمراه چون که مو سلطان بطریق منقلا بجانب چند بری فرستادند و هشتم جمادی الاول این سال فتح چندیری همین اقبال روز افزون شود
فتح و ظفر دار الحرب تاریخ شد و آنحضرت چند بری را به احمد شاه نبیره سلطان ناصر الدین مرحمت فرمودند و عنان مراجعت معطوف داشتند
و درین هنگام دولت نزد جام خبر بسیار رسید و مجمل این سانحه عبرت اثر آنکه پیش از نهضت رایات اقبال بصوب چند بری را با لشکر
تاتار که در بزرگ آورده ایرج را که آغاق نام غلام آنحضرت داشت محاصره نمود و در ایام محاصره بیست کرده چون بیماری او بسیار شده دو انتقاد
انجا رسید تا گزیر دست از محاصره باز داشته بهمان حال مراجعت نمود و در اثنای راه به اجل طبیعی سپاه فرمایش غلام شد تا رادوا و لیائی دولت
چنین بود که عساکر فیروزی مآثر از آب عبور نماید چون مسامع علیه رسید که معروف و بن بایزید و جماعه افغانان در صوبه قنوج
سر بشورش برداشته اند و علاء عاملان پادشاهی قنوج را گذاشته بقصبه رابیری که در حوالی دار الخلافه واقعست آمده اند و قلعه شمس آباد را نیز
ممالک افغان از ابو المحمد نیزه باز بزور گرفته اند لاجرم ترک آن عزیمت فرموده عنان مراجعت بسمت خلافت معطوف داشتند و فوجی از بهادران
نصرت قرین را پیشتر از موکب عالی رخصت نمودند بمجرد رسیدن سپاه منصور و قرب موکب پادشاهی مخالفان تاب مقاومت نیاورده از
آب گنگ گذشتند و رایات جهان کشا بکوچ متواتر نهضت فرمود و درین هنگام میرزا عسکری از کابل آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت
و بست و نهم محرم دار الخلافه بقدوم مسعود گرامی رونق پذیرفت و عرایض خدمت جنت آشیانی از بدخشان رسید مرقوم بود که از صبیه سید یادگار طغای
فرزندی کرامت شد نام او را الامان نهاده ایم چون این لفظ در زبانها الوکی جاری شد دل اشرف شاهی پدر بزرگوار نام فرزند نهادن از دو
دور بود بسند خاطر اشرف نیفتاد و هم بزودی از این عالم در گذشت و اصلاح دولتخواهان مقرر شد که پیش از توجه رایات اقبال میرزا عسکری
با لشکر پیشانه بدفع مخالفان رخصت فرمایند و امرای اطراف نیز بکومک میرزا تعین شدند و خود بعزیمت شکار بجانب مولپور توجه نمودند
درین اثنا خبر آمد که محمود خان پسر سکندر بهار را متصرف در آورده سر شورش دارد آنحضرت شکار دلخواه فرموده رایت مراجعت بدار الخلافه برافراشتند
و قرار یافت که خود بدولت و سعادت متوجه آنصوب شوند مقارن اینحال عرایض رسید که حضرت جنت آشیانی جمعیت نیکی فراهم آورده سلطان
اویس را با خود متفق ساخته بیاسی جبل بر کنار نهضت رفتن سمرقند داشتند و جهت صلح نیز در میان هست در ساعت منشور عنایت شرف صدور یافت
که اگر کار از صلح گذاشته باشد تا صاف شدن مهم هندوستان صلح کوتاه نمایند و نیز در فرمان طلب میرزا هندال و خالصه ساختن کابل مندرج
بود و قلمی فرموده بودند که انشاء الله سبحانه چون کار هندوستان که قریب الاختتام است بانجام رسد مخلصان کاروان دولتخواه را بی نصیب
لایق نگذاشته خود بسعادت متوجه تسخیر ولایت موروثی خواهیم شد باید که استعداد این یورش را جمیع بندگان آنحضرت و بر وجه اتم نموده منتظر
ورود موکب عالی باشند پنجشنبه بتقدم شهر جمادی الاول از آب جون عبور فرموده متوجه ممالک شرقیه شدند و درین روز المجنان
نصرت شاه حاکم بنگاله با عرضه داشت و پیشکش آمده زمین بوس نمودند و مشمول الطاف بیکران گردیدند و نوزدهم جمادی الآخر کنار
آب گنگ میرزا عسکری سعادت ملازمت دریافت و حکم شد که میرزا با افواج خود از آنطرف آب سیر کنند و نزدیک گره خیر و بیران شدن جمع محمود خان
مسامع علیه رسیده و تا بموج پور روپوشیده تشریف برده ولایت بهار بسیاه را محمد سلطان زمان مکرمت فرمودند و از آنجهت

و فتح قلعه ظفر و بابر رو بجانب سمرقند از حضرت عالی الغاقان افتاد در حصار شادمان با افواج قاهره جنگ کرده شکست یافتند و آنحضرت مظفر و منصور
گشتند و بود فرموده عنان اقبال بدار الخلافه آگره معطوف داشتند چون حضرت جنت آشیانی مدت یکسال در بدخشان گذرانیدند
و ضبط و نسق آن ممالک حسب المرضی نموده با خواهان سرانجام یافت از فرط اشتیاق به ادراک سعادت ملازمت پدر عالیقدر
بدخشان را به سلطان ویس سپرده به سرعت تمام متوجه ملازمت شدند و از آنجا در یک روز بکابل رسیدند و از کابل میرزا هندال
را بجانب بدخشان رخصت فرموده خود بعزم قدم بوسی روانه دار الخلافه گشته در اندک فرصتی ادراک آن سعادت عظمی
نمودند و از غرایب اتفاقات آنکه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی با والده ماجده آنحضرت نشسته بذکر ایشان خوش نشسته بودند که
ناگهان از در دولتخانه درآمدند حضرت فردوس مکانی را از مشاهده جمال فرخ فال آنحضرت عجب حالتی دست داد و بی اختیار
در آغوش عزت گرفتند برین مصرع مترنم گشتند مصرع ع انکه می جستم به بیداری است یارب یا بخواب + میرزا حیدر در تاریخ
رشیدی مرقوم نموده که در سال نهصد و سی و پنج آنحضرت بموجب حکم فردوس مکانی متوجه هندوستان شدند و العلم
عند الله و بدین مرتبه آنحضرت با ایشان مصاحبانه سلوک فرموده و مکرر بر زبان الهام بیان ایشان گذشت که همایون بحسب
ولی بدست و بی اغراق آنحضرت از جمیع فضایل و کمالات بهره وافی و نصیبه کافی داشتند بالجمله چون حضرت جنت آشیانی از بدخشان متوجه
هندوستان شدند سلطان سعید خان که نسبت خویشی به این سلسله علیه داشت و بعهد ملازمت حضرت فردوس مکانی آمده
رعایتها و تربیتها یافته بود بطلب سلطان اویس و امرای بدخشان سعید خان را به یارکند گذاشته به بدخشان آمده قلعه ظفر را محاصره
نمود و چون پیش از رسیدن او میرزا هندال بقلعه در آمده بود مدت سه ماه برگرد قلعه نشست و نتوانست کاری از پیش برد ناکام از
گرد قلعه برخاسته مراجعت نمود این قضیه در هندوستان چنان بوقف عرض رسید که کاشغریان آمده بدخشان را متصرف شده اند
بنابرین آنحضرت بنابر تقاضای خاطر فرمودند که میر نظام الدین علی خلیفه را بضبط بدخشان رخصت باید کرد و بجهت رفتن عذر خواستند آخر
بحضرت جنت آشیانی فرمودند که در رفتن خود چه صلاح می بینید ایشان عرض کردند که باختیار خود از سعادت ملازمت محروم نمیشوم
اما از حکم چاره نیست آنگاه میرزا سلیمان را رخصت بدخشان نمودند و بسلطان سعید خان نوشتند که با وجود چندین حقوق طمع داشتیم
مستبعد نمود و اکنون میرزا هندال را طلبیده ایم و میرزا سلیمان را بدانجانب فرستاده ایم لایق آنکه میراث را بوارث گذاشته دست از
بدخشان باز دارند بحسب اتفاق پیش از رسیدن میرزا سلیمان چنانچه گذارش رفت سلطان سعید خان از بدخشان رفته بود چون میرزا
سلیمان رسید میرزا هندال بموجب حکم عالی بدخشان را با وا ارزانی داشته متوجه ملازمت شد و آنحضرت جنت آشیانی را چندگاه در
خدمت خود نگاهداشته سنبهل که در وجه جاگیر ایشان مقرر بود رخصت فرمودند مدت شش ماه در سنبهل بسر برده بشکار گذرانیدند تا آنکه عارضه
بر مزاج اعتدال سرشت ایشان طاری شد ضعف بازیاد و انجامید چون این خبر وحشت اثر بمسامع حضرت فردوس مکانی
رسید فرمودند که از راه دریا بر کشتی نشسته روانه حضور شوند که اطبای حاذق در ملازمت اند باصلاح بکوشند معالجه
نمایند حسب الحکم بدار الخلافه تشریف آوردند هر چند تدبیر معالجات بکار رفت مزاج بحالت اصلی رجوع
نکرد و مرض مزمن گشت روزی امیر ابو البقا که صدری که از افاضل روزگار بود بعرض رسانید
که تجربه پیوسته که در امثال این امور که اطبای ظاهری از معالجه عاجز آیند بهترین اشیا را
تصدق باید نمود و از خدا شفا باید خواست آنحضرت فرمودند
نزد همایون منم بهتر آنکه خود را فدای او سازم

از دعای ایشان را انتفای حاصل کرامت خواهد فرمود و در سایهٔ تربیت و ظل رأفت شما امید طلبی کامیاب خواهند شد چون
قرار داد صدقهٔ خود است که بهترین اموال دنیا تصدق باید کرد و الماس که جهان الماس بی بها کرد در جنگ ابراهیم به ایشان بخشیده بودند
تصدق نمایند فرمودند که سنگ ریزه را در جنب این جوهر چه قدر است خود را فدای همایون میکنم [illegible]
بر گرد او بدرام آنگاه بخلوت خاص در آمده شغل که در سلسلهٔ حضرت خواجه جهانی نقشبندیه رضوان الله علیهم اجمعین مقرر است بجای آورده
بر گرد فرزند سعادت پیوند خود گردیدند فرمودند که برداشتم برداشتم فی الفور حرارت غریبه عارض بدن ایشان شد حضرت جهانبانی
بعد از آن گران ملکیا بر گردیدند و حسب تقدیر در اندک فرصتی صحت کامل روی نمود و بیماری حضرت فردوس مکانی اشتداد یافت
چون آثار انتقال و ارتحال از جبهات احوال هویدا گشت ارکان دولت و اعیان مملکت را حاضر ساخته بخت نصایح بلیغه و
وصایای ارجمند که سرمایهٔ سعادت ابدی و پیرایهٔ دولت سرمدی است گوش هوش حضرت جنت آشیانی را گرانبار و دلکش ساخته
ولیعهد و جانشین خود فرمودند آنگاه امرا را به متابعت و فرمانبرداری ایشان رهنمون سعادت گشته آنحضرت را بر تخت سلطنت
اجلاس دادند و خود نزدیک بجنت الشان صاحب فراش گشتند و بر زبان الهام بیان گذشت که خلاصهٔ وصایای ما آنست که زنهار
قصد برادران نکنید [illegible] الحق پس آن سخن بود که چندین جفا و آزار از برادران کشیده در مقام انتقام نشدند
[illegible] بجای خود [illegible] بکار خواهد گشت [illegible] مرض میر خلیفه از کوتاه اندیشیها بخاطر آورده بود که مهدی
خواجه را بسلطنت بردارد و او نیز [illegible] خام جمعی از عوام با خود متفق ساخته سر و فوز بدربار آمده منتظر فرصت می بود تا آخر الامر
بعضی از مخلصان صواب اندیش میر خلیفه را بر فساد این رأی مطلع ساختند و میر خلیفه متنبه گشته به مهدی خواجه پیغام فرستاد که بعد
ازین بدربار حاضر نشود و منادی کردند که هیچ کس بخانهٔ او نرود تا ابواب فتنه مسدود گردد و بتائید الهی حق بمرکز خود قرار گیرد
و بتاریخ ششم جمادی الاول نهصد و سی و هفت در چهار باغ آگره برحمت ایزدی پیوستند و مولانا شهاب معمائی این مصرع را تاریخ یافته
مصرع: همایون بود وارث ملک وی .. آن پادشاه صورت و معنی با وفور شجاعت و سخاوت و عدالت و فضل و کمالات
ذاتی و صفاتی عدیل و نظیر خود نداشته و در نظم و نثر ترکی و فارسی عالی پایه بود دیوان اشعار ترکی و کتاب مثنوی مبین نام در علم
فقه که از واردات طبع فیاض ایشانست در افکار و امصار شهرتی تمام دارد و رسالهٔ والدیهٔ خواجه احرار را که در [illegible] است از بحر معرفت
به سلک نظم کشیده اند و واقعات خود را از طلوع کوکب سلطنت تا آخر عمر بقلم صدق رقم بی شائبهٔ تکلف و اغراق بزبان ترکی نوشته و بحکم
اشرف حضرت خاقانی میرزا خانخانان ابن بیرمخان آنرا بفارسی ترجمه نموده تا عموم طبقات نیز از آن فیض خاص بهره بردارند و همچنین بزبان فارسی اشعار گهربار گفته
اند و این رباعی از واردات طبع فیاض ایشانست رباعی: درویشان را اگرچه از خویشانیم / لیک از دل و جان معتقد ایشانیم / دور است مگوی
شاهی از درویشی / شاهیم ولی بندهٔ درویشانیم .. و این دو مقطع نیز از آن حضرت است [illegible] و هلاک میکنم [illegible] تو دانستم
[illegible] از این شهر می توانستم [illegible] .. از پریشانی عالم رستم .. و ایشان را در فنون موسیقی نیز مهارت
تمام بوده و در عروض هم رسائل تصنیف فرموده اند و از آنجمله کتابیست مفصل نام و از فردوس مکانی چهار فرزند گرامی و سه صبیه
قدسیه مانده نخستین نصیر الدین محمد همایون بادشاه دوم میرزا کامران سیوم میرزا عسکری چهارم میرزا هندال و گلرنگ بیگم
و گلچهره بیگم و گلبدن بیگم و این هر سه صبیه از یک والده اند و از اجلهٔ ارباب سعادت و اصحاب کمال
که در صحبت فیض منقبت آنحضرت می بوده اند یکی امیر ابوالبقاست که در علوم معقول و منقول پایهٔ بلند داشت
و دیگر شیخ زین صدر نبیرهٔ شیخ زین الدین خوافی که در علوم متعارفه و حدت طبع از همقران ممتاز بوده و در

ایام سلطنت حضرت جنت آشیانی بمرتبه امارت هم رسیده و این لطیفه از بدیهیات طبع و نتایج افکار آن افادت پناه شهرت
گرفته در هنگامی که سن عمر ایشان بسی و هشت رسیده بود عرضه بمیر رسید که سن شریف چند است فرموده اند که پیش ازین
به پنج سال چهل بودم و اکنون چهلم و بعد ازین بده سال چهل خواهد شد دیگر شیخ ابوالواجد فارغی که خال شیخ زین است و سرآمد
لطیف طبع و خوش صحبت بود و شعر را هموار میگفت دیگر سلطان محمد کوسه از مصاحبان میر علیشیر مردی سخن شناس خوش
بنیاد و صاحب فهم بود دیگر مولانا شهاب معمائی که شهابی تخلص داشت از علم و فضل و شعر و معما و تاریخ بهره وافر داشت دیگر مولانا
یوسفی طبیب که او را از خراسان طلب فرموده بودند در مکارم اخلاق و حسن قدم از حکمای زمان علم امتیاز می افراخت دیگر خواجه
واهی که شاعری لطیفه گوی بود بفارسی و ترکی شعر میگفت دیگر مولانا بقائی شاعر که در بحر مخزن مثنوی بنام نامی آنحضرت
گفته دیگر خواجه نظام الدین علی خلیفه در قدم خدمت و محرمیت و رزانت عقل و اصابت تدبیر بی نظیر عصر بود و از
فضائل و کمالات خصوصا علم طب نصیبه وافی داشت دیگر میر درویش محمد ساربان مرید و منظور حضرت خواجه عبید الله
احرار بود بخوبی تحقیق و فضیلت ممتاز بود و در ملازمت آنحضرت بمرتبه اعتبار ارتقا نموده دیگر خواند میر مورخ که از مشاهیر
روزگار است و تاریخ حبیب السیر و خلاصة الاخبار و دستور الوزرا و غیره از تصانیف اوست دیگر خواجه کلان بیگ از امرای
بزرگ بزم نشین بود و بپسندیدگی اطوار و شایستگی فضایل رتبه عالی داشت و برادرش کچک خواجه مهردار و معتمد خاص
از اهل نشست بود اگر احوال امرای بزرگ و ارکان دولت آنحضرت مفصلا نوشته آید کلام بطول می انجامد لاجرم
شروع در ذکر احوال حضرت جنت آشیانی و شمه از وقایع ایشان می نماید حضرت جنت آشیانی
نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی شهریار دانش اساس حق گزین حقیقت شناس مسند نشین
عدالت آئین چمن پیرای دین و دولت انجمن آرای ملک و ملت تعالی حضرته والا گوهر برج سعد اکبر سامی اوج بلند
سپهر اورنگی نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی انار الله برهانه بیان کمالات آنحضرت از احصای سخن بیرون است
ولادت با سعادت ایشان شب سه شنبه چهارم ماه ذی القعده نهصد و سیزده در ارک بلده کابل از بطن مقدس حضرت
عصمت قباب عفت نقاب ماهم بیگم اتفاق افتاده آن عصمت پناه از دودمان اعیان خراسان است مولانا
مسندی تاریخ ولادت آنحضرت سلطان همایون خان یافته و شاه فیروز قدر و بادشاه صف شکن نیز تاریخ میشود و
خواجه کلان سامانی گفته قطعه سال مولود همایونش هست * زادک الله تعالی قدرا * برده ام یک الف
از تاریخش * تا کشیم میل و چشم بد را * و جلوس آنحضرت بر سریر فرمانروائی نهم جمادی الاول نهصد و
سی و هفت در دار الخلافه آگره واقع شده و خیر الملوک تاریخ آن سال است و از بدایت حال تا هنگام سریر آرائی
که سن شریف آنحضرت به بیست و چهار رسیده بود آثار دولت و بختیاری و انوار سلطنت و کامگاری از جبین اقبال
آنحضرت لمعان می تافت و چون بر تخت فرمانروائی کامیاب و مراد بخش گردید بعد از چند روز بسیر دریا توجه نموده
یک کشتی پر از زر انعام فرمودند و به این سبح بخشش اهل امید را سیراب ساخته گنجینه مراد در دامن روزگار بخشیدند و یکی
از فضلا کشتی زر تاریخ این کرست یافته و چون بر تخت سلطنت جلوس فرمودند خلاصه نیت بضبط ممالک محروسه و امنیت رعایا
و خاطر جوئی برادران و رعایت ملازمان مصروف داشته مواجب و مناصب هر کدام را افزایش و شایستگی اضافه نمودند
کابل و قندهار بجاگیر میرزا کامران مقرر شده و سرکار سنبهل بمیرزا عسکری و [illegible] بمیرزا هندال و بدخشان

بمیرزا سلیمان مسلم داشتند و محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان ابن سلطان حسین میرزا که بنسبت دامادی حضرت فردوس مکانی
شرف اختصاص داشت و آثار رشادت از اطوار او لایح بود در اوایل جلوس که بخدمت جهانبانی جان بسته و بالجمله بعد از فتح
ماه رایات اقبال بتسخیر کالنجر برافراشتند و آن قلعه را محاصره فرموده و باندک فرصتی کار بر اهل قلعه تنگ شده ناگزیر حاکم کالنجر
از راه عجز در آمده دوازده من طلا با دیگر اجناس پیشکش فرستاده اظهار اطاعت و فرمان برداری نمود و آنحضرت از فرط عاطفت
و کمال مرحمت مسئول او را بخشیدند و از آنجا بقصد تسخیر قلعه چناده توجه فرمودند و این قلعه در تصرف سلطان ابراهیم بوده و
جلالخان خاصه خیل بادنگ خانی حراست آن می نموده و بعد از قضیه سلطان ابراهیم بیانه بمحاصره جلال خان نیز از بد اندیشی بپسر
تا بر خود را او بر شیر خان که ابتدای خروج و فتنه انگیزی او بود بعشرت وخشانه لاد ملک نام کوچ جلالخان را که در حیات
و سیرت الشیار تمام داشت بزنی خواست و بدین حیله قلعه را در تصرف خود آورد القصه چون شیر خان از عزیمت آنحضرت
اطلاع یافت جلالخان پسر خود را با جمعی از معتمدان در قلعه گذاشته خود بر آمد و ایلچیان کاردان بخدمت فرستاده التماس
نمود که اگر حضرت از سر این قلعه بگذرند یکی از فرزندان خود را بخدمت می فرستم که همواره در ملازمت باشند آنحضرت صلاح وقت
در پذیرفتن ملتمس او دیده التماس او را بقبول مقرون داشتند و او عبد الرشید نام پسر خود را بخدمت فرستاد و این پسر پیوسته در ملازمت
می بود و هنگامیکه رایات جهانگشا بمالوه نهضت فرمود و با سلطان بهادر مبارزت روی داد و آن بی سعادت از موکب اقبال
فرار نموده نزد پدر رفت و در نهصد و سی و نه بعین و ماثر پیدا کرده افغانان در جونپور سر فتنه و آشوب برداشتند و آنحضرت رایات
اقبال بدفع آن جماعه برافراشتند بایزید در عرصه مبارزت بقتل رسید و دین بالقیة السیف راه فرار پیش گرفت و جونپور مع توابع بسلطان
جنید برلاس مرحمت فرموده عنان مراجعت بدار الخلافت معطوف داشتند و در نهصد و چهل سلطان بهادر شاه گجرات تحف و هدایا مصحوب
ایلچیان کاردان بدرگاه معلی فرستاده سلسله جنبان اخلاص و یکجهتی شد و آنحضرت با رسال منشور محبت و دوستی خاطر او را مطمئن ساختند و
هم درین سال متصل دهلی برکنار دریای جون شهری اساس فرموده دین پناه نام نهادند و یکی از فضلای تاریخ آن را شهر پادشاه
دین پناه یافته و درین هنگام محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا با پسرش الغ میرزا طریق بغی پیش نهاده خاطر حق ناشناس ساختند
و حضرت جنت آشیانی بدفع ایشان نهضت فرموده برکنار گنگ نواحی بهوجپور رایات اقبال برافراشتند و یادگار ناصر میرزا را
با لشکر گران گذرانیده بمقابل آنها فرستادند و بتایید ایزد تعالی سپاه نصرت پناه ظفر یافت و محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا
هر دو بدست افتادند و آنحضرت محمد زمان میرزا را مقید ساخته بقلعه بیانه فرستادند و آن دو کس را میل در چشم کشیدند محمد زمان میرزا
فرمانی در لباس ... ساخته یاغیان خود نموده از قلعه بر آمد و گریخته نزد سلطان بهادر بگجرات رفت و بتایید ایزدی در اندک مدتی
اکثری ممالک معموره هندوستان که حضرت فردوس مکانی از عدم فرصت در حیطه تصرف نیاورده بودند داخل قلمرو شد

آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب چون خبر شنقار شدن حضرت فردوس مکانی بمیرزا کامران رسید قندهار را بمیرزا عسکری سپرده
روی توجه بهندوستان نهاد که شاید دست و پا زده کاری تواند ساخت در آن ایام حکومت پنجاب بمیر یونس علی داشت و دولتخواهان میرزا
کنکاش نمودند که لاهور استوار است قلعه را از جنگ میر یونس بر آوردن خالی از صعوبت نیست دام فریبی ترتیب داده با قراچه بیگ صلحی اعراض
کرده او شب دیگر با سپاهیان خود از اردوی میرزا گریخته بلاهور رفت میر یونس علی مردمی نموده نزدیک بخود جایی داد و اکرام و عنایات
در منزل خود می طلبید و باهم صحبت میداشتند و قراچه بیگ منتظر فرصت می بود تا آنکه شبی در صحبت شراب بمیر از نشاء باده سر بستر
غفلت نهاد و قراچه بیگ فرصت یافته میرزا در قید کشید و دروازه های قلعه لاهور را بمردم خود سپرده بتعجیل تمام کسان بطلب میرزا فرستادند

میرزا که انتظار این خبر داشت فوز عظیم دانسته بی‌اختیار خود را رسانید و حضرت را ملتفت شده میر ابوالحسن علی را از شهر باز آورده معذرت
خواست و گفت که اگر انجامی باشید حکومت لاهور بیجان و منشور تعلق بشما دارد و میرزا رخصت کرده متوجه ملازمت حضرت جنت آشیانی شد سید زاده
کسان خود را به پرگنات پنجاب تعیین نموده تا کنار آب ستلج که بدرباری بود بیابانه شهرت یافته متصرف گشت و عرضه بدرگاه معلی ارسال داشت
استدعا و التماس صوبه پنجاب نمود آنحضرت بمقتضای عطوفت ذاتی و پاس نصایح حضرت فردوس مکانی مملکت پنجاب و ملتان مسلم داشتند
میرزا ازین شده عنایات خوش وقت گشته شکر گذاری بجا آورد و پیشکشهای لایق بملازمت فرستاد و پیوسته ابواب رسل و رسائل مفتوح داشت
غزلها در مدح آنحضرت گفته مرقوم قلم اخلاص رقم مینمود از جمله یکدفعه این غزل بخدمت نوشته بود **غزل** حسن تو دایم بافزون باد ✦
طالعت فرخ و میمون باد ✦ هر غباری که ز راحت خیزد ✦ توتیای چشم من محزون باد ✦ گرد کان از ره لیلی آید ✦ جای او دیده مجنون باد
سر که گرد تو چو پرگار نگشت ✦ او ازین دایره بیرون باد ✦ کامران تا که مجاز است لقا ✦ خسرو دهر همایون باد ✦ آنحضرت بجایزه این
غزل حصار فیروزه را مرحمت فرموده بنشان عالی فرستادند و در همین وقت میرزا عسکری بکابل می آمد و در راه بهزاره جنگ کرده شکست
خورد و میرزا کامران را ناخوش آمد و قندهار را از و تغییر کرده بخواجه کلان بیگ دادند و دران ایام که خواجه کلان بیگ در قندهار بود سام میرزا
برادر شاه جنت پناه شاه طهماسب باغوای اغزوار خان که اتالیق و سپه سالار او بود بر سر قندهار لشکر کشید و خواجه کلان بیگ باستحکام
قلعه همت گماشته متحصن شد کامران میرزا از لاهور بعزم رزم قزلباشیه شتافته در نواحی قندهار جنگ سخت کرد و اغزوار خان در معرکه
بزخم تیر خدنگ تقدیر گشته بقتل رسید سام میرزا شکست خورده بحال تباه بخدمت شاه رفت **نهضت موکب اقبال بتسخیر بنگاله**
و مراجعت بمستقر خلافت چون خاطر اقدس از تنسیق و ضبط ممالک محروسه فراغ یافت و بهندوستان رسید بتسخیر ولایت بنگاله
نهضت عالی فرمودند و چون بحدود کالپی در قصبه کنار نزول اجلال اتفاق افتاد بمسامع علیه رسید که سلطان بهادر محاصره قلعه چیتور نموده و جمعی
کثیر بسرداری تاتارخان بحدود ممالک محروسه فرستاده و اندیشهای تباه در سر دارد آنحضرت باستصواب بیداران و صلاح دولتخواهان نهضت بگذاردند
کوس مراجعت بجانب دارالخلافت بلند آوازه ساختند چون سلطان بهادر بنا بر غرور جاه و شوکت و کثرت سپاه و غرور شجاعت بحقوق سلطنت
گجرات تسلی نمیشد و غافل از آنکه زاغ و زغن در خیبای همای دولت همایونی نشاید همواره آرزو می پای تخت دهلی داشت و در شیوا که تاتارخان را
دید و تقدمات باطله سلسله جنبان خیالات فاسده او شد با خود اندیشید که لشکر گجرات تاب صدمه بهادران سپاه منصور ندارد و بهتر آنکه
بتطمیع و زربخشی سلطان را بجانب خود بکشم و بدین اندیشه ناصواب ابواب خزاین مفتوح ساخته دام فریب طرح افگند و قریب ده هزار کس
از گرسنه چشمان بلیوفار را بلازم خود ساخته و درین اثنا محمد زمان میرزا باتفاق نوکران یادگار بیگ طغائی که نگاه بانان او بوده اند از بند بیانه
بیانه بر آمده بگجرات رفت و سلطان بهادر آمدن میرزا را از اتفاقات حسنه شمرده بعنایت خوب پیش آمده و در مقام تیمار احوال او شد حضرت
جنت آشیانی مکتوبی بسلطان بهادر نوشتند که چون قبل ازین خود سلسله جنبان اخلاص و دوستی شده ارکان تحقیق اتفاق را بالعهد و میثاق مضبوط
ساخته اند مناسب آنکه جمعی حق ناشناسان که از خدمت گریخته بدانجانب رفته اند روانه حضور نمایند والا از قلمرو خود اخراج فرمایند سلطان بهادر
درجواب نوشت که اگر میرزا زاده به اینجانب پناه آرد بقدر رعایت باید به نسبت محبت و اخلاص منافاتی ندارد و چنانچه در زمان سلطان سکندر لودی
با آنکه در میان ایشان و سلطان مظفر غایت اتحاد و ارتباط بود با سلطان علاء الدین برادر سلطان سکندر و چندی دیگر از اقوام او بتقریبات از وی
رنجیده بگجرات آمدند و سلطان مظفر مراعات احوال آنها نموده مردمی بجای آورد و این معنی اصلا باعث فتور سواد مودت نگشت مرتبه دیگر
حضرت جنت آشیانی مکتوبی بهمان مضمون بیچ که فرموده اند و این دو بیت در آن منشور سعادت مرقوم شد **نظم** ای که لاف مهر از دل عاشق مست ✦ طوق ملک از زبان تو
پا ز اول سوی مهر ... ست ✦ در قفا دستی و دستی خنجرست ✦ کام دل بیار آرد نهال ✦ تخم کین هر کس که ریخ بیشمار آرد ✦ خلاصه مقال آنکه مخذولان بلا رتبت فرستند با دست

رعایت و تربیت او بمراتب [illegible] کوتاه داشتند ممالک محروسه [illegible] شدند و از جمله آنچه از تواریخ منظور شده آنکه چون علاءالدین [illegible] جنگ
[illegible] استقلال داشت حضرت [illegible] ملازمت او نموده اما چون قرا یوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] رسالت [illegible] از رعایت [illegible] چون [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] سلطان بهادر [illegible] سپاه و خیالات باطل را راه در سر داشت جواب را [illegible]
[illegible] تاتارخان [illegible] لشکر [illegible] گجرات [illegible]
معمول [illegible] باشد تا تاتارخان همراه [illegible] تاتارخان [illegible] سپاهی [illegible] کرده [illegible]
سلطان علاءالدین لودی [illegible] تاتارخان [illegible] افواج عظیم [illegible] فرستاد [illegible] شورش [illegible] الملک
[illegible] ایشان [illegible] فرمود که [illegible] سرحد [illegible] این خیال محال [illegible] لشکر ظفر
[illegible] بهم رسید [illegible] دولت خواهان صواب اندیش گفتند که لشکر [illegible] ایشان ساخته
یافت و [illegible] سپاه خود را همراه گرفته [illegible] متوجه شد که [illegible]
پیش [illegible] مجمل از احوال سلطان علاءالدین که او برادر سلطان سکندر لودی و عم سلطان
ابراهیم است و عالم خان نام داشت [illegible] سلطان سکندر با سلطان ابراهیم مخالفت نموده در حدود [illegible] سلطان
علاءالدین [illegible] دعوی سلطنت کرد و با جمعی از افغانان [illegible] سلطان ابراهیم [illegible]
[illegible] اتفاق افتاد و چون سلطان علاءالدین تاب مقاومت جنگ [illegible] نداشت [illegible]
و ناکام [illegible] تاتارخان بگجرات شتافت و سلطان بهادر [illegible] علاءالدین در ملازمت حضرت فردوس
مکانی بهندوستان آمد و در جنگ ابراهیم همراه بود و بعد از فتح هندوستان حضرت فردوس مکانی [illegible] علاءالدین [illegible]
[illegible] افغانان [illegible] و از آنجا [illegible] بگجرات
رفت القصه چون سلطان بهادر افواج [illegible] تاتارخان [illegible] خزانه [illegible] اجتماع لشکر [illegible] قریب چهل هزار سوار از
افغانان و غیره ملازم ساخته قدم جرأت [illegible] ممالک محروسه [illegible] این خبر [illegible] همایون
رسید [illegible] نزول اجلال اتفاق افتاد و
میرزا عسکری و میرزا هندال [illegible] قاسم حسین سلطان [illegible] بیگ [illegible] هزار سوار
[illegible] تاتارخان [illegible]
[illegible]
لشکر مخالف [illegible] هزار سوار [illegible] تاتارخان [illegible]
[illegible]
[illegible]

ارتفاع رایات اقبال بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن [illegible] تا دریای [illegible]

[illegible] سلطان بهادر [illegible] جرأت و جسارت از حد [illegible] اطراف ممالک محروسه افواج تعین فرموده شورش

و در اواسط حضرت جنت آشیانی در ماه جمادی الاول [illegible] بیک عثمان اقبال به تسخیر جانب گجرات معطوف گشته با سپاه منصور [illegible]
الوه متوجه گردیدند و چون قریب به قلعه [illegible] رسیدند نزول اجلال اتفاق افتاد و اهل قلعه عرضداشت فرستادند که [illegible] این ایام
به کار سلطان ساخته شده و قلعه با آن حضرت آمده [illegible] چون قلعه از این عالی تر بود و محاصره قلعه را [illegible] حضرت
[illegible] ابدا رقم قبول [illegible] شده و ولایت مالوه [illegible] از این وقت سلطان بهادر قلعه چیتور را محاصره داشت [illegible]
و اسیر شده [illegible] خواهان خود درخواست کرد که [illegible] قلعه چیتور [illegible] خان که از اعاظم امرای او بود [illegible]
عقل و فضل [illegible] دیگران اعتماد [illegible] رسانید که چون فتح قلعه [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] مفتوح ساخته [illegible] پادشاه [illegible] که در آئین [illegible]
کفار و [illegible] شمشیر [illegible] که پادشاه [illegible] رواج شرع محمدی [illegible] مقام [illegible]
او در آمده [illegible] اگر پادشاه [illegible] جنگ با ایشان [illegible] اهم بود این معنی پسند خاطر سلطان [illegible]
کمال استقلال و شجاعت [illegible] همین مضمون مرسول [illegible] آنحضرت [illegible] قدرت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] فرموده [illegible] اصلا [illegible] استعجال [illegible] قلعه مفتوح
شناخته و بعزم رزم او مبادرت نخواهیم فرمود و خود بسعادت و اقبال در کمال آرامیدگی و آهستگی تا اجین تشریف بردند و چون تاریخ
سیوم شهر رمضان [illegible] سلطان بهادر قلعه چیتور را مفتوح ساخت و از آن کار خاطر وا پرداخت بعزم مبارزت
متوجه لشکر منصور گردید [illegible] آن حضرت نیز با افواج گیتی کشا قدم همت پیشتر نهادند [illegible] مندسور [illegible]
ولایت مالوه است در کنار کولی که از کلانی و پهناوری و وسعت دریایی [illegible] لشکر [illegible]
از جانبین هنگامه جنگ و کوشش گرم ساختند [illegible] بهادر و چندی از همراهان پادشاهی با سید علیخان و خراسان خان که [illegible]
همراه سلطان بهادر [illegible] از جانبین داد مردانگی دادند و چون اقبال همعنان سپاه منصور بود شکست
بر مخالفان افتاد و تاج خان و صدر خان که از اعاظم امرای سلطان بهادر بودند کشاکش چنین دیدند که چون بتازگی فتح چیتو
کرده [illegible] دلیر شده اند توقف نا کرده جنگ باید پرداخت رومی خان میر آتش سلطان و جمعی دیگر صلاح
در این دیدند که با وجود توپخانه عظیم و استعداد آتشبازی خود [illegible] تیغ زدن از حزم و احتیاط دور است مناسب
آنکه حصار [illegible] گرد لشکر کرده و پیرامون آن را به خندق زده اول با سلاح دور دست لشکر پادشاهی را پریشان سازیم
بعد از آن جنگ تیر و شمشیر بجای خود است آخر به همین قرار ایستادند روزی چند بر این [illegible] گذشت اما هر روز
دلیران عرصه نبرد از جانبین برآمده کارزار می نمودند و اکثری شکست بر مخالفان افتاد چنانچه روزی جمعی
از بهادران و یکه جوانان پادشاهی بزم باده پیمائی گرم داشتند و هر کدام در خور ظرف و حوصله خود سخن از هر رنگ
و جرات [illegible] از آن میان دیوانه دلی به حکایت در آمد که از گذشته گفتن سخن فروشی است [illegible] حال
بر عیار همت باید زد و این حرف محال چون و چرا نماند و قریب دویست کس که در این بزم حاضر بودند همه مسلح
گشته متوجه اردوی غنیم شدند یکی از امرای سلطان بهادر با قریب چهار هزار کس بیرون آمده مستعد ایستاد
طلایه لشکر [illegible] بمجرد رسیدن [illegible] عرصه نبرد آتش افروز شده بهادران لشکر منصور دستار جان گشته [illegible] یکدیگر کار پرداز [illegible]
و اکثر ایشان تاب نیاورده روی گریز نهادند تا [illegible] عنان باز کشیدند و این دستان [illegible] شجاعت ظفر [illegible] آمدند [illegible]

تمام آرایش شان گشت و ساز فتح و نصرت در هر طرف نشست و از پیش دست برد هم گجراتیان بیهوشی در رسید که فوج هم از آن
بنیاد و حضرت جنت آشیانی افواج به اطراف تعیین فرمودند که راه آمد و شد غله مسدود ساختند و آزار و آزار بسیار دردست سلطان
رسید و از آنکه فوجی عظیم بر سر آمد و عبد رمضان محمد زمان میرزا را با ششصد و هفت صد کس با سه جوان پیش فرستاده
در هر فیصله از آن برآمد و از لشکر منصور حسین خان عاقبت مقادت از عرصه همت گذشته از هم آن گجراتیان مرتبه گجراتیان
انداخته کشته شدند و با این چندین لشکر و شاهی با بهر مجرای توپخانه ستاند که توپ بسیار آتش در داده شد در آن روز
سپاهیان حشم بر هم رسید در شاه راه اخلاص جان نثار گردید و آنحضرت که بر آنکه در آمده بود در تلکی آگاهی تمام
روز بعد هم سالکت جهان آرا نمود که چهار رو دست سلطان بهادر رفته جنگ سلطانی کنند و تا آن دو روز نا گاه خاطر
توپی هم که گشت و هم چهره رسن برگجراتیان غالب می آمد تا آنکه تا بیست شب یکشنبه بیست و نهم شوال سال
باگرچه دو هیبت آنان شده فرمود که تمام توپها و یکبار را بر دارند و آتش اوسمند و هم شکستند و چون شب در آمد
با امیران محمد شاه فاروقی حاکم خاندیس پنج شش نفر دیگر از خرچه سرا پرده برآمد و بجهت پی محافظ کردن بجانب آگره
شده از راه مندو پیش گرفت و صدر خان و عماد الملک خاصه خیل همراه بالاتفاق یکدیگر با نسبت بهار سواران او هست
شیشه محمد زمان میرزا منکوب مقهور نیز همراه گرفته منصوب لاهور متوجه شد که شاید در آن حدود هنگامه
و آشوب گرم تواند ساخت و بعد از رفتن او لشکر گجراتیان غریب وحشتی و شور عامی برخاست چنانکه مدتی جمعیت
حال معلوم اولیای دولت نبود حضرت جنت آشیانی با جمیع سپاه و نصرت اعتصام سلیح و تکمیل تمام شب ایستاده انتظار
طلوع نیر اقبال داشتند چون نیر اعظم روشنی بخش عالم ظلمت زدای گشت بر منتظران صبح سعادت روشن شد که نسیم فتح
هبوب نمایان حضرت خداوند الجلال بر پرچم علم اقبال وزیده و سلطان بهادر با دل صد چاک شکسته فرار نموده براه مندو پیش گرفت
اهل بهادران عرصه فیروزی به اردوی سلطان در آمده دست بغارت گشودند و غنیمت فراوان از نقد و جنس و فیل
و اسپ بتصرف اولیای دولت در آمد و خداوند خان که هم استاد و هم وزیر سلطان مظفر بود به سنت التجا و حضرت
جنت آشیانی او را بنوازشهای پادشاهانه بشرف اختصاص بخشیده در خدمت خود نگاه داشتند یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان
و هندو بیگ بتعاقب تعیین فرمودند صدر خان و عماد الملک از راه رهست بسرعت هرچه تمام تر طی مسافت نموده بقلعه مندو
در آمدند و سلطان بهادر نیز چهار دهم از راههای نامتعارف و بیغوله‌های صعب بهزار دشواری خود را به قلعه مندو رسانید از
طرف دروازه چوبی همین قلعه بر آمد و حضرت جهانبانی نیز گرم و تیز شتافته مقارن عساکر فیروزی اثر که بتعاقب تعیین شده
رسیدند و خود بسعادت در نعلچه نزول اجلال فرمودند و رومی خان از لشکر سلطان بهادر گریخته بملازمت سرفراز گشت و بخلعت
و نوازشات ممتاز گردید و مشهور چنان است که چون سلطان بهادر بمحاصره قلعه چیتور رفت رومی خان که در فنون قلعه گیری توپ انداز
بی طولی داشت امیدوار ساخته بود که اگر قلعه بحسن سعی و اهتمام تو مفتوح گردد به انعام تو مقرر باشد و او باین امید سرگرم خدمت بوده
در لوازم قلعه گیری از سلباط و نقب وغیره نهایت جد و اهتمام بکار می برد و بعد از فتح سلطان خواست که بوعده وفا نماید لیکن ارکان
صلاح دولت ندیدند اگرچه سلطان بانواع و اقسام رعایت تدارک و دلجوئی او نمودند غائبانه از همین آزرده خاطر گشته کمر کینه بر میان جان بسته
عرضداشت بخدمت حضرت جنت آشیانی فرستاد و بجنگ سلطان بهادر ترغیب و تحریض نمود و بعد از ملاقات فریقین پیوسته آن حضرت را از
احوال لشکر آگاه می ساخت و چون سلطان را بر او اعتماد تمام بود بصلاح او کار میکرد و او در آنچه بهبود لشکر منصور و خرابی مردم

[illegible] بر مضمون [illegible] قلعه [illegible] چون قلعه مندو بغایت وسیع و مسافت [illegible]
کرده است چنانچه [illegible] سلطان [illegible] گجرات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان بهادر [illegible] گجرات [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] بهادران لشکر منصور [illegible] طنابها [illegible] ساخته قریب [illegible] دروازه قلعه
که [illegible] اسپان را [illegible] سوار شده [illegible] سپاهیان خبر یافته [illegible]
صاحب اهتمام آن مورچل که لوخان نام [illegible] و خطاب قادرشاهی یافته بود آگاه شده [illegible] اسپ گرفته [illegible] سلطان
رفت سلطان در خواب بود از آواز قادرشاه بیدار گشته [illegible] راه [illegible]
او بود با پنج سوار ملحق شده چون [illegible] سپاهیان ظفر قرین [illegible] سوار [illegible] سلطان
خود اول [illegible] ساخت چند [illegible] توفیق همراهی شد و فوج را [illegible] قادرشاه [illegible] رفت و به قلعه سونگر که
در میان قلعه مندو واقع است برآمده اسپان را به طنابها بسته پایان فرستاد و خود نیز همراه [illegible] به گجرات
پیشکش گرفت قاسم حسین سلطان در نواحی قلعه با مردم خود سوار ایستاده بود و بود نام یکی از ملازمان سلطان
که در آن [illegible] نوکر قاسم حسین شده بود سلطان را شناخته بجان گفت که سلطان [illegible] بود او را توفیق یاوری [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] جانب [illegible] است برده تا قلعه چاپانیر [illegible] عثمان [illegible] و زیاده
هزار و پانصد کس با سلطان پیوستند چون به قلعه در آمد از خزائن و نفائس آنچه توانست به بندر دیپ فرستاد
القصه چون بهادران لشکر منصور [illegible] دستی نموده بر فراز قلعه بر آمدند [illegible] خبر [illegible] بیرون نیامد [illegible]
ساعت روز [illegible] و در آمدن جنود اقبال بدرون قلعه و فتح آن بموقف عرض رسید آن حضرت [illegible]
شده از دروازه [illegible] به قلعه در آمدند صدرخان با آنکه زخمی شده بود [illegible] با تمام مردم خود [illegible]
افشرده [illegible] و آخر مردم عنانش را گرفته به جانب سونگر تحصین بردند و کس بسیاری بجانب او شتافت
و در سونگر تحصن جست سلطان عالم نیز با او اتفاق نموده به آنجا رفت و افواج جهان‌کشا [illegible]
درون قلعه را تاراج کرده بعد از آن حکم فرمودند که چار روزه را مردم مانع آیند و از مخلصان [illegible]
نزد صدرخان و سلطان عالم فرستاده به نصایح نجات‌بخش خاطرهای متوهم ایشان را اطمینان بخشیده
بملازمت آوردند چون سلطان عالم [illegible] مفسد فتنه و فساد شده بود او را پی کرده مطلق العنان ساختند
و صدرخان را بنوازش خسروانه شرف امتیاز بخشیده مرحمت بسیار فرمودند بعد از سه روز از قلعه فرود
آمده با ده هزار سوار کار طلب [illegible] به طریق ایلغار متوجه گجرات شدند و حکم شد که [illegible] منزل کرده [illegible]
منزل به منزل قطع مسافت نموده متعاقب می آمده باشند چون موکب اقبال بچاپانیر رسید قریب
بحوض عماد الملک که سه کروه دوره آن است و بجانب دروازه [illegible] واقع است ایستاده ترتیب
افواج فرمودند از استماع این خبر سلطان بهادر قلعه را مضبوط ساخته خود از دروازه دیگر بجانب [illegible] برآمده راه [illegible]

پیش گرفت و جوانب کنبایت معدوم شد و در شهر را غارت از آتش زدند آنگاه حضرت جهانبانی تشریف برده و عزم فرمودند
در انتشار این آب جمعیت فرو نشانده جریده بیک یلغار از سپاه در حدود چانپانیر گذشته بمقدار هزار سوار همراه گرفته
بتعاقب سلطان بهادر ایلغار کردند سلطان بکنبایت رسیده بود ... را بنگی ساخته بود آتش زده و
راه پیش گرفت که با دو اعساکر فیروزی ... سوار شده تعاقب نمایند و آخر همان روز حضرت جنت آشیانی بکنبایت
رسیدند و بساحل دریا نزول اجلال شد ... چون سلطان بسرعت تمام
بجیب در آمد بهادران نصرت قرین از حوالی ... با غنیمت فراوان مراجعت نموده بکنبایت آمدند و بنا بر گرد ... فتوحات
... باد شاه ... ولایت مالوه و ملک گجرات
... دولت ابد پیوسته اتصال در آمد ... چون حضرت جنت آشیانی بطریق ایلغار در حدود کنبایت افکنده بودند
... ملک احمد لاد ... از امرای سلطان بهادر که در میان کولیان بسر می بردند ... کولیان
... قرار دادند ... در رکاب آن حضرت کس کم رسیده و فرصت را غنیمت شمرده شبخون باید آورد اما دوستی
... حفظ الهی نگاهبان ... و بخت بیدار پاسبان ... اندیشه ... نقصان القصه پیرزنی از حقیقت حال آگاه شده
خود را بحوالی سراپرده دولت رسانیده و یکی از باریافتگان درگاه ... بسیار گفت که عرضی دارم
... بمسامع جلال رسید چون بموقف عرض رسید رخصت باریافت پیرزن قرار داد شبخون را معروض داشت آن حضرت
... این ... از کجا بخاطر تو رسید عرض کرد که پسر من در بندگی ... از ملازمان رکاب سعادت ... خواستم که بجا رسم
این خدمت ... از بندهای خاص ... اگر دروغ باشد مرا با پسر من سیاست فرمایند حسب الحکم پسر او را پیدا ساخته
... احتیاط سپاه نصرت پناه را مستعد فرموده خود بدولت بیرون آمده در گوشه ... آخر های شب
... هزار ... و کوهی بر سراپرده های دولت ریختند آنحضرت بالای بلندی ایستاده بودند
تاراج کرده اکثر کتابهای نفیس که همواره در مجلس بهشت آیین ... بود و ... صاحب ... عبارت
شب تلف شد از آن جمله تیمورنامه بخط مولانا سلطان علی با تصویر استاد بهزاد بود و اکنون در کتابخانه حضرت خاقانی موجود است چون
صبح دولت مطلع اقبال دمید بهادران لشکر منصور بر آن بی اعتدالان حمله آورده همه را منهزم و متفرق گردانیدند آتش
قهرمان بادشاهی زبانه کشید و حکم سوختن و غارت کردن کنبایت شد و آن پیرزن را کامروا ساخته با پسرش گذاشتند و بعد از دو روز
عنان مراجعت بصوب چانپانیر معطوف داشته تا چهار ماه بمحاصره آن قلعه پرداختند و اختیار خان که از قاضی زادهای
... بود در ملازمان برشد و کاروان ... اعتماد تمام داشت در محافظت قلعه سعی موفور بظهور آورد و
محاصره قلعه از روی احتیاط شده بود و از درهای کوه که بنابر کثرت درخت و انبوهی خار گذار
بصعوبت میسر شدی چه جای سوار جمعی از هیزم کشان و مزدوران بجهت نفع خود منفذی پیدا کرده از آن
غله و روغن در پای قلعه می بردند و اهل قلعه طنابها فرو هشته از پایان می فرستادند و اجناس می کشیدند چون
... حضرت جهانبانی سوار دولت شده بگرد قلعه سیر میفرمودند جایی که در آمد عساکر
ممکن باشد می جستند ناگاه از طرف هاپول که با جنگلستان بود جمعی که غله و روغن فروخته برگشته بودند بنظر اشرف
در آمدند حکم شد که تحقیق احوال ایشان نمایند گفتند که هیزم کشیم چون ... دانسته که از ... این کار ...

با خود داشتند آنحضرت پرسیدند ... گفتند که چون ایشان سعدی صدق نیست در این مرتبه ... شد گویند و مرد ... است
گویند از سیاست پادشاهی نجات ممکن نیست تا کی از راه ... صورت حال اینست حکم شد که پیش باشید و آنچه را
بیان نمایند چون بدانجا رسیدند و مراتب آن راه خوب بنظر در آوردند معلوم شد که قریب شصت گز ارتفاع دارد و فیما بین ناهموار
و از آن راه برآمدن دشوار است حکم عالی شد که هفتاد و هشتاد میخ آهنین حاضر ساختند و بفاصله یک گز چپ و راست در دیوار فرو کوفتند
و اشارت رفت که بهادران جلادت دست زده برآیند سی و نه نفر برآمده بودند که آنحضرت خود را نیز برآمدن فرمودند
بیرام خان التماس نمود که این مقدار تحمل فرمایند که جوانان از میان راه بالا بر روند این گفت و خود قدم جلادت پیش نهاد
و از عقب بیرام خان حضرت جنت آشیانی خود بدین معارج شجاعت صعود فرمودند و آنحضرت و بشمار ...
بودند آنگاه خود ایستاده قریب سیصد جوان را از آن راه بالا گرفتند و حکم شد که بیرحابا خبر کنند که لشکر نصرت قرین از جهات
بقلعه حمله آورده جنگ انداز ند مردم درون غافل از این بدافعه عساکر فیروزی مآثر رو نهادند که یکبار سیصد جوان از عقب
اینها در آمده شمشیر گرفتند چون اهل قلعه را معلوم شد که حضرت جهانبانی خود بر معارج اقبال بر مدارج فتح تصاعد نموده آمد
دل از دست داده و دست از کار مانده هر یک بسوی خفره فرو رفتند و اختیار خان بر سر کوهچه که در میان قلعه واقع بود و آنرا
مولیه میگفتند برآمده متحصن شد روز دیگر امان طلبیده بملازمت شتافت و در پناه مکرمت آنحضرت از آشوب حوادث نجات
یافت او با وجود شایستگی دولت و سرداری امور سلطنت از جمیع علوم خصوص هندسه و ریاضیات با هیئات نصیبه وافی
داشت و از شعر و معما و دیگر جزویات بهره تمام بود و در جرگه مجلسیان و مصاحبان ... امتیاز یافت و از مقربان بساط عزت
شد یکی از فضلا تاریخ این فتح را اول هفته ماه صفر یافته چون ولایت گجرات تا آب مهندری بتصرف اولیای دولت در آمد
و در آن طرف از امرای پادشاهی و ملازمان سلطان بهادر کسی نبود رعایای آنجا نزد سلطان عرضه داشت
نوشتند که محصول ولایت رسیده اگر عاملی از درگاه تعیین شود ادای مال واجبی نمائیم سلطان بهادر که از ملازمان خود کسی
اظهار این مقدمه فرمود و جواب صاحب اهتمامانه شنید عماد الملک قدم جرات پیش نهاده گفت عامل این خدمت نمود بشرط
که بمقتضای کارگذاری و صلاح وقت هرجا و هر قدر از ولایت هر کس دهد تا بی اهمال باز پرس نباشد آنگاه با دویست
سوار متوجه احمد آباد گشت و در این راه هر کس بهر جهت لشکری میشد بی مضایقه میداد و باین تدبیر تا رسیدن احمد آباد ده هزار سوار
بر گرد او فراهم آمد هر کدام که دو اسپ داشت یک لک تنگه گجراتی مواجب میداد و در اندک فرصت جمعیت او سی هزار
سوار رسید و مجاهد خان حاکم جوناگره نیز با ده هزار سوار بدو پیوست و حضرت جنت آشیانی از استماع این خبر تردی بیگ خان را در قلعه چانپانیر گذاشته
خود بدولت و اقبال متوجه احمد آباد شدند چون بلب آب مهندری نزول اجلال اتفاق افتاد عماد الملک تیز قدم جلادت پیش نهاده و بهر ...
افواج موکب معلی او نیز کوچ بکوچ میکرد و میان قصبه نیاد و محمد آباد با میرزا عسکری که سر اول بود ... چند پیش ...
جنگ عظیم کرده در وقتی که کار بر میرزا تنگ ساخته بود یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان و هندو بیگ و جمعی کثیر رسیدند
و بمجرد رسیدن اینها و طنطنه وصول موکب جهانگشای پادشاهی مخالفان را پای ثبات از جای رفت و معهذا حرکت
مذبوحی کرده رو بگریز نهادند چون یادگار ناصر میرزا از همه در پیش بود جنگ بسرا و آمد و عالم خان لودی و چندی دیگر
از مخالفان تردداتی نمایان کردند تا عماد الملک نیم جانی بسلامت برد از لشکر منصور درویش محمد بدر شجاعت خان در آن
جنگ بشهادت رسید اما قریب چهار صد کس از مخالفان در عرصه نبرد افتادند حضرت جنت آشیانی از ... خان بر رسیدند

شده گجراتیان جنگ ناکرده بالای دمن کوه کردند اگر آن ملا... [illegible] عماد الملک شوند درین جنگ بوده دیگر احتمال ندارد و اگر از خود بوده جنگ
نگیرد... [illegible] ... افتاده بودند تحقیق پیوست که این فوج لشکر دکنی عماد الملک بوده و دیگر کوچ فرموده
[illegible] ... میرزا عسکری ... [illegible] ... تمام ... آمدند ... اسپ ... [illegible]
شدند ... [illegible] ... میرزا عسکری ... مردم او ... [illegible] ... کوچ فرموده در
حوالی ... [illegible] ... ولایت ... آمدند ... با محمود خان ... [illegible] ... آنگاه ... [illegible]
توجه فرمودند میرزا عسکری را در احمدآباد گذاشتند ... [illegible] ... بیگ ... میرزا ... [illegible]
[illegible] ... عهد ... قاسم حسین ... کنبایت ... بیگ ... آقا ... محمود آباد ... [illegible] ... لطف فرمودند خاطر
[illegible] ... ولایت گجرات ... متوجه ... شدند و در اثنای راه عرائض دولتخواهان از
[illegible] ... رایات ... [illegible] ... دولت ... [illegible] ... این نواحی ... [illegible]
[illegible] ... مالوه ... سکندر خان و ملوخان خروج کرده ... [illegible]
[illegible] ... سپاهیان که درین ولایت ... [illegible] ... گذاشته ... [illegible]
[illegible] ... شاه ... جمعیت ... [illegible] ... گذشت و ... [illegible]
[illegible] ... میرزا عسکری ... گجرات گذاشته ... مالوه را
[illegible] ... ولایت گجرات ... [illegible] ... در آید ... [illegible]
دار الخلافت ... [illegible] ... عسکری ... کنبایت ... نزول اجلال فرمودند از آنجا
به برودهٔ ... دولت ... بجانب سورت ... [illegible] ... برهانپور ... [illegible]
[illegible] ... اقبال ... [illegible] ... جمعیت اهل او ... [illegible]
[illegible] ... ولایت مالوه ... [illegible] ... مطبوع
[illegible] ... دولت ... [illegible] ... کامرانی ... [illegible]
[illegible] میرزا عسکری گجرات را چون میرزا عسکری مدت سه ماه در ولایت گجرات بکامرانی ... استقلال گذرانید
[illegible] ... امرایی ... [illegible] ... گرفته ... [illegible]
[illegible] ... امرا ... اتفاقات ... [illegible]
خانخانان ... خان ... سورت ... ولایت ... [illegible]
از تصرف عبد الله خان ... قاسم حسین خان ... عبد الله خان ... [illegible] ... آمد
[illegible] ... سورت ... خان ... [illegible] ... قاسم حسین خان
[illegible] ... احمدآباد ... میرزا عسکری ... [illegible]
[illegible] ... کنبایت ... میرزا عسکری ... احمدآباد ... [illegible]
[illegible] ... خان ... سلطان ... [illegible]
[illegible] ... میرزا عسکری ... سلطان ... [illegible]

و حسب صوابدید آنکه شیخ بهلول میرزا عسکری در مجلس شب از روی مستی تقریب میرزایان را که با پادشاه و قلعه ... میرزا
و برادر خود که قاسم خان بود آهسته گفت که ... نزدیک شیطان او قنده کردند و میرزا از شقاوت شده آگاهی یافته
برانست و او را محبس گردانید و بعد از روزی چند از آن حبس نجات یافته نزد سلطان بهادر شتافت و او را به آمدن احمدآباد ترغیب
و تحریص نمود و نوشتهای دوستداران سلطان بدو رسید که وقت آمدن است سلطان دلیر شده متوجه احمدآباد گشت و چون لشکر
گجرات فرود آمد میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و هندو بیگ و قاسم حسین خان با قریب بیست هزار سوار از عقب اساول ... بر سر
سلطان رفتند و از عدم اتفاق و کوتاه اندیشی دگر کاری جنگ ناکرده بجانب چانپانیر روان شدند سلطان بهادر دلیر گشته
بتعاقب شتافت و سید مبارک بخاری هراول سلطان با لشکر پادشاهی رسید و یادگار ناصر میرزا که چنداول بود برگشته جنگ مردانه کرد
و بسیاری از مردم هراول سلطان بقتل رسیدند و دست میرزا زخمی شد و تا محمودآباد ایستاده و میرزا از عقب شده لشکر ملحق شد چون میرزا
عسکری دل باخته بود از آب مهندری بی محابا گذشت و بسیاری از سپاه را رخت حیات بسیل فنا رفت سلطان نیز تا کنار آب
آمده عنان بازکشید میرزا چون بچانپانیر رسید تردی بیگ خان برآمده لوازم مهمانی را بجای آورد روز دیگر میرزایان با تردی
بیگ خان پیغام فرستادند که با پریشان حال آمده ایم و لشکر پریشان ما از ماست مبلغی زر مساعدت لازم است که لشکر را آماده و مستعد
را ساخته بدفع خصم مبادرت نمائیم و از اینجا تا مندو در عرض شش روز قاصد میرسد حقیقت را بدرگاه عرضه داشت بحکم هرچه حکم
شود عمل نمائیم بیگ خان قبول این معنی نکرد و میرزایان کنکاش گرفتن او نمودند که تمام خزاین قلعه را متصرف شوند و سلطنت بنام
میرزا عسکری مقرر گردد اگر بدین کار غالب آمدیم بشر و الا چون حضرت جنت آشیانی را آمدن ... از مالوه خواهش آمده بود و
دارالخلافه آگره خالیست با این خزاین جمعیت بالضرور رفته کاری از پیش برسیم ... تردی بیگ خان از قلعه برآمده تردد میرزایان ...
که دراثنای راه این خبر بدو رسید برگشته بقلعه شتافت و میرزایان پیغام فرستادند که بودن شمایان اینجا مناسب نیست میرزایان
پیغام دادند که ما هم اراده رفتن داریم شما اینجا بیایید که اینچنین سخنها باشد با یکدیگر گفته مصلحت کرده از شما رخصت شویم تردی بیگ خان
که از فکر باطل میرزایان آگاهی یافته بود بجواب ملتفت نشده توپ انداخت میرزایان ناکام از اینجا کوچ کرده بخیالات فاسد متوجه دار
الخلافه گردیدند تا لشکر فیروز اثر در حدود چانپانیر بود سلطان از آب مهندری گذشته بر یازده کروهی چانپانیر است عبادت
برگشتن میرزایان ... کرد و چون خبر برگشتن میرزایان و رفتن ایشان بصوب آگره شنید از آب گذشته بر سر چانپانیر آمد تردی بیگ خان
با وجود استحکام قلعه و سرانجام لوازم قلعه داری آن همه خزاین را گذاشته برآمد و در مندو بملازمت مستسعد گشته صورت ادبار
میرزایان را بموقف عرض رسانید حضرت جنت آشیانی بملاحظه آنکه مبادا میرزایان پیشتر بدارالخلافت رسیده غبار فتنه برانگیزند
از راه چیتور به آگره نهضت فرمودند و در این راه لشکر پادشاهی صعوبت بسیار کشیده در نهایت پریشانی و شکستگی از عقبه گهاتی
چانده گذشت حسب الاتفاق میرزایان در نواحی چیتور ... ملحق شدند ناچار ملازمت نمودند و آنحضرت بمقتضای
عطوفت ذاتی نظر بر اعمال ناپسندیده ایشان نکرده بعنایات خسروانه ... بخشیدند و نیز از ناسازگاری روزگار
که باعث توجه آنحضرت بدارالخلافت و گذاشتن چنان ملکی شد آن بود که محمد سلطان میرزا و الغ میرزا اولاد او که مقبل این ایام
بسلطنت سپرده بودند ... ناچیز ساختن آنها مقرر شده بود ... احتیاط به تقدیم رسانیده با غماض چشم کرده
بودند در نیولا از آنجا مجهول برآمده شور و شر فزا گشتند و ... را ساخته قنوج را متصرف شدند و پسران خسرو کوکلتاش که در آن جا بودند
امان طلبیده قنوج را بآنها سپردند میرزا هندال از آگره بدفع آن ناحق شناسان برآمده در حدود بلگرام از آب گنگ گذشته

شکست کرده شکست داده و بیشتر منصور آمنا از عقب نموده تا اردو شتافت و در آنجا الغ بیگ میرزا و پسران او جمیع شده
بگذشتند و درین اثنا خبر وصول موکب اقبال بدار الخلافت رسید محمد سلطان میرزا و پسران که شکست یافته بودند میرزا
لشکر منصور را تعاقب نموده بشرف استلام عتبه دار الخلافت گردیدند چون موکب عالی باگره رسید هوای رایات عالم گیر
عالی بدهلی نزول فرمود و میرزا عسکری و هندال میرزا و دیگر سرداران محمد زمان میرزا نیز از برابر بور رسیده سلطان بهادر به دیپ رفت
در جانپانیر آمده و از دیپ شتافت از خراب دیوانگی که سلطان بهادر شکست خورده به دیپ رفت
شده در زمین فرنگ که میر الامراء است بنادر بود و شاه جهانگیر کوبک نموده بود در خلال که میرزا عسکری گجرات را گذاشته رفت
سلطان از جانپانیر به دیپ آمده و زبده باغراب و مردم فرنگی از راه دریا به بندر رسیده احوال معلوم او شده خود آمده
که چون سلطان از بند دریا نشسته شده بود و بعد از دیدن فرنگی پیش آید خود را مریض وانموده کسان پیش سلطان فرستاد که من به
طلب آمده ام چون صبحی روزی به خدمت میرسد سلطان از شاه راه احتیاط بر آمده در سیوم رمضان سنه چهل و نه
آخر های روز با معدودی بر غراب سوار شده بر سر ایشان رفت بجهت دیدن و بعد رفتن و از آمدن پشیمان گشته
فی الحال برخاست فرنگیان بخود اندیشیدند که چون اینچنین صیدی در دام افتاده اگر نه چندی از او گیریم وقت است در زمین میرزا
گرفته التماس نمود که لحظه توقف فرمایند که بعضی تحف به نظر در آید سلطان بحرف او مقید نشده گفت که از دنبال خواهد فرستاد و
مضطرب آمده متوجه غراب خود شد قاضی فرنگ پیش آمده خواست بحکم نگاهدارد سلطان از آشوب غیرت و حمیت شمشیر کشیده
وا او را بدو نیم زده غراب خود جست غرابهای فرنگ که دور دور ایستاده بودند نزدیک شده غراب سلطان را در میان گرفتند
و جنگ در پیوست سلطان بهادر و رومی خان خود را در میان آب افگندند رومی خان را یکی از فرنگیان که آشنای او
بود دست گرفته بجانب خود کشید و سلطان غریق بحر فنا گردید و همراهان سلطان نیز در بحر هلاک افتادند و تاریخ این واقعه فرنگیان
بهادر کش یافته اند و بعضی میگویند سری بر آورده بساحل نجات افتاد چنانچه مدتی در گجرات و دکن بهر جای گاه آوازه ظهور او
در میان مردم افتاد و گفت در دکن شخصی پیدا شد و نظام الملک قبول کرد که او سلطان بهادر است و با او چوگان باخت و او را
برگرداند و از هجوم نظام الملک ملاحظه نموده خواست حقیقت او بپرسد او همان شب از سرا پرده نظام الملک غایب گردید و مردم
خبرم کردند که نظام الملک او را ضایع ساخت میر ابو تراب که از اعاظم شیراز و اکابر گجرات بود نقل میکرد که ملا قطب الدین شیرازی
که نسبت استادی بسلطان داشت در آن ایام در دکن بود لقیم نموده ساخته میگفت که او خبرم و تحقیق سلطان بهادر بود و
بعضی سخنان که میان من و او گذشته بود و غیر از وی کسی نمیدانست مذکور ساختم تمامها درست آمد القصه چون سلطان در آب
به آب فرو رفته و متبنای او بخاک نشستند محمد زمان میرزا در لباس زرا قبای خاصه کبود تعزیت سلطان پوشیده و با مادر سلطان نسبت
فرزندی درست کرده خزائن گجرات پاره بدست میرزا محمد زمان افتاد و بعضی بتصرف فرنگیان در آمد و خبر وی بغارت رفت
میرزا گاهی با فرنگان دعوی خون سلطان ظاهر میساخت و گاهی زرهای خطیر پوشیده و پنهان بدیشان میفرستاد که خطبه
خطبه بنام او کنند تا آنکه روزی چند در مسجد جامع خطبه بنام آن بیوفا خوانده و مدتی بلوندی بهانجا بسر برد بعد از آن عماد الملک
لشکر بر سر او کشیده شکست داد و او ناچار بیچاره خجالت زده روی نیاز به آستان حضرت جهانبانی آورد چنانچه مجمل در جای خود
گذارش خواهد یافت و نهضت موکب منصور حضرت جنت آشیانی بصوب بنگاله و فتح آن و مراجعت
بمستقر خلافت و سوانحی که درین سال روی نمود چون آنحضرت بدار الخلافت نزول اجلال فرمودند

بست کرده او خدمت و نوازش بهر قوم و عشایر برداشته بنگاله شتافته و آشوب گرم داشته بنابر آن حسن اعمال بسعد خود گردانیده
خود تنبیه و تادیب یافتند و بنیاد فتنه اطراف و اکناف ممالک محروسه بر خاست و امنیت و استقامت آراسته شد رای
جهان آرای چنین اقتضا نمود که باز عنان مراجعت بصوب ممالک گجرات معطوف داشته درین مرحله آن ولایت و ضبط آن بجهة
ارادۂ خوانین کاروان و جهانداران جان فشان سپرده خاطر از تنظیم و تنسیق آنجا مطلق ساخته بمستقر خلافت معاودت فرمایند
درین اثنا چون خبر خروج شیرخان افغان و فتنه انگیزی او بجهة و شورش عروض ایستادگان پایه دولت گردید صورت
تسخیر ممالک بنگاله که پیش از عزیمت گجرات مرکوز خاطر جهان آرا بود توقف را در آن نمانده حکم عالی به
استعداد و یورش بنگاله نفاذ یافت اکنون ذکر مجمل از احوال شیرخان و بیان خروج او بجهت ضبط مراتب سخن لازم
رفت نام شیرشاه فرید بیت و پدرش حسن بن ابراهیم شیر از افغانان قوم سور بود و ابراهیم پیوسته سوداگری
اسپ میکرد و در موضع شمله از اعمال نارنول توطن داشت و حسن بعد در رشد پیدا کرده از سوداگری بسپاهی گری آمد
و مدتی پیش رای حدر البال در باره که اکنون در خدمت حضرت خاقانی بمدارج اعتبار و اعتماد مرتقی گشته نوکری میکرد
و از آنجا بموضع سهسرام رفته نزد نصیرخان نوحانی که از امرای سلطان سکندر لودی بود ملازم شد و بهر شد و کاردانی از امثال
و اقران خود پیش افتاد و چون نصیرخان فوت کرد پیش دولتخان برادر نصیرخان نوکر شد و از آنجا در سلک ملازمان که از امرای
سکندر لودی بود آمد و فرید رفته رفته از عهد پدر گردید و از پدر رنجیده جدایی اختیار کرده مدتی نوکر تاج خان لودی بود و چندگاه
در اوده ملازم جاسم حسین خان شد و بعد از آن نوکر سلطان جنید برلاس گشت روزی سلطان جنید تقریبی او را با دو
افغان دیگر که از ملازمان او بودند بخدمت حضرت فردوس مکانی برده بود آنحضرت بنور باطن ضمیر او را دریافته بسلطان
جنید فرمودند که از چشم این افغان یعنی فرید فتنه انگیزی ظاهر میشود او را مقید باید ساخت و آن دو افغان دیگر را تربیت باید
نمود فرید نیز از نگاه حضرت فردوس مکانی توهمی بخود راه داده پیش از آنکه سلطان جنید برلاس بمردم خود بسپارد فرار نموده
پیش پدر رفت درین اثنا پدرش را اجل در رسید و اموال و فرید بیت او افتاد در حدود سهسرام میان جنگلستان بود که
الست از رهشناسی راه زنی و بیدرنگی آغاز نهاد و رفته رفته بسر او جمعیت شد و هر روز بپرگنه می تاخت و راهی میزد چنانچه
سلطان بهادر گجراتی از این معنی آگاهی یافته مبلغی مخفیه بجهت خرج راه فرستاده او را نزد خود طلبید و آن زر را صرف
سپاه و سامان لشکر نموده بسلطان عذر گونه نوشته دفع الوقت گردد و در اندک فرصتی بسیاری از مردم اوباش
برگرد او فراهم آمدند و بحسب اتفاق حاکم بهار که از امرای نوحانی بود رخت هستی بر بست و کسی که ضبط املاک نماید و حکومت
را شاید در میان نبود شیرخان با مردم خود ایلغار نموده به بهار در آمد و اموال و اسباب بسیار از آن متصرف آورده بار نجابت
خود معاودت نمود درین مرتبه شیر دولت گرفته بر سر الغ بیگ میرزا که نزدیک دریای سرو جاگیر داشت بتحریک طالب
آمد و از آنجا شهر بنارس را تاخت چون جمعیت و سامان خوب بهم رسانیده بود باز به تیغه رفته ملک بهار را متصرف شد و عروج
کرد که سرحد ملک بنگاله است با لشکر آنجا جنگ نموده فتح کرد و آنچه بود او نیز متصرف گشته تمیسال بالنصیب شاه حاکم بنگاله جنگ جبل
نموده مدتی مدید بمحاصره گور پرداخت و از غرایب سوانح آنکه شیرخان نوعی شنید که نزد راجه او ... کسی فرستاده
او را طلبید که از احوال آینده و سر آگاهی بخشد راجه وقت نداد و لیکن نوشته فرستاد که تا یکسال تر از بنگاله دستی عنیست

[illegible] بحسن [illegible] بنگاله [illegible] ساخت و حضرت [illegible] بنگاله [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible] بکتابت [illegible]
[illegible] استغنا [illegible]
[illegible] مرزا هندال [illegible] اصحاب [illegible] بحکم [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] بابا بیگ جلایر [illegible] جان [illegible]
[illegible] شهید [illegible] یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ چابوق که از [illegible] بقصد ملازمت حضرت آشیانی
[illegible] بابا بیگ [illegible] اطراف جونپور [illegible] جلال خان [illegible] مرزا [illegible]
[illegible] جنگ شده [illegible] کثرت مخالف [illegible]
[illegible] بابا بیگ جلایر [illegible] حال مرزا [illegible]
[illegible] مرزا هندال [illegible] محمد بخشی [illegible]
[illegible] مرحوم مرزا [illegible] روانه [illegible] مرزا [illegible]
[illegible] خسرو بیگ کوکلتاش و حاجی محمد بابا قشقه [illegible]
[illegible] دیگر از بنگاله [illegible] مرزا نورالدین محمد که در قنوج بود [illegible] ایشان را [illegible] مرزا هندال [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] مرزا هندال [illegible] محمد [illegible]
[illegible] مرزا [illegible] رسیدن [illegible] مرزا [illegible]
[illegible] اگر [illegible] بادشاه [illegible] خطبه بنام خود [illegible]
ملازمت [illegible] مرزا کامران [illegible] محمد [illegible]
یکی از دو کار ناگزیر وقت است یا خطبه بنام خود خوانده امرا را باید نواخت یا ایشان را گرفته مقید ساخت مرزا هندال که [illegible]
این خیال محال در دل داشت فرصت غنیمت شمرده آن حرام نمکان بخت برگشته را به این عزم باطل طلب نمود چون تفرقه [illegible]
حقیقت شورش مرزا هندال بعرض اقدس رسید شیخ بهلول را که از اعیان مشایخ هند و هندوستان [illegible] توجه خاطر قدسی [illegible]
رخصت فرمودند که مرزا هندال را نصایح سعادت پیوند از خیالات فاسد باز دارد و [illegible]
شیخ [illegible] اگره رسید مرزا استقبال نموده شیخ را بمنزل خود آورد [illegible] معقول [illegible] خیراندیشانه مرزا را ازان داعیه باز [illegible]
[illegible] مرزا [illegible]
مرزا [illegible] محمد [illegible] که اگر چه [illegible] میسر نیست اما از اسباب [illegible]
[illegible] برخلاف این تدبیرات [illegible] مرزا نورالدین محمد از قنوج [illegible]
بخت برگشته بود [illegible] مرزا [illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] شیخ بهلول را [illegible]
[illegible] مرزا نورالدین محمد

در خدمت میرزا هندال شیخ را در گفت و گو کرده و یک بهانه بادشاهی هست از شربت شهادت سیراب ساخت و هندال
او را بی ... حضرت آمده میرزا را دیدند و در ساعت نامبارک و زمان نامسعود خطبه بنام میرزا هندال خواندند و حضرت عصمت
قباب دلدار آغاچی والده میرزا هندال و دیگر بیگمان نصیحت کردند سود نداد و بعد از این سانحه چون میرزا نزد والده ماجده خود رفت دید
که جامه کبود پوشیده اند میرزا گفته باشند که درین طور شادی این چه رنگ جامه است آن عاقله از روی درد فرمود که تو از خورد
سالی و نادانی تجربه بسبب جمعی از مغروران بی دولت چنین غلطی کرده خود را در ورطه هلاک انداختی این لباس ماتم و جامه
مصیبت است که پوشیده ام و در همین وقت محمد بخشی آمده گفت که شیخ را خود کشتند درباره من چه تامل است میرزا او را دلاسا نموده همراه گرفت
چون یادگار ناصر میرزا و میر فخر علی این خبر کلفت اثر شنیدند از حدود کالپی بسم استعجال خود را بدهلی رسانیدند و در استحکام قلعه
دهلی افزودند خبر کوشیدند میرزا هندال این خبر شنیده و بامر الکائش شده متوجه دهلی شد اکثری جاگیرداران از اطراف آمده میرزا را
دیدند و بکثرت جموع مغرور گشته بدهلی رفته بلوازم محاصره پرداخت و یادگار ناصر میرزا و میر فخر علی در شرایط قلعه داری جد و اهتمام نموده صورت
واقعه را بمیرزا کامران عرضه داشت کردند و التماس توجه بدفع این فتنه و آشوب نمودند میرزا کامران از لاهور متوجه شد چون بقصبه
سنپت رسیدند میرزا کار را ساخته بجانب آگره شتافت و میر فخر علی رفته میرزا کامران را ملازمت نموده یادگار ناصر بجان و شمشیر در
قلعه ماند و میر فخر علی بتعهدات معقول میرزا را بجانب آگره روانه ساخت و میرزا هندال آگره را گذاشته بصوب الور رفت و میرزا کامران
به آگره در آمده بر مسند جاه و جلال قرار گرفت و از دلدار بیگم التماس نمود که میرزا هندال را از الور دلاسا کرده بیارد تا وحشت
از میان برداشته شود و آن عصمت قباب میرزا را از الور آورده و فوطه در گردن انداخته بمیرزا کامران ملاقات نموده شود
میرزا از روی عاطفت پیش آمده و جرم دیگر گناه امرا را بخشیده کورنش داد و آنگاه میرزایان باتفاق یکدیگر بقصد دفع فتنه شیرشاه
از آب جون عبور کردند اما توفیق اتمام این خدمت نیافتند القصه چون ولایت بنگاله مستقر موکب جهانگشا گردید و آب و هوای
آن ملک ملایم طبع اشرف افتاد و امرا و وزرا از کمال غفلت به امور ملکی کمتر پرداختند و در آن ایام مزاج آنحضرت چنان نازک شده
بود که در مجلس حرف ناملایم در مجلس بهشت آئین بکنایه و صریح مذکور نمیتوانست کرد بلکه امرا را راه کورنش و ملازمت احیانا میسر میشد
و از فتنه انگیزیهای شیرشاه و برهم خوردگی هندوستان چون راهها مسدود بود اخبار از قرار واقع باردوی همایون
نمیرسید و اگر احیانا میرسید از قرار واقع عرض نمیکردند و چون کار بدشواری کشید بعضی از دولتخواهان صورت
حال را موافق نفس الامر بعرض رسانیدند آنحضرت باصلاح ارکان دولت و اعیان سلطنت با وجود موسم باران و کثرت
آبها و طغیان ... عزیمت مراجعت بصوب دار الخلافت آگره مصمم ساختند و اراده فرمودند که حکومت و دارائی ملک
بنگاله را بمیرزا هندال بیگ عنایت فرمایند او به این معنی راضی نشد و اراده های دور از کار پیش آورد و امید ولتی فرار نموده
نزد میرزا هندال رفت آنحضرت حکومت بنگاله را بجهانگیر قلی بیگ مرحمت فرموده علم و نقاره و افغان گیر عنایت نموده حکم
فرمودند که اگر احیانا ضرورت افتد آنچه از لوازم سلطنت است ترتیب نماید و جمعی کثیر از امرای عالیقدر را کومک او گذاشته
عنان مراجعت بدار الخلافت معطوف داشتند و شیرشاه چون نهضت موکب معلی و روان شدن میرزایان از دار الخلافت آگره
شنیده که محاصره جونپور نموده متوجه رهتاس شده چنین قرار داد که اگر رایات عالیات بدفع او متوجه شود و بجنگ مقید
نشده از راه جهارکهند باز به بنگاله برود و اگر آنحضرت متوجه دار الخلافت باشند در اثنای راه هر جا قابو یابد خود را باردوی
معلی رساند و شبخون آرد چون موکب عالی به نزدیک ... رسید شیرشاه کمی لشکر و بی استعدادی اردوی معلی معلوم نمود

شیرخان شده بوده هستند او تمام دست و بازوان دلیرانه قدم جلادت پیش نهاده نزدیک لشکر پادشاهی رسیده و قابو طلب گشت
در بیگاه وقت یافته باشند قابو داشته شبخون آورد چون این خبر قراول بیگ بوسیله میرزا محمد زمان بحضور رسید و الفقیر امر وقوف داشته
و اکثر مرکب های ارباب کنگ عبور نموده بود و دلتنگی ایشان بنا بر بدی سامان لشکر و زبونی چاره در اصلاح جنگ نمیدیدند و
بعرض رسانیدند که مصلحت وقت در نیست که بمستقر خلافت تشریف برده روزی چند راحت سفر بر آسایند آنگاه
با سپاه تازه برو بتوجه دفع اعدای دولت باید شد آنحضرت از سطوت غضب و شدت قهر مصلحت وقت و مکاش
شیاهنگی ملتفت نا شده و کثرت مخالف نظر همت و بنیاد رده عنان توجه بجانب او منعطف داشتند چون امری که
ازل رقم زده کلک تقدیر گشته تاکی بر در حوش ان آرزیده قضا العالم ظهور پیوندی انگشت در رفع آن مسعی و تدبیر نتیجه نبندد
بالجمله با وجود صیانت رای آن پادشاه جهان آرا و صواب دید اولیای دولت بصلاح وقت ملتفت نشد و بجانب مخالف
توجه فرمودند و درین طور سنگی از برادران آنحضرت که هر کدام آلقدر جمعیت و قدرت داشتند که بر اسه دفع اعدای دیگر
نمایند از نفاق و کوتاه اندیشی توفیق همراهی نیافتند و بر حینه آنحضرت بنا شیر سعادت رهنمونی فرمودند و
دور از کار رفته بر این سعادت فایض نشدند و در موضعی از مضافات بهوجپور با شیرخان تقابل افتاد و آب گنگ
میان دو لشکر واقع شد آنحضرت پل بسته از آب عبور فرمودند و با وجود قلت سپاه و کثرت مخالف همواره قراولان لشکر منصور جنگ انداخته
غالب می آمدند و افغانان بقتل میرسیدند چون مدت تقابل به امتداد انجامید شیرشاه دام فریبی ترتیب داده وا روی خود را باسباب و بنگاه
و جمعی از پیاده ها و چاروا های بار بردار روانش باز پس رو برو گذاشته خود با مردم سپاهی متفق شده مسافتی عقب رفته نشست
لشکر پادشاهی از این فریب اصلا آگاهی نیافتند تا آنکه کسی مثبتی قابو دانسته شبگیر کرد و هنگام صبح که مردم پادشاهی
در نهایت غفلت بودند از عقب اردو رسید اشد لشکر خود را سه توپ کرده بود یکی خود و دیگری جلال خان و دیگری خواص
خان و مردم پادشاهی را فرصت زین کردن اسپ و مجال جیبه پوشیدن نشد آنحضرت از غیرت جنگی بتقدیر سرنوشت
نقشی ورشته بحیرت افتادند چون فرصت تدبیر و سر رشته علاج از دست رفته بود حیرت بر حیرت افزود و درین اثنا
جلا برد و نزد سی بیگ و فتح بیگ بملازمت رسیدند و آنحضرت خود بنجیبیت سوار شده به استخفار مهد فرمودند که نزد در
مهد علیا حاجی بیگم را بر آرند چون به در سراپرده عصمت رسیدند از هجوم افغانان جنگ در گرفت تا رست
داشتند مردانه جنگ نمودند و شربت خوشگوار شهادت چشیدند و میر پهلوان ... نیز با جمعی در گرد سراپرده توفیق
نثاری یافت جمعی از مخلصان صلاح اندیش جلو آنحضرت را گرفته بر آوردند و درین وقت سر خیل از مردم شیرشاه
رخصت تعاقب نموده او بود این بی ادبی را رضی نشد و خود سواره بر در سراپرده آمده ایستاده و جمعی بر اطراف
جهت محافظت تعیین کرد که بی اعتدالان قدم گستاخی پیش ننهند و بسبب سرنوشت آسمانی و حوادث زمانه
تا در آنجا بودند شیرشاه خدمت ایشان را سرمایه سعادت خود دانسته به ادب و عزت سلوک مینمود و بعد از شکست
دوم که آنحضرت بولایت گرمسیر تشریف بردند در کمال صیانت و پرده پوشی خادمان محل را بر محافه سوار کرده
سیلاب گذرانید القصه چون آنحضرت به پل رسیدند پل را شکسته یافتند ناچار سواره به دریا زدند قضا را در بین جا
از اسپ جدا شدند و نظام نام سقائی بدستیاری شناوری آنحضرت را بساحل نجات رسانید از و پرسیدند
که نامت چیست او بعرض رسانید که نظام همین بیسم تفاول گرفته فرمودند که اگر درین مرتبه باز بکارم حضرت ذو الجلال

رجوع افزوده اقبال مسند ارکان دولت نمودند و بجریدن تخت نشستند و صلهٔ این خدمت تا پنجم روز برد بادشاهی
بلند مرتبه فرمایم و این چشم زخم در پنجم صفر نمودند و چون بخشش به ساحل آب گنگ در گذر جوسا از مکمن تقدیر روی
نمود میرزا محمد زمان و مولانا محمد فرغلی و مولانا قاسم علی صدر و مولانا جلال توسی و بسیاری از امرا و افاضل غریق بحر
فنا گشتند حضرت جنت آشیانی با میرزا عسکری و معدودی چند اتفاق کرده بدار الخلافه آگره منزل اجلال فرمودند میرزا
کامران بشرف ملازمت مستسعد گشت و بعد از روزی چند میرزا هندال بوسیلهٔ ایشان و والدهٔ ماجده او فرق خدمت بر
زمین و عرق خجلت بر جبین از الور آمده التماس نمود و آنحضرت بمقتضای عواطف ذاتی و صلاح وقت از تقصیرات
گذشته او باز پرسش نفرمودند و بشفقات بی اندازه تسلی بخش خاطر رمیده او شدند امامه اگر گناه بخشنده پرسان
نیست بالجمله چون حسب تقدیر چنین امری که در مخیلهٔ هیچکس نگذشته بود از پرده قضا چهره نمای ناکامی گردید حضرت
همواره در فکر سامان اسباب تدارک و پیوسته در اندیشه سرانجام لوازم تلافی آن می بودند درین وقت آن سقا به امید وعده
در پای تخت حاضر آمد و چون نظر دوربین آن سرور برای مروت و احسان بر سقای بینوا افتاد خود از تخت فرود آمده
و سفارش الحلع ساخته تا پنجم روز سرفراز تخت مسند نشین فرمودند و یا بعزت او را بلک نیم روز برابر ساختند بحکم زبانی فرمان
داده بدان نگاه چهره مراد او را از غبار احتیاج پاک ساخته از نقد و جنس بر و معاش زیاده بر حوصله او مرحمت شد القصه
چون حضرت جنت آشیانی بدار الخلافت تشریف آورده در اهتمام جمعیت و اصلاح شکستگیها شدند شیر شاه از جا بنجا فرار
نموده به تسخیر بنگاله پرداخت و در بنگاله با جهانگیر قلی بیگ جنگ کرده غالب آمد و جهانگیر قلی بیگ زیاده از مقدور سعی
تردد نموده داد شجاعت و مردانگی داد چون کار از چاره گذشت بزمین بوداران پناه برده و شیر شاه بعهد و پیمان او را
طلب داشته با جمعی کثیر بقتل رسانید و آن ملک را متصرف شد و قطب خان که پسر خورد او بود با جمعیت فراوان در صوبه بنگاله
و آتاوه شورش انداخت آنحضرت یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان او زبک و سکندر سلطان لازم میرزا کامران که هم
در آن حدود بودند بدفع افغانان تعین فرمودند قطب خان در برابر آمده هنگامه نبرد آراست و لادران لشکر منصور جنگ
تقسیم کرده تا بلند بخت نصیبی فتح نمودند و قطب خان با بسیاری از افغانان در عرصه نبرد بقتل رسید حضرت جنت آشیانی
درین مدت که در آگره تشریف داشتند هر چند بمیرزا کامران نصایح ارجمند فرمودند و بوجوه معقول در یکرنگی و یک جهتی و اتفاق
ترغیب نمودند در چنین وقتی که با وجود خلاف باطن اتفاق ظاهر از لوازم پاس دولت بود بموافقت راضی نشد و با مشت
هزار سوار خوب از سعادت همراهی پهلو تهی کرده به اظهار عارض اراده رفتن لاهور نموده با صاحب و ولی نعمت در او
کلان که بمنزله پدر است در انتظور رو گشته جدا بی اختیار کرد و خواجه کلان بیگ را پیش از خود با جمع کثیر بلاهور فرستاد و چون
حال به نحو نموده بود بیمار رسید از من نصیب میرزا شد و متعاقب خواجه کلان بیگ خود هم روانه لاهور گشت و در عیب ترا که
میرزا حیدر بن محمد حسین گورکان را که خاله زاده حضرت فردوس مکانی است و تاریخ رشیدی مرقوم کلک صداقت رقم
ایشان است و دران وقت از عهدهای این دولت بود ترغیب همراهی خود نمود میرزا حیدر نیز همراهی میرزا کامران
را بهانه نساخته از آن حضرت التماس رخصت کرد و آنحضرت نزد وی مرده فرمودند که اگر نسبت خویشی منظور است
از طرفین علی السویه است و اگر باعث محبت و اخلاص است این چه نسبت که بیشتر ظاهر نساختند و قطع نظر از همه چیز
وقت که تلاش ناموس و عزت در میان است و ما به عزم مردیم و روز بازار جوهر مردانگی است جدا شدن از امثال

خاطر عزیزان و سوز نشان داده بودند و اگر میرزا کامران لاهور را از دست بدهد تصور کرده اند شاید ناصواب نیست که در خاطر او گذشته چه اگر درین
مرتبه به شاه مراسمی سانح شود که خلاف مراد او باشد در تمام هندوستان کنج سلامت یافت نخواهد شد چه جای آنکه کشیده
ایشان را در لاهور بگذارد و اگر کشیدن از جانب ما باشد شاهان را هیچ روی آنکه در جای توان آمد در حرکت مداران تخت
شرف دارد و در عکس این انگاشتن میرزا کامران داده با خیانت نموده با حفظ و لاغ غلط کرده الحاصل میرزا حیدر
بدلالت بخت بیدار سعادت همراهی آنحضرت اختیار نموده ثبات قدم ورزید و میرزا کامران سه هزار کس از مردم خود
با شایستگی میرزا عبدالله مغل در خدمت آنحضرت گذاشته و توفیق همراهی نیافته متوجه لاهور شد ذکر محاربه

حضرت جنت آشیانی بار دوم با شیرخان و حادثه که بحسب تقدیر روی نمود درین سال که حضرت

جنت آشیانی در دارالخلافت آگره تشریف داشتند هموار در سرانجام جیش مردم و اصلاح سلاحها و سامان لشکر بوده همگی
همت مصروف تلافی و تدارک آن چشم زخم مینمودند لیکن چون برادران از حسن الاتفاق و اخلاص نصیب نداشتند و چنین
وقتی با جمعیت خود از سعادت همراهی باز ماندند حضرت جنت آشیانی با وجود قلت سپاه و کثرت مخالف متوجه
جنگ شیرشاه شدند چون به بهوجپور رسیدند شیرخان با لشکر انبوه آنطرف دریای گنگ بمقابل سپاه منصور آمده
نشست آنحضرت در آنجا فرستاده بر دریا و کنار بهوجپور پل بسته اراده عبور نمودند جمعی از جوانان قریب
صد و پنجاه نفر تیز جلو نموده بر اسپان بی زین سوار شده خود را بدریا زدند و چون شناکنان دریا را عبور نموده از آب گذشته
بر جمعیت مخالف تاختند و بسیاری از اعدای دولت را بآتش کارزار سوخته و بقیة السیف را منهزم ساخته خواستند
که از راه پل مراجعت نمایند چون قریب به پل رسیدند فوجی از افغانان فیل کوه پیکر نامی که در جنگ چوسا گرفته بودند
رسانیده پل را شکستن سر داده درین اثنا از روی بادشاهی توپی انداختند که خواتیم فیل را درهم شکست
و فی الفور شکست عظیم یافت و آن جوانان نیز از آب عبور نموده و داد فرزانگی داده بسلامت باز آمدند و اولیای دولت چنین
صلاح دیدند که کنار آب گرفته بقنوج روان شوند و کوچ بکوچ متوجه شدند و در اثنای راه چون کشتیهای مخالفان نمودار
شد فوجی بجانب آنها انداختند و کشتی کلان افغانان درهم شکست القصه مدت یکماه در نواحی قنوج انتظار صف آرایی و
در اواخر حال محمد سلطان میرزا و پسران الغ میرزا و شاه میرزا که قبل ازین سالک مسالک بیوفایی گشته بودند و آنحضرت
برحسب ذاتی رقم عفو بر جرائم آن ناسپاسان کشیده بودند چنانچه مجملی از آن گذارش یافته درین وقت باز از جبلت
قرار نموده راههای بیوفایی از کمر برآمده شدند رای مصلحت اندیش آنحضرت چنین اقتضا نموده که از آب عبور فرموده
بهر حال جنگ باید انداخت تا به آنچه رقمزده کلک تقدیر باشد بظهور رسد لهذا پل بسته از آب گذشتند و در پیش
لشکر خندق حفر نموده ارابهای توپخانه را در برابر گذاشتند و مورچلها قسمت یافت و شیرخان نیز در برابر خندق زده نشست
و هر روز جوانان کارطلب از جانبین برآمده چپقلشهای مردانه میکردند و درین اثنا تحویل سرطان شد و از کثرت باران سرزمین
که معسکر خیام فلک احتشام بود بنابر فرو رفتن لای و گل حرکت دران زمین متعذر بود لاچار اولیای دولت چنین صلاح
دیدند که اقتضای مرتفع که از لای و گل محفوظ باشد نقل مکان باید نمود و قرار یافت که صبح روز دیگر که عاشوره است افواج
را ترتیب داده بایستند اگر غنیم از خندق برآید بجنگ بپردازند والا بجایی که قرار یافته نزول نمایند و دهم محرم سنه
چهل و هفت بدین عزیمت سوار شدند محمد حسین خان بروی و پسران استاد علی قلی و استاد احمد رومی و حسین خان که تعداد آن

سر انجام توجه نبوده از ابهار الغاغون مقرر زنجیر کشیده در پیش داشتند و بوجود شریف آنحضرت دو فتح یافت و میرزا سلطان
در پیش ایستاده و میرزا عسکری براتغار شد و یادگار ناصر میرزا جوانغار و میرزا حیدر در تاریخ خود نوشته که در آن روز حضرت جنت
آشیانی مرا بجانب چپ خود جای داده بودند و ازین ده تا صد جوانغار بقول بیست و سه امرای توق در آن ایستاده بودند
شیرخان نیز لشکر خود را پنج فوج ساخته برآمده و هر فوج که در عقب فوج دیگر داشتند در درون خندق ایستاده و سه فوج متوجه لشکر
شدند جلال خان و حسین خان و تمام جوانان رو برو میرزا هندال آمدند و مبارز خان و بهادر خان در آن حین
جلو انداخته بجانب یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان شدند و خواص خان در برابر و جمعی دیگر مقابل میرزا عسکری
آمدند اول جنگ میان میرزا هندال و جلال خان اتفاق افتاد و جنگ عظیم شد چنانچه جلال خان از اسپ بر زمین آمد
و جوانغار بادشاهی غنیم خود را برداشته بر قول پیش رسید شیرخان از مشاهده این حال خود با لشکر فراوان جلو بر متوجه کارزار
گردید و از صولت حمله افاغنه اکثر امرا دست بکار نبرده رو بگریز نهادند و آنحضرت بذات اقدس دو مرتبه بر لشکر غنیم تاخته تردد
نمایان کردند چنانچه دو نیزه بدست ایشان شکست چون از کار دست رفته بود بعضی از دولتخواهان بجلوه آنحضرت آویخته بدر
برآوردند و جمعی از کافر نعمتان حق ناشناس که بنام مروت و بیدلی جنگ نکرده از معرکه رو گردان شده بودند تا کنار آب
گنگ که تخمینا فرسخ باشد جلو باز نکشیدند و چون دل پای داده بودند بی محابا خود را بدریا زدند و اکثری غریق بحر فنا شدند
آنحضرت بر فیل سوار از آب گذشتند و در کنار دریا از فیل فرود آمده راه برآمدن ملاحظه میفرمودند چون کنار بلند بود در آن اثنا
شمس الدین محمد یکی از سپاهیان در آنجا رسیده دست آنحضرت را گرفته بالا کشید و آنحضرت نام و مولد او پرسیدند بعرض رسانید
که نامم شمس الدین محمد است و تولد از غزنین است و ملازم میرزا کامرانم آنحضرت او را بوعدهای نوازش سرفراز ساختند
درین اثنا مقدم بیگ که از اعیان امرای میرزا کامران بود بادشاه را شناخته اسپ خود را کشید و آنحضرت سوار شده
بجانب آگره روان گردیدند در اثنای راه میرزایان همراه شدند چون بحدود موضع بهکاپور رسیدند مردم آن قصبه در مقام
بی ادبی درآمده هر کس از مردم بادشاهی را هر جا یافتند قصد آدمی می‌نمودند چون حقیقت بسمع اشرف رسید میرزا عسکری
و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال حکم شد که بر سر آن حرام خوران رفته تادیب نمایند و میرزا عسکری در رفتن ایستاد و یادگار
ناصر میرزا اسپ خود بر اسپ او انداخته درشتی پیش آمده گفت که از سبب اتفاقی شما کار به اینجا رسیده هنوز متنبه نمی‌شوید یادگار
ناصر میرزا و میرزا هندال فرمان پذیر گردیده متوجه انجماعت گردیدند و گواران قریب سی هزار کس بودند جنگ عظیم
در پیوست و جمعی کثیر از گواران بقتل رسیدند میرزایان تنبیه نموده مراجعت فرمودند معهذا میرزا عسکری از یادگار
ناصر میرزا شکایت آورد چون صورت واقعه بعرض رسید معاتب شده و آنحضرت انکار نموده به آگره نزول اجلال فرمودند
و روز دیگر بمنزل قدوة الاکابر میر رفیع الدین که از سیادت صفوی بکمال عقل و دیانت منفرد بود تشریف برده مشورت
فرمودند میر معروض داشت که چون حال درین نیست خیال بر خلاف معقول جلوه میکند روزی چند بنا بر هموار روزگار رونا ساز
کار بهای خلق هموار باید ساخت که فرصت تنگ شده بعد از گفت و شنود رای صواب نمای این قرار گرفت که بجانب لاهور
نهضت فرمایند اگر میرزا کامران باوجود اشتغال از خواب غفلت بیدار شده بسعادت موافقت کمر همت بندد تلافی تدارک
بوجه احسن میسر است و به این عزیمت متوجه لاهور شده و میرزا عسکری و سنبل و میرزا هندال به الور که جاگیر آنجا بود رفتند
و چون موکب خانی بدهلی رسید قاسم حسین سلطان و بیگ میرک سعادت رکاب بوس دریافتند و جمعیت نیک بدر ملازمت

آنحضرت فراهم آمده در بیستم شهر مذکور از آب گذشته بست و دوم بر تعقب رشک میرزا هندال و میرزا حیدر همراه شدند اهل شهر
بیک دروازه شهر را بر روی مردم پادشاهی بستند بحکم آنحضرت در اندک زمانی بشکستند تا دیر رسیده بود و در سیوم شهر
صفر سرهند نزول اجلال اتفاق افتاد و میرزا هندال بیرون قصبه خارج بیستم شهر مذکور بسا فرسنگ ملقا شدند چون موکب عالی قرب لاهور
در حوالی دولتخانه سعید میرزا کامران استقبال آمده ملازمت نموده در باغ خواجه دوست منشی که دولتخانه بود منزل
لاهور بود بدولت نزول آمدند میرزا هندال در باغ خواجه غازی و دیوان میرزا کامران منزل گزیدند متعاقب آنحضرت میرزا
عسکری از سنبل آمده و یادگار ناصر میرزا از بیکانیر گشته در آن وقت سعادت مند دولت پیوند شمس الدین محمد اتکه که در کنار
دریا دست آنحضرت گرفته بود سعادت آستانبوس دریافت و مورد الطاف بیغایت گردید تا در لاهور تشریف داشتند
همواره برادران و امرا بخدمت آنحضرت جمع آمده سخن از کنکاش و صلاح وقت مذکور می ساختند و با وجود اسباب آگاهی
و تنبیهات آسمانی و پاداش بی اتفاقی از اوضاع ناستحسن بازنمی آمدند آنگاه سخنی می شدند و از صمیم قلب و دل
به یکجهتی و موافقت نمی نهادند و در هر چند گاه مجلس کنکاش منعقد میشد و بر اتفاق و یکجهتی عهد و پیمان موکد می ساختند و چون
دل با زبان موافقت نداشت بجای نمیرسید و اکثر اوقات خواجه خاوند محمود برادر خواجه عبدالحق و میرابوالبقا و سایر اکابر و
اعیان درین مجلس حاضر بودند و بهمین حال میشدند تا آنکه روزی جمیع میرزایان و امرا حاضر آمده بر اتفاق و یکجهتی تذکره نوشتند
و تمامی اکابر و اهالی و اعیان دولت گواهی خود را بران محل سعادت ثبت نمودند و چون این محضر به اختتام رسید
شروع در کنکاش شد و آنحضرت در هر باب سخنان صلاح بلند و کلمات ارجمند فرموده بر زبان گوهربار گذشت که بنابر نیستگی آنچه
از بی اتفاقی به اولاد سلطان حسین میرزا گذشته باعث کمال آگاهی و عبرت است که با چنان دولتی مستقل و انتظام
جمعیت معموره خراسان را بشومی نفاق بی اتفاقی از دست دادند و بدیع الزمان میرزا که فرار نموده بروم رفت
همه فرزندان میرزا را شاهی بیگ خان بخواری و زاری کشت حیف باشد که وسعت آباد هندوستان را که حضرت
فردوس مکانی بهزار محنت و تردد مسخر کرده باشند از بی اتفاقی شما بتصرف افغانان در آید و تا ابد مطعون ارباب
فطرت شوید اکنون درین باب فکر صایب کرده نوعی که مستحسن باشد بعمل باید آورد چه چند امتیاز نکشتند میرزا کامران
گفت آنچه بخاطر میرسد آنست که پادشاه و همه میرزایان جریده روزی چند در شعاب جبال و کریوه های مستحکم بسر برند
و اهل و عیال را همراه گرفته بکابل برویم و پاسی رسانیده مراجعت نماییم آنگاه باتفاق آنچه صلاح باشد از قوه بفعل
آید میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا نمودند که بالفعل جنگ با افغانان از حساب دوربینی مناسب آنکه بجد و دیگر رفته آن ملک را
بدست آوریم و خود را راست کرده به تسخیر گجرات متوجه شویم و چون این دو ملک بدست آید و استعداد بهم رسد تسخیر هندوستان
با حسن وجهی میسر خواهد شد و میرزا حیدر گفت که از کوه سرهند تا کوه سارنگ و استوار محکم ساخته بنشینند و من متعهد که باید
تقویت در دو ماه کشمیر را بدست آرم چون کشمیر بتصرف در آید متعلقان را بدانجا فرستند که مامنی بهتر از آن جایی نباشد
و مدت چهار ماه سی باید که شیرخان را به اینجا برسد و بالکل و بضرب زنهار که اعتقاد معارضه او ست کوهستان نمیتواند
در آمد و به اندک فرصتی ویران خواهد شد چون زبان اینها با دل موافقت نداشت سخن تمام ناشده مجلس تمام شد
و هر چند ازین مقوله مقدمات مذکور میشد و بجای نمیرسید و میرزا کامران که همگی خواهش او مصروف این بود که هر کدام
بطرفی ویران شده بروند و خود بکابل رفته گوشه عافیت را غنیمت شمارد و بزبان موافقتی میکرد و بباطن همراه نبود

صلح شکست تا آنکه قاضی عبدالله صدر خود را بهانه‌ای نزد شیرشاه فرستاد که از راه محبت او را استحکام داده و عهد و پیمان
موکد سازد و کام خود را از دشمن بجوید خلاصه مضمون مکتوب آنکه پنجاب را بمن واگذارید و مرا از خود دانید تا باتفاق هم
اتفاق کرده بادشاه را از هندوستان برآریم شیرشاه بدین سبب در پیش رفتن تامل داشت که چون برادران [illegible] شده
لشکر عظیم فراهم آورده اند تنها و ایستادن پیش رفتن باعث تبیین افتاد و گمان کار نا شود درین اثنا عبدالله سلطان شیرشاه او را
گرم و رو یافته از فروه بی التفاتی فی دل شد و جواب او را موافق مدعای میرزا نفت و حیله سازی را از جانب
خود همراه ساخته نزد میرزا فرستاد تا حقیقت معامله شکست و کیفیت لشکر آگاهی یافته باز گردد و محمد نیز ولد شده بخدمت
پیش بیشتر میرزا کامران فرستاده شیرشاه را در باغ لاهور دیده دوران روز مجلس آراسته حضرت جهانبانی او را نیز به
تکلیف آوردند و دیگر میرزایان حق ناشناس که تا عسکر از [illegible] جمعی همراه پیش سعادت [illegible] شیرشاه [illegible]
راه کنار دریای سلطان پور دیده به گذشتن آب دلیر ساخت مظفر ترکمان که بجهت قراولی تعین شده بود از
نواحی سلطان پور آمده بموقف عرض رسانید که لشکر مخالف از آب عبور نموده و جلیده بیک برادر زاده من بقتل رسید
چون اراده فاسد میرزا کامران و نفاق سایر برادران معلوم آنحضرت شده بود ناگزیر از آب لاهور عبور نموده کوچ بکوچ تا
کنار آب چناب شتافتند و میرزایان نیز همراه شدند و چون آنحضرت را داعیه کشمیر تصمیم یافته بود جمعی را همراه میرزا حیدر
ساخته ایشان را بیشتر از خود بصوب کشمیر فرستادند چه در آن هنگام که میرزا کامران به جنگ سام میرزا بقندهار رفته
میرزا حیدر بحکومت لاهور گذاشته بود خواجه حاجی و ابدال ماکری و ریگی چک و جمعی از امرای کشمیر با حاکم آنجا مخالفت
نموده بجهت و لاهور آمده بودند که به آشنایی میرزا حیدر از میرزا کامران لشکری گرفته تسخیر کشمیر نمایند و هر چند میرزا حیدر
سعی نمود نقش این آرزو صورت نبست در وقتی که میرزا کامران بجهت فتنه انگیزی میرزا هندال به آگره رفته بود میرزا
حیدر بسعی بسیار از دارالخلافت لشکری با شلیغی بابا چوچک که از عمدهای میرزا کامران بود ترتیب داده فرستاد و
بمدد باتفاق امرای کشمیر که اسامی ایشان ذکر یافته کشمیر را متصرف آورد بابا چوچک در رفتن تقدمی نمود تا آنکه شکست گذر [illegible]
که چشم زخم دولت ابد پیوند بود و هزیمت [illegible] امرای کشمیر در حدود نوشهر در اجوری و [illegible]
جبال روزگار بسر می‌بردند و از ایشان پیوسته نوشتها بمیرزا حیدر می‌آمد مبنی بر تسخیر کشمیر میرزا آن خطوط را
بحضرت جنت آشیانی مینمود و خاطر فیض مآثر آنحضرت را به تسخیر کشمیر شوق می‌افزود درین ولا میرزا حیدر رخصت
یافت که تا حدود نوشهر شتابد اگر امرای کشمیر آمده به بیند سکندر توپچی را که جاگیر در آن حوالیست بکومک خود گرفته
بیشتر روان شود و چون بکوهپایه متصل کشمیر رسند امیر خواجه کلان بیگ خود را بکومک رساند و هر گاه خبر [illegible]
خواجه کلان بیگ بعرض رسد آنحضرت خود بدولت روان شوند و حضرت جنت آشیانی در کنار دریای چناب [illegible]
داشتند که میرزا کامران و میرزا عسکری با خواجه عبدالحق و خواجه خاوند محمود متوجه کابل شدند و محمد سلطان میرزا
و الغ میرزا و شاه میرزا از حدود ملتان خبر کلفت اثر شنیده و در کنار دریای سند بمیرزا کامران همراه گشتند میرزا هندال
و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان بعرض اشرف رسانیدند که در پنجاب بسر بردن و انتظار خبر میرزا حیدر داشتن
از احتیاط دور است چه خصم با لشکر قریب رسیده و مردم بالغایت کم و شکسته دل اند صلاح درین است که بجانب
سند متوجه باید شد القصه به ابرام و مبالغه بسیار آنحضرت را بجانب سند بردند و خواجه کلان بیگ از سیالکوت جدا شده

متعاقب میرزا کامران روان شده رسیدند و تولچی بیگ برادر میرزا عبد الله ناشناس کرده خود را بکوه ... کشیده و در
رجب نهصد و چهل و هفت که آنحضرت سیبی میرزایان بجانب سند متوجه گشتند بعد از چند منزل جنداول میرزا باباگا نام میرزا بو
الحواسے بیگ میرک را که مخالفت پیش گرفته جدا شدند درین اثنا قاسم عبد الله با چندے افغانان رسیده قراولان میرزا
هندال اعتبار اگرفته پیش میرزا بردند و افغانان تمام بقتل رسیدند و عبد الله نیز روزگار از شجاعت میرزا با دو دست
از سیاست نجات یافت میرزایان تا سیستان بودند و در تیه حیرت سرگردان بودند و هیچ نمید انستند چکار کنند و بکجا روند
و حضرت جنت آشیانی از راه دشت عزیمت کرده اشتند و تخمین و قیاس قطع مسافت میشد و شیرشاه خواص خان
غلام خود را بالشکر عظیم بتعاقب آنحضرت تعین نموده بود با وجود کمال استعداد و انبوهے لشکر بجنگ و دلیری سبقت نمود
و از هر منزل که آنحضرت کوچ میفرمودند او فرود مے آمد و درین اثنا آوازه نقاره رسید بعد از تحقیق ظاهر شد که میرزایان
در دو منزل کرده بودند طی مسافت می نمایند میرزا ابو البقا که از میرزا کامران جدا شده درین سفر بسعادت ملازمت مشرف
بود بعرض رسانیده آنحضرت نزد میرزایان شتافت که بنصایح ارجمند میرزایان را بسعادت پذیر ساخته بملازمت آورد
بموجب حکم میرزایان از راه همون دولت گردیده همراه آورده و در اوچه سید محمد باقر حسینی که از مصاحبان مجلس
عالی بود بجوار رحمت حق پیوست و بر خاطر حق شناس آنحضرت بغایت گران آمد و چون قریب بوطن بخشوی الکاه
که از زمین داران معتبر بود اتفاق افتاد فرمان استمالت و خلعت مصحوب بیگ محمد بکاول و یحیی بیگ فرستاده
او را بخطاب خانجهانی و علم و نقاره امیدوار ساخته در باب فرستادن غله به اردوی معلی و لوازم خدمتگاری
امر فرمودند موی علیه استقبال فرستاد و با نموده بر جوع خدمات اظهار سرفرازی بسیار کرد اگرچه بدریافت
سعادت آستانبوسی کمر همت بست اما در آنچه حکم شده بود فرمان برداری نموده پیشکش لایق بدرگاه ارسال
داشت و سوداگران را بسر براه ساخت که غله و اجناس اقسام عسکر والا آورده فروختند و کشتی بسیار سامان نمود
که مردم پادشاهی از آب عبور نموده متوجه بکر شدند در جمعه هشتم رمضان نهصد و چهل و هفت رایات عالیات
بحدود بکر رسیده و در قصبه لوهری که روبروی قلعه بکر واقع است خود بسعادت نزول فرمودند و میرزا هندال چهار
پنج کروه گذشته منزل گزید و یادگار ناصر میرزا نیز در آنجانب آب دایره کرد و سلطان محمود بکری که از نوابع میرزا
شاه حسین ارغون بود و ولایت بکر از او بود آن ساخته بقلعه در آمد و کشتیها را جابجا سپرده قلعه گشید و باستحکام قلعه اسبے
کوشید میرزا شاه حسین که ولد میرزا شاه بیگ ارغون است چون حضرت فردوس مکانی قندهار را از او
گرفتند او بسند و ملتان و بکر رفته آن ملک را در تصرف آورد و حضرت جنت آشیانی از قصبه لوهری فرمان استمالت
بسلطان محمود فرستاده بسعادت آستانبوس رهنمونی فرمودند او در جواب عرضه داشت نمود که من ملازم میرزا
شاه حسینم تا او بملازمت نیاید آمدن من در آئین نوکری و نمک خوردن لایق نیست و امثال این ضعیف نالی ها نمود
آنحضرت نیز عذر با سے او را بقبول مقرون داشته امیر طاهر صدر و میر سمندر را که از ملازمان معتمد بودند نزد
میرزا شاه حسین بسفارت فرستادند میرزا فرستادها را به آداب اخلاص دریافت و شیخ میرک از اولاد شیخ پوران که
پیش او از عمدها بود بجهت رسالت با پیشکش لایق مصحوب ایلچیان بدرگاه فرستاده عرضه داشت نمود که ولایت
بکر محصول کم دارد مناسب دولت آنست که عنان عزیمت بصوب ولایت جاجکان که در معموری و کثرت زراعت

ورست جا معنا زنسبت سلطنت داشته آن جا را تصرف در آورند گرمسیم تخدیث از زیک حسیوم و لشکر پادشاهی روزے
چند لوا عت لنگر انداخته و چون حضرت به آنجا تشریف فرمایند من بسیم مبادرت سر و زر خواهم شد و بعد از آن به ارک توجهے
ملک گجرات بخوره نصرت اولیای دولت خواهد در آمد و هرگاه چنین شود فتح ممالک هندوستان نیز بر وفق دلخواه صورت
خواهد بست حضرت جنت آشیانی ازین مقدمات دریافتند که میرزا شاه حسین در مقام مکر و تزویر است و سخن او از فروغ
صدق بے بهره است میرزا هندال را جدا کرده با تتلق صحبت نموده در تاریخ ششم ماه خود بسعادت و رهبرے نصیب بدند که دست بجا علم
سنه ۹۴۷ سعادت پذیر گردد و کاری از پیش رود و درین اثنا خود بدولت بجانب پاتر و بدولت میرزا هندال تشریف فرمودند
و هم در آنجا بتاریخ نهصد و چهل و هشت مهد علیا مریم مکانی را در حباله عقد در آوردند و وقت آن شد که نیر اعظم از مطلع
سعادت طلوع کند و سواد اعظم هندوستان از وجود فیض ورود آن حضرت مشرف دولت و اقبال گردد القصه
چون مدتی در نواحی بکر گذرانیدند رفته رفته گرانی غله بهم رسید و زمین داران از رسانیدن آذوقه دست کوتاه داشتند
میرزا هندال به گمانش یادگار ناصر میرزا و تیجر بیک قراچه خان که از جانب میرزا کامران ایالت قندهار داشت بصوب
قندهار شتافت و کس نزد یادگار ناصر میرزا فرستاده از رفتن خود طلب او اعلام نمود شنیدند به این حضرت جنت آشیانی
خود بسعادت منزل میر ابوالبقا تشریف برده صحبت بزرگانه داشتند و به اعزاز تمام میر را بپیش یادگار ناصر میرزا به رسم
رسالت فرستادند که مفاتیح اقبال میرزا را از رفتن باز آورد و میرزا از آب گذشته نزد یادگار ناصر میرزا رفت و به مقدمات
معقول میرزا را از ان اراده باز داشت و قرار داد که بعد ازین ترک اراده های باطل نموده در مقام اخلاص و خدمتگاری
ثابت قدم باشد بشرط آنکه چون هندوستان فتح شود از سه حصه یک حصه از میرزا باشد و اگر بکابل تشریف
فرمایند غزنین و چرخ و مواضع لوهگره به ایشان تعلق گیرد و در حینے که میر ادای رسالت نموده برگشته بملازمت می آمد
مردم قلعه بکر واقف شده جمعے را به کشتی سوار ساختند و بر میر تیرباران کردند زخمے چند بمیر رسید و روز دیگر ازین
عالم فانی به ملک بقا پیوست آنحضرت ازین واقعه کلفت بسیار کشیدند و فرمودند که جمیع محنت های سابق و لاحق یکطرف
و قضیه میر یکطرف بلکه هنوز این بر آن زیاده است میکند بعد از پنج شش روز یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده سعادت
ملازمت دریافت و درین اثنا شیخ میرک را که از پیش حاکم ٹھٹه آمده بود رخصت فرمودند و میرزا شاه حسین فرمان نوشتند
که اگر از روی صدق و خیر اندیشی بملازمت آمده خدمات پسندیده بتقدیم رسانی آنچه نوشته قبول داریم چون مقصد
میرزا شاه حسین وقت گذرانیدن در بود و رنگ بود پرتو صدق از ناصیه گفتار او ظاهر نشد آنحضرت ولایت بکر را با کمال
معمورے آبادانی که محصول طلب دو من نزدیک شده بود و بتغیر غلات درجه اعلے داشت بیادگار ناصر میرزا مکرمت
نموده خود بجانب ٹھٹه نهضت فرمودند قریب بقلعه سیهوان تخیل بیگ برادر منعم خان و ترس بیگ برادر تردی بیگ
شاهم خان و چندے دیگر با امیت لنگر کشتی سواره میرفتند که جمعی از قلعه برآمده مقصد استحاله نمودند بجا دران لشکر منصور
باتفاق از کشتی بر آمده بجانب مخالفت تاختند مخالفان رو گریز نهاده بقلعه در آمدند چند از مردم پادشاهی نیز با آنها
درون قلعه رفتند و چون از کومک پشت گرمے نداشتند دست بردی نموده کار دو سے مغلی باز گردیدند آنحضرت قلعه
سیهوان را محاصره نمودند و حاکم تدبیر اطراف آن دو مردم تعین نمود که سد ابواب در آمد غله و آذوقه نمایند و
نگذارند که غله به اردوے معلی رسد چون مدت محاصره بطول کشید از ممر تنقیص غله و گرانی آذوقه مردم را پای ثبات

بود جای رفت اکثر راه گریختن گرفتند تا آنکه از مردم اعیان میر طاهر صدر و خواجه غیاث الدین جامی و مولانا عبد الباقی
را اولی رفتنی همراه و بیشتر میرزا شاه حسین فرستند و میرزا که و میرزا حسن و ظفر علی ولد شرف علی بیگ و خواجه محب علی بخشی
نزد یادگار ناصر میرزا التماس نمودند و بهمراه مع علی سید که منعم خان و فضیل بیگ و جمعی دیگر اتفاق نموده متوجه شدند خود را بکوشه
خدمت رسانند آنحضرت از روی احتیاط منعم خان را که سرکرده آنجا بود مقید ساختند و مجملی از احوال یادگار ناصر میرزا
آنکه چون حضرت جنت آشیانی او را در بکر و لهری گذاشتند و متوجه مرزبوم قلعه فاضل بر سر میرزا شاه حسین شدند و از جانب
میرزا مردانگیهای نمایان بظهور پیوست محمد علی قاپوچی و شیر دل بهادر و مردانه شربت شهادت چشیدند بار سوم
مردم بکر از گذشتن برآمده ضرب راست در میدان جنگ صف کردند و درین مرتبه از مردم تهته ترتیب سپهسالار بقتل
رسید چون میرزا شاه حسین دانست که زور پیش نمی آید از راه فریب درآمده قتال در کار میرزا گردد با میر علی خود را
خود را پیش میرزا فرستاده پیغام داد که من پیر شده ام و فرزندی جانشین ندارم صبیه خود را بتو نسبت میکنم و این ملک را
با خزاین بتو ارزانی میدارم و چون عمر به آخر رسیده به الغان شتا متوجه گجرات شده آن ملک را نیز بدست می آرم میرزا
از ساده لوحی به این حرفهای دروغ از جا رفت و در چنین وقتی با برادر کلان و ولی نعمت خود طرح بیوفایی افگند
القصه چون عسرت تمام در اردوی معلی بهم رسید آنحضرت کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستادند که خود را به سر لشکر
حاکم تهته که سر راه گرفته رسانند نامبرده باد دستانی از تنگنا برآید اگرچه باطن میرزا از دورنگی و نفاق زنگ آلوده بود لیکن
پاس ظاهر داشته با درین ضمن مصلحتی انگاشته پیشخانه به آنجانب برآورد لیکن بهمان خیال تعلل و اهمال می نمود حضرت جنت
آشیانی شیخ عبد الغفور نامی را که از نسل مشایخ ترکستان بود و در خدمت آنحضرت منصب میر عدل داشت نزد میرزا
فرستادند که اهتمام نموده میرزا را آورده بسیار و آن بی سعادت رفته بتخیلات معقول و بیشتر سلسله جنبان خبث باطن میرزا
و ارادهای باطل او شد و چندان مقدمات ناشایست خاطر نشان میرزا نمود که در ارکان ظاهر او نیز خلل تمام راه یافت
و پیشخانه را برگردانید و عذرهای ناموجه گفته فرستاد و حضرت جنت آشیانی بباطن حق شناس دریافتند که روزگار
همچنان بر سر ناسازگاریست و کاری از پیش نمیرود و توقف در حوالی قلعه صلاح وقت ندیدند بتاریخ هفدهم ذی قعده بجانب
لهری و بکر رجعت فرمودند و در خلال این حال از افعال ناشایسته یادگار ناصر میرزا آن بود که کبند صم و بالله نام که از سرداران
دولتخواه بودند و کشتی بهم رسانیدن و غیر آن خدمات پسندیده بتقدیم میرسانیدند گرفته پیش حاکم تهته فرستادند تا آنها
را بقتل رسانید و باوجود چندین اعمال ناپسندیده که از میرزا بظهور رسید آنحضرت همواره مدارا میفرمودند که شاید ندامت
گزیده در مقام تدارک درآید چون موکب عالی بحدود لهری رسید یادگار ناصر میرزا پیچیده آن مردم از میان برگرفته با جمعیت
خود بقصد محاربه برآمد هاشم بیگ که از معتمدان صلاح اندیش میرزا بود ازین حرکت شنیع اطلاع یافته خود را به میرزا رسانید
و جلو میرزا را گرفته انواع سرزنش و نکوهش کرد و بمقدمات معقول میرزا را برگردانیده به بندر لوهری آورد و درین وقت
قاسم حسین سلطان و جمعی راه بی حقیقتی سپرده نزد یادگار ناصر میرزا رفتند چون تقدیر الهی برین بود که روزی چند چهره
مقصود در پرده اختفا بوده باشد درین ملک کاری از پیش نرفت و باوجود این همه نفاق که از روزگار رسید برادران
دولتخواهان را امر اشتباه نشد و ترک نفاق و بدبختی نکردند و بعضی از بندهای آنحضرت که بهر حال از خدمت و همراهی چاره و گریزی
نداشتند بعرض رسانیدند که چون پیوسته از جانب رای مالدیو عرایض اخلاص و عبودیت میرسد صلاح درین است که بجانب

او نهضت فرموده یک منزلی در سرحد و متعلقه او بسر برند و بحکم کار او آن قدر نکو خدمتی نصیب شود و قدوم آنحضرت
را سرمایه سعادت جاوید دانسته مقید رصد امانت لایق گردد و بتدریج انچه مکنون خاطر دولتخواهان ست از قوه بفعل
ظهور رسد بنابرین عنان عزیمت آنحضرت معطوف گشته متوجه ملتان گشتند مصحوب ابراهیم ایشک آقاسی بگمان میرزا
فرستادند که شاید از اهمال شنیده شود و با دم گشته همراهی سعادت پذیر شود و این بیت دران مکتوب مرقوم بود
بیت ای برخسار چو مه چشم و چراغ دگران + سوختم چند شوی مرهم داغ دگران + باری خود این میرزای
سنگدل طریق بیوفائی بسر برده بفریب میرزا شاه حسین تمام طمع شده در رسانیدن ماند و از سعادت مرافقت آنحضرت
حرمان اختیار نموده تا آنکه بتاریخ بیست و یکم محرم سنه ... و جانب او چه نهضت همایون اتفاق افتاد و از آنجا
بصوب ولایت رای مالدیو عنان عزیمت معطوف داشتند و چون موکب همایون بحدود بیکانیر پیوست بعضی از دولتخواهان
دوراندیش بعرض رسانیدند که هرچند مالدیو اظهار اخلاص و بندگی می نماید اما از آداب حزم و احتیاط دور است نباید
که مبادا غدری ازو بظهور رسد لاجرم میر سمندر را پیش مالدیو فرستادند که بر مکنونات ضمیر و منویات خاطر او اطلاع
یافته معاودت نماید میر سمندر مراجعت نموده بعرض رسانید که هرچند دم از اخلاص حق نگاری میزند اما ظاهرش
که بصدق مقرون نباشد درین وقت شکاری ناگوری که از معتمدان مالدیو بود بعنوان سوداگری در اردوی معلی آمده
الماس گران بها را که در فتح سلطان ابراهیم بدست آنحضرت افتاده بود در مقام خریداری شد حضرت جنت آشیانی
فرمودند که باین ... خاطرنشان کنند که امثال این جواهر های گران بها بخریدن بهم رسید با بجز شمشیر آبدار
بدست افتد یا بالغنیمت پادشاهان عالی همت میسر گردد و بالجمله چون از روش این فرو ... خبری می آمد میر درباب
سمند تحقیق با فرمودند باز از روی حزم و احتیاط حکم شد که رای مل نوشته یا زرکی از ملازمت جدا شده با آنجا برود
و انچه لغو است در باب عرضه داشت نماید اگر نوشتن دست نیابد باشارات اعلام کند اشارت اخلاص و اتفاق مالدیو
انکه دو انگشت را با هم گیرد و علامت خلاف و نفاق آنکه انگشت خنصر تنها بگیرد موکب عالی از قصبه پهلودی
که در سی کروهی جودهپور وطن مالدیو است دو سه منزل گذشته در کنار کول جوکی نزول سعادت فرموده بود که
رای مل سونی رسید و انگشت خنصر را گرفت و ازین اشارت بیقین پیوست که قصد آن تیره روزگار مکر و غدر است
و جمعی را به استقبال آنحضرت تعین کرده خیالات فاسد در سر دارد ناگزیر آنحضرت عنان عزیمت بصوب پهلودی
معطوف داشتند القصه درین ایام ناکامی هر اراده که پیش نهاد دولتخواهان میشد بعکس نتیجه میداد و هر نقشی که بر صفحه
خاطر بجهت نظام کار میکشیدند بر خلاف مقصود چهره می نمود و چون بداندیشی و غدر رای مالدیو خاطرنشان دولتخواهان
شد تردی بیگ خان و منعم خان و جمعی از ملازمان را حکم فرمودند که پیشتر رفته سر راه آن بداندیشان گرفته نگذارند که پای
جرات پیش نهند و اگر تا بود دست برد نمایند و آنحضرت با معدودی از جان سپاران حقیقت گذار به مخدرات
سرادق عصمت از عقب روان شدند از سپاهیان ظفر بیگ و شیخ علی بیگ جلایر و ترسون بیگ و لدبابا جلایر و
فضیل بیگ و چندی دیگر که مجموع عدد ایشان به بیست نفر میرسید و بعضی از غلامان و شاگرد پیشهای و فیش و از طبقه
اهل سعادت ملا تاج الدین و مولانا چاند منجم در رکاب سعادت حاضر بودند چون موکب عالی از پهلودی گذشته
لشکر بسیار ... فوجی از مردم مالدیو نمودار شدند و امرایی که بدفع این مقهوران تعین شده بودند راه گم کرده بطرف

دیگر افتادند آنحضرت پای ثبات افشرده تکیه بعون الهی نموده اکثری از خادمان محل را پیاده ساخته اسپان
ایشان را بمردم جنگی داده به فوج ترتیب فرمودند شیخ علی بیگ با سه چهار دیگر از بهادران خود پیشتر شده بر فوج
مخالف که در تنگنای درآمده بودند تاختند با طعن سنان بوده و سه تن بیجان جمعی از مخالفان بقتل رسیدند و بقیه از رو
فتح شده آنحضرت بعد از ادای مراسم شکر متوجه مقصد شده جیسلمیر شدند و درین منزل اکثر که راه گم کرده بودند بسعادت ملازمت
دریافتند و راهی جیسلمیر که لون کرن نام داشت از بی دولتی در مقام منازعت و مخالفت در آمد و کول آب را مختلط نمود
که چهارپایان اردوی معلی که از محنت جول کشیده تشنه لب رسیده اند از بی آبی هلاک شوند بهادران جان سپار
ترجلو سعی نموده آن جمعیت کثیر تمام الغرب دست از کنار کول برداشته متفرق ساختند و از آنجا متوجه حصار امرکوت
گشتند و هفتم جمادی الاول بعد از عسرت تعسف و تنگی آب به آن حصن حصین که مطلع نیر جلال و مشرق کوکب اقبال بود شرف
نزول اتفاق افتاد و حاکم قلعه که رانا پرشاد نام داشت گرد موکب عالی را پیرایه فرق عزت خود دانسته خدمات پسندیده
بتقدیم رسانید و چون آنحضرت داعیه پیش رفتن داشتند و زمان تولد خاقان اکبر و ظهور صاحب قران دادگستر قریب شده
بود و نقل و تحویل موج سعادت متعذر بود خود بدولت کوچ فرموده محل عزت مریم مکانی را با بعضی از قدیمان جان سپار
دران حصار اقبال آثار گذاشته بکردگار کریم سپردند درین هنگام که خاطر عزم پرور دولتخواهان آماده و مصفا هی گوناگون بود
و چشم امید حضرت جنت آشیانی منتظر قدوم دولت لزوم حضرت خاقانی شرف ولادت آن برگزیده درگاه ربانی
روی نمود چنانچه در دیباچه این اقبال نامه رقم زده کلک وقایع نگار شده در شب یکشنبه پنجم رجب نهصد و چهل و نه
آنحضرت عازم استقبال توام بعرصه عالم نهادند و شب محنت را آفتاب دولت از مشرق مراد سر بر کرد و حضرت جنت
آشیانی مرتبه دیگر متوجه ولایت مالدیو شدند که شاید درین دفعه تدارک تقصیرات گذشته نماید آن و بسبب درین عزم
همم خلصانه پیش نیامد ناگزیر آنحضرت بالتماس دولتخواهان متوجه ولایت سند شدند چون موکب عالی نزدیک به آنجا
رسید معلوم شد که ارغونیان در قصبه جون جمعیت نموده اراده مقابله و محاربه دارند آنحضرت شیخ علی بیگ جلایر را
با چندی از بهادران جان نثار پیشتر فرستادند و خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند شیخ علی بیگ با مردم دو سه
بمعرکه نبرد درآمده داد جلادت و مردانگی داد و جمعیت آن حق ناشناسان را متفرق و منهزم گردانید و در قصبه جون
بموج عزت از حصار امرکوت رسید چشم امید حضرت جنت آشیانی بدیدار آن نور دیده دولت منور گردید چون این
قصبه بر کنار آب سند واقع است و در نزهت و لطافت و اشجار و انهار و فواکه و اثمار از دیگر قصبات امتیاز داشت
روزی چند در آنجا طرح اقامت انداختند مدتی که در آنجا تشریف ارزانی داشتند همواره با ارغونیان جنگ میشد و با
وجود کمی دولتخواهان و کثرت مخالفان اکثری شکست بر آنها می افتاد شیخ علی بیگ جلایر و شیخ تاج الدین لاری دران
ایام بشهادت رسیدند حضرت جنت آشیانی ازین وقایع نهایت آزرده خاطر گشته رایت اقبال بصوب ولایت
قندهار برافراشتند و در خلال این حال بیرام خان از جدو گجرات آمده بسعادت ملازمت سرافراز گشت و بقدر تدارک
آزردگیهای خاطر اشرف شد و از مصاحبان و مخاطبان مجلس بهشت آئین گردید و از غرائب وقایع آنکه چون قرب
اردوی معلی رسید دولتخواهان آنحضرت در عین جنگ بودند بیرام خان ملازمت نانموده خود را بمعرکه نبرد رسانید
با مخالفان گرم پیکار شد و سپاه آنحضرت قرین تحیر ماندند که آیا این کیست و از کجا رسیده و چون ظاهر شد که بیرام خان است

غزلوار دو تنخواه آن برخاست و باعث انبساط خاطر اشرف گشت و مجملی از احوال بیرام خان آنکه در قضیهٔ قنوج
خان بسلامت برده بجانب سنبل افتاد و در قصبهٔ لکهنو نزد متر سین که از زمینداران معتبر بود و الحق ببرد و مدتی در
حمایت او بسر برد شیرخان از این معنی آگاهی یافته کس بطلب او فرستاد راجه بیچاره شد خان را پیش شیرخان روان
نمود و در راه مالوه بشیرخان رسید در مجلس اول شیرخان برخاسته بیرام خان را دریافت و بجهت صید خاطر او دام فریب
افکنده سخنان دلنشین گفت و در اثنای محاوره سخنی اظهار نمود که هر کس اخلاص دارد خطا نخواهد کرد و چون شیرخان
بحوالی برهانپور رسید بیرام خان فرصت یافته باتفاق ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار نموده بسمت ولایت گجرات روانه شد در
راه ایلچی شیرخان که از گجرات می آمد خبر فرار بیرام خان یافته ابوالقاسم را که هیبت نمودی داشت بیرام خان پنداشته
گرفت بیرام خان از جوانمردی و مروت بمبالغه گفت که بیرام خان منم ابوالقاسم بزرگ مردی بجای آورده گفت این
ملازم منست میخواهد به این بهانه خود را فدای من سازد و القصه بیرام خان نجات یافته بگجرات نزد سلطان محمود رفت
و ابوالقاسم را پیش شیرخان آوردند او را بشهادت رسانید و شیرخان بارها میگفت که در مجلس اول که بیرام خان
گفت که هر که اخلاص دارد خطا نخواهد کرد فهمیده بودیم که با ما سازگاری ندارد و سلطان محمود گجراتی نیز هر چند تکلیف
نمود که بیرام خان را نگاه دارد قبول نکرده رخصت سفر حجاز گرفته به بندر سورت آمد و از آنجا بولایت سند رفته و از
شتافته و در آن راه خود را بخدمت صاحب و ولی نعمت خود رسانید توجه حضرت جنت آشیانی از راه
قندهار بسفر عراق چون آن خاطر قدسی مظاهر جنت آشیانی از حوادث گوناگون و تفرقه‌های روزافزون آزرده
گشته و از محنتهای روزگار رنگ انتها کشیده بود و در خور همت و طلب آنحضرت در نجد و منبع الیابی شد راسخ صلاح نمای
چنین تقاضا فرمود که بصوب قندهار نهضت فرمایند و حضرت شاهنشاهی را در آنجا بصیانت ایزدی سپرده قدم
در شاهراه تجرید و تفرید نهاده بزیارت حرمین شریفین توجه نمایند چون حاکم قندهار از ورود آنحضرت آگاهی یافت این
معنی را از اتفاقات حسنه دانسته عرضه داشت مشتمل بر اظهار معذرت و ندامت با پیشکش لائق ارسال داشت و بتاریخ
هفتم ربیع الآخر سال مذکور از قصبه چون کوچ فرموده براه سیوی متوجه قندهار شدند میرزا عسکری خبر توجه آنحضرت
شنیده بتحریک میرزا کامران و بد اندیشیهای خود استحکام قلعه نموده با اندیشهٔ نادرست متوجه اردوی معلی شد که بنای
مروت را شقاوت شعار فرموده دستگیر کنند چون موکب عالی بحدود شال که از قندهار قریب سی فرسخ است رسید جلال
الدین بیگ که از اعیان میرزا کامران بود و در آن حدود جاگیر داشت بزبان ترکی بکسانی گذاشته بود از عزم او
و کسی را که بتیز تر بر سر چشمه رسید بدستگیر کردند یکی از آن دو نفر فرصت یافته خود را از جنگ آنها خلاص ساخت و بملازمت
شتافته حقیقت آن بد اندیشان را آنچه شنیده و فهمیده بود بموقف عرض رسانید حضرت جنت آشیانی بمقتضای
صلاح وقت فسخ عزیمت قندهار نموده بجانب لشکر عنان عزیمت معطوف داشتند و منشور عاطفت بخط خاص مصحوب
ماندهٔ محمد و لیسی بمیرزا عسکری به این مضمون قلمی شد که برادر کرم مهربان ارادت معلوم نماید که بمقتضای وقت
از مواعظ و نصایح مرقوم فرموده بود میرزا حق ناشناس سنگدل همه را ناشنیده انگاشته بتیز تر بمقام
شقاوت و ستیزه درآمد قاسم حسین سلطان و مهدی قاسم خان و جمعی دیگر از ملازمان عسکری میرزا هر چند منع آن
اراده باطل نموده سود نداشت و بتحریک بعضی از فتنه انگیزان خانه برانداز صبح آن روز که شام او بار شیرزا بود قدم

در راه شقاوت نهاده متوجه شنگ شدند و گروه رفته از ملازمان خود پرسیده که این راه را که دیده است هیچ یکی در راه و یک
گفت که من این راه را الوانی (?) دیده ام و دیگر آمده گروه ام فرمودند که پیشتر میرفته باش در راه سرکن او اظهار نمود که اسپ من
زبون است بیرز بجانب تردی بیگ خان اشارت فرمودند که اسپ خود را به او بدهد تردی بیگ تعلل نمود آخر کار به دستے
رسانیده و سپاه را دو حصه کرده القصه چون (?) از هند باسپے بادشاهی بود ... سعادت بار و راه آمدی اسپ
پیر شتر اند و جلو ... خود در حجمه بیرام خان رسانیده ... از روی کار برداشت بیرام خان بالاتفاق او بملازمت حضرت
جنت آشیانی آمده از عزم نادرست آن کافرنعمتان حق ناشناس مطلع ساخت حضرت جنت آشیانی کسان پیش تردی بیگ خان
و جمعے دیگر فرستاده اسپی چند طلبیدند آن تنگ چشمان ارذل بسبب ادراک این سعادت تقاعد نموده عذر آورده ندادند
چنین وقتی از قبله دولت نعمت خود اسپ دریغ داشتند جنت آشیانی خواستند که خود بدولت سوار شده آنها را تادیب نمایند
بیرام خان عرض رسانید که وقت تنگ شده فرصت توقف نمی‌نماید کار کافرنعمتان با منتقم حقیقی حواله فرموده سخن در راه
باید گفت آنحضرت با معدودے چند از مخلصان جان سپار سوار شده راه دشت پیش گرفتند و متوجه عراق شدند و خواجه
معظم و ندیم کوکلتاش و میر غزنوی و خواجه عنبر ناظر حکم شد که حضرت خاقانی در مهد حمایت و حراست الهی است غبار
آسیبی بر دامن اقبالش نمی‌نشیند بهر طور که ممکن باشد هودج عزت مریم مکانی را بموکب عالی رسانید این سعادتمندان کرم
شناسنده خدمت پسندیده بجای آوردند چون شب درآمد بیرام خان بعرض رسانید که تعلق میرزا عسکری به رزو اسباب
و محبت او به تنهایے ولی معلوم حضرت است درین وقت که میرزا با دوسه نویسنده بغفلت تمام در خیمه نشسته ضبط اموال و اشیا
می‌نماید مناسب وقت چنان است که تکیه بعون الهی کرده ناگهانی خود را بر سر آن خیمه برسانیم و کار او را بسازیم سر کار
از میان رفت ملازمان او همه نمک پرورده این درگاه اند بغیر از ملازمت و خدمت چاره ندارند آنحضرت بر کنگاش بیرام خان
تحسین فرمودند و به او گفتند که اگرچه در عالم سپاهیگری بسیار خوب باشد اما چون مطلب دیگر پیش نهاد همت شده
و باین خرده بایت پرداختن فرصت از دست میرود و فسخ عزیمت نمیکنم و بعد رفته توفیق ایزدی به همعنان توکل متوجه پیش
شده جلال الدین محمد اکبر را بصیانت الهی امانت سپرده کافرنعمتان را بجزای اعمال ناشایست آنها حواله نمایم میرزا عسکری
که قریب کشنگ رسید میر ابوالحسن صدر را پیشتر فرستاد که اگر حضرت جهانبانی داعیه رفتن داشته باشند بحرف و حکایت نگاه
دارد و میر در وقت سوارے میرسد و میخواهد از جانب میرزا پیغامے چند بگذارد و باعث توقف شود آنحضرت بتعلیم
عقل خداداد بحرف واهیه او نپرداخته متوجه پیش میشوند میرزا عسکری متعاقب رسیده حقیقت خبر کردن حجی محمد
و روان شدن حضرت جنت آشیانی از میر ابوالحسن بتفصیل معلوم کرده شاه ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر را بمحافظت اردو تعیین
فرمودند و نزد بیگجان و سایر حقیقتان آمده میرزا را دیدند و میرزا همه را بمعتمدان خود سپرد و چون میر غزنوی آمده
میرزا را ملازمت کرد میرزا گفت که بجهت دیدن بادشاه آمده بودیم خبر ایشان راه جول پیش گرفتند باز پرسید که میرزا
کجا است میر غزنوی گفت دو منزل اند میرزا یک شتر میوه از رکابخانه خود بجهت حضرت خاقانی فرستاد و گفت اینک
من هم بدیدن ایشان می‌آیم شب بانکه و نویسنده در خیمه نشسته اسباب سرکار را امید به حسب نوشت و صورت حال که
بیرام خان بتفرس دریافته بود وقوع یافت و صباح آن روز میرزا از منزل خود سوار شده بدر دولتخانه حضرت جنت آشیانی
آمده جمیع مردم را از خورد و بزرگ یک یک گیر انداخته بیگجان را شاه ولد سپرده ولقیا را فرستاده و اکثرے را بالیقین

و مشغول ملازمت ساخت و بعضی قلی از غروری بیگان گرفت و بعد از آن بجانب [illegible] کرده [illegible] جمال خود گرفتار شد بعد
و درین زمان که میرزا عسکری بیرون رفته بود و شاه محمد سید میر غزنوی را [illegible] آنکه حضرت خاقانی را [illegible] گرفته [illegible] میرزا
آورده بود میرزا [illegible] جانب آنحضرت کرده در مقام شگفتگی آمد آنحضرت با وجود [illegible] اصلا شگفته [illegible] میرزا
عسکری گفت [illegible] فرزند نیست با چگونه شگفته شود [illegible] زمانی [illegible] میرزا [illegible] در گردن حمایل بود [illegible]
گلگون داشت آنحضرت دست رسانیده بجانب خود کشیدند میرزا از گردن خود برآورده به آنحضرت داد [illegible] میرزا عسکری
حضرت شاهنشاهی را با خود بقندهار برده در اثنای راه کوکی [illegible] از معتبران میرزا عسکری بود [illegible] محمل
آمده میر غزنوی گفت که اگر میرزا [illegible] بحضرت بادشاه [illegible] میر غزنوی در جواب گفت که بحکم آنحضرت درین
ورطه اقدام نمی توانم نمود [illegible] التماس کرد که چون عزم ملازمت آنحضرت مصمم ساخته ام [illegible] سفری [illegible]
خدمت [illegible] از میرزا این عنایت نمایند که رفته بخدمت حضرت [illegible] سلام [illegible] میرزا [illegible] میر شمس
الدین محمد غزنوی [illegible] حضرت خاقانی را که اکلیل فرق اقبال بود [illegible] این سعادت سربلندی یافته
متوجه ملازمت آنحضرت گشت و میرزا عسکری [illegible] رمضان نهصد و پنجاه بقندهار درآمد و در بالای ارک بجهت میرزا
نشیمنی مقرر ساخت [illegible] آنکه [illegible] میر غزنوی بدوام خدمت سعادت ابدی اندوختند و میرزا عسکری شاهزاده
را که در ظل حمایت ایزد تعالی تربیت می یافت بسلطانم بیگم کوچ خود سپرد و آن نیک سرشت [illegible] این نعمت رسیده در لوازم
مهربانی و مراسم خدمت اهتمام می نمود و چون عمر گرامی آنحضرت یک سال و [illegible] ماه رسید باهم آنکه میرزا عسکری [illegible]
داشت که رسم ترکانست که چون فرزند بحدی رسد که تواند رفت [illegible] بزرگان یا کسی که بمنزله ایشان باشد دستار خود
را از سر برداشته در وقت رفتن فرزند بزنند چنانچه آن طفل بزمین افتد چون حضرت جنت آشیانی [illegible]
شما بجای ایشانید اگر این رسم بفعل آید از مهربانیهای شما دور نخواهد بود حضرت خاقانی [illegible] این حرف بعینه در
خاطر هست که میرزا عسکری دستار خود را برداشته بر من انداخت و من بزمین افتادم و نیز در خاطر است که در همان ایام
حجامت سر [illegible] ابدال [illegible] این مراتب [illegible] از آن مظهر
الهی امثال این امور بدیع نیست چون سخن به اینجا کشید ناگزیر از بقیه سرگذشت شیرشاه و رفتن میرزا حیدر بکشمیر
و درآمدن میرزا کامران بکابل و سوانح میرزا هندال که بقندهار شتافت و یادگار ناصر میرزا که در بکر ماند باید نوشت
پوشیده نماند که چون شیرشاه از آب سلطانپور گذشت به آهستگی قدم پیش نهاده با وفور جمعیت و اسباب سلطنت
هراس تمام داشت که مبادا اتحاد در آن موکب بادشاهی از جانبی درآمده داد انتقام بدهند و جمعی را پیشتر از خود روانه
ساخته غایت احتیاط مرعی میداشت چون بی التفاتی میرزا کامران و مخالفت سایر برادران شایع شد بلاهور
درآمد و از آنجا تا خوشاب رفت و در بهیره و آن حدود روزی چند بود و کس بطلب سلطان سارنگ و سلطان آدم گکر که از
زمینداران معتبر آنجا بودند فرستاد چون [illegible] حضرت فردوس مکانی بودند عذر آورده پیش او نرفتند
شیرشاه از آنجا به [illegible] نام موضعی که از محال منسوب گکر است شتافت و جمعی کثیر را [illegible] گکران
و [illegible] افغانان را شکست [illegible] اسیر شد و [illegible] شیرشاه خواست که خود [illegible] ایشان [illegible]
و [illegible] صلاح دیدند که چون این جماعه کوهها [illegible] دارند [illegible] کار ایشان را [illegible] مناسب

اگر لشکر سپاه گران درین حدود گذاشته شود که هم از دور آمده مردم بادیه نشین آگاهی داشته باشند و همه درین ملک تا اخته
گکهر بنیاد محکم ساخت این مردم باید ساخت تا هر دو بار گران از تنگناهای خود بتنگ آمده اطاعت خود نمایند
و راحت نمود سپاه خود مرحمت آباد و سند دستان باید پرداخت تا برین صلاح دید قلعه رهتاس را بنا نهاد و جمعیت
و انجا گذاشته کوچ بکوچ برگشته باگره آمد و از انجا بقلعه گوالیار شتافت سپر ابوالقاسم چون سامان قلعه
برآمده بیچاره آمده دید شیر شاه ضبط ممالک هندوستان چنان بتهاد ساخته تمام ولایت را سوای بنگاله جمل و
اقطاع خود نمود و داغ اسپ سپاهی بنیاد کرد و این قاعده از سلطان علاءالدین که بتاریخ فیروزشاهی
انجه بواقعیت عمل آورد و از انجا تا حد سرای هر کروه
متوالی رباطها ساخته ازانجا تا اگره هر کروه در جمیع طرق و مسالک سراها بفاصله
ساخته اسپان نگاه داشت که وقت ضرورت اخبار حدود و اطراف ممالک زود دست بطریق
بوصول رسد چنانچه امروز در زمان دولت خاقانی همان ضابطه مرعی و مسلوک است و در هر سرا آنچه
آینده و رونده خبردار بوده محافظت حال مسافران نمایند و در ضبط ممالک و جمعیت سپاه سعی موفور بجا آورد
شیرشاه پیوسته با خصوصان خود میگفت که افسوس افسوس که من آخر پای روز بر سر کار آمده ام یعنی در کبر
سلطنت رسیده ام والا معلوم کنم که وسعت عرصه دنیا در جنب همت ارباب فطرت چه مقدار است مجملا در اگره بهاری
کشیده چون صحت یافت پسر مالدیو که حاکم اجمیر و ناگور بود لشکر کشیده آن حدود را در حیطه ضبط آورد و از انجا به قلعه
در چیتور شتافت محافظان قلعه کلیدها را فرستادند شیر شاه جمعی را گذاشته بولایت دهندیره درآمد و از ان راه بقلعه
کالنجر رفته محاصره کرد و ساباطها ترتیب نمود و نقبها زد و در دهم محرم نهصد و پنجاه و دو از آتش تفنگی که نقب زده بود
و در ان حال که قطع طمع از حیات نموده بود به امرای خود گفت که در تسخیر قلعه بیشتر از بیشتر سعی نمایند که تا از حیات من
رمقی باقیست مفتوح خواهد شد و بعد از ان ممکن نیست و هنوز جان او از قلعه بدن بر نیامده بود که قلعه کالنجر فتح
و تاریخ فوت شیرشاه از آتش مرد ثبت کرده پنج سال و دو ماه و سیزده روز حکومت هندوستان کرد بعد از وی
روز جلال خان پسر خورد او جانشین پدر شد و باسلام خان خود را مخاطب ساخت و او هم مثل پدر خود بود و ولایاتی که پدرش
در تصرف داشت تمام را در حیطه ضبط در آورده مدت هشت سال و کسری در هندوستان سلطنت کرد صورت حال میرزا
حیدر آنکه چون بتائید حضرت جهانبانی متوجه کشمیر شد و هنوز بهر در آمد امرای کشمیر که اسامی آنها در جای خود گذارش
یافته مخلصانه آمده دیدند و روش گرفتن کشمیر و تخفیف آنملک را بوجهی خاطر نشان او نمودند میرزا با عقیده اعتماد بر ایشان
قدم همت در عقبات کشمیر نهاد درین اثنا بحسب تقدیر مردم بادشاهی را حوادثی که نوشته شده روی داد و
بیگ فسخ آن عزیمت نموده نزد میرزا کامران شتافت و مظفر توپچی خود را بکوه سارنگ کشید بغیر از جمعی که حضرت
بکومک میرزا مقرر فرموده بودند چندی از ملازمان قدیم میرزا هیچکس همراه نشد اما چون در کشمیر اختلال اختلاف
بود در بیست و دوم رجب نهصد و چهل و هفت از راه پونچ در آمد و بی جنگ و جدل و محنت و تردد تسخیر کشمیر میسر شد
چه در ان ایام کشمیر از حاکم مستقل خالی بود و امرا آنملک را بتغلب در تصرف خود داشتند و نازک شاه نام شخصی
که نسبتی بحکام کشمیر داشت سلطنت بر داشته بهمین اسمی او را خرسند ساخته خود با امرا انتظام میکردند

با آنها بوده‌اند اما بیگر دو کمال اتفاق بسر برده از جوهر هند مرو مقبل بوده نداشتند چون میرزا حیدر را استقلال تمام در حکومت
کشمیر پیدا گردید کاشغریان که بانی و باعث این کار بوده و از تسخیر کشمیر کام دل آنها در نظر داشت و منافع این مقصود حاصل نیامد سلطان سعید خان
او را بوده وسیله شد و از کشمیر برآمده پیش سفرت بدر رفت و خواهر محمد شاه و ابدال شاه را داد و بدین وسیله بالطبع دست ساخته
محرکات و ترغیبات دیگر بمقتضای کشمیر پیش آورده و علاول خان و حسین خان شیروانی را با سه هزار دو هزار کس همراه گرفته کشمیر آمده و زینب
اشراف و ابدال ماگرے را استظهار او بود و بعلت استحقاق فوت شد و میرزا حیدر دلیلی و جبال خود را بوده اند که لوکه استحکام تمام دارد
گذاشته متحصن شده مردم کشمیر همه جدا شدند و پیش میرزا کسے کم ماند بمدت سه ماه و شش ماه جبال بسر برده تا آنکه در روز دو شنبه
بیستم ربیع الثانی نهصد و چهل و هشت جنگ دست داده و جا شد ایزد مرے میرزا را فتح کرده با آنکه افغانان و کشمیریان قریب
پنج هزار کس بوده اند چنین شکستی خورده اند که جمیع کشمیریان اکثر با قتل رسیده و بسیاری دستگیر شدند و کشمیر با استقلال در تصرف
میرزا در آمد و ملا جلال الدین محمد یوسف لفظ فتح در تاریخ یافته اگرچه ذکر این فتح و همین رنگ میرزا صورت دارد
میرزا در تاریخ خود اشارت بدان نموده که یک مرتبه بفتح بوده سعید خان حاکم کاشغر از راه لاهور به کشمیر آمده در چهارم
شعبان نهصد و سی و نه کشمیر را بتصرف در آورده و در سلخ شوال سال مذکور بار دیگر کشمیر محمد شاه که اسم حکومت
داشت صلح گونه کرده دختر محمد شاه را برای اسکندر سلطان پسر خود گرفته از راهے که آمده بود مراجعت نمود چون
درین دفعه بتائید غیبی فتح کشمیر میسر شد مدت ده سال در انتظام آن ولایت سعی بلیغ بجا آورده عرصه دلپذیر
کشمیر را که بحکم خرابه داشت لباس شهری پوشانید و اقسام حرفه و ارباب صنایع از هر جا طلب فرموده در مقام
رونق و رواج آن ملک گرجد و اهتمام است علی الخصوص موسیقی را بازار گرم شده انواع ساز و [illegible] آمد مجملاً صورت ظاهری
او بحسن معنوی آراستگی یافت اما بواسطه تعصبهای خشک این نمک میرزا که مطلب اظهار دین و ادبی و خود بخاصیت
کشمیریان بعالم تقلید افتاده تا امروز بوی تعصب از مردم آن شهر می آید که صحبت را تاثیر عظیم است و از غرائب
آنکه مردم کشمیر دو فرقه شده اند سوداگر و اهل حرفه از اهل سنت و جماعت سپاهی و کل شیعه و دهقانان بعضی سنی و بعضی شیعه
و از سهوهای عظیم که میرزا را روی داد و بیعت نداشت آن بود که با وجود فتح چنین خطبه و سکه بنام نازک شاه
بدستور امرای کشمیر ساخت هم حق نمک حضرت جنت آشیانی ادا نکرده و هم پست فطرتی خود ظاهر شد [illegible]
وقت بدانست میکرد و چون فتح کابل شد خطبه را بنام نامی حضرت جنت آشیانی سربلندی بخشید و بتاریخ نهصد و
پنجاه و هشت هجری در شبخون که کشمیریان آورده بودند سفر ملک بقا گردید و مختصر ازین سانحه آنکه میرزا از آئین عدالت
نگاهبان دولت عدول نموده بمقتضای هوا و هوس خود نسبت شروع کرد هشیاری و بیدارئی که در کارهای
دولت و بختیاری است از دست داده و مکر و عذر کشمیریان که تند بیر و هوشمندی میرزا از پای در آمده بود و با تفنگ گرفت
و در لباس دوستی کار دشمنی بنیاد نهادند و بخت تدبیری که بکار میرزا گان بود که شکست میرزا را بحیلها آنند و جد ساختند
و مردم کارآمدنی از و متفرق شدند چنین را جانب تبت و برخی را بطرف پکلی و چندی را بطرف راجوری
فرستادند ای ریاد حسین ماکرے پسر ابدال ماکرے خواجه حاجی بقال را که حل و عقد میرزا در قبضه اقتدار او بود
از راه برده بخود متفق ساختند و جمعیت کرده بر سر میرزا روان شدند غازی خان و ملک و دولت چک نیز آمده
ملحق گشتند و قریب خان پور که ما بین هیره پور و شهر واقع ست بر سر میرزا شبخون آورده میرزا در تنها یک خانه [illegible]

ناحیه کارست بود و لشکر اینها در برابر بعد صلاح [illegible] تا ناگاه بحال رود بنام کشمیرے حیحن انداخت و بعضی میگویند که بسرے
و هزاره میرزا مراد وابسته بیرون رسید و بجانان رحم حضرت خونگوار شهادت چشید چون مجملے از حال میرزا حیدر رقم
کلک وقایع نگار گردید اکنون شمه از احوال میرزا کامران نگاشته میشود میرزا کامران که با اقبال محبت خود
تا سنار گاه حسنه نموده بصوب کابل روان شد و در حوالے قوشتاب خطبه بنام خود خواند و برکنار آب تسند محمد سلطان میرزا
و الغ میرزا از ملتان آمده ملحق گشتند و مدتے در آنجا بودند چون حضرت عرش آشیانی بکمال رسید پل بسته از آب گذشته به کابل
رسید ابواب عیش و کامرانی بر روے روزگار خود گشود و غزنین و آن سر زمین را بمیرزا عسکری و خواجه خاوند محمود را
برسم رسالت پیش میرزا سلیمان فرستاد و بمتابعت خود تکلیف نمود که خطبه و سکه بنام او کند میرزا سلیمان قبول این معنی
نکرد میرزا کامران لشکر به بدخشان کشید و در نواحے تاریخ میان فریقین جنگ پیوست چون میرزا سلیمان تاب مقاومت
نداشت تسلیم فرستاده در آشتی زد و خطبه و سکه بنام او ساخت میرزا کامران بعضے از محال بدخشان را از میرزا سلیمان
جدا ساخته بمردم خود جاگیر کرد و کامروا گردیده مراجعت نمود درین اثنا خبر رسید که میرزا هندال آمده قندهار را متصرف
شد میرزا کامران لشکری فراهم آورده متوجه قندهار گردید و تا شش ماه قلعه را محاصره نموده چون آذوقه کم شد
و امید کومک از هیچ جانب نداشت میرزا هندال امان طلبیده برآمده و بدید میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکرے میرزا
داده و میرزا هندال را همراه گرفته بکابل عنان مراجعت تافت و روزے چند میرزا هندال را در محبت داشته باز بمقتضاے
[illegible] نفاق در لباس اتفاق جوے شاهی را که اکنون به نسبت نام جلالت انتظام خاقان گیتی ستان بجلال آباد
شهرت اشتهار دارد بمیرزا داد و در خلال اینحال میرزا سلیمان نقض عهد نموده آنچه میرزا کامران از بدخشان بمردم خود
جاگیر کرده بود بتصرف خود در آورد میرزا کامران بار دوم لشکر بآنصوب کشید و در حدود اندراب جنگ شد میرزا
سلیمان باز شکست خورده بقلعه ظفر متحصن گردید میرزا کامران قلعه ظفر را محاصره نموده و راه بار از آمد شد آذوقه
مسدود ساخت مردم میرزا سلیمان اکثرے برآمده میرزا کامران را دیدند چون محنت بی آذوقگی به افراط کشید و مردم او
از [illegible] بیوفائی ظاهر ساختند ناگزیر خود هم برآمده و بدید میرزا کامران قاسم برلاس و میرزا عبدالصمد و جمعی دیگر از هواخواهان
خود را بسرداری قاسم برلاس در بدخشان گذاشته مراجعت نمود خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را [illegible] هم
ماه جمادی الثانی یافته بود میرزا کامران میرزا سلیمان و پسرش میرزا ابراهیم را در قید نگاه می داشت و چون بکابل
رسید تا یکماه شهر را آئین بسته کامیاب نشست و روزگارے در کمال غفلت و فراغ خاطر بسر گذرانید تا آنکه کوکب
اقبال حضرت جنت آشیانی از مطلع سعادت طلوع نموده و بدولت تشریف آورده سزاے کردار ناهنجار روزگار
روزگار او بدو دادند مجملے از ماجرای میرزا هندال آنکه چون از ملازمت حضرت جنت آشیانی جدائی اختیار کرده
و چنانکه رفته راه بی حقیقتی ولی از رسے پیش گرفت و مصدر چندین فتنه و فساد و افعال ناشایسته شد و چون
که قراچه خان از جانب میرزا کامران حکومت قندهار داشت بصوب قندهار متوجه گشت قراچه خان آمدن میرزا
را شنیده از قلعه برآمد و با حترام تمام ملازمت نمود و آنملک را بمیرزا ارزانی داشت روزی چندی برین نگذشته
بود که میرزا کامران رفته محاصره نموده و قندهار را متصرف آورده بمیرزا عسکرے داد چنانچه مجملے گذارش یافت
و یادگار ناصر میرزا که بفریب حاکم [illegible] ماند و قریب دو ماه در آنجا بود مفهوم او شد که مقدمات حاکم [illegible]

ازخطابید صدق فروسے نداد و در باب مصلحت حیله و فریبی سنجیده ناچار الوان و اجناس و اسپ باز آمده و یعقوب قندار روانه
شد هرچند هاشم بیگ که از دولتخواهان راست قبول بود نصیحت نمود که درین وقت از ملازمت حضرت جنت آشیانی
جدا شدن و پیش میرزا کامران رفتن پسندیده نیست گوش بسخن وی نداد و گروه ازین توفیقی محروم شدند تا رشد در
که میرزا کامران چند بار را احضار نموده داشت رسیده و همراهی میرزا بکابل رفت میرزا کامران بانش حاکم کس فرستاده
از آنحضرت ملتمس بکشانیدن شهربانو بیگم و دو لیدادیشان بنور میرزا را که از یادگار ناصر میرزا جدا شده و در بکر مانده اند روانه
اینجانب نمایند حاکم ایشان را با جمعی کثیر که از ملازمت حضرت بادشاه محروم شده در آن حدود مانده بودند لیکن
لائق روان ساخت و همه آنها سموماً از راه بیابان بی آب و علف فرستاد و در راه اکثری بسیار تلف شدند و چون بسموم
سال رسیدند درین موسم بیخ اتفاد و ملتمس بکشانیدن رحلت فرمودند و از دو سه هزار آدمی که درین قافله بودند معدودی
جان بسلامت برده بقندهار رسیدند ذکر سوانحی که در سفر عراق روی نمود چون حضرت جنت آشیانی
برهنمونی توفیق و بدرقهٔ توکل قدم همت در راه جول نهادند جمعی از ملازمان و خادمان که درین راه قرین رکاب سعادت
بودند بخطاب جول شرف امتیاز یافتند ملک خطی بلوچ که سرآمد راه زنان این بادیه بود سعادت خدمت دریافته آنحضرت
را در منزل خود فرود آورده در لوازم بندگی و مهمانداری کوشیده ازان وادی هولناک راه بیرون نموده بولایت
گرمسیر رسانیدند و میر عبدالحی که کلانتر آن ولایت بود اگرچه بملاحظها و اندیشهای بیهوده نیز دارانه سعادت ملازمت
دریافت لیکن در آداب خدمتگاری و لوازم مهمانداری تقصیر از خود راضی نشد و دران ایام خواجه
جلال الدین محمود از جانب میرزا عسکری بجهت تحصیل اموال آنجا آمده بود حضرت جنت آشیانی جابا دوست بخشی را
به استمالت او فرستاده تکلیف ملازمت فرمودند موسی الیه این معنی را دولت عظیم دانسته بملازمت شتافت و آنچه
از نقد و جنس در تحت داشت نثار موکب عالی ساخت آنحضرت نیز نوازش بسیار فرموده او را بمنصب میرسامانی سرکار
خاصه امتیاز بخشیدند و روزی چند دران سرزمین بوده مکتوبی بشاه غفران پناه شاه طهماسپ رقم زده کلک
محبت و اخلاص فرموده درغرهٔ شوال نهصد و پنجاه مصحوب جولی بهادر ارسال داشتند مضمون مکتوب آنکه بحکم کار
فرمایان قضا و قدر که چندین مصالح و حکم در هر کاری ودیعت نهاده اند سببی روی داده که عنقریب صورت
ملاقات گرامی چهره گشای مراد خواهد شد و مجملی از سوانح و حوادث روزگار اظهار نموده این بیت در ضمن آن
مرقوم شد بیت بگذشت از سر ما آنچه گذشت + چه بدریا چه بکهسار و چه دشت + و قرار داد خاطر فیض مآثر چنین بود
که مکتوب محبت اسلوب ارسال داشته روزی چند دران حدود توقف فرمایند اگر از حضرت شاه آنچه شایستهٔ اخلاص و مردمی
باشد بظهور رسد سر آیینه عنان عزیمت بآن صوب معطوف دارند و الا گوشه انزوا اختیار فرموده قطع تعلق از سلطنت
صوری نموده قدم همت در راه تجرید نهند میر عبدالحی گرمسیری عرضه داشت فرستاد که چنین استماع می افتد که میرزا عسکری
جمعی کثیر از خود جدا ساخته مبادا به اینجا درسند و علاج آن نشاید دشوارے صورت بندد و اگر آنحضرت به الکاء
سیستان که بحاکم ایران تعلق دارد تشریف فرمایند صلاح وقت در بینت حضرت جنت آشیانی بر توقف دران
حدود ارشاد به حزم و احتیاط دور دانسته بجانب سیستان توجه فرمودند و از آب هلمند گذشته یکبار کوسی
که این آب در آنجا میرسید نزول دولت ارزانی داشتند احمد سلطان شاملو حاکم سیستان غبار موکب همایون را

نوبتهای دیده حضرت بود و اسپ شده گفتار ... آمده و ادای آداب ضیافت و لوازم پیشکش زیاده از مقدور بجای
آورده و ... سپرده ... حضرت ... سیستان تشریف فرمودند
احمد سلطان والده و عورات خود را بملازمت مریم مکانی فرستاده جمیع اموال خود را از نقد و جنس پیشکش نمود و آنحضرت
قلیلی از آن برداشته باقی را بخاطر او قبول فرموده ... و در این منزل حسین ... میرزا برادر احمد سلطان که از عهد
همیدون والده و برادر آمده بود که از ایشان اجازت گرفته عازم سفر حجاز گردد ... شرف شد آنحضرت
در باب مذهب و ملت از او سخنان پرسیدند بعرض رسانید که مدتهاست که در معتقدات شیعه و سنی ... سخنان بسیار
غور کرده و کتب فریقین مطالعه نموده اعتقاد اهل شیعه آنست که لعن و طعن اصحاب موجب درجات و ثواب
است و معتقد سنیان آنکه لعن اصحاب کفر است بعد از تامل و تفکر خاطر بر این قرار گرفته که بگمان ثواب کافر نمیتوان شد
آنحضرت از این سخن بغایت خوشوقت گشته اظهار التفات و توجه خاطر بسیار فرمودند و تکلیف ملازمت نمودند چون
سفر در پیش داشت و احرام زیارت خانه مبارک بسته بود از این سعادت متقاعد گشت و در این مقام حاجی محمد
بابا قشقه ... که از میرزا عسکری جدا شده بموکب عالی پیوسته بودند صلاح وقت چنان تحقیق کردند که عنان توجه بصوب
زمین داور منعطف شود که امیر بیگ حاکم آنجا و جلیل بیگ حاکم قلعه بست بملازمت خواهند پیوست و هم بود که اکثری
از ملازمان میرزا عسکری جدا شده بخدمت خواهند آمد و در این صورت قندهار و آن ملک بی محنت و صعوبت بتصرف
اولیای دولت خواهد درآمد چون احمد سلطان شنود که این اراده بخاطر دولتخواهان آنحضرت میرسد و باعث فسخ عزیمت
سفر عراق میشود بملازمت آمده از روی صدق اخلاص معروض داشت که جمعی از این مقوله مقدمات در مجلس بهشت
آیین مذکور ساخته مانع عزیمت سفر عراق اند بغیر از غدر و خدیعت مطلبی ندارند و یا از نارسائی و کوتاه اندیشی به این مقدمات
نسبت پرداخته فرصت از دست میدهند این بنده از فرط اخلاص خیراندیشی گستاخی مینماید که توجه بصوب دارالملک
عراق و ملاقات پادشاه بر ذمت همت لازم داشته بدیگر مطالب متردد خاطر نشوند چون التماس او بی شائبه غرض
بود و صورت معقول داشت ... التحسین فرموده متوجه عراق شدند و به این تقریب روز جمعه چند حاجی محمد ...
بساط قرب بود احمد سلطان ملازم رکاب سعادت گشته میخواست که از راه ... بدرقه باشد از آنجا که ...
مکنون ضمیر اقدس بود به اطلاع او ... توجه فرمودند چون مکتوب محبت اسلوب آنحضرت بشاه رسید از این مژده بغایت خوشوقت گردیده مقدم
گرامی را نعمت غیر مترقب شناخته از اوان انبساط فرمودند که تا سه روز در قزوین ... بود نقاره شادمانی نواختند و مکتوبی در جواب
نوشتند استدعای تشریف حضور علی اسرع حال نموده بتحف و هدایا مصحوب مقربان خاص ارسال داشتند و این بیت
بر عنوان مکتوب مرقوم بود بیت همای اوج سعادت بدام ما افتد ٭ اگر ترا گذری بر مقام ما افتد + و اظهار شوق
و شعف بیش از پیش نموده جلایل تعظیم و احترام بجای آورده بحکام ولایات و بلدان فرامین نوشتند که در هر شهر و
منزلی که موکب همایون نزول سعادت فرماید حکام و اکابر و اهالی آن دیار بشرف استقبال آن شتافته لوازم خدمت
و مراسم پیشکش تقدیم رسانیده سعادت خدمت آنحضرت را شرف روزگار خود دانسته منشوری که بمحمد خان نوشته
بودند بجنس در سلک تحریر آورد تا دستور العمل اهل دولت و درایت گردد حق شناسی و قدردانی و مروت و فردی
شاه مرحوم مغفور از این منشور اعتبار ظاهر است نقل فرمان شاه طهماسب که بمحمد خان حاکم هری نوشته

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت دستگاه شمس الایالة والاقبال محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو
فرزند ارجمند ارشد حاکم دار السلطنه هرات و سیر و دیوان بانواع الطاف و اعطاف شاهانه سرافراز گشته بداند که مضمون
و لب العرض او که در ینولا مصحوب کمال الدین شاه علی بیگ برادر امارت پناه قزل سلطان شاملو روانه درگاه جهان
پناه نموده بود بتاریخ دوازدهم شهر ذی حجه مجید و مضامین فرخنده آیین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شده و آنچه
در باب توجه نواب کامیاب سپهر رکاب خورشید قباب گوهر دریای سلطنت و کامکاری دوحه چمن آرای جهانبانی
و جهانداری نور عالم افروز ایوان سلطنت و جلال سرو سرافراز جویبار سعادت و اقبال شجره طیبه گلشن شوکت و عظمت
ثمره شجره خلافت و نصفت پادشاه برین و بحرین زیب عالم تاب فلک کامرانی بدر بلند قدر اوج خلافت و جهانبانی
غره جبین سلاطین عدالت آیین مهر سپهر خواقین صاحب نگین شهریار عالی نسب تخت سروری پادشاه والا حسب
ملک عدل گستری خاقان سکندرشان جم جاه عالیشان سلیمان تخت نشین سلطان صاحب با استقلال و تمکین جهانبان
صاحب تاج و تخت صاحبقران عالم و اقبال دریای نور چشم سلاطین روزگار تاج فرق خواقین نامدار المؤید من عند الله
نصیر الدین محمد همایون پادشاه خلد الله تعالی عزه حسب الآمال نوشته بود تا چه گوید که چه مقدار سرور و
حضور روی نمود رباعی مژده ای پیک صبا گر خبر مقدم دوست + خبرت راست بود ای همه جا محرم دوست
باشد آن روز که در بزم وصالش یکدم + بنشینیم بمراد دل خود همدم دوست + اقدام بی ملال توجه آن پادشاه
احترام را غنیمت عظمی دانسته بدانند که شقیق آن خجسته شمولات سبزوار را از ابتدای حمل توشقان ئیل بآن ایالت
پناه مرحمت فرمودیم داروغه و وزیر خود را بدانجا فرستند که مال و وجوهات و دیوانی آنجا را از ابتدای سال حال
تصرف نموده بموجب شکر طغرا اثر و خدمات خود صرف نمایند و بدستوری که در این نشان مذکور شده فصل بفصل روز بروز
عمل نموده از مضمون مطاع تخلف ننمایند و بالفعل کس از مردم عاقل روزگار دیده که یک اسب کتل و استر رکاب و
یراق و در خور آن داشته باشد تعیین نمایند که باستقبال آن پادشاه صاحب اقبال رفته با صد راس اسب بدو که از
درگاه اعلی سه زین طلا بجهت آنحضرت فرستاده شد آن ایالت پناه نیز از طویله خود شش راس اسب تندو آسوده
و خوش رنگ قوی جثه که لایق سواری آن شهسوار معرکه دولت و کامگاری بوده باشد انتخاب نموده در تهیه
لاجوردی منقش با عبایهای زربافت و زرد و زر که لایق اسبان سواری آن پادشاه جمجاه باشد بر بالای
اسبان مذکور نهاده هر اسب را بدو نفر ملازم خود داده روانه گردانند و کمر خنجر تیغه که از نواب کامیاب مغفور
مرحومی علیین آشیانی انار الله برهانه شاه بابایم بنواب همایون ما رسیده و آنچه الغیب لطیف مکمل بود مع شمشیر
طلا رکر خنجر مرصع جهت صبح و ظفر و شگون آن پادشاه سکندر آیین فرستاده شد و نوازنده چهار صد توپ
مخمل و اطلس فرنگی و یزدی مرسل گشت که یکصد و بیست جامه جهت خاصه آنحضرت است و بقیه جهت ملازمان رکاب
ظفر انتساب آن کامیاب و غالیچه مخمل و دو خانه طلاباف و نه دیگ کرسی که آستر اطلس و سه زوج قالین دوازده درعی
کونسکانی خوش قماش دوازده خیمه در فرنگی و شیره سفید فرستاده شد بطریق احسن آنشیده روز بروز از شربت لذیذ
سر براه نموده با نانهای سفید که با روغن و شیر خمیر کرده باشند در ازبانه خشخاش داشته باشند بکمال نموده جهت
آنحضرت میفرستاده باشند و جهت مقربان مجلس عالی و دیگر ملازمان سرا او افرادا ارسال مینموده باشند و آنچه از آن

قرار دهد که خود در هر منزل و مقامی که نزول نماید امرد و چادرها به صفای الطف سفید و منقش و مخمل بافهای اطلس و
مخمل و زرکاری و مطبخ و جمیع کارخانهای عالی الشان را مرتب ساخته نصب نمایند که در هر کارخانه ظروفی که در آن ضرور باشد و چون
ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیمون خوش طعم ساخته و برف و یخ سرد کرده بکشند و بعد از شربت
مرباهای سیب مشهدی و هندوانه و انگور و غیره با نانهای سفید بدستوری که مقرر شد حاضر سازند و سعی نمایند
که اشربه تمامی در نظر آن سلطنت پناه در آید و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشربه
معطر وارد و کشیده باشند و ایالت پناه قزاق سلطان و امارت مآب جعفر سلطان فرزندان و اقوام خود را با هزار
کس بعد از سه روز که آن پانصد کس رفته باشند باستقبال فرستند و آن سه روز امیران و لشکریان مذکور را از تنگ بتنگ
منظور آورند و اسبان توبچاق و تازی مقرر دارد که بلا زبان خود بدهند که هیچ زینت سپاهی را از اسپ خوب بهتر نیست
و سر و پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشند و چنین قرار دهند که چون این امرا بملازمت آنحضرت برسند
زمین خدمت عزت بلب ادب بوسیده یک یک خدمت نمایند و تاکید کنند که در سر سواری و غیره ناگاه میان ملازمان
و امرا و ملازمان آنحضرت گفت و گوی واقع نشود و بهیچ وجه من الوجوه آزردگی بنوکران پادشاه نرسد و وقت سواری و
کوچ لشکر امرا از دو در فوج علیحده خدمت کنند و نوبت کشک هر یک از امرای مذکور که باشد در زیر دیگهای محل که قرار یافته
باشد تردد نمایند و کنگ خدمت در دست گرفته نشوند که در خدمت پادشاه خود کسی خدمت نماید خدمت کنند و نهایت
نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند و هر ولایت که برسند بهمین فرمان را لوای آن ولایت نموده مقرر دارند
که آن امیر خدمت نماید و مهمانی بدین دستور بظهور آورد که مجموع طعام و حلاوه و اشربه کمتر از یکهزار و پانصد طبق نباشد
خدمت و ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس بعلی ترکی تعلق به آن ایالت پناه دارد و چون امرای مذکور بملازمت
رسند هر روز یکهزار و دویست طبق طعام الوان که لائق خوان پادشاهان باشد بمجلس عالی آن پادشاه گرامی
کشیده شود و هر یک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسپ پیشکش نماید که سه اسپ خاصه آنحضرت باشد
دیگر با امیر اعظم بیرام خان داده شود و پنج دیگر به امرای مخصوص به هر کس لائق باشد بدهند و نه اسپ تمامی را از
نظر کیمیا اثر گذرانیده ذکر نمایند که کدام کدام اسپ از نواب کامیاب است و هر یک که قبل از این قرار یافته باشد که از فلان
و فلان امیر باشد بگویند که آن حکایت هر چند بد نماست لائق خواهد بود و مرد بخواهد نمود هر دستور که مقدور باشد ملازمان
رکاب ظفر انتساب را سرور دارند و آنچه نهایت غمخواری و یکجهتی باشد بظهور آورند و خاطر آنجماعت را که از گردش
روزگار ناهموار لقد غبار رسیده دارد دلداری و غمخوارگی که درین نوع اوقات لائق و خوش نماست مسرور
گردانند و این دستور همه وقت منظور باشد تا بمشهد مقدس رسند بعد از آن آنچه لائق باشد از جانب ما معمول خواهد گشت
بعد از طعام متفرقات حلاوه و پالوده که از قند و نبات پخته نموده باشند و مرباهای متنوع و رشته قطائف خاصه که
بگلاب و مشک و عنبر اشهب معطر باشد بمجلس ببرند و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره مردم آن ولایت
را جمع نموده تا بدار السلطنه هرات تنسیق خدمت و ملازمت بوده باشند و دقیقه از دقایق خدمت و ملازمت نامرعی
نگذارد و چون نبود از ده فرسخی ولایت مذکور رسند آن ایالت پناه یکی از ایماق کاردانان خود را در خدمت فرزند
اعز ارشد سعادت یار گذارد که از نهصد خدمت آن فرزند خبردار باشد باقی لشکر ظفر اثر از شهر و ولایت و سرحد با آن

هزار و دو تنگه رسیده و ذخیره ماهی نیز التماس کرده تا بجمیع رسید از ملازمان کوسفند آن ایالت پناه را از همراه برداشته استقبال
نماید و چادر و سایبان و اسباب فرو رسیده از شتر و استر و قطار همراه ببرد چنانچه اردوی آراسته نفر سعادت اثر آن پادشاه
در آید چون بملازمت ممتاز گردد به توزک و قاعده لشکر و اردو را نزول نماید و آن ایالت پناه بخدمت ایستاده رخصت مهمانی
طلبیده سه روز در مقام کنند روز اول بجمیع لشکریان ایالت را خلعت فاخره که اطلس و کمخای یزدی و دو ازینهای
مشهدی و خوانی بانضمام مطلوب آن ده مجموع را بالاپوش مخملی بدهد و بهر نفر از لشکریان و ملازمان دو تومان تبریزی به یوم کوچ
بدهند و طعامهای الوان بدستوری که مقرر شده سر راه تا نیمه مجلس ملوکانه بدارند که با صفا تحسین آن گویا باشد
و آن فرزند ها گوشش علیهان رسند و تفصیل لشکر ایشان داده روانه درگاه نماید و مبلغ دو هزار و پانصد تومان تبریزی
از تحویلات سرکار خاصه شریفه که در دار السلطنه مذکور رسیده باز یافت نموده صرف ضروریات نماید و آنچه نهایت بندگی
و خدمت باشد بمنت بجان داشته بظهور آورند و از منزل مذکور تا شهر چهار منزل بیایند و هر روز مهمانی طعام بدستور
روز اول بکشند باید که در مهمانی اولاد عظام آن ایالت پناه مانند چاکران و خدمتگاران کمر خدمت بر میان جان
بسته آداب خدمت بعمل آورند و شکر آنکه این نوع پادشاه که هدیه ایست از هدایای الهی مهمان باشند و در خدمت و
ملازمت آنچه نهایت تردد باشد بجای آورند و تقصیر ننمایند که هر چند انواع جانسپاری و خون گرمی بجای آورند
پسندیده تر خواهد بود و چون فردا الشهر خواهد رسید مقرر دارند که امروز و روز باغ عیدگاه سر خیابان چادرهای و دولت
اطلس قرمزی سیاه کرباس طلبیده و بالاپوشهای اصفهانی که درین ایام اتمام داده عرض نموده بود ترتیب دهند
و ملاحظه نمایند که هر جا خاطر عاطر آنحضرت مسرور باشد و در هر گل زمینی که در نزاهت و لطافت امتیاز داشته باشد
رضا جوی بوده در خدمت آنحضرت دست ادب ملازم وار بر سینه نهاده پیش رود و عرض نماید که آن اردو و احباب
و لشکر تمام از نواب کامیاب است و خود در راه دم کوچ دمبدم خاطر اشرف را بهمزبانی که در کمال استحکام باشد
خوشوقت سازند و خود از منزل مذکور که فردا الشهر خواهند آمد رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد و صباح
آن فرزند اعزاز شده را لازمیت استقبال از منزل بیرون آورده و سرو پایی که در نوروز پارسال بدان فرزند
ارسال داشته بودیم پوشانند و یکی از ریش سفیدان ایماق تکلو که پسندیده و معتمدان ایالت پناه باشند در
دار السلطنه مذکور گذاشته فرزند مذکور را سوار کنند در وقت توجه شهر ایالت پناه قزاق سلطان را در خدمت
نواب وارد و چادر و استر و اسپ گذارند که چون فردا نواب کامیاب سوار شوند اردو پیشتر کوچ کنند ایالت پناه شاه
بدرقه باشند و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیع لشکریان ایشان مقرر سوار شده متوجه
استقبال شوند و چون نزدیک آن پادشاه عظمت دستگاه رسد چنانچه میدان میانه ایشان یک تیر پرتاب بوده
باشد آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسپ فرود نیایند اگر قبول کنند در ساعت باز گردد و
فرزند برخوردار از اسپ پیاده ساخته و تعجیل روانه گشته ران و رکاب آن پادشاه سلیمان بارگاه بوسیده قواعد
خدمت و حرمت و عزت آنچه مقدور باشد بظهور آورند و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اول فرزند
مذکور را از اسپ فرود آورند و خدمت کنند اول آنحضرت را سوار کرده دست پادشاه را بوسه داده فرزند را
متوجه سواری سازند و بدستور سوار گردانند و متوجه اردوی خود و مقام و منزل مقرر شوند و آن ایالت پناه

خود نزدیک تر از هر فرزند مذکور در خدمت پادشاه باشند که اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند مذکور استفسار نمایند
و آن چه فرمایند بواسطه حجاب جواب آن چنانچه باید نتوانند داد آن ایالت پناه جواب لایق عرض نمایند و در منزل مذکور آن
فرزند پادشاه را اعلام نمایند به همین دستور که چون جاشتگاه نزول فرمایند فی الحال سه طبق طعام الوان بطریق
ما حضر مجلس بهشت آیین آورند و بعد الصلوة آن یکهزار و دویست طبق طعام الوان به طبقهای تنگچی که مشهور است
بچینی خانه و دیگر الطباق چینی و طلا و نقره و سرپوش های طلا و نقره به روی آن خوانها نهاده به مجلس آورند
و ما بعد الوان مربیات لذیذ آنچه ممکن باشد علاوه و پالوده بکشند بعد از آن بعنت راس اسب لایق بعضا و اطوایل آن فرزند
ارجمند حد الکوده جلهای مخمل و اطلس پوشانیده و تنگ تقب باقی از آن بعضی بر جل مخمل منقش و تنگ سفید بر جل مخمل
سرخ و تنگ سیاه بر جل مخمل سبز بکشند و باید که حافظ صابر قاف و مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمد سرنایی
و حافظ دوست محمد عالی و استاد یوسف مودود و دیگر گویندها و سازندها مشهور که در هرات باشند همه وقت حاضر
بوده هرگاه پادشاه خواهند بی توقف نغمه و ترنم پرداخته آن حضرت را خوش وقت سازند و هر کس که قابل مجلس اقدس بود
در خدمت از دو در نزدیک بوده باشند که بوقت طلب حاضر گردند و اوقات خجسته ساعات ایشان را به هر نوع که خواهند
شگفته داشته باشند دیگر شنقار و باز و جره و چرخ و باشه و شاهین و بحری و آنچه در سرکار فرزند و آن ایالت پناه
و اولاد بوده باشند پیشکش نمایند و ملازمان ایشان را تمام خلعت‌های ابریشمی از هر جنس و هر رنگ علیحده علیحده
فراخور انکس از الوان مخمل و خارا و کمخا و کلابتون و طلاباف پوشانند و چون بمنزل خود روند ملازمان ایشان را
بنظر خجسته اثر فرزند ارجمند در آورند و آن فرزند بخلق کریم که میراث آبا و اجداد است بدیشان معاش نموده بهریک
از ایشان جدا جدا اسپ و یا اسپ فراخور هر کس بدهد انعام زیاده از سه تومان نباشد و دوازده لنگوته پارچه ابریشمی
از مخمل و اطلس و کمخای فرنگی و یزدی و تافته شامی و غیره که نهایت لطیف باشد و سه صد تومان زر نقد در سیکه
معاش مذکور بکشند و بلشکر سپاه بجز نقری سه تومان تبریزی که ششصد شاهی باشد بدهند و سه روز در سر خیابان
و کارزنگاه سیر نموده باشند و در سه روز در چهار باغ سفید که منزل پادشاهانه است تا سر خیابان که در باغ
عیدگاه است تفرج نمایند که محترفه اصناف چهار طاق نبندند و آیین شیرین بندند و هر صنعت که در یکی از امرای مذکور را
شریک سازند تا متعصب یکدیگر هر صنعت و شیرین کاری که دانند بعمل آورند انسب آنست که چون پادشاه آن مرزبوم
را بقدوم فرخنده لزوم مشرف ساخته اول شهری که آن نور چشم عالیا است بوجود خود آنرا مشرف خواهند ساخت
آن بلده معموره خواهد بود می باید که بنظر کیمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع و شیرین گوی که در شهر هستند در آورند که
باعث سرور باشد روز سیوم که از این چار طاق و خیابان شهر و صفا دادن چار باغ فراغ خاطر روی نموده باشد بجا جا نیز
در شهر و محلات و حدود و مواضع نزدیک شهر مقرر دارند که چار نمایند که تمامی مرد و زن صبح روز چهارم در سر خیابان حاضر
گردند و در سر دوکان و بازار سر آیین بسته قالی و پلاس فرش انداخته باشند عورات و جگها بنشینند و چنانکه قاعده
آن شهر است عورات بیایند و روند و در مقام شیرین کاری و شیرین گوئی در آیند از هر محله و کوچه صاحبان نغمه بیرون
می آمده باشند که در بلاد عالم مثل آن نباشد تمامی آن مردم را استقبال فرمایند بعد از آن پادشاه را بخرت و
گویند که پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند فرزند در پهلوی آنحضرت چنانکه سر و گردن اسپ ایشان

چنین باشند چراغ روشن دارند و آن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک به سر منزل رفته باشند اگر عمارات و منازل
و بساتین هرچه پسند خواب دانسته و تحقیق عرض نمایند چون آن سعادت مظهر در آیند چار باغ را سیر فرمایند و در باغچه که در
هنگام سکون نواب همایون ما در آن جا بطبیعت جنت بودن در خواب کردن و پوشیدن و خواندن تقریر یافته بود از اجمال مشهور است
باغ شاهی آن عالیشان نزول فرمایند حمام چار باغ و حمامات دیگر را سفید سازند و بگلاب و مشک خوشبو کنند که هرگاه
میل فرمایند غسل آسایش بر سر باشند و از اول تیر (?) طعام و اشربه مهمانی نمایند و چون ایشان از فراغت متوجه خواب
شوند آن ایالت پناه خود بدان دستور مهمانی که بنظر (?) کنند که مذکور خواهد شد و چون بشهر در آیند همان روز عرضه داشت کنند
و روانه درگاه گردانند مشعر بر آنکه معزالدین حسین کلانتر دار السلطنه هرات مروی (?) خوشنویس صاحب وقوف را تعین نماید
که از روزی که آن پادشاه عالیشان باستقبال شتافتند تا آخر روزی که بشهر در آیند روزنامچه مفصل نوشته بعلت (?) مهر آن ایالت
پناه رسانند و جمیع حکایات و روایات بیدرنگ که در مجلس بهشت آئین گذرد قلم گرفته بدست معتمدان روانه درگاه
معلی گردانند که بر جمیع اوضاع نواب همایون ما را اطلاع حاصل شود و مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور که طعام و
حلاوه و شربت و میوه سه هزار طبق کشیده شود و یراق ضروری مذکور بدین دستور سر براه نماید اول پنجاه در و پیشانیان (?)
و چادر بزرگ الاثیه که جهت خاصه ترتیب نموده عرض کرده بود با دوازده زوج قالی دوازده درعی و ده درعی و هفت
درعی و هفت زوج قالی پنج درعی و نه قطار مایه بود و بیست و پنجاه طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگر اطباق و دیگها تمامی
با سرپوش سفید ملمع کرده با کیره (?) داشته باشند و قطار اشتر و تغور (?) در روز مهمانی موجود و پیشکش نمایند و اقسامی مذکور
بر آخر شده بود که مهمانی نماید بدین طریق که طعام و حلاوه و پالوده یکهزار و پانصد طبق کشیده و نه اسب و یک قطار
شتر و یک قطار استر که آن ایالت پناه روز اول دیده و پسندیده باشند پیشکش نمایند و حاکم غوریان و فوشنج و کوسویه در
ولایت خود مهمانی نمایند و حاکم باخرز در جام مهمانی کنند و حاکم خواف و تربت و زاوه و محولات در محال سرای فرهاد
که پنج فرسنگی مشهد است مهمانی نمایند تا اینجا نقل فرمان شاه طهماسب است چون موکب معلی بنواحی فراه
نزول سعادت فرمود ایلچی شاهی با فرستاده حضرت جنت آشیانی نیز درین حدود رسیده و اظهار اشتیاق و گرمجوشی (?)
افسانه (?) مرحوم مغفور نمود این عزیمت مصمم گشت و خاطر ملازمان رکاب سعادت از تردد و تفرقه بجمعیت و آرامیدگی
قرین گردید و بعزم جزم متوجه هرات شدند و درین راه اکثری از اعیان و مشاهیر خراسان باستقبال شتافته بقدر (?)
مقربان درگاه ادراک سعادت ملازمت میشدند و از اکثر قصبات مانند جام و تربت و سرخس و اسفراین مردم
بهرات جمع آمده انتظار مقدم عالی میداشتند و چون محمد خان از خبر وصول موکب اقبال بنواحی آن بارگاه اطلاع
یافت با اعیان امرا مثل ولیس (?) سلطان و یادگار سلطان و اکابر فضلا مثل میر مرتضی صدر و میر حسین
کربلائی و سایر اهالی و موالی بشرف استقبال شتافته در سر پل مالان که سرگاه مقرر بود (?) رکاب بوس مفتخر
گشتند و محمد خان از جانب شاه دعای شوق آمیز رسانیده لوازم ادب و مراسم خدمت بتقدیم رسانید مقرر
شده بود که از پل مالان تا باغ جهان آرا را اهار آب و جاروب کشیده بزرگان و ظرفاء شهر از هر دو طرف به
ایستند چون رایات پادشاهی بمنزل در فرا (?) رسید سلطان محمد میرزا باستقبال آمده آداب اعزاز و احترام ظاهر
ساخت و بدین که مامور بود بجای آورد (?) شاهزاده کامگار سلطان محمد میرزا و دیگر امرا ملازمت نموده اند و از بارگاه

[illegible] و از تجا تا باغ جهان آرا که سه چهار فرسخ مسافت است مردم شهر و قصبات تمام دشت و کوه را فرو گرفته
[illegible] بود و دوم شعبان سنه نهصد و پنجاه در باغ جهان آرا نزول اجلال فرمودند اتفاقاً محمد خان جشن پادشاهانه ترتیب
داده پیشکشهای لایق گذرانید و در مجلس اول حافظ صابر قاق که خواننده بی عدیل و بی نظیر بود و در بلاغت هم سرآمد غزل امیر شاهی
را خواند و حسب حال افتاد و مطلعش اینست فرد مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد ❊ همایون کشور
کان عرصه را شاهی چنین باشد ❊ و چون به این بیت رسید که فرد ز فرخ و راحت بگنجد مرغ جان در دل ❊ و خرم ❊ که آیین
جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد ❊ حضرت جنت آشیانی رقت بسیار فرمودند و آثار انعام ظاهر شده و انعامهای پادشاهانه
در دامن امید او ریختند و چون هر سه روز سیرگاه او بشارت خوشحال آمده بود و جشن نوروز نیز نزدیک رسیده و روز به جهت
در اینجا توقف اتفاق افتاد و هر گاه آنحضرت به سیر و سواری میل می فرمودند محمد خان در ملازمت بوده لوازم خدمتگاری
به تقدیم می رسانید و وزرا و امرا هر روز گاه به تماشای گازرگاه تشریف می فرمودند و گاه به باغ مراد و باغ جهان آرا و باغ زاغان
و ال [illegible] و در هر گل زمین صحبتها می داشتند و در همین ایام زیارت اولیای عظام خصوصاً پیر هرات خواجه عبدالله
انصاری قدس سره فرمودند و هر جا که لطیف درویشی و گوشه نشینی می شنیدند از صحبت فیض منقبت او مستفید میگشتند و فضلا
و شعرا و ارباب فطرت و اصحاب عزت همواره در مجلس بهشت آیین فراهم آمده از انعامات و ادرارات آنحضرت
بهره وافی و نصیبه کافی می ربودند و بعد از نوروز از راه جام بجانب مشهد نهضت عالی اتفاق افتاد و در این روز احمد
سلطان حاکم سیستان که به دوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود مشمول الطاف پادشاهی شده رخصت انعطاف
یافت و پنجم ذی حجه این سال بجام رسیده زیارت مرقد منور حضرت زنده پیل احمد جام قدس سره العزیز فرمودند و بعد
از آن مشهد نزول اجلال واقع شد شاه قلی سلطان استجلو که حکومت آن ملک داشت با اقربا و سادات و اکابر و اهالی
به استقبال مشرف گردیدند و پانزدهم محرم نهصد و پنجاه و یک به مشهد مقدس رسید و زیارت روضه رضویه علیه
التحیة والسلام فائز گشتند و چند روز در حوالی آن بقعه متبرکه اقامت فرموده متوجه نیشابور شدند میر شمس الدین
علی سلطان که حکومت آنجا به او مفوض بود با اهالی و موالی به استقبال آمده با نواع خدمات تقدیم رسانید و التماس
ضیافت نموده خود را به این سعادت سربلند گردانید از مردم صحیح القول استماع افتاده که در روز ضیافت از جمله اطعمه
[illegible] کاسه ماهیچه حاضر ساخته بود آنحضرت از روی استبعاد و غرابت استفسار فرمودند که در یک روز این همه آش چون
سامان شد او بعرض رسانید که در این شهر از اقربا و خویشان بنده هزار خانه بیش است هر کدام یک کاسه آش سامان
نموده آورده اند مجملا سیرکان فیروزه فرمودند از آنجا به سبزوار و از سبزوار به دامغان رسیدند و از غرائب روزگار در آنجا
چشمه ایست که در سوالف ایام طلسمی تعبیه کرده اند که هر گاه نجاستی در آن چشمه می افتد طوفان حادث میشود و از شورش
[illegible] و خاک هوا تاریک میگردد این چشمه را نیز تماشا فرموده از دامغان به بسطام تشریف بردند و با آنکه روضه مقدسه
شیخ بایزید بسطامی در سر راه نبود عنان دولت منعطف ساخته زیارت نمودند و از آنجا بسمنان شتافتند و صوفیان
[illegible] شیخ علاء الدوله سمنانی است ادراک انوار فیض فرمودند و آن پادشاه صورت و معنی پیوسته در سفر و حضر ز باطن
[illegible] باطن توسل جسته در یوزه از درویشان خدا آگاه مینمودند و منزل بمنزل و شهر بشهر حکام و اکابر آنجا به سعادت
[illegible] شتافته در لوازم مهمان داری و آداب خدمتگاری اهتمام بجا می آوردند و همواره از جانب شاه فرستادگان

و مکاتبات مبنی بر اظهار شوق و خاطرجوئی می‌رسید و از لطائف و ظرائف تبرکات ارسال می‌داشتند چون در ایلغ
بی همین سه اوقات صرف گردید حضرت شاه بعزم ییلاق از قزوین بجانب سلطانیه و سلطان کوچ نمودند حضرت جنت
آشیانی در قزوین که پایه تخت شاه بود نزول فرمودند و اکابر و اهالی آنجا بشرف استقبال شتافته سعادت ملازمت
دریافتند و آنحضرت در خانهای خواجه عبدالغنی که کلانتر آن شهر بود و در ایام شاه در آن منزل می‌بودند فرود آمدند
و بیرام خان را پیش شاه فرستادند شاه بمقصد قریب رسیده بود و بیرام خان بملازمت مستسعد گشته از آنجا منزل بمنزل جهت
سعادت یافت و آنحضرت از قزوین کوچ فرموده بسلطانیه تشریف بردند و حضرت شاه میان ابهر و سلطانیه تشریف
داشتند چون موکب عالی بدان حوالی رسید اول اکابر و امرا طبقه طبقه بسعادت استقبال فائز گردیدند بعد از آن
بهرام میرزا و سام میرزا برادران گرامی شاه تشریف آوردند و در جمادی الاول رسیدند و بفاصله یک شاه خود باستقبال
فرموده شرائط صحبت و اخلاص و ضوابط اعزاز و احترام بتقدیم رسانیدند و بانواع مهربانی پرسش و خاطرجوئی
فرمودند و عمارات بغایت عالی که مدت مدید مصوران سحرنگار و نقاشان نادره‌کار در آنجا کار کرده بودند بزم بهشتی
آراسته مجلس پادشاهانه داشتند و میرزا قاسم گونابادی در کتاب مثنوی خود که بنام شاه در سلک نظم
کشیده شهنشاهنامه موسوم ساخته در باب ملاقات این دو شهریار چند بیت گفته مثنوی دو صاحب‌قران در یکی
بزمگاه + قران کرده باهم چو خورشید و ماه + دو نور بصر چشم اقبال را + دو عید مبارک مه و سال را + دو کوکب
که شان فلک راست زین + بهم در یکی عرصه چون فرقدین + دو چشم جهان با هم همعنان + بهم چون دو ابروی اهل
کمان + دو سعد فلک را یکی برج جای + دو والاگهر را یکی درج جای + شاه فرمودند که حضرت گیتی‌ستانی
فردوس مکانی را که فتح هندوستان میسر شد به نیروی شمشیر جهانگشائی شما بود و درین ولا چشم زخمی که بحسب سرنوشت غیب
شد از ناساعدی برادران بی اخلاص و امرای حق‌ناشناس بود و در عالم اسباب موافقت برادران بغایت اهم است
مصراع آری باتفاق جهان می‌توان گرفت + خصوص در جهانگیری و ملک‌گشائی اکنون ما را برادر موافق بنوبه تصور
فرموده ممد و معین دانند که سنت بر جان داشته آنچه شرائط امداد و لوازم اعانت بوده باشد بر وجه دلخواه صورت خواهد بست
و سوابق حقوق را منظور داشته آن‌قدر کومک که در کار باشد سرانجام نموده خواهد شد و اگر ما را خود باید رفت بطریق کومک
همراه خواهیم برد و ازین قسم مقدمات در خاطرجوئی آنحضرت بسیار فرمودند چهل روز جشن خسروانه داشته حضرت شاه
هر روز خود بهیه کار و ارسیده مجلسی غریب که رنگی آراستند و در اظهار تکلفات و عرض تجمل از اطعام بکار رسید نمودند و از
اسپان عراقی و استران بردعی با زینهای مرصع و مطلا و شترهای نر و مایه با پوششهای فاخر و چندین کمر شمشیر و
کمر خنجر مکلف بجواهر نفیس و قماشهای لطیف و پوستینهای کیش جلغاده و لباسهای فاخر از اقسام اقمشه نادره و آلات
و ادوات طلا و نقره و خرگاههای عالی و فرشهای لائق و سائر اسباب سلطنت درخور سرکار آنحضرت بنظر اشرف
گذرانیدند و جمیع ملازمان رکاب سعادت را درخور حالت از نقد و جنس عنایتها فرمودند و حضرت جنت آشیانی الماسی
که در فتح هندوستان بدست افتاده بود با دویست و پنجاه لعل بدخشانی برسم ارمغان گذرانیدند اگرچه از جانب
حضرت شاه در هیچ مرتبه از مراتب ضیافت و تکلفات ذره کوتاه دستی نشد و چنانچه باید و شاید مراعات رسم و
عادت بفعل آمد اما از زمانی که موکب عالی به آن ملک درآمد تا هنگام مراجعت آنچه از سرکار حضرت شاه نسبت بآن

ایشان فرح شده بود از جانب آنحضرت زیاده بران با ضعاف مضاعف یاد داشت شد با جمله از آنجا متوجه سلطانیه گردیده
و بهوار زولعیش و کامیابی گذرانیده در جهای بادشاهانه مهیا داشتند اگرچه روزی چند با غوای بعضی از اهل فساد غبار
از جانبین طاری شده بود اما به امداد تائید بعقل و دانش آن دو بزرگ صورت و معنی صفا یافت حضرت شاهی
بجهت مشغول ساختن خاطر آنحضرت طرح شکار قمرغه افگنده از ده روزه راه جانوران صحرائی را رانده در دشت کب ولق
بیلاق مشهور است مجتمع ساختند در نهضت حضرت شاه و حضرت جنت آشیانی با هم در شکارگاه در آمده خوب شکار کردند و بعد
ازان بهرام میرزا و سام میرزا و القاس میرزا و بیرام خان و حاجی محمد کوکی و شاه قلی سلطان مهردار و روشن کوکه و حسن کوکه از
آنحضرت رخصت شده و از امرای شاهی شمس الدین خان استجلو که بدل اما(لله) شاه بود و الله قلی و شاه اسمعیل شرف
اختصاص داشت و ابو القاسم خلفا و سوندک سلطان قورچی باشی افشار و بدر خان استجلو و چندی دیگر بموجب حکم دران
قمرغه در آمدند و بعد ازان رخصت عام شد و در اثنای شکار بهرام میرزا که با خلاف نقار خاطری داشت در هجوم عام تیری
بر ... و بهمان تیر صید حاصل شد و بملاحظه خاطر میرزا مجلس نشان این حرف نگفت بعد ازان حکم شد که سپاه لشکر ... بادشاه
قریب حوض سلیمان با دو یک قمرغه راندند چون جرگه بهم آمد درانجا تیر شکار بخاطر خواه فرموده در همین منزل چوگان بازیها
و شوق اندازیها فرمود و امرای جغتای خوبها تیر زدند و درین روز بجلدوی تیراندازی بیرام خان بخطاب خانی
و حاجی محمد کوکی بلقب سلطانی سرفراز شده در آخر مجلس طومار دوازده هزار سوار سرداری فرزند ارجمند مراد میرزا
که بکومک آنحضرت قرار یافته بود با طومار اسباب کارخانجات بنظر حضرت جهانبانی در آوردند و اسامی امرای شاهی که بکومک
مقرر شده بودند بدین تفصیل است میرزا مراد فرزند بعادتمند شاه و بداق خان قاجار لهد میرزا شاه قلی سلطان
افشار حاکم کرمان و احمد سلطان شاملو ولد محمد خلیفه بیضاجب سلطان افشار حاکم فرح یار علی سلطان تکلو سلطان علی
افشار سلطان قلی قورچی باشی خویش محمد خان لیقوب میرزا القاسی سلطان محمد خدابنده سلطان حسین قلی شاملو
برادر احمد سلطان حاکم سیستان ادهم میرزا ولد بابو سلطان تهتن میرزا ولد بابو سلطان حید سلطان شیبانی علی
و بهادر پسران شاه الیه یعقوب میرزا اخته بیگی ولد زین الدین سلطان شاملو محمدی میرزا نبیره جهانشاه میرزای مشهور شاه بیرک
بیگ کچل استجلو علی سلطان جلیاق خواهرزاده محمد خان ابو الفتح سلطان افشار حسین سلطان شاملو یادگار سلطان موصلو
احمد سلطان الاش اعلی استجلو صافی ولی سلطان ولد صوفیان خلیفه ذوالملو علی بیگ ذو الفقار کیش محمد بیگ کتابدار قاجار
و سعید قورچی خاص لباسان شایسته تعین شدند و مرتبه تسیوم دران زیارت گاه آخرین منزل بیلاق سرتق است
شکار قمرغه فرمودند و در مقام میانه که بلطافت آب و هوا اشتهار آفاق است شاه جم جاه بمنزل حضرت بادشاه بطریق
مشایعت تشریف آورده وداع کردند و حضرت جنت آشیانی بقصد سیر و زیارت اماکن متبرکه متوجه تبریز و اردبیل شده
هودج حضرت عزت مریم مکانی را با سایر ملازمان بجانب قندهار روان فرمودند و حاجی محمد خان را بخدمت مریم مکانی
مقرر داشته سردار آن مردم کردند و دوازده هزار سوار کومکی را بجهت سامان و تهیه سفر رخصت فرمودند که چون
رایات اقبال بر آب هیلمند رسد شاهزاده مراد میرزا با لشکر مقرر آمده همراه شوند و آنحضرت اول بسیر تبریز جنان توجه
معطوف داشتند و چون بحوالی تبریز رسیدند حکام و اکابر آنجا تا سه دی که میرزا شاه اسرات بسته باستقبال آمده عز
بساط بوسی دریافتند حاکم شهر بموجب حکم شاهی شهر را آیین بسته لوازم خدمتگاری و مهمانداری بتقدیم رسانیده

و کشتی دوانی و چوگان بازی بسیار بوده که در شهر تبریز بیشتر ... و دران وقت از اندیشه و شورش ... اعتدالی مرسوم منع شده بود
جهت انبساط خاطر اشرف حضرت جنت آشیانی سیر کار بسیار نموده عمارات عالیه آن شهر که از آثار سلاطین ماضی است تماشا
فرموده‌اند و ملا قطب الدین جلجو بغدادی در این بلده فاخره بشرف ملازمت مستسعد گشته تا مشهد مقدسه رضویه ملازم رکاب
عالی بود و خواجه عبد الصمد شیرین قلم نیز درین شهر بملازمت مشرف گشت تصویر خواجه بکار پرواز سیاحی او نهایت پسند خاطر اشرف
افتاد لیکن جهت بعضی تقیدات در آن وقت نتوانست سعادت همراهی اختیار نمود از بدایع اتفاقات آنکه چون نو موضع
اقدس با سطرلاب و کره و سایر آلات رصدی در یزد کمال بود نشستند بیک محمد احمد حکم شد که درین شهر تفحص نماید
آن استاده لوح کرده چند را آباد با ینها آورده گذرانیده آنحضرت انبساط تمام فرموده بجهت تفاؤل خریدند و از سیر تبریز فارغ
شده بصوب اردبیل عطف عنان نموده چون موکب معلی بقصبه سماسی رسید جمیع خویشان و نذران که نسبت خویشی داشته
داشتند با سایر اکابر و اشراف آنجا آمده ادراک ملازمت نمودند یکهفته در اردبیل توقف فرموده از آنجا بخلخال و از خلخال
از طارم بقزوین رسیدند و چون هوا و میوه آنجا بغایت مطبوع بود سه روز توقف نموده و بسبزوار رسیده ... ملحق گشتند
درین منزل از حضرت مریم مکانی صبیه متولد شد و محمد امیر شمس الدین علی سلطان خدمات شایسته بجای آورده مهمانی
لایق کرد و چون موکب جهان گشا بمشهد مقدس رسید جهت جمع شدن لشکر شاهی روزی چند توقف فرمودند و ازین نواحی
محمد القاج کرک یراق را جهت طلب سیاوشی که بر برات رقم شده بود فرستادند و در وقت مراجعت بعالم بقا پیوست
و از آنجا مولانا نور الدین محمد ترخان را جهت طلب شیخ ابو القاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی که بفضایل صوری و کمالات
معنوی آراستگی داشتند فرستادند و آن دو عزیز در کابل آمده بشرف ملازمت مستسعد گردیدند و درین مدت که در مشهد
مقدس تشریف داشتند همواره با فضلا و فصحا صحبت پادشاهانه میداشتند روزی مولانا جرمی این غزل خود بنظر
اصلاح آنحضرت در آورده که رباعی دل از عشق بتان که جگرم میسوزد + عشق هر لحظه بداغ دگرم میسوزد +
هیچ پروانه بشمع سر کار است مرا + که اگر پیش روم بال و پرم میسوزد + آنحضرت در خور سخن فهمی و همت خود
تصرف فرمودند ه گر روم پیش اگر بال و پرم میسوزد + مولانا از کمال انصاف سجده اخلاص بجای آورد و
موکب عالی از مشهد بسیستان نزول اجلال فرموده دو نجیب و شاهزاده و امرای شاهی به آنحضرت پیوستند و از
آنجا بگرمسیر و رود اجبال اتفاق افتاد و میر عبد الحی که میرسی از قلعه کلی بیرون آمده کرنش بگردن انداخته آستان
بوسی نمود و عذر تقصیرات گذشته و مخالفت سابق که در وقت رفتن دریافت ملازمت تقاعد نموده بود بزبان عجز و انکسار
اظهار کرد از آنجا که خطاپوشی شیمه کریمه پادشاهان والا شکوه است معذرتهای او را بسمع رضا التفات نموده بعنایات پادشاهانه
مشمول ساختند چون سخن باینجا رسید اسامی جمعی که درین غربت ملازم رکاب دولت بودند نوشته میشود سر حلقه
حقیقت گذاران و خاکیش که چون سعادت همواره ملازم رکاب آنحضرت بود بیرام خان است و دیگر خواجه معظم که نسبت
اخوت اخیافی بحضرت مریم مکانی داشت و از ابتدای حال خالی از شورش دماغ و کجی مزاج نبود رفته رفته بالافراط
کشید چنانچه خاتمه کار او در محل خود مرقوم پذیر خواهد شد و دیگر عاقل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان که از جانب
والده از نبایر سلطان حسین میرزا است اگرچه در اوایل حال لوازم خدمت اشتغال داشت در اواخر بجانب ملازمت
انتقال نمود و دیگر حاجی محمد کوکه است او برادر کوکیست که از امرای عظام حضرت فردوس مکانی بود و حاجی محمد در

همواره‌گی بزرگ داشت شاه والاجاه گرسیفر بود که پادشاهان را بسفر هند ملک‌گیری باید در رو ... اندازی ...
از شاه جلیه و کثرت و شهرت که در روز سے شاه با حضرت جهانبانی در لشکرگاه نسبت داشتند حسب الاتفاق فرود آمد
نشستن فرموده و از ایشان سرکار شاهی فالجمله جست شده در پیش شاه گذاشت و چون در پیش دیگر حاضر بود که جشن
نشستند و بعد ماهم محمد کوکی فرمان خود را از میان خاک زده در پیش ساخته و ابن جهانی حضرت انحضرت ... ملک
بوخ جنید بالا کار ... دیگر روشن کوکه کوکلتاش آنحضرت دیگر میر بلاد محرم کوکه کوکلتاش میرزا کامران بود و دیگر خواجه مقصود هروی که
موج حضرت مریم مکانی شرف اختصاص داشت و مردے پاکیزه روزگار زنگ نهاد بود و فرزندان او سیف خان
و زین خان نسبت کوکلتاش حضرت خاقانی سعادت پدر گشته بمدارج عالی و مراتب والا ارتقا فرموده سیف
در جنگ گجرات شربت شهادت چشید و زین خان مدتها در خدمت آنحضرت بوده بمرتبه امیرالامرای رسید دیگر
عارف بیگ ... که منصب اشراف و دیوانی امتیاز داشت دیگر خواجه امین الدین محمود هروی که از نویسندهای
بود و خط شکسته بغایت خوش می نوشت و در زمان دولت ابد پیوند خاقان گیتی ستان بخطاب خواجه جهانی و علاء
در تنبه و کالت سربلندی یافت و دیگر بابا دوست بخشی او نیز از اهل قلم و ارباب سیاق بود و دیگر درویش مقصود بنگالی
او از نیازمندان درگاه بهره ... درویش نهاد از خود گذشته بود آنحضرت توجه خاص نسبت به او داشتند دیگر حسن علی
ایشک آقا و علی دوست باربیگی پسر حسن علی مذکور دیگر ابراهیم ایشک آقا دیگر شیخ یوسف خوبی و شیخ بهلول از خدمتگاران
شایسته بودند دیگر مولانا نورالدین که از علم هندسه و ریاضی و اصطرلاب بهره وافی داشت و از مجلسیان آنحضرت بود
در زمان دولت جاوید طراز خاقان گیتی ستان بمنصب ترخانی اختصاص یافت دیگر محمد قاسم موجی که در بدخشان خدمت
جاله بابی داشت و در بندگی حضرت خاقانی سپهسالار شد دیگر حیدر محمد آخته بیگی و سید محمد یکه که جوان شجاع صاحب قبضه بود
دیگر سید محمد قاضی که بمنصب میرعدلی داشت و از اهل نشست بود دیگر حافظ سلطان محمد رخنه در بیت خوش میخواندند و در لباس
تجرد و ملازمت نموده بود و باغی که در بلده سرهند واقعست بحسن تربیت او صورت انجام یافته و دیگر میرزا بیگ بلوچ و میر حسین که
از بندهای روشناس درگاه بودند و خواجه عنبر ناظر که از مقربان خلوت سرای عزت بود و بحسن تربیت و قدردانی
حضرت خاقانی بخطاب اعتبار خانی بلند پایگی یافت دیگر عارف توشکچی آنحضرت بهار خانی او را امتیاز بخشیدند و از بندهای
وفادار و غلامان خاص مهتر خان خزانه دار و مهتر جامه توشکچی و ملا بلال کتابدار و مهتر ... رکابدار و مهتر جوهر آفتابچی
و مهتر وکیل خزانچی و مهتر واصل و مهتر سنبل میر آتش و سلطان محمد قراول بیگی و عبدالله صاحب تماق و جهان بجادر ...
یالش نولیس این سعادت مندان در جان سپری خدمات شایسته ظاهر ساخته دولت جاوید اندوختند

مراجعت موکب اقبال از عراق و عرض دیگر سوانح و وقایع

چون صیت مراجعت موکب جهان کشای
حضرت جنت آشیانی بلند آوازه گردید تزلزل تمام بحال میرزا کامران و سایر بداندیشان راه یافت تحت برادر
خضر خان هزاره و قربان قراول بیگی را میرزا کامران از کابل نزد میرزا عسکری فرستاد که شاهزاده را بکابل بیاورند
میرزا عسکری درین باب با دولتخواهان خود کنکاش نمود جمعی که بعقل صواب اندیش داشتند چنین صلاح دیدند که موکب
عالی قریب رسیده مناسب آنست که ایشان را با اعزاز و احترام بملازمت حضرت جنت آشیانی فرستاده شفیع
بتقصیرات گذشته ساز نموده بمقام خدمت و معذرت درآمده و بعضی از فتنه پردازان گفتند که چون ... را دیگر

روی دیدن آنحضرت نماند و مقرر است که حافظ میرزا کامران از دست رفته بود و اکثر میرزا کامران بکابل رسیدند
چون این شوق ناصواب موافق طبع میرزا عسکری بود در عین زمستان و شدت برف و باران آنحضرت را روانه کابل
ساخت و همشیره آنحضرت بخشی بانو بیگم و شمس الدین محمد غزنوی که بخطاب اتگه خان سرافراز بود و ماهم انگه والده ادهم خان
و جیجی انگه والده میرزا عزیز کوکلتاش و جمعی دیگر از ملازمان و خدمتگاران را همراه نموده چون بکابل رسیدند میرزا کامران
آن نونهال حدیقه اقبال را بخانه عفت قباب خانزاده بیگم همشیره حضرت فردوس مکانی فرود آورده و بعد از آن سپرده
روز دیگر در باغ شهر آرا مجلس عالی داشته آنحضرت را در آنجا دید و از غرایب اتفاقات آنکه در آن مجلس نقاره منقش
بجهت میرزا ابراهیم فرزندش بتقریب شب برات چنانچه متعارفست ترتیب داده آورده بودند حضرت شاهنشاهی بتقاضای
صغر سن و بمناسبت آنکه نقاره دولت و کوس جهانگیری بنام نامی آنحضرت بلند آوازه خواهد شد به آن میل فرمودند
میرزای حق ناشناس مقصود آنکه میرزا ابراهیم بسال از آن حضرت کلانتر و بقوت ظاهری بیشتر است گرفتن نقاره
را بشرط کشتی داشت که هر کس غالب آید نقاره از وی باشد و درین صورت ظفر ... آنحضرت رسد لیکن آنجا
که ذات اقدس حضرت شاهنشاهی موید بتاییدات الهی بود کلان سالی میرزا ابراهیم را منظور نداشته بی محابا قدم
پیش نهادند و به اندک تلاشی میرزا را چنان برداشته بر زمین زدند که غریو از اهل مجلس برخاست و میرزا کامران که
این کشتی را بجهت امتحان مآل کار خود با حضرت جنت آشیانی فال گرفته بود از مشاهده این حال شکوه زاید و یافته بجود
و دولتخواهان آنحضرت بامثال باغ شگفته فال ارتباط زدند ... و از وی میرزا نقاره دولت را بزور
بازوی همت گرفتند رسیدن موکب منصور بولایت گرمسیر و فتح قلعه بست بر متصدیان اخبار
پوشیده نماند که چون رایات عالی بگرمسیر رسید علی سلطان تکلو را با جمعی از جوانان کار طلب بجهت تسخیر قلعه بست
تعیین فرمودند شاهم جلایر پدر بیتو جلایر و میر خلج که در آن حدود از جانب میرزا کامران تعیین بودند قلعه را استحکام
داده بودند و فوج پادشاهی قلعه را محاصره نموده بحسب تقدیر تفنگی از بالای قلعه بعلی سلطان رسید و قالب تهی ساخت پسران
او لیبر و دوازده ساله را بجای پدر بکلانی برداشتند و اهتمام قلعه گیری بیشتر از بیشتر سعی نمودند حقیقت کشته شدن
علی سلطان و برداشتن پسر او را بجای پدر بخدمت شاه مغفرت پناه عرضه داشت کردند و بعد از چندگاه در اثنای
این ملتمس نشان شاهی رسید و رفته رفته کار بر اهل قلعه تنگ شده متحصنان فریاد الامان برآورده در تضرع و زاری
گشودند و بمقتضای عواطف خسروانی امان یافته قلعه را سپردند و شاهم علی جلایر و میر خلج ترکش ها بگردن انداخته
سعادت زمین بوس دریافتند و آنحضرت جرایم ایشان را بخشیده در سلک بندهای درگاه منتظم ساختند درین منزل
اشتهار یافت که میرزا عسکری خزاین و اسباب خود را گرفته میخواهد بجانب کابل فرار نماید جمعی از قزلباش و ملازمان
درگاه بجیده شده رخصت کوچ گرفتند که خود را بمیرزا رسانیده دستگیر سازند و هر چند کذب این خبر و رسوخ عزم میرزا
عسکری بر قلعه داری بوسیله سفیان راست قول متیقن آنحضرت بود لما مقبول ایشان نشد و رخصت گرفته بجلوریزی
نموده خود را بجواستی قندهار رسانیدند و درین اثنا خبر رفتن میرزا دروغ ظاهر شد و جمعی از فتاده برآمده جنگ
کردند و خرسپار نیانهادند توپها را از بالا سر دادند چون پی تو زک رفته بودند جمعی کثیر از قزلباشیه و غیره بگرداب
فنا افتادند و بعضی زخمی شدند خواجه معظم و حیدر سلطان دو ... محمد بابا قشقه و علی قلی ولد حیدر سلطان و شاه قلی

تا بدین وسیله از جهاددران و تفنگ اندازان قزلباش را دو هزار دانگی داده بهمراه برده بقلعه در آورد و چند
خلیل بیگ که از معتمدان میرزا عسکری بود کس فرستاد که میرزا خود را بکومک رسانند که چون این مردم را ببو بسته کار بر
ایشان خواهد شد میرزا گوش بسخن او نکرده پیغام فرستاد که ایشان کمک و غنیمت لشکر را اینک ببینند جمعیت این
حصر و بیرون مردم نیست که کومک ایشان در جای بهمان خواهد بود ما از این بیرون قلعه را مضبوط ساخته جنگ را به آمدن
میرزا کامران موقوف داشت چون عنایت ایزدی مؤید و معاون لشکر نصرت قرین بود میرزا آمدن میرزا صورت نبست
و فتح چنین که سعدیه فتوحات اقبال الاندازه اولیای بود روی نمود و در آن روزها باسے سرخیدی که از منتسبان میرزا کامران بود
بقتل رسید

رسیدن موکب منصور بقندهار و محاصره نمودن و فتح کردن

چون فتح قلعه بست چهره کشای مراد گردید حضرت جنت آشیانی این فتح را بفال فتوحات عظیم که پیش نهاد همت جهانگشا بود
دانسته سپاس ایزد بتقدیم رسانیدند و بعد از پنج روز از این قضیه روز شنبه هفتم محرم نهصد و پنجاه و دو در ساعت مسعود
سوار دولت شده با افواج گیتی ستان متوجه حصار قندهار گردیدند و در ضلع دروازه ماشور در باغ قاضی شمس الدین
خود بسعادت و اقبال نزول اجلال فرمودند و مورچالها تقسیم یافت و صاحب اهتمامان جابجا تعیین شدند همواره جوانان
کار طلب از جانبین برآمده کارزار میکردند روزی حیدر سلطان و پسرش علی قلی خان و بهادر خان و خواجه معظم
از پیش خواجه خضر غنیم را برداشته تا قراترات نزدیک شهر کهنه و کوچه‌بند بردند و شمشیرها نمایان زدند از عراقیان اکبر بایاده
لیلول با جمعی در قراترات ایستاده تیراندازی میکرد حیدر سلطان خواست نیزه کار او را اتمام کند دست برداشتن همان
بود و تیر رسیدن با دهان اسماعیل سلطان حاجی که میرزا کامران بکومک فرستاده بود در برج آخته بیگ پیش میرزا عسکری
ایستاده تماشای جنگ میکرد با وجود آنکه دور مسافت که تشخیص چهره ممکن نبود میرزا عسکری گفت این مرد که نیزه از دست
او افتاده در نیست که حیدر سلطان باشد چه قبل از این در هنگامی که با عبید الله خان بمشهد طوس رفته بودیم من و حیدر
سلطان همراه تاختیم و این دو انگشت من در آنجا افتاده از روش تاختن قیاس میکنم که او باشد بعد از لحظه که آن
نیزه را آوردند اسم او نوشته بود مستمعان این قول بر قیاس اسماعیل سلطان آفرین ها کردند و درین جنگ اکثر مردم
زخمی شدند و خواجه معظم از همه بیشتر زخم برداشت و در زمان سلامت مراجعت نمود و مقارن این حال خبر رسید که شیخ
کوکه میرزا کامران بجانب زمین داور عقب کوهی که در کنار ارغنداب واقع شده با جمعی از هزاره بگذر حی نشسته
بیرم خان و محمدی میرزا و آخته بیگی ولد زین سلطان شاملو را با جمعی کثیر بسر ایشان تعیین فرمودند قدری جنگ شد
و بیاقبال روز افزون شیخ کوکه گرفتار گردید و غنیمت فراوان از نقد و جنس بدست اولیای دولت افتاد
بعد عرصه که در اردوی ظفر قرین بهم رسیده بود به وسعت مبدل گشت چون میرزا عسکری راه او بارش گرفته
به پشت گرمی میرزا کامران در مخاصمت و منازعت اهتمام داشت بخاطر صلاح اندیش چنین رسید که منشور نصایح شاهی
را با فرمان عاطفت بنیان خود نزد میرزا کامران ارسال دارند شاید از خواب غفلت بیدار شده راه سعادت پیش
گیرد و بوسیله نیکو خدمتی تلافی تقصیرات گذشته نماید و هم جهت باعث هلاکت چندین کس نشود بنابرین داعیه بیرم خان
را برسم رسالت روانه کابل فرمودند چون بکتل روغنی و آب ایستاده که مابین قندهار و غزنین است رسید جمعی از
هزاره با سر راه گرفتند آخرهای روز جنگ در پیوست و اولیای دولت قاهره هزاره های بیدولت را تادیب و تنبیه نموده

میرزا ارتباط تفصیل بیان بنده و بخدمت شتافتند چون بیرام خان نزدیک بکابل رسید بابوس و جمعی باستقبال آمده بیرام خان را
بردند میرزا کامران در چهار باغ مجلس آراسته بیرام خان را طلبید بخاطر صواب اندیش وی چنین رسید که این مشافهه غرض ایلچی
گذشته باشد و لون از آداب دور است و آنکه ایستاده تعظیم بجای آورد و نیابت سعید یابد برین معنی بدست گرفته رسم کورنش
آورد میرزا بجهت تعظیم مصحف از سر نشست برخاست ایستاد و درین اثنا آن دو شمال اجمال را که رسانید و بندهای موافق التقدیر افتاد و بعد از
صحبت و دیدارها بنظر در آورده و با میرزا نشسته سخنان از سر دوست در میان آمد که خریت حال عمال میرزا و از آن باشد معروض داشته
می‌گویند که شاه غفران پناه طهماسب صفوی این بیت را بمیرزا کامران نوشته بودند ۞ کامران خان
جهت می‌گویند + خارجی کامران نخواهد شد ✦ داخل مجلس صحبت ملازمت حضرت خاقانی و دیدن میرزا
هندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا و الغ بیگ میرزا گرفت میرزا اجازت فرموده بابوس بیگ را مقرر داشتند
که و روبه جا همراه باشد بیرام خان اول بملازمت حضرت خاقانی رفته و در باغ نمک بسعادت ملازمت سر بلند گشت
بعد از آن میرزا هندال و میرزا سلیمان و جمیع میرزایان را ملازمت کرده تبلیغ رسالت و ادای امانت نموده لطایف
و مراحم پادشاهی امیدوار ساخت میرزا کامران قریب یکماه و نیم بیرام خان را بحرف و صوت نگاه داشت و بعد از
یکماه و نیم خانزاده بیگم را همراه ساخته رخصت انصراف ارزانی فرمود و سبب ظاهر این آنکه میرزا عسکری را که بگفته
من بیت نصیحت نماید و قندهار را از و گرفته بملازمان حضرت پادشاه سپارد و مقصد اصلی آنکه اگر اولیای دولت
قلعه را مفتوح سازند و میرزا عسکری بدست افتد بیگم بجهت استخلاص و استشفاع او بکار آید اگرچه قلعه قندهار از کمال
ابالغایت مستحکم و قلع و قمع آن از محالات عرض دیوار آن شصت ذرع است و میرزا عسکری در استحکام آن سعی
موفور بکار برده میانه قلعه را توپ و تفنگ و سایر آلات حرب مضبوط ساخته بود و جمعیت خود رسید و کمک میرزا
کامران مغرور بود چون ایام محاصره به امتداد انجامید قزلباشیه افسرده خاطر شده و غدغه مراجعت بخاطر راه دادند حضرت
جنت آشیانی این معنی را از روزنامچه احوال آنها خوانده و در گرفتن قلعه بیشتر از بیشتر توجه فرمودند از سوحلی که مخیم
اقبال بود پیشتر کوچ کرده از جانب شهر کهنه قندهار نزدیک دروازه که آنجا را چهار دره میگویند مورچلی مستحکم ساختند
جمیع آن ترکمانان نیز ازین معنی آگاه شده دل در گرفتن قلعه بستند و مورچلهای خود را پیش بردند و دایره را تنگ‌تر کردند
میرزا عسکری از غایت اضطرار عرضه داشت مصحوب سید طاهر برادر خواجه دوست خاوند بملازمت فرستاده اظهار
عجز و زاری نمود که چون حضرت بیگم تشریف می‌آورند تا رسیدن ایشان مهلت دهد که بوسیله ایشان خاطر جمع نموده
بشرف ملازمت مستسعد گردم آنحضرت از کمال مروت و فتوت ملتمس او را بسمع قبول اصغا فرموده روزی چند
در تسخیر قلعه مدارا بکار بردند چون حضرت بیگم و بیرام خان رسیدند میرزا از ماجرای گذشته خود را بیگانه وانموده در استحکام
قلعه بیشتر از بیشتر سعی بکار برد و هرچند بیگم مقدمات معقوله در نمای سعادت او شد میرزا از اندیشه ناصواب با رفیقان و
همیمان در مقام خشونت و سرکشی ایستاد و بیگم را در قلعه نگاه داشته رخصت معاودت نداد آنحضرت بنا بر غایت
انبوهی در تسخیر قلعه اهتمام بیش از حد و ورزش بجا دست جهانگشا ساختند از اتفاقات حسنه آنکه درین وقت الغ میرزا
ابن سلطان محمد میرزا که از نبایر سلطان حسین میرزا بود و شیر افکن ولد قوچ بیگ و فضل بیگ برادر منعم خان و
میربیکه و میرزا حسن خان و جمعی دیگر براه نمای بخت بیدار از کابل آمده ادراک زمین بوسی نمودند و سبب آمدن ایشان

الغ میرزا و کامران الغ میرزا را از و رفته نگاه عبداختند و صحبت خشناد بعد معیت یکی از امرائے محمودی رسید و چون نوبت
لشکر اقبال رسید و هم از میرزا آزرده خاطر بود در این ایام داشت لاجن جماعه اتفاق نموده میرزا را گرفته بر حضرت
جنت آشیانی جهد را ابو المظفر بیرم خلعت امتیاز بخشیده نزد میرزا او را با مصیر داشتند قاسم حسین سلطان
نیز اگر چه همراهی این جماعه نکرده بود الغ میرزا به راه کم کرده در میان نیزار راه افتاده بعد از چند روز خانت زده پیاده
پای آمده گرده رسید آنحضرت فرمودند که ظاهرا است نزد اخلاص او نقصانے بود که راه کم کرده چنین هنگامے بسبب دستش
و بعد از آن در جنگ بزاره باهل و حشم خود آمده عرایض عیان کابل نیز رسیدن گرفت از آمدن این جماعه و رسیدن عرایض
کابلیان انبساط تمام در اردوے معلی پیدا شد و تزلزل عظیم در ارکان قلعه راه یافت اهل قلعه روز بروز احوال میرزا عسکری
را نوشته از سر دیوار قلعه بیرون می انداختند که کار بر اهل قلعه تنگ شده زود زود فتح خواهد شد باید که دست از اهتمام
باز ندارند آخر کار بجائے رسید که اهل قلعه خود را از دیوار پائین می انداختند و بعد از دولت زمین بوسی می یافتند
و از اعیان لشکر میرزا خضر خواجه خان نزدیک بور رسیده که محیط اقبال بود خود را از قلعه انداخت و گریبان عجز گرفته آستان
بوس نمود و همچنان سوید بیگ و اسماعیل بیگ و ابو الحسن بیگ برادر زاده قراچه خان و منور بیگ امیر نور بیگ اسیران
شده خود آمدند و چون کار بر محصوران قلعه تنگ شد میرزا عسکری از خواب غفلت بیدار گشته سراسیمه و مضطرب
التماس نمود که قندهار بیاورد لیاسے دولت می سپارم مرا راه دهند که بکابل روم آنحضرت راضی نشدند تا گزیر
بیگم را بحضور فرستاده تا استشفاع جرائم او نماید و بوسیله آن عفت قباب رقم عفو بر جرائد جرائم او کشیدند و
بتاریخ روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الآخر سال مسطور میرزا عسکری از قلعه بر آمده بملازمت شتافت حضرت جنت آشیانی
در بدولتخانه عالی نشسته امرائے جغتائے و قزلباش در حضور نشسته و یا پایه خود صف زدند بیرم خان بموجب حکم
پادشاهی میرزا عسکری را شمشیر در گردن انداخته بملازمت آورد آنحضرت بمحض عواطف ذاتی و فرط مراحم
فطرتی حکم فرمودند که شمشیر از گردن میرزا بر داشتند و حکم نشستن شد بعد از آن محمد خان جلایر و مقیم خان
و شاه سیستانی و تولک خان قوچین را باسے کس شمشیر در گردن انداخته بکورنش آوردند از این قوم مقیم خان و شاه
سیستانی را حکم شد که زنجیر در پا و تخته در گردن انداخته دارند و آن مجلس از اول شب تا صبح منعقد بود و در اثنای
صحبت نوشته میرزا عسکری که در حین توجه آنحضرت براه چول به اختشام بلوچان فرستاده بود بمجلس حاضر ساخته بموجب
اشارت عالی بمیرزا دادند و زندگانی بر میرزا تلخ شد آخر بمقتضاے صلاح وقت حکم شد که میرزا را نگاه دارند و نگاه
می آورده باشند روز دیگر رایات اقبال برافراشته ببرون ارک تشریف بردند تا سه روز در آن دولت و سعادت
در آنجا بوده روز چهارم شهر را بشهزاده مراد میرزا عنایت نموده خود بچهار باغ حضرت فردوس مکانی که در کنار ارغنداب
واقع است نزول اجلال فرمودند ارکان دولت تفصیل اسباب و اموال میرزا عسکری که گرد آورده روزگار او
بود بنظر در آوردند آنحضرت بچشم اعتبار در نیاورده به بهادران لشکر منصور قسمت فرمودند چون خبر
فتح قندهار و توجه موکب اقبال بتسخیر کابل معلوم میرزا کامران شد میرزا متوهم و متذبذب گشته حضرت خاقانی
را از خانه عصمت قباب خانزاده بیگم بخانه خود برده بکوچ کلان خود خانم بیگم رسید و شمس الدین محمد غزنوی مشهور به اتکه
خان را مقید ساخت و در باب میرزا سلیمان از امرائے خود کهنه طلبید ملا عبد الخالق آخوند میرزا و بابوس بیگ

امر کلی نقش بود و همچنین صلاح دیدند که میرزا را در اسامی و بدخشان باید فرستاد تا در وقت کار امداد و تائید نماید و فرستادند طالع میرزا سلیمان اگرچه چند روز بیش از این میر نظر علی و میرزا بیگ و شیر علی بلوچ و جمعی دیگر اتفاق نمود و قلعه ظفر را گرفته بودند و قاسم برلاس را با جمعی دیگر مقید ساخته میرزا کامران بی تحاشی دانید که اگر میرزا سلیمان را الی فرستید بدخشان را به ایشان سپرده خواهد شد و الا این مردم را اگر گرفته هم بقتل رسانیده ملک بدخشان را به دیگر ...م با ... میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و خرم بیگم از خدمت بدخشان وارد چون میرزا سلیمان موضع ... منار رسیدند میرزا کامران از خدمت پشیمان شده کس بطلب فرستاد که بعضی سخنان زبانی مانده است ... شنوده متوجه شوند میرزا سلیمان ... دریافت که از این طلب بوی غرضی آمده بود رفت نامه نوشته ارسال داشت که چون ساعت نیک بر آمده امر مراجعت شگون ندارد و امید که آنچه بخاطر صلاح اندیش رسیده بوده باشد قلمی فرمایند که موجب آن عمل نماید و از اینجا بسرعت متوجه بدخشان شد بمجرد رسیدن نقض عهد و پیمان نمود و در خلال این احوال یادگار ناصر میرزا گریخته بصوب بدخشان رفت چون ایام ادبار میرزا نزدیک رسیده بود از هر طرف اسباب ناکامی آماده می گشت از میرزایان بغیر از هندال میرزا کسی دیگر با او نمانده بغیر رفت او را مستمال ساخت و مقرر ساخت که تعاقب یادگار ناصر میرزا نماید و بوعده موکد مسرور ساخت که هر چه امروز در تصرف ماست و همچنین آنچه بعد از این هم بتصرف در آید سوم حصه از تو باشد میرزا هندال که از بد سلوکی او به تنگ آمده بود این معنی را فوزی عظیم دانسته بر آمد و از پای منار گذشته بسعادت متوجه ملازمت حضرت جنت آشیانی شد میرزا کامران از حدوث این سانحه سر رشته تدبیر و صلاح گم کرده هر کاری که بجهت بهبود خود بقیاس عقل کوتاه خود می نمود از بسیاری ... او کسی را باز نمی توانست ... بنفس الامر ... نیابد ... می کرد و ... منصوبه تسخیر کابل و فتح آن ممالک چون تسخیر ولایت قندهار ... فتوحات بشمار گردید عزیمت تسخیر کابل پیش نهاد همت جهان کشا شد درین وقت قزلباشیه از امتداد سفر به تنگ آمده پاره ای رخصت و پاره به ابرام رخصت گرفته جدا شدند بداغ خان و جمعی که در ملازمت سلطان مراد میرزا بودند از قلت مبالات و دست تعدی و تطاول به رعایا و احتشام دراز کردند و ضیع و شریف شهر همواره داد کشان و عجز و زاری در درگاه معلی می رسیدند و حضرت جنت آشیانی بجهت مراعات خاطر شاه و مقتضی وقت اغماض عین فرموده به آئین عدالت عمل نمیکردند چاره این کار را بفتح کابل موقوف میداشتند و چون یورش کابل مصمم گشت بجهت اقامت [illegible] و ... سراوق عزت و نگاه داشتن احمال و اثقال قلعه چند از بداغ خان خواستند و فرمودند که ما بر طبق قول خود قلعه را بشما دادیم اما جائی که مردم را گذاشته بخاطر جمع متوجه فتح کابل شویم تا گزیر است بداغ خان از معامله نافهمی و جهالت حکم نشنود و امرای عظام که در ملازمت آنحضرت بودند بعرض رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم تا قندهار از تصرف نباشد که مردم عیال خود را گذاشته در ملازمت متوجه شوند صورت ندارد و مقید آنحضرت نظر به مروت میهمانی حضرت شاه فرموده میخواستند که خاطر آنجماعت غبار آلود و کدورت شود درین اثنا پسر شاه طالب بیاض رحمت گردید ... باعزت بموقف عرض رسانیدند که ایام زمستان نزدیک شده اهل و عیال و ... کوهستان همراه بردن دشوار بل محال مینماید و پسر شاه نیز بجوار رحمت پیوسته قندهار را بتر کمانان گذاشتن مناسب دولت نیست

خصوص حکمی جنت آشیانی خود سر بداد کرد با آنکه شاه مقرر فرموده بود که این جماعه قزلباش همگی در میان جان بسته خدمت لازمه بجا
خالی باشند از حکم صاحب خود انحراف ورزیده درین ملک قزلباش کرده دست تعدی دراز ساخته اند و در تخریب
ممالک و ولایت دره کوتاه دستی نمی نمایند لایق دولت و صلاح وقت آنست که جمعی از مساکین این ملک را از تعدی رهیده از
ترکمانان نجات بخشیده و اهل و عیال و اموال و اثقال را و هیچ را بگذاشته جمعیت خاطر شود و تسخیر کابل باید شد و حضرت
نامه بهمین مضمون بحضرت شاه باید نوشت و چون شاه والا جاه معدن دانش و انصاف است این معنی بر خاطر مبارک ایشان
گران نخواهد آمد بلکه از مستحسنات خواهند شمرد و بداغ خان پیغام باید فرستاد که قندهار را بخوشی و ناخوشی بگذارد و اگر ابا
کند بمحاصره و زور استخلاص باید فرمود حضرت جنت آشیانی فرمودند که همه مسلم اما محاصره کردن و کار بمجادله و مقاتله جایز
خالی از قباحت و بی مروتی نیست اگرچه قزلباش از منهج اعتدال عدول ورزیده اند اما این بی مروتی را به بندگان درگاه تجویز
نمیفرماییم چه درین صورت مردم قزلباش ضایع خواهند شد و ظهور این معنی در نظر اهل روزگار بد نماست همان بهتر که تدبیری
بکار برده بی جنگ و جدل قلعه را متصرف شویم لیکن اگر کسی نزد بداغ خان فرستادند که چون به تسخیر کابل متوجه شده ایم
صلاح حال در آنست که میرزا عسکری را از خود شما در قلعه گذاشته رایات عزیمت برافرازیم بداغ خان قبول این معنی
ننمود مقرر شد که بهادران لشکر منصور رسیده در قلعه رفته در کمین باشند و بتدبیر خود را بدرون رسانیده قلعه را بدست
آورند بیرام خان با جمعی بطرف دروازه کمین کنندگان مقرر شد الغ میرزا و حاجی محمد و جمعی بجانب دروازه ماشور
تعیین یافتند و موید بیگ با چندی بجدول و دروازه تو کمین گاه ساخت وقت طلوع صبح صادق حاجی محمد خود را
از همه پیشتر بدروازه ماشور رسانید اتفاقاً شتری چند علف بار درون قلعه میرفته اند خود را در پناه شتران در
آورده شیر مردانه بدرون دروازه داخل شد دربانان آگاهی یافته در مقام منع و دافع در آمدند حاجی محمد
جواب داد که بموجب فرموده بداغ خان میرزا عسکری را آورده ایم که در قلعه نگاه داریم دربان به این حرف ملتفت
نشده در مقام بستن دروازه در آمد حاجی محمد دربان را بشمشیر دو نیم ساخت و درین وقت چندی دیگر از عقب
رسیدند و جمعی از قزلباشیه که در آن نزدیکی بودند بجنگ پیش آمدند و بیرام خان خود را از دروازه کمین کنندگان
بدرون انداخت و همین طور از اطراف بهادران نصرت قرین قدم جلادت پیش نهاده بدرون قلعه در آمدند قزلباشان
بی دست و دل شده فرار نمودند به اتفاق جستند نیم روزی حضرت جنت آشیانی سوار دولت شده از دروازه
کمین کنندگان در آمده و برج ارجمند بسعود سعادت فرمودند بداغ خان بوسیله چند سلطان آمده سجده خجالت و کمند تقصیر بجا
آورد آنحضرت از روی عاطفت و مرحمت کورنش داده رخصت العراق فرمودند و شهر را به بیرام خان عنایت
کردند مکتوب معذرت امیز بشاه نوشتند که چون بداغ خان خلاف حکم شاهی نموده از همراهی تقاعد جست قندهار را
از وگرفته به بیرام خان سپردیم و بدستور معهود تعلق بملازمان ایشان دارد و درین هنگام میرزا عسکری قدر جان
بخشی مرحمت پادشاهی نشناخته فرار نمود و بعد از چند روز افغانی آمده خبر کرد که میرزا در خانه فلان کس است تعیین
شد و گرفته بملازمت آوردند آنحضرت شاه میرزا عنبر ناظر را به این خدمت مقرر فرمودند فرستادند با بخانه آن
افغان رفته میرزا را از زیر گلیم برآورده بملازمت رسانیدند ۵ کلمه بخت کسی را که باختند سیاه * به آب
زمزم و کوثر سفید نتوان کرد * حضرت جنت آشیانی بمقتضای عطوفت و شفقت ذاتی و مهر برادری پاس حقیقت

حضرت فردوس مکانی نوشتند و چند از جمله امرا و ولایات اوزبک که بر آن گذشتند و میرزا ابراهیم کوکلتاش که از
معتمدان درگاه بود و ابوالقاسم بودند و ولایت قندهار را بر اولیای دولت تقسیم نموده بموجب عزت حضرت بیرم خان را
در قندهار گذاشته عزیمت تسخیر کابل پیش نهاد همت عالی فرمودند و ولایت گرمسیر بالغ میرزا مقرر شد و برکات لود و وجه علاوه حاجی محمد خان
زمین داور به اسماعیل بیگ و قلات بشیر افگن و شال بحیدر سلطان عنایت کردند و همچنین جمیع امرا و بنده‌های بادشاهی
در خور شایستگی خدمت جاگیرهای خاطرخواه کامیاب گشتند و چون خاطر فیض مظاهر از تحقیق الکا فراغ یافت
سعود پای اقبال در رکاب دولت نهاده متوجه کابل شدند از اتفاقات حسنه و نعم غیر مترقبه آنکه قافله عظیم از
هندوستان بقندهار آمده و سوداگری دلخواه کرده اسپان عراقی که از ترکمانان خریده بودند درین وقت قافله باشی
با سوداگران عمده بملازمت آمده معروض داشتند که اگر اسپان ما را بسرکار گرفته برات قسمت نمایند بجای آن را ما
از فتح هندوستان مرحمت فرمایند رضا داریم و این خدمت را سرمایه سعادت جاوید میدانیم حضرت جنت آشیانی
این معنی را از تائیدات آسمانی دانسته حکم فرمودند که اسپان را بقیمت دلخواه ابتیاع نمایند و تمسکات نوشته بایشان
سپارند و خود بسعادت پیشتر کوچ کرده نزدیک بابا حسن ابدال است برآمده بالغ میرزا و برام خان و شیر افگن و
بمحمد اخته بیگی حکم فرمودند که اول جهت اصطبل خاصه اسپ انتخاب نمایند و بعد از آن برامرا و بندهای درگاه بحصه
و رسد قسمت کنند چون دوده بیگ هزاره میخواست که بخدمت جانی و مالی درامثال و اقران خود را سرافراز نماید
بجانب قلعه تیری که حشم او در آنجا بود راه سفر کرد و چون موکب عالی به آن حوالی رسید تمام اسپ و گوسفند بقدر
حال پیشکش گذرانید و روزی چند دران سرزمین که الکاهای و ملکها داشت اقامت فرمودند و مهد علیا خان زاده
بیگم را درین مقام بیماری طاری شد و برحمت حق پیوست و بعد از ادای رسوم عزاداری و خیرات و مبرات ازین منزل
کوچ فرموده برهنمونی اقبال متوجه دارالسلطنه کابل شدند میرزا هندال در نزدیکی قندهار آمده سعادت زمین بوس یافت
وانحضرت او را بانواع نوازش بیکران از شرف اختصاص بخشیدند و از رسیدن میرزا بغایت خوشوقت شدند و آمدن میرزا
راه نمای بسیاری از اهل سعادت گشت و مردم اعیان جوق جوق بملازمت شتافتند اما بواسطه اختلاف هوا و امتزاج فصلین
وباشی در اردوی معلی بهم رسید و جمعی کثیر از سپاه بستان ورم شدند و حیدر سلطان از جمله بود چون مخالفت هوا به
اشتداد و امتداد انجامید و در اصل جمعیت خوب نیز همراه نبود میرزا هندال بموقف عرض رسانید که مناسب دولت
آنست که درین زمستان مراجعت بجانب قندهار نموده توقف فرمایند و اوایل بهار سامان لایق فرموده متوجه تسخیر کابل باید شد آنحضرت
اگرچه بجواب این حرف التفات نفرمودند اما چون مجلس به آخر رسید بوسیله [illegible] پیغام فرستادند که با وجود
آنکه از آمدن شما و جدا شدن یادگار ناصر میرزا خبر نداشتیم توکل بکرم الهی نموده متوجه تسخیر کابل شده بودیم الحال که شمایان آمده
باشید جمعیت روز افزون باشد سبب توقف چیست و اگر محنت و صعوبت مردم خود این معنی بخاطر آورده اند زمین داور
را بخدود رابشما ارزانی داشتیم درین زمستان به آنجا رفته آسوده حال باشند و بیمن عقیده کابل مفتوح شود بملازمت
خواهند پیوست میرزا ازین پیغام بغایت خجل و نادم شده معذرت خواست و آنحضرت بعزمی درست و امیدی
واثق قدم در راه نهاده متوجه پیش شدند و در اثنای راه جمیل بیگ برادر بابوس بیگ که میرزا کامران او را تا امیق
افغانستان و امداد خود کرده و تخریب گذاشته بود آمده به آستان بوس سرفراز گشت و استعفای جرایم بابوس نموده

و ایشان مشمول مغفرت گردید و چون موکب عالی بموضع شیخ علی که در نواحی لمغان و ارغندی واقع است رسید میرزا کا[مران]
از استماع توجه رایات جهانگشا سراسیمه شده قاسم برلاس را با جمعی پیشتر روانه ساخت و قاسم مخلص تربتی را که
کوتوال بود فرمود که توپخانه را بجنگ در یک خانه بابوس بیگ ست تعبیه نمایند و عیال مردم را که در بیرون قلعه کابل بود درون
نموده به درون برد و بعد از استحکام مبانی قلعه از روی غفلت و غرور با مردم خود بر آمده قریب بموضع باپوس
نشسته در ترتیب افواج و تزئین صفوف اهتمام نموده قاسم برلاس را با جمعی بر اول ساخت و از سپاه منصور خواجه
و حاجی محمد خان و شیر افگن بیشتر شتافته بودند در موضع تنگ تلاقی فریقین دست داده و امرای بادشاهی توفیق صدق
یافته دست برد شایسته نمودند و بتائید الهی قاسم برلاس تاب مقاومت نیاورده رو بگریز نهاد و چون فوج بادشا[هی]
قریب رسید میرزا هندال بموجب التماس بمنصب برلوی اختصاص یافت و موکب اقبال از تنگی خواجه پسته گذشته
نواحی ارغندی رسیده بود که بابوس جمیل با جمعیت خود شاه بردی خان که کروه بنگش و ... تعلق بود آمده بسعادت
زمین بوسی فائز گشتند و متعاقب آن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ با بسیاری از مردم رسیده مشمول عنا[یات]
بیکران گردید و درین وقت بابوس معروض داشت که وقت توقف نیست بدولت متوجه باید شد که همه مردم نیز گرو[ه گروه]
می آیند آنحضرت بادپای اقبال را بجولان درآورده و علی قلی سفرچی و بهادر پسران حیدر سلطان را که در تغریب
بدر بودند از آن لباس برآورده بخلع ساخته بعنایات خسروانه شرف امتیاز بخشیدند و بعد از زمانی خواجه جهان [...]
زمین بوسی یافت چون میرزا کامران از صفحه احوال خود صورت ادبار مشاهده نمود خواجه خاوند محمود و خواجه عبد ال[...]
را بجهت استعفای جرایم خود بملازمت اشرف فرستاده بعضی ملتمسات معروض داشت نیم کروه فاصله میان افواج مانده [بود]
که خواجها ادراک سعادت ملازمت نموده و آنحضرت ملتمسات میرزا به دریافت ملازمت موقوف داشته مواعید دلگر[م]
فرمودند و خواجها را به احترام تمام رخصت معاودت شد و از فرط مروت و مردمی تا رسیدن جواب
درنگ نمودند و غرض میرزا از فرستادن خواجها تعطیل و فرصت یافتن بود و انتظار سیاهی شب داشت تا در
ظلمت خود را بگوشه سلامت رساند و چون شام ادبار میرزا که صبح اقبال اولیای دولت بود پرده ظلمانی
فرو هشت بسرعت هر چه تمام تر خود را به ارک کابل رسانید و میرزا ابراهیم را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته از راه
حصار بجانب غزنین شتافت و چون فرار نمودن او بمسامع علیه رسید آنحضرت بابوس را با جمعی از معتمدان بکابل فرستا[دند]
که رعیت را از آسیب سپاهی و دراز دستی اوشان بی اعتدال محافظت نماید و میرزا هندال را با جمعی ساخته بتعاقب میرزا
کامران رخصت فرمودند و خود بسعادت و اقبال سوار دولت شده متوجه کابل شدند و در شب ... آذر ماه جلالی
موافق چهارشنبه دوازدهم رمضان سنه نهصد و پنجاه و دو بتائید آسمانی فتح کابل که مقدمة الفتوحات بود اتفاق افتاد از
روزگار خجسته آثار گردید مولانا نویدی تاریخ این فتح را کابل گرفت یافت و دیگری این مصراع گفته
بی جنگ گرفت ملک کابل از وی ۰۰ تا آنکه چنین فتحی نصیب اولیای دولت ابد پیوند گشت اما شوق دیدار
مسرت آثار حضرت خاقانی بر سینه هجوم داشت که تماشای کابل و شکست میرزا کامران در خاطر راه نیابد بالجمله در زمان سعود
و ساعت محمود آن نوباوه گلشن اقبال را که عمر علیه الشان دو سال و دو ماه و بیست روز بود بقدم بوسی پدر بزرگوار
دو دیده انتظار رسیده حضرت جنت آشیانی بتوجه عالم افروز آن خجسته منظر مسرور گردیدند و روز دیگر بتجنب دولت خ[انه]

سجود فرموده جهانبانان را نوید معدلت کامیاب ساختند و در همین اثنا بعرض عالی رسید که خواجه معظم بالاتفاق بعد هم
بیک اراده نموده که گریخته خود را به میرزا کامران رسانند این معنی بخاطر اشرف گران آمد و مقیم بیگ را بتعاقب کرده
اخراج فرموده و خواجه معظم را از نظر التفات و اعتبار انداختند **جشن ختنه حضرت خاقانی**
درین هنگام که سر دولت و اورنگ اقبال بوجود اشرف اقدس حضرت جنت آشیانی رونق جاودانی یافت
و جهانبانان را نوید معدلت کامیاب ساختند جشن ختنه سور حضرت خاقانی چهره دولت را طراز فرحت و ابواب
عیش و عشرت بر روی روزگار گشود حکم اشرف عز صدور یافت که کارفرمایان بیوتات خاصه و حضرات عالیات بیگمات از
ضیاع باغ را که نجابت منزل دلکشا و سرزمین نزهت آمیخت آیین بندی کنند و امرا و اعیان شهر چار باغ را زینت
افزایند و ارباب صنایع و طوایف محترفه در آرایش دکان و کوچه بازار آنچه باید و شاید بجا آورده کوتاه دستی ننمایند
و در اندک فرصتی آنچنان آیین بندی شد که حیرت افزای اهل بصیرت گردید حضرت جنت آشیانی بسرور و در
کمال زیبی بزم نشاط آراسته با امرا و مخصوصان مجلس بادشاهانه داشتند طوایف انام را در خور حالت و رتبت
تشریفات گرامی شرف امتیاز می بخشیدند بیشتر از انعقاد این مجلس عالی قراچه خان و مصاحب بیگ را که بآوردن
موکب عزت حضرت مریم مکانی بقندهار فرستاده بودند رسیدند حضرت جنت آشیانی در آن روز جشن عالی ترتیب نموده
جمیع مخدرات سرادق عفت را در بارگاه دولت حاضر ساختند و حضرت مریم مکانی را در سلک سایر مخدرات
بی تشخیص تعین حکم نشستن شد و حضرت خاقانی در بر گرفته بآن محفل عزت در آوردند و جهت عیار گرفتن جوهر دانش
آن نونهال گلشن اقبال اشارت بشارت بخش بادشاهی بران تافت که والده ماجده خود را از میان چندین عورت
بشناسند آنحضرت بدریافت ازلی بی مزاحمت سهو و خطا بجانب حضرت مریم مکانی توجه فرموده در آغوش آن مهد نشین
محفل عصمت جا گرفتند و از مشاهده این امر غریب غریو از حاضران بساط عزت بر آمده معلوم همگنان شد که این بالغ
نظر بمدارک حواس جسمانی در نیافته بلکه بمحض تقدس روحانی و تعلیم ربانی پرده گشای مقاصد ایزدی گردیده
آری پیوند ازلی را حجاب دوری مانع نمیشود و قرب معنوی را بعد صوری حایل نمیگردد بالجمله جشن ختنه سور آن
برگزیده ظاهر و باطن بآیینی شایسته آراسته گشت و خلایق از مواهب عام بادشاهی کام روا شدند و درین ایام
نشاط افزا یادگار ناصر میرزا بسعادت ملازمت شرف امتیاز یافت و مجملی از احوال او آنکه چون از میرزا کامران
بد اندیشه بتصویب رخصت در آنجا کار خود را نساخته متوجه ملازمت حضرت جنت آشیانی گردیده و چون شنید که
آنحضرت به تسخیر کابل توجه داشتند محنت بسیار کشیده خود را بقندهار رسانید بیرام خان بکمال مروت و مهمانداری
ظاهر ساخته بموجب حکم عالی با سامان شایسته روانه درگاه گیتی پناه نمود و آنحضرت در گرد آوردن خاطر میرزا توجه
فرموده بمراحم بادشاهانه شرف اختصاص بخشیدند و در ایام آیین بندی یکروز بخواجه ریاضت روان که از ...
بتقریب کابل بسمت تشریف برده مجلس بادشاهانه داشتند و حکم شد که امرا باید کشتی گیرند و جمعی بدولت با امام ...
کشتی گرفتند و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا با هم کشتی فرمودند و از آنجا بخواجه سیاران عنان توجه
معطوف داشتند و در آنجا نیز داد خوشدلی و عشرت داده بشهر مراجعت فرمودند و در همین ایام ایلچیان شاه جنت
پناه شاه طهماسپ ... رسیدند و از جانب شاه تحفه و هدایای لایق آورده بودند و عمده ایشان ولد بیگ

بود و در خلال این حال شاه و قاسم صفاے از جانب میرزا سلیمان بطریق رسالت با عریضه داشت و پیشکش حادث
زمین بوس دریافت و عذرے که میرزا در نیامدن خود عرضه داشت نموده بود بعز قبول مقرون نشد و حکم عالی صادر
یافت که طریق یکجهتی و اخلاص خود را بدریافت ملازمت منحصر داند و در اواخر ایام آمدن سید سید علی که از زمین داران
معتبر ولایت افغانستان و بلوچستان بود و قریب بموضع دوکی از اعمال سند اقامت داشت بطریق اخلاص شناوری
سعادت آستان بوس دریافت و مشمول عواطف خسروانه گردید و موضع دوکی را به او مکرمت فرمودند و همدران نزدیکی
ملک بلوچ که از اعیان طوایف خود بود با برادران و اقوام آمده آستان بوس نمود و ولایت شال و مشک به او مرحمت
شد و از سوانح این ایام آنکه چون کامران میرزا از تیرگی بخت و خبث باطن حقوق سابق و لاحق را بر طاق نسیان گذاشته
بهوسهاے جمعی از کوته اندیشان سرمایه بخت که عمده آنها مظفر کوکه میرزا عسکری بود خیالات فاسد بخود راه داده
اراده بیے و کاری نمودن پیش نهاد خاطر خود ساخت چون این خبر متواتر معروض گردید و از مخبران صادق
بسجل ثبوت رسید علی الخصوص عبد الجبار شیخ که از یکهای معتبر بود و از کمال یکجهتی و زین کنکاش محرمیت و مشارکت
داشت نیز آن حقیقت را از قرار واقع بعرض رسانیده خاطر قدسی مآثر سخت برآشفت و مظفر کوکه را گرفته بپاسا رسانیدند
و یادگار ناصر میرزا را طلب داشته بزبان قراچه خان عتاب آمیز پیغام فرمودند ماحصلش آنکه حسن ظن آن بود در این
مرتبه که تباهگی انعطاف جرایم تو گذشته بعواطف بیکران مخصوص ساخته ایم از گذشتها عبرت گرفته در مقام تلافی و تدارک
تقصیرات سابق و لاحق باشی و کفران نعمت را هم حدی و نهایتی می باشد میرزا سر خجالت پیش انداخته گاهے
بسکوت و گاهے به انکار وقت میگذرانید آنحضرت بعد از مخاطبات عتابی و معاتبات پادشاهی ابراهیم ایشک
آقا و جمعی را فرمودند که او را مقید ساخته بالاے ارک کابل نزدیک بجای که میرزا عسکری در قید بود نگاه داشتند
و از جمله وقایعی که در آن ایام حادث شد فوت چغتاے سلطان است او جوانی بود از سلاطین مغل در حسن صورت
یگانه روزگار و بنظر تربیت و نوازش آنحضرت ملحوظ و محفوظ و گذشتن او ازین جهان فانی بر خاطر قدسی مآثر
سخت گران آمد و تاسف بسیار ظاهر ساختند و میر امانی تاریخ او بطریق تعمیه چنین یافته قطعه
سلطان بجنتی بود گل گلشن چغتای + تا که اجلش سوی جنان راه نمون شد + در موسم گل عزم سفر کرد ازین
باغ + و لهذا غمش غنچه صفت غرقه بخون شد + تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم + در ناله شد و گفت گل از
باغ برون شد **نهضت موکب اقبال بتسخیر بدخشان و شکست میرزا سلیمان
و فتح آن ملک بتائید ملک منان** چون تحقیق پیوست که میرزا سلیمان سر از ربقه اطاعت
پیچیده بسرکشی و سروری خود را آنچه میداد حضرت جنت آشیانی در اوائل نهصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب
بدخشان معطوف داشتند و از جمله اسباب انحراف او آنکه بعد از فتح کابل خوست و اندراب که در تصرف میرزا
بود بیکی از ملازمان درگاه مرحمت شده بود میرزا آن محال را بتصرف خود در آورد و چون از روے حساب و
معامله تمام بدخشان بمیرزا نمیرسید آنحضرت میخواستند که قندوز و اندخود را نیز تغیر داده بیکی از ملازمان
جاگیر نمایند و بر آنچه حضرت گیتی ستانی به پدر میرزا داده بودند اکتفا فرمایند و سرکار ممالک ماوراء و وسعت
الکه بازبه او مرحمت نمایند لیکن بجهت مراعات جانب میرزا قندوز را بحال خود گذاشته بودند

میرزا از معامله ناشناسی‌ها با ولی نعمت خود کفران نعمت ورزیده علانیه در مخالفت زده خطبه بنام خود ساخت حضرت جنت
آشیانی متوجه انتقام این مخالفت میرزا شده حضرت خاقانی را در دار السلطنه کابل بحفظ الهی سپردند و میرزا عسکری
را در این لشکر همراه گرفتند لیکن جناب یادگار ناصر میرزا اندیشه مند بودند و چون به النگ قراباغ رسیدند زرهی
صد با چه حسین تغلباً بخود کرده بود دستند سرشت او را در الشکنجه ساخت بخشیده عالمی را از لوث شرارت او پاک
ساختند و محمد علی طغایی که جراحت کابل داشت حکم شد که کارش به انجام رسانند مشار الیه از کمال ساده لوحی و
ظاهربینی معروض نمود که من هرگز گنجشکی را نکشته ام میرزا را چون توانم بقتل رسانید آنحضرت بر ساده لوحی او بخشوده
این خدمت را بمحمد قاسم موجی رجوع فرمودند و او شب بمجلس میرزا رفته بحلقه کمان خفه ساخت و چون رایات اقبال بحدود
اندراب رسید میرزا سلیمان از نامساعدی بخت بعزم جنگ قدم جلادت پیش نهاده در موضع تیرگران که از توابع
اندراب است فرود آمد و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید پیشتر از آنکه خود سوار دولت شوند میرزا هندال
و قراچه خان و حاجی محمد خان و جمعی از دلیران عرصه نبرد را روانه ساختند و میان فوج بادشاهی و میرزا
جنگ عظیم در پیوست میرزا سلطان خندقی را پناه خود ساخته ثبات قدم ورزید میرزا بیگ برلاس با جمعی
تیراندازان از آن طرف داد مردانگی و کمانداری داد میرزا هندال و قراچه خان و حاجی محمد [illegible] شهامت نمایان
کردند خواجه معظم و بهادر خان را تیر رسید و پیاده شدند و لدی بیگ و قاسم بیگ و جعفر بیگ و قراچین و احمد بیگ
و دو خان بیگ که قورچیان خاصه شاهی بودند و همراه ایلچی در این یورش بسعادت خدمت سرافرازی داشتند
بواسطه اتفاق و نسبت نزدیک آمدند و جنگ از طرفین نزدیک شده بود که جمعی از بندگان رکاب دولت مثل شیخ
بهلول و سلطان محمد یواق و لطفی سرهندی و سلطان حسین خان و محمد خان ترکمان و میرزا قلی جلایر و میرزا
قلی برادر شید و محمد خان و شاه قلی نارنجی تکیه بر فتاح غیبی نموده بجانب میرزا بیگ تاختند و بیامردی از
خندق گذشته شمشیر را علم کردند غنیم تاب مقاومت نیاورده راه گریز پیش گرفت و هزیمت را غنیمت شمرده
بهزاران سراسیمگی پریشان شد و از هر طرف دلاوران عرصه فیروزی قدم جلادت پیش نهاده بحمله شیرانه غنیم را
پراگنده ساختند حضرت جنت آشیانی هنوز بدولت سوار نشده بودند که طنطنه فتح و نصرت بلند آوازه شد
میرزا سلیمان را پای ثبات از جا رفت و براه نارسی و اشکمش متوجه تنگی خوست شد و تولک طالقانی و میرزا
بیگ برلاس و اویس سلطان که از نژاد سلاطین مغول بودند از میرزا سلیمان جدا شده به آستان بوسی پیوستند
آنحضرت هم خود بدولت و اقبال سوار شده میرزا هندال و جمعی بهادران را بتعاقب گریختگان نامزد فرمودند
اسپ بدخشی بسیار بدست بهادران منصور افتاد آنحضرت از راه کتل سنابان بدره خوست درآمدند میرزا
سلیمان با معدودی سر راه آوارگی پیش گرفته بجوب کولاب فرار نمود و اکثر اعیان بدخشان و سایر سپاهیان
فوج فوج و جوق جوق آمده بندگی اختیار کردند و آنحضرت هر کدام را فراخور حال استمالت عواطف خسروانی فرموده
بمناصب و جاگیر اختصاص بخشیدند و بتقریب میوه پنج شش روز در خوست توقف واقع شد و شکار مرغابی
و کبک و ماهی خوش وقت گردیدند آنگاه از راه ورشک بکلاوگان و از آنجا بکشم تشریف بردند میرزا سلیمان
بودن خود در آن حدود صلاح ندید و با معدودی از آب آمویه گذشته روزی چند به آوارگی گذرانید

و از سوانح که درین ایام واقع شد آنست که خسرو نامی از ملازمان فرمانروای ایران شاه طهماسب فرار نموده ملازمت
حضرت جنت آشیانی آمده بود ظاهرا ازو حرفی نامناسب نسبت بشاه سرزده و دوغان بیگ و حسین بیگ چوره‌بیگی
که از قورچیان شاهی بودند در رکاب معلی بودند بشنیدن این حرف در باب او خشم بر خسرو رسیده گوشش بریدند آنحضرت
را این خودسری ولی بسیار ناخوش آمده بود اگرچه بعد از چند روز بشفاعت حسین قلی سلطان مهردار از جرم
عفو تقصیر ایشان گذشتند و چون مهمات بدخشان خاطرخواه اولیای دولت صورت بست قندز و اندخود
را بمیرزا ابنال مکرمت فرمودند و اکثر ولایت بدخشان بجاگیر ملازمان رکاب دولت تقسیم یافت منعم خان بتحصیل
خوست مقرر شد و بابوس را بتحصیل اموال طالقان فرستادند و رای جهان آرای چنین اقتضا کرد که جهت
فیصل انجام مهام بدخشان و تنسیق آن ملک در قلعه ظفر قشلاق واقع شود و باین عزیمت متوجه آنجا بوده شدند چون
بموضع شاهدان که مابین کشم و قلعه ظفر است نزول اجلال اتفاق افتاد مزاج صحت امتزاج از مرکز اعتدال انحراف
نمود بنابرین قریب دو ماه دران منزل اقامت روی داده بر مبادی این عارضه چهار روز غشی متوالی عارض
شد و ازین سبب خبرهای ناخوش در افواه عوام افتاده مردم محال جاگیر خود را گذاشته آمدند و میرزا ابنال
باندیشه ناصواب باتفاق بعضی امرا از جاگیر خود برآمده تا سر آب کوکچه رسید هواخواهان میرزا سلیمان در اطراف
سر بر داشتند و قراجه خان باتفاق جمعی از یکجهتان بدرگاه عالی آمده خرگاه زده نشست و میرزا عسکری را
که نقش فساد از لوح پیشانی او خوانده میشد مقید ساخته در خرگاه خود نگاه داشت و خود در پیش آستان بوده در لوازم
خدمتگاری و بیمارداری اهتمام نموده در حضور اشرف بغیر از خواجه خاوند محمود و خواجه معین و یکی دیگر نمیرفت روزیکه
که عنفوان صحت بود اقامت روی نمود میر برکه بکوکلتاش گفته از بر هم خوردگی روزگار و استقامت قراجه خان شمه
بعرض رسانید آنحضرت قراجه خان را طلب داشته مرحمتها فرمودند و در خدمتش اظهار خشنودی نمودند و در همان هنگام
منشور عنایت بنام نامی شاهزاده جوانبخت رقم زده التفات ساخته مصحوب فضیل بیگ بکابل فرستادند که مبادا
خبرهای ناخوش موجب بر هم خوردگی خاطر آن نونهال بوستان اقبال شود و تفرقه عظیم در حال دولتخواهان راه
یابد و از اتفاقات حسنه آنکه همان شب که خبر اندوه افزای آنحضرت بکابل رسید صبح آن فضیل بیگ فرد صحت رسانید
و خاطرهای بر هم خورده اطمینان یافت و باعث انتظام و استقامت احوال دولتخواهان شد و نائره فتنه و آشوب
فرو نشست میرزا ابنال مراجعت نموده بجای خود شتافت و هر کس بجاگیر خود معاودت نموده و از سوانح این سال
کشته شدن خواجه سلطان محمد رشیدی است که منصب وزارت داشت و مجملی ازین واقعه آنکه خواجه معظم باتفاق
بعضی از اوباشان آشفته دماغ بجهت تعصب مذهب و ملت که توضیح تقریر او محتاج نیست در شب بیست و یکم رمضان
بمنزل خواجه مذکور در آمده وقت افطار روزه از آب شمشیر بی باک شربت شهادت چشانیده و از قهر پادشاهی
[illegible] از عقوبات الهی اندیشیده راه فرار اختیار نمود و چون این خبر بمسامع جلال رسید جمعی را بگرفتن
آن سیه اعمال تعین فرمودند و فرمان قضا جریان بمتصدیان مهمات کابل که سفر آن بداختر آن بود صادر شد
محمد علی طغائی و فضیل بیگ و جمعی دیگر که در خدمت حضرت خاقانی بودند از اطلاع بر مضمون فرمان عالی خواجه معظم
و همراهان او را گرفته مقید ساختند و چون در موضع شاهدان آثار صحت بر مزاج وهاج آنحضرت ظاهر شده در هفتم [illegible]

متوجه قلعه ظفر گشتند مولانا بایزید که از اطبای بصیرت دانی داشت و درین بیماری خدمات شایسته و تدبیرات پسندیده
بتقدیم رسانید چون بقلعه ظفر نزول دولت اتفاق افتاد و در اندک فرصتی مزاج اشرف باعتدال طبیعی رسید حاکم
خانه کان اثمر یافت و اکثر اوقات در ان منزل دلکشا کامروا بوده مجلسهای پادشاهانه میآراستند و از انجا شیر افگن
ولد قوچ بیگ را کهمرد و ضحاک و باقیان عنایت نموده رخصت فرمودند و تیر زبان اندخس گذشت که چون موکب
عالی بکابل نزول اجلال فرماید غوربند در اضافه جاگیر تو مرحمت خواهد شد مجملی از احوال میرزا کامران
و در آمدن او بحیله بقلعه کابل و درین هنگام که حضرت جنت آشیانی از صحت عارضه روی داده بود
در ولایت بدخشان بجهت ضبط و تنسیق آن ملک وقفه اقامت اتفاق افتاد و میرزا کامران فرصت یافته جمعی از اوباشان
را فراهم آورده بمنصوبه خاطر شورش طلب ناگهان بکابل در آمده حصار را متصرف شد و شیر افگن [illegible]
نموده پیش میرزا رفت از استماع این خبر وحشت خاطر قدسی مآثر آنحضرت بر آشفت و همت عالی بر اطفای نایره
این فتنه مصروف داشته متوجه کابل شدند چون سر رشته سخن باینجا رسید ناگزیر مجملی از احوال میرزا کامران
مرقوم کلک وقایع رقم میگردد و عنان قلم از طول کلام باز کشیده بعرض میرساند چون موکب عالی فتح قندهار
نموده بنواحی کابل رسید تمامی لشکر و حشم آن ملک از قدوم میمنت بخش خوشوقت شده از میرزا جدائی اختیار نمودند
و فوج فوج و جوق جوق بملازمت سعادت پذیر گردیدند میرزا مضطرب و متأمل گشته سر بوادی ناکامی نهاد و حضرت
جنت آشیانی میرزا هندال و مصاحب بیگ و جمعی دیگر را بتعاقب تعیین فرمودند چنانچه در مبادی فتح کابل معروض شد
و چون اثری از میرزا نیافتند بموجب امتثال امر عالی تعاقب کنندها مراجعت نموده بکابل آمدند میرزا کامران
بسرعت هر چه تمامتر خود را بغزنین رسانید اهالی و موالی آنجا را بخت یاوری کرد و قلعه را مضبوط ساختند و چندی میرزا
تدبیرات بکار برد بجائی نرسید و بهزار ناکامی از گرد قلعه برخاسته بجانب خضر خان هزاره شتافت خضر خان آداب
مهمانداری بجای آورده میرزا را از راه تیری بزمین داور برد و حسام الدین علی خلیفه از وفور شجاعت قلعه را
محافظت نمود چون این خبر بمسامع علیه رسید غزنین بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و زمین داور مع توابع بجاگیر میرزا
الغ بیگ مقرر شد و بعلم و نقاره و تومن توغ ممتاز ساخته او را بزمین داور رخصت فرمودند و فرمان بنام [illegible]
صادر شد که چون یادگار ناصر میرزا از روی دولتخواهی بدانجا آمده او را برافقت میرزا الغ بیگ بر سر میرزا
کامران فرستند و منشوری باسم یادگار ناصر میرزا نیز سعادت نفاذ یافت که باتفاق میرزا الغ بیگ دفع شورش
میرزا کامران نماید و تلافی تقصیرات گذشته کند میرزایان باتفاق از قندهار متوجه زمین داور شدند و از خبر
وصول عساکر منصور میرزا از ها پراگنده شده آواره کوه و دشت گردیدند میرزا بجانب تته شتافته بشاه حسین ارغون
التجا برد و میرزا الغ بیگ بجاگیر خود قرار گرفت و یادگار ناصر میرزا احرام سعادت ملازمت بسته در دار السلطنه کابل بشرف
زمین بوس مستسعد گشت و میرزا کامران دختر حاکم تته را که پیشتر نامزد او شده بود در انعقاد خویش آورده ایامی
چند در انجا بسر برده منتظر فرصت نشست و چون خبر ضعف حضرت جنت آشیانی باو و دیگر اخبار ناخوش
انتشار یافت میرزا از حاکم تته کومک خواسته عزیمت کابل پیش نهاد خود ساخت حاکم تته نیز [illegible] را خود عظیم داشته
جمعی را همراه میرزا تعیین نمود [illegible] اول قندهار را باید گرفت بعد از آن بکابل متوجه باید شد

پس باشارت بیرام خان استحکام داشت بسهولت میسر نشد بصوب کابل روان گردید و در غزنی و قلات جمعی از
افغانان سوداگر که اسپ می بردند رسیده اسپان سوداگران را کشیده بمردم خود قسمت نمود و از آنجا بصوب غزنی
شتافت و بحیله ای که رسید از جانب میرزا هندال زاهد بیگ در قلعه بغفلت و مستی بسر میبردند در آن شب که میرزا
بغزنین آمد دست طالع بود و عبدالرحمن قصاب با جمعی میرزا را بکمند بالا کشیدند و قلعه بدست میرزا افتاد و زاهد
بیگ را بدست آورده بحضور میرزا آوردند و در عین مستی او را بدست باده فنا ساخت آنگاه میرزا بولعت سلطان
... و خود را با جمعی از مردم بکر بسر گروهی ملک محمد که از معتبران حاکم تته بود و بغزنین گذاشته خود بسرعت برق
تمام متوجه کابل شد و بی مبالغه خبر خود بکابل رسیده اول بدروازه طاقیه و از آن آمد چون محمد علی که حکومت
کابل داشت خبر یافت که در حمام است بعد از آنکه او نیز از نشاء بدمستی بخمار غفلت افتاده باشد علی تغلی ... را که یکی از ...
میرزا بود بدرون حمام فرستاده محمد علی را برهنه از حمام بیرون کشیده به آب تیغ غسلش داده متوجه درون قلعه شد
پهلوان ... که دروازه آهنین باهتمام او مقرر بود بموجب قرار داد دروازه را گشوده میرزا بدرون شتافت و شهر
را متصرف شد و در آن سحرگاه که این قضیه سانح شد حاجی محمد عسس آمده میرزا را دید میرزا گفت که چون هستم و چون
آمدم جواب داد که شام رفته بودید و صبح آمدید میرزا در بالاحصار ارک نشیمن ساخت و شمس الدین اتکه حضرت خاقانی را
با این لالق پیش میرزا آورد و میرزا آن نور پرورد آسمانی را در آغوش عزت گرفته اظهار انواع مهربانی و گرمی
فرموده آنگاه از کوتاه بینی و بد اندیشی بمردم خود سپرد و چون میرزا کامران کابل را بتصرف خود آورد انواع
تحکم و تعدی پیش گرفت و در انتزاع مال مردم و ریختن خون ناحق دست تطاول دراز کرد و مهتر واصل مهتر وکیل را
که از غلامان خاص پادشاهی بود بمیل در چشم کشیده و حسام الدین علی ولد میر خلیفه را که جاگیر او به الغ میرزا
انتقال یافته بود بحکم آنحضرت از جاگیر خود بکابل آمده متوجه ملازمت بود بانتقام استحکام زمین داور اعضای
محتنه او را قطع کرده بناخوشترین وضعی مسافر ملک عدم ساخت و جوی بهادر که از دولتخواهان ... بود
خدمت بود نیز به قتل رسید و خواجه معظم و بهادرخان و اتکه خان و ندیم کوکه و جمعی دیگر از مقربان بساط قرب را
محبوس ساخت و پیوسته به ارقام تلبیس اضلال و اغوای مردم میکرد و از آنجمله شیرافگن را بخداع آورد و حسن بیک
کوکه و سلطان محمد بخشی را بنده و بیجا ساخت و بی حقیقتان سفله طبع تنگ حوصله به اندک گمان فایده خاک
بی تمیزی در کاسه روزگار خود افگنده راه بی حقیقتی پیمودن گرفتند و بهانا عمده اسباب گرفتن کابل بی اتفاقی مردم و
غفلت آشنا شد چه در آن زمان حکومت کابل بمحمد علی طغائی مفوض بود و او در نهایت غفلت و مستی میگذرانید و اصلا
حزم و احتیاط مرعی نمیداشت القصه میرزا در مقام جمعیت سپاهی و سرانجام لشکر شده اسباب شورش ... از
روز بروز بالای ارک نشسته بود و لد بیگ و ابوالقاسم و جمعی از خوبیان شاهی که از ملازمت حضرت جنت آشیانی
عازم عراق بودند بدیدن میرزا آمدند در آن ساعت حضرت خاقانی نیز پیش میرزا تشریف داشتند و اکثر معتقدان
و مخلصان میرزا در پی ... طفیلی حاضر بودند ابوالقاسم را ... گفت
که شنیده ام ... خوردن ... که این جوان تکیه دل شده کار میرزا ساختیم و این نونهال گلشن اقبال را سلطنت بر دارم
ولد بیگ که مرد نیز ... این کار شود و از این اندیشه ... گفت که ما مردم ... این فضول ...

چون ... بر کار روش از تربیت جهانبانان که پیشتر از وقت بظهور رسد ارتفاع رایات جهانگشا

از بدخشان بدفع شورش و فتنهٔ میرزا کامران و محاصره نمودن کابل شورش میرزا
کامران و تسخیر کابل بمسامع اقبال رسید با وجود شدت سرما و کثرت برف و باران داعیهٔ عالی مصمم گشت که از راه
آب دره شتافته الطغای ... و فساد نمایند و بجهت شعور عاطفت میرزا سلیمان فرستاده و تقصیرات او بخشید
و آن حضرت زده قلعه آوازه ... جا و جاگیر کرامت فرموده بهمان محال که حضرت فردوس مکانی بوالد میرزا مرحمت
نموده بودند عنایت کردند و اندراب و خوست و کهمرد و غوری و آنچه در جاگیر میرزا هندال مقرر گشت و بدرفته
توفیقات الهی در ساعت مسعود عنان عزیمت بصوب کابل معطوف داشتند و بنابر تواتر و توالی برف و باران
روزی چند در طالقان اقامت شد بعد از تخفیف برف و باران از طالقان متوجه قندوز شدند و میرزا هندال بلوازم
مهمانداری پرداخت و بجهت رعایت خاطر میرزا در نواحی قندوز بباغ خسرو شاه اقامت اتفاق افتاد و بعد از
عید قربان از قندوز کوچ فرموده براه کوتل شیر در خواجه سیاران نزول اجلال اتفاق افتاد شیر علی که جلو از جهت
میرزا ... تنگی آب دره را بجهت محکم ساخته بود اما از ظاهر پتابید باطن چه سازد آخر کار از پیش میرزا هندال بعد
گریخت ... بعد از آن که اردوی معلی عبور فرموده از عقب در آمده بر بنگه و بر تال دست تطاول دراز ساخت
و چون موضع چاریکاران مخیم بارگاه اقبال شد ازین موضع جمع کثیر حقوق نعمت سابقه و لاحقه را بر طاق نسیان گذاشته
از جهت بی‌ننگی جدا شده نزد میرزا کامران رفتند و بدرعایت ترقی که فی الحقیقه درکات تنزل بود رسید تا شبل اسکندر سلطان
و میرزا سنجر برلاس ولد سلطان جنید برلاس خواهرزادهٔ حضرت فردوس مکانی و آنحضرت در حدود دمه توقف فرموده
خواتر شد بدب جمعی معامله با خصم فی حقیقت را به پیمان و عهود اطمینان بخشید بعد از ... آوردن خاطر ...
پریشان مجلس کنگاش منعقد شد حضرت ... بموقف عرض رسانیدند که چون میرزا کامران متحصن شده است
لایق آنست که از کابل گذشته بجده و دوری خواجه پسته نزول اقبال واقع شود تا اردوی معسکر فیروزی رسیده با
رای ... قرار گرفت و از همه سوار دولت شدند اندک راهی طی شده بود که بخاطر الهام مآثر آنحضرت چنین رسید
که بجانب خواجه پسته رفتن مناسب نیست چه اکثر مردم عیال در شهر دارند فی الجمله بار جدا خواهند شد و جمعی را اینجا خواهند
رسید کمک توجه موکب عالی براه مقدم بار قرار گرفته لایق دولت آنست که همت گماشته شهر شده را متصرف شویم چه
هم مردم از ما جدا نتوانند شد و هم از سبب بار ندهد که بعد از ... حاصل میشود و اگر میرزا بجنگ مبادرت نماید عین
صلاحست مدانچه رقم زدهٔ کلک تقدیر گشته نقش پذیر خواهد شد لهذا حاجی محمد خان را طلب داشته مکنون خاطر را با
او در میان نهادند او برین رای صایب آفرینها کرد و همین اندیشه قرار یافت حاجی محمد خان و جمعی براه کوتل منار روانه
شدند و خود بدولت و اقبال از پایان کوتل متوجه شهر گشتند میرزا هندال بجد ... افغانان نزدیک ... با
... شیر رسیده بود که شیر افگن اکثر مردم کار آمدنی میرزا کامران را سر کرده بجنگ آمد جنگهای نمایان از جانبین بوقوع
شد اکثر مردم پادشاهی را قدم تمکین و ثبات بر جای نماند و میرزا هندال در میدان نبرد مردانه استاده داد شجاعت
و دلیری داده و چون این معنی مکشوف خاطر اشرف شد قراجه خان و میر برکه و جمعی دیگر مثل شاه قلی نارنجی و امثال
آنرا حکم فرمودند که بکومک رفته مخالفان را تنبیه نمایند این جماعه متوجه عرصه نبرد شدند و میرزا که از همه پیش تاخته

درین اثنا حاجی محمد خان جمعی دیگر از آن را که از خدمت رفته بودند بوقت رسیدند و شکست بر گروه مخالف افتاد و خلق از دستگیر کرده بملازمت آوردند و آنحضرت از فرط رحم و صلح کلی خواستند که بر وزیری چند او را در بند و زندان نهند بر سلطنت
زیرلک و دولتخواهان التماس جنگش نمودند لیکن بموجب التماس قراجه خان و ابرام و جمیعی از دولتخواهان که از خدمت بودند برای مهمی او
خونبها در گرو داشتند حاجی بسیاست رسید و آنحضرت از راه خیابان متوجه کابل شدند درین حال در آن نیز جلو توقف کرده
بسر دروازه آهنین خود را رسانیدند میرزا خضر خان و ارغونیان بساوه بهمراه چاپچی گرفته دو شهر بند شهر فرا اولیای
دولت ابد پیوند در آمد و آن جنوب باغ قراجه خان نزول اجلال اتفاق افتاد و بسیاری از مفسدان بدسرانجام که در
جنگ گاه بدست اولیای دولت در آمده بودند بیاسا رسیدند شیر علی خود را بقلعه انداخت و مفطربان قلعه را اطمینان
خاطر حاصل شد حضرت جنت آشیانی سر باغ دیوانخانه وارث باغ نمودند بکوه عقابین که بر قلعه مشرف است نزول اجلال
اقبال فرمودند و توپها و ضرب زنها نصب کرده بقلعه میزدند و هر روز از مردم میرزا کامران بر آمده جنگ شاهی میکردند
محمدی خان و جلمه بیگ خویش او بابا سعید قبچاق و اسمعیل کور و ملا عبدالله ولد اوجی و چندی دیگر از بخت برگشتها
فرار نموده پیش میرزا کامران رفتند حضرت جنت آشیانی بقراجه خان و حاجی محمد خان و جمعی دیگر فرمودند که رو بروی
دروازه یارک جای گرفته قوی معلی اختیار کنند و در محاصره قلعه بیشتر توجه نموده مورچلها قسمت کرده کار بر اهل قلعه
تنگ ساختند و فرستادها در تفحص جاسوسان بودند که سی چهل کس از دروازه یارک بر آمده ایستادند چون حاجی
محمد خان بجانب آنجماعه تاخت تاب مقاومت نیاورده بقلعه پناه بردند درین اثنا شیر علی از قلعه بر آمده بحاجی
محمد خان جلادت ها نمایان کرده بدست راست او زخم کاری از دست شیر علی رسید و همراه مردم بادشاهی زور
آورده شیر علی را بدرون قلعه گریزانیدند حاجی محمد خان را به دارالشفا آوردند و مدتی بیمار بود و حضرت جنت آشیانی
اکثر و لعیت جیات سپرده بود آنحضرت کس پیش او فرستادند که سوار شده خود را بمورچلها نماید بموجب اشارت سوار
شد بار از شجاعت اعدا گساد یافت روزی میرزا سنجر پسر سلطان جنید که داغ بی حقیقتی بر جبین حال خود نهاده رفته بود
از قلعه بر آمده تاخت چون اسپ شیخ جلو بود او را برداشته تا باغ بنفشه آورد و بجا درآن حرفتن نبرد او را دستگیر ساختند
بحضور اشرف آوردند و آنحضرت جان بخشی فرموده بزندان خاصه فرستادند و محمد قاسم و محمد حسین خواهرزاده پهلوان
میر دوست میر برگه الحال سرگرام در حضور استقامت و تربیت یافته از امرای عظام این دولت ابد پیوند بودند سپیدی بر
تخت بیدار از برجی که میان دروازه آهنین و برج قاسم برلاس بود خود را انداخته در عقابین بزمین بوس شرف
امتیاز یافتند و مشمول عنایت بیغایت گشتند و در اثنای محاصره قلعه کلاسی از ولایت بجار بیکاران آمده اسپان
بسیاری دران قلعه بود میرزا کامران شیر علی را با جمعی کثیر تعیین نمود که آن اسپان را بتصرف در آرد و بر جنبه تندی
محمد خنگ جنگ که از معتبران میرزا بود منع کرد و بصریح گفت که اگر حضرت بادشاه خبردار شوند و مردم فرستاده سر راه
بگیرند و نگذارند که بسلامت بقلعه ملحق شویم بغیر از خرابی و آوارگی چه نتیجه دارد و میرزا که چشم طمع بر اموال مردم دوخته بود باین
حرف التفات نفرمود جمعی را بسر کردگی شیر علی نامزد ساخت فی الفور این خبر بعرض اشرف رسید و حاجی محمد خان
مقرر شد که آن ظلمه را از تعدی و تاراج باز دارد و حاجی محمد بعرض رسانید که آنجماعه شبا شب رفته اند و کار خود ساخته
اگر بالتعاقب کنیم و بر ایشان رسیم از دست خواهند رفت صلاح دولت آنست که مورچلها را استحکام داده سر راه بگیریم

کند از مردم قلعه در آیند آخر رای بهمین قرار یافت شیر علی ولد بی محمد خنگ و سایر مردم که سوداگران رسیده بودند بجانب
آنجا راه بر در کشیده گرفتند و بسیاری از متاع سوداگران تاراج رفت و چون مراجعت نموده خواستند که بقلعه در آیند
از استحکام راهها و مرطلبا قدم پیش نیامدند سجاد و بردی محمد با شیر علی گفت که ایلک سخن من پیش آمد هر چند سعی نمودند که
بقلعه در آیند میسر نشد ناچار خود را بکنار می کشیده در کمین فرصت نشستند روزی باقی صالح که از یکه جوانان مردانه بود و جدا
شده کامران میرزا را نیز جنگ دروازه آهنین آورده بگذاف گفت که بیک حمله شیر علی را از همین دروازه بدرون می برم
چون در دروازه کشوده جمعی از دلیران میرزا اقدام جلادت پیش نهادند محمد قاسم خان موجی و قاسم مخلص و جمیل بیگ که از آن
سوار جل بودند حاضر شده داد شجاعت و دلیری دادند سنبل خان با شصت نفر از غلام پادشاهی در بندوق انداز
کار بر وی تنگ ساختند که جمیل بیگ بشهادت رسید و باقی صالح که باعث این فتنه بود به تیر بندوق آتش در خرمن حیاتش
افتاد و جلال الدین بیگ را که از معتبران میرزا بود زخم کاری رسید و بسیاری از مردم میرزا زخمی شدند و باز
بقلعه در آمده دروازه را مضبوط ساختند شیر علی از در آمدن مایوس شده بجانب غزنین شتافت حضرت جنت آشیانی
خضر خواجه خان و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ و ولدی و جمعی کثیر التعیین فرمودند که گرم و چسپان شتافته آن بیدولت را
زاکه دستگیر نمایند فرستادند با در کوتل سجاوند بشیر علی رسیدند و جنگ سخت در پیوست و بهادران لشکر منصور نصرت
یافته غنیمت فراوان از نقد و جنس تصرف آوردند و جمعی کثیر اسیر شدند شیر علی با معدودی بجانب هزاره جات
رفته بنجا خضر خان پناه برده مردم پادشاهی مظفر و منصور مراجعت نموده سالما و غانما بملازمت رسیدند و حکم شد
که سوداگران تاراج خورده هر کدام اسب و اسباب خود را شناسند بگیرند اگر کسی بحق خود رسیدند و باعث ازدیاد
معدلت و مرحمت آن پادشاه حقیقت آگاه شد و باغیان اسیر را در برابر مورچلها آورده علانیه بعقوبتهای گوناگون
قصاص فرمودند میرزا کامران چون از همه راه ها نا امید شد و از هیچ طرف فتح الباب نیافت طریق گشته همت با قتل
خود را بکشتن طفلان معصوم و خوردسالان بیگناه و بر انداختن ناموس مردم مصروف داشته زن بابوس را
به اهل بازار سپرد و سه پسر او را که یکی هفت ساله و دوم پنج ساله و سیوم سه ساله بعذاب تمام کشت و نیز دیگر مورچل
قراچه بیگ و مصاحب بیگ انداخت و سردار بیگ پسر قراچه بیگ و خدا دوست پسر مصاحب بیگ را که بر بالای
قلعه بسته آویخت و پیغام فرستاد که آمده مرا ببینید یا راه بدهید که بدر روم یا پادشاه را از محاصره برخیزانید و
الا پسران شما را هم مثل پسران بابوس خواهم کشت قراچه خان که دران زمان وکیل مطلق العنان بود آواز بلند
ساخته گفت که حضرت سلامت باشند جان و مال و فرزندان ما که عاقبت در عرضه تلف اند چه بهتر ازین که در
راه صاحب دولی نعمت بکار آیند فرزندان ما چه باشند جان ما فدای آنحضرت است شما از اندیشهای ناصواب
بگذرید و از راه معذرت و شرمساری در آمده ملازمت نمایید که بغیر ازین علاجی نیست و از راه دیگر نجات ممکن
نی انگاه در هر چه بهبود شما باشد و از دست ما آید خواهیم کوشید و ما را از کشتن فرزندان چه می ترسانید اگر فرزندان
ما را امری واقع شود عوض آن بسهولت میسر است حضرت جنت آشیانی قراچه خان و مصاحب بیگ را طلب
داشته بلطفهای سرشار خوشوقت ساختند میرزا در عرض و ناموس مردم دست زده بی آزرمی و خیره چشمی
شعار خود ساخته زن محمد قاسم موجی را به پستان بسته آویخت و این بی اعتدالیها بیشتر باعث و بال و خسران کامل

میرزا النفت و از سوانح که باعث انکشاف حقایق رموز الهی و ظهور کرامات حضرت خاقانی شد آن بود که میرزا کامران از
کوتاهی خرد و بد اندیشی ذات و بیحالی بوستان سلطنت یعنی آنحضرت را در برابر توپ آورده نگاه داشت چون حراست و حمایت
ایزد تعالی حافظ و ناصر ذات برگزیده خویش باشد هرآینه از بد اندیشی و بدسگالی ستمکاران حق ناشناس بجا آسیبی بدان
ملقای او نرسید بلکه این اراده باطل موجب ازدیاد اخلاص و اعتقاد اهل بصیرت و باعث خذلان حال جمعی کور باطن تیره
دل گردید مجملا چون آنحضرت را در برابر توپ داشتند فی الفور دست قادراندازان موشکاف در لرزه شد و فتیلهای تفنگ
افسرده گشت و هرچند تدبیر بکار بردند نتیجه نگرفت سنبل خان میر آتش ازین رهگذر در حیرت فرو شد و چون نظر بجهت
توپ انداخت حضرت خاقانی را شناخت نزدیک بود که قالب تهی کند در ساعت دست از کار باز داشت و آن سیاه دل
چند زمانی بدین وسیله از بلیه نجات یافت و چون حقیقت حال بعرض حضرت جنت آشیانی رسید سجدات شکر این موهبت بجای
آوردند و موجب قرب زوال اهل قلعه شد درین اثنا میرزا الغ بیگ از زمین داور و قاسم حسین خان سیستانی از قلات
و خواجه غازی که در اردوی شاه مانده بود و شاه قلی سلطان که به بیرام خان خویشی داشت از قندهار و جمیع دیگر از بدخشان
بملازمت رسیدند آنحضرت مورچال این مردم در جانب دروازه [illegible] حکم فرمودند و کار بر میرزا تنگ تر شد چون اکثر
اندیشهای او باطل گردید از راه چاپلوسی و تملق در آمده بوسیله قراچه خان معروض داشت که از گذشته پشیمانم و قرار داده ام
که بسعادت خدمت شتافته تلافی و تدارک تقصیرات سابق و لاحق نمایم و بتجدیدات شایسته دل آنحضرت را بجوید مهربان سازم
التماس آنکه بر جان و مال من بخشیده در سایه مرحمت خویش جای دهند آنحضرت بمقتضای بزرگی و علو همتی ملتمس او را بعز
قبول مقرون داشتند لیکن چون میرزا هندال و قراچه خان و مصاحب بیگ اکثر اعیان لشکر از مشرب عذب اخلاص
بهره وافی و نصیبه کافی نداشتند خواستند که گرمی هنگامه آنها افسردگی نپذیرد لهذا به آمدن میرزا راضی نشدند و
بجرمهای توهم آمیز میرزا را ترسانیدند و گفته فرستادند که بچه امید در قلعه می باشی و بکدام چشم داشت بملازمت می آئی روز
بروز اسباب قلعه گیری آماده تر میگردد زود تر خود را از طرف مورچال حسن علی آغا بیرون انداخته راه سلامت پیش گیر
و میرزا باشاره ایشان شب پنجشنبه هفتم ربیع الاول نهصد و پنجاه و چهار از همانجا که نشان داده بودند راه بدخشان پیش گرفت
که شاید بوسیله میرزا سلیمان و اگر آن میسر نشود به امداد اوزبکیه کاری تواند ساخت آنحضرت حاجی محمد خان و جمعی را به
تعاقب میرزا تعیین فرمودند و خود به دولت دار السلطنه کابل را که وحشت سرای دیو ساران شده بود بنور قدوم گرامی
عشرت خانه انس گردانیدند و بدیدار فیض آثار شاهزاده عالیمقدار کامیاب حضور گشتند و سجدات شکر این موهبت عظمی بتقدیم
رسید حاجی محمد خان و جمعی که به تعاقب میرزا تعیین شده بودند اگرچه بدو رسیدند اما بتکاسل سپاهیان کهنه فعله عمل نموده اغماض
عین کردند و میرزا جان سلامت بدر برد و اماق سلطان و اکثر مردم او بدست اولیای دولت افتادند و چون سده عدالت
حاضر ساختند هرکدام فراخور جرایم خویش بسزای کردار گرفتار آمدند از انجمله سلطان قلی اتکه و ترسون میرزا خویش عبد الله میرزا
و حافظ مقصود و مولانا باسقی برغوی و مولانا قدم ارباب بیاسا رسیدند و میرزا کامران از راه غوربند [illegible] متوجه بدخشان
شد میرزا بیک و شیر علی که از معتبران میرزا بودند با چندی در نواحی ضحاک بمیرزا ملحق گشتند و چون بغوری رسیدند میرزا
بیگ برلاس که حاکم غوری بود پیغام فرستادند که آمده ببین او در جواب گفت که از من حرام نمکی که شعار بدگوهر است
نمی آید میرزا خواست که از غوری بگذرد دیگر ایلچیان مردم میرزا دشنام داد و اشارت بجانب میرزا کرد که همراه این مرد جنگ [illegible]

لشکر زده از جمعیت در خدمت حضرت فردوس مکانی در بنا بود می هرگز از حاکم غوری تا این زمان گذشته میرزا الغ بیگ او را زده
شده گفت که چرا این حرف گوسفندی میکنی در جواب می گفت من از بی اعتمادی شما این چنین میگویم اگر از شما قدرت جنگ و سعادت
حال می فهمیدم چنین نمیگفتم آن دیوانه با سخنان درشت در جواب گفت میرزا اگر گمان کنم غوری جنگ کرده شکست یافته جانب
مردم غوری افتاد و غوری شکست میرزا در آمد و میرزا الغ بیگ را سالمانی همراه بوده و شیر علی نیز از آنجا گذشته خود به بدخشان متوجه
شده و کس نزد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستاد که اگر آنجا را اعانت و امداد او کرده موافقت برسند بنشان بر حوالی قلعه ظفر
در حوالی پادشاه از دست نداده و خود از سعادت میرزا آنگاه در گشته میرزا کامران بسبب عقد اوهام باطله متوجه بلخ شد
که شاید بمدد و امداد پیر محمد خان بدخشان را تواند گرفت حضرت جنت آشیانی قراچه خان را به بدخشان تعیین فرموده بودند که در خدمت میرزا سلیمان
و میرزا ابراهیم و سایر اولیای دولت مشغول گشته میرزا کامران را بدست آورند یا از آن ملک برآورند از راه قراچه خان
به بدخشان رسیده باتفاق میرزایان متوجه قلعه غوری شده و در آنجا با شیر علی و مردم میرزا کامران که متحصن بودند جنگهای
مردانه کردند و جوانان نیک از طرفین کشته شدند از انجمله خواجه نور و ملا میر کتابدار که از بهادران و منظوران میرزا هندال
بودند بدرجه شهادت رسیدند آخر محصوران قلعه تاب نیاورده فرار نمودند و قلعه بدست اولیای دولت در آمد در این اثنا
خبر آمدن میرزا کامران و پیر محمد خان از بلخ رسید میرزایان قرار جنگ نداده به شتاب جبال باز گردیدند حضرت جنت آشیانی
هرج و مرج بدخشان را استماع فرموده عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف داشتند و در غوربند قراچه خان آمده ملازمت
نموده و چون اسباب قراچه خان در هنگام مراجعت بتاراج ایماقات رفته بود رخصت کابل یافته که رفته سامان نموده خود را
بموکب عالی رساند و رایات اقبال از غوربند کوچ نموده بموضع گلبهار نزول اجلال فرمودند که تا آمدن قراچه خان روزی
چند به سیر و شکار گذرانیده چون قراچه خان بملازمت رسد متوجه پیش شود اگر چه وقت گذشته بود معهذا آنحضرت بهمان
عزیمت اول راسخ بوده رایات اقبال بصوب بدخشان برافراشتند و چون مشیت ایزدی بر این رفته بود برف کوتل
هندوکوه سد راه شد و شورش غریبی در آن کوتل پدید آمد که عبور دشوار نمود بمقتضای صلاح وقت عنان مراجعت معطوف
داشته متوجه کابل شدند که در موسم بهار عنان عزیمت بصوب بدخشان معطوف دارند

ذکر مکتب نشستن حضرت خاقانی و شرح دیگر سوانح و وقایع

چون از عمر ابد پیوند حضرت شاهنشاهی چهار سال و چهار ماه
و چهار روز گذشت بضابطه اهل ظاهر پاس رسم و عادت داشته آن دانای رموز ازلی و گنجور فتوحات نامتناهی را بمکتب
در آوردند و مولانا عصام الدین ابراهیم بشرف آخوندی آنحضرت خلعت امتیاز پوشید لیکن چون تقدیر ایزدی بر این رفته
بود که آن برگزیده درگاه الهی از اکتساب علوم ظاهری مورد فیوضات نامتناهی باشد هر چند حضرت جنت آشیانی در تحصیل
علوم ظاهری سعی فرمودند نتیجه بر آن مترتب نشد روزی چند ملا عصام الدین ابراهیم معلم آنحضرت بود بعد از آن بحکم
عدم کوشش مشار الیه فرموده مولانا بایزید را به این خدمت مقرر داشتند همین طور چند معلم تغیر و تبدیل یافت و حضرت
خاقانی اصلا التفات نمیفرمودند ظاهراً حکمت در این بود که بر جهانیان ظاهر شود که دانش این پادشاه حق آگاه از قسم موهبت است
نه از جنس کسبی بالجمله حضرت جنت آشیانی در این ایام که بکابل تشریف داشتند همواره متوجه سامان یورش بدخشان و تسکین
شورش میرزا کامران می بودند چون میرزا کامران از اعانت میرزا سلیمان و میرزا هندال نا امید شده بجانب بلخ گریخت که ایلی
و ملک پیر محمد خان بدخشان را متصرف در آورد از روی تفحص حقیقت حال را به پیر محمد خان اعلام نمود پیر محمد خان مقدم میرزا را

گرمی داشته مردم معتبر خود را به اسفندیار فرستاد و میرزا را با احترام تمام بجانب خود برده ...
خود همراه ساخته به بدخشان آمد میرزا این تاب مقاومت نیاورده به شغاب جبال پناه برد و دیگر بدخشان بتصرف میرزا کامران
درآمد میرزا محمد خان شیخی را به کنگ میرزا کامران گذاشته خود مراجعت نمود میرزا سلیمان و کشم و طالقان آمده و رفیق کوکه و خان
بردی را با جمعی از جغتای و اوزبک بر روستاق تعیین کرد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم جمعیت نیک ورکلاب بهم رسانیده
بر روستاق آمدند و با رفیق کوکه و دیگران جنگ مردانه کرده بسرنوشت آسمانی شکست یافتند و ناگزیر باز خود را بحدود
کوهستان کشیدند و از سوانح این ایام آنکه چون قراچه خان بعد بر خدمت شایسته گشته مورد عنایات بی‌غایت شده و پایه
اقتدارش بجائی مرتبه اعتبار رسید از دایره زیاده از حساب تورگی و صاحبی پیش گرفت و مطالب دور از کار رصد پیش
خاطر خود ساخت و قدم از جاده اعتدال بیرون نهاد از جمله خواجه غازی دیوان که از حسن کفایت و درایت منظور نظر اشرف
بود نفار خاطر بهمرسانیده استدعا نمود که او را البته پیش من فرستند تا گردنش بزنم و منصب او بخواجه قاسم تولد عنایت
فرمایند و خاطر حق ناشناس آنحضرت به این مهم ارادهای باطل او توجه نفرمود قراچه خان از برگشتگی طالع جمعی کثیر را از
راه برده بجانب بدخشان روان شد و بابوس بیگ و مصاحب بیگ و اسماعیل بیگ دولدی و علی سقلی اند بلای و حیدر
دوست مغل و شیخم خواجه خضر و قربان قراول با قریب سه هزار سوار کار آمدنی که از قریب و از نهای او بود تذبذب
براه کوتل منار بادیه پیمای ضلالت گشتند و چون این خبر بسامع علیه رسید خواستند که خود بنفس نفیس تعاقب این بیدولتان
نموده تادیب فرمایند بملاحظه ساعت مختار خود بدولت توقف فرموده جمعی از ملازمان درگاه اقبال را بتعاقب
تعیین فرموده و همچنان هرکس بنده‌های با اخلاص که حاضر میشد دفعه بدفعه روانه می ساختند چنانچه نزدی بیگ خان
و شیخم خان و محمد قلی برلاس و عبدالله سلطان و دیگر دولتخواهان متعاقب هم شتافتند و قریب به نیم روز که ساعت
مسعود بود آنحضرت خود بدولت و اقبال سوار ... بنصرت شدند از آنکه جوانان که پیشتر شتافته بودند در حوالی
قراباغ بچنداول آن بیدولتان رسیده دست برد نمایان ظاهر ساختند و آخرهای روز در سرجوی سوری به قراچه خان
شکست و گریزان شدند درین هنگام شب بیابان حایل آن تاریک دلان درآمد و از پل غوربند گذشته پل را ویران ساختند
و تعاقب کنند با مراجعت نموده در قراباغ به شرف ملازمت استسعاد یافتند رای جهان آرا بران قرار گرفت که موکب عالی
بکابل مراجعت نماید و از انجا بسامان و سرانجام شایسته متوجه بدخشان شوند قراچه خان ترسعلی شغالی را که وکیل او بود
در جهیر گذاشته که در آن حدود بوده از اخبار کابل میرسانیده باشد و خود از کوتل هندوکوه گذشته در کشم بمیرزا کامران
ملحق شد روز دیگر حضرت جنت آشیانی مراجعت نموده بکابل تشریف ارزانی فرمودند و جمعی از کافرنعمتان که حقوق را بعقوق
مبدل ساخته بودند تنبیهای مناسب حال نهادند چنانچه قراچه قرابخت و اسماعیل خرس و مصاحب منافق و بابوس بوث
و منشور اقبال میرزا هندال و میرزا سلیمان شرف نفاذ یافت که استعداد نموده منتظر ورود موکب عالی باشند و بحاجی
محمد فرمان شد که از غزنین خود را زود بعتبه دارالخلافت رساند و درین ایام که همواره همت جهانگشا مصروف تنبیه یورش
بدخشان و تسکین شورش میرزا کامران بود و اکثر اوقات از ارکان دولت و اعیان خلافت کنگاش میخواستند جمعی
که از جوهر شجاعت و سرمایه خرد بی بهره بودند بر منع عزیمت تعقیدها ترغیب می نمودند و بعضی که دل قوی و همت کار طلب داشتند
موافق رای جهان آرا بر منع بدخشان اهتمام سفر نمودند روزی از سلطان محمد پرسیدند که توجه میکوئی او بعرض رسانید

که میرزا کامران از رفتن این حرم محترم خان مغرور شده همت احتمال غالب آنکه پیش دستی نموده متوجه اینجانب شود و اگر ...
پادشاهی بیشتر از راه کوتل بنده و کوه گذر ... از جانب اولیای دولت است والا فبعون الله باشد نقش طور دیگر خواهد نشست
آنحضرت بر لکاتش آنجمین را گروه فرمودند که اگر او مغرور است ما بدرگاه الهی نیاز مندیم و این جنبش بر زبان همت بر ...
گذشته ... سپاه او کس بنده خویش مغرور ... که مغرور است ... از سرکنده ... گفتند که توقف با چه صورت دارد
انشاءالله در همین نزدیکی از کوتل عبور خواهیم فرمود نهضت موکب منصور حضرت جنت آشیانی

ببدخشان و شکست دادن میرزا کامران و همعنان فتح و فیروزی مراجعت بکابل

چون همت جهانگشا به تسخیر بدخشان و تسکین شورش میرزا کامران تصمیم یافته بود روز دوشنبه پنجم جمادی الاول نهصد و پنجاه
و پنج اختیار ساعت فرموده بیدرقه توفیق پای همت در رکاب توکل آورده بآن صوب نهضت فرمودند و اولنگ چالاک
مخیم بارگاه اقبال شد و بعد از سه روز از آنجا بقراباغ نزول اجلال اتفاق افتاده تا ده دوازده روز بجهت بعضی مصالح ملکی در آن
منزل توقف روی داد و حاجی محمد خان با وجود آنکه اخبار بیوفائی او اشتهار یافته بود بهواخواهانه بشرف ملازمت سعادت پذیرفت
و قاسم حسین خان نیز از حدود بلکش بخدمت رسید و در همین منزل میرزا ابراهیم سپهنوی کوکب دولت از بدخشان الحاح
کرده سعادت بساط بوس دریافت و انوار عنایات خاص بر وجنات احوال او تافت و از غرایب وقایع که نوید بخش فتح
و فیروزی شد آن بود که چون موکب عالی قریب بولایت بدخشان رسید روزی آنحضرت بدآفتابه خانه درآمدند و مقرر بود
که همیشه مرغ سفیدی در آنجا باشد بخاطر فیض مظاهر خطور کرد که اگر این مرغ سفید پرواز کرده همای وار بر کتف ما برآید و آواز
کند نشان فتح و اقبال است بمجرد خطور این نیت مرغ مبارک‌فال پرواز کرده همای‌وار بر کتف عز و شرف نشست و آنحضرت
انبساط تمام فرموده سجدات شکر الهی بجای آوردند و نیز از سوانح که مقدمة الفتح را سزاوار باشد آن بود که چون میرزا
ابراهیم بنواحی تنجیر رسید تمر شغالی سر راه میرزا گرفت ملک علی خنجیری با قوم و قبیله خود معاونت میرزا نموده با تمر
شغالی جنگ مردانه کرد و بشمشیر خون آشام کار او تمام ساخت میرزا بجهت احتیاط ملک علی خنجیری را همراه گرفت
که بملازمت سربلند سازد و آن دولتخواه ساده لوح لنگر ناقص زمین دارانه از همراهی میرزا تقاعد جسته جرات بر اقدام آن
سعادت ننمود و بعد از مبالغه بجنگ پیش آمد میرزا با آنکه معدودی همراه داشت دست برد عظیم نموده جریده خود را
به آستان بوس رسانید و روز دیگر ملک علی خنجیری برادر خود را فرستاده از روی تقصیر و خجالت معذرت خواست
و سر تمر شغالی را به درگاه معلی فرستاده و آنحضرت او را بخلعت و انعام سرافراز نموده رخصت انعطاف ارزانی
داشتند و منشور استمالت با تشریف لایق بملک علی خنجیری مکرمت شد و فرمان مرقوم گردید که میرزا نشناخته
دولتخواهی سودی نبخشید مکشوف ضمیر اقدس است چون رایات اقبال به آن حدود رسید مراحم پادشاهی عز امتیاز خواهی یافت
و میرزا ابراهیم را بعنایت خاص شرف اختصاص بخشیده فرزند خواندند و جلایل اشفاق خسروانه شامل حال او داشته رخصت
پیش فرمودند که خود را بمیرزا سلیمان رسانیده بجمع لشکر و سرانجام اسباب نبرد اهتمام نماید و منتظر باشد که عنقریب عرصه
بدخشان مخیم سرادقات فتح و فیروزی خواهد شد چون بجده و طالقان نزول اجلال اتفاق افتاد به استلام عتبه عالی مبادرت
نماید و حضرت خاقانی و مهد علیای مریم مکانی را از موضع گلبهار بدار السلطنه کابل رخصت فرمودند و محمد قاسم موجی بداروغگی
کابل مقرر گشت و چون از نواحی موضع بازارک حاجی محمد بابا قشقه و قاسم حسین سلطان و شیر بیگ و محمد قلی برلاس و علی قلی سلطان

و بجهت لطیفه و حسب [illegible] شد چون بهم خطابات [illegible] یافتند بجهت آنکه امرا از کوتل هندوکوه گذشته بودند سلطان و
قردی محمد جنگ جنگ که در قلعه اندراب بوده اند دیگر بر جای خود بود و بحسب حکم اشرف تردی بیگ و محمد قلی برلاس بدوست [illegible] گشتند که اهل
و عیال این جماعه نیز در آنجا گرفتار نموده اند بدست آورند میرزا کامران بسبب باده غرور در مدد و قلعه ظفر بود و امرای عزیز و جمله
و حفظ مسالک هر طرف میرزا اهتمام مینمودند بجائی رسیده و ملا خرد و دیگر که بخدمت میرزا کمال قرب داشت همواره از علاقه
ذات و باعث خوی کلیت آتش افروز فتنه و فساد بود درین باب بر چند کوشش نمود سود نداد آخر قراچه خان و آن [illegible]
سعی نموده مصاحب بیگ را فرستادند که اهل و عیال را از قوست بطالقان آورد که مبادا لشکری از کابل بدو رسد و اینها اسیر
شوند مقارن اینحال تردی بیگ و محمد قلی برلاس بحوالی قوست رسیدند مصاحب بیگ زمان بیشتر عیال را آورده بطالقان
برده بود و بمالکه از عقب مانده با سایر [illegible] اسیر شده باشند و چون رایات عالی قریب به اندراب رسید میرزا هندال از قندز
آمده شرف ملازمت دریافت و شیر علی را نقید بنظر در آورد و آنحضرت میرزا را بتفقدات بیکران سرفراز ساختند از آنجمله حکم
شد که سواد و احراز دولت ملازمت نماید و مجمل از این سرگذشت آنکه پیش از در آمدن سپاه نصرت قرین ببدخشان چون
کار و بار میرزا کامران در انجا رواج گرفت شیر علی اعتبار تمام یافت و از کمال غرور بدمستی به میرزا بی ادبانه سلوک میکرد
و در باب گرفتن قندز و بدست آوردن میرزا هندال اهتمام مینمود تا آنکه میرزا در قندز نشین کرد میرزا هندال بیمن اقبال
پادشاهی او را دستگیر ساخت شرح این آنکه پیاده بسیار از لشکر قندز فراهم آمده شبی خانه او را گرد گرفتند و او گریخته خود
را در جوی آب انداخت و یکدست او شکست و یکمیکه خود دستگیر شد چون میرزا هندال او را بملازمت آورد حضرت جنت
آشیانی نظر باعمال ناشایست او نفرموده رقم عفو بر جرایم او کشیدند و بخلعت خاص استیار بخشیده عزت نامزد او فرمودند
و از آنجا که در ذات او جوهر مردانگی و سپاهی یافته بودند از چندین تقصیرات عظیم که هر کدام مستوجب سیاست بود گذشته
بچندین نوازشی اختصاص بخشیدند و بعد از آنکه میرزا هندال بوفور مراحم پادشاهی مفتخر و مباهی گردید حکم فرمودند که حاجی محمد
خان و جمعی دیگر در ملازمت میرزا ابراهیم سفلای ستانیده و امرا از صلاح میرزا و فرموده ایشان عدول نمایند و در
لوازم خدمت تقصیر از خود راضی نشوند و اواسط جمادی الآخر بصد و پنجاه پنج التک قاضیان که از مو منع اندراب است مخیم
سرادقات اقبال گشت و قاسمی اندراب و مردم تونچاهی و سالقانچه و بلوچ و جمعی از سپاهی و ایماق بدخشان و نوکران مصاحب
بیگ سعادت آستانبوس دریافته مشمول عواطف پادشاهی گردیدند و از آنجا کوچ بکوچ نهضت عالی بطالقان روی نمود
اکثری از مردودان درگاه پادشاهی و جمعی کثیر از ملازمان شدیم میرزا کامران با میرزا عبدالله در آنجا متحصن بودند میرزا
هندال و اعیان لشکر حکم شد که از آب تنگی گذشته دست برد شایسته نمایند و درینوقت میرزا کامران از حد و قلعه ظفر و
کشم خود را بالغار رسانیده با این گروه وخیم العاقبت ملحق گشت روز پنجشنبه پانزدهم جمادی الآخر بلندی که آنرا چلپیان میگویند
تلاقی فریقین اتفاق افتاد و جنگ عظیم در گرفت هنوز موکب پادشاهی از آب تنگی گذشته بود و بقدر فاصله درمیان هراول
و قول بود که بمقتضای حکمت ازلی هراول پادشاهی روگردان شده از آب گذشت و سپاه مخالف دست بغارت و
تاراج گشادند میرزا کامران با معدودی بر سر پشته بلندی استاده تماشا میکرد درین اثنا موکب پادشاهی بر کنار آب
رسیدند و آنحضرت خواستند که رو بروی مخالف از آب عبور فرمایند بعضی از مخبران صادق معروض داشتند که در پیش
آب عقبه [illegible] گروه بالا تر [illegible] است و آن زمین سنگلاخ است از آنجا عبور بسهولت میسر نخواهد شد لاجرم بدولت و

قتال متوجه آن سمت گشتند چون نزدیک بسپاه رسیدند شیر مردانه حمله [illegible] رکاب نصرت قرین [illegible] آورده بودند و
جمعی که در سر جلو آنحضرت می رفتند حکم [illegible] که این جرم ملک گیری [illegible] بر سر ایشان دست [illegible] نفاذ گیران مشغول شده
که غالب نمی ساخت بعد ازان اسماعیل بیگ دلدی [illegible] دستگیر کرده بعضو اشرف آورده بود آنحضرت بشفاعت منعم خان جرم
معفو جرایم گردانیده جان بخشی فرمودند و منوچهر [illegible] که میرزا کار [illegible] آنجا بود شد و فتح الله بیگ برادر [illegible] که بر
براول ساخته [illegible] زخمها بر آن [illegible] جنگ مردانه [illegible] و فتح الله بیگ از اسب جدا شد و [illegible]
کوکلتاش [illegible] بهلگشایی [illegible] میرزا تاب مقاومت نیاورده بجانب قلعه طالقان راه
گریز پیموده در استحکام بنیان قلعه کوشش نموده لشکر پادشاهی مشغول تاخت و تاراج شده و بر سر اسباب [illegible]
آنحضرت حکم نزول فرموده بعضی [illegible] هرچه بدست هر کس در آمد از وی باز [illegible] و دیگر [illegible] طمع در آن نکنند و درین جنگ [illegible]
پادشاهی را بسر موری آسیب نرسید مگر علی قلی خان که زخمی شد و اسحاق بیگ سلطان [illegible] بیگ ولد [illegible] میر [illegible] بابا
چوچک و جمعی کثیر از لشکر مخالف که بملاقات سپاه منصور شتافته بودند دستگیر شدند و میرزا [illegible] و حاجی محمد آنها را
گرفته بملازمت آوردند آنحضرت بموجب قواعد شفقت و معدلت فراخور حال هر کس بلطف و قهر اختصاص بخشیده سجدات
شکر بتقدیم رسانیدند آنگاه بمحاصره قلعه طالقان همت جهانگشا مصروف داشته مرچلها قسمت فرمودند روزی از مرچل
منعم خان و محمد قلی برلاس و حسن قلی سلطان مهردار تعلق داشت [illegible] مردم قلعه [illegible] انداخته بودند [illegible]
رسیده [illegible] ساخت حضرت جنت آشیانی از کمال مرحمت و قدردانی تاسف عظیم خورده [illegible] بر زبان اقدس گذشت
که کاش مصاحب بیگ برادر [illegible] بجای [illegible] گشته میشد و در خلال این حال بمقتضای عواطف ذاتی و صلهٔ رحم فرمانی بمیرزا کامران
قلمی فرمودند و بعد از اهتمام بنصایح بزرگانه این عبارت مسطور شد که ای برادر [illegible] ای عزیز [illegible] جنگ جواز این کار که باعث
شورش و خرابی بسیار و موجب هلاکت و آزار بیچاره [illegible] مردم شهری و لشکری رحم نمایی و مصحوب [illegible]
این [illegible] بسعادت ارسال داشتند چون میرزا مست غفلت و مغرور شجاعت و جمعیت خود بود باین نصایح اقبال سعادت
پذیر نشد و از بیخردی و ستیزه کاری این بیت در جواب نوشت بیت عروس ملک کسی در کنار گیرد چست ؛ که بوسه
بر لب شمشیر آبدار زند ؛ [illegible] ادبار میرزا بمسامع علیه رسانیدند و حکم بضبط مرچلها شد درین اثنا میرزا
سلیمان و میرزا ابراهیم با جمعیت تمام به استلام عتبه علیه شرف اختصاص یافته بلطف عواطف خسروانه ممتاز گشتند و جهانگیر خان
ولد ویس قبچاق با مردم کولاب نیز آمده ضمیمه عساکر اقبال شد و در مدت یکماه محاصره روز بروز ابواب فیروزمندی
بر روی اولیای دولت گشوده تر میگشت و کار بر اهل قلعه تنگ میشد تا آنکه از اهتمام حیله و تدبیر قطع امید نموده از [illegible]
پیر محمد خان اوزبک که مدتی چشم انتظار بر سر راه داشت مایوس گشت و بی اختیار دست [illegible] اطاعت و انقیاد زده
[illegible] را وسیله نجات خود ساخت و انواع الحاح و استغفار پیش آورده روزی رقعه [illegible] و [illegible] مشتمل
بمضمون آنکه حقوق عنایت و رعایت آنحضرت را ندانستم دیدم آنچه دیدم اکنون از گذشته پشیمانم [illegible] که بعنوان کعبه معظمه
رخصت فرمایند تا خود را از لوث معصیت بغی و کافر نعمتی پاک ساخته بملازمت رسانم و تدارک تقصیرات نمایم امید از اشفاق
و اعطاف آنحضرت چنانست که این ملتمس من بوسیله [illegible] چهره کشای مراد گردد میرزا از جمله [illegible]
و صفا امتیاز داشت [illegible] مخصوص و منسوب بود حضرت جنت آشیانی باو توجه تمام داشت و درین یورش [illegible]

که جواب حضرت جنت‌آشیانی گرفته بر قلعه لنگر ... و چون عرضه داشت میرزا به صاحب فرخ و جلال رسید حضرت میرزا را طلب نوشته
و در جواب مطالعه فرمودند میر عرض کرد که جواب در امن نوشته درون قلعه بفرستم و این عبارت نوشت اعلام [illegible]
اعلام من آیة الاخلاص والسلام من التسلیم والسلام علی من اتبع الهدی بعد ازین اهل قلعه علامی در اخلاص است و سلامت در
اطاعت و انقیاد و سلام بر کسی که راه راست را پیش گیرد چون میرزا کامران بر مضمون نوشته اطلاع یافت [illegible]
که از آنجا میر ... بنده و فرزند ... حضرت جنت‌آشیانی که معدن مروت و کرم بودند میرزا [illegible]
میر تقصیر ... لوازم ... حق ... معقول ... صریح و تلویح گفت و از هر باب ... میرزا تسلیم پیش انداخته تقصیر
تقصیر شفاعت ... مجلس فرمودند که اکنون چاره کار آنست که ... اخلاص ... پیشتر ساخته ... عذر خواهی
همراه ... ملازمت ... میرزا ... مصلحت ... روان شده و چون نزدیک به قلعه رسید میرزا ... سخن
روز کار ... که این ... در عالم ظاهر ... است ... میرزا گفت که چون
... ملازمت ... در ... نجات یافتید اکنون لایق آنست که ... گرده ... گردن
بسته به درگاه ... شنید ... خطبه بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت خوانده رخصت سفر حجاز و زیارت خانه مبارک ...
میرزا ... قبول ... گفت از حضرت التماس کنید که ... رخصت فرمایند که از قدیمان ...
که ... در سفر حجاز ... میر چون مراجعت نموده بملازمت آمد حقیقت حال بموقف عرض رسانید ...
میرزا ... آنحضرت ... تقصیرات میرزا را بخشیده بدانچه میر مقرر ساخته بود امضا فرمودند و روز
جمعه دوازدهم رجب سال نهصد و پنجاه و پنج مولانا عبد الباقی صدر درون قلعه خطبه بنام نامی حضرت جنت‌آشیانی خواند
و آنحضرت در جایی که فرود آمده بودند سوار شده بباغ که در آن نزدیک بود نزول اجلال فرمودند ... طرف شده
و حکم عالی ... که حاجی محمد ... واقف باشند که میرزا با ... که مقرر شده از قلعه ... بیرون آمدن از
قلعه ... و ... دوست خان ... و عبد الوهاب و سید محمد ... و محمد قلی شیخ ...
و جمعی را تعیین فرمودند که دروازه قلعه را محافظت کرده ... از دست ... گردن بسته به درگاه حاضر سازند بموجب فرمان
داد میرزا از قلعه برآمد در اثنای راه یکی از ملازمان میرزا ابراهیم ... و چون حقیقت بعرض اشرف رسید
از ... میرزا ابراهیم ... آنحضرت ... فرمودند میرزا ابراهیم ...
رخصت ... و حاجی محمد ... که چون ... ملازمان میرزا ...
... بخلعت و اسب ... خواجه جلال الدین محمد میر ... شب ... عالی مجلس
پادشاهانه ترتیب فرموده بار عام دادند اول قراچه خان را شمشیر در گردن بسته حاضر ساختند چون ... مشغول ...
عفو ... فرود ... و حکم فرمودند که شمشیر از گردن او برآرند که گناه بخشیده شد ... گفتند عالم سپاهگری
... این خطا ... دست ... بیک خان ... بعد از آن ... بیگ
را ... شمشیر بر گردن بسته آوردند و حکم فرمودند ... شمشیر ... آنگاه ... بیگ ولد قراچه خان ... فرمودند که گناه
... چه گناه ... بخشش ... آخر ...
آمده ... حضرت ... فرمودند ... جواب داد که ...

دست قدرت الهی سپاه گروه باشند ازانجا چو [illegible] حسن قلی سلطان مهردار که همه وقت در حضور داشت این [illegible]
مجلس بود [illegible] جمادی [illegible] تمامی امرا خصوص [illegible] قراجه خان [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] آب طالقان [illegible]
[illegible] رجعت نموده [illegible]
واقعه که چون میرزا کامران بحوالی [illegible] رسید در حوالی میرزا عبدالله [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] تقصیرات خود [illegible] پادشاهی [illegible] میرزا عبدالله رسید [illegible]
ایشان شما [illegible] از من [illegible] میرزا عبدالله در جواب [illegible]
[illegible] در دل [illegible] امید داشت میرزا فرمودند که آن کدام است گفت امروز [illegible]
تسلیم کردن ایشان [illegible] مبالغه [illegible]
بدین [illegible] ادب [illegible] گذشته [illegible] میرزا کامران [illegible]
[illegible] روان شدند و چون بنواحی اردوی [illegible] رسید بالوس [illegible] ملازمت فرستاد و [illegible] خود [illegible] عرض داشت
بحضرت از رسیدن آمدن میرزا خوش وقت شده حکم فرمودند که اول منعم خان و تردی بیگ خان و میر محمد منشی و حسن [illegible]
سلطان مهردار و بابا دوست بیگ توپچی بیگ و ناچی دیگر باستقبال بروند و بعد ازان قاسم حسین سلطان سیستانی و خواجه خضر
سلطان و علی قلی خان و بهادر خان و جمعی دیگر حضرت [illegible] سیوم مرتبه میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان را
حکم فرمودند که پیش روند و درین روز میرزا عسکری را بند از پای برداشته بودند میرزایان و امرا بموجب حکم رفته لوازم [illegible]
و احترام بجای آوردند و حضرت جنت آشیانی بر مسند جهانبانی نشسته بار عام داده بودند میرزا کامران بملازمت رسیده سعادت بساط بوس دریافته
آنحضرت از روی مهربانی [illegible] فرمودند [illegible] آید الحال بیا که [illegible] در پایم [illegible] میرزا [illegible] گریه [illegible] چنانچه تمام اهل مجلس را حال متغیر
شد آنگاه در جوانغار جای نشستن فرمودند [illegible] که نزدیک نشیند و میرزا سلیمان در برانغار حکم نشستن شد و همچنین میرزایان و امرا بترتیب
رتبه و جاهت خویش در جوانغار و برانغار نشستند و بعضی از مقربان بساط دولت مثل حسن قلی مهردار و میر محمود منشی و حیدر محمد
و مقصود بیگ آخته در جنگل جا یافتند و مجلس عالی مرتب گشت و از اهل نغمه قاسم جنگی و کوچک چلپی [illegible] و حافظ سلطان
محمد رخنه و خواجه کمال الدین حسین و حافظ مهری و غیره نزدیک [illegible] نغمه پردازی [illegible] رباعی کردند و از [illegible]
پادشاهی کاکر علی و شاهم بیگ جلایر و ترلک توپچی و جمعی دیگر عقب توشکچی عالی نشستند و از اطعمه و اشربه و فواکه
چندانکه [illegible] کشیدند درین مجلس حسن قلی سلطان مهردار از میرزا کامران پرسید که شنیده ام که میر محمد خان در حضور شما
شکفته که هرکس یک تاریخ [illegible] علی در دل [illegible] میرزا سلیمان نتوان گفت [illegible] باشید که خدا رانده باشد
[illegible] داشته باشد میرزا بسیار متغیر [illegible] گفت [illegible] همچنین [illegible]
سخن گذشت و تا آخر روز این مجلس منعقد بود وقت برخاستن میرزا عسکری را بمیرزا کامران سپرده رخصت منزل فرمودند
میرزا بسرعت آمده بچه خیمه و خرگاه از سرکار پادشاهی نزدیک دولتخانه استاده شد روز دیگر در باب رفتن بلخ با میرزایان
و امرا مشورت فرمودند هر کدام موافق عقل و تدبیر خود حرفی درمیان آوردند و آنحضرت فرمودند که چون موکب منصور
بموضع ناری رسید هرچه صلاح باشد بتقدیم خواهد رسید ناری موضعیست از بدخشان که یک راه به بلخ و یک راه بکابل دارد

و چهارم ازین منزل بسرعت کوچ فرموده شب در بیابان گذرانیده ... پیک اشکش بجهت نزول لشکر ...
قبل ازین در زمانی که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بدان سرمنزل دلگشا رسیده اند و خان میرزا و جهانگیر میرزا
بربیط فرمان جنت آشیانی ایستاده اند تاریخ رسیدن آنجا و اطاعت میرزا ... بر تخت سنگی نقش فرموده اند چون حضرت
جنت آشیانی بدین سرمنزل رسیدند بهمان دستور تاریخ آمدن خود و پلازمت نمودن میرزا کامران و اجتماع برادران
فرمودند این همه و تاریخ آن دو پادشاه بزرگ بر لوح سنگی یادگار مانده و چون بموضع قاری ... سعادت اتفاق
روزی چند جهت سرانجام مهمات بدخشان درین منزل توقف روی داد و ... را که مشهور بکولاب است با ... کوکب
کامران مقرر داشتند و چاکر خان را که از علیه سرکار میرزا ساخته همراه کردند و قندوز و بغلان را بجهانگیر میرزا عسکری مرحمت
فرمودند اگرچه میرزا کامران را این جاگیر راضی نبود اما بملاحظه وقت چندان مضایقه نکرده و قلعه ظفر و طالقان و ...
دیگر بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم عنایت شد و قندز و غوری و کهمرد و بغلان و اشکمش و ناری را بمیرزا هندال مرحمت فرمودند
شیر علی را بمیرزا همراه ساختند و یورش بلخ بهنگام دیگر قرار یافت و میرزایان را بتفقدات گوناگون مشرف اختصاص
نموده دارالملک کابل متوجه گردیدند و در مجلس آخر عهود و مواثیق که از لوازم اسباب سلطنت است در میان آمد انگاه ...
طلب داشته اند که از آن خود توش جان فرموده میرزا کامران مرحمت نمودند و حکم شد که هر کدام از میرزایان مرتبه ...
داشته او ... شاهی را بخورند میرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا هندال نقاره و طوغ عنایت شد و بدیگر میرزایان
علم و نقاره و عبور موکب عالی از راه خوست و ... بپایان اتفاق افتاد و این قلعه السیت که حضرت صاحبقران العید ...
کافران کتور اساس فرموده اند و چون بمرور ایام انهدام پذیرفته بود به پهلوان دوست میر بر حکم شد که شکست و ریخت
آنرا تعمیر نماید و بکلی توجه بر اتمام آن مصروف داشته التماس را باو قسمت فرمودند که متعصب نکند کسی و اهتمام ...
چنانچه بعوض تکمیل شد قلعه مذکوره با دروازه و کنگره و سنگ انداز حسن آراستگی یافت و یک سیر کبیر برآمد آنجا ...
بخشیده و از راه کوتل اشترگرام در اوائل زمستان عرصه حدود دارالملک کابل بمقدم خیام نصرت اعتصام شد و بجهت انتظار
مسعود روزی چند در نواحی شهر توقف روی نمود و شاهزاده بلند اختر یعنی خاقان اکبر بسعادت استقبال شتافته ...
و سایر پرستاران بدولت ملازمت مشرف شدند و آنحضرت بدیدار قرة العین خلافت که سعادت کونین از ناصیه اقبالش
پرتو می افکند جهان جهان سرخوشی یافتند و سجدات شکر الهی بجای آورده در ساعت مسعود و مختار بشهر داخل شدند و ...
ممالک عراق ... مبارکباد و بخصوص سمند زامی عرضه داشت میرزا حیدر با پیشکشها و نفایس کشمیر بدرگاه معلی آورد
در عرضه داشت خود

تعریف و توصیف آب و هوا و طراوت بهار و لطافت خزان و نفاست کلها و غذا ...

بهوالعبارت دلکش معروضه داشت التماس سیر آن عرصه دلگشا بمبالغه نوشته و از باب تسخیر ممالک هندوستان ...
معقول و نکتهای درست مرقوم نموده بود و آنحضرت نیز از فرط التفات منشور عاطفت مشتمل بر مژده فتح و نصرت ارسال
فرموده توجه باطن که بر تسخیر هندوستان تصمیم داشت اظهار فرمودند از سوانح آنکه چون قراچه خان و مصاحب همواره کام ...
تعلق نموده قدر عاطفت و مرحمت پادشاهی نمی شناختند و مستوجب انواع سیاست شده بودند بخاطر صواب اندیش ...
رسید که استفسار جهت سفر حجاز بزیارت خانه مبارک باید فرمود که هم در ایام غربت که بسوهان ناهموار یهای نفس ... اصلاح
احوال خود نمایند و هم گناهان خود را پاک ساخته بملازمت آیند حسب الحکم رخصت شده از غایت دل ... روزی چند ...

میرزا جهات توقف نمودند تا آنکه ورود بهای مکرمت بار بگوش آمده بتفرج و زارهای آن حق بانتظام ساختن ترحم فرموده بمیرزا کامران طلب داشتند
و درهمین ایام بنابر تجدید مراسم محبت و تاکید مبانی مودت خواجه جلال الدین محمود بمهم رسالت با تحف و هدایا بحضرت عراق شتافت
و از سوانح عالی که درین سال روی نمود شهادت میرزا الغ بیگ ولد میرزا محمد سلطان است و مجمل ازین سرگذشت آنکه میرزا الغ بیگ
ملازمت حضرت جنت آشیانی بجانب بدخشان میرفت خواجه معظم نیز به اراده ملازمت بود و تدارک تقصیرات همراه میرزا شد
چون نزدیک لغرش رسیدند خواجه معظم بجد شده میرزا را بر سر هزاره برد که شاید تاخت و تاراج چیزی بدست آرد و از
بی تدبیری و غرور جوانی و جنون پاس حزم و احتیاط نفرموده بحت الی روش ولی آن کوتل تنگ متوجه شد و هزاره با هجوم آورده کار بر
ایشان تنگ ساختند بحسب سرنوشت میرزا بدرجه شهادت رسید و آنحضرت برادری محمد خان را اعتبار افزوده زمین داور و آن حدود
را جاگیر او مقرر فرمودند بجهت انتظام و استحکام آن حدود رخصت یافت و درهمین سال ایلچیان عبدالرشید خان بن سلطان
سعید خان حاکم کاشغر با تحف و هدایا آمده سعادت ملازمت دریافتند و بنوازش مشمول عواطف بیکران گشته عنان مراجعت
معطوف داشتند و مقارن این ایام عباس سلطان که از سلاطین اوزبکیه بود بدریافت آستان بوس اسعاد پذیرفت و منظور
نظر تربیت گشته بمراتب عالی سرافراز شد و بعفت قباب گلچهره بیگم که همشیره خود و آنحضرت بود او را ازدواج بستند و نیز از وقایع این
سال شهید شدن میرزا شاه برادر میرزا الغ بیگ است مجمل آنکه از اشتر گرام که جاگیر او بود بخدمت آشیانی آمد و چون بکوتل ... رسید
رسید شاه محمد برادر حاجی محمد خان بانتقام آنکه در هندوستان کوکی عم او را میرزا محمد سلطان کشته بود کمین کرده در سر آن کوتل
تیری زده بجهان عدم در گذشت **نهضت موکب اقبال بتسخیر بلخ و مراجعت بی نیل مقصود** هرچند تسخیر سند و ملتان
و تقدیم این خدمت بر جمیع مقاصد ناموس دولت و لوازم سلطنت بود لیکن یورش بلخ که سابقاً تصمیم یافته و تهیهٔ آن فرموده
بودند پیش نهاد همت نموده تسخیر سند و هندوستان را روزی چند موقوف داشتند و در اوایل سال نهصد و پنجاه و شش که هوا از دی
باعتدال آورده بود بالتو بیگ را پیش میرزا کامران فرستاده پیغام دادند که بموجب قرار داد متوجه تسخیر بلخ شده ایم باید که
اتفاق و یکجهتی را پیش نهاد همت ساخته و این معنی را سرمایه سعادت جاوید دانسته مستعد همراهی و تدارک تقصیرات گذشته باشد
که چون رایات اقبال به آن حدود و بدخشان رسد با جمعیت خود قرین موکب عالی گردد و نیز فرامین مطاع بمیرزا هندال و میرزا عسکری
و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم درین باب مرقوم شد و بدولت و اقبال رایات جهانگشا برافراشته قریب یکماه در ...
بجهت تنسیق امور ملکی و انتظار آمدن حاجی محمد خان از غزنین توقف اتفاق افتاد و ازین منزل خواجه دوست خاوند ایلچی
فرستادند که میرزا کامران را به اردوی معلی ملحق سازد و درین ولا خواجه قاسم بیوتات که سابق منصب وزارت داشت و خواجه
میرزا بیگ که دیوان حال بود و ازبی رشدی او خواجه غازی و خواجه روح الله کردند حسین قلی سلطان و منعم خان و محمد قلی خان
برلاس و فریدون خان و مولانا عبدالباقی صدر بجهت تمیز این معامله مقرر شدند و بعد از تحقیق چون تغلب و تصرف خواجه غازی
و خواجه روح الله و جمعی دیگر از نویسندها بثبوت پیوست حسین قلی سلطان گیرانیدند که ضبط اموال آنها نماید و خواجه سلطان علی
که بخطاب افضل خانی شرف امتیاز داشت از مشرفی بیوتات بوالا منصب دیوانی مرتقی گشت و درین منزل میرزا ابراهیم
ایلغار رسیده ادراک سعادت ملازمت نمود و بعد از فیصل مهمات ضروری کوچ فرموده به استالیف نزول اجلال اتفاق افتاد
و ازین منزل عباس سلطان اوزبک راه بی حقیقتی سپرده فرار بر قرار داد و آنحضرت بتقریب رسیدن میرزایان آنجا
توقف فرمودند و چون روان شدن میرزایان و استعداد کردن میرزا کامران بمسامع علیه رسید از راه پنجشیر عنان عزیمت معطوف

ساختند باندک آب نزول معاودت مقرر بود [illegible] که حضرت صاحبقرانی اساس جشن نهاده اند سه روز مقام نموده جشن‌های پادشاهانه
داشتند و از آنجا بپارسی تشریف بردند و از کوتل ناری گذشته به سرحد [illegible] که سواران کل زمین در بدخشان امتیاز و اشتهار
دارد توجه فرمودند و دران نواحی میرزا ابدال و میرزا سلیمان [illegible] طرف بوس [illegible] گشتند و بالتماس میرزا سلیمان میرزا ابراهیم
رخصت بدخشان یافت که محافظت ولایت نماید و لشکر را جمع کرده زود [illegible] نواحی [illegible] میرزا سلیمان و میرزا ابدال
و حاجی محمد خان حکم فرمودند که پیشتر شتافته ایماق را [illegible] و [illegible] و خوبی آب و هوا امتیاز دارد
از تعرف او [illegible] سازند و در اثنای راه سید محمد [illegible] که یکی از [illegible] پادشاهی بود پلنگی را به تیر زده [illegible] آورد
حسین علی مهردار بعرض رسانید که ترکان [illegible] پلنگ را خوب [illegible] شمارند و معروض داشت که چون [illegible]
پیش [illegible] حاکم بلخ آورد [illegible] پلنگ زده آورد و بحسب همین لشکر [illegible]
حضرت [illegible] این سخن [illegible] نساختند روز دیگر لشکر [illegible]
رسانید [illegible] پیر محمد خان حاکم بلخ خواجه باقی آتالیق خود را با جمعی از مردم کارآمدنی مثل [illegible] میرزا و حسین [illegible]
[illegible] فرستاده بود [illegible] رایات نصرت قرین مقارن واقع شد امرای اوزبکیه [illegible] در آمدن
استحکام آن چاره [illegible] آنحضرت همت جهانگشا بتسخیر قلعه مصروف داشته [illegible] نمودند و در دو سه روز [illegible]
قلعه امان طلبیده [illegible] رسیدند و [illegible] دولت قاهره در آمد حضرت جنت آشیانی مجلس عالی ترتیب
فرموده امرا [illegible] حاضر ساختند در باب تسخیر ماوراءالنهر از آتالیق عرض [illegible] آتالیق معروض داشت که امثال
این امور [illegible] چه گنجایش دارد حضرت فرمودند که چون آثار راستی و انوار صدق از ناصیه حال تو پیداست بنابران
[illegible] بعرض رسان آتالیق عرض کرد که مردم کارآمدنی پیر محمد خان بدست شما افتاده [illegible]
[illegible] ملک [illegible] باید ساخت [illegible] قدم در رکاب همت نهاده متوجه پیش باید شد که ماوراءالنهر [illegible]
[illegible] اقتدار شما خواهد در آمد اگر چه [illegible] معقول بود لیکن از آنجایی که مروت و فتوت حضرت
جنت آشیانی درجه کمال داشت نقض عهد ناستوده نمود که این جماعه را امان داده بملازمت آورده ایم خلاف قول و آیین
معدلت [illegible] آتالیق معروض داشت که اگر حضرت [illegible] مراد [illegible] نگاه داشته مصالحه نمایند
که از خلم [illegible] ملازمان درگاه مقرر باشد و هرگاه به تسخیر هندوستان توجه فرمایند پیر محمد خان جمعی بکومک تعیین کند که تا فتح
شدن در خدمت بوده باشند و چون مشیت ایزدی برخلاف این توقف باعث آن شد که عبد العزیز خان و دیگر خانان [illegible]
خود [illegible] پیر محمد خان رسانیدند و [illegible] کامران میرزا اتفاق [illegible] خود را بملازمت نرسانید [illegible] آنحضرت
امرای پیر محمد خان را مصحوب خواجه قاسم مخلص که یکی از معتمدان درگاه بود بکابل فرستادند آتالیق همراه گرفته از راه خلم متوجه
بلخ شدند و بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقام بابا [illegible] نزول اجلال اتفاق افتاد روز دیگر نزدیک آستانه که [illegible]
مشهور معسکر اقبال گشت قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از اوزبکیه [illegible] و [illegible] سلطان و شاه محمد سلطان حصاری بر آمده
آنحضرت فوجها آراسته سوار شدند و در میان قراولان [illegible] جنگی شد در وقت فرود آمدن موکب عالی شاه محمد سلطان حصاری
با گروه انبوه [illegible] ساخت [illegible] مثل کابلی خان برادر محمد قاسم خان [illegible] سید محمد [illegible] و محمد خان [illegible]
[illegible] ساختند چنانچه کابلی خان افتاد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند

و او کشی اوغلان را که از اوزبکان نامی بود دستگیر ساخته بملازمت آوردند محمد خان ترکمان و سید محمد بکنه بزخمها تقصیر و استشهاد
سر و دو محلی این دست برده بودند آنحضرت حقیقت حال از آن اوزبک استفسار فرمودند گفت اول دو دانا ...
گرد که اول این شمشیر من حواله کرده از بول شمشیر این مرد از اسپ جدا شدم و چون خود را راست گرفته ایستادم این مرد دیگر
سید محمد بکنه باشد شمشیر بر روی من انداخت حضرت بسید محمد بکنه اعراض فرمودند که او را ملاحظه محمد خان بیشتر از تو بی فرمان مجبور
آمده که بر سید دیگر شمشیر انداخته و جلدو محمد خان عنایت فرموده او کس را به پیر محمد اخته سپرد که بجاد الرحمی ادا بیابد و
آثار فتح و فیروزی از وی الفاق سرشتان اخلاص همواره اظهار یکدل می نمودند و از جانب میرزا کامران اخبار وحشت که به اصلا
بصدق مقرون نبود دو ... سبا ختند و چون میرزا ماده قابل بود هر چند فروغ صدق نداشت اما باعث توقف خاطر گشت
روز دیگر اوزبکیه هجوم نموده آماده جنگ گشته مستعد پیش دستی شدند عبد العزیز خان پسر عبید خان در غول ایستاد و پیر محمد خان
و ... برانغار و سلطانان حصار در جوانغار و آنحضرت نیز ترتیب افواج فرموده غول را بوجود اشرف آراستگی بخشیدند میرزا سلیمان
در برانغار و میرزا هندال در جوانغار قرار گرفتند قراچه خان و حاجی محمد خان و تردی بیگ خان و منعم خان و سلطان حسین بیگ
جلایر با برادران در هراول تعیین شدند و بعد از نیم روز صفوف ترتیب شایسته یافت و تا شام جنگ عظیم در کار بود و بهادران
عرصه همت داد دلیری و جانفشانی داده هراول مخالف را برداشته بمیدان راندند و از جویبار با گذرانیدند و تا
بلخ در آوردند حضرت جهانبانی خود خواستند که تعاقب نموده رایات اقبال را از جویبار باگذرانند رفیقان کوتاه همت و نفاق
اندیش بدین معنی راضی نشدند و بر خلاف صواب مقدمات دور از حساب پیش آوردند و ... نادان کم فکر ...
مطالب آن بیدولتان کرده گاه از کمی لشکر خود و کثرت مخالف و گاه رفتن میرزا کامران بکابل و اسیر ساختن اهل و عیال سپاه
و امثال این اندیشه های نار است پیش نهاد خاطر ساخته تحریص مراجعت نمودند و آخر باین قرار دادند که بجانب دره گز که از
جاهای محکم است شتافته روزی چند در انجا توقف فرمایند تا ایماقات آنجد ... و جمعی دیگر از سپاهی تازه نو فراهم آورده متوجه
این کار شویم و درین توقف خبر رفتن میرزا کامران بکابل مشخص خواهد شد و بر تقدیر وقوع ما را به اوزبکان کار صلاح وقت نیست
و بعد از جمعیت خاطر تسخیر بلخ و فتح ماوراء النهر بسهولت میسر خواهد شد الحمد لله فتح گونه هم شده است بهمه حال دست از جنگ باز
داشته بجانب دره گز توجه باید نمود آنحضرت بواسطه نگاهداشت خاطر جمهور ناچار بالضرورت توجه فرموده و فتح بدست آمده را از
بی همتی و نفاق همراهان گذاشتند و شیخ بهلول را بجهت برگردانیدن هراول که اوزبک راند و بشهر در آورده بود فرستادند و میرزا
سلیمان با جمعی چند اول ساختند چون دره گز بجانب کابل بود در السنه عوام چنین شهرت گرفت که آنحضرت بکابل مراجعت
فرموده اند و درین راه مردم پریشانی بسیار کشیده بودند هر که بطرفی شتافته متفرق شدند هر چند حضرت جهانبانی
در گرد آوری خاطرها توجه بکار بردند و حسن قلی سلطان مهردار را بجهت دلاسای سپاهی و برگردانیدن مردم فرستادند
نتیجه بران مترتب نشد چون مشیت ایزدی برین رفته بود که سواد اعظم هندوستان از انوار ذات قدسی صفات خاقان
گیتی ستان شرف دولت گردد در الصوب فتح البابی نشد بالجمله پیر محمد خان و اوزبکیه ازین قضیه نامرضیه آگاه شده یافته به
تعاقب در آمدند و آنحضرت درین راه بنفس نفیس مبارزتهای بادشاهانه و حمله های مردانه ظاهر ساختند چنانچه اسپ
سواری خاصه که بحسن الناظرین نام داشت و محمد خان حاکم هری پیشکش کرده بود زخم تیر افتاد و جید محمد اخته اسپ
سواری خاصه خود را گذرانیده به این خدمت دولت جاوید اندوخت و حراست ایزدی که همواره قرین روزگار این شاه

قید پیکار بود و حافظه معاون گشته بنابرین رسالهٔ تفصیل محمد امرای موکب عالی برین نهج است میرزا هندال میرزا سلیمان قراچه
خان حاجی محمد خان تردی بیگ خان منعم خان جعفر خان خواجه سلطان محمد قلی جلایر اسکندر خان سلطان حسین خان
بالتو سلطان مصاحب بیگ شاه بداغ شاهم بیگ جلایر شاه قلی نارنجی محمد قاسم موجی لطف الله سرهندی عبدالوهاب
رومی بابائی محمد پیر احمد خالدین و بعد از سه روز بتاریخ چهارشنبه رسیده بودند ازین منزل فرمان بنام نامی حضرت خاقانی و مغفرت
نشان عصمت نوشته مصحوب بیگ محمد خشتی بکابل ارسال داشتند و رشید خان حاکم کاشغر که پیوسته سلسله جنبان اخلاص
دوستی بود مکتوب نوشتند که برادر بد نیت محمد کامران بمقتضای طبیعت قبیح نفاق را بر حسن وفاق ترجیح نموده جانب محبت و مودت اخوت
را در کل فروگذاشت و معهذا بسیاری از همراهان را همت یاوری نکرد لاجرم این سفر خاطرخواه احبابی و دولت میسر نشد بلکه
باعث مزید ملال و کدورت گردید و از آنجا شب در بیابان نعمه شد نزول اجلال اتفاق افتاد و روز دیگر بخواجه چهار یاران رسیده
از آنجا بقرا باغ و از قرا باغ بمعموره کابل تشریف ارزانی داشتند و آن نونهال گلشن اقبال درین منزل ادراک سعادت
ملازمت نمود و میرزا سلیمان از راه رخصت بدخشان یافت و میرزا هندال بقندز شتافت و منعم خان نیز همراهی میرزا بقندز
آمده و امرا متعاقب یکدیگر بکابل رسیدند و شاه بداغ که درین لشکر داد جلادت و مردانگی داده بود بدست غنیم افتاد و میر شریف بخشی
و خواجه ناصرالدین علی مستوفی و میر محمود کاشی و میر جان بیگ داروغه عمارت و خواجه محمد امین کنگ را نیز همین حال پیش آمده
دیگر ملازمان رکاب عالی در حفظ و حمایت آسلی بکابل رسیدند اتالیق و جمعی از نکبه را که در ایبک افتاده بودند حکم اطلاق شد
چون آنها بوطن خود رسیدند از عواطف و مراحم بادشاهی بیان کردند میر محمد خان نیز ملازمان بادشاهی را بسلوک آدمیانه
روانه کابل ساخت پیش ازین سفر خواجه جلال الدین محمود را برسم رسالت پیش شاه مغفرت پناه شاه طهماسپ فرستاده بودند
و خواجه بجهت بعضی از سوانح در قندهار توقف نموده بودند درینوقت حکم شد که فتح آن عزیمت کرده بدرگاه بیاید خواجه عبدالصمد
و میر سید علی که در فنون تصویر نقاشی یگانهٔ آفاق و نادرهٔ روزگار بودند بهمراهی خواجه عبدالصمد آمده سعادت آستانبوس دریافته
مشمول انواع مرحمت و عنایت گردیدند ماجرای میرزا کامران آنکه چون حضرت جنت آشیانی از تقصیرات عظیمهٔ میرزا گذشته
محمد داکولاب را به بتول الشان مرحمت فرمودند و چاکر بیگ کولابی و ولد سلطان ویس بیگ را همراه ساختند و در اندک فرصتی میرزا
بچاکر بیگ سلوک نا ملایم پیش گرفته از حدود و متعلقهٔ خویش اخراج نمود و حقوق الطاف و اشفاق آنحضرت را بر طاق نسیان نهاده
اندیشهای تباه و فکرهای باطل بخاطر خود راه داده مترصد فرصت نشست و تا آنحضرت در کابل تشریف داشتند همواره بوعده های
دروغ آمدن خود را معروض میداشت و چون نهضت اقبال به تسخیر بلخ اتفاق افتاد میرزا فرصت را غنیمت شمرده عزیمت کابل
بخاطر حق ناشناس خود مصمم ساخت و بتحریک جمعی از ارباب فساد که پیوسته قرین صحبت میرزا بودند اراده بغی و شورش نمود و [illegible]
بشومی این اخبار بلخ گرفته را گذاشته مراجعت واقع شد و چون آنحضرت بسرعت هرچه تمامتر ظل همای سعدلت بردار الملک
کابل انداختند میرزا کامران میرزا عسکری را در کولات گذاشته متوجه استقبال میرزا سلیمان شد میرزا سلیمان که از بی استقلالی
سفر نمود خود را جمع نساخته بود بی جنگ از طالقان بقلعه ظفر شتافت میرزا کامران طالقان را بیابوس بیگ سپرده خود متوجه
قلعه ظفر شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم تاب مقاومت نیاورده اسحاق سلطان را در قلعه ظفر گذاشته خود را بتنگ بدخشان
کشیده در انتظار فرصت نشستند میرزا کامران از میرزا سلیمان خاطر جمع ساخته متوجه قندوز شده و بمیرزا هندال اول از راه دوستی
در آمده حرفهایی که دام فریب تواند شد در میان آورد و چون میرزا هندال سخنان او را از جای نرفت و بر ثبات خود ایستاده

کامران با سعادت تمام محاصره رفتند و نمود میرزا هندال و میرزا سلیمان ضلب و لوازم قلعه‌داری بتقدیم رسانیده از گذشت و چون میرزا کامران
کاری نتوانست ساخت به اوزبکیه توسل جسته از ایشان کومک خواست و ازبکان بکومک آمده شهر کشم محاصره شد میرزا هندال
بجهت اختلال خاطر طالقان تدبیری اندیشیده انگشت خطی از طرف میرزا کامران بجانب خود نوشت مشتمل بر تعهد و فریب دادن
اوزبکیه و بر روشنی کامران آنفرستاده نامه را بقاصدی داد که عمداً خود را بدست اوزبکیه انداخت و چون تفحص کردند خطی ظاهر شد
از مضمون آن یقین گردید که میرزایان با هم اتفاق نموده غدری اندیشیده اند و ما را بدفع تیر بلا خواسته ساخت اوزبکیه ترسیم
خورده از گرد قلعه برخاستند و هر کدام بوطن خود شتافتند و کار قلعه ناساخته ماند و مقارن این خبر رسید که چاکر بیگ کولابی
را محاصره دارد و میرزا عسکری شکست خورده بقلعه درآمده است و میرزا سلیمان با اسحق سلطان یکی شده و قلعه ظفر را در تصرف
خود آورده بعد از گرمی فتنه اسحق سلطان را مقید ساخته میرزا کامران ازین اخبار بهوش سراسیمه گشته از گرد قلعه برخاست و میر
دولت پابوس را با جمعی بسر میرزا سلیمان فرستاد و خود بجد و کولاب شتافت چاکر بیگ خود را انگیبار کشید میرزا عسکری
از قلعه برآمده میرزا کامران را دید و میرزایان باتفاق متوجه دفع میرزا سلیمان شدند میرزا سلیمان و میرزا هندال نزدیک
بدوستاق فرود آمده بودند که جمعی کثیر از اوزبکیه که بسرداری سعید نامی بسرتاولی آمده بودند گذر اسفا براردوی میرزایان
افتاد و تمام بتاراج رفت میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا عبدالله مغل با معدودی بطالقان آمدند و سعید مذکور چون
از صورت حال آگاهی یافت اغراق را باعزاز و احترام مصحوب معتمدان خود نزد میرزایان فرستاد و اسباب که بتاراج رفته
بود فراهم آورد و ان آن از محالات دانسته معذرت خواست و خود را بکومک قرار داد و میرزا سلیمان و میرزا هندال غنیمت
دانسته متوجه دفع میرزا کامران و میرزا عسکری شدند میرزا کامران در طالقان نیز خود را جمع نتوانست کرد بلکه در بدخشان
بودن خود را صلاح ندید و بجوست متوجه شد که از راه ضحاک و بامیان خود را در میان هزاره کشد و از آنجا بحقیقت کابل
اطلاع گرفته آمدن بکابل یا رفتن بجای دیگر قرار دهد امرای نفاق پیشه حضرت جنت آشیانی پیوسته میرزا را تحریص آمدن کابل
میکردند میرزا از راه فریب و فسون ایلچیان بدرگاه معلی فرستاده معروض داشت که مقصد من از آمدن آنست که عذر تقصیرات
گذشته خواهم و بسعادت خدمت مستعد گردم امید که از جانب تقصیرات گذشته برآورده چهره غبارآلود مرا به آبیاری سحاب
عفو شست و شو بخشند و این بیت در آن عریضه مرقوم بود. بیت باز آمدم که سجدهٔ آن خاک پا کنم + گر طاعتی قضا
شده باشد ادا کنم * آنحضرت مجدداً از صفای باطن مس زر اندود میرزا را بعیار زر خالص خریداری فرموده بشمول عواطف
بیکران سرافراز ساختند

ذکر پیکار حضرت جنت آشیانی با میرزا کامران و شرح حادثه که بحسب تقدیر روی نمود

چون میرزا کامران بحدود کابل نزدیک شد دولتخواهان صلاح اندیش بعرض رسانیدند که حسن
ظن راحدی دفعاتی‌ای باشد هرگاه مکرر تمرد و بدعهدی و نشوز میرزای حق ناشناس بکرر بعیار تجربه رسیده لایق دولت
آنست که طریقهٔ حزم و احتیاط از دست نداده حکم شود که سراپردهٔ اقبال بیرون زنند و لوای نصرت قرین بدفع اهل غدر و
کین برافرازند و چون اندیشه این کار بر اهمال کرده شود از غدر و فریب اعدای دولت ایمن خواهیم بود فی الواقع اگر میرزا کامران
از کردهای ناصواب خود پشیمان شده راه یکجهتی پیش گیرد و بصدق اخلاص و نیک اندیشی بملازمت آید سرآئینه بمضمون من طلب
و مراسم بادشاهانه اختصاص خواهد یافت و اگر درین مرتبه نیز بخیالات فاسد اراده فتنه و شورش داشته باشد بارے
در اینجا حزم و احتیاط از دست نداده باشیم چون این کنکاش صورت معقول داشت بجانب غوربند که راه آمدن میرزا بود

رایات اقبال برافراشته شد و حضرت شاه قلی را در کابل بحراست نزد ایل سپردند و محمد قاسم خان برلاس بخدمت آنحضرت سرفراز
یافت و قراچه خان و مصاحب بیگ و جمعی از تیره رایان حق ناشناس که همواره ماده فتنه و فساد بودند اسباب شورش سرانجام
از آمدن میرزا کامران خوش دل گشته مقدمات تحریک امیر میرزا را به آمدن کابل جلد ساختند و نوشتند که چون شما نزد یک شورش
بایان با جمع کثیر آمده شما را می بینیم و بندهای کمیت بادشاهی را از سر اندیشه های ناصواب جدا خواهیم ساخت و درین مرتبه بهیهت
سر حد شما ملک کابل بدست شما خواهد آمد القصه بمقتضای سرنوشت آسمانی از کابل کوچ فرموده در قراباغ فرود آمدند و در اثنای
چاریکاران و از آنجا به آب باران نزول دولت اتفاق افتاد درین منزل جوی آبی بود آنحضرت سواره خود را به آب
زدند و جمعی از ملازمان که همراه بودند ملاحظه نموده بالا آب پایان آب هر جا که گذر یافتند گذشتند و این خویشتن داری بر خاطر
قدسی مظاهر سنگینی نمود و محبت سرزنش آن طایفه شرح اخلاص و جانبازی خدایگان شاه اسمعیل صفوی که خود را از فراز
کوه آسمانی از ارتفاع بگرفتن روباهی بر زمین انداخته جان نثار شده بودند بر زبان اقدس گذشت سبحان الله حسن ظن آنحضرت
از بندگان خود در آن مرتبه و خویشتن داری آن حق ناشناسان درین درجه القصه قراچه قراجه و مصاحب منافق و جمعی
و دیگر مشتعل افروز شرارت و شنعت بودند بعرض رسانیدند که معامله کوه در میان است استحکام و قلعه را معلوم و میرزا بابا سعد
آمده صلاح آنست که دولتخواهان جان سپار را به راههای مختلف تعیین باید کرد که میرزا از راهی بدر نرود و نیکی اندیشه آن
بید ولتان آنکه لشکر را متفرق سازند تا میرزا کامران از روی قدرت جنگ تواند کرد آنحضرت از حسن ظن خود بدین
دام مکان را صواب پنداشته حاجی محمد خان کوکه و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدین محمود
و حیدر بیگ و محمد خان بیگ ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوه بر و شاه قلی نارنجی را بصوب ضحاک و بامیان فرستادند و تشم
خان و جمعی کثیر را براه سالاولنگ تعیین فرمودند و قراچه خان و مصاحب بیگ و قاسم حسین سلطان جمعی در ملازمت اشرف
ماندند و این فتنه پردازان واقعه طلب از ناهنجاری احوال امثال عریضه پادشاهی را نوشته روز بروز میرزا کامران
و پیوسته بعرض آنحضرت میرسانیدند که درین مرتبه بجز رسوخ اخلاص و صدق نیت از ضمایر عزیمت میرزا ظاهر نیست و میرزا
که حیرت زده و شت او بار بود و بی دولت که بلچا میرود و جمعی از تحریک این بید ولتان دلیر شده از راه ضحاک و بامیان
بجانب ورهچاو شتافت و پس دولت و سعد م کوکه و بابا سعید را براول ساخته و خود غول شده مجموع مردم خود را دو
قرار داد که در نوبت یکی از رعایا را آنجا و بخدمت آمده از رسیدن میرزا کامران و بد اندیشی او معروض داشت قراچه که
سر خیل ارباب فساد بود عرض نمود که بر حرف و حکایت امثال این مردم گوش داشتن و اراجیف را راست انگاشتن موجب تفرقه
خاطر اولیای دولت و باعث توهم باطن اهل شجاعت میشود و همین که قصد جنگ و استعداد نبرد شود و این خبر بمیرزا رسد از
عزم ملازمت اقاعد خواهد نمود و درین گفتگو خبر آمدن میرزا و اراده غدر او بتواتر پیوست و مخالفت باطن او ظاهر شد حکم
عالی عز نفاذ یافت که جمعی که همراه آمده سوار شوند خود بدولت پای همت در رکاب توکل نهادند و به اندک زد حنین کشش
و کوشش گرمی پذیرفت پیر محمد اخته که از فدائیان درگاه بود و محمد خان جلایر و جمعی دیگر از یکهای جان سپار پیشتر روانه شدند
پیر محمد اخته بسیاری از اعدای دولت را بر خاک هلاک انداخته در راه اخلاص جان نثار گردید و میرزا علی نیز بشیر هر داده
جبینه دمار از روزگار زمره بید ولتان بر آورد و چندانه زخمی از اسپ جدا شد بیشش دوست او را بکام دشمن نکار
و بدولتی تا بابه تاخت و هنوز رشته از پدرش باسته بود که کار عظیم او را تمام ساخت و انعدام از مردم حیقلش نمود که خود هم

اثنا حضرت جنت آشیانی بر بلندی ایستاده تماشای کارزار و تقدیر الهی می‌نمودند تا آنکه مشاهده افتاد که جرانغار بیگان نوبت
مخالف روان شدند آتش غیرت پادشاهی بجوش آمد و خود بجانب مخالف تاختند و فوج را شکافته در آمدند و درین معرکه
بر دست خاصه رسیده و با یک کوکلتاش در آویخته تا وارسید از عقب آنحضرت رسیده شمشیر انداخت و آنحضرت از زخم غضب
و صولت نگاه تیز در او و بجانب او کردند و بهمان نگاه وقت آن را حفظ کرد و فی الفور … سپاهی کوکلتاش خان شهید شد و وقت
آمده آن بدولت را از هم گذرانیده و میرزا انجات از اسپ ابلق که سوار بود فرود آمده پیشکش کرد آنحضرت بران جنس و بخت
سوار شده اسپ سواری خاصه را بمیرزا انجات عنایت فرمودند درین وقت عبدالوهاب که از پیادگان معتبر بود و خود را بسلام
شرح رفتن امرا و پیوستن بمیرزا کامران معروض داشت و جلو خاصه را گرفت که چه وقت تاختن است جزای اعمال بداندیشان
را العدالت منتقم حقیقی حواله فرموده در تدبیر بشنوید دیگر باید بود القصه آنحضرت بجانب ضحاک و بامیان که جمعی کثیر از مردم
اخلاص بنهاد را به آن صوب فرستاده بودند متوجه شدند عبدالوهاب و فرحت خان و محمد امین و سید لطف خان و چندی دیگر در
رکاب نصرت اعتصام سعادت پذیر بودند محمد امین و عبدالوهاب و فرحت خان حکم شد که چنداول کرده می آمده باشند و از فرط
ضعف تردد و آسیب زخم جنبه را پیاده کرده سید لطف خان سپردند و از غایت اضطراب جبه خاصه را انداخت روز دیگر بسیاری
از امرا آمده سعادت ملازمت دریافتند شاه بداغ خان و تولک قورچی و مجنون قاقشال که مجموع آن ده نفر بودند برای
گیری کابل روی به فرستاده و به غیر از تولک قورچی هیچ یک برنگشتند و دران روز مشمول عنایت پادشاهی گشته بمنصب
قوربیگی شرف امتیاز یافت و چون نقش چنین نشست جمعی از معتبران را طلب داشته کنکاش خواستند حاجی محمد خان که
غرض جاگیر او بود و نفاق را پخته تر از دیگران بکار می برد رفتن بدخشان را صلاح دید و بقبول مقرون نشد جمعی
از راست اندیشان مستقیم الرای که دل بابی نداده بودند رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و میرزا سندال
را همراه گرفتن و مجدد سرانجام لشکر داده انتقام نموده متوجه کابل شدن مصلحت دیدند طایفه از بهادران جان سپار و
دلیران عرصه پیکار سپهر دی شجاعت و دلاوری معروض داشتند امروز که میرزا کامران مست باده غرور و مدهوش خمار
غفلت است لایق آنکه جمعی از فدائیان عرصه حقیقت که در ملازمت حضرت هستیم همه یکدل و یکجهت در رکاب ظفر اعتصام متوجه
کابل شویم امید هست که نقش مراد بروفق خواهش اولیای دولت نشیند و برفتن بدخشان حاجت نیفتد و کار میرزا کامران
با سایر منافقان حق ناشناس ساخته و پرداخته آید لیکن چون فریب و نفاق امرا بار دیگر ظاهر شده بود اعتماد برین رای
نفرموده مراعات حزم و احتیاط را صلاح وقت دانسته از راه سالی اولنگ بصوب بدخشان نهضت اقبال اتفاق افتاد
حاجی محمد خان شاه محمد برادر خود را در چنین وقتی رخصت گرفته بغزنین فرستاد و آنحضرت صحیفهٔ خاص از سلامتی احوال
خود بحضرت خاقانی نوشته به او سپردند که بهر وضع که تواند داند بملازمت ایشان رساند و خاطر دولتخواهان را بقرب
وصول موکب عالی اطمینان بخشند که عنقریب سزای بداندیشان در دامن روزگار ایشان نهاده خواهد شد حکم فرمودند که
بزودی خود را بغزنین رسانیده تا هنگام مراجعت در نگاهداشت غزنین مساعی جمیله بتقدیم رساند هرچند مخلصان صادق
معروض داشتند که درچنین وقتی اهل نفاق را از ملازمت جدا ساختن خلاف آئین حزم و احتیاط است و غرض حاجی محمد از فرستادن
برادر آنست که او خود را بمیرزا کامران رساند و خود هم سوسن دروغی نموده از فریب و نفاق بگفته … اند و تواند بکار برد
آنحضرت مقدمات این مقدمات نشنیده شاه محمد را رخصت فرمودند و خود روز دیگر بجانب کهمرد و غوربند عطوفت …

اکثر مردم اهل حقیقت از ملازمت گرامی جدا شده و راه کابل پیش گرفتند مگر شیخی از اهل اخلاص که حفظ لوازم جمعیت مردمی از
جمیع مطالب و مقاصد برتر داشته در ملازمت ماندند و کمر خدمت از روی صدق بر میان جان بسته از سعادت همراهی
جدائی اختیار نکردند بعد از سه روز کلانتران ایماق نوکیچه و سادقچی که در آن راه توطن داشتند بملازمت شتافته از اسپ
و گوسفند حق الفقه و پیشکش آوردند خدمت آنها چنین وقتی پسندیده افتاد شب در حوالی یورت آن مردم منزل فرموده صباح
آن بدولت کوچ کردند و در راه خبر آمد که کاروان عظیم از جانب عراق سر کرده میر سید علی سبزواری رسیده سوداگران از
اسپ و اسباب فراوان همراه دارند و اراده سفر هندوستان بخاطر آورده اند آخر های روز عمدهای کاروان بسعادت
تقبیل رکاب دولت سرافراز شدند و سوداگران سعادتمند و امداد ملازمان درگاه سرمایه سعادت روزگار خود دانسته مجموع
اسپ و اسباب را پیشکش نمودند آنحضرت این لطیفه غیبی را از تائیدات آسمانی شمرده آنچه از اسپ و اسباب بجهت سرکار
خاصه در کار بود بقیمت دلخواه خریده بعد از آن حصه میرزایان جدا ساختند و تتمه را بملازمان رکاب دولت و سپاه عزت
قسمت فرمودند آنچه ازین مردم ماند بهمان جماعه واگذاشتند که بطور خود هر جا که خواهند بفروشند روز دیگر که مخیم موکب
اقبال شد طاهر محمد پسر میر خورد آنجا بود قدوم گرامی را نعمت عظمی شناخته بخدمت شتافت اما از تنگی که داشت باسبابی
که نداشت در لوازم ضیافت کوتاه دستی نموده عرق خجالت از ناصیه خدمت پاک نتوانست کرد و از آنجا شب در میان
کنار آب تنگی نزول دولت اتفاق افتاد و از آن طرف آب شخصی فریاد کرده گفت که ای کاروانیان در میان شما هیچ خبر پادشاه
هست چون این آواز بسمع اشرف رسید فرمودند که هیچ از ما خبر مگوئید او را بپرسید که تو چه کسی و فرستاده کیستی و در میان
شما از پادشاه خبر چیست او جواب داد که من فرستاده نظر بی سالی الکم و مرا بجهت تحقیق خبر پادشاه فرستاده و در میان
ما خبر چنین است که پادشاه زخمی از معرکه بر آمدند و دیگر کسی ایشان را ندید و مردم میرزا کامران جبه خاصه پادشاهی که در آن
روز پوشیده بودند یافته پیش میرزا برده اند و میرزا ازین واقعه خرسها کرده حضرت او را بحضور طلب داشته فرمودند که می شناسی
او بعرض رسانید که فرا نیز وسی پوشیده نمی ماند گفتند برو و بنظر بی خبر خوش برسان و بگو که مستعد و آماده باشد که وقت قریب
در ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رساند و روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع اوبی جیحان نزول اقبال اتفاق
افتاد درین منزل میرزا هندال بسعادت ملازمت استسعاد یافت و مراسم پیشکش و لوازم خدمت بتقدیم رسانید و از آنجا بیدار آب
تشریف بردند میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم درین منزل ادراک زمین بوس نمودند چون سر رشته سخن بدینجا کشید ناگزیر
بجهت ضبط وقایع و سیرابی سخن لختی از احوال خسران مآل میرزا کامران مرقوم کلک وقایع رقم میگردد بالجمله چون حضرت
جنت آشیانی صبحی بعضی از مخلصان بجان سپار از عرصه کارزار بر آمده متوجه ضحاک و بامیان شدند میرزا کامران از شیوع
این واقعه غریب که در مخیله او نگذشته بود متعجب گردید اهل نفاق توپ توپ و جوق جوق آمده بمیرزا کامران پیوستند و آن
معامله نافهم تنگ ظرف از آمدن این منافقان بعو قانوش وقت و کامیاب شده در پوست نمی گنجید در آن زمان بابا سعید
قراچه قراحیت را زخمی پیش میرزا آوردند میرزا قراچه گرم پیش آمده از حقیقت حال او پرسید جواب داد که بابا سعید ناو استه
زخمی بمن رسانید میرزا او را [illegible] بابا سعید از آن بابا دوست یساول و جمعی دیگر حسین قلی سلطان مهردار
آنحضرت را که از مخلصان نیک اعتقاد بود گرفته آوردند میرزا سر حق ناشناس خود شمشیر بر انداخته و غریو کرده در حضور پاره
پاره کردند و آن مخلص فدائی در راه دین و دولت جان نثار شده [illegible] ناتجی بیگ را که از امرای معتبر جغتای

در مرو در اعیان دولت شاهی بود آورده امیر نظر بر تیغ بی‌دریغ بر خاک هلاک انداخت درین وقت بیگ بادی [illegible] آمده دست
ازین بیش در آنحضرت نظر نمود میرزا از غایت بد اندیشی رشک [illegible] اظهار شکستگی و انقطاع بسیار نمود این دولت و مقدم
کوره جمعی از جانب تعیین کرده قاسم سلطان که [illegible] بود بر ان روز زاده بود از [illegible] و [illegible]
شاه دست [illegible] گیتی پناه [illegible] ازین گروه برده استیلا و از غایت بی‌سر انجامی [illegible] بودن و میرزا [illegible] الفت
میرزا کامران همی را فرستاد ملا ساو مولانا اساآورد و انگاه میرزا از جنگ گاه کوچ کرده پیکار [illegible] فرود آمده درین جا شخصی حسب
خاصه آنحضرت [illegible] میرزا آورد و میرزا آن آورده [illegible] بشاه و بخاطر [illegible] کوچ نموده بکابل آمد
و قلعه محاصره کرد قاسم خان برلاس در ملازمت حضرت خاقانی بوده در استحکام مبانی قلعه و انتظام قلعه‌داری و لوازم
جان سپاری دقیقه نامرعی نمی‌گذاشت و هر چند میرزا ابو احمد [illegible] و امید [illegible] و [illegible] اتفاق [illegible] [illegible] میان
جان بسته و این همت غبار آلود تفرقه می‌ساخت تا آنکه از احیف جان کاه میرزا [illegible] همت استظهار یافت و خاطر
بابت امید و اران بجراحت یاس آزرده گردید میرزا اصیحه خاصه آنحضرت [illegible] قلعه فرستاده و اهل قلعه را شکسته دل
ساخت و به افسون و بد سیاری قلعه را گرفت و آن نونهال گلبن اقبال یعنی حضرت خاقانی را از کمال [illegible] و [illegible]
مقید ساخت اما بر گزیده درگاه ایزدی را که همواره در حمایت و حراست خویشتن دارد از بد اندیشی حق ناشناسان
کور باطن چه آسیب با لجمله چون میرزا کامران از مهم قلعه خاطر و اپرداخته بسر انجام لشکر و انتظام ملک همت گماشت میرزا
عسکری را بجوی شاهی که اکنون بنام نامی و القاب گرامی حضرت خاقانی شرف اشتهار یافته بجلال آباد معروف و مذکور
است فرستاده غزنین را بجه و در الفراجه خان داد و عهد هند را با قراچه بلبس دولت مقرر ساخت و بخشین تمام مردم
خود جاگیر و علوفه تقسیم نموده جمعی که گمان دولت خواهی آنحضرت داشت در مقام گرفت و گیر و انواع محن و اقسام آزار
در آمد خواجه سلطان علی دیوان را اگیر اند و دست تطاول دراز ساخته بروز و زجر از نقد و جنس انچه توانست ازین مردم
گرفت و مدار مهمات خود را بر قراچه خان و خواجه قاسم بیوتات گذاشت و مدت سه ماه برین وطیره گذرانید و انچه از
هر کس بر جهت و بهر روش توانست تصرف کرد و بظلم و تعدی مبلغها از نقد و جنس اندوخت تا آنکه طنطنه وصول موکب عالی
آرام ربای خواطر اهل ضلالت گردید میرزا بجمع سپاه و تهیه لشکر اهتمام فرموده از سپاهی مواجب خوار و زمین دار
و غیره کس بسیار فراهم آورده به استعداد هر چه تمامتر روان شد با بچه چک و ملا شفقانی را در کابل گذاشت و حضرت
شاهنشاهی را که فروغ دولت و انوار جهان گیری از ناصیه سعادتش هویدا بود همراه گرفت معاودت موکب منصور

از بدخشان و محاربه با میرزا کامران و قرین فتح و نصرت نزول اقبال بدار الملک کابل

چون عرصه اندراب مخیم سرادقات جاه و جلال گردید و میرزایان بر رهنمونی طالع ارجمند بسعادت ملازمت دریافتند همت عالی به استعداد
لشکر و جمع سپاه مصروف داشته دریافت که فرصتی لشکر شایسته در عرض را ابایت عالیات فراهم آمد و از راه کوتل هند و کوه کوس مراجعت نموده
سید چون گروهی از منافقان کور باطن قرین رکاب سعادت بودند آنحضرت بجهت انتظام خواطر و مراعات حزم و احتیاط چنین صلاح دید که سید باقی برکار
را از خیمه بیرون نموده دولت خواهی و استقامت رای و ثبات اعتقاد سوگند دهند و درین اثنا حاجی محمد خان کوکی که به عقل ادب شناس و به دل اخلاص گزین بود انشت عرض کرد
که اطور بیه حکم شود جهت سوگند نجو سید لیکن التماس آنست که حضرت نیز قسم یاد فرمایند که در انچه دولتخواهان جهت صلاح دولت دانسته بعرض رسانند آنحضرت نیز بسمع رضا
مقرون داشته محل آورند و میرزا هندال که از سرمایه اخلاص نصیبه وافر داشت و از توره دانی بهره داشت گفت انچه طرز سخن کردن و روش حرف زدن است

هر زمینها بمصاحبت لشکران همراه شاه حسین پیش آمده اند و ازین عالم حرکات کرده اند آنحضرت از کمال مروت و وسعت حوصله صلاح
وقت در آن دیدند که چنین باشد هر چند که خاطر حاجی محمد خواهان چنان نیستم هرگاه بنده از عالم دولتخواهی بتخت بعرض رسانید که
بعد قبول سخنان خواهد شد بالجمله بعد از تشئید مبانی عهد و سوگند از آن منزل کوچ فرموده نزدیک برج اشترگرام نزول
اقبال دارا ارم شد میرزا کامران با لشکر مستعد به تقابل آنحضرت شتافت و چون مسافت قریب شد آنحضرت موجب
عواطف ذاتیه و مراحم بادشاهانه میرزا شاه حسین خویش میرزا که از اجله سادات ترمذ بود نزد میرزا فرستاده نصایح
ارجمنده و مواعظ بلند رهنمونی فرمودند خلاصه آنکه همواره طریق مخالفت سپردن و شاهراه موافقت گذاشتن از
فرزانگی دور است حیف باشد که بر سر کابل این همه نزاع واقع شود و حقوق قدیم و جدید را مرعی داشته طریق مصاحبت و
سبیل مخالفت پیش گیرد و در تسخیر هندوستان یک دل شده همراهی گزیند میرزا بگور آداب رسالت بواجبی ادا نموده
صلح و صلاح را افراز داد اما بان شرط که چنانچه قندهار بآنحضرت متعلق است کابل از من باشد و هرگاه چنین مقرر شود در
ملازمت آنحضرت متوجه تسخیر هندوستان می شوم چون همگی نیت آنحضرت مصروف بر رفاهیت خلق و امنیت عالم بود
در جواب فرمودند که اگر از صمیم قلب سلسله جنبان اخلاص شده از کردار ناهنجار خود نداست گزیده و باین اراده راسخ
اعتقاد و ثابت قدم است صبیه از صبیه خود را در حباله ازدواج گوهر یکتای خلافت یعنی حضرت خاقانی در آرد تا کابل را به آنها
عنایت فرموده ما و تو از روی وفاق و اتفاق متوجه تسخیر هندوستان شویم و درین صورت هم کابل از ما و تو باشد و هم سلطنت
آباد هندوستان بحیطه تصرف در آید مولانا عبد الباقی صدر به این خدمت رخصت یافت که نزد میرزا رفته پیغام گذارد
قراچه خان که حل و عقد مهمات میرزا برای ناقص او مفوض بود قبول این معنی نکرد و گفت سر ما و کابل قضا را در آن روز
سگ [illegible] مقابل میرزا بود که به اعتقاد و انابان اخترشناس درچنین روزی جنگ کردن نحوست عظیم دارد بنابر این
میرزا بلطائف الحیل جنگ را امروز و فردا می انداخت و اولیای دولت خواهان جنگ بودند لیکن حاجی محمد خان
می خواست که آن روز جنگ شود حضرت جنت آشیانی مراعات خاطر او می نمودند درین اثنا خواجه عبد الصمد و جمعی
دیگر که در جنگ قبچاق بدام میرزا کامران افتاده بودند فرصت غنیمت شمرده بملازمت پیوستند و برهم خوردگی لشکر
مخالف و تذبذب احوال آنها بموقف عرض رسانیدند چون از روز گذشته بود که قدم همت در رکاب توکل نهاده به تسویه
صفوف توجه فرمودند غول بوجود اشرف آراستگی یافت و برانغار بتهامت میرزا سلیمان رونق گرفت و در جرانغار
میرزا هندال مقرر شد و هراول به شجاعت و دلاوری میرزا ابراهیم انتظام پذیرفت و در التمش حاجی محمد
و جمعی دیگر از بهادران رزم طلب گشتند و از آنجانب در قلب میرزا کامران و میمنه میرزا عسکری و میسره آق سلطان و هراول
قراچه خان شد و افواج طرفین مانند دو دریای آتش در هم آورد و جهت سپاه و جمعی از بندهای بادشاهی که بضرورت همراهی اختیار کرده بودند
درین وقت جلو ریز بملازمت آمدند و بیکجهتی بسوری تلاقی فریقین اتفاق افتاد اول میرزا ابراهیم از فرط دلاوری پیش دستی نموده دلاوران
جهان [illegible] و مردان کارزار جانبین بهم آویخته داد مردی دادند درین اثنا سر قراچه قراخنت بریده پیش خجسته جهان نورد آوردند و
بندهای خدا از شرارت ذات او آسوده خاطر گشتند و حکم شد که سر این حرام نمک را از دروازه آهنین کابل بیاویزند سبحان الله
آنچه او بزبان خود فال زده بود که سر ما است و کابل فی الفور همچنان شد ع چو اختر می گذشت آن فال شد راست
میرزا کامران تاب مقاومت نیاورده قرار بر فرار داد و از راه کوتل تا [illegible] بجانب افغانستان روی هزیمت نهاده سپاه ظفر پناه

دست یغما در زیب خطه اموال و اسباب فراوان تاراج کردند و بسیاری از اعدای دولت اسیر و قتیل شدند مجملاً مکافات کرده بودند
و بعضے روی نیاز بر آستان ملایک آشیان نهاده گریخته به پناه آن حضرت در آمدند و از محرم حرم الطاف بوسه ساختند و در زمره اولیای
دولت انسلاک یافتند میرزا عسکری بدست بهادران عرصه فیروزی افتاد و خواجه قاسم بیوتات که از سران آمده بود از آن
جهان را بالکل هم بسپرد و در چنین فتحے که مقدمه فتوحات عظیم است اگرچه قضا و قدر چهره افروز نشاط گشت اما خاطر قدسی مظاهر
از تعلقه آن گوهر تاج افسر پادشاهی و اختر برج اقبال شهریاری یعنی حضرت خاقانی بغایت نگرانی داشت تا آنکه حسن اختران نوباوه
بوستان اقبال را بنظر اقدس در آوردند باعث هزار گونه خوشحالی و انبساط خاطر اشرف شد سجدات شکر بسلامت
حال آن نونهال اقبال بجای آورده در آغوش عزت خویش جای دادند و تصدقات و خیرات عجب احتیاج از جهره
بینوایان و محتاجان روزگار پاک ساختند و از این تاریخ برخود واجب و لازم داشتند که دیگر در هیچ سفرے دوری نخواهند حضرت
خاقانی را از حضور والا جدا نسازند و پایه اعتبار بندهای جان سپار که درین لشکر ترددات نمایان کرده بودند تفقدات
خسروانه افزودند و از غرائب وقایع آنکه در جنگ گاه دو شتر صندوق بار بے ساربان به نظر اشرف در آمد مهار شتر آن
بدست مبارک گرفته فرمودند که او بجای ما همین باشد و چون شتران را نشانیده صندوق بار فرود آوردند در صندوقها
کتب و مجموع کتب پادشاهی که در جنگ قبچاق بدست میرزا افتاده بود از این صندوقها بر آمد و باعث انبساط خاطر اشرف
شد در آن روز بباغ چاریکاران نزول اقبال فرموده مجلس آرای نشاط گردیدند و روز دیگر بساعت مسعود پای
سعادت در رکاب دولت نهاده بدار السلطنت کابل در آمدند بیدار بیگ و حیدر دوست و مغل غانچی دست سغلے
قورچی که بکرات و مرات از انها حرام نمکی ظاهر شده بود بسیاست رسانیدند و میرزا سلیمان مشمول عواطف خسروانی
گشته رخصت بدخشان یافت و میرزا ابراهیم را بجهت مزید عنایت و مرحمت خاص روزے چند نگاه داشته به نسبت
مواصلت عفت قباب بخشی بانو بیگم صبیه قدسیه آنحضرت اختصاص بخشیده رخصت انعطاف فرمودند و مقرر شد
که سامان انبطوی نموده در ساعت مسعود مراسم انعقاد ازدواج بظهور آید و همت جهان کشا بتمشیت و انتظام
مهام ملکی مصروف و معطوف داشته جمیع ملازمان درگاه و مقربان بارگاه را بزیادتی مناصب و اعتبار سرافراز
ساختند و موضع چرخ از تومان لهوکر بجهت خرج بیوتات حضرت خاقانی مقرر شد و منصب وکالت در خانه بحاجی
محمد خان تفویض یافت اما او از تنگ ظرفے و غرور شجاعت همواره اندیشهای باطل بخاطر گذرانیده خواهشهای دور از کار
پیش نهاد همی ساخت و حضرت جنت آشیانی از علو همت و فراخی حوصله که مخصوص سلاطین والا شکوه است از اعمال ناشایسته
و اندیشهای نا بایست او اغماض عین کرده به انواع مراحم و اقسام عواطف صید خاطر رمیده او میفرمودند بالجمله چون میرزا کامران شکست
خورده از موضع اشترگرام بیدترین حالی با هشت نفر که آق سلطان برادر خضر خواجه خان و بابا سعید قبچاق و قمر تاش اتکه و قتلق قدم و علی محمد و جوکی خان
و ابدال مقصود قورچی باشند راه فرار پیش گرفته از جانب پنبه خور در السپه پیهان افغان کشیده و میرزا هندال و حاجی محمد خان و خواجه خضر خان و جمعی که
متعاقب شتافته بودند اهتمام لائق در گرفتن میرزا ناکرده مراجعت نمودند افغانان سر راه میرزا گرفته تاراج کردند میرزا باندیشه آنکه مبادا کسی شناسد
چار ضرب زده بلباس قلندری خود را بملک محمد مندراوری که از ارباب معتبر مغانست رسانید و او پاس حقوق لازم داشته در مقام خدمتگاری جمع نماند
شد و جمعی از سپاهیان واقعه طلب بر گرد میرزا فراهم آمدند و این خبر در اردوی معلی شائع شد و باز هنگامه اهل نفاق و فتنه انگیزان گرمی
پذیرفت و در چنین وقتے حاجی محمد خان بے رخصت بر خاسته بغزنین رفت و آنحضرت این جسد کشت تنبیه او را مطلقا

بخاطر نیاورده نشده و اصلا بهمان التفات نفرموده و صحبت ونزاع شورش میرزا بجهت از مخلصان و فاکیشی مثل بابا دوستان و محمد
بر راس سنی و قبیلهٔ زمین سلطانی و طغیرو نعین فرموده بجلال عسکر نیز و بی تا قریب نزدیک رسید میرزا خود را پسر در طلب علمکار سلطان
شهید و امرا بتعاقب شتافتند و میرزا این حدود را نگذاشته به افغانان خلیل و مهمند پناه برده و پیلبانان و روزگار سی بعد
کبر گردد او و قریب بهم آمده بودند اسم با شنیده و افواج قاهره از موضع عبور شهیدان القبیح و نصرت مراجعت نموده
و میرزا سلک زده آواره دشت ادبار شد و چون خاطر قدسی مظاهر از شورش میرزا القدر اطمینان یافت
خواجه جلال الدین محمود و عفت قباب بی بی فاطمه را جهت خواستگاری خانم صبیه میرزا سلیمان بطلب بدخشان
فرستادند و میرزا عسکری را همراه ایشان و حکم شد که از راه بلخ بجانب خانه مبارک روانه کنند میرزا سلیمان مقدم و مشتاق
را گرامی داشته بموجب حکم میرزا عسکری را بجانب بلخ روان ساخت و میرزا از آن راه متوجه سفر حجاز گشت و
در سال مقصد و شصت و پنج در میان شام و مکه بجوار رحمت ایزدی پیوست و میرزا سلیمان نسبت را به تشریف آورده
ارکان دولت و کلانتران شدن آن عفت قباب قرار داده عرضه داشتی مشتمل بر کمال اخلاص و بندگی مصحوب آیند
السیده علیه ارسال داشت

ارتفاع رایات جلال بدفع فتنه و شورش میرزا کامران

از آنجا که عادت را طبیعت خامسه گفته اند و کسی که در اصل فطرت بد نهاد و شریر بالذات واقع شده هر چند روزگار او را
انواع محن و ابتلا تنبیه سازد ممکن نیست که از افعال قبیحه و اعمال شنیعه باز آمده به شاه راه سلامت پیش گیرد و مصداق این
مقال صورت حال خسران مآل میرزا کامران است که با وجود چندین شلاق و اسباب تنبیه اصلا تنبه نشد و مجددا جمعی از افغانان
خلیل و مهمند و طائفه ای از اوباشان را فقه طلب را فراهم آورده بتاخت و تاراج دراز دستی نمود حضرت جنت آشیانی
هم رفاهیت حال رعایا و هم صلاح دولت منظور داشته رایات عزیمت بدفع شورش این حق ناشناس برافراختند
و خواجه امتیاز و میر عبد الحی که از مقربان بساط عزت بتوجه خاص ممتاز بودند نزد حاجی محمد خان بغزنین فرستادند و فرمان
عاطفت بیان نیز بجهت استمالت او عز صدور یافت که فرستادها طلب او نموده بدرگاه سپهر بارگاه بیاورند و در همین وقت
بمسامع عز و جلال رسید که میرزا کامران بحوالی جلال آباد آمده قلعه که نزدیک بچهار باغ است محاصره کرده آنحضرت بر سبیل
حاجی محمد خان مقید ناشده بر جناح استعجال متوجه آن صوب گردیدند میرزا کامران از نهیب افواج قاهره تاب مقاومت
نیاورده بازخود در ابر رهای کوه کشید و از راه بنگش و کرم بجانب حاجی محمد خان روان شد که شاید او را با خود همراه ساخته
کاری از پیش تواند برد و باعث این حاجی محمد خان آنکه چون خواجه امتیاز و میر عبد الحی نزد او رسیدند و خوشخبری اتمام
بوعدهای دروغ و مقدمات ناراست نگاه داشته کسی نزد میرزا کامران فرستاد که تا چند در کوه و دشت آواره
و سرگردان می گردید خود را زود باین حدود رسانید که باتفاق مهم ساخته شود و تصنع از بیرام خان از قندهار
بقصد ملازمت می آمد چون بغزنین رسید حاجی محمد باستقبال بر آمده اظهار چاپلوسی و گرمی بسیار نمود و خواست
که به بهانه ضیافت درون قلعه برده خان را مقید سازد و میر حبش که با حاجی محمد خان همراه بود و با خان نسبت اخلاص و بستگی
داشت باشارتی مشعر غدر و کید حاجی محمد بجانب خان کرد بیرام خان از اصل معامله آگاه شده رفتن قلعه را نمود و بیرون شهر
آمد و حاجی محمد را بلطائف الحیل مطمئن خاطر ساخته همراه خود بکابل برد و عرضه داشتی مشتمل بر آمدن خود و آوردن حاجی محمد بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت
چون بعرض رسیده بود که میرزا کامران بجانب کابل شتافته بسرعت تمام متوجه کابل شدند میرزا کامران در حوالی

کابل از رسیدن خان خانان و آوردن حاجی محمد خان الحاح یافته باکام بازگردید و بجانب غزنین رفته روزی حاجی محمد خواست
که در زمین داور و آنحدود بکابل در آید خواجه جلال الدین محمود که حکومت دار الملک بجای سرزمین او متعلق بود مانع آمده بجانب
دشت پیغام داد حاجی محمد که از خبث باطن و کردار ناشایسته خود توهم عظیم داشت بهانه شکار سر از آن راه برتافت
شده از کوتل منار گذشته با معدودی چند سمت دامن کوه بهزادی ولایت بطریق یلغار خود را بغزنین رسانید و چون دروازه را بست قلعه
اعتصام جست سپاه مستک نزول اجلال فرمود و بیرام خان بعز بساط بوس سرافرازی یافت رای جهان آرای چنین اقتضا
نمود که بظهور رسانیده از تقاعد میرزا باید کرد و خلق را یکبارگی از تفرقه و محنت بیرون آورد اخلاص باید ساخت لیکن دولتخواهان
بعرض رسانیدند که چون خاطر از حاجی محمد جمع نیست اول کار او را ساخته بعد از آن بمهم میرزا باید پرداخت بنابر آن
بشهر آمده بیرام خان را بر سر حاجی محمد تعیین فرمودند و مقرر شد که تا این مهم را ساخته نشود پرده از روی کار او برندارد
گفت بیرام خان را که هم رای صائب و هم اخلاص درست داشت بتدبیر شتابان او را
بخود رام ساخت و بعهد و سوگند تشفی و تسلی خاطر او کرده با خود همراه آورد و از استغفای جرائم نموده بعز بساط
بوس بلند مرتبه ساخت و بعد از روزی چند بجانب لمغانات که گریزگاه میرزا کامران بود نهضت عالی اتفاق
افتاد و چون رایات اقبال بجلال آباد رسید بیرام خان را با جمع کثیر بر سر میرزا تعیین فرمودند میرزا تاب مقاومت
نیاورده از آن تنگناها برآمده بجانب سیلاب شتافت و بیرام خان مراجعت نموده در دکه بعز بساط بوس مخصوص
گردید و با وجود چندین تقصیرات حاجی محمد که آنحضرت بفراخی حوصله و بزرگی ذات اغماض نظر فرموده کمر را بسته بدار اصلاح
در مقام خدمت و تدارک تقصیرات نشد و پیوسته بر آزار دلها و در از حساب و حرکات زشت خاطر اشرف را با خود
گران ترمی ساخت چون مدارا از حد گذشت و آن بدسرشت قدر مکرمت آنحضرت ندانست حاجی محمد و شاه محمد برادرش
پیر دوران مقید ساختند آنگاه حکم شد که خدمات آنها را که در مدت ملازمت کرده اند مجموع در طوماری و گناهان نیز
در طوماری علیحده ثبت نمایند تا میزان عدالت سنجیده شود و حقیقت حال بر اهل عالم ظاهر گردد خدمت خود معلوم اما
گناهان آنها که در محضر تحریر یافت بصد و ده گناه بزرگ که هر یک متوجب بستن و کشتن و بی ناموس کردن باشد نوشته آمد
و بعد از تحقیق حکم شد که عالم را از لوث وجود آن دو بدسرشت پاک ساختند و خونین را به بهادر خان مرحمت فرمودند
و تتمه جاگیر او بدیگر ملازمان درگاه قسمت یافت و دار الملک کابل از غبار فتنه و آشوب میرزا کامران و سایر منافقان
حق ناشناس پاک شد بیرام خان بانتظام مهمات قندهار رخصت فرمودند و خواجه غازی را با تحف و هدایا همراهی
بیرام خان برسالت نزد شاه مغفرت پناه شاه طهماسپ فرستادند و درین ایام بوسیله خواجه عبد السمیع شاه ابو المعالی بملازمت
استسعاد یافت و در زمره مجلسیان بزم بهشت مثال داخل شد شاه ابو المعالی که از سادات ترمذ است و بحسن
صورت و لطف سیرت گل گوشه امتیاز می نهاد لیکن خالی از بی باکی طبیعت و خبث باطن نبود اگرچه در مبادی حال منظور
نظر تربیت و عاطفت شده بخطاب مستطاب فرزندی سربلندی یافت اما در آخر حال قبائح افعال و مکاره اعمال او از پرده بیرون
افتاد و کارش به بغی و کفر نعمتی کشید احوال حسرت مآل او در جای خود رقم زده کلک بیان خواهد شد نهضت

موکب جهان‌گشا بار دیگر باطفای نائره فتنه میرزا کامران و شهادت میرزا

هندال بتقدیر ایزد متعال میرزا کامران یک چندی در زاویه خمول و گمنامی بسر برده روزگاری بناکامی

وبی آمیزی کوزه ابدی چون تشنه شورش و فساد مجبول بود درین ولا بجانب جنگ ازدیاد خان ... و ... طلب ... از ...
ازدواب ... بلاب مراجعت نمود و در ... روحی ... شاهی اعلام فتح آنحضرت مرتفع گشت چون این خبر ...
حیلان رسید میرزا هندال از ... طلب ... و ... شتافت ... اطلاع ... میرزا کامران خصمت فرمود ... میرزا کامران
از ... توجه رایات عالی تاب مقاومت نیاورده ... میرزا ... و ناکامی خود ... آنگوشه مجمول ... و ... نماست ...
جهان ... جهانبان ... و حضرت ... نزول ... فرمودند و ... محمد ... بمنصب ... اختصاص یافته ...
ارد ... درخشان سپاه ... که ... خاب و کنند ... فرود آمد درین منزل میرزا کامران که از عدم قدر ...
... آواز ... نجاره بود و تاب مقاومت و مبارزت با لشکر منصور نداشت شبخون آورد و ... محمد آخته ...
... و ... زاده پای ثبات افشرده زخمهای نمایان که طغرای سرخروئی صوری و معنوی باشد ...
اگرچه بسیاری از اسباب بتاراج رفت اما میرزا کاری نساخته بازگشت و بعد از چند روز که موضع جوبار که از توابع
ننگنهار است مضرب خیام دولت شد بنابر احتیاط امر جلها ... فرموده خندقی و دیواری ... مرتب ساختند ...
روز افغانان خبر آوردند که امشب باز میرزا کامران با گروه انبوه افغانان تیره رای قصد شبخون دارد و آنحضرت را اهتمام ...
جا بجا مردم تعیین نمودند شب یکشنبه بیست و یکم ذی قعده نهصد و پنجاه و هشت ربعی از شب گذشته بود که میرزا ...
... ظفر قرین ... آنحضرت با قرة العین خلافت بر بلندی که عقب دولتخانه بود سوار شده فرو ایستادند امرا هر کدام
در مورچل خود قرار گرفته داد شجاعت و ثبات قدم دادند عبد الوهاب یساول در مورچلها گشته اهتمام می کرد ناگاه ...
باو رسید و شهید شد و چون ماهتاب نور افروز گردید و شب را مانند روز دولت نورانی ساخت سپاه مخالف
هزیمت غنیمت شمرده هر کدام بگوشه بدر رفتند و اولیای دولت رایات فتح و فیروزی برافراشتند درین وقت خبر ناخوش
شهید شدن میرزا هندال بعرض همایون رسید خاطر قدر دان و دل مهربان آنحضرت بغایت آزرده و ملول گردید و شرح این
واقعه چنان است که میرزا هندال از شنیدن خبر شبخون اهتمام مورچلها کرده سر بر بستر استراحت نهاده بود که غوغای افغانان
برخاست در سر مورچل القصه افغانان پیاده هجوم آوردند که در عرصه سخن نگنجد جمعی کثیر بر مورچل میرزا در آمدند و میرزا ...
از خواب جسته بدفع آن سیاه بختان توجه فرمود و چون شب تاریک بود و هر کس بخود گرفتار افغانی رو بروی میرزا شد
نورم کوکه و دیگر ملازمان میرزا را توفیق همراهی شد و مجلت زده نامردی بی آزرمی گشتند میرزا خود بدفع همت گماشت
و ... بازوی شجاعت و دلیری کار او را ساخت درین حال فرید نام از برادران او خود را رسانید
میرزا را شهید ساخت و شمشیر میرزا گرفته نزد میرزا کامران برد خالی ذهن از آنکه شکست آورده میرزا هندال
است چون نظر میرزا کامران بر آن شمشیر افتاد دانست که حادثه چیست بی اختیار دستار
خود را بر زمین زد و یقین دانست که میرزا هندال بشهادت رسیده است القصه در آن شب میرزا حسین
سفت و ارکان خود را ضایع ساخت و قالبش افتاده بود که خواجه ابراهیم بدخشی یکی از ملازمان
میرزا دید که شخصی افتاده و قلماقی سپاهی در بر دارد از غایت اضطراب و وحشت مقید ناشده
گذشت باز بخاطرش رسید که میرزا هندال جبه سیاه پوشیده بودند مبادا قضیه روی داده باشد
برگردید و چون نیک توجه نمود میرزا را شناخت و به آهستگی و بردباری که شعار خردمند است میرزا را بر داشته

بعد گاه ایشان در مزار رود و بهر زبان گفت که میرزا در دو سه بار گرده اندر فرصت آنجه اند بر تما رسانیده است که ایراد بطیه بما سابق
بهر دو بلا است حضرت جنت آشیانی رفته از جانب میرزا مبارک باد فرموده بودند که بعد از شکست غوغا و متفرق شدن
افغانان حقیقت معروض ایشان عرض کرده بود وقت میرزا ابو خاطر فرستادن از آنحضرت جنت گرانی کرده میرزا را
و جوی شاهی امانت سپرده بعد از چندگاه بکابل در فرار دادند الله و حضرت فردوس مکانی مدفون ساختند ملا محمد
ز کسی که از صاحبان و مصاحبان میرزا بود در مرثیه ایشان قصیده گفته مطلعش این بیت است شبی بخون جگر مردم چشم
شبیخون زد و اسپاه دیده از آمد شد بخون خلعه میرزا بن رفته بود آن تاریخ نیز از دوست سید انالحمد شد و شهید لقب
دلکه دفعا شهید شد و در دل شب * شبیخون ز تنها دشمن چو کردند لقب * تاریخ شهادتش ز شبیخون بطلب *
و میر ابانی بطریق تعمیه این تاریخ گفته مصراع سروی از بوستان دولت رفت * و حضرت جنت آشیانی
روز دیگر بهمه و نزول اقبال فرمودند که خاطر از فتنه میرزا کامران جمع ساختند دار الملک کابل مراجعت
فرمایند لطف مشمول عزنین به شاهزاده والا گوهر و دیگر سوانح در بین والا که میرزا هندال
بعالم جاودانی رحلت فرموده مشمول شریف آن مانع نظر کامل فطرت یعنی حضرت خاقانی بحد رسیده بود
جمیع ملازمان و منتسبان میرزا را بخدمت آنحضرت سربلند ساخته محال جاگیر ایشان را از غزنین و غیره بجان دستور
بحضرت خاقانی مقرر فرمودند و آن غرایب آنکه روزی چند پیش از این سانحه در اثنای سواری عمامه از حاجم آن
حضرت در ملازمت پدر عالی قدر سوار میرفتند و دستار از سر ایشان جدا شد میرزا هندال را آگاهی شد و دستار
خود را از سر برگرفته بر فرق فرقد سای آنحضرت نهاد و از ظهور این واقعه رموز دانان کارخانه تقدیر شگون گرفتند
و بحسب سرنوشت در عرض دو سه روز نتیجه آن ظاهر شد اسامی ملازمان عمده میرزا که بسعادت ملازمت حضرت خاقانی
شرف امتیاز و فخر افتخار یافتند بدین تفصیل است * محب علی خان * ناصر قلی * خواجه ابراهیم * مولانا عبد الله *
ادینه توقبای * حاجی قرقاسچی * جان محمد توقبای * تاج الدین محمود یار بیگی تمور تاش * مولانا بابا که از
بندگان خانی سرافراز گشته بود و مولانا بابا دوست صدر که میرزا با او توجه تمام داشتند و میر جمالی که او نیز از نظر کرده‌ها
میرزا بود دیگر خالدین ولید دوست سرداری دیا با دوست هم اگر از ملازمان میرزا بود لیکن چون خبث طینت
و فتنه انگیزی آنها مکرر ظاهر شده بود شایسته خدمت آن نور دیده خلافت ندانسته بملازمت خود نگاه داشتند
بالجمله چون موضع بهود مخیم سرادقات اقبال شد در آنجا قلعه محکم اساس نهاد و روزی چند طرح اقامت انداختند
و حضرت خاقانی را بجهت ضبط و تنسیق دار الملک رخصت فرمودند و قریب پنج شش ماه آن سرزمین جلوه گاه موکب همایون بود و همواره
متفحص احوال میرزا کامران می‌گشتند و میرزا از کمال بی‌استعدادی و پریشانی هر روز بجانب قبیله می‌شتافت و هر چندگاه زمین داری پناه می‌برد و در خلال این حال
حضرت خاقانی در کابل عشرت سرای بود و پیوسته به سیر و شکار و چوگان بازی و شیر اندازی مشغول بوده بر کسب علوم ظاهری کمتر توجه می‌فرمودند بعضی
از دولتخواهان عرضه داشتی گله آمیز بحضرت جنت آشیانی نوشته فرستادند و آنحضرت منشور نصیحت آن نور دیده خلافت ارسال داشته این بیت شیخ نظامی
در آن صحیفه سعادت اندراج یافته * غافل منشین نه وقت بازیست * وقت هنر است و کار سازیست * و بکی توجهی آنحضرت را بر عدم سعی
معلم محمول داشته ملازاده عصام الدین را از این خدمت معزول فرمودند و ملا بایزید را به تعلیم آن نهال
فخر اختصاص بخشیدند و در فاتحه الحال قرعه بنام ملا عبد القادر و ملازاده عصام الدین

او با مژده اندیشه سعادت نقش دولت بنام مبارک بر آید او با این خدمت سر بلند گردد و افتخار افزاید مقام مولانا عبد القادر افتاده
و نشان مرتزل عالی با برید وقت مولانا عبد القادر شرف حضور یافت لیکن چون تقدیر ایزدی بدین رفته بود که آن ارشاد
کارخانه آسمانی انتساب علوم از اشراقات الهام ربانی دانای کل علوم و عالم جمیع فنون گردد هر چند سعی بکار
می رفت نتیجه بر آن مترتب نمی شد نهضت موکب عالی از سیوم در میان قبائل افغانان که مسکن گاه
میرزا کامران بود و فرار او به هندوستان چون بمسامع عز و جلال رسید که میرزا کامران در میان قبائل
افغانان میرزا بناکامی و صبر گردانیده می گذراند و موسم زمستان بآخر رسید و شدت سرما روی بتنزل نهاد در این هنگام
آن اختیار چنین فرمود که بجانب قبائل افغانان نهضت فرموده تاخت و تاراج کرده شود و کار میرزا کامران نیز
یکبارگی ساخته و پرداخته آید بنا بر این صلاح صواب یورش عالی بدان صوب اتفاق افتاد و چون قبائل افغانان
جا بجا پراگنده فرود آمده بودند معلوم نمی شد که میرزا در کدام قبیله است در اثنای سواری باهم علی دریا جاحر ای
که از جانب میرزا پیش ملک محمد مندر اوی میرفتند بدست بهادران لشکر منصور افتادند و از احوال میرزا استفسار نمودند که
در کدام قبیله است باهم علی پی غلط انداخته در قبیله که آنجا نبود نشان داد دیگری گفت که او از گمان بیم و هراس نشنیده
چه میگویم میرزا در فلان قبیله است و من راه سر کرده میبرم اول صبح صادق لشکر منصور نواحی قبیله که میرزا در آنجا بود رسید
و بتاخت و تاراج پرداخته بسیاری از افغانان سیاه بخت را آنجا که هلاک انداختند و در خیمه که میرزا آنجا بود
چندی از بهادران دو کس را در آن خیمه یافتند چون تاریک بود یکی بدست افتاد و دیگری که میرزا باشد خود را العیاذ
بیرون انداخت و بعد از طلوع صبح روشن شد که بدست افتاده بیک ملوکست که میرزا را به او نسبت تعلق خاطر بوده
مجملا در شبخون اکثر از رؤسای افغانان مثل شیخ یوسف کرانی و ملک ستکی و چندی دیگر با گروه انبوه از روی ضلالت و جهالت بجنگ
مبادرت نمودند بهادران عساکر منصور بزور بازوی همت شلاق لشکر و بسا زده از پیش راندند و اموال و اسباب فراوان
بدست اولیای دولت افتاد پیش از رسیدن رایات اقبال چنین فتحی روی داد و میرزا بعد از این بودن خود را دران
نواحی صلاح ندیده با دل صد جا شکسته و طالع خسته متوجه هندوستان شد و چون خاطر قدسی مظاهر از تنبیه و تادیب افغانان
و فتنه میرزا کامران بالکلیه اطمینان یافت رایت مراجعت بدار المستقر کابل برافراشتند و بخجسته ترین ساعتی و مسعودترین زمانی
نزول اجلال بدار السلطنه کابل اتفاق افتاد و توجه خاقان گیتی ستان بغزنین و آن سرزمین بحکم حضرت
جنت آشیانی درین ایام که خاطر اولیای دولت از تفرقه و آشوب به امنیت و جمعیت گرائید و ممالک محروسه
دار الامن شد رای جهان آرا چنین تقاضا فرمود که حضرت خاقانی را بغزنین و آن سرزمین که در وجه جاگیر ملازمان ایشان مقرر است
رخصت فرمایند که روزی چند مخلا بالطبع بسیر و شکار و آداب جهانگیری و رسوم ملکداری بپردازند بنا بر این اندیشه صائب
در اوایل سال نهصد و پنجاه و نه هلالی آنحضرت را بغزنین فرستادند آلغ خان و خواجه جلال الدین محمود با جمیع نوکران میرزا هندال
درین یورش مسعود ملازم رکاب دولت بودند و سررشته مهمات برای رزین خواجه جلال الدین محمود تفویض یافت و مدت
شش ماه در آن ولایت بکامرانی و کام بخشی خوشوقت گشته پیوسته در طلب درویشان و گوشه نشینان اوقات گرامی مصروف داشته
دریوزه معرفت از دلهای حقیقت آگاه میفرمودند در آن ایام بابا بلاس نام مجذوبی حق شناس در غزنین بسر میبرد آنحضرت
مکرر بدیدن آن مستغرق بحر شهود تشریف برده در استرضای خاطر او توجه می فرمودند و آن رموز دان حقائق و معارف

بنا بر حسن ارتباط طول البقا و مزید ارتفاع علو مراتب جهانگیری بگوش هوش اهل اخلاص میرساند درین مدت که آنحضرت در غزنین تشریف داشتند
حضرت جنت آشیانی در کابل بعیش و عشرت و سیر و شکار مشغول بودند روزی بجهت سیر و شکار کوه که موضعی است از مواضع دل گشای کابل
بسیر و شکار تشریف داشتند قضا را از اسپ جدا افتادند و شعور مقدس آنحضرت بکلی تمام یافته و در ساعت منشور طلب بنام نامی
حضرت خاقانی ارسال فرمودند و بعد قدوم همیونت لزوم آنحضرت صحت کامل روی نمود و مدت ایام مفارقت بشش ماه کشید

توجه حضرت جنت آشیانی به تنبیه و تادیب متمردان بنگش و بدست آمدن میرزا کامران بحسب تقدیر و مراجعت بکابل

در زمستان نهصد و پنجاه نهضت عالی بصوب بنگش اتفاق افتاد که
چون آن حدود نسبت بکابل قشلاق است و هم درین ضمن تنبیه سرکشان و تادیب فتنه پردازان آن دیار صورت پذیر است
و قرة العین سلطنت را اقبال آثار قرین سعادت و همعنان دولت ساخته بجانب بنگش و گردیز نهضت فرمودند و قبائل
افغانان تنبیه و تادیب شایسته یافتند و درین تاخت و تاراج غنیمت فراوان بتصرف اولیای دولت ابدی اتصال
افتاد و اول قبیله که بتاخت رفت قبیله عبدالرحمانی و آخر بر فریدی بود و فتح شاه افغان که از حماقت و جهالت تخت
دانائی بر خود بسته در اضلال گمراهان سعی داشت از صدمات افواج قاهره فرار نمود با جمعیت و قبیله خود بدر می رفت در
اثنای راه بمنعم خان و جمعی که از جلال آباد متوجه ملازمت بودند دوچار شد و جمیع اموال و اسباب خود را گیرانیده
زخمی بحال تباه گریخت درین هنگام دولت فرجام عرضداشت سلطان آدم گکر که سرخیل و سردار طائفه گکران بود بدرگاه
گیتی پناه رسید خلاصه مضمون آنکه میرزا کامران پریشان و سرگردان باین حدود آمده است و بنده که از هواخواهان
و خیراندیشان این دودمان عالی است لائق نمی داند که میرزا بحال تباه در آوارگی اوقات بسر برد اگر موکب عالی باینحدود
نزدیکتر شود او را بشرف بساط بوس سرفراز ساخته بتدارک جرائم سابق و لاحق ملازم عتبه دولت سازم و خود نیز شرائط
خدمت و لوازم بندگی بتقدیم رسانم پوشیده نماند که گکران را طوائف بسیار است و در مابین آب بهت و سند توطن دارند
و در زمان سلطان زین العابدین کشمیری ملک کد نام از امرای غزنین که بحاکم کابل نسبت داشت آمده بضرب دست اینجا را
از تصرف کشمیریان برآورده و بعد از و ملک کلا پسر او جانشین شد و بعد از و پسر او بیر نام کلانی الوس خود یافت و بعد
از و تتار حاکم شد و او را با شیرشاه و سلیم شاه منازعت عظیم روی داد و در زمانی که حضرت فردوس مکانی به تسخیر
هندوستان متوجه بودند در ملازمت آمده خدمات شایسته بتقدیم رسانید علی الخصوص در جنگ رانا سانکا جانفشانیها
ظاهر ساخت و خود را از منتسبان این دودمان عالی شان می شمرد و از و دو پسر ماند سلطان سارنگ و سلطان آدم اول
سارنگ کلانتر قبائل خود شد بعد از سارنگ کلانی به آدم رسید و پسران سارنگ کمال خان و سعید خان متابعتی بنفاق
می کردند القصه مقارن ایلچی سلطان آدم گکر جوکی خان که از خدمتگاران نزدیک میرزا کامران بود زمین بوس نمود و عرضداشت
میرزا مشتمل بر ملایمت و اظهار خجالت گذرانید بنابران مقرر شد که تا ولایت گکران نهضت فرموده میرزا کامران را بدست
بیارند و مجملی از سرگذشت میرزا کامران آنکه چون در تاخت پیش بلاغ بصد دشواری و خواری از جنگ همراهان بیهمت
خلاصی یافته نیم جانی بدر برد و دیگر در آن حدود قرار بودن نتوانست ناچار بناکامی متوجه هندوستان شد که از سلیم خان پسر
شیرخان کومک گرفته اسباب ادبار خود آماده سازد و مهمات پیش... این چه مایه غفلت و بیخردی است که بدشمن
خاندان خود پناه می برد تا بدوست جانی و ولی نعمت حقیقی آسیب رساند مجملا با خواصی چند از مفسدان خانه برانداز

متوجه هندوستان شد و از بودن پسر شاه بداغ خان که پیش سلیم شاه فرستاده بود و در حوالی قصبه بن از قصبات پنجاب سلیم
رسید سلیم شاه بچرب زبانی پیش آمد و چیزی دست خرجی مصحوب او روان ساخت و قرار داد که شما در میان حدود باشید که
از دنبال سفر بستم و خزینه چنین سکیلم شود شاه بداغ خان بمیرزا رسیده بود که علی محمد اسپ را نیز پیش سلیم شاه رود و از مباحث
بعد از ورزانی سخن گرگوناهی از دان لائق چون میرزا باچار گروهی از روی سلیم شاه رسید پسر خود را از خان و مولانا عبدالله
سلطان پوری و جمعی از امرا را باستقبال فرستاده و بیرون شهر که لائق دشمنان این دودمان والا باشد ملاقات داد و جماعه
جمعی که در ایام حیران رفیق میرزا بودند بدین تفصیل است بابا چوچک ملا اشتقائی بابا سعید قبچاق شاه بداغ خان محمد
رحمان قلی صالح دیوانه حاجی یوسف علی محمد اسپ سرتاش غالب خان ابدال کوکه و میرزا همواره از بدسلوکی این
مردم تنزیع خاطر و تجهامی در وسوسه داشت خصوص از شاه بداغ خان که ترغیب و تحریص این سفر بیشتر از دیگران کرده بود
پیوسته شکایت و سرزنش میکرد و بالجمله سلیم شاه روزگاری بوعده و وعید و چرب زبانی میگذرانید تا آنکه خاطر از مهمات
آن صوبه مطمئن ساخته بجانب دهلی روان شد میرزا را همراه گرفته چشم بند داشت و مقصودش آنکه بهندوستان برده در یکی
از قلاع مستحکم مقید سازد و از حرم خود کنیزی بمیرزا داده با آن کنیز ساخت که جاسوس احوال میرزا بوده از مستویات ضمیر
او آگاه سازد چون کنیز بمنزل میرزا آمد صحبت او با میرزا خوب نشست از قرار داد سلیم خان میرزا را مطلع کرد که او نسبت
بشما چنین اراده در خاطر دارد و مرا باین مصلحت فرستاده و شما را بر بود رنگ میبرد میرزا که از طرز سلوک او بدگمان
شده بود یقین دانست که حقیقت حال چیست در فکر گریختن و خلاصی خود شده و چون خان را پیش راجه بکهو که در حدود
کروهی ماچیواره بود رسانده فرستاده بجهت استخلاص خود استمداد نمود و خواست راجه فرستاده را بشایستگی دریافته
مانعی بجهت میرزا قرار داده اعلام نمود روزی که سلیم شاه از آب ماچیواره گذشت میرزا در جامه خواب خود یوسف آفتابچی را
گذاشته بابا سعید قرار داد که تا زمان دراز کتاب میخوانده باش که مردم را تصور آن شود که میرزا در خواب است و خود بر قطع سراپرده آنگه
از شرح سراپرده بدر رفته جا هلی مقرر ساخته و ملازمان میرزا هر کدام از راهی بدر رفتند سلیم شاه از این واقعه آگاه شده جمعی کثیر [illegible] میرزا تعیین کرد و چون راجه از تعیین [illegible] سلیم شاه
اطلاع یافت میرزا را پیش راجه کیور که در آن نواحی محکم ترین جاها بود فرستاد و نیز از بیم و هراس بدرقه داده بجانب
جمو روان ساخت و راجه جمو از دور اندیشیهایی که لازمه زمینداران است میرزا را در ولایت خود نگذاشت که در آید ناگزیر
سراسیمه و سرگردان متوجه ولایت مانکوت شده و نزدیک بود که در انجا گرفتار شود بهزار محنت و تغییر وضع کرده بلباس زنان
در آمده و برفاقت افغانی اسپ جلاب راه کابل پیش گرفت و به اندیشهای ناصواب و تدبیرهای باطل سلطان آدم گکر را
دید که شاید آنجا مدد را یا خود متفق ساخته یا امدادی از او گرفته کاری از پیش تواند برد سلطان آدم گکر دو تحواهی [illegible]
منظور داشته بلطائف الحیل میرزا را نزدیک خود نگاه داشت و عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاده از صورت حال آگاه
ساخت و میرزا نیز نقوش نومیدی از صفحه پیشانی او خوانده عرضه داشتی مصحوب کسی از خود چنانچه گذارش یافت بملازمت
ارسال نموده در این مدت که آنجا بود هر چند دست و پا زد و تدبیرها برانگیخت که شاید گکران را بجو متفق تواند ساخت
صورت نبست و از جنگ آنها برآمدن نیز امکان عقلی نداشت القصه چون ایلچی سلطان آدم حقیقت حال را بعرض
مقربان بساط عزت رسانید عزیمت آن صوب مصمم شد و حضرت خاقانی را قرین موکب اقبال ساخته همراه گرفتند
و خواجه جلال الدین محمود را بحکومت و حراست کابل بر حضنت معاودت ارزانی داشتند و چون اعلام نصرت عقد تمام

بحوالی سند رسیده غافلی حاضر از کار آنجا شده عسکر بود در یساق و سلطان آدم فرستاده بود که بار پاره قدر از راه کابل بساط او [illegible] حسین
میرزا یاد ساخته و میرزا را ... و عاطفت نموده همراه بیاورد و چون رایات اقبال از آب سند عبور نموده دو منزلی از آنجا مدت سلطان آدم
ظاهر شد منعم خان را باز بستن او فرستاده و گفتند که بمقدمات معقول دل پشان خاطر او نموده بملازمت آورد منعم خان بدلالت منعم خان
والتماس سلطان آدم میرزا به آمدن راضی شده رفته و در پیشاپیش میرزا نیز آمده همراه ملازمت آورده و درتولکی بمراتب
تشریف زمین بوس مشعوف گردیده آن حضرت را مجلس عالی ترتیب داده پرورش لایق در یافتند و میرزا کامران باوجود چندین
جرائم که هر یکی مستوجب عقوبت عظیم تواند بود مشمول انواع التفات شد لیکن جمیع دولتخواهان و امرا اتفاق نموده بعرض
مرتفع رسانیدند که به الله سپاهی و کافر نعمتی را حدی و اندازه می باشد اگرچه آن حضرت رافت جبلی و عطوفت ذاتی بکار برده
لیکن نامه اعمال میرزا را آب رحمت پاک میسازند اما سپاهی خدا از زیاده برین طاقت محنت و شلاق نمانده و از تیغ کین
میرزا زخمهای ناسور در دل داریم ملک عالمی از شرارت و فساد او غبارآلود محنت است اگر درین مرتبه نیز حضرت از جرائم او
گذشته سلامت میگذارند این بندها ترک ملازمت نموده لباس درویشی در آمده خود را از آسیب او محفوظ میدارند و در ساعت
شمشیر او را کرده پیش نهادند و یکدل و یک زبان شده سپاهی بر ده سخن کردند چه مدتها بود که از آشوب فتنه میرزا اموال و املاک
در معرض نهب و غارت بود و ناموس مردم بباد فنا میرفت و در هر جنگ چندین کس کشته میشد سعد از آن حضرت بخود
قرار داد و جمعی نمی توانستند داد تا آنکه امرا سجل و مهر اکابر دین و اعاظم دولت مرتب ساخته بنظر اشرف در آوردند و حضرت
جنت آشیانی آن را پیش میرزا فرستادند میرزا چون محضر مکافات اعمال خود را مطالعه نمود گفته فرستاد جمعی که امروز
برین سجل مهر کرده اند و آن حضرت را بر قتل من ترغیب و تحریص مینمایند ایشان مرا باین روز نشانیده اند آن حضرت باوجود
هجوم عام و شدت ابرام امرا بقتل میرزا راضی نشده بجهت صلاح وقت و اتفاق جمهور حکم فرمودند که جهان بین میرزا را [illegible]
سازند که مکافات اعمال خود بچشم خود ببیند و باین خدمت علی دوست باربیگی و سید محمد بکنه و غلام علی ششن انگشتی
مقرر شدند چون اینها بخیمه میرزا در آمدند میرزا تصور کرد که بقصد کشتن می آیند بی محابا از جای بر جسته مشت کشیده
و وید علی دوست گفت میرزا را آهسته باشید که حکم بر قتل نشده هست اضطراب چیست اما بجهت دفع شر فرموده اند که شما را
نابینا سازیم میرزا حکم آن حضرت را بدیده قبول کرده تن در داد تا آنکه میل کشیدند و خاطر مهربان آن حضرت از وقوع این
سانحه گرانی بغایت کشید و رقتها فرمودند و این قضیه در اواخر سنه ستین و تسعمایه بوقوع آمد و خواجه محمد فرسخی [illegible] تاریخ این
چشم زخم میرزا نیشتر یافته و میرزا همان روز منعم خان پیغام فرستاد که بیک ملوک را بجهت خدمت من از حضرت
و شاه التماس نمائی چون خواهش میرزا منعم خان معروض گردید بیک ملوک را بخدمت میرزا تعیین فرمودند و میرزا از فرط توجه
و مهربانی که به او داشت دستهای او را گرفته بر چشم نابینای خود نهاده این بیت خواند بیت هر چند که چشم برگرفت سر خود [illegible]
دست به بینا ست چشمی که بر روی تو دیده است * و حضرت جهانبانی بعد ازین سانحه کوچ فرموده به تنبیه طایفه جنود که
راه ضلالت و گمراهی سپرده سنگر کرده بودند رایات اقبال برافراشتند و آن بی دولتان دست از جان شسته به بهادران
نصرت قرین کارزار نمودند و بسیاری از آنها علف تیغ بیدریغ شدند و از عساکر اقبال خواجه قاسم مشهدی و چندی دیگر بعالی
مرتبه شهادت استسعاد نمودند و چون خاطر ازین ممر جمع شد یورش کشمیر که سالها مکنون ضمیر اشراق پذیر بود تصمیم یافت
اما امرا بنا بر صلاح وقت باین عزیمت راضی نشدند و کشمیر را [illegible] تشبیه داده در مقدمات [illegible] عرض

۹۶۰

به سایه بلند که خاطر قدسی مظاهر از آن عزیمت منصرف شود و به عرض می رسید که سلیم شاه افغان به هیئت عساکر گیهان شکوه با لشکر فراوان متوجه
حدود پنجاب است و از پیاسی دولت در این روز استعداد جنگ افغانان چنانچه باید نیست اگر موکب اقبال کوهستان
کشمیر درآید و افغانان آمده سند را مضبوط سازند چه صورت دارد و چون خواهش خاطر لایق دولت آنکه درین مرتبه فتح
آن مملکت نموده عنان مراجعت بسمت کابل معطوف دارند و چون خاطر از اهل نفاق اطمینان یافته استعداد ... اصلی شود
لشکر تازه فراهم آورده متوجه تسخیر هندوستان شوند که به نیروی اقبال روز افزون دمار از روزگار افغانان
بی‌ستاره برآورده خواهد شد ان شاء الله تعالی آن حضرت از غایت شوق و ترغیبات میرزا حیدر را اصلا به این
مقدمات التفات ننموده رایات جهان‌کشا بصوب کشمیر بر افراشتند و حضرت خاقانی را ...
حکومت کابل تعیین فرمود که درین وقت اکثر ملازمان و سپاهیان امرا بی رخصت از صاحبان خود جدا شده همراه اردوی
حضرت خاقانی متوجه کابل شدند و در خدمت آن حضرت غیر از میرزا ... کسی نماند و ازین رهگذر شورش غریبی وارد مزاج
گشت و حکم فرمودند که جمعی از معتمدان اهتمام نموده مردم را قریب شلاق نگه دارند و اگر کشتن هم احتیاج شود اصلا استادگی
نکنند و انتظار حکم ... در باب ... کشمیر ... ان حمیده مجیده تفاول جستند قصه یوسف برآمد رخصت یافتها هی سخن هر کدام فراخور رای
خود تعبیری کردند خواجه حسین مروی بعرض رسانید که آنچه در باب کشمیر مذکور شد که حکم چاه فرزندان وارد موافق قصه یوسف
لاجرم فسخ عزیمت کشمیر فرموده متوجه کابل گردیدند و چون کنار آب دریای سند مخیم سرادقات اقبال شد میرزا کامران
التماس سفر حجاز و زیارت خانه کعبه نمود و از آنجا که خشنودی و رضای خاطر میرزا مطلوب بود بی مضایقه رخصت داده
دستی که رخصت می کردند خود به وداع میرزا تشریف شریف برده کلبه تاریک میرزا را به نور حضور منور ساختند و بعد از لوازم تعظیم
و احترام میرزا این بیت خواند بیت کلاه گوشه درویش بر فلک سایید + که سایه چو تو شاهی فکند بر سر او + و بعد از
لحظه این بیت بر زبان میرزا رفت بیت بر جانم از تو هرچه رسد جای منت است + گر ناوک جفاست وگر خنجر ستم +
اگرچه بیت ثانی جانب شکر و از دا ما سخن شناس دقیقه رس باید که از شکایت لبریز است آن حضرت از غایت نرم دلی و قدردانی
رقت فرمودند و بر زبان الهام بیان گذشت که عالم الله و الخفیات شاهد حال است که این کار نه باختیار و رضای من
شده است و معهذا از کرده خویش نهایت انفعال و خجالت دارم کاشکی این ادا از شما نسبت به من پیشتر بفعل می آمد
میرزا آن حضرت را دعا کرده از حاجی یوسف پرسید که درین مجلس چه کسانند او حاضران را شمرد که تردی بیگ خان
و منعم خان و بابوس و خواجه حسین مروی و عبدالحی و میر عبدالله و خنجر بیگ و عارف بیگ میرزا گفت یاران گواه باشید
که من اگر خود را بیگناه دانستمی و چنین وقتی تجمل کردمی اما یقین دارم که مرا استحقاق هلاکت بوده و آن حضرت جان بخشی
فرموده رخصت سفر حجاز می دهند به تفضل و تلطف آن حضرت هزار شکر بجا می آرم که هنوز بقدر بدی و بدعهدی من مکافات
نفرموده اند مصرعه من در خور خود کردم او در خور خویش + آنگاه بسفارش فرزندان به حضرت جنت آشیانی
پرداخته ... قبول نمودند و میرزا را مشمول عواطف خسروانه ساخته وداع کردند و چون قرار یافته بود که میرزا در حضور
اظهار رقت و بی طاقتی نکند خود را حفظ می کرد و همین که آن حضرت متوجه دولتخانه شدند بهای های گریست و دو روز
حکم شد که از ملازمان میرزا هر کس اراده همراهی داشته باشد مانع نیست هیچکس که رغبت ننمود الا آنکه لاف دوستی
و یکدلی می زدند ترک آشنایی کردند چه گویم که از حقیقت و نیکو خدمتی بدولت حضرت خاقانی بخطاب عالم خان

حضرت اختصاص یافته حیات استسعاد نموده آمدند بعد از فتح ساخت چون تحریر آن در جای خود کرده خصوص یافته
بدان سفر بیت حضرت جهانبانی بود از رسیده بملاحظه آنکه در سیر ... یا در ملازمت می باشند ... خدمت
و قبول نظر آن حضرت طریق وفاداری سالک بوده ... گرانان مجال خود بیان ...
درین تاریک روزها میرزا ... در خدمت میرزا کامران آن حضرت ... شناسی ...
سنجی بودند اراده ... شمرده ... آن حضرت ... اجازت سفر حجاز
یافته بود ... بقندهار رسیده ... خاطر
حقیقت شناس ... ناپسندیده آمد و با قبول صوری که ... میرزا از دریای سند
بهند رفت و از آنجا بقصد زیارت ... روز پانزدهم ذی الحجه سنه نهصد و شصت و چهار لبیک گویان
اجابت دعوت حق نموده محل عدم نسبت با مجازی ... موضع ... حضرت ... گیتی ستان
گرفت پهلوان دوست میر بحکم شد که قلعه ... افغانان خراب ساخته اند تعمیر نماید و در اندک فرصتی قلعه را
تعمیر نموده تعمیر شایسته یافت و سکندر خان را با جمعی از دولتخواهان بجهت محافظت قلعه گذاشته رایات
عزیمت بجانب کابل برافراشتند و بعد از تشریف بردن آن حضرت افغانان هجوم آوردند و سکندر خان
داد مردانگی داده قلعه را نگاه داشت و افغانان را پریشان و منهزم ساخت و چون موکب جهانگشا بکابل نزول
اجلال فرمود در شب چهارشنبه پانزدهم جمادی الاول سنه نهصد و شصت و یک بطالع قوس از شکم ماه چوچک بیگم
فرزند گرامی متولد شد آن حضرت نام او را محمد حکیم نهادند چون ابوالفضائل تاریخ سال ... کیفیت ... را
و در همان نزدیکی از مقدسه دودمان عصمت صبیه خوجق میرزای خوارزمی فرزندی بوجود آمد نام او
سلطان ابراهیم نهادند و هم در دوری آهنگ عالم قدس نموده جنیت بود در رستی از آسمان کرم پدر زادن و
عروجش هم نزدیک بود. ارتفاع رایات اقبال بقندهار و مراجعت مستقر خلافت چون
جمعی از فتنه جویان واقعه طلب مقدمات غیر واقع از جانب بیرام خان بموقف عرض رسانیده بودند در عنفوان
زمستان این سال همایون فال نهضت عالی بصوب قندهار اتفاق افتاد حکومت کابل بعلی قلی خان اندرابی
تفویض یافت و قرة العین خلافت را تا غزنین که بجاگیر ملازمان ایشان مقرر بود همراه برده از آنجا مستقر خلافت
را نهضت سعادت فرموده خود متوجه قندهار شدند بیرام خان که خاصت قابلیتش بطراز اخلاص آراستگی داشت
قدوم گرامی را از سعادتهای عظمی و دولتهای کبری شمرده تا ده فرسخی قندهار باستقبال موکب عالی از سر قدم
ساخته رسید و متیقن آن حضرت شد که در حق او آنچه گفته اند افترا بوده در ساعت مسعود بقندهار در آمده ابواب
کامرانی و کام بخشی بر روی روزگار گشادند و از مشاهیر ملازمان رکاب عالی ابوالمعالی و منعم خان و خضر خواجه خان
و محب علی خان و میر خلیفه و اسمعیل ... و حیدر محمد اخته بیگی و خواجه حسین هروی و مولانا عبدالباقی صدر و بعضی
دیگر سعادت حضور داشتند بیرام خان در آداب خدمت رسیدگی لوازم نثار و انداز دقیقه نامرعی نگذاشت
و تمام زمستان در قندهار بعیش و عشرت گذشت و در همین ایام آنچه بجهت سرکار خاصه در کار شد همه را بیرام خان انجام
نمود و جمیع امرا و بندهای بادشاهی را در منازل ملازمان خود فرود آورده مهمانی ایشان را بصاحبان خانه مقرر

[illegible] در ان حضرت [illegible] عشرت و کامرانی و خوش وقت بوده جشن [illegible] پادشاهانه [illegible] بصحبت [illegible]

[illegible] مضمون [illegible] مولانا زین الدین محمود کمانگر [illegible]

[illegible] و کمالات [illegible] مقاصد و عروج دولت و فتوحات آسمانی [illegible]

[illegible] رسالت پیش شاه [illegible] حضرت [illegible] شاه طهماسپ [illegible]

[illegible] و سعادت زمین بوس دریافت [illegible] قدسی [illegible] رسید دران ایام سلطان

[illegible] بسعادت خدمت [illegible] محمد خان حاکم هرات [illegible]

لائق [illegible] اخلاص [illegible] مشغول [illegible] بجهت انبساط خاطر شکار قمرغه طرح افگندند و [illegible]

شکار خاطر خواه فرمودند [illegible] شیر علی بیگ [illegible] شاه ابو المعالی

و [illegible] سانحه آنکه شیر علی بیگ پدر [illegible] میر شکار بی رخصت از خدمت شاه آمده سعادت ملازمت دریافت

شاه ابو المعالی که مست باده غرور و تقرب بود از تعصب [illegible] اهل [illegible] در مجلس بهشت آیین [illegible] که من این [illegible] را

آخر [illegible] آن حضرت از فرط [illegible] که با او داشتند این حرف را [illegible] عمل فرمود [illegible] تا آنکه [illegible]

[illegible] آن نامراد را [illegible] و بر خاطر حقیقت شناس آن حضرت سخت گران آمد لیکن از فرط محبتی که با او داشتند

[illegible] بر آورده [illegible] چون حسن اخلاص و نیکو خدمتی بیرام خان بر مرآت خاطر قدسی مظاهر پرتو انداخت تسلط

[illegible] قدیم بجاگیر مشار الیه مقرر داشتند و زمین داور از معظم سلطان تغیر داده بهادر خان برادر علی قلی خان مرحمت شد

چون تسخیر هندوستان پیش نهاد همت همایون بود بیرام خان رخصت یافت که سرانجام این یورش نموده بزودی خود را [illegible]

رسانید و علی بیگ و حاجی محمد سیستانی را که بعضی مقدمات از انها بعرض رسیده بود [illegible] رکاب دولت ساخته متوجه کابل شدند

و حضرت خاقانی با عزیمت استقبال شتافته سعادت ملازمت دریافتند و محمد قلی خان برلاس و آتکه خان و جمعی دیگر در خدمت

ایشان بشرف زمین بوس مسعود گردیدند و اواخر سال نهصد و شصت و یک دار الملک کابل بفر قدوم میمنت لزوم رونق

آسمانی گرفت و دران ایام منعم خان را بسعادت اتالیقی حضرت خاقانی بلند مرتبه ساختند و منعم خان آداب شکر این عطیه

عظمی بجا آورده پیشکشهای لائق گذرانید و درین سال همایون الغ بیگ پسر خلیل سلطان از جانب شاه طهماسپ برسم

رسالت آمده تحف و هدایای لائق بنظر اشرف گذرانید و باعث مزید انبساط خاطر فیض آثر شد و چون یورش هندوستان

مکنون ضمیر منیر مهر تنویر بود همواره بسرانجام این سفر و فراهم آوردن لشکر توجه میفرمودند و روز دوم عید رمضان بیرام خان از

قندهار با جمعیت شایسته آمده سعادت آستان بوس دریافت و آن حضرت بجهت انبساط خاطر و فرط عنایتی که با او داشتند

عید را اعاده فرمودند و جشن پادشاهانه ترتیب دادند و به قبق اندازی و چوگان بازی حکم شد و آن شهسوار میدان اقبال

نونهال گلبن جاه و جلال یعنی حضرت خاقانی رخصت گرفته بر باره جهان نورد سوار دولت شدند و بتیر اول قبق را از طور زدند

که غریو از مردم برخاست و حیرت افزای قادر اندازان موشکاف شد و بیرام خان در تعریف قبق اندازی آن حضرت قصیده

در سلک نظم کشید و این مطلع آن قصیده است بیت عقده قبق ربود خدنگ تو از سحاب + کرد از هلال صورت پروین شهاب

[illegible] + و دران ایام عشرت فرجام که همگی خاطر اشرف متوجه تسخیر هندوستان و سامان این یورش بود پیوسته خبر سهم

خوردگی آن ملک و مردن سلیم شاه و هرج و مرج هندوستان از عرایض بعضی دولتخواهان و منتظران صبح اقبال بمسامع

در حوالی این سرسید چنانچه سوانح آن انقلاب سلطان بود که چون ملاطفت و فور و بهروزی آن حضرت بجناب مخدوم الملک مشهور
اتفاق شده از لاهور منسوب صاحب سراپرده جنود اگر حضرت موعود و پیچه صحبت آن حضرت رسیده و بشارت بسیار بی اندک گشتی
شود حضرت جهانبانی فرمودند که از این مژده تفاول فتح هندوستان گرفتیم چه آیات رو نموده بود که ترک آن سر خراسان
سینه هندوستان پایست در این تفاول مثل آن تفاولیست که حضرت صاحبقران گرفته اند در آن هنگام که بوده که در سالی
که از ماوراءالنهر بفتح خراسان متوجه شده و اندر آمده خود بر میدان شکستگی آتا مر در زنجیده صاحب ریاضتی که به صفای باطن خارق
عادات اشتهار داشت تشریف برده درویش سینه گوسفندی برسم ما حضر پیش آورد و آن حضرت مقربان بساط حضور فرمودند
که ما این سینه بفتح خراسان تفاول گرفتیم چه خراسان سینه روی زمین است و انشاء الله تعالی این تفاول شگون تفاول
حضرت صاحبقرانی خواهد شد

مجملی از احوال سلیم خان ولد شیرشاه افغان و آنچه بعد از او تا در آمدن حضرت جنت آشیانی به هندوستان واقع شد

چون شیر خان هندوستان را تصرف در آورده
پنج سال و دو ماه و سیزده روز حکومت باستقلال کرده رخت هستی بآتش فنا داد پسر خورد او سلیم شاه بعد از پدر بر تخت
جانشین گشت و مدت هشت سال و دو ماه و هشت روز سلطنت کرد و در این مدت هرگز از جنگ و تردد نیاسود و گاهی
از اوقات بجنگ عادل خان برادر کلان و خواص خان غلام شیرشاه پرداخت و منهزم ساخت و چندی با نیازیان که
از امرای پنجاب بودند و سرگروه آنها هیبت خان بود مجادله و مقابله نمود و آنها نیز مغلوب شده بشعاب جبال کشمیر پناه
برده و در انجا نیست و نابود شدند و مدتی به منازعت گکران اشتغال داشت و چون این مرز و بوم از دو تختگاهی دور و میان
حیز دهلی کاری نساخت دوست محمد … قلعه رهتاس را که شیرشاه اساس فرموده بود باتمام رسانید و در میان کوه
سوالک … بجهت خود اتکا ساخته قلعه مانکوت نام نهاد و چون با افاغنه و سپاهی بدمعاشی پیش گرفته بود همواره در بیم و هراس
… بستنده و اکثر در قلعه گوالیار بسر می برد اگرچه با رعیت نیک سلوک میکرد اما سپاهی به تنگ آمده و برگشته بود و نیز از جای
… میکرد و بنده … قابو … اقبال خان نام خواص او که به قبول حسن و تعلق خاطر تربیت یافته بمرتبه
امارت رسیده بود یکی از اوباشان را بر این داشت که هرگاه قابو یابد کار سلیم شاه را به انجام رساند و در هنگامی که به دیدن عمارات
قلعه مانکوت میرفت و بر اسپ چهار زانو نشسته بود و بر سم داد خواهان از یک جانب در آمده شمشیری انداخت به مجرد
رسیدن شمشیر سلیم شاه از پشت زین جست و جانب جسته آن سرگشته را در زیر گرفت و بعد از آن حکم بقتل او فرمود
هر چند مقربان او مبالغه نمودند که تحقیق باید کرد که بتحریک کدام سیاه بخت این بی اعتدالی از او بظهور آمده سلیم شاه بنابر مصلحت
وقت قبول این معنی ننمود و پیش از آن که تفتیش احوال کنند بقتل رسانیدند چون متیقن بود که این جرأت به اغوای
اقبال خان واقع شده اقبال را از نظر انداخته حشم و جمعیت او را البته ضبط آورده محبوس ساخت و بتاریخ بیست و دوم
ذیقعده نهصد و شصت بسبب … که در یکی از اعضای سفلی او بهم رسیده بود رخت هستی بربست و بیست ماه فیروز خان
نام پسرش که خورد سال بود جانشین شد و بعد از چند روز مبارز خان خالوی فیروز خان آن بیگناه را بنهان خانه عدم
فرستاده مدعی حکومت شد و خود را محمد عادل ملقب ساخت او پسر نظام خان برادر خورد شیرشاه است و از غرائب آنکه
این نظام را یک پسر و سه دختر بود پسر به سلطنت رسید و شوهران سه دختر نیز بعالی مرتبه سلطنت تصاعد نمودند یکی از
دامادان او سلیم شاه مذکور بوده دیگری سکندر سور بود و دیگری ابراهیم سور که احوال این دو کس بر سبیل اجمال گذارش خواهد شد

دهیرگی به نکوئی رفته وعلی از مخصوصین افغانان به اوج اعتبار رسیده بود و در مجلس مبارزخان شاه چون او پیوسته به ارتکاب شرب
و تمتعات نفسانی می‌پرداخت زمام اختیار رعایا و ریاست [illegible] به کف هیمو به استقلال [illegible] رسید که [illegible]
مبارزخان نامبرده شوربختی غریب در جهان به هم رسانید [illegible] احوال [illegible] هیمو مرقوم [illegible]
[illegible] از حیث [illegible] بود و در تعبیه [illegible] از انواع [illegible]
[illegible]
خود را در مجلس افغانان [illegible] سرکار سلیم شاه [illegible]
ابواب تقرب [illegible]
[illegible] احوال [illegible] مرقوم [illegible]
[illegible] اعتبار یافت و چون پیمانه عمر سلیم شاه لبریز گردید و نوبت ریاست مبارزخان مذکور که پسر عم سلیم شاه بود رسید
در خدمت او وکیل مستقل و صاحب اختیار شد و مدار عزل و نصب و داد و ستد از پیش خود گرفت [illegible] شیرشاه [illegible]
[illegible] آورده [illegible] فرصت [illegible]
کرد افغانان به طوع و رغبت خدمت او [illegible] چند [illegible]
خود را راجه بکرماجیت گویانیده و درین مدت محاربات عظیم کرده مخالفان را از پای انداخت و کارنامهای شجاعت از او بظهور آمد
و رفته رفته کار او به مرتبه بالا گرفت که افواج ترتیب داده روی جرأت و جلادت به مبارزت خاقان گیتی ستان نهاد و چون
انوار ذات مقدس آن حضرت ظلمت زدای سواد اعظم هندوستان شد اول فتحی که در صغر سن اولیای دولت ابد پیوند را نصیب
شد فتح هیمو بود و در آن جنگ به زخم کاری جان را به مالکان جهنم سپرد چنانچه در جای خود مختصر عنقریب گذارش خواهد یافت
افغانان را [illegible] اکنون به شرح تتمه‌ای از احوال هندوستان می‌پردازد و خلاصه کلام آنکه چون سلیم شاه فوت کرد مبارزخان
مدعی حکومت شد احمد خان سور برادرزاده سلیم شاه که از اعاظم امرای پنجاب بود خود را اسکندر نام نهاده دعوی سلطنت کرد و
محمد خان نیز که قرابت قریب به شیرشاه داشت و حکومت بنگاله به او مفوض بود خواهش [illegible] خاطر ساخت ابراهیم خان
سور نیز به نسبت قرابت و وفور جمعیت ایالت هندوستان را در تلاش شد و شجاعت خان که [illegible]
[illegible] خان اشتهار دارد در مالوه [illegible] استقلال زد مجملاً اعاظم این دولت با هم درافتاده سر شورش
برافراشتند و در هندوستان ملوک طوایف شد اسکندر لشکر پنجاب را فراهم آورده قصد دارالخلافه آگره کرد و چون به دهلی
رسید خطبه به نام خود خواند و مبارزخان و ابراهیم نیز همین اراده برآمدند آخر به تدبیر و کنگاش هیمو مبارزخان [illegible]
شتافت به خزاین شیرشاه اکثر در قلعه چناره بود و بیرون آگره در موضع فرح میان ابراهیم و سکندر جنگ شد و ابراهیم
شکست یافته به گوشه‌ای رفت و غازی خان پدر ابراهیم به قلعه بیانه شتافته متحصن شد و کار سکندر صورت بلندی گرفت
و از دریای سند تا دریای گنگ بی رقیب و شریک در حیز تصرف سکندر درآمد و لشکر فراوان فراهم آورده اراده رزم
مبارزخان پیش نهاد همت ساخت و آرزوی آن داشت که تمام هندوستان مستقلاً از او باشد درین وقت طنطنه
و نهضت رایات جهانگشا حضرت جنت آشیانی به تسخیر هندوستان بلند آوازه شد تاتارخان و حبیب خان را با جمعی کثیر
برای حراست پنجاب تعیین فرمود و محمد خان حاکم بنگاله به قصد دفع مبارزخان و سایر مخالفان متوجه گشته مبارزخان هم

در حدود وجیره که محاربهٔ عظیم نموده بودند تقاضای محمد خان دران جنگ کشته گردید و خود این شیرشاه و سلیم شاه تمام در دست همو افتاده و چون
سوداے اسب خوب بهمد است بهشه بر بلند دق میل نشسته بود بیکر داو ارا از کمال جرات و جباری که داشت در زرها جوشن
لا ببر درهیجا در محاربات و مبارزات تاب بغیر در جنگ می آمد و عقدهاے عظیم کرد و بر اندیشهٔ اهل روزگار که بجا همت سکندر
و بعد از نظم و تنسیق ولایت جونپور و بهار متوجه بنگاله شد خضر خان ولد محمد خان در بنگاله بجاے پدر نشسته خود را سلطان
جلال الدین لقب ساخته بود در اثناے آن عزیمت صیت نهضت موکب اقبال بتسخیر هندوستان بلند آوازه شد
و صلاح در فتح بنگاله بر بسته عنان سعادت معطوف داشت

نهضت موکب منصور حضرت جهانبانی آشیانی به تسخیر سواد اعظم هندوستان

چون حقیقت هرج و مرج هندوستان بمسامع عز و جلال
رسید عزیمت آن صوب که در مکامن ضمیر اشراق تنویر تصمیم یافته بود پیش نهاد همت عالی ساخته رایات اقبال
برافراشتند و جمیع مخدرات سرادق عصمت را در کابل گذاشته بحمایت و حراست ایزدی سپردند و شاهزاده ولی عهد
یا ملک میرزا محمد حکیم ساخته حل و عقد مهمات برای رزین منعم خان تفویض یافت و در اواسط ذی الحجه سنه نهصد و شصت
و یک بساعتے مختار و زمانے منتظر که حرکات افلاک بر آن افتخار نماید عنان عزیمت بصوب صواب ممالک هندوستان
معطوف فرمودند و قرة العین سلطنت یعنی حضرت خاقانی را که عمر طبیعی ایشان به دوازده سال و هشت ماه رسیده بود
مقدمهٔ جیش فتوحات صوری و معنوی ساخته باجلال اقبال را بجلال درآوردند و جهان رو بدیوان بستان لسان الغیب
تفاؤل جسته برین غزل بشارت فتح و فیروزی یافتند بیت: دولت از مرغ همایون طلب و سایهٔ او زانکه با زاغ
و زغن شهپر دولت نبود و آن حضرت اعتصام بعروة الوثقی عنایت ربانی و تمسک بحبل المتین بشارت آسمانی
نموده باندک لشکرے که بعد از مدت بسیاری از جنود غیبی نهضت فرمودند سه هزار کس بقلم آمد بیرام خان بجهت استحکام بعضی
مهمات بادشاهی و سامان یراق خود روزے چند در کابل ماند و آن حضرت از جلال آباد بجاله سوار شده و از آب گذشته
سلخ محرم سنه نهصد و شصت و دو عرصهٔ پشاور مضرب خیام اقبال گشت سکندر خان که با افاغنه مبارزت ها کرده خدمات
شایسته بتقدیم رسانیده بود مورد الطاف بغایت شده بخطاب خانی سربلندی یافت و چون کنار دریاے سند
که به نیلاب مشهور است مستقر رایات نصرت گردید بجهت گذشتن سپاه و برتال سه روز در آنجا توقف فرمودند و بیرام خان
آمده بسعادت عتبه بوسی سرافراز گشت و درین منزل مبشران اقبال نوید فتح و فیروزی آوردند که تاتار خان کاسی
که با لشکر گران بحراست قلعهٔ رهتاس تعیین بود با وجود استعداد قلعه داری و استحکام قلعه بمجرد طنطنهٔ ارتفاع رایات
اقبال تاب مقاومت نیاورده فرار اختیار نموده است آن حضرت نظر بر نیکو خدمتهاے سابق و لاحق نموده فرمان عاطفت
بنیان بسلطان آدم گکهر فرستاده بزمین بوس بشارت فرمودند اما از آنجا که طالع بلند نداشت عذر زبان داران را آورده عرضداشت که با سکندر عهد
شده است و پسر خود لشکری نام همراه خود برده اگر من بسعادت ملازمت فائض گردم بنقض عهد متهم گردم پسر خود را بملازمت فرستم بعضی
از اولیاے دولت معروض داشتند که صلاح وقت دران ست که او را از میان برداشته قدم پیشتر باید نهاد آن حضرت نظر به خدمات
گذشتهٔ او فرموده ملتفت این حروف نشدند و چون موکب عالی از دریاے سند عبور نمود افغانان آن نواحی
که در حدود رهتاس مجتمع شده بودند پریشان گشته هر کدام بگوشه بدر رفتند چون سررشتهٔ سخن باینجا کشید بعض از
غرض دیگر سوانح آنها که از جمعے مردم روشناس که درین فتح بسعادت خدمت سرافراز بودند نوشته می شود بیرام خان

شاه ابوالمعالی خضر خواجه خان تردی بیگ خان سکندر خان خضر خان هزاره اشرف و رئیس قراتاق بیگ علی قلی سیستانی محمد سلطان بابا دوست
خواجه معظم علی قلی اندرابی حیدر محمد آخته بیگی حسن بیگ اسمعیل بیگ دولدی میرزا حسن خان میر نجات خان محمد علی
جلال الدین سلطان حسین خان قزاق سلطان محمد شاه تارسے ترک خان کاکر علیخان بابا بیگ حسن بیگ
مقبل خان بیگ محمد آخته بیگی خواجه بابا دوست خواجه حاجی عبد الباری خواجه عبد الله میر حسین
میر شاه فخر الدین میر حسن خواجه حسین مروی میر قرتباکے میر عبد الله قانونی بیگ
خواجه عبد الصمد شیرین قلم میر سید علی مصور ملا عبد القادر مولانا الیاس اردبیلی ابو القاسم جرجانی مولانا
عبد الباقی افضل خان میربخشی خواجه عبد المجید دیوان اشرف خان میرمنشی قاسم مخلص خواجه عطاء الله
دیوان بیوتات خواجه ابو القاسم شهاب الدین احمد خان معین خان فرنخودی خواجه معین الدین محمود ملک مختار
بیرون موکب عالی بجدو قطعه کلانور منزل اقبال فرمود شهاب الدین احمد خان و اشرف خان و فرحت خان خاصه خیل را
پیش از وصول موکب جهانگشا بلاهور فرستادند که رئیسان آنجا بر وجوه و ناشیه را بنام نامی و القاب گرامی خطبه و سکه رواج بخشند
و متوطنان شهر را از دست انداز آشوب مردم محافظت نمایند بیرام خان و تردی بیگ خان و سکندر خان و جعفر خان
هزاره و اسمعیل خان دولی و جمعی کثیر بر سر نصیب خان پنج بهیه که در قصبه سرهند پای ثبات افشرده بود تعیین شده
در رایات اقبال بجانب دار الفتح لاهور بر افراشتند و اعیان آن دیار بشرف استقبال شتافته زبان بدعا گشادند
عطیه گشودند و وضیع و شریف فراخور رتبه و حالت مشمول مراحم پادشاهی گردیدند دوم ربیع الثانی این سال فرخنده فال
بلده فاخره لاهور بقدوم دولت لزوم فروغ آسمانی و رونق جاودانی پذیرفت و طبقات انام و اصناف خلائق از حوادث
روزگار نجات ابدی یافتند و آخر این ماه خبر آمد که شهباز خان نام افغانی جمعیت انبوه فراهم آورده و در دیپالپور
سر شورش برداشته است حضرت جنت آشیانی شاه ابو المعالی و علی قلی سیستانی و علی قلی اندرابی
و محمد خان جلائر و جمعی دیگر از یکه های کارطلب را بآن صوب فرستادند لشکر اقبال بمخالفان رسیده معرکه محاربه
گرم ساختند و بهادران جان نثار لوازم تهور و تقدیم رسانیده داد شجاعت و جانفشانی دادند کار بر شاه ابو المعالی
تنگ شده بود که علی قلی خان با یکه های صف شکن تکیه بر اقبال بی زوال نمود کارنامه جرات و جلادت ظاهر ساخت
و شکست بر مخالفان افتاد و از خون افغانان تیره رای عرصه پیکار لاله زار شد و اولیای دولت قرین فتح و فیروزی
مراجعت نمودند و سعادت آستانبوس دریافتند و بیرام خان که بر سر نصیب خان افغان رفته بود نصیب خان اندک ملایمی
کرده فرار اختیار نموده و غنیمت فراوان از نقد و جنس بدست اولیای دولت در آمد و عیال افغانان تمام اسیر گشته
افغانیه گرویده حضرت جهانبانی نذر فرموده بودند که هرگاه فتح هندوستان شود بنده نکنند بیرام خان خود سوار شده
حرم را بجمعی ساخته مصحوب معتمدان پیش نصیب خان فرستاد و دیگر غنائم این فتح از فیلان نامی و سایر نفایس با عرضداشت
فتح بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت خود با فوج ممالک کشا متوجه پیش شد و چون بجلندهر رسید افغانان گریختند و غنیمت بسیار
بدست مبارزان افتاد که میان سرداران لشکر منصور بهم رسیده باب جر اموال نفس خود را با نقد جان همراه بردند و جهانگیری
سر گذشت که تردی بیگ خان خواست که پیشتر رفته با افغانان گریخته دست برد نماید بیرام خان صلاح در فتح ...
بجهت ... بالتو خان ... بیرام خان فرستاد که بهر طریق که دانند و توانند رخصت حاصل کنند بالتو خان رفته ... در معذرت

بود و خواجه معظم در دشت پیش آمده دشنام چند داد و بالقوه تیز جواب ساخت گفت خواجه معظم شمشیری از غلاف کشیده
بالقوه رسید و ازین گفت و شنید افغانان فرصت یافته خود را گریختند سلامت کشیدند و چون حقیقت حال به وقف عرض
پادشاه جهان پناه رسید فرمان به امرا نوشته شد بیاری از فضل سعادت افزا اعلام بقرب پیرافضل خان شد و از رفع تکرار
کلمات از زبان گهرفشان آن حضرت به امراء القصه پرتو شده انجمن آراستی صلح و صلاح گردید بیرام خان خود در جلندهر طرح
اقامت انداخته برگذار آن نواحی را به امرا داد قسمت کرد سکندر خان با چیاره رفت و از آنجا قابو دیده و روانه پیشتر
شده و سرهند را بتصرف خود در آورد و اموال و اسباب فراوان بدست اوفتاد و درین اثنا تاتار خان و حبیب خان و
نصیب خان و مبارک خان با جمعیت انبوه از دهلی رسیده آمدند سکندر خان در سرهند بودن خود را صلاح ندانسته
بجالندهر شتافت بیرام خان این معنی را مناسب دولت ندانسته برآشفت که بایستی سرهند را مضبوط ساخته طلب کسی
میفرستاد و بالجمله بعد از گفتگوی بسیار امرای عظام عظام بتبرک اقبال ابد پیوند پادشاهی منود و بطاعت پیشتر
روان شدند و چون بکنده و با چیاره رسیدند تردی بیگ خان و اکثری صلاح در گذشتن آب ستلج نمیدیدند و موسم
باران نزدیک شد لائق دولت آنست که گذرها را استحکام داده همین جا توقف نماییم و بعد از تخفیف باران و اعتدال
هوا از آب بگذریم بیرام خان و جمعی از دلیران عرصهٔ همت در گذشتن آب مقدمات پسندیده و دلائل معقول گفتند
و آخر جمعی ملا پیر محمد و محمد قاسم خان نیشاپوری و ولی بیگ و حیدر محمد بیگ شاملو از آب عبور اتفاق افتاد و
عساکر پیروزی ماثر بچهار فوج منقسم شد قول شجاعت و سرداری بیرام خان انتظام و رونق شایسته یافت و برانغار
بحسن شوکت خضر خان هزاره آراسته گردید جوانغار بشهامت و دلیری تردی بیگ خان تنسیق پذیرفت و سکندر خان
با جمعی از هژبران پیشه وغا در هراول رزم طلب گشت و از آنجا که نیت شهریار جهان بر آئین عدالت و سائر مرضیات الهی
مقصور بود دروازه ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار اولیای دولت گشوده تر میگشت افغانان کمی لشکر منصور
و گذشتن ایشان از آب شنیده با لشکر فزون از احصا و شمار مسارعت نموده خود را به افواج قاهره رسانیدند و قریب
بشام تلاقی فریقین دست داده جنگ عظیم روی داد و امواج جهانگشا مراسم حزم و احتیاط مسلوک داشته نزدیک
بجوی جای ایستادن قرار داده پای ثبات افشردند و همه یکدل و یک رو در جان نثاری و کارپردازی دقیقه
نامرعی نگذاشتند تا آنکه شب درآمد و از اتفاقات حسنه که مقدمه فتح شد این بود که بطرف فوج غنیم در دیهی آتش
افتاد و بحکم ایزدی بهر از آن چراغ در رهگذر دولت افروخته گردید و دلاوران عرصهٔ اقبال از اطراف لشکر مخالف درآمد
بخدنگهای دل دوز جان ستان افغانان تیره بخت را بر خاک هلاک انگندند و آنها هیچ نمی فهمیدند که این تیر باکی انداز
و از کجا می آید دهشت در آن سیه بختان انداخته قریب سه پهر از شب گذشته بود که لشکر مخالف تاب مقاومت
نیاورده سراسیمه فرار اختیار نموده و چنین فتح عظیم که مقدمه فتوحات بی اندازه تواند شد روی داد و فیل و اسباب
فراوان بتصرف اولیای دولت درآمد و نفائس غنائم با عرضه داشت بشارت فتح روانه درگاه گیتی پناه نموده روز دیگر متوجه پیش شدند
و در سرهند رفته طرح اقامت افگندند علی قلی سیستانی را که از عقب آمده ملحق شده بود با جمعی کثیر پیشتر فرستادند و چون سکندر خان
شکست این مردم شنید با هشتاد هزار سوار مسلح و مکمل و فیلان کوه پیکر متوجه عساکر فیروزی ماثر شد بیرام خان در سرهند
پای ثبات مستحکم داشته بلوازم قلعه داری همت گماشته و برج و باره را مضبوط ساخته حقیقت حال

بدرگاه جهان پناه عرضه داشت کرده التماس توجه رایات اقبال نمود درین چند روز عنصر مقدس حضرت جهانبانی
از زمان مفارقت گرانی داشت بمجرد رسیدن عرضه داشت بیرم خان حضرت شاهنشاهی را که انوار دولت و فروغ جهانگشایی
از ناصیه مبارک پیدا بود با لشکری از امرا بطریق منقلا روان ساختند و موکب عالی آن قرة العین خلافت
از نواحی شهر کلانور گذشته بود که صحت کامل دست داد و خود بدولت و اقبال رایات فتح و فیروزی برافراشته حضرت جهانبانی
را عقد ارادت بر جابوس بیگ و خواجه معظم ... بر خزانه ساخته در شهر گذاشتند و بیست و هفتم
رجب سال مذکور در سواد قصبه سرهند نزول دولت اتفاق افتاد و امرای رزم آرا و بهادران جان نثار بسعادت
ملازمت افتخار یافته کوس فتح و نصرت بلند آوازه گردانیدند و صدای سعادت اقبال زاد رگل زمینی که بعد از فتح رشک
فردوس برین شده استاده گردید و موکب جهانگشا تمام افغان را دست و دل از کار برده و عساکر فیروز
آثار بجا فوج تقسیم یافت یکی باسم مبارک خود و دیگری بنام نامی حضرت خاقانی و دیگری بحسن اهتمام شاه
ابوالمعالی و دیگری به انتظام بیرم خان و همواره از طرفین بهادران بعرصه نبرد شتافته داد کارزار میدادند و نوید
فتح و ظفر از ناصیه اقبال و چهره احوال ظاهر میشد و روز بروز بیم و هراس در دل افغان می افزود و مدت
چهل روز افواج مقابل یکدیگر نشسته کارزار میکردند تا تاریخ دوم شهر شعبان سال مذکور که نوبت ... ملازمان
خاقان گیتی ستان بود خواجه معظم و اتکه خان و جمعی کثیر بعزم نبرد رفته رزم طلب گشتند و از آن طرف
... سکندر بر آمده مبارزان لشکر نمودند ... در آن روز مقرر نبود که جنگ سلطانی شود اما چون وقت رسیده بود که
چنین فتح بزرگ بنصیب اولیای دولت ابد مقرون گردد رفته رفته عرصه نبرد آتش افروز شده افواج نصرت
قرین از اطراف در آمده داد شجاعت و دلیری دادند و مردانه پای ثبات در عرصه تهور افشرده رایات فتح
و فیروزی برافراشتند و همین اقبال روزافزون فتحی عظیم که طغرای فتح نامهای روزگار تواند شد از پرده
غیب چهره گشای شاهد مراد گردید و غنیمت فراوان بدست اولیای دولت در آمد و جمعی کثیر از افغانان
نیام فنا نیستی شتافتند و سکندر بهزار ناکامی از جنگ گاه بر آمده خود را بدامن کوه پنجاب کشید یکی از بهادران
خواجه ... در اثنای راه بسکندر رسیده و چون باو نزدیک شد هر چند سکندر خواست که شمشیر خود را بجنبش آرد
از غایت اضطراب نتوانست کشید و بعد از سعی بسیار نیم جانی از آن مهلکه بیرون برد و چون بتایید ایزدی چنین فتحی
روی داد آن حضرت بر مسند کامبخشی نشسته در خور خدمت و جانسپاری هر کدام جلدو و مرحمت فرموده به انواع دلنوازی
و اعتبار سربلند ساختند و جانسپاران نوجهات پادشاهانه سربلند و دل گشتند و چون در روز ترد و ملازمان حضرت خاقانی فتح شده بود
این فتح بنام نامی و القاب سامی آن حضرت سمت آرایش یافت و ازین تاریخ حضرت خاقانی را بکار جسته توجه خاطر پیدا
شد و ولی بیگ بیرم خان جبهه که در جنگ ماچیواره از افغانان بدست آورده بود فتح بار نام و بشت بر آن حضرت
پیشکش کرد و نگاهبان این جبهه گردیدند و نام داشت و الدوام خدمت و ذره پروری آن حضرت بخطاب فتح خان
نامور گردید از سوانح این ایام مقید ساختن خواجه معظم است و سببش آنکه نوشته چند بخط خواجه که از کوتاه اندیشی به حکم ...
سکندر خان ... نالایق نوشته اظهار دولتخواهی او کرده بود و این نوشته بحضرت جنت آشیانی رسید آن حضرت
از خواجه استکشاف فرمودند که باعث این نادولتخواهی چه بود از آنجا که خواجه روی انکار نداشت در جواب گفت که من

١١٠

بعضی برادران تقریر این پادشاه تقدیم نموده قصد انجام آن کرده ام گر درین اثنا مطهر اشرف و آمده باعث مزید التفات و حقوق
شهر و از زمین معقوله جوانان و ورا معقول معروض داشت تا بایران او را مقید ساخته ضمیر اقبال سپرده شد بعد از آن تشویش مهمات
این صوبه جات بر ساعت متوجه دهلی شدند چون رایات جهان گشا به ارسید شاه ابو المعالی را با محمد قلیخان و امیر حسن
و اسمعیل بیگ دولدی و مصاحب بیگ و ابراهیم خان اوزبک و جمعی کثیر با حمود تعیین فرمودند که اگر سکندر دارا گونه تا
برآمده و در میان ولایت انداز دنبال او بوده لایق نموده و آید و سپرده وارد پنجاب بشاه ابو المعالی
یافته و در توقف فرموده و بسیر و شکار و خوش وقت گشتند و سکندر خان اوزبک که به دهلی رخصت یافته
جمعی از مخالفان که در آنجا بودند تاب مقاومت نیاورده هر کدام بگوشه بدر رفتند و سکندر خان اوزبک که پیشلی
در آنجا بوده عرضداشت بدرگاه گیتی پناه فرستاده التماس توجه رایات اعلی نمود و آنحضرت کامیاب دولت و اقبال
از سامانه کوچ فرموده متوجه دهلی شدند روز پنجشنبه غره رمضان سال مذکور و که بهجت شهر و کنار آب
جون واقع است نزول اجلال اتفاق افتاد و در روز چهارم درون شهر مستقر اورنگ خلافت گردیده و درین روز حضرت
خاقانی نیله گاو بشمشیر شکار فرموده بجهت پدر عالیقدر آوردند و آن حضرت که از ابتدای این سفر مبارک ترک [illegible]
دهلی ترک حیوانی فرموده بودند حکم کردند که پاره از گوشت این نیله گاو خشک ساخته نگاهدارند که چون ماه رمضان بگذرد
اول ازین گوشت تناول خواهیم فرمود و دار السلطنه دهلی مستقر آرامی دولت و اقبال گشته ممالک محروسه بجاگیر امرا
ملازمان سلطنت قسمت نموده سرکار حصار و آن نواحی بجاگیر ملازمان حضرت خاقانی مقرر شد و سرکار پنجاب به
سمت دیگر یافته شاه ابو المعالی و سرکار سرهند و دیگر پرگنات متفرقه بجاگیر خان خانان عنایت فرمودند و [illegible]
را بسولت و سکندر خان را به آگره و علی قلی خان را بسنبل و حیدر محمد خان آخته بیگی را به بیانه تعیین فرمودند و در نوا شاه ولی آتکه
از دار الاقبال کابل آمده مژده تولد فرزند گرامی از خدیجه مطهر ماه جوجک بیگم رسانید و آن حضرت ازین بشارت دلگشا
شکر ایزدی بجای آورده جشن شادمانی ترتیب دادند و نام آن نو باوه گلبن اقبال را فرخ فال نهادند و شاه ولی
بمبارکباد این عطیه غیبی خطاب سلطانی یافته با تحف و هدایا رخصت کابل شد و از وقایع آن سال آمدن رستم خان
افغان است و مجملی ازین سرگذشت آنکه چون آتکه خان و دیگر ملازمان حضرت خاقانی که متوجه حصار شده بودند گرد
حصار رستم خان و تاتار خان و احمد خان و میر محمد رهتکی و [illegible] خان و شهاب خان و تاج خان و آدم خان قیام خانی
با جمعی از افغانان بر آمده رزم طلب گشتند با آنکه افغانان قریب دو هزار کس بودند و اولیای دولت از چهار صد کس بیش نه
جنگ عظیم در پیوست و بتأییدات غیبی فتح شد و بسیاری کس از مخالفان بقتل رسیدند و رستم خان گریخته بقلعه حصار در آمد و قلعه را
مضبوط ساخت و مجاهدان عرصه اقبال بیست و سه روز بمحاصره آن پرداختند و چون کار بدشواری کشید قول طلبیده و بعد
آنکه خان رستم خان را با نامبرده با قریب [illegible] کس مصحوب علی قلی میر لطیف و خواجه قاسم مخلص بدرگاه معلی فرستادند و بعد از چندگاه
حکم شد که رستم خان در جاگیر تنخواه نمایند بالشرط آنکه فرزند خود را در بدرگاه نگاهدارد تا لوازم حزم و احتیاط بجای آمده باشد
مشار الیه ازین معنی خاطر آزرده نموده در مقام گریختن شد و چون این معنی مکشوف ضمیر اقدس گردید او را مقید ساخته بیک از امرا
سپردند و از سوانح این ایام قضیه قنبر دیوانه است که خالی از غرابتی نیست مجملا او از آحاد الناس ملک [illegible] مجاهیل اردوی
ظفر قرین بود و در هنگامی که رایات اقبال بعد از فتح سرهند بجانب دهلی نهضت فرموده قنبر دیوانه از [illegible]

جمعی از اوباش با خود همراه آورده و پای از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاده دست تاخت و تاراج بر قصبات و قریات دراز کرد
و از بهرایچ تا سنبل می‌انداخت و هر روز گروه گروه مردم را بی نوا میساخت و غنیمت میکرد و از دور سرحد تاخته بجانب سنبل رفت و سنبل را
غارت کرد و مردم بسیار را اسیر ساخت بعد از آن کس بدرگاه والا فرستاده اظهار عجز و بندگی مینمود و باین وسیله زبان مردم را از خود
کوتاه میساخت و چون سنبل را متصرف شد سید محمود بارهه که عارف اقطاع آنجا بود به بداون فرستاده و در آن حسین خان را
که حکومت آنجا اختصاص داشت بی جنگ بیرون کرده قصبهٔ آن را غارت کرد و از آن نواحی به جانب سنبل عمارت
نموده بار دیگر به کان خان که از رجال افغان بود جنگ کرده شکست یافت و برگشته به بداون در آمد اگرچه او پیغامها
بجانب محمد قلی فرستاده اظهار بندگی میکرد اما فعل و قول او اصلا موافقت نداشت و پا از اندازهٔ خود بیرون نهاده مردم
را نسبت خانی و سلطانی داد و علم و نقاره بخشید و نهایت بی اعتدالی ظاهر ساخت و بنای فتنه و فساد او مستحکم شده بود
و دیگر اهل فساد از هر جانب خود را به او رسانیدند و جمعیت بسیار بهم رسانیده بر گرد او هجوم آورده بودند چون حقیقت احوال به تواتر معروض
بندگان دولت گردید فرمان قضا جریان بعلی قلیخان شیبانی صادر شد که او را به درگاه گیتی پناه فرستد و اگر سر از اطاعت حکم
بپیچد تنبیه لایق نماید و درین اثنا که دیوانه از رکن خان شکست یافته به بداون آمده بود علی قلی خان از مهمات میرزا
شاه فارغ شده بعد از فراغ مهمات آنجا به بداون رفت و هر چند کس بطلب او فرستاد و نزد علی قلیخان نرفت و در جواب
گفت که من که از بندهای درگاهم و من هم از غلامان آن حضرت ام و این ولایت را به زور شمشیر گرفته ام تا اگر علی قلیخان
بجنگ پیش آید و چون دیوانه دران نزدیکی شکست خورده و پریشان شده بود قدرت جنگ در خود ندیده به قلعهٔ بداون
رفته متحصن شد و عرضداشت بدرگاه معلی فرستاد و آن حضرت قاسم مخلص را تعیین فرمودند که رفته او را باستمالت عنایات
پادشاهی ساخته بملازمت بیارد و پیش از رسیدن قاسم مخلص نقش خیال نشست که علی قلی خان او را کشته و آنچنان
بود که چون قنبر قلعه را مستحکم کرده بمحاصره پرداخته بود علی قلی خان محمدی بیگ ترکمان و ملا غیاث الدین را نزد او فرستاد
که بنصایح سعادت پیوند او را از قلعه برآرند قنبر فرستادها را مقید ساخت و آنها در حالت قید جمعی کثیر را با خود متفق
ساخته به تقریب و فسون مردم درون قلعه را با خود کرده دیوانه را دستگیر نموده علی قلی خان را به قلعه در آوردند مشار الیه
دیوانه را کشته سر او را بدرگاه معلی فرستاد و وقوع این حادثه بر خاطر عاطر ناگوار آمده و فرمان عتاب آمیز
بعلی قلیخان عز نفاذ یافت که چون او اظهار بندگی میکرد و میخواست که بملازمت بیاید چرا کار به اینجا رسانیدی و چون
بدست افتاد بحکم چرا کشتی و از سوانح این سال بی اعتدالی و نافرمانی میرزا سلیمان است و شرح این بطریق اجمال آنکه چون
رایات جهان کشا به تسخیر هندوستان نهضت فرمودند ترسی بیگخان که اندرآب و خوست و کهمرد بجاگیر او مقرر بود حسب الحکم همراه
گزید و مقیم خان را که نسبت قرابت با او داشت بجهت انتظام جاگیر گذاشت میرزا سلیمان فرصت را غنیمت شمرده محال جاگیر
او را خواست متصرف در آورد و نخست از سخن پردازی و ترتیب مقدمات پرداخت که شاید مقیم خان را بجانب خود کشد چون نتیجه
بران مترتب نشد پردهٔ آزرم از پیش برداشته بمحاصره اندرآب همت بست و مقیم خان تاب مقاومت نیاورده با اهل و
عیال خود راه سلامت پیش گرفت و جنگ کنان از آن مهلکه خود را برآورد و از میرزا چنین بی راهی بوقوع آمد **توجه خاقان**
گیتی ستان بصوب پنجاب به امر عالی حضرت جنت آشیانی چون شاه ابوالمعالی بموجب
پنجاب شتافت خودرائی و بی اعتدالی پیش نهاد خود ساخت و با آنکه اخبار ناملایم از آنجانب بعرض حضرت جنت آشیانی

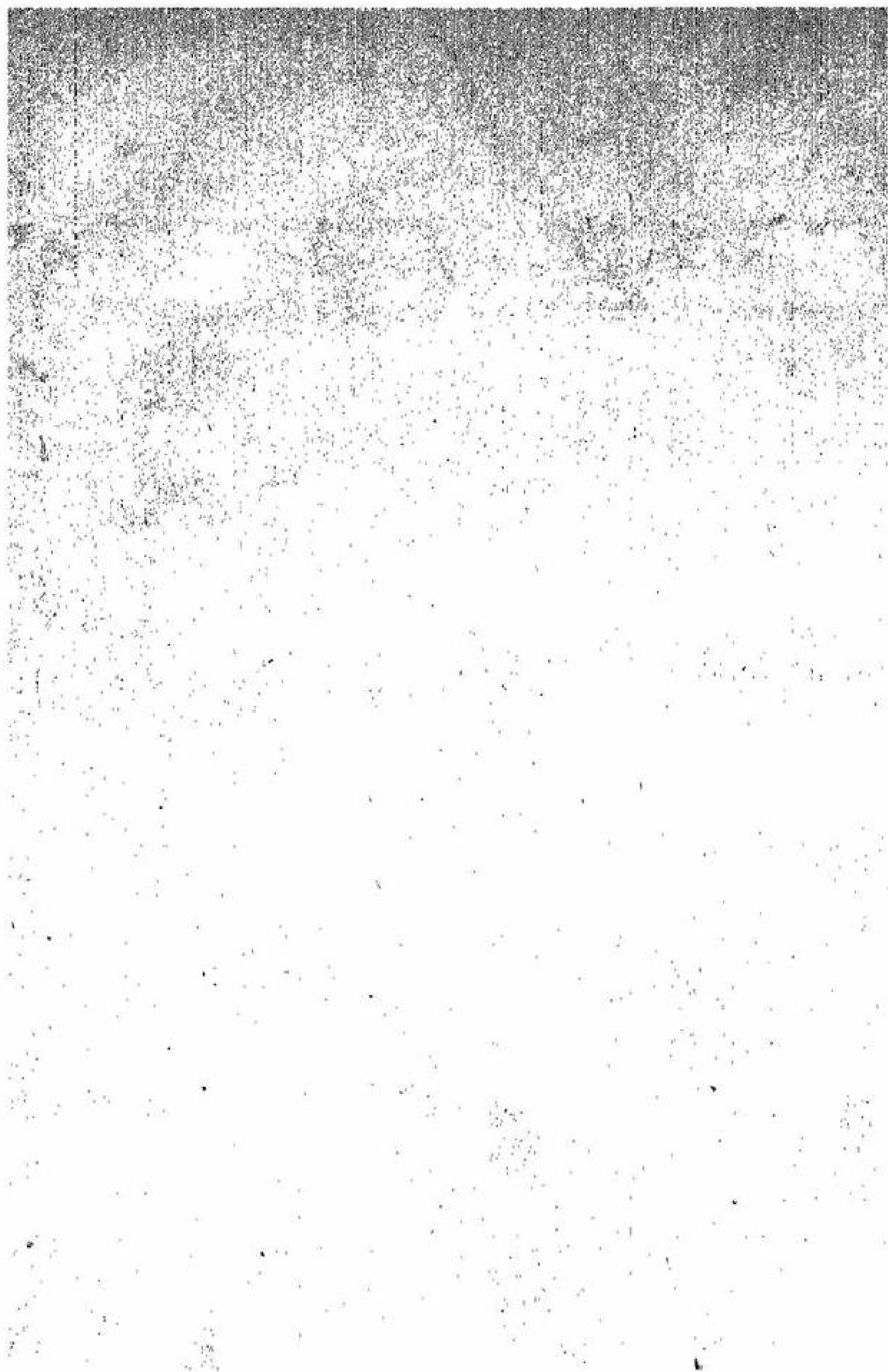
بر سیستان چون توجه مقرر بود داشتند اصلا بر خاطر قدسی ساطع گران می آمد تا آنکه بعرض رسید که قرچه خان شحنهٔ اردو را
بیکار معزول ساخته یکی از نوکران خود را بجای او مقرر داشته و دست تصرف بجزئیات پادشاهی دراز می سازد و متقاربان رجال
ضمیر حقایق بین ساختند که باز آن گروه درباره دوسی ظفر قرین شایع شده لاجرم رکن السلطنت العالیه بیرام خان را بمنصب اتالیقی
خاقان گیتی ستان بلند مرتبه ساخته صوبه پنجاب را که از آن بلاد عمده بهارستان هندوستان است بجاگیر او مقرر فرموده
بدان صوب رخصت نمودند و مقرر شد که سرکار حصار را بخدمت شاه ابو المعالی مرحمت فرمایند و در اثنای راه آنکه مادران
رضا سلطان زمان آن حضرت از حصار فیروزه برآمده بسعادت آستانبوس دریافتند و جمعی از بندهای پادشاهی که از کابل همراه ایشان
مقرر بودند و از صحبت همراهی او بنهایت آزردگی و محنت داشتند مثل محمد قلیخان برلاس و مصاحب بیگ و خواجه جلال الدین
و رحمت خان و خواجه طاهر محمد ملازم میرخورد و معتمر تیمور شربت نجمی تو به مقدم گرامی آن حضرت را شنیده و از سر قدم ساخته خود را بسعادت
زمین بوس رسانیدند و سکندر که تقدم مراجعت از گوه بیرون نهاده بود از لطیفه شکوه و اقبال باز بکوه در آمده و میر ابو المعالی
که بجهت موقع او ادا لاهور برآمده بود باز بشهر مراجعت نمود و چون خبر تشریف آوردن خاقان گیتی ستان متواتر رسید تا رکاب
آب سلطان پور آمده دولت کورنش دریافت و آن حضرت پاس نسبت توجه حضرت جنت آشیانی داشته در محفل قدس
حکم نشستن فرمودند و چون میر بمنزل خود شتافت از روی آزردگی پیغام فرستاد که نسبت من بحضرت جنت آشیانی
معلوم همگنان است و در خاطر اشرف خواهد بود که روزی در شکار قمرغه جوی شاهی مرا با خود در یک طرف حکم طعام خوردن
فرموده و نیشما الوش عنایت شد و از این عالم بسیار روی داده و با وجود این نسبت چه نسبت که بجهت نشستن من کنند
بیبا ایند ز اختند و در هنگام طعام سفره علیحده قرار دادند آن حضرت در جواب فرمودند که عجب از میر که تا حال تمیز و تشخیص نکرده
توره سلطنت دیگر است و قانون عشق دیگر حضرت جنت آشیانی را با شما نسبت از عالم دیگر بود و آن توقع از من خود چرا

داستان شتقار شدن حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه غفر الله ذنوبه چون

موکب منصور به اسبح پرگنه سهرند رسید قاصدی از دهلی آمده بیرام خان را در شتقار شدن حضرت جنت آشیانی
آگاهی بخشید و بیرام خان صلاح در رفتن پیش ندانسته بجانب کلانور شتافت مقارن این حال نظر شیخ جولی فرمان
آورد مضمون آنکه بتاریخ از پشت بام مسجد که متصل دولتخانه واقع است پایان می آمدیم در میان زینه آواز بانگ نماز بگوش
رسید بجهت ادب بسر زینه نشسته شد چون مقرری بانگ را اتمام کرده برخاستم که فرود آیم قضا را سر عصا بدامن جامه
میرسد و از آنجا خطا شده بزیر افتادیم چون زینها از سنگ بود گوشه زینه به بناگوش خورد و قطره چند خون از نخاه گوش
برآمد و لحظه بیهوشی دست داد و چون اقامت بروی نمود به دولتخانه آمده شد الحمد الله خیریت اصلا تو هم بخاطر راه ندهید
و متعاقب او خبر شتقار شدن آن حضرت بجرم رسید و حضرت خاقانی از غایت تعلق و دل نگرانی که بتصرف جنت آشیانی
داشتند آشفتگی و بی تابی بیش از بیش ظاهر ساختند اهل نظم در مرثیه و تاریخ شتقار شدن آن حضرت معانی لطیفه و
مضامین دلکش در سلک نظم کشیده اند میر عبد الحی تاریخ را چنین یافته مصراع ع ای وای پادشاه من از بام او فتاد
و مولانا مسعود حصاری چنین گفته مصراع ع واصل حق شد همایون پادشاه اما برسم الخطی که نام نامی آن حضرت را
بی الف نویسند و مولانا قاسم کاهی بهتر از همه گفته ع همایون پادشاه از بام افتاد و غایت یکسال کم است و چون سخن
فهمان تفاوت یکسال تجویز نموده اند سهلست کمالات صوری و معنوی آن حضرت زیاده بیافت که بتحریر آید از قیام

علوم عقلی و نقلی آگاهی تمام داشتند علی الخصوص در فن ریاضی دستی تمام داشتند و ارباب حکمت صحبت میداشتند و ممتاز از علم ریاضی
و بایه سریر اسیر جمیع شده و کامیاب سعادت بوده و آن حضرت را اراده بستن رصد مصمم بوده لیکن بیماری از آن را اتمام داد و در
رصدی ترتیب داده بودند و چند جا اصل رصد خانه فرموده بودند و طبع عالی بشعر و شاعری نیز داشتند و از آنجا که طبع موزون
از خصایص فطرت سلیم است در خلال اوقات و ارادت غیبی در سلک نظم میکشیدند و دیوان آن حضرت در کتابخانه
عالی موجود است و این چند رباعی از آن دیباچه گرامی ... رباعی ای آنکه جفای تو بعالم علیست
روزی که ستم ... از تو بیشتر است ... هر غم که رسد از ستم چرخ بدل ... ما را چو غم عشق نباشد چه غم است ... رباعی
ای دل مکن اضطراب در پیش رقیب ... در درد دل خود مگوی با هیچ طبیب ... کاری که ترا به آن جفا کار افتاد ... بس
قصه مشکلست و بس امر عجیب ... ایضاً ای دل ... خیز ... در خدمت او بصدق دلسوزی کن
هر شب بخیال دوست خرم بنشین ... هر روز بگل باغ نوروزی کن

تمام شد جلد اول اقبالنامه جهانگیری



بسم الله الرحمن الرحیم

جلد دوم اقبال‌نامهٔ جهانگیری در سوانح زمان دولت خاقان گیتی‌ستان اکبر پادشاه و آغاز جلوس بر سریر فرمانروائی تا زمان انتقال شدن آنحضرت

سلسله انتظام کارگاه آفرینش که لعبات حقیقت‌نمایاے شئون و شواهد قدرت واجب الوجود است وابسته فرمان روائی
بزرگ شمارے باید که بار عالم و عالمیان را به نیروی بازوی تائید الهی بر سر تواند گرفت و کار جهان و جهانیان را به نیروے
کمال آگاهے بسامان و سرانجام تواند نمود و شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال او تابید و بارقهٔ ابهت از توجه احوال او فروغ ده
لسان همین ترازوے عدالت بازوے راست او و استقامت پایه آئین چارسوے سلطنت به دستیاری فکر درست او
رونق و سپارپذیر و ... تاب که ... آسمان است سکهٔ عدل او کامل عیار برآمده و گوهرهاے شب‌چراغ که صیقل ده
مهره انجم است بتاج دولت او سر بلندے بسته چهار چمن خلافت از جویبار شمشیر او آب خورده و شش جهت مملکت
از ماحیه لواے او تاب گیرد آتش فتنه را آب تیغ جهان‌گشا منشاند و برق حادثه را سحاب چتر گردون ساے لطفی
سازد و همتش بر آبادی خراب آباد دلها مقصود بود و طبیعتش بر جمعیت شهرستان خاطرها مجبول و مفطور باشد همتش مرهم ناخن
ضمیر خواص و عوام وطن سازد و رجالیش بر خلوتگاه زبان صغار و کبار آرام گیرد بلکه صفوف نباتات که جلوه نمایان
مقام نباتات اند از چشمه‌سار افضال او سرسبز و سیراب گردد و از نسیم بهارستان اعاضله نشو و نما یابند
و صنوف جماد که ثابت قدمان مقام ایستاده اند هم از مآثر عدالت او فیض و اثر گیرند و از مکارم عنایات او نصیبه
وافر بردارند ٥ چنین نه جانور از زمین و ورد او ناجوران به امن و عیش گرا بدنیب وفر گردد و به نوبهار عدالت و در سنگ
گیاه بگیاه نخل شود و نخل بارور گردد به فروغ عدل ده آن اثر پدید زمین که خاک سنگ شود و سنگ سیم و زر گردد چون
ذات مقدس این نونهال چمن اقبال مصداق این مفاخر و معالی بود و استحقاق آن منصب عالی داشت و تباشیر دولت و
سعادت از آغاز طلوع صبح ولادت او می تافت و لوائح شکیبا جهان آرای از عنفوان صغر او مشام جان عارفان انفس و آفاق پیر سکوه
جهانبانی ملنے از لوح پیشانی او مسید خورشید و فروغ جهانگیرے از نظر دوربین او به بلندی می تافت آثار تخت نشینی از نظر نشست و پیدا بود و در قوم
فرمان روائی از خط دست او خوانده میشد و زمانی که افلاک چندین ادوار انتظار آن می بردند سپهر دوری که انجم در چندین قرانات
درست آن می جستند طلوع یافت و انتظام نختبان سلسلهٔ کون و مکان ندای بشارت در داده و نوید رسانان سکنهٔ زمین و آسمان به پیام امن و
امان بزبان حال بر گشادند که ای گرخت نجاتم تراه دور شهنشاهی عالم ترا و درش فلک بارگی کوس تست و بخت هواخواه قدمبوس تست
مهر سر دل تاج شرافت تراست و خطبهٔ خود خوان که خلافت تراست و دیگاهی که سلطان چار بالش گردون برج سعادت حوت رسیده
نظر بر بیت الشرف انداخته بود که تخت چارپایه حمل را بجلوس سعادت منور سازد و غبار آلودگان خطهٔ خاک الفیض عام تازه و تر گرداند بتائید

دو اقبال و نقاره جشن دولت و اقبال مصرع بساطی که بر آسمان جود کند ۰ در دستگاه نشاط و گشایش کلاه نور مصرع که [illegible]
اقبال و شهر بهر در نور جشن عالی و مجلس والا آراسته شد [illegible] انجمن افلاک نوا نمود ترتیب داده مثنوی [illegible] ایوان جشن [illegible]
آراستند و در [illegible] بهر دو جهان آراسته شد [illegible] بساطی چو [illegible] سراپرده های مکلل [illegible]
گشته [illegible] نگارستان [illegible] فرش آن سرزمین [illegible] بساط [illegible]
چون چهره [illegible] افلاک [illegible] زمین [illegible] بزم [illegible]
شده بود [illegible] بزرگان درگاه [illegible] سلطنت را [illegible] شاه جوان بخت [illegible]
[illegible] زبان [illegible] که ای تخت با بخت و دولت [illegible]
[illegible] بلند پایه [illegible] اورنگ جاه [illegible] بخت [illegible]
با جمله بترتیب لطف الهی [illegible] سوم ربیع الثانی سال نهصد و شصت و سه هجری آن سلاله دودمان تیموری و چراغ افروز خاندان
سلطنت [illegible] سعادت و اقبال بر تخت دولت و اورنگ خلافت جلوس فرمود و نوای مبارکباد [illegible]
آوازه شد و منبر آسمان منظر بنام نامی و خطبه گرامی حضرت خاقان اکبر رونق جاوید یافت و دعای ازدیاد عمر و اقبال آن [illegible]
جاه و جلال از جیب [illegible] رواج [illegible] فرمان [illegible] بخطاب مستطاب عالی حضرت خاقانی [illegible]
آرایش جاوید پذیرفت و منشور کشورگشائی بخاتم دولت زینت ابد گرفت و سکه جهانگیری در دار الضرب اقبال بنام اشرف
سکوک شد و اقسام نقود بمعیار عدل آنحضرت رواج یافت اعتضاد الدوله القاهره بیرام خان خانخانان که بشرف اتالیقی
آنحضرت امتیاز داشت وکیل السلطنت شد و حل و عقد امور خلافت برای رزین او تفویض یافت جمیع امرای والا شکوه
و اعیان [illegible] از صمیم دل و صدق باطن کمر خدمت و یکرنگی بر میان جان بستند بیعت کردند و فراخور حالت و استعداد بعنایات
پادشاهی و مراحم ظل الهی فرق عزت برافراختند

ذکر وضع تاریخ الهی از مبدء جلوس خاقان ممالک ستان

چون حفظ سوانح و ضبط وقایع بی تعیین تاریخ و تشخیص زمان صورت پذیر نیست و صناعید سالف هر چند گاه اعظم زمان و اشرف
اوقات را مبدأ تاریخ ساخته بنای احکام و معاملات را بران می نهاده اند لهذا بتاریخ سال نهصد و نود و دو که بیست و نه از
جلوس اشرف اقدس گذشته بود بالهام ربانی در خاطر فیض مآثر حضرت خاقانی پرتو افکند که جلوس اشرف که غره جبهه مراد
و دیباچه ظهور سعادات است مبدأ تاریخ جدید ساخته بنای احکام و اساس مطالب بران نهاده شود و چون نوروز جهان افروز
مقارب و مقارن جلوس اشرف بود مبدأ تاریخ از نوروز که سر سال است اعتبار نمودند و نامهای ماه و ایام را بهمان اسامی [illegible]
فارسی مقرر داشتند چون فروردین ماه الهی و اردی بهشت ماه الهی و غیره و نامهای ایام نیز بترتیب معروف و چون در بعضی ماهها
دو روز یا سی روز زیاده بود آن دو روز را یکی روز و دیگری شب نام کردند و بپاس توجه حضرت خاقانی ایام مسترقه را افتاده [illegible]
مؤسسان این تاریخ ابد قرین علامة الزمانی افلاطون الدورانی امیر فتح الله شیرازی المخاطب بعضد الملک بود اگرچه
این تاریخ یک قرن بعد از جلوس اشرف وضع شده لیکن چون ضبط سوانح این اقبالنامه مبنی بر سنوات است تا کنون
در ازل جلوس ممتاز ساخت و از غرایب اتفاقات آنکه وضع تاریخ هجری نیز در ایام خلافت فاروق شده و از ابتدای
هجرت بضبط سوانح بران تاریخ نهاده اند همچنانکه جلوس اشرف در حوت شده و ابتدای تاریخ الهی از تحویل حمل گرفته
هجرت حضرت رسالت [illegible] نیز در ماه ربیع الاول شده و ابتدای تاریخ هجری از محرم فرموده اند چه در ماه ذی الحجه ایام

حج و زیارت مشاهد متبرکه مشغول می شود و در حرم امن آن مقام توقع است انجام مهمات آن بلد نحوم
از سنوات اعتبار کرده اند و موافقت تاریخ الف است با تاریخ هجری و درین وقت بعضی از اتفاقات جدید
است ذکر اعاظم امرا که در زمان جلوس اقدس ابد قرین بسعادت خدمت سرافرازی
داشتند در ابتدای جلوس اشرف که روز جاه و جلال و مطلع دولت و اقبال بود میرزا سلیمان
بن میرزا خان بن سلطان محمود بن سلطان ابو سعید بحکومت ملک بدخشان علم استبداد
می افراخت و منعم خان در خدمت قرة العین خلافت محمد حکیم میرزا و مخدرات سرادق
عفت بمحافظت ولایت کابل و غزنین و سایر آن حدود و اربعت و کوه تا آب سند اختصاص داشت
و قندهار با توابع و لواحق بجاگیر بیرام خان مفوض بود و شاه محمد قلاتی از جانب او انتظام آن ولایت می نمود و در دار السلطنت
دهلی تردی بیگ خان و دیگر امرا لوازم اطاعت و خدمت بجای می آوردند و حکومت دار الخلافه آگره اسکندر خان اوزبک داشت
و در سرکار سنبل علی قلی خان سیستانی و در صوبه کالپی عبد الله خان اوزبک و در بیانه حیدر محمد خان و در کول جلالی قیا خان
ضبط ممالک می نمودند و ولایت میوات به تیول تردی بیگ خان مقرر بود و بعد از جلوس جهان آرا شاهنشاه عاطفت دوست این جمع
که هر یک از امرای عظام شرف صدور یافت و بنوازش خسروانه و عواطف بادشاهانه عز امتیاز بخشیده محال جاگیر بدستور قدیم مرحمت
فرمودند ذکر حق ناشناسی شاه ابو المعالی و گرفتار شدن او و رسیدن بمکافات دولتی که حق جل و علا این
روز افزون دولت ابد پیوند را از آسیب بخت سرکشان ملک و شورش طلبان فتنه ساز را بیاد داده بجزای اعمال
و سزای افعال گرفتار ساخته تا جمال جهان آرای آن دولت روز افزون از آسیب چشم زخم محفوظ و مصون ماند مصداق
این مقال صورت حال خسران مال شاه ابو المعالیست که چون افسر اقبال از تارک عزت حضرت خاقان اکبر گردون سای
شد شاه ابو المعالی که بخطاب مستطاب فرزندی کلاه گوشه اقتدار بفلک دوار می سود و از فرط توجه و التفات حضرت
جنت آشیانی چهره دماغ او پریشان شده بود و قدم اندیشه از مرتبت و منزلت خویش فراتر می نهاد از اندیشهای
دور از کار و افکار نا هنجار پریشان تر شده و جمعی از فتنه سازان نو افعه طلب برگرد او فراهم آمده بجوشش آمد گرمی
خانه بر انداز رشته و آن سبک سر تنک ظرف شورش جنون را فطرت نام کرده بر اراده های باطل خود را آزرده ساخت
و بیهوده گوئی و بیهوده درائی اسباب زوال و نکال خود سرانجام داد و آثار بغی و فتنه انگیزی از وجنات احوال او تافتن گرفت
بیرام خان خانخانان که حل و عقد امور سلطنت بقبضه قدرت او بود نخست همت بر اصلاح کار او گماشت و شرح این ماجرا آنکه
روز سوم بعد از جلوس اشرف شاه ابو المعالی پیغام فرستادند که بعضی مصلحتهای ملکی در میان است و مجلس کنگاش
ترتیب یافته جمیع امرا و ارکان دولت حاضر شده اند بی وجود ایشان انتظام مهام و تدبیر مقاصد صورت نه پذیرفت اگر لحظه
تشریف آورند و هم درین مجلس از بندگان حضرت رخصت گرفته متوجه لاهور شوند موجب صلاح و صواب خواهد بود آن مست
باده غرور عذرهای چند جهت نیامدن خود گذارش نمود از جمله آنکه من هنوز از تعزیت بر نیامده بتقدیر بر آمدن
سلوک آنحضرت با من چگونه خواهد بود و جای نشست من کجا قرار یافته و امرا بچه عنوان پیش خواهند آمد
چون غرض بدست آوردن او بود بهر قسم اراده دور از حساب که پیش نهاد خود ساخته بود معرض قبول مقرون گشت
دور اثره روز حاضر شده بجانب دست راست آنحضرت نشست و بعد از تکلف و تواضع و گفت و شنود و تنظیم و تنسیق

مهمات جهانبانی ... شاه ابوالمعالی دست [illegible] تولک خان قوچین [illegible]
[illegible] هندوستان [illegible] موجب [illegible] آمده [illegible] دست او را [illegible]
[illegible] اضطراب [illegible] حضرت [illegible] خان [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] تولک خان موافقت کرده
او [illegible] ساختند [illegible] اعتدال [illegible] استحقاق کشتن [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] محبت و توجه حضرت جهانبانی [illegible] زمان جلوس
[illegible] پهلوان گل گز [illegible] لاهور [illegible]
و از مر احتیاط بکار برد تا آنکه ادهم [illegible] میرزا شاه و جمعی که در لاهور بودند پهلوان گل گز را که مصدر چنین تقصیر
شده بود بقید ساختند و پهلوان از بیم بی ناموسی زهر خورده خود را از زندان جسمانی نجات داد و در واقع حرف
بی واسطه خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که در تصحیح سوانح این دولت ثقه است شنیده که شاه ابوالمعالی
توجهی داشت ظاهر و باطنش به کمال حسن و جمال آراسته و سید زاده بدام محبت او گرفتار و چون بیرام خان
باده گرفتن او با ادا عاظم بصالح دولت در اشته میخواست که آن صید وحشی را بطوری در دام کند که غبار
بر دامن دولت نشیند و بهجهت مقدمات ترتیب میداد که او در مجلس عالی حضرت خاقانی حاضر شود و صورت
بی نسبت ناگزیر آن قورچی را با لطائف الحیل گریزانیده بخانه خود آورد و آن سرمست باده عشق و محبت
از مفارقت و جدایی او سررشته صبر و شکیبایی از دست داده در شهر شد اضطراب افتاد بعد از دو سه روز
بیرام خان به پیغام فرستاد که خواص شما را یافته ایم اما از غایت بیم و هراس راضی نمی شود که بار دیگر
تسلیم و مقرر شده که هرگاه شما ملازمت حضرت خاقانی بیایید آنحضرت شفاعت گناه او فرموده [illegible]
بشما بسپارند شاه ابوالمعالی ازین مژده خوشوقت شده فی الفور متوجه ملازمت آنحضرت گشت و چون
بمجلس در آمد بجانب دست راست موجب قرار داد نشست قورچی را حاضر ساختند و بندگان حضرت شفاعت
جرائم او نموده بشاه ابوالمعالی سپردند و فرمودند که بدستور سابق شمشیر شما را بر میداشته باشد میر که اسیر
محبت او بود بقورچی دیگر که شمشیر داشته بود اشارت کرد که به او بسپارد و چون شمشیر بدست این قورچی
افتاد در وقت طعام کشیدن تولک خان قوچین حسب قرار داد میرزا مقید ساخت چنانچه مرقوم خامه
بیان گشته و چون این خبر منعم خان که حکومت کابل برای رزین او تفویض داشت
رسید و میر هاشم برادر شاه ابوالمعالی را که کهمرد و غوربند و ضحاک و غیره بجاگیر او
بود به لطائف الحیل طلب داشته مقید ساخت و هم درین ایام محمد قلی خان برلاس و
شمس الدین محمد خان اتکه و میرزا حسن خان و میرزا خضر خان هزاره و میر بابوس
و خواجه جلال الدین محمود بخشی و جمعی را بکابل فرستادند که حضرات بیگمان و اهل و عیال
امرای هندوستان بیاورند چه آمدن عیال مردم باعث آن می شود که دل بنهاد هندوستان
شده اندیشه رفتن ولایت که طبیعت بران مجبول است پیرامون خاطر راه نه دهند

و بعد از فرستادن امرا بکمکت مرحومه شکر باترتیب آراده با ستیصال سکندر که در کوهستان سوالک ... برده بانات
اقبال برافراشتند

آغاز سال اول از جلوس اشرف مطابق سال نهصد و شصت و سه

در این هنگام که جهان پیرا دولت شهریار جوان مبارک جاودانی یافت و عالم از فروغ معدلت خاقان اکبر ... نوی
آسمانی گرفت و اطفال نباتات و کودکان سالان چمن گلشن جلوس اشرف لباس نشاط در پوشیده بزبان شکفتن
مبارک باد برکشادند و فروزند عالم افروز در دولت جشن جلوس اشرف شد و جهان افروز نوروز هر روز فراخ فزود

ع صبا بسبزه و بهار است باغ و بیشه را ❊ نمونه گشت جهان مرغزار زمین را ❊ نسیم باد و در اعجاز زنده گردن خاک ❊
بدیده آب همه معجزات عیسی را ❊ کجاست مجنون ماعرض داده در یابد ❊ نگار خانه حسن و جمال لیلی را ❊

هشتم ربیع الثانی سال مذکور نیر اعظم عطیه بخش عالم در بیت الشرف خویش انجمن نشاط این جلوس
جهان افروز آراست و جهانیان انبوه معدلت و مرفوه امنیت کامیاب حضور ساخت و سواد اعظم
هندوستان از فروغ ذات قدسی صفات آنحضرت مشرق اقبال و مطلع آمال گردید و درین ایام
سعادت فرجام نقاوه خاندان سیادت و سلاله دودمان نقابت سر دفتر اکابر عراق و مظهر مکارم اخلاق
سید عبد اللطیف قزوینی از وطن مالوف رسیده شرف ملازمت دریافت و مشمول انواع شفقت و عزت
گردید خلف صدق ایشان میر غیاث الدین علی که بهمین ترتیب و قدرشناسی حضرت خاقان اکبر بخطاب
نقیب خانی عزت و امتیاز یافته الحمد عیان و مخصوص جهان نشاط قرب است همراه بود و سبب امتزاج را ول
آفرینش تا حال در علم تاریخ و استحضار احوال سلف مثل نقیب خانی بعالم وجود قدم ننهاده و اگرچه از
علوم رسمیه نیز بهره وافی و نصیبه کافی دارد اما در علم سیر و احوال انبیا و علم تاریخ و مقامات اولیا و کارنامه
ملوک و سلاطین طبقات کرام بی نوع و علم اسمار الرجال و روایات حدیث عدیل و سهیم خود نداشته و ندارد
و چون رایات اقبال بجولانی مصنبه و مستقر رسید بهادران نصرت قرین که بسرکردگی میر محمد خان متعلق
لشکر ظفر اثر بودند در حوالی کوهستان بغنیم پیوستند و سکندر شکسته بال و بی طاقت بقا و همت
در خود ندیده بی جنگ شکست یافته خود را بشعاب جبال انداخته و عالم خان پنج مهیه که عمدا اول مخالفان بود
نزدیک شد که دستگیر گردد و درین وقت دو فیل خزانه که همراه او بود گفت که خزینه بار را بدید و زرها را ریختند
و جمعی که باشند کوب رسیده بودند بگرفتن مقید شدند و او بدین تدبیر و حیله نیم جانی بسلامت برد و عساکر فیروزی نشان
عنان فتح و ظفر مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافتند و بجهت مراعات لوازم حزم و احتیاط بسعی ... بانی
در آن حدود ظل معدلت گسترده به نشاط شکار رو پرداختند و اکثر زمینداران آنحدود بشرف زمین بوس شتافتند
از آن جمله رام چند راجه نگرکوت که از اعاظم زمینداران هندوستان بود بوفور اعتبار امتیاز داشت
بدریافت سعادت آستان بوس از همسران گوی سبقت ربوده مشمول مراحم خسروانه گردید
و از سوانح که در آغاز این سال بجاویون بظهور پیوست آنکه حاجی خان غلام شیر خان با جمعیت فراوان بجالی
نارنول نمود و راجه بارا مل کچواهه که بهمین تربیت و جوهر شناسی خاقان گیتی ستان از اعیان سلطنت و اعاظم
دولت شد و پایه قدر او عقبار او از جمیع یاران و راجهای هندوستان در گذشت و فرزندان و نبایر و اقوام

[illegible] مناسب [illegible] چنانچه [illegible] آنها بجاست خود [illegible] کامل بیان خواهد گشت [illegible]
[illegible] خان بوده [illegible] تا ستان مشخص شده و چون کار زبن قلعه [illegible] و حکومت آنجا [illegible]
در [illegible] نموده [illegible] خانی [illegible] ساخت و قلعه را بجاست [illegible] و اگذاشت و در [illegible] خلافت [illegible]
دولت [illegible] حضرت خاقانی [illegible] یافت و مهمات دار السلطنت دهلی [illegible] بیگمان قرار گرفت [illegible]
بالشکر [illegible] استخلاص نارنول [illegible] نارنول را مستخلص ساخت و [illegible]
[illegible] شد و [illegible] عثمان مراجعت بدار السلطنه [illegible] معطوف داشت و در همین ایام شیخ [illegible]
[illegible] شیخ جمال خان دهلوی از گجرات آمده سعادت آستانبوس دریافت چون در ایام غربت [illegible]
حسن سلوک نموده لوازم مروت [illegible] آورده بود خان [illegible] تدارک شده شیخ را [illegible]
[illegible] و چون [illegible] رسیده لشکر [illegible] شده خود را [illegible] جمال [illegible] انداختند [illegible]
اولیای دولت عثمان مراجعت معطوف داشته [illegible] نزول اجلال اتفاق افتاد و در هنگامی که رایات
اقبال حضرت جنت آشیانی به تسخیر هندوستان نهضت فرمود در آنحضرت بنابر پاس نسبتها خواجه عبد [illegible]
نبیره خواجه احرار را نزد عبد الرشید خان حاکم کاشغر فرستاده بودند در [illegible] میرزا شرف الدین حسین از جانب
عبد الرشید [illegible] خواجه عبد الباری آمده [illegible] لوازم تهنیت تقدیم رسانید میرزا شرف الدین حسین
پسر خواجه معین است و خواجه معین پسر خواجه خاوند محمود ابن خواجگان خواجه است و او بی واسطه فرزند کلان خواجه احرار است
[illegible] سره العزیز و والده میرزا [illegible] بیگم دختر [illegible] ترمذی است و والده آن عفت قباب فخر جهان بیگم [illegible] حضرت
خاقان سعید سلطان ابوسعید میرزا است و با این نجابت و اصالت جوان مستعد رشید شجاع بود [illegible] خدمت [illegible]
[illegible] شد و [illegible] از توجه و جوهر شناسی حضرت خاقانی به مراتب بلند و مناصب ارجمند ترقی و تصاعد نموده [illegible]
[illegible] و با چندین حقوق تربیت و نوازش [illegible] کافر نعمتی مردود دلها و مطعون [illegible] چنانچه در جای خود مرقوم کلک [illegible]
رقم خواهد شد و هم درین ایام کمال خان گکر پسر سلطان سارنگ برادرزاده سلطان آدم [illegible] خلاص قدیمی و خدمت [illegible] منظور
داشته بسعادت ملازمت شتافت و در قصبه جالندر مشمول مراحم خسروانی گشته بنظر تربیت ملحوظ و منظور گردید ذکر حق

ناشناسی میرزا سلیمان و محاصره کابل و بی نیل مقصود مراجعت به بدخشان

چون خبر [illegible] شدن حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه سمت شیوع یافت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم پسر او [illegible]
روزگار و صغر سن حضرت خاقانی منظور نظر کوتاه بین ساخته باغوای جمعی از واقعه طلبان کم فرصت و تحریض حرم بیگم
حقوق عواطف و مراحم حضرت جنت آشیانی و فردوس مکانی را بعقوق مبدل ساخته رایات بی مروتی و بی آزرمی
برافراشت و از کوهستان بدخشان لشکرهای پریشان فراهم آورده متوجه تسخیر کابل شد حرم بیگم کوچ میرزا سلیمان
که [illegible] مشهور است در مبادی ایامی که حضرت جهانبانی متوجه تسخیر هندوستان شدند [illegible] مراسم تعزیت میرزا [illegible]
[illegible] بیگمان بکابل آمده بود و [illegible] که در کابل اقامت داشت بر ظاهر و باطن احوال کابل اطلاع یافته [illegible]
آنرا [illegible] شمیده و [illegible] به بدخشان مراجعت نمود و تسخیر کابل را در نظر میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم [illegible]
و بعد از [illegible] شدن حضرت جنت آشیانی [illegible] متوجه کابل شدند منعم خان به مقتضای صلاح وقت جنگ صف [illegible]

فرا رفتند و اسباب تحصن قلعه سرانجام نموده در تدبیر شکست و رخت قضا بکابل هست محافظت مخلصان درگاه معلی
عرضه داشت نمودند میرزا کوچ بکوچ آمده کابل را محاصره کرد و آوارگان بدخشیان هر روز دو نوبت تا خندق آمده آثار جرأت و جلادت ظاهر
ساختند و کابلیان نیز در محافظت قلعه مساعی جمیله بکار برده از بالای حصار بضرب توپ و تفنگ بسیاری از بدخشیان
مجروح و قتیل ساختند و بعضی از جا برون رفته در ترتیب شورش و کشش بطول انجامید چون صورت حال بعرض حضرت رسید
منعم خان را که بشرف مخلصی و خیرخواهی ممتاز گردیده در فرستادن کومک لشکر توجه فرمودند اما بعضی از دولتخواهان کاردان بعرض رسانیدند
که بعضی از امرا که بخدمت آوردن حضرات عالیات بکابل تعیین شده‌اند بدفع شورش بدخشیان کفایت میکنند و بتعلل احتیاج کومک
دیگر نیست تا میرزا سلیمان هنوز از آب نیلاب نگذشته بود که خبر رسیدن لشکر ظفر اثر و کومک بادشاهی در کابل شیوع یافت
و موجب تفرقه و تا کامی بدخشیان بیوفا گردیده باعث تقویت و کامیابی متحصنان گشت و در خلال این احوال میرزا سلیمان ملتمس
بعضی را که از مخصوصان او بعلم و عقل ممتاز بود قاضی نظام بدخشی بسفارت نزد منعم خان فرستاد که شاید پیغام فریبی ترغیب تواند نمود
منعم خان با وجود تدبیرات و تدبیر ایشان بعمل آورد و کاری از پیش نرفت و منعم خان او را تربیت دو روزی در قلعه نگاهداشته بمیرزا
اطلاع داشت و فواید فراوان زیاده از حوصله وقت در مجالس حاضر ساخت که باعث حیرت قاضی شد و در تفنن اطعمه و الوان
و سازوکار از جانب او شفا هیچ گونه عسرتی و تنگی نیست و بعنایات الهی آنقدر سامان و دستگاه هست که میرزا سلیمان را در این
سفر نباشد و بعد از اظهار این تکلفات فرستاده را رخصت داد و پیغام نمود که الحمد لله بیشتر همت من با عتقاد دولت
حضرت خاقانی قوی است و در قلعه آنقدر مردم کارآمدنی همراه دارم که در میدان با شما جنگ صف توانم کرد اما بنا بر حزم
و احتیاط از دست نمیدهم و مع هذا کومک از درگاه گیتی پناه تعیین شده است و عنقریب میرسد با ستقلال تمام رسید تا خبر یکدیگر
صلاح کار و ملایم حال شما آنست که از این اندیشه ناصواب باز آمده ترک محاصره نمایند و بیهوده خود را انگشت نمای خاص و عام
نسازند قاضی نظام بسخنی که از پیشگاه دولت خود نیامده بود چون قاضی خان بخدمت میرزا سلیمان رسید و احوال صحبت منعم خان و فراوانی ازوقه
و جمعیت قلعه بر طبق عرض رسانید میرزا متذبذب احوال و مضطرب خاطر گردید و از گرفتن قلعه و تسخیر کابل گسسته امل و مقطوع
الطمع شده در صلح زد و قاضی خان را مرتبه دیگر بقلعه فرستاد و کارکنان صلح بعهد و پیمان و دیگر شرایط استحکام بخشیدند
بعضی از شروط مقدمات منعم خان نیز بصلاح وقت راضی شد و چون فرستاده کاردان بود از شرایط صلح
اول خطبه را قرار داد که بنام آن حضرت خوانند و دوم آنکه از آنطرف آب باران تعلق به بدخشیان داشته باشد
و مردم میرزا متصرف شوند منعم خان بجهت مراعات پاس ظاهر فرمود که در مسجدی از مساجد یکمرتبه خطبه بنام میرزا خوانند
و میرزا سلیمان ترک محاصره نموده از ظاهر قلعه برخاست و مقدم بیگ را در آب باران گذاشته مراجعت
نمود و درین وقت امرایی که به آوردن حضرات عالیات رفته بودند رسیدند منعم خان فرمود که مقدم بیگ را
از آب باران خواجه دار بر آوردند و بعزت تمام از پی آقایی حضرت مخدوشان و محروسه کابل از فتنه و آشوب
بدخشیان حق ناشناس محفوظ و مصون ماند

ذکر شورش و آشوب هیمو و نهضت موکب اقبال بدفع آن سیاه رو

در این هنگام که حضرت خاقانی رایات اقبال و جهانستانی بدفع سکندر برافراشته در جالندر بر رود عساکر نصرت قرین فرموده بودند خبر طغیان هیموی مقهور و اقدام
جرأت و تهور را از اندازه بیرون نهادن بدار الملک دهلی لشکر کشیدن و بسمت استشهاد علم استقلال یافت و چون هیموی بو فور خزانه و ...

جمعیت و اسباب شوکت و حشمت مغرور گردیده طغیان دماغ گردید با ابراهیم سور که دعوی سلطنت هندوستان بود با سلطان محمد
حاکم بنگاله و رکن خان نوحانی و تاج خان کرانی جنگها صف کرده بر همه غالب آمده و جمعیت و دمدمه او کرد و با مخالفان
مبارز خان دست و او در همه جا فیروز جنگ شده و خاطر از اکثر امیران مبارز خان و مدعیان سلطنت وا پرداخت و در دماغ او از نشاء
نخوت و پندار آشفتگی که باعث رجوع و ادبار است شده بود و در رفتن حضرت جنت آشیانی باعث مزید جرأت و جسارت او گردید و با احتشام و
اسباب شوکت تمام و لشکر و فیلان جنگی مبارز خان را در قلعه چنار گذاشته خود بقصد دهلی شتافت و امرای عظام که در اطراف
ممالک بودند در دهلی مجتمع شده بسرداری تردی بیگ خان قدم همت افشردند و نیز از علی قلیخان شیبانی که در حدود سنبل
بمع بعضی از افغانان مخذول بمقابله اشتغال داشت عنوانست بامرا الحاق شد مجملی از احوال او آنکه شادی خان که از امرای
معتبر مبارز خان بود با کثر پرگنات سرکار سنبل در حیطه تصرف خود داشت خانزمان بمدافعه او همت گماشت و چندی از زمرۀ
گروهای خود مثل مست خان و لطیف خان و غیاث الدین را با دو سه هزار کس پیشتر فرستاد که از آب گذشته منتظر آمدن او باشند شادی خان
قدم جلادت پیش نهاده با لشکر خان زمان جنگ کرد و شکست بمردم خان زمان افتاد و لطیف خان و بسیاری ازین مردم غریق
بحر فنا گردیدند و چون خبر شکست بخان زمان رسید با مهدی قاسم خان و بابا سعید قبچاق و محمد امین دیوانه بعزم رزم شادی خان
متوجه شد و هنوز از آب نگذشته بود که خبر رسیدن هیمو و اجتماع امرا در دهلی از مکتوب تردی بیگ خان معلوم او گشت فسخ آن
عزیمت نموده عنان معاودت بصوب دهلی معطوف داشت و پیش از رسیدن خان زمان بموجب سرنوشت آسمانی امرا شکست
یافتند و هیمو دهلی را بتصرف آورد و شرح این سانحه آنکه هیمو با پنجاه هزار سوار و هزار فیل و پنجاه و یک توپ کلان و پانصد ضرب زن
متوجه این داعیه ناصواب گشت و تردی بیگ خان در دهلی ثبات قدم ورزیده امرایی که در اطراف ممالک بودند فراهم آورده
بجنگ صف مجوز قرار داد تا آنکه بیست و چهارم مهر ماه الهی سال اول موافق روز سه شنبه غره ماه شهر ذی حجه نهصد و شصت و سه
هیموی مقهور بظاهر دهلی رسیده در حوالی تغلق آباد فرود آمد و امرا مجلس کنگاش ساخته بعد از گفت و شنود بجنگ صف
قرار دادند و در روز آدینه بیست و پنجم ماه مهر الهی موافق پنجشنبه دوم ذی الحجه از هر دو طرف فوجها آراسته شد
غول بسپهداری تردی بیگ خان رونق گرفت و افضل خان و اشرف خان و ملا پیر محمد که برسم وکالت از جانب بیرام خان بجهت انتظام
مهام پایه اراده و برهم زدن هنگامه آراسته تردی بیگ خان آمده بود هم در غول ایستادند و در برانغار حیدر محمد خان و قاسم مخلص و حیدر بخشی
و علی دوست خان باربیگی پای ثبات افشردند و اسکندر خان و جمعی دیگر در جوانغار قرار گرفتند و عبدالله خان و
قیا خان و لعل خان و جمعی دیگر در هراول رزم طلب گردیدند و مخالفان نیز افواج ترتیب داده در برابر آمدند و از جانبین ترددات
و کوششهای مردانه بظهور پیوست و دلیران عرصه کارزار دست از جان شسته داد مردانگی و جان نثاری دادند و هراول و جوانغار
عساکر اقبال بر هراول و برانغار غنیم تاخته و از پیش برداشته بتعاقب شتافتند و غنائم فراوان بدست اولیای دولت
افتاد و تا چهار صد زنجیر فیل نامی از ضمائم غنائم گشت و رای حسین جلوانی که سردار کلان لشکر مخالف بود
کشته شد و هیموی مقهور با سه صد زنجیر فیل و جمعی از فدائیان خود که محل اعتماد او بودند در یکطرف میدان ایستاده
انتظار داشت که تا آنچه از پرده تقدیر چهره گشا گردد و فرا[illegible] بعمل آورد و چون عساکر اقبال مظفر و منصور شده
بتعاقب گریختها شتافتند و جمعی بتصرف اموال و غارت اسباب پرداختند تردی بیگ خان با افضل خان و
اشرف خان میر منشی و مولانا پیر محمد شیروانی و معدودی پای ثبات افشرده تماشای [illegible] هیمو [illegible] دست غنیمت شمرده

به خوش آمد تردی بیگخان تاختند مهابت نادیده همت یاوری نکرد خصوص چون مولانا پیر محمد که منظور عنایت بیگانه تردی بیگخان بود همواره اخلاص تحاشی
سلوک و ارادت اتباع نموده و تردی بیگخان را بیر محبت او این نکو کردار اخلاص جهان شمار نشو و در هنگامه از اول ابد گرد در خاطر که پایان محو سیده
و بانمود و تفرقه صورت مراد در مجلس جلوه نموده و از ثقات استماع افتاده که در بن شکست رنجوری بیر محمد خاطر او اندا حلی عظیم بود و با جمله چون که
صورت شکست در آینه حال رخ نموده و لشکر خود را به هم خورده و ابتر دید بنا بر ظهور این واقعه از روی دلیری و گستاخی شده
بعادت تردی بیگخان شتافت و چون ابرار ان عرصه همت رفقا ق لشکر هم مراجعت نموده به میدان کارزار آمد و حال دیگر گون
شده و نقش دراگون نشسته بود تا گریزراه سلامت پیش گرفت هر کدام بجانبی بدر رفتند و هیمو با کمال عزور و پندار به دهلی آمده
شهر را متصرف شد و چون این قضیه نامرضیه معروض بارگاه اقبال گردید آنحضرت بهمین همت خداداد و وسعت حوصله از جا در نیامد
با دل قوی و خاطر فراخ متوجه تلافی و تدارک معروف داشته تنبیه و تادیب آن مقهور را مستحق پیش نهاد همت جهان کشا
فرموده بر تیغ جهان مطاع بسر انجام لشکر و تهیه سپاه و اعوان و انصار یافت و چون خاطر اشرف منظور از ره گذر اسکندر افغان
نگرانی داشت لشکر بلنا تقدیر به ساخته به تبلیغ خواجه خضر خان که از نسل سلاطین مغل بسعادت مصاهرت این دودمان عالی
اختصاص داشت در صوبه پنجاب گذاشته رایات اقبال به دفع فتنه هیمو سیاه رو بر افراشتند و فرمان قضا جریان باسم
تردی بیگخان و امرا شرف صدور یافت خلاصه مقال آنکه در چنین وقایع و حوادث که به موجب سرنوشت آسمانی از کمین لطیف الحیل به ظهور
جلوه میکند دل از دست نباید داد و همت بر تلافی مقصور و محصور باید داشت که عنقریب سزای آن بدکردار در دامن روزگار او نهاده
خواهد شد تا موجب عبرت سایر تبه کاران زیاده سر گردد و حکم شد که امرا در قصبه تانیسر فراهم آمده سر صدمه موکب اقبال باشند و پیش از
رسیدن فرمان قضا جریان امرا به سرام یافته و علی قلیخان شیبانی بسر هند آمده بودند روز آبان ماه الهی موافق روز جمعه بیست و نهم ذی الحجه
عرصه بلده سر هند مخیم سرادقات دولت و اقبال گردیده بندهای درگاه بسعادت زمین بوس و استسعاد یافتند و از سوانح این ایام پیش آمد
نمودن بیرام خان است بقتل تردی بیگخان مجملی ازین حادثه آنکه بیرام خان و تردی بیگخان در امر جلیل القدر و کالت و سپه سالاری
هم چشم و همسر یکدیگر بودند پیوسته در مقام نوام و شکست یکدیگر پیش داشته فرصت کار می جستند و مع هذا بظاهر انقباض باطن سلوک نموده
یکدیگر را قریب همدیگر را توقان میخواندند چه توقان به ترکی همزاد را گویند با لجمله درین وقت که تردی بیگخان شکست خورده و خجلت زده
وار او بار یافته آمد بیرام خان فرصت مغتنم شمرده طرح دوستی و محبت تازه ساخته و تمهید بیر وستی مولانا پیر محمد
شیروانی اول خود بخانه تردی بیگخان رفت و بعد از ان او را بخانه خود طلبید و بعد از اظهار دوستیها
و کرم خوبیها به بهانه طهارت از خیمه گاه بیرون شتافت و بموجب قرارداد جمعی که درون خیمه گاه
در آمده کارش را با تمام ساختند و از سرچشمه تیغ تلخ شربت خوش گوارشهادت چشانیدند و خواجه
سلطان علی و میر منشی را که از دوستان و موافقان تردی بیگخان میدانستند و خنجر بیگ را که قرابت
قریب با او داشت گرفته مقید ساختند و حضرت خاقانی در ان وقت بشکار رفته خوشوقت بودند که شنیدن
این قضیه نامرضیه بمسامع عز و جلال رسید اگر چه بر خاطر حقیقت گزین عدالت آئین بغایت گران آمد لیکن بصلاح
وقت و تقاضای حال اصلا اظهار ناخوشی و گرانی نمودند و چون شاهنگاه از شکار عنان مراجعت معطوف داشته
بدولتخانه نزول اقبال واقع شد خانخانان مولانا پیر محمد شروانی را بخدمت فرستاده معروض داشت که درین جرات
دلیری غیر از دولتخواهان و خیر اندیشی مطمح نظر نیست و معلوم آنحضرت شده باشد که تردی بیگخان از اول تا آخر

مقصود لطائف و عنایات نامتناهی بود خصوص درین جنگ که با وجود غلبهٔ اولیای دولت در افلاع رایات فتح و شکست مخالفان
در دست بیگناهان ببرکت الهی پیوسته از [illegible] مقهور واقع شده منهزم ساز گرچنین [illegible] پسندیده و چنین حقی [illegible]
شکست جلوه گر گشت اگر اقبال این حضرت نگاهبان [illegible] که پیش نهاد همت جهانگشا است
مشهور آنحضرت [illegible] آن را بقبول متعذر داشته ملائم حال و مطابق مقام جواب فرمود
که از حسن اصلاح دولت خواهی [illegible] که بظهور رسید موافق صلاح و مطابق صواب خواهد بود

تعیین افواج قاهره جهت دفع فتنهٔ هیمو برسم منقلای و دستگیر شدن وی و بیاسا رسیدن

چون رایات جهان کشا بر لوای اقبال بر ساحت سرهند [illegible] از امرای والا شکوه شادی خان سکندر
خان و عبدالله خان اوزبک و علی قلی خان اندرابی [illegible] و محمد خان جلایر و [illegible] و لعل سلطان بدخشی
و مجنون خان قاقشال [illegible] و علی قلی خان شیبانی برسم منقلا تعیین فرمودند و بیرم خان ملازمان خود حسین قلی بیگ
[illegible] بیگ و شاه قلی محرم و قاسم خان نیشاپوری و سید محمود بارهه [illegible] از دلیران کارطلب همراه
[illegible] منقلای لشکر ظفر قرین [illegible] مردانگی و لوازم جان فشانی بظهور رسانند و افواج گیتی ستان [illegible]
[illegible] قدم همت در راه نهاده و بعزم رزم شتافتند و موکب جهانگشا در کمال آراستگی و وقار و نهایت شوکت
[illegible] متعاقب افواج قاهره نهضت فرمود و هیموی مقهور که از شکست [illegible] بیگناهان مغرور شده باعتقاد فیلان
[illegible] کثرت دلیران شمشیرزن و وفور اسباب سلطنت و استعداد آلات حرب و بسیاری توپخانه و [illegible]
پریشان گشته بود از استماع نهضت موکب اقبال [illegible] جمعیت سپاه و آلات قتال شده توپخانهٔ گران خود را بسرکردگی [illegible] خان
و بهادر خان که از امرای کلان او بودند پیشتر از خود بقصبه پانی پت فرستاده و امرای عظام که بطریق منقلا تعیین شده بودند
خبر آمدن توپخانه بقصبه پانی پت شنیده لعل خان بدخشی و میرزا قلی اوزبک و [illegible] خان را با جمعی از بهادران تند خو و دلیران
رزم جو پیشتر فرستادند که خود را به پانی پت رسانیده دستبردی نمایند و چون بهادران فیروز جنگ لشکر غنیم را دریافت
و کیفیت پیش آمد خود با قتضای حقیقت را بامرا نوشته ارسال داشتند علی قلی خان شیبانی نیز جلادی نموده خود را بافواج
پیش ملحق ساخت و دلاوران لشکر ظفر آئین باعتقاد دولت ابد قرین بی محابا خود را بآب و آتش زده خلاصه توپخانه را
بتصرف آوردند غنیم از سطوت بهادران عرصهٔ اقبال تاب مقاومت نیاورده بی جنگ راه گریز پیش گرفت هیموی مقهور
که به پشت گرمی توپخانه مغرور بود از شیوع این واقعه بدریای آتش [illegible] و لشکر خود را [illegible] فوج ترتیب داد
و [illegible] راست بشادی خان کاکر و دست چپ [illegible] نام خواهرزادهٔ خود که از دلیران بی باک بود سپرده و خود
در قلب جا گرفته باستعجال هر چه تمام تر روان شد و فیلان مست کوه پیکر اژدها صولت که هر یکی [illegible] بهم زدن
[illegible] و بسلاح آراسته و شمشیرها [illegible] خرطوم فیلان [illegible] نموده روی
[illegible] اگرچه سی هزار سوار جوشن پوش و هزار و پانصد فیل همراه داشت اما پانصد فیل مست
در افواج خود جابجا مقرر نموده بر هر فیل یکی از فوجداران جنگ دیده کارفرما سوار ساخته بود
و چون قصبه پانی پت معسکر اقبال گردید خبر آمدن هیمو با استعداد و ترتیبی که نگاشته کلک بیان شد بمسامع
جلال رسید و امرای عظام [illegible] و بحبل المتین توکل [illegible] دولت بی زوال خاقان گیتی ستان نموده

به ترتیب افواج پرداخته مستعد پیکار شده ایستادند سکندر خان [illegible] از دیران [illegible] باستگی [illegible]
حبیب الله خان و طائفه از بهادران خان بنا موس و [illegible] پیوسته و غول لشکر را [illegible] علی خان [illegible]
[illegible] گردید حسین قلیخان [illegible] محرم و [illegible] از [illegible] صف شکن [illegible] کارطلب گشتند و
[illegible] شدند و [illegible] در [illegible] کارزار [illegible] تلاقی فریقین اتفاق افتاد [illegible]
[illegible] بهادران [illegible] با یکدیگر [illegible] جماعت [illegible] تیغ جان [illegible] خان [illegible]
کارنامهٔ [illegible] از [illegible] روزگار رنگ کرده [illegible] خون [illegible] جهاد [illegible] فیلان
لشکر غنیم [illegible] افواج منصوره محافظت میشدند [illegible] صف شکن [illegible] محمد قاسم خان [illegible] حسین علی خان و شاه قلی خان
و لعل خان [illegible] دیگر [illegible] شده [illegible] خان [illegible] فیلان [illegible] ساختند
و [illegible] خان [illegible] از اطراف و جوانب برآمده با افواج غنیم [illegible] تیغ و خنجر حریفان را از پشت زین [illegible]
[illegible] علیقلی خان شیبانی که سردار افواج [illegible] کمان در پیش خود [illegible] لوازم [illegible]
و ثبات [illegible] بظهور رسانید و چون دید که فیلان از و گذشته [illegible] کار یافته بر قول مخالف تاخت و بحمله [illegible]
و صدمات مردانه انتظام قول غنیم را پراگنده ساخت و شادی خان که سرآمد امرای او بود بر خاک
هلاک افتاد و بسیاری از مردم کاری او پامال باد پایان عساکر اقبال شدند و در اثنای [illegible] عضب [illegible]
از شست قضا بچشم هیمو [illegible] رسید و از مردمک چشم او گذشته از پس سر او برآمد [illegible] و صندوق فیل
[illegible] جان کندن افتاد [illegible] آواره مشاهده اختلال [illegible] و خاک ادبار بر فرق [illegible]
خود [illegible] مسلک فرار اختیار نمودند و شکست عظیم بلشکر مخالف افتاد و درین وقت که هنگامه غنیم برهم خورده بود و بهادران لشکر منصور
[illegible] و تاراج و گرفتن فیلان اهتمام داشتند شاه قلی محرم با چندین از بهادران فیلی که هیمو بران سوار بود گرفته بدست
آورد و فیلبان [illegible] تیر بلا ساخته اراده زدن داشت فیلبان گفت مرا ضایع مسازید که مقصود شما درین
فیل است و هیمو [illegible] بر این فیل افتاده است شاه قلی محرم از مژده این عطیهٔ غیبی ممنون طالع خود شده فیلبان را بمراحم پادشاهانه
امیدوار ساخته آن فیل با چند زنجیر فیل دیگر از معرکه برآورد و مخالفان تیره روزگار پریشان و متفرق [illegible] آنچه
که ظفرای فتوحات بی اندازه تواند بود نصیب اولیای دولت گردید و اولجای بسیار و غنائم بیشمار بتصرف
بهادران لشکر منصور درآمد و قریب پنجهزار کس از مقهوران سیاه بخت در میدان هلاک افتادند هزار
و پانصد فیل از غنایم غنایم شد و هنوز رایات اقبال بلشکر منقلا نرسیده بود که خبر تلاقی فریقین معروض بارگاه
دولت گردید و آنحضرت مغفرت مآب [illegible] بر سر جوشن [illegible] و ریه گرفته حکم جیبه پوشیدن فرموده
بعزم رزم استعجال نمودند و قدری از راه [illegible] شده بود که خبر فتح فیروزی اولیای دولت
بلند آوازه شد طلیعهٔ نصرت و ظفر باستقبال موکب جهانگشا شرف ارتفاع گرفت و بهادران فیروز جنگ
[illegible] موکب عالی نهاده متعاقب یکدیگر رسیدند و منهیان غیب بزبان حال باین مقال
گشادند که [illegible] باشش تا صبح دولتت بدمد کین اثرها هنوز از سحرست و بعد از زمانی شاه قلی
محرم هیمو را دسته و گردن بسته بملازمت آورد و آنحضرت هر چند از و سخن پرسیدند از جهالت یا خجالت

باب هم قدرت سخن سرائی و زبان گویائی تحت الشعاع است بیرام خان التماس نمود که بندگان حضرت خود تعقیب
ثواب شمشیر برین مقهور سیاه بخت اندازند تا آنحضرت را بخشش مدارک تیغ جان ستان [illegible] آن بیم جان [illegible]
اکتساب [illegible] کشتند [illegible] بکار رفت استلا توجه نفرموده ناچار بیرام خان خود در تحصیل این ثواب پیش دستی
نموده تیغ خونریز [illegible] ساخت و حکم شد که سر او را بکابل و تنه او را بدهلی برده بر دار کشند
که باعث عبرت سایر [illegible] و سرداران [illegible] روزگار گردد و [illegible] از ترکیب [illegible] باشکان [illegible]
تعیین فرمودند و مسارعت نموده بسیاری از جهت [illegible] فرستاده [illegible] شهر دهلی و آگره
را [illegible] بدست [illegible] محافظت نموده غنائم [illegible] دولت [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] مسافت نموده در ساعت مسعود و زمان محمود پرتو وصول بر ساحت قدسی مساحت حضرت دهلی انداخت
و شهر دار السلطنت اعظم هندوستان بفروغ دولت و نور معدلت خاقان کشورکشا رونق و بها یافت و جمعی که درین جا
جان سپاری نموده مصدر خدمات شایسته شده بودند بنوازشهای خسروانه سرفراز گشتند از انجمله علی قلی خان
شیبانی را بخطاب خانزمانی بلند مرتبه ساخته سرکار سنبل با سایر پرگنات میان دوآب بجاگیر او مقرر فرمودند
و عبدالله خان اوزبک را بخطاب شجاعت خانی سرفرازی بخشیده سرکار کالپی باقطاع او مقرر گشت و اسکندر خان را
خان عالم بخطاب مرحمت فرموده مولانا پیر محمد شیروانی را بخطاب ناصرالملکی سربلند ساخته در رکاب نصرت اعتصام
نگاهداشتند و قیا خان بحکومت دارالخلافه آگره اختصاص گرفت و درینولا مجنون خان قاقشال از حسن اخلاص راجه
بارمل بعرض اشرف رسانید و فرمان طلب عز صدور یافت و راجه مذکور باحراز سعادت خدمت شتافته بشرف
آستان بوس دولت جاوید اندوخت روزی که راجه و فرزندان و اقربا خلعتهای فاخره مرحمت نمود رخصت میفرمود
آنحضرت بر فیل مستی سوار دولت بودند و فیل از شورش مستی بهر طرف میدوید و مردم از هیبت و دهشت دور دور میگریختند
نوبتی این فیل بجانب راجپوتان دوید و آنها با دل قوی اعتماد بر حبل المتین توکل نموده پا بر جا ماندند این ثبات قدم منظور نظر
حقیقت شناس آن حضرت مستحسن و پسندیده افتاد و بجانب راجه توجه نموده فرمودند که عنقریب با نواع مرحمت و
تربیت بادشاهی سرفراز خواهی شد و از آن روز توجه بتربیت طائفه راجپوتان خصوص سلسله راجه بارمل
و توابع و لواحق و معروف گشت و بعنوان عنایات و شهود در خاطر قدسی مظاهر قرار گرفته درین ایام بمسامع جلال رسید
که حاجی خان غلام شیرخان افغان که بمزید شجاعت و کاردانی بلشکرکشی کردن از همسران گوی
سبقت می ربود در الور و آن حدود پای نخوت افشرده و پدر هیمو نیز با اهل و عیال و اموال
و اسباب فراوان در آن سرکار است ناصرالملک را با بعضی از بهادران لشکر منصور باین خدمت
تعیین فرمودند حاجی خان تاب مقاومت نیاورده پیشتر از وصول افواج قاهره بصوب اجمیر شتافت و الور
با تمامی سرکار میوات بتصرف اولیای دولت ابد قرین در آمد و در قصبه دیوستی ماچاری که بنه و بار هیمو آنجا بود فوج پادشاهی
رفته بعد از جنگ بسیار پدر هیمو را دستگیر ساخته نزد ناصرالملک آوردند مشارالیه او را بدین اسلام دعوت نمود
آن پیر کبیر جواب داد که هشتاد سال درین کیش بسر برده ام اکنون از عمر من دمی چند بیش نمانده ترک آن
چگونه کنم ناصرالملک جواب او را بزبان شمشیر حواله فرموده غنائم فراوان با پنجاه فیل همراه گرفته متوجه آستان

مالک کوهستان شد و چون حاجی خان از شنیدن آوازه بصوب اجمیر شتافت ساخت گوشمال بر درست بیش
در بینا و ارابه‌های مقصور تسخیر نموده از آسیب سپاهیان افواج قاهره محفوظ ماندند اما حاجی خان که تلبیسات و لطایف الحیل
چشم طمع در اموال و اسباب از دوستان و دشمنان ایشان دوخته بود ناچار آخر در نواحی اجمیر با یکدیگر جنگ
عظیم نمودند و اجمیر و ناگور و آن حدود به تصرف حاجی خان در آمد و بسبب آنکه آن حضرت را اشتغال به استیلای
حاجی خان مهم نبود قاسم خان نیشاپوری را و شیخ محمد غوث و مخدوم خان محمد و طاهر خان و خرم سلطان
و جمعی دیگر را از سرداران لشکر منصور بجهت دفع او تعیین فرمودند و درین سال اکثر بلاد و امصار هندوستان
گرانی عظیم پیدا آمد خصوص در دهلی و نواح آن قحطی شد که مثل آن در هیچ عهدی نشنیده بود اکثر از درویشان بلکه بافندگان
از غلبه گرسنگی بجای نعمت مردم را خوردن آدم بجهت طعام خوردند چندین بار اتفاق نموده سیاه رایان ... و قوت خود ...
اگرچه آن تا دو سال بود غالبا یکسال شدت تمام داشت

توجه موکب اقبال خاقان گیتی ستان بدفع فتنه سکندر بصوب پنجاب و شیوع دیگر سوانح

چون بمسامع جلال رسید که سکندر از کوهستان
برآمده در ولایت پنجاب فتنه انداخته و خضر خواجه خان که بحراست لاهور تعیین بود با سکندر جنگ کرده تاب مقاومت نیاورده باز
بشهر درآمده است لاجرم رایات اقبال بدفع این شور و شر بر افراشته بسمت پنجاب نهضت عالی اتفاق افتاد و توضیح این
آنکه سکندر شنید که امرای عظام در نواحی دهلی با هیمو مبارزت نموده شکست خوردند و موکب جهانگشا بجهت استیصال
آن سیاه بخت نهضت فرموده سکندر شکسته بال و پر جمعی از اوباشان افغان الطلب فراهم آورده بولایت پنجاب درآمد و خضر خواجه خان
حاجی محمد سیستانی را بمحافظت شهر گذاشته بدفع آن مقهور متوجه شد و چون بقریب ... رسید دو سه هزار کس از لشکر خود
جدا ساخته پیش فرستاد و اسکندر ... یافته بر سر آنها رانده آمد و جنگ عظیم در پیوست و آن مردم هزیمت خوردند و خضر خواجه خان
تاب مقاومت نیاورده عنان مراجعت بضبط لاهور معطوف داشت و سکندر بقدر تعاقب نموده جلو باز کشید و فرصت مغتنم
شمرده بتحصیل ولایت پرداخت و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید عجالة الوقت سکندر خان را که بخطاب خان عالم
سرفراز ساخته بودند سیالکوت و پرگنات آن نواحی بجاگیر او مکرمت فرموده پیشتر رخصت فرمودند که بر جناح استعجال
شتافته معاضدت و معاونت خضر خواجه خان نماید و درین وقت که خضر خواجه خان حاجی محمد سیستانی را بحراست لاهور
گذاشته بود بعضی از عیب جویان منافق خبیث ملا عبدالله سلطانپوری که از افغانان خطاب شیخ الاسلامی
و از حضرت جنت آشیانی خطاب مخدوم الملکی یافته بود بحاجی محمد خان سیستانی گفتند که بظاهر خود را از خیرخواهان
این دودمان عالی مینماید و بباطن سررشته آشنائی و دولتخواهی افغانان از دست نمیدهد و باغوای اسکندر از
کوهستان برآمده فتنه در ولایت انداخته و مخدوم الملک بوفور جمعیت در زرداری نیز شهرت داشت حاجی محمد سیستانی
تقریب بجهت اخذ زر یافته او را بقید و شکنجه کشیده خیمه تن او را در زمین کرده بعضی از زرها و دفینه‌های او را که پنهان
فراهم آورده بود گرفت اما بیرام خان از شنیدن این خبر بغایت گران خاطر شده و تلافی
آزردگی مخدوم الملک بوجه احسن فرمود چنانچه در جای خود گذارش خواهد یافت بالجمله چون نهضت
رایات اقبال بصوب پنجاب اتفاق افتاد چندی از مقربان بساط عزت بدیوان لسان الغیب حسب
تفؤل را این بیت برآمد ۵ سکندر را نمی‌بخشند آبی ⁂ بزور و زر میسر نیست این کار ⁂ و تاریخ بست

[illegible] الٰهی [illegible] شب [illegible] سنه [illegible] که [illegible] استقبال
[illegible] کابل [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] خان [illegible]
[illegible]
سکندر [illegible] کوهستان سوالک [illegible]

آغاز سال دوم الٰهی از جلوس اقدس حضرت خاقانی

شب چهارشنبه [illegible] ربیع الثانی سنه [illegible] بعد از گذشتن [illegible] ساعت و چهل دقیقه نیر اعظم عالم بخش [illegible]
[illegible] بیت الشرف حمل [illegible] نور جهان افروز [illegible] زمین و زمان [illegible] کون و مکان [illegible]
سال دوم الٰهی از تاریخ [illegible] آغاز شد چون سکندر از [illegible] نهضت موکب ظفر قرین به کوهستان
سوالک در آمد [illegible] قصبه [illegible] ناصر الملک را با جمعی کثیر [illegible] تاخت و تاراج [illegible]
[illegible] سینه [illegible] بهادران نصرت قرین [illegible]
بسیاری از [illegible] کوهستان [illegible] اموال و اسباب آنها را نهب و غارت [illegible]
در جمعیت سکندر [illegible] لشکر منصور [illegible]
[illegible] سکندر [illegible] رسیدن [illegible]
[illegible] قلعهٔ مانکوت [illegible] اقبال [illegible] تاراج کرده [illegible]
[illegible] قلعهٔ مانکوت قلعه ایست [illegible] سلیم خان [illegible] که
[illegible] ساخته و آن قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible] سلیم شاه [illegible] این قلعه آن بود که لاهور را ویران ساخته در آنجا
آبادان کند [illegible] لاهور آنکه چون شهر [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] نصرت قرین
این [illegible]
[illegible] قلعهٔ مانکوت را [illegible]
[illegible] سکندر
بعرض بارگاه اقبال گشت آنحضرت [illegible] تسخیر قلعهٔ مانکوت شدند [illegible]
[illegible] افواج قاهره [illegible] تعیین نمایند
[illegible] ابراهیم خان [illegible] حضرت
[illegible] قلعه [illegible] اجمال این تفصیل آنکه چون عساکر

اقبال یافت تا [illegible] الظل [illegible] از دلاوران لشکر افغان معروف بشجاعت اشتهار بهادر [illegible] جوان جنگان
علم کرده در رزم طلب گشتند [illegible] خان [illegible] کرده شمشیر [illegible] میان آن [illegible] شجاعت [illegible] اقبال خانخانان اکبر
[illegible] شجاعت [illegible] این [illegible]
[illegible] آفرین [illegible] بعد [illegible] دلاوران لشکر منصور [illegible]
بنای قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible] قلعه [illegible] در مبادی محاصره بهادر خان برادر خان زمان [illegible]
[illegible] درگاه گیتی پناه [illegible] بیرام خان
[illegible] سعادت آشنا [illegible] حضرت جنت آشیانی
[illegible] باقبال تسخیر هندوستان [illegible] قندهار در وجه جاگیر بیرام خان مقرر بود و شاه محمد قندهاری از قبل او بحکومت [illegible]
[illegible] بهادر خان معوض بود بعد از فتح هندوستان [illegible] هندوستان [illegible] بهادر خان از زیاده
[illegible] خیال گرفتن قلعه [illegible] خواست [illegible] فریب دست تصرف [illegible]
[illegible] نداشت [illegible] جان کندن [illegible] و صورت این واقعه آنکه بهادر خان
[illegible] خواجه قاسم [illegible] که مصاحب خانی او بود [illegible] در میان نهاد [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] بهادر خان [illegible] قلعه [illegible] شاه محمد [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] شاه محمد [illegible] بهادر خان [illegible]
[illegible] شاه محمد [illegible]
[illegible] شاه طهماسپ [illegible] حضرت جنت آشیانی [illegible]
قندهار [illegible]
[illegible] شاه [illegible] سیستان [illegible]
بهادر خان [illegible]
[illegible] درگاه گیتی پناه [illegible] شاه محمد [illegible]
[illegible] بهادر خان [illegible] بیرام خان رخصت [illegible]
[illegible] صوبه ملتان بجاگیر
او مرحمت [illegible] محمد قلی خان برلاس که بسابق ملتان بتیول او مقرر بود صوبه ناگور [illegible] بهادر خان [illegible]
[illegible] القصه [illegible] قلعه [illegible] بهادران
نصرت قرین بلوازم قلعه گیری [illegible] کار بر اهل قلعه

بیگم تربیت ساختند درین هنگام نوید قدوم برکات لزوم حضرت عالیات از شیفته دلگشای کابل مسامع سرور و جلال رسید
و آنحضرت ازین نوید دلنشین و بشارت انشراح افزا خوشوقت و منبسط خاطر گشته عصمت قباب ماهم آنکه والدهٔ ادهم خان را به استقبال
حضرت مریم مکانی و دیگر حضرات عالیات فرستادند و آن عفت قباب در دار السلطنت لاهور بدریافت سعادت ملازمت
حضرات مشرف شده در خدمت ایشان متوجه بارگاه اقبال گردیدند چون بحوالی اردوی ظفر قرین رسیدند حضرت
خاقانی باستقبال شتافته از سعادت ملازمت حضرت مریم مکانی نفیس زمانی کامیاب و خوشوقت گردیدند
و دیدهٔ انتظار گشوده آن صدرنشین محفل قدس بانوار جمال جهان آرای فروغ محبت و دولت و اقبال نور الٰهی ساخت
و از برکات قدوم میمنت لزوم ایشان انوار فتح و فیروزی آثار دولت و بهروزی بر چهرهٔ احوال پرتو اقبال انداخت خاصه آنکه
کابجه و سنبهل و ضبط آن نواحی تعین شده بود بعون اعتضاد این دولت روز افزون فتوحات عظیمه روی داد از جمله با رکن خان
لوحانی که از امرای معتبر افغانان بود جنگ نموده اعلام فتح و فیروزی برافراخت و اکثر متمردان و سرکشان حدود سنبهل را
تنبیه و تادیب فرمود و حسین خان بجگوتی که از اعاظم زمینداران هندوستان بود بجمعیت امتیاز داشت با جلال خان
سور که از سرداران معتبر افغانان بود اتفاق نموده قریب بیست هزار سوار فراهم آورده سر شورش و آشوب
برداشت و خان زمان با چهار هزار کس بمقابل رسته بتاییدات ایزد جهان آفرین و اعتضاد دولت ابد
قرین در ظاهر بلکه لکهنو جنگ عظیم کرده ظفر یافت و غنیمت فراوان از نقد و جنس تصرف اولیای دولت افتاد و
فیلهای خوب بدست آمد و فیل مرانشکاه که در صورت و سیرت و تیزروی و خوش جلوی عدیل و نظیر خود نداشت از ضمایم غنایم
گشت و منظور نظر مشکل پسند گردیده در حلقهٔ فیلان انتظام یافت و نیز از سوانح این ایام فتح قیا خانست مجملی ازین واقعه آنکه
قلعهٔ گوالیار که از قلاع عظیمهٔ مشهور هندوستان است و در ارتفاع و استحکام نهایت بلند مرتبه واقع شده بتصرف
مبارز خان عدلی بود از جانب او بهیل نام غلام سلیم شاه حکومت آن قلعه داشت و راجه رام ساه که در زمان سابق
اجداد او حاکم این قلعه بودند با راجپوت بسیار محاصرهٔ آن نموده متحصنان را بتنگ آورده قیا خان قابو دیده از آگره متوجه گوالیار شد
رام ساه قلعه را گذاشته بجنگ قیا خان پیش آمد قیا خان داد مردانگی داده چپقلشهای بهادرانه ظاهر ساخت و بتوجه حضرت شاهنشاهی
غنیم خود را شکست داده بسیاری از راجپوتان را بخراب آباد نیستی فرستاده بعد از شکست رام ساه بمحاصرهٔ گوالیار
همت گماشت

فتح قلعهٔ مانکوت و مراجعت موکب اقبال بلاهور و دیگر سوانح

چون محاصرهٔ
قلعهٔ مانکوت باشتداد انجامید و اولیای دولت ابد قرین و بهادران اخلاص آیین در تسخیر آن [illegible]
مساعی پسندیده و اهتمام شایسته بتقدیم رسانیدند و مورچلها از اطراف پیش برده سرکوبها ترتیب دادند درین اثنا
خبر فوت عدلی اشتهار یافت و اولیای دولت را از آن جانب رفع نگرانی خاطر شد و سکندر شکسته
بال سپاه ازین خبر متلاشی خاطر و مضطرب حال گردید چه همواره انتظار فتنه و شورش او می‌برد که شاید
آن مقهور لشکر بهار الملک دهلی بکشد و عساکر منصوره بدفع او بپردازند و خود ازین زندان مرتبهٔ دیگر نجات یابد
اما چون تاییدات غیبی همعنان این پادشاه جوان بخت بلند اقبال بود پیش از آنکه اندیشهٔ باطل او از حیز قوه بفعل
ظهور رسد خضر خان پسر محمد خان حاکم بنگاله خود را بجلال الدین ملقب ساخته با انتقام پدر که در جنگ عدلی کشته
شده بود همت گماشت و با عدلی جنگ عظیم نموده نصرت یافت و عدلی در آن جنگ بقتل رسید ایام حکومت عدلی و چهار سال و کسری

بود القصه چون سکندر از پیش خبرها امید و شکسته خاطر گردید زبان بعجز بکشاد و از راه عجز و زاری یکی از معتمدان خود را فرستاده
التماس نمود که بندگان حضرت یکی از مقربان درگاه را رخصت فرمایند که بقلعه آمده تسلی بخش خاطر حیرت زده من شود و سرمایهٔ امنیت و تسکین
من تواند گردید آنحضرت از کمال مرحمت معتمد به پردرمی آتگه خان را که بنسبت سبقت خدمت و اعتماد امتیاز داشت به نزد سکندر فرستادند
و سکندر از روی خجالت و عذر خواهی اظهار نمود که چون درین مدت چند تقصیرات عظیم شده ام و در دریای خجالت بسیار مانده
روی آن ندارم که بسجدهٔ حضور سرفراز توانم شد اگر روزی چند از خدمت حضور معاف دارند پسر خود را به بندگی می فرستم
و چون سکندر کنار زدن خیال ... کردن عبودیت از خط اطاعت بر ندارم تو آتگه خان را بر اینمعنی ... رسوم خدمت را می شناسد و مدار الملک
نیز که وکیل الکل خانان و مدار علیه این درگاه سپهر مکان بود از قدر و جنس ارسال داشت و التماس او را اسمعیل خان
خانخانان و ارکان دولت عز قبول یافت و مقرر شد که سکندر بصوب ولایت بهار رود و پسر آن ممالک را متصرف شود و پسر
او در خدمت حضور سرفراز باشد و بتاریخ یازدهم امرداد ماه آلهی موافق شنبه بیست و هفتم رمضان سکندر کلید قلعه را مصحوب
عبدالرحمن نام پسر خود و غازی خان تنوری که از امرای معتبر او بود با چند زنجیر فیل نامی و دیگر پیشکشهای گرانبها بدرگاه
گیتی پناه ارسال داشت و عذر او پایهٔ قبول یافت و بحکم اشرف بهادران لشکر منصور راه دادند که از قلعه برآمده بجانب بهار
شتافت و ابتدا از ده سال در بهار مسافر ملک نیستی گردید و آنحضرت حراست قلعه مانکوت را به ابوالقاسم برادر محمد قاسم خان موجی مقرر
فرموده عنان توجه اقبال بدار الملک لاهور معطوف داشتند و از سوانحی که درین راه روی داد آنست که روزی چند خان خانان تنابر
عارضه کسل سواری اسپ نتوانست کرد و بدولتخانه پادشاهی کمتر می آمد و از تشنه رنج و تعذر حرکت در خیمه خود بسر میبرد
و چون حضرت خاقانی توجه بفرط بجنگ انداختن فیل داشتند و اکثر اوقات فیلها را بجنگ انداخته تماشا میفرمودند روزی در میان فیل ... فیل
که بجنگ ... آمده بودند ... و فیل جنگ کنان قریب بخیمهٔ خان خانان رسیدند بهجوم خلایق و غوغای عام باعث توهم و تشویش
خاطر خان خانان شد و هم اکنون بدرجهٔ ... که گویا اشارت حالی بوده باشد و محتمل که بعضی از فتنه سازان بغیر تقویت توهم او کرده باشند و یکی
از محرمان خود را نزد ماهم انگه فرستاده پیغام داد که درین دولت خداداد امری بجز از خدمت و دولتخواهی بخاطر من نگذشته و کدام تقصیری که
سبب گرانی خاطر اشرف باشد در وجود ... آمد ... التفاتی حضرت نسبت باین بنده از چه رو گاه شد و فتنه سازان شورش طلب از من
چه رسانیده مزاج گرامی را منحرف ساخته اند که باعث اینهمه شدت و بی التفاتی شده که فیلان مست را بجا درین سر می دهند و قصد حیات
و ناموس من دارند ماهم انگه بمقامات معقوله تسلی بخش خاطر متوهم او را ... و دل بقرار او شد که از جانب آنحضرت بجز التفات و مرحمت
متصور نیست و آنچه بخاطر ... رسیده محض توهم است و حاشا که چنین باشد و بعد از رسیدن لاهور خان خانان باز بجهت آن ماجرا
آمده پیش شمس الدین محمد خان اتکه اظهار گله نمود که بی التفاتی حضرت را نسبت بخود از نتایج سعی بد اندیشی شما میدانم تا این
چه ... آمده که مرا ... خون من شده اید و مزاج اقدس را نسبت باین دولتخواهی منحرف ساخته اید و کار بجایی رسیده
که قصد جان من میفرمایند شمس الدین محمد خان از اظهار این مقدمه بغایت مضطرب شده بتقدیم عذرها گفت و سوگندان غلاظ و شداد
یاد کرده درین زمره با جمعی فرزندان خویش و پیوند نزد خانخانان رفته عهود و مواثیق را به سوگندان مغلظه موکد ساخته که هرگز زبان بغیبت شما
نگشوده و نخواهیم گشود تا آنکه خاطر خان خانان فی الجمله اطمینان یافت و همها فیلان سرکار خاصه را به امرای با اعتبار کرده خود تقسیم نمود و بظاهر
بهانه آنکه فیلان را باین مردم می سپارم که بجهت آنحضرت تربیت کنند و آسوده نگاه دارند و هر گاه بجهت جنگ یا سواری طلب
شود حاضر سازند اگرچه خاطر قدسی مظاهر آنحضرت تاب این تحکم نداشت لیکن بنظر اصلاح وقت اغماض عین فرموده کمال بردباری

ملاهی ساخته بود سبحان الله این چه وحشت است که [illegible] که از وجود جوانان شباب به خدمت طبیعت نظر [illegible]
تدبیر روزگار را بدان اعتباری گریخت که تا سال این مدار [illegible] که موصل حق آن گشته در انتظار فرصت می‌باشند جناب
عفت قبه برکت از بد اندیشان حق ناشناس جزای اعمال و سزای افعال خود گرفتار شده هرکه بر خود [illegible] خواهد گرفت [illegible]
این ایام که چون شعل از این جانب محمد سیستانی که از خادم مخدوم الملک کرده و نسبت بی‌ادبی اعتدال [illegible] ظاهر
ساخته بود [illegible] لاهور [illegible] از ملک خلافت گریخت بیرام خان بوجه [illegible] آن که حاجی محمد را بجای مخدوم الملک
فرستاده معذرت خواست و [illegible] که یک لک روپیه جمع داشت بجاگیر مخدوم [illegible] تنخواه نمود و بپایه عزت [illegible] اکابر
و اعاظم هندوستان مرجح داشته [illegible] این دولت ساخت و درین هنگام سعادت انجام سلطان آدم گکهر [illegible] سعادت
زمین بوس [illegible] گشته و بعد از التفات شاهنشاهی [illegible] اختصاص یافت [illegible] آنچه خود و معمور کرده بود [illegible] عنایت
شامل حال و فرمود [illegible] التفات ارزانی داشتند و بعد از انتظام مهام پنجاب نهضت جهانگشا بدار الخلافه دهلی اتفاق
افتاد و چون [illegible] جالندهر [illegible] خیام فلک احتشام شد عصمت قباب سلیمه سلطان بیگم صبیه جلیله میرزا نور الدین محمد نقشبندی
که همشیره حضرت جنت آشیانی در حباله نکاح ایشان بود و آنحضرت در حضور اشرف نامزد بیرام خان فرموده بودند درین
خاقان گیتی ستان امضای حکم پدر عالیقدر فرموده آن نقاب آرای محمل عصمت را به بیرام خان عقد ازدواج بستند و خانخانان
جشن عالی ترتیب داده التماس قدوم بهجت لزوم بندگان حضرت نمود و آنحضرت خانخانان را کام روا ساخته خواهش
ساخته منزل او را بفر مقدم گرامی رونق آسمانی و طراز کامرانی بخشیدند و خانخانان بلوازم پا انداز و نثار مراسم پیشکش و
ایثار اهتمام نموده نقدهای مراد در دامن روزگار ریخت و بعد از تقدیم مراسم طوی [illegible] جالندهر کوچ فرموده رایات نصرت
بدار الملک دهلی برافراشتند آغاز سال سیوم از جلوس خاقان گیتی ستان انار الله برهانه چون [illegible]
رایت دولت و اقبال و فروغ کوکبه نصرت و جلال از مطلع پنجاب پرتو سعادت بشاه راه بیت الشرف دهلی انداخت روز
جمعه بیستم ماه جمادی الاول سال نهصد و شصت و پنج هجری بعد از گذشتن بیست و هشت دقیقه نیر اعظم عطیه بخش عالم شرف خانه
حمل را بنور عالم افروز آراستگی بخشید و ظاهر و باطن جهان را چون عهد پادشاه جوانبخت سرسبز و خرم ساخت * درخت غنچه برآورد
و بلبلان مستند * جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند * و بعد از فراغ جشن نوروزی و انبساط فتح و فیروزی موکب
اقبال از ظاهر قصبه جالندهر نهضت فرمود و چون بدریای ستلج عبور موکب عالی اتفاق افتاد خبر آمد که حاجی خان
در مقابل افواج قاهره که بدفع او نامزد شده اند پای ثبات افشرده و دم از مساوات میزند لاجرم رای صواب نما و حزم جهانگشا
بران قرار گرفت که از راه حصار توجه فرموده فوجی دیگر بحسب استظهار آن جماعه تعیین نمایند و باین عزیمت رایات جهان کشا
بجانب حصار ارتفاع یافت و چون [illegible] نهضت عساکر اقبال بحاجی خان رسید ارکان همتش تزلزل پذیرفت و بی جنگ
راه سلامت پیش گرفته بجانب گجرات شتافت و امرای نصرت قرین به اجمیر رفته ضبط آن حدود فرمودند و شاه قلیخان محرم
و سید محمود بارهه و جمعی از بهادران عرصه فیروزی تسخیر قلعه جیتارن شتافته به اعتضاد دولت روز افزون آن قلعه را مسخر ساختند
و بسیاری از راجپوتان را بر خاک هلاک انداختند عرضه داشت مشتمل بر فتح و فیروزی روانه درگاه عرش اشتباه نمودند
در خور خدمت و جان سپاری به مراحم خسروانه شرف اختصاص یافتند و ورود موکب گیهان شکوه بدار الخلافه
دهلی چون خاطر قدسی مظاهر از تنظیم و تنسیق آن حدود فراغ یافت رایات جهانگشا از راه سامانه نهضت فرموده

بتاریخ پنجم اردی بهشت ماه الهی موافق سیزدهم جمادی الاول سایه جهان پیرایه بر ساحت فرح بخش ساحت حضرت
دهلی انداخت و اکابر و اهالی شهر سعادت استقبال شتافته عطایای پادشاهی از خان و خواص زمان ادراک نموده مراد دولت حاصل
از بدایع وقایع که درین ایام صحبت ظهور یافت و ارتستان عاشقی خانخانان است بسان ارادت هیبری و تفصیل این اجمال طریق
اختصار آنکه شاهم بیگ نام ساربانان بهسپیلی بوسیله حسن صوری و قبول ظاهری در سلک قورچیان حضرت بیرم خان
انتظام داشت در ساربانان نسبت او و تعلق و تملق بماهر سیاحت مدار استقرار شدن آنحضرت خان زمان او را
بملازمت والا ساخته بسیار بجانب خود کشیده و رفته رفته نسبت صحبت او بافراط و امتداد انجامید و کار بجایی کشید
که خان زمان بالطاف نهانی و لطف میمنه که برگز و دیگر بیش او سبحان ریا بطرز ماوراءالنهر او را بادشاه میگفت و کرنش و تسلیم میکرد
و ارشاد ملکم میگفت و خطوط نظر ازین اسباب بی باکانه سلوک می نمود و حفظ مراتب اخلاص و ارادت بدنامی طرق نسیان کرده اند
بعث ان اعتذار لازم نگاه میگذرانید لاجرم فرمان والا عزشان مشتمل بر نصایح و مواعظ شرف صدور یافت که از جانب او
اختیار نمودار نمودار کار محیط عز و جلال میرسد که لایق حال و مناسب اوضاع او نیست و انسب بل نهایت مستعد مینماید بایدکه شاهم بیگ را جود
و فرمان بری برداری که سرمایه نجات و پیرایه حیات او است از دست ندهد و از کار ناپسندیده ندامت و خجالت گزیده در مقام تلافی
و تدارک بوده باشد و آن ساربان بیسپردا بدرگاه گیتی پناه فرستد تا حظ عفو بر سواد تقصیرات او کشیده شود و محد فرالطاف شاهنشاهی
معتبر و مباهی گردد و اگر از بیخبری و کوتاه اندیشی سر از خط فرمان و احکام پادشاهی که هر آئینه نسخه ایست از دیباچه دوام احکام
جهانبانی و دستور سلوک نماید سزای کردار ناهنجار در کنار روزگار او نهاده خواهد آمد آن سرمست بادهٔ محبت و بدهوش نشاء غفلت
اصلا متنبه نشده و بر حساب کار نبوده و فت ملک آثار بدستی و بی اعتدالی بیشتر از بیشتر ظاهر شدن گرفت تا آنکه بر توجه جهانبان او را
دست عقد کشا باصلاح کار او سند و دل برداشته برگنه سندیله از اسماعیل بیگ پسر ابراهیم خان اوزبک که قرابت قریبه بخان زمان
داشت تغیر فرموده بسلطان حسین خان جلایر مکرمت شد و آن بی سعادت با سلطان حسین خان منازعت پیش آمد و سلطان
حسین خان بزور دست پرگنه را از او انتزاع نمود اسماعیل بیگ پناه بخان زمان برده لشکر بسیار بسر او آورد و چون اثر
بدشمنوایان این دولت ابد قرین بود با وجود کثرت مخالف جنگ مردانه کرده فیروزی یافت و شاهم بیگ بداغ که از خویشان
نزدیک خان زمان بود با جمعی کثیر دران جنگ بقتل رسید و صفدر خان زمان طریق شده میخواست که خود بسر سلطان حسین خان
لشکر بکشد لیکن بعضی از دوستان و خیراندیشان او مانع آمدند که درین صورت یکبارگی پرده از روی کار افتد و با صاحب و قبله خود
بعی ورزیدن و حرام نمکی کردن معین ندارد و بجایی نمیرسد اگرچه خان زمان ترک آن اراده نمود اما دل بر مفارقت ساربان
نمی نهاد و هرچند خانخانان از مهربانی و دوستی مکتوبات نوشته نصیحت میکرد سود نمیداد و چون دانست که مزاج اشرف
از ان بیش از بیش منحرف شده و حرف سابه نامطلعیم از جانب او در مجالس بهشت آئین مذکور میشود بر جلی نام توکل معتمد خود را
بدرگاه فرستاد که شاید بحیله و تدبیر تسکین این شورش تواند نمود و دران ناصر الملک صاحب اختیار و استقلال بود و امور
مالی و ملکی بصوابدید او تمشیت می یافت روزی برج علی پیش ناصر الملک رفته بعضی مقدمات دور از صواب نامعقول
و سخنان زیاده از ادب و اندازه در میان آورد چنانچه ناصر الملک بشورش آمده فرمود که برج علی را خوابانیده چوب زدند و
بدین هم اکتفا نکرده فرمود که از برج قلعه فیروزآباد دهلی سرنگون انداختند و بعد از ان خندان خندان میگفت که این مردک
اکنون مظهر اسم خود شد اما بیرام خان ازین ادا سخت آزرده گشت و کینه او را در دل گرفته انتقام این کار بوقت دیگر

بود او بخود [illegible] حضور [illegible] ساختن منصب جلیل [illegible] خواجه کلان بیگ یعنی ناصر الملک و حضرت این امر الملک چون
طبیعت او بخبث دهقانی سرشته بود و در زمان حضرت جنت آشیانی حرکات ناپسندیده ازو بظهور رسیده آمده بود آنحضرت
او را از مناصب سپاهی بحواله مهمات [illegible] از ورنگ خلافت بجلوس خاقان گیتی ستان زینت و طراوت یافت چندی در صحبت [illegible]
بحکم آنکه [illegible] کار کرد یافته بود و مدتی از مصاحبان خاطر نشان شده و بقیه خود را [illegible] از مساحت [illegible]
[illegible] بیرام خان او را اعتقاد کرده [illegible] از معتمدان [illegible] سفر حجاز گردانید و چون از قدم گاه بیشتر روان شد ناصر الملک
[illegible] بیرام خان بود گشتن او از دوست [illegible] هزار داد [illegible] قتل [illegible] تجارت [illegible]
[illegible] از [illegible] موافق خواهش ناصر الملک
[illegible] و در ساعت کشان فرستاده او را [illegible] ناملایم کرد درین سال بظهور آمد کشته
شدن خواجه جلال الدین محمود بجوق است و مجمل ازین تفصیل آنکه خواجه مناسبت مزاج شده داشت و هزل و مزاح و طبیعت
[illegible] ارکان دولت و اعیان سلطنت [illegible] بخصوص منعم خان
که از خواجه [illegible] داشت و در زمان جنت آشیانی بنابر عدم فرصت و قدرت به انتقام [illegible] نپرداخت و در وقت
که منعم خان حاکم مستقل کابل شد [illegible] بسبب اغراض نفسانی منعم خان را باقدام
این امر شنیع [illegible] ساختند و در آن ایام حکومت غزنین بخواجه مقرر بود منعم خان [illegible] فرستاده [illegible] او را بکابل آورده
و در کابل مقید ساخته [illegible] از دو چشم او را کور [illegible] خواجه جلال الدین
مسعود برادر خود [illegible] رساند منعم خان ازین معنی آگاهی یافته
[illegible] که خواجه را با برادرش گرفته آورده [illegible] کشان فرستاده خون آن بیگناه را
بخاک [illegible] دار الملک دهلی [illegible] اورنگ خلافت [illegible] انوار عدل [illegible]
[illegible] سواری فیلان مست و تماشای جنگ [illegible] مدت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] فیلبانان از سواری آن [illegible] سوار شده بفیل دیگر جنگ می انداختند
و امثال این کارنامها [illegible] اندیشه [illegible] تفصیل آن [illegible]
سخن بطول [illegible] از سوانح این ایام فتح قلعه جمون است و تفصیل این اجمال آنکه
چون بعرض رسید که راجه کپور چند باعتضاد [illegible] قلعه جمون را استحکام داده خواجه عبد الله خلف خواجه محمود زکریا
ولد خواجه دوست خاوند که در سلک امرای عظام انتظام داشت [illegible] میرزا حسن ترمذی [illegible]
بتنبیه و تادیب او رخصت یافتند و تائید اقبال [illegible] شایسته ظاهر ساخته اعلام فتح و ظفر [illegible]
و غنایم [illegible] بهادران عساکر منصور در آمد و چون مدت شش ماه در دهلی [illegible] اتفاق افتاد رای جهان آرا
[illegible] تقاضا فرمود که از راه دریا بدار الخلافه آگره نهضت فرموده آن مصر جامع را بنور حضور رونق تازه
بخشند لاجرم [illegible] کشتی [illegible] این سفر نهضت [illegible]
منازل دلکش [illegible] روح افزا مهیا ساخته [illegible]
[illegible] بخشیده [illegible] مسعود خاقان [illegible] دار الخلافه آگره [illegible] تمام راه [illegible] شکار داد

حضرت داده شد به آن بار الهی موافق گشته شد بهم محرم سال نهصد و شصت و شش هجری به دولت و اقبال
دار الخلافه آگره نزول اجلال اتفاق افتاد. و از وقایعی که بعد از نزول رایات اقبال بدار الخلافه آگره پرتو ظهور
یافت فتح قلعه گوالیار است و شرح این بر سبیل اجمال آنکه پیشتر ازین قیاخان بفوجی از بهادران جری
نشان بمحاصره آن قلعه که مشهور است مشغول بود و چون از ارتفاع و استحکام قلعه بهتر از آن که بکلید سعی فتح آن
میسر پذیرد و بکمند استعلام دست تصرف بر فراز آن توان یافت در این مدت بسعی بهادران عرصه جنگ
عقده این مراد گشوده نبود و چون صیت موکب جهانگشا بدار الخلافه آگره بلند آوازه گردید حبیب علی خان
و مقصود علی سلطان با فوج تازه رود بکومک قیاخان تعیین شدند. سهیل خان بصلاح ... و کسان و
... خود در یافت که با چنین پادشاهی بزرگ مخالفت کردن وبال این دولت خداداد
پیش گرفتن تا کی و تا چند معهذا که از هیچ طرفی امید کومکی نبوده باشد بعد از خرابی و بیم هلاکت ... مترتب خواهد شد
دست بحبل المتین عنایت بندگان حضرت زدن و التماس عفو جرائم گذشته نمودن و خود را از محنت زندان نجات بخشیدن بصلاح اقرب
... عرضداشت فرستاده استعفای جرائم خود نموده و حاجی محمد خان سیستانی رخصت یافته که خاطر رسیده او را استمالت و الطاف شاهانه
ساخته به درگاه گیتی پناه آورد و آن سعادتمند قلعه را به اولیای دولت سپرده به رافقت حاجی محمد خان متوجه آستان بوس گردید و بجرائم پیش
خلعت استیناف پوشیده بمنصب و جاگیر سرفرازی یافت و از وقایع این سال فرستادن کمال خان گکهر است بر سر طایفه افغانان میانه
که در نواحی سرونج از مضافات مالوه غبار فتنه و فساد برانگیخته بودند بحکم جهان مطاع کمال خان گکهر که آثار شجاعت و کاردانی از ناصیه احوال
او ... با جمعیت لایق بدفع آن گروه ... شایسته ظاهر ساخت و قرین فتح و فیروزی مراجعت نموده بسعادت آستان بوس اختصاص گرفت
و هم در این ایام ادهم کوکلتاش را بتسخیر قلعه ... که در نواحی دار الخلافه آگره از آن محکم تر جای نیست و بهادریه نام قومی در آنجا توطن دارند
که بشجاعت و مردانگی از کشتزمین دلاوران عالم استثنا می افرازند تعیین فرموده و گروهی از امرا مانند ... بهادر خان و حسین قلیخان و سید محمود بارهه و شاه قلی
محرم و صادق محمد خان و اسمعیل قلیخان و خرم خان بکومک او مقرر شدند و ادهم خان و سایر امرا بتائید دولت ابد پیوند ... بهادریه را تادیب
بهادریه آن ولایت را که بجاگیر ادهم خان از دیوان اعلی مقرر گشته بود متصرف گردیدند و نیز از وقایع این سال آنکه
شاه محمد قلاتی که به نیابت بیرام خان خانخانان حکومت بلده قندهار باو متعلق بود بسعادت آستان بوس شرف اختصاص یافت
و شرح این سانحه بر وجه اجمال آنست که چون قبل ازین شاه محمد قلاتی بجهت تادیب و گوشمال بهادر خان از شاه عالیجاه
طهماسپ امداد و کومک خواسته وعده تسلیم قندهار نموده بود و بعد از حصول مقصود بوعده وفا نکرد بنابر آن شاه
برادرزاده خود سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا را به تسخیر قندهار تعیین فرموده و لشکر بسیار همراه ساخته خواست
که قهرا و قسرا بگیرد و چون سلطان حسین میرزا بحوالی قندهار رسید شاه محمد قلاتی باعتضاد دولت ابد قرین
در لوازم قلعه داری دقیقه فرو گذاشت نکرد هر روز عرصه مبارزت را بلمعات تیغ همت گرم میداشت و چون ایام
محاربه به امتداد انجامید شبی اندرون ... فوجی از مبارزان کارطلب بیرون فرستاد تا بر مرحل ولی خلیفه شاملو
شبیخون آورده و او را زخمی ساخته بسیاری از قزلباشیه را بقتل رسانیدند و سلطان حسین میرزا ناکام از
پای قلعه برخاست و حاکم ایران ازین سانحه برآشفته بار دیگر میرزای مذکور و علی سلطان حاکم شیراز و ولی
خلیفه شاملو را به تسخیر قندهار نامزد فرمود و علی سلطان حاکم شیراز که کوشش بلیغ در تسخیر قلعه

بنمود و شاه محمد قلاتی در واقعه منعی نمود و به تطهیر رهبر ساخته ره نهی و در اثنای وارد گیر علی سلطان بیگم بیوق
و نگه داشت این واقعه فتوری عظیم در لشکر ایران راه یافت و سلطان حسین میرزا ناکامی او تمامت بسر می برد
بجنگ و در راست سازش داشت و در خلال این وقایع شاه محمد قلاتی عرضه داشت به درگاه آسمان جاه فرستاده
بحقیقت واقعه ابتدا نمود و پایه سریر خلافت مصیر را مطلع ساخت چون آنحضرت بوسیله امرا الحضرت شنیدن
پرلیغ جهان مطاع شرف نفاذ یافت که حضرت جنت آشیانی اگر به ضمیر بوده که بعد از تسخیر ممالک هندوستان
قندهار را به پادشاه خواهیم داد و بر دوست همت بالاتر و عهده آن لازم است مناسب آنکه قلعه را بمردم شاه
سپرده و عذر گناه خواسته متوجه آستان بوس گردد و چون این فرمان به شاه محمد قلاتی رسید شهر را بوکلای
بی پرا سپرده و متوجه درگاه آسمان جاه گردید و شرف عتبه بوسی دریافت و از غرائب سوانح که درین ایام سمت
یافته است که بیکان حضرت ابوالفتح مضا که گرد بخشش کردی ولا انحطاط گرده و اقبست شکار چینه تشریف برده بود
برکار آمو که داشته و آن چیته و دیده آهوبره را گرفت و دیگر آهو پا از چنگ او سلامت جسته رو سوی بگرفتار شد
بود ... حال پیدا دیده تا آنکه دیده خود را بکشید و دو دندان زد و خورد و آهوبره از چنگ آن ستم نجات یافته
با او فرار بر رفت و محرر اقبال نامه جهانگیری نقل این واقعه بی واسطه از زبان معز بیان خاقان ممالک ستان
شنیده آغاز سال چهارم الهی از جلوس حضرت خاقانی ظل سبحانی روز یکشنبه دوم جمادی
[illegible] و رخصت [illegible] سیدارای هفت اورنگ پادشاه بی شبیه و مانند بیت الشرف حمل را بنور موفور آراستگی بخشید
و زمین و زمان را طراوت و نزاهت وافی کرامت فرمود و سال چهارم از جلوس جهان افروز حضرت خاقانی بخرمی و کامرانی
آغاز شد و گلبن دولت را بهار بر بهار افزود و از سوانح که در عنفوان این سال بظهور انجامید تعیین افواج قاهره است بصوب
لکهنو و سایر محال متعلقه خان زمان و تغییر جاگیر او و مجملی ازین تفصیل آنکه چون بی اعتدالیها و زیاده سریها خان زمان متواتر معروض
بارگاه اقبال گردید چنانچه قبل ازین شمه از آن سمت تحریر یافته بود فرمان قضا شان از قهرمان جلال عز صدور یافت که آن ستاره
پسر را که منشاء شورش دماغ و باعث خانه خرابی اوست بدرگاه گیتی پناه فرستد یا از پیش خود آواره سازد و انقیاد و حکم پادشاهی
یا که هر آینه موجب حصول آمال و صلاح حال او خواهد بود و سعادت دین و دنیای خود شمارد که بتوفر عواطف و مراحم خسروانی
سرفراز و ممتاز خواهد شد و چون مشهود شد جمعی از افغانان مقهور در جونپور رو آورده و پای نخوت افشرده و هم از جهالت سر
باشکر شایسته بر سر آنها رفته تنبیه و تادیب نماید و آن ملک را متصرف شود که محال جاگیر او در آید بکیر امر اعنایت فرموده و
حکم شده که آن جماعه کومک باشند تا آن ولایت وسیع بسهولت در تصرف اولیای دولت در آید بنا بر این
قیا خان گنگ و سلطان حسین جلایر و حاجی محمد سیستانی و جلیه خان و کمال خان گکهر و جمعی کثیر از بهادران عساکر اقبال
بر این خدمت رخصت فرموده مقرر شد که اگر علی قلیخان بموجب فرمان شد کومک او نموده به تسخیر
جونپور و دفع افغانان مقهور همت گمارند و اگر در مقام بغی و کفران نعمت در آید در تمکین احکام پادشاهی
کوشیده اصلاح او امرا الهی نماید عبدالله خان اوزبک و هر که جاگیر دار سرکار کالپی است باتفاق امرا
بر سر او رفته سزای کردار ناهنجار در کنار روزگار او نهند تا موجب عبرت و آگاهی سایر زیاده سران پریشان دماغ
گردد لیکن چون هنوز فلک شعبده باز پرده از روی کار علی قلیخان برنگرفته بود و روزگار او را بحکم عمل نموده سرکار لکهنو ...

برادر او گفته است و خود که بندست بر میان جان بستند به تسخیر جو بود همت گماشت و در آن ایام چون بجهت شرف ابراهیم
سور بود که مجمل را احوال حسد آن مال او نگاشته و تاریخ رقم شده خان زمان را با او محاربات عظیم روی داد و در وقایع
اقبال روز افزون آن ملک و بعد از جنگ افغانان استحق اخراج نموده آنگاه در ریاست جو سپاه نصرت فزا آورده و آن
سیابان پسر را اگرچه بیگاه و علی قلی خان را اما در پیش تو رسانده بعد از الفضل شغل بر اظهار بوده لوازم مجهودیت ایشان
لایق رو اینده درگاه حرش آشنا و ساخت حسب لقب آن مرد و دلها و ایام سرکشی در او باد آواره دشت عدم شد و تجلی این
از اقبال اکثر علی قلیخان به آرام جان نام لولی تعلقی و تعشقی پیدا کرده و آن گوهر حرجائی را عقد بسته در سلک زنان خود در آورده
از کمال اشتیاق و بی قیدی در مجلس خاص که با شاهم بیگ بزم شراب میداشت آن لولی را نیز حاضر میساخت تا آنکه رفته رفته
شاهم بیگ با آن لولی را ربط محبتی پیدا شد و چون علی قلیخان مغلوب هوا و هوس او بود و نوکرانه با او سلوک میکرد
شبی آن سفله بعنیت اظهار خواهش خود نموده آرام جان را از علی قلیخان طلبید و آن نامقید زن نکاحی خود را به شاهم بیگ
بخشیده در سلک زنانه او بود و چون عبدالرحمن ولد مؤید بیگ نیز با شاهم اظهار تعشق می نمود و فیما بین نسبت محبت و یگانگی در میان
داشت روزی آن زنکه را بر سبیلی که خود گرفته بعبدالرحمن بیگ بخشیده او نکاح کرده بطریق اهل ناموس در پرده اجتناب
نگاه میداشت و درین وقت که شاهم بیگ آواره دشت ادبار گردید گذرش بقصبه سرهرپور که در جاگیر عبدالرحمن بود افتاد و جان
او شد و در طلب آن کیفیت و بیهوشی یاد آرام جان نمود و قوت شهوانی بر طبیعتش استیلا یافته اظهار بی آرامی کرده از عبدالرحمن
توقع سلوک علی قلیخان داشت که آرام جان را باز با او دهد عبدالرحمن بیگ چون از نشاء حمیت بهره مند بود در اراضی نشده و چون
مبالغه و ابرام گرد به جائی رسید شاهم بیگ که به تحکم و سرکشی عادت داشت حقوق آشنائی و دوستی را بر طاق
نسیان گذاشته و پرده آزرم از میان برگرفته بعنف و تعدی پیش آمد و عبدالرحمن بیگ را مقید ساخته آن لولی را
از خانه او برآورده در باغی که متصل بخانه عبدالرحمن بیگ بود مجلس شراب بزم وصال آراست و چون مؤید بیگ
برادر عبدالرحمن بیگ بر حقیقت حال وقوف یافت مسلح و مکمل شده بر سر شاهم آمد و خواست که به زور باغ رفته
برادر خود را با آرام جان خلاص سازد و مردم شاهم بیگ در مقام مدافعه شدند و جنگ سخت در پیوست
و در اثنای جنگ تیری از شست قضا به هدف حیات آن سفله خون گرفته رسیده آواره دشت عدم گردید عبدالرحمن
از بند نجات یافته رو بگریز نهاد و بسرعت تمام خود را به درگاه گیتی پناه رسانیده و به این وسیله نوازش بسیار یافت
و علی قلیخان از استماع این واقعه گریبان شکیبائی چاک زده بی اختیار تعاقب عبدالرحمن بیگ شتافت
و تا کنار دریای گنگ طی با زنان رسید و چون ظاهر شد که او تیز تر گذشت مأیوس گشته بر ناکامی فصیحت
و از سوانح عبرت بخش که درین هنگام بظهور پیوست قصه هبوط کوکب اقبال پیر محمد خان ناصرالملک است
و شرح این بر سبیل اجمال آنکه چون در عهد اعتبار و اقتدار ناصرالملک از سالار کاران دولت و اعیان سلطنت
درگذشت و قدرت و مکنت او به جائی رسید که محسود همسران و هم چشمان خود شد خصوص
بیرام خان که خود را امیرالامرا و وکیل مستقل این دولت ابد پیوند میدانست از ره گذر استقلال
ناصرالملک همواره گرانی خاطر داشت و منتظر فرصت و مترصد وقت می بود که او را از پا در اندازد و درینولا
ناصرالملک را عارضه منتفی روی داد و خان خانان بعیادت او رفت غلام ترکی که دربان او بود از نافهمیدگی و ساده لوحی گفت که

فرستاد [illegible] خان خانان بتوریث شفقت و متوقع خاطر شد ناصرالملک از جهتی آگاهی یافته در ساعت برآمد و اظهار
ملالت و معذرت نمود و خان خانان او را همچنین پرورا با امیران او گفته بود اشتند در آمد مگر طاهر محمد سلطان پروانچی
که از زور [illegible] نمود [illegible] و خان خانان حکایت لطف شنیده از خانه او برآمد و ظهور این واقعه باعث مزید حشت ولی
ولی [illegible] خان خانان گشت و جمعی از مفسدان واقعه طلب نیز تحریکات کردند و عمده آنها شیخ گدائی بود و بعد
از دو سه روز خان خانان خواجه امین الدین محمود و میر عبدالله بخشی و خواجه محمد حسین بخشی را با چندے از مازمان
خود نزد ناصرالملک فرستاده گفت تا ترا از کسوت فقر و طالب علمی برآورده و تربیت فرموده بمرتبه امارت و وزارت
رسانیده بودیم و از تو چشم اخلاص و خدمت داشتیم لیکن چون ترا حوصله این کار نبوده و ظرف تو گنجایش این
شوکت و حشمت نداشت حقوق نعمت را فراموش ساخته باین سبب خود و نتوانستی شود و برخلاف قانون عقل و سعادت
سلوک پیش گرفتی اکنون بیم آنست مبادا وجود تو مصدر مفاسد عظیم شود و علاج آن دشوار گردد لاجرم علمای
حال به مناسب احوال آنکه دست از اسباب سلطنت باز گرفته روزی چند در گوشه عزلت بنشینی و علم و نقاره و سایر
تجمل و تنظیم و مواد تکبر و ترفع خود را که عاریتی بیش نیست بجمعی که فرستاده ایم حواله نمائی و تن تنها بر اصلاح مزاج
و تدبیر علاج خود بپردازی تا بعد ازین هرچه لائق باشد بعمل خواهد آمد ناصرالملک که خالی از آزادگی و بی تعلقی نبود
بشگفته روئے و گشاده پیشانی اسباب امارت سپرده و در عالم رضا و تسلیم گوشه عزلت و انزوا اختیار کرد و بیرام خان
او را به اهتمام قتلق نشد و پیر محمد خان را مقید ساخته بقلعه بیانه فرستاد که در آنجا محبوس باشد و بعد از روزے چند پیر محمد خان
بوسیله جمعی از اهل صلاح رخصت سفر حجاز حاصل کرده متوجه گجرات شد چون بیاد بهن پور رسید فتح خان بلوچ چند گاه
نگاه داشته بلوازم مهمانداری و مردمی کوشید در این اثنا میر شرف الدین حسین و او هم خان تکلی را به او نوشتند
که به جائے رسیده توقف نموده منتظر سانحه غیبی باشد تا بدانچه از پرده قضا چهره گشا گردد موافق آن بعمل آید پیر محمد خان
از او بهن پور مراجعت نموده بنواحی رنتهور آمده و دره جهاین را مضبوط ساخته در آن محکمه اقامت گزید و چون صورت
حال به بیرام خان معلوم شد شاه قلیخان محرم و خرم خان را با فوجے فرستاد که او را دستگیر سازند و این مردم بر سر
او رفته جنگ انداختند و چون پیر محمد خان قدرت مقاومت نداشت زور دست و پا زده خود را نگاه داشت و تحت
با معدودی راه سلامت پیش گرفت و اسباب و اشیائی او تمام بدست این مردم افتاد و بعد از آوارگی پیر محمد خان
منصب وکالت را بحاجی محمد خان سیستانی که از نوکران قدیم او بود تجویز فرمود اگرچه بظاهر اسم وکالت به او
اطلاق شد اما معنی وکالت با شیخ گدائی بود و مهمات مالی و ملکی بصلاح او فیصل می یافت و خان خانان ستوده خصال
که بمقتضای حال در لباس سبے توجهی سیر فرمودند انتقام این خودرائیهاے بیرام خان و مکافات آنرا بمنتقم
حقیقی باز گذاشته اصلا ملتفت چون و چرا نشدند و از قضایاے این سال تعین فرمودن حبیب علی خان بر تسخیر قلعه
رنتهور که از اعاظم قلاع مشهوره هندوستان است و با منطقة البروج همرفعت می ساید و شرح این داستان بر وجه اختصار
آنکه سلیم شاه در ایام حکومت هندوستان این حصن حصین و قلعه متین را خان نام غلامی که نهایت اعتماد بر او داشت
سپرده بود چون هندوستان بتصرف اولیاے دولت ابد پیوند آمد [illegible] خان بر عجز خود دیده و گشته دخود را گرفتار
تصور نموده قلعه را بدست راے سرجن فروخت و مبلغے خطیر از او گرفته آواره صحراے بی ناموسی گردید و در نیولا

حبیب علی خان را با افواج فیروزی نشان به تسخیر آن رستم دژ یافت و چنانچه فرموده بودند این کار رخصت طلب اعظم محاصره برد و فتح
لیکن چون تقدیر ایزدی عز سبحانه فتح این برهان دیگر بود امرای چند ... شد که سرانجام آن را باهم و ... تسخیر
قلعه را بوقت دیگر موقوف داشتند و از سوانح این سال همایون آمدن شیخ محمد غوث است از گجرات و اجمالی از قدر
حضرت شیخ و بین توجهات خاطر ملکی صفات مجمل از تفصیل آنکه شیخ محمد برادر شیخ بهول است که از مصاحبان بود حالی
حضرت جنت آشیانی بود و در آغاز فتوح هندوستان به تیغ جفای میرزا هندال شربت شهادت چشید و در او بجای
ورود تقوای آن حضرت مرشد رسید گوشه گزیده چنانچه شرح این اجزا در اوراق گذشته نگاشته کلک بیان گردیده
این دو برادر از طرق دعوت اسمای حسینی ید بیضا داشتند و از تصانیف شیخ محمد غوث رساله است موسوم بجواهر خمسه
شمول اهل کمال مستود اهل ارباب حال با کله چون وسعت آباد هندوستان به تصرف افغانان در آمد شیخ محمد که از منسوبان
این دودمان عالیشان بود به توهم آسیب افغانان ... آنست از این ملک بر آمده با اولاد و احفاد و توابع و لواحق بجانب
گجرات شتافت و مدتها در آنجا به اعزاز و اکرام گذرانید و چون مجدداً آستان اعظم هندوستان به انوار
دولت و اقبال حضرت خاقانی رونق آسمانی یافت حق بمرکز قرار گرفت شیخ محمد متوجه وطن مالوف شده در
آگره بدستبوس حضرت ظل الهی مشرف شده مشمول اعزاز و اکرام گشت لیکن شیخ گدائی که از قدیم با شیخ محمد
عداوت داشت و رخصت یافته بخانخانان رسانید که شیخ در گجرات رساله معراجیه تصنیف کرده و این نسبت مخصوص محمدی
را بخود منسوب ساخته و خاطر خانخانان را از شیخ متغیر گردانید و شیخ بودن خود را در آگره و حسب مصلحت حال
ندانست و بگوالیار رفته متمرو ... شد در این ولا که بندگان حضرت خاقانی به تماشای قلعه گوالیار و ... صید
و شکار توجه نموده بودند روزی بمنزل شیخ محمد تشریف ارزانی فرموده با افاده و استفاده و صحبت روحانی داشتند
شیخ در خور درویشی و نامرادی خود ... گذرانیده از اقسام اطعمه و اشربه و حلویات و عطریات حاضر ساخت و چون در آن
ایام خاطر قدسی مظاهر بگاو گجرات توجه مفرطی داشت و شیخ از گجرات گاوان خوب آورده بود بیشتر باعث توجه اشرف
شد و در آخر مجلس شیخ از حضرت خاقانی درخواست کرد که دست ارادت بکسی داده اید یا نه آن حضرت که دست وثوق بدامان کسی
داده بودند بجهت مراعات خاطر شیخ فرمودند که نه و بظاهر دست شیخ را گرفته مرتبه صوری و معنوی شیخ را بدین
نسبت افزودند و تا آخر عمر در زمره اهل سعادت معزز و محترم بود بتاریخ سوم اردی بهشت ماه الهی سال هشتم
از جلوس اقدس موافق هفدهم رمضان نهصد و هفتاد هجری بسافر ملک بقا گردید و بعد از رحلت شیخ فرزندان
ایشان به مناصب عالی و مدارج والا ترقی و ارتقا حاصل نمودند و اما شیخ عبدالله خلف شیخ محمد ترک ریاست و تعلقات
ظاهری کرده به لباس فقر برسم سیر و اشغال ایشان مقرر هست در گوالیار به فراغت و رفاهیت می گذراند و سرحلقه
شکر و قناعت است و از قضایای این سال فرستادن بهادر خان برادر خان زمان است به تسخیر ولایت مالوه و شرح
این ماجرا آنکه مالوه ولایتی است وسیع بغایت خوش آب و هوا و بعد از فوت سلطان فیروز شاه که وسعت آباد هندوستان
ملوک طوائف شد همواره در مالوه یکی از سلاطین خلجی پادشاه صاحب خطبه و سکه می بود و قریب یک لک سوار می داشت
تا آنکه فتوری در ارکان سلطنت آنها راه یافت و سلطان بهادر گجراتی مالوه را متصرف شد و بعد از این حضرت
جنت آشیانی بحوزه تسخیر در آورده بعد ازیشان شیر شاه و سلیم شاه ... و سلیم شاه شجاعت خان نام امرای که عوام هندوستان

[illegible] از خان مذکور بعد فتح [illegible] خان‌زمان بهادر رسید [illegible] و خود را [illegible]
[illegible] جهان‌گشا انتظام ممالک هندوستان معروف و معلوم است بهادر خان [illegible] لشکر [illegible]
تعین شد که [illegible] نمود [illegible] اقبال گشت [illegible]
بیرم خان [illegible] خان‌زمان [illegible] بهادر خان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] آغاز سال پنجم از ابتدای جلوس خاقانی گیتی‌ستانی [illegible] اکبر بادولت
[illegible] گلبن خلافت [illegible] سال پنجم از جلوس [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] جهان [illegible] چهار ساعت [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] جوانی و جمال است [illegible]
[illegible] خوش خوش [illegible]
[illegible] این سال [illegible]
[illegible] اقبال و دولت [illegible] کوکب طالع بیرم خان [illegible]
کوکب گردون [illegible] بدار الخلافه دهلی و آثار [illegible] بیرم خان [illegible] ملازمت
پیش اقتدار و استقلال بیرم خان از مرتبه وکالت و امیر الامرائی درگذشت بعضی امور [illegible] ناملایم کرد و خلل
در کار [illegible] بظهور آمدن گرفت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] امیدوار [illegible] کرده بودند [illegible] ناکام داشته سلوک
[illegible] حضرت خاقانی در لباس بی‌توجهی سلوک [illegible] انتظام امور سلطنت [illegible]
و ممالک وسیع هندوستان را بقبضه اختیار و اقتدار خان خانان واگذاشته همواره برسم شکار و تیراندازی [illegible]
بازی [illegible] جهانگیری [illegible] این معنی بیشتر باعث جرأت و گستاخیهای او گردید و از منظم امور که موجب گرانی خاطر
اقدس و نفرت قلوب جمهور گشت نخست کشتن تردی بیگ خان بود [illegible] اثبات تقصیر دوم انتزاع فیلان خاصه و
سپردن بفیلبانان خود سوم قتل مصاحب بیگ [illegible] تحصیل علم چهارم از پا انداختن پیر محمد خان و دیگر جزویات را خود شمار
نیست [illegible] آنحضرت [illegible] خداداد [illegible] صلاح وقت منظور داشته اصلا در مقام بازپرس [illegible]
نشدند تا آنکه [illegible] یکی از فیلان مست پادشاهی در عین مستی و سرکشی بی‌اختیار فیلبان بر فیل بیرام خان
دوید آن فیل را کشت بیرام خان اصلا ملاحظه ادب و توره ناکرده و شکوه شاهنشاهی را منظور نداشته آن فیلبان
بی‌گناه را بقصاص رسانید و هم درین ایام روزی بیرام خان در کشتی نشسته سیر دریای جمن میکرد و یکی
از فیلان پادشاهی در جوش و خروش مستی به آب در آمده بود چون عبور کشتی قریب فیل واقع شد آن فیل
مست سرکش بجانب کشتی بیرام خان دوید اگرچه فیلبانان زور بازو و قوت دست فیل را نگاهداشت اما خان خانان
از استیلای توهم اضطراب بسیار کشید چون بعرض اشرف اقدس رسید بجهت مراعات خاطر او فیلبان را بسته
نزد او فرستادند بیرام خان که ایام ادبارش نزدیک شده بود سررشته ادب و حفظ توره از دست داده آن

بنگاه بر انگشت و از سلوک ... این مکابره مزاج اعتدال سرشت آنحضرت به اشفاق تعطف ... اراده شد
و اطوار ناملایم او متغیر بست و نشانه عطالبت استیلا یافت و ترک مدارا نموده تدبیر این کار متصور در مفارقت او دانست
دوست و اخلاص مندان ... تکان نموده که ... کرده و ... با میر شرف الدین حسین
و اوهم خان معتمدی از مخصوصان بساط قرب که محرم این راز بوده فرستاد تا بنا بر رفع آن اعتراض و مقارن ایصال شرف
تسلیم ... نیز از دهلی ... زمین ... با تقریب ... عزیمت دار الخلافه دهلی پیش نهاد همت ... نمودند
خارج استعجال ... آن صوب صواب شدند و در آن وقت حکومت ... شهاب الدین احمد خان داشت چون
... سعادت استقبال شتافته دولت زمین بوس ... یافت و ...
... بمراتب ... سعادت ... الامراء ... بیرم خان ...
... زمین ... آنحضرت ... صلاح ...
... ما لا کلام واجب الاتباع ... قدیمی و مخلصان ... در اطراف ممالک تعیین بودند
... چون از بیرام خان ... افعال ناملایم و اعمال ناشایست که مناسب حال او نبود
... ترک ... سلوک ناهنجار پیش گرفت و یقین پیوست که ... امور سلطنت ...
... دولت ... سلطنت و اصلاح شکستهای
... جهان ... تحمیل این بار گران ... حکم ...
... سعادت ... شرف ...
... درگاه ... مقصود ... سعادت ملازمت ...
بلند و مراتب ... شمس الدین خان ... فرمان عالی ... میر محمد
خان ... قاسم خان ... درگاه ... فرمان طلب ... منعم خان صادر شد که از کابل متوجه ملازمت
گردد و چون شمس الدین محمد خان مضمون فرمان جهان مطاع اطلاع یافت بسرعت ... ملازمت رسانید و مشمول
عواطف بیکران ... گشت و علم و نقاره و ... بیرام خان ... پنجاب ...
... سلطنت از اطراف و اکناف ممالک ... آستان سپهر سلطنت روی امید ...
... زمین بوس ... شهاب خان ... اطراف ... امور ملکی و انتظام مهام سلطنت
پرداخت ... بیرام خان ... اعتقاد و اعتنا ... ترک
صحبت ... ملازمت ... پیش قدمان شاهزاده اخلاص
... خان ... بیرام خان ... حقیقت حال وقوف یافت ...
... شکار ... دولت رخصت نموده اند
سر رشته تدبیر از دست داده ... محمد خان ... خواجه امین الدین محمود ...
... اختصاص ... اقبال ... عجز ...
آنحضرت ... سعادت ملازمت ... رخصت ... سعادت

... [illegible]

... بیرام خان درین مرتبه بیشتر بر آن کار و بار خود گشته در رفتن به ملازمت و نزد استاده بودن گاه بر
ے شد که تا چون ... شد از خود را ... رسانیده صلاح و الله نماید ... از حقوق تربیت حضرت جنت آشیانی و طلال
... استقلال ... که خاطر ... گرد ... اهل ظاهر رقم ...
... شد و کار ... دید که چون بهادر خان ... تسخیر ولایت مالوه رفته ... بود به آن ولایت ...
... بهادر خان رسانیده آن ولایت را متصرف شود و یک چندے در آنجا آرام گرفته منتظر فرصت کار باشد
... بیرام خان ... گرفت ... اسمعیل ... ولایت افغانان در آمده ...
... آن مرد ... تسخیر ... گفت که ... اماکن شریفه و عتبات عالیه رفته ...
در اینجا ... عبادات ... بیگ و شیخ گدائی که ... و خاطر ...
... و کار ... بیرام خان را بجانب دهلی ... بجنگ ...
... انصاف آنکه خود بیش الطبع ... بود که از ... نام ...
... بیرام خان ... حال ... تذبذب و تردد خواند بے شائبه کرده و طرح رخصت فرمود که بملازمت حضرت ...
بهادر خان را ... تسخیر ولایت مالوه رخصت بود برگرداشته بدرگاه ... ساخت و مطلب اصلیش آنکه اگر این مردم از آن
سوابق ... خواسته بود پس بودن اینها در درگاه جهت اصلاح حال و اصلاح بعضے مقدمات بهتر است و اگر از صحبت ...
شده باشند درین صورت نگاه داشتن چه نتیجه دارد بلکه اقسام مضرت متصور است بالجمله چون حقیقت حال بعرض اشرف
رسید ترسون محمد خان و میر عبد الله را نزد بیرام خان فرستاده پیغام دادند که به اراده ملازمت و آمدن باین صوب
نمایید که درین مرتبه سعادت یار نخواهد یافت و او را نخواهیم دید صلاح حال و مناسب احوال آنکه متوجه اماکن شریفه و زیارت
خانه مبارک شود که هرگاه به خیریت از آنجا معاودت نماید بیشتر از بیشتر مشمول عواطف و مورد عنایت خواهد شد و بدانچه
مرضی او باشد سلوک خواهیم نمود چون بیرام خان صورت معامله طرز دیگر یافت عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاده
التماس سفر حجاز نمود و بظاهر احرام خانه مبارک بسته و به باطن اندیشهای باطل پیش نهاد خود ساخته از آگره بر آمد و گفت
پسر سکندر افغان را با غازی خان تنور رخصت داد که ... در آمده ... شورش و آشوب مرتفع سازند و خود بصوب
الور شتافت که از آنجا اهل و عیال را گرفته بجانب پنجاب رود و چون اراده ناصواب او بعرض اشرف رسید فرمان عاطفت
آمیز مشتمل بر نصائح و خیر اندیشی او ارسال داشتند خلاصه مضمون آنکه شما با جمعے که سبب این رنجش و آزار شده اند مشورت نموده
دنبال ... شده در مقام بر هم زدن ممالک و آنچه لازمه ... نیکخواهی باشد در آمده اید و پسر سکندر و غازی خان
تنور را بولایت ... فرستاده اید که شورش انداز شوند و بمهدی قاسم خان نوشته اید که قلعه لاهور را مضبوط سازد که آن جانب
می آییم و مثل هذا ... تارخان ... غیره مکتوب نوشته اید که در اطراف و جوانب ممالک محروسه خلل انداز شوند مع هذا حسن ظن در حق شما چنانست که هنوز در
ارکان اخلاص و دولتخواهی شما قصور و فتور راه نیافته خود یاد آن امور ناتحسن نشده اید و چندے از حرام نمکان ... باطل واقعه طلب باعث غوایت و ضلالت شما
گشته مهمات را باینجا رسانیده اند خود بحساب ... گر این اراده های باطل چه لایق حال شماست فی الواقع بعد از خدمت چهل سال که با اخلاص و دولتخواهی
نیکنام دین و دنیا شده باشند در آخر عمر بدنامی زبان زد آفاق شوید و با وجود این همه رنجش و سوء مزاج نسبت بسبقت خدمت منظور داشته
لائق حال و مناسب اوضاع شما چنان میدانیم که بهمان نیت درست بعزیمت راست که عرضه داشت نموده اید متوجه زیارت حرمین شریفین

گرد بد گمانان فرصت طلب برآمده بود و ظاهر است که در سن [illegible] هنوز [illegible] بارگاه ایشان رسانند و چون هدایت توفیق
دولت آن سعادت نصیب گردید از عالم عواطف آستان ملایک مطاف گشته خود را به سعادت شرف بوسی ... و تازه رو
[illegible] مشتمل بر چیزی که لایق حال و مرضی او باشد خاطر جوید و مراحم فرموده به ... ارادهٔ نماید بوجه احسن صورت انجام
خواهد یافت و زینهار که با خود ... اهل غرض خود را به نام ... و ... نه و چنانچه دولت [illegible] سے مقاصد دینی و دنیا المقصود است
با خیر از آن کمال سعادت ... فیض ... کرد لیکن بیرام خان مطلوب نفسانیت شد و ... انگیز این ... علت
را صواب کم کرده ... و ... عظیم ... احکام پادشاهی که محض خیراندیشی و حفظ عزت و ناموس او بود
قاعده حیثیت ... انجام اسباب ... خود ... از ... اهتمام بکار ... سوانح این ایام آنکه چون شهاب خان
... در ... مهمات از پیش خود گرفت و خواجه جهان ... و رشد صاحب اختیار شد ... لوح
... خان کنک و سلطان حسین جلایر و محمد امین دیوانه با هم اتفاق نموده در مقام قصد شهاب خان و خواجه جهان شدند و معروض
... به ... مهمات ... صلاح وقت منظور داشته شهاب خان را از منصب وکالت معزول ساخته تنها در خانه
... خدمت ... سر بلند فرمودند و مقصود ... آنکه در ضرورت ... آشوب و فتنه شود ... بخدمات
... بود و مراعات نسبت قدیم ... کار ... و آنچه بود مرحمت فرموده ... رخصت ... از ...
داشتند و سلطان حسین خان ... چند ... ساخته گذاشتند و محمد امین دیوانه از ... فساد نموده ...
... آوارگی ... و چون ... در هنگام جمعیت این بد اندیشان ... از ان منصب ... عزل
نموده ... از ... رخصت فرمودند ... موکب جهانگشا از دهلی ... قتنه ... امتحان و مراعات
... خلافت چون بیرام خان از دار الخلافت آگره متوجه الور شد و به بیانه رسیده شاه ابو المعالی و محمد امین دیوانه را
که ... فساد در قلعه بیانه مقید بودند بند از ... برداشته مطلق العنان ساخت اگرچه بظاهر گفت که شما در گاه گیتی پناه ... روید
اما مقصود اصلی آنکه شاید ... هنگامه شورش و آشوب گرم سازند و چون خبر ... بیرام خان از آگره معروض
درگاه ... گردید ... افتاد که اراده آن دارد که راه ... کرده متوجه پنجاب شود ... بر ان قرار گرفت
که از دار السلطنت دهلی نهضت فرموده ... ناگور ... روز ... فرمایند تا او ... باطل ... نتواند زد و
اگر داعیه لاهور و ... پنجاب داشته باشد ... گرفته نگذارند که این خیال باطل از حیز قوت بفعل آید لاجرم بتاریخ روز ...
... از دی بهشت ماه ... موافق ... رجب رایات اقبال از دار الملک دهلی برافراشته از کمال مرحمت
و ... میر عبد اللطیف ... از مکارم ذات و محاسن صفات او ... ایراد یافته نزد بیرام خان
... پیغام فرمودند که چون از ... بعضی امور ... خاطر ... گرفته ... در میان آمده که ملاقات شما
در عقده تاخیر ... افتاده لایق حال و مناسب ... شما ... که روزی چند خاطر از شغل دنیوی ... پرداخته عزیمت
... اعوام در یافت سعادت حج ... آن ... عاطفت ... خاطر شما گشت ... بسته ...
راحله توفیق قدم در شاهراه صدق ... و حکم فرمودیم که هر گاه اراده ملازمت نماید ... اندیشه و ملاحظه متوجه درگاه شود
که ... نسبت قدیم و سبقت خدمت منظور داشته چنانچه لایق باشد مراعات خاطر او ... خویش لازم
خواهیم داشت و چون ... مقیم ... اقبال شد شاه ابو المعالی که سرمایهٔ فتنه و فساد بود با محمد امین دیوانه

نموده راهی درگاه گشته بیرون رفت بدیگر شاه به ورکناس که مدت که بی نوا و ساخت لکن خود سلطنت را حمایت و حراست ازو می
مخالفت نامه بار آمد نیشابور را باطل به اسباب و جهت سر عنایت اخروی احتیاطاً در احوال شهاب خان فرموده که مقید نگاه دارد
لکن کمی از نا جرأت شاه ابوالمعالی که در ابتدای حال از بند پهلوان گل گز کوتوال لاهور فرار نموده با عنایت بجهت شاه ابی
سخن و میان مقصود در عرفه کوهی قلاع رخم سکره و باجل چون از لاهور گریخت به سبیل یوسف کشمیری که در خدمت او بسکر و سلوک
گردن رسید کمال خان گکر او را مقید ساخت و بجهت بیان سبکه برداشت از قید او هم جسته بولایت نوشهره که قصبه ایست درمیان
بهیره و لاهور که شاه رافت رسید بسی از امرای کشمیر که غازی خان حاکم آنجا مخالفت بود قید اتفاق نموده قریب سه هزار سوار فراهم آورده
از راه پنج براره و بار بجولورسیدی بودر رفت و دران نواحی غازی خان مذکور جنگ کرده شکست یافته بحال تباه سعادت و شاه خوارم
وقتی نیک بود که درین راه بدست شیربان گرفتار شود یکی از سپاهیان چغتائی از اسپ فرود آمده به سنگی گرفته تیر اندازی
کرد کشته او شاه شد و کشمیریان رسیده او را هم کد رانیده و شاه ابوالمعالی فرصت یافته جان بسلامت برد و بسیالکوت
آمده تغییر و شغل کرده بجنگت که شاه حیمی را از راه برده اسباب فتنه و فساد سرانجام تواند داد تا آنکه به دیپالپور که
دران ایام به تیول بهادر خان برادر علیقلیخان مقرر بود رسید و شبولک نام نوکر بهادر خان که آشنائی قدیم داشت التجا
برد و مدتی در خانه او پنهان بود و فرصت کاری می جست چون زن شبولک از شوهر خود آزردگی داشت نزد بهادر خان رفته
حقیقت حال به طبق عرض رسانید که شاه ابوالمعالی در خانه شوهر من پنهان است و اراده کشتن تو دارد و بهادر خان فی الفور سوار
شده خانه او را محاصره نموده شاه ابوالمعالی را بدست آورد و شبولک را بجزای قتل رسانید و شاه ابوالمعالی را مقید ساخته
نزد بیرام خان فرستاد و بیرام خان او را بولی بیگ سپرد که از راه دیگر بگجرات فرستد و از آنجا روانه سفر حجاز گردانند شاه ابوالمعالی
از ناهمواری طبیعت و شورش دماغ در گجرات خونی کرده و از آنجا گریخته بحال تباه متوجه ولایت شرقیه شده و خود را
بعلیقلیخان رسانید شاید که بوسیله آن دیوانه سرکاری تواند ساخت و چون علیقلیخان میخواست که خود را به کدخدائی باشد
صلاح در نگاه داشتن او ندانست و باز پیش بیرام خان فرستاد و در عین تذبذب حال زنقره بیرام خان رسید
خان بجهت اظهار دولتخواهی او را سلسل و محبوس ساخته به بیانه فرستاد و درین ولا که خود بجانب الور تشریف ورود
ارزانی فرمود کار او و درگرفت و در مقام سرانجام اسباب شورش شد او را با محمد امین دیوانه از قلعه بیانه برآورده مطلق
العنان ساخت و چون رایات اقبال بجهت نزول اجلال فرمود آن شوریده دماغ پریشان روزگار از سید ولی مبلی ادبی
سوار آمده کورنش کرد حضرت ظل اللهی درین مرتبه نیز نگذشتن او راضی نشدند و او را بشهاب خان سپردند تا بوقت
فرصت روانه سفر حجاز سازند و از سوانح این ایام آنکه پیر محمد خان ناصر الملک اراده رفتن مکه داشت در راه گجرات این
خبر شنیده از سر استعجال روانه بارگاه اقبال گردید و در قصبه جهجهر بسعادت زمین بوس سرافراز شده بخلعت خاصه و خطاب
خاص و علم و نقاره و شرف اختصاص یافت و چون در حوصله شکوه و علوشان آنحضرت نبود که هیچ نفس نفیس متوجه دفع فتنه
بیرام خان شوند بصلاح دولتخواهان ادهم خان و میرزا شرف الدین حسین و پیر محمد خان و شاه بداغ خان و مجنون قاقشال
را با جمع کثیر تعیین فرمودند که اگر فی الواقع بیرام خان فسخ عزیمت سفر حجاز نموده در مقام بغی و کفران نعمت در آید و با غوای
اهل فساد متوجه پنجاب گردد عساکر منصوره تعاقب همت بسته باعتضاد اقبال بیزوال و تائید حضرت ذوالجلال سزای کردار
ناپسندیده در دامن روزگار او نهند بلکه باهتمام شایسته نموده از ممالک محروسه برآورده کار نگاه بجاگیر میرزا شرف الدین حسین

مستعد [illegible] نموده رایات [illegible] بصوب [illegible] مستقر [illegible] برافراشتند و بجهت دفع شورش بیرم [illegible] خان [illegible]
[illegible] در صوبه [illegible] شورش [illegible] خان رخصت یافت [illegible] تمام [illegible]
[illegible] بیرم خان [illegible] رسیده بود که [illegible] افواج [illegible] لشکر او منتشر شد [illegible]
[illegible] رایات [illegible] از همراهی او [illegible] باستظهار [illegible] ولی بیگ و حسین قلی بیگ
و اسماعیل قلی بیگ [illegible] حسین خان [illegible] دیگر چون [illegible] اقبال [illegible] متواتر متوجه آن صوب
شد بیرم خان [illegible] که دیگر [illegible] کرده [illegible] از اسباب تعلق [illegible]
[illegible] ندامت [illegible] زمین [illegible] علم و نقاره و [illegible] و سایر اسباب امارت [illegible] حسین قلی
که [illegible] خطاب خان جهان [illegible] اختصاص [illegible] ارسال داشته التماس رخصت سفر حج نموده [illegible]
که تعیین شده بودند [illegible] نموده از تعلقات دنیا [illegible] زبان دل [illegible] اسباب ریاست و لوازم
امارت [illegible] خود [illegible] امرا [illegible] بعد [illegible]
رسیده بودند بازگشتند و حسین قلی بیگ [illegible] از سعادت آستانبوس [illegible] عزیمت بیرام خان [illegible] شد
و در [illegible] چند روز [illegible] که [illegible] بدرگاه گیتی پناه آمده با آنکه مستوجب انواع سیاست [illegible] بود از کمال مرحمت
و عاطفت مشمول [illegible] عنایت [illegible] گردید و [illegible] بعضی از دوربینان [illegible] رسید که شاید بیرام خان
[illegible] باشد [illegible] انصراف او بصوب ممالک پنجاب [illegible]
[illegible] از این شورش واقع [illegible] عزیمت بیرام خان بصوب پنجاب [illegible]
[illegible] جناب خانخانان [illegible] رفتن و بودن [illegible] خاطر بود [illegible] اسباب تعلق [illegible]
[illegible] شیطانی [illegible] فتنه انگیزان [illegible]
[illegible] امور [illegible] شورش طبیعت [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] اهل فساد [illegible] رفت [illegible] عنان نموده بجانب [illegible] گفت که [illegible] از
[illegible] انحراف خاطر [illegible] شده [illegible] بعد از آن [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سفر حجاز خواهم شد [illegible] آن سرزمین بود [illegible] را [illegible] که الحال
در سلک [illegible] درگاه و امرای [illegible] بیرام خان [illegible] که سرگشته [illegible] بود
[illegible] پناه او [illegible] جمع ساخته متوجه پنجاب گردید [illegible] کار خود [illegible] گرفته [illegible]
که [illegible] دوستی و اعتماد [illegible] مکتوبات نوشته تکلیف موافقت و مرافقت نمود و خواجه مظفر علی دیوان خود
را که [illegible] خدمت و حسن اخلاص بخطاب مظفر خانی [illegible] شرف اختصاص خواهد یافت نزد درویش [illegible]
که از امرای عظام پنجاب و تربیت کرده [illegible] فرستاده بحضور طلب داشت چون این اخبار بمسامع اقبال رسید
از کمال مرحمت و عاطفت فرامین نصیحت آمیز ببیرام خان [illegible] و [illegible] این اقبال نامه داخل
[illegible] جلال [illegible] محمد اکبر پادشاه غازی [illegible] خانخانان [illegible] تربیت
کرده عنایت و عاطفت [illegible] حقوق خدمات شایسته او [illegible] درگاه [illegible]

حضرت بوده تا رحمت و دستگاه حبیب خدا ترا و از واسطه صدق نیت و اخلاص کی که از دو شاه به نموده بودند و از انتقام ... باسط
مرتبت رسانیده و امر عظیم القدر تالیفی را با وفور تحقیق فرموده بودند بعد از آنکه آنحضرت از تنگنای جهان فانی بقضای خالق
جاودانی رحلت فرمودند او از روی اخلاص دو دو نخواست که صدق و جان سپاری بر جهانیان بمنصه ظهور جهات
و کالیت شد اما بلاحظه سعت آن خدمات و تنگی اندیشها که بظهور میرسانید از امر حل و عقد امور را چنان بقبضه اختیار
او گذاشته بودم که مزیدی بر آن متصور نتواند بود چنانچه از نیک و بد هر چه خواست و اراده کرد عمل آورد تا آنکه در این
پنج سال چندین امور ناشایسته از و بظهور رسید که سبب تنفر خاطر جمهور بود و مثل تربیت شیخ گدائی که باعث بودن وجوب
آن بود مرتبه کسی و دانائی از اعیان این عهد مرحوم فاضل قابل باعث نسب محبت آشنائی خود را انتخاب نمود با آنکه منصب
صدارت شده بود و در طرف هندوستان شیر مهر سیکرد و او را از تسلیم معاف داشته بود بکمال جهل و نادانی در محافل جنب مسائل اجماع
بر جمیع سادات صحیح النسب و علما جلیل الحسب که بنا بر ملاحظه عظمت و شان او حالت مراسم احترام و تعظیم بجای می
آورد تقدیم داده با وجود لاف محبت و دوستداری که بخاندان طیبین و طاهرین میزد ذلت و خواری این طبقه شریف
را اعراض نمود و تربیت گروه خود را که مردود لمام مطرود نظرها ست بهترین فرقه که تربیت آنها وا دارند ترجیح داده و از زوال
سعادت این بزرگان هیچگونه شرم و آزرم نداشت و او را بمرتبه رسانیده که با سواره پیش آمده صاحب محمدی نموده و نوکران
نموده خود را که حالت و لیاقت ایشان معلوم بود بخطاب خانی و سلطانی و علم و نقاره و جاگیرهای معمور و لایتهای
پر حاصل امتیاز داده خوانین و سلاطین و امرا و معتمدان حضرت جهانبانی جنت آشیانی را که اصالت و حالت و
استحقاق ایشان بر هر کس روشن است از کمال بی اعتباری بنان محتاج ساخته بود چه مقدم خون و ناموس همه اینها
داشت و از ملازمان و خدمتکاران بابری که سالها با امیدواری خدمت کرده مستحق رعایت شده بودند تجویز نکرد
که اقل مرتبه و معیشتی داشته باشند و جمعی که در سواری و شکارها در ملازمت میگشتند و خود را بانواع مشقت و محنت
قرار بخدمت داده بودند در هر چند روز سقیفهای ختنه چون آنها گشته بودند انواع بی اعتدالی و بی اندامی
مینمود و اگر از نوکران او صد گونه گناه مثل خونریزی و دزدی و راه زدن و تاراج و انواع فسق و فجور بظهور می آمد
بواسطه میل و مداهنه همه را در میگذرانید و اگر از ملازمان درگاه والا اندک چیزی واقع میشد یا کسی بهتان میکرد در قتل و حبس
و تاراج ایشان تاخیر نمینمود تا خبر شدن انواع جفا و بی آبروی میرسانید و بعضی که از کمال دناءت و لیاقت
خود را بخدمت او قرار داده بودند و خوش آمدی میگفتند مثل شاه سلطان تارتجی و محمد طاهر و لنگ ساربان آواز ساده گی
آن طائفه را راست گوی وانسته تربیت مینمود و تقویت ایشان میکرد چنانچه شاه قلی بی اندامیها کرده فرمان نشنید و محمد
طاهر آن نوع جوابی درشت داد که مستوجب زبان بریدن بلکه کشتن شده بود او شنیده تغافل نمود و لنگ ساربان
در پیش جمعی آنچنان حرف درشتی گفته که او نیز مستحق سیاست بود و ولی بیکار ننمودند که در میان قزلباش
چه مقدار حالت و اعتبار روا داشته بی شائبه خدمت و اصالتی و سالها بهمین نسبت که وا داده است آورده بر جمیع امرا و
عظام گذرانید حتی بر سید سلطان میرزا که بعلو سعادت و انتساب سلطنت ممتاز بوده تقدیم داد و حسین قلی را تا خانیت بدرگاه
پنجهزاری در برابر اسکندر خان و عبدالله خان و بهادر خان رعایت نمود و جاگیرهای آباد داد و خوانین عظام را بجاگیرهای
ویران خرسند ساخت و در این اوقات در اکثر مجالس از و چندین امور سر بر میزد که باعث رنجش و آزار خاطر ...

[illegible]

... و همه را در شوره جواب آن نیز ... [illegible]

... [illegible] ... بیان ... [illegible]

... [illegible] ... حکم عالم ... [illegible] ... ملاحظه خاطر او کرده ... [illegible] ...

[illegible] ... این حکم ... [illegible]

ساخته جرائم و تقصیرات او را بالکلیه عفو فرمائیم و هر وقت میل ملازمت داشته باشد و وقت اقتضا نماید بملازمت اشرف [illegible]

[illegible] ... منظور است با آنکه ... [illegible] ... رعایت ... [illegible] ... باخلاص

[illegible]

آگاه ساخته ... [illegible] ... عبودیت او را

[illegible] ... پریشان ساخته ... [illegible] ... اقبال ... [illegible] ... اعتصام

[illegible] ... متوجه شده بعنایت ... [illegible]

امید است که ... [illegible] ... اقبال ... [illegible]

شست ... گرفتار ... [illegible] ... و درین چند ... مردم خود را ... [illegible]
[illegible] ... نهاده است که دولت ... [illegible] ... عنایت ... [illegible]
[illegible] ... خانخانان ... [illegible]
[illegible] ... جدا شدند ... بیک جدا شده ... [illegible]
گذاشت درین مقام ... تسلیم و رضا جوئے ... فایده ... [illegible] ... طرح ... [illegible]
خان خانان ... رسیده بود و این مقدمات ... آشفته و ... [illegible]
و چون ... رسید که ... شیر محمد دیوانه بود ... نسبت خصوصیت و اختصاص ... داشت عبدالرحیم پسر خود را ... [illegible]
و عیال و احمال و اثقال ... شیر محمد ... شیر محمد حق ولی نعمت اصلی را ... نسبت ... [illegible]
[illegible] ... تمام اسباب و اشیا ... ملازمت بندگان حضرت آورده ... [illegible]
[illegible] ... بیرام خان ... طاق نسیان گذاشته خواجه مظفر علی را ... [illegible]
و چون ... اقبال حضرت خاقان اکبر ... کمال ... ستاره طالع خانخانان ... [illegible]
[illegible] ... چشم ... دشمن جانش ... ولی نعمت ... [illegible]
[illegible] ... القصه چون بیرام خان ... میرزا عبدالله مغل ... [illegible]
[illegible] ... جنگ شد ... شکست خورده با همه اسباب ... پرده غفلت ... حقیقت
[illegible] ... و صلاح کار خود ندانست و از ... بجانب جالندر شتافت ... چون ... [illegible]
[illegible]

فرستادن خان اعظم شمس الدین محمد خان آتکه با افواج قاهره بمحاربت بیرام خان و ارتفاع رایات اقبال بکومک لشکر منصور و فتح سپاه درگاه و شکست بیرام خان

چون مخالفت بیرام و عزیمت او بصوب پنجاب ... جمعے از دولتخواهان حقیقت شناس چنین لائق دانستند که آن حضرت خود
بدولت و اقبال ... خلافت ... عساکر ... تا شر فتنه و تادیب او تعین ... [illegible]
علاج ... افواج قاهره ... رایات دولت و اقبال متوجه ... حضرت خاقانی به تعلیم ملهمات ربانی
مطابق ... کدام ... سال آن ... [illegible]
[illegible] ... اختیار
با قبال ... [illegible] ... رای صواب ... خان اعظم شمس الدین محمد خان
اتکه و فرزند سعادت پیوندش یوسف محمد خان کوکلتاش و مهدی قاسم خان و محمد قاسم خان
نیشاپوری و علی قلی خان ... و حسین خان خویش شهاب خان و جمع کثیر از بهادران رزم جو ... [illegible]
رخصت ... یافتند و امرای عظام ... اقبال روز افزون بندگان حضرت نموده با دل قوی و عزم درست قدم
همت در ... راه اخلاص و جان فشانی نهادند و بعد از روان شدن امرا بتاریخ سی و یکم ... موافق ... بیستم ذی قعده
نهضت موکب عالی بصوب پنجاب اتفاق افتاد و خواجه عبدالمجید هروی دیوان سرکار اعلی را بخطاب آصف خانی شرف
اختصاص بخشیده بحکومت دارالملک دهلی ... چون ... بیرام خان ... سید حسین ... بیگ ... خان

سپردند که وزنے چند باخت با نجا درو جواز کی ان مدت دید و پرورے حکم [illegible] اگر کردے حسین قلی بیگ
محمود رسید از خود پست آن از تو خواند شد با محمد خان اعظم با دیگر امراے عظام اتفاق همت بسته بپرگنه دکدار و کیسان
سنج و بیاوه واقع است عنان باز کشیدند و در بیان موضع کوناجور که از مضافات دکدار است همراه بیرام خان رفت سیاه خان و [illegible]
جلالت تمام داشت که خبر رسیدن اتکه خان با عساکر اقبال شنیده از کمال غرور و پندارے که در سر داشت اتکه خان را
[illegible] و بیاوه در ره همت [illegible] بجنگ شد و مردم خود را [illegible] ساخت و سے بیگ و شاه قلی خان محرم
برادران و ولی بیگ و اسماعیل قلی بیگ و حسین خان و یعقوب سلطان و [illegible] و جمعے را مقدمه لشکر ادبار اثر خود گردانید و
فوجے دیگر بسر کردے خویش ترتیب کرده بجانب قول نامے در پیش خود داشت و از جانب خان اعظم اتکه خان به حصار اقبال رو در
موعوف [illegible] دلاوران [illegible] و جنگ و جهادوران با نام و ننگ آراسته و مردم را بعنایت و تربیت آنحضرت امیدوار ساخت
[illegible] و همت [illegible] توجه [illegible] فتح و [illegible] گردید و [illegible] ساخته یافت و بعد از انکار [illegible] همت [illegible]
[illegible] استحکام [illegible] شجاعت [illegible] قاسم خان انتظام گرفت و علیقلی خان اندرابے و [illegible] خان
حسن و بعضے از دلیران رزم جو هراول بوده گرم جان ستانے و خون افشانے شدند و فرخ خان با چندے از مردان کار
طلب در التمش قرار گرفت و یوسف محمد خان کوکلتاش با جمعے میان قول و التمش پاے تهور افشرد و چون اتکه خان به بعضے
مردم اعتماد تمام نداشت و از نفاق و فریب آنجماعه هراس بود مصحف مجید پیش آورده بسوگند و عهد و پیمان نیکوی
جمعیت خاطر هم رسانید اگرچه مردم بیرام خان [illegible] از سپاهیان بادشاهے بودند اما بحسب کیفیت [illegible]
داشتند [illegible] موضع کوناجور تلاقے فریقین اتفاق افتاد و در اول حمله افواج غنیم دلیرانه تاختند اکثر فوجهاے اتکه خان را
پریشان ساختند و بسیاری از مردم خاک بی ناموسی بفرق روزگار خود ریخته راه فرار پیش گرفتند اتکه خان با جمعے و یوسف محمد خان
با معدودے پاے عزیمت استوار داشتند و اعتماد همت از باطن فیض مواطن خاقان ممالک ستان مے نمودند و چون بیرام خان
صورت حال برو فق دلخواه مشاهده نمود و بتکبر و تجبر تمام با فوجے که همراه داشت جلو ریز رسید و چون فوج اتکه خان کو در پناه پشته
استاده بود بنظر درآمد بیرام خان فیلان نامے خود را که سرکرده آنها فیل تخت روان بود پیش رو داشته بدافعه فوج اتکه خان
متوجه شد درین وقت شادے [illegible] آمد و اکثر فیلان بیرام خان بجهه ادبار پاے بند شدند و هر چند زور زدند [illegible]
خلاصی [illegible] گرفتار گردیدند و بهادران لشکر اقبال فیلان را بشنیه تیر گرفتند و بتائید غیبی تیرے از شست قضا بر فیلبان تخت
روان رسید و از گردن فیل افتاده بیران شد و بیرام خان از مشاهده این حال اراده نمود که شادے با یه را دست بهست
داده بتازد و اتکه خان مطلب بیرام خان را فهمیده خواست که پیشتر از تاختن او خود بتازد و یوسف محمد خان گفت که درین وقت
که اکثر مردم خاک ادبار بر فرق روزگار خود ریخته راه فرار پیش گرفته اند و ما معدودے باشما مانده چه جاے تاختن
است اتکه خان جواب داد که اگرچه مردم ما بحسب کمیت کمتر اند اما اقبال همعنان ماست و معهذا راه گریز و روے رفتن نداریم
امید که اقبال آنحضرت کار خود بکند یوسف محمد خان را با جمعے از بهادران یکدل و یکجهت پیش داشته در زمانیکه بیرام خان
متحیر شده بود که از پهلوے شادے پایه بر آمده بتازد و مبارزان عرصه فیروزے دلیرانه تاختند
جمعے که همراه بیرام خان بودند انحراف جلو از گریختن فهمیده بر هم خوردند و فوج یوسف محمد خان جلد و چسپان رسید و غنیم را بر و شکست
و چون جلو مخالفان و بیران شده بود بیرام خان خود را شکست جمع داشت و راه فرار پیش گرفت و بتائید الٰهی و اقبال

[illegible]

... اقسام خسروانه گشته در جمیع حالات و مرتبه خویش سرافراز شدند و همچنین منیر الملک شمس الدین محمد خان

اتکه [illegible] حضور [illegible] بسعادت زمین بوس دریافت و مورد عنایت بغایت گردیده [illegible]

[illegible] بخطاب اعظم خانی که پایه قدر او افزوده [illegible] بیرام خان را

چون ولی بیگ و [illegible] اسمعیل قلی بیگ و حسین خان و احمد بیگ [illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible] و آنحضرت [illegible] علم [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] روزگار بجانب ولایت [illegible]

[illegible] بیرام خان [illegible]

[illegible]

[illegible] شهرت [illegible] گناه [illegible]

[illegible] اقبال بلاهور [illegible] منعم خان [illegible]

دار السلطنت لاهور [illegible] مقدم گرامی رونق آسمانی یافت اتکه خان [illegible] ضیافت [illegible] پیشکش [illegible] قدوم [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] عنایات خاص [illegible] صوبه پنجاب [illegible] اتکه خان را در لاهور

[illegible] رایت اقبال [illegible] موکب اقبال بجانب کوه سوالک [illegible] بیرام خان [illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] رسید که بیرام خان در [illegible] کوه سوالک [illegible]

[illegible]

[illegible] ... السعادت ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... بیرام خان ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... سلطان حسین ... [illegible]

[illegible] ... بیرام خان ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... که از این ... بطریق ... [illegible]

ملازمت ... حضرت ... [illegible] ... جمال خان ... [illegible]

سپهر اشتباه رسید ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

[illegible] ... حضرت ... رخصت فرمودند که خاطر شکسته ... [illegible]

ملازمت او روند چون فرستادها بمقصد پیوستند بیرام خان اگرچه بنوید عنایات خوشوقت گشت اما چنانچه باید تسلی خاطر او نشد و گفت

که از مکارم اخلاق و جلائل الطاف بندگان حضرت خاطر این شکسته محزون نهایت اطمینان دارد و لیکن از [illegible] بزرگان چغتائی

[illegible] خاطرم [illegible] اگر منعم خان [illegible] دریافت این سعادت شود [illegible] خجالت بتقدیس آستان نهاده عذر گناهان

خویش درخواهم و [illegible] خاطر [illegible] متوجه زیارت اماکن شریفه گشته [illegible] دولت ابد قرین حضرت

خاقان [illegible] و افر الاحسان [illegible] او را [illegible] قبول بخشیده منعم خان و خواجه جهان و اشرف خان و حاجی خان سیستانی را بجهت تسلی او فرستادند

و چون فرستادها [illegible] آن کوهستان [illegible] بقلعه که بیرام خان در آنجا بود رسیدند بیرام خان پیش آمده منعم خان را دریافت

و منعم خان [illegible] تشفی خاطر او فرموده متوجه آستان بوسی ساخت [illegible] و شاه قلی محرم [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] و زاری کرده [illegible] شما [illegible] که از این بیرون شما [illegible] و هر چند فرستادها [illegible]

[illegible] نمودند سود [illegible] ایشان را [illegible] منعم خان این معنی را [illegible] گفت که شما امشب همین جا بوده

[illegible] باشید هرگاه خاطر شما جمع شود [illegible] متوجه ملازمت [illegible] بیرام خان [illegible] بیرام خان

[illegible] متوجه زمین بوس گشت و چون [illegible] رسید بیرام خان [illegible] در گردن انداخته ملازمت آورده بیرام خان فرق

خاکساری بر پای فلک سای آنحضرت نهاده [illegible] از کمال حق شناسی و بزرگ منشی [illegible] آغوش عزت

گرفتند [illegible] پاک [illegible] بر داشته [illegible] تقصیرات [illegible] دلجوئی فرموده [illegible] که در ایام وکالت

[illegible] مجلس [illegible] خاص عنایت نموده [illegible]

برخصت سفر حجاز سرافراز ساختند و [illegible] مراعات [illegible] محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی [illegible]

و چون [illegible] بیرام خان حاجی محمد سیستانی را مخاطب ساخته [illegible]

[illegible] حاجی محمد در جواب گفت که هرگاه شما [illegible] حقوق تربیت و رعایت حضرت جنت آشیانی [illegible]

[illegible] صحبت شما [illegible] آنحضرت [illegible]

بیرم خان را رخصت داد و رکاب نصرت اعتصام روانه شد و تفصیل احوال بیرم خان و رسیدن او در گجرات و شهید شدن او بجای خود گزارش خواهد یافت
حضرت شاهنشاهی موکب جهان‌کشای خاقان گیتی‌ستان بصوب دار الخلافه آگره معروض بود قایمی که درین راه وهمت
منصور یافت چون خاطر قدسی مظاهر از شورش بیرم خان وا پرداخت و انتظام ممالک پنجاب بحسب مرام صورت انجام پذیرفت
نوبت مسیر معاودت انعطاف یافت و چون فضای دلگشای سرهند مضرب خیام سپهر احتشام گردید حکم عالی شد که از روی بزرگ ازدور
شده دار الخلافه دهلی شود و موکب دولت و اقبال بقصد شکار بعزم اهل هند ... حصار فیروزه ... فیروزه قمرقه
بترتیب شکار ... شایسته بکار برده کوچ کوچ ... آن ... و منعم خان ... بآنحضرت خوش‌وقت گشته
سید ... اگر ... بود اما ... شکار کردند ... دار الملک دهلی
سلطنت ساخته ... مسعود ... مسند خلافت داد و ... سلطنت ... حضرت خاقانی رونق آسمانی یافت و از وقایع این ایام
ابو المعالی ... منعم خان است که ... این داستان بسبیل اجمال آنکه چون منعم خان متوجه آستان بوس شد غنی خان پسر خود را با جمعی
انتخاب ... مهمات کابل گذاشته و ... سامان آن بود ... که ... باعث خرابی ولایت و تفرقه حال آن مردم شد ...
... غنی خان ... بحضرت ... منعم خان ... طلب ... ابو الفتح ...
... محمد ... قاسم خان ... غنی خان ... آنحضرت ... چند ... دلگشای ...
... انواع عشرت ... اعلام ... دار الخلافه آگره ... دریای جون با اعاظم امرا و مقربان درگاه و الا
گشته ... سرمست ... عالی ... باشند و چون دار الخلافه آگره بفروغ رایات جهان‌افروز ... مسکون گردید و در درون
قلعه طرح ... منازل دلگشا و عمارات ... استادی ... اهتمام قاسم خان میر بر که در فن معماری ید طولی داشت
عمارات عالی اساس یافت و خانه بیرم خان که بر لب آب جون واقع است بمنعم خان مرحمت شد و سایر امرا و وزرا و مقربان بارگاه سلطنت بر کنار آب جون از دو
طرف منازل و نشیمن ... بلکه ... ساخته ... افزای شهر گشتند و در خلال این حال منعم خان جشن پادشاهانه ترتیب داده التماس قدوم برکات لزوم آنحضرت
نمود و ... تقدیم اقبال توام ... افزای ... خانخانان ... اخلاص ... نثار و پاینداز ... پیشکش و ...
... مجلس عالی ... میرزا سلیمان ... پیر محمد خان ... آنکه ...
... میرزا ... ابراهیم ... عباس سلطان ...
... حاکم حصار ... نواحی بدخشان ... میرزا ابراهیم ... جمعیت
... میرزا ابراهیم
... میرزا ابراهیم ... میرزا سلیمان
... میرزا سلیمان ... کمال ... میرزایان ...
لشکر ... حصار ... خان ... میرزایان رسیدن کومک
... حصار ... بدخشان آمدند و در سال ... موافق نهصد و شصت و هشت قمری میرزایان لشکری از ملازمان خاص
خود و جماعه ایماقات فراهم آورده متوجه بلخ شدند ... حساب ... لشکر ...
... زیاده ... بدخشان ... میرزایان ... نخوت و تکبر ... بجانب بلخ لشکر کشیدند و چون خبر عزیمت میرزایان به
پیر محمد خان رسید ... سلاطین ... تعیین نموده کومک خواست و هم ایلچی ... میرزایان فرستاده در صلح زد که ...

رو بسرش روزی چند میرزایان را معطل ورزید تا دو کس فرستاده باب صلح برین قرار داد که الغ بیگ میرزا را بایشان گذارند و میرزایان بدخشان را با الغ بیگ
برادر را از شهر بیرون آرند و تسلیم ایشان نمایند برسالت فرستادند که اگر الغ بیگ را بدستوری که قرار داده بجا وا گذارند و ارکان صلح استحکام یابد و سوگند
سوگند سازد و خط بخصوصیت خود دهد بولایت خود مراجعت نمائیم و خود بطرف بالا روانه گردیم که بجهت خراسان واقع است متوجه شدند که اگر بسمع
صورت شد ایماقات آن نواحی را با خود متفق ساخته بر سر الغ آیند و به این عزیمت نادرست و تدبیر خطا داشته کوه گرفته متوجه شدند و چون ازین معرکه گذشته و
خراسان روی به بدخشان نهادند و ایماقات آن حدود همراه ساختند درین اثنا خبر آمد که خسرو سلطان باشارت پیر محمد خان میرزا الغ بیگ را کشته
الغ بیگ با سلاطین اوزبک میرزا گرفته و لشکرها فراهم آورده آماده شده و دست میرزایان از اعیان خود کوتاه گشت خواستند بیابان گذار روی به صلاح
دران دانستند که از عقب شده بما اطفار خود را بالا میروند و ده دارا رسانید که بجهت بدخشان است و درین صورت اوزبک متعاقب نماید
و رو به رو شدن لایق حال و مناسب وقت نمی نماید میرزایان قبول این رای نموده رو به رو متوجه شدند اوزبکان به استعداد فراوان و جمعیت
بیکران در کنار چشمه کافران که مارچو واقع شده فرود آمدند و پیش خود را خندق زده و دیوار کرده به جنگ و تیر اندازی استحکام داده و میرزایان
فوج راست کرده غافل ازین استحکام رسیدند میرزا سلیمان از پایان رو به آب و میرزا ابراهیم از بالا رو به جنگ و نخست میرزا سلیمان متوجه شده
و چون بیافت که جای کار و تردد نیست و بیشتر آنکه خود را و مردم خود را ضایع سازد نتیجه بران مترتب نشود ناگزیر برگشته به اهتمام تمام از جلوی غنیم
گذشته بجانب دشت چول که به بدخشان رو به راست شتافت و مردم بسیار درین راه ضایع کرده بخرابی ناموس و جان کندن بر آمد و میرزا ابراهیم خود
را کشیده رسید و در سیر و شجاعت تازه دادن کاری نتوانند ساخت عنان گرفته می ایستاد و بسیاری از مردم او به تیر و تفنگ ضایع میشوند محمد قلی
شغالی تاخته میرسد که چه وقت ایستادن است و پیشتر آمده رفت میرزا از مردم خود می پرسید که اکنون مصلحت چیست هیچ از جوابی دران
قوی دل نیکو جنگ که آمدن بغایت مشکل است درین جا جنگ میکنم تا هر چه نصیب باشد محمد قلی شغالی در پیش آمده میگوید که تو زاده سلیمان
است که هرگاه غنیم بیکند کار ان جدا شد دیگر بدست نمی آید چه تقریب خود را هلاک می سازند و بعد از گفت و گوی بسیار جلوی میرزا گرفته از معرکه می برآرد
و بحسب سرنوشت بولایت غنیم می افتند و میرزا مردم از خود جدا ساخته در پیش گرفته و با معدودی راه پیش میگیرد که شاید
در بیرون لباس خود را نوایی بجانب رسانند و قدری راه که سطی می شود اسپان زبونی میکنند و از رفتن باز میمانند دو روز دیگر پیاده قطع
مسافت می نمایند و بازیا بوی بهم رسانیده بموضعی میرسند و خود را مخفی میکنند درین وقت مرد کل کافر میرزا را شناخته باتفاق
مردم و به تمهید ساخته پیش پیر محمد خان میبرد و چند روز میرزا را مقید میدارند تقضا را بعضی از جانب ماوراء النهر بجانب بیگم پیش
میرزا آمده رفت می نمایند و بجموع آنها باعث توهم پیر محمد خان شده در کشتن استعجال نموده میرزا را از سرای عالم بآخرت می فرستد
چون کودکی که نام جلال الدین میرزا را گشته بود و تاریخ این واقعه را کودک گشت یافته اند و میرزا سلیمان کوکب امید پدر یافته از خرابی
و تاریخ آن کوکب امید پدر تاریخ تولد میرزا یافته بود و چون در سیت و شش سالگی بعالم بقا شتافت کوکب امید پدر تاریخ شد و درین
فرین قضیه بود و میرزا ابراهیم قصیده گفته بود که مطلعش این بیت است رفتم نجاک حسرت چون لاله داغ بر دل بهر آرم بحشر سر زین باغ و سوال
سر از گل دهند با محمد چون میرزا سلیمان براه بیابان متوجه بدخشان شد با معدودی از میان اخشام بهزاره جات افتاده و تردد نمایان
کرده و داد شجاعت و جلادت داد چنانچه دو مرتبه سر راه برین میرزا گرفتند و بذات خود تاختند و مردانه برآمده خود را به بدخشان رسانید
در بدخشان خبر جانکاه فرزند شنیده به اندوه و مصیبت سخت مبتلا گشت و خرم بیگم مادر میرزا در ماتم ابراهیم افتاده و جامهای
کبود پوشیده و تا بود تغییر لباس نکرد و یکی از فضلای عصر این رباعی را در این مصیبت گفته رباعی ای لعل بدخشان
ز بدخشان رفتی پا از سر بیغمو رشید و زخشان رفتی چو در دهر چو خاتم سلیمان بودی افسوس که از دست سلیمان رفتی

و چون ایلچی میرزا سلیمان [illegible] شرف اختصار یافت و [illegible] میرزا [illegible] مشمول [illegible]

[illegible] باطن مقدس [illegible] آنحضرت [illegible] رسید و با آنکه [illegible] آن دولت [illegible]

[illegible] شفقت و ملاطفت [illegible] رخصت فرمودند و از سوانح این ایام آمدن خواجه

معارف آگاه خواجه عبد الشهید است پسر خواجه عبد الله که بخواجگان خواجه [illegible] شهرت دارند [illegible]

و خواجه عبد الشهید [illegible] و ولایت [illegible] حضرت خواجه [illegible]

تربیت آنحضرت مشمول و مخصوص گشتند [illegible] این بزرگ خواجه عبد الشهید [illegible] حضرت ایشان واصل [illegible]

گردیده [illegible] سلسله علیه خواجگان [illegible] ایشان [illegible]

خواجه [illegible] قدر [illegible] ایشان [illegible]

برخوردار [illegible]

داشته [illegible] فتوحات [illegible] بحکام [illegible]

پناه [illegible] مولانا سعید ترکستانی [illegible] اعاظم [illegible] ماوراء النهر بود [illegible] خاقان [illegible]

حشمت شرف حضور دریافت و مولانا [illegible] علوم متعارفه [illegible]

کامل داشتند و از سوانح این ایام اتفاق [illegible] میرزا شرف الدین حسین است [illegible] یکی از بنات [illegible] سلطنت

و شرح این [illegible] آنکه چون میرزا [illegible] بموجب [illegible] امرای عظام و خواقین کرام منظور نظر تربیت منظور

و [illegible] خاص مخصوص بود و عاطفت شاهنشاهی سر مفاخرت او را به اوج علیین رسانیده به نسبت ازدواج حضرت عصمت و عفت

قباب [illegible] و خانم [illegible] بانو بیگم که همشیره [illegible] آنحضرت بود [illegible] مرتبه ساختند و بعد از فراغ این جشن [illegible] میرزا [illegible]

ناگور [illegible] بود رخصت فرمودند و از وقایع این سال فرستادن میرزا قرا [illegible] و خویش [illegible]

[illegible] به تسخیر کشمیر و مجملی از [illegible] تفصیل آنکه چون [illegible] کشمیر [illegible] غازی خان حاکم آنجا بسامع عز و جلال رسید [illegible]

میرزا قرا [illegible] که ماهیت و [illegible] حقیقت [illegible] آن ملک بود لشکری آراسته و فوجی شایسته بسرداری او نامزد فرمودند [illegible]

و قرا [illegible] که از ملازمت رخصت یافته در رفتن بغایت سست [illegible] و ملک بسیار کرد و در چنین شدت که [illegible] راجوری رسیده مدتی در آنجا

توقف نمود اگرچه جمعی از اعیان کشمیر آمده [illegible] ملحق شدند [illegible] از بس که سست [illegible] حاکم کشمیر فرصت یافته سد مسالک نمود و چون مردم کشمیر

از [illegible] حال میرزا قرا [illegible] در صورت [illegible] مشاهده نمودند باز گریخته بکشمیر رفتند و غازی خان بعد از استحکام طرق و مضایق جمعی را [illegible]

معرکه [illegible] است میرزا قرا [illegible] جنگی کرده شکست خورد و بیماری که لازمه آب و هوای راجوری است در میان مردم شایع

شد و تب لرزه مزید علت و باعث خرابی و شکست این لشکر گشت و میرزا قرا [illegible] بحال تباه مراجعت نموده و تسخیر کشمیر

که بوقت دیگر موقوف بود در عقده تعویق افتاده و از سوانح این ایام شهادت یافتن بیرام خان است در گجرات و مجملی از این

سانحه عبرت بخش آنکه چون خان مرحوم مغفور بشهر پتن که از بلاد مشهوره گجرات است و در سوالف زمان بنهر

واله شهرت اشتهار داشت رسید روزی چند بجهت دفع کوفت سفر و آسودگی خیل و حشم طرح اقامت انداخت و

در آن ایام حکومت شهر موسی خان فولادی بطریق استقلال داشت و بسیاری از افغانان در پیش او فراهم آمده بودند مبارک خان

نام افغانی نوحانی که پدرش در جنگ ماچیواره بسرداری بیرام خان کشته شده بود و از آن ملک آواره گردیده در خدمت موسی خان

رسیده و آن جماعت را بنوازشات پادشاهانه نواخته متوجه مقصد بیرام خان نمود و بعد از آن شیر خان سلیم شاه پسر شیر شاه افغان [illegible] و بعضی از [illegible]
متوجه گجرات بود و بیرام خان نیز همراه است [illegible] بسر خود [illegible] اتفاق شده افغانان و مردم [illegible]
ایشان شده القصه روزی که بیرام خان در [illegible] بود و [illegible] سالی که [illegible] کشتی نشسته [illegible] بر [illegible] سیر [illegible]
[illegible] در میان [illegible] شده بود [illegible] مراجعت کرد [illegible] شهادت [illegible] جمال خان [illegible]
رسیده و جان [illegible] ملاقات آمده [illegible] از [illegible] و [illegible] پیش طلبیده چون [illegible] سعادت [illegible] شد خنجر
از میان برآورده [illegible] خان زد که [illegible] پشت برآمد و [illegible] بر [illegible] خان زد کار تمام ساخت و در آن حال کلمه
الله بر زبان آن سعادت [illegible] عاقبت محمود جاری شد و از شربت خوشگوار شهادت که سالها در آرزوی آن [illegible]
لب [illegible] و [illegible] آن [illegible] کام گردید تقلعت کرده [illegible] حکومت و کمال استقلال
[illegible] از [illegible] لوح مجلس خان برخاسته عرض کرد که به نیت شهادت ایشان فاتحه خوانیم بیرام خان [illegible] شده گفت
که [illegible] این چه اضطراب [illegible] است ما شهادت [illegible] این [illegible] القصه همراهان خان از وقوع این حادثه [illegible]
[illegible] شده هر کدام بجای متفرق گردیدند و جمعی از فقرا و مساکین قالب خونین او را برداشته در حوالی مقبره
شیخ حسام که از مشایخ وقت و خلفای شیخ نظام الدین اولیا بود بخاک سپردند و در خوزستان [illegible] بعین ماه [illegible] موافق جمعه
چهاردهم جمادی الاولی [illegible] نهصد و شصت و هشت هجری این واقعه روی داد و قاسم ارسلان در تاریخ او چنین گفته
بیرام بطوف کعبه چون بست احرام [illegible] شهادتش کار تمام [illegible] [illegible] گفتا که شهید
شد محمد بیرام و بعد از آن بسعی حسین قلی خان خان جهان استخوانش بمشهد مقدس رضویه علیه التحیه والسلام مدفون
گشت و نفس الامر آنکه بیرام خان در اصل ذات بغایت خجسته صفات و نیک نهاد بود ولیکن از اثر صحبت بد که [illegible]
او می زد [illegible] نفسانیت غالب آمده مصدر چنان فعل ناشایست شد اما چون مرد حقیقت شناس بود زود [illegible]
در رسیده در مقام معذرت و استدعای عفو در آمده آنحضرت را انجو و مهربان گردانید و تحصیل رضای پادشاه صورت [illegible]
[illegible] سعادت شهادت [illegible] [illegible] چون خان مظلوم مرحوم به آن حال افتاد جمعی از اوباشان [illegible]
دست تطاول و تاراج به اردوی بیرام خان دراز کرده نهب و غارت نمودند و از هول [illegible] تفرقه عظیم بحال مردم اردو راه یافت محمد [illegible]
دیوانه و بابا زنبور و خواجه ملک میرزا عبدالرحیم خلف صدق بیرام خان را که در هنگام چهار ساله بود با والده و بعضی خدمتگاران از آن [illegible]
برآورده متوجه احمدآباد شدند و جماعه افغانان تیره روزگار خبر یافته بدنبال شتافتند و آن مصیبت زدهای شکسته دل تمام راه جنگ کنان
تا احمدآباد آمدند و مدت چهار ماه در احمدآباد توقف نمودند محمد امین دیوانه و دیگر خیراندیشان میرزا عبدالرحیم را گرفته روی امید بدرگاه خلایق
پناه نهادند و پیش از رسیدن ایشان خبر شهادت بیرام خان بعرض اشرف اقدس رسیده بود [illegible] امیر [illegible] عبدالرحیم شرف [illegible]
یافته بود در [illegible] پادشاهی [illegible] ماتم زدگان [illegible] رسیده [illegible] چون [illegible] [illegible]
جوهر شناس و در اندک مدت بخطاب میرزا خان اختصاص یافت و بتدریج و ترتیب بمدارج عالی و پایه خانخانانی و منصب سپه سالاری بلند مرتبه گشت

آغاز سال ششم از جلوس اشرف حضرت خاقانی و ذکر فتح ولایت مالوه بتائید سبحانی

درین ایام خجسته فرجام که موسم بهار طراوت بخش روزگار گردید و جهان مانند دولت شهریار آفاق [illegible] چون [illegible] شد نیر اعظم
[illegible] عالم پرتو حضور و فروغ نور به بیت الشرف حمل انداخت و در بیست و سوم جمادی الآخر نهصد و شصت و هشت هجری

سال ششم از جلوس جهان افروز بادشاه نصیر و مهر تجربه و سهامی آگاه رشد و شیران اقبال تیز و فتوحات تازه و موهبت بسیار
بلند آوازه مساعدت نمود و از اعاظم سوانح که عنوان این سال همایون فال است ظهور یافت فتح ولایت مالوه است تبیین
این ماجرا آنکه چون باز بهادر حاکم مالوه که موازره و در سوالف الایام جای سپرده یکی از سلاطین صاحب شکوه بود سر از ربقهٔ
اطاعت و فرمان بری درگاه خاقان اکبر شهنشاه و الا گوهر پیچیده به پیوسته مستی و خود پرستی روزگار گذرانیده
عمر گرانمایه را ضایع و به بازیهای نامعروف رد شنی و تفرقه حال رعایا و خونریزی مظلومان کمتر پرداخته بر رای همت
جهان گشا واجب و لازم شد که آن بیهوشان باده غرور و نخوت را از گران خواب غفلت بیدار ساخته حسن سرگران
از نا هنجاری روز و امن روزگار او خبر داده آید تا باعث عبرت دیگر زیاده سران حق ناشناس گردد و لهذا جمعی از امرای
جمیع القدر مثل ادهم خان و پیر محمد خان و عبد الله خان اوزبک و قیا خان کنک و شاه محمد خان قندهاری
و عادل خان پسرش و صادق خان و محب علی خان و حبیب علی خان و محمد قلی توقبای و قیا خان صاحب حسن
و میرک بهادر و سانجی خان و پاینده محمد خان مغل و محمد خواجه کفگیر و محمد علی سلدوز و میرم ارغون و شاه فنائی
و دیگر بهادران رزم دوست و مردان کار طلب بسرداری ادهم خان به تسخیر مالوه و دفع باز بهادر تعیین شدند و عساکر
منصوره به آئین شایسته قدم در راه جان فشانی نهاده کرم و گیرا شتافتند و چون به ولایت مالوه در آمدند به ترتیب افواج
و تنظیم صفوف پرداخته قدم بشاه راه همت گذاشتند قول بسرداری ادهم خان و پیر محمد خان رونق گرفت
و جرانغار به شهامت عبد الله خان و جمعی دیگر استحکام پذیرفت و برانغار به شجاعت قیا خان کنک و بعضی بهادران
کار طلب آراستگی یافت و در هراول شاه محمد خان قندهاری و صادق خان و دیگر دلیران رزم دوست پای همت افشردند
و باز بهادر که پیوسته به ارتکاب شراب و ملاهی شباب روزگار بسر برده و مستغرق لذات بهیمی گشته روز از شب و شب از
روز نشناختی و همواره به مصاحبت اهل نغمه و مجالست اناث خوشوقت بوده اصلا سر و برگ کار دیگر و فرصت پرداختن به امور
ملکی نداشت و بسیاری از زنان صاحب جمال و دلبران با غنج و دلال در محل خود فراهم آورده به مستلذات نفسانی
و مشتهیات جسمانی سرگرم بود و از اهل نغمه که بزبان هندی آن طائفه را کلاونت میگویند قریب چهارصد نفر ملازم داشت
و خود نیز در گویندگی و تصانیف بی بدل زمان بود و یکی از حرمهای خود روپ متی نام عاشق زار بود و در اکثر نقشهای
که خود میبست با کلاونتان بجهت او میبستند نام روپ متی لازم ملزوم نام باز بهادر بود و از کثرت محبت یا از افراط
مستی و بی باکی اصلا هیچ آن در نظرش سهل نمود و این همه اسباب غفلت و بی شعوری او گشته کار بجایی
رسید که از آمدن افواج منصوره اصلا آگاهی نیافت و چون عساکر اقبال بحوالی سارنگپور که غفلت سرای آن بدمست بیخبر بود
رسید از گران خواب نکبت قدری بیدار گشته در میان خمار و مستی از سارنگپور برآمده سه کروه بیرون شهر منزل
کرد و به ترتیب صفوف پرداخته خود در قلب جای گرفت و سلیم خان خاصه خیل خود را که حاکم رائسین و چندیری
بود بر دست راست داشت و آدم خان نام افغانی خود را بجانب دست چپ مقرر فرمود و تاج خان خاصه خیل و صوفی نامی را
هراول گردانید و افواج از طرفین بفاصله دو سه کروه برابر یکدیگر نشستند و پیوسته دلاوران از جانبین برآمده کارنامهای شجاعت
بظهور میرسانیدند و امرای صاحب تدبیر افواج به اطراف تعیین فرمودند که ابواب مداخل و مخارج را مضبوط ساخته
بگذارند که آذوقه و غله به اردوی غنیم برسد روزی نوبت شاه محمد خان قندهاری و صادق خان و پاینده محمد خان مغل و شاه فنائی و محمد علی

سلطنت و ... ساکن خان بود روی ... داشت که شور ... این مدت شد ... بسبب اتفاق ... و بعد از آن فوج ... باز بهادر ...
افتاده جنگ ... پیوسته ... شده تعلیم شد ... چون ... بزرگ سید عبد الله خان و قیا خان ککلتاش ...
... اگرچه ... ادهم خان ... اعیان لشکر مخالف جنگ ... کرده فوج پادشاهی ... داشت اما صادق خان ...
همت ... داشتند ... قیا خان و سلیم خان ... شد و قیا خان ...
خود را ... داشت و باز بهادر ... قیا خان با هم ... باز بهادر ... خود را ... داشت نخوت ...
و ... آلی و اقبال پادشاهی ... بود ... مستقیم ... عنایت ایزد و اعیان
و ... که فتح ... اقبال ... چنین فتحی عظیم ... عنوان فتوحات ...
... پادشاهی ... باز بهادر ... خانه ... باز بهادر ... تمام
اسباب و اموال و حرم خانه ... زنان و پاتران ... بدست اولیای دولت افتاد
... که ... رو ... شود ... مردم اعتمادی خود ... زنان و فرزندان
... نماید که چون ... بر عکس ... نه ... و اگر مسلمان باشند زنان ... بتیغ ... کنند
... باشند و خانه کرده آتش ... که پاک بسوزند و بنا برین باز بهادر نیز جمعی را بر سر زنان و پاتران خود موکل داشته بود
که هر گاه خبر شکست ... محقق شود تمام زنان و حریان مرا بقتل رسانند تا بدست مردم نامحرم اسیر نشوند و چون صورت هزیمت
باز بهادر معلوم ... اتکه ... تیغ ... پاک ... کشتند
و چندی ... نیم جان در خاک و خون ... بعضی را هنوز نوبت نرسیده بود که افواج قاهره بشهر ... و آن ... ظالم
طبیعت ... بجا ... معشوقه باز بهادر نیم جانی داشت که مردم پادشاهی در رسیدند و ادهم خان
بقصد ... باز بهادر ... شوق ... عشوه ساز و پاتران سحر پرداز ... حسن ... شور در عالم
انداخته بود ... اسباب ... نقد و جنس فراوان متصرف شد ... بحسب
روپمتی ... و چون روپمتی زخم کاری داشت ادهم خان التماس نمود که ... شیخ ... نگاه دارند که اهل بیت و محافظت
احوال ... و بعد از التیام جراحت و صحت یافتن بخدمت شما بیایم و این شیخ از درویشان صاحب حال بود و روپمتی
نسبت ارادت ... داشت ... روزی چند در میان عورات و اهل بیت او بسر برد تا آنکه زخم او اندمال یافت ولیکن زخم دل ...
... ادهم خان درین مدت پیوسته ... و انتظار صبح وصال داشتی و چون صحت کامل یافت و آب ... ریخت و
جای عذر و بهانه نماند از ادهم خان التماس کافور و مشک و عطریات نمود که خود را آراسته بخدمت شما بیایم ادهم خان ... کافور و مشک
... بسیار ... داشت و او یک کف دست کافور خورده دست از جان شسته و چادری بر سر کشیده بخواب رفت و آنچنان رفت که دیگر بر نگشت
و چون ادهم خان کامیاب بزم و بزم گشت از ... جمعیت و تحصیل اسباب مراد کلاه گوشه نخوت کج نهاده دماغش از مستی دولت و نشاء غرور
پر ... شد و حقوق نعمت رسیدگی را بر طاق نسیان نهاده خود را فراموش کرده هرچند پیر محمد خان بنصایح ... اصلاح ... بر آن
مترتب نگشت ... در مقام دلجوئی مردم شده هر یک از امرای پادشاهی را بمرحمتی خاص تسلی نموده و ممالک مفتوحه را بطلازمان ...
اخلاص قسمت ... و ... دیگر را ادهم خان از ... داشت ... را به تیول خود گرفت
سرکار ... قیا خان و ... صادق خان جاگیر کرد که عبد الله خان ... جاگیر او بود ... ادهم خان

[illegible] وخان [illegible] که روزگار ایشان بود با چندین پاتران و کنیزان صاحب جمال بدست خود گرفته [illegible]
شده از غنائم اقبال چند زنجیر فیل با عرضه داشت فتح روانه درگاه عرض اشتباه ساخت و از جمله فتوحات که درین
[illegible] اقبال روزافزون [illegible] رخت [illegible] با فتح خان زمان و شهر [illegible] افغانان است [illegible]
[illegible] خان [illegible] آشیان [illegible] استمالت یافت جمعی از افغانان واقعه طلب فرصت غنیمت شمرده [illegible] عدلی را [illegible] شیرخان
[illegible] گردید [illegible] ولایت [illegible] شورش انداخته قرار داد [illegible] اول [illegible] خان زمان رفته و [illegible] میان [illegible]
و چون کار خانزمان ساخته شود دیگر [illegible] کدام [illegible] خواهد بود [illegible] تمام ولایت [illegible] خواهد [illegible]
خانزمان [illegible] و خیم العاقبت [illegible] و استحکام قلعه جونپور [illegible] لوازم قلعه داری سعی موفور بظهور رسانید و امرای آن
حدود را از اندیشه باطل افغانان تیره روزگار آگاهی بخشید و غیر از اسکندرخان اوزبک جمیع امرای آن نواحی را مثل بهادرخان
و ابراهیم خان اوزبک و مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر و میر علی اکبر و کمال خان گکر و سایر جاگیرداران [illegible]
[illegible] و چون غنیم [illegible] کیفیت غالب بود و قریب بیست هزار سوار و پنجاه هزار پیاده و پانصد فیل همراه داشت خان [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] صلاح وقت ندید افغانان تیره رای فرصت مغتنم شمرده با لشکری گران و استعداد بیکران [illegible]
[illegible] و آمده برکنار دریای گومتی که شهر بر ساحل آن واقع است منزل گرفتند و روز سوم در کمال غرور [illegible] گذشته [illegible]
[illegible] خان و فتح خان و جمعی دیگر بجانب مسجد سلطان حسین شرقی روانه شدند و [illegible] خود [illegible] یعقوب خان و [illegible] سلیمان و [illegible] خان
[illegible] و [illegible] خان و چندی دیگر از سرداران نامی مقرر ساخته بر سمت دروازه لعل فرستاد و حسن خان بکوتی و آدم خان [illegible]
[illegible] از بهادران لشکر خود بدست چپ مقرر نموده بجانب [illegible] شیخ [illegible] روانه ساختند و خانزمان تیوزک و باساتشی لشکر منصور [illegible]
آماده بیکار گردیده بهادران شیر شکار و دلاوران جانسپار از طرفین برآمده کارزار کردند و از جانبین چقلشهای مردانه بظهور پیوست
لیکن جمعی از دلاوران عرصه اقبال پیش دستی نموده بر فوج حسن خان بجکوتی تاختند و از حمله این شیر دلاوران برق شکوه [illegible]
[illegible] شده بلب سپهت نتوانست افشرد و عار گریختن بر خود پسندید درین وقت شیرخان با جمعی از مردم انتخابی خود [illegible]
تاخته فوج بادشاهی را برداشت و تا بکوچهای شهر رانده آورد افغانان ادبار نشان آن را فتح شمرده متوجه فوج دیگر
شدند درین هنگام خان زمان جمعی از بهادران فیروز جنگ و دلیران با نام و ننگ همراه گرفته تاخت و از عقب
[illegible] کار بر افغانان برگشته روزگار تنگ ساخت و چون جلو آنها پریشان شده بود دیگر نتوانستند خود را
راست کرد مجال ثبات و درنگ [illegible] نهاده آواره دشت ادبار گردیدند و بتائید الهی و اقبال بادشاهی فتحی عظیم روی نمود
اولیای دولت ابد مقرون مظفر و منظور گشته غنیمت فراوان از فیلان مست نامی و اقسام اجناس بتصرف آوردند
ایلغار موکب جهان نورد بولایت مالوه و انتظام ممالک مفتوحه و مراجعه بمستقر خلافت چون علی قلیخان
[illegible] اقبال روزافزون چنین فتحی عظیم نصیب شد روی از منهج استقامت برتافت و قدر تربیت و رعایت
آنحضرت منظور نداشته حقوق نعمت دولت بر طاق نسیان گذاشته اسباب بی سعادتی و بیدولتی بجهت روز او بارسامان
[illegible] از غنائم این فتح آسمانی بدرگاه حضرت خاقانی نفرستاد و شکست فوج افغانان باعث مزید نخوت و غرور او شد و ارکان [illegible]
و [illegible] بالحمد [illegible] تکبر و تجبر [illegible] رای جهان آرای و تدبیر عقده کشای آنحضرت صلاح بیداد [illegible] دولت چنین تقاضا فرمود که
موکب عالی [illegible] نهضت فرماید تا پرده از روی کار او برداشته [illegible] اصلاح احوال او نموده آید لیکن چون ادهم خان [illegible] ظرف [illegible]

[illegible] بود و [illegible] مطالب [illegible] در رکاب سعادت [illegible]
[illegible] اطاعت [illegible]
[illegible] اقبال گشت [illegible]
[illegible] جهان آرای ممالک کشای [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] آشنایان ملایک آشیان [illegible]
[illegible] تمام شب قطره [illegible] هنگام طلوع صبح [illegible]
[illegible] سارنگپور [illegible] جهان [illegible] ادهم خان [illegible]
[illegible] جهان نورد [illegible] ماهم انگه [illegible]
بود که از توجه آنحضرت اطلاع یافته آماده خدمت شود [illegible]
[illegible] ادهم خان فوج آراسته [illegible] ادهم خان [illegible]
بر انوار طلعت عالم افروز نورانی ساختند و سراسیمه خود را از اسپ انداخته جبین سعادت بر زمین ادب نهادند و ادهم خان که ملازمان
خود را از جهان دید بحیرت در شدند که آیا سبب این چه باشد و چون اسپ را نیز بر راند نظرش بر جمال جهان آرای پادشاه دین پناه افتاده
ذره مثال بر زمین افگنده [illegible] بر خاک [illegible]
[illegible] خاطر اختصاص بخشیده ساعتی همانجا توقف فرمودند تا دیگر امرا [illegible] خدمت بودند
سعادت زمین بوس دریافتند و بعد از لحظه سوار شده متوجه سارنگپور گردیدند و منزل ادهم خان را بنور مقدم اقبال دار السرور
بیت المعمور ساختند اگرچه ادهم خان بلوازم خدمت پرداخته اجناس نفیس برسم پیشکش گذرانید لیکن چون در مبادی این فتح سر رشته
حساب از دست داده قدر مرحمت و تربیت آنحضرت نشناخته پا از گلیم ادب بیرون نهاده بود و غنایم این فتح را مستقلا خاوندی
کرده تمامی حرمان و پاتران باز بهادر را فراهم آورده و بی تحصیل حکم دست تصرف به آنها دراز ساخته بود ازین رنگینه خاطر قدسی سلطان
قدری گرانی داشت هرچند پروانه وار بگرد آن شمع انجمن اقبال میگشت باطن انور که مظهر حقایق الهی است با او شگفته نمی شد و چون از
گرد راه رسیده بودند و بجهت الغار تغییر لباس نفرموده ادهم خان نفایس لباس حاضر ساخت که شاید و تا باین نوازش سربلند
سازد لیکن از زنگ غباری که بر چهره ضمیر اقدس نشسته بود التفات به آن نفرمودند ادهم خان ازین بی التفاتی مضطرب
و متلاشی گشته بهر یک از مقربان بساط عزت خضوع و خشوع ظاهری ساخت آنحضرت از فرط عاطفت و ذره پروری بجا
[illegible] تغییر لباس فرمودند و آن شب در منزل ادهم خان باستراحت گذرانیدند و روز دیگر عصمت قباب ماهم انگه والده
او در خدمت حضرات عالیات رسیده و بلوازم ضیافت و پیشکش پرداخته آنچه از غنایم این فتح بدست ادهم خان
افتاده بود با تمامی حرمان و پاتران منظر تشرف گذرانید و شهریار مشکل پسند ازان مجموعه خوبی هرچه شایسته حرم سرای عزت
و لیاقت انتخاب فرموده تتمه را باز به ادهم خان مرحمت کردند و چهار روز در سارنگپور توقف نموده رایات مراجعت [illegible]
برافراشتند و چون ظاهر قصبه سارنگپور مخیم سراپرده اقبال شد پیر محمد خان و قیا خان و حبیب علی خان و سایر امرای آن صوب که در این جنگ
با ادهم خان شریک بودند از تیول خود آمده بسعادت زمین بوس شرف اختصاص گرفتند و مورد انواع مرحمت و اقسام عاطفت گردیدند

ولد معین سلطان ابراهیم خان و میر محمد خان و سایر امرای آن صوبه بجاگیرهای خود رخصت یافتند و موکب گردون شکوه
بعد از طی منازل سعادت مستقر خلافت معطوف داشت و چون از بعضی روایات جهانتاب حوالی قلعه نرور معمور گردید خبر داد
بعرض رسید که درین جنگل بسیار است که هوا از بسیاری درختان و بیشه گرفته و بسبب بسیاری درختان دیو مردم شهر بیشه شکار تقصیر
نتوانند نمود و آن جهان پناه بجهت شکار ... نمود و حضرت خاقانی بنیروی تاییدات ربانی قدم جلادت پیش نهاده و تیغ جهاد
برافراشتند و مشاهده و ... زنگیان ... ساختند و آن شیر بیشه جهانبانی دست ... شجاعت ... کار ... بانجام
رسانید و ... رکاب عالی ... از ... و همین سفر محمد اصغر ... که در خطوط ... بخطاب اشرف خانی خلعت امتیاز پوشید بعد از طی منازل و قطع مراحل روز ... بیست و سوم خرداد ماه الهی موافق ششم
نوزدهم ماه رمضان سنه هفتصد و هشت ... دارالخلافه آگره نزول اجلال اتفاق افتاد و مدت این یورش یکماه و هشت روز کشید

یورش موکب جهان گشا بانتظام ممالک شرقیه و ملازمت نمودن خان زمان و مراجعت بمرکز امن و امان

چون خاطر دولت ... از انتظام ممالک شرقیه و اطوار ناهموار خان زمان ... داشت نهضت رایات جهانگشا لازم
لازم وقت دانسته چهارم امرداد الهی موافق پنجشنبه چهارم ذیقعده سنه هفتصد و هشت قمری ... بتاییدات الهی رایات اقبال
بصوب ممالک شرقیه ... داشتند و حراست دارالخلافه آگره بمعین الدین احمد خان فرنخودی تفویض یافت و منعم خان و خواجه جهان
و اکثری از ارکان دولت و اعیان سلطنت قرین رکاب ظفر انتساب بوده بنطاق خدمت برمیان جان بستند و چون حوالی قصبه کالپی
مضرب خیام سپهر احتشام شد عبدالله خان اوزبک بوسیله مقربان بساط اقدس التماس مقدم عالی نموده از آنجا که ذره پروری
و غریب نوازی لازمه ذات قدسی صفات خاقان گیتی ستان بود ملتمس او بعز قبول مقرون شده و منزل او را بانوار قدوم گرامی
محسود بهشت برین ساخته پایه عزت او را باعلی علیین رسانیدند و عبدالله خان بسرانجام اسباب سعادت پرداخته مراسم
نثار و پیشکش بجا رسانید و بمورد انواع مراحم گردید چون ظاهر شهر کره که بر کنار دریای گنگ واقعست مورد عساکر گیهان شکوه گشت
خان زمان و برادرش بهادر خان بتزئین بوسی عتبه عرش ارتفاع شرف اختصاص یافته اقسام نفایس و فیلان مست نامی
بطریق پیشکش گذرانیدند و از جمله فیلان ... و ... و دلیل و ... و ... داخل حلقه خاصه شده منظور نظر شد
گزیده بنده خاقان گیتی ستان بمقتضای عاطفت ذاتی و عفو جبلی و مقام بازپرسش نیامده از تقصیرات گذشته ایشان اغماض
عین فرمودند و هم درینولا خواجه عبدالمجید آصف خان با بسیاری از مبارزان عرصه فیروزی بر سر راجه رام چند رخصت یافت و حکم شد که اگر
فرمانبرداری ننموده جمعی از خون گرفتهارا که بپناه او در آمده اند بدرگاه معلی فرستد بنطاق خدمت و بندگی برمیان سعادت بندد و الا استمال عواطف
پادشاهی بخته سعادت نمایند چون موسم باران در میان آمده راجه و مقام نخوت ایستاد و مجاهدان عرصه اقبال مراجعت نموده بجاگیرهای خود
شتافتند و حضرت خاقانی مدت بیست روز در نواحی کره بنشاط شکار پرداخته عنان سعادت بصوب مستقر خلافت
معطوف داشتند و خان زمان با برادرش تا سه منزل قرین رکاب ظفر انتساب بوده بجاگیرهای خود رخصت یافتند
و موکب عالی بجناح استعجال قطع مسافت نموده در عرض ده روز بدارالخلافه آگره نزول اجلال فرمودند و این سفر مبارک بیکماه
و چهارده روز کشید و هم درین ایام شمس الدین محمد خان اتکه که بخطاب اعظم خانی شرف اختصاص داشت از پنجاب آمده بسعادت
زمین بوس مستعد گشت و شرایف پیشکش از نظر اشرف گذرانیده بجلایل تفقدات خسروانه خلعت امتیاز پوشیده انتظام مهام مالی و ملکی
وزیرن ... مفوض شد و با هم آنکه بسبق خدمت و کاروانی خود را در معنی وکیل مستقل میدانست از ین که ... گران خاطر گشته در ارکان نسبت

و استقلال منعم خان که انتظام کلی بود تنزل تمام راه یافت و چون اتکه خان به اظهار خدمت و اخلاص بی صاحب امری مطلق نظر شده بود آن
بی شائبه عرض قبض و بسط و ربط و ضبط و انتظام مهمات بندگی پادشاهی بصورت و معنی بکفایت او و به انجام او ساخت و از تیز و خود به مسند
وزارت نشست و از سوانح اقبال که درین سال جهت ظهور یافت تسخیر قلعه چنارست و مجمل این سانحه آنکه چون شیر شاه عدلی آواره دشت
ادبار شد قلعه چناره که مسکن و مأوای او بود بتصرف غلام او که فتوح نام داشت درآمد و فتوح خان مسند عالی خطاب داشت و صاحب
جمعیت و اعتبار بود و از استحکام قلعه و وفور قلعه داری نخوت و خودسری بروز کار می برد و درین وقت که استقرار اورنگ خلافت
الفرصت و شکوه سپاهی رونق یافت بخواجه عبد المجید آصف خان حکم شد که به تسخیر آن حصن حصین متوجه گردد و چون آصف خان
بحوالی قلعه رسید فتوح که از سعادت بهره داشت بعرض اولیای دولت رسانید که این ذره اعلام
و سواد آن درگاه است اگر شیخ محمد غوث دست مرا گرفته به زمین بوس عتبه اقبال رساند قلعه را به دولت خواهان سپرده
با دل جمع و خاطر مطمئن روی سعادت به آستان ملایک آشیان نهاده در سلک فدائیان درگاه منتظم گردد چون
او از فروغ صدق روشنی داشت به شیخ محمد حکم شد که راه نمای سعادت و دولت او گردد و بمجرد رسیدن شیخ فتوح قلعه
را سپرده متوجه عتبه خلافت شده به تقبیل آستان خسروانه شرف اختصاص یافت و در سلک امرای عالی قدر منتظم گردید
و حراست آن قلعه به حسن علیخان ترکمان تفویض یافت و درین هنگام که دارالخلافت آگره مستقر سریر معدلت بود ادهم خان را
از حکومت مالوه معزول ساخته بدرگاه معلی طلب داشتند و پیر محمد خان بی سهیم و شریک بحکومت مالوه بلند مرتبه گردید
و ادهم خان امتثال فرمان پادشاهی که ترجمان حکم الهی است نموده روی امید بدرگاه سپهر پایگاه نهاد و از سوانح سعادت انتما
عزیمت پادشاه حقایق آگاه است بزیارت روضه منوره خواجه معین الدین چشتی قدس سره العزیز و تفصیل این اجمال آنکه با وجود عنفوان
شباب که هنگام طغیان هوا و غفلت و ایام استیفای حظوظ نفسانیست خصوصاً پادشاهان را که تحصیل لوازم عیش و عشرت و ترتیب
اسباب مستی و غفلت بر طبق مراد میسر است خاقان سپهر آرایش پادشاه حقایق شناس در لباس جویای حق و حقیقت بوده و رو
از راحت ظاهری شریف تنزل نموده همواره از دردمندان و دلهای خدا آگاه در طریق معرفت مستفید بوده در لباس شکار جویای گوهر مراد بوده
وادی حقیقت و خاک نشینان راه طریقت هر جا نشان یافتی بصحبت و توسل جسته خلاصه عمر گرانمایه را به تحصیل اسباب تکمیل صرف
داشته یک چشم زدن به بطالت و غفلت نمی گذرانید تا آنکه درین هنگام که به قصد شکار در موضع مندآکر که ما بین آگره و فتحپور است تشریف
داشتند جمعی از نغمه سرایان هندی اشعار دلپسند و ابیات بلند در مفاخر و مناقب خواجه معین الدین چشتی که در حضرت اجمیر آسوده اند
و بار ها ذکر جلایل کمالات و خوارق عادات ایشان مذکور مجلس بهشت آیین شده بود آواز خوش سامعه فرو گرفتند آنحضرت را شوق
زیارت مرقد منور خواجه و باطن مقدس جوش زد و جاذبه توجه عنان گیر شده بی شائبه توقف از شکارگاه عزیمت صید معنوی تصمیم یافت
و در روز شهریور چهارم بهمن ماه الهی موافق چهار شنبه هفتم جمادی الاول با معدودی از مقربان بساط حضور عزیمت خطه اجمیر پیش نهاد همت
عالی فرموده حکم شد که ما بقی آنکه محل پادشاهی را از راه میوات به اجمیر آورند و اکنون مجملی از محامد ذات و مناقب صفات خواجه قدس سره العزیز
نگاشته کلک بیان میگردد مولد ایشان سیستان است و در یازده سالگی والد بزرگوارش که حسن نام داشت به عالم قدس رحلت
فرموده و از میراث باغی نظر و درین شیخ ابراهیم مجذوب قندوزی در طلب گریبان گیر همت خواجه شد و قطع تعلقات ظاهری نموده به سمرقند
و بخارا شتافت و چندی به اکتساب علوم رسمیه اشتغال فرمود از آنجا بخراسان رفت و در خراسان نشو و نما یافت و در هارون که از
توابع نیشابور است بصحبت فیض منقبت شیخ عثمان هارونی رسیده دست ارادت بدامن سعادت آورده بیست سال صحبت

شیخ عثمان بریاضات شاقه گذشته و بسفرها و غربت بلیالی ایام بسر برده و ملازمت ساخته بخدمت بسیاری از اکابر که از آن جمله شیخ نجم الدین
کبری بود و دیگر مشایخ عظام و اولیای کرام رسیده و مرو رباز مراتب همت طلب بلند کرده سر انداخت و بخدمت خواجه بدو و امثال
بخواجه بود و چشتی میرسیده و نشستند و استظهار ابراهیم ادهم قبل از آمدن سلطان معز الدین سام و بعد از آنکه بهند و ازحضرت
پیر خود بهند آمده در اجمیر اقامت گزیده علوشان مواجیدان ... است که این خاک کیمیا را بنا از شندی بشکن شعله ... نوا
پرداخت و خواجه قطب الدین اوشی از جانشین در ماه رجب سال پانصد و بیست و دو در بلده اجمیر بامام ابو اللیث سمرقندی می‌رسد
شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد الدین کرمانی و جمعی از بزرگان دین به ارادت خواجه معین الدین قایل گشته شیخ فرید
شکرگنج که در پتن پنجاب آسوده اند مرید خواجه قطب الدین اند و شیخ نظام الدین اولیا پیر امیر خسرو دست ارادت بشیخ فرید داده
اند و سلسلهٔ چشتیه تمام بخواجه منتهی میشود بالجمله آنحضرت بجاذبهٔ شوق قدم در شاهراه طلب نهاده متوجه زیارت خواجه شدند
و چون موضع کلاولی مخیم اردوی ظفرقرین گردید چغتی خان که در بساط قرب راه سخن داشت حقیقت دولتخواهی راجه بارهمل که در طاعت
مجالس بوس کلان راجپوت نسبت بعرض اشرف رسانید که از آن تاریخ که در دهلی بسعادت آستانبوس شرف استسعاد یافته همواره بلوازم
دولتخواهی بتقدیم رسانیده اما مدتیست که از بدسلوکی شرف الدین حسین میرزا که نوعظیم بخاطر راه داده در شعاب جبال متحصن است
اگر پرتو التفات حضرت خاقانی شامل حال او شود در آئینه سعادت زمین بوس دریافته مصدر خدمات شایسته خواهد شد
و مجملی از بدسلوکی میرزا شرف الدین حسین آنکه چون سرکار میوات بجاگیر او مقرر گشت خواست که قصبهٔ امیر را که وطن مألوف
راجه بارهمل است بتصرف خود در آورد و درین اثنا سوجا پسر پورنمل برادر کلان بارهمل بجهت منازعت ریاست و شرارت ذاتی بمیرزا شرف الدین
حسین التجا برده از غایت فتنه پردازی بمقدمات تحریک آمیز درمیان آورد و آخر الامر میرزا لشکر بسر راجپوتان کشید چون آتش زبانهٔ خانه
آشنا برخاسته بود بصلح قرار یافت و مبلغی برسم خراج مقرر ساخته جگناته پسر راجه بارهمل و راج سنگه پسر آسکرن و کنگار پسر جگمال برادرزادهای راجه
بارهمل را گروگرفته عنان عزیمت بسوی اجمیر معطوف داشت و درین وقت که بوسیله چغتای خان حقیقت حال بموقف رسید حکم شد که چغتای خان
راجه بارهمل را با سایر اولاد و احفاد بملازمت آورد و چون بقصبه دیوسه نزول اجلال اتفاق افتاد چپل پسر روپسی برادر راجه بارهمل که کلانتر آن سرزمین بود بوسیله
مقربان درگاه معلی دولت زمین بوس دریافت آنحضرت فرمودند که آمدن این محسوب نیست باید که روپسی خود احراز دولت ملازمت نماید
ناچار روپسی آمده بسجده آستان علیین آشیان مفتخر و مباهی گردید و روز دیگر که قصبه سانگانیر مضرب خیام نصرت اعتصام گشت راجه بارهمل با اکثری
از فرزندان و خویشان بغیر از راجه بهگونت داس پسر کلان خود که بمحافظت اهل و عیال گذاشته بود بسجود قدسی آستان فرق
عزت برافراخت و به انواع مرحمت و اقسام شفقت تسلی خاطر او فرموده در زمرهٔ بندهای خاص منتظم ساختند و از آنجا که
غریب نوازی شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت است حسب الالتماس راجه بارهمل صبیهٔ او را داخل پرستاران حرم سرای عزت فرمودند و به این
نسبت پایهٔ قدر او را از امثال و اقران و سایر زمینداران برافراختند و درین ایام که منزل بمنزل به نشاط شکار خوشوقت گشته متوجه اجمیر بودند
یکی از چیته بانان خاصه پای افزار یکی از رعایا را بزور کشیده گرفت و صاحب آن فریاد کنان بدرگاه آمد و بحسب اتفاق آواز آن
مظلوم بمسامع جلال رسید بعد از تحقیق و تفتیش صدور این حال معروض بارگاه سلطنت گردید فرمان قضا نشان از عنوان جلال بقطع پای آن غلام
یافت و این باعث آن شد که دیگر هیچ بی اعتدالی پا از اندازهٔ خود بیرون ننهد و دست تصرف بمال مردم دراز نسازد و چون قصبه سانبهر
مورد اردوی ظفرقرین گشت شرف الدین حسین میرزا بسعادت ملازمت دریافته پیشکشهای لایق گذرانید و حکم شد که جگناته و راج سنگه
و کنگار را که میرزا گرو نگاه داشته حاضر سازد و از آنجا موکب اقبال برجناح استعجال متوجه اجمیر گردید و بساعت مسعود در خطهٔ فیض درآمد

اجمیر نزول سعادت اتفاق افتاد و زیارت روضه منوره حضرت خواجه قدس سره العزیز استسعاد اندوخته و سالکان مجاوران
آن روضه مقدسه را بجایزات و نذورات کامیاب ساختند و هم آنجا نظر حل پادشاهی را از راه سوارات عزیمت آورده چون
میرزا شرف الدین حسین بخدمت تسخیر میرته تعیین بوده و احوال آن بصورت انجام نیافته بود در سوم [illegible] شاه
بداغ خان و عبد المطلب پسران خواجه خان محمد حسین شیخ و جمعی کثیر را جاگیر در آن نواحی [illegible]
[illegible] دار الخلافت آگره معطوف داشتند و در حضرت ایشان جنگها شده و در آن جنگ وکلای میرزا شرف الدین
حسین را خلعت معاودت فرموده پس شمار بشهر دار الخلافه آگره شدند و ازانجا به گونت دهن و مالنگه و پسر او که
[illegible] در سلک حضرت خاقانی مراحمت یافته و مناصب ارجمند امتیاز یافته داخل امرای عظام خواهند شد
قرین رکاب سعادت ساخته راجه بارمل را رخصت دادند که سامان نموده مستعاقب خود را بملازمت رساند
در آن راه دور و دراز را بمدت سه روز قطع فرموده پنجم ماه اسفندارمز الهی موافق روز جمعه هشتم جمادی
الآخره بدار الخلافت آگره نزول اجلال اتفاق افتاد و قایع سال هفتم از جلوس ابد قرین
درین هنگام که نوروز سلطانی لیلی بیعش و کامرانی ارزانی شد و بهار جان نگار روی زمین را خاک روح نمای
دمید و حیات تازه طراوت و نضارت تازه بخشید آفتاب عالمتاب بعد از گذشتن سه ساعت و چهل دقیقه از روز
چهارشنبه پنجم رجب سال نهصد و شصت و نه قمری بیت الشرف خویش را منور و مزین ساخت و سال هفتم از
جلوس ابد قرین خاقانی روی زمین بدولت و اقبال آغاز شد و از سوانح اقبال که در ابتدای این سال چهره فال
بهره گشای آمال گردید فتح قلعه میرته است و مجملی ازین داستان آنکه در حین مراجعت از دار البرکه اجمیر میرزا
شرف الدین حسین با افواج ممالک گشا به تسخیر قلعه میرته تعیین شده بود و آن قلعه را راو مالدیو که از راجهای
معتبر و زمینداران بزرگ هندوستان است متصرف داشت و جیمال نام راجپوتی از معتمدان او بوفور شجاعت
و کثرت اقوام حاکم آنجا بود و دیو داس نام سرداری دیگر با پانصد سوار جرار که در جرأت و تهورگوی سبقت
از امثال و اقران میربود بکومک جیمال تعیین نموده القصه چون عساکر نصرت قرین بحوالی قلعه رسیدند جوشنها
آراسته و تیرانها پوشیده و بی محابا از گرد راه بمحاصره قلعه پرداختند و از اهل قلعه اصلا تعلّلی و حرکتی ظاهر نمیشد
چهار سوار را بگمان آنکه زیر جلوهی نموده بر در قلعه تاختند و چشم تیر و تیر آن جواب گرفته از اسپ سرنگون ساختند و جمعی از راجپوتان
بر فصیل قلعه برآمده خشت و سنگ و تیر و تفنگ و روغن جوشان از بالا ریختند و دو سوار از لشکر اسلام مردانه شربت
شهادت چشیدند و دو سوار دیگر زخمی مراجعت نموده به افواج قاهره ملحق گشتند میرزا شرف الدین حسین و دیگر اعیان
لشکر فیروزی اثر و[illegible] دیدند که اسباب قلعه گیری سرانجام نموده و مورچلها قسمت کرده از روی احتیاط بمحاصره پرداختند
اندک فرصتی سوای این کار دست گماشته سورچلها بقلعه نزدیک ساختند و از اطراف نقبها زدند و اهل قلعه در مقام مدافعه بوده
سواره بجمعی از جوانان کارطلب بیرون برآمده مردانگیها نمایان میکردند و بعد از مدتی جرأت و دست برد نموده
بازجو قلعه درون سر افگندند تا آنکه یکی از نقبها را آتش داده برج قلعه فرو ریخت و رخنه عظیم پیدا
افتاد و بهادران عرصه اقبال راه تسخیر مفتوح یافته دلیرانه تاختند و راجپوتان بدافعه آنجا هجوم آوردند و جنگی
سخت در پیوست و گروهی از مجاهدان لشکر اسلام بهشت برین و بسیاری از کفار بدرکه اسفل السافلین شتافتند

ازدحام این [illegible] آتش قتال اشتعال بود چون پرده ظلمت شب در میدان جهان کشاده [illegible] آمد هر کس به هر حیل خود را از
کشته و [illegible] بسلامت بدر [illegible] شد [illegible] کرد و چون صبح سعادت [illegible] خود را
قلعه [illegible] یافت در [illegible] بود [illegible] از [illegible] که در آن [illegible] اهل طلب [illegible] و میرزا شرف الدین
حسین [illegible] شیخ [illegible] الکه [illegible] اسباب و [illegible] خود را [illegible] گذاشته [illegible] بود [illegible]
قرار داد [illegible] افواج [illegible] از [illegible] داشته [illegible] جانب سلامت [illegible] بود
از کمال جهالت و ضلالت [illegible] افتاد [illegible] تمام اسباب [illegible] خود را پاک سوخت آنگاه [illegible]
[illegible] بالتصدر [illegible] خود [illegible] تمکین و آرام [illegible]
شد چون [illegible] پادشاهی بود [illegible] قدیم [illegible] داشته [illegible] و میرزا
شرف الدین حسین [illegible] اسباب خود را سوخته [illegible] خانه [illegible] دارد
این [illegible] که از [illegible] گذشته جان بسلامت برد میرزا شرف الدین حسین [illegible] معقول افتاد [illegible]
[illegible] بوده است از این [illegible] خان [illegible]
[illegible] از جانبین [illegible] آمده و [illegible] از طرفین [illegible] از جان گذشته [illegible] تیغ [illegible] شجاعت
[illegible] تا [illegible] و [illegible] بسیار [illegible] کرده و آخر از اسب [illegible] شده
[illegible] سپاهیان هجوم آورده او را پاره پاره ساختند و راجپوت بسیار در عرصه کارزار بر خاک هلاک
افتادند [illegible] شیخ [illegible] خان [illegible] گرفته [illegible] خود آمدند و [illegible] دیده [illegible]
[illegible] از جنگ [illegible] دوازده سال خود را بلباس جوکیان ظاهر ساخت [illegible] بود والعلم عندالله

مصاف خاقان گیتی ستان با متمردان موضع [illegible] و قتال آنها

در این وقت [illegible] از آب چون گذشته [illegible] سکیت [illegible] کرده [illegible]
[illegible] مقصود [illegible] متمردان آن موضع [illegible]
[illegible] بی گناه گشته اموال و اسباب [illegible] برده اند و چون [illegible] مردم این [illegible]
[illegible] علی الخصوص هشت مواضع از پرگنه سکیت [illegible]
[illegible] که ملازمان رکاب عالی [illegible] و آماده باشند که فردا صبح [illegible] آن کرده [illegible]
[illegible] رکاب ظفر انتساب [illegible] والتی [illegible] ساختند
[illegible] صبح [illegible] عالی [illegible] آن [illegible] که متمردان از [illegible] افواج
[illegible] خود را گذاشته فرار نموده اند لاجرم آتش قهرمان جلال اشتعال یافت و حکم عالی [illegible] پیوست که
[illegible] آن [illegible] مفسدان [illegible] روزگار [illegible] رسانند و [illegible]
[illegible] و اشتعال آتش غضب خود [illegible] تمام [illegible] روان شدند و قریب [illegible] روز [illegible]
[illegible] آمده بودند رسیدند و حکم شد که [illegible] از اطراف [illegible] در آمده آن [illegible]
[illegible] ساختند و مردم [illegible] و مخارج را استحکام داده [illegible] ساختند [illegible]

در دوست و در میان مخالفان عجب هیبتی فرو ریخته داشتند چنانچه باید کار از پیش نرفت و معدودی چند از سپاهیان [illegible]
گروه کثرت شمرد و اسب بود در چنین جا مرده طلبکار گوشه عافیت بود و مردم طالبان [illegible] اهالی طرفین [illegible] رسیده
بدیگر اقبال و دست به ظفر بود و در آن وقت خود به دولت اقبال به فیل [illegible] سوار بود و چون در پیش و [illegible] آتش [illegible]
و در آمدن فیل دشوار بود از جانب دیگر فیل را در آورده و چون فیل [illegible] دید در آمد [illegible] جانب او مغلوب شود که
جوان [illegible] زره [illegible] با سپاهی [illegible] در تلاش آمد و از آنکه رستم خان [illegible] زره پوشیده بود بخاطر رسید که
که مگر او باشد و چون [illegible] شناخت شد ظاهر شد که مقبل خان است از کمال جرأت و شور [illegible] و [illegible] ادرا
از اوج جلادت [illegible] انداز و دیگر [illegible] بحالت او هجوم آورده اند جمعی از [illegible] در آن حال [illegible]
شد که بر بام برآمده [illegible] و از همه بیشتر سید علی خوردبیگ منعم خان خانخانان خود را رسانیده بسیاری [illegible]
او را اند و آن [illegible] را که با مقبل خان [illegible] سنگ [illegible] بهلاک انداخت و فیل کوه شکوه [illegible]
آمده بیابان وجود بسیاری از [illegible] در اطراف و جوانب تیر و چوب و سنگ و خشت [illegible]
گرفت و حمایت ایزدی که همه جا و همه وقت حافظ و ناصر آن برگزیده درگاه الهی است نگاهبانی فرموده در اثنای
این جنگ مغلوبه دست فیل پادشاهی بچاه غله فرو رفت و جهار خان فوجدار که در عقب فیل نشسته بود بر بالای آنحضرت
افتاد و عنایت کریم کارساز دست فیل از چنان چاهی بسلامت بر آمد و بندگان حضرت تلاش داشتند که فیل را [illegible]
که اکثر [illegible] و در آنجا مغلوب شده اند رسانیده [illegible] و بغیر از راجه بهگونت [illegible] و راجه [illegible]
رکاب سعادت همراه نبود در این وقت خون گرفته روبرو آمده شمشیری بر سر فیل انداخت [illegible]
آهنین که در دندان فیل بجهت [illegible] و استحکام می بندند رسید و از ضرب آن [illegible] و فیل [illegible] چشم
غضب آن شده و [illegible] با حال قهر ساخت و ناگاه پسر پانزده ساله از بالای بام به اضطراب خود را [illegible] پادشاهی
انداخت و جهار خان خواست که او را از هم گذراند مرحمت ذاتی و شفقت جبلی آنحضرت مانع آمد حکم شد که او را
نگاه دارند و چون نزدیک محوطه رسیدند فیل را [illegible] دیواری اشارت شده بود [illegible] خان فوجدار آنحضرت
نا شناخته از دور [illegible] کنان فریاد میکرد که جهت خدای سر تو باد فیل را بجائی خوب رسانیده [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] کرد و از پس که تیر و تفنگ [illegible] تیر بر سینه خاصه رسید و [illegible] این حال تاتار خان
فریاد بر کشید که پادشاهم در این [illegible] یاران [illegible] جهار خان [illegible] گفت که چه وقت نام بردن است بالجمله فیل
خاصه دیوار [illegible] را شکسته در آمد و چند فیل دیگر هم همراه رسیدند و جمعی کثیر از آن سرکشان سیاه بخت [illegible] الاسفل [illegible]
[illegible] مضبوط شده بود و موجب حکم [illegible] خانه را [illegible] آتش در زدند و در آنجا [illegible] آتش قهر الهی
سوخت [illegible] عرصه کارزار [illegible] که [illegible] با زور بازوی قدرت [illegible] آید

تعین شدن عبدالله خان اوزبک بضبط ولایت مالوه چون ادهم خان از
[illegible] خدمت [illegible] پیر محمد خان مستقل حاکم مالوه شد باز بهادر که در ایام [illegible]
بسیار [illegible] حاکم خاندیس [illegible] پناه برده بود در این وقت [illegible] و از میران کومک گرفته بمالوه شتافت
و چون به پیر محمد خان خبر رسید که باز بهادر [illegible] آمده در سرانجام [illegible] و جمعیت [illegible] پیر محمد خان با فوجی

رسیده متوجه جنگ او شدند و بازبهادر در سنه [illegible] از رسیدن [illegible] اندک زد و خورد شکست یافته بجانب
افتاده حصار منصوره قریب بلسنج و هفت روز راحت نموده غنایم فراوان بتصرف آوردند و از انجا پیر محمد خان به تسخیر
قلعه بیجاگره از قلاع حصین ولایت مالوه است و بتصرف اعتماد خان نام یکی از ملازمان بازبهادر بود متوجه شده و چون
مدت ممتد کیمیا و ران لشکر منصور تردد نمایان کرده اهل حصار در لوازم قلعه داری اهتمام شایسته بظهور آورده‌ند
سحری خسرو شاه که سرآمد ملازمان پیر محمد خان بود دسته چند ترتیب نموده بر فراز قلعه بر آمد و چون هنگام آن بود
این جوان گرفت نزدیک رسیده بود دسته خواب غفلت داشتند تا آنکه قریب دویست جوان کار طلب بتدریج
بقلعه در آمدند و بعد از رسیدن صبح مخالفان خبر یافته بجنگ مبادرت نمودند از طرفین تردد شایسته بظهور
پیوست و تا آخر اهل قلعه فریاد الامان بر داشته متفرق گشتند و اعتماد خان مذکور با یک کس دیگر امان گویان
می آمد که تیرش به او رسید و سال و ملک بتصرف گردید و بقیة السیف حرکت المذبوح کرده اکثری کشته شدند چندی امان
یافته بدر رفتند و غنایم بسیار و ان بتصرف اولیای دولت ابد مقرون افتاد و پیر محمد خان روزی چند در ان قلعه طرح
اقامت افکنده و خاطر از ضبط آن سرکار پرداخته متوجه سلطان پور و نذربار گردید و به اندک تردد سلطان پور را
داخل ممالک محروسه ساخته عنان مراجعت بقلعه بیجاگره معطوف داشت و چون خبر یافت که بازبهادر میران مبارک شاه
التجا برده و در مقام سامان لشکر است پیش دستی نموده با هزار جوان چیده بصوب آسیر و برهانپور القا غر نمود و از آب
نربده گذشته یک شب چند گروه را در نوردیده و قریب با سیر رفته مختصری بود در انجا لشان یک زنجیر فیل مست
یافته از گرد راه جلو ریز خود را بقلعه رسانیده و بر سر سواری استخبار نمود و آن فیل از ضمائم غنایم گشت اتفاقاً میران
مبارک شاه فوجی آراسته از آسیر بمحافظت آن محله فرستاده بود در ان هنگام که اولیای دولت قاهره از تسخیر قلعه وا
پرداخته متوجه برهانپور بودند فوج میران نمودار شد پیر محمد خان جمعی را همراه خسرو شاه و بار علی بلوچ بدفع اتحاد تعین
فرمود و به اندک تردد سلسله جمعیت غنیم گسیخته گشت و اکثر مخالفان زخم تیغ ستیز آواره خرابه عدم گردیدند بمقارن
طلوع کوکب صبح اعلام ظفر انجام پیر محمد خان از مطلع برهانپور طالع گشت و بران معموره آتش نهب و تاراج زبانه کشید
و انجان شهری که نمونه از مصر جامع بود در طرفة العین بغارت رفت و چندان ناطق و صامت بدست لشکریان
افتاد که محاسب روزگار از عهده احصار آن بیرون نتواند آمد و میران مبارک شاه که آبا عن جد والی آن ممالک
بود صلاح حال خود در تحصن قلعه آسیر دانسته بلوازم قلعه داری همت گماشت و پیر محمد خان مصلحت وقت در
معاودت دانسته علم مراجعت بصوب بیجاگره بر افراشت و در اثنای راه خبر رسید که بازبهادر جمعیت نیک فراهم
آورده باتفاق امرای خاندیس بعزم رزم شتافته و چون غنایم موفور و اموال غیر محصور از تاراج برهانپور بدست
سپاه منصور افتاده بود و اکثر مردم بجهت گرد آوری اموال و اسباب بخود در مانده بودند پیر محمد خان از استماع این خبر
وحشت پریشان خاطر گشته مجلس کنکاش آراست رای جمعی بران قرار گرفت که چون مردم متفرق شده اند جنگ
را طرح داده و از آب نربده گذشته روزی چند در قصبه مندیه اوقات بسر باید برد و بساز لشکر از سر نو نموده متوجه جنگ
باید شد و از انجا که هر طلوعی را هبوطی لازم و هر کمالی را زوالی محتوم است پیر محمد خان سخن راست مخلصان را
نشنیده بجا بر قرار داد و چون امر دیگر رقم زده کلک تقدیر شده بود از یاران و نوکران تردد راستی که توقع داشت بوقوع

شیامه و بیاهی ثبات و قرار سرداران انجامید و کار بجایی رسید که پیر محمد خان دستگیر شد و یار علی بلوچ که از گرم خوردگان
این بادیهٔ خونخوار خسران بود عنان اختیار از دست پیر محمد خان کشیده بعنف و اکراه از جنگگاه بیرون برد
و قریب شام بکنار نربده رسیده و سراسیمه خود را به آب زدند اتفاقاً در میان آب قطار اشتری میگذشت اسپ
پیر محمد خان رم کرده چراغ پا شد و خانزاد را در آب انداخت و چون اجل جلوگیر شده بود عنان تماسک از دست
رفته غریق بحر فنا گردید بعد از وقوع این سانحهٔ غیرت بخش قیا خان گنگ و شاه محمد قلاتی و حبیب علیخان و جمعی
از امرا که کمک او و جاگیردار صوبهٔ مالوه بودند دل از دست داده بدرگاه گیتی پناه شتافتند و مورد عتاب
و خطاب پادشاهانه شده هر کدام در خور تقصیر سزا یافتند و باز بهادر فرصت غنیمت شمرده و قابو یافته جلوریز
بمالوه درآمد و تمام آن ممالک را مفت و رایگان متصرف شد لاجرم رای جهان آرای ممالک کشای خاقان
گیتی ستان چنان اقتضا فرمود که یکی از امرای صاحب شوکت که بوفور شجاعت و حسن تدبیر متصف
باشد بضبط آن ولایت تعیین فرمایند آخر قرعهٔ این خدمت بنام عبدالله خان اوزبک افتاد و بموجب
حکم متوجه تسخیر مالوه شد و خواجه معین الدین احمد فرنخودی را که از کمال رشد و کاردانی بخطاب خانی
شرف اختصاص داشت بکمک او رخصت فرمودند و مقرر شد که بعد از تسخیر ممالک و انتظام محال جاگیر
و تعیین خالصات معین الدین احمد خان متوجه ملازمت شود و عبدالله خان بحکومت آنجا مقرر باشد و چون
عبدالله خان بولایت مالوه درآمد باز بهادر تاب مقاومت نیاورده و آوارهٔ بیابان حسرت و ناکامی دست
از مالوه باز داشته روی بگریز نهاد و جمعی از بهادران کارطلب بتعاقب باز بهادر شتافتند بسیاری
از مردم او در اثنای گریختن بقتل رسیدند و عبدالله خان در بلدهٔ مندو که پای تخت سلاطین مالوه بود قرار
گرفته قصبات و پرگنات آن مملکت را به امرا تقسیم نمود و معین الدین احمد خان بعد از ضبط ولایت و
تقسیم جاگیر متوجه ادراک سعادت ملازمت گردیده بسجدهٔ سدهٔ خلافت سربلندی یافت و باز بهادر آوارهٔ دشت
ادبار گردیده روزی چند برانا اودی سنگه التجا برده روزگاری بهزار ناکامی گذرانید و چون صلاح حال و مآل خود
منحصر در بازگشت بدرگاه سلاطین پناه دانست لاجرم بوسیلهٔ مقربان بارگاه عزت جبین خجلت باستان بادشاه
جرم بخش عذرپذیر نهاد چنانچه در محل خود نگاشتهٔ کلک بیان خواهد شد. و از غرائب وقائع آنکه روزی که پیر محمد خان
بقصد تسخیر مملکت بیجاگره و کهرگون از قلعهٔ مندو بیرون میرفت بخدمت مجذوبی که از مفردان روزگار بود در
دروازهٔ مسجد جامع مندو می نشست و بکشف و کرامات و خرق عادات اشتهار داشت رفته فاتحه التماس نمود
و آن عزیز از پیر محمد خان پرسید که مصحف مجید همراه هست پیر محمد خان حمایل مصحف طلبیده پیش نهاد و بطریق
تفاؤل کشوده بدست پیر محمد خان داد اتفاقاً سطر اول صفحهٔ نخستین این آیهٔ کریمه برآمده بود و اغرقنا آل فرعون و انتم تنظرون
پیر محمد خان از روی نخوت و تکبر دست بآزار آن عزیز دراز کرده دو سه مشتی زد و در اندک وقتی آنچه مصحف مجید بدان ناطق شده بود بتحقیق
ظهور انجامید. از سوانح اقبال آمدن ایلچی شاه مغفرت پناه شاه طهماسب صفوی فرمانروای ایرانست چون از سوابق ایام روابط دوستی
و دواد و قواعد محبت و اتحاد میان این دو دودمان عالیشان از آن سلسلهٔ رفیع مکان استحکام داشت و در [illegible] شاه مغفرت پناه [illegible]
منصب وکالت کلاه گوشهٔ عزت می افراخت و حضرت شاه او را عمو اعلی خطاب میفرمودند بحکم آنکه حضرت جنت آشیانی [illegible] خاقانی [illegible]

عراق بود وداع نامه تحف و هدایا بمصحوب سفارت ایلچی بدرگاه معلی بیت و ارسال داشتند و چون ایلچی مذکور بحوالی
دارالخلافت آگره رسید حضرت شاهنشاهی امرا و اعیان سلطنت را باستقبال فرستاده و بتعظیم و احترام تمام نخست در
اردو خانه فرمود مبلغ چهار ده لک دام از دست که مرزا و توران رایج عراقست با دیگر لوازم بطریق اقامت مرحمت فرموده ما
بعد از چند روز که ایلچی از محنت سفر آسود فرطی عاطفت شرف ورود و سعادت کورنش ملازمت اختصاص بخشیده
و مکتوب اخلاص که بخدمت مشتمل بر مراسم اخلاص و یکجهتی و تمهید قواعد محبت و دوستی بود با سایر تحف و هدایا که ایلچی آورده بود از
و بعد از عرض مراسم تعزیت و ادای تهنیت بندگان اعلیحضرت بزبان ملاطفت و عاطفت احوال شاه پرسیده ایلچی
را بتفقدات گوناگون نوازش فرموده حکم شد که امرای عظام ایلچی را ضیافت نموده از آنچه باید دست بدست نذره
کوتاه و دستی خاصه و [illegible] که بیگ در درگاه گیتی پناه بود هر چند روز ده لک دستلک از خزانه عامره
مدد خرج عنایت میفرمودند چون رخصت انعطاف از آستانه داشتند مبلغ بیست لک دام با دیگر اجناس که کمتر
در باب رضا [illegible] عراق است خرج راه عنایت شد و حضرت شاه از نفایس روزگار و نوادر هر دیار ارمغانهای
گرانبها همراه ایلچیان فرستادند

شهادت یافتن اتکه خان به تیغ بی باکی ادهم خان و سیاست نمودن آن سفاک بی باک در پیشگاه معدلت حضرت خاقانی

که بحمایت و حراست ربانی از صغر سن در دامن عصمت قباب ماهم انکه تربیت یافته بودند و آن ملیمه بحسب تعالی
مرتبت حقوق خدمت قدیم و نسبت بندگی مستقیم به این دولت داشت ادهم خان پسرش از خود روئی بان
در ملازمت آنحضرت گستاخ بر آمده و بهمین تربیت و قدر دانی آنحضرت بمراتب بلند بمناصب ارجمند [illegible]
نموده و به نسبت قرب خدمت والده اش بغرور گشته قدم از اندازه ادب بیرون می نهاد و بخت بی عهد الامان
می نسبت و حضرت خاقانی مراعات حقوق والده اش فرموده از اطوار ناهنجار و سلوک ناهموار او اغماض
عین میکردند تا آنکه در یولا که خان اعظم شمس الدین محمد خان اتکه از روی راستی و درستی و اخلاص بتمشیت
مهمات مالی و ملکی پرداخت و حل و عقد و قبض و بسط امور سلطنت برای رزین او تفویض یافت
جمعی از کسرگان واقعه طلب از میان دو سنگ ار دمیخواستند بنابر بغض و حسد کینه اتکه خان را در دل گرفته
بمقدمات دور از کار و سخنان فریب آمیز معقول ادهم خان ساختند و اگر او را از میان بر دارند مدار
سلطنت و حکومت هندوستان بر تو خواهد بود خصوص منعم خان که میخواست وکیل السلطنت باشد تحریک
و تحریض آن بدمست باده جوانی و دولت و مدهوش نشاء غرور و نخوت بیشتر نمود و شهاب خان هیمه
واسطه برین آتش زده و اسباب شورش و فتنه سر انجام یافت تا آنکه روز پنجشنبه خرداد ماه الهی موافق شنبه
دوازدهم رمضان در صدر دیوان اتکه خان و منعم خان و شهاب الدین احمد خان و سایر ارکان دولت
و اعیان سلطنت نشسته به انتظام مهام ملکی اشتغال داشتند که ادهم خان سبیل اعتدال الانه با جمعی از اوباش
آمده دران بارگاه دولت داخل شده و حاضران مجلس بتعظیم او برخاستند و اتکه خان نیم قیامی کرد و آن سفاک
بی باک بمجرد رسیدن بی محابا دست به خنجر برده متوجه اتکه خان شد و خوشم اوزبک و دیگر ملازمان خود چشم
آلوده اشارت نمود که چه ایستاده اید و ظاهرا از منزل خود هم به این قصد بر آمده بود القصه خوشم بیدولت

شنیده و زخم کاری بسینه آن صدرنشین دستگاه سعادت رسانید و اتکه خان سراسیمه و مضطرب بجانب دولت
سرای بادشاهی دوید و درین اثنا خدا معروف ملازم ادهم خان بیرون رسانید و شمشیر انداخت و آن رکن السلطنة
در صحن دولتخانه بدرجه شهادت فائز گشت و ازین حادثه هائله شور و غوغای عظیم و وحشت غریب از خواصی دولت
سرای اقبال برخاست و آن بی اعتدال خون گرفته برآمد به تیاگ سنا خانه متوجه حرم سرای عالی شده و
خواست که شمشیر در دست سرزده داخل در آید خواجه نعمت خواجه سرای در را بروی آن مغرور در را مقفل ساخت
و آن کم فرصت هر چند تلاش نمود خواجه نعمت توفیق خدمت یافته در نگشود و حضرت خاقانی که بر بستر
راحت و کامرانی تکیه فرموده بودند ازین شورش و آشوب بیدار شده باعث غوغا پرسیدند که چیست
و چون هیچ یک از پردگیان حرم سرای دولت از صورت حال اطلاع نداشتند آنحضرت خود سر از دیوار
قصر بیرون آورده استکشاف احوال فرمودند رفیق چهار منصب که از فدویان درگاه بود حقیقت ماجرا معروض
داشت و اشارت بقالب خون آلود آن شهید سعید نمود حضرت خاقانی بقهرمان جلال برافروخته باضطراب
تمام متوجه بیرون شدند و درین وقت بی آنکه طلب فرمایند یکی از پرستاران سراپرده عزت شمشیر خاصه
بدست آنحضرت داد و آن شیر دل بزور بازوی تایید الهی شمشیر گرفته بجانب ایوانی که ادهم خان در آنجا بود متوجه گردیدند و چون چشم خشم آلود شهریار عدالت آثار
بران مدبر برگشته روزگار افتاد از روی غضب فرمودند که ای بچه لاده چرا اتکه را کشتی آن خیره چشم گستاخ پیش دویده هردو
دست حضرت را گرفته گفت که بادشاه غور رسی فرمایند که چه کس او را کشته و تقدیر تماشی هم شد و حاضران بساط
قرب را جگر کوش گشتم که در چنین وقتی هیچکس را توفیق یاوری نگردد که آن سیاه بخت را نزدیک نگذارد و حضرت
خاقانی بزور قدرت الهی دستهای خود را از چنگ ادهم خان خلاص ساخته بشدت غضب مشتی بر روی او زدند
که مانند کبوتر بچه معلق بر زمین افتاده از هوش رفت و از فرط غصه و خشم بحاضران بساط دولت اشارت فرمودند
که این دیوانه گستاخ را ببندید فرحت خان خاص خیل و سنگرام هوسناک و جمعی دیگر دویده او را بستند
و حکم شد که از بالای صفه سرنگون ساخته بیندازند و در وقت انداختن چون پاهایش بر زمین خورد و از مرد [illegible]
نبود باز حکم شد که او را به بالا آورده سرنگون اندازند درین مرتبه بشدت تمام معلق انداختند چنانچه مغز
او پراگنده گشت و آن سرگشته روزگار پریشان دماغ در حال بجزای اعمال و سزای افعال خود رسید و چون منعم خان
و شهاب خان باعث این فتنه و آشوب شده بودند از صولت غضب بادشاهی هراسیده راه
فرار پیش گرفتند و یوسف محمد خان پسر بزرگ اتکه خان از واقعه پدر گرامی قدر وقوف یافته
با اتکه خیل مسلح گردیده سر راه برادهم خان و ماهم انگه گرفت و غافل ازینکه شهریار معدلت شعار
حقوق نسبت ماهم انگه را منظور نداشته آن خون گرفته را در سیاستگاه فرمان سلطنت بقصاص رسانیده
اند و بعد از آنکه حقیقت حال معلوم آنجماعه شد این سخن را از اخفا باور نداشته بیقین تصور نکردند لاجرم
حضرت خاقانی شیخ محمد غزنوی را طلب داشته ادهم خان مقتول را با او نمودند و او رفته تسلی
بخش خاطر بر هم خورده اتکه خیل گشت و آن همه شور و شغب فرونشست و ماهم انگه که در منزل خود بر
بستر بیماری افتاده بود شنید که ادهم خان چنین بی اعتدالی کرده و بندگان حضرت او را مقید ساخته اند

تعلق مادرے و مهر فرزندے او را بر داشته بخدمت اشرف آمده بود که شاید پیش خود را اخلاص تواند ساخت
حضرت خاقانی ماهم انگه را دیده فرمودند که ادهم خان انگه ما را کشت ما هم او را بپاداش بقصاص رسانیدیم
آن عاقله روزگار معروض داشت که خوب کردید انچه آن حضرت میفرمایند موافق حق و مطابق عدالت
است اما بهوش باز شکر کرد که پیش از گذشته باشند نه بسته گفته بلکی با ورد رستم خان صورت واقعه پوشیده
با ماهم انگه گفته ما هم انگه پرسید که بچه طریق گشته اند جواب داد که از زخم گرزے بر روے او
جراحات دیگر نیز رسیده اما موت ان از رفتن پیالهی بود که تا شیدی بر روے او رسیده بود و چون گفته شد ان
پسندیدند ماهم انگه گریه شروع و خضوع و خشوع نمود و بیطاقتی و اضطراب بسیار آغاز نهاد و درخواست
کرد که بنعش فرزند بجان پیوند خود رود حضرت خاقانی بجهت تسلی خاطر او اظهار ندامت و پشیمانی
فرموده چندان دلجوئی او کردند که اندک تسکین یافت و از غور شفقت و دلدارے نگاه داشتند
که بخانه رفته پیش خود را بآن حال به بیند و حکم فرمودند که بزودے تجهیز و تکفین ادهم خان کرده نعش
او را بدهلی روان ساختند و روز دیگر ماهم انگه بخانه خود رفته بلوازم سوگوارے و مراسم عزاداری
پرداخت و چون تعلق مفرط بآن فرزند داشت نتوانست ضبط احوال خود نموده بمرض او روی و ترانه
آورد و ارکان عافیت تزلزل پذیرفت و بعد از ین واقعه بچهل روز مسافر ملک نیستی گردید و خاطر
قدسی مظاهر آن حضرت از قضیه ناگزیر ماهم انگه بغایت آشفتگی و گرانی کشیده و بدا عزاز و اکرام
تمام نعش او را نیز بدهلی فرستادند و خود هم قدمے چند بمشایعت نعش آن عفت سرشت رفته
رخصت فرمودند و بحکم اشرف عمارت عالی بر سر مزار او اساس یافت و همچنین در خاطر حق آگاه بود که
فرزندان اتکه خان و التیام جراحت قلب ایشان توجهات منبعدی دل داشتند و از سوانح دولت افزا
تربیت فرمودن اعتماد خان است و انتظام یافتن محال خالصات بحسن تدبیر و کاردانی او و چون
در جنب بخشش و بریزش دل دریا نوال دوست گیتی عیال خاقان ممالک ستان سرمایهٔ بحر و کان بغایت
مختصر و بی وقع مے نمود با وجود وسعت هندوستان و فراوانی حاصلات آن درین مدت در خزینه
عامره مبلغی معتد به که بمصلحت ملک گیری و جهان کشائی وفا کند فراهم نیامده بود و متصدیان مهمات
سرکار عالی چه از کم فرصتی و چه از نارسائی در انتظام مهام خالصات و جمع خزائن نمی پرداختند درینولا که
دست تصرف حق ناشناسان متغلب از دامن غلو کوتاه شده و خواجه پهول ملک خواجه سرا که در ایام حکومت سلیم شاه پسر شیر شاه بجوهر رشد
و کاردانی خطاب محمد خانی یافته بود به پرتو عنایت حضرت خاقانی شامل حال او گشت و آن سعادتمند از روی اخلاص مصدر خدمات
شایسته گردید پادشاه قدرپرور او را بخطاب اعتماد خانی ممتاز ساخته بسرانجام محال خالصات و تحصیل خزانه و سربراهی بیوتات عالی اختصاص
بخشیدند و جمیع پرگنات خالصات که متصرف ارباب تغلب بود از ایشان انتزاع فرموده به اعتماد خان حواله شد و او نیز بقواعد و تنخواه
پسندیده خدمت در باب ضوابط حسابی و قوانین مستحسنه مساعی موفور بظهور آورد و در اندک فرصتی هم خالصات معمور
و هم خزائن معمور گشت و مهمات سرکار عالی نظام و رونق دیگر یافت و از بدایع وقایع آنکه گرفتار شدن آصف خان از جملهٔ امرای
عظیم در یک روز بتحریک منعم خان و فتنه سازی او و حادث شده بجهت استقلال خود که مهیج عروس مملکت از پی رحمت رقیب آغوش اعتبار گسترد

و بآباد بود و آن دو کس مستقلا باو نمی رسید. در بیوتات و در دیگر حکومت کابل پیش نهاد همت گردانیده ساخته بود. موافقت قاسم خان [illegible]
از راه او این کوه و سواکات پیشتر [illegible] نوشته است که خود را به او به سلامت رساند چون حقیقت حال بسامع جلال رسید
آن راجه قصبه نهاده رفت بود و در کشمیر خان مجلس و هم بود را اول کاری نمی از راه باطل بخاطر راه داده و آخر به تحریک آن رسید و
ارادت گزیده و مراجعت خود آنجا نمود و خود را در آن گشته او به طلاقات و گرامی نخواهد ساخت و هر چند از ارباب عرض در حقیقت
یافته و ضبط اموال و اسباب او بجز هیچ و کتابه هر چند و اشت نمودند آن حضرت از بزرگی ذات و وسعت حوصله شفقت در حق آنها
کشید فرمود و نفرمود کریم نهاد اهدا می به او مدد نداده و گرده و نه وظیفه اگر منعم خان بکابل برود آنهم بآک است و او بخدا و تقدیم این دو مان
اولیع الشان است اموال و اسباب او را از عنایت بود هم فرستاد و فضا را بعد از تکاپوی فراوان و طی کوه و بیابان در جوالی
چنگز سرحد گجرات که بجاگیر میر محمود منشی مقرر بود محمود ایشان اتفاق افتاد و قاسم علی سیستانی ملازم میر محمود خبر یافت
که دو کس از امرا بسیمت ایجار رسیده اند و آثار خوف از ناصیه احوال ایشان هویداست بالاتفاق جمعی از اهل قصبه
بسر راه گرفته ایشان را نواحی آمده او بقید ساخت و میر محمود بار ها که بیا بمن خدمت و غیره وسیله نجات و رهید گرده امرا
موقف ماند تا انتظام یافته بود و ران نواحی جاگیر داشت ازین قضیه آگاه شده منعم خان را بخانه خود برد و وقت را
غنیمت شمرده در آداب مردمی و مهمانداری کوشیده بعد از تمام بخدمت حضرت خاقانی آورد و آن حضرت
بملاحظه اندیشه باطل او و فکر ها ناقص اهل روزگار بعواطف بیکران اختصاص بخشیده بهمان منصب وکالت
و خطاب خانخانی امتیاز داده و شتمنده باتواع مرحمت و انعام دلجویی خاطر برهم خورده او و اطمینان یافته و از سوانح
مسرت افزا آمدن تانسین است بدرگاه گیتی پناه و شرح این داستان بر سبیل اجمال آنکه میان تانسین در فنون
موسیقی و صنوف نغمه و تصانیف هندی سرآمد روزگار و یگانه این کار بود و در نغمه بندی و نغمه پردازی ها
سحر آفرین داشت و از اول آفرینش تا حال در هیچ قرنی و زمانی مثل او کسی نگذشته و طلب نمی آنکه
بعد ازین هم در کارخانه تکوین قسمین او جلوه گر نشود و در لطافت سخن و نزاکت مضامین ید طولی داشته و انواع
الوان نوعات تا تمنا های از عطا خانه الهی بر دریچه خاطر و قاد و ستش پرتو می افکند و آواز نشاطش اثر غریب
بود و از فیض نظر و قبول خاطر برگزیده بای درگاه ایزدی مطبوع دلها و مقبول خلقها بود و هر چه می بست
و می گفت از بس که سوز و تاثیر داشت بر زبانها می افتاد و در خاطرها نقش می بست بالجمله چون صیت نغمه پردازی
میان تانسین بلند آوازه شد و اهل این فن که بزبان هندی آن را کلاونت گویند تصانیف او را
شمع مجلس بهشت آیین ساخته بودند در خدمت آن حضرت خواندند و بخیر طلبی رسید که او گوشه عافیت
و عزلت گزیده و راحت خیال کرده و در پیش راجه رامچند راجه پنه بسر می برد و خاطر قدسی مظاهر حضرت خاقانی
از کمال جوهر شناسی و قدر دانی به طلب او توجه فرمود و جلال خان قورچی را که از مقبولان
بساط قرب بود به سخن سنجی و حدت طبع امتیاز داشت نزد راجه فرستادند که او را روانه درگاه سازد
راجه خلاف حکم از حیز قدرت خویش بیرون دانسته ناچار از روی ضرورت سر اطاعت
بر خط فرمان نهاد و میان تانسین را با سامان شایسته و پیشکشهای لایق از نفایس نامی و
جواهر گرامی بدرگاه خواقین پناه روانه ساخت راجه پیشکش و کدام جواهر مقدار بیان

و چنین باشد. القصه درین وقت اقبال خان فرستاده سلطان الدین یونس خاقان هرسه شیخ سلطان کامیاب صورت
معنی گردانید و اهل کرده اجلالات و سیرا امی کرد [illegible] گردید گاه و پادشاه [illegible] آمده و قریب صد فیل و دولت
رسیده سوار و افغانان که عمر و مشهور [illegible] و دولت و دیگر اسباب تجمل و سامان او [illegible] باید شود و حضرت
خاقان ممالک هندستان در مجلس اول یک کرور [illegible] کرده یک دو [illegible] [illegible] آن زمان هشتم هزار [illegible] اتفاق
است اقوام [illegible] و [illegible] [illegible] و در [illegible] ساخته مبلغها از نقد و جنس و رحمت می شود و مرحومان جوهر قابل و شت
و مسالک فرستند و بسیار من توجهات صوری و معنوی و تنبیهات ظاهری و باطنی آن حضرت ترقیات عظیم
و مراد رسیده و ابواب فتوحات بر وجنات خاطرش مفتوح گشت و لقد شش به عیار کامل رسید و امرا
حسین بن ابراهیم از تصانیف او در بیان است که هر کدام دلیل اعجاز بیان او است و اکثر بنام نامی
و القاب گرامی حضرت خاقانی [illegible] [illegible] [illegible] و قایع سال هشتم از مبداء جلوس
خاقان ممالک هندستان درین هنگام که نسیم نفس روح افزا بزم آرا گردید بلبلان باغ به تهنیت و
شش جهان افروز نغمه داوری بلند آوازه ساختند و عندلیبان چمن در کمال لطافت بخلق و فر گل نسرین
نعت مدح [illegible] رونق بارگاه صوت و کشش و آواز خوش خواندند **نظم** روز عیش و
عید بستان است ✤ روز بازار گل و ریحان است ✤ توده خاک عبیر آمیز است ✤ و آسمان باد گلاب افشان
[illegible] پرده [illegible] الحان بلبل ✤ مطرب بزمگه بستان است ✤ وز پی تهنیت نوروز ✤ باغ را باد صبا مهمان است
نیر اعظم عطیه بخش عالم بعد از [illegible] ساعت و سی و هشت دقیقه از روز پنجشنبه پانزدهم رجب نهصد و هفتاد و [illegible]
[illegible] به برج حمل تحویل نمود و سال هشتم از مبداء جلوس حضرت خاقانی به خرمی و شادمانی آغاز شد و از سوانح
که در افتتاح این سال خجسته فال بظهور پیوست مفتوح شدن ولایت پنه است به تیغ همت خواجه عبد المجید
آصف خان و شکست یافتن راجه رامچند و غازی خان تنور و شرح این کارنامه اقبال آنکه چون خواجه عبد المجید
بکار فرمائی سیف و قلم در امثال و اقران علم امتیاز برافراخت و ریتوا شهریار جوهرشناس او را بخطاب آصف خانی
شرف اختصاص بخشیدند سرکار کره را که ولایتی است بغایت وسیع در وجه تیول او مرحمت فرموده بضبط آن ناحیت
رخصت دادند چون تدبیر نخست در مقام تسخیر ملک پنه شد و براجه رامچند که از راجهای نامور و زمین داران معتبر
هندوستان است پیغام نمود که اگر فرمان برداری و خراج گذاری قبول نماید و غازی خان تنور را که پناه باو
برده و بدرگاه معلی فرستد بهر آیند از آسیب صدمات افواج قاهره محفوظ و مصون خواهد بود والا عنقریب به سزای
کردار ناهنجار خود خواهد رسید راجه از بخت برگشتگی سر از اطاعت برتافته در مقام جنگ و ستیز بر آمد آصف خان
به اقتضای اقبال روز افزون افواج ترتیب داده بر سر او رفت و راجه باتفاق غازی خان تنور لشکر فراوان از
[illegible] و افغان فراهم آورده به عرصه جنگ شتافت و از جانبین هنگامه کارزار و معرکه گیر و دار گرم شد و بعد از کشش
و کوشش بسیار و زد و خورد بیشمار آصف خان غالب آمد و غازی خان تنور با بسیاری از کسان او از ان
آن [illegible] به تیغ صاعقه بار جان نثار گردید و راجه رامچند شکست یافته به قلعه [illegible] که محکم
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] حسبت و فتح [illegible] اعوان [illegible] اولیای دولت ابد

عریضه ای در آمد و آصف خان مخصوص است که مکرر آن الفتنه قتنه ها سر برداشته و درین اثنا به استقامت و استقلال و بجا بی
مشیر که بسعادت خدمت حضور مشرف ... اختصاص داشت و فرمان جهان مطاع صادر شد که چون ... چند
گاه ... این برس ... بود ... مرد ... در کار ... و ... تقصیر ... گذاشته ... کرد
این در مقام ... او ... باشد ... بتصرف از ولایت او ... آصف خان بموجب فرمان جهان مطاع عنان
مراجعت معطوف داشته ... منصور ... جاگیر خود ... ذکر فرستادن منعم خان خانخانان بکابل و
عرض ... دیگر سوانح و وقایع ... لاهور ... عزیز جلال ... رسید که غنی خان ولد منعم خان که در کابل به نیابت
مهمات سرکار کابل ... نهاد ... اطوار نا ملایم و سلوک نامرضی ... اکثر اعیان ... دولت ... نا
شوده دست تعرف و تغلب ... ساخته ... ریاست و حکومت بر گرفته ... بر ... جا بی
از آن ملک بر آمده ... و شرح این ... اجمال آنکه چون غنی خان ... ابتدای ... دولت ... و
بیباکی ... ساخته بود ... به بی باکی و بی اعتدالی ... عموم خلائق ... اوضاع نا ملایم
و اطوار نا هنجار او بتنگ آمده و اعیان دولت از ستم شریکی و بدسلوکی او بجان رسیده ... اندیشه ...
می بودند یکی از حرکات ناپسندیده غنی خان آنکه توکل خان قوچین را که نسبت سبقت خدمت باین سلسله ... داشت
... از ... ساخته ... ارباب صلاح ... و توکل خان
... جاگیر ... مقرر ... تحمل ... فرصت ...
کرد و قصد انتقام خود را از غنی خان بخشد تا آنکه ... قافله از بلخ آمده ... رسید و غنی خان
با معدودی از ملازمان خود باستقبال قافله رفت و چون توکل خان ازین معنی آگاهی یافت قابو دانسته با جمعی
از ... و نوکران خود ... هجوم ... بر سر غنی خان ریخته او را دستگیر ساخت و در بند زنجیر کشید و با جمعی
از ارباب صلاح در میان آمده و ... سوگند قرار دادند که از پای ... تا ... کهمرد ... ولایت کابل
در جاگیر توکل خان مقرر باشد و بعد ازین منازعتی ... در میان راه نیابد و غنی خان را باین شرط
خلاص ساختند ... روزی چند ازین قضیه نگذشته بود که غنی خان ... عهد ... لشکر ... ساخت
بر سر توکل خان روان شد و توکل خان طاقت مقاومت از حیز قدرت خویش بیرون یافته با جمعی
از خویش و قوم خود روی امید بدرگاه خلائق پناه نهاد و غنی خان تعاقب او شتافت و قریب
بموضع ... که از گذر ... آب ... بند ... رسید و جنگ در پیوست و با ... قوچین و چندی
دیگر ... توکل خان کشته شدند و توکل خان با اسفندیار ... معدودی جان بسلامت
بیرون برده ... غنی خان عنان مراجعت بکابل معطوف داشت و بساط تحکم و ... مبسوط ساخت و
دست تطاول و تعدی بر رعایا و زیردستان دراز کرد و مردم از بیباکی او بجان آمدند و ...
از اعیان خدمت ... الحکیم باهم اتفاق نموده فضل بیگ و ... ابو الفتح را نیز با خود متفق ساخته
همت بر ... مصمم داشتند اتفاقا ... غنی خان از شهر بر آمده بسیر ... رفت و آنها فرصت یافته
دروازهای قلعه را ... بر ... استحکام ... الحکیم را بالای دروازه ... آورده نقاره ... نواختند

و همه یکدل و یکرو شده مستعد قتال و جدال گشتند محمد علی خان که از حقیقت حال آگاهی یافت و در رسید و مضطرب و متوهم
شده بود و چون بکنار قلعه رسید و در داخل شده دریافت و کمال حیرت پیش گرفته سیاه و سنگ شد دیانا د ود و سینه
و مخوست کرد و سبل و رسایل و گفت و شنود که این شورش نباید و کار بسیار است و پیش برد اهل قلعه و بر تیره و تنگ
جواب داد و نبرد و بیچاره جواب او داده و خسته و بشتاب بیامد او رسید و تیر و تدبیر اهل قلعه بر نیل بر خود و درین وقت
بعضی از ملازمان او گریخته شهر در آمدند و چون محمد علی خان یافت که تفرقه در گرفت و در شکست کار کار تمام گردید
ماه چوچک بیگم والده میرزا محمد حکیم که حکومت کابل بدو مفوض گشت و در حقیقت در تحت اقتدار او بود همه مهمات را پیش خود گرفته فضیل بیگ را وکیل میرزا ساخت و او را
مشیر و مدار خود گردانید و پسرش ابو الفتح را نیابت داده تمشیت مهمات و معاملات می پرداخت و درین سبب الطاف
بافضل و بینائی برداشت
هم از آنجا جلال الدین محمود که کابل را اجاگیر خود می پنداشت و آنجا را خراب ساخته بعد که میرزا مقرر ساخت و چون او
بسلامتی بهندوستان گذشت اکثر مردم از ستم شهر یکی او بتنگ آمدند و والده میرزا محمد حکیم پادشاه و ولی الحکمه و علی محمد اسپ
و معصوم کابلی و غیره اتفاق نموده بقصد فضیل بیگ و پسرش همت گماشتند و شبی ابو الفتح را بعد مجلس طلبیده
اسپ بهار آن قدر پیاله دادند که مست خراب افتاده و در دولت خانه میرزا بخواب رفت و جمعی بر سر او ریخته
کارش تمام ساختند و از ساغر شمشیر مدهوش ابدی گردانیدند و سرش را بریده بر سر نیزه کرده جسدش را از بالای
قلعه پایان افگندند و غلغله عظیم در شهر افتاده فضیل بیگ مضطرب و سراسیمه خواست که اموال و اسباب خود را با عداء میرزا بخیر
خان شهزاده کرده بطرف غزنین که جاگیر او بود با دوصد هزاره رسانند و باین اندیشه روان شد جمعی از ملازمان او اطلاع یافته متعاقب او
شتافته دستگیر کرده به قلعه آوردند و او را نیز آوازه محشر آخر عدم ساختند بعد ازین قضایا شاه ولی اتکه کافل حل و عقد مهمات کابل
شده بود در اعمال شاه و طلب کرد و حیدر قاسم خان کوه بر را خانخانان ساخت خواجه خاص ملک خواجه سرا باخلاص خانی ملقب گردانید و درین
ضمن مطالب هر که مناسب حال و موافق شان او بود از پیش گرفت مردم اندک فرصتی بیگم والده میرزا از طرح و وضع او بتنگ آمده با هم
گرد آمده بیخ نهال طبع ناشناس او و ظهور رسیکنند لاجرم پیش دستی نموده او را نیز مسافر ملک نیستی گردانیدند و مدار مهمات از پیش خود گرفت با جمعی
شرح بر آوردن غنی خان و خرابی احوال کابل بمسامع علیه رسید و آنچه آن را چنان تقاضا نمود که منعم خان را که بسیار آرزوی حکومت کابل داشت
باتالیقی میرزا محمد حکیم ضبط آن ملک باید فرستاد که هم انتقام پسر خود بکشد و هم قدر مراحم و نوازش حضرت خاقانی بشناسد لهذا محمد قلی برلاس حیدر محمد
آخته بیگی و شاه حسین خان بکدری و حسن خان برادر شهاب خان و تیمور شان یکه و جمعی دیگر از بهادران بکومک خانخانان مقرر داشته رخصت فرمود
و منعم خان که قدر این دولت نمی شناخت و مشتاق کابل بود بجبر و رخصت بسرعت هر چه تمامتر متوجه گشت و کوچ بر کوچ خود را بجلال آباد رسانید
و اعلام استظهار کمک شنید که امرا با و ملحق شوند و بیگم از حقیقت حال اطلاع یافته جمعیت نیک فراهم آورده و میرزا را همراه گرفته از کابل
بمقابل او برآمد و قرار داد که اگر در جنگ غالب آمدیم فبها والا گریخته خود را بملازمت حضرت خاقانی میرسانیم چه خانخانان به انتقام
پسر در برابر او نه خود و تمام این مردم را بسیاستهای گوناگون تعذیب خواهد کرد و به قصد جنگ عبدی میرمست را پیشتر فرستاد
که قلعه جلال آباد را مضبوط نماید و چون منعم خان خبر آمدن عبدی میرمست بقلعه جلال آباد شنید خواجه کلان بیگ و جمعی
را برسم هراول فرستاده و عبدی قلعه را استحکام داده بجنگ پیش آمد و درین اثنا خبر رسیدن میرزا و بیگم شنیده و لشکر را
طلب نمود مستعد قتال و جدال شده و قریب چهار باغ در مقام خواجه رستم تلاقی فریقین اتفاق افتاد و خواجه کلان بیگ

که برادر [illegible] مظفر خان [illegible] گشته شد و منعم خان [illegible] بشارت [illegible] یافت [illegible] منعم خان [illegible] بجانب [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] اموال و اسباب [illegible] و [illegible] بتصرف [illegible]
[illegible] منعم خان [illegible] در کمال [illegible] و اضطراب خود [illegible]
[illegible] داشت [illegible] درگاه [illegible]
[illegible] درگاه [illegible] امید که [illegible] خود [illegible] بوسی [illegible]
این التماس [illegible] قبول [illegible] مشمول [illegible] جاگیر [illegible] رحمت فرماید [illegible] خود [illegible] بشرف [illegible]
[illegible] بولایت [illegible] سلطان آدم گکر [illegible] و [illegible]
[illegible] جاگیرهای قدیم او بحال خود [illegible] بحال قدیم تعیین نماید و خود [illegible] ملازمت شود [illegible]
[illegible] عنایت و مشمول [illegible] گشت [illegible] بخاطر [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] منعم خان [illegible] بادشاهی [illegible] درگاه [illegible]
[illegible] خاقانی [illegible] عنایات [illegible]
از چهرهٔ خاطر مبارک گشت و جرم گذشت معنی خان اتکه چون بخدمت پدر رسید منعم خان او را پیش خود راه نداد و از فرزندی خود
عاق کرد و از حضرت خاقانی التماس اخراج او نموده بجانب [illegible] آواره گشت [illegible] گردانید و نزد عادل خان حاکم بهار رفته [illegible]
[illegible] یافت [illegible] بخود [illegible] ساخت [illegible] خفیف شود [illegible] بحال [illegible]
[illegible] احوال [illegible] شد [illegible] افواج قاهره بصوب طایفهٔ گکران و فتح آن [illegible] اقبال خاقان صاحب قران
[illegible] طایفهٔ گکران ما بین دریای بهت و نیلاب [illegible] و حکام آنجا صاحب پنج و شش هزار سوار و سی و چهل هزار
پیاده می بوده اند و در وقت ضرورت بیشتر از نیم سامان می شوند و چون از هنگام درآمدن حضرت فردوس مکانی ظهیرالدین محمد
بابر بادشاه سلطان سارنگ و سلطان آدم گکر را با این دودمان عالیشان نسبت اخلاص و رابطهٔ بندگی استحکام یافته بود و اطاعت
شیرشاه را نمی نمودند و سلطان سارنگ را با شیرشاه و سلیم شاه پسرش مصافهای صعب روی داد و شیرشاه قلعهٔ رهتاس را بجهت
زبون ساختن گکران اساس نهاد و آخر سلطان سارنگ و پسرش کمال خان بدست افغانان افتادند و سلیم شاه سارنگ را پوست
کنده و پسرش را در قلعهٔ گوالیار محبوس داشت و بعد از آن ولایت بتصرف سلیم شاه درنیامد و بعد از سلطان سارنگ
سلطان آدم بحکومت رسیده بود و باستقلال گذرانید و آخر اتفاق آنکه بتقریبی سلیم شاه حکم بقتل زندانیان قلعهٔ گوالیار فرمود و به
زندان خانه کاواک ساخته و چه از داروی تفنگ کرده آتش در زدند و بیکبار آتش در گرفت و تمام خانه بپرید و زندانیان پاک سوختند
و کمال خان از آسیب چنان بلیه محفوظ ماند و در گوشهٔ خانه که بود آتش به آنجا نرسید و جان بسلامت برد و سلیم شاه از مشاهدهٔ این
حال عجب و سوگند کمال خان را از زندان برآورده ملازم خود ساخت و چون از سواد اعظم هندوستان به انوار ذات مقدس
حضرت خاقانی روشنی پذیرفت و اورنگ سلطنت و مسند خلافت بفر جلوس ایشان آراستگی یافت کمال خان در سلک بندگان
درگاه و امرای صاحب جاه منتظم شده مصدر خدمات پسندیده گشت اما سلطان آدم چنانچه باید حفظ مراتب اخلاص و لوازم بندگی
ننمود و سر رشتهٔ سبقت خدمت را که مختصا بدست می افتد آسان فروگذاشت و این معنی سبب آن شد که خاقان گیتی
ستان کمال خان ولد سلطان سارنگ را که حکومت آنجا از نامزد او میرسید و بعد از قضیهٔ سلطان سارنگ سلطان آدم

نعمت حکومت آنجا مقرر گردید بعد از آن فرصت نموده آنجا مجدد و تجدید شده و فرمان جهان مطاع بنام محمد خان کلان و حبیبی مرحمت
و قطب الدین محمد خان و لاد به کابل بوده و راجه را تعیین و سایر امرای پنجاب مرتعد و سپاه که کرمک بشتاب تعیین مسعود خان ملک
را در تصرف سلطان آدم بجا و داده و کمال خان سلطان را از مضمر بموجب حکم با افواج آراسته متوجه تنبیه و تادیب او
شدند و سلطان آدم قدم مرحمت و جلادت پیش نهاده مقابله و مقاتله نموده اگر اقبال شتافت و در حوالی قصبه سیلیان
جنگ عظیم بوقوع پیوست الا اینکه آخر الامر تائید غیبی همعنان اولیای دولت ابد قرین شد شکست بر طائفه گکهران
افتاده و جمعی از ایشان بر وفات رسیدند و سلطان آدم دستگیر گردید و لشکر بی پسر کمال ایشان باطراف
رشتید ... برنجد انتساب جلال کشمیر ساده و راک قرحلی ... دستگیر ساخته آورده و تمامی ولایت گکهران
را لکه بحکم الفرمان روایان هندوستان دست تصرف بران ساخته بوده با استعمال و بجوه ملتیز شده و حسب الحکم
کمال خان ... سلطان آدم را با پسرش ... بجا گذرایند خود ... و دولتی که هرگز در مخیله ...
گذشته بود ... توجه اشرف نصیب شده و کمال خان سلطان آدم را پنهان در قید نگاه داشت تا رخت زندگانی
بعالم بقا ... کشید و از سوانح سعادت انتما آمدن خواجه معین پدر میرزا شرف الدین حسین است از کاشغر
درگاه ... بجملی از احوال مشار الیه خواجه حسن الدین پسر خواجه خاوند محمود است و خواجه خاوند محمود دختر زاده خواجه
عبدالله که مجملاً بخواجه احرار ... و ایشان خلف صدق ناصرالدین خواجه عبیدالله احرار اند و خواجه خاوند محمود از پدر
و سایر اقوام مزیت کمال الاستعداد و تهذیب اخلاق امتیاز داشت و در ایام شباب بعد از تحصیل مقدمات علوم متعارف و تقصید
استکمال قدم در وادی غربت نهاده اولاً به دیار خراسان شتافت و صحبت مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی دریافته بعلی
... و ... بهره از مشکوة صدر علما اقتباس انواع معارف و حکم نموده و برخصت ایشان بعراق رفته یکچندی در صحبت
علمای آنجا گذرانید و چون خورشید علم از مطلع شیراز طالع گشته بود بشیراز رفته در حوزه درس علامة الزمانی مولانا جلال الدین
دوانی فراگرفت اکتساب علوم حکمیه نمود و بعد از استکمال و اعتلای بمراتب کمال بماوراءالنهر معاودت فرمود و مدتها در ماوراءالنهر
مرجع اکابر و اهالی و ملجای افاضل و موالی بوده در غزات ماوراءالنهر مغلستان شتافت و در زمان طلوع نیر اقبال حضرت فردوس
مکانی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه بکاشغر آمده و از آنجا بقصد دریافت مجالست آنحضرت بهندوستان رسیده در دارالخلافت
آگره بصحبت فیض منقبت آن پادشاه صورت و معنی کامیاب ظاهر و باطن شده صدرنشین مجلس بهشت آئین گردید
و در ایام تفرقه هندوستان بکابل رفته طرح اقامت انداخت و خواجه را دو پسر بود یکی خواجه قاسم و دیگری خواجه معین و خواجه
معین در ایام حیات پدر بزرگوار بکاشغر نزد عبدالرشید خان بن سلطان ابوسعید خان رفت و خان ایشان را
باعزاز و اکرام دریافته رود و خان تنگ نسب را بخواجه تکلف نموده چون خواجه تعریف اعتبار و اقتدار پسر خود میرزا شرف الدین حسین
از اندازه بیرون شنید که بهمین تربیت حضرت خاقانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند مرتقی گشته عزیمت زیارت حج را وسیله طواف کعبه
مقصود ساخته در یرو سال متوجه هندوستان گردید و چون بحدود پنجاب رسید میرزا شرف الدین حسین از ناگور تا بحدود پنجاب استقبال پدر
عالیقدر شتافته در خدمت ایشان متوجه درگاه کیوان بارگاه گردید و چون بحوالی دارالخلافت آگره پیوست بموجب حکم اکثر امرا و اعیان
دولت ابد پیوند باستقبال خواجه رفتند و حضرت خاقانی از غایت جوهرشناسی و قدردانی بنفس نفیس تا بیرون شهر باستقبال خواجه آمدند
و باین عزت سرافراز ساخته او را با وج کمال رسانیدند و خواجه بسیاری از نفایس خطا و کاشغر بطریق پیشکش گذرانید و بقبول اقتران

کشف و چند گاه پدر و پسر در ملازمت حضرت خاقانی بدولت و کامرانی گذرانیدند تا آنکه میرزا شرف الدین حسین بی سبب ظاهر
باطنی که مجبول طینتش بود تن بی سعادتی داده حقوق تربیت و نوازش آنحضرت را بطاق نسیان نهاده و پا از دولت کفران نعمت از درگاه
آسمان جاه فرار نموده بصوب اجمیر و ناگور شتافت و چون صورت حال معروض ایستادهای پایهٔ سریر گشت جمعی از امرای ...
از دوستان و مصاحبان او بتحقیق پیوسته بتعاقب او تعیین یافتند **مثنوی**
گریزش ... بهشت ... هنگام ...
میوهٔ ... حضرت خاقانی ... حسین قلی بیگ را بخطاب خانی شرف اختصاص بخشیده ... جاگیر میرزا
شرف الدین حسین را باو ... فرمودند ... و مواعظ ... نصایح ... دولت ... بجانب ناگور
... حضرت ... اسمعیل قلیخان برادرش و محمد صادق خان و محمد قلی توقبائی ... و دیگر بهادران
جان سپار و مخلصان خدمت گذار را ... ساختند و حکم شد که ... اگر میرزا از کردار ناصواب خود ندامت
پیدا کرده ... باشد ... در مقام معذرت باشد ... شاهنشاهی ساخته ... آورده ...
... بقضای ... قدیم بالله ... بامداد ... عبرت ...
چون بتعاقب گرد و حسین قلیخان با امرای کومک متوجه ناگور شده میرزا ... قلعهٔ اجمیر ... معتمدان او ... بجانب جالور
و حسین قلیخان اجمیر را محاصره نموده ... قلعه ... حسین خان
... میرزا شرف الدین حسین ...
... چون شرف الدین حسین میرزا ... فواج قاهره ... قدرت ...
... قلعه ... بموجب حکم ... آن قلعه را ...
بهمت بتسخیر قلعهٔ جودهپور که مستحکم ترین قلاع آن ولایت است بستند و در آن ایام رای مالدیو که از راجهای معتبر صاحب جاه و
شوکت هندوستان بود ازین عالم درگذشته چندرسین پسر خرد او جانشین پدر گشته آن قلعه را در تصرف داشت چون امرا به محاصرهٔ قلعه
همت گماشتند رام رای پسر کلان رای مالدیو آمده داخل دولتخواهان شد و غاشیهٔ خدمت و بندگی بر دوش عزت گرفته باستلام
عتبهٔ قدسی پرورش امید نهاد و حضرت خاقانی معین الدین احمد خان فرنخودی و مظفر مغل جمعی دیگر از بهادران را بکومک حسین قلی خان
تعیین فرمودند و بتائید حضرت ذو الجلال و یمین اقبال بی زوال در اندک فرصتی آن قلعه مفتوح گشت چون در نیولا جوهر رشد و
تحسین کفایت و کاردانی خواجه مظفر علی تربتی در پیشگاه خاطر قدسی مظاهر حضرت خاقانی جلوهٔ ظهور نمود از کمال قدردانی و جوهر
شناسی پایهٔ اعتبار و اقتدار خواجه را بمنصب وزارت کل بلند مرتبه ساخته سرانجام مهام مالی و ملکی و حل و عقد امور سلطنت و
جهانداری بحوزهٔ اختیار و قبضهٔ اقتدار خواجه حواله فرمودند و خطاب مظفرخانی نیز ضمیمهٔ آن گرامی گشت و مظفرخان این خدمت
را بسیار شایسته و نیکو ادا کرده در لوازم کفایت و درایت و معموری ولایت کار پردازیهای نمایان بظهور آورده مورد تحسین و آفرین گردید

ذکر آمدن شاه ابو المعالی از خانهٔ مبارک باغوای میرزا شرف الدین حسین و غبار شورش برانگیختن و آواره
گشتن او بار دیگر چون پادشاه جرم بخش عذر پذیر بنابر پاس نسبت حضرت جنت آشیانی رقم عفو بر جرایم شاه ابو المعالی کشیده
زلال غفران بر غبار زلات و عصیان او چهرهٔ احوالش پاک شسته رخصت سفر حجاز و زیارت خانهٔ مبارک فرمودند و سالها در اماکن متبرکه گذرانیده و بقایای ...
منفعل گردید چون باطنش ... آراستگی نداشت ... میرزا شرف الدین حسین ... آن حق ناشناس سلسلهٔ عصیان

به حرکت شورش [illegible] شاه ابوالمعالی [illegible] هند و سوگند [illegible] متعلق ساخت [illegible] دهلی [illegible]
[illegible] به نام وی [illegible] وایت [illegible] آمده [illegible] شورش [illegible] گرم [illegible] و قرار داد [illegible]
[illegible] کابل رفت [illegible] آمدن [illegible] [illegible]
[illegible] تعیین [illegible] حسین قلی‌خان [illegible] جاجی [illegible] رسید
احمد بیگ و اسکندر بیگ [illegible] حسین قلی‌خان [illegible] شاه ابوالمعالی [illegible]
[illegible] ایام [illegible] کابل [illegible] جانب [illegible]
[illegible] شاه ابوالمعالی [illegible]
[illegible] بیگ [illegible]
[illegible] حسین قلی‌خان [illegible] اطلاع یافت [illegible]
[illegible] حسین قلی‌خان [illegible] ساخت و [illegible] استقبال [illegible] احمد بیگ و اسکندر بیگ [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] شاه ابوالمعالی [illegible]
[illegible] و شاه ابوالمعالی [illegible] خویش [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] اسمعیل قلی‌خان [illegible]
احمد بیگ [illegible] رسیده [illegible] آمدن احمد بیگ
و اسکندر بیگ [illegible] خاطر [illegible] شده [illegible] صبح [illegible] کوچ نماید [illegible] شده [illegible]
[illegible] ماوراء النهریان [illegible] شده [illegible] ساختند و از آن میان [illegible]
[illegible] استقبال [illegible] کیفیت حال خاطرنشان ابوالمعالی نموده [illegible] در میان [illegible]
[illegible] رسیدن [illegible] جانسپاری [illegible] موجب [illegible] بجانب ابوالمعالی
[illegible] احمد بیگ و اسکندر بیگ مردانه ایستاده [illegible] شجاعت جانسپاری داده [illegible]
[illegible] شربت شهادت چشیده [illegible] شاه ابوالمعالی [illegible]
[illegible] رسیدن [illegible] اندیشیده مسلک فرار اختیار نمود و چون [illegible] رسید [illegible] آنجا [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] شاه [illegible] ابوالمعالی [illegible] رفت و بایزید بیگ ملازم منعم خان [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] گشت بجانب کابل شتافت و [illegible] موکب جهان‌گشا [illegible] در نواحی [illegible]
[illegible] فتنه‌انگیزی شاه ابوالمعالی [illegible] احتیاط [illegible] خان و تاتار خان [illegible] رومی خان [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] بدست [illegible] درگاه [illegible]
جلال خاقان بلند اقبال بصوب دهلی و رسیدن خار چشم زخم به گلبرگ عنصر مقدس چون خبر فتنه‌انگیزی شاه ابوالمعالی گمراه
[illegible] درگاه بمسامع عز و جلال رسید حضرت خاقانی بنا بر پاس حزم و احتیاط عنان استعجال بصوب دهلی معطوف داشته
بتاریخ بیست و [illegible] ماه [illegible] روز پنجشنبه بیست و سوم جمادی الاول در آن خطه دلکشا نزول سعادت
فرمودند و شاه ابوالمعالی از شکوه سطوت موکب اقبال زیاده برین صلاح حال در بودن هندوستان ندیده رخت

قندهار شرف بصوب کابل شتافته از منظم و نواح آنکه در دهم ماه الهی موافق چهار شنبه بیست و ششم جمادی الاولی ... بزیارت روضهٔ منورهٔ سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا قدس سره العزیز توجه فرموده بودند و از انجا مراجعت نموده بدولتخانه تشریف می آوردند چون بجای سوت شهر قریب بدروازه رسیدند کمی از جوانان ترکمانان سپاه بخت که به اشارت شرف الدین حسین میرزا کسی را از سپاهان معلوم بود تیری بجانب آن قبلهٔ روی زمین و پشت و پناه دین و دنیا انداخته بر کتف راست حضرت خاقانی رسید و قریب بیک وجب فرو نشست و خونریز شدن بر زمین ریخت چه جراحت و نالهای ارباب اخلاص شروع شد حاضران بساط قرب و بی سران سفاک بی باک ریختند میخواستند که بعد از تشخیص احوال بیاسا رسانند حکم شد که تحقیق و تفتیش نپرداخته جانرا از لوث وجود آن مردود ملعون پاک سازند بیاسا رسانیده تحمیل کوتاه حیات مقطوع الطمع گشته جمیع ارباب اخلاص بندهای خاص را متهم سازد و بموجب حکم فی الفور او را پاره پاره ساختند در شهر و دیار کوه و قصار بجهت تسلی مخلصان جانفشان و تسکین شورش جهانیان با وجود قوی بخاری فرستند همان دستور سوار متوجه بارگاه اقبال گردیدند و چون در هر حال هر وقت حراست و حمایت ایزدی حافظ و ناصران برگزیدهٔ دین و دولتست زخم کارگر نیفتاده و بتدبیر و معالجهٔ حکمای حاذق و جراحان مبارک دست علی الخصوص حکیم عین الملک که در جراحی ید طولی داشت و خضر خواجه خان که بفن تجربه از ماهران این کار بود در عرض یکهفته آن زخم روی به التیام نهاد و صحت کامل دست داد و دلهای مجروح ارباب اخلاص مرهم مراد و اقبال یافته و جهان خمیده گونه آرامش آسایش تازه پدید مصراع سلامت همه آفاق در سلامت اوست و اگرچه بمقتضای حزم و احتیاط به تشخیص آن خون گرفته التفات فرمودند اما آنقدر مشخص شد که قتلق فولاد نام از غلامان پدر شرف الدین حسین میرزاست و داخل آن سپاهیان که به شاه ابوالمعالی همراه ساخته بود و چون آن برگشته روزگار فرار نموده بکابل رفت این غلام او را طلبیده بدهلی آمد و خود را هدف تیر بلا ساخت و بعد از چند روز نهضت موکب عالی بدار الخلافت آگره اتفاق افتاد و چون هنوز زخم قدری تازگی داشت و سواری اسب متعذر بود اکثر اوقات در سکپال نشسته قطع منازل وطی مراحل فرموده در ساعت مسعود مختار بساط جنبر گردون سای بر ساحت قدسی مساحت دار الخلافه آگره افگندند و ساکنان آن خطهٔ فیض اساس بسعادت استقبال شتافته نثارهای بر حواشی موکب عالی ریختند و سجدات شکر این موهبت تازه بتقدیم رسانیدند و از غرائب وقایع آنکه معهود نام سگ تازی بود که حضرت خاقانی توجه مفرط بدان داشتند و آنرا در دار الخلافه گذاشته بودند قضا را همان تاریخ که در دهلی این خار چشم زخم بگلبرگ عنصری رسید آن سگ در آگره ترک خورد و خواب نموده و محافظان هرچند تفحص میکردند که از چه بیماری و چه سبب طعمه را گذاشته معلوم نمیشد روزی که آن حضرت به آگره نزول سعادت فرموده داخل دولتخانه شدند معهود دو دیده در پای آنحضرت افتاد و آغاز لابه گری و شگفتگی نمود و طعمه را میل تمام خورد و چون حقیقت بعرض رسید و تاریخ را ملاحظه فرمودند ظاهر شد که همان روز این واقعه در دهلی روی داده آن ناسپاس ترک طعمه کرده

آغاز سال نهم از جلوس اشرف اقدس

در این ایام که روزگار افسرده از نشاط صحت ذات قدسی صفات رونق و طراوت گرفت و در غنچه دلها چمن چمن گلهای مراد شگفت بهار عیسوی دم به نسیم روح پرور مردگان نبات حیات تازه ورداده و ظاهر جهان بچون باطن اهل اخلاص بسبزی و شگفتگی آراستگی یافت نوروز جهان افروز بهزاران میمنت و مبارکی آغاز شد و بعد انقضای سه ساعت و بیست و هفت دقیقه شب چهار شنبه بیست و نهم سال نهصد و هفتاد و یک هجری آفتاب عالمتاب به بیت الشرف خویش تحویل نمود و از جلایل مکارم و اعاظم مراحم که در مبادی این سال

بسیاری که بهت ظهور رایات بخت عظیم چه داست وآغاز و سلیقه خرچه در وسعت بلاد هندوستان زیاده برانست که محاسبان روزگار از عهده
شمار آن توانند برآمد ولیکن چون پادشاه و سابقه خداست هند سابقه جهه سنگ و بعد و خوف و رغبت سی اخذ و تفحص جمیع را شامل نیست
حکم شده که از نتایج حال و درکل ممالک خاقان گیتی ستان تیغ کس را طلب عجز و مراحم حال رعایا و زیر دستان نشود و مسلمان و هندو
کوه نشینان را که هرگز در مقام صلح کل بوده و هر کدام بدین و آئین خود پرستار کردگار باشند و در اصل تعین جزیه بجهت آن بوده که بعلوم
نیک معتقد به جزا بهت اقبال و فرمانروای شد و باعث تقویت سپاه اسلام و شکست معاندان دین گردد و هرگاه و بیامن اقبال خاقان عدو
جهان میر ایران کنج و خزانه دولت روز بروز افزوده و جمیع رایان و راجهای هندوستان سر اطاعت بر خط فرمان نهاده و در جانسپاری
اخلاص جان نثاری مینموده باشند چنانچه راجه مانسنگه برادرزاده راجه بهگوانداس که در این تاریخ بحکم و لایت کوهستان تا دست راجهای آن نواحی تعین
این عطیه گشته شما فرمان فرستادی بر راجه که بسیار در هندوان کوه آرام نه چنان که بر طرح گرفت انعام شده چنانکه
در هندو و غیره بشمشیر اسلام در صورت گرفتن جزیه چه گنجایش وارد حاشا که دامن همت آنحضرت بر این جزیه پاک آلایش
بیالاید و از اتفاقات جسنه که درین سال اقبال طراز بظهور پیوست رسیدن شاه معالی بکابل و قصاص یافتن او بمقتضای جزای کردار
و شرح این خبر آنکه چون آن برگشته روزگار از آب سنده گذشته روی ادبار به کابل نهاد عرضه داشتی متضمن عجز و زاری بسیار به
ماه چوچک بیگم والده میرزا محمد حکیم فرستاد و این بیت نوشت که بیت ما بدین در نه پی حرمت و جاه آمده ایم از بد حادثه اینجا بپناه
آمده ایم ماه چوچک بیگم خود را عاقله روزگار میگرفت بعد از اطلاع بر مضمون عریضه جمعی از دور اندیشان خود را طلب داشته
درین باب کنگاش خواست و آن بیدولتان چه از خبث باطن و فتنه رایی و چه از کوتاه فکری و نارسایی در مشورت خبط کرده
خاطرنشان بیگم نمودند که شاه ابو المعالی شلاق بسیار از روزگار خورده و شما پناه آورده اگر نسبت بتو خیانت حضرت جنت آشیانی
منظور داشته رعایت احوال بفرمایید غالب ظن آنکه قدر مروت شما شناخته مصدر خدمات پسندیده گردد و نیز او از سادات صحیح
النسب است و سلاطین کاشغر به او نسبت و پیوند کرده اند بهتر آنست که شما هم او را به نسبت مصاهرت خویش سربلند ساخته
به فرزندی قبول فرمایید و همشیره میرزا محمد حکیم را بحباله ازدواج او در آرید بیگم ازین مقدمات فریب آمیز که صورت ظاهری داشت خطا خورده
بلکه ساخته و مغز کار را از دست داده و صلاح و قبایح آن منظور نکرده بر نیامد و مع هذا اینقدر توقف نکرد که حقیقت حال به درگاه حضرت خاقانی اعلام
نموده رخصت گونه حاصل نماید و بی تامل جواب مکتوب شاه ابو المعالی در کمال ملایمت و گرمی نوشته فرستاد و بعز و احترام تمام
بکابل آورده آن سلاله دودمان عزت را بجانان بد اندیش فتنه سرشت نسبت کرده و نتایج اعمال و ثمرات افعال خود دید اندک فرصتی
ازین تفصیل آنکه شاه ابو المعالی بعد از ان نسبت استقلال تمام یافته صاحب اختیار و اقتدار گردید و بعضی از مفتنان شورش طلب مثل
شکون بیسر قراجه خان و شادمان و غیره که از بیگم آرزو گیها داشتند چنان خاطرنشان او نمودند که تا بیگم در قید حیات است استقلال تو
استقرار نخواهد یافت و عنقریب بتحریک شاه و سایرا که و سنجیده که در میان باهم و دست تصرف و تغلب آنها از مهمات کوتاه شده ترا منافع
خواهند ساخت اگر تو پیشدستی نموده بیگم را از میان بر داری میرزا محمد حکیم که هنوز خورد سال است در قبضه اختیار تو خواهد بود
و به فتح اراده تو فیروزی یافته قدم از رضای تو بیرون نخواهد نهاد آن سفاک بی باک از سخنان اینها بیعرض حقوق عاطفت
و تربیت بیگم بعقوق مبدل ساخته باتفاق شکون بیسر قراجه و قاضی زاده نام بقصد خون ریختن بیگم به درون محل شتافت و نخست
عورت دیگر را بگمان بیگم کشت چون فهمید که غلط کرده در تفحص بیگم شد بیگم بر حقیقت حال اطلاع یافته بکنج در آمده و دروازه درون بست
و ابو المعالی آن بیدولت ابابی و گیر دروازه را شکسته به درون خانه در آمد و بیگم را به آب تیغ شربت شهادت چشانید و بعد از

کشتن را طلب میرزا محمد حکیم شتافتند و میرزا را که در گوشه با اطفال بازی میکرد بدست آوردند و روز دیگر حیدر قاسم کوه بر را که با علی [illegible]
همراه این دو روبان عالی بود گرفته بقتل رسانیدند و برادرش محمد قاسم را مقید ساختند و از دیگر همرهان و باقی قاقشال و حسن خان و محسن خان
برادران شهاب الدین احمد خان با جمعی از ملازمان بیگم اتفاق نموده بقصاص خون بیگم کمر همت بستند و مستعد قتال و جدال گشتند و درون
بقلعه در آمده بودند و ازینجانب ابوالمعالی نیز فوجی ترتیب داده بمقابله و مدافعه برآمد و جنگ عظیم روی پیوست و خلق بسیار از جانبین کشته شدند
و آخر ابوالمعالی غالب آمده آنگروه را از قلعه بر آورد و هر کدام بجانبی متفرق گشتند حسن خان و محسن خان بجانب جلال آباد شتافتند
و محمد قاسم برادر حیدر قاسم فرصت یافته از بند حبس و راه بدخشان پیش گرفته خود را بمیرزا سلیمان رسانید و حادثهٔ کابل و تسلط ابوالمعالی و کشتن
بیگم را خاطر نشان نمود و میرزا محمد حکیم نیز با وجود خورد سالی بهانهٔ کسی نزد میرزا سلیمان فرستاده التماس معاونت نمود که شاید انتقام خون مادر خود
از آن حق ناشناس تواند گرفت میرزا سلیمان بعد از اطلاع بر حوادث کابل با لشکر و احشام بدخشان متوجه کابل شد و ابوالمعالی خبر آمدن
میرزا سلیمان شنیده بجمع سپاه پرداخت و میرزا حکیم را با خود متفق الحکایت ساخته همراه گرفت و پیشتر از آنکه میرزا سلیمان بکابل رسد از شهر برآمده
بکنار آب غوربند رفت و از آنطرف میرزا سلیمان با سپاه آراسته جلوریز رسید و جنگ سخت در پیوست و بدخشیان خود را باخته کابلیان را [illegible]
و شاه ابوالمعالی میرزا محمد حکیم را در غول گذاشته خود بکومک فوج کابلیان شتافت جمعی از هواخواهان میرزا فرصت غنیمت شمرده جلو میرزا گرفته
بفوج میرزا سلیمان در آمدند و میرزا سلیمان از رسیدن میرزا حکیم قوی دل گشته یکبار حمله بر فوج کابلیان آورد و کابلیان از وقوع این حال
پراگنده و متفرق گردیده راه آوارگی سپردند ابوالمعالی که از رفتن میرزا حکیم و غدر کابلیان آگاهی یافت سراسیمه و حیران روی بگریز نهاد
و بدخشیان بپای مردی همت تعاقب آن برگشته روزگار نموده در حوالی موضع چاریکاران دستگیر ساختند و دست و گردن بسته بخدمت
میرزا سلیمان آوردند و میرزا سلیمان بحشمت و شوکت تمام بکابل در آمد و آن خون گرفته را پابند و زنجیر نزد میرزا حکیم فرستاد و میرزا فرمود
که آن حق ناشناس ظالم طبیعت را بقصاص خون بیگم از حلق برکشیدند و صورت این واقعه در هفدهم ماه خورداد الهی شنبه موافق عید رمضان
نهصد و هفتاد و یک هجری از پردهٔ قضا چهره کشا گردید ** چو بد کردی مباش ایمن ز آفات * که واجب شد طبیعت را مکافات
و بعد ازین فتح میرزا سلیمان صبیهٔ خود را از بدخشان طلبیده در حبالهٔ ازدواج میرزا محمد حکیم در آورد و امید علی را که از اعیان او بود بوکالت میرزا
مقرر ساخته و اکثر محال کابل را به بدخشیان جاگیر نمود و خاطر از ضبط ولایت مطمئن ساخته عنان مراجعت به بدخشان معطوف داشت اگرچه
عزم بیگم برین بود که کابل را به بدخشیان سپرده میرزا حکیم را همراه خود به بدخشان باید برد اما میرزا سلیمان بجهت ملاحظهٔ بدنامی و اندیشهٔ آنکه
مبادا این معنی بر خاطر قدسی مظاهر حضرت خاقانی گرانی آید بجای آنکه در آن وقت بهمین قدر تسلط راضی شد و سه حصه ولایت کابل را بمردم خود جاگیر نمود
و یک حصه به میرزا محمد حکیم و متعلقان ایشان واگذاشت و چون صورت حال بعرض حضرت خاقانی رسید امرای پنجاب را بجهت دفع شورش بدخشیان
و تسلط ایشان بکابل فرستادند و میرزا محمد حکیم به اعانت عساکر منصوره بدخشیان را از کابل بیرون کرد چنانچه شرح آن بجای خود مرقوم
کلک بیان خواهد شد انشاء الله تعالی

فتح ولایت گدهه بتیغ همت خواجه عبدالمجید المخاطب باصف خان

خواجه عبدالمجید هروی از اولاد شیخ زکی الدین خوافیست و از طبقهٔ اهل قلم و در آغاز دولت روزافزون منصب وزارت
اختصاص داشت و کیوسر شد و کاردانی از وزارت بعالی مرتبهٔ اشرف دیوانی تصاعد نمود چون آثار شجاعت و امارت از جبههٔ
حالش ظاهر بود حضرت خاقانی از کمال جوهرشناسی و قدردانی خواجه را بخطاب آصف خانی ممتاز ساخته از رتبهٔ
وزارت به اعلی درجهٔ امارت بلند مرتبه گردانیدند اگرچه خواجه تاجیک بود اما بیامن اقبال روزافزون درین دولت
ابد قرار بتوفیق خدمت پسندیده و ترددات شایسته یافت که سرکان صاحب شمشیر [illegible] دستش پیش او [illegible]

و از اعاظم ممالک که به تیغ دست آصف خان مفتوح گشت ولایت که [illegible] است و تفصیل این اجمال آنکه تبت کوچک مشهور [illegible]
کوه وادی حوالی ولایتیست که از راه کشمیر از آن ولایت آمد و شد است و از معظم ولایت ممالک هندوستان و [illegible] شد که دو
این ولایت وسیع مشتمل بر چندین قلعه و دیار آباد و محصور و [illegible] است که در زمان سابق متعلق به سلاطین کشمیر بوده و [illegible]
آن ملک معمور و آبادان است و آنجا که بزرگ شهر تبت کلان [illegible]
مایم متصل است [illegible] از دو دیه [illegible] ساخته که [illegible] در ایام حیدر بن ماجان پر اخبار و ان ملک تبت
دانسته اند که پیش سوار و پیاده کثرت دارد و ازین و چنانچه [illegible] با بیرون از ظهور اسلام تا طلوع کوکب اقبال خاقان گیتی ستان در سنه
هزار فتح تبت که از سلاطین دار الشکوه بودند در عهد همه ملک مراد نگشوده در حوالی که آصف خان فتح ولایت تبت نمود
ولایت کرده بود ولی درگاه رسیده تمام صورت رسید و بود و آن شیره در شجاعت و سخاوت و کاردانی و تدبیر سلیقه شاهنشاهی
داده کمال رسید و همت تمام آن ملک به شوکت و قدرت تصرف داشت و بیست و سه هزار موضع آبادان در ایام حکومت او
شده بود و اکثر را جاها و زمینداران حوالی و جوانب آن ملک سر اطاعت بر خط فرمان او داشتند شوهر او فی درگاه رسیده
داشته چون او رخت هستی بربست پسرش [illegible] پنج ساله از و مانده بعلت صغر سن آن پسر را نیز خود متکفل اسباب سلطنت
ابواب ریاست گشت و لیکن دور اندیش و تهور پیش از پیش کار بدو از سیاه عزیمت ضبط و ربط پیوست و او را با ایشان در حالت
افغانان میانه که ساکن آن بودند محاربات عظیم دست داد و در جمیع معارک غالب آمد و همواره تا بیست هزار سوار و هزار فیل نامی
در جنگها همراه میداشت و خود شیر انداز و بندوق انداز بی خطا بود و اکثر شکار بر فیل و گاه بر شیر ظاهر میشد و خود آن را به بندوق زدی چون
آصف خان ولایت تبت را مفتوح ساخت و با راقی قرب جوار بهم رسانید راه آشنائی و دوستی گشوده به این بهانه بر مداخل و مخارج آن ملک
وقوف حاصل کرد و چون بر حقیقت خزاین و دفاین و اسباب شوکت و مکنت او اطلاع یافت هوای هم آغوشی عروس آن مملکت
در خاطرش جا کرد و دست هوس بدامن شاهد آن ولایت دراز ساخته شروع در تاخت و تاراج مواضع و قصبات حوالی و حواشی
تا درین سال بحکم اشرف کمر همت به تسخیر کوه بست لشکر با وزیر خان و حسب علیخان و محمد مراد خان برادرش و با پای تا [illegible]
و جمیع لشکر از جاگیرداران اخذ و قریب ده هزار سوار و پیاده فراهم آورده متوجه شد و با آنکه اکثر مردم را تنبیه از [illegible]
رانی از کمال تهور و جرأت که داشت بی محابا بتقابل عساکر اقبال بر آمد و هر چند که مدار علیه او بود و از تفرقه مردم خود و ترتیب افواج
قاهره چنانکه دولتخواهان گوید خاطر نشان او نمودند را ای جواب داد که هرگاه من سالها نام و ناموس زندگانی
کرده باشم در چنین وقت قرار ننموده بخود داد او داغ لعنت ابد بر چهره غیرت نهادن خاشاک در حوصله
فطرت من گنجید مردن بناموس خوشتر از زیستن بعار است اگر شوهر یا قدردان خود بودی ملازمت کردن من [illegible]
داشت اکنون از زین مردم زنانه کشیدن چه لایق است هر چه نصیب باشد خواهد شد القصه آصف خان تا موضع
شتافته حلوباز کشیده رانی نا چار منزل پیش آمده ایستاد و درین توقف آصف خان تا دو سه هزار کس بر گرد
راسی فراهم آمده دولتخواهان رانی متفق اللفظ گفتند که قرار داد جنگ مستحسن است اما سر رشته تدبیر و احتیاط از دست
نباید داد و روزی چند در محکمهای که تصرف داریم بسر باید برد تا تفرقه لشکر ما جمعیت گراید رانی را این رای مستحسن افتاد
و متوجه جنگلستان شد و در موضعی که بجانب مشرق گده است و لغایت جای مستحکم و مضبوط است و از اطراف
کوههای رفیع سر به فلک کشیده و یکجانب دریای زخار ترده میرود و گریوهای دشوار و صعب دارد

دار و مدار ملک بود او آنجا درآمد و آصف خان که در دموه توقف نموده اضطراب تمام داشت که مبادا امر او راه یابد رفت و در [illegible]
گرد و یکباره از رانی خبر شد و هر چند جاسوسان فرستاده و تفحص احوال او نمود چون آن ملک عجیب بود اطلاع نیافت
آخر خود را بگدهه رسانید مواضع و ولایات آن ملک را بعمل درآورد و از رانی و خزانه یافت هیچ اثر که هر گاه اشتهار نمود
از شناسای مانی که آمدن آصف خان شنید اعیان لشکر خود را طلب داشته گفت که تا چند در پناه و جنگل و شعاب
جبال متحصن بوده بحیث و صعوبت روزگار گذرانیم من خود قرار جنگ داده ام هر کرا توفیق رفاقت نماید با من موافقت
کند و هر کس نخواهد راه سلامت پیش گیرد و که جنگ من بشوق تمام نماید و ظفر یافتن با ملک شناختن [illegible] از جمیع مردم
که همه بهم آن کس باشد دل بر جنگ نهادند و روز دیگر برانی خبر رسید که لشکر دو آب محمد و تیج گذشته از [illegible] عساکر اسلام
آمده سر کریوه را بند کردند و از جنداس که نو جابه [illegible] بود در آن جنگ [illegible] فرود شده رانی سلح [illegible] گشته بر فیل
گردید و افواج خود را مستعد ساخته به ترتیب شایسته روان شد چون تلاقی فریقین اتفاق افتاد جنگی سخت در پیوست
و بهادران طرفین دست از جان شسته کارنامهای شجاعت تقدیم رسانیدند و تا سه صد مغل شربت شهادت
چشیدند و شکست بر لشکر اسلام افتاد و عدد کشته کفار شقاوت آثار از شمار بیرون گذشت و رانی از کریوه برآمده تعاقب
لشکر اسلام نمود چون روز به آخر رسید عنان بازکشید و سران سپاه خود را طلب داشته کنگاش خواست و هر کس
در خور همت خود سخن کرد و رانی گفت مناسب آنست که امشب بر آن لشکر شبخون آوریم و یکباره کار آنها بسازیم و اگر چنین
راضی نمیشوند همین جا که رسیده ایم توقف باید کرد تا صبح شود باز بر سر انها رویم و الا آصف خان آمده باز سر کریوه را
مضبوط خواهد ساخت و کار آسان شده بدشواری خواهد کشید رای همراهان بر آن قرار نگرفت و آخر آنچه [illegible]
صاحب تنومند موافقت جمهور اختیار نموده از همان راه برگشت و چون صبح شد بنوعی که رانی پیش بینی کرده بود آصف خان
آمده سر دره را استحکام داد و افواج منصوره بکوه درآمدند و آتش قتال اشتعال یافت و رانی باز به اراده جنگ
بر فیل سوار آن نام کرمان که بغایت گران دل و سبک پا بود سواره متوجه عرصه نبرد گشت و بعد از التقای فریقین کار
از تیر و تفنگ گذشته به تیغ و خنجر رسیده راجه بیر ساه پسر رانی که اسم راجکی بر و بود حملهای مردانه و کوششهای
دلیرانه نمود و شمس خان میانه و سیار خان لودی دست نیز از امرای رانی داد شجاعت و دلیری داده تا سه پاس
روز آتش جنگ بود و راجه بیر ساه سه دفعه فوج آصفخان را بر داشت و در مرتبه آخر زخمی شد و رانی از کمال مهربانی
فرزند را به آن حال دیده بمردم اعتمادی خود فرمود که از جنگگاه برآورده بجای رسانند و ازین رهگذر فتوری عظیم در لشکر
رانی راه یافت و اکثر مردم بوسیله همراهی او خود را از عرصه نبرد بیرون انداختند و بیش از سه صد کس همراه رانی نماند و معهذا
پای همت افشرده بهمان مردم خود را بجان ستانی و خون فشانی سرگرم داشته اهتمام میکرد که ناگاه تیری از شست قضا
بر شقیقه راست او رسید و خود از روی جرأت و تهور تیر را بزور کشیده برآورد اما پیکان تیر برنیامد و مقارن
آن تیری دیگر بر گردن رانی رسید و آن تیر را نیز بدست خود کشید و از افراط درد غشی بر و مستولی شد و چون بخود
آمد ادهار نام وکیل خود را که شجاعت و دلیری امتیاز داشت و در پیش فیل سوار بود مخاطب ساخته گفت که
مالکی مقصود از تربیت و رعایت تو آن بود که در چنین وقایع بکار من آئی و حالا وقت آن شده است چه مغلوب جنگ
گشته ام مبادا مغلوب ناموس هم گردم و بدست مخالفان گرفتار شوم اکنون باید که ادای حقوق تربیت و رعایت نموده

بهیچ جان رستگاری مرا از ننگ این حیات متعذر بخشی که وقت لبابت تنگ شده است او را در جواب گفت که حاشا
که دست من باین حرکت دراز شود و حال واقع وقتی که با عطای تو پرداخته باشد دین کار چون حرکت نماید اما این حرکت
از دست من نشاید که ترا ازین معرکه بجای که برآورده بگوشه سلامت رسانم رانی در کمال خشم و غضب بدو دشنام
داده خنجر کشیده کار خود ساخت و آن شیره زن مردانه رخت هستی بربست و جمعی کثیر از یکجهتان او آواره عدم شد و فتحی عظیم
نصیب اولیای دولت ابد مقرون گشت و تا هزار فیل با دیگر غنائم زیاده از اندازه بتصرف مجاهدان در آمد فیروزی لشکر
تمام اموال نامحصور بدست افتاده تمام ملک ضمیمه داخل ممالک محروسه شد و مدت حکومت او شانزده سال بود و چون
آصف خان خاطر از ضبط ولایت باز پرداخت رایت همت به تسخیر قلعه چوراگره برافراخت و راجه بیرشاه پسر رانی
بلوازم قلعه داری و مدافعه عساکر اقبال همت گماشت و آن حصن حصین مملو از خزائن و دفائن و جواهر نفیس و اجناس
لطیف بود که جمع آورده چندین راجهای و راجها که دست تصرف هیچ یک بران نرسیده بلکه هر کدام در ایام حکومت
خود سعی بر آن افزوده بودند و آصف خان بیشتر بطمع آن خزائن سعی در تسخیر قلعه نمود و به اندک تردد و اهتمامی
قلعه مفتوح گشت و راجه مردانه در رفت و به شعوری که در اهل هند است جمعی را تعیین نموده بود که هرگاه او کشته شود جمیع
عورات را در خانه کرده بسوزند که بعد از و دست نامحرمی بدامن عصمت آنها نرسد و به اصطلاح هنود آن را جوهر نامند
بموجب قرارداد در میان هنگامه کارزار همین که از معرکه جنگ کاری مقصدی این کار شده همه را پاک سوختند و از غرائب وقائع
آنکه بعد از چهار روز که آتش زده بودند دو زن یکی کملاوتی نام خواهر رانی و دیگری دختر راجه بیراگره که بجهت
راجه آورده بودند از آن طوفان آتش بسلامت جستند و ظاهرا چوب بزرگی حائل آنها شده بود القصه چون
قلعه مفتوح گشت از قسم طلا و نقره و زر مسکوک و مرصع آلات و جواهر نفیس و اصنام مرصع مکلل و صورت جانوران
که از طلا و نقره ساخته بودند و دیگر نفائس و اجناس زیاده از حساب و قیاس بتصرف آصف خان در آمد و از مردم
موثق القول شنیده شد که از انجمله صد و یک صندوق پر از اشرفی علائی بود و سوای هزار فیل از ضمائم غنائم گشته
آصف خان بی مروت سررشته حساب انصاف از دست داده بغیر از دویست زنجیر فیل و آن هم عورت نیم سوخته
بدرگاه معلی ارسال داشت تمام اموال و اجناس را بشرحی که نوشته شد ملکیت گفته خاکبوس مداهنه نمود و حضرت
خاقانی از وسعت حوصله و علو همت تغافل بلند فرمودند و چون رایات اقبال بتادیب علی قلیخان زمان و بهادر
بجونپور برافراخت آصف خان در جوهر سعادت زمین بوس سرافراز گشت و تفصیل آن انشاء الله العزیز در جای خود در قلم
کلک بیان خواهد شد سیاست فرمودن خواجه معظم خواجه معظم برادر اخیافی حضرت مریم مکانی خالی از شائبه
جنون آشفتگی دماغ نبود و این نسبت باعث مزید شورش مزاج و بی اعتدالیهای او گشته همواره مصدر حرکات
شنیعه و اعمال قبیحه میشد چنانچه در زمان حضرت جنت آشیانی آثار القدر بر ناصیه مکرر بی باکیها ازو بظهور آمد از جمله
خواجه رشیدی دیوان را بتیغ بی اعتدالی شهید ساخت و آن حضرت بجهت مراعات خاطر بانو شفاعت بعضی
از مقربان بساط عزت قلم عفو بر جریده جرائم او کشیده رخصت سفر حجاز فرمودند و بانه از اماکن شریفه مراجعت
نموده بروی خجالت بر آستان خاقان جرم بخش عذر پذیر نهاد و چون در اصل طبیعتش استقامتی نبود بی باکی بچون
با آشنیه شقاق روزگار بسته شده و از کردار ناهنجار خود باز نیامد و به روز بی در دولتخانه پادشاهی که ارکان دولت

واحیای سلطنت شیخ بود شناعیز بعد الله خان که سلک امرای عظام انتظام داشت مرید شیخ گردیده بود و دیده است ولکیت و ...
رسانید و وضع دیگر بر ایام خلق و بحت شیخ عمل ... رشید و حضرت خاقانی آن ... اختلاف ... تحفه شیخ ... فرمودند ... جرات ...
بلکه وحشت گزرانید و در انجام شیخ است بدان وضع ابتر بیرد و با مجاهدت زده و تو بیا ستان ... گشت و حضرت خاقانی بحسب مراعات
خاطر مرید که ... تقصیرات ... شد و در ... تا کرانید به حدود گنسبی خانگیر بحسبت فرموده و بوسیله انتساب بدان دودمان عالی ...
غلیظ ... اعلا انجا که گفت اند ... خوی ... طبیعت گذاشت ... تا بر و زمرگ از دست ... بعد بد خوئی و بی باکی ... بخیر ...
و آنحضرت باین ... بار ... فرموده عمل تا آنکه بی بی فاطمه ... حضرت جنت آشیانی که ... خدمت ... بقلعان ...
عصمت بود و دختر او زهره آغا را خواجه معظم در عقد داشت و پیوسته از بدخوئی او ... فرزندان ... برده ...
بادشاه و معدلت بارگاه استغاثه نمود که خواجه رخصت جاگیر یافته و عاجزه مرا همراه می برد و از بدخوئی او ظاهر است که قصد این
بیچاره خواهد کرد اگر عاجزه مرا از همراهی او باز دارند باعث جان بخشی او خواهد شد حضرت خاقانی از کمال مرحمت و مهربانی
فرمودند که بدولت عزیمت شکار رواریم بحسب خاطر تو از پیش خانه او گذشته و او را بملازمت طلب داشته بنصیحت خواهیم
که دختر ترا درین سفر همراه نبرده متعارفن آنحال بدولت و اقبال سوار شده بعزیمت شکار از آب جون عبور فرمودند و در ان ...
رستم خان و طاهر محمد خان میر فراغت و قتلق قدم خان و مقبل خان و شمال خان و بشیر و خان بسعادت حضور سر فرازی داشتند
و چون بحوالی منزل خواجه رسیدند طاهر محمد خان و بشیر و خان را پیشتر فرستادند که خواجه را از مقدم عالی آگاه ساخته بملازمت
آورند و رستم خان و مقبل خان نیز متعاقب آنها رخصت فرمودند که همه متعاون یکدیگر بوده اگر آن بی اعتدال در مقام
سرکشی و شورش باشد دست و گردن بسته بحضور آورند و چون آن بی اعتدال از حقیقت حال اطلاع یافت خشم آلوده
متوجه حرم سرا شد و خود بزهره آغا که از حمام برآمده و لباس تازه پوشیده بود بزخم خنجر مقتول ساخت و برگشته
سراز روزن خانه بر آورده خنجر خون آلود پیش طاهر محمد خان و بشیر و خان انداخت که جواب سخن شما اینست و آنها خنجر را برداشته
بملازمت بندگان حضرت آوردند و از ظهور این تظلم و بیداد آتش قهرمان جلال اشتعال یافت و بیحابا به درون خانه آن
دیوانه برگشته روزگار متوجه شدند و خواجه سنظلم شمشیر حمایل کرده و دست بر قبضه نهاده روبرو آمد و آنحضرت از روی صولت
و سطوت فرمودند که اگر دست از پا خطا کنی بسزای خود خواهی رسید و بحاضران بساط قرب اشارت شد که او را
مقید سازند یکی از فدائیان خواجه با شمشیر حمایل عقب خواجه ایستاده و کمین فتنه بود حضرت خاقانی بقتلق قدم خان
اشارت فرمودند که این زیاده سر بی ادب را بزن او فی الفور تیغ کشیده بسبک دستی آنچنان انداخت که سر ش
آن تن جدا شد و زمانی همت قالب بی سر بر سر پا ایستاده بود و خون از عروق گردنش تیر تیر میزد آنگاه خواجه رسید
که چرا خون این مظلوم بیگناه ریختی آن سفاک بیباک زبان بهرزه درای گشوده تا آنکه بضرب لگد و مشت افتاده هم گیر ساختند
و در کشتی انداخته بکنار دریا آورده بموجب حکم عدالت این عقوبت بسیار دادند و بعد از آن مو لیش ... مستحکم بسته بیجان حال با در ولتی نه
بردند و تمام این راه بزبان بیگفت و بر سر ... مشت و لکد و چوب بخورد و با آهنه شلاق از غایت سنگدلی و سخت جانی زنده ماند و مقبل خان ...
سپردند که قلعه گوالیار برده محبوس نگاه دارد و بعد از ان حبس از زندان جسمانی نجات یافته و از سوانح اقبال ظفر یافتن علی قلیخان زمان ...
در جنگ فتح خان تبتی و شرح این داستان بر سبیل اجمال آنکه فتح خان و حسن خان برادر دولو خان و جمعی کثیر افغانان ... پریشان ...
از قلعه روستاس ... آمده او از خان پسر سلیم شاه را بسلطنت بر داشتند و ولایت بهار و بعضی از محال متعلقه خان زمان را متصرف گشته ...

[illegible] بهادر خان [illegible] محمود [illegible] خان قاقشال [illegible] ابراهیم خان [illegible] [illegible]

[illegible] چون [illegible] [illegible] صلاح [illegible] [illegible]

[illegible] جلال الدین [illegible] شهاب الدین احمد خان [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] قدم [illegible]

[illegible] خطبه بنام نامی [illegible]

[illegible] خسروانی [illegible] [illegible]

[illegible] افغانان [illegible] فیلان [illegible]

[illegible] خان [illegible] افغانان [illegible] صفوت خان [illegible]

[illegible] متفرق گشتند و افغانان بتاخت و تاراج منازل ایشان پرداختند درین وقت که کار [illegible] دولت ابد

[illegible] اقبال روز افزون حضرت خاقانی کارخود کرد و تجلی این ماجرا آنکه خان زمان با معدودی در پناه [illegible]

[illegible] فرصت بود که [illegible] بتقدیر چهره کشا گردد [illegible] حسن قلی بر فیل بخت بلند نام سواره روبروی خان زمان [illegible]

و مردم خان زمان تاب [illegible] اکثر [illegible] اختیار [illegible] خود با معدودی [illegible] افسرده [illegible] قائم [illegible]

[illegible] بود [illegible] توپ [illegible] کرده بر فوج حسن قلی انداخت و بیمن اقبال بیزوال تیر فتح بر نشانه مقصود رسید و [illegible]

که سر داده بود بر سر عمان [illegible] فیلبان [illegible] عظمت بضرب یک توپ بخاک هلاک افتاد و فوج حسن قلی روی بگریز نهاد و در خلال اینحال کوه پاره

نام فیل بهادر خان را که زنجیرهای مضبوط [illegible] سلسل ایستاده بود یکی از فیلبانان افغانان واکرده خواست که سوار شود و چون آن فیل

[illegible] مستی و سرکشی بود [illegible] ضبط فیلبان در نیامد و بر یکی از فیلان افغان دوید و او را در هم [illegible] شورش غریب بافغانان افتاد ازین

[illegible] که سپاه [illegible] فوج خان زمان رسیده باشد و افغانان که بتاخت و تاراج مشغول بودند سر رشته تدبیر از دست داده رو به

گریز نهادند و خان زمان از ظهور این تائید غیبی بتعاقب افغانان تیره بخت شتافته غنائم فراوان از فیلان نامی و غیره بتصرف

آورده بمیمن اقبال روز افزون فتحی عظیم روی نمود و بعد از فتح خان زمان عنان مراجعت بجونپور معطوف داشته فرستادهای درگاه را به اعزاز و احترام

تمام روانه آستان ملائک آشیان ساخت و از سوانح این سال آمدن میر مرتضی است بدرگاه افاضل پناه چون بوفور موهبت ایزد تعالی

و تقدس آستان خاقان گیتی ستان کعبه مقصود اهل روزگار و ملجا مستعدان هر دیار است از صیت جوهر شناسی و قدردانی حضرت خاقانی

همواره فوج فوج و جوق جوق از اقسام مردم روی امید باین درگاه آورده کام روائی مقصود بیگر دیدند و در ظل تربیت و نوازش آنحضرت

آسوده و فارغ بال زندگانی می‌نمودند و حرف منع ورود باین آستان بیت کبر [illegible] مجموعه سعادت و چراغ افروز دودمان [illegible]

صدر نشین مجمع افاضل عالم سید اجل میر مرتضی که انتساب علامة الزمانی امیر سید شریف جرجانی بود در کسب علوم معقول [illegible] طولی داشت [illegible]

[illegible] مستعد گشته روی امید بکعبه مقصود این آستان فیض [illegible] نهاد و به ادراک محفل عالی معزز و مکرم گردید و بجلائل عواطف و جزائل مراحم اختصاص

[illegible] موکب گیهان شکوه بعزم شکار فیل بصوب مالوه و از آنجا بقصد استیصال عبدالله خان ایلغار فرمودن و

همعنان فتح و فیروزی باز از شکار فیل مراجعت نمودن چون [illegible] رسید که عبدالله خان حاکم مالوه سر مست [illegible] دولت

[illegible] حقوق تربیت و نوازش حضرت خاقانی را بعقوق مبدل ساخته لوازم اطاعت و انقیاد و مراسم اخلاص و اعتقاد

چنانچه قرار داد [illegible] شناسان [illegible] است بجای نمی‌آرد بلکه از فساد دماغ و شورش مزاج آثار بغی و کافر نعمتی از وجنات احوال [illegible]

[illegible] اوضاع ظاهر است لاجرم [illegible] فیل [illegible] شکار که [illegible] بحکمت و صلاح [illegible] و منظور [illegible] تعلیم و تنسیق کارخانهٔ سلطنت
[illegible] ولایت [illegible] رایات
اقبال [illegible] گردیدند [illegible] و سیلاب
[illegible] ولایت مالوه [illegible] ایام برسات [illegible] آنحضرت [illegible] صلاح
[illegible] دولت [illegible] گشت از کثرت
[illegible] طغیان آب [illegible] کشتی [illegible] فیلان [illegible] دریای طوفان
[illegible] فیلان [illegible] آب [illegible] نواحی [illegible] عزیمت
[illegible] قلعه [illegible] دولت اتفاق افتاد و چون [illegible] فیل [illegible] منزل قریب بود [illegible] شکار
عساکر منصوره [illegible] تقسیم نمودند [illegible] امرا [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] فیل [illegible] آن
[illegible] فیل [illegible] دست [illegible] فیل [illegible]
و خیر [illegible] جانی بسلامت [illegible] آن روز که عید قربان بود و بعد از فراغ لوازم جشن متوجه شکار شدند [illegible] امرا
باطراف بیشه رخصت یافتند و چون [illegible] آمد چند فیل [illegible] کرد و از این نشاط عید بر عید افزود و مجموع
آنها [illegible] سوم [illegible] بیشه [illegible] افغانان [illegible] و صباحی [illegible]
به نشاط شکار [illegible] خوشوقت گشته [illegible] توجه آنحضرت [illegible] فیل [illegible] زنجیر [illegible] قربان [illegible] ایران
جان نثار موجب حکم مجموع آن فیلان را [illegible] بیشه که [illegible] قوی [illegible] داشت [illegible] مضبوط ساختند [illegible] کدام [illegible]
داشتند [illegible] طلبیدند [illegible] دولت و اقبال [illegible] توقف فرمودند [illegible] نادره کار [illegible] ایشان [illegible]
بهجت [illegible] آنحضرت [illegible] عالی [illegible] ساخته [illegible] آراستند و حضرت خاقانی [illegible] کامرانی
بر آن اورنگ [illegible] دولت مسند آرائی فرمودند و جمعی از مقربان بساط قرب مثل یوسف محمد خان کوکلتاش و میرزا
عزیز کوکلتاش و سیف خان کوکلتاش و میرزا معز الملک و میر علی اکبر و خانعالم و میر غیاث الدین علی [illegible]
بخطاب نقیب خانی شرف اختصاص یافته و در حواشی آن تخت اقبال [illegible] زدند [illegible] دیگر [illegible] مجلس نشاط
آراسته مقربان بساط عزت را بحکم نشستن شد و بهجت انبساط خاطر [illegible] دربارخان استماع قصهٔ امیر حمزه
فرمودند و دربارخان پسر تکلتو خان مشهور است که در خدمت شاه مغفرت پناه شاه اسمعیل صفوی [illegible] قصه خوانی شرف اختصاص
نام او ملا عنایت بود از [illegible] اخلاص و دوام خدمت در سلک خدمتگاران منتظم گشته چون پیوسته در دربار حاضر می بود بخطاب دربارخانی
سرافراز شده [illegible] گاه [illegible] آن مجلس [illegible] آئین گردید [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] نیوده [illegible] فیل [illegible]
[illegible] اقبال ساختند و چون مقصد اصلی [illegible] شکار [illegible] همت بصوب مالوه معطوف داشتند
و در این راه [illegible] امداد باران و طغیان سیلاب [illegible] چشم [illegible] راه [illegible] گروه [illegible]
منازل [illegible] بادشاهی [illegible] امرا [illegible] عساکر منصوره [illegible] قطع منازل [illegible] مراحل می نمود

و چون بمنازل قصبهٔ [illegible] رسیدند [illegible] امرای [illegible] رایات [illegible]

برگشته حال بود [illegible] دولت و اقبال [illegible] اشرف خان و اعتماد خان [illegible] فرستادند که [illegible]

[illegible] مسافت [illegible] آمده [illegible]

[illegible] مالوه مسافت [illegible]

محمد قاسم خان نیشاپوری که جاگیردار آن نواحی بود سعادت استقبال دریافته التماس نمود که [illegible] دولت [illegible]

[illegible] حضرت خاقانی [illegible] منزل [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] بسعادت [illegible]

[illegible] اقبال [illegible] و چون [illegible] جهان گشا [illegible]

و اشرف خان و اعتماد خان [illegible] عبدالله خان آمده حقیقت حال معروض داشتند که [illegible]

[illegible] عبدالله خان صورت هلاک نمود و [illegible] حال مشاهده نموده [illegible]

[illegible] حضرت خاقانی همت بر تعاقب آن گروه مصروف داشته جمعی از امرا مثل [illegible]

محمد قاسم خان نیشاپوری و سماجی خان و خان عالم و شاه فخرالدین و شاه قلیخان و خرم خان و قلیج خان و معصوم خان [illegible]

و تلق قدم خان و اعتماد خان و بختی خان و خواجه عبدالله و میرزاده علیخان و سید عبدالله خان و جمعی دیگر برسم هراول پیشتر

فرموده خود نیز بدولت و اقبال با جمعی از مقربان رکاب ظفر قرین جلو ریز تیز جلو گردیدند و وقت شام بموضع نوالی نزول

اجلال اتفاق افتاد و ظاهر شد که آن سیاه بخت از اینجا هم پیشتر رفته شب بدولت و اقبال در ان منزل توقف فرموده

مجدداً اعتماد خان و دزبار خان را برهنمونی آن گمراه رخصت نمودند و بعد از دو سه روز صبح رایات جهان گشا بتعاقب

آن بدبرگشته گرم شتافتند و در اثنای راه فرستادها برگشته بملازمت آمدند و معروض داشتند که چون روز دوم

او به آب فرخ رسیده و از قبلهٔ اقبال روی گردانیده است [illegible] با سیه دل چه سود گفتن وعظ [illegible] نرود میخ آهنی در سنگ

اتفاقاً امرا که برسم منقلا تعین شده بودند بموضع بارغ رسیدند معلوم شد که آن سرگروه بادیهٔ ضلالت عنان انتقال خود

پیشتر فرستاده خود در اینجا توقف نموده است باآنکه اکثر مردم هراول بجهت نشیب و فراز زمین متفرق گشته بودند

مثل قاسم خان نیشاپوری و خان عالم و شاه قلیخان محرم و سماجی خان و خواجه عبدالله و میرزاده علیخان و سید عبدالله خان

به این بلا رسیده بودند [illegible] اقبال روزافزون آنحضرت عرصهٔ نبرد را بجولان همت آراسته غنیم را بشیبه تیر گرفتند

عبدالله خان برگشته بخت غافل از نیرو تائیدات غیبی بفزونی جمعیت خود و قلت اولیای دولت خیره و گستاخ شده

بجنگ مبادرت نمود بنابران جانثاران اعتضاد دولت روزافزون پای همت افشرده داد شجاعت و دلیری دادند

چون حقیقت حال بعرض اقدس رسید توسن اقبال باستعجال رانده گرم شتافتند و درینوقت خاکسار سلطان قدم از سر

پیش نهاده گستاخانه معروض داشت که حضرت ایلغار نفرمایند که جمعیت ما بغایت کم است و صلاح دور رفتن نیست

از این جرات قهرمان پادشاهی در جوش آمده دست بشمشیر کرده بجانب او متوجه شدند او دست از پا خطا کرده گریخت

آنحضرت از کمال غضب پیاده گشته خود را به او رسانیده شمشیر انداختند و چون نفسی چند بیش از حیاتش باقی بود شمشیر خورده

و او بر خاک عجز افتاده شروع در خضوع و خشوع نمود حضرت بر حال آن مظلوم بخشوده ضبط خود فرمودند و باز بر توسن

جهان نورد بسواد دولت شده بسرعت هرچه تمامتر طلایع رایات فتح و فیروزی بسر وقت جانسپاران عرصه همت افگنده نوبت قتال
بجائی رسید که تیر مخالفان سیاه بخت اکثر دوستان آنحضرت میگذشت و هراست ایشان که بر جا و چند وقت نامرد معین خانخانان
ظفر قرین است سپرداری نکرده بدست محکم شده که تا فتح بلند آوازه سازند و شیر خان خانخانان را محافظت نموده فرموده که وقت آن
نمی بود که فوج عظیم را باخت خانخانان از روی محبت التماس نمود که اینجا طرف رسید و ازالهام غیبی بیست رجا نیکو ایشان بستیغ بی باکی در آن یکبار
یکدل شده دفع بست آنحضرت جنگ تا نیم شکوه بادشاهی و نشاء ظل الهی بر لوا الغاث بطرف خان خانان افگنده و در مقام
تحقیق شده بود عماد و خان نموده است که دست تضرع بجلوا آنحضرت رسانند و التماس کمک مدارای نمایند این معنی باعث مزید غضب
و قهر شده و سبب محاربا بجانب فوج عظیم تاختند و مخالفان برگشته روزگار از شکوه حمله بادشاهی و صولت فراگیر که کوه را از دست
آن آب میشود بی دست و دل شده عنان ثبات از دست داده و بیابان عسکر اقبال بیا افواج مخالفان پدستکال نور را
رسانیده اکثر بی را عزم امان عبدالله خان را حلقه تیغ خونآشام ساختند و بسیاری از آن تیره بختان بد سرانجام نعل
بنات النعش آنکه بکیا شده روسیه بگریزند و چندی از هردم معتبر او را دست و گردن بسته بحضور آورده فتحی که
طراز فتوحات روزگار تواند شد از پرده قضا جهره عرا نمود و اسامی جمعی که در این جنگ ملازم رکاب نصرت اعتصام بودند
بدین تفصیل است خان خانان میرزا عزیز کوکلتاش سیف خان کوکلتاش مقیم خان محمد قاسم خان نیشاپوری میر شکرک
میر علی اکبر مشهدی میر عزالدین اشرف خان اعتماد خان بوخان عالم اصفهان و لشکر خان و شاه قلیخان محرم و رستم خان و حاجم
قرچوری قلیج خان ... قوش بیگی خرم خان قتلق قدم خان خواجه عبدالله حاجی محمد سیستانی عادل میرشاه محمد قندهاری مطلب خان
تو دم بل تیره اسی ناکسا ... مراد بیگ مجموع این بهادران من حیث الکمیت از سیصد کس تجاوز ننمودند و آن فرزند
بود از همراه ... کم بود که چنین بادشاه خدا آگاه بست شمار آن توانند کرد و در جنب اقبال آنحضرت کثرت
مخالف چه نماید القصه شهریار حقیقت شناس بعد از ادای لوازم شکر و سپاس بهمان منزل توقف فرموده محمد قاسم خان نیشاپوری
با جمعی از سپاه دلیر کار طلب بجانب آن آواره دشت ادبار تعین فرموده و چون شب باران عظیم شد قومی که پیشتر رخصت یافته بود
زیاده از هیچ کوشش کرده نتوانستند رفت و پیش از آنکه خورشید عالم افروز رایات نور برافرازد اعلام نصرت اعتصام متوجه
آن سرانجام شد و افراشتند سریع بفوج پیش فرستاده تا که فرمانروا رفتن سعی و اهتمام نموده آن سیاه بخت را دستگیر سازند
و چون موکب عالی بموضع آلی رسید راجه آلی بوسیله عین الملک که نسبت آشنائی قدیم بوی داشت آمده سعادت زمین بوس
دریافت و حسب الحکم بفوج منقلای شده از دو لپهندی که داشت خود را شریک آن خدمت ساخت و موکب ظفر قرین
بجهت شدت گرما لحظه در زیر درختی توقف فرموده خوش خبر خان را پیشتر فرستادند که بزودی خبری از افواج قاهره رسانند
و بموجب دولت و اقبال سوار شده بود که خوش خبر خان مژده فتح آورده مجملی از این تائید جلی آنکه اکثر زمینداران
آن نواحی از طاق خدمت بر میان جان بسته عنبر لشکر فیروزی اثر گشتند و افواج قاهره قریب بجا بجاپور رسیده دو دن
انداخته بر اردوی عبدالله خان گمراه ریختند و آن بی حمیت کم فرصت زن و فرزند و اسباب اشیاء خود را گذاشته
سراسیمه با یک سپر خود راه گریز پیش گرفت و میر معزالملک به اتفاق جمعی از فوج بادشاهی جدا شده تاخت کرده و دیگر
آن بی دولت شتافت و بسیاری از مردم او را جدا ساخته و میر با جمعی دیگر زخمی شده عنان مراجعت معطوف داشت و چون بنوز رمقی
از حیات آن بی سعادت باقی بود و نیم جانی بهزار خلالت بیرون برده خود را بگجرات رسانید و امرای عظام تمامی مال اهل بیشاور را بجمیع فیلان و سایر اموال و اسباب متصرف

گشته و بعد از رسیدن موضع [illegible] رایات اقبال برافراشته تا آن سرزمین که فتح شده بود تشریف برده [illegible] امرا و بندها
از قلعه [illegible] در آن خدمت [illegible] بود [illegible] احوال خود [illegible]
[illegible] صفات تمام [illegible] ساختند و [illegible]
معطوف داشته [illegible] تاریخ [illegible] العدد [illegible]
[illegible] اطراف ممالک محروسه فرستاده [illegible]
[illegible] انتظام مهام ملکی همت گماشته و در این خدمت [illegible] خان [illegible]
[illegible] ولایت مالوه [illegible] اخلاص [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] همراه خود [illegible] خان که در آن ایام حکومت گجرات [illegible]
اختیار [illegible] بود [illegible] حضرت [illegible] فرمان [illegible] جهان [illegible] فرستاده حکم فرمودند [illegible]
درگاه [illegible] خان [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] فرستاده [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] طلب [illegible] التماس [illegible] قبول [illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] فرمان [illegible]
[illegible] درگاه [illegible] اخلاص [illegible]
[illegible] درگاه [illegible]
[illegible] اختصاص یافت [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] اخلاص [illegible] اطاعت [illegible]
[illegible] پیشکش و نفایس [illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
[illegible] حضرت خاقانی [illegible] قبول [illegible]
[illegible] اعتماد خان [illegible] مبارک شاه
[illegible] اعتماد خان [illegible]
[illegible] اعتماد خان [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] اعتماد خان [illegible]
[illegible] دولت اقبال [illegible]
[illegible] اقبال [illegible]

نگارش شد به این ترتیب که چون فیلان صحرا منظور نظر همایون شد حکم فرمودند که جمعی از بندهای ایشان با طراف کهر چیره گرد وه تا کنار فیلان
فیلان رسیده فیلان را از جانب قلعه سپری بر رانند و مرد و نیل با فیلان سوار شده خود در اجمال سپاهی پوشیده جابجا فیلان
صحرائی را حصار کرد آدمی که بر آنجا سوار است و پیش پیش کرد می برده باشند تا بقلعه در آیند و باین دستور مجموع فیلان آن کهر ها را
بمهری در آوردند و بعضا از آنجا بر رخ های جا بنا بر آمده بعضا بجا های مختص کرده باز انداخته فیلان را بستند بعد از آن یک فیل کوهی از کوهی
و سرکشی بقید ضبط در نمی آمد اگر بر فیل کمانه می راند که در قوت و قدرت عدیل او بود طلب شتند بر آن فیل صحرائی بجنگ
انداختند تا او مشغول جنگ شده از عقب آهنگ رسیده بند بر گذشتند و نزدیک به آن رسید که فیل کمانه مذکور بر اوی غالب آید با جرم حکم شد که مشعلها از فیل
بر سر و روی فیل کمانه می راند زدند بر افروختند فیل کلکه یکدیگر جدا ساختند و فیل صحرائی باز ده از دیوار قلعه بر انداخته بدان صحرا گریختند
گریخت و بو صف بخان کوکلتاش حکم فرمودند که چون آن فیل باز شده از عقب رفته و فیل از بیرون را باو رسانید و بجنگ اندازد
القصه فیلبانان باطراف کشیده باز انداخته آن صحرائی بر احد رحمتی مضبوط بستند و بعد از فراغ شکار رایات اقبال بصوب مستقر
جاه و جلال بر افراشته شد و در ساعت مسعود و زمان محمود مسند خلافت بوجود موکب جهانگشا محمود و بلاد و دهی زمین گردید از واقعات
این سال اساس عمارت نگرچین است چون شهریار عالم شکار بنشاط چوگان بازی و تحقیق انداز می توجه مصروف داشتند و در موضع
ککرالی که از مستقر الخلافه آگره بمسافت سه کروه واقع است بموجب حکم اشرف در اندک فرصتی عمارت عالی اساس یافت و ارکان و
اعیان سلطنت و سائر ملازمان درگاه هر کدام فراخور قدرت و حالت خویش منازل و بساتین ترتیب داده بشهری آراستند
و باتمام آنرا نگرچین نامزد ساخته نمودند بمعنی شهری آرامش و آسایش و هموار کرده و آنجا چوگان بازی خوش وقت شده و درین اساس
میفرمودند از سوانح این ایام رسیدن ایلچی شاه مغفرت پناه شاه طهماسپ صفوی است بدرگاه پادشاه سلاطین پناه و مجملی از آن
تفصیل آنکه سلطان محمود بکری عرضه داشتی بخدمت شاه نوشته با پیشکشهای لائق مصحوب یکی از مردم کاردان فرستاده و التماس
نموده که از خاقان گیتی ستان منصب خان ترخانی که باصطلاح الوس جغتای خان خانی گویند بجهت این بنده بگیرند و شاه مغفرت پناه
مکتوبی بآنحضرت نوشته التماس در اعطای خواهش خویش ازآنگی بخشیدند اگرچه خاقان گیتی ستان پاس خاطر علیین آشیان
بسیار مینمودند و مراعات جانب ایشان بر وجه اتم میفرمودند اما چون کلان تر از ده امرا درین دولت ابد پیوند بودند خلاف توره و
قانون سلطنت میشد و مثل منعم خان سپهدار هم به آن خطاب مستطاب عز امتیاز داشت وجوه معقول معذرتهای مسموع در جواب
نوشته ایلچی شاه را با تحف و هدایای پادشاهانه رخصت انصراف ارزانی داشتند انجاح میرزا محمد حکیم بدرگاه گیتی پناه
و استخلاص کابل از میرزا سلیمان و عرض دیگر سوانح و وقایع در اوراق سابق سمت ذکر یافت که میرزا سلیمان المغانی
شورش شاه ابوالمعالی نموده کابل را بحیطه ضبط در آورده بدخشیان را بر آن ملک مسلط گردانید همگی مطلبش آنکه میرزا ایام
میرزا محمد حکیم را به بدخشان برده چشم بند نگاه دارد و کابل را بتصرف خود بسپارد و بسبب قصد محال آنکه کابل را به بدخشیان مقرر کند
و جاهای چو پیران خراب میرزا حکیم و کابلیان تجویز نموده به بدخشان مراجعت نموده بر این هم تسلی نشد تند تیج از مردم معتمد خود
به کابل فرستاد و زنگ گرفت دفعه عبدالرحمن بیگ پسر میر تولک قدیمی را با جمعی فرستاد و دفعه دیگر تنگری بردی توشبیگی را با فوجی و بنا
ساخت که کابلیان تقویض باطن میرزا را از صفحه احوال فرا گرفته در مقام تدبیر و معالجه کار شدند و عمده ارباب تدبیر خواجه حسن نقشبندی
او باقی قاقشال و بسوندک و علی محمد اسپ و شیخ علی حیدرانی با سایر حیدرانیان و جماعه خواجه جعفریان و یار محمد آخوند و قنبر روزه
خاص حیدر و خلیفه عبدالقدیر بودند چون میرزا حکیم بسن تمیز رسیده بود از طرز سلوک بدخشیان و تنغیص حالش آزردگی تمام داشت

لاجرم [illegible] خود [illegible] نموده در مقام [illegible] بدخشان شد و [illegible] میرزا سلیمان [illegible] کابلی جاگیر کرده [illegible]
[illegible] قاسم [illegible] میرزا [illegible] نموده [illegible] جلال آباد [illegible]
[illegible] میرزا سلیمان [illegible] خان و [illegible] الدین خان [illegible] مقرر داشت و [illegible]
دست تصرف [illegible] بدخشان [illegible] کابل [illegible] بدخشان [illegible] پریشان [illegible] میرزا سلیمان
[illegible] حقیقت حال [illegible] میرزا سلیمان [illegible] بدخشان [illegible] کابلیان [illegible] میرزا حکیم [illegible]
و استقلال [illegible] میرزا سلیمان [illegible] قدرت خویش بیرون [illegible] قلعه کابل [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] جلال آباد [illegible] پیشاور [illegible] میرزا سلیمان [illegible] میرزا حکیم [illegible]
کابل [illegible] میرزا حکیم [illegible] طرف جلال آباد شتافت و میرزا [illegible]
که میرزا سلیمان عنان از تعاقب باز کشید لاجرم مراجعت نموده [illegible] میرزا سلیمان که [illegible] جلال آباد
توقف نموده بود پشیمان گشته بملازمت میرزا شتافت و اظهار ندامت و معذرت بسیار کرد و در همین منزل تحقیق پیوست که
میرزا سلیمان به تعاقب میرسد میرزا محمد حکیم [illegible] تا بشاور [illegible] منزل گزید و از آنجا ایلچی بمیرزا سلیمان [illegible]
فرستاد که [illegible] توانند نمود و میرزا [illegible] شده در [illegible] رخصت فرمود و خواجه حسن
[illegible] میرزا سلیمان [illegible] پیشاور [illegible] متوجه [illegible] گشت [illegible] خبر آورد که میرزا سلیمان
حرم بیگم را در جلال آباد گذاشته خود متوجه [illegible] میرزا محمد حکیم [illegible] تمام از آب سند عبور نموده عرضه داشتی مشتمل بر
سوانح و حوادث و اظهار عجز و فروتنی و التماس توجهات ظاهری و باطنی مصحوب حاجی [illegible] بیگ [illegible] خان [illegible] بدرگاه پادشاه
سلاطین پناه ارسال داشته استدعای کومک و استعانت نمود و خواجه [illegible] محمود [illegible] دیوان [illegible] میر محمد خان که در آن ایام
حاکم پنجاب بود فرستاده [illegible] میر محمد خان قاضی عماد را با پیشکشهای لایق و اقسام اجناس [illegible] ساخته دلجوئی و گرمخوئی
بسیار اظهار نمود و همچنین تمام امرای پنجاب در خور مرتبه خویش پیشکشها ارسال داشتند و چون میرزا سلیمان به پیشاور رسید
خبر عبور میرزا محمد حکیم از آب سند [illegible] شنیده عنان باز کشید و [illegible] یاس و ناکامی از راه [illegible] متوجه جلال آباد شده در اثنای راه
با افغانان شنواری جنگ کرده [illegible] بسیار کشته [illegible] میرزا سلیمان [illegible] شنواری [illegible]
قوم خود بر گشته شد و در جلال آباد [illegible] خود را با جمعی [illegible] متوجه کابل گشت و بمحاصره قلعه کابل همت گماشت و متحصنان بلوازم
قلعه داری و استحکام برج و باره اهتمام شایسته بکار برده [illegible] در زمانی که [illegible] ایلچیان میرزا
محمد حکیم بسعادت آستان بوس سرفرازی یافتند و عرضه داشت میرزا بمسامع جلال رسید حضرت خاقانی توجهات ظاهری و
باطنی شامل حال میرزا فرموده در مقام تلافی [illegible] میرزا سلیمان و اصلاح شکستگیهای میرزا محمد حکیم شده قطب الدین خان را
اتالیق میرزا ساختند و حکم اشرف عز صدور یافت که میر محمد خان با امرای پنجاب مثل محمد قلیخان برلاس حاکم ملتان و مهدی قاسم خان
و حسن صوفی سلطان و محمد قلی خان و [illegible] میر محمد خان و سائر امرای آنجا [illegible] بکومک میرزا شتافته [illegible] شورش میرزا سلیمان
[illegible] شده و میرزا محمد حکیم را بر مسند استقرار و استقلال متمکن ساخته و قطب الدین خان را در خدمت ایشان گذاشته امرای مذکور
بجاگیرهای خود [illegible] معاودت [illegible] دیگر [illegible] انجام فرموده مصحوب ایلچیان
میرزا [illegible] ساختند [illegible] امرای پنجاب بموجب حکم جهانمطاع [illegible] متوجه [illegible] میرزا شدند و قطب الدین محمد خان

[illegible] خان کلان گرد و با صالح خان و محمد قلی خان و جمعی [illegible] میرزا [illegible] توجهات [illegible] میرزا
[illegible] میر محمد خان [illegible]
[illegible] سلیمان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بخدمت آنحضرت [illegible]
[illegible] از تهیه این مقدمه [illegible]
[illegible] کابل [illegible] آمدن [illegible]
[illegible] چون این بشارت جان بخش بمتحصنان کابل رسید [illegible]
[illegible] اگرچه میرزا سلیمان یک دو روزی مردم خود را [illegible] کابلیان [illegible]
اما بعد از رسیدن این دو کس پای ثبات [illegible] از جای رفت [illegible] گشتند [illegible]
[illegible] کابل [illegible]
[illegible] عظیم آمده [illegible]
[illegible] میرزا سلیمان [illegible] ببدخشان رسانید [illegible] میرزا سلیمان و میرزا محمد حکیم و امرای عظام
[illegible] ساعت مسعود [illegible] کابل در آمدند و متحصنان و سایر
[illegible] حضرت [illegible] دولت دوام سلطنت حضرت خاقانی
[illegible] بعد از چند روز قطب الدین محمد خان [illegible]
[illegible] و سایر ساکنان آن خطه فیض اساس [illegible] انعامات کامیاب ساخته
[illegible] میر محمد خان [illegible] میرزا [illegible] کابل [illegible] قطب الدین محمد خان
با سایر امرا [illegible] میرزا محمد حکیم [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] قطب الدین خان متوجه هندوستان گشت و بعد از [illegible] امرای [illegible] مهمات کابل [illegible]
ما اعیان دولت میرزا [illegible] راضی نبودند و پیوسته ترتیب مقدمات [illegible] خاطر میرزا [illegible] از میر محمد خان گران ساخته اسباب شورش
و فتنه سرانجام مینمودند و چون میر محمد خان خالی از حدت مزاجی نبود [illegible] روزگار [illegible]
میرسانید و میرزا محمد حکیم اگرچه بحسب کودکی [illegible] کابلیان انحراف نداشت تا آنکه [illegible] خود را که [illegible]
از دواج [illegible] ابوالمعالی بود [illegible] استصواب میر محمد خان بخواجه حسن نقشبندی نسبت کرد و خواجه خود را وکیل معنوی [illegible]
جمیع مهمات [illegible] رفته خان کلان از ناموس [illegible] شد و چون بحکم آنحضرت [illegible] ملازمت اختیار نموده
در کابل مانده بود بچنین روزی نشست ولیکن از آنجا که [illegible] اندیش بود [illegible] آمده [illegible] خواند و در تدبیر کار
خود [illegible] که مردم [illegible] از کابل کوچ کرده متوجه هندوستان گردید و [illegible] مشتمل بر سوانح کابل

و از واردات روزگار بهجت آثار که ... بارگاه و ارسال ... و از واقعات درین سال ... قلیچ خان است به ...
... قلیچ خان در تحصیل این حوالی ... در صوبه ... قلعه است که در تمام ... بر ...
و این قلعه بالای کوهی ... مربع واقع است و عرض و طول آن ... و آب فراوان دارد و چندین ...
و درون قلعه آبادان ... که بیچ ... هندوستان ... گنگره آن ... رسیده
الا قبیر ... که ... قریب ... از سپاهیان ... قلعه ... و این جمله
این قلعه را متصرف شد ... سابق ... ذکر یافته از زمان ... خان ... که ... بزرگ ... شاه
و سلیم شاه ... اعتبار و اعتماد ... داشت ضبط این قلعه می ... اعتقاد ... قلعه ... و سلیمان حاکم ...
... و مساعدت ... ارسال ... و اظهار ... از ... بارگاه ... ظاهر ...
حضرت ... قلیچ خان را ... فرستادند که ... یافته اگر بر جاده اخلاص و اعتقاد ثابت قدم ...
... که ... اقبال ... سعادت آستان بوس ... و ... در باب قلیچ خان
... سعادت ... خان ... برادر ... و همراه ... بندگاه ...
... شاهنشاهی گشته خاطر از توجهات ... و درین ایام ... اگرچه ... خلافت گشته بسعادت زمین بوس
سرافراز گردید و مشمول عواطف بیکران شد و هم درین سال حاجی بیگم منکوحه حضرت جنت آشیانی والده ... حضرت ...
به طواف حرمین شریفین متوجه گشتند و بسیاری از بزرگیان حرم سرای عزت برافقت ایشان محمل سعادت بستند و درین ایام ...
... شکار فیل ... اتفاق افتاده ... شکار ... به خط عدالت اثر ... قریب ... شاهی که ... فیل ...
بعضی ... و ... شهریار ... شکار ... و ... تیغ ... آن ... از ...
... عالم ... ایام ... شکرخان میر بخشی ... خواجه عبدالمجید آصف خان ... ولایت ...
فیلان جنگی و دیگر نفایس که ... آورده ... سرکار ... خواجه غیاث الدین ...
قزوینی ... شکرخان بخدمت بخشیگری سرفراز ... سال دهم از جلوس ... مقرون ...
... عالم ... حمل شب ... شعبان نهصد و هفتاد و دو هجری ... ساعت و ...
... سال ... جلوس ... خاقانی ... و ... آغاز شد و ... مرغزار ... خلعت ... صنع قضا
... ساخته بود جشن نوروزی ... یافت و بعد از فراغ نشاط ... شکار متوجه ...
... شکار ... مراجعت نمودند و روز دیگر قراولان خبر آوردند که درین نزدیکی گله فیل ...
که قریب دویست و پنجاه فیل است آنحضرت ... در رکاب دولت ... متوجه آن ... گردیدند و ...
رسیده ... بموجب حکم ... اقبال آن گله را ... بجانب حصار ... از شب گذشته بود که گله را اندرون حصار ...
مستحکم ... آن فیلان ... ساختند و ... آن ... وحشی ... روز ...
... چون موسم ... بود ... اعتدال ... حضرت ... شفقت و ...
... مراجعت ... آنحضرت ... ساعت ...
... جاه و جلال ... مزاج قدسی ...

ابد پیوند ... [illegible] ... روزگار ... [illegible] ... ساعت مسعود ...
اجلال ... [illegible] ... اتفاق ... چون ... [illegible] ... ممالک محروسه ...
و ... [illegible] ... حضرت خاقانی ... [illegible] ... اقبال ... [illegible]
سلاطین ... عمارات عالی ... [illegible] ... شهر ... [illegible]
حضرت ... [illegible] ... قلعه قدیم ... [illegible]
... [illegible] ...
چهار رکن عالم ... بروج ... افلاک البروج دعوی ... سنگهای ... [illegible]
... آب ... [illegible] ... سنگ ... [illegible] ... کنگره ...
تراشیده ... سنگها ... بطریقی ... [illegible] ... قلعه ... سنگ ...
... [illegible] ... شنیده شود ... [illegible] ... این عمارت ...
هزار و ... چهار هزار استاد سنگتراش و معمار و مزدور ... و نجار در این قلعه کار کرده ... [illegible]
اهتمام این عمارت عالی بوده در عرض هشت سال با تمام رسیده ... چنبر فلک ... هر کنگره ... [illegible]
چو هشت کنگره ... رنگ فیروزه فلک مختلط ... در آن میان ... در آغاز این سال ... کمالات ...
حقایق و معارف آگاه ... حرمین شریفین شیخ عبدالنبی ... جلیل القدر ... [illegible]
عبدالقدوس ... صاحب ... [illegible] ... ولایت ... شیخ عبدالنبی
با وجود کمالات ظاهری ... [illegible] ... منصب ... موکب منصور ... سمت
ولایت جونپور ... دفع شورش علی قلی خان زمان و شرح دیگر سوانح که در آن یورش ... علی قلی خان ...
با وجود اصالت ... نجابت به پیرایه شجاعت و شهامت آراستگی داشت و درین دولت ابد پیوند مصدر خدمات پسندیده و
فتوحات عظیم شده ... بسیاری از بلاد و قلاع را داخل ممالک محروسه ساخت و ... [illegible]
و ناشایسته احوال ... [illegible] ... پیاده ... دولت پریشان ... [illegible]
و ... حساب موافق نباشد از و بظهور می آمد و حضرت ظل اللهی ... پادشاهی و مکارم ... [illegible]
خواهی خاطر ... [illegible] ... آلایش گناهان او ... تغافل ... میفرمودند که شاید ... غفلت بهوش آمده
قدری ... حساب کار خود ... یکبار ... [illegible] ... اما از آنجا که گفته اند
گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه ... به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد ... آنحضرت تغافل میکردند ... [illegible]
التفات باعث مزید جرئت و جسارت او میشد ... [illegible] ... اقبال ... سمت ... [illegible]
که اسکندر خان اوزبک ... [illegible] ... روزگار ... قدم از گلیم خود بیرون نهاد
رای جهان آرای ... تقاضا فرمود که اشرف خان را با فرمان ... اسکندر خان فرستاده ... [illegible]
... [illegible] ... اشرف خان ... اسکندر خان ... [illegible]
... لوازم تعظیم و تکریم ... [illegible]

بوده مدتی منتظر و تحیلی بود تا بر گرد رانیده و حالیت با شرف خان [illegible] بگفت که چون ابراهیم خان عاقل [illegible] است [illegible]
[illegible] است اتفاق نماید و [illegible] او شده درگاه [illegible] از ده [illegible] ابراهیم خان [illegible]
از آنجا [illegible] علی قلی خان [illegible] بسیار [illegible] نصیب [illegible] باطل خود [illegible]
باطل [illegible] خود را [illegible] چون موکب جهانگشا [illegible] نموده [illegible]
اسکندر خان و ابراهیم خان [illegible] در نواحی [illegible] علی قلی خان و بهادر خان [illegible]
[illegible] عزیمت [illegible] عصیان [illegible]
[illegible] علی قلی خان [illegible] چون [illegible] سیاه [illegible] امرای آن [illegible]
[illegible] شاه [illegible] محمد امین [illegible] سلطان [illegible] شاه طاهر [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] اتفاق نموده سر راه بر [illegible] گرفتند [illegible]
[illegible] محمد امین [illegible] اسکندر خان [illegible]
[illegible] و جمعی [illegible] دستگیر ساختند [illegible]
[illegible] چون [illegible] مصلحت وقت [illegible] متحصن [illegible]
[illegible] رسالت [illegible] رفته [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] متحصن [illegible] آصف خان [illegible]
طلبید و آصف خان بمجرد استماع این خبر [illegible] را بخراست و ولایت گنده [illegible] با فوج [illegible] شایسته خود را بکره رسانید و چون ارتفاع
فتح قلعه چوناگر [illegible] خزینه وافر همراه داشت مبلغ [illegible] سعادت [illegible] خان [illegible] و در راهی خوب به سپاهیان خود قسمت کرده [illegible]
فتح مردم از قلعه بیرون فرستاد که با لشکر علی قلی خان [illegible] مبارزتها نمودند القصه [illegible] موکب منصور از لشکر فیل [illegible] بود
به دار الخلافه آگره نزول اجلال و [illegible] متواتر [illegible] برسید حقیقت بغی و عصیان آن کافر نعمتان حق ناشناس
معروض بارگاه جلال گردید و حکم جهان مطاع باحضار افواج بحر امواج [illegible] اجتماع سپاه ظفر پناه عز اصدار یافت و رکن السلطنه منعم خان
خان خانان را با افواج عظیم منقلای لشکر ظفر قرین ساخته روزی چند پیشتر از نهضت رایات اقبال رخصت فرمودند و در اندک فرصت لشکر
در ظل رایات عظمت و شوکت آنحضرت مجتمع گشت و دو هزار فیل [illegible] یا از فیلخانه خاصه همراه گرفته اعلام نصرت [illegible]
[illegible] انجام برافراختند و حراست دار الخلافه آگره به ترسون محمد خان مقرر داشته [illegible] خود در ماه الهی
موافق پنجشنبه بیست و سوم شوال رایات عزیمت در رکاب اقبال نهاده از آب جون عبور فرمودند و درین راه [illegible] شدت گرما [illegible]
[illegible] تا آنکه ظاهر بلده قنوج مخیم سرادقات جاه و جلال گردید و منعم خان که بر سم منقلا پیشتر رخصت یافته بود [illegible]
منزل [illegible] سعادت زمین بوس مفتخر گشت و [illegible] خان که از نادانی و وسوسه شیطانی بحرام خواران موافقت و مرافقت نموده
بود [illegible] منعم خان خانان [illegible] اراده باطل [illegible] خجالت گزیده روی امید به آستان قبله راستان نهاده و شفیع [illegible] جرم
[illegible] عفو [illegible] عصیان [illegible] از زیر بار خجالت برآوردند چون افواج بحر امواج از دریای گنگ
گذشت [illegible] اقبال خبر رسانیدند که اسکندر [illegible] نهضت موکب منصور [illegible] جنگ آن
[illegible] قرابان جلال اشتغال یافت مظفر خان و [illegible] خان

[illegible] را با جمعی دیگر از اعیان ... از روی علی گذرانیده شد فوجی از بهادران کار طلب از موکب اقبال بجانب ... [illegible]

منسوب شد تا عقب آن برگشته بر گار شدند و یک شبانروز طی مسافت نموده وقت دمیدن صبح گاه بشام ... آن نابکار [illegible]

لکهنو بوده و افواج قاهره رفت و حکم شد که یوسف محمد خان کوکلتاش شجاعت شعار ... بهادر ... از رزم طلب ... اول بوده

و اسکندر خان از طلوع کوکبه لشکر ... دست ... بر گردن ... روزگار خود ... فرار ... [illegible]

با اقبال کامرانی بلکهنو درآمد و فوجی از بهادران متعاقب آن آواره دشت ادبار تعیین فرموده منصوران ... اعیان ...

بسیاری ... گشتند ایام ... آشام ... ساختند و اسکندر ... از ... بجانب ... [illegible]

و بهادر خان رسانیدند ... از ... خان ... محاصره ... اضطراب ... بجانب ... [illegible]

گرفته ... اعتضاد افغانان ... آب ... لکهنو ... نموده ... جلال ... [illegible]

برافراشته ... اصفخان و مجنون خان و دیگر امرای سعادت رکاب ... سرافراز شدند و چون ... قلعه ... [illegible]

و از تصرف اصفخان درآمده بود ... سوار ... شرف ... نمایند و ... خیلی ... [illegible]

نام ... بود ... عراقی ... و دیگر ... طلال ... [illegible]

افتاد و اصفخان و مجنون خان و شاه محمد خان ... با افواج ظفر قرین بتعاقب علی قلیخان تعیین فرموده ... [illegible]

بیابان باشند بعمل آورند علی قلیخان در اطراف آب ... و اصفخان با دیگر امرا ... [illegible]

آراسته منزل گزیدند و چون علی قلیخان ... نسبت اتحاد و رابطه ... با سلیمان کررانی حاکم بهار و بنگاله ... [illegible]

... و حضرت خاقانی حاجی محمد خان سیستانی

که مرد معقول ... بود ... نزد سلیمان فرستادند ... علی قلیخان ... [illegible]

... حاجی محمد چون ... افغانان که با علی قلیخان رابطه آشنائی و دوستی داشتند ... [illegible]

... نزد علی قلیخان فرستادند و علی قلیخان حاجی محمد خان را ... اما حاجی محمد ... با علی قلیخان

سخن کرده ... آن بی سعادت بود ... حاجی محمد در میان ... [illegible]

... و از سوانح این ایام فرستادن حسن خان خزانچی است نزد ... راجه اودیسه ... [illegible]

این ... آنکه ولایت اودیسه در اقصای ممالک شرقیه بسمت جنوب واقع است ... از سلاطین ... [illegible]

... بکثرت فیل ... زمینداران ممتاز بود ... حکومت آن ملک

... سلیمان کررانی ... راجه اودیسه ... [illegible]

... هرچند سلیمان کررانی سعی بجا آورد دست تصرف و قدرت بران ملک ... [illegible]

... حضرت خاقانی ... تقاضا فرمود ... راجه مذکور

فرستاده ... پادشاهی ... حسن خان خزانچی را ... [illegible]

... رخصت فرموده و فرمان جهان مطاع ... که چون سلیمان کررانی ... [illegible]

... متوجه ... این بی سعادت شود ... ولایت بنگاله درآمده ... [illegible]

آن ولایت وقیقه ... راجه بحکم پادشاهی ... مراسم استقبال و لوازم تعظیم و تکریم رسانیده

[illegible] حضور حسین خان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] علی قلیخان [illegible] ابراهیم خان [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] حسین خان [illegible]
[illegible] موکب جهانگشا [illegible]
[illegible] جلال [illegible] خان [illegible]
[illegible] فتح [illegible] ولایت [illegible] حضرت [illegible]
و سپاهیان که از حساب شمار بیرون بود نصیب [illegible] شدند [illegible] هیچ از آن غنائم [illegible] درگاه گیتی پناه ارسال نمودند و حضرت
خاقانی از کمال مروت و رعایت [illegible] اصلاح [illegible] پرسش نشدند از آنجا که [illegible] همواره [illegible]
[illegible] ترغیب داده [illegible] حضرت خاقانی [illegible]
طرف آن مرحوم [illegible] چون [illegible] مجلس بهشت آیین [illegible] رسید باعث [illegible]
[illegible] شده بود که [illegible] استیصال علی قلیخان تعیین فرموده بودند [illegible] جمعی از فتنه انگیزان [illegible] واقعه طلب [illegible]
با هفت صد و [illegible] بهادر خان و دیگر [illegible] خود [illegible] دولت [illegible] راه [illegible] گرفت و بجانب [illegible]
و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید منعم خان خانخانان را با [illegible] آن لشکر تعیین فرمودند و شجاعت خان را با جمعی
بهادران [illegible] طلب [illegible] آصف خان رخصت نمودند و شجاعت خان وقتی [illegible] رسید که آصف خان در مقام [illegible]
[illegible] بود و شجاعت خان خواست که بر کشتی [illegible] از آب بگذرد و آصف خان آگاه شده بر کنار آب آمد و میان او و شجاعت خان جنگ [illegible]
و تمام [illegible] تیر و تفنگ [illegible] و چون پرده ظلمانی شب میان آمد آصف خان فرصت غنیمت شمرده براه [illegible] و
شجاعت خان [illegible] اطلاع یافت [illegible] تعاقب [illegible] همت [illegible] و چون آصف خان اول [illegible] رفته بود [illegible]
[illegible] شده [illegible] ناگزیر عنان مراجعت معطوف داشته در جونپور بسعادت زمین بوس سربلندی یافته [illegible]
[illegible] ایام فرستادن قلیچ خان [illegible] مرتبه دوم نزد فتح خان بقلعه رهتاس [illegible] بیان [illegible] گردید و قلیچ خان نزد فتح خان
رفته قرار داده بود که چون موکب جهانگشا به جونپور نزول اقبال فرماید فتح خان [illegible] ادب شتافته [illegible] را [illegible]
[illegible] همراه آورده [illegible] که جونپور مستقر رایات جلال شد قلیچ خان را باز بهمان خدمت فرستادند که شتابنده [illegible]
[illegible] و چون قلیچ خان برهتاس رسید اگرچه بظاهر [illegible] ازو بظهور آمد اما چون [illegible] بتفاوت مجبول بود
[illegible] و قلیچ خان مقاصد باطنی او را از نقوش پیشانی دریافته روی مراجعت بدرگاه
[illegible] و بخشیدن جرائم علی قلیخان زمان باستشفاع منعم خان خانخانان چون علی قلیخان حق ناشناس [illegible]
[illegible] بهادر خان و جمعی را از خود جدا ساخته بجانب ولایت [illegible] فرستاد
که از آن طرف میان ممالک محروسه [illegible] غبار فتنه و شورش برانگیزند رای جهان آرا چنان اقتضا نمود که فوجی از
بهادران عرصه کارزار [illegible] آن مخذولان گشته [illegible] تعیین فرمایند که از هر جا سر شورش بر آرند بالفعل [illegible]
[illegible] بنابرین شاه بداغ خان و سعید خان و قیا خان و حسین خان و باقی خان
و مطلب خان و معصوم خان فرنخودی و حلیم خان و محمد امین دیوانه و بیگ نورخان و سلیم خان و فتوری [illegible]

ادهمخان و دیگر بهادران خان جهان بیایند که گردگی میر معز الملک تعیین شده بودند و او از آن قاهر تا پرگنه خیرآباد را از خان زمان بسیاست بالکلیه گرفته
و درین وقت منعم خان بیاشلیقی لشکر مقرر شده علیقلیخان این معنی را از امدادات غیبی دانسته تجدید مراسم آشنائی
قدیم نموده بوسیل رسایل سلسله جنبان روابط سابق و لاحق گردید و او را لائی بی‌مروتی نام موروثی را در خدمت حضرت فرد و پس بعالی
امضا و بشرف اختصاص داشته منعم خان فرستادند که ازین پیشتر گذشته نموده مردم کاردان سعادت یکدیگر را از آن ساخته
است خجالت در میان آورده منعم خان حقیقت حال بدرگاه بادشاه جرم بخش عذرپذیر عرضه داشت نموده استعفای جرایم او کرد
اما آنکه حضرت خاقانی را اشراف قلوب این بی‌سعادتان بر وجه اتم حاصل بود لیکن بجهت مراعات خاطر خانخانان و صلاح وقت
ملتمس او را بالتماس گذرانیدند و خواجه غیاث الدین علی قزوینی را فرستادند که منعم خان را نوید عواطف و مراحم شاهنشاهی مستظهر گردانیده بر حقایق
کار و دقایق اسرار آگاهی یافته آنچه از طرح و طرز معامله دریابد عرضه داشت نماید و چون منعم خان بقبول این ملتمس قوی دل و شگفته خاطر گردید
بعلیقلیخان نوشت که حصول این مقصد و تیسیر این مطلب بنامه و پیغام بروفق مرام صورت پذیر نیست اگر مشافهه را بالکلیه قرار دهند و باهم
بی‌پرده و حجاب سخن کنیم بصواب نزدیکتر خواهد بود ولیکن چون در افواه شهرت داشت که عادل ولد شاه محمد قندهاری و جمال خان بلوچ و دیگر فتنه
جویان نتاراز از درگاه داد طلبیده آمده اند که کار آن مهم بسر انجام بانجام رسانند علیقلیخان از فرط توهم بدیدن منعم خان جرأت نمی‌نمود تا آنکه مقرر
شد که از هر طرف منعم خان و از جانب علیقلی خان هر کدام با دو سه کس بکشتی نشسته در میان دریا بیکدیگر ملاقات نمایند و در آنچه باعث
نجات او باشد قرار یابد علیقلیخان این عرضه را از فرط علم و لشته با جمعیت خود و حسن خان تبتی و سلیمان منگلی و کالا پهار کر از امرای افغان
ملک او همراه بود و یکبار در دریا آمده تمام مردم همراه را بر لب آب گذاشته خود با سه کس یکی شهر از کل و دیگر سلطان محمد میراب و دیگر توپچی او که او
حرم نام داشت بکشتی نشسته بمیان دریا آمد و از یکطرف خانخانان با میرزا غیاث الدین علی و بایزید بیگ و میرخان غلام سلطان محمد
که پیش منعم خان اعتبار داشت بکشتی نشسته متوجه گردیدند و از دو طرف دریای گنگ فوج فوج و قشون قشون صفوف آراسته تماشا
میکردند و چون در میان دریا کشتیها بهم رسید علیقلیخان تنها از میان کشتی خود جسته بکشتی منعم خان درآمد و گفت کیفیت لیق سلام علیکم بکلمه
را گرم دریافته نشستند و بعد از تواضعات رسمی و تکلفات عرفی سخن از مدعا در میان آمد علیقلی خان باظهار ندامات و تردد ذات خود فرو نمیبا
نمود و آخر باین قرار یافت که خواجه غیاث الدین علی بدرگاه معلی رفته صورت مجلس ملتمسات او را بعرض رساند خواجه جهان را که مدار العلیه امور
سلطنت بهت همراه آورد که خاطر رمیده او را بالکل مطمئن سازد و باین قرار داد هر کدام بمنزل خود مراجعت نمودند و خواجه غیاث الدین علی بدرگاه
والا رفته ماجرای این مجلس را معروض داشت و بموجب التماس منعم خان خواجه جهان رخصت یافت و چون باردوی منعم خان رسید
منعم خان خواست که خواجه جهان را همراه گرفته بمنزل علیقلی خان رود خواجه جهان از رفتن تقاعد نمود و صریح گفت که علیقلیخان
از ابتدا با من ناخوش است و خالی از بی‌اعتدالی وحدت طبیعت نیست مبادا امری روی دهد که باعث ندامت باشد و اگر
بسیار مبالغه کنید از و گروی در عوض من بگیرید تا باتفاق شما بروم منعم خان ابراهیم خان اوزبک را از علیقلی خان گرو
طلبید و بعد از آنکه ابراهیم خان باردوی منعم خان آمد این دو کدخدا بمنزل علیقلی خان رفته صحبت ممتد داشتند و روز
دیگر ابراهیم خان را نیز طلبیده در منزل ابراهیم خان صحبت منعقد گشت و مجنون خان قاقشال و میرزا بیگ نیز درین مجلس واقع شدند و
منعم خان اشارةً با علیقلی خان صلح داد اما هر چند تسلی خاطر علیقلی خان نمودند که متوجه ملازمت شود بخود قرار نتوانست داد و باین جرأت قدم
پیش ننهاد و التماس نمود که درین مرتبه والده خود را با ابراهیم خان بدرگاه سپهر اشتباه میفرستم و چون خاطر از جانب مرحمت
آنحضرت جمع شود و خدمتی شایسته بتقدیم رسانم که تدارک جرائم مراد رخور باشد متوجه زمین بوس خواهم شد و همین قرار داده روز دیگر والده

خود را با جمعی [illegible] خان [illegible] اهل [illegible] ساخت [illegible]

[illegible] ابراهیم خان [illegible] علیقلی خان [illegible]

[illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سعادت فرموده و کلامی ایشان به دیوان اعلی حاضر شده [illegible] جاگیر [illegible] آن [illegible]

خود را منصرف شوند خان خانان از شنیدن این حرکت [illegible] تفاخر باوج عزت رسانید و بعد از آن حکم شد که تیغ و کفن از گردن

ابراهیم خان [illegible] چون بحرم سرای مقدس تشریف فرمودند و الله دیه علیقلی خان روی بر خاک عجز [illegible]

[illegible] آن [illegible] اعتدال [illegible]

این حرکت [illegible] ساخت [illegible] بهادر خان و سکندر خان [illegible] اولیای دولت معروض [illegible]

اقبال گردید و تفصیل این اجمال آنکه چون سکندر و بهادر باغوای علیقلی خان بجانب سر دار شتافته غبار فتنه و فساد بر انگیخته

و بنا بست تاراج ولایت دست گستاخی دراز ساختند و فوجی عظیم بسرکردگی میر معز الملک تعیین شد که آن حرام نمکان را تنبیه

و تادیب شایسته نمایند و از رسیدن فوج پادشاهی سکندر و بهادر قوت مقاومت از حیز قدرت خویش بیرون یافته در مقام

تزویر و تدبیر در آمدند و به میر معز الملک و دیگر امرا پیغام فرستادند که ما را چه حد و یارای آنکه بمقابل افواج قاهره قدم جرات پیش نهیم [illegible]

[illegible] که وسیله تقاضای جرائم باشد و غبار خجالت از چهره احوال [illegible] و مجموع فیلان را که [illegible] و اقبال [illegible]

و [illegible] که باعث [illegible] خدمت باشد [illegible] الوقت به درگاه کیوان بارگاه [illegible] چون رقم عفو بر نقوش جرائم این گناهکاران کشیده شود [illegible]

[illegible] میر معز الملک که بر قول و فعل آنها اعتماد [illegible] خاطر [illegible] این مقدمات باطل [illegible]

[illegible] الوقت [illegible] در جواب نوشت که صفحه حال شما با رقام جرائم و آثام چنان سیاه گشته که بحک و اصلاح علاج پذیر باشد [illegible]

[illegible] که زبان شما با دل اصلا و مطلقا آشنائی نیست [illegible] سخن شما از فروغ راستی بهره ندارد و بعد ازین فیمابین تیر و شمشیر [illegible]

دو مرتبه دیگر بهادر خان نزد میر معز الملک کس فرستاده پیغام [illegible] که اگر تجویز نمایند [illegible] قرار داده ملاقات کنیم [illegible]

تشفی خاطر شما شود ارکان صلح بعهد و سوگند استحکام یابد میر معز الملک قبول نموده با معدودی چند [illegible] خود بر آمده و بهادر خان نیز [illegible]

جانب آمده یکدیگر را دیدند و بعد از گفت و شنود بسیار میر معز الملک بفراست دریافت که مقصد بهادر خان روزگذرانیدن [illegible]

[illegible] بتقصیر نخواهد کرد و لهذا صلح پذیر نیست چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید لشکر خان و راجه تودرمل را رخصت فرمودند که [illegible]

عساکر اقبال بوده اگر مصلحت دانند آن [illegible] گشته را بشاهراه سعادت هدایت نمایند و الا سزای کردار ناپسندیده در [illegible]

آنها نموده تنبیه و تادیب بر اصل نمایند لشکر خان و راجه تودرمل که بعساکر فیروزی [illegible] ملحق شدند [illegible] طرح و طرز کار دریافتند که قصد

[illegible] فریب است و [illegible] این کار جز بشمشیر آبدار صورت پذیر نیست لاجرم بجنگ قرار داده همت بر ترتیب صفوف و تسویه

افواج گماشتند و بعد از تعیین جرانغار و برانغار و هراول و قول [illegible] عرصه پیکار شدند و باغیان نیز سه فوج ترتیب قرار داده [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... مشغول ... [illegible]
[illegible] ... فوج جرار ... رسانیده ... [illegible]
[illegible] ... وقت بعضی از کوتاه‌بینان را توفیق یاری نکرد و ناصرعلی ... [illegible]
[illegible] ... فوج جرار ایلغار ... [illegible]
[illegible] ... شکست ... [illegible]
[illegible] ... متوجه شدند و عرضه‌داشت مشتمل بر کیفیت حالات روانه درگاه سپهر بارگاه نمودند و چون ... [illegible]
[illegible] علیقلیخان و سایر حرام‌نمکان کشیده شده بود در مقام بازپرس شده فرمان طلب امرا ارسال نمودند ... [illegible]
[illegible] مخاطب ... خاطر فیض‌مظاهر بسیر تماشای ... [illegible]
[illegible] ... تماشای ... [illegible]
[illegible]
فرستاده ... فرمان جهان ... اشتعال یافت و نائره غضب در جوش ... منعم خان را معاتب و مخاطب ساخته فرمودند
که با آنکه حقیقت بی‌دولتی و ناراستی او مشخص ما بود بالتماس و الحاح تو از چندین گناه عظیم آن سیاه‌گلیم گذشته بودیم و مکرر ... [illegible]
الهام جهان گذشته بود که این بی‌سعادت تنگ‌حوصله بر شاه‌راه فرمان‌پذیری ثابت‌قدم نخواهد بود و هنوز رایات جهان‌گشا
درین نواحی است که آن بدبخت برگشته حق‌ناشناس نقض عهد نموده قدم از جاده ادب بیرون نهاده است منعم خان سر انفعال پیش افگنده
خواست که بر زمین فرو رود بالجمله خواجه جهان و مظفرخان و راجه بهگونت داس ... گذشته ... جان‌نثار ... [illegible]
ایلغار متوجه تنبیه و تادیب آن حق‌ناشناس شدند و حکم فرمودند که اشرف خان والده علیقلی خان را در قلعه جونپور مقید نگاه دارند و
بودر اثنای راه جعفرخان تکلو و قاسم علی خان را بر سر غازی‌پور تعیین فرمودند چون بهادران نصرت‌قرین به قلعه غازی‌پور رسیدند
حرام‌خواران از برجی که متصل به دریای گنگ بود بر آمده خود را به آب زدند و به محمدآباد رفته علیقلیخان را از صورت حال آگاهی بخشیدند
و علیقلیخان سراسیمه و مضطرب با جمعی خود را به کنار آب رسانیده بر کشتیهایی که به جهت ... مهیا ... سوار شده از آب گذشت
و موکب جهان‌گشا آن شب بسرعت هر چه تمام‌تر طی مسافت نموده فیل‌سوار از دریای جونپور عبور فرمودند و صباح آن روز ... [illegible]
پور رسیدند و تمام بنگاه و اسباب علیقلیخان که گذاشته بود به تصرف بهادران لشکر منصور افتاد و فیل رخیت نام که از فیلان مست
نامی بود بدست درآمد و از آنجا مجنون خان قاقشال و میرزا نجات خان و جمعی را منقلای لشکر ظفر اثر ساخته رخصت پیش فرمودند
و هنوز فوج پادشاهی قطع مسافت مینمود که علیقلی از آب سرو گذشته خود را به ساحل سلامت رسانید و میرزا خان پسر اسلام خان
بود در فرخ‌حسین بهدایت توفیق از غنیم جدا شده سعادت رکاب‌بوس دریافتند و فوج منقلا که بکنار آب رسید کشتیهای مملو از
اموال و اشیای علیقلی خان و مردم او بدست سپاه منصور افتاد و ظاهر آنکه منعم خان پیشتر کس فرستاده علیقلیخان را از ایلغار

بادشاهی اللائح شنیده بود که [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اظهار [illegible]
[illegible] یافت [illegible]
گستاخی [illegible] بنابرین موکب جهان کشا از کنار آب سرو اعنان معاودت معطوف داشته متوجه اردوی ظفر قرین شده [illegible]
[illegible] مبارک انعقاد یافت و جشن پادشاهانه ترتیب فرموده اقسام نقود و انواع اجناس بیکدیگر [illegible]
[illegible] باب احتیاج قسمت نمودند [illegible]
[illegible] افواج قاهره بتعاقب علیقلی و سائر باغیان برگشته [illegible] تعیین فرموده بحکم [illegible]
ارتفاع یافت که تا علیقلی را دستگیر نسازند قدم همت از تعاقب او باز ندارند آن حق ناشناس که از شدت غضب پادشاهی آگاهی
یافته یقین دانست که درین مرتبه معامله بطرز دیگر است ناگزیر میرزا میرک رضوی را که از مصاحبان و معتبران او بود بدرگاه معلی
فرستاده اظهار خضوع و خشوع بسیار کرده و بزبان بی زبانی عذر تقصیرات خود خواسته مجدداً بمنعم خان شفاعت آورد و اما منعم خان
انتقامت بیم و هراس این گستاخی و التماس جرات و دلیری نمی نمود و آخر جمعی از ارباب عزت مثل امیر مرتضی شریفی و مخدوم الملک
و شیخ عبد النبی صدر را با خود متفق ساخته در وقت مناسب بعبارت ملایم اظهار این التماس نمودند و الحاح و زاری بسیار کردند و
هر چند بر خاطر اشراق مظاهر خبث باطن و ناراستی آن بی سعادت تحقیق بود و میدانستند که مقصود اصلی این بیدولت آنست که وقت گذرانیدن
است و بهیچ وجه ضبط احوال خود نمی تواند نمود مع هذا چون آنحضرت لذت عفو را از ذوق انتقام بهتر می شناسند بتازگی دریای کرمت
بجوش آمد و زلات جرایم آنها بزلال شست و شو یافت و حکم شد که میر مرتضی و مخدوم الملک و معین خان فرنخودی نزد علیقلیخان
رفته بنوید بخشایش او را سرفراز سازند بشرطی که بعد ازین پای گستاخی از جاده ادب و شاهراه اخلاص بیرون ننهند و در مراتب
جان سپاری و خدمتگاری ثابت قدم باشند و فرستادهای نزد علیقلیخان رفته بموجبی که حکم شده بود قرار دادند و بتاریخ چهارم اسفندار
مذماه الهی موافق دوشنبه یازدهم شعبان از جونپور رایات اقبال برافراشته بدار الخلافه آگره نهضت عالی اتفاق افتاد و در
راه جنید کررانی برادرزاده سلیمان کررانی حاکم بنگاله بدرگاه سلاطین پناه آمده سعادت زمین بوس دریافت و مشمول مراحم
خسروانی و عواطف خاقانی گردید و قایع سال یازدهم از جلوس اشرف اقدس در هنگامی که رایات جهان
آرای خاقان گیتی ستان بمستقر اورنگ خلافت ظلال دولت و اقبال انداخت کوکبه انوار آفتاب عالمتاب نیّر برج حمل
پرتو حضور و سرور افگند و بعد از سه ساعت و پانزده دقیقه روز دوشنبه سیزدهم شعبان نهصد و هفتاد و سوم هجری به بیت الشرف
خویش تحویل فرموده سال یازدهم از مبداء جلوس ابد قرین خاقان سکندر آیین بمبارکی و خرمی آغاز شد و روز فروردین
نوروز هم در روز ماه الهی که روز شرف خورشید عالم افروز بود آنحضرت بدار الخلافه آگره تشریف سعادت ارزانی داشته اند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خان وکیل السلطنه [illegible] وزارت و جمیع مهام ممالک محروسه [illegible]

[illegible] سپاه [illegible]

[illegible]

[illegible] مخصوص بود حکم فرمودند که عاملان [illegible] وجوه [illegible] سپاه [illegible]

را از قرار واقع مشخص نموده جمیع ولایات را از روی فهمیدگی و عدالت و نفس الامر مقرر نمایند و کل سپاهی را [illegible]

علوفه [illegible] هشت هزار دام [illegible] ده هزار دام و سیوم [illegible] هزار دام [illegible]

[illegible]

[illegible] ایام عشرت [illegible]

[illegible] چوگان بازی [illegible] اسپ بازی [illegible]

[illegible] چوگان بازی [illegible] که گوی آتشین اختراع فرموده در شبهای تار چوگان می باختند [illegible]

[illegible] چوگان اقبال گوی مراد از حریفان [illegible] در این ایام [illegible]

[illegible] چنگیز خان [illegible] اختراع نموده آن سرگشته بادیهٔ ضلالت [illegible] صوبهٔ مالوه آمده غبار فتنه و آشوب

مرتفع گردانیده و شهاب الدین احمد خان با لشکر شایسته بر سر او رفت و نزدیک بود که دستگیر شود به هزار جان کندن خود را از چنگ

[illegible] خلاص ساخته نزد علیقلیخان شتافت [illegible] در سوانح این سال اقبال [illegible] تعیین فرمود

مهدی قاسم خان است به حکومت ولایت گدهه [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] از کار راه [illegible] ناکامی [illegible] رایات جلال اقبال

[illegible] خلافت [illegible] قاسم خان [illegible] بود به حکومت ولایت گدهه تعیین فرمود

که ضبط آن ولایت نماید [illegible] مهدی قاسم خان آصف خان [illegible]

آوارهٔ صحرای ادبار شده [illegible] جنگلهای [illegible] سپاه [illegible] قاسم خان بدان ولایت در رسیده جا بجا

گذاشت و از نظم و نسق ملک [illegible] خاطر وا پرداخته [illegible] شتافت [illegible]

[illegible] آصف خان [illegible]

نسیان نهاده با برادر خود [illegible] علیقلیخان [illegible] علیقلیخان صحبت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اسباب ریاست نموده دست از کار و نیروی باز داشت [illegible]

[illegible] به زیارت خانه مبارک شد بالجمله چون حقیقت حال به مسامع جلال رسید [illegible]

[illegible] آن ملک رخصت فرمودند **نهضت موکب اقبال به دفع فتنه میرزا محمد حکیم و عرض دیگر سوانح و وقایع**

[illegible] مسامع جلال رسید که میرزا محمد حکیم با غوای جمعی از فتنه سازان خانه برانداز [illegible]

[illegible] این داستان آنکه چون میرزا سلیمان دو سه مرتبه به کابل آمده به خیال مقصود مراجعت نموده تا [illegible]

پادشاهی در کابل بود دست قدرت او از دامن آن ملک کوتاه میداشت درین ایام که کوکب پادشاهی عنان معاودت به هندوستان

معطوف داشتند قابو یافته مرتبه چهارم [illegible] اراده باطل پیش نهاد همت نارسائی خود ساخت و چون میرزا محمد حکیم

از [illegible] آگاهی یافت تاب مقاومت نیاورد قلعه کابل را به معصوم کوکلتاش خود سپرده با خواجه حسن نقشبندی که مدار العلیه او بود

[illegible] به غوربند شتافت و میرزا سلیمان سخت از روی قدرت و استیلا آمده قلعه را محاصره نمود و کابلیان سر در راه اخلاص

[illegible] قلعه داری و جان نثاری همت گماشتند چون میرزا سلیمان کمند قدرت از تسخیر آن کوتاه یافت و شنید که میرزا محمد حکیم

در غوربند نشسته است خواست که تبذیر و تلبیس کاری از پیش برد لهذا حرم بیگم را که کلید عقل او بود به جانب غوربند فرستاده به میرزا

پیغام داد که شما را از فرزند صلبی خود عزیز میدانیم و معهذا نسبت دامادی ضمیمه آن شده حاشا که بغیر از خیراندیشی شما امری پیرامون

خاطر راه یابد عجیب که با غوای اهل غرض و مردم فتنه انگیز خاطر خود را ازین جانب متوحش ساخته باعث سراسیمگی ما و تفرقه احوال خود شده اید درین مرتبه معتقد

[illegible] که میان را [illegible] اختصاص و اساس محبت و اخلاص استحکام داده عهد و میثاق [illegible] جمعیت خاطر بهم رسد میرزا محمد حکیم ازین مقدمات

مغرور فریب خورده عذر ساخت که در موضع قراباغ با بیگم ملاقات نموده بعد شرط استحکام [illegible] نماید و بااین عزیمت چندین معتمدان خود

پیشتر فرستاد که سوگند [illegible] غلاظ و شداد خاطر از مکر و غدر بیگم مطمئن سازند بعد از آن میرزا آمده با بیگم ملاقات نماید و چون فرستادها از بیگم سوگندان

مغلظه شنیدند [illegible] میرزا رفته قرارداد نمودند که فردا [illegible] آمده یکدیگر را ببینند و بیگم این معنی را [illegible] طالع خود دانسته [illegible] میرزا سلیمان

فرستاد که تمام اردو را با سپاهیانی که [illegible] در گرد قلعه گذاشته خود با مردم چیده ایلغار نموده در حوالی قراباغ منتظر فرصت باشید که

چون میرزا محمد حکیم برسد از کمین گاه برآمده او را دستگیر سازند میرزا سلیمان از استماع این مژده شباشب خود را به حوالی قراباغ رسانیده [illegible]

[illegible] کمین نشست و فرستادهای میرزا از سوگندان بیگم فریب خورده تحریض آمدن قراباغ نمودند و جمیع ملازمان میرزا به این قرارداد [illegible] شدند

[illegible] که [illegible] گفت که ازین طرح و طرز بوی [illegible] آید و آثار غدر و فریب از وجنات احوال ظاهر است و بیگم میخواهد که شما را به دام

[illegible] میرزا سلیمان [illegible] میرزا محمد حکیم [illegible]

[illegible] میرزا سلیمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا سلیمان [illegible]

[illegible]

[illegible] قاقشال [illegible]

[illegible] میرزا سلیمان [illegible]

[illegible] میرزا محمد حکیم [illegible] فرو کش کرده [illegible]

[illegible] آورد [illegible] کوچ کرده [illegible] خواجه حسن نقشبندی [illegible]

[illegible] محمد خان حاکم بلخ رفته [illegible] کابل را [illegible] باقی قاقشال راضی شده [illegible]

[illegible] که بدرگاه سلاطین پناه باید رفت درین وقت خواجه حسن نقشبندی با چندی ترک همراهی میرزا نموده به بلخ شتافته و باقی قاقشال

[illegible] و اعتقاد صادق باتفاق برادران و جمعی دیگر از قربان [illegible] را اخلاص [illegible] ملازمت میرزا [illegible] آمده [illegible]

[illegible] جلال آباد [illegible] از آب نیلاب آمده [illegible] گذشتند و در پنجاب [illegible]

[illegible] بدرگاه [illegible] پناه ارسال داشتند و آنحضرت از کمال عاطفت و مرحمت [illegible] منظور داشته

[illegible] حضور بود [illegible] خلعت و فرمان [illegible] انواع

مرحمت [illegible] میرزا فرستادند و حکم شد که امرای پنجاب با لشکر [illegible] کمک [illegible]

میرزا سلیمان نمایند و کابل را از چنگ تغلب و تصرف او برآورده بملازمان میرزا بسپارند چون خوشخبر خان بملازمت رسید میرزا

استقبال فرمان جهان مطاع شتافته مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و از مضمون عاطفت مشحونش مشمول انواع تفقدات و تلطفات گردید

لیکن فریدون خال میرزا که پیشتر ازین بخدمت درگاه [illegible] انتظام مهام سرکار میرزا رخصت یافته بود که چون میرزا خرد سال

[illegible] جمعی از فتنه انگیزان [illegible] گرد او فراهم آمده اند محافظت احوال او نماید و نگذارد که این قسم مردم بگرد او [illegible]

راه یافته خانه برانداز دولت او گردند درین وقت آن حق ناشناس بخلاف [illegible] مقدمات [illegible] باطل [illegible]

ساخت و صورت گرفتن لاهور را [illegible] کوتاه بین میرزا [illegible] جلوه داده [illegible] تحریک نموده و خوشخبر خان را مقید باید کرد [illegible]

[illegible] خوشخبر خان را رخصت فرمود که بدرگاه آسمان جاه شتافته و سلطان علی نام نویسنده که مردود درگاه شده بکابل رفته بود [illegible]

[illegible] در خدمت میرزا راه تقرب یافته خطاب لشکر خانی داشت و حسن خان [illegible] شهاب خان در [illegible] با فریدون متفق گشته

میرزا محمد حکیم را [illegible] برده و آن کوتاه فکر حق ناشناس قدم از گلیم ادب و اندازه بیرون گذاشته روی بجانب لاهور نهاد

و جمعی از اوباش که همراه بودند دست تاراج قصبات و قریات دراز کرده تا بهیره رانده آمدند و میر محمد خان

و قطب الدین محمد خان با سایر امرای پنجاب در حراست حصار لاهور همت گماشته ثبات قدم ورزیدند از استماع این خبر شعله آتش

غضب [illegible] زبانه کشید و حکم قضا مثال از قهرمان جلال [illegible] اجتماع عساکر اقبال [illegible] میرزا محمد حکیم [illegible]

دار السلطنه لاهور رسیده [illegible] قاسم خان فرود آمد و روز دیگر بکنار [illegible] رفته [illegible] کرد [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا سلیمان [illegible]

[illegible] میرزا سلیمان را [illegible] قلعه [illegible] معصوم خان

[illegible] میرزا سلیمان [illegible] دختران میرزا سلیمان [illegible]

[illegible] دوراست بهمین قدر دست برد کافیست سالها و غایة بقلعه مراجعت نمایند و چون میرزا

سلیمان [illegible] که با میرزا حکیم اندیشیده بود ناکام بازگردید و بلوازم محاصره پرداخت معصوم خان [illegible]

[illegible] جنگ میکردند تا آنکه زمستان [illegible] اهل قلعه رسید و علت [illegible] بدخشیان شیوع یافت

[illegible] صلاح [illegible] میرزا سلیمان در صلح زده قاضی خان بدخشی را بقلعه فرستاد و [illegible]

[illegible] مراجعت [illegible] باشد صلح نموده برگردند و میرزا سلیمان بهمین قدر

[illegible] بمراجعت بدخشان [illegible] داشت و مقارن این حال میرزا محمد حکیم بکابل رسید [illegible]

[illegible] چون رایات جلال [illegible] دار السلطنه لاهور [illegible] محمد باقی ولد میرزا

عیسی ترخان حاکم ولایت تته متضمن بر اظهار اطاعت و بندگی با پیشکشهای شایسته بدرگاه شهنشاه سلاطین پناه رسید و حاصل

التماس آنکه سلطان محمود خان بکری بخلافت توره و قاعده به استظهار میرزایان قندهار لشکر بولایت من کشیده پا از حد

[illegible] دست تطاول دراز ساخته و چون این بنده [illegible] آستان است و اعتصام بحبل المتین این دولت ابد

قرین دارد و بحال [illegible] متعلقه من از [illegible] تصرف و تسلط او محفوظ و مصئون ماند و بتوجه آنحضرت [illegible]

[illegible] بازگردید و بنده [illegible] امیدوارم [illegible] توجه [illegible] آنحضرت [illegible] بر ساحت جمعیت من [illegible] و چون عرضه داشت

او بوسیله مقربان بساط دولت معروض بارگاه عز و جلال گشت فرمان قضا مثال باسم سلطان محمود بکری شرف نفاذ

یافت که من بعد قدم از حد خود بیرون ننهد و [illegible] متعلقه محمد باقی خان دست جرات و جسارت دراز نسازد و از سوانح این

ایام رسیدن عرضه داشت منعم خان خانخانان است متضمن بر کیفیت بغی پسران سلطان محمد میرزا و الغ میرزا و خلاصه

مضمون آنکه میرزایان که در سرکار سنبل جاگیر داشتند راه عصیان و طریق [illegible] سپرده قصبات حوالی و حواشی جاگیر خود را

[illegible] ... بقصد ... [illegible] ... و اسپ و فیل ... [illegible]

و او بجانب ولایت مالوه رفت ... [illegible] ... احوال میرزایان آنکه محمد سلطان میرزا ... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

[illegible] ... حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکان ... [illegible] ... سلطان حسین میرزا ... [illegible]

میرزا ... [illegible] ... سلطان حسین میرزا ... خراسان محمد سلطان میرزا

[illegible] ... آنحضرت ... [illegible] ... حضرت

جنت آشیانی ... پادشاه ... یافت آنحضرت نیز مراعات خاطر میرزا ... [illegible] ... تربیت و شفقت

متکفل حال او داشتند و او را پسری بود الغ بیگ میرزا که در تاخت لشکر ... [illegible] ... و پسران ... سکندر میرزا و

محمود سلطان میرزا و حضرت جنت آشیانی نظر تربیت بر حال ایشان افکنده سکندر میرزا را الغ میرزا و محمود سلطان میرزا را شاه میرزا

خطاب عنایت نمودند بعد از جلوس حضرت خاقانی میرزایان را بانواع مرحمت و ملاطفت مخصوص داشته جاگیرهای لایق عنایت

فرمودند و چون محمد سلطان میرزا بغایت پیر و ضعیف شده بود پرگنه اعظم پور از سرکار سنبل وجه مدد خرج او مقرر نمودند که حضرت

تا بوده و در سرزمین مدار اوقات گذرانیده حال و فارغ البال بوده باشد میرزا در کبر سن او را چند فرزند بهم رسید اول ابراهیم حسین میرزا

دوم محمد حسین میرزا سوم مسعود حسین میرزا چهارم عاقل حسین میرزا و چون بسن تمیز رسیدند حضرت خاقانی از کمال عاطفت و قدردانی

هر کدام را فراخور مرتبه جاگیرهای لایق مرحمت فرمودند و در اکثر یورشها قرین موکب عالی بوده بدستور مقام تقصیرات ملاطفات مخصوص گشتند

و در وقتی که نهضت رایات جهانگشا بسمت پنجاب اتفاق افتاد میرزایان از حضرت جاگیر گرفته در سرکار سنبل بودند و از کوتاه اندیشی

و کم فرصتی وقت غنیمت شمرده الغ میرزا و شاه میرزا باتفاق ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا دست بتاخت و تاراج ممالک محروسه

دراز ساخته بوده آزرم از پیش رو برداشتند و نیل بغی و کافر نعمتی بر رخسار عزت خود کشیدند و جاگیرداران اطراف و جوانب جمعیت

کرده بر سر آنها رفتند چون تاب مقاومت نداشتند خود را بخان زمان و سکندر خان رسانیدند و در آنجا هم صحبت

ایشان [illegible] و برگشته متوجه میان دوآب شدند و چون بقصبه نیکار رسیدند یار شاهی خواهرزاده حاجی خان

سیستانی که جاگیردار آن پرگنه بود بدافعه آنها همت گماشت و بحسب سرنوشت شکست یافت و غنیمت فراوان از

نقد و جنس و اسپ و فیل بدست میرزایان افتاد و تاراج کنان بحدود دهلی رفتند و تاتارخان دهلی را مضبوط ساخت منعم خان

از آگره بدافعه بی سعادتان برآمد و چون تاب صدمه افواج قاهره از حیز قدرت خویش بیرون یافتند مالوه را

خالی دانسته روی ادبار بآن سرکار نهادند و در حدود قصبه سنپت بمیر معز الملک که متوجه ملازمت بود بهم

رسیده اسباب و اموال او را غارت کرده باستعجال تمام متوجه مالوه شدند و منعم خان مراجعت نموده بدار الخلافه

آگره رفت و میرزایان مالوه را بتصرف آوردند و دران وقت مالوه بجاگیر محمد قلیخان برلاس مقرر بود و خود در رکاب نصرت

انتساب سعادت حضور داشت و داماد او خواجه بادی در اجین انتظام مهام جاگیر مینمود اگرچه خواجه بادی اجین را مضبوط ساخت

اما جمعی از ملازمان او طریق بی حقیقتی سپرده بمیرزایان پیوستند و اجین بتصرف آن فرومایگان درآمد و تمام اموال و اشیای خواجه بغارت

رفت و در مندو قدم خان برادر مقربخان دکنی بود و مقربخان خود در قلعه سلطانپور اقامت داشت محمد حسین میرزا بمندو رفته محاصره نمود و ابراهیم حسین

میرزا قلعه سلطانپور را محاصره کرد و حسین خان خواهرزاده مهدی قاسم خان که از مشایعت مهدی قاسم خان مراجعت نموده می آمد پیش از رسیدن ابراهیم حسین میرزا

او نیز بقلعه سلطانپور درآمد قضا را محمد حسین میرزا مندو را بصلح فتح آورده قدم خان کشته شد و برادر او ... مقربخان از این واقعه دل شکسته ...

[illegible] حسین میرزا [illegible] حسین خان [illegible] رفته [illegible] ابراهیم حسین میرزا بتکلیف [illegible] حسین خان
روانه شد و رخصت گرفته [illegible] امید [illegible] شهر [illegible] و چون این خبر [illegible] شهر [illegible] حسین خان
حکم شد که سلطان محمد میرزا [illegible] اعظم [illegible] وقایع سال دوازدهم از جلوس
[illegible] لاهور [illegible] صحبت [illegible] خاقان [illegible] آستان [illegible] افزای [illegible]
[illegible] گردید [illegible] صاحب [illegible] سلطان [illegible] عشرت [illegible]
[illegible] بستان [illegible] رسید [illegible] اطراف [illegible] اعظم [illegible] افزای عالم [illegible]
بیست [illegible] شعبان سنه [illegible] ببیت الشرف حمل پرتو سعادت افگند و سال دوازدهم از جلوس
اشرف [illegible] آغاز شد و در ابتدای این سال فرخنده خاطر خورشید مظاهر بشکار قمرغه گرایش
[illegible] رغبت فرمود و حکم جهان مطاع شرف ارتفاع یافت که امرای عظام و سرداران صاحب اهتمام کار
[illegible] شده از جانب شمال لاهور که مسافت آن کمتر از سی کروه نباشد جرگه ترتیب نمایند و الکها با امرا
تقسیم یافت و عمده صاحب اهتمامان میر محمد خان کلان بود و خلق انبوه از قصبات و قریات اطراف
[illegible] فراهم آورده به تنظیم و تنسیق جرگه اهتمام شایسته فرمودند و در عرض یکماه ترتیب این شکارگاه
مرام صورت انجام پذیرفت و در صحرای دلکشای سواد لاهور که از شهر پنج کروه بود سرای
مجموعه بهم پیوست و شهریار شیر شکار با دولت بیدار بر توسن تیز رفتار سوار شده باطراف شکارگاه
جولان فرمودند و دوره قمرغه را بتعمق نظر سنجیده [illegible] که در انتظام آن کار خود اهتمام شایسته نموده بودند
[illegible] بسرفراز ساخته بعد از آن متوجه صید و شکار شده به تیر و تفنگ و تیغ دستان جانداران
بسیار شکار فرمودند روز اول دور جرگه پنج کروه بود در رفته رفته دائره تنگ تر شد و چون به انواع
مستلذات و اقسام شکار خاطر فیض مظاهر نشاط و انبساط گردید حکم شد که امرای عظام و مقربان
رکاب سعادت بدرون عرصه در آمده شکار مراد نمایند و به ترتیب منصب و رتبه فوج فوج جوق جوق مردم
دران فضای دلکشا شکار دلخواه کردند تا آنکه حکم عام شد و جمیع افراد بنی نوع که در اردوی معلی بودند ازین خوان
یغما حظ مستوفی ربودند و از سوانح این ایام رسیدن مظفر خان است بدرگاه سپهر ارتفاع و آوردن وزیر خان برادر
آصفخان و استشفاع گناه آنها نمودن و چون آصفخان از [illegible] گردیده [illegible] از ولایت کده برآمده نزد علی قلیخان
رفته [illegible] صحبت خوب برنیامده و معهذا علی قلیخان چشم در اموال او دوخته و آصفخان از طرز سلوک علی قلیخان سخت آزرده
می بود تا آنکه او و آصف خان [illegible] بهمراه بهادر خان برادر خود بجایی فرستاده و وزیر خان را نزد خود نگاه داشته آصفخان که همواره منتظر
فرصت [illegible] بود [illegible] داشته [illegible] وقت یافته راه مانکپور پیش گرفت و بوزیر خان برادر خود کس فرستاد که بر جناح استعجال
خود را باو رساند و وزیر خان نیز از جونپور برآمده بهمان راه شتافت و چون بهادر خان از رفتن آصف خان
آگاهی یافت بتعاقب او همت گماشت و در حوالی قلعه [illegible] به آصف خان رسید و بین الفریقین جنگ در پیوست
و آصفخان شکست یافته دستگیر گردید و بهادر خان او را بر فیل عماری دار سوار کرده روان شد و درین وقت
که مردم بهادر خان به [illegible] و تاراج مشغول بودند وزیر خان و [illegible] در رسیدند و چون مردم بهادر خان

[illegible] شده [illegible] داشت [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible] بهادر [illegible]

[illegible] جنگ بهادر [illegible] مخالفت

[illegible] تا تاریخ سال جلوس [illegible] نورالدین جهانگیر پادشاه [illegible] سال [illegible]

[illegible] فرزندان [illegible] بود [illegible] اصفهان [illegible]

خود را بکره رسانید و القصه [illegible] ساختند و [illegible] حساب کار خود [illegible] تا دم [illegible] گردید [illegible]

و اصلاح [illegible] خود را [illegible] دانستند و آنچه [illegible] شدند [illegible] کفران نعمت و حق ناشناسی [illegible]

که پشت بقبله و کعبه خود داده اند هرگز روی بهبود و عافیت نبیند [illegible] اصفهان [illegible] مظفرخان فرستاده

بوسیله او در خواستی بارگاه کبریا [illegible] یافت و در زمانی که مظفرخان بموجب حکم اشرف از دارالخلافه آگره متوجه لاهور شده بود

بعلی رسیده بود وزیرخان باو پیوست و مظفرخان او را باستمالت عواطف خسروانی [illegible] کرد [illegible] همراه خود به بارگاه سپهر بارگاه برد و در وقت

بتنگ تقریبات ساخته بزبان عجز و انکسار استشفاع گناه آشنا نمود و حضرت خاقانی به اخلاق ربانی متحلی گشته رقم عفو بر جرایم او کشیدند

[illegible] وزیرخان را کورنش داده بموجب التماس مظفرخان فرمان مرحمت آمیز به اصفهان فرستادند که به اتفاق مجنون خان

قاقشال در بهار [illegible] خدمات پادشاهی و آداب دولتخواهی ثابت قدم باشند و چون موکب جهانگشا مستقر اورنگ سلطنت

نزول اجلال فرمایند توجه دریافت سعادت زمین بوس گزیده گرد عصیان از چهره اخلاص خود پاک سازند بالجمله بعد از فراغ از تماشای

[illegible] عالی بسمت دارالخلافه لاهور اتفاق افتاد و از دریای راوی که شهر لاهور بر ساحل آن واقعست با وجود طغیان آب سواره

گذشتند و جمیع ملازمان رکاب دولت [illegible] آنحضرت [illegible] همت بآب زده اکثری بساحل سلامت رسیدند مگر خوش خبرخان

[illegible] ولد شیر محمد که بقضای آسمانی غریق گرداب فنا گردیدند و درین هنگام عرضه داشت منعم خان خانخانان نیز از دارالخلافه

رسید که علی قلی مقهور و بهادر و سکندر مردود [illegible] اخبار فتنه و شورش برانگیخته در مقام بغی و فساد در آمده اند و خطبه بنام میرزا محمد حکیم خوانده

اسباب زوال و نکال خود سرانجام میدهند و چون حقیقت بخت برگشتگی آن مقهوران از عرضه داشت منعم خان معروض بارگاه جلال

گردید حکومت دارالخلافه لاهور برای [illegible] میر محمد خان تفویض فرموده روز دوشنبه سیزدهم [illegible] ماه [illegible] موافق دوازدهم [illegible]

نایب مراجعت مستقر اورنگ سلطنت برافراختند و میرزا میرک رضوی را که بصیغه وکالت از جانب علیقلی مقهور در درگاه معلی بود

مقید ساخته بحواله جان باقی فرموده و چون رایات جلال و نواحی دارالخلافه آگره رسید منعم خان خانخانان بسعادت اقبال شتافته

دولت زمین بوس دریافت و ماجرای بغی و فتنه انگیزی علیقلی مقهور مشروحاً بعرض رسانید که چون رایات جهانگشا بدفع شورش

میرزا محمد حکیم نهضت فرمود آن سیاه بخت واقعه طلب فرصت غنیمت شمرده از جونپور متوجه قصبه [illegible] شد سکندرخان

نیز از شهر اوده آمده ملحق گشت و جمیع مقهوران برگشته روزگار یکجا فراهم آمده قرار دادند که علی قلی با فوجی از راه لکهنو شتافته تمام آن

ولایت را تا دریای گنگ متصرف شود و بهادر بجانب کره و مانکپور رفته آصف خان و مجنون خان را از آن ملک برآرد و سکندر

و ابراهیم سرکار اوده و آن نواحی را بتصرف آورند و همین [illegible] بیکدیگر جدا شدند و چون علی قلی قریب بقنوج رسید

جاگیرداران آنحدود خود را بقنوج رسانیدند و میرزا یوسف خان که حکومت قنوج داشت بسبب [illegible] پادشاهی در قلعه [illegible]

تحصن جست و تفرقه عظیم در آن ملک افتاد [illegible] رایات اقبال از دارالخلافه آگره بجونپور و کشته شدن [illegible]

خانزمان و بهادرخان در رجب سال [illegible]

زبردستی [illegible] سبب [illegible] بعد [illegible] خانزمان [illegible]

توجه اشرف [illegible] شورش [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] خان [illegible] ملک [illegible] بهادر [illegible]

این مرتبه چون علیقلیخان و بهادرخان برادرش قدر نعمت و حقوق دولت ابد پیوند نشناخته [illegible] ناسپاسی [illegible]

[illegible] حضرت خلیفه الهی از [illegible] اخلاص [illegible]

[illegible] عمال [illegible] اکثر [illegible] شورش [illegible] تنبیه [illegible]

[illegible] موجب جرات و جسارت آن [illegible] تا آنکه [illegible] بجانب [illegible]

میرزا حکیم نهضت فرموده از کم فرصتی و شوده فتنه پیشگی قابو خیال کرده سر شورش و فساد بر داشتند و بیهوده آمده هم از بیخبری

و ممالک محروسه خلل انداختند و فتورات عظیم در آن ملک پدید آمده و چون موکب جهانگشا از یورش پنجاب مراجعت فرموده مستقر

خلافت شد و حقیقت ناسپاسی و کفران نعمت این بیدولتان از تقریر منعم خان مفصلاً بعرض رسید رایت جهان آرا بتنبیه یورش ایشان

نهضت فرمود و منعم خان خانخانان را بحراست دار الخلافه آگره و مشیت دیگر احکام سلطنت مقرر داشته روز سه شنبه بیست

اردی بهشت موافق بیست و ششم شوال پای دولت در رکاب سعادت آورده توسن فلک خرام را بجولانگاه فتح و نصرت

سبک عنان ساختند و دو هزار فیل جنگی همراه گرفته جمعی از بهادران نامجو و دلیران تندخو مثل قیاخان و مظفر مغل و میرزا علی

و قلیچ خان و سید محمد موجی و حاجی یوسف را حکم فرمودند که بطریق منقلا شتافته همراه بخت میرزا یوسف خان که در قنوج متحصن

است ملحق شوند و چون موکب اقبال بقصبه سکیب ورود فتح و فیروزی فرمود علیقلی عنان ثبات از دست داده از حوالی قنوج روی

ادبار بجانب مانکپور که بهادرخان برادرش در برابر آصفخان و مجنون خان نشسته نخوت آرای [illegible] و تافت و از روی [illegible]

کوچ بکوچ بکنار دریای گنگ رسیده بی توقف از آن بحر ذخار عبور فرمود و چون قصبه [illegible] مضرب خیام گردون

احتشام گردید محمد قلیخان برلاس و مظفر خان و راجه تودرمل و شاه بداغ خان و عبد المطلب پسرش و حسن خان و قیاخان

و حاجی محمد خان سیستانی و دعاولخان و خواجه غیاث الدین و علی بخشی با فوجی از بهادران کار طلب بسرداری محمد قلیخان

بر سر اسکندر خان و جمعی از حرامخواران که در طرف اوده هنگامه فتنه و شورش گرم داشتند تعیین شدند و موکب اقبال

بجانب مانکپور نهضت فرمود و در قصبه رای بریلی عرائض آصف خان و مجنون خان قاقشال و سید علی قلی و سایر منسوبان از ظلمت وصول موکب

جهانگشا بی دست و پا شده فرار را دادند که از آب گنگ گذشته در حدود کوالیار شورش انداختند از استماع این خبر سطوت رای عقده کشا

بر ایلغار قرار گرفت اما اکثری از مقربان بساط عزت در خور همت خویش بعضی امور مطمح نظر داشته به این معنی راضی نبودند آنحضرت بخلاف رای جمهور

عنان بدست توکل سپرده روز یکشنبه هشتم خورداد ماه الهی موافق بیست و نهم ذیقعده برسم ایلغار نهضت فرمودند از تائیدات غیبی که مبشر فتح و فیروزی

است چون از زمینداران حقیقت راه پرسیدند بعرض رسید که اگر چه غیر راه متعارف راه دیگر هست که نسبت بآن راه نزدیکتر است اما کم آبست

بلکه درین موسم اثری از آب ظاهر نمیشود و چارپایها محنت عظیم خواهند کشید و راه متعارف اگر چه بیشتر مسافت دارد اما از آب و علف کمی نیست

حضرت خاقانی بالهام ربانی فرمودند که چون در همه حال عنان اختیار بدست توکل سپرده ایم رحمت الهی که همه جا و همه وقت قرین حال ماست

کار خود خواهد کرد و سخن در راه باید گفت که هر چند [illegible] ترسیم [illegible] و چون براه در آمدند آنقدر آب پیش آمد که بجمیع چارپایهای عساکر اقبال

[illegible] ... مخالفان ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... خان ... [illegible]

[illegible] ... اقبال ... آنحضرت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... بفتح و فیروزی ... بدریای گنگ فیل سوار عبور فرمودند ... [illegible]

[illegible] ... با آب گذشت و دران وقت همگی ... ملازم رکاب اقبال بوده ... [illegible]

[illegible] ... خان ... خواجه ... شهباز خان سید جلال الدین ... عادل خان و ... خان و ... [illegible]

[illegible] ... رسیده بود و چون از آب گذشتند فیل ... که سر حلقه فیلان خاصه بود از مستی ... [illegible]

این شاهد اقبال غریب روی داد و شهنشاه حقیقت آگاه فال نیک زده بهجت والا ساسے ظاهر فرمودند که هشیار شدن این فیل

والمست بر دلیل فتح و نصرت هشیاران است دیگر آنکه چون بعضی از دولتخواهان را اعتماد بسیار بر مستی این فیل بود و اعتقاد قوی

... [illegible] منافی درجه توکل است الحمد لله که خاطر از ان جانب نیز وا پرداخت و کار با محض توکل افتاد ... شب از آب گذشته

منزل گزیدند ... مخالفان با آنکه ... مستی باده ضلالت ... رهبر ... آنحضرت ... اعتنا ... شب را آنجا

گذرانیدند و مجنون خان و آصف خان ... شب بموکب اقبال پیوستند و مجنون خان بعرض رسانیدند که چون مخالفان غافل اند اگر حکم شود

بر سر ایشان شبخون بریم آصف خان عرض کرد که اگرچه حرف مجنون خان موافق ... سپاهیگری است اما در خور شان منسوبان این

درگاه نیست ... مردم ... چشم ... بکار ... خواهند کرد خاقان گیتی ستان بر صواب دید آصف خان تحسین نموده آمدها

را رخصت ... فرمودند که ... از مخالفان خبردار بوده ساعت بساعت حقیقت را اعلام نموده باشند و مقهوران برگشته

روزگار دران شب از فرط باده ... با جوانان ساده رو گرم بازی ... بوده ... خود ... و درین اثنا شخصی

... یک ... آن بیسعادتان رفته ... که حضرت پادشاه ایلغار کرده از آب گذشته اند و اینک بر سر شما می آیند و چون

... حیات آن ... پر شده بود این حرف را محمول بر تدبیرات آصف خان داشته اصلا ملتفت نشدند ... [illegible]

و هنگام طلوع صبح اقبال که در معنی شام ادبار آن بیدولتان حرام نمک بود حضرت خاقانی ... تائید ربانی بر سر نهاده ... [illegible]

... گروه ... ظفر پناه حکم ... پوشیدن فرمودند و جمیع بهادران رکاب دولت مسلح و مکمل شده آماده ... [illegible]

اعدای دولت ابد مقرون گردیدند و افواج را بانتظام شایسته آراستگی بخشیده خود بدولت و اقبال بر فیل ... [illegible]

سوار شدند ... سپاه ... طلوع نیر اعظم اعلام نصرت اعتصام ... مقهوران بسرانجام رسید و ظاهر شد که خان

زمان کوچ کرده پیشتر رفته ... مجنون خان قاقشال حکم فرمودند که ترشتافته خود را بمخالفان رسانند و تا رسیدن موکب ظفر لوا مقید ... [illegible]

و متعاقب مجنون خان آصف خان نیز رخصت یافت و ... عساکر اقبال بجنود اول مخالفان رسیده دست بکار ... [illegible]

و چون از شدت گرمی هوا و طی مسافت بعید فیلان آهسته تر میرفتند شهریار ... نیز ... سوار شده گرم تر شتافتند و تا آنکه

موکب عالی بفوج ... پیوست مخالفان کور باطن باور ... که حضرت خاقانی دران لشکر ... و اقبال دارند و این جنگ را

بر نمود اصفهان و مجنون خان قلی بمو و خود بجولان زبان عبارت ما نتیجه او را نمیدید و دلاوران جنگ نما بخت است بر سر فیلبان افتاده بود
و فیل بسیار شتافت یکدیگر رسیده از طرح و طرز زدم و سنگر را برداشتند که این کار نماید اقبال از شکوه بطلوع کوکب جهان گشای خاقان
گیتی ستان است اما بر عمده علی قلی و بهادر دل بجنگ نداده و بر ترک جان و تن داده قدم او با بیدرنگ کار با اقبال هم داشتند
و بار دار جان ستانی و خون فشانی گرم شده و بر موافقت همگی بالقصد جوار فیلی بر فیل را اثبات است نمود و عمل
شمشیر بود داده بود مردم با جنگ تا غیبت بهم و با جان تا فشان که بهره اندا و فیلی بود فوج بیش میسر برداشته تا جان
چون گرفته ایستاده بود و را نده و بهادر خان بیگ و مردم را نمود بدانجه با آنخان رسیده با دو خان تا بر در آمده بود تا فوج مجنون خان
راند و درین وقت اتش بر جسته خورده بجراغ یا شد و بهادر خان را از زمین انداخته و دلاوران عرصه اقبال بر سر او هجوم
آورده بود بجمیل بعشر انهم خود را با او رسانیده گرفته و از کار اندراو قی و تا در سخن دست انداز و بازداشت و مقارن
این حال نظر بهادر خان بر کی از سپاه جهان مجنون خان رسیده و او را دستگیر ساخت علی قلی را بظهور بدایع اقبال هر جای خود
شکست مانده نزد وی سپیر نمود او را گر برد یافت و بهادران عساکر اقبال یکدل و یکرو در رسیده مخالفان برگشته روزگار را
از پیش برداشته متصرف ساختند و شکستی عظیم بران جرائم نمکان سپاه بخت افتاده بسیاری علف تیغ خون آشام شده
بقیه السیف بهزار خان کندن راه ادبار پیش گرفتند و چون دعا با از دست تعدی و تطاول آن بی اعتدالان بجان آمده
بودند سر راه بر آنها گرفته اکثر بی را بقتل رسانیدند و نسیم فتح و فیروزی از مهب عنایت ذو الجلال بر پرچم علم اقبال وزید
و گلبن دولت از خار خس ارباب بغی و عناد پاک شد در همین وقت نظر بهادر بهادر خان رادست و گردن بسته بدربار معلی
ساخته بملازمت آوردند آنحضرت از کمال تفقد و لطف پرسیدند که ما در حق شما چه بی التفاتی فرموده بودیم که باعث این
همه فتنه و فساد شده بود از خجالت یا دهشت بجواب جرات ننمود و چون مکرر پرسیدند زبان آن خون گرفته گذشت
که الحمد لله علی کل حال بعد ازان آنحضرت در باب سیاست او تامل داشتند تا چندی از اولیای دولت هجوم آورده
مبالغه بسیار نمودند که چه وقت ترحم و تامل است و به شهباز خان و بهی داس کنبو حکم شد که جهانی از بوش و خود دکنان او گرد
او پاک ساختند و مقارن اینحال شهر یار کل را که از معتبران علی قلی و سر حلقه بیدولتان بود مقید ساخته آوردند و او نیز بتیغ
مکافات از هم بسیار رشتافت و همگی توجه اشرف مصروف تفحص حال علی قلی خان بود و هر کس از مقهوران را که اسیر ساخته
می آوردند از ماجرای علی قلیخان استفسار میفرمودند چون ابو بی فوجدار او را بملازمت حاضر ساختند معروض داشت
که من دیدم که فیلی بکید ندان پادشاهی او را کشت و نشانهای فیل و فیلبان را گفت و بموجب حکم اکثر فیلان را بر او نمودند
و او همین سکه نام فیل بکید ندان را شناخته عرض کرد که همین فیل علی قلی را کشته است بعد ازان حکم شد که هر کس سر مغولی از
جرائم نمکان بیاورد یک مهر بکیرد و سر هندوستانی را یک روپیه و پیادهای لشکر بطمع زر سر از تن فشانا ختند میبردند و بر سر ان
نیز ها ربودند تا آنکه سر علی قلی را آوردند و ارزانی نام هندوی که مدار علیه سرکار او بود سر آن شوریده دماغ را شناخت
و از سر رو آن را برداشته بر سر خود زده بهای های گریست ظاهرا در جنگ مغلوب بی تیری از شست قضا برو رسیده
بود درین حال سو بهنا نام فوجدار فیل همین سکه را بالقصد ا دوانده است و علی قلی بفیلبان گفته که من از اعیان ایم
اگر مرا زنده بملازمت آنحضرت بری مجرای تو بهتر خواهد شد سو بهنا به بجرات او ملتفت نشده در زیر دست و
پای فیل مالش فرموده و هنوز رمقی داشت که فیل را بالقصد دیگری راند و علی قلی نیم گشته در زیر درختی افتاده بود

که کسی از ایشان همراه او رسیده و الحق اشرفی [illegible] غریبی آورده بود [illegible] از جملهٔ اولیای شاهی
برور افواج کشیده بود و بحضور آورده و از آنجا صحت عزیمت [illegible] همراه او [illegible] شد که آن [illegible] بمکافات
و در اندک مدتی [illegible] اقبال گشته اند و حضرت [illegible] زمین [illegible] منتقم حقیقی نهاده
جهات لشکر بجانب آمده [illegible] علی قلی و بهادر [illegible] عبدالله [illegible] بیگ [illegible] بجانب دارالخلافه آگره فرستاده
و [illegible] سه از رسال [illegible] بی اغراق این فتح از کارنامهای جهان ستانی بود که مخصوص تائید
حضرت ذوالجلال [illegible] دولت و اقبال از کمین [illegible] و عبارت فتح اکبر مبارک تاریخ شد و لفظ
دو [illegible] شد تاریخ [illegible] انگه خان [illegible] تاریخ قتل این دو برادر [illegible] بجانب
[illegible] حضرت فرموده [illegible] در آن شهر فیض اساس [illegible] داشته روز سوم رایات سعادت
بصوب بنارس [illegible] علی قلی و بهادر [illegible] شیخ یوسف [illegible] قلی [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] در سلک [illegible] نشاندند [illegible]
[illegible] دولت [illegible] بود تحت حکم تاراج شده بود [illegible] اندک [illegible] بدریای مرحمت [illegible] آمده و منع تاراج
فرموده و از آنجا شهاب خان را بحراست جونپور تعیین نمودند و قلیچ خان [illegible] فرستادند و سه روز در بنارس توقف
فرموده [illegible] جونپور معطوف داشتند و بطریق ایلغار [illegible] کره که مخیم اردوی معلی بود تشریف آوردند و در عرض
[illegible] همراه [illegible] امرای عظام بجاگیرهای خود رخصت انعطاف یافتند که روزی
چند باصلاح شکستهای خود پرداخته از محنت سفر [illegible] بر آسایند و جمعی از مفسدان فتنه سرشت که
روی اخلاص از درگاه معلی تافته و در زمرهٔ حرامخوران منتظم گردیده بودند مثل شاه ناصر خواجه و
[illegible] قلی اوزبک و یار علی و خوشحال بیک و علم شاه بدخشی و میر شاه بدخشی و بخشی بدخشی و حلیمه خان کوکه
که میرزا عسکری [illegible] مکافات گرفتار آمده به پای سیاست رسیدند و میرزا میرک مشهدی را که از مخصوصان علی قلی بود
با کنده [illegible] پیش فیل انداختند و بفیلبانان اشاره شد که بقدر مالشی بدهد اما قصد حیات او
نکنند و همچنین [illegible] تا پنج روز او را [illegible] بارگاه معدلت آورده پیش فیل مست می انداختند و چون
عنان اختیار بدست فیلبانان بود او را بجز [illegible] مالشی میسر [illegible] و از گذشتن محافظت می نمود و روز پنجم به التماس
بعضی از مقربان بساط عزت و انتساب سیادت جان بخشی فرمودند فرمان طلب باسم منعم خان شرف
صدور یافت که متوجه آستان بوس گردد و چون موکب اقبال در نواحی کره مانکپور ورود [illegible] سعادت
داشت که منعم خان از دارالخلافه آگره رسیده بادراک زمین بوس سعادت جاوید اندوخت و تمامی
محال متعلقه خان زمان و بهادر خان را تا کنار آب جوسا بجاگیر او مرحمت نموده رخصت جونپور دادند و آنحضرت خود
فرمودند و روز پنجشنبه شانزدهم تیر ماه الهی موافق بیست [illegible] ذی الحجه عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف
داشته کوچ بکوچ شکار کنان و صید افگنان متوجه آگره شدند و در قصبهٔ کوره که بجاگیر فرحت خان خاصه
خیل بود [illegible] التماس ضیافت نموده فرق عزت او را به این نوازش برافراختند و همچنین در اتاوه
شجاعت خان مجلس پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای لائق گذرانید و روز پنجشنبه یازدهم محرم

منصب بهشتاد و پنج ورود موکب اقبال بدار الخلافه آگره اتفاق افتاد حقیقت توجه کردن میا شیخ محمد قلیخان برلاس
تعیین شد تا دیب اسکندر خان و سایر مقهوران تعیین شده بودند درین وقت که چون عساکر فیروزی تا اوده رسیده
اسکندر در قلعه اوده متحصن شد و امرای عظام بمحاصره آن همت گماشتند و ملچارها تقسیم نموده در بیرون شهر
تل‌ها بسبب بلندی سرکوب و مشرف قلعه است مورچل و داری بیکوبها اسکندر و جمعی از توپچیان و غیره کاری
خود بیرون تل باز داشته مضبوط ساخت و محمد قلیخان برلاس سخت همت گرفتن آن تل بسته فوجی از دلاوران
بهادران شمار تعیین نمود و بموجب روی شجاعت آنجا را بدست آورده محاصره را تنگ تر ساختند و درین اثنا خبر قلیچ
علیقلی و بهادر و شروع یافت سکندر شکسته بال و بیرگ و بیلاش را و مکر و تزویر پیش آمد و از ترس غضب
نزد امرا فرستاد که من از تقصیرات خود گذشته نادم و پشیمانم و التماس دارم که حسین قلی خویش بیگی را
فرستند که خاطر متوحش مرا مطمئن ساخته و مسلک دولتخواهان منتظم گرداند و بهادر و حسین قلی باتفاق حاجی
افضلان نزد اسکندر رفته سخن کرده قرار یافت که صباح روز عید قربان امرا و اسکندر خان یکجا شده بعهد
و میثاق رفع توحش و ترده خاطر او نمایند و چون زبان او با دل موافقت نداشت و مقصد او ترتیب
اسباب غفلت بود همان شب از طرف دروازه که روی بدریا داشت برآمده با اهل و عیال و اموال
و اثقال بر کشتیها نشسته از آب گذشت و صبح آن اولیای دولت قاهره بشهر در آمده کوس فتح و فیروزی
بلند آوازه ساختند چون مقهوران کشتیها را بر آنطرف آب برده بودند دو سه روز بجهت جمع ساختن
کشتیها نتوانستند از آب گذشت و تعاقب بتعویق افتاد و درین اثنا سکندر اهل و عیال خود را بجای رسانید
پیام فرستاد که من بر پیمان قرار داد راسخم و غرض از آب گذشتن آن بود که متعلقان خود را بگوشه سلامت
رسانم اکنون التماس آنکه محمد قلیخان برلاس و مظفر خان و راجه تودرمل بکشتی نشسته
در میان آب آیند و من نیز با چند نفر از مردم خود آمده ملاقات نمایم و خاطر برهم خورده خود را
اطمینان بخشیده متوجه درگاه گیتی پناه شوم و روز دیگر بهمین قرار داد اسکندر آمده در میان دریا با
امرا ملاقات کرد و بعد از گفت و شنود اظهار کرد که چون در خدمت معتدد تقصیرات عظیم سرزده ام
فی الفور جرأت بر رفتن درگاه نمیتوانم نمود و اگر درین حدود برجوع خدمتی سرفراز شوم و تا چند
در راه اخلاص و جانسپاری خدمات پسندیده بتقدیم رسانم در آن صورت متوجه درگاه میتوانم
والا یکدام رو و بچه دست آویز مستعد چنین جراتی توانم گشت چون امرا از فحوای کلام
او دریافتند که بغیر از مکر و تزویر روز گذرانیدن مطلبی ندارد و جواب ناشخص فاده مراجعت
نمودند و آن بیدولت سیاه بخت برگشته روزگار متوجه سرحد افغانان شد و امرا همت
بتعاقب او بسته تا میان ولایت افغانان راندند و چون حکم بر آمدن ولایت غنیم نبود عرضه داشتی
مشتمل بر سوانح و وقایع روانه درگاه عرش اشتباه نمودند که سکندر مقهور بقصبه گورکپور
رفته به پناه افغانان در آمده است هر آنچه حکم شود کاربند خدمت شویم فرمان جهان مطاع بعز
ارتفاع یافت که سرکار اوده بجاگیر محمد قلیخان برلاس مرحمت شده است باید که متاع الله به انتظام

چون آنکه کمینه بست اهلاک و ترفه حال رعایا ببست کار و ... امر ... درگاه آسمان جاه گردد و استیصال آن گروه محال الوقت

بوقت دیگر حوالت نماید **نهضت موکب گیهان شکوه بفتح قلعه جیتپور** چون همگی همت جهان کشا مصروف بر آن است

که ملک و اقالیم هندوستان و چار چمن این بوستان از خار و خس ... ... و پاک شده دار الامن گردد و ... لا

کرجاط خورشید نظاهر از استیصال علی طغیان و سایر مفسدان ... و اهتمام ... تمام فتنه و آشوب مالک

ذی شوکت و اذان بسیر فتح و ظفر مراجعت نموده و دار الخلافه اکبرآباد را بنزول اقبال فرمودند خبر شورش و طغیان پسران

محمد مراد ... بعلاج رسید که بر ولایت مالوه دست تسلط و تصرف دراز ساخته اند و جمعی از اوباش و اقمه ... گرد خود

فراهم آورده هنگامه فتنه و آشوب گرم دارند با آنکه سپاه ظفر پناه از گرد راه ... رسیده و ... تمام بوده ... ولایت

مالوه و اطفای نایره شورش پسر زیادان برگشته روزگار پیش نهاد همت گردون عیار گردید بنابر آن ... و ... و

بباطن ... و ... طغیان و ... نظر فرموده روز یکشنبه هفدهم شهر ربیع الاول موافق ... و هم ... بیست و ...

فوج ظفر ... نهضت موکب عالی به پرگنه باری اتفاق افتاد و از پرگنه باری بجانب دهولپور رو آوردند که در سمت

ولایت مالوه واقع است عنان عزیمت معطوف داشتند و چون دهولپور بعسکر اقبال گردید اکثر ملازمان عتبه خلافت

فوج فوج و جوق جوق در ظل رایات جهانگشا فراهم آمدند در این وقت روزی بر زبان معجز بیان گذشت که اکثر

اکثر زمینداران و راجهای ممالک هندوستان بسعادت آستان بوس سرفراز گشته غاشیه اطاعت بر دوش ... و

گرفته اند بغیر از رانا که هنوز در خواب غفلت است و اسباب نخوت بخت ... او بار سر انجام میدهد ان شاء الله العزیز

بر سر او ایلغار فرموده به آواز سم ستوران عساکر اقبال او را از گران خواب غفلت او بیدار خواهیم ساخت

و مطلب اصلی از اظهار این مقدمه آن بود که در افواه آوازه این ایلغار اشتهار یابد و جمعی از خونین گرفتها

که در ولایت مالوه علم شورش و فتنه برافراشته اند از نهضت موکب جهانگشا غافل شوند و بجانب سکت سنگه

پسر رانا او دی سنگه که در سلک بندهای درگاه سعادت حضور داشت ملتفت شده فرمودند که در این یورش

باید که از تو خدمات بشایسته بتقدیم رسد و او هم منافقانه تقبلات نمود و چون مجلس بآخر رسید آن ... و

کوتاه اندیش پیش از دریافت حقیقت کار هزل را جدّ انگاشته براه فرار شتافت و از این اندیشید که هرگاه موکب

عالی بر سر رانا ایلغار فرماید من مطعون ازل و ابد خواهم شد که او لشکر قیامت حشر بر سر پدر خود آورده و از خبر گریختن

او آتش قهرمان جلال زبانه کشید و هزل صورت جد گرفته و همت جهانگشا بتنبیه و تأدیب رانا مصمم گردید و اوائل

شهر ماه الهی موافق اواسط ربیع الاول سنه هزار و هفتاد و پنج رایات اقبال به تسخیر ولایت رانا و سایر زمینداران

که در اطراف آن می باشند و حکم بآل و بیراه و ارند برافراشتند و چون ظاهر قلعه سوی سوپر که از قلاع مستحکم

آن ولایت است مخیم اردوی گیهان پوی گردید ظاهر شد که قلعه خالیست که محافظان قلعه از دهشت افواج

گیتی کشای راه سلامت پیش گرفته اند حضرت خاقانی از ظهور این لطیفه آسمانی تفأل به فتوحات عظیم

گرفته و در روز دیگر در آن نواحی مقام فرموده و آذوقه و سامان نموده نظر بها در ... و حراست آن سرفراز

ساختند و از آنجا بقصبه کوته نزول اقبال اتفاق افتاد و حکومت آنجا ... بشاه محمد قندهاری ارزانی داشته

رایات عزیمت بصوب قلعه کاکرون برافراشتند و شهاب الدین احمد خان را با جمعی از امرای عظام

متعلق بشاه بداغ خان و محمد مراد خان و حاجی محمد خان سیستانی در ولایت مالوه جاگیر مرحمت نموده بدفع فتنه و شورش
فرزندان سلطان محمد میرزا رخصت فرموده و بمجرد وصول عساکر اقبال میرزایان خسران مآل بسلطنت نهضت موکب جلال
و تعیین افواج فیروزی ابتهاج شنیده طاقت مقاومت از حیز قدرت خویش بیرون دیده راه فرار پیش گرفتند
و چون بمندو رسیدند شاه بداغ خان و محمد مراد خان در سلطنت عالی بود بمتابعت شتافت و دیگران روی بولایت گجرات
ولایت گجرات نهاده بچنگیز خان که از امرای سلطان محمود بود و بعد از فوت سلطان محمود علم استیلا و استقلال در آن ملک
برافراشته و علوی ریاست بموجب [?] متوسل شدند و امرای عظام بولایت مالوه در آمده هر کدام بجاگیرهای خود در آمده
شدند و عرضه داشت مشتمل بر حقایق احوال و کیفیت انحال بدرگاه سپهر ارتفاع ارسال داشتند و چون خاطر خورشید
مظاهر از شورش میرزایان برگشته روزگار و ضبط ولایت مالوه و آن سرکار دوا پرداخت همت جهانگشا بتسخیر دیگر
تسخیر قلاع رفیع البنیان که از سلاطین پیش هیچ یک از سلاطین والاشکوه بر حواشی کنگره آنها رسیده مصروف داشته
نخست آصفخان و وزیرخان را بتسخیر قلعه مانڈل که از جانب رانا راوت بلوسی سولنکی بجمعیت و استعداد تمام بحراست
آن قیام مینمود فرستادند و آصف خان به اعتضاد اقبال روز افزون آن قلعه را مفتوح ساخت و موکب عالی از ظاهر قلعه
گاگرون کوچ فرموده بتسخیر قلعه چیتور علم فتح و ظفر مرتفع گردانیدند و این قلعه از جمله دو سه قلعه عظیم هند و ستان است و او
حاکم نشین بوده و موطن اصلی رانا همین قلعه است و اعتضاد و قوت رانا به آن داشته القصه در موقفی که رایات اقبال به
استیصال رانای مقهور و دیگر کفار شقاوت آثار توجه فرمود آن سیاه بخت قلعه را استحکام داده و سامان آذوقه چندین
ساله نموده پنج هزار سوار جرار از راجپوتان خونریز بحراست آن قلعه آهنین حصار گذاشته خود را بشعاب جبال و کریوهای
دشوار کشید و حواشی قلعه را از غله و علف بنوعی پاک ساخت که در صحرا اثری از گیاه نماند و موکب گیتی‌کشا بحوالی و
حواشی قلعه ورود اقبال فرموده بمحاصره آن همت گماشت و حکم شد که بخشیان عظام مورچلها تقسیم نموده تمامی کوه را که
قلعه بر فراز آن واقعست احاطه نمایند و در عرض یکماه محاصره خاطرخواه صورت بست و آن کوه را مرکزوار در میان
گرفته کار بر متحصنان تنگ ساختند و فوجی از بهادران نصرت قرین بتاخت و تاراج ولایت تعیین فرمودند و آصفخان بفتح
مانڈل نموده بتسخیر رامپور کمر همت بست و آنرا نیز مفتوح ساخته مورد انواع تحسین و آفرین گشت و حسین قلیخان
را بجانب اودیپور و کومبلمیر که مقر رانای مقهور بود فرستادند که اگر تواند دستگیر نماید و الا از آن ملک آواره سازد
حسین قلیخان بشهر اودیپور که دارالایاله رانا بود رسیده از نهب و غارت دقیقه نامرعی نگذاشت و راجپوت بسیار را
غنیمت فراوان بدست آورد و چون آن سرگشته بادیه ضلالت ترک خان و مان نموده در تنگناهای کوهستان گریخته
پنهان گشت و هیچ جا پا قائم نمیکرد بموجب حکم اشرف حسین قلیخان عنان مراجعت معطوف داشته بدرگاه سلیمان جاه
آمد و در موقفی که افواج گیتی‌کشا بمحاصره قلعه چیتور کمر همت بسته بودند عرضه داشت اعتماد خان گجراتی با پیشکش
پسندیده بدرگاه خلایق پناه رسید و از جمله پیشکشهای او فیلی دریائی بود که گوشهای کلان داشت و ادراک
غریب از و سر میزد و چون بمسامع عز و جلال رسید که اعتماد خان از چنگیز خان و میرزایان شکست خورده بر اجه دونگرپور
پناه آورده حضرت خاقانی فرستادهای او را بتفقدات و تلطفات گوناگون سرافراز ساخته حسن خان خزانچی را
با فرمان استمالت نزد او فرستادند که بنهای سعادت او گشته بدرگاه رکاب آورد لیکن درین مرتبه بخت او یاوری نکرد که

به دولت استیصال بوس پایه سریر گردون [illegible] و حسن خان با عرضه داشت مشتمل بر سعادت مراجعت نموده بود آنگاه بسعادت زمین
بوس شرف اختصاص یافت چنانچه جسارت و تردد ها داشتند کامگار خان نیز خواجه گشت با جمله چون انواع محاصره را [illegible]
انجا رسید و لب دریا از بهادران عساکر اقبال تشویه انبیر قلعه تاختند و شجاعت و مردانگی ها نمودند و [illegible]
شربت خوشگوار شهادت چشیده سرخ روی دین و دولت گردیدند با وجود محاصره و تنگی و انجا آنحضرت در نهایت
چنانچه بایدکار دیگر پیش نرفت حکم شد که نقابان نیز دست و نقابان قوی بازو ته برج دیوار قلعه را مجوف ساخته
و بباروت و بان تفنگ پر کرده آتش در زنند که ارکان قلعه از هم ریخته راه مداخل بهم رسد و مردان کار طلب بهادران
کوه‌جان نثار بقلعه تاخته کفار شقاوت آثار را علف تیغ آبدار سازند و از طرف دیگر سا باط نیز ترتیب نمایند اگرچه تمام
دور قلعه را بهادران عرصه اقبال احاطه نموده تنگ فرو گرفته بودند اما سه مورچل عمده بود اول مورچل حضرت
خانزمانی که محاذی دروازه لاکوته بود دوم مورچل راجه تودرمل و قاسم خان میر بحر سوم مورچل آصف خان و وزیر خان
و حکم شد که مورچل پادشاهی که صاحب اهتمام آن حسین خان چغتای و حاجی تبریزی بودند نقب زده
ته برج و دیوار قلعه را مجوف سازند و از طرف مورچل قاسم خان و راجه تودرمل ساباط ترتیب نمایند و چون [illegible]
تنگ کلان همراه موکب عالی نرسیده بود در حضور اشرف دیگ نیم من مغلوله ریختند و متحصنان قلعه از فرط توجه
آنحضرت بیقین دانستند که اذین ورطه جان بیرون محال است و زمان استیصال قریب رسیده تا گریز و دست بحیله
و تزویر زده ساندای سلح دار و صاحب خان نامی را فرستاده راه عجز و زاری پیش گرفتند و پیشکش بر سال قبول نمود
و عیان دولت و ارکان سلطنت که از تردد دائمی تنگ آمده بودند زبان بشفاعت گشودند اما شکوه پادشاهی
و غیرت جهانگیری دست رد بر ملتمس آنها نهاده حکم شد که تا رانا بملازمت مستسعد نگردد امکان ندارد که شفیعی از اهل قلعه
جان بساحل نجات رساند و فرستادهای بی تحصیل مقصود مراجعت نموده بقلعه درآمدند و چون وقت
پایان کندن بود و خود را مرده انگاشته پیشتر از پیشتر گرم پیکار شدند و توپچی بسیار به برج و باره قلعه برآورده عملها و فعلها
بسیاران کردند و کارفرمایان و صاحب اهتمامان سیرها از چرم گاو تعبیه نموده پیشتر گرفته دست از کار باز نداشتند
و باین احتیاط هر روز قریب دویست کس بضرب توپ و تفنگ شهید شد و مردانه ساباط پیش می بردند و هر کس
تودۀ خاکی میریخت دامن زری میگرفت القصه بدین وتیره هم ساباط به قلعه رسید و هم دو جا متصل یکدیگر نقب بپای
حصار سوهت و زیر دیوار را مجوف ساخته در یکی یکصد و بیست من و در دیگری هشتاد من باروت تفنگ [illegible]
ریختند و حکم شد که مجاهدان عرصه همت و شیران بیشه شجاعت مدام مسلح و مکمل باشند و چون آتش زنند
و دیوار حصار از هم پاشد تیز دستی نموده خود را بقلعه در اندازند و بضرب تیغ خون آشام کار کفار شقاوت
انجام رسانند بموجب قرارداد نقبها را آتش دادند نقب یک مجموعت پیشتر گرفت و برجی که محاذی آن بود از بیخ
کنده با جمعی از کفار که در انجا بودند بر هوا برده مانند بنات النعش از هم پاشید و فوجی از بهادران که در کمین
قابو انتظام فرصت داشتند راه یافته بی تحاشی دویدند که خود را بدرون اندازند درین وقت نقب مجوف دیگر در
گرفت و بهادران جان نثار با جمعی از کفار که بمدافعه آنها استاده بودند به آتش فنا سوخته مینت و نابود شدند
و غلغله از زمین و زمان برخاست و آن صدای مهیب تا پنجاه کروه بیشتر رسید و قریب دویست

کس از عساکر اقبال بجلادت مرتبهٔ شهادت دریافت نمودند و آنحضرت از ظهور این حادثه که موجب شماتت افغانان کوتاه اندیش
بود بخشم آمده بیست نفس از قلعه‌گیان که پیوسته بنفس نفیس بر مورچلها اهتمام میفرمودند و بندهای خدا را ایگان
کار وا داشته دلدهی میفرمودند [illegible] تا طرحها [illegible] بندوق انداز [illegible] کنند و بسیاری از آن سپاه نجابت
[illegible] تیرها [illegible] از انجمله [illegible] مورچل لاکوته بندوق اندازی میفرمودند و جلال خان [illegible] آنحضرت
[illegible] سلطان [illegible] از [illegible] میکرد [illegible] قلعه که بسیاری از غازیان
[illegible] آسیب رسانیده بود و جلال خان را اشاره کرده بندوق انداخت و بجا است ایزد تعالی [illegible] مال گذشت
و چندان آسیبی بر او نرسید و حضرت خاقانی از فرط مرحمت و مهربانی بجلال خان فرمودند که اگرچه آن بندوق انداز
[illegible] انتقام [illegible] از روی قیاس و قرینه [illegible] که سر بندوق او نمایان است بندوق می انداخت
[illegible] انتقام [illegible] اتفاقا بندوق آنحضرت از روزن گذشته باو رسید و بعد از تشخیص احوال بوضوح
که آن بندوقچی اسمعیل نام سردار بندوقچیان قلعه بود که سخت بی خطا می انداخت و از قضای آسمانی به تیر بندوق
حضرت خاقانی نشان ناوک بی نشانی شد و اهل آن مورچل از آسیب او نجات یافتند تا آنکه سحر روز سه‌شنبه پانزدهم [illegible]
ماه الهی [illegible] بیست و پنجم شعبان [illegible] روی [illegible] آن قلعهٔ فلک ارتفاع مفتوح گشت و شرح این لطیفهٔ غیبی آنکه
چون ساباطها بقلعه اتصال یافت و شب گذشته صبح دولت و اقبال که روز فتح و فیروزی بود بهادران قلعه گشا
از اطراف [illegible] جنگ انداختند و رخنه‌ها در ارکان قلعه افتاد و علامت شکست ظاهر شدن گرفت [illegible]
دست از جان شسته هجوم آوردند و پنبه و هیزم و روغن و داروی تفنگ بسیار بر غازیان آتش خوی می‌افکندند
و از آن [illegible] مردان کشته و سوخته [illegible] روی همت بر [illegible] تا [illegible] در این اثنا به انوار شمع اقبال [illegible]
آتش [illegible] آنحضرت در آمد که جبههٔ سبز [illegible] در [illegible] مردم [illegible] در مقابله عساکر
اقبال [illegible] علامت سرداری از او ظاهر است آنحضرت بندوق بجانب او انداختند
[illegible] راجه [illegible] داس فرمودند که [illegible] یقین [illegible] که غالبا بندوق
[illegible] آن جبهه‌پوش رسیده باشد و مقارن این حال از درون قلعه چند جا آتش برخاست راجه [illegible]
[illegible] داشت که این آتش علامت جوهر است چه رسمیست قدیم که هرگاه راجپوتان از محافظت
قلعه عاجز میشوند دست از کار باز داشته خرمن از صندل و عود و اقسام هیمهٔ خشک و روغن مهیا ساخته متعلقان
خود را [illegible] اهل و عیال و سایر عورات [illegible] که چون شکست متیقن گردد و مردان کشته شوند عورات
بدرون خانه کرده آتش در زنند و بعد از ساعتی مشخص شد که بندوق پادشاهی که نمونه بود از غضب الهی بجیمل سردار
قلعه رسیده و از کشته شدن او اهل قلعه دل باخته [illegible] مرگ خود را بچشم خود مشاهده نموده شروع
[illegible] هر کدام [illegible] در خانه [illegible] و دیگر در خانه [illegible] از خویشان رانا و دیگر در خانه صاحب خان و [illegible]
در خانهٔ ایسرداس [illegible] قوم [illegible] با زنان و مجموع [illegible] در آتش [illegible] الهی سوختند و هنگام طلوع صبح اقبال بموجب
حکم قضا امتثال بهادران عساکر جلال مسلح و مکمل شده از اطراف مورچلها بدرون قلعه در آمدند و راجپوتان حرکت مذبوحی
کرده فوج فوج و دسته دسته جوق جوق بر روی یکدیگر کشته گردیدند آنگاه حکم شد که فیلان مست نامی را از راه سلها [illegible] و [illegible] فیل [illegible]

چند گروه پیش آن دو پهلوان [illegible] مستعد به کارزار آمده [illegible] کثرت خود به دولت و اقبال بر فیل سوار شده بود و در قلعه [illegible]
و از عقب آنکه اسپ و این دو جوان خود از فیل [illegible] ساخته به پرسید که این فیل چه نام دارد و چون [illegible]
[illegible] دست داده [illegible] این فیل [illegible]
[illegible] پیش [illegible] راجپوتی [illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] ساخته [illegible]
بعد از [illegible] خرطوم تیز یافته و کسی دیگر [illegible] قهر ساخت و فیل کاره از غرایب خلایق و عجایب مردم [illegible] شهاده
و درین روز [illegible] عظمت خان فوجدار که [illegible] بود
بود [illegible] شده بجهان [illegible] راجپوت و دیگر بجانب فیل [illegible] شمشیر انداخت و اندکی [illegible]
رسید [illegible] گرفت و قدری [illegible] او را [illegible] ساخته شمشیر از عقب
فیل انداخت و در خلال این حال راجپوتی یکی از آنها در آن عرصه جان فشانی را بمبارزت نمود و طلبید او نیز پیشقدم
شده [illegible] پیش آنها و دیگری از دلاوران عساکر منصوره بدو او شتافت و آن شیر مرد با اهتمام تمام منع
نمود که این معنی از آئین مردی و رسم مروت بعید است و حاشا که غیرت مقتضی آن باشد که کافری مرا بمبارزت
طلب نماید و تو با من مرافقت کنی و این دو کس با یکدیگر کارزار نموده داد شجاعت دادند تا آنکه راجپوت کشته گردید و
بعد از فتح هرچند تفحص آن نمودند اصلا اثری از و ظاهر نشد ظاهرا با دیگری مقابله نموده شربت شهادت چشیده
باشند و در وقتی که آنحضرت به تختانه گوبند سامر رسیدند یکی از فوجداران پادشاهی تهار اکه در دو فیل بود
خرطوم فیل گیرانیده آورده و بعد از زمانی در گذشت و درین قلعه قریب هشت هزار کس از راجپوت خونخوار
بود و اکثری مردانه کشته شدند و از بعضی خود کارنامهای شجاعت بظهور آمده و از طلوع صبح اقبال تا نصف النهار
که هنگام زوال کفار خسران مآل بود قریب سی هزار کس علف تیغ قیامت اثر گردیدند و جمعی کثیر اسیر شدند و از
غرائب آنکه جمعی از بندوقچیان یکسریه که وطن آنها در نواحی کالپی است درین قلعه بودند در مدت محاصره بسیار
از بندهای کار آمدنی را بزخم جانستان مسافر ملک نیستی ساخته بودند و آنحضرت مکرر به زبان الهام
بیان میگفتند که [illegible] چون قلعه مفتوح گردد یک بندوقچی را زنده نخواهیم گذاشت قضا را
روزی که قلعه فتح شد چندی از سرداران سپاه بندوقچی تمام بندوقچیان را که قریب هفتصد نفر بودند دست
گردن بسته حیله کرده از دروازه قلعه بر آوردند و هر کس به آنها میرسید میگفتند که بندوقچیان قلعه
را حضرت بما سپرده اند که بیرون برده محبوس داریم تا چون حضرت به دولت از قلعه بر آیند حکم نیست که تمام آنها را
کشته از سر آنها کله مناره سازیم مجملا به این حیله تمام توپچیان بسلامت از قلعه بر آمدند و هرچند تفحص آنها مردم
تعیین شدند یکی بدست نیامد و در آخر معلوم شد که به این حیله و تزویر بر آمدند و آنحضرت خود به دولت و سعادت
به تجا [illegible] آنها تشریف برده اکثری را ویران ساختند و جبین نیاز بدرگاه کریم کارساز نهاده سجدات شکر این
موهبت عظمی بتقدیم رسانیدند و بعد از نیم [illegible] کیهان پوی مراجعت نموده تا سه روز بجهت
انتظام بعضی امور ضروریه توقف فرمودند و چون در مبادی این عزیمت نذر کرده بودند که بعد از فتح پیاده بزیارت

دو روضهٔ منوره خواجه معین الدین چشتی قدس سره و ازین توجه قربات بمنازل الیقاتی که در ... مقیم خاطر و مصدق عقیدت بود و از
وردان قلعه پیاده به اراده و تشریف آورده بودند و در موردین بود و بسیار ... الی موافقت ... سلطان ...
مراجعت بدار السلطنه ... ساخته محبان پیاده متوجه اجمیر شدند و منزل بمنزل قطع مسافت نموده تا منزل ... تشریف بردند
و در منزل اشکوند فراول که نشین پور اجمیر رفته بود به سرعت آمده عریضه خادمان آن روضه علیه آورد که حضرت خواجه در عالم
خواب نموده اند که آن پادشاه ظاهر و باطن اصطفای عقیدت و حسن ظن الیقاتی ... پیاده متوجه این جانب
اند ... که بیش ازین تصدیع بخود قرار ندادنه ... جا که رسیده اند بسعادت سوار شوند که نفایت ایشان چون پادشاه
ربع مسکون خاطر شیوه عبودیت الحضرت را بر دوش عزت گرفته پیاده و در رکاب اقبال سعادت به پیره خواهند شد چون
عرائض ... بیان روضه علیه بمسامع علیه رسید استرضای حضرت خواجه را ابرار داده بخود تقدیم داشته سواری مبارک
اقبال جهان آرای فرموده و هفتم اسفندارمذ ماه الهی موافق یکشنبه هفتم رمضان خطه فیض اساس اجمیر بورود قدوم
دولت لزوم رونق پذیر گردید و از گرد راه به روضه قدسیه تشریف برده آداب زیارت و مراسم نیاز تقدیم رسانیدند
... ساکنان خطه ... از اقامت فرموده به زلال مکرمت غبار احتیاج از چهره حال فقرا و مساکین پاک شستند و از
سوانح اقبال که در ایام محاصره قلعه ظهور یافت مصالحه منعم خان خانخانان است با سلیمان حاکم بنگاله و آراستن خطبه و سکه بنام
نامی و القاب گرامی خاقان ممالک ستان است مجملی ازین تفصیل آنکه چون در بنگاله جلال الدین سور استقلال یافت تاج خان کرانی
و برادرش که حکومت بهار داشتند از آسیب جلال الدین سور اندیشیده همواره با خان زمان راه آشنایی داده و بسته ...
مفتوح داشتند اظهار دوستی و نفاق میکردند به این وسیله از آسیب مصادمه جلال الدین محفوظ بودند بعد از آنکه جلال الدین
رخت هستی بربست تاج خان بر ولایت بنگاله استیلا یافت بنگ و بهار را استقلالا متصرف شد و چون او فوت کرد
سلیمان برادر خرد جانشین گردید و در اندک فرصت جمعیت فراوان و سامان بی پایان از نقود و اجناس و فیلان
نامی بهم رسانید و هر جا افغانی بود و بهر کردار فراهم آمد و با خان زمان رابطه دوستی و وداد مستحکم داشته سررشته صلاح
و صواب از دست نمیداد تا آنکه خان زمان به نتائج اعمال خود گرفتار شد و حکومت جونپور و آن حدود از درگاه معلی
بمنعم خان خانخانان تفویض یافت و لودی که وکیل مطلق العنان سلیمان بود در کنار آب سون اقامت داشت بجد تمام
با خانخانان طرح دوستی افگنده به ارسال رسل و رسائل و تحف و هدایا استحکام مبانی اخلاص و اختصاص نمود و چون
سلیمان میخواست که باستیصال راجه اودیسه و ابراهیم که مدعی سلطنت بنگاله بود متوجه شود و از آسیب صدمات افواج
قاهره جمعیت خاطر و اطمینان باطن نداشت بوسیله لودی محرک سلسله دوستی و یکجهتی شده استدعا نمود که با هم ملاقات
کرده در حضور عهود و مواثیق استحکام مبانی محبت و سواد اخلاص فرموده خطبه و سکه بنام نامی حضرت ظل الهی کرده
شود و قرار یافت که خانخانان با جمعی از مردم چیده خود بمنزل سلیمان رفته در آنجا با هم ملاقات نمایند اگرچه بعضی خیرخواهان
صواب اندیش به این کنگاش راضی نبودند مع هذا خانخانان با سیصد کس گزیده خود و محب علیخان پسر میر سلطان و حسین
قپچاق و میر هاشم برادر شاه ابو المعالی و هاشم خان و ... زمان این امرا که مجموع هزار کس باشند متوجه
شدند و اول لودی آمده مراسم تعظیم و احترام بتقدیم رسانید و از پس او پسر کلان سلیمان آمده لوازم
اعزاز و اکرام ظاهر ساخت و چون به خیمه گاه رسیدند سلیمان خود به استقبال آمده لوازم مردی و مهمان داری بجای

آورده و خانخانان مجلس عالی ترتیب داده سلیمان را با پسران خود طلبیده و روز دیگر سلیمان جشنی آراسته خانخانان را [illegible] طلبید
و سلیمان [illegible] حضرت خاقانی [illegible] جامه [illegible] بخشید و پیشکش [illegible] لایق گذرانید و درین وقت بعضی از افغانان [illegible]
[illegible] کشتن منعم خان کرده سلیمان چنان نمود که [illegible] مهمان کشتن [illegible] و اکثر امرای
عظام درخدمت آنحضرت اند و خانخانان [illegible] ازدست دادن [illegible] عقل [illegible]
[illegible] تا پای تخت [illegible] تاب مقاومت [illegible] و چون لودی [illegible]
[illegible] اراده باطل [illegible] اطلاع یافت خاطر نشان سلیمان نمود که با چنان پادشاه [illegible] خصوصیت [illegible]
[illegible] جمعیت [illegible] عظیم [illegible] از عقل صواب اندیشی مستبعد [illegible] مقدمات معقول سلیمان را ازین رای
[illegible] اما افغانان [illegible] اندیشه [illegible] آمدند تا اگر منعم خان [illegible]
[illegible] لودی [illegible] و بعد الان [illegible] افغانان اطلاع
یافت [illegible] اراده باطل خویش [illegible] خانخانان [illegible] معذرت
و ملایمت بسیار نمود [illegible] منعم خان از آب گنگ گذشته بود فتح نامه [illegible] رسید و موجب تقویت خاطر اولیای دولت
گشت و سلیمان نیز از جانب خانخانان خاطر [illegible] بجانب [illegible] شتافت و [illegible] تقریب [illegible]
راجه [illegible] کشت و ابراهیم [illegible] سوگند [illegible] ملک نیستی [illegible] آغاز دوره [illegible]

جلوس و وقایع سال سیزدهم الهی ابد پیوند درین زمان که موکب جهان آرای خاقان گیتی ستان در
خطه فیض اساس اجمیر [illegible] فاتحه انوار حقیقت و اسرار طریقت [illegible] سلطنت [illegible] روزگار [illegible]
[illegible] به تسخیر [illegible] زمین [illegible] اعظم [illegible] عالم [illegible] ساعت و [illegible] دقیقه
از شب [illegible] یازدهم رمضان نهصد و هفتاد و پنج [illegible] سرای حمل تحویل فرموده سال سیزدهم الهی از جلوس ابد قرین
حضرت خلافت [illegible] چهره مراد نمود [illegible] از فراغ جشن نوروزی [illegible] مراجعت بمستقر سریر خلافت ارتفاع
یافت [illegible] اثنای راه قراولان پادشاهی خبر بیشه شیر آوردند و خاطر قدسی مظاهر [illegible] شکار شیر توجه فرمود و چون [illegible]
رسیدند شیری قوی بازو [illegible] عنان اختیار از دست داده به تیر و شمشیر آنرا از هم گذرانیدند
و این [illegible] دستی [illegible] خاطر اشرف [illegible] حکم شد که بعد ازین بحکم [illegible] هیچ کس دست بالا [illegible]
گفت و شنود شیری دیگر عظیم تر ازان برآمد و متوجه آنحضرت شد و [illegible] ملازمان رکاب اقبال [illegible]
[illegible] داشتند که دست بکار رسانند و [illegible] حضرت تیری از کمان قدرت برکشش ساخته بجانب
او انداختند و شیر زخمی [illegible] در کمال خشم [illegible] آماده نشست و آنحضرت از اسپ فرود آمدند [illegible]
ایستادند [illegible] عرصه همت برگرد [illegible] و حضرت خاقانی بندوقی بجانب او انداختند که [illegible]
رسیده از [illegible] گوشت او پوست [illegible] و شیر [illegible] تمام [illegible] و قابوی [illegible] که تیر دیگر [illegible]
[illegible] جانب که حضرت توجه [illegible] و شیخ ابوالفضل نوشته
[illegible] از حضرت خاقانی شنیدم که از حضرت جنت آشیانی نقل می فرمودند که [illegible]
[illegible] شکار شیر [illegible] که از دست او کشته خواهد شد [illegible]

شریف بوده دایم برعیمی کرد از بدایع تقدیر حضرت مشاهده افتاد و تجربه پیوست القصه چون قابو یافت تمنی نمود و بهشم خان
حکم فرمودند که شمشیر تقلید نهند شاید شیر بجانب او متوجه شود و قابو بدست افتد عادل پسر شاه محمد خان قندهاری که اوکن
چند روز در تعاقب بوده بقصد بجرات خدمت پیش دستی نموده و شیر متوجه عادل شد و او در آن وقت تیری انداخت و بجسم
سر نوشت خطا کرد و شیر آمده حمله و پیچ خود برو انداخت و آن شیر دل ضربت شمشیر در آویخت و دست چپ
خود را بدهان او داده دست دیگر بخنجر برده چون آنگه میسر نیامد و … بود و خنجر در غلاف مستحکم شده …
… شیر دست عادل را … و از آن خنجر کشیده … شیر انداخت و … دست …
نمود … شیر را … آن عرصه شجاعت تاب نیاورده شمشیر … کار او را تمام ساختند
… عادل … و آن شیر شکار جان نثار مدت چهار ماه بر بستر جان کندن افتاده بود و عاقبت
بجان … جانستان … شتافت. بالجمله بعد از فراغ نشاط شکار منزل بمنزل قطع مسافت
فرموده روز چهارشنبه بیست و هشتم ماه الهی موافق پانزدهم شوال ظلال دولت و اقبال بر دار الخلافت
آگره انداختند چون موکب گردون شکوه بمستقر سریر خلافت نزول سعادت فرمود حکم شد که جمیع امرا و ملازمان
درگاه والا که در فتح چیتور بسعادت خدمت و جان فشانی سرافراز شده اند به تسخیر قلعه رنتهنبور که در رفعت و استحکام
ثانی قلعه چیتور است همت گماشته … در آن تقصیر ننمایند. اصادق محمد خان قاقشال و … خان
و … خان و … خان و دوست خان … و دیگر بهادران عرصه جانسپاری بسرداری
اشرف خان رخصت یافتند و هنوز امرا در راه بودند که خبر شورش و فتنه انگیزی ابراهیم حسین میرزا
و محمد حسین میرزا مرتبه دیگر در ولایت مالوه بمسامع جلال رسید و مجملی از این سانحه آنکه چون شهاب الدین
احمد خان و محمد مراد خان و شاه بداغ خان به افواج گیتی ستان بدفع شورش آن حق ناشناسان
متوجه مالوه شدند میرزایان تاب نیاورده روی ادبار بصوب ولایت گجرات نهادند و بچنگیز خان غلام سلطان
محمود گجراتی که بعد از شهادت سلطان … بر قلعه چانپانیر و سورت و بروچ استیلا یافته بود توسل جسته
و چنگیز خان که همواره اراده گرفتن احمد آباد و استیصال اعتماد خان داشت قدوم حوادث لزوم میرزایان
را از اتفاقات حسنه شمرده بجمعیت میرزایان متوجه احمد آباد شد و در حوالی شهر با اعتماد خان مباررت نموده
و او را شکست داده احمد آباد را متصرف آورده و چون در آن جنگ از میرزایان کارهای نمایان بظهور رسیده
بود چنگیز خان در مقام رجحان آنها در آمده بروج را با دیگر محال بجاگیر ایشان مقرر داشت و از بس که طبیعت
آن … فتنه و شورش مجبول بود با خود … نیاورده در آنجا نیز دست تطاول برافراختند
و چنگیز خان لشکری گران بدفع آن خود سران تعیین فرموده تا آنکه فوج چنگیز خان را شکست دادند لیکن چون
مقاومت با چنگیز خان از حیز قدرت خویش برتر یافتند روی بولایت خاندیس نهاده از آنجا متوجه
مالوه شدند و در حوالی اجین آمده غبار فتنه و آشوب برانگیختند و محمد مراد خان جاگیردار
اجین قلعه را استحکام داده صورت حال بدرگاه آسمان جاه عرضه داشت نمود حکم
شد که افواج قاهره که به تسخیر چیتور شتافته اند اطفای نائره این فتنه را

بتسخیر قلعه رنتهنبور شده بودند دهشت زده متوجه مالوه شدند و امرائی که در خدمت بودند در عین اشتداد باران روی همت بولایت مالوه و متصد وارند
آوردند و گروهی مثل میر قلیچ خان و خواجه غیاث الدین علی قزوینی که بخشی حضور بود با دیگر امرا ضمیمه عساکر اقبال ساخته
رخصت فرمودند و چون افواج گیتی گشا بسرونج رسید شهاب الدین احمد خان که جاگیردار آنجا بود با فوج شایسته
ملحق شد و در سارنگپور شاه بداغ خان نیز مصاحب گرانمایه پیوست و چون صیت سطوت افواج قاهره میرزایان برگشته روزگار
ال مالوی [illegible] راه فرار پیش گرفتند و محمد مراد خان از قلعه اجین برآمده بسیار از امرا بتعاقب شتافت و میرزایان
سراسیمه خود را بر آب نربده زدند و بسیاری از اوباشان ادبار نشان را رخت هستی بموج خیز فنا رفت در این اثنا
خبر فتنه چنگیز خان و تفرقه گجرات شیوع یافت و میرزایان تا بود اشفته بجانب گجرات شتافته شدند و امرا تا کنار
آب نربده تعاقب نموده عنان سعادت معطوف داشتند و از آنجا هرکدام بجاگیر خود رفتند [illegible] مالوه بود توقف نمودند
و سایر امرا متوجه درگاه معلی گردیدند و میرزایان را نده و آمده با صحبی از اوباشان خود را بگجرات رسانیدند و چون در آن
ملک حاکم مستقلی نبود قلعه چانپانیر و سورت را بی جنگ و جدل متصرف شدند و ابراهیم حسین میرزا بقلعه بروچ شتافته
رستم خان غلام ترک که خواهر چنگیز خان در خانه او بود قلعه را استحکام داده متحصن شد و تا دو سال قلعه را نگاه داشت
و پیوسته برآمده و نبردهای مردانه و مصاف های رستمانه میکرد اما چون از کمک ناامید مطلق بود آخر بصلح برآمده قلعه را
سپرد و تتمه احوال وخامت مآل میرزایان برگشته حال در جای خود رقم زده کلک بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و [illegible]
و از سوانح این ایام رسیدن امرا آنکه [illegible] از پنجاب بدرگاه خاقان فلک جناب شرح این بر سبیل اجمال آنکه
چون میر محمد خان و سایر امرائی که گروه گروه در ولایت پنجاب جاگیر داشتند بر نیابت و فراغت گذرانیده بودند
حکم شد که بدرگاه معلی آمده از سعادت خدمت حضور بهره ور گردند چون فرمان طلب امرای پنجاب رسید کمر خدمت
بر میان بسته متوجه درگاه سپهر بارگاه گردیدند و ولایت پنجاب را بجاگیر حسین قلیخان و اسمعیل قلیخان برادرش
مرحمت فرمودند و سرکار سنبل بجاگیر میر محمد خان تفویض یافت و سرکار مالوه بقطب الدین محمد خان عنایت شده و
سرکار قنوج بشریف خان مرحمت نمودند و چون میرزا کوکه پیوسته در خدمت حضور سعادت پذیر بود جاگیر قدیم
او را که در پنجاب داشت بحال خود واگذاشتند و شهاب الدین احمد خان از مالوه بموجب حکم اشرف آمده سعادت
آستانبوس دریافت و مظفر خان را از کثرت اشغال مالی و ملکی تجلی سبکبار ساخته انتظام پرگنات خالصات بعهده
کاردانی شهاب الدین احمد خان حواله فرمودند و او نیز باهتمام شایسته بکار برده قانون تخطیط هر ساله را که متضمن تقلب
و تصرف فراوان بود برطرف ساخته از روی فهمیدگی و سنجیدگی جمیع خالصات را نسق بست

نهضت موکب اقبال بتسخیر قلعه رنتهنبور

چون همگی همت جهان کشا مصروف و معطوف بر آنست که سواد اعظم هندوستان بفروغ تیغ عالم افروز
روشن و منور گردد و زنگ کفر و شرک از مرآت روزگار بصیقل همت جهانگشا زدوده شود رای خورشید انجلا بتسخیر
قلعه رنتهنبور که در تصرف کفار شقاوت آثار بود اقتضا فرمود و تاریخ نهم ماه الهی موافق دوشنبه غره رجب نهضت موکب عالی
بدان صوب اتفاق افتاد و نخست بدار السلطنت حضرت دهلی تشریف برده بزیارت اماکن متبرکه اولیای عظام استفاضه انوار
استمداد همت فرموده در حوالی قصبه پالم که متصل شهر واقعست بطرح شکار قمرغه افگندند بعد از فراغ نشاط شکار براه میوات متوجه
تسخیر قلعه رنتهنبور شدند و از غرائب وقائع آنکه چون قصبه لال سوت مخیم اردوی کیهان پوی گردید فیل مستی سنگه نام که از فیلان نا

حلقهٔ قلعه بود در عین مستی و خودسری بر خیل الشیخ محمد بخاری دوید و آن فیل مدد ... خان برداشت که حضرت ...
نظاره گر این شده ... فیل ... شکسته ... را از آن ... فیل ... روز
گرد ... انگشت ... روی ... سوی ... بعد از قطع منازل و طی مراحل ... بیست ... شعبان
ظاهر قلعه رنتهنبور ... اقبال ... این قلعه ... از رفعت و استحکام و اطراف آن ... کوه ... است و در آن
ایام ... آن قلعه ... چون ... خاطر جمع
... حضرت ظل اللهی ... اعتنا ... محاصره آن ... ذات
اقدس ... اطراف قلعه را ... نظر ... علم ...
نمایند ... محاصره ... صورت بست و متحصنان نیز لوازم قلعه داری ... ملاقات ...
و توپ و اقسام آتش بازی هنگامهٔ نبرد گرم ساختند و از سوانح ایام محاصره آمدن مهدی قاسم خان است از سفر حجاز در
اوراق سابق نگاشته کلک بیان گردید که مهدی قاسم خان از ولایت ... رخصت متوجه زیارت خانهٔ مبارک شده
و بعد از حصول مقصود عنان معاودت معطوف داشته از راه عراق ... آمد و از آنجا متوجه زیارت کعبه ... گردیده
در ایام محاصرهٔ قلعه رنتهنبور بسعادت آستانبوس شرف اختصاص یافت و اسپان عراقی با دیگر نفائس امتعه و نوادر
روزگار ... گذرانید و آنحضرت از فرط مروت ذاتی و عفو جبلی مجدد او را مشمول مراحم خسروانه و مکارم پادشاهانه
ساخته سرکار لکهنو را بجاگیر او مرحمت فرمودند. وقایع سال چهاردهم الهی از جلوس خاقان ممالک ستان
درین ایام ظفر انجام که افواج گیتی کشا بمحاصرهٔ قلعه رنتهنبور کمر همت بسته انتظار نصرت و فیروزی داشتند عساکر بهجت مآثر
سلطان بهار بفتح قلعهٔ ... و نسیم ... از مهب عنایت ... علم اشجار وزیدن گرفت و آفتاب عالمتاب
بعد از انقضای هفت ساعت و ده دقیقه از شب جمعه بیست و دوم رمضان نهصد و هفتاد و شش هجری پرتو سعادت
به بیت الشرف حمل انداخت و سال چهاردهم از جلوس پادشاه صورت و معنی بمبارکی و خرمی آغاز شد و چون عروج
بر معارج فتح و نصرت جز بتوسط ساباط امکان تعلق نداشت براجه تودرمل که درین ایام وزیر مطلق الشان بود ...
دودمان عالیشان بود و قاسم خان میر بحر که در فنون معماری و کارگذاری ید طولی داشت حکم کردون ارتفاع شرف نفاذ
یافت که در تاسیس مبانی ساباط اهتمام شایسته فرموده بزودی سرانجام نمایند و بموجب حکم قضا امضا از اطراف و
اکناف آن ملک اصناف عمله و فعله فراهم آورده در اندک فرصت ساباط عظیم ترتیب دادند و ضرب زنهای
کلان که هر کدام غلوله هفت ... و سنگ ... دو نیست ...
مناسب بالای ساباط ... که سرکوب قلعه بود گذاشتند و بهر آتش داد چندین خانه و عمارت ...
فنا ... عالمی را زیر و زبر ... متحصنان قلعه اگر چه ... جان سرا خانه ... توانستند ... غلوله هر خانه که
میخورد با اهل خانه نیست و نابود میکرد سرجن از مشاهده این حال بی دست و دل شده چاره بغیر از قلعه سپردن ندید
لاجرم دست نیاز بدامن مقربان بساط عزت زده نخست پسران خود را ... بدرگاه معلی فرستاده که چون التماس
عفو جرائمم بعرض قبول رسد خود بسعادت آستانبوس شتافته قلعه را سپارد و بعد از آنکه پسران او سعادت زمین
بوس دریافتند بدستیاری مرحمت غبار خجالت از چهرهٔ حال آنها پاک ساخته نوید عفو مژدهٔ جان بخشی مستمال گردانیده

رخصت انعطاف ارزانی داشتند از غرایب وقایع آنکه چون پسران سرجن با خلعت و شادیان از بارگاه اقبال
بیرون آمدند یکی از ایشان این سخن که پیش ما بخاطر رسیده که آنها از بدان منی بر بنیادی جهالت اند سزاوار دست و شمشیر
دنیا که این سکه و آن تو از راجه بهگونت داس توضیحت پیش آمده بدست مقتول او سازد آن سخن گرفت شمشیر
بالکه بی انداخت آن تیغ دلاوری بدست بر خاطر داشتند که کارش شولت و انقلاط رفت و همه را بخود وا صاحبان
خود را بوجه ملاک می انداز می شد آن دو آدم شمشیر کشیده متوجه زدن دو لشکر شد و بلوچمال سپهر کامنه خاوت
[illegible] یکی از احمی صاحب و شیخ بهاء الدین محمد [illegible] که در خاصی دو لشکر [illegible] ایستاده تماشا
میکرد [illegible] شمشیر و زخم کرد و درین وقت یکی از ملازمان مظفر خان رسیده آن سخن گرفته بالقتل آورد با جمله چون پسران سرجن
بشارت عفو و مراحم شاهنشاهی به پدر خود رسانیدند سرجن از نوید بخشایش جان تازه یافته بهمت از بلاد آمده و بعزت
روز دولتی [illegible] التماس نمود که یکی از معتبران بارگاه اقبال بقلعه آمده بر فرق عبودیت من افکنده دولت
آستانبوسی یابد [illegible] آنحضرت ملتمس او را بقبول مقرون داشته حسین قلیخان را رخصت فرمودند و سرجن بیرون
قلعه باستقبال شتافته حسین قلیخان را بمنزل خود برد و لوازم مهمانی و ما لابد تهای با فراط ظاهر ساخته همراه حسین
قلیخان متوجه درگاه معلی گردید و روز سه شنبه دوازدهم فروردین ماه الهی موافق سوم شوال بسعادت آستانبوسی
شرف اختصاص یافت و پیشکشهای لائق با کلیدهای قلعه که از طلا ساخته بود بنظر اقدس گذرانید و مشمول
جلائل مراحم گردید آنگاه التماس نمود که سه روز در قلعه بوده و اهل و عیال و احمال و اثقال خود بیرون برآورده قلعه
را بنده های درگاه سپارد و تا برآمدن او پسران او در ملازمت باشند ملتمس او بپایه قبول یافت و سرجن
بقلعه در آمده تا سه روز بنه و بار خود را بیرون کشید و بعد از آن حسب الحکم قلعه را بمهتر خان سپرده روز دیگر
حضرت خاقانی بدولت و کامرانی بر سمند فتح و جهانستانی سوار شده بتماشای قلعه تشریف بردند و بعد از فراغ ضبط
قلعه و انتظام آن ملک بزیارت روضه معینیه توجه فرمودند و در خطه فیض اساس اجمیر مراسم زیارت و
لوازم نیازمندی پرداخته و استمداد همت از باطن قدسی مواطن حضرت خواجه قدس سره العزیز فرموده عنان
معاودت بمستقر خلافت معطوف داشتند و چون قصبه انبیر که وطن راجه بهگونت داس بود مخیم سرادقات جلال گردید
راجه التماس ضیافت نموده پیشکشهای پسندیده گذرانید و هم درین راه خبر فوت مهربار خان از آگره رسید بر خاطر قدرشناس
آنحضرت سخت گران آمد و بی تکلف اخلاص او تمام عیار بود و شایستگی تا سفت داشت چنانچه در حالت نزع وصیت کرد
که مرا در زیر پای سگ پادشاهی مدفون سازند بموجب وصیتش در میان گنبد گذاشتند **تسخیر قلعه کالنجر بمیامن**
اقبال روزافزون درینوقت که همت جهانگشا به تسخیر قلعه رنتهنبور لوای نصرت برافراشت فرمان قضانشان بمجنون خان
قاقشال و شاهم خان جلایر و سایر جاگیرداران ممالک شرقیه عز صدور یافت که قلعه کالنجر را بکلید اقبال جهانگشا مفتوح
سازند و این قلعه از اعاظم قلاع هندوستان است که راجه رامچند در ایام تفرقه افغانان از بجلی خان پسر خوانده بهار خان
بزر نقد گران مند داده بدست آورده بود و از آن زمان در تصرف داشت چون فرمان بامرا رسید باتفاق [illegible]
بر میان جان بسته بمحاصره آن پرداختند و در اندک فرصتی کار بر متحصنان تنگ ساختند و در خلال این حال خبر فتح قلعه حصین
رنتهنبور بمقاران یکدیگر رسید و راجه رامچند که از فروغ عقل و دانائی بصلاح کار بینائی داشت صورت نجات خود منحصر

منحصر در قلعه سپردن و داشتند امان طلبیده و بعهد و قول از قلعه برآمده کلید آن قلعه را با پیشکشهای مناسب صحوب وکلای
خود روانه درگاه حضرت شهنشاهی نموده آنحضرت وکلای را بانواع نوازش سرفراز نموده رخصت دادند و
داشتند و حراست قلعه بجان نثاران تفویض یافت ولادت فرخنده سعادت اقلیم شاهزاده
سلطان سلیم یعنی نورالدین جهانگیر بادشاه غازی بادشاه ملک صورت و معنی که
از حضرت احدیت بخشنده اسباب کامرانی ظاهر و باطن بادشاه
طلب در روا این دولت شد بجهت انتظام سلسله دینی و دنیوی از بارگاه کبریا نموده باطن
قدسی مواطن مقربان درگاه صمدیت و مقبولان بارگاه احدیت را وسیله این خواهش ساخته منتظر طلوع کوکب
جهان افروز می بودند تقرب شیخ محمد بخاری و حکیم عین الملک دهلوی از مقربان بساط عزت بعرض اشرف
رسانیدند که شیخ سلیم نام درویشی در قصبه سیکری از توابع دار الخلافه آگره که ده کروه است توطن دارد و خالی از صفای باطنی
و ریاضت ظاهری نیست و بغایت مبارک نفس و مستجاب الدعوات است لاجرم آنحضرت خود بمنزل آن شیخ
بار سنده را پایه بزرگ ساختند و چون از بشارت طلوع کوکب مراد مسامعه افروز گردید کرده که بنام
ما جب فرزند رقم زده کلک تقدیر است آن دانای رموز آسمانی بموجب الهام ربانی بوجود فرزند
گرامی بشارت بخش گشت و چنانچه بر زبان حقیقت ترجمان آن پیر روشن ضمیر گذشته بود بصیغه
ظهور جلوه گر گشت بالجمله رای صواب اندیش خاقان حقیقت کیش بران قرار گرفت که چندی از
منظوران حرم سرای عصمت را در حوالی شیخ نگاه دارند و عمارتی که در خور محل پادشاهی باشد دران فضای
فیض انتما اساس نهند تا از برکت انفاس قدسیه حضرت شیخ و قرب وجوار آن بزرگوار این امنیت بحصول
انجامد و باطن آن عزیز در ظهور این نیر اقبال ناصر و معین باشد چون از صدق اخلاص و رسوخ اعتقاد تصمیم این نیت
فرموده بودند در اندک مدتی کوکب مراد از مطلع امید پرتو ظهور افگند روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع الاول سال نهصد
و هفتاد و هفت هجری مطابق بیست و چهارم درجه میزان گوهر یکتای خلافت و شهریاری اختر برج اقبال و بختیاری سرو
سلاله سلسله خلافت و سروری چراغ افروز دودمان تیموری دوحه ریاض سلطنت و جهانداری ثمره شجره معدلت و
حق گذاری کوکب آسمان جاه و جلال قطب سپهر دولت و اقبال از مشرق سعادت طلوع نموده جهان را سرمایه امنیت
جاوید کرامت فرمود سلسله آفرینش را سررشته انتظام ابد بدست افتاد دودمان خلافت را چراغ معدلت روشن گشت
گلبن سلطنت را بهار جاودان نگار چمن آرائی کرد متاع دانش را مشتری جوهر شناس پدید آمد روز بازار نشاط گرمی
پذیرفت عروس ملک را خواستگاری جوان بخت نصیب شد اهل اخلاص را صاحب قدردان بدست آمد دولت را
آبروی تازه بهم رسید و از غرائب اتفاقات آنکه خاقان گیتی ستان در چهارده سالگی افسر سلطنت بر فرق عزت نهاده
مسند آرای خلافت شده بودند و چون از آن تاریخ چهارده سال دیگر گذشت بار این قسم دولتی خداداد قرین روزگار خجسته
آثار گردید بالجمله این نوید روح افزا و بشارت نشاط آرا در دار الخلافه آگره بمسامع عز و علا رسید و آوازه تهنیت
در گنبد اطلس پیچید و بشتلغ این مژده جان بخش خرمن خرمن زر و سیم نثار فرمودند و بجهت ادای شکر این موهبت
عظمی حکم اطلاق جمیع زندانیان که در قلاع محبوس آمده بودند شرف ارتفاع یافت و بمناسبت صوری و معنوی آن سلاله دودمان

[illegible] ولادت [illegible] سلطان [illegible] امام [illegible] سعادت [illegible] اسم مبارک [illegible] خاطر [illegible] گشت [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] چراغ [illegible] اقبال [illegible] سعادت [illegible] آن [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] مولانا [illegible] تاریخ [illegible]
[illegible] تاریخ ولادت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] حسین [illegible]
[illegible] تاریخ جلوس [illegible] جهان [illegible]
خاقان [illegible] تاریخ ولادت [illegible] حضرت شاهنشاهی [illegible] تاریخ
[illegible] قصیده [illegible] قصیده

ظل [illegible] اکبر شاه جلال شهریار
گوهری از اوج عز و ناز گردید آشکار
[illegible] فضل
[illegible] زیب و جمال [illegible] گوشوار
[illegible] آسمان عدل [illegible]
وان [illegible] جهان [illegible] بیدار
عادل کامل محمد اکبر صاحبقران
عادل [illegible] حاتم [illegible] روزگار
سایه لطف اله آن لایق تاج و نگین
[illegible] از زبان [illegible] افراز
کوکب منصوری [illegible]
[illegible] و نهار
والی والا عالم دل کیوان [illegible]
با محبان مهربانی [illegible] یادگار
معدن عالی و احسان [illegible] لطف [illegible]
والی والا علم کان کرم کوه وقار
[illegible] سحاب
[illegible] آمد گرامی [illegible] گوشی [illegible]

گوهری [illegible] آمد [illegible]
[illegible] چمن
[illegible] کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] بهار
[illegible]
پادشاه [illegible] بیگاه
از کلام او بیان حال [illegible]
پادشاه و دین پناه آن عادل [illegible]
مجلس [illegible] جو
[illegible] از زمین [illegible]
[illegible] آفتاب ملک و دین
والی والا [illegible] عادل عالی تبار
شاه صبح عدل [illegible]
با [illegible] پرهیزگار
[illegible] وجودی گوهر دریای جود
[illegible]
[illegible] زمین [illegible]

[illegible] آمد و [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] زیب [illegible]
آن هلال برج [illegible] آمد برون
[illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] دین و دنیا [illegible]
[illegible] الامان
کوکب [illegible] آمد [illegible]
حکم آن [illegible] حکم [illegible] آب روان
پایه [illegible] پروردگار
مالک ملک جهان ای پادشاه بحر و بر
برق [illegible] کوه گاه [illegible]
حامی دین نبی ای ماحی آثار [illegible]
از هوای اوج [illegible] شاه [illegible]
پادشاه [illegible]
هر که آمد [illegible]

[illegible] عیب [illegible]	[illegible]	مصرع اول [illegible] سال جلوس [illegible] شاه	[illegible] عالم [illegible]
[illegible] روز [illegible] ماه و سال	وان [illegible] سال [illegible]	شاه [illegible] آن شهزاده [illegible]	[illegible]

و بعد از انقضای [illegible] حضرت شاهنشاهی [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] پیاده [illegible] خاقان گیتی ستان [illegible]
زیارت [illegible] روضهٔ [illegible] خواجه معین الحق [illegible] قدس سره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن آستان [illegible]
[illegible] روضه [illegible]
[illegible]
آن روضه [illegible] اختصاص [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] مشایخ [illegible] فقرا و مساکین [illegible]
[illegible] تولیت آن آستان آسمان رفعت [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] داشت تفویض یافت که [illegible]
[illegible] مستحقین و [illegible] فقرا و مساکین [illegible]
[illegible] یافت که [illegible] اولیای عظام و مشایخ کرام [illegible]
[illegible] النبی [illegible]
[illegible]
[illegible] تحویل شد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] توفیق [illegible]
[illegible] خواجه معین الحق والدین قدس سره العزیز

[illegible] اجمیر [illegible]

[illegible] خلافت [illegible]

[illegible]

[illegible] عالی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عظیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اهل شهر [illegible]

[illegible] اطلاعات می [illegible]

[illegible] عظیم [illegible] تمام اهل شهر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب [illegible]

[illegible] تسلیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] معروض [illegible]

آن [illegible] عفت [illegible] این نسبت [illegible]

[illegible] کامیاب و دولت [illegible] خاقان گیتی ستان بود

[illegible] گشت و آن عفت قباب [illegible] سلطنت [illegible] اقبال [illegible]

بار دیگر دولت [illegible] سعادت آستانبوس دریافت و شرح این [illegible] اجمالی آنکه چون [illegible] آمده بود [illegible] گرفته بود
در سیاه و سپید زمین [illegible] بنگاله روزگار را بسر میبرد [illegible] جنگهای [illegible] خان کرده [illegible] و از آنجا پیش شیرخان فولادی
شتافت و از پیش شیرخان نیز [illegible] نظام الملک [illegible] توسل جست [illegible] آنرو شتافت
[illegible] حقیقت [illegible] بسیاری [illegible] از طرف [illegible] عاطفت [illegible]
و عزت [illegible] حسین خان [illegible] که آن [illegible]
[illegible] بنگاله [illegible] بدرگاه [illegible] اقبال سعادت [illegible]
[illegible] مشغول انواع [illegible] از فراغ انتظام مهام آن صوب خاطر قدسی
مظاهر [illegible] الانوار شیخ فرید گنج شکر [illegible] توجه فرمودند و کمالات
شیخ از تعریف و توصیف مستغنیست و مناقب آنحضرت از غایت اشتهار محتاج به بیان نیست بادشاه حقیقت آگاه
منزل بمنزل بنشاط شکار ظاهری پرداخته و بباطن همت در صید مطالب معنوی بسته توجه فرمودند و
چون نزدیک [illegible] علاء الدین که در حوالی دریای ستلج واقعست مورد عساکر اقبال گشت قراولان خبر گله
گورخر آوردند و شهریار شیرشکار با جمعی از ملازمان رکاب دولت متوجه شکار گردید و در آن دشت [illegible]
قراولان پیاده [illegible] بندوق [illegible] عزم شکار نموده به تیر اول یک گورخر افتاد و از صدای بندوق
گله رم خورده بدوردست رفت و آن شیردل سرور دنبال گله نهاده [illegible] بسیار [illegible] شتافت تا بجائی رسیده
دیگر باره شکار فرموده [illegible] آنحضرت [illegible] رسانیده [illegible] بندوق زدند چنانچه
[illegible] گور [illegible] شکار [illegible] حضرت خاقانی آن دشت [illegible] را
بقدم شوق [illegible] فرمودند و چون راه [illegible] ریگستان پیاده رفته بودند عطش بر مزاج اقدس غالب
آمده بود [illegible] آب [illegible] آبداران [illegible] بجهت ملاحظه شکارگاه دور مانده بودند و قراولان [illegible]
تنگ [illegible] مقصود [illegible] ضعف تشنگی بجائی رسید که آن بحر معرفت [illegible] گفتار
نمانده [illegible] فیض فضل ایزد سبحانه که همواره رفیق طریق آن مسندآرای ملک تحقیق است آبداران [illegible]
را در چنان دشت بی سر و بن خضر راه شد و بادشاه حقیقت شناس لوازم شکر و سپاس این موهبت [illegible]
بتقدیم رسانیده سجدات نیاز بجای آوردند از سوانح این ایام کشته شدن قبول خانست به تیغ بی باکی
جلال زمین دار [illegible] و مجمل این سانحه آنکه قبول خان که از سپاهیان معتبر [illegible] این دودمان عالی بود [illegible]
تیغ [illegible] آن ناحیت را ضبط فرموده و جلال نام زمین داری بدوام خدمت و اظهار چاپلوسی در مزاج او تصرف
کرده در لباس [illegible] بداندیشی نموده اکثر نوکران و سپاهیان [illegible] باطراف و جوانب فرستاده و آن ترک
ساده لوح نیز سررشته حزم و احتیاط از دست داده اکثر مردم خویش [illegible] حتی یادگار حسین پسر خود را
به نوشهره و ضبط آن حدود تعیین فرموده و با زمین داران نوشهره منازعت روی داده و مخالفان
تنگناهای کوهستان را گرفته جنگ عظیم کردند و کس بسیار از مردم یادگار حسین بمرتبه شهادت
رسیدند و یادگار حسین نیز زخمهای [illegible] برداشته نیم جان در میان کشتها افتاد و بعضی از زمینداران

تردد حال او کرده از انجا بر آورده و ستاره اقبال سلطان با جمعی ... شوال ... رخصت داد ... شجاعت و مردی
... وزیره تا شده ... دست ... راه ... بحال ... تسلیم کردند و چون حضرت ...
روی بیگانگی از زمین داران ... اقبال رسید فرمان قضا نشان از ... چون ... خان ...
یافت که نوبت از ... حضرت ... فرمان ... خون ... کرده ... روزگار ...
ارباب عصیان و ضلالت این ... شده ... بعد از ... فرمان جهان مطاع جانب آن فوجی ...
از بهادران کارطلب بدان ناحیت ... و دلیران عرصه کارزار ... جهان ... سحاب ... خون
فشان گرد غبار فتنه و آشوب اهل عصیان فرو نشانیده و آن سرزمین را از وجود ... ارباب فساد
پاک ساختند. وقایع سال شانزدهم از جلوس اشرف. درین هنگام که موکب اقبال اعتصام
خاقانی گردون غلام در ظاهر ... نزول سعادت ... بهار ... آثار ... جهانیان را چون باطن ارباب
حال شگفتگی بخشید ... که آلودگان عرصه خاک را طهارت ... فرموده ... زمان ...
... اهل وجد ... شنیدن و خروشیدن ... و بعد از گذشتن بیست ساعت ... و دوازده دقیقه
از روز یکشنبه چهارم شهر شوال نهصد و هفتاد و هشت هجری خورشید جهانتاب ... برج حمل ... تحویل
اتفاق افتاد و سال شانزدهم الهی از جلوس ابد قرین خاقان سکندر ... آئین بهار ...
آغاز شد و پادشاه خدا آگاه بزیارت روضه شیخ قدسی جناب فرید الاقطاب ... همت
نموده ... آن آستانه را از نفحات سحاب مکرمت ... فقرا و مساکین
گردانیدند ... موکب ... از اطراف و اکناف ممالک ... آن درگاه عرش اشتباه
فراهم آمده بودند ... یافتند و از سوانح رفتن محب علی خان است به تسخیر تته ... ناهید بیگم
شرح این پریشان اجمال آنکه ناهید بیگم دختر قاسم کوکه حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه است
که از رسوخ اعتقاد و صدق اخلاص خود را ... آنحضرت کرده ... بیان این کارنامه همت
آنکه ... که حضرت فردوس مکانی را با عبدالله خان ... داد و بمقتضای ... اولوالعزم
و ظهور ... آنحضرت بدست غنیم افتادند این جوانمرد فاکیش خود را بغنیم رسانیده گفت که پادشاه
منم شما این ... اگر گرفته اید ... از پادشاه بازداشته او را گرفته بقتل رسانیدند
و باین تدبیر جان خود را نثار شاه راه اخلاص ساخت حضرت فردوس مکانی از آن گرداب آشوب
بساحل سلامت رسیدند و اهل عیال او را در ظلال تربیت و عاطفت خویش حراست فرموده دختر
را بحباله ازدواج محب علی خان در آوردند اما حاجی بیگم ... دختر ... میرزا ذوالنون بوده به
میرزا حسن پیوست و بعد از وفات او بمیرزا عیسی ترخان رسید و ناهید بیگم بقصد ملاقات والده خود رخصت
گرفته متوجه تته شد اما پیش از رسیدن او میرزا عیسی بعالم بقا شتافت و محمد باقی جانشین او گشت
چون بیگم آنجا رسید چنانچه باید پیش نیامد از قدر ناشناسی سلوک ناملائم کرده بیگم را ... آزرده
ساخت و در خلال این حال جمعی از متعینان آن دیار که عمده آنها جان بابا و ... ترخان بود باتفاق بیگم

نصب کردن محمد باقی کردند و همه یابت ازین صورت این عهد را آگاهی یافت آصف را بدست آورده خان را با
دستگیر تبرخان را ایاب ساعت بند و حاجی بیگم را مقید ساخت تا در پایان حبس از زندان خلاص ساخت
نجات یافت و راه بیگم به پور لاهور که داشت از این ملک براده به پارس شتافت و سلطان محمود
کلیه مقدمات تمال آمیز را سبب آن آورده خاطر نشان بیگم نمود که اگر محب علی خان و محمد خان
لسم او باجه متوجه این حدود شوند [illegible] تسخیر او لیای دولت [illegible] بیگم
مدرکا و اشماران جماعه رسید التماس رخصت محب علی خان و پیشکش نمود درین باب اصلاح و مبالغه
بسیار ظاهر ساخت و از آنحضرت رخصت گرفت متوجه ته شد [illegible] سلطان
محمود [illegible] وقت [illegible] بجهت خاطر جوئی [illegible] گفت [illegible] قدرت
یس بیرون الملک زمان که بیشتر از این تشنیع [illegible] و سعادت ما کرد که این جرکه فتن است
و اگر سبب ابدا اخراج حبسی سیر متوجه شوید محب علی خان از استماع این مقدمات بر اشفقت [illegible]
و بزرگی ایشان رفتن و چون همت بلند و نظرت ارجمند داشت تخم دل به تسخیر بکر و حماره سلطان
محمود بست و در جای قلعه نایله [illegible] و لشکر بهم پیوستند و تاآنکه بیشتر از دویست کس همراه این [illegible]
شد و سلطان قریب دو هزار سوار با خود داشت به اتفاق از روی که همواره کافل جمهات و قرین حال منسوبان
این دولت ابد پیوند است به اندک زد و خورد مظفر و منصور شدند و سلطان محمود شکست یافت و در قلعه
نایله تحصن جست و محب علی خان بمحاصره آن پرداخت و چون ساکنان قلعه [illegible] و زندگی
و [illegible] امان طلبیده براه و آن قلعه بنیروی همت بهادران عرصه شجاعت مفتوح گردید و غنیمت
بسیار بدست اولیای دولت افتاد و خاطر از این کار پرداخته به تسخیر بکر همت بستند و مقارن این حال
مبارک خان خاصه خیل سلطان محمود که عمده سرکار او بود با هزار سوار [illegible] سپاهی به جهاد محب علی خان آمده
دید و در حمیت اهل قلعه فتور عظیمی راه یافت و اگرچه محب علی خان چشم طمع بسوال او دوخته بود قصد
جای او [illegible] کرده نگذاشت که متفرق شوند و به تسخیر قلعه اهتمام نمود البته بتقدیم رسانید
و بتائید اقبال روز افزون و اعتضاد دولت ابد مقرون قلعه مفتوح شد چنانچه در جای خود نگاشته
کلک بیان گردد انشاء الله تعالی و تقدس چون موکب جهان کشا از [illegible] که پیش عنان مراجعت معطوف
داشت منزل بمنزل شکار کنان بقصبه [illegible] تشریف بردند و خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که
جاگیردار آنجا بود بلوازم نثار و پیشکش پرداخت التماس ضیافت نمود و پادشاه بنده نواز بقبول این ملتمس او را
سرافراز گردانیدند و خان اعظم جشن عالی ترتیب داده بتقدیم مراسم ضیافت پرداخت و به جمیع شاهزادهای
عظام و امرای کرام و سایر بندهای رکاب نصرت اعتصام در خور مرتبه و شایستگی [illegible] ضیافت فرستاد
و مظفر حسین ملازم خان اعظم این مصراع تاریخ ضیافت یافت مصرع مهمانان عزیز آمدند و شهزاده [illegible]
منزل بمنزل بصوب دار الخلافه لاهور رایات اقبال برافراشته روز [illegible] ماه الهی موافق [illegible] بیست و دوم [illegible] حجه
در آن مصر جامع سعادت ورود واتفاق افتاد و حسین قلیخان حاکم لاهور بلوازم پیشکش بتقدیم رسانیده [illegible]

این دولت شرف استسعاد یافت و بعد از انتظام مهمات ممالک پنجاب شکفتگی حالی متوجه مستقر خلافت اقبال
انعطاف و از راه حصار و برون متوجه اکبرآباد گشتند و درین ضمن عزم زیارت روضه متبرکه خواجه معین الدین چشتی
قدس سره العزیز شائق گردیده چون بحوالی حصار رسیدند عساکر اقبال [illegible] لشکر ظفر اثر [illegible]
لوائی هر دستی زنیب باکی خطا برساخت و چون صورت این گستاخی بولی اعتدالی معروض حضرت جهانبانی
عدالت آئین گردید نسبت خدمت او را ترقی شمار حکم فرمودند که [illegible] بسته [illegible]
حضرت سازند بنیاد و سران گستاخ گردید و [illegible] منصب او را بشهباز خان مرحمت فرمودند [illegible]
کیهان پوسته کوچ بکوچ متوجه اجمیر شد [illegible] روز [illegible] غره ربیع الاول [illegible] اساس
اجمیر نزول موکب عالی اتفاق افتاد و بعد از مراسم زیارت و لوازم خیرات و مبرات استمداد همت از باطن
قدسی مواطن آن بزرگ [illegible] درگاه ایزدی [illegible] عنان عزیمت بمستقر خلافت انعطاف یافت و روز پنجشنبه بیست
و هفتم [illegible] موافق [illegible] ربیع الاول [illegible] ماهچه رایات اقبال [illegible] و [illegible]
شیخ الاسلام شیخ سلیم نزول سعادت فرمودند و بجهت یمنت صوری و معنوی در آن مطرح اقبال طرح اقامت
انداخته حکم گیتی مطاع شد [illegible] حصار پخته و عمارات دلگشا و منازل روح افزا شرف ارتفاع یافت و جمیع امرا
عظام و مقربان درگاه [illegible] اعتصام [illegible] و حالت خویش منازل اساس نهادند و به اندک فرصتی
شهری عظیم آراستگی یافت و مساجد و خانقاه و مدارس و حمام و بقاع خیر و [illegible] بازار [illegible] کمال
لطافت و تکلف همه از سنگ تراشیده مرتب گشت و [illegible] و بعد از نزول اجلال در آن
مصر اقبال از تفاؤل این نام [illegible] فتوحات عظیمه قرین روزگار خجسته آثار شهریار سعادت [illegible]
هر کدام در جای خود مرقوم کلک وقائع نویس خواهد شد ان شاء الله تعالی و تقدس و چون مظفر خان در آگره منازل
عالی ساخته بود التماس ضیافت نمود و از آنجا که کام بخشی [illegible] خاقان گیتی ستان ملتمس او را بعز
قبول مقرون داشته از فتحپور به آگره تشریف برده منازل او را بفر قدوم جهان افروز رونق آسمانی بخشیدند و
مظفر خان بمراسم نثار و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوخت و از آنجا معاودت فرموده مستقر خلافت تشریف
آوردند و قائع سال سیزدهم از جلوس اشرف. درین هنگام که موکب گردون شکوه دار الخلافه فتحپور معدلت
آرای بود نوروز سلطانی شد و نیر اعظم منور عالم بعد از انقضای [illegible] ساعت و سه دقیقه از شب شنبه بیست و پنجم
شوال سنه نهصد و [illegible] هجری پرتو سعادت به بیت الشرف حمل انداخت و سال سیزدهم از جلوس اشرف مبارکی آغاز
شد و از سوانح این سال آوردن منعم خان خانخانان سکندر خان اوزبک را بدرگاه خاقان آسمان جاه و استشفاع
نمودن جرائم او و مجملی از تفصیل آنکه چون سکندر خان از اوده گریخته راه ادبار پیش گرفته نزد سلیمان حاکم بنگاله رفته بود
افغانان [illegible] و توسل جسته و روزگاری [illegible] بسر میگذرانید تا آنکه افغانان [illegible] او [illegible]
[illegible] خانخانان ملتجی گشت و خانخانان بجهت استشفاع جرائم او روی امید به آستان خاقان [illegible] الاحسان نهاد و بادشاه جرم بخش [illegible]
[illegible]
حاجی الترش ایلچی عبدالله خان بادشاه توران است بدرگاه خاقان گیتی ستان و فرستادن مکتوب محبت با نفایس تحف و [illegible]

و در روابط باسبق ذریعه شیرخان و حاجی خان و خان اعظم میرزا عزیز کوکه که از شاگردان ... ساله مرتب شده بود و آن حضرت بنیاد دولت این
سلسله و ستان بر سم ارمغان ... ساده ایلچی با کامروا رخصت التفات ارزانی فرموده بر انتفاع ... اقبال بتسخیر ملک گجرات
چون همگی توجه جهان آرا و همت ممالک گشا مصروف و معطوف بر تسخیر بلاد عظیم بلاد و ترفیه حال عباد است حسب الاستعلام سواد اعظم هند و ستان
و در نوق اوقات این بوستان سرا ... ضابطه قدسی نظام ... ممالک ... تیغ آبدار غبار فتنه و آشوب
... ستان با طلل ... همت ممالک ... ولایت گجرات که از اعاظم بلاد هندوستان است و ... آب و
لطافت هوا و نظافت ... حسن ... جمیع صفات ... دارد ... سلطان محمود ...
... سلطان احمد ... نشین شده ... ذکر ... گجرات ...
... سید مبارک و اعتماد خان و عماد الملک ... سلطان احمد ...
... سلطنت ... حکومت و کامرانی ... بمرتبه شعور رسید ...
... سلطان محمود ... مظفر شاه مخاطب ساختند ... حقیقت معامله ...
... احمدآباد ... استقلال ...
... ولایت را اعتماد خان متصرف شد و ... موسی خان و شیرخان فولادی
... چنگیز خان پسر عماد الملک ... سید حامد نبیره سید مبارک ...
... ولایت ... اعتماد خان ...
... چنگیز خان ... اعتماد خان ... مظفر ... شیرخان فولادی
... احمدآباد ... اعتماد خان ... احمدآباد ...
... هندوستان ...
... سلطان ...
... وزیر ... سید ... اعتماد ...
... استظهار ... اقبال ...
... اعتماد خان ... سلطان ...
...
...
...
...
...
... خان ...
... جهان ...
... خان ... جهان ...
سعادت ... رکاب جهان ...

... الله ... السلام

آورده از فیض انفاس آنحضرت متوجه تسخیر گجرات شدند و چون موکب اقبال بحوالی ناگور رسید نوید ولادت فرزند سعادتمند بمودکی از هر جهت
بشارت فتح و ظفر بود مسرت افزای خاطر اولیای دولت گردید ولادت شاهزاده دانیال چون موکب جهان‌گشا
از اجمیر نهضت اقبال فرموده بود کوکب دولت ابد پیوند را بحضرت شیخ دانیال
که از متصوفان روضه متبرکه بصلاح ظاهری و صفای باطنی امتیاز داشت گذاشتند و در حوالی ناگور نوید ولادت شاهزاده گرامی
گوهر مسرت افزای خاطر قدسی مظاهر گردید که بعد از انقضای چهل و یک دقیقه از شب چهارشنبه دهم شهریور ماه الهی موافق دوم
جمادی الاولی نهصد و هشتاد هجری قدم بعرصه وجود نهاد و آن نونهال گلشن خلافت بمناسبت حمای شیخ دانیال به
سلطان دانیال موسوم شد و ظهور این عنایت ایزدی را بفتح گجرات تفاؤل گرفته آداب شکر و سپاس بتقدیم رسانیدند و در همین ولا
عریضه سلیمان کررانی حاکم بنگاله بعرض اشرف رسید و بعضی از دولتخواهان بعقیده مالیت و مرتبه همت خویش معروض داشتند
که فسخ عزیمت گجرات نموده متوجه تسخیر ولایت بنگاله باید شد لیکن این اندیشه پسند اشرف نیفتاد چه رایات جهانگشا بتسخیر
گجرات ارتفاع یافته و طنطنه نهضت موکب جلال بدور و نزدیک رسیده فسخ این عزیمت مناسب دولت نمی‌نماید و نیز در حدود ملک
بنگاله که بعد از فوت او متوجه فتح ولایت شرقیه باید شد و امید هست که به نیروی همت اولیای دولت هر چه دلخواه حسن
انجام پذیرد و توجه باطن بجهت حصول آن مطالب کفاف باشد و در ساعت فرمان قضانشان بمنعم خان شرف نفاذ یافت که
باتفاق امرای آن صوب متوجه تسخیر ولایت بنگاله شود و از وقایع زخمی شدن خان کلانست و شرح این سانحه بر سبیل اجمال آنکه
چون خان کلان و دیگر امرا که بر سبیل منقلای تعیین بودند بحوالی سروهی پیوستند رای مان سنگه دیوره راجه سروهی عندی بخاطر بد
اندیش خود راه داده در لباس دوستی و اطاعت راجپوت چند بر سبیل رسالت فرستاده اظهار اطاعت و فرمان برداری نمود
راجپوتان نزد خان کلان شتافته ادای رسالت بتقدیم رسانیدند و در وقت رخصت خان کلان بضابطه اهل هند بیرا
طلبیده شتابان میداد و رخصت میکرد از آن میان راجپوتی خود را بخان کلان رسانیده جمدهر کشیده بآیین برقوه خان کلان زد که
بمقدار سه انگشت از زیر شانه سر برآورد و بهادرخان نام افغانی از نوکران خان کلان دلیرانه آن راجپوت را گرفته بر زمین زد و
صادق خان و محمد قلیخان بزخم شمشیر آن سفاک بی باک را بدرک الاسفل فرستادند و رفقای او نیز در آن مغلوبه بقتل
رسیدند و بهادر خان بهمین جرأت و دلیری منظور نظر جوهرشناس حضرت خاقانی گردیده در سلک قورچیان خاصه انتظام
یافت و چون آثار شجاعت و سرداری از ناصیه احوالش هویدا بود رفته رفته قوربیگی شد و بوسیله خدمت و کارطلبی در جرگه
امرای عظام منسلک گشت و مقارن این حال موکب اقبال نیز بفوج منقلا پیوست و چون از مردم سروهی چنین بی‌اعتدالی
بظهور رسیده بود حکم شد که بهادران عساکر منصوره بسروهی شتافته استیصال آن گروه برگشته روزگار نمایند و اکثر از آن
سفیهان آواره دشت ادبار گردیده بشعاب جبال پناه بردند و جمعی از خون گرفتها در گرد بتخانها پای ضلالت افشرده بر خاک
هلاک افتادند و از سوانح این ایام آمدن یار علی ترکمان ایلچی سلطان محمد خدابنده فرمانروای ایران است بدرگاه پادشاه معدلت
آئین چون نوبت سلطنت بسلطان محمد رسید بجهت تجدید مراسم محبت و یکجهتی قدیم یار علی ترکمان ایلچی را با اسپان
عراقی و دیگر نفائس امتعه بر سبیل رسالت روانه درگاه عرش اشتباه نمود و چون بحدود پتن ورود عساکر اقبال اتفاق افتاد
شاه فخرالدین را با فرمان استمالت نزد اعتماد خان که پیوسته عرائض اخلاص فرستاده التماس آمدن موکب جهان
گشا نموده رخصت فرمودند بعد از ورود بحوالی قصبه دیسه خبر رسید که شیرخان فولادی که احمدآباد را محاصره داشت از طنطنه

حضرت رایات جلال ترک محاصرهٔ احمدآباد نموده بولایت سورت رجوع کرده بشتافت محمد خان و بدر خان پسران خود
را پیش فرستاده زن و عیال او در ابرو رده بجای مستحکم رسانیدند خان پسران او را پیش انداخته بجانب
ایدر متوجه شدند و ابراهیم حسین میرزا که کوکب اعتماد خان رفته بود بمحال متعلقهٔ خویش مراجعت نمود
و اعتماد خان عازم ملازمت است خاقان گیتی ستان راجه مان سنگه را با فوجی از لشکر تعین نمودند که خود را
بمرو شیرخان رسانیده دستگیر سازد اگرچه راجه بشتاب داشتابی آنجا رسیده و [illegible]
نمود اما پسران شیرخان بیشتر بجانب [illegible] خود را بشعاب جبال انداختند و غنیمت بسیار آن [illegible] آورده
مراجعت [illegible] بتاریخ غرهٔ رجب [illegible] که در سر الف الایام شهر دالّه [illegible] مخیم بارگاه اقبال گشت و
ملتفت انام و در ظلال معدلت پادشاه سپهر بارگاه کامیاب امن و امان شدند و آنجا حکیم عین الملک [illegible]
آورد [illegible] اعتماد خان و میر ابوتراب رخصت فرمودند و در ظلال [illegible] میرزا مقیم خویش شرف الدین حسین میرزا
از [illegible] نزد شاه راه سعادت گشته شرف [illegible] دریافت و چون بموضع جوتانه رسیدند معروض بساط
اقبال گردید که مظفر گجراتی از شیرخان فولادی جدا شده درین نواحی سراسیمه میگردد حکم شد که میرخان یساول
و فرید قراول بتعاقب او شتافته دستگیر سازند و از پی آنها میرزا ابوالقاسم تمکین و کرم علی [illegible] خدمت
[illegible] میرزا خان چون قدمی راه [illegible] بدست افتاد و نام [illegible] باتفاق یکدیگر قدم
[illegible] او نهادند و [illegible] میرخان او را در غله زاری پنهان یافته دستگیر ساخته بملازمت
آنحضرت آورد و از فرط عاطفت جان بخشی فرموده او را بکرم علی سپردند در [illegible] سید حامد بخاری
و الغ خان حبشی با مردم خود آمده سجدهٔ عبودیت نمودند و متعاقب آنها شاه فخر الدین و حکیم عین الملک
میر ابوتراب را بملازمت آورده معروض داشتند که اعتماد خان بطاق عبودیت [illegible] جان بسته
متوجه ملازمت است و پیش از رسیدن شاه فخر الدین میر ابوتراب و وجیه الملک و مجاهد خان را بدرگاه
درگاه عرش اشتباه نموده بود که بوفور مراحم پادشاهی خاطر ما را مطمئن ساخته معاودت نمایند و شاه فخر الدین
و ایشان را به آنجماعه پیوسته نزد اعتماد خان شتافت متعاقب حکیم عین الملک نیز رسید و بعد از درازی سخن [illegible]
امرای گجرات و اعیان آن ملک از صمیم قلب اختیار دولتخواهی نموده وجوه دراهم و [illegible] منابر را
بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت رونق و بها بخشیدند و چون بقصبهٔ کری رسیدند اعتماد خان شاه فخر الدین
و عین الملک را با میر ابوتراب پیشتر روانه ملازمت ساخت و حضرت خاقانی را از کمال عاطفت و مدارا [illegible]
خواجه جهان و خان عالم و صادق خان را به استقبال [illegible] فرستاده باعزاز و احترام آوردند و روز دیگر که از جوتانه کوچ فرمودند
بخواجه جهان و میر ابوتراب حکم شد که پیشتر شتافته اعتماد خان را بسعادت آستانبوس معزز و مفتخر سازند و دران
روز خاقان گیتی ستان بر فیل آسمان شکوه سوار و گروه انبوه در سایهٔ عظمت و جلالت آنحضرت پیاده بودند
که اعتماد خان بسعادت زمین بوس ناصیهٔ دولت نورانی ساخت و بعد ازان اختیار الملک و ملک شرق و جهار خان
حبشی و وجیه الملک و مجاهد خان آمده بسجده سرفراز گردیدند و هر کدام در خور حالت و مرتبهٔ خویش بنوازش
خسروانه شرف اختصاص یافتند و اعتماد خان و چندی را حکم شد که سواره نزدیک [illegible] و چون

بعضی که شمول اجلال اتفاق افتاد و صادق خان و جمعی از ملازمان رکاب نصرت قباب را بمحمودآباد فرستاد و میرزا
کریم الملک جمعی دیگر که هنوز متوجه ملازمت نشده بودند بآن داده بقوه دولت را بسرعت تمام بدست آمد
و در همین منزل بجهت مراعات حزم و احتیاط و ضابطه ملک ستانی در جهاندار بعضی امرای گجرات را طلب داشته
فرمودند که چون این ملک را با اعتماد خان مرحمت فرمودیم و الا امرای گجرات هر کدام عهد التماس کنند همراهی او نموده
شده باید که همه ضامن معتبر بدهند تا صورت انتظام و استحکام پذیرد اول میر ابو تراب ضامن اعتماد خان شد
بعد از آن اعتماد خان بعنوان ضامن جمیع اعیان الملک نمود بغیر از حبشیه جمعی مثل شیر باب حبشیان حکم شد که
چون غلام سلطان محمود بودند الحال در زمره بندهای پادشاهی انتظام خواهند داشت و غلامان را احتیاج ضامن
نیست لیکن بجهت بعضی امور که از لوازم قانون سلطنت و جهانگیری است هر کدام از ایشان یکی از امرای معتبر حواله
نمودند که در وقت بعضی از اوباشان آوازه انداختند که حکم بتاراج اردوی گجراتیان شده و گروه انبوه از اینها
رجال در دایره انصار بجهته دست تطاول بتاراج دراز ساختند و فتنه عظیم قایم شد چون حقیقت این اعمال
بمعروض بارگاه معدلت گردید بخشیان عظام و میر اولان صاحب اهتمام تعیین فرمودند که جماعه را بسیاست رسانیده
بازدارند که متنفسی خود را بدر اندازد و تمام اموال و اشیای گجراتیان که بتاراج رفته ضبط نموده بار دیگر بتحقیق
و تشخیص بصاحبان مال رسانند و خود بدولت و اقبال بر مسند عدالت نشسته بار عام دادند و فیلان مست را حاضر
ساخته آن جماعه را با دیگران قهرمان جلال عبرت نمودند و در اندک فرصتی از فروغ معدلت پادشاه سکندر صولت انوار امن و
امان بر وجنات حال حیاتیان تافت و دایره فتنه فرو نشست و در روز ادینه دهم آذرماه الهی موافق چهاردهم رجب ظاهر
احمدآباد مستقر رایات اقبال شد و طوائف انام از خواص و عوام فرق عبودیت بر سده سپهر خلافت نهاده کامیاب امن و امان
گردیدند و تعریف احمدآباد و ملک گجرات محتاج بیان نیست چنانکه هندوستان در اکثر صفات بهترین اقالیم روی زمین
است ملک گجرات خلاصه هندوستان قرار یافته است از جمله معموری احمدآباد بمثابه بود که سیصد و شصت پوره آبادان
داشت و پوره عبارت از محله بزرگیست مشتمل بر عمارات عالی و بازارهای مملو از نفایس و نوادر هر کدام در حقیقت
شهریست عظیم و بی تکلف زمین آن ملک حسن خیز و آب و هوایش عشرت انگیز واقع شده و لله الحمد که آن مصر جامع فروغ
معدلت خاقان اقلیم کشا مشرق دولت و سرور و مامن آسایش و حضور گشت و در آن روز که حضرت خاقانی
ظلال اقبال بر آن خطه فردوس مثال افگندند جشن وزن مبارک چهره نشاط افروخت و خرمن خرمن زر و سیم نثار فرق
گردون سا شد و بعد از چند روز عرضه داشت امین خان غوری با پیشکشهای لایق بدرگاه کیوان بارگاه رسید و ابراهیم
حسین میرزا نیز عرضه داشتی از روی اضطرار با نفایس آن دیار رسم پیشکش ارسال داشته و چون از عهد ... عقیدت ...
اختصاص خان اعظم بحکومت ملک گجرات و توجه آنحضرت بتماشای بندر کنبایت و دریای شور ...
چون فتح ممالک گجرات که اعظم بلاد هند است ... بر وفق مراد اولیای دولت تیسر پذیرفت حکومت احمدآباد و انتظام آن بلاد بخان اعظم میرزا کوکه
تفویض یافت و پرگناتی که در آن طرف آب مهندری بود بجاگیر الغ مرزا الملک مقرر شد و دیگر پرگنات مثل بروده و چانپانیر و سورت و غیره که
میرزایان در تصرف داشتند به امرای گجرات که مجدد انطاق بندگی بسته و سلک دولتخواهان انتظام یافته بودند مرحمت فرمودند
و امرای گجرات ... استقبال میرزایان ... نظم ... خاقان اقلیم کشا ... میرزا ...

از پس مراجعت جستند سر بر طاعت نهند ارادهٔ [illegible] لهذا روز دوشنبه بیست و پنجم آذر ماه الهی موافق دوم شعبان
نهضت موکب اقبال بجانب بندر کنبایت که در تصرف مرزی احمدآباد است اتفاق افتاد و امرای گجرات بهانهٔ سامان
سفر رخصت گرفته روزی چند در شهر ماندند و حکیم عین الملک را که در میان رابطهٔ آشنائی درست ساخته بود در جهت
بعضی ملازمات و مرافقت حزم و احتیاط گذاشتند که بر کیفیت آنها متوجه [illegible] گردد و در اثنای راه خبر رسید که اختیار
الملک مسلک بی اعتباری و بدعهدی اختیار نموده راه فرار پیش گرفت و اعتماد خان و سایر گجراتیان نیز در
خاطر گشته ارادهٔ [illegible] دارند و هر چند تمام را اساس اعتقاد و اخلاص [illegible] یافته لاجرم حکم شد
که شهباز خان بسرعت شتافته آن حق ناشناسان را فرصت نداده [illegible] نموده همراه [illegible]
و چون معموره بندر کنبایت مورد آب جلال گشت تجار روم و فرنگ و ایران و توران و سایر متوطنان آنجا بسعادت
استقبال شتافته کامروای امنیت گردیدند و آن سرچشمهٔ فیوضات الهی بمحض [illegible] بر جهاز
سوار شده سیر دریا نمودند و متعاقب شهباز خان و اعتماد خان و دیگر امرای گجرات را بدرگاه سپهر اشتباه
رسانید و بجهت مصالح ملکی و اقتضای قضایای سلطنت هر کدام از آن مردم را به یکی از معتمدان درگاه سپردند و
بعضی از حقیقت حال آنها اینکه چون صیت نهضت موکب شهریار اقالیم شکار در آن دیار اشتهار و انتشار یافت
گجراتیان سررشتهٔ تدبیر از دست داده و اضطرار بسعادت زمین بوس شتافتند و همگی نیت این مردم در آن محفل اکثر
بتملق و چاپلوسی حکومت ولایت گجرات بدستور سابق برایشان مقرر شود و آنحضرت نظر بظاهر اطوار و
صورت افعال انداخته بانواع مراحم و عواطف سرفراز ساختند و هر چند مقربان بساط حضور از نزدیک و دور
حقیقت ناراستی و بدنهادی این گروه مخذول العاقبت بایما و تصریح معروض داشتند حضرت خاقانی
از کمال مروت و فتوت ملتفت حرف دولتخواهان صواب اندیش نشده در ازدیاد مراتب اعتبار و ارتفاع
مدارج اقتدار آنها توجه فرمودند و بنوعی که خاطر قدسی مظاهر از انتظام ولایت گجرات وا پرداخت و نهضت
موکب اقبال بتماشای دریای شور اتفاق افتاد از صورت [illegible] متیقن گجراتیان شد که آن خیالات و استقلال
که پیدا نموده بودند در این ملک از محالات است پس بهتر آنکه درچنین فرصتی خود را بکناری کشیده ابواب
فتنه و آشوب مفتوح سازیم و رایت بغی و خلاف برافرازیم و باین عزیمت وخیم العاقبت اختیار الملک پیش قدمی نموده
مسلک فرار اختیار کرد و اعتماد خان و دیگران نیز در مقام رفتن بودند که میر ابوتراب از آن ارادهٔ ناصواب اطلاع یافته با حکیم
عین الملک خود را رسانیده شروع در نصیحت و موعظه نمود و بحرف و حکایت زبانی همه را نگاه داشت تا مردم پادشاهی
برسیدند و نزدیک بآن شد که گجراتیان میر ابوتراب و حکیم عین الملک را مقید ساخته همراه ببرند که در این اثنا شهباز خان
برسید و ارادهٔ باطل آن حق ناشناسان از حیز قوت بفعل نیامد و شهباز خان بخود اندیشید که اگر بگرفتن اختیار الملک
شتابیم این جماعه از دست می روند لهذا ترک آن عزیمت نموده اعتماد خان و سایر گجراتیان را همراه گرفته
متوجه درگاه شد و چون ضابطهٔ سلطنت و انتظام مملکت پیش از این مدارا بر نمی تافت که مجموع آنها را مقید
گردانیده بامرای معتبر سپردند و از فراغ این کار استیصال میرزایان خسران مآل پیش نهاد همت اقلیم
گشا گردید اکنون مجملی از ماجرای حال آن بدسگالان مخذول العاقبت ناگزیر وقت است مجملا چون در مالوه

صبح صادق فتح و ظفر دل از انجا که گرفته رحمت داور ولایات گجرات که آنده بکار برده اند آمده و بر آن ابراهیم حسین میرزا که فتنه ساز بود باز از آن بیت الحکومت گجرات میرزا
اتفاق و جانب میرزا توجه آن روز شاه میرزا افتاد و می کرد و فتنه ممالک سرستان حسین خان فتح انجا که انجا است بتعدد
گنبایت گذاشتند رایات اقبال بصوب پتن بود و براه افتادند و از نواحی می بود و شهباز خان و قاسم خان و باز بهادر خان
بار و توجه از انجا عرصه همت و شیخ جانب پتن رسانیدند خان اعظم میرزا کوکه را بدر ایالت احمد آباد رخصت فرموده کوکش
سوش او و انتظام سعادت مقرون گرامی داشتند و شاه قلیخان و رستم خان و محمد خان و سید حامد
بخاری و شیخ محمد بخاری و جمعی کثیر از بندهای اخلاص زین کومکی آن رکن السلطنت تعیین شد که در انجا است شهر
و حمایت رعایا و تعمیر ملک مهمی کلا شد شجاعت مقرر نمایند و اگر میرزایان بر آیند و آماده نخواهند بود بانگیز همراه
کوه دارد در ایشان روز نگاه ایان آن میرزا لشکریان با دیدار بار با شاه آمده در قصبه سروده مخیم گشت که میرزایان قلعه سورت را
استحکام داده در جدود جانپانیر در این آمده اند لاجرم خان عالم و سید محمود و شاه قلیخان محرم و راجه بهگونت داس
و مانسنگه و خواجه غیاث الدین علی آصفخان و فوجی از عساکر فیروزی مآثر بتنبیه تأدیب آنها تعیین شده بودند در عرضی
بعرض رسید که ابراهیم حسین میرزا با خان در قلعه بروج بود و رستم خان رومی را که غزیمت استشفا و یقین کوشا
داشت بشهادت رسانید و خود نیز از بروج برآمده اندیشه آن دارد که در اطراف ممالک شور شتی اندازد و
از راهی که خواهد گذشت تا اردوی کیهان پوی هشت کروه مسافت است یا آنکه اکثری از امرای عظام و
عساکر سپهر احتشام بقبضه تسخیر استیصال میرزایان تعیین شده بودند و اندک مایه مردم سپاهی در ملازمت خاص عالی
داشتند آنحضرت با اعتقاد وجود غیبی توسن اقبال بر سر ایلغار برانگیخته متوجه گشتند و تا دیب آن گروه بایلغار

خاقان گیتی ستان بقصد ابراهیم حسین میرزا و شکست آن برگشته بخت در عرصه وغا

چون خبر جرأت و جسارت ابراهیم حسین میرزا بمسامع عز و علا رسید که از قلعه بروج آمده اعلام فتنه و آشوب مرتفع
گردانیده است حکم شد که شهباز خان میر بخشی تعجیل شتافته امرای عظام را که پیشتر بدفع میرزایان تعیین شده
اند بر گردانیده بموجب اقبال ملحق سازند و سید محمد خان خان کلان و خواجه جهان و شجاعت خان و صادق خان
را که انجا است از دو سه فرسخ گذاشته رایات نصرت و اقبال بقصد استیصال آن شوریده حالان سیاقت نمودند
و اسامی جمعی که بسعادت همراهی اختصاص داشتند نوشته میشود خواجه عبدالمجید آصفخان و جلال خان قورچی و راجه بهگوان داس
در باری آصف خان و در جمیع بهادر خان و قورداری مقبل خان و وفای جلیلی مرحمت و بخشش متوالی الی بسیار مهکل
آدم چابک سوار و یکه و بهادر خان حکم شد که در جدود دارد و بوده اهتمام نماید که هیچکس بحکم از عقب نشتابد و
مطلب آن شهسوار همت آنکه مبادا از کثرت مردم دل پاسبان راه فرار پیش گیرد و ممکن که غلبت اولیای
دولت در نظر آورده پای شقاوت قائم کنند و بسزای اعمال خود برسد و چون از شب دو سه ساعت
باند با اعتصام حبل المتین توکل پای همت در رکاب دولت نهاده توسن اقبال را بجولانگاه
فتح و نصرت سبک عنان ساختند و ملک شرق گجرات را که در آن ملک یابنده بود همراه گرفتند و آثار
مبشرات غیبی که تائید بخشش همت اولیای دولت و مسرت افزای خاطر قدسی مظاهر گردید آنروز بود
صبح اقبال و سپیده آهوی بهمو دار شده و بر زبان حقیقت ترجمان گذشت که اگر این آهو بشکار درآید هم

هر آینه تفاول فتح و فیروزی خواهد بود بدین عزیمت جبهه آسمان رسانید و فی الفور حکم شد که فوج اعلی

اقبال و افتخار ملتزمان رکاب سعادت گردیده از آنجا مراجعت بجانب حصار نمایند و اعلام نصرت

از غنیم ظاهر شد و مهالک و صعوبت الاطراف پادشاهی لشکر بجناح استعجال شتافته و چون آن روز و ساعت

مانده بیست از دوار بقصد وارد شد و گفت که ابراهیم حسین میرزا از دریای بیکانیر گذشته در قصبه نال جمعیت

نموده آن فرود آمده است و مسافت چهار کروه خواهد بود آنحضرت از شنیدن آن رکاب اقبال انگیخته سید

جلال خان بعرض رسانید که عساکر گیهان شکوه هنوز نرسیده و غنیم را جمعیت شایان بهم رسیده و اسعد وقتی

که در ظل رایات جهان گشت سعادت پذیرفته اند جنگ روز بعد از شب قدری است نمی آید و از حزم

و احتیاط طالب بدر نماید صلاح دولت آنکه چون شب پرده ظلمت بر چهره جمال مخالفان اندازد شبخون باید آورد

که این لشکر مستحسن خاطر آن مظهر جلال نیفتاد و بر زبان حقیقت ترجمان گذشت که قصد شبخون در آیین

سلطنت نمی گنجد و جانشاک نمک پرورده های این دولت شبخون شیخان شجاعت و تعوذ بالله باشد و اقبال

الهی اسباب جهانست که دفع آن مقصود به تیغ همت سعادتمندی که در رکاب اقبال سعادت حضور اند صورت پذیرد

و احتیاج بعد و مدد لشکر انبوه نیست همان بهتر که کار در روز انجام یابد اختیار خود با هزار و دو صد سوار رسانید و چون قصبه

سرنال بر ساحل آب واقع است از دور بمنزل قدری راه دیگر سیر فرمودند و دو سه کروه آب ماهی نشینی حکم شد پوشیدن

آنچه و تا وقت زیاده از چهل کس همراه نبود اتفاقات حسنه آنکه همان ساعت خبر آمدن عساکر اقبال رسید

و بهجت دیر آمدن امرا از روی غضب حکم فرمودند که این مردم را هلاک ندانند که در جنگ شریک شوند و چون ظاهر

شد که سبب دیر رسیدن غلط کردن راه بود و معهذا شهباز خان هم دیر تا به ایشان خبر رسانیده و تقصیر از

حدود دیگر نیست لاجرم جمعی که بیشتر آمده بودند سعادت کورنش یافتند خان عالم و سید محمود خان بارهه و راجه

بهگونت داس و شاه قلیخان محرم و کنور مانسنگه و بابا خان قاقشال و سهولت و شاه خان کاکر و بهوج و

خانجهان یوسف خان و بعد از همراه شدن این امرا سپاهی لشکر منصور تربیت نمودند حکم شد و در هنگام عبور از آب

کنور مانسنگه التماس هراولی نمود آنحضرت فرمودند که بکدام لشکر تقسیم افواج باید کرد وقت مقتضی آنست که همه یکدل

و یکرو کارکنند او بعرض رسانید که در هر صورت قدمی پیشتر جان نثار کردن فرض ذمت عقیدت و اخلاص است

و آنحضرت بجهت تسلی خاطر او جمعی از جوانان کارطلب را همراه ساخته رخصت پیش فرمودند ابراهیم حسین میرزا

از سپاهی لشکر منصور که فی الحقیقت شعشعه انوار اقبال بود شکوه پادشاهی و فر ظل الهی دریافته مخصوصان خود

گفت که همانا حضرت پادشاه اند که باین گرمی و سرعت می آیند که از بخت برگشتگی و شقاوت قلب در مدافعت

ایستاد او مبارزت پرداخته با جمعی از خون گرفتها بر سر بلندی توپ کرده ایستاد و چون موکب اقبال

از آب عبور فرمود در کنار رودبار چه بهای عظیم و تنگیها سخت غریب بود بهادران نصرت طلب بشوق

پیشدستی سر رشته تدبیر از دست داده هر کدام براهی شتافتند و آن شاهسوار عرصه همت با معدودی

از مخصوصان رکاب دولت بجانب دروازه سرنال که مقابل دریا بود برآمد و چندی از مقهوران در مقام

مدافعه شدند مقبل خان غلام قلماق با بعضی از بهادران تاخته آن خون گرفتها را از جسم تیغ ضاعقه با

بر جانب ملازمان انداخت و آنحضرت با جمعے که در رکاب سعادت حضور داشتند به دروازه شهر در آمده و کوچها
شهر که بهوجب حکم جهانمطاع دارد و بر تال عمل بوده نیز از جانب فیل گذشته بود و مخالفان ادبار نشان را رسانیده
با نائره قتال اشتعال یافت و با ناکسان و ناقابلان شهر و بعضے از جنب زنان او بهم بر اعلام اقبال نامدار آورده
داشته الا دیگر دلاوران جان نثار با جمعیت افسرده بسیارے از مقهوران را به هلاکت رسانیده و جوان انداخته
و بهوجب آنکه بر او بیابانی و بر کوچه جمعیت متفرق راه متفرق شده بودند از اطراف و جوانب رسیده و تنگ داده گیر
گیری و بیرون رفت داشته با دلاوران لشکر منصور کارنامهاے شجاعت بظهور آوردند و از انجمله یوسف بهادر زاده که بنگش
داده بوده رانکے داده منظر بانے نمایان و آثار رشیدے داشت از کار زار شکر فتح دیده داد و استقلال درشاه راه عساکر
جان نثار رسیده و زرناکے که آنحضرت متوجه دفع غنیم بوده اند جماعت از قوم جیش آمده و دسته لشکر
از آن سیاه بختان بجانب آنحضرت تاختند و یکے از آن اشقیا متوجه راجه سنگه پست داخل که در بلاد حضرت
حضرت خاقانے بود شمشیر حواله نمود و راجه نیزه او را زد و کرده بر جانب او انداخت و سقاوان ایجال
آن دو سوار دیگر حضرت تاختند و خان عالم و شاه قلی خان محرم تو چپ تبے که سعادت رکاب داشتند
توفیق تاختن نیافتند و آن شیر بیشه همت نیزه بازو نے ید اللهی کلگون اقبال را از قوم مردم ادبار
عجب نباده سر دا فغه مقهوران برگشته روزگار توجه فرموده و آن دو سیاه بخت تاب مقاومت نیاورده
از فرط عظمت و شکوه خاقان ممالک ستان سبیل هزیمت رو نهے نکه بغت و سلطان ابراهیم حسین
میرزا از مشاهده نیرنگے اقبال و کارنامهاے بهادران جلادت آثار سر رشته تدبیر از دست داده
سر اسیمه راه فرار پیش گرفت و بقیه السیف سر از جا نکندن از آن ورطه هلاکت جو را بساحل نجات
رسانیدند و سپاهیان جنود اقبال تعاقب نموده بسیارے را طعمه تیغ آتشین ریز ساختند
و بیامن همت جهان کشا چنین فتحے که گلگونه رخسار فتوحات تواند شد قرین روزگار خجسته آثار شهریار
اقلیم شکار گردید و چون ظلمت شب در میان حایل مخالفان سیاه بخت در آمد موکب گیهان شکوه در قصبه نال
وقفه اجلال فرموده سرخ بدخشی را با فتحنامه روانه اردوے معلے ساختند و روز دیگر همعنان فتح و نصرت
متوجه اردوی ظفر قرین شدند و شاه قلی خان محرم و صادق خان را با فوجے از بهادران جلادت آثار
بطریق منقلا بر سر قلعه سورت تعیین فرمودند و چون خبر وصول افواج قاهره بمتحصنان قلعه رسید گلرخ بیگم
صبیه میرزا کامران کوچ ابراهیم حسین میرزا مظفر حسین میرزا پسر خود را همراه گرفته با چندی از معتمدان
بصوب دکن شتافت و امراے خیر سعی در تعاقب نمودند نتوانستند رسید و آن فتنه زن مردانه بدر رفت و در
تجلال ابن جال محمود نیپر سکندر افغانان که حواله شهباز خان شده بود از مقید او گریخته بجانب دکن شتافته و
بنابر این تقصیر شهباز خان را معاتب و مخاطب ساخته تنبیه بلیغ فرمودند که باعث جرئت و آگاهی نشانه
ملازمان عتبه خلافت گردد نهضت موکب اقبال به تسخیر قلعه سورت چون بموقف
عرض رسید که آن سید و لتان قلعه سورت را استحکام داده سهرابان نام قورچی پادشاهی که
در زمره باغیان داخل شده سپرده اند لاجرم همت جهان کشا به تسخیر آن قلعه توجه فرموده حکم شد

کہ راجہ تودرمل کہ درین فن یدطولی دارد و قلاع عظیمہ بہ تحریر رسیده هست و کار دانی او مستحکم کرده بود داخل
و خارج از آن بعمیق نظر مستحسن و مستحب بود و جها لقب بهم نموده سهم خان را بحراست قلعه جانب پرگنه
یافت که قاسم خان میر بحر را که در آن مجالست بود انداز درگاه پناه و رسانیدن ساختن و نقب زدن ابداعات
صاحب مجرب بود و در آن قصبات آن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از ارسال نموده بود که در تحفظ جماعت
و ساز و وصیت گماشته اگر میرزایان بروی او آرند بآن و بار نشد تا وقت پیدا اصل نماید و فی... بود و چ
بعضی از امرای صوبه مالوه مثل شهاب الدین احمد خان قطب الدین محمد خان و سایر جاگیرداران آن ناحیه را
کوکب خان اعظم رسانیده و روز دو شنبه سوم اردیبهشت موافق هفتم رمضان اظهار آن قلعه اسی
اساس بنصرت جاهم نصرت اعتصام گردید چون بارگاه گردون شکوه قریب بقلعه واقع بود و گلوله ضرب ها
در تهیه ملحوظ ساز بود و دولت میر سید و صیانت الهی کار خود میکرد بنابران بموجب التماس اولیای
دولت قیم بارگاه جلال در جوانب گول تالاب شد اگرچه اینجا هم نزدیک بقلعه بود لیکن از نهایت انتها
وزمین پست و بلندی بود جا گلی داشت و با آنکه محاصره قلعه بر وجهی که بخواه صورت بسته بود محصوران
بعد از وسعت وسیاری توپ و اعتماد کومک میرزایان مغرور شده در لوازم قلعه داری سعی موفور
بطور رسانیدند و پیوسته جمعی از قلعه برآمده آثار جرات و جسارت ظاهر می ساختند و با غازیان
نصرت قرین مبارزتها می نمودند از انجمله روزی چند از جوانان برآمده دو دیدند و سیف خان کوکه
مبادرت تاخته شمشیرهای نمایان زد و در وقت مراجعت بند و تفنگ از اهل قلعه باو رسید و تا یکماه
بزخم آن صاحب فراش بود عاقبت بخیر انجامید و از سوانح ایام محاصره بدست آمدن فیلان
و اسباب میرزایان است آن بی دولتان در بن شورش و تفرقه چند زنجیر فیل با اموال
و اشیای خود نزد رانا نام دیوز مین دار فرستاده بودند که بر سپاه بانشد اتفاقا جمعی از عوام الناس اردو بجهت
و تاراج میرفتند که در اثنای راه آن فیلان با اسباب بدست این مردم افتاد و بدرگاه معلی آورده مشمول انواع مراحم
و نوازش گشتند و از سوانح فرستادن امراست بدارالخلافه آگره شرح این مقال برسم اجمال آنکه چون ابراهیم حسین
میرزا شکست خورده در حدود پتن محمد حسین میرزا و شاه میرزا پیوست روزی میان برادران حرف سپاهگری گذشت
بطریق مطائبه از شکست سرنال سخن مذکور شده و نهل بجد کشیده کار بدرشتی انجامید و ابراهیم حسین میرزا با کمال شجاعت
خالی از سفاهت و کم حوصلگی نبود از برادران آزرده خاطر گشته بعزیمت باطل خویش شقاوت مستقر خلافت نهاد و چون صورت
حال بمسامع عز و جلال رسید سید محمود خان بارهه و شاه قلیخان محرم و راجه بهگونت داس بتعاقب ابراهیم حسین میرزا تعین
شدند که تا دارالخلافه شتافته بر حال بروی دست از و باز ندارند و چون مذکور میشد که او بجانب کالپی رفته است قاسم خان جلایر
نیز حکم فرموده شد که از جا نب متوجه کالپی که در جاگیر اوست شود بمیامن اقبال بزودی پیش از رسیدن امرای عظام بدارالخلافه
آگره نایره فتنه ابراهیم حسین میرزا فرو نشسته بود و لیکن چون افغانان ممالک شرقیه هنگامه شورش و فساد گرم داشتند منعم خان
خانخانان کومک خواست با جد بار جل که مقصدی مهمات دارالخلافه بود و امرای مذکوره را بکومک خانخانان روان ساخت و افواج
منصوره تا آگره رسیده بودند که بسبب تفرقه و جمعیت افغانان پریشان روزگار افتاد و امرا معاودت نموده بدارالخلافه آگره

تنبیه کنونی و مجملی از احوال طراوت ولایت شرقیه با کرده سبب سخن کشید اسباب شرح این داستان غریب آنکه تا سلیمان کررانی
ملکوت بنگاله داشت از آداب نیکو بندگی شاهنشاهی سررشته اخلاص و رابطه عقیدت ظاهری بجای آوردن همه اطاعت را از دست نداده
همواره بارسال عرایض و پیشکش خود را متوسل درگاه اقبال ساخته از صدمات افواج منصوره محفوظ و مصون می زیست
از پیمانه که پیمانه هستی او لبریز شد پسر او بایزید بمدد افغانان نابخرد بهر کار جانشین گشت و از غرور سالی و بیخردی دست بکارهای
خطبه بنام خود خواند و از نسبت بازگشت و مدارا که پدر داشت پیوند نگاه داشت سلطنت بناید و از لطف مطلق روی گردانید و خود را
اعیان دولت به وی بودند و از آنجا که سلوک ناسزاوار پیش گرفت و خاطرها از وی منحرف گشت و اکثری با هانسو برادر زاده او که
نسبت دامادی نیز با او داشت به اغوای دیگر اهل فساد بایزید را کشت و لودی مدار العلیه آن ملک بود افغانان
سائر اعیان دولت داود پسر خورد سلیمان را برگزیده و هانسوی مذکور را بدست آورده بقصاص رسانیدند و گوجر
کررانی که خود را امیر لودی بیگ گرفت و در شجاعت بر همه تفوق داشت در صوبه بهار پسر بایزید را جانشین پدر ساخته
دم از مخالفت زد لودی با لشکر فراوان متوجه بهار و رفع اعدا شد و از بیم توجه منعم خان خانخانان لودی
بچاپلوسی و سالوسی گوجر را اهل خود ساخت و تفصیل این اجمال آنکه چون خبر فوت سلیمان بخانخانان رسید
بر قلعه جنارس و فتح بهار روی همت نهاد و در همین ایام سکندر اوزبک نیز در گذشت و خانخانان لشکری قلی و
فرخ بر قلیچ و پاینده محمد بیگ ساک کش را با فوجی بر سر حاجی پور فرستاد و طالبی و میرزا علی و ندیم بیگ و جملی را
بر پتنه روان ساخت گوجر تاب مقاومت از حیز قدرت خویش بیرون دیده بارسال مکاتبات و تحف و هدایا ابواب
اخلاص و یکجهتی مفتوح داشت بقرار اینکه بهره دولتخواه منتظم گردیده مقصدی فتح بنگاله و خدمات شایسته
بشود و همگی ملتمس و استدعای او ازین پایه آنست که گورکهپور را بجهت نگاهداشتن اهل و عیال من بخشند و صوبه بهار را به امرای
پادشاهی جاگیر کنند با آنکه حاجی پور را امسال بتقصیر واگذارند که حاصل آن را نقد بسرکار عالی جواب گویم و سال دیگر بجاگیر
ضبط نموده جاگیرداران بنگاله تجویز نمایند خانخانان بدین مهم سازی راضی شد که گورکهپور را بگوجر واگذارد و درین اثنا لودی
که مرد بسیار دیده صاحب تدبیر بود بروی کار را دریافته باتفاق هاشم خان که خالی از نفاق نبود این مهم را برهم زد و گوجر چون از
خانخانان نا امید شد ناگزیر با لودی سازش نمود و خانخانان پیشکش لائق از لودی گرفته عنان معاودت معطوف داشت درین
هنگام خبر رسید که یوسف محمد گورکهپور را گرفته اسباب فتنه و شورش سرانجام میدهد و مجملی ازین تفصیل آنکه چون قبل ازین
منعم خان یوسف محمد پسر سلیمان اوزبک را در بنگاه برده از بیدولتی و بدطینتی او مسامع جلال رسانیده بود و حضرت خاقانی
او را بزندان خانه تادیب سپرده بودند در وقتی که رایات اقبال به تسخیر گجرات نهضت فرمود آن بی سعادت از بند گریخته
و اوباش چند با خود متفق ساخته گورکهپور را از مردم پاینده محمد ساک کش گرفت و چون خانخانان بر حقیقت حال وقوف
یافت جان محمد بهسودی و پاینده محمد ساک کش و تنگری قلی را بدفع او نامزد فرمود و خود نیز از قصبه محمدآباد با محمد قلی خان برلاس
و مجنون خان قاقشال و سائر امرا روانه شد و در اثنای راه مجنون خان با دیگر قاقشالان توهم خلطه بخود راه داده از لشکر منعم خان جدایی
گزیدند و باعث این بی حوصلگی آنکه در افواه افتاده که بابا خان و جباری و میرزا محمد و شاه محمد و مجموع قاقشالان که در رکاب ظفر قرین سعادت
قرین بودند شهباز خان را کشته به میرزایان همراه شده اند و فرمان آمده که خانخانان مجنون خان را مقید سازد هر چند خانخانان سید فریدون محمد خان
اوزبک و ابو سعید را نزد مجنون خان فرستاده پیغام داد که این خبر محض اراجیف و بی بنیان است سودمند نیفتاد و در وقت نوشتهای

بابا خان و مجلسی شغل پرعنایات روزافزون و اظهار بندگی خدمات شایسته نمود از گجرات رسید و مجنون خان قاقشال
و دیگر خدمات گزین بتقدیم رسانید پیشتر خانخانان از فتح گور گهپور مراجعت نموده بود که مجنون خان پیوست و تمام استعداد
اظهار کرد و چون روزگار به داود نزدیک رسیده بود با لشکر گران متوجه جونپور شد و پیشتر از خود لودی را با مردم
چیده و فیلان نامی بطریق منقلا روان ساخت و او با مستعد و فراوان آمده زمانیه را محاصره نمود و محمد قاسم
موسیقی امان گرفت بیرون آمد و خانخانان نیز بهادران صاحب اهتمام فرستاده و امرای آن صوبه را جمع ساخت و محمد قلی
خان برلاس و مجنون خان قاقشال و قیا خان گنگ و راجه گجپتی را با فوجی بیشتر روانه فرمود و خود نیز متعاقب
بیامده آهسته آهسته میرفت در اثنای راه بدیوان لسان الغیب تفاول جست و اول صفحه این غزل برآمد بیت
ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی
دل بی تو بجان آمد وقت است که بازآیی
و خانخانان حقیقت حال را بدرگاه
سلیمان جاه عرضه داشت نموده همین غزل را در عرضه داشت نوشته استمداد همت از باطن قدسی مواطن حضرت
خاقانی نموده متوجه اطفای این نائره شد و لودی بعد از گرفتن زمانیه از کمال غرور و نخوت بی پیش شیر بسرکشی
سپرداری یوسف محمد مذکور که از گور گهپور گریخته بمخالفان پیوسته بود از آب گنگ گذرانیده بمقابل لشکر منصور
تعیین نمود و میرزا حسن خان و راجه گجپتی و اکثر بهادران طالبی و تنگبری قلی با فوجی از ملازمان خانخانان تکیه
بر اقبال روزافزون خاقان ربع مسکون نموده جنگ شایسته کردند و شکست عظیم بمخالفان افتاد و بسیاری
از مخالفان علف تیغ بیدریغ شدند و بقیة السیف غریق بحر فنا گردیدند و مقارن این فتح محمد قلیخان برلاس
و دیگر امرا متعاقب یکدیگر رسیدند و لشکری آراسته در غازی پور فراهم آمد و خانخانان نیز بلشکر منقلا پیوست
و لودی مابین دریای گنگ و سیاه آب قلعه ساخته با سپاه گران در برابر نشست و هر روز سپاهیان بهادران
لشکر منصور و افغانان مقهور جنگهای نمایان میشد و چون فوج غنیم من حیث الکمیت و استعداد توپخانه و بسیاری
فیلان جنگی و سایر آلات حرب فزونی داشت و رایات اقبال به انتظام ولایت گجرات و تسخیر ولایت گجرات
و تسخیر قلعه سورت متوجه بود منعم خان طرح صلحی می انگیخت و لودی از کمال غرور و پندار مصالحه راضی نمیشد و در این
باطن قدسی مظاهر تائید بخشش اولیای دولت گردید و پرده از روی کار مخالفان برگرفته آمد و شرح این لطیفه غیبی
آنکه چون داود از بنگاله بمنگیر رسید یوسف پسر تاج که عم زاده او بود متوهم اینکه مبادا لودی او را بسرداری بجای
معتمد او نمود و لودی که از قدیم نوکر تاج بود و دختر خود را بآن پسر نامزد کرده بود چون این خبر شنید از داود برگشته با منعم خان
خانخانان سلسله دوستی و وداد استحکام داده و پیشکشهای لائق بدرگاه سلیمان جاه فرستاده خاطر از ینجانب جمع ساخته مراجعت
نمود و داود که از آمدن لودی اطلاع یافت تاب مقاومت نیاورده برگشته گدهی را مضبوط ساخته و خزائن پدر خود را با امرا و
سپاهی قسمت کرده باین تدبیر صید دلها نمود در خلال این حال جلال خان سدهوری و کالا پهار که راجو نام داشت از لودی برگشته
او رفتند و تفرقه عظیم در جمعیت لودی افتاد ناگزیر لودی که بقصد داود میرفت عطف عنان نموده در قلعه رهتاس متحصن شد و از
منعم خان کومک طلبیده صریح نوشت که خود را از صمیم قلب در سلک بندهای دولتخواه و ملازمان درگاه منتظم ساخته ام و
بوسیله شما ادراک سعادت آستانبوس خواهم نمود منعم خان جمعی را بکومک او فرستاد و شرح تمام این داستان در موقع خویش
نگاشته کلک بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و تقدس مبارزت نمودن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش با محمد حسین میرزا و

فولادی یان و مظفر با فتش اوزبکیاسی بدولت بنا بُد ملک ستان چون سپاهیان اقبال روز افزون ابراهیم حسین
میرزا از بیداوران گنجیده با مسعود و کمال آنکه روی از بار ندانسته بروز کارزار نک آنفرقه در هنگامه این برادران از محمد
حسین میرزا و شاه میرزا با جمله ی دیار پناهان شقاوت استیصال داده بجانب دکن شتافتند و سید احمد خان بدر شیخ مکی
اقبال روز افزون پادشاه برنج سلطنت در استیعاب درآمده که استحکام قلعت و چون اجتماع ارباب عصیان خاطر شان
اعظم خان شد به ترتیب افواج و تصحیح سپاه توجه نمود و از اتفاقات آنکه شیر بیک تواجی که تطاول مراجی با لوده
رخت نبود و حسین و فقی قطب الدین محمد خان و شاه بداغ خان و مطلب خان و سایر جاگیرداران مالوه را بعساکر منصور
ملحق ساخت و شیخ محمد بخاری که حسب الحکم از دولقه عزیمت ولایت سورت داشت درین خدمت خود را شریک
ساخت و خان اعظم همت به ترتیب افواج مصروف داشته خود با شاه بداغ خان و معین الدین احمد خان فرنخودی
و معصوم خان پسر شش و مطلب خان و جمعی از بهادران قوی دل در قول پای ثبات افشرد و قطب الدین احمد خان
و میر جمال الدین حسین انجو با سرداران برانغار ساخته بعضی از مردم خود را در التمش برانغار مقرر فرمود و شیخ محمد بخاری
و محمد مراد خان و شاه محمد خان و حاجی خان افغان و اهل خواص خان در جرانغار تعیین شدند و در التمش جرانغار شاه
فخر الدین و مظفر مغول و بایندہ اولاد قراگرفته و رستم خان و توزک خان و محمد قلی توغبائی و میر علی سلدوز
در فوج هراول بر مطلب گشتند و چون زبان زد عوام بود که میرزایان از عقب لشکر منصور در آمده خواهند تاخت بجهت
حزم و احتیاط میرزا مقیم و جرکس خان را با جمعی در عقب قول نامزد فرمودند و با انتظام شایسته متوجه پیش شدند و از آنجا
مخالفان نیز در برابر عساکر منصور آماده به ترتیب صفوف پرداختند شیر خان فولادی و جنید کررانی در قول لشکر خودها
ایستادند و محمد حسین میرزا و شاه میرزا و عاقل حسین میرزا در میمنه سپاه شقاوت آئین تعیین شدند و محمد خان پسر
کلان شیر خان و سادات خان بر یسار او بدار آثار مقرر گردیدند و بدر خان پسر خرد شیر خان هراول شد و چون پسر حاجز خان
حبشی و بعضی از سپاه بجتان رسیده بودند مقهوران در آن روز بجنگ راضی نبودند بنا برین شیر خان کس نزد شیخ
محمد بخاری فرستاده حرف صلح در میان آوردند و اکثر از اعیان لشکر که بنه معامله نارسیده بود مصلحت رضا دادند الا شاه بداغ
خان بخان اعظم گفت که زنهار قبول این رای نفرمایند که مقصود این جماعه از حرف صلح وقت گذرانیدن است خان اعظم
بر رزیاعت او تحسین فرموده در جواب ایشان گفت که اگر فی الواقع در اثبات انچه میگویند ثابت قدم و راسخ اعتقادید پس از جای
عقب تر رفته فرود آیند تا ما بجای شما آمده منزل کنیم چون باطن ارباب خلاف از انوار صدق فروغی نداشت بتعلیقات
عنان راضی نشدند و خان اعظم با افواج فیروزی آثار متوجه عرصه نبرد شده بعد از تلاقی فریقین جرانغار مخالف نیز جلوی
نموده بر فوج برانغار سپاه نصرت لوا تاختند اکثر مردم قطب الدین محمد خان راه برداشته راندند و خان با معدودی قدم همت
افشرده و کمال شجاعت و جلادت ظاهر ساخت و تشبیر لی نمیان دو بندان خیل خصم رسانید و هراول مقهوران بر هراول
لشکر ظفر قرین تاختند و درین شورش و زد و خورد فیل توزک خان که عنفوان مستی او بود بیکی از سواران خود دویده
پامال هلاک گردانید و فوج هراول تاب مقاومت نیاورده روی همت بر تافتند و التمش نیز بجا شد و افغانان بتیزی
تعاقب گریختگان شتافتند و در نوبت قریب پانصد سوار در برابر خانخانان خان اعظم آمدند بتائید اقبال
روز افزون شلاق خورده برگشتند و مخالفان که هراول و التمش را برداشته بفوج جرانغار خود رسانیده بودند

از مردم بحر اغا را نیز بیعت صوری کرده ومحمد مراد خان طوع دست بکار نبرده از دو رقبا سپاهی نمود وشاه محمد خان را که زخمی
شده بود نوکران او برداشته از معرکه برآورده پیش گرفتند وشیخ محمد بخاری ومیر سید بهاء الدین وسید جعفر برادر
سیادت ونقابت پناه بخشی الملکی شیخ فرید بخاری با جماعه خویشان داد شجاعت ومردانگی داده در راه اخلاص
جان نثار گردیدند وغنیمان صورت فتح در آینه خیال مشاهده نموده بتاراج پرداختند ومیرزایان ومیر فخر الدین مشهدی
ومیر نصیر بهروسی گروه عثمان تا ساک از دست داده در این وقت که قطب الدین خان با معدودی که مانده بود
وغنیم فوج او را در میان ساخته بروی بتاراج داشت خان بهادر همت داد شجاعت داده بود از انکه مغلوب
مطلق شده بود غالب علی الاطلاق گشت وخان اعظم با فوج غول نزدیک قطب الدین محمد خان رسید وچون
اکثر مردم غنیم بتاخت وتاراج شتافته بودند نتوانستند خود را جمع ساخت وتائید غیبی فتح عظیم چهره کشای مراد
گردید وخان اعظم با جمعی بر بلندی آمده ایستاده در این حال باز غوغای میرزایان شده ایشان تو تفرقه خان اعظم
را بعد از جنگ بسیار بر داشته راند تا گروه شتافته بودند اگر با نجانب متقید نشده روی تفاوت قول
لشکر منصور می نهادند کار بصعوبت می کشید واگر با نطرف بیک بصوب احمد آباد می رفتند نیز مشکل تر می شد لیکن از سیاست
اقبال روز افزون عطف عنان کرده متوجه جهت کنار آن شدند وخان اعظم با فوجی آراسته در جای خود پا محکم داشت
چون میرزایان نزدیک رسیدند شاه بداغ گفت که وقت تاختن است وخان اعظم اراده تاختن کرد اما با محمد
قلیچ خان را گرفت که با وجود چندین امرا چرا جای تاختن میرزایان است وهنوز کار بتاختن نرسیده بود که میرزایان خود را
به مردم صف جمعی فوج یافته جلو گردانیده راه او بار پیش گرفتند وبه اقتضای دولت روز افزون فتحی چنین روی داد واز
غرائب وقایع آنکه فیل مستی از فوج غنیم که فیلبانش کشته شده بود خود سر میگشت هر جا آوازه نقاره می شنود خود را بآن
فوج رسانیده بر هم میزد تا آنکه بر نقاره های شادی که در افواج می نواختند حظ موقوف داشتند تا شورش او فرو نشست ودر این
مردم شاه بداغ خان گرفتار شده ودر این جنگ کس بسیار از مقهوران برگشته روزگار علف تیغ خون آشام گردید وشیر خان فولادی
بروی ادبار بصوب جونه گده شتافت ومیرزایان بجانب دکن شتافتند وخان اعظم با امرا کمر همت بتعاقب آن سیاه بختان بست
وچون نوید این فتح تازه بمسامع اقبال رسید بلوازم شکر وسپاس پرداخته جشن بادشاهانه ترتیب فرمودند وفرمان قضا نشان
بانام خان اعظم شرف ارتفاع یافت که قطب الدین محمد خان وشاه بداغ خان ومراد خان ومهر علی سلدوز وجمعی دیگر را که صلاح دانند
بمحافظت ممالک آن ولایت گذاشته بسرانجام مهام تعیین نماید وخود بر جناح استعجال بسعادت زمین بوس دریابد ورستم خان ونورنگ خان ومطلب خان
معصوم خان را همراه آورده وخان اعظم بعد از دو سه سال رسیده بود که رضوی خان با فرمان آمده امتثال حکم پادشاهی را سر نوشت
سعادت ابدی دانسته بتارک ادب شتافت ودر روز دوشنبه پانزدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق بیستم شوال بدولت آستانبوس
اختصاص یافته مشمول عواطف بیکران گردید واز سوانح ایام محاصره آمدن قوم نصاری است از بندر گوه بدرگاه بادشاه
خلائق پناه در این وقت که متحصنان قلعه بجهت استخلاص خود توسلها انگیخته اسباب ترهیب بیدا کردند بفرنگیان نوشتند که اگر
خود را بزودی رسانیده قلعه را بشما سپرده رخت حیات بساحل نجات کشیم وآنها از کمال تدبیر ودانائی خود را بلباس ایلچیان
ساخته با نفائس روزگار ونوادر دیار خود متوجه بندر صورت شدند که اگر حصول آن مقصد قریب الامکان باشد دست
تصرف بقلعه دراز سازند والا خود را آشنای آن کار نساخته برسم ایلچیان سعادت زمین بوس دریابند وچون

سکه و سطوت و عظمت خاقان منصور بنظر آن گروه در آمد از قلعه مقطوع الطمع شده خود را ملتجی دانسته بعز عرض حضرت
رسیده آستانبوس ملک اساس بروش ساختند اهتمام و نفایس و تنگ الطریق پیشکش گذرانیده و مشمول عواطف بیکران
گردیده به رخصت انعطاف یافتند فتح قلعه سورت همایون همت جهانگشا چون عساکر فیروزی مآثر مدت یکماه و نیم
در محاصره قلعه بپرداخت نقبها و بوار قلعه رسید و نزدیک بود فتح مباشرت شود متحصنان را از تهیه آذوقه ملیدی(?) است در صورت
هلاک خویش در آئینه خیال مشاهده نمودند و بعز زبان که طالع و عصنا(?) قلعه رسید با اهتمام او بود خود در پای قلعه یافته زبان بجمع
و زاری گشوده ملا نظام الدین لاهوری را که پدر زنش بود بدرگاه سلیمان جاه فرستاده معروض داشتند که اگر بجان امان
یابیم و کلید قلعه‌ها دریافته درگاه آمده این رو سیاه را سجده آستان علیین آشیان زینت جبین سازد و قلعه را بهر کس حکم شود
حواله نمایم از آنجا که دریای مرحمت جوش عمانی داشت به عجز و زاری متحصنان قلعه بخشوده قاسم علی خان و خواجه دولت کلان
را حکم شد که مر بان و سائر گرفتاران زندان ادبار شقاوت را نوید اطلاق و مژده نجات استقلال و امید وار ساخته
بسعادت آستانبوس سرافراز سازند و روز روشن نهم اسفندار مذ ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و سوم شوال اهل قلعه
خجالت و پیشین افکنده و فوطه عجز که در گردن انداخته ملکات شکر بجای آوردند از مال و جان و ناموس سلامت امان
یافتند الامیر زبان را که پیوسته زبان درازی و هرزه گوئی اسباب و بال خود سرانجام میداد حکم زبان بریدن شد و بعد
موکب اقبال سپهر قلعه تشریف برده توپهای کلان سلیمانی را که هر کدام کار نامه آسمانی بود حکم انتقال مستقر سریر خلافت فرمود
و بالا این و بیکها از سلطان سلیمان خوندکار روم بوده او به اراده تسخیر بنادر فرنگ که در حدود هند و کستان است توپهای کلان
با لشکر فراوان فرستاده بوده اند از بدبدوی(?) حکام گجرات و عسرت معیشت لشکر روم انهزام یافته مراجعت نمود و آن توپها
را با خود نتوانستند همراه برد و در قلعه سورت ماند و از سوانح این ایام آمدن راجه بهرجیو حاکم بگلانه است بدرگاه خاقان سپهر
بارگاه و آوردن شرف الدین حسین میرزا از نجیر در گردن پوشیده نماند که راجه بگلانه از زمینداران معتبر هندوستان است
و بگلانه ولایتی است خوش آب و هوا طول آن صد کروه و عرض سی کروه پیوسته دو هزار سوار و ده هزار پیاده با او میباشند
و جمع آن ملک شش و نیم کرور دام است و هر کس حاکم آن ملک باشد آن را بهرجیو نامند سالیر و مولیر نام دو قلعه سنگین بر فراز
کوه دارد و در میره و جا شهرهای عظیم واقع است و آن ملک مابین ولایت گجرات و دکن است و از سلاطین گجرات و دکن کدام
صاحب اقتدار و شوکت باشد اطاعت جانب او می نماید القصه چون شرف الدین حسین میرزا حقوق تربیت و نوازش خاقان
گیتی ستان را بعقوق مبدل ساخته راه ادبار پیش گرفت نخست جالور را که بتائید اقبال روز افزون فتح نموده بود بفولادیان(?)
داده روزی چند در پناه آنها بسر برده و از آنجا نزد چنگیزخان شتافت چون پیمانه هستی چنگیزخان لبریز شد بمیرزایان
انجا برد و در آن وقت که حاکم خاندیس بقصد تسخیر گجرات آمده ناکام عنان عزیمت معطوف داشت بهمراهی او رفت
و در آنجا نیز کاری نساخت بحال تباه برگشت و به محمد حسین میرزا پیوست و درین هنگام که شعشعه تیغ جهان افروز
زنگ زدای سواد اعظم گجرات شد و سنگ تفرقه در هنگامه میرزایان برگشته روزگار افتاد و خواجه روی
ادبار بصوب دکن نهاد و چون بحدود ولایت بگلانه رسید راجه مذکور بقصد مجا و اظهار خدمت خود او را مقید
ساخته اسباب و اشیای او را غارت کرد و مقارن استیصال اهل و عیال ابراهیم حسین میرزا نیز بآن صوب رسید
و بهر حیله سعی در بدست آوردن آنها نیز کرد و اگرچه بالتمام نتوانست مقید آورد اما دختر دو ساله ابراهیم حسین میرزا بدستش

اقتاد و چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید حکم شد که میرزا خان بسیاول نزد بهرجی رفته استمالت و عواطف پادشاهی
او را امیدوار ساخته بدرگاه آورد و نیز بموقف عرض رسید محمد خان حاکم خاندیس برادرزاده خود راجه علیخان را با تحف و
هدایا بدرگاه سلاطین پناه روانه ساخته و او نیز [illegible] سلطان پور رسیده بتقاضای اندیشه [illegible] زمین [illegible] وقت
بست میرزا خان حکم نموده که او را [illegible] خاطر گردانیده همراه آرد و بعد از [illegible]
بلید [illegible] میرخان تعیین شد که راجه مذکور را باقسام نوازش و انواع مراحم امیدوار ساخته همراه
بیاورد و دریافت سعادت زمین بوس گرداند و فرستاده تا کار بعد ملت گرفته بهرجی را با آرزمندان درگاه گیتی پناه
آورند و حضرت خاقانی از کمال عاطفت و وفور [illegible] ابراهیم حسین میرزا [illegible] حرم سرای عزت سپرده
داده را که مدت پیش فیل [illegible] بقید ضبط فیلبانان بود انداخته تنبیه و تادیب فرموده و با آنکه [illegible] سیاستهای عظیم
از کمال رافت و مرحمت [illegible] راضی نشده [illegible] ادب سپردند و راجه بهرجی باقسام عنایت و انواع مراحم سرافرازی
شرف اختصاص گرفت و از بدایع وقایع که درین ایام سمت ظهور یافت رسیدن زخم است بدست دریا نوال آن
شیر بیشه اقبال و شرح این کارنامه شجاعت برسم اجمال آنکه شبی در بزم بهشت آیین که خاقان روشن جبین بجمیع اقداح
نشاط افزا سرخوشی بود سخن از شجاعت راجپوتان مذکور شد که جان در پیش آن گروه قدری و قیمتی ندارد و چنانچه بعضی از
راجپوتان برچه را که سر دو سر دارد بدست یکی میدهند که مضبوط گرفته می ایستد و دو مردانه که هم چشم یکدیگراند سر برچه را
محاذی سینه خود داشته روبرو میدوند که سنانهای برچه از پشت سر دو بیگذرد و بیکدیگر رسیده تلاش میکنند و آن شیر دل
بهر صولت شمشیر خاصه را دسته بدیوار نهاده نوک تیغ را بر شکم مبارک خود داشته فرمودند که ما خود همسر و هم چشم نداریم
که بروش راجپوتان عمل آوریم بهتر آنکه بهمین شمشیر حمله کنیم از ظهور این مقدمه حاضران بساط عزت را عرق خجالت دست داد
و کسی را قدرت حرف گفتن و یارای دم زدن نبود درینوقت راجه مانسنگ بپایمردی اخلاص و دست برهمت دریده جان
دستی بر شمشیر خاصه زد که شمشیر از جنگ آنحضرت برآمده دور افتاده و قدری پا کمین انگشت نرو بپایه خاقان ممالک ستان
بریده شده و آنحضرت بخشم تمام مانسنگ را بر زمین انداختند و سید مظفر سلطان برادر سید عبدالله خان گستاخانه خواست
که مانسنگ را از چنگ آن شیر بیشهٔ الهی مستخلص سازد و دست مجروح آنحضرت را تاب داده او را اخلاص گردانیده و درین
تلاش آن زخم بیشتر شد لیکن بصیانت حکیم علی الاطلاق در اندک فرصتی صحت کامل اتفاق افتاد و چون خاطر قدسی مظاهر
از انتظام و استحکام ممالک مفتوحه فراغ یافت حکومت این قلعه را بقلیچ خان تفویض فرموده بیست و نهم اسفندارمذ
ماه الهی موافق دوشنبه چهارم ذیقعده رایات مراجعت بصوب احمدآباد معطوف داشتند و هم درینولا راجه علیخان بسعادت استلام
عز افتخار یافت آغاز سال هژدهم الهی از جلوس ابد قرین درین هنگام که خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از تسخیر
قلعه سورت و ضبط آنحدود واپرداخت و رایات مراجعت بمصر جامع احمدآباد برافراخت فراش بهار در عرصه گرد آلوده زمین
بساط سبزه و ریاحین گستر و ظاهر جهان چون باطن اولیای دولت طراوت و نظارت پذیرفت و نیر عالم افروز بعد از
گذشتن بیست و هفت دقیقه از شب چهارشنبه هشتم ذیقعده سنه نهصد و هشتاد هجری ظل شرف به برج حمل انداخت
و سال هژدهم از جلوس ابد مقرون خاقان ربع مسکون مبارکی و دولت روزافزون آغاز شد و از سوانح این سال که
در عنفوان این سال بظهور پیوست سیاست فرمودن جهار خان حبشی است که از امرای معتبر گجرات بود مجملی از تفصیل

القصه چون رایات اقبال سایهٔ سعادت بر روی احمدآباد افکند چنگیزخان را استقبال نموده و خواهی درگاه سعادت پایگاه آمد که حبشیان
حبشی در لباس دوستی فریفته اند و اظهار ساخته گرفت است برخیمه و فوج از جهت از اثبات مستغنی بود سند آنحضرت محبت حبشیان
حکم فرمودند که حبشی را از اول دیانت و اعتماد و یاران شده و جهجارخان را حاضر ساخته خود عظیم در تشخیص و تحقیق این معامله نماید و خلاصه
مطلب را بعرض اشرف رسانیدند آنچه مقتضی عدالت است بظهور رسد القصه بعد از تفتیش و تشخیص تحقیق گشت که جهجارخان چنگیز
چنگیزخان را کشته و بحکم قضا امضا از فیلبانان جلال شرف ارتفاع یافت که او را در زیر فیل مست اندازند بمقتضای سیاست
دولت عاجزه ظلمه بزوال رسید و بیست و چهارم روز ماه الهی مطابق جمادی بیست و نهم ذیقعده مظاهر احمدآباد مخیم
بارگاه دولت شد و اکثر مواجد را بانتظام ممالک مفتوحه توجه عالی مصروف داشته حکومت و ایالت آن ملک اعظم
میرزا عزیز کوکلتاش تفویض فرمودند و سرکار پتن به میر محمد خان خان کلان که عم خان اعظم است مکرمت شد و سرکار
بهروچ و آنحدود بقطب الدین محمد خان عنایت نمودند و بلده دوند و قرب به آن با جاگیر ملک اشرف و همچنین سایر
محال گجرات به امرای عظام تقسیم فرموده بعد از فراغ تنظیم و تنسیق آن ملک رایات مراجعت بصوب مستقر خلافت
برافراشتند مراجعت موکب اقبال از ولایت گجرات بدارالخلافه آگره و بیان بعضی از وقایع
چون خاطر قدسی مظاهر از انتظام ممالک مفتوحه فراغ یافت روز اربع بهشت ماه الهی موافق دو شنبه دوم صفر بعد از
ترتیب لوازم جشن عید سنه موکب همایون از راه پتن و جالور بصوب دارالخلافه آگره اتفاق افتاد و خان اعظم
را با سایر امرای عظام که بحکومت و ایالت آن ملک مقرر فرموده بودند بجای اول تشریفات و حاکم نوازشات سرفراز ساخته از
حدود پتن رخصت انعطاف ارزانی داشتند و راجه علیخان نیز بعنایت خسروانه بتشریف اختصاص یافته بجا بیس بیس رخصت
نمود و مظفر خان را بحکومت ولایت مالوه عز امتیاز بخشیده رخصت فرمودند و حکم شد که کنور مانسنگ و شاه قلی خان محرم
و مرادخان و محمد قلیخان برلاس و سید عبدالله خان و جگناته و راجه گوپال و لهراسپ خان و لشکرخان و جلال خان و
رای بهوج با فوج شایسته از راه ایدر و دونگرپور روانه شوند و تمامی اگر راناو سایر زمینداران آن ملک لطاق خدمت و
بندگی پرستیان جان نهند مستمال عواطف پادشاهانه ساخته همراه بدرگاه آورند والا هرکه سر از اطاعت بپیچد لیفراسے
لائق از گران خواب ادبار بیدار ساخته ملک او را پامال عساکر اقبال نمایند و چون موکب گیهان شکوه بشهر سروهی
ورود سعادت فرمود ما هوسنگ را بجهت آوردن شاهزاده دانیال فرستادند که از آن پیشتر باجمیر رسانند و در سروهی
عرضه داشت امرای پنجاب رسید که ابراهیم حسین میرزا متزلزل غبار فتنه برانگیخته به پنجاب آمد و در آنجا بعد ما
افواج قاهره مقابل گردیده اسیر سرپنجه مکافات شد طالبی از شراره آشوب او نجات یافتند و مجملی از این لطیفه غیبی آنکه چون
دست قضا سنگ تفرقه در جمعیت میرزایان بد دولت افگند ابراهیم حسین میرزا با مسعود حسین برادر خود روی ادبار
بدارالخلافه آگره نهاده بخت بر ناگور رسید و فرخ خان پسر خان کلان که حکومت آنجا داشت صلاح وقت در تحصن
دانسته قلعه را مضبوط ساخت و آن اوباش طبیعت شهر را غارت نموده بمحاصره قلعه پرداخت و در این وقت رای
رای سنگ و میرک کولابی و محمد حسین شیخ باو که حضرت خاقانی از دور بینی و غیب دانی در هنگام عزیمت تسخیر
گجرات در حدود جودهپور گذاشته بودند با نقیب خان و جمعی که بقصد ملازمت می شتافتند اتفاق نموده بالطاف
نائره فتنه او متوجه شدند و رای رام سنگ پسر رای مالدیو که جاگیردار آن نواحی بود نیز با ایشان ملحق گشت و چون بهادران

[illegible] مقاومت [illegible] نیاورده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ابراهیم حسین میرزا [illegible] لشکر منصور [illegible] آورد [illegible] اقبال [illegible]
[illegible]
[illegible] آورد و ابراهیم حسین میرزا تاب صدمهٔ افواج قاهره نیاورده
روی بگریز نهاده و بعد از تعقیب خان کلان هزیمت خورده و منجر انجا سید دیگر آسیبی [illegible]
اسپ و چون خبر میان جهان مقهوران در ارادهٔ امرا و سپاهیان فتح استماع [illegible] بتعاقب شتافتند و ابراهیم
[illegible] پیش رفت و چون آسیب زخم تیر افتاده بود از نهیب جان قدری راه پیاده
سپرده [illegible] که یکی از ملازمان او را شناخته اسپ خود را کشید و بران اسپ سوار شده با معدودی
دشت حیات از وطن مالوف بر آورد و امرا همین فتح خبر [illegible] هر کدام بمحال جاگیر خود معاودت نمودند
و میرزا [illegible] فلک زده از انجا متوجه دهلی شد راجه بار بهل که سجاول دار الخلافت آگره [illegible]
اختصاص داشت گنگار و جمعی را بمحافظت دهلی و مدافعهٔ آن مقهور تعیین فرمود و اکثر جاگیرداران
آن حدود در دهلی فراهم آمدند و میرزا بناکامی فسخ این عزیمت نموده بجانب سنبل شتافت
و در آن ولایت دست انداز قریات و قصبات بقدر سامانی بهم رسانید و حسین خان جاگیردار
[illegible] با سایر جاگیرداران آن حوالی یکجا شده بمدافعهٔ او کمر همت بستند و مقارن
آن حال خبر فتح سورت و تعیین افواج گیهان شکوه بتعاقب آن برگشته روزگار
سمت اشتهار یافت و چون خانجهان با اکثر امرای صوبهٔ پنجاب بتسخیر قلعهٔ نگرکوت
اهتمام داشتند قابو دانسته باندیشهٔ ناصواب روی او بار بدیار الملک پنجاب شتافت
[illegible] درانجا کاری تواند ساخت والا دست بردی نموده از راه سمت باز خود را بگجرات
اندازد القصه خانجهان که تسخیر قلعهٔ نگرکوت را بغایت نزدیک رسانیده بود از استماع این خبر
وحشت اثر متوزع خاطر گردیده از امرا کنکاش خواست محب علیخان و میرزا یوسف خان و خرم خان جمعی
صلاح وقت در آن دیدند که بالفعل مهم قلعه را بالصلح قرار داده ازین کوهستان [illegible] ولایت باید شتافت و پیش از
رسیدن آن برگشته روزگار در اطفای نایرهٔ فتنه و آشوب او ترتیب اسباب باید فرمود لیکن خانجهان با جمعی از
مخصوصان خود بصلح رضا نمیشدند و بعد از گفت و شنود بسیار و هجوم امرا خانجهان گفت که بشرطی
صلح میکنم که جمیع اعاظم این لشکر محضری نوشته بمهر خود رسانند که اگر این صلح
بمرضی خاطر اشرف نباشد امرا از عهدهٔ جواب بر آیند ناگزیر امرا خط سپردند و راجه
نگرکوت حدوث این واقعه را فوز عظیم دانسته بدانچه اولیای دولت

و دولت [illegible] نموده [illegible] دست [illegible] صلح [illegible] ساخت [illegible] آگره [illegible] خود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاطر او [illegible] که چندی از امرای [illegible] میرزا [illegible] اسمعیل قلی خان [illegible]
[illegible] ملاقات نموده [illegible]
[illegible] غنیم [illegible]
[illegible] اقبال شده [illegible] میرزا [illegible] بلاهور رسید [illegible] از هیبت [illegible]
[illegible] داده بصوب ملتان شتافت و امرای عظام [illegible] اقبال [illegible] همت [illegible]
واستقبال [illegible] نهادند و چون قریب بقصبه [illegible] از مضافات صوبه ملتان پیوستند معلوم شد که میرزا [illegible]
مده و امروز مقام کرده است لاجرم امرا بترتیب افواج پرداخته خانجهان و اسمعیل قلی خان [illegible] ازینها در ان قول
پای همت افشرده و محب علیخان و میرزا یوسف خان در برانغار و خرم خان و دوست خان بهاری و شاه علیخان [illegible] در
جرانغار و جعفر خان و [illegible] و چندی از دلیران کارطلب در هراول رزم طلب گردیدند و باین ترتیب [illegible]
باستقبال [illegible] نهادند و در ان روز ابراهیم حسین میرزا با چندی از مخصوصان خود [illegible] بود مسعود حسین
میرزا از حال آگاهی یافته با جمعی از خون گرفتها که همراه داشت مستعد جنگ شده و کس بطلب میرزا فرستاد و میرزا
نیز بقدم سرعت شتافته خود را بوقت کار رسانید و قدری تتورک فوج پرداخته بمقابله و مدافعه پیش آمد و بعد از جنگ
[illegible] خوردی که با فوج هراول و جرانغار شد نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اقبال وزیده و در اینوقت حسین خان که از عهده
[illegible] تعاقب آنها رانده می آمد خود را رسانیده شریک جنگ ساخت و مسعود حسین میرزا به کمند همت اولیای
دولت اسیر شد و بسیاری از مقهوران خون گرفته علف تیغ مکافات گردیدند و ابراهیم حسین میرزا بحال تباه راه فرار
پیش گرفته بصوب ملتان آواره شد و امرا عرصه فتح را بشگفته همت آراستگی بخشیده عنان تعاقب باز
کشیدند و مکتوبی بسعید خان حاکم ملتان نوشتند که ما ازین حدود او را آورده بحال جاگیر خود شتافتیم
اکنون نوبت شماست باید که بمقتضای اخلاص و کارطلبی در جست و جوی او کمر همت بسته تا بدست نیارند
از خود [illegible] نشوند و چون ابراهیم حسین میرزا بحدود ملتان رسید و جماعه بلوچان سر راه گرفته کار بر او تنگ
ساختند و بقیة السیفی که همراه داشت بکشتن داده خود زخمی در پناه یکی از بلوچان خزید و سعید خان بدان حدود
شتافته او را بدست آورده حقیقت را بدرگاه سلیمان جاه عرضه داشت نمود و پیش از رسیدن فرمان طلب
جهان زخم قالب تهی ساخت و در خلال این حال ورود موکب اقبال بدار البرکه اجمیر اتفاق افتاد و بعد از فراغ لوازم
زیارت و نیازمندی بخیرات و مبرات پرداخته رایات عزیمت بمستقر خلافت برافراشتند و در ساعت مسعود
دار السرور فتح پور بورود موکب منصور رونق آسمانی یافت و **وصول موکب گیهان شکوه**
بدار الخلافت فتح پور چون دار الخلافت فتح پور مستقر رایات جلال گردید [illegible] چشم باطن بین آن حضرت

سوار جمال جهان آرا [illegible] ملازمت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خان اعظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] فرمان [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] خلعت [illegible]
پیوسته و چون [illegible] رسید بمراسم استقبال بتقدیم رسانیده خلعت پادشاهی
[illegible] خود [illegible] ضیافت و مهمانداری [illegible] دریافت
[illegible] آورده [illegible] صلاح وقت [illegible]
[illegible] فرموده [illegible] تعیین فرمودن افواج گیهان شکوه به تسخیر
بنگ و بهار [illegible] تنظیم و تنسیق ولایت گجرات و پرداخت [illegible] بهمت گیتی [illegible]
[illegible] خان اعظم و اشرف خان و معین الدین احمد خان فرنخودی و قاسم علیخان و میرزا علی و جمعی از بهادران
[illegible] تعیین شدند و فرمان قضا مطاع باسم منعم خان شرف ارتفاع یافت که بمجرد رسیدن افواج قاهره
[illegible] آن بلاد [illegible] و متعاقب آنها راجه تودرمل کاربند خدمت شد که ترکیب و کیفیت لشکر فیروزی اثر [illegible]
[illegible] رسانده و راجه بر جناح استعجال شتافته و دقایق آن کار را بتعمق نظر سنجیده [illegible]

ایلغار فرمودن خاقان گیتی ستان بصوب گجرات و قرین فتح و فیروزی مراجعت بمستقر خلافت

چون موکب گیهان شکوه بعد از فراغ انتظام ممالک متوجه گجرات رایات مراجعت بمستقر خلافت برافراشت و خان
اعظم میرزا عزیز کوکلتاش بحراست احمد آباد و حکومت آن بلاد رخصت یافت. بخان اعظم خبر رسید که اختیار الملک
[illegible] باتفاق [illegible] زمین رسید از آنجا سر بشورش و فساد برداشته و پسران شیرخان فولادی نیز باو
ملحق شده اند لاجرم صلاح در رفتن احمد آباد ندانسته بدفع مخالفان عطف عنان نمود و میرزا مقیم که جاگیردار آنجا بود و
[illegible] این جای را گذاشته بخان اعظم پیوست و در خلال اینحال خبر شورش محمد حسین میرزا و آمدن او بتازگی بسمت [illegible]
یافت این سانحه بر سبیل اجمال آنکه چون محمد حسین میرزا در حوالی دولت آباد خبر نهضت موکب اقبال بدار الخلافه آگره شنید
[illegible] دانسته [illegible] قلعه سورت آمد و قلیچ خان در قلعه متحصن شده لوازم قلعه داری بمراسم حزم و احتیاط بتقدیم رسانید
چون آن بی سیرت بنظر بصیرت دریافت که فتح قلعه صورت پذیر نیست به بروچ رفت و آنجا را [illegible] حقیقتی [illegible] قطب الدین محمد خان
تصرف آورده از بروچ [illegible] نیز [illegible] و چنپانیر [illegible] حسین خان [illegible] منصرف گشت و حسین خان [illegible] را
باحمد آباد رسانید و خان اعظم و سید حامد و سید بهاء الدین و شیخ محمد [illegible] و جمعی را که [illegible] قطب الدین محمد خان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خان اعظم [illegible]

[illegible]

[illegible] اسباب [illegible]

[illegible] خان اعظم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چون محمد حسین میرزا با اختیار الملک [illegible]

[illegible] نتایج اقبال روز افزون بود که خان اعظم [illegible]

[illegible] محمد حسین میرزا و اختیار الملک با فولادیان و سایر گجراتیان [illegible]

[illegible] از قلعه برآمده چپقلشهای نمایان کردند و اگرچه جمعیت دولتخواهان اندک بود که از روی قدرت با مخالفان جنگ
نمی توانستند کرد لیکن چون خان اعظم بر ملازمان خود و مردم قطب الدین خان اعتماد داشت بجهت عزیمت مردم [illegible]
[illegible] جرأت و جسارت می نمود روزی از دروازه خان پور برآمده مبارزت طلبید و جمعی از مخالفان [illegible] هجوم آورده
[illegible] خان مردانه تاخته آنها را برداشت اما زخم کاری بدو رسید و بهمان زخم ودیعت حیات سپرد و چون دولتخواهان را
[illegible] جنگ صف نبود خان اعظم عرضداشتی مشتمل بر سوانح و وقائع مصحوب سلطان خواجه بدرگاه معلی فرستاده
استمداد بوجه ظاهری و باطنی نمود و چون خواجه بعتبه قدسیه رسید و حقیقت شورش و آشوب ارباب ضلالت و جهالت
معروض بارگاه اقبال گردید آتش غضب از قهرمان جلال زبانه کشید و ناموس سلطنت اقتضای آن کرد که بر سبیل ایلغار
نهضت فرموده سزای این جرأت و گستاخی در دامن روزگار آن بی اعتدالان و تنبه کار نهاده آید و چون وقت تنگ بود و نهضت
درنگ برنمی تافت از خزائن معموره مبلغهای گرانمند بر سبیل انعام و مدد خرج بعساکر فیروزی مآثر مرحمت شد و جمعی از امرا
مثل شجاعت خان و راجه بهگونت داس و سید محمود بارهه و رای رای سنگه وغیره با چندی از خادمان سرای عزت
رخصت پیش یافتند و بر زبان قضا ترجمان گذشت که اگرچه این مردم را بجهت احتیاط پیشتر رخصت فرموده ایم
ما چنان می نماید که پیشتر از ما هیچکس بر سر پله نخواهد رسید و خان جهان و سعید خان با دیگر امرا
که راست ولایت پنجاب تعیین شده بودند از جاگیرداران پنجاب میرزا یوسف خان و مخصوص خان
سعادت همراهی اختصاص یافتند و حکم شد که مظفر خان و سائر جاگیرداران ولایت مالوه
همراه گرفته از آن راه خود را بگجرات رساند و کنور مانسنگه جاگیرداران کچهواره و آن حدود را فراهم
آورده بملازمت شتابد و راجه بیربل و شیخ ابراهیم حکیم الملک و شیخ احمد و جمعی از بندهای
با اخلاص در خدمت شاهزاده های عالی نژاد بحراست دار الخلافت مستقر گردیدند و چون خاطر

... نظام را انتظام نهایت و ضبط ولایت در سرانجام [illegible] الهی موافق [illegible] بیست
ربیع الآخر سنه [illegible] دولت و اقبال [illegible] حضرت [illegible] با جلال [illegible]
[illegible] بیت [illegible] بالای [illegible]
[illegible] اقبال اتفاق افتاد [illegible]
[illegible] جهان بود [illegible] مسافت [illegible] صبح [illegible]
[illegible] محمد قلیخان ترکمان که پیشتر رخصت [illegible]
[illegible] که قصبه جیسلمیر [illegible] پایان اقبال [illegible]
[illegible] زبان قضا ترجمان گذشت [illegible]
[illegible] الاجمال [illegible] که محمد حسین میرزا اسیر سرپنجه تقدیر گردیده و [illegible] و باعث [illegible]
و بساط ملازمان موکب فتح و فیروزی گشت و در وسط شب پنجشنبه بسوخت رسیده تا هنگام طلوع صبح [illegible]
[illegible] و در وقت سواری بعرض رسید که محل پادشاهی با فوج گیهان شکوه که پیشتر روانه شده بود [illegible]
[illegible] آمده اند حکم شد که ملازمان رکاب اقبال بدستور سیر رفته باشند و خود با معدودی متوجه [illegible]
چون قدری از راه طی شد بظهور پیوست که آن خبر اراجیف بوده لاجرم عطف عنان فرموده براه راست [illegible]
[illegible] رای جهان آرا چنین تقاضا کرد که موکب گیتی کشا از راه سروهی که قدری قرب مسافت دارد متوجه مقصد [illegible]
اما جمعی از اولیای دولت بعرض رسانیدند که چون در آن راه ارباب تمرد و عصیان بسیارند و در رکاب نصرت [illegible]
مردم کم رسیده واهمه مبادا تاخیری در حصول مقصد شود و آن شهسوار عرصه همت که عنان بدست توکل سپرده [illegible]
بجهت ارباب ظاهر التفات نفرموده شکونه قراول حکم شد که بسمت سروهی راهبری نماید و معهذا [illegible]
بنا بر پاس حزم و احتیاط شکونه در ساختن قرار دادند که چون شب است راه سروهی وانموده براه جالور [illegible]
بحسب تقدیر در آن شب راه غلط کرده بدرخت زیر لای و گل افتاد و مردم تعذر و تعسر بسیار کشیدند و آخر [illegible]
شب بقریه رسیدند و معلوم شد که این موضع از مضافات جالور است و راه سروهی را گذاشته به این راه [illegible]
آنحضرت بر ملازمان رکاب عزت غضب فرموده لحظه در آنجا توقف نمودند و صبح جمعه شیری از دست [illegible]
نمایان گشت و سیف خان کوکه و میرزاده علی خان بشکار آن کمر همت بستند و حضرت خاقانی از کمال
عاطفت و قدردانی سوگند بخاکپای خود داده منع این جرات فرمودند که چون مطلبی در پیش است
و فرصت بغایت عزیز مبادا یکی ازین جوانان گزندی رسد و چنین وقتی از سعادت ملازمت
محروم ماند و بالجمله دو پهر از روز گذشته بجالور رسیدند و امرای عظام که پیش از نهضت موکب
در خدمت پردگیان حرم سرای عزت روانه گردیده بودند درینجا بسعادت زمین بوس عز افتخار یافتند
و حکم شد که اعیان اردو هر کدام از ملازمان رکاب نصرت قباب را بمنزل خود برده مهمانی کنند
خود بدولت و سعادت بدرون محل تشریف برده لحظه استراحت فرمودند و آخرهای روز برآمده
کورنش دادند چون سوداگران اسب بسیار بهمراهی آورده بودند تمام را بهمایی؟ دلخواه خریده به امرا [illegible]

[illegible] یافت [illegible] متحصنان [illegible] خان [illegible] میرزا کوکه [illegible]
[illegible] خان [illegible] مشعلها [illegible] شب [illegible]
[illegible] اتفاق افتاد و در [illegible] خواجه غیاث الدین [illegible]
[illegible] خان کلان و شیر خان و دیگر [illegible] موکب اقبال [illegible]
[illegible] عساکر اقبال [illegible] خان کلان [illegible] شاه فخر الدین [illegible] خان
[illegible] رسیده [illegible] افواج [illegible]
استحکام یافت و در قول [illegible] خان [illegible] میرزا خان خلف بیرام خان و شجاعت خان و [illegible] خان
با [illegible] خان [illegible] فرستند [illegible] خان کلان و دیگر بهادران صف آراستند و [illegible]
[illegible] خان و جمعی [illegible] کار [illegible] گردیدند و در هراول محمد [illegible] خان [illegible] و بعضی از دلاوران
[illegible] پیش [illegible] و آن شهسوار عرصه فیروزی خود با جمعی [illegible] که هر یک [illegible] کفایت [illegible]
[illegible] روز [illegible] از قصبه پالی [illegible] حرکت [illegible] محمدآباد رخصت
یافت که متحصنان را [illegible] نصرت لزوم [illegible] ساخته آماده خدمت گردانند که چون موکب گردون
شکوه نزدیک رسد از قلعه برآمده بعساکر اقبال ملحق گردند و چون پاسی از روز سه‌شنبه گذشت [illegible]
[illegible] بموضع جونپانه که از مضافات [illegible] است اتفاق افتاد و بعرض رسید که [illegible] شیرخان
فولادی با جمعی از مقهوران قلعه کری را استحکام داده آماده جان دادن است و بگمان آنکه [illegible] خان کلان فوجی
بسر کری فرستاده از قلعه برآمد و اظهار جرأت و جلادت می‌نماید لاجرم جمعی از دلاوران تیزدست و
بهادران گران رکاب بتنبیه و تادیب آن خون گرفتها اجازت یافتند و در اندک زمانی جمع کثیر علف
تیغ بیدریغ گشتند بقیة السیف بهزار جان کندن خود را بدرون قلعه انداختند و افواج قاهره قلعه را محاصره نموده
بتسخیر آن همت گماشتند و مقارن این حال موکب اقبال از پی رسیده رای ممالک کشا بر آن قرار
گرفت که چون مهم عظیم در پیش است به این جزویات فرصت از دست دادن خلاف آئین سپاهی گری است
و هرگاه کار سرداران ساخته شود علاج اینها بی زحمتی و تعبی میسر خواهد بود بلکه چون قلعه بر سر راه واقعست از آمد شد
افواج قاهره این بیدولتان خود بخود ویران میشوند و قلعه بی سعی و تردد مفتوح میگردد و قضارا چنان شد
که خاطر الهام مآثر پرتو انداخته بود القصه چون موکب اقبال از قلعه گذشته عزیمت پیش فرمود و شب دیگر
میرزا یوسف خان و قاسم خان و جمعی از امرا متعاقب مشعلها در رسیدند متحصنان قلعه فوج خاصه پادشاهی خیال
کرده بی جنگ آواره دشت ادبار گردیدند و سحر روز چهارشنبه که در معنی صبح دولت و اقبال بود در سه کروهی
محمدآباد عبور عساکر فیروزی مآثر اتفاق افتاد و آصف خان دستوری یافت که بدرون قلعه رفته میرزا کوکه و
سائر امرا را با افواج آراسته عازم ملازمت سازد اسامی جمعی از بندهای اخلاص گزین شجاعت آئین که درین
یورش اقبال قرین موکب منصور بودند بدین تفصیل است میرزا خان خلف صدق بیرام خان سیف خان کوکه
زین خان کوکه حسین خان خواجه عبدالله جگناته رای سال جیل جگمال [illegible] خواجه غیاث الدین علی آصف خان راجه بیربل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] موکب اقبال ظفر [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نیست [illegible] التفات [illegible]

نصرت [illegible] بعرض [illegible] نموده و کثرت مخالفان که زیاده از [illegible] بود [illegible]

[illegible] داستان بدیع و کارنامه عجیب [illegible] اجمال آنکه چون موکب اقبال قریب [illegible]

بعضی از دولتخواهان ظاهر بین کثرت مخالفان و قلت اولیای دولت [illegible] نظر در آورده معروض داشتند که [illegible]

[illegible] موکب ظفر [illegible] اگر حکم شود بر مخالفان شبخون زنیم لیکن چون ناموس سلطنت مقتضی آن

نبود [illegible] خاطر قدسی مآثر [illegible] حضرت خاقانی [illegible] تائید ربانی [illegible] نصرت [illegible] اعتضاد [illegible]

[illegible] رزم [illegible] حکم نقاره نواختن و سورن انداختن شد و سورن آنحضرت یا معین بود و [illegible] افغانان [illegible]

روزگار [illegible] محاصره تنگ ساخته انتظار آمدن شیرخان فولادی داشتند که درین وقت رایات اقبال قریب دریای سابرمتی

[illegible] متصل شهر رسید و حکم فرمودند که افواج [illegible] شکوه [illegible] قرار یافته از آب بگذرند مقارن اینحال [illegible]

سوار [illegible] که از سرکیچ می آمدند نمودار گردیدند و [illegible] و قیچیان خاصه مثل [illegible] و رنجیت و غیره که [illegible]

[illegible] حکم [illegible] تفنگ اندازی شد [illegible] سر دادن [illegible] آن خون [illegible] پناه بردند و از [illegible]

[illegible] بعضی از مخالفان [illegible] آنکه مگر شیرخان فولادی می آید و جمعی بر آن قیاس که خان کلان [illegible]

میر سید محمد [illegible] میرزا [illegible] سبحان قلی ترک و چندی که پیشتر از موکب جلال [illegible]

رسیده بودند [illegible] حال نمود سبحان قلی ترک [illegible] جمعیت آنها [illegible] جواب [illegible]

خون گرفته اینک حضرت پادشاه خود بدولت و اقبال با سپاه گران رسیدند [illegible] ایشان و سخن [illegible] آن [illegible] بخت

در جواب گفت که این چه حرف است و از کجا میگوئی [illegible] اگر در واقع راست است از فیلان پادشاهی [illegible]

آنکه امروز چارده روز است که قاصدان ما پادشاه را در فتحپور گذاشته آمده اند سبحان قلی نمود که [illegible] معلوم تو خواهد شد [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حالت ... بر زبان ... اظهار تقصیر نمود و اگرچه از مشاهده این حال خاطر ... از مخلصان ...
فدوی گرانی پذیرفت اما حضرت خاقانی به الهام ربانی فال نیک زده فرمودند که شگون بالعکس خوب شده
... روی ... یافت ... ایجال ... نیز دست ... مقصود ...
آن ... فتح ... [illegible]
و امرای عظام ... حضرت از آب گذشته و محمد حسین ... افواج ترتیب داده و ... قلی خان ... جهان خان
... را که ... معدلت حضرت خاقانی در یورش اول گجرات بیاسار رسیده بود سردار دست راست گردانیده و جمعی
فراوان از ... و گجراتی را همراه او ساخت و محمد خان پسر شیر خان را با فوجی از افغانان دست چپ باز داشت و
... را و ... بازی ... بدخشی که ... استخوان شان بجام ... پرورش یافته بود همراه گرفته روی ادبار
بعرصه کارزار آورد و خاقان گیتی ستان یک گروه از دریا گذشته بر پشته بلندی بر آمده عروج بر مدارج فتح و ظفر نمودند
و در این وقت آصف خان که ... و جان بخشی خان اعظم میرزا کوکه رفته بود آمده معروض داشت که تا حال امیرزا کوکه از وصول رایات
اقبال اطلاع نداشت اکنون ازین بشارت جان بخش حیات تازه یافته در استعداد بر آمدن است و آصف خان
در سخن بود که غبار کثرت ماثر غنیم ... کرد و حضرت خاقانی بتایید آسمانی روی همت بدفع اعادی دولت نهاده با دل
قوی و عزم درست همعنان فتح و نصرت باره جهان نورد برانگیختند و محمد قلی خان توقبایی و ترخان دیوانه و چندی از بهادران
نبرد دست که ... پیش ... غول بودند بر فوج غنیم تاخته دست بکار رسانیدند و چون غنیم زور آورد عنان تاب باز گردیدند و آن شیر بیشه
شجاعت کوه صفت پای همت قائم داشته براجه بهگونت داس شایسته خطاب فرمودند که اگرچه غنیم بحسب کثرت فزونی دارد اما
نیاز مند درگاه ایزدی را اعتضاد بحبل المتین توکل زیاده از آنست که کثرت مخالف منظور همت در آید و در جنب جنود تایید غیبی
فزونی کثرت لشکر مخالف را چه مقدار و اندازه اکنون وظیفه ملازمان رکاب فیروزی انتساب ... تزلزل ... بخاطر
راه ندادن ... یکدل و یکجهت روی همت بدفع این گروه حق ناشناس نهند و خود را جمع ساخته بر فوجی که برقهای سرخ دارد چنانکه ...

محمد حسین میرزا دست [illegible] فوج [illegible]
[illegible]
و [illegible]
[illegible] موکب عالی [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد حسین میرزا [illegible]
که [illegible]
راند و [illegible] اگرچه فوج [illegible]
[illegible] عثمان [illegible]
[illegible] محمد حسین میرزا فوج جانب چپ را [illegible] چون عثمان [illegible]
[illegible] و از لطائف غیبی آنکه در هنگامی که فوج خاصه بر شهسواران بدسرانجام تاخت [illegible]
[illegible] از جانب مخالفان [illegible] از جانب افواج ظفر شکار [illegible]
[illegible] افتاد [illegible] که [illegible] فیلان [illegible]
شده فوج خود را [illegible] و این تفرقه نیز ضمیمه تایید ایزدی گردید و هنوز بهادران فوج قول دست بکار نبرده بودند
که کار آن حق ناشناسان باطل ستیز به انجام رسید چون حضرت خاقانی عنان همت بازکشیدند از بهادران
فوج طرح که بسعادت همراهی اختصاص داشتند غیر از تارا چند خواص و خان بلاول دیگری حاضر نیافتند آنحضرت [illegible]
[illegible] با جنود اقبال استاده تماشای بدائع آسمانی میفرمودند [illegible] کار را گرده غالب [illegible]
[illegible] سلاح تاخته بود در نظر صاحب حقیقی جان نثار گردید [illegible] خاص خیل داد شجاعت داده
زخمی از اسپ افتاده و کرن پسر بالدیو نیز در برابر آنحضرت شمشیرهای نمایان زد و اگرچه این مردم در پیش آن عیار سنج همت
کارنمایانها بظهور آوردند اما در آن روز اکثری از بهادران نصرت قرین خوبها تاختند و کارنامها ظاهر ساختند [illegible]
محمد حسین میرزا حرکت المذبوحی میکرد و درین اثنا یکی از بخت برگشتهای سپاه باطل تاخته رسید و شمشیری بر سر
اسپ آنحضرت انداخت و اسپ چراغ پا شده بود که آن شهسوار عرصه جلادت بدست چپ گردن اسپ [illegible]
گرفته از افتادن باز داشتند و خود را جمع ساخته برچه حواله آن مردود ازل و اید نمودند و برچه از سلاح او گذشته فرو
[illegible] که برچه را [illegible] دفعه دیگر فرمایند قضا را سنبن برچه شکست و آن خون گرفته روی بگریز نهاد و [illegible] اجل
دیگری آمده شمشیر بر ران آنحضرت انداخت و از حراست ایزدی که همواره قرین موکب اقبال است آسیبی نرسید
و [illegible] عثمان تاب باز گردید و [illegible] یکی از [illegible] آمده نیزه حواله کرد و [illegible] برچه کار ساخت
و چون [illegible] زخمی خود را بقول رسانیده و [illegible] خویش [illegible] انتظام بخش سلسله ظاهری و باطنی مذکور ساخته
اضطرابی در خاطرها راه یافته بود و حضرت خاقانی بجهت دلدهی مردم متوجه قول شده فرمودند که عنان [illegible]
[illegible] تا بند که بعنایت الهی [illegible] پا شده و بیک حمله دیگر کار بآخر میرسد شجاعت خان و چندی از بهادران

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سیف خان [illegible]

[illegible]

[illegible] خان [illegible]

را بشهر درآورده [illegible] بود همراه [illegible] بملازمت شهریاری [illegible] آورده

نمود واقعه [illegible] برادر [illegible] خاطر گردیده [illegible] شکیبائی از دست داده و لیکن [illegible] آفاق [illegible] احوال خود

نمود و عبد الرحمن موید بیگ [illegible] شد که درین آشوب گاه [illegible] محافظت او نماید بالجمله [illegible] خاطر [illegible] استظهار

اندو [illegible] میرزا کوکه و از [illegible] سیف خان کوکه نگرانی و گرانی داشت [illegible]

آمرزگار [illegible] محمد حسین میرزا بمسامع قدسیه رسانیدند و مقارن این حال آن مردود را از [illegible] دست [illegible]

بحضور آوردند و چنان نمودند که از زخمی که [illegible] رسیده بود [illegible] گریبانش گرفت [illegible]

[illegible] بر خاک مذلت افتاد [illegible] نام [illegible] پادشاهی [illegible] گفت [illegible] معرکه [illegible] آوردم

و چون [illegible] در داد [illegible] اسپ خویش سوار ساخته بملازمت آورد [illegible] سوار گردن یکی از [illegible] خان [illegible]

همراه شده [illegible] جلدو [illegible] مدعی گرفتن او بودند و بعد از استفسار حرف راست بر زبان آن برگشته روزگار

گذشت که [illegible] پادشاه گرفته است بالجمله باوجود چندین جرایم عظیمه که استحقاق [illegible] سیاست و تعذیب داشت

حضرت خاقانی از کمال رافت و مهربانی حکم فرمودند که دستهای او را [illegible] کشاده [illegible] بنازند و بجانب [illegible]

شد که محافظت او نماید و مقارن این حال شاه مدت را که کوکه میرزا [illegible] از پیش [illegible] او بود گرفته آورده بود ان

مظهر جلال بیگ [illegible] فرستاد و از اعاظم مراحم حضرت ظل الهی که در چنین وقتی [illegible]

که محمد حسین میرزا [illegible] آب خواست و فرحت خان [illegible] دست بر سر او زده گفت که [illegible]

آب دادن حیف است بلکه خاک در کاسه سرش باید افگند آن سرچشمه فیوضات الهی از استماع این ماجرا [illegible]

اعراض فرمودند و آب خاصه طلبیده [illegible] پژمرده گیاه [illegible] او را [illegible] گردانیدند [illegible]

حوصله و بردباشت و مرتبه قدردانی و جوهرشناسی [illegible] کمالات [illegible]

ذات آن مظهر صفات ربانی در فضای بیان [illegible] مصراع [illegible] سخن [illegible] میرزا

کوکه [illegible] بلشکر گجرات نرسیده بود [illegible] در آن عرصه [illegible] توقف فرموده [illegible]

محمد حسین میرزا [illegible] که [illegible] همراه بشهر آورد و درین زمان که [illegible]

و دلاوران شجاعت آئین [illegible]

سعادت عظمی [illegible]

جلیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

… اختیار الملک فوج خود … [illegible]

… بحال … [illegible] … زمین افتاده و سهراب …

[illegible] … رسید …

… [illegible] … در آن عرصه … [illegible]

… [illegible] … از افواج … [illegible]

شدید … خوشگوار شهادت چشیده حیات جاوید یافتند و از ین مردم سیف خان کوکه و سهراب خان … زاده صادق خان

… از مردم روشناس بودند و چون موکب اقبال قدسی … بیشتر … فتح … آراسته

… میرزا خود را رسانیده معروض داشت که میرزا کوکه است و حضرت خاقانی از آمدن میرزا کوکه

نهایت انبساط و شگفتگی فرمودند و آن سعادت مند را در کنار عاطفت و مهربانی گرفته انواع مراحم و اقسام تفقدات ظاهر

ساختند و بعد از آن قطب الدین محمد خان و سایر امرای گجرات بسعادت کورنش و زمین بوس شرف اختصاص یافتند و

دریں حال سهراب ترکمان سر اختیار الملک را آورده مورد تحسین و آفرین گردید و بجهت عبرت سایر حرام نمکان حکم

فرمودند که مناره از سر باغیان ترتیب نمایند و آخرهای روز منزل درون قلعهٔ احمدآباد که اساس نهادهٔ سلاطین

گجرات است بوده و مقدم اقبال توام خاقان ممالک ستان رونق آسمانی یافت و فتحنامها مصحوب مسرعان به اطراف

ممالک و اکناف بلاد ارسال داشتند و جمعی از امرای عظام و بهادران نصرت انجام که دریں یلغار بسعادت ملازمت اشرف

اختصاص داشتند و در نظر همت بخش آن حضرت شمشیرهای مردانه زده و تردداتی نمایان کرده بودند از اخور خدمت و

شایستگی به نوازشات خسروانه فرق عزت برافراشتند و مجدداً همت جهان کشا به انتظام ولایت گجرات معروف داشته قطب الدین خان

و نورنگ خان و جمعی از امرا بصوب بروچ که مقر شاه میرزا بود تعیین فرمودند و شاه قلی خان محرم و لشکر خان و فوجی

دیگر بجانب ایدر رخصت یافتند که رانا و سایر زمین داران آن حدود را در قید ضبط در آورده مطیع و منقاد سازند و حکومت

شهر تهن بدستور سابق بخان مقرر شده و دولقه و آن نواحی به تیول وزیرخان مرحمت فرمودند و دریں ایام روزی

شجاعت خان در مجلس بهشت آئین حرف ناشایست نسبت بعظم خان برزبان راند و ملاحظهٔ ادب و مراعات

[illegible]

[illegible] ... ارتفاع رایات فتح و نصرت ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دولت و اقبال متوجه دار الخلافه گردیده ... [illegible]

[illegible] ... غلام شیر خان ... [illegible]

[illegible] ... ساخته است لاجرم ... [illegible]

[illegible] مقام واقع شد که اگر احتیاج بکومک باشد فوج دیگر بمدد فرستاده شود و مقارن این حال خبر رسید که قلعه

مفتوح گردید و راولیا ... جوگیان برآمده راه آوارگی پیش گرفت و بهادران لشکر منصور ... [illegible]

مستخلص ساختند بالجمله از انجا ... تشریف برده صادق خان را با فوجی بجهت تنبیه و تادیب متمردان ... [illegible]

... گذاشته رایات عزیمت بلدة البرکه اجمیر برافراشتند و چون باجمیر نزول سعادت اتفاق افتاد

بروضه علیه خواجه معین الدین چشتی قدس سره العزیز تشریف برده لوازم زیارت و مراسم داد و دهش بتقدیم رسانیدند و ...

... دامن محتاجان عرصه خاک ریختند و از انجا موکب اقبال برسم یلغار متوجه دار الخلافه گردید و در قصبه ... راجه

... که عازم ملازمت بود بسعادت زمین بوس دریافت و حکم شد که راجه بگجرات شتافته تحقیق جمع و تنقیح مهمات آن ملک

نموده بمقتضای عدالت بی شائبه اغراض نفسانی جمع بسته نسخه منقح بدرگاه خواقین پناه آورد و چون قصبه ... مضرب

خیام سپهر احتشام گشت خواجه جهان و شهاب الدین احمد خان که از دار الخلافه باستقبال شتافته بودند بدولت

آستان بوس سربلندی یافتند و بعد از ورود به قصبه ... حکم فرمودند که جمعی از بهادران نصرت قرین که درین

یلغار ملازم رکاب ظفر نگار بودند نیزه و یا برچه بدست گرفته همراه باشند و شهنشاه گردون غلام در کمال شوکت و احتشام روز ...

بیست و دوم مهر ماه الهی موافق هشتم جمادی الآخر دار الاقبال فتحپور نزول دولت و سرور فرمودند حضرات عالیات و شاهزاده های

رفیع الدرجات بسعادت ملاقات آن حضرت معزز و مفتخر گردیده لوازم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و بتایید ایزدی سبحانه در همین

ایام ... جهان نوردی و جهان بخشی و جهان آرائی بظهور آمد و یک ماه بعد از رسیدن موکب اقبال راجه بهگونت داس که بجانب ...

شتافته بود و خدمات شایسته کرده بسعادت آستانبوس اختصاص یافت و امرا پسر رشید رانا را که الحال رانا است همراه بدرگاه آورده

در سلک فدائیان درگاه سلیمان جاه منتظم ساخت و راولیا   غلام شیر خان را که در تسخیر قلعه بدنگر دستگیر شده بود نیز بدرگاه معلی حاضر گردانید

مشمول انواع مراحم خسروانه گشت و شرح این ماجرا بطریق اجمال آنکه بتایید اقبال روز افزون راجه بهگونت داس قلعه بدنگر را فتح نموده راولیا مذکور را

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible]

[illegible] مظفرخان [illegible]

[illegible] خان [illegible] مستقر خلافت عطوفت داشت به مظفرخان فرمان رفته بود که هر جا رسیده باشند مظفرخان خود

متوجه دارالخلافه شود مظفرخان و خالدین خان و بیرکی خان و کولاسه و شاه قلی محمدی و خواجه شمس الدین و دیگر جاگیرداران

[illegible] خواجه شمس الدین خوافی گفت که در دستوره که از روی تحقیق معارف دانسته [illegible]

[illegible] مظفرخان بجهت امتحان آثار اقتدار ساخته و چون [illegible] که [illegible]

ممالک مالوه و گجرات رسیدند فرمان قضاجریان [illegible] دریافت که به میامن تائیدات ایزد سبحانه فتح گجرات بروفق مراد دولت

خواهان [illegible] روزگار خجسته آثار گردید و ارباب بغی و عناد بسزای کردار ناهنجار خویش رسیدند باید که امرای عظام سرحد

[illegible] مظفرخان شوند متوجه دارالخلافه شوند که عنقریب در پایه سریر سلیمانی بسعادت زمین بوس کامیاب

دولت جاودانی خواهند شد و ظهور این عطیه عظمی بر صدق قول آن زواختر شناس شهادت داد و در نوبه که مسند اعلی مستقل

به قدوم اقبال لشکر خاقان ممالک ستان رونق اسلامی داشت مظفرخان سعادت آستانبوسی دریافت بتعالی منصب

وزارت کل بلند مرتبه گردید لیکن در اندک فرصتی حوصله اش تنگی کرد و از منهج اعتدال قدم بیرون نهاد و برخلاف مرضیات

آنحضرت سلوک پیش گرفت در روزی چند از فراز پایه اعتبار افتاد و ارتفاع رایات همت به تسخیر بنگ

و بهار و انتظام لوازم این کار چون همگی همت جهانگشا و توجه خاطر صواب انتما مصروف و معطوف بر آن است

که جمیع هندوستان بلکه معموره جهان را از خس و خاشاک فتنه و فساد پاک ساخته زیردستان ستم رسیده را از آسیب

تعدی و تطاول ستم پیشه‌های قوی بازو در ظلال معدلت خویش آرامش بخشیده عالمیان را در مهد امن و امان آسوده و مرفه الحال

دارند در این ولا که خاطر فیض مظاهر از تسخیر ولایت گجرات و انتظام آن خود وا پرداخت فتح ممالک بنگ و بهار پیش نهاد همت

گردون عیار گردید و تا سلیمان کرانی حکومت آن ملک داشت از کمال فهمیدگی و پایه شناسی سررشته خدمت و اطاعت خاطر

[illegible] دولت ابد پیوند به ارسال عرائض و پیشکش ملک خود را از آسیب صدمات افواج قاهره محفوظ می داشت و چون نوبت

سلطنت بداود پسر او [illegible] رسید و کار بجوانان تجربه نادیده افتاد و سلسله اطاعت و خدمتگاری و رابطه اخلاص و فرمان برداری

از [illegible] خود سری [illegible] پیش گرفت بالجمله چون موکب جهان گشا مستقر خلافت نزول اقبال فرمود و تشکیل تدبیر تنبیه

[illegible] که اهتمام نواره بعهده کاردانی او حواله بود به آن صوب تعیین شد و فرامین باسم منعم خان خانخانان

[illegible] کار [illegible] خان [illegible]
لودی [illegible] لعل [illegible] خان [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] افغانان [illegible]
[illegible] خان و گوجر خان [illegible] اسمعیل [illegible] داشته [illegible] احکام
[illegible] سلیمان [illegible] ساخت [illegible] لودی [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] لودی [illegible] سلیمان
[illegible] منعم خان خانخانان استمداد کومک نموده [illegible] خان خانان [illegible]
[illegible] لودی آمده [illegible]
بسهولت میسر شود و چون دار الخلافه آگره از ورود موکب جهان ستانی رونق آسمانی یافت حقیقت ولایت بنگ و بهار
[illegible] اقبال رسید و راجه تودرمل و لشکر خان میر بخشی بشرحی که نوشته شد بکومک منعم خان تعین شدند
[illegible] خدمت و جانسپاری بر میان جان بسته لوازم سعی و اهتمام قدم [illegible] جد و جهد بانجام رسانند
و راجه [illegible] گذار آب [illegible] مقامی که مجمع دریای گنگ و گودی [illegible] منعم خان ملحق گردیده و در اندک فرصتی لشکر عظیم فراهم
آورد و ترتیب افواج بدین نسق قرار یافت قول باهتمام منعم خان خانخانان و جمعی از بهادران نصرت قرین [illegible]
و در برانغار مجنون خان و بابا خان با سائر قاقشالان و در جرانغار محمد قلی خان برلاس و قیا خان و اشرف خان و در هراول
خان عالم و میرزا علیخان و چندی از دلاوران عرصه نبرد کار طلب گردیدند و راجه [illegible] لشکر [illegible] لشکر خان و بعضی از ملازمان خان
خانان را از آب گذرانیده و نظام که با فوجی از افغانان تیره رای قدم جلادت پیش نهاده در برابر لشکر منصور قلعه ساخته بود تاب
مقاومت نیاورده فرار نمود و در اینوقت [illegible] قلی و چندی که نزد لودی رفته بودند آمده نمودند که لودی با داود صلح کرده [illegible] حضرت
بعداوت داود و جمیع افغانان سپاه بجهت یکدل و یکرو شده با استعداد تمام روی ادبار بمقابل افواج فیروزی آثار نهاده آمد
مجملی ازین تفصیل آنکه داود [illegible] گوجر مردم کاردان نزد لودی فرستاده پیغام نمود که ترا بجای سلیمان می دانم و اگر بجهت
[illegible] اعتدالی که از من بظهور آمده خاطر خود را گران ساخته باشی حق بجانب تست و من بتقصیر خود قائلم الامر چنین وقتی
که افواج بادشاهی به تسخیر این ملک هجوم آورده اند وظیفه نمک خوردگی و ادای حقوق آنست که کمر همت بسته با فیلخانه و توپخانه
و خزانه سلیمان بمقابل عساکر گیهان شکوه متوجه شوی بالجمله لودی بتسویلات و تزویرات گوجر و فتلو از راه رفته
صلح کرد و فوج انبوه با خود همراه گرفته روبروی لشکر منصور آمده قلعه ساخت اگرچه این خبر باعث برهم خوردگی خاطر بعضی از کوتاه
اندیشان شد اما امرای فیروزجنگ دل بتائید ایزد سبحانه بسته و از باطن قدسی مواطن حضرت خاقانی استمداد همت
نموده متوجه دفع مخالفان برگشته روزگار گردیدند و هر روزه بر کنار دریای سون بهادران از جانبین بر آمده کارزاری می کردند و
پیوسته اولیای دولت بر مخالفان کوتاه همت غالب می آمدند از انجمله روزی لعل خان بدخشی با [illegible] از آب گذشته بر سر
غول مخالفان تاخت و دست بردی شایسته نموده چهار کشتی از انها گرفت و بسیاری از اعادی دولت بگرداب فنا فرو رفتند
و پسر لعل خان در راه اخلاص جان نثار گردید و مقارن این حال خبر کشته شدن لودی رسید برین نهج که چون لودی بمقابل عساکر
گیهان شکوه صفوف نکبت مآثر خود را آراسته داود نیز متعاقب او خود را رسانیده در منزل جلال خان کدهوریه فرود آمد

[illegible] ساختند [illegible] از کلمات خود که از اصول [illegible] مصلحت ملکی بمیان داشت [illegible]

[illegible] و بعد از او انقضای [illegible] رسید و نشنود و داد [illegible] بر خاست [illegible]

[illegible] شمشیر [illegible] داشت [illegible]

[illegible] افغانان [illegible] بجمیع سرداران لشکر

[illegible] اتفاق [illegible] جواب [illegible] در دو [illegible]

ما سوای [illegible] ساختن کار [illegible] رسید [illegible] عساکر [illegible]

و کمر [illegible] افواج افغانان [illegible] بحصول [illegible] ملک [illegible] ساخت [illegible] اقبال [illegible]

افغانان [illegible] دولت [illegible] سلیمان [illegible] و اسمعیل [illegible]

اتباع و لواحق او و غیره که [illegible] منعم خان آوردند و خان [illegible] از آب سون گذشته متوجه پتنه شد چون [illegible]

در لشکر افغانان [illegible] راه یافته بود اگر عساکر فیروزی ماثر بیک جلو می راندند در کمال سهولت و آسانی کار با تمام میرسید لیکن

منعم خان مراعات حزم و احتیاط نموده مقرر ساخت و بعد از این مردم جبه پوشیده سوار شوند و در سر منزل [illegible] لشکر خان

[illegible] شتافته جای [illegible] عساکر اقبال منتشر [illegible] اطراف [illegible] قلعه ساخته خندق زده

[illegible] کوچ بر کوچ متوجه شدند [illegible] با وجود فراوانی لشکر و کثرت آلات حرب و نهایت استعداد و

از غایت بیدلی و کم همتی بقلعه پتنه تحصن جستند و منعم خان با سائر امرای فیروزی نشان قلعه را محاصره نموده بتقسیم ملچارها

فیروز شدند و عرضه داشتی مشتمل بر تشریح سوانح اقبال و تائیدات حضرت ذو الجلال بدرگاه سپهر اشتباه ارسال داشتند ذکر

ختنه شاهزاده بلند اقبال وارث ملک و اقلیم سلطان سلیم چون

عمر طبعی شاهزاده بلند اقبال بچهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید بقانون بزرگان دین و آیین و صنادید سلف آن زمان

کار خانه ختنه و دقیقه‌شناس کمالات باطن را به تحصیل علوم ظاهری و اکتساب فضائل صوری مکتب نشین

ساختند و مولانا میر کلان هروی که بکمال دانش و سلامت نفس و تهذیب اخلاق و سیمت زبان آراستگی داشت بمعلمی

آن سلاله دودمان خلافت خلعت امتیاز پوشید و از سوانح این ایام تعین افواج قاهره بجهت تنبیه و تادیب متمردان

زمین داران معتبر صاحب جمعیت است و در مابین گوالیار و سرونج که بر سمت ولایت مالوه واقع است راه زنی

و تمرد پیش گرفته بتجار و سائر مترددین آسیب میرسانید بنابران سید محمود خان با جمیع سادات بارهه و انبوهه

بسرا و تعین شدند و سادات داد شجاعت و دلیری داده شمشیر های نمایان زدند بضرب تیغ [illegible] عقده بار بسیاری

از کفار شقاوت آثار بقتل رسید و آن ولایت از قرار واقع بعمل درآمد و بعد از آن نزدیکی بیانه عمر سید محمود خان بپایان رسید گذشت

و از وقائع این سال رسیدن میر محسن رضوی است از دکن با عرضه داشت نظام الملک و پیشکشهای او و تفصیل

این اجمال آنکه چون در اول یورش گجرات محمد حسین میرزا خاک ادبار بر فرق روزگار خود ریخته بدکن رفت حکم شده بود که میر محسن

رضوی نزد نظام الملک شتافته بنصائح سعادت پیوند او را براه نیکو بندگی و اطاعت هدایت نماید تا آن

مایه سعادت را مقید ساخته بدرگاه معلی فرستد یا از حدود متعلقه خویش اخراج نماید نظام الملک اگرچه بتوفیق

اول بمتابعت او در ملک خود راه نداد و عرضه داشتی مشتمل بر نهایت عجز و نیاز مندی با پیشکشهای لائق مصحوب معتمدان

خود درگاه کیهان بارگاه در وصول داشت و از پیشگاه در نیول السعادت زمین بوس شرف اختصاص یافت حقیقت ولایت دکن از آنجا
بود واقف دیده بود بمسامع اقبال رسانید و بصورت تسخیر این ممالک در نظر دوربین خاقان سکندر آیین بسهولت و آسانی جلوه آرایی
چون رسید لاجرم همت حق بخشا متوجه تسخیر ولایت شرقیه بود منعم خان خانخانان را با دیگر امرای عظام و عساکر فیروزی اعتصام [illegible]
انفصال این امور و تجهیز قلعه [illegible] خاطر [illegible] داشته همراهی جهان [illegible] مقدم [illegible] ولایت دکن توقف [illegible] دیگر حوادث

توجه اشرف اقدس بزیارت روضه متبرکه علیه چون [illegible] و قلعه [illegible] و تسخیر ولایات شرقیه [illegible]
و مهم [illegible] خاطر قدسی مظاهر جهان پیرا نواگشت که افتتاح عقده این مرام بسعی والیای دولت صورت [illegible] آنگاه برای
ممالک کشا بیورش ممالک شرقیه تصمیم یافت و چون خاقان ستوده خصال در تحصیل این مهم [illegible] عالی [illegible]
مواطن بزرگان دین استمداد همت فرموده قدم در شاهراه مقصود می‌نهند لاجرم روز سه شنبه غره اسفندارمذ ماه الهی موافق [illegible]
شوال رخصت عالی بصوب اجمیر اتفاق افتاده در قصبه [illegible] میرزا کوکه [illegible] از گجرات رسیده بسعادت آستان بوس
مفتخر گردید و آنحضرت از کمال بنده نوازی قدمی چند بجانب میرزا رفته بدین مرحمت خاص پایه عزت او از [illegible]
و بیست و ششم اسفندارمذ ماه الهی حوالی اجمیر مخیم بارگاه اقبال شد و روز دیگر از [illegible] گروهی آن [illegible] بحسب رسم
آیین آن شهسوار عرصه صورت و معنی است قدم فلک سای را غبارآلود نیاز ساخته بزیارت روضه منوره توجه فرمود
و آخر های روز بدان بقعه عالی رسیده لوازم زیارت و مراسم نیازمندی بجای آوردند و ارباب احتیاج و سائر منسوبان
و مجاوران آن سده سدره مقام را برشحات سحاب مکرمت سیراب امید گردانیدند و چون راجه تودرمل [illegible] خدمت [illegible]
تعیین بود برای رام داس که بکاردانی و سلامت نفس اتصاف داشت و بمنصب دیوانی خلعت اختصاص [illegible]
مفتخر گشت که بدستور [illegible] راجه تودرمل سررشته جمع و خرج و طلب تنخواه را تا آمدن او مضبوط دارد

آغاز سال نوزدهم از ابتدای جلوس خاقان ممالک ستان

درین ایام سعادت فرجام موکب
گردون شکوه در دار البرکه اجمیر افاضه انوار رسیده بود و باطن قدسی مواطن پادشاه حقائق آگاه بنور انس در معرفت بود
بهار جان نگار با شکوه مسیحایی در رسید و مردگان عرصه خاک را حیات نو بخشید و ظاهر جهان چون باطن ارباب حال
طراوت و نضارت تازه یافت و نیر اعظم عطیه بخش عالم روز پنجشنبه هفدهم ذی قعده نهصد و هشتاد و یک هجری پرتو
نور به بیت الشرف حمل انداخت و سال نوزدهم از جلوس ابد قرین خاقان روی زمین بخرمی و نشاط آغاز شد و درین ولا که
همای چتر گردون سای بر خطه فیض اساس اجمیر سایه وصول انداخت چنان بمسامع جلال رسید که چندرسین پسر راو مالدیو
از کوتاه اندیشی و بیخردی سررشته اطاعت و فرمان برداری از دست داده راه مخالفت و ادبار می سپرد و قلعه سیوانه
که مستحکم ترین قلاع صوبه اجمیر است پناه روز [illegible] اندیشیده به استحکام آن میکوشید بنابر آن شاه قلیخان محرم و رای
رای سنگه و شمال خان و سلطان راتهور و کیشوداس پسران جیمل میرته وال و جگت رای پسر [illegible] سنگه و جمعی
دیگر از بهادران عرصه فیروزی به تنبیه و تادیب او نامزد شدند و حکم قضا مثال شرف نفاذ یافت که اگر آن سرگردان
دشت ادبار از کردار ناهنجار خود ندامت گزیده سر بر خط فرمان نهد بعواطف خسروانه استمالت ساخته همراه بدرگاه آورند
والا در استیصال بنیان حیات او کوشیده ملک او را پایمال عساکر اقبال سازند. بالجمله چون امرای عظام بحوالی شهر
سوجت رسیدند کله نیره رای مالدیو که در انجا می بود تاب مقاومت نیاورده بقلعه سیریاری که در شعاب جبال واقع است

پیاده بود افواج قاهره تعاقب نموده آن طعمه را شمشیر شدند و کسانی که از آنجا بدر آمده بکوه گریختند بشتافت و منصوران نصرت قرین کمر
بدستگیری ایشان بستند اکثر کشته و بسته گشتند و چون گجپتی صورت گرفتاری خود در آئینه حال مشاهده نمود دست بدامان ... گریخته و
بعضی از مردم معتبر لشکر منصور بدست گیر شد و اسب برادر خود را سپس داس و ... همراه ساخته خود جهت سامان بعضی
ضروریات بجهت آنکه گرفته و از آنجا ... شورشی عظیم رخ نمود چندری را ... یافت در مکان ... بندوبست و امراء
عظام ... شده و در ... از کشتن ... حسین بود ... شده فرنگی ... راجه لشکر
فوجی از مردم خود را بسر کرد و ... با ولایت تعیین نمود و چند رسین ... و سیداس را با فوجی از مردم خود کمک ... و شناو
... مردم راجه لشکر جوانی ... آخته ... سپاه دوست معطوف ... بودند ... با جمعیت فراوان
... گرفت و جنگ عظیم ... در طرفین مردم بسیار بقتل آمدند و ... و ... بر خاک هلاک
افتاد و منصوران درگاه ... بارگاه قرین فتح و نصرت شده و بسیاری از خون گرفتار ... تیغ بیدریغ ساختند
و چون خبر جنگ ... رسید بر جناح استعجال شتافت ولیکن پیش از رسیدن او اقبال روز افزون کار خود کرده بود
و بعد از شکست راول نیز بسلامت و ... آمده پسر خود را همراه امرا ساخت و افواج بجمیع مواضع متوجه تسخیر سواد شدند و چند رسین
قلعه را به ... ساخت ... سپرده خود آواره دشت ناکامی گردید و امرای عظام بجانب ... گذاشته مرحله ... تسخیر
فرمودند و چون خاطر ... از انتظام این صوبه پرداخت رایت مراجعت بمستقر خلافت ارتفاع یافت و بیست و یکم
فروردین ماه الهی موافق ... ذی الحجه بدار السرور فتحپور ورود موکب منصور اتفاق افتاد و در خلال این حال عرضه داشت منعم
خان خانخانان از ظاهر پتنه رسید خلاصه مضمون آنکه محاصره قلعه پتنه سخت به امتداد انجامید اگرچه بهادران لشکر منصور در
لوازم خدمت و مراسم ... امری ... جد و اهتمام بکار برده سر موئی به تقصیر از خود راضی نیستند لیکن چون یکجانب قلعه
دریا است ... آذوقه فراوان ... انجام قلعه داری از لشکر و توپخانه و فیلان نامی و خزینه وافر ... اتم ...
است محاصره ... صورت ... و ... موسم باران و طغیان آبها جریان سیلابها موجب پریشانی عساکر فیروزی ... شده
شده اگر رایات جهانگشا ... نصرت افزا سایه وصول بدین حدود اندازد ... ابواب مراد و سرودی روزگار دولتخواهان
بزودی مفتوح خواهد گردید و مقارن این حال خبر شهادت ... علیخان و پسر او بمسامع عز و جلال رسید که روزی بر سر مخالفان تاخته
کارنامهای شجاعت و دلاوری ظاهر ساخته بسیاری از مقهوران را بزخم تیغ جانستان بر خاک هلاک انداخت و خود نیز ...
شربت شهادت چشیده در راه اخلاص جانثار شد و خان عالم نیز ... بجانب ... تاخته ترددات نمایان نمود و چند
زنجیر فیل با دیگر غنایم بدست آورده سالماً و غانماً عنان مراجعت معطوف داشت و نیز بعرض رسید که حسن خان ... که از بهادران
لشکر مخالف بود ... سعادت از غنیم جدا شده در زمره دولتخواهان منسلک گشته و منعم خان خانخانان او را استمالت ...
نوازشهای ساخته سرکار سارن را جاگیر او مقرر داشته و او در لوازم دولتخواهی و تسخیر قلعه تدبیرات بکار می برد از جمله خاطر
نشان خانخانان نموده که بجهت تسخیر قلعه و استیصال مخالفان دو کار ناگزیر است اول آنکه دریای پن پن را بند شکست که درین
موسم سیلابهای گران آمده اطراف قلعه را فرو خواهد گرفت و در آن صورت محاصره متعذر خواهد بود دوم آنکه فوجی از بهادران
کارطلب به تسخیر حاجی پور تعیین نمایند که بیشتر آذوقه قلعه از آنجا میرسد منعم خان خانخانان بصواب دید او که بر آئینه مطابق معقول
بود خان عالم را به تسخیر حاجی پور مقرر فرمود ... در رفتن ... که ... از درگاه جهان پناه بهراولی این لشکر سرافراز شده

و گرد ناپاک آن خطه و رسید و در آن گشت شد و حاجی پور و زی جهاد و عقده تو فیق آنها در ما معصوم خان ... بندگان خدمت
دوست شکستن ... این ... شاه و ... اندک ... و ... این خدمت حسن انجام پذیرفت و با ... سنگی که از ...
میری تعلق ... بود و در ... اگر ... خواب ... غفلت ... و ... عقده ... از ... مفتوح گشت
هم چون حقیقت حال آگاه شد از نهایت عجلت ... در میان ... افغانان ... به آن ... پیش گرفته ...
شناخت با ... در این هنگام که ... خاطر اشرف ... ممالک شرقیه ... بود از ... اعظم خان خانان و شرح ...
... کلک بیان گردید آن ... تعمیر ... که بندگان اعلی حضرت باچندی از ...
... عالی ... و ... عزت ... نشسته ... در یا ... متوجه شوند و دیگر عساکر اقبال ...
و طول ... و ... تات عالی نوع نوع و حرف ... براه خشکی منزل بمنزل می رفته باشند و درین تاریخ شیخ ابو الفضل ...
... این ... سلطنت ... شیخ مبارک ... و شیخ مبارک مردی بود در ... فضائل صوری آراسته و در گوشه
... افاده و تدریس علوم ظاهری مشغول اگرچه ... این ... کلان او شیخ ابو الفیض فیضی تخلص که از ... اشتهار ...
... بسعادت ... بود و در ... تالیف فضائل و کمالات شیخ ابو الفضل معروض ...
گردید که در اکتساب علوم معقول و منقول ... طبع و طلاقت لسان پایه بلند و فطرت عالی دارد و نیز بحکم اشرف بدولت
زمین بوس ... عزت بر افراخت و تفسیر آیة الکرسی را بنام اقدس موشح گردانیده دست آویز ساخت لیکن ... عدم
استعداد سفر درین یورش ... سعادت همراهی باز ماند ... هنگام مراجعت موکب گیهان شکوه در گوشه آگره ...
روزگاری ... و صعوبت ... اقبال ... فتح پور نزول اجلال فرمود کوکب طالع او ...
... اوج عزت و کامگاری ترقی و تصاعد نمود چنانچه مجملی از آن در جای خود نگاشته کلک بیان خواهد شد و درین هنگام ...
... خان خانان آمده شرف ملازمت دریافت بندگان حضرت بجهت زیاده ... و ... گولی از گجرات ...
قاسم علیخان نزد خان خانان فرستادم ... خان ... لشکر این ... کبری ... و ... داشته با انواع
خاطر ... پیش آمده جاگیر لائق تجویز ... خان از بلند فطرتی بودن و گرفتن جاگیر راضی نشده ... خانخانان
درخواست گناه او نموده بدرگاه معلی ... فرستاد و مقارن این حال ... فیل از غنائم ... بدرگاه رسید
و از انجمله فیلی گنج رتن که ... ظاهری و باطنی ... داشت و اصل حلقه خاصه شده و در ... موکب جهانگشا متوجه
تسخیر ولایت شرقیه بود ... عرض رسید که پسران اختیار الملک در گجرات اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانیده اند
لاجرم خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش را که ولایت گجرات ... او مقرر بود و مشمول ... تفقدات و ... ساخته ...
گجرات فرمودند و خود بدولت و اقبال ... در یا متوجه تسخیر ولایت شرقیه گردیدند و حکم شد که اردوی بزرگ ... منعم خان
از راه خشکی روانه شود و آن ... بود ... طبیعت ... تقصیر گذشته چنانچه باید ... بود و قبول ...
نمود ... از صواب ... و ... از نظر رحمت ... و خدمت ... میرزا یوسف خان ...
نهضت موکب جهان کشا به تسخیر شرقی دیار و فتح قلعه پتنه و صوبه بهار چون خاطر فیض ... از انتظام ممالک ...
ترتیب عساکر فیروزی ... دار الخلافه شهاب الدین احمد خان مقرر فرموده روز شنبه
... ماه الهی موافق نهم صفر در ساعت سعادت اثر با شاهزادهای والا گوهر ... متوجه ولایت

مشرف شده بود و درین هنگام خدمت [illegible] بر او مقرر و خدمت [illegible] منصب [illegible] عطای [illegible]
[illegible] که در [illegible] اقبال [illegible] بودند درین [illegible] آمده [illegible]
زین خان کوکه شهباز خان [illegible] محمد خان [illegible] میرزا [illegible] خان [illegible] عبد الله خان [illegible] لقب خان
[illegible] خان [illegible] حکیم [illegible] شیخ عبد النبی صدر قاضی یعقوب [illegible]
[illegible] که در [illegible] نظر [illegible] اعظم [illegible] اول [illegible]
[illegible] کشتی [illegible] چون موسم برشکال [illegible] آب [illegible] دریا [illegible]
چند منزل کشتی [illegible] در موضع [illegible] مورد [illegible] گردید [illegible]
[illegible] شده [illegible] آن [illegible] ساخت [illegible]
ساخته [illegible] مورد [illegible] چون موکب اقبال [illegible] کشت [illegible] آمد [illegible]
[illegible] آب [illegible] کشتی در ان روز غرق شده [illegible] خاصه [illegible] رسیده در خلال این حال [illegible] خان
از [illegible] خانان آمده حقیقت [illegible] و استیلای عساکر [illegible] انبساط [illegible]
اولیای دولت گردید و درین روز حضرت خاقانی [illegible] خان [illegible] فرمودند که [illegible] و جهان [illegible] رسیده که [illegible]
[illegible] مستولی گشته و [illegible] و [illegible] رعایا و [illegible] اوقات میگذرانند چون وقت
منقضی آن بود [illegible] از خوالی [illegible] بیگ [illegible] و [illegible]
[illegible] خانخانان فرستاده و [illegible] قرب وصول رایات اقبال به امرا رساند و در حوالی [illegible] اردوی بزرگ که [illegible]
میرزا یوسف خان [illegible] می آمد بموکب منصور ملحق گشت و درین راه همواره آنحضرت مجلس های پادشاهانه [illegible]
[illegible] بساط عشرت [illegible] صحبت های خوش [illegible] و اکثر اوقات میر شریف برادر نقیب خان کتاب [illegible] را باواز حزین
[illegible] می خواند و شهنشاه صورت و معنی [illegible] ده چشم حقیقت بین را [illegible] اشک [illegible] و چون موضع [illegible]
از [illegible] مورد رایات منصور گردید عرضه داشت خانخانان و دیگر امرای عظام رسید که [illegible]
[illegible] و [illegible] افتد [illegible] خواهد بود و صورت تسخیر این ملک [illegible] جلوه مراد خواهد نمود لاجرم حکیم الملک و اخلاص خان
و جمعی از معتمدان خاص در خدمت شاهزاده [illegible] رخصت یافتند و [illegible] تائیدات
غیبی [illegible] آیات فتح و فیروزی [illegible] برافراشتند و [illegible] این عزیمت [illegible] فتح ولایت [illegible]
مسرت بخش خواطر اولیای دولت گردید و در [illegible] فتوحات [illegible] بود که منهیان عالم غیب بگوش ارباب [illegible]
[illegible] می رسانیدند و شرح این داستان اقبال آنکه در اوراق سابق ذکر یافت که محب علی خان و مجاهد خان [illegible]
[illegible] تسخیر [illegible] رخصت یافتند و چون سلطان محمود خان [illegible] مخالفت پیش آمد
و قلعه [illegible] را مضبوط ساخته همت به تسخیر برگماشته به محاصره آن [illegible] و سلطان محمود نیز در لوازم قلعه داری
و شرائط استحکام آن سعی موفور بظهور آورد و لیکن از اقبال روزافزون خانخانان [illegible] در ان قلعه قحط عظیم
بهم رسید و سلطان محمود با وجود فراوانی غله [illegible] مراعات حزم و احتیاط نموده اول [illegible]
[illegible] که در قلعه [illegible] ایام فراهم آمده بود بمردم قسمت کرد و خوردن آن [illegible] گشته علت و با شیوع

[illegible] ایشان را از طرف [illegible] ز مردان جان‌نثار [illegible] پوست [illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] مقدم [illegible]
[illegible] محب علیخان و مجاهد خان [illegible]
[illegible] پیشکش بندگان حضرت [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible] درگاه [illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible]
و چون میر [illegible] بهکر رسید مجاهد خان قلعه [illegible] محاصره [illegible] محب علیخان [illegible] مجاهد خان [illegible]
[illegible] میر [illegible] آورده [illegible]
[illegible] میر تنگ شده [illegible] گرفتار [illegible] خواجه مقیم [illegible]
بخشی که از درگاه [illegible] به تعیین بود محب علیخان [illegible] و نصایح در مقام قباحت نمی‌آورد [illegible] که قلعه را
واگذارد و میر قلعه را متصرف شد لیکن محب علیخان و مجاهد خان از چنین ملک معمور دندان طمع نمی‌توانستند کند و بودن [illegible]
مشکل بود [illegible] میر کیسو [illegible] مقبول قرار داد که مجاهد خان بجانب [illegible] شده و محب علیخان [illegible] عیال و توابع [illegible]
[illegible] بهکر [illegible] آن ملک را بحیطه تصرف آورد و بعد از آنکه
مجاهد خان و محب علیخان موجب قرارداد عمل نمودند میر جمع کثیر را [illegible] بر سر [illegible] بیگم فرستاد و آن عورت [illegible]
حویلی خود را استحکام داده [illegible] پیش آمد [illegible] چار دیوار خانه خود را نگاه داشت تا آنکه مجاهد خان
[illegible] خود را رسانید و مردم میر کیسو را شکست داد و سه ماه دیگر آن طرف آب او بود تا وقتی که بهکر به ترسون محمد خان مرحمت
[illegible] برادران او حسب الحکم به آن صوب رفتند میر کیسو [illegible] و بجد می‌خواست که قلعه را مضبوط سازد و چون [illegible]
کاری نمی‌توانند ساخت از آن اراده باطل ندامت گزیده قلعه را به برادران ترسون محمد خان سپرد گویا آب و هوای آنجا
بالخاصیت چنین است [illegible] میر کیسو [illegible] سر رشته سخن [illegible] داستان
[illegible] چون میرزا یوسف خان وارد [illegible] اردوی بزرگ [illegible] حکم شد که هر جا کشتیهای پادشاهی لنگر انداز
[illegible] که محاذی آن باشد [illegible] و روز دیگر آن حضرت بر فیل مبارک قدم سوار شده و از آب عبور فرمودند
[illegible] آن حضرت [illegible] فیل [illegible] با وجود تندی آب و طغیان دریا همه [illegible]
گذشتند و از غرائب اتفاقات آنکه در اثنای آب گذشتن ماهی جسته بر زانوی آنحضرت آرام گرفت و شگون گیران
حقیقت شناس به فتح و نصرت تفاؤل گرفتند و در این راه [illegible] شکار [illegible] از کشتی بر آمده به شکار
جرگه خوشوقت می‌شدند چنانچه روزی چیته‌ها را [illegible] آهو [illegible] آن آهو از جنگ چیته خلاص شده راه سلامت
پیش گرفت و در نوبت دیگر چیته آن آهو را شکار کرده بر زبان الهام بیان گذشت که چون چیته‌ها را آهو می‌گذاشتیم به خاطر

جهان بیرتو انداخت که درین شکار را بخواد از عالم غیب جلوه گاه ظهور رسید صورت حال از زبان قیاس فرمایند اکنون بخاطر میگذرد
که او درین مرتبه اسیر سرپنجه قضا و قدر خواهد شد و باز دیگر اقتضای الهی شکار [illegible] است و قضا [illegible] آنچه بر زبان الهام بیان گذشت
بر وفق آن از حکمت آباد عالم بظهور جلوه نمود و شرح تفصیل آن در جای خود نگارش کلک وقایع نویس خواهد شد و هم درین ایام
بسید میرک پسر سید عبد الکریم جزری حکم شد که تحصیل آمدن حال انها بطریق جفر استخراج نماید و مهیای عجب این حرف بر زبان
قلم وا نمود ه پردۀ دل اکبر از بخت همایون ه [illegible] ملک بگشت [illegible] عزیب [illegible] که در بنگاله [illegible]
دار الخلافت [illegible] استخراج نموده بود و این حرف برآمده ه گرچه باشد لشکرت جرار و بخت و طالعت نیک باشد
فتح و نصرت در قدوم شهریار ه و چون گذر [illegible] بحضور بارگاه عز و جاه گردید عرضه داشت منعم خان خان خانان [illegible]
فتح [illegible] بود [illegible] مضمون آنکه جمعی کثیر از افغانان بسرکردگی عیسی خان نیازی گرد آمده شوره و فتنه برپا کرده لشکر [illegible] مخالف
[illegible] ناکان [illegible] و جنگ عظیم در پیوست و دیگر مرحله عساکر اقبال جوق جوق مردم کومک [illegible]
[illegible] و مقهوران تاب مقاومت نیاورده [illegible] هزیمت [illegible] عیسی خان خود [illegible]
جنگ [illegible] عیسی خان بدست یکی از غلامان لشکرخان کشته شد و خاقان گیتی ستان عرضه داشت خان خانان [illegible]
[illegible] بلند اقبال ارسال فرمودند که باعث افزایش خاطر گرامی گردید و چون [illegible] دو سه [illegible] از اعمال [illegible]
[illegible] گردید [illegible] عرضه داشت منعم خان رسید التماس نموده بود که از امتداد محاصره و کثرت [illegible]
اسلحه سپاه و آلات حرب اکثر ضایع و ابتر شده اگر درین وقت از قورخانه خاصه امداد رسد بجا خواهد بود [illegible] عز قبول
یافت و حکم شد که اقسام آلات حرب و انواع اسلحه بسرعت تمام بعسکر عالی رسانند و چون حوالی قصبه منیر مخیم بارگاه جهانستانی
شد میر غیاث الدین علی نقیب خان حکم فرمودند که مبلغی وافر از خزانه عالی گرفته بمنسوبان مزار منوره شیخ شرف الدین احمد
بن یحیی منیری و [illegible] حوالی آن آستان و سایر محتاجان قسمت نماید و شیخ یحیی پدر شیخ المشار الیه [illegible] است و از اعاظم
اولیای هندوستان و [illegible] فرد و [illegible] میرسند گویند شیخ را آرزوی فرزند [illegible]
بملازمت شیخ شرف الدین ابو علی [illegible] شتافت و آن دانای رموز الهی نقش این خواهش از لوح خاطر شیخ خوانده مژده
فرزند خوش وقت گردانیده فرمود که چون بظهور این عطیه غیبی کامیاب گردد بهمنامی ما موسوم سازد و شیخ در تکمیل نفس
و تهذیب اخلاق پایه بلند دارد و بسا مطالب تصوفی را بعبارت منقح در رسالات تحریر کشیده و کتاب [illegible] معدن المعانی
و کنج لا یخفی و شرح آداب المریدین از زوائد ذات خاطر فیض مظاهر ایشان است و سه مجموعه مکتوبات که به بعضی از عاملان
و مریدان خویش نوشته اند یکی متضمن صد و پنجاه مکتوب و دیگری مشتمل بر صد ملاطفه و دیگری محتوی بر [illegible]
شیخ معاصر سلطان محمد تغلق بوده و در بدایت حال پیوسته در کوه [illegible] بسر برده ریاضات شاقه کشیدی تا آنکه [illegible]
بشرف ملازمت شیخ نظام الحق والدین رسید و به اشارت ایشان بخدمت شیخ نجم الدین فردوسی شتافته [illegible]
آورد و بمراتب بلند عروج نمود بالجمله چون رایات کشورکشا بموضع شیرپور [illegible] ورود اقبال [illegible] راجه تودرمل سعادت
آستان بوس دریافت و حقایق عساکر منصوره مشروحاً معروض داشت و در باب آمدن منعم خان استمزاج نمود حکم
که زیاده از دو کروه باستقبال نیاید و دیگر امرا در مرحله خود بخدمت مرجوعه قیام نمایند همان شب راجه رخصت معاودت
یافت و هم درین ایام عرب پسر هاشم خان که خالی از جوهر ذاتی و رشدی بود به نیابت پدر خود در درگاه خدمت می نمود

[illegible] بنگاله [illegible] ملک [illegible] و در [illegible]

[illegible] فتح آن [illegible] اقبال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عالم چون روز اعدای دولت تیره و تار گشته [illegible]

[illegible] آن [illegible] افتاده [illegible] فتح [illegible] اقبال و صدای [illegible]

[illegible] دولت [illegible] ساعت سعود [illegible]

و جلال [illegible]

[illegible] محمد تقی خان [illegible] خان [illegible] خان [illegible]

در این [illegible] سعادت [illegible] دولت زمین بوس [illegible] مجلس [illegible]

و دیگر امرای فوج فوج [illegible] سجدات عبودیت بتقدیم رسانیده مورد [illegible]

کشور ستان اطراف قلعه را [illegible] تسخیر حاجی پور که در فتح قلعه دخل عظیم [illegible]

[illegible] اهل علم شاهی [illegible]

شایسته [illegible] متوجه تسخیر آن شوند حاجی پور در محاذی پتنه واقع است و دریای گنگ بعرض دو کروه [illegible]

هزار جوش [illegible] از آنجاست و همدرین روز ایلچی داود بوسیله خان خانان سعادت کورنش یافته

[illegible] اقبال خان خانان خالدین خان نزد داود فرستاده پیغام گذارده بود که هنوز سررشته صلاح از دست

نرفته فکری بحال خود باید کرد و تیشه بر پای دولت خویش نباید زد و باعث چندین هزار خون ناحق نباید شد [illegible]

[illegible] یکی از اعیان خود را مصحوب خالدین خان بدرگاه فرستاده در لباس حیله [illegible]

معروض داشت که از تقصیرات گذشته نادم و پشیمانم و لودی که مرا باین روز نشانیده بود بسزای خود رسید اکنون سر بر خط

اطاعت و فرمان نهاده امیدوارم که قدری از این ملک بمن مرحمت شود که روزی چند در تلافی تقصیرات سابق کوشیده

[illegible] آستان بوسی سرفراز گردم و چون مصدر جرائم عظیمه شده ام بالفعل باحراز دولت ملازمت جرأت

نمیتوانم نمود حضرت خاقانی در جواب فرمودند که اگر باطن او از فروغ صدق روشنی دارد و زبان او با دل موافق است

[illegible] توهم و مخاطره روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهد که از آنچه در مخیله او نگذشته باشد به تفقدات

و تلطفات شرف اختصاص خواهد یافت و اگر محض کذب و دفع الوقت است یکی از این سه شق باید اختیار نماید تا جان

و مال و ناموس چندین هزار کس عرضه تلف نگردد اول آنکه ما و او تنها بعرصه جنگ قدم نهاده با یکدیگر مبارزت نمائیم [illegible]

الهی و تائید آسمانی هر که نصرت یابد ملک از آن او باشد و اگر باین جرأت همت او یاوری نکند یکی از مردم خود را [illegible]

[illegible] دیگران امتیاز داشته باشد اختیار نماید و ما نیز یکی از [illegible]

تا این هر دو هر که ظفر یابد فتح از آن جانب باشد و اگر بر این هم قرار نتواند داد یکی از فیلان جنگی خود را انتخاب نماید تا [illegible]

[illegible] بجنگ و مقرر ساخته از این عنوان [illegible] غالب آمده [illegible] لوای [illegible] بود و حسین بیگ [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] این حال [illegible]
همت بهادران [illegible] فتح شد و تفصیل این اجمال آنکه چون [illegible] رسید که [illegible] حاجی پور [illegible]
[illegible] خاقان گیتی ستان [illegible] حاجی پور [illegible]
[illegible] بیگ مقرر بود اگرچه [illegible] بهادران [illegible] خان [illegible] کار [illegible] بهادری و [illegible] از این عرصه کارزار [illegible]
[illegible] آتش قتال [illegible] گرم [illegible]
کار طلب [illegible] خان [illegible]
آتش خونی [illegible] اقبال روز افزون حملهای [illegible] مردم [illegible]
بودند که حصار حاجی پور فتح شد و فتح خان پسر [illegible] خان که از سرداران عمده بود [illegible] از مخالفان [illegible]
روزگار در عرصه کارزار [illegible] رخت حیات بساحل نجات رسانیدند و بعضی [illegible]
[illegible] آتش زدند و جان عالم [illegible] نمایان کرده [illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] رسید [illegible] جان عالم [illegible] و اکثر از بهادران کار طلب را دست همت بکار رسید و این فتح که
[illegible] ممالک [illegible] بود [illegible] فتح قلعه پتنه بکلید اقبال خاقان گیتی ستان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] و چون ظلال فتح و اقبال بر مفارق بهادران قلعه کشا افتاد و شعشعه انوار عظمت و
شکوه [illegible] رونق دیگر در عساکر فیروزی [illegible] پدید آمد [illegible] جهت از یکدیگر گوی سبقت
[illegible] دولت افاغنه نزدیک رسید و مقارن اینحال حاجی پور
که [illegible] دولت مفتوح شد [illegible] مست باده غرور [illegible] قدم
سعادت [illegible] اطاعت و فرمان برداری [illegible] در مقام ضلالت و جهالت ایستاده تدبیری بجهت نجات خود
[illegible]
[illegible] بنگاله پیش گرفتند [illegible] خان که عمده دولت او بود با جمعی فیلان و عموم سپاهیان از دروازه
[illegible] شورشی و وحشتی در قلعه پدید آمد افغانان سررشته تدبیر و صلاح از دست داده
نمی دانستند [illegible] بعضی از اضطراب و هول جان در آن تاریکی دریا را از کشتی تمیز نکرده غریق بحر فنا گردیدند
و بعضی که خود را بکشتی انداختند از هجوم مردم با کشتی فرو رفتند و جمعی انبوه بجهت تلاش برآمدن پامال کثرت و ازدحام
گردیدند و طائفه که راه بیرون شدن نمی یافتند خود را از برج و دیوار بخندق انداخته بگوی نیستی فرو رفتند و در آن
شب که [illegible] اقبال اولیای دولت بود از کثرت شور و شغب تحقق حال از قرار واقع منکشف نمی گشت چندی صورت
شبخون در آئینه توهم [illegible] می نمودند و بعضی [illegible] گریختن [illegible] برهم خوردگی مخالفان بر لوح یقین می نگاشتند
بعد از زمانی مشخص شد که حقیقت کار چیست و آن شهسوار عرصه اقبال بر فیل [illegible] که از فیلان خاصه بمزید جرأت و حسن صورت
[illegible] رفتار [illegible] سوار دولت شده در آن دل شب عزیمت تعاقب [illegible] همت عالی
[illegible] خان فرق خدمت بر زمین ادب نهاده معروض داشت که تا نور افروزی آفتاب عالمتاب توقف موکب جلال

از لوازم حزم و احتیاط است و چون پرتو انوار فتح و فیروزی برنگ روای وجود اعدای دولت گرد و ادبار
رای جهان آرا انداخته شهر پتنه بسهولت گشاده آمد نخست خان خانان بنزول سعادت گرد پرچسپ آن رو و به بلده پتنه
طراز نزول سعادت بر تحصن بلده انداخت و غنایم موفور از فیلان نامی و اجناس نامحصور بتصرف اولیای دولت درآمد
و بعد از انتظام مهمات و استحکام قلعه بر اسپ بر نشسته بیلغار که همراه طوایل خاصه بود سوار شده با فوجی از بهادران شیر صولت
متعاقب گوجر که خلاصه فیلان را همراه گرفته بدر رفته بود ایلغار فرمودند و حکم شد که خان خانان اردوی بزرگ را
به آهستگی می آورده باشند و چون موکب اقبال بسر پای پن پن اتفاق افتاد عنان عزیمت بدست توکل سپرده
سواره از دریا گذشتند و ملتزمان رکاب فیروزی نیز متعاقب آنحضرت بی تامل و توقف اسپان را در آب انداختند
با وجود جوشش و خروش دریا و طغیان آب میامن تائید غیبی دامن حیات هیچکس از موج بحر فنا تر نشده و همه در سایه
سلک عزت بسلامت گذشتند و قریب قصبه دریاپور که تخمیناً سی کروه مسافت بوده باشد عنان باز و جهلان
بازکشیده و چون شب بود و طغیانی بر روی روزگار اعدای دولت افکنده مراعات خاطر ملتزمان رکاب اقبال فرموده
در کنار آب دمی به استراحت اتفاق افتاد و مجنون خان و شهباز خان و چندی از امرای کارطلب بکارفرمایی
تعیین نمودند اگرچه گوجر درین ایلغار گرفتار نشد و بصد جان کندن سری بسلامت بدر برد و در آن سراسیمگی
و اضطراب با جمعی کثیر در دریای پن پن غریق بحر فنا گردیدند و دویست و شصت و پنج زنجیر فیل بتصرف اولیای دولت
درآمد و این فیلان اکثر بهمین صورت و سیرت از آسیمگی داشتند و در آن شب که موکب دولت در کنار دریای
گنگ نزول اجلال داشت چند کشتی مملو از اسباب و اموال بر سبیل تحفه برای اقبال در حوالی معسکر اقبال
بدست و غنایم موفور بتصرف مجاهدان عرصه کارزار افتاد و از آنچه عموم خلائق وارد و بازاری را در سر
راهها و گذرهای آب بدست آمد زیاده از احصای شمار است بالجمله چنین لشکر آراسته که بکیفیت و کمیت مثل
آن بحرها و قرنها سامان نتوان نمود بتائید اقبال روزافزون بنوعی ویران و ابتر گردید که مافوق آن متصور
نباشد و چنین پسر عدلی از نیرنگ طالع تنبیه پیوسته بود بدست افتاد و بعضی خان خانان بیاسا رسید و در نیوت
از خان خانان و سایر امرا اکنکش خواستند که هر کدام در خور استعداد و دریافت خویش صلاح دولت و صوابدید
وقت بموقف عرض رسانند جمعی چنان لائق دانستند که تا گذشتن موسم باران درین ملک توقف فرموده به انتظام
و استحکام ولایت مفتوحه باید پرداخت و این گلبن نوشکفته را از خس و خاشاک مخالف پاک باید ساخت و بعضی بران
رفتند که بی تامل و توقف متوجه تسخیر بنگاله باید شد تا غنیم را فرصت بخود پرداختن و جمع ساختن نشود حضرت خاقانی
از فروغ باطن و غیب دانی برکنکاش ثانی تحسین فرموده عزیمت تسخیر بنگاله پیش نهاد همت عالی ساختند و منعم خان
خان خانان با بسیاری از امرای نامدار و بهادران جلادت آثار دیگر جوانان جانسپار که شمار آن به بیست هزار سوار
میکشید به تسخیر بنگاله رخصت یافت و جاگیر ازین مردم در صوبه بهار مرحمت شد و راجه تودرمل که همه جا مصدر خدمات
پسندیده گشته بود بعلم و نقاره امتیاز بخشیده برافقت خان خانان تعیین فرمودند همچنین دیگر ملازمان عتبه اقبال که در آن
لشکر مقرر شدند فراخور استعداد و شایستگی خویش بمناصب بلند مراتب ارجمند شرف ازدیاد یافتند و اسامی آنجماعت
آن لشکر بدین تفصیل است محمد قلی خان برلاس مجنون خان قاقشال تتا خان اشرف خان خان عالم شاهم خان

پیمان را به تورالی لشکرخان [illegible] خان جهانگیرخان [illegible] سلطان [illegible] حسین خان [illegible] یوسف خان
قطب خان [illegible] شاهی [illegible] متعلق [illegible] خواجه عبدالله [illegible] خان [illegible]
و بعد [illegible] عساکر و انتظام [illegible] رخصت [illegible] حکم شد که میرزا یوسف خان [illegible]
سابق [illegible] بهرنگ [illegible] ظاهر [illegible] میرزا [illegible] تسخیر قلعه [illegible]
پیش [illegible] قلعه [illegible] عظیم که در [illegible] رفعت [illegible] خود [illegible]
[illegible] آن [illegible] بسیار [illegible] محتاج [illegible] حسن [illegible]
چون [illegible] کوهی [illegible] آسمانی دعوی همسری می نماید [illegible] جبین فلک [illegible]
[illegible] آن قلعه [illegible] است که [illegible] آن ممکن نیست [illegible]
الات قلعه گیری [illegible] آن محال [illegible] خان [illegible] در تصرف [illegible] خان [illegible]
[illegible] آن رخصت یافت و مظفرخان که [illegible] تقصیرات سابق بود [illegible] سعادت کورنش [illegible]
[illegible] شد و حاجی خان [illegible] سال [illegible] شمس الدین [illegible] خان [illegible]
[illegible] کارزار [illegible] فرمودند و چون همت جهانگشا از انتظام این لشکر [illegible]
منزل کوچ فرموده [illegible] کشمیر [illegible] وصول موکب منصور [illegible] اتفاق افتاد و در آن روز از کشتی فرود آمده منزل میرزا یوسف خان
[illegible] رونق آسمانی بخشیدند روز دیگر صادق خان نیز [illegible] از اردوی معلی رخصت یافت که در [illegible] و انتظام [illegible]
تمام [illegible] نماید که [illegible] پایمال نشود و مردم [illegible] منزل موکب ظفر [illegible]
[illegible] متوجه [illegible] روز [illegible] رسیدند و شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] سعادت ملازمت [illegible] گردیدند و سایر [illegible]
[illegible] اختصاص [illegible] بکمال [illegible] حزم و احتیاط روزی چند [illegible]
[illegible] جلال [illegible] حال [illegible] تنظیم و تنسیق ممالک مفتوحه توجه فرمودند تا ولایت بهار و سایر آن دیار از [illegible]
[illegible] ولایت بنگاله نیز بسهولت میسر شود و قضا را در این چند روز [illegible] رسید که قاسم خان [illegible]
و مجموع جمعی از [illegible] بجهت بهار [illegible] اعلام [illegible] آن [illegible] سلطنت
[illegible] علاء الدوله [illegible] از [illegible] کار [illegible] رخصت فرمودند
و حکم شد که [illegible] خان و سایر جاگیرداران آن صوبه [illegible] فتنه و آشوب [illegible] همت [illegible] کار [illegible]
شده [illegible] تمام آن [illegible] گردانیدند و [illegible] بهار از [illegible]
[illegible] ایام [illegible] صادق خان است [illegible] سعادت کورنش [illegible]
یافته [illegible] میرزا یوسف خان [illegible] تعیین فرمودند که [illegible] سرکرده [illegible]
[illegible] خان که از [illegible] روزگار بود [illegible] امواج [illegible]
[illegible] صادق خان [illegible]
[illegible] حکم شد [illegible] سعادت کورنش [illegible] متوجه [illegible] ملازمت [illegible]

معاودت نمودن موکب منصور به مستقر خلافت و رسیدن مژده فتح ولایت بنگاله

چون خاطر قدسی از انتظام ممالک بهار و دیگر ولایت مرحمت پذیرفت و رنگ سلطنت از التیام یافت و در ساعت مسعود
دوازدهم مهر ماه الهی نهضت عالی از جونپور اتفاق افتاد و بلکه از عنایت یزدان شکوه که فتح بنگاله ... شده بود قدسی دل
گران بود که در وقت مژده فتح بنگاله مسرت افزای خاطر قدسی مآثر گردید و مجملی از این تفصیل آنکه چون افواج قاهره نعمان منعم
لشکر از گنگ گذشت ... به تیغ ... اولیای دولت مفتوح گشت و افغانان منهزم ... صدمت لشکر منصور نیاورده
بی جنگ راه فرار پیش گرفتند و بعد از آن ... تصرف اولیای دولت درآمده راجه ... و ازو کرد
... ست و پوران ... راجه گنید و ... سران آمده خانخانان را دیدند و از ... اطاعت ... آورده
... مضبوط گردید ... بهار گل پور ... کالوی جنگ ... تصرف اولیای دولت درآمد و چون موضع ... سوده
... گشت ... که اسمعیل ... در آن ... خانخانان ... وارد ... لشکر ... قلعه ...
استحکام داده ... از آنجا ... تمام زمین ... است ... لشکر منصور ... نهایت ... شد
... دروازه ملک بنگاله است از یکطرف او کوه ... کشیده که صعود بران از آنجا ... است و جانب دیگر ... کنک ... تال
وارد و بیان آن قلعه مستحکم واقع است امرای ... آراسته در افتتاح این عقده دشوار ... برگذار ... و بعد از گفت و
شنود بسیار ... زمینداران رای همه بران قرار گرفت که از میان ولایت ... راجه ... نهانی ... اگرچه ... چاره
... سواران ... مشکل است اما سواران جریده بهر حال می توانند گذشت و مناسب آنکه فوجی از بهادران ... دست
بدان راه شتابند و فوجی دیگر از همین راه راست متوجه شوند ... که پای همت مخالفان از جای برود لاجرم منعم خان ...
را با بسیاری از بهادران کار طلب به آن صوب تعیین فرمودند و قیا خان با فوج شایسته بهمین راه راست شتافتند و منعم خان
با ... لشکر در جای خود بود که ابواب فتح و فیروزی بر چهره مراد اولیای دولت خداداد گشاده شد ظاهرا جمعی از ... خانخانان
... نموده بیشتر از افواج خود را ... رسانیده اند و مقارن آن آغا قیا خان با فوج آراسته ... آمدن منعم خان
... با فوج دیگر از راه ... بلند آوازه ... و یکبارگی ارکان همت مخالفان تزلزل پذیرفته سررشته تدبیر و ثبات از
دست ... و سراسیمه راه ... پیش میگیرند روز دیگر خانخانان صفوف آراسته خود را رسانیده منعم خان ... اقبال ...
... و دشت ... بیاس اقبال روزافزون مفتوح گشت و چون مژده این فتح ... منعم خان و دیگر ...
... عز و جلال رسید خاقان بلند اقبال ... شکر ایزد متعال تقدیم رسانیده فرمان استمالت به امرا ارسال داشته به انواع
نوازش و مراحم سرگرم فتوحات بی اندازه ساختند و ... خان ... و جمعی دیگر از ... دست ... نوش
رسیده مشمول عواطف بیکران گردیدند و از علوم ظاهری و تهذیب اخلاق بهره تمام داشت و از مخصوصان و مصاحبان
میرزا محمد حکیم بود و ... سعادت ازلی ... همت عالی ... فطرت بلند ... خدمت ... جهان ... دولت
ملازمت سربلندی یافت و چون نواحی ... بارگاه کیوان شکوه گردید ... داشت منعم خان خانخانان ...
عز و جلال رسید که داود آواره دشت ادبار شد و ... اقبال روزافزون خاقان ربع مسکون افواج ... بلاد ... ملک
بنگاله که مرکز ولایت بنگاله و حاکم نشین است ... و تفصیل این مجمل آنکه چون گدهی مفتوح گشت داود ... صدمات عساکر
نصرت ... سراسیمه از راه دریا بجانب ساتگانو ... ادبار ... شاید ... و ... خود را ... ساخته ...

از راه [illegible] فراهم آورده عنایت رفت و اسپ [illegible] خاقان [illegible] باستقبال [illegible] کشیده و استیلا
بر اکثر ممالک مفتوحه جنت مکانی [illegible] چون [illegible] جهان [illegible] داشت [illegible] جلال [illegible] شاه [illegible]
آگاه [illegible] از زبان قضا ترجمان [illegible] شاه عباس [illegible] فرموده فرمان [illegible] خاقان [illegible] دیگر [illegible]
مرسل [illegible] بساط [illegible] پرداخته متوجه دارالخلافه شده [illegible] از سوانح این ایام رحلت خواجه جهان است
[illegible] سرای [illegible] اشرف [illegible] آسمانی [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] بالین [illegible] جنت [illegible] اعظم [illegible] حوالی لکهنو سفر آخرت
گزید و چون [illegible] درباب افغان [illegible] حسین خان [illegible] عارضه [illegible] از سعادت ملازمت [illegible]
محروم مانده بود [illegible] زمین بوس دریافت و چون [illegible] دارالخلافه نزول موکب کیهان شکوه اتفاق افتاد
عزیمت طواف مزارات مقدسه دهلی و اجمیر پیش نهاد خاطر حق شناس گردید و از همان منزل آگره راه [illegible]
متوجه دار البرکه دهلی شدند و در آن سفر سعادت لوازم زیارت و نیازمندی و شرائط تعظیم و حق [illegible] بتقدیم رسانیدند
و مجاوران آن بقاع مقدسه و سائر مستحقان را به نذورات و تصدقات بهره ور ساخته بسحاب مکرمت غبار احتیاج از چهره حال
فقرا و مساکین [illegible] شستند و از راه نارنول بقصد زیارت روضه [illegible] منوره [illegible] فیض اساس اجمیر شدند و چون حوالی نارنول
مضرب خیام سپهر احتشام گشت خانجهان از لاهور رسیده در شکارگاه سعادت رکاب بوس دریافت و باقسام عواطف
و مراحم شرف اختصاص گرفت و [illegible] خان اعظم میرزا عزیز کوکه نیز از گجرات آمده بدولت آستانبوس سعادت جاوید
اندوخت و بجلائل عنایات و نوازش چهره عزت برافروخت و موکب گردون [illegible] بمبارکی و فیروزی بدار البرکه اجمیر نزول اقبال
فرموده خاقان [illegible] مراسم زیارت و نیازمندی بتقدیم رسانیده مجاوران و سائر مستحقان را به انعامات و ادرارات بهره ور
گردانیدند درین ایام که خطه اجمیر منور [illegible] پادشاه صورت و معنی رونق آسمانی داشت رای [illegible] از قلعه [illegible] بدرگاه
معلی آمده عرض نمود که چند [illegible] در حدود جودهپور شورش انداخته عساکر اقبال که بتسخیر [illegible] اشتغال دارند چنانچه باید
بدفع آن [illegible] نتوانند پرداخت که اگر فوجی دیگر [illegible] تنبیه و تادیب او تعیین شود مناسب دولت خواهد بود رای [illegible] خلعت [illegible]
یافت و حسب الالتماس او طیب خان و [illegible] بیگ [illegible] ترکمان و خرم خان و عظمت خان و [illegible] با فوجی
از غازیان عرصه همت به استیصال آن برگشته حال مقرر شدند و بعد از وصول عساکر اقبال چند [illegible] تاب مقاومت نیاورده
از [illegible] الشعاب جبال [illegible] های دشوار کشیده و بهادران نصرت قرین [illegible] همت بکوهستان نهاده مقهوران
را [illegible] و بسیاری از کفار شقاوت آثار علف تیغ آبدار شده و البقیة السیف [illegible] آن برگشته روزگار
آواره دشت ادبار گردیدند و غازیان فیروزمند [illegible] شده [illegible] از [illegible] بدرگاه
معلی [illegible] جرأت [illegible] معدلت [illegible] عبرت دیگران حکم شد که [illegible] چند
در زندان [illegible] محبوس باشند و چون خاطر [illegible] از انتظام [illegible] خان اعظم را [illegible] تفقدات [illegible]
بخشیده بحکومت و حراست ممالک گجرات رخصت [illegible] و موکب [illegible] بصوب دار الخلافه
نهضت اقبال فرموده حکم شد که از دار البرکه اجمیر تا مستقر سریر خلافت در هر کروه چاهی پخته و مناری بجهت علامت
کروه اساس نهند و سراهای [illegible] مسافران [illegible] که درین راه شکارگاه شده [illegible] تازه [illegible] آن بادیه سعادت

با انصاف و سیرت معدلت بیم رسید و خاقان مسعود خصال سلطان دولت و اقبال در ساعت سعادت سالو عبد الاضحی فرخنده
قدم به نزول اجلال شمس سعود از شرف وقایع که در زمان سمت ظهور یافت اساس عید خجسته است و آن جماعتی که
آنچنانکه مشتمل بر جمله ایوان رفیع گردید پادشاه حقایق آگاه شبهای مجیده زان فرخنده محفل به جشن […]
بایوس سیر سعود طبقات انام از مضطراهی روزگار و […] سعادت حال از خواص و عوام در جوانب
محفل بهشت آیین مجتمع آمده و این را این مرسوم […] مرحمت الهی یافتند و در ضمن جنب حقیقت
و معرفت گرفته نشسته و اهل دانش از شیخ سحاب کشف نفس با مناسب بهر البتیه گی و به حکم اشرف
سفر ان صاحب طرازت سواره و طلب اهل استحقاق بوده و در آن شب متبرکه سرکرام […] انسما وت
ادراک محفل سرافراز ساختند و ضابطه چنان قرار یافته بود که در ایوان سمت شرقی ایوان […] عظام
و امرای کرام سعادت حضور اختصاص گیرند و در ایوان جانب جنوب فضلا و حکما و ارباب دانش شرف
صحبت فیض منقبت مستفید گردند و در ایوان طرف مغرب سادات عالی درجات و اهل نسب منسوب باشند
و در صفه شمالی صوفیان صافی باطن و اصحاب حال بزم حقیقت گرم دارند و همواره ارباب ظاهر اشکال
خود را در عرض بیان جلوه داده از روایات صحیح و فاذکر نمود فتوحات […] بجواب شافی
تسلی بخشیدند و اصحاب باطن چراغ افسرده خود را شعله شمع معرفت روشن میساختند و با نکات بلند سخنان
دقیق از حقایق و معارف بر زبان معجز بیان که ترجمه احکام ایزدی است سرگذشت و کرسی صحبت […]
خویش بهره ور میشدند ه ساقیان لب او چون شراب اندر دهند + هوش گویند گوش را آن جامع
کن ساغر […] و بدین وطیره شبها زنده داشته مرده دلان روزگار را به نوشش وارد سحر عاطفت حیات
جاویدی بخشیدند و از سوانح این ایام آمدن خواجه شاه منصور است از بنگاله بدرگاه سپهر بارگاه بوکالت
منعم خان خانخانان بن از بن جاگیر خانخانان در صوبه بهار بود چون بمیامن اقبال روز افزون خاقان ربع
مسکون ممالک بنگاله مفتوح شد خانخانان خواجه شاه منصور شیرازی را که دیوان سرکار او بود به درگاه معلی
فرستاده التماس نمود که جاگیر من در آن صوبه تنخواه شود و خاقان ممالک ستان ملک بخش ملتمس او را به قبول
مقرون داشته جاگیر خاطرخواه مرحمت فرمودند و خواجه شاه منصور در این ضمن جوهر فطرت و کاردانی خود
را و ترتیب مشکل پسند آنحضرت جلوه داده رواج ضابطه قطع و تقسیم جمیع ممالک محروسه
و تعیین عمال سجالمصالحات که کنایت از کروری باشد. چون همگی نیت حق اساس خاقان
حقیقت شناس مصروف و مطبوعت بر آنست که کافه بنی نوع انسان در ظل معدلت آسوده بوده رعایا و زیر دستان
که ودایع بدایع آفریدگار […] مرفه الحال و فارغ البال زندگانی نمایند و بیامن آثار عدل و احسان
ولایت معمور و سپاه موفور و منسوبان دولت ابد مقرون کامیاب و مسرور بوده باشند و در قسمت مواجب
ستم شریکی و تفاوت پست و بلند مرعی ندارند و اگر احکم عالی از حکمن عدالت شرف ارتفاع یافت که چون در
آغاز جلوس بر اورنگ خلافت متصدیان اشغال دیوانی جمع قصبات و قریات از عشر از نواقع بموافق حال حاصل
نوشته اند شتر گربه بسیار روا رود و جمعی از نویسندهای راست قلم را بضبط تمام ممالک محروسه را […] نسبط در آورده

جمیع مستوفیان [illegible] که [illegible] رسانند و در زمان سابق جریب [illegible]
[illegible] تفاوت [illegible] ارباب [illegible] حکم شد که [illegible]
[illegible] اتصال [illegible] رعایا [illegible]
[illegible] تحصیل [illegible] ولایات گجرات و صورت و بهار و بنگاله [illegible]
[illegible] داشته بود [illegible] کابل و قندهار [illegible] کشمیر [illegible]
[illegible] داخل [illegible] هر کدام [illegible]
[illegible] یافتند و جمیع [illegible]
[illegible] خدمت [illegible] سرداری مناسب قرار داده حکم علوفه نقدی شد که
خود را اصلاً تفصیل از خزانه عامره مبلغ نقد یا باشند و چون بعضی امرا و منصب داران در نگاه داشتن سپاهی داد و اهمال
می کردند مدد خرج بسیار می گرفتند و نوکران کمتر نگاه می داشتند [illegible] آگاهی [illegible] سپاهی [illegible]
سپاهیان ضابطه داغ مقرر شد و منصب از ده باشی تا پنج هزاری قرار یافت و هر کدام را علوفه تعیین فرموده
و [illegible] مقرر شد که منصب دار اسپ و فیل خاصه خود را اول بداغ رسانند سپاهی اگر لایق سه اسپه باشد سه
اسپ و اگر لایق دو اسپه باشد دو اسپ و اگر لایق یک اسپه باشد یک اسپ بداغ رسانند و همین طور هر کدام را علوفه
مقرر شد و اسپان را پنج مرتبه قرار داده اول عراقی دوم ترکی سوم یابو چهارم تازی پنجم جنگله و از ضوابط پادشاهی که درین
ایام رایت ظهور برافراشت تعیین واقعه نویسان است شانزده نفر از نویسندهای راست قلم که بحسن فهم و شایستگی خدمت حضور آراستگی
داشتند بخدمت واقعه نویسی خلعت امتیاز پوشیدند و حکم شد که هر کدام یک شبانروز آنچه در مجلس بهشت آئین بگذرد در قید کتابت آورده
جمیع احکام را برساله و معرفت شخصی که بعرض آن روز باشند تحکم بخشند و مدار سر رشته احکام بر واقعه نویس نهاده آمد که تا داخل واقعه نشود سر
و یادداشت بمهر ارباب عمل نرسد معتبر نباشد و از مخترعات این ایام تعیین چوکی نویسان است که جمیع منصب داران و احدی که در
کشیک [illegible] خود حاضر شوند تصحیح نویسند و قبوض علوفه که از خزانه عامره تنخواه یابند به تصدیق و مهر او معتبر باشد و یکی مجملی از سوانح

بنگاله و مبارزت خانخانان بداود و افغان و شکست دادن او بتائید ملک منان

چون بعنایت ایزد سبحانه
ملک وسیع بنگاله تسخیر اولیای دولت درآمد و داود [illegible] ادبار [illegible] سلیمان و بابوی منکلی با دیگر افغانان
بجانب کهوره گهات آواره شدند و خانخانان باتفاق راجه تودرمل تانده را جریده بتصرف آورده بتنظیم ممالک مفتوحه همت گماشت و محمد قلیخان
برلاس را با خواجه عبدالله و محمد قلیخان توقبایی و نیابت خان و قمر خان و مقبول خان و [illegible] بیگ و دیگر مبارزان عرصه [illegible]
بتعاقب داود تعیین فرمود و [illegible] بابا خان جباری و میرزا بیگ و خالد بن [illegible] از صوب کهوره گهات و [illegible] فوجی [illegible]
فتح آباد [illegible] رخصت نمودند که سرحدها را مضبوط ساخته رعایا و زیردستان را از آسیب ستمگاران محافظت
نمایند و درین وقت خبر رسید که [illegible] از درگاه معلی فرار نموده بود از راه گجرات و دکن [illegible] آمده [illegible] لاجرم راجه
[illegible] خان و نظر بهادر و ابوالقاسم تمکین با فوجی از بهادران بدفع او همت گماشتند و بتائید آسمانی مصدر خدمات و فتوحات
عظیمه شده [illegible] آورده [illegible] گردانیدند [illegible] ناکامی کشید و اولیای دولت [illegible] نصرت و اقبال [illegible]
[illegible] شدند و [illegible] کهوره گهات [illegible] سلیمان منکلی [illegible] ملک [illegible] شد و غنایم

بوزن به تعریف اولیا رسید و دوهفته در آمده و این فوجیان منصوران بسیر جرم تنبیه برگردید و سعادت این حال محمد برخانی سب گشت
و محمد جان بخود و جمعی از جهت گشتند او و تعقیب علیم بود عدد برشورش که گشتند و راجه از نوابی ثالثه مع آشنا امرا بود و بجهت
و به جنگ بحال بلاک انشا و نیز بشکنند مرا بیجه فرار دادند و آوارگی پیش گرفت چون این شورش نیز وقت
بررسید که چند از میان ولایت رزه بر جنگ مناسب رفته و آشوب گرم مساعد است ظاهرا از ادبار کنند شد و دو رفته بود
بیگر کار نتوانند ساخت از اتفاقات حسنه حجت میان آشنا خوب بر بنیاد و چند به ناکامی معاودت نمود راجه تو دل
از استماع این سانحه بعزم دور حضرت دل قوی که همت به راجه او بیت نظر بهادر و ابو القاسم نمکین و محمد جان بیک سلطان آدم
گوهر را امام قلی جولک و بابل کمتری و جمعی را الطرق منقلاد رخصت فرمود نام بر دما مسلک حزم و احتیاط را از دست داده و دو حضرت
و چند بجز برسد انها رسیدت و محمد جان و بار جال و چندی دیگر از دلاوران عمده صد شهامت خونبها ناخته جان نثار گردیدند
ناگزیر راجه افواج ترتیب داده خود کمک لشکر پیش شتافت و چند تاب مقاومت نیاورده بار دیگر در ولایت بهار کشید
اندراجه محمد دو عنان متوجه پیش رو آشوب فرو نشست و ابواب فتنه و فساد مسدود گشت محمد قلیخان برلاس که با افواج
اساس متقابل داوود تعیین شده بود چون به سبب کثرت سپاه و سانحه سید مخالفان بی دست و پا گشته بطور اولیه شتافتند
دولت به ملازمت ساتگام در آمده به انتظام آن صحرا و همت گماشتند و درین هنگام راجه نیز با افواج شتافته بود راهی ساخت
و عزیمت اولیه و استیصال داود پیش نهاد همت گردانید و محمد قلیخان پیش راجه متوجه پیش شد و چون قصبه مید بود
افواج منصور گشت باقتضای اجل محمد قلیخان رخت هستی بعالم جاودانی کشید از عوارض آنکه در عین صحت و شدت رسیدن گوکاملا
عارضه ضعف و بیماری ظاهر شد و رفت انتظار برهانی خود زده فرو رفت و هیچ گونه سببی آگهی بغیر از رسیدن داقت معلوم
نشد لیکن بعضی حس بر بد اندیشی یکی از خواجه سرایان او می نمودند و العلم عند الله بالجمله بعد از وقوع این سانحه تدبیری
به اراده قوی ظفر قرین راه یافت و جمعی که از خان خانان گرانی خاطر داشتند و قیا خان را که غالب از آشفتگی رجاعی بود
گرد به سر از دادند که از راه چهارکنده متوجه بنگاه شوند و استیصال چنید که بر سر راه واقع است وسیله دریافت
او عاودت کوکنش سازند و هر چند راجه تودرمل خواست که به مقدمات بیم و امید ضبط مردم نماید نتیجه بر آن مرتب نشد
ناگزیر سنه عیان شد خان خانان فرستاده از حقیقت حال آگاهی بخشید و صریح نوشت که چاره آن کار منحصر در فرستادن
یکی از عمدهاست با مبلغی که انشد که شاید به تطمیع توسلی و فعلی این مردم را آرام توان داد چون عرضداشت راجه
بمسامع جلال رسید مبلغی معتد به مصحوب لشکر خان ارسال داشته شاهم خان و خواجه عبدالله و جمعی دیگر از بهادران
کومک تعیین شدند و از آمدن لشکر خان با خزینه و چیزی که نام برده شد بعد تسکینی در عرصه همت آنها
راه یافت و انتظام درآرد و بهم رسید و امرای عظام با استیصال داد و همت بسته با اکراه و اجبار مردم
را همراه گرفتند و دانکه در ادای سجال تباه روزگاری گذرانید از اختلال لشکر منصور و اختلاف رای
سرداران قوی دل شده به یاوری جهان خان که از جانب او حکومت اولیه داشت به قصد جنگ معاودت
نمود و عساکر ظفر قرین از راه بردوان و مداران کوچ به کوچ به حیطور رسید اما راجه از صفحه پیشانی بعضی مردم نقش
ناراستی و عدم استقامت همت میخواند و از درماندیشی و پیش بینی دغدغه عظیم داشت که مبادا در روز کار
کج روی از اینها بظهور رسد اگر درین حال خان خانان خود به عساکر منصور لحق سازد یکن که مردم از اندیشه تباه بازآیند

دافواج را از انتظام شایسته دست داده با هجوم در ولایت باطل جمعی بر خانخانان نوشته اند که خان زمان از نوشته او بخود دیگر عضنفران ایل
بکار باهمی در روانه شهای باطل بود بیکاره رسید خاطر نشین بر لشکر باطل بود که در این اثنا فرمان قضا ترجمان از درگاه سپهر
احتشام رسید که چون مشایخ آسمانی آن قسم ولایت وسیع بتصرف اولیای دولت در آمدند نیازک همت در انجام آن کار
مصروف داشته دشمن را از بون تصور رسانند یکبارگی تفصای آن ملک از خس و خاشاک مخالف پاک شود با جمله خانخانان
به امتثال حکم اشرف عزیمت آن صوب را پیش نهاد همت ساخته با فوج شایسته داشتند و لائق جها که منصور و پیوست
و جمیع سرداران سپاه را خاطر نشان ساخته مقدمات تیمم او اسپید و ... مشغول دلدهی مردم فرمود و استیصال این گروه برگشته
حال در نظرها بسهولت جلوه داد و بعد از گفت و شنود بسیار قرار یافت که پیشتر شتافته جنگ اندازند در مقام یک گروهی
تقابل و تقبیل افتاد و این دو لشکر گران با یکدیگر در آویخته تردد ات نموده و بظهور رسانیدند و از جانبین نبرد آن عرصه پیکار
شیران بیشه کارزار دست بکار برده داد شجاعت و جانفشانی دادند تا آنکه روز جمعه بیست و چهارم اسفندارمذ ماه اسامی
مواقف بیست و ... قعده شکست بر مخالفان افتاد و فتحی عظیم نصیب اولیای دولت ابد قرین گردید و به شعشعه ظفر کار زنگ
وجود بسیاری از مقهوران سیاه روزگار زدوده شد و شرح این داستان اقبال آنکه چون عزیمت جنگ تصمیم ترتیب یافت
افواج برین نمط قرار گرفت قول بسرداری خانخانان رونق پذیرفت و لشکر خان و هاشم خان و محسن خان و بسیاری
از مجاهدان عرصه همت برافقت او ثبات قدم ورزیدند و در التمش شجاعت خان و قیا خان و خانزاده محمد خان پسر کوکه
علی خان بدخشی مقرر شدند و خان عالم و خواجه عبدالله و شیرویه خان و قمر خان و سید عبدالله و میرزا علی اکبر شاهی و
شاه طاهر بدخشی و شاه خلیل و طالب بدخشی و نیابت خان و میرزا محمد جلایر و خان قلی دیوانه و حافظ کوسه و شجاعت
در هراول کار طلب گردیدند و برانغار بشهامت و شجاعت خان و شاهم خان جلایر و محمد قلیخان توقبای و پاینده محمد خان مغول
و اعتماد خان و قتلق قدم خان و سید سمن بخاری انتظام گرفت و جرانغار به نیروی اشرف خان و راجه تودرمل و مظفر مغول
و یار محمد مغول و ابوالقاسم نمکین استحکام پذیرفت و داود مردود نیز افواج نکبت مآثر خود را برین جمله قرار داده که در
برابر قلب را بوجود ناسره خود تیره و تاریک ساخت و بدست راست سکندر برادر خانجهان و بدست چپ اسمعیل خان را
با بسیاری از مقهوران باز داشت و گوجر را با جمعی از مدبران هراول گردانید و تا سه بوز افواج در برابر یکدیگر نشسته هر روز
از جانبین بهادران برآمده نقد جرأت بر عیار همت میزدند و کارنامهای شجاعت بظهور میرسید و چون ستاره روبروی
عسالکر نصرت ... اولیای دولت بجنگ مبادرت نمی نمودند تا آنکه غنیم خیرگی کرده قدم پیشتر نهاد خانخانان نیز به اعتقاد و
اقبال روز افزون صفوف آراسته بدافعه او همت گماشت خان عالم از سرمستی باده تهور و شهامت سررشته تدبیر و حساب
از دست داده تیز جلوی نموده دور تر شتافت و خان خانان از بی راهی برآشفته جمعی را فرستاد که او را خواهی ناخواهی برگرداند
لیکن بهادران ایلچی دست بکار برده و قدم همت افشرده خود بهاتیر اندازی کردند و هنوز فوج هراول خود را جمع نساخته بود که گوجر
فیلان جنگی را که تمام غیرت ساده پیش برده داشته با بسیاری از افغانان فرو ریخت و چون قطاسهای سیاه و پوستهای بیر بر سر
و روی فیلان بسته بودند از رعب آنها اسپان فوج هراول یکبار رمیده روی باز پس کردند و هر چند بهادران عرصه همت
کوشش نمودند مفید نیفتاد و سررشته انتظام این فوج از هم گسیخت معهذا خان عالم که بر اسپ آزموده معرکه دیده سوار بود پای
همت افشرده داد دلاوری داد و بسیاری از افغانان را به تیغ صاعقه بار بر خاک هلاک انداخت ناگاه اسپش از زخم شمشیر

چراغ باشند و از پشت زین بر روی خوابید و مرد و بار گسستی دنیا فانی خود را بر آب گرفته ترددات نمایان ظاهر ساخت و در پیرو فوت
نیلی رسیده او را بر گرد و افغانان هجوم آورده و برجم صمصام خون آشام شربت خوشگوار شهادت چشانیده و به وصول جنات
جاوید یافت و باز خواب آنکه پیش از آن اینها جان خود بگذشته که از خاطر جهان بر آوری کلنگ که در پیچ مرصید شکار جهان فانی معلوم
و ارواح ستان متوقع ام که در مجلس بهشت آیین بیجر ترددات و شرح جان فشانی او را مسموع ساخته و خرسندی و رضامندی
خاطر اشرف بدست آرند بالجمله گوجر فوج هراول را پراگنده ساخته خود را بالتمش رسانید و بمجرد رسیدن این فوج را نیز برداشت
و جابرادو محمد خان مردانه و براه اخلاص جانفشان شد و گوجر بقلب رانده خود را بر فوج قول زد و منعم خان با لشکر خان حاجی خان
سیستانی و هاشم خان و دیگر بهادران پای همت افشرده همراهانه دلیری و جگر بخشی سرگرم کار ساخته اما بسیاری از مردم
را همت یاوری نکرد و خاک بی حقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته راه فرار پیش گرفتند و خان خانان را سر و گردن و دوش زخم
یا یان برداشت و لشکر خان و حاجی خان سیستانی و هاشم خان نیز زخمی شدند و با این حال خانخانان جلو باز نگرفته با خصم خود
در آویخت تا آنکه بعضی از خدمتگاران نزدیک جبرا و کرها عنان او را گرفته از معرکه بر آوردند و گوجر خان دستور تا اردوی لشکر
منصور رانده آمد و بیرانان و تاراج مشغول گردیدند و یقین افغانان شد که خان خانان بزخمهای عنیف برآمده رفته و افواج
پراگنده و ابتر گشته هر کدام بجانبی شتافته اند و از ین جهت مردم او در کمال بیباکی و جمعیت خاطر بی شائبه توهمی و تردد بی
تاراج اموال مشغول شدند و سر رشته انتظام فوج مخالف از هم گسیخت درین وقت قیا خان و تردی خان پسر او و خواجه عبد …
و … و سلیم خان و حاجی یوسف خان و شجاع بیگ و جبار قلی دیوانه و حافظ گوسه قابو دانسته بر مخالفان پریشان
جلو تاختند و آنها از فرصت دست جنبانیدن نشد و ناگاه تیری از شست قضا بگوجر رسید و بهمان زخم بر خاک مذلت افتاد
و دیگران سراسیمه روی بگریز نهادند و آب رفته بجوی باز آمد و جمع کثیر به تیغ مکافات قالب تهی ساختند و خان خانان که تا سه کروه
از جنگگاه دور تر شتافته بود از استماع این بشارت غیبی معاودت نموده بمیدان رزم آمد و در زین دار و گیر نقش جهان
نشست که داود در برابر فوج راجه تودرمل واقع شد و با آنکه خبر ویران شدن فوج خانخانان براجه تودرمل رسیده بود
آن اخلاص نهاد با دل قوی و عزم درست ثبات قدم ورزیده بدلدهی همراهان همت گماشت که از رفتن و بودن خانخانان
چه شد و چاکت پادشاه بلند اقبال آنحضرت بر سر دولتخواهان مخلد باد عنقریب بیاس … ولت روز افزون اعادی مقهور منکوب
خواهند شد و بابای کولابی و مقصود علی و میر یوسف آب بارانی و حسین بیگ کور و جمعی از مردان ناموس دوست خونبها تاختند
و ترددات پسندیده ظاهر ساختند و اگر چه شاهم خان جلایر که سردار فوج برانغار بود از سرگشتگی خانخانان قدری دل پای داد
اما سید محمد بخاری و چندی از بهادران جان نثار که رفیق او بودند قدم همت افشرده بر جرانغار مخالف حمله آوردند و بیاید
و کمانی غنیم را بر داشته بقتول رسانیدند و در وقتی که میان داود و راجه جنگ ترازو شده بود فوج برانغار بهمان فتح و ظفر
رسید و مخالفان را دست از کار باز ماند و یکباره سر رشته انتظام از هم گسیخت و داود در شکستن حیرت افتاد نه دل رفتن و نه پای بودن
داشت که ناگاه خبر کشته شدن گوجر باو رسید و ناگزیر خاک ادبار بر فرق روزگار خود ریخته بشتاب هرچه تمام راه فرار پیش گرفت و
بهادران لشکر منصور بتعاقب شتافته بسیاری از سرنشانرا علف تیغ انتقام ساختند و غنایم موفور بتصرف اولیای دولت
در آمد و بعنایت ایزد متعال بعد از چنان شکستی چنین فتحی روی داد و خانخانان قریب بمیدان فتح منزل گزیده و گرداوری
مقتولان و اسیران سعی بلیغ بظهور آورده هشت کله منار ترتیب نموده از همان منزل عرضداشت فتح مشتمل بر غرایب سوانح

[illegible] سلطان [illegible] داشت [illegible] بیمار [illegible] قتال [illegible]
[illegible] بحال [illegible] فرمان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] صحت یافت [illegible] مخالفت [illegible]
آغاز سال بیستم از جلوس ابد قرین خاقان سکندر آئین درین هنگام که اعلام اولیای دولت از [illegible]
[illegible] طاهر خان [illegible] اخلاص [illegible]
پیوست [illegible] بعد از انقضای [illegible] ساعت [illegible] روز جمعه بیست و هشتم ذی قعده سال
نهصد و هشتاد و دو هجری [illegible] سال بیستم از جلوس ابد پیوند خاقان [illegible]
سکندر [illegible] آغاز [illegible] از سوانح اقبال که در مطلع این سال رایت ظهور برافراخت ملاقات نمودن [illegible]
خانخانان [illegible] اختصار شرح این داستان بر سبیل اجمال آنکه چون [illegible]
[illegible] بصواب دید خانخانان شاهم خان جلایر و راجه تودرمل با قبول خان و محمد قلیخان توقبائی
و [illegible] بدخشی و [illegible] خان و شاه طاهر بدخشی و طالب بدخشی و بسیاری از بهادران [illegible] او
[illegible] در اثنای راه [illegible] جهان خان [illegible] پیوست و او راه ایران [illegible] داشت که بالفعل قلعه کتک را مضبوط ساخته
[illegible] که خود را [illegible] اگر لشکر پادشاهی باین جا رسد و استعداد جنگ نماید [illegible]
[illegible] قلعه کتک در آمده در استحکام آن کوشیده شود و باندک فرصتی جمعی از او باش [illegible]
[illegible] و انتظام [illegible] یافت و از استماع این خبر [illegible] ظفر [illegible]
[illegible] و راجه تودرمل هر چند بمقدمات بیم و امید در تسلی و تسکین آن جماعه سعی نمود مفید نیفتاد [illegible]
خانخانان صریح نوشت که [illegible] اقبال روزافزون استیصال غنیم نزدیک رسیده اگر با امید این مردم گذاشته
شود [illegible] که کار بدشواری کشد صلاح وقت در آن است که بی شائبه توقف خود را به لشکر منصور ملحق سازد [illegible]
[illegible] بسیار گذشته [illegible] خانخانان با وجود زخمهای کاری که هنوز صحت کامل نیافته بود [illegible]
[illegible] عزیمت [illegible] اعدای دولت نهاده [illegible] از رسیدن خانخانان در حصار حیرت افتاده سامان قلعه داری [illegible]
[illegible] راه گریز [illegible] عجز در آمده [illegible] نظام [illegible] تزویر و تطمیع ریش سفیدان اردو را بصلح راضی ساخت
[illegible] اتفاق نموده خان خانان را در مقام صلح آوردند اما راجه تودرمل که اخلاص او بیشائبه غرض بود با صلح
راضی نمیشد لیکن چون اعیان اردو با آنجانب بودند سعی راجه نتیجه نداد و خانخانان هاشم خان و قتلق قدم خان را او فرستاده ارکان
[illegible] استحکام بخشیدند [illegible] آمده تسلیم نوکری کند و فیلان گزیده که خود را [illegible] پیشکش لایق [illegible]
خود روانه درگاه [illegible] شهنشاهی نماید و بعد از چند گاه که مصدر خدمات پسندیده شود بدرگاه [illegible] سعادت [illegible]
داده [illegible] بنظر [illegible] بود [illegible] بقبول این شرط دست منت بر جان نهاده سعادت پذیر شد [illegible] اردوی [illegible]
[illegible] غره محرم نهصد و هشتاد و سه خانخانان جشن عالی ترتیب داد [illegible] خانخانان حاجی خان سیستانی را بطلب [illegible] فرستاد [illegible]
اساس [illegible] نهاده مجلس تکلف آراسته خود با اعیان دولت [illegible] رفته بر مسند کامروائی نشست [illegible]

او و در مجلس حاضر آورده خان خانان تا سر حکیم استقبال نموده مرده میدانی بر ساخت و انجمنی نموده آنچه پیشکش خان خانان
گذرانید بعضی نقود و اجناس کالا که گذرانیده بود در عمل مالکان درگاه شد مرحمت خانخانان شمشیر [illegible] بعد از عطفه
حضرت ظل سبحانی با خود دلگرم شیر مرصع و اسپ و زر مرحمت ملازمان [illegible] سرافراز گردانیده و اورا بسمت [illegible]
مستقبل که به شغل [illegible] توجه نموده [illegible] بعجلت بقدر رسانیده شیخ محمد [illegible] را [illegible] آن [illegible]
نامه از نقود بسیار بر رسم پیشکش روانه درگاه معلی شد و [illegible] وقت رخصت بعضی از عمال
به قبول و تقرب نموده و اکثر اعیان [illegible] اگرچه که اصلا دران مجلس حاضر نشده دیگر قبول کرده
گروه متفاوت بنگال خبر شورش گروه کهات رسید که جمعی از افغانان گشته و کار بر سر قاقشالان تنگ ساختند و آن [illegible]
چند دل باختی داده با اندک جنگی راه فرار پیش گرفتند و افغانان گروه کهات از تصرف شده تعاقب نمودند و [illegible] قاقشال
نامنده نگاه بازپس نکرده یک جلو راندند خانخانان از شنیدن این خبر بردی همت بدفع مخالفان نهاد و [illegible] اندیشه از آنجا
معصوم خان قاقشال را با فوجی شایسته بگهوره کهات فرستاد و غنیم را از عزیمت خانخانان و رسیدن معصوم خان پای همت
از جای رفت و مجال ثبات هر کدام بگوشه بدر رفتند و مجدداً آن ملک بحوزه تصرف اولیای دولت درآمد و خانخانان بهمان
فتح و فیروزی بسعادت نمود ذکر سوانح صوبه بهار و ارتقای پایه مظفر خان بار دیگر بجلائل عواطف
خاقانی داد گر در اوراق سابق سمت ذکر یافت که چون مظفر خان مصدر تقصیرات و مورد اعتراضات شده در
هنگام مراجعت رایات اقبال از فتح پتنه بجهت تادیب و آگاهی او بی آنکه سعادت کورنش دریابد از نمکیان فرحت خان صاحب خبر
به تسخیر قلعه رهتاس تعین فرموده بودند تا قدر تربیت و نوازش بادشاهی دانسته از گران خواب غفلت بیدار شود و
آن مخلص کاردان نیز نطاق خدمت بر میان بسته بصوابدید خواجه شمس الدین خوافی که از مصاحبان صلاح اندیش او
بود به تدارک تقصیرات گذشته کوشیده و پرگنه چوند و سهسرام را که مخالفان در تصرف داشتند به نیروی قدرت و شجاعت
انتزاع نموده جمعیت شایسته مستعد بهم رسانید درین وقت بهادر پسر هیبت خان از قلعه رهتاس برآمده خواست که
دست بردی نماید مظفر خان بقدرت و جلادت تمام بر سر او تاخته سزای لائق داد و غنیمت بسیار از نقد و جنس و فیل و اسپ
بدست او افتاد پس حکم اشرف [illegible] گشاده پیشانی به متابعت فرحت خان و محاصره قلعه رهتاس همت گماشت
و چون حقیقت خدمت او بمسامع جلال رسید فرمان جهان مطاع شرف ارتفاع یافت که اگر درین زودی تسخیر قلعه صورت
پذیر باشد میعاد قرار داده تعهد نامه را بدرگاه فرستند والا فتح قلعه را بوقت دیگر حواله نموده به تنبیه و تادیب افغانان صوبه
بهار که مجدداً بغبار فتنه و آشوب بر انگیخته اند متوجه شود مظفر خان در برابر عرضه داشت نوشت که چون اسباب قلعه گیری
بالفعل مهیا نبود حسب الحکم متوجه استیصال افغانان صوبه بهار شد امید که بیامن اقبال روزافزون خاطر از انتظام
آن صوبه وا پرداخته متوجه تسخیر قلعه رهتاس گردد و در اندک فرصتی باتفاق معصوم خان [illegible] و [illegible] بهادر جمعی از
ملازمان منعم خان که بضبط صوبه بهار تعین بودند ترددات شایسته نموده تمامی متمردان آنجا را بسزای لائق رسانیده
هر کدام [illegible] آواره شدند و آدم بنی و دریا خان کاسی گریخته بجانب جهارکند شتافتند و چون خاطر بالکل از انتظام
آن صوبه اطمینان یافت وکلای منعم خان عذر مقدم مظفر خان خواسته نگذاشتند که در آن حدود تصرفی بر آن
سازد مظفر خان که هنوز از درگاه جاگیر تنخواه نیافته بود ناگزیر پرگنه چوند و سهسرام را معاودت نموده در اثنای راه

چه بسیاری از افغانان بد نهاد بر این ولایت متصرف شده بودند مظفرخان به عدل و داد و دولت ابد قرین قلعه ... و
آن را بمحکم کرده و از لشکر منصور بسیار بر آورده بعد از چندگاه دیگر در صوبه بهار افغانان سر شورش بر داشتند و اکثر معصوم خان بهار
تمام مستعد بهار و پا در آن او نمودند مظفرخان بخدمت صاحب را اطلاع نظر داشته و سلوک گذشته از بهار بر آورده و در صوبه
آن رسیده شد و دیگر جنین تفصیل آنکه حاجی و غازی با امره و دیار ... جمعی افغانان در ولایت بهار کنند اسباب فتنه و آشوب
برای حاجم ... که در ... میان ولایت بهار و بهار کنار از جهد با دیگر فتنه و حرب شکست خورده بر بهار آمده
ایشان بر صوبه افغانان ... بر نوع عظیم شتافتند و مخالفان الحمای کوه بر ایشان ... شده در آن وقت ... صدر ا جهت ... و ...
... بجهت در این محاربه جنبا ... فوج عظیم ... شتافتند و در آن تنگنای کوه ... سر رشته انتظام از دست داده هزیمت یافتند
... صد نفر از جوانان کشته شدند و چون ... خان به ایشان نموده نوشته بود که لشکری ... با فوجی شایسته کومک
فرستاده و تا رسیدن او بجنگ مبادرت ننمایند امر توقف داشتند درین هنگام مظفرخان رسید و بلدی ... مردم کوشید
و بمقدمات همت بخش سرگرم کار ساخت و خواجه شمس الدین را با جمعی از دلیران رزم جوی تعیین نمود که پیشتر با ... مقابل
شتافته در وقتی که جنگ ترازو شده باشد از عقب غنیم در آید و خود با افواج آراسته بدفع معاندان همت گماشت و ...
... فوجی عظیم برای ... افتاد و بسیاری علف تیغ انتقام شدند و افواج نصرت قرین به تعاقب هزیمتیان شتافتند و
در حدود ... بور افغانان بار دیگر بجنگ مبادرت نمودند و از جانبین تردداتی شایسته بظهور پیوست و خواجه
شمس الدین بهمان دستور از عقب غنیم در آمده سنگ تفرقه در هنگامه مخالفان انداخت و جلال خان سور و حسین خان
غلزی که سرگروه ارباب فساد بودند رخت هستی بموج خیز فنا دادند و شکست عظیم بر آن مدبران افتاد و مظفرخان
با مزیّ صوبه بهار و حاجیان ... و فیروزی معاودت نموده سر کرده بحاکیر خود شتافته آرام گرفتند و متعاقب این حال ...
قابو دانسته اعلام فتنه و آشوب مرتفع ساخت و امرا در بلده ... فراهم آمده از مظفرخان استمداد کومک نمودند و او
با گره خاطر و چین پیشانی باز متوجه آن صوب شد چون صورت جانفشانی و اخلاص او بر مرات خاطر قدسی مظاهر پرتو
افکنده بود و ناشناسی راه یافته بود فرمان عاطفت و نوازش مستظهر و قوی دل گردیده سر کار حاجی پور که سابق بتیول محمد ...
سلطان سن مقرر بود از دیوان اعلی باو عنایت شد و در غایت جلادت و استعجال بلشکر ایشان پیوست و فی الفور آب ... را
پل بسته معبور نمود در این وقت نوشتهای خانخانان پی در پی رسید که عزیمت آن صوب تصمیم یافته و اینک با فوج شایسته
... رهنما که تا رسیدن من بجنگ مبادرت ننمایند امر فتح عزیمت نموده عنان باز کشیدند و مظفرخان
هر چند بمقدمات بیم و امید ترغیب جنگ نمود نتیجه نداد متعاقب این حال خبر آمد که تاج خان پنوار و فتح خان موسی زئی و
... خان غلزی و سلیمان پنوار و بهان رای با بسیاری از فتنه جویان بر سر حاجی پور ریخته میر محمود ... را که از
جانب مظفرخان بشقداری آنجا تعیین بود کشته اند و با او جمع کثیر به قتل رسیده مظفرخان دفع این فتنه را بر دیگر مطالب
مقدم داشته با خدا داد برلاس و حرب بهادر و خواجه شمس الدین خوافی و جمعی از ملازمان خاصه خود بصوب حاجی پور
شتافت و با وجود موسم باران و طغیان آب و کثرت مخالفان تحویل ... که دریای کندک که گذشته حاجی پور است حائل
ساختند لیکن چون جمعیت افغانان بسیار بود در برابر از آب گذشتن متعذر ... محال می نمود درین وقت بتایید اقبال
در افزون اردوی گران رسیده از جلادت ... دولتخواهان ... سعادت پذیر شده و چنان ظاهر ساخت که بالا رویه ...

گذری همت گماشت جمعی از رفقای خان [illegible] گذشتند بسیاری [illegible] مصلحت وقت آنکه فوجی از مردم [illegible] بطلب لعین بود
[illegible] اینجا [illegible] از آب گذشته و چون مردم نزدیک رسیدند [illegible] این جماعه [illegible] جنگ کنان [illegible]
برای [illegible] اینجا رسید چون [illegible] [illegible]
[illegible] بعد از طلوع [illegible] از آب گذشته نزدیک رسیده اند مظفرخان
خواجه شمس الدین و خداداد برلاس را با جمعی که همراه داشت بر سر [illegible] شتابانیده و در [illegible] سرداران ساخت و مخالفان [illegible]
[illegible] به بندوق خوردن ایستاده بود درین حال آن فوج نمایان شد آواز کوس و [illegible] کثرت [illegible] ارباب خلاف
گشت ناچار دل از دست داده راه [illegible] پیش گرفتند و بهادران نصرت قرین از عقب درآمده بسیاری را بر خاک هلاک انداختند
و غنیمت فراوان بتصرف دلاوران فیروزی نشان درآمده و حاجی پور مستخلص گردید و از ظهور این فتوحات [illegible] نام و آوازه
مظفرخان در میان ملک بلند شد و پایه قدر و منزلت او ارتفاع یافت بهر طرف که روی همت نهاد بیکر مراد باستقبال شتافت
تا آنکه خبر رسید که در آن طرف آب بره گنک جمعی افغانان فتنه خوی مثل فتح خان موسی زئی و جلال خان غلزئی و سلیم خان
[illegible] فراهم آمده اسباب شورش و آشوب سرانجام میدهند مظفرخان از دوربینی و کارطلبی بدفع آنها همت گماشت
و چون کناره دریای مذکور مورد عساکر منصور گردید خود با چندی از مخصوصان سوار شد که تحقیق معبر و تشخیص گذر نماید درین حال
قریب دویست نفر از مخالفان نمودار شدند و خواجه شمس الدین و عرب بهادر و جمعی از بهادران شیر حمله باشارت مظفرخان
اسپان را در آب زده عبور نمودند و مخالفان کس بطلب کومک فرستاده خود بجانب اردو عنان تاب گشتند مظفرخان نیز از کمال
جلادت و تهوربازی همت بر آب زده بفوج پیش ملحق شد درین وقت کومک افغانان رسید و همچنان جلو کرد رانیده روی بجنگ
آوردند و از هجوم مخالفان و بی توزکی مردم که در وقت آب گذشتن ترتیب ساقط شده بود و اکثر سپاهیان بی زد و خورد روی بانهزام
باز گردانیدند و بسیاری از سراسیمگی خود را در آب زده غریق موج خیز فنا شدند نزدیک بود که مظفرخان نیز به اضطراب خود را در آب اندازد
خواجه شمس الدین و عرب بهادر جلو او را گرفته بجانب کوهستان روان شدند و یکی را به اردو فرستادند که جمعی را بکومک رسانند غنیم بهجوم تمام رو
بتعاقب شتافت که شاید دستگیر سازند و در هر مرتبه که نزدیک میرسیدند خواجه شمس الدین و حاجی پهلوان و عرب و چندی از پهلوانان
جان نثار به کماندازی ایستاده افغانان را از اقدام معطل میساختند که مظفرخان قدری راه طی میکرد تا آنکه روز به آخر آمد و کار بر دولتخواهان
تنگ و تیره شد درین حال اقبال بیزوال خاقان [illegible] خصال [illegible] رسید و خداداد برلاس و مهر علی بیگ برچی با سیصد کس از مجاهدان
عرصه همت بکومک شتافتند و در وقتی که غنیم از بسیاری تردد و شلاق [illegible] زبون شده بود و قدرت مجادله و مقاتله نداشت
آن فوج تازه زور رسید و بتایید غیبی نسیم فتح و فیروزی بر اعلام اقبال وزید و مخالفان برگشته روزگار تاب مقاومت نیاورده
راه شبستان ادبار پیش گرفتند و بعد از چنان شکستی [illegible] نصیب اولیای دولت شد و روز دیگر بر بنگاه افغانان ریخته غارت عام
نمودند و غنیمت نامحصور به تصرف بهادران لشکر منصور افتاد و هزیمت یافتگان به تاج پور پناه برده باصلاح احوال خود پرداختند
و باز در اندک فرصتی بهجوم اوباش [illegible] شدند و مظفرخان مراعات حزم و احتیاط نموده بر جناح استعجال به مدافعه آنها شتافت و از آب
بره گنک گذشته در سطحی که سه طرف آن متصل به آب مذکور بود و جانب دیگر جهله و خلاب عظیم داشت فرود آمد و در جمع سپاهی و
استعداد آلات قتال همت گماشت و غنیم نیز در برابر عساکر اقبال صفوف شکسته تا ترتیب داده منزل گزیدند اما از استحکام جا
قدرت آن نداشت که پای جرات و تهور پیش نهد و چون روزی چند برین نهج گذشت اکثر زمینداران اطراف نفاق دولتخواهی

بر بیان این جوانان بیشه باشد که منصور پیوسته و جمعیت شایسته و استعداد آورده و اولیای دولت [illegible] لشکر ترتیب داده و بعد از [illegible] بنا بر احتیاط که به بهار داده
[illegible] لشکر منصور انتظام یافته شود و از تزک و اوضاع [illegible] برایشان دعوی نمی‌شنید و در یافت که [illegible] از هر دو طرف
خندق زده پناهی ساز که حصار آن به شهرت مستوف بپرداخت با انتظام شایسته نموده جنگ شروع خواجه شمس الدین [illegible]
را بدست همت خود [illegible] شده بود [illegible] مخالفان سیاه باطن با یکدیگر قرار داده که [illegible] ساخته [illegible]
شده [illegible] و چون بهادران عساکر اقبال [illegible] هر دو [illegible] ساخت [illegible] مشغول [illegible] غفلت [illegible]
داشت [illegible] مظفرخان [illegible] و احتیاط [illegible] جمعی کثیر از سپاهی [illegible] تعیین فرمود که [illegible]
[illegible] شناسند و خود با مردم [illegible] آماده باشند و در وقت ضرورت بیایند و مخالفان ازین تدبیر آگاهی یافته [illegible] آن حیله و خدعت نموده مظفرخان
جمعی از پیاده و سوار را از آب گذرانیدند و مخالفان یکبار هجوم آوردند و پیاده هایی که در پیش بودند دل از پای داده روگردان شدند و از رسیدن
آنها اکثر مردم از سمت یاوری [illegible] و از غایت سراسیمگی قریب [illegible] سوار [illegible] صبح [illegible] نیز [illegible] شدند اما خواجه شمس الدین و خداداد برلاس
با جمعی از مردم روشناس دران محافظه پای همت قائم داشته به تیراندازی پرداختند و مرتبه غنیم را برداشتند و باسیدم که کار بر
دولتخواهان تنگ شده بود ناگاه تیری بر اسپ حسن خان رسید و بر زمین آمد و تفرقه عظیم در جمعیت مخالفان افتاد و بهادران [illegible]
در حصار حمایت ایزدی محفوظ ماندند و درین فرصت مظفرخان ترتیب جسری نموده با کمال تهور و جلادت از آب گذشته و افغانان
برگشته روزگار تاب مقاومت نیاورده راه ادبار پیش گرفتند مظفرخان با دل قوی و عزم درست به تعاقب شتافت و غنیم در نهایت
غفلت بحفر خندق و استحکام حصار اشتغال داشت که لشکر منصور نزدیک رسید و مظفرخان خداداد برلاس و جمعی را بمحافظت
اردو گذاشته به سرعت هر چه تمام بر سر آنها تاخت و در غایت جلادت و جسارت خود را بمخالفان رسانیده رایت استیلا و اقتدار برافراخت
و آن سیه دلان سراسیمه سر از پا نشناخته راه هزیمت سپردند و بهادران عساکر اقبال تیغ انتقام آخته بسیاری از خون گرفتهار را بخاک هلاک
انداختند و دران زد و خورد حاجی پهلوان سر تاج خان پنوار را بریده آورد و جمال خان غلزی زنده بدست افتاد و اولیای دولت
را فتح عظیم روی داد اگرچه دران شب بنابر تراکم اشجار و صعوبت راه مظفرخان و اعیان لشکر بر سر منازل آنها نتوانستند رفت
اما جمعی از بهادران عرصه جلادت خود را بآن سرزمین رسانیدند و غنیمت فراوان بدست آوردند و صباح آن مظفرخان به تعاقب
شتافت و پیش از وصول جنود اقبال مخالفان برگشته حال در کمال سراسیمگی و اختلال خود را بدریا زده بعضی غریق بحر فنا
شدند و جمعی بهم جانی بساحل نجات رسانیدند و مظفرخان با سایر دولتخواهان همعنان فتح و فیروزی معاودت نمود
و مقارن اینحال خبر رسید که ستری و چهتری دو برادر فتنه سرشت با جمعی از افغانان سیاه بخت متفق گشته ولایت نگره را
به تصرف آوردند و آن ولایتی است معموره [illegible] کروه در طول و بیست کروه در عرض و محاذی منکیر واقعست و دریای گنگ
در میان این دو معموره میگذرد و چون مظفرخان بر حقیقت حال آگاهی یافت خواجه شمس الدین و خداداد برلاس و میرزا جلال الدین
و [illegible] خان و تنکر قلی را با فوج شایسته همراه گرفته عزیمت استیصال اهل زوال بر ذمت همت خویش لازم شمرد مخالفان نیز
صفوف آراسته قدم جرأت و جسارت پیش نهادند و جنگی عظیم درپیوست و بهادران نصرت قرین داد شجاعت و جانفشانی
داده خود را تاختند و فتح خان که از اعیان لشکر مخالف بود با جمع کثیر بقتل رسید و بقیة السیف خاک ادبار بر فرق
روزگار خود ریخته آواره دشت گمنامی شدند و آن ولایت نیز بتصرف اولیای دولت درآمد و چون قبل ازین [illegible]
حکم شده بود که هرگاه صلاح داند مظفرخان را بدرگاه فرستند [illegible] شمشیرهای نمایان زده مصدر فتوحات

ملتمس شد ... [illegible] ملک ... [illegible] خلاف ... [illegible] آن ... [illegible] ارادت ... [illegible]
... [illegible] آن ملک ... [illegible] بنا ... [illegible] که پیش از این ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] داشت که ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] خدمت ... [illegible] ... [illegible] آستانبوس ... [illegible]

شرح بعضی از سوانح و وقایع بر سبیل اجمال

در ... [illegible] ملک خلافت بوجود جهان افروز حضرت خاقانی ارتفاع آسمانی داشت صادق خان ... [illegible] ملک ... [illegible] ناحیه سعادت ... [illegible] ساخت ... [illegible]
... [illegible] یورش ... [illegible] ملازمت ... [illegible] گردید ... [illegible]
... [illegible] باقسام مرحمت و نوازش ... [illegible] اختصاص بخشید و از وقایع این ایام ... [illegible] امرای گجرات ... [illegible]
... [illegible] احوال ... [illegible] منزلت ... [illegible] و چون ... [illegible]
... [illegible] نداشت ... [illegible] فرصت حقیقت ... [illegible] سر بر ... [illegible] بثبوت ... [illegible]
احوال ... [illegible] اعمال خود ... [illegible] خاقان ... [illegible] ندامت و انفعال
... [illegible] حال آن طائفه دریافته بنظر مرحمت و نوازش مخصوص گردانید اعتماد خان که بعقل معاش و جوهر فهم و ... [illegible] کار ... [illegible]
... [illegible] مهمات در بار محل و نظارت خزانه جواهر و مرصع آلات سرافراز شد و ... [illegible] منصب لایق و جاگیر موافق
اختصاص یافت و ملک شرق بحکومت ... [illegible] ممتاز گردید و ... [illegible] بضبط ... [illegible] گجرات تعیین گشت و از سوانح
... [illegible] احوال حسین خان ... [illegible] اعمال گرفتار شدن ... [illegible] درین اوراق سابق نگاشته
کلک بیان گردید که حسین خان را شورش مزاجی بهم رسید و در یورش ... [illegible] از سعادت ملازمت تقاعد جست
... [illegible] از دیوان اعلی ... [illegible] شد و چون موکب اقبال ازان سفر ... [illegible] معاودت معطوف داشت ... [illegible] حقوق خدمت را ... [illegible]
ملازمت حاضر ... [illegible] بدستور سابق منصب و جاگیر مرحمت نموده دستوری داد ... [illegible] جاگیر خود شتافته ... [illegible] در اصلاح احوال کوشید
... [illegible] آمد و چون ... [illegible] جدائی گزید ... [illegible] اطراف و نواحی ... [illegible] دست بی اعتدالی دراز ساخت و غارت ... [illegible]
... [illegible] کار ... [illegible] شتافت و در آنجا جنگ ... [illegible] شکست یافت ... [illegible] زخمی شد و چون شورش مزاج
... [illegible] احوال ... [illegible] جلال ... [illegible] صادق خان را با جمعی از سادات ... [illegible] تعیین فرمودند که آن ... [illegible] بدرگاه معلی
حاضر ... [illegible] استماع ... [illegible] سطوت افواج قاهره ... [illegible]
... [illegible] هر گروه فراهم آمده بودند هر کدام ... [illegible] آواره شدند ... [illegible] خیرخواهان ... [illegible] دریا ... [illegible] خان
... [illegible] استشفاع ... [illegible] سوار شده ... [illegible] مقصد ... [illegible] بندرهای بادشاهی ... [illegible]
همراه بدرگاه آوردند و حسب الحکم در ... [illegible] گذاشته متوجه عتبه قدسیه شدند ... [illegible] زخم ... [illegible]
درین سال حکیم ابوالفتح و حکیم همام و حکیم نورالدین پسران مولانا عبدالرزاق گیلانی از عراق آمده بسعادت آستانبوس دولت ... [illegible]
... [illegible] مولانا عبدالرزاق در زندان شاه طهماسپ ... [illegible] در باخته فرزندان ... [illegible] متوجه درگاه خلایق پناه گردیدند
... [illegible] و نوازش خاقان گیتی ستان مخصوص گشته کامیاب مرادات ظاهری و باطنی شدند اگرچه هر سه برادر ... [illegible]

[illegible] حکیم ابو الفتح [illegible] گذشت [illegible] سلطان ابو سعید [illegible]

[illegible] خواجه حسین ثنائی [illegible] میرزا [illegible] حکیم ابو الفتح [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] حکیم نور الدین [illegible]

[illegible] در آن عالی مجلس [illegible] روزگار [illegible]

در ملازمت حضرت خاقانی [illegible] حکیم [illegible]

از این عالم انتقال نمود [illegible] احوال حکیم ابو الفتح [illegible] زیارت خانه مبارک

[illegible] سواد اعظم هندوستان [illegible] خاقان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] آن [illegible]

[illegible] سفر [illegible] حضرت عصمت قباب عفت نقاب [illegible]

[illegible] سلطنت و خلافت [illegible] خاقان [illegible] گلبدن بیگم [illegible] سلیمه سلطان بیگم [illegible] حاجی بیگم و گلعذار بیگم [illegible]

[illegible] سلطان بیگم [illegible] میرزا عسکری [illegible] ام کلثوم خانم نبیره حضرت گلبدن بیگم و گلنار آغا حرم حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه [illegible]

بی بی سرو سهی و شاهم آغا حرم [illegible] حضرت جنت آشیانی و سلیمه خانم صبیه خضر خواجه خان [illegible] توفیق [illegible] حکم شد که [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] محمد باقی خان [illegible]

[illegible] حاجی حبیب الله کاشی [illegible] رخصت فرمودند [illegible]

[illegible]

آمدن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از گجرات [illegible] میرزا سلیمان از بدخشان [illegible] سلاطین [illegible] خان اعظم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شجاعت خان و میرزا عبد الله [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] خان اعظم [illegible]

منعم خان [illegible] التجا آوردن میرزا سلیمان بدرگاه خاقان

گیتی ستان [illegible] حضرت [illegible] آشیانی فردوس مکانی بابر پادشاه [illegible] ولایت بدخشان

بمیرزا سلیمان مرحمت فرموده بودند [illegible] لوازم اطاعت [illegible] مرفه الحال و فارغ البال روزگار

بسر میبرد تا آنکه در آغاز جلوس [illegible] خاقان [illegible]

کابل [illegible] خاطر حق ناشناس گردانید دیگر مردم [illegible] المطلوب گشته بهنگام [illegible] رفته [illegible] شروع [illegible] اراده [illegible]

[illegible] خرم بیگم [illegible] میرزا سلیمان [illegible] تعصب [illegible] ساخته [illegible] کرده [illegible] از ولایت [illegible]

[illegible] کار روان [illegible] انقلاب بدخشان شد [illegible] خانم و میرزا شاه محمد سلطان کاشغری [illegible] میرزا کامران [illegible]

[illegible] بدخشان رسید میرزا سلیمان [illegible] بخاطر گذشت [illegible] شد [illegible] بیگم [illegible]

[illegible] میرزا ابراهیم [illegible] بدخشان [illegible] حاضر [illegible] بدخشان [illegible] بیگم [illegible]

[illegible] انتظار [illegible] بیگم [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] میرزا ابراهیم [illegible] ساخته [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] میرزا ابراهیم [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] خاطر بیگم [illegible] میرزا ابراهیم [illegible] میرزا شاهرخ نام [illegible] بیگم [illegible] خانم [illegible]

[illegible] خانم [illegible] میرزا شاهرخ [illegible]

[illegible] خانم [illegible] خاطر [illegible] میرزا شاهرخ [illegible] بدخشان و ارکان دولت

میرزا سلیمان [illegible] بیگم [illegible] میرزا سلیمان [illegible] میرزا شاهرخ [illegible]

[illegible] میرزا ابراهیم [illegible] میرزا شاهرخ [illegible] میرزا سلیمان [illegible] استحقاق [illegible] خرم بیگم [illegible]

[illegible] میرزا سلیمان [illegible] زیارت خانه مبارک [illegible] میرزا شاهرخ

[illegible] بکابل آمده [illegible] میرزا حکیم بدخشان [illegible] بکابل رسید میرزا حکیم

[illegible] سلاطین [illegible]

[illegible] میرزا محمد حکیم [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] خاطر [illegible]

از [illegible] میرزا سلیمان [illegible] افغانان [illegible]

[illegible] شاهرخ [illegible]

[illegible] بدخشان [illegible] بکابل آمدم [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] جهان پناه [illegible]

[illegible] سلاطین [illegible]

[illegible] بپادشاهانه آمده [illegible]

[illegible] میرزا سلیمان [illegible] خواجه آقاجان [illegible]

[illegible] حکیم [illegible]

[illegible] میرزا شاهرخ [illegible] میرزا سلیمان [illegible]

[illegible] خواجه آقاجان [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] خاطر [illegible] دار السلطنه

آورده مجالس استقبال شد و در رکاب سپهر بارگاه ساحت دولتسرای را به خلعت فتح و بهره و نشان کمر ... امرای عظام و سکان ... استقبال ...
بجا مشتهای دولتی و پیشکشهای در خور گذرانیده جمال خلعت نوازش بیگمان مور و جون ... بسر ... سالک ... حکم شد که ... تا ...
دولت و اقبال سلطنت ... بجهت ... شگون ... حضرت میرزا رخصت ... حضرت ... استقبال ...
بر سپند دولت سپارند و با تمام امرای عالی مرتبت امر نمود ... حسب ... الطاف ... استقبال شاهانه ... شد که ...
ناسیه گردون ... طرف ... اسباب ... ملک ... و دولت ... انداز ... و سیاهی ... آرا ...
... آکابر ... و اتباع ... نظام و سپاه ... صاحب تمامی ...
که آمدن ... میرزا ... بنا ... ملازمت ... که ... مجلس ... کمال ...
و ... استقلال ... رسیده ... آراسته ... روزگار ...
... میرزا سلیمان ... انوار ... تو ... پادشاهی ... کورنش و تسلیم ...
... تمام ... سر ... نموده ... اسب ... میرزا ... رخصت ... بتصدقات ...
... برسانید ... آنگاه ... اقبال ... فرموده متوجه دولتخانه شد میرزا سلیمان ...
... حضرت ... میرزا ... سعادت همراهی یافت ...
... اسباب ... میرزا ... همراه آمده بودند ... اسب و خلعت ...
... حکم فرمودند که ... خان حاکم لاهور ...
رخصت ... رسانیده حکومت ... ساخته ... میرزا ... عنایت ...
... آمدن ... ممالک شرقیه ... نظام شایسته یافت ...
... پیشکش ... خسروانه ...
... کاردانی ... کمال ... دولتخواهی ...
... مستقل ... ولایت ... سرحد ... مرحمت فرموده ... عنایت ...
... معصوم خان کابلیست ... سلیمان ... خراسان ... حضرت جنت آشیانی
... وزارت رسیده ... میرزا محمد حکیم ... شجاعت و کاردانی و عقل ... میرزا ...
... معصوم خان ... وقت ... حزم و احتیاط ...
... میرزا ... مراحم و نوازش ... رخصت صوبه بهار یافت ... سید محمد ...
... سادات هندوستان در کمال فضیلت و شجاعت اختصاص داشت ... خلعت ...
... جلال خان ... شمال خان ... سواره ... جلال ...
... جلال خان ... شمال خان ... جلال خان ... حیات ...
... جلال رسید ... سید ... خان ... سید هاشم ... سادات ... استیصال ...
مقهوران گذشته روزگار تعیین شدند ... شقاوت آثار ... الغزا فرستادند
تفویض حکومت بنگاله بخانخانان و ارتفاع پایه او بمراحم بیکران در ... بموقف عرض رسید که منعم خان در بنگاله

[illegible] حیات سپری [illegible] علامت [illegible] سپاه [illegible] آنکه چون
[illegible] تمام [illegible]
[illegible] نموده [illegible] کامیاب [illegible]
[illegible] داشت [illegible]
[illegible] سپاهی [illegible]
[illegible] چون [illegible] سپاهی [illegible]
[illegible] عظیمه [illegible]
[illegible] خان [illegible] خان [illegible] خان [illegible] جان [illegible] خان
[illegible] یوسف خان [illegible] ابوالحسن [illegible]
[illegible]
[illegible] ارکان [illegible] لیکن [illegible]
[illegible] این حال [illegible] منعم خان [illegible]
[illegible] منعم خان [illegible] متوجه شده [illegible]
[illegible] حیات سپری [illegible]
[illegible] داشت [illegible]
[illegible]
[illegible] بیجاپور [illegible]
[illegible]
[illegible] لیکن [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] میان [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] حضرت خاقانی [illegible] آن سوانح [illegible] جلال [illegible]
[illegible] بنگاله [illegible] میرزا سلیمان [illegible]
[illegible] بدخشان [illegible] صورت [illegible] میرزا سلیمان
[illegible] بدخشان [illegible]
[illegible] خاقان گیتی ستان [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] میرزا سلیمان [illegible]
[illegible] منعم خان [illegible]

[illegible] خانخانان [illegible] خزانه [illegible] حکم شد [illegible] مبلغ پنج لک روپیه خزانه بسرعت تمام روان سازند و نیز فرامین مطاعه باسم جاگیرداران [illegible] ساحل دریای گنگ [illegible] خانخانان رسانند و سید عبدالله خان را [illegible] نزد خانخانان فرستادند [illegible] بنگاله [illegible] خانخانان [illegible] خاقان کثیر الاحسان [illegible] میرزا سلیمان [illegible] زیارت خانه مبارک [illegible] خواجه معین الحق والدین [illegible]

[illegible]

آغاز سال بیست و یکم الهی از جلوس اشرف خاقان گیتی ستان

[illegible]

کارزار از فراست روزگار زده کردند و عمده الامرا میرزا یوسف خان و مسند عالی فتح خان و سید عمر بخاری و شیخ محمد [illegible] و سید قاسم بارهه بحراست ولایت پنجاب رخصت شدند و از سوانح دولت افزا فتح قلعه [illegible] است در

در ایام سابق ثبت ذکر یافت که چون شاه قلیخان [illegible]

[illegible]

پیش گرفت و در اندک فرصتی جمع کثیر از [illegible] فراهم آمدند و [illegible]

و اظهار زور ساخته اسباب و اموال [illegible]

و قصد کرد که [illegible] رسید و درین وقت پیشرو خان را که حسب الحکم از راه [illegible] خانجهان [illegible]

مقید ساخت و بر سر قصبه آره که در وجه جاگیر فرحت خان خاصه خیل مقرر بود تاخت برد و فرحت خان [illegible]

[illegible] متحصن شد و فرهنگ خان [illegible] از جاگیر خود [illegible]

همراهی او [illegible] شکست [illegible]

[illegible] عظیم در پیوست و فرهنگ خان [illegible] شمشیر [illegible]

[illegible] از شمشیر [illegible]

[illegible] اخلاص جان نثار شد و فرحت خان که [illegible]

[illegible] امید خویش جان فشانی نمود و چون صورت [illegible] بجلال رسید [illegible]

این برگشته روزگار رخصت یافت و مکرر شد که سید خان و مخصوص خان و سایر جاگیرداران آن نواحی با و همراهی نموده
مدات لائق دهند و چون شاه باز خان به مقصد پیوست و از اراسے آن صوبه امتثال فرمان پادشاهی نموده محقق
شد که دست بسیاری از قریات و پرگنات را متصرف آورده و می خواست که بجانب غازی پور که بوده با بنگالیان
ملحق شود و بموقف افواج قاهره رسیده و از کمال غرور جنگ پیش آمده بمیامن اقبال روز افزون
مسکون فتح و فیروزی قرین حال اولیای دولت ابدی اتصال گردید و تفصیل آن در موقع خود نگاشته
کلک بیان خواهد شد و هم درین ولا شهاب الدین احمد خان را بمنصب پنج هزاری عز امتیاز بخشیده
ذکر توجه را فرستادند مبارز رتبت راجه مان سنگه برانا پرتاب و انهزام یافتن آن سر گشته
بادیه ضلالت چون کنور مان سنگه با فوجی از بندهاے درگاه بقصبه ماندل گره رسید بجهت فراهم آمدن عساکر
منصوره و رسیدن رسد در آنجا توقف گزید و رانا از غایت غرور و استکبار کنور مان سنگه را بنظر نیاورده و
را و راز الدین و را ان زیر دست خود تصور فرموده خواست که با ماندل گره شتافته جنگ اندازد و لیکن
او مراعات حزم و احتیاط نموده ازین جرات و جسارت مانع آمدند و کنور مان سنگه افواج ترتیب داده و اول
و عزم درست متوجه گوکنده که مستقر آن مقهور بود شد قول را با استقامت همت خویش آراستگی بخشید و در برانغار
سادات بارهه و در جرانغار غازی خان بدخشی و راے لون کرن مقرر شدند و هراول شجاعت بجگنناته خواجه
غیاث الدین علی آصف خان استحکام پذیرفت و التمش بتهور و جرات مادهو سنگه و چندی از جوانان کار طلب
انتظام گرفت و مقرر فرمود که مهتر خان با جمعی از منصبداران چنداول باشند اگرچه رانا از غایت تکبر
بخوف نمی پرداخت اما هواخواهان او مبالغه قرار دادند که آن سیاه باطن در تغلب باشند و رام شاه و راجه گوالیار
بطرف دست راست و بیدا مانا که از عمدهاے او بودند بجانب دست چپ را مد اس بیرجمل مقدمه لشکر او با
اقر و بیرین و غیره در موضع کهمنور از اعمال گوکنده که متصل بدره هلدی و اقعست تلاقی فریقین اتفاق افتاد و
بهادران جانبین بهم آویخته تلاشهای نمایان کردند نخست فوج دست راست غنیم بر دلاوران جرانغار لشکر
منصور حمله آورده بر داشتند و هراول مخالف نیز آثار جلادت و قدرت ظاهر ساخت و اکثری را روی همت بر
از جگنناته جای ناموس قائم داشته مانند سد اسکندر ایستاد درین وقت بهادران فوج التمش خود را بکمک
و کنور مان سنگه نیز جمعی بمدد فرستاده آن فوج را قوی پشت گردانید و جرانغار غنیم نیز برانغار جنود فیروزی را
بیجا ساخت و سید هاشم از اسپ جدا شد و سید راجو همت داده او را سوار گردانید و غازی خان بدخشی از کار طلبی
بفوج هراول رسانید در رزم عظیم در پیوست و اکثرے از بهادران ناموس دوست داد مردی و مردانگی داده
نافتند و از فوج غنیم پوتا نام فیلی بر عساکر اقبال حمله آورد و جمال خان فوجدار پادشاهی فیلی در برابر او داشت
از جملهای جانبین فیل لشکر منصور زخمی روی گردان شد قضارا درین حال بندوقی بفیلبان مخالف رسیده دست او
کار باز ماند و سقاران آن پرتاب خویش برانا فیلی رام پرشاد را که سرآمد فیلان غنیم بود در میان فوج رانده بسیاری از
جوانان در هم نوردید و کمال خان فوجدار فیل گجراج را بمقابل آورد و بخوی فیل و از نیز فیل خود را در برابر برداشت
میان آن دو فیل جنگ با متداد کشید و نزدیک بود که فیل پادشاهی را پای همت از جا رود که به نیروی اقبال روز افزون

بر قتل فیلبانان رام پرشاد رسید و آن فیل که بارها حسن صورت و سیرت او مذکور محفل عالی شده بود داخل غنائم گردید
و راجه [illegible] که از دیگر جوانان بود بضرب دست مجاهد تیغ آزما راهی دشت عدم گردید و راجه رامشاه با سه پسر خود [illegible]
شهامت و جلادت نشان ظاهر ساخته بجوار آبا و اجداد شتافت و معهذا علم رایت استیلا برافراخته و دعوی سیادت و اظهار
قدرت و رفعت می نمود که درین وقت فوج هراول بشوکت تمام در رسید و از تائیدات الهی چنان شهرت یافت که
خاقان گیتی ستان برسم ایلغار رسید سایه فتح و ظفر بر فرق مجاهدان عرصه کارزار انداخت و مخالفان از هیبت سطوت قاهره
دست و دل از کار باز ماندند و نسیم فیروزی از جنب عنایت ذو الجلال بر پرچم اعلام اسلام وزیده و کفار شقاوت شعار
راه هزیمت گرفته فرار بر قرار دادند و چون غازیان فیروزی نشان تا دو پهر تردد کرده بودند و هوا در غایت
حدت و حرارت بود [illegible] تعاقب [illegible] اگرچه پنجاه کس از بهادران لشکر منصور بعالی مرتبه شهادت رسیده بودند
اما قریب پانصد نفر از جانب مخالفان کشته شدند و کنور مانسنگه بگوگنده که محل اقامت رانا بود رفته عرضداشتی مشتمل بر
سوانح اجمال و مجاری ترددات بندهای جان سپار و غنائم این فتح خصوص فیل رام پرشاد را مصحوب مولانا عبدالقادر
بدایونی که از اهل سعادت بنیت غزا آمده بود بدرگاه سپهر بارگاه ارسال داشت

نهضت موکب گیهان شکوه بصوب بنگاله و فتح آن

عزیمت از نخستین منزل سعادت مستقر اورنگ خلافت چون استیصال
مقهوران ولایت بنگاله و اطفای نائره فتنه آشوب آن ملک با متداد انجامید از فحوای تقریر متمدان صحیح القول
که سوانح عساکر منصور بدرگاه معلی می رسانیدند بوضوح پیوست که بی ورود موکب اقبال طلوع کوکب فتح و فیروزی
اولیای دولت خالی از تعذر و اشکال نیست لهذا با وجود موسم باران و طغیان آبها و جریان سیلها بهاء عزیمت
بر ذمت همت عالی تصمیم یافت و قاسم خان میر بحر حکم شد که بدار الخلافت آگره شتافته کشتیهای لائق سرانجام
نماید و در اندک فرصتی کشتیهای دلگشا و منازل روح افزا بر کشتیها ترتیب یافت و روز یکشنبه دهم امرداد ماه
بیست و پنجم ربیع الآخر از دار السلطنه فتحپور نهضت عالی اتفاق افتاد و درین روز بقربان رکاب اقبال خطاب فرمودند
که مبشران عالم غیب دوش در معامله چنان نمودند که عنقریب نوید فتح و فیروزی اولیای دولت مسرت افزای خاطر
ارباب اخلاص خواهد شد از غرائب اتفاقات آنکه چون ببارگاه سپهر اشتباه ورود سعادت فرمودند سید عبدالله خان
از بنگاله در عرض یازده روز سر داود را بدرگاه آورده مژده فتح و نصرت بلند آوازه ساخت و غریب تر آنکه در وقت
رخصت سید عبدالله خان بزبان الهام بیان گذشته بود که انشاء الله تعالی و تقدس فتحنامه بنگاله را تو خواهی آورد
مجملا در حدود آک محل تلاقی فریقین اتفاق افتاد و بنابر تنگی جا جنگ صف صورت نمی بست و معهذا موسم برشکال
و طغیان آبها در میان آمده و سپاهی از تردد و سواری باز ماند و بجهت شدت باران رسد غله باردوی ظفر قرین
نمی رسید و از تغییر نرخ اشیا فتور عظیم در استقامت مردم راه یافت و بکنایه و صریح هرزه گوئی پیش گرفتند
و خانجهان و راجه تودرمل گوش بحرف آنها نکرده در دلدهی و همت بخشی سعی می نمودند و مسرعان بطلب مظفرخان
و لشکر بهار فرستاده ثبات قدم ورزیدند و چون مظفرخان با شجاعت خان و محب علیخان و معصوم خان کابلی و
میر معز الملک و سمانجی خان و میرزاده علیخان و ترخان دیوانه و سائر اعیان آن صوبه بلشکر شایسته سرانجام نموده
بحدود بهاگلپور رسید ایشان بران قرار گرفت که درین شدت باران بآن ملک درآمدن و لشکر ویران ساختن و

ای بیل تقصیر و بهار گریدن از آیین اختیار بود و در دست مناسب آنکه [illegible] و همین [illegible] خانجهان نیز با آن
مرو موجود و وقت نماید و در عنفوان طلوع صبح کہ یاران تخفیف پدید آمد با اعتدال بهم رسانیده با لشکر تازه رو [illegible] بنگاله و
استیصال مخالفان تصمیم این رای پسندیده خاطر محب علیخان شده بود و روی بر [illegible] گفت که هر گاه قرار [illegible]
رسیده باشد و پیشتر فوج آراسته خود را با پنجا رسانیده با همه عساکر عزیمت باز کشیدن از شرایط همت و صدق اخلاص
نمی نماید الا وقتی آنکه بشوری در عزیمت راه نداده و تکلیف در بجهت [illegible] و دولت همت گماریم امید که بمیامن اقبال روز افزون
فتوحات بی اندازه چهره گشای مراد گردد و بعد از گفت و شنود بسیار قرار یافت که پیش از رسیدن خانجهان اعلام مخالفان
اگر بجهت و پیوستن این فوج بجنگ پرداخته و معامله را بکر و خواهد ساخت در حال درین وقت خود را بر سانیم و اگر با وجود رسیدن
کمک انتظار موکب جهانکشا خواهند داشت چون لشکر را درچنین موسم باران و بیران سالم تمام نه بوده و وزیر الملک و وزیر خلیل
ایستاده قرار داده بودند و بیست و ششم تیر ماه الهی عساکر بهار و بنگاله بهم پیوستند و خانجهان لوازم استقبال تقدیم رسانید
مظفر خان با سایر امرا بمنزل خویش برد و مراسم ضیافت و مهمان داری بجای آورد و روز دیگر خود بخانه مظفر خان رفت و در آن
مجلس انجمن کنکاش ترتیب داده و بعد از گفت و شنید بسیار قرار بجنگ یافت و تسویه صفوف برین نهج آراستگی پذیرفت قول به سردار
خانجهان آراسته شد و برانغار بشهامت مظفر خان و لشکر بهار استحکام گرفت و در جرانغار راجه تودرمل و جباری و بابا خان قاقشال
و اعتماد خان خواجه‌سرا و راجه گوپال داس جا و در طلیعه مقرر گشتند و در هراول شاهم خان و مراد خان و محمد خان بهسود
و اسماعیل خان اوزبک و جمعی از بهادران کارطلب قدم همت افشردند و در التمش اسمعیل قلیخان و قیا خان و چندی از
کارطلبان عرصه فیروزی رزم آرا گردیدند و غنیم نیز افواج خود را برین ترتیب قرار داد و در قول خود ایستاد و بجانب دست راست
کالاپهار بود و بطرف دست چپ جنید و در هراول قتلو و خانجهان حاکم اودیسه و در پنجشنبه بیست و یکم تیر ماه الهی موافق یازدهم
ربیع الثانی ملاقی فریقین اتفاق افتاد اگرچه تمام روی عرصه را آب گرفته بود اما بعد از تفحص به رهنمونی اقبال جاده بهم رسید که عساکر
منصوره بفراغت گذشتند و چون قدری راه طی شد سیاه آبی عمیق پیش آمد و از آنجا نیز بهدایت توفیق پایاب عبور فرمودند و بهادران
فوج هراول با دست بکار رسیده و کالاپهار که عمده فوج مخالف بود بشرایط مردی بجای آورده پای همت قائم داشت و جنگ عظیم
در پیوست اگرچه بابا خان قاقشال عنان تهور معطوف گردانید لیکن جباری و چندی از جوانان کارطلب خود را بوقت رسانیده او را
باز داشتند و مقارن این حال راجه تودرمل قدم جرأت پیش نهاده بهادران فوج منقلا را قوی پشت ساخت و از جانبین
چپقلش های نمایان بظهور پیوست و در وقتی که جنگ ترازو شده بود زخم کاری بکالاپهار رسید و بحال تباه روی در گریز نهاد و از
ظهور این لطیفه غیبی پای ثبات مخالفان از جای رفت و یکبار عنان تاب گردیدند لیکن بهادران نصرت قرین از کثرت لای و گل
نتوانستند بتعاقب شتافت و از افواج دیگر نیز خبر نیافتند گرفت و همانجا عنان باز کشیده انتظار طلوع کوکب فتح و فیروزی داشتند
و مخالفان نیز در برابر معسکر آراستند و از تائیدات غیبی آنکه درهمین شب که آبستن صبح اقبال بود توپی از لشکر منصور سر داده بود
و بر بلنگی که جنید خواب کرده بود رسیده ران او را خرد شکست و از حادثه جنید که سردار فوج برانغار بود و در شجاعت و تدبیر از اقران
عدیل و نظیر خود نداشت ارکان همت مخالفان انهدام پذیرفت و بهادران هراول از آب گذشته مانند برق لامع بر اعدا و دولت حمله آوردند
و چون از آنجانب کثرت بود خواستند که دست برد نموده برگردند که درین زمان جمعی از فوج التمش خود را بکمک رسانیده پای همت
افشردند و از همه جانب آتش قتال اشتعال یافت و جنگ مغلوبه شد و بعد از زد و خورد بسیار نیر اقبال طلوع کرد و خانجهان که سر فوج مخالف

بود نظرخان ... بر خاک هلاک افتاد و قلعه را با ... جهت از ... رفته بیکبار ... از دست داده و ...
گرفتند و بهادران ... آفتاب ... تشنه بسیاری را آواره صحرای ... گردانیدند و خان جهان ... بر ... [illegible]
اقبال بحوالی ... و شادیانه فتح بلند آوازه ساخته و درین ... بیگ که ... [illegible]
آورده ... اسپ ... شده طالب بخشی ... [illegible]
اسپ ... [illegible] ... حقیقت حال ...
... [illegible] ... طالب بخشی ... [illegible]
جمعی ... خانجهان آورده ... خانجهان ... که عهد و پیمان شکستن و بقول و سوگند وفا نکردن از آئین کجاست و ...
بود که آن قرار داد با خانجهان بود اکنون ... آمده تا با شما از سر نو عهد و پیمان کنیم خانجهان جواب او را بزبان تیغ
حواله فرموده در ساعت سر آن آشفته دماغ را مصحوب سید عبدالله روانه درگاه سپهر بارگاه نمود و غرابت در ... آنکه او
آنکه اسیر ... تقدیر شده و بقبضه قدرت اولیای دولت گرفتار گردیده هنوز متوقع آن بوده که او را بعهد و قول ...
که ... آن مقدمه شاید مبنی بر خانجهان داشته خواهد بود بالجمله چون سید عبدالله خان سر ... را با فتحنامه ...
درگاه آورد و مبلغها کلی از نقد و جنس بجلدوی این خدمت به سید عبدالله خان مرحمت فرموده نقل فتحنامه باطراف ممالک
محروسه ارسال داشتند و از همان منزل رایت معاودت بدار الخلافت ... ارتفاع یافت و همدرین ایام قطب الدین خان
... بمرتبه چهارهزاری مرتقی گشت چون ... پسر ... حاکم قلعه رنتهور از درگاه معلی فرار نموده بمقام بوندی که
وطن بود شتافته دست تطاول بر رعایا و زیردستان آن نواحی گشود فوجی از بهادران عرصه جلادت مثل صفدرخان و
بهادرخان و محمد حسین شیخ و کهاندی رای جادو و غیره به تنبیه و تادیب او تعیین شدند که آن بی سعادت را ... لایق داده و
... وجود او را از گلزار روزگار بر کنند توجه آن حضرت بدار البرکه اجمیر و درین هنگام که نوید فتوحات عظیم
از اطراف ممالک بمسامع عز و جلال رسید و خاطر قدسی مظاهر از ضبط ولایت بنگاله و بهار واپرداخت بجهت ادای شکر و سپاس
این موهبت بی قیاس نهضت عالی بزیارت روضه قدسیه خواجه معین الحق والدین قدس سره العزیز اتفاق افتاد و در منزل اول
میرزا خان خلف صدق بیرام خان بحکم اشرف از گجرات آمده سعادت آستان بوس دریافت چون دار البرکه اجمیر
مورد رایات اقبال گردید کنور مانسنگه و سائر امرا که باستیصال رانای مقهور تعیین شده بودند جبین سعادت بسجده
کریاس گردون اساس نورانی ساختند اگرچه بعضی از اهل غرض در خلا و ملا برمز و ایما معروض داشتند که امرا بعد از فتح چنانچه
باید سعی و اهتمام در جستجوی آواره صحرای ادبار بکار نبرده اند و نزدیک بآن شد که در پیشگاه بارگاه معدلت
معاتب و مخاطب گردند لیکن بعد از تمیز و تشخیص بتحقیق پیوست که این حرف اصلی ندارد بنا بر خصومت معروض است
لهذا کنور مانسنگه و سائر بندهای جان فشان که مصدر خدمات شایسته شده بودند مشمول انواع مراحم
و الطاف خسروانه گردیده بازدیاد مراتب و مناصب سربلندی یافتند و درین تاریخ پیش رو خان بدرگاه
سپهر اشتباه رسیده مژده فتح و فیروزی اولیای دولت و استیصال گجپتی بی سعادت معروض داشت در اوراق سابق
سمت گذارش یافت که گجپتی از بدذاتی و سیاه بختی راه ... پیموده پیشرو خان که از درگاه بتحقیق سوانح ممالک شرقیه میرفت در اثنای راه دستگیر
ساخته محبوس گردانید و شهباز خان با جنود اقبال باستیصال او تعیین شد و چون افواج قاهره بآن زمین اعلام فتح و فیروزی برافراشتند راه گریز پیش گرفته

از آب گنگ عبور نموده در شهر اوران تیر مخالف گشته با تیر تیب داده از آنکه گذشتن روآن بشمشیر دست نهاده روی بوادی فرار نهاده گشته
او چند توپ و دیگر سباب بدست آمده در تمامی تعاقب کنان بلشکر منصور ملحق شده افتاد و سنگرها حاکم شده بقدم جلبشان آمده شهباز خان را
دیده قلعه ها بلا زمان عهد خلافت نمیزد و سنگرهای تحوار آن مستقر کرده و دیر نشست شهباز خان را که ضبط مخالف کجی ملاحظه و چون آن برکشند
روزگار نجیل بود بیدو جلها سے سوار رفت او را گشته بهادران لشکر منصور سرشته اهتمام از دست نداده
عساکران بار کشیده بود و دیگران قلعه سرشت و رکنار آسپے سیرا گرفته بجنگ پیش آمده و تمام آن روز آتش قتال
اشتعال داشت و بنابر تنگنای زمین و جرهاسے عظیم و بروسے شیم عبور لشکر منصور از احتیاط دور بود آخر
بصلاح عسکر ام جمعی از بهادران بر جنگاه او را ناخته غارت گردیدند و چون شب شد آن سپاه باطن شیخون آورد بنا
اقبال بسے زوال کار تمام ساخته جانب خاصه بجانب بس بود که محکم ترین جا اسپے او دست شناخت و افواج ظفر موج
جنگل حوالی او خواسته آن را بریده قلعه را مسخر گردانیدند زن و فرزندان و همراهان او اکثر اسیر و دستگیر شدند و کجی
بجود بحال تباه بکوهستان زرجا من رفته و رکوشه خمول و کم نامی خزیده رهاجرا پیش بردخان و سبب نجات او از گرداب
مهلکه بلا است چرا که از غرایب الطاف قدرت است و اجمال این تفصیل آنکه چون عساکر اقبال قلعه را بایک محاصره نمودند و
نزدیک بآن شد که مفتوح گردد کجی از همه در ناامید شده فرار برقرار داد و بجمعے که در قید او بودند را از شربت شهادت
چشانیده پیشیر وخان را نیز بسلکے از ملازمان خود حواله نمود که بقتل رساند پیشیر وخان پیشتر پیش آمد که لحظه مهلت بخش و اختیار
کرده خود را از لوث ظاهری پاک سازم آن شخص چه از بیم جان و ترس گرفتاری خود چه از ملاحظه آنکه در چنین وقت محمد
زن و فرزند را با ایمنی رساند گشتن او را بوقت دیگر حواله نمود و مقارن این حال کجی رسیده پیشیر وخان را بر یکسے سپرد
که بر فیل انداخته از قلعه برآورد و بخاطر جمع و بجز انکار او را بسازد آن شخص پیشیر وخان را بر فیل نشانیده روان شد
چون فیل بغایت وحشت سیر رفت آن موکل خود را از پشت فیل بپایان انداخت و در وقت افتادن فیل لگدی بر دو زد
که بیهوش افتاد و فیل نیز از خوف بی اسپ آواز سهمناک کرده روی بگریز نهاده و فیلان دیگر از آن فریاد و هیبت برگرام
بر آمده بیکجا گر بختند و غریب شورشے پدید آمد پیشیر وخان دران حال و دستهای بسته خود را بگردن فیلبان انداخت که شاید گلوی او را محو
خلاص سازد فیلبان از ترس جان خود را بیرون انداخت و مقارن آن پیشیر وخان نیز افتاده و زبان مشتاد خود رفت و چون بهوش آمد از دور آوازی
و بیداد فریاد بر آورده او را از جوبک خود طلبیده آن شخص یکی از ملازمان پیشیر وخان بوده که در جست و جوی وی حیله دید
فی الفور پیشیر وخان را بر اسپ خود سوار ساخته روی براه نهاد و بعد از لحظه آواز نقاره شنیده چون بالصوب شتافت
عرب بهادر را دید که در تفحص حال او تردد داشت و بمرافقت عرب بهادر خود را به شهباز خان رسانید و باین طریقه
از زیر تیغ خلاصے یافت و پیشیر وخان پیوسته در محافل نقل و شنید او بیان این ماجرا نمود که از زمانی که مرا
بجلاد ارل سپردند تا وقتی که از بیم جان نجات یافتم بظاهر و باطن متوجه آن حضرت بوده استمداد همت آنها باطن
داشتم و محقق توجه اشرف اقدس از خیانان و ربطه خلاص شدم آری ظهور این قسم کرامات از خانان بزرگ دیده و درگاه
ایزدی چه مستبعد بالجمله چون کجی راه فرار پیش گرفته خود را بشعاب جبال قلعه رهتاس انداخت پیر سال برادر او
بالیسیارسے از اهل آن دیار در جنگل زار پنهان و در انزوا پناه خود ساخته مجدداً اسباب شورش سرانجام داده و جمعی
از بهادران عرصه جلادت بخبر سرا در بخته او را باستمے انبوه بجراب آباد دستی فرستاد و غنیمت فراوان بتصرف

که چون منصور نامی از درگاه رخصت یافته بسوی [illegible] رسانید در [illegible] بهانه جوئی شده پیوسته از [illegible] دل

آزرده خاطر [illegible] بجائی رسید که هیچ [illegible] دیوان گفت که اگر [illegible] منصور [illegible] باشد من از اشغال دیوانی

دامن [illegible] و چون بندگان حضرت [illegible] رعایت خاطر جانب او [illegible] بدنبال [illegible] شده و [illegible] خواجه

با [illegible] کار [illegible] درگاه [illegible] نیافته کامی [illegible] آخر مصلحت کار [illegible] از دریافت سعادت حضرت

حرمان اختیار کرده منتظر طلوع کوکب مراد باشد [illegible] معتزلان شده [illegible] دیوان سرکار [illegible] اشتغال

داشت و در خلال این حال [illegible] خان خانان خواجه را [illegible] عرض [illegible] مطالب [illegible] بدرگاه فرستاد و احوال

[illegible] عرض [illegible] خانخانان اظهار [illegible] و کار [illegible] خود نمود [illegible] کرده

[illegible] اشتغال خانخانان [illegible] رخصت [illegible] اشتغال پیوست و ازانجا [illegible] خواجه [illegible] خاطر

[illegible] آنگه [illegible] زبان [illegible] ایام که [illegible] فیض بخش [illegible] موکب

[illegible] فلک [illegible] روشن جبین [illegible] شمول عواطف خسروانه [illegible] منصب وزارت

[illegible] مراتب بلند [illegible] ترقی و [illegible] بود

[illegible] اقبال [illegible] صوب [illegible] جلال [illegible] قصبه [illegible] که از محال متعلقه

[illegible] اتفاق افتاد و شهاب الدین احمد خان و شاه فخر الدین مشهدی [illegible] میرزا کامران و شاه [illegible] خان

[illegible] صوبه مالوه سعادت زمین بوس دریافتند و [illegible] جهان آرا انضباط آن حدود [illegible]

[illegible] خان [illegible] مجاهد خان و سبحان قلی ترک را با فوجی از دلاوران در قصبه [illegible] تهانه مقرر نمودند

و عبدالرحمن [illegible] بیگ جلال الدین بیگ را با جمعی از افغانان در تهانه [illegible] تعیین فرمودند و همچنین دیگر بهادران کار طلب

[illegible] قرار گرفتند که [illegible] آن سرگشته وادی ضلالت از شعاب جبال بر آید اسیر کمند اقبال گردد و چون خاطر قدسی مظاهر

از انتظام [illegible] موکب گیهان شکوه از راه بانسواله بصوب ولایت مالوه اتفاق افتاد که سایه معدلت

بر [illegible] منزل بمنزل [illegible] دارالخلافه [illegible] رسید که قافله حجاز از [illegible] حکام

بنادر فرنگ [illegible] بر جهاز [illegible] اند بنابر آن حکم شد که قلیج خان حاکم [illegible] بصورت [illegible] ایلغار [illegible] بصوب [illegible]

قافله را روان سازد [illegible] پرده نشینان سرادق عفت را که بیشتر روانه شده بودند در جهاز سلیمی و

سلطان خواجه را با سائر اعیان قافله در جهاز الهی روان گردانید و حکام بنادر فرنگ خدمت عتبان این آستان را [illegible]

[illegible] چون موکب ظفر لوا [illegible] بانسواله نزول [illegible] فرمود اول [illegible] زمیندار آنجا

[illegible] سعادت زمین بوس دریافت و [illegible] زمیندار [illegible] بدولت ملازمت سرفراز شد و

در همین ایام میرزا [illegible] از بنگاله آمده [illegible] گردید و شصت و پنج زنجیر فیل از نظر اشرف گذرانید و [illegible]

سرفراز [illegible] اختصاص [illegible] رسید که رانا [illegible] نخوت و استکبار [illegible]

اسباب [illegible] فساد [illegible] راجه بهگونت داس [illegible] میرزا خان خلف بیرام خان و قاسم خان میر بحر

با افواج قاهره [illegible] تعیین شدند و در همین هنگام راجه تودرمل [illegible] خان [illegible] از بنگاله آمده بسعادت

آستان بوس [illegible] گرفتند و از جلائل غنائم آن دیار [illegible] و چهار زنجیر فیل بنظر اشرف گذرانیدند و [illegible]

رخان قلعه [illegible] آمده جبین اخلاص بسجده درگاه والا نورانی ساخت و بنابر آن اشرف فرمایان اعلی اعیان ملک در
پیشگاه حضور گرد آمده مشمول عاطفت بیکران گردید از وقایع [illegible] سروهی و تسخیر قلعه ابوگره بسامع همایون در اوایل
این سال [illegible] سلطان دیوره [illegible] لشکر تاب مقاومت نیاورده [illegible]
برآمده بود چون ترسون خان بجاگیر [illegible] گجرات [illegible]
شتافت و در استحکام قلعه ابوگره که از قلاع حصین [illegible] بحکم اشرف رای سنگه [illegible]
قلعه گشا [illegible] گماشتند و چون کار بر متحصنان تنگ شد سلطان دیوره [illegible] قلعه را [illegible] نجات خود یافت
روی امید بدرگاه [illegible] رای سنگه قلعه [illegible] خود حواله نموده با سلطان دیوره باستقبال [illegible] اقبال شتافت
آن قلعه ایست در غایت ارتفاع و وسعت و متانت استحکام و متانت و در انتهای صوبه اجمیر [illegible] گجرات واقع است ارتفاع
آن هفت کروه [illegible] بر آمده در کمال صعوبت و دشواریست و بر فراز آن چشمه‌های گوارا و چاه‌های شیرین بسیار و اراضی
قابل زراعت آن قدر که متحصن گزینان را کفاف باشد و از اقسام گل و ریاحین بی‌شمار و هوایش بغایت [illegible]
لیکن عمارت عالی و معابد عظیم در آن قلعه اساس یافته [illegible] قلعه [illegible] علی خان سپرده
بدرگاه والا رسیده سعادت زمین بوس دریافته مشمول مراحم بیکران گردید و از سوانح فتوحات جنود اقبال [illegible]
خاندیس چون راجه علیخان حاکم آنجا باعتضاد قلعه آسیر که با فلک اثیر دعوی همسری مینماید [illegible] استحکام
ملک در مراسم خدمت و ادای پیشکش تعللی نمود بنابران شهاب الدین احمد خان و قطب الدین محمد خان و شجاعت خان
و باقی خان و تولک خان و علی دوست خان و بسیاری از بهادران فیروزی نشان بآن صوب رخصت یافتند [illegible]
ملک شد [illegible] و چون امرا به بیجاگره رسیدند راجه علیخان از سطوت عساکر
اقبال بقلعه در آمده برسل و رسایل و فنون ریو و رنگ اظهار عجز و ملایمت و تقبل پیشکش لایق نمود و بجهت [illegible]
عساکر منصوره نیز از نقد و جنس نزد امرا ارسال داشته هر کدام را [illegible] تسلی ساخت و شهاب الدین احمد خان با عتماد امرا
بیکران خاقان سپهر آستان عرضه داشت بپایه سریر معلی فرستاده استشفاع جرایم او نموده و راجه علیخان پیشکشهای گرامی
از اجناس نفیس و فیلان نامی و نقودی که بالقاب شاهی سکه ساخته بود مصحوب معتمدان خود بدرگاه سلاطین پناه ارسال
امرا عنان مراجعت معطوف داشته بولایت مالوه آمدند چنانچه تفصیل این مجمل عنقریب در جای خود نگاشته کلک بیان خواهد شد
ان شاء الله تعالی و تقدس چون در شهور این سال بمسامع همایون رسید که ملک گجرات از بی‌تدبیری وزیرخان [illegible]
بنابران مؤتمن الدوله راجه تودرمل رخصت یافت که بر جناح استعجال شتافته در ضبط و نسق آن ملک جوهر کاردانی بظهور رساند
و کافه برایا که ودایع بدایع آفریدگارند جل و علا از آسیب تظلم و تعدی ارباب بغی و عناد محافظت نماید و در عین این حال
طراز ولایت ابد بر تیغ همت اولیای دولت فتح شد و تفصیل این اجمال آنکه چون راجه رخصت گجرات یافت [illegible]
از سطوت افواج قاهره رخت زوال بنقاب جبال کشیده بود و از رفتن او [illegible] جمع آمده [illegible] خون گرفته
بعزم رزم قدم جرأت و تهور پیش نهاده و غازیان نصرت قرین باعتضاد اقبال روزافزون افواج ترتیب داده [illegible]
بمقابله و مقاتله او شتافتند و خواجه غیاث الدین علی آصف خان و نقیب خان با جمعی از بهادران [illegible]
و تهور [illegible] با طائفه از دلاوران در [illegible] و میر ابو الغیث بخاری با فوجی [illegible] طلب

کشتند و میرزا مقیم نقشبندی که در فوج قلیچ خان بود و میر ابو تراب و [illegible] قلیچ خان که [illegible] حضرت خلیفة الله [illegible]
بخطاب سادات عالی شرف اختیار داده از پیش [illegible] فوج هراول شدند و شمال خان و [illegible] از [illegible]
داد و مردانه افغانان تمام مردم خود را [illegible] هفت هزار سوار و پیاده بود [illegible] فوج هراول حمله آوردند [illegible]
فوج هراول [illegible] نموده [illegible] یکی از جوانان نامی را زخم تیر انداخت و [illegible]
[illegible] فوج قلیچ [illegible] با آنکه [illegible] رسیده بود دست از کار باز داشت
و [illegible] مخالف [illegible] ترددات [illegible] در اثنای [illegible]
[illegible] بازسوار شد [illegible] که اکثر جوانان کار طلب [illegible] از دست
داده [illegible] میرزا مقیم [illegible] خاصه [illegible] بود در [illegible] آورده [illegible]
[illegible] افغانان را [illegible] تیغ از هم گذرانید [illegible] بر سر اسب [illegible] رسید [illegible] ضرب [illegible]
و [illegible] در راه اخلاص جان نثار شدند و قطب خان نام [illegible] چندان تلاش کرد [illegible]
[illegible] که از بهادران فوج هراول بود با چندی از ملازمان خود ترددات پسندیده ظاهر ساخته [illegible]
[illegible] را بر خاک هلاک انداخت و درین حال که فوج هراول [illegible] شد و [illegible] تمام [illegible]
[illegible] عرصه [illegible] همت قائم داشته بمدافعه و مقابله پیش آمدند و دیگر افواج جلو ریز
[illegible] خصوص [illegible] بر [illegible] خود را رسانیدند و مخالفان تاب مقاومت نیاورده راه گریز پیش گرفتند و اولیای
دولت اعلام فتح و فیروزی برافراشته بتعاقب هزیمت یافتها همت گماشتند و بسیاری از بخت برگشتها را بضرب تیغ و سنان
بدرکه الاسفل فرستادند و راجه پرتاب داس بالبقیة السیف گریخته بشعاب جبال درآمد و چون مژده فتح و نصرت از عرضه داشت
دولتخواهان بمسامع همایون رسید سرداری آن لشکر بخواجه غیاث الدین علی آصف خان مرحمت فرموده بلقب خانی [illegible] بدرگاه
معلی داشتند و هر یک از بندهای جان فشان که دران لشکر مصدر خدمات شایسته و ترددات پسندیده گردیده بودند بانعام
مراحم و انواع نوازش شرف اختصاص یافتند **وقایع سال بیست و دوم الهی** درین هنگام موکب نصرت
اعتصام در حوالی دیپالپور رایت ظهور برافراشت نقاش بهار چمن آرای بزم روزگار گردیده جلوه ریاحین عرصه زمین
را محسود نگارخانه چین ساخت و نیر اعظم رونق بخش عالم شب دوشنبه بیستم ذی حجه نهصد و هشتاد و چهار هجری بعد از انقضای
هشت ساعت و دوازده دقیقه پرتو سعادت به بیت الشرف حمل انداخت و سال بیست و دوم از جلوس ابد قرین
بادشاه سکندر آئین بمبارکی و خرمی آغاز شد و در عنفوان این سال همایون قلعه بوندی بتصرف اولیای دولت
درآمد و مجملی ازین تفصیل آنکه دودای پسر رای سرجن با آنکه پدرش و بهوج برادرش بسعادت ملازمت سرافرازی داشتند آن
قلعه را استحکام داده بخوت آرایی شد و زین خان کوکلتاش از درگاه سپهر اشتباه رخصت یافت و راجه سرجن و بهوج
[illegible] به همراهی کوکلتاش تعیین شدند و در اندک فرصتی بیامن اقبال روزافزون قلعه بوندی مفتوح گشت
و آن مقهور بشعاب جبال رخت زوال کشیده آواره دشت ادبار گردید و زین خان بموجب حکم اشرف بهوج را [illegible]
آنجا گذاشته متوجه درگاه معلی گردید و چون موکب جهانگشا بدار الخلافه فتحپور ورود اقبال فرمود بسعادت زمین بوس
دریافته بنوازش خسروانه شرف اختصاص یافت و از سوانح رسیدن عرایض و پیشکشهای نظام الملک حاکم دکن است

[illegible]

راجه تودرمل و وزیرخان با مظفر حسین میرزا [illegible] اقبال [illegible]

[illegible]

تعطف عنان نموده [illegible] احمد آباد رسانیده وزیرخان را از قلعه [illegible]

[illegible] مفسدان چون نواحی سلطان پور و نذر بار رسیدند بعضی از ملازمان [illegible]

[illegible] شهری بزرگ [illegible]

گجرات و جمعی از سپاهیان [illegible]

شکست خورده ظهور این قضایا باعث مزید جرات و جسارت ارباب بغی و عناد گردید و چون نوشته وزیرخان [illegible]

[illegible] لشکر فیروزی اثر [illegible] رسید مفسدان را پای همت از جای [illegible]

[illegible] کنبایت [illegible]

[illegible] و چون افواج [illegible] نزدیک رسید [illegible]

اهل فساد رسیدند [illegible]

[illegible]

بغی و طغیان تاب مقاومت نیاورده روی گریز نهادند و خون بسیاری از اهل فساد بر خاک هلاک [illegible]

و اکثر [illegible]

[illegible]

به درگاه سلاطین پناه [illegible]

پیوسته میرزا و خاطر و والده او دستم هم و متوحش بسته بودند تا آنکه [illegible] صلاح حال در بهبود کار [illegible] حضرت
و [illegible] بعضی جنگ و بهادر هندی با [illegible] آن دیار از اصفهان و دمشقی راهوار و [illegible] آورد مصحوب عبدالرحمن بیگ
و میر [illegible] بملازمت [illegible] خاقان ممالک ستان [illegible] بمیرزا [illegible] عواطف و تشریف
مرحمت [illegible] انصراف [illegible] حکیم عین الملک که از درگاه
جهت نوازش [illegible] عادل خان حاکم [illegible] رخصت یافته بود با رشید الملک ایلچی عادل خان [illegible] سعادت [illegible]
طرف اختصاص یافت و پیشکشهای او را از نظر [illegible] و اقسام اجناس [illegible] نظر گرامی در آورده [illegible] سعادت [illegible]
و [illegible] ایام [illegible] عبدالله خان فرمانروای توران [illegible] بدرگاه سلاطین پناه با مکتوب سعادت [illegible]
خلاصه مضمون آنکه عزیمت تسخیر ممالک ایران پیش نهاد خاطر شده اگر موکب گیتی ستان با افواج هندوستان از [illegible]
حرکت آید [illegible] بلاد عراق و [illegible] و فارس و آذربایجان [illegible] حضرت
خاقان بمقتضای مروت و قدردانی در جواب [illegible] که سلسله علیه صفویه را از قدیم با این دودمان عالیشان [illegible]
و [illegible] و بعد از انتساب خاندان نبوت علیه التحیة والسلام مزید بر الفت و اختلاف مذهب و تعصب
آن [illegible] موجب تزلزل ارکان دوستی و یکجهتی گردد اگر آن سلطنت پناه نیز ترک این عزیمت نموده اراده [illegible]
و مخاصمت [illegible] بصلاح و صواب قریب تر خواهد بود **نهضت موکب خاقان فلک سریر**
بزیارت روضه علیه اجمیر درین هنگام که دارالسرور فتحپور بانوار شکوه خاقان سکندر آیین [illegible]
شوق زیارت روضه متبرکه معینیه از مشرق خاطر [illegible] روز [illegible] بیست و دوم شهر [illegible] نهضت عالی
بمستقر اورنگ خلافت بصوب دارالبرکه اجمیر اتفاق افتاد و چون قصبه [illegible] مضرب خیام سپهر احتشام گردید راجه تودرمل
از گجرات رسیده سعادت رکاب بوس دریافت و بانواع مراحم خسروانه شرف اختصاص پذیرفت و مجدداً بعالی منصب
وزارت کل بلند مرتبه گشت و بدستی [illegible] دولتخواهی در انتظام مهام سلطنت کاربند خدمت شد **ذکر شورش ملک**
گجرات و محاصره نمودن مظفر حسین میرزا احمدآباد را و مخذول زده و ادبار شدن باقبال خاقان
ستوده خصال چون راجه تودرمل متوجه آستان بوس شد بار دیگر جمعی از اوباشان واقعه طلب برگرد میرزا فراهم
آمده [illegible] و تطاول بر بلده کنبایت که اکثر تجار متمول صاحب ثروت در انجا متوطن اند کشوده مال و اسباب
فراوان بتصرف آوردند و وزیر خان از احمدآباد برآمده عزیمت آن صوب نمود و در اثنای راه خبر کثرت مخالفان شنیده
[illegible] ملازمان خود [illegible] بیوفائی و دورنگی خوانده عنان مسارعت باز کشیده و ناگزیر باحمدآباد درآمده متحصن
گردید [illegible] از مردم او [illegible] سپرده بمخالفان پیوستند و مقهوران بشوکت هرچه تمام آمده بمحاصره احمدآباد
[illegible] وزیر خان جمعی از ملازمان خود را که از ایشان ناایمن بود [illegible] گردانید و معتمدان قدیمی خود را بانواع
دلجوئی مستمال ساخته در لوازم قلعه داری همت گماشت و چون از کمک ظاهری گسسته امید و مقطوع الطمع بود دل در توجهات
باطنی و تائیدات غیبی بسته انتظار ظهور نیرنگی اقبال داشت و [illegible] از مردم درون قلعه [illegible] عظیم بوده [illegible]
[illegible] خود بر در قلعه میگشتند [illegible] حیرت گرفتار بود آیا مآل حال بکجا انجامد [illegible] جمعی از اهل قلعه [illegible] شده [illegible]
[illegible] از اطراف روآورده [illegible] شدند که [illegible] قضا [illegible] محمد علی سرکرده مقهوران و مصدر این فتنه بود رسید و در ساعت

میان رایان کار حفظ سپرده با آنکه بعضی از اعیان مردان از قلعه برآمده و خود را بجایی کار رسانیدند و بعد از شادیانه اجل
دل پایی داده بودند آنکار بانو داشته شهر اسراسیمگی روی بود دمی فرار نهادند و از آنجا که اهل قلعه متوهم بودند
که مبادا فریب سررشته احتیاط مستحکم داشته قدم بیرون ننهادند و چون بتحقیق پیوست که این کارنامه فتح از
بدایع اقبال حضرت ظل الهی است وزیرخان و سایر اولیای دولت سجود شکر این مواهب عظمی بجای آورده مهیای
لشکر داوند و چون دریافتند که موکب جهانگشا متوجه اجمیر بود و مظفرخان بموجب حکم اشرف از ولایت
بنگ و بهار رسیده در مقام حسن عمل بسعادت زمین بوس عز امتیاز یافت و بیجاپسرش از نفایس آن دیار
بسیار پیشکش گذرانیده و چهار لک روپیه نقد صیغه نثار خاصه ساخت و چون در آن حدود صعصه خدمات شایسته
و تدبیرات پسندیده بکار برده بود و میر احمد مدتی بخلعت امتیاز پوشیده و حکم شد که راجه تودرمل و خواجه شاه منصور
باستصواب و صلاح دید او سرانجام مهام سلطنت و تمشیت احکام خلافت نمایند و چون موکب گردون مسیر
بدار الفیوض اجمیر رسید سعادت فرموده بدستور معهود یک منزل پیاده شده و روی نیاز بزیارت آورده و
دریا نوال با درازات و نذورات و تقدیم فتوحات برکشوده معتکفان آن بقعه و متوطنان آن بلده را سیراب امید
گردانیدند و هم درین ایام محب علی خان میر خلیفه که درین دودمان والا القدم نسبت و سبقت خدمت امتیاز داشت
بمنصب میر عرضی اهل حاجت شرف اختصاص پذیرفت و از وقایع این ایام فرستادن میر ابوتراب است
بجانب مبارک مکه زادها الله شرفا میر از سادات سلامی شیراز است و جدش میر غیاث الدین هبت الله که بسید شاه میر اشتهار داشت
در زمان سلطان قطب الدین نبیره سلطان احمد که احمدآباد بنام او اساس یافته از شیراز بگجرات آمده باز بوطن
مراجعت نمود و نوبت دیگر در شورش شاه اسمعیل صفوی با دو فرزند خود میر کمال الدین و میر قطب الدین باحمدآباد
رسیده رحل اقامت افگندند و در آن وقت سلطان محمود بیگره حکومت گجرات داشت و با عزاز و احترام تمام
با میر سلوک نمود و میر ابوتراب خلف میر کمال الدین نیز در ایام حکومت گجراتیان معزز و مکرم میزیست و چون آن ملک
بحوزه تصرف اولیای دولت در آمد بخدمت حضرت خاقانی نیز بکمال عزت و قرب منزلت یافت و چون هر سال
قافله بزرگ از عباد و زهاد کشور هندوستان و سایر بلاد عالم از دارالخلافه آگره بحجاز میفرستادند و مایحتاج تمام قافله
از دیوان اعلی سرانجام میفرمودند و یکی از بزرگان عصر بمنصب میر حاج شرف استسعاد می یافت درین سال که هنگام
فرستادن قافله قریب رسید میر مشار الیه را باین منصب والا امتیاز بخشیدند و مبلغ پنج لک روپیه نقد و دو هزار
خلعت از اقسام اقمشه مصحوب میر بجهة فقرا و مساکین ارباب احتیاج فرستادند و سوای آن یک لک روپیه نقد
با شرایف اجناس بوجه سر قافلی حرمین شریفین مقرر شد و اعتماد خان گجراتی که پیوسته اظهار آرزوی حج میکرد
بمرافقت میر رخصت یافت و جمع کثیر درین قافله ره نورد بادیه توفیق گردیدند و از وقایع سربلندی یافتن شهاب الدین
احمد خان بایالت و حراست گجرات چون ضبط آن ملک از وزیرخان چنانچه باید بتمشیت نپذیرفت حکم جهان مطاع
بشرف ارتفاع یافت که شهاب الدین احمد خان از ولایت مالوه بحکومت گجرات متوجه شود و قاسم خان و طاهر خان
سیف الملک و میر غیاث الدین علی ملقب بآصف خان و تمرخان و غازی خان بنی عم نقیب خان و فیروزه کابلی و شیخ
مطلب و شیخ جنید و دیگر امرا از درگاه سلطنت کمک او رخصت یافتند و مقرر شد که وزیرخان بایدر آمده ضبط آنجا نماید

و از سوانح این سال تعیین کردن افواج منصوره است بر سر راجه [illegible] آن که از سعادت [illegible] جهت [illegible]
سعادت عساکر اقبال شتاب جلال پناه بر دو کجاو [illegible] گرفت و [illegible] و افواج قاهره [illegible] و [illegible] آمده دست [illegible]
سعادت [illegible] عظام خود [illegible] و در [illegible] از راجه بیکلی و [illegible] کنور [illegible] فضل [illegible]
باز سید [illegible] و سید [illegible] ترکمان [illegible] بجا [illegible] عازم [illegible] شده [illegible]
بر [illegible] صاحب اهتمام [illegible] کار [illegible] این لشکر باشد اگر چه [illegible] راجه بیکلی [illegible] سمت [illegible] است [illegible] در [illegible]
لشکر شهباز خان [illegible] داد [illegible] و خدمت [illegible] و شایسته [illegible] ساخت [illegible] گذارش خواهد یافت [illegible]
[illegible] از اعمال [illegible] بارگاه و اقبال گردید سلاح جلال رسید که [illegible] گوراب عظمت [illegible] ایام خراب شده [illegible]
[illegible] ویرانی این ملک گشته در ساعت امرای عظام و سایر ملتزمان رکاب نصرت اعتصام حکم [illegible] آن شریعت [illegible]
و [illegible] منصب و [illegible] بر [illegible] تقسیم فرمودند و در عرض یک روز حسن انجام پذیرفت و از این فیض عام عالمی کامل
رسیده و از این منزل شیخ ابراهیم [illegible] که [illegible] شاه باز خان رخصت یافت و [illegible] در حدود دلو و الال مقرر شد و چون
[illegible] بارگاه فلک اشتباه گردید ایلچیان قطب الملک کنی حاکم گلکنده سعادت استانبوس دریافته عرضه داشت
با پیشکشهای لایق از نفایس آن دیار و فیلان نامی بنظر اشرف گذرانیدند و از جمله فیلان پیشکش او فیل مبارک نام فیلی
داخل حلقه خاصه شد و از سوانح عظیمه ظهور ستاره ذو ذنب است و درین باب حکمای اختر شناسان و اهل تواریخ [illegible]
نوشته اند و هفت قسم شمرده اما ذو ذنب دو قسم بر از همه نحس تر دانسته اند اگر چه از اثر نحوست این در ممالک عراق و خراسان
شورش عظیم بهم رسید و در آن ایام شاه مغفرت پناه شاه طهماسپ صفوی رخش حیات به فسحت پیرای جاوید تاخت و شاه اسمعیل
مسموم از عالم رفت و اکثر فرزندانش بقتل رسیدند و خلق انبوه مهمان خانه عدم گشتند اما بیامن ذات سعادت [illegible]
خاقان عدالت آیین و سعت آباد هندوستان از آسیب نحوست آن محفوظ و مصون ماند و غبار فتنه و آشوب بر دامن عاطفت
متوطنان این دیار ننشست و چون ظاهر قصبه نارنول مضرب خیام سپهر احتشام گردید بادشاه حقایق آگاه بمنزل شیخ نظام
که از مشایخ کبار و مرتاضان روزگار بود تشریف برده صحبت صوفی داشتند و ملتزمان حواشی آن بقعه را بزلال مکرمت سیراب
امید گردانیدند و بعد ازین شجاعت خان و میر معز الملک را در صوبه بهار جاگیر مرحمت نموده بحکومت و حراست آن سرکار رخصت
نمودند و چون دار الملک دهلی پرتو موکب جهانکشا رونق و بها یافت نخست بطواف روضه علیه جنت آشیانی انار الله برهانه تشریف
برده بعد از مراسم زیارت و آداب نیاز مندی مبلغ وافر بفقرا و مساکین تقسیم فرموده از آنجا بزیارت اولیا عظام و مشایخ کرام
که در آن شهر سعادت آسوده اند متوجه شده مجاوران و معتکفان هر بقعه مبلغهای معتد به بعنوان نذورات و خیرات مرحمت نمودند
و بعد از فراغ زیارت بالتماس سیادت مآب شیخ فرید بخشی الملکی که در میولا بیامن تربیت و جوهر شناسی حضرت شاهنشاهی بخطاب
مرتضی خانی شرف اختصاص داشت منازل او را که بر کنار جون واقعست و بی تکلف غیرت نشیمنهای برج و سماست یافته بنور قدوم
سعادت لزوم منور گردانیدند و در اوراق سابق سمت ذکر یافت که حاجی حبیب الله کاشی را با مبلغ گران بجهت آوردن نفایس
دیار فرنگ و ارباب صنایع و اهل حرفه به بندر گووه فرستاده بودند درینولا با نفایس آن دیار و جمع کثیر از هنرمندان نادره کار
لباس نصاری پوشیده و نقاره و سرنا بروش اهل فرنگ نواخته بسعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت و آنچه
از اقسام در غرایب آن ملک آورده بود بنظر اشرف گذرانیده مورد انواع تحسین و آفرین گردید و از آنجمله ارغنون بود که [illegible]

گرفتن و بصورت دوستی بر افروخته در هنگام میرزا غیاث الدین علی آصف خان بار داد و بر آمده سجده درگاه آسمان جاه [illegible]

[illegible] بیگ برادرزاده خود را که از [illegible] رسیده بود و بسعادت زمین بوس سرافراز گردانید فیروزی با فتح عساکر اقبال

و امرا [illegible] شایسته در اشتعال چون صلاح جلال [illegible] بر تقبیل [illegible] اطاعت [illegible]

[illegible] روزگار بسری برده [illegible] شمال [illegible] جلال [illegible]

ظهور یافت که صادق خان [illegible] قاسم علیخان و الغ خان حبشی و ابوالمعالی [illegible] فیلان [illegible]

بهادر [illegible] گذشته روزگار [illegible] جلادت [illegible]

[illegible] باعث حیرت دیگر [illegible] القصه چون عساکر اقبال [illegible]

تحقیق پیوست که آن بی سعادت با اعتضاد جنگل و [illegible] از دائره نحوست [illegible] قدم بیرون

نمی نهند ناگزیر سران لشکر آلات جنگل بری مهیا ساخته با آنچه که [illegible] آن بوده [illegible] ساختند و چون عنوان لشکر

فیروزی اثر [illegible] بی سره الاتفاق افتاد که از سران و سرداران آن سیاه روزگار [illegible] افواج قاهره [illegible]

سرانجام نموده بمحاصره آن [illegible] زبان [illegible] امان [illegible] و امرا [illegible]

[illegible] ساخته متوجه پیش شدند و منزل بمنزل جنگل بریده تا کنار آب [illegible] که بسمت شمال [illegible] ساختند

و نیز ترتیب افواج نموده با مردم بسیار از پیاده و سوار [illegible] عساکر ظفر نگار علم نحوست [illegible] بهادران

[illegible] بعرصه مبارزت قدم همت نهاده چپقلشهای نمایان میکردند و چون ایام تقابل [illegible] سرداران

[illegible] از آب گذشته جنگ [illegible] ترتیب افواج فرموده بدفع اعدا متوجه شدند لیکن [illegible]

رشته انتظام و توزک عساکر ساقط گردید صادق خان با فوجی [illegible] قاسم علی خان و الغ خان حبشی و

شیخ [illegible] جمعی بطرف دیگر افتادند و فوج هراول از زور آتشبازی غنیم نتوانست قدم پیش نهاد در ان حال [illegible]

محمود خان فوجداران بادشاهی فیلان مست صف شکن را آب [illegible] داده بی محابا گذشتند [illegible] فیلان مست

صادق خان با فوجی از بهادران کارطلب عبور نموده مقارن این حال از اطراف [illegible] در ان عرصه [illegible]

[illegible] بغایت عظیم روی داد و هنگامه جان ستانی و جان فشانی گرمی پذیرفت و بهادران ناموس دوست کارنامه

شجاعت ظاهر ساختند [illegible] افغان سیاه بخت را آواره دشت هزیمت گردانیدند و رخت حیات بسیاری از مقهوران [illegible]

[illegible] لیکن از انبوهی جنگل و کثرت درخت از حقیقت حال [illegible] چنانچه باید معلوم نشد بعضی را گمان آن بود که [illegible]

[illegible] و جمعی [illegible] رفتند که خود را بر سر [illegible] رسانیده دست تطاول و تاراج دراز خواهند ساخت

[illegible] صادق خان [illegible] دوم قرار گرفت و فوج هراول [illegible] ساخته عنان معاودت بصوب معسکر اقبال تافت

و [illegible] عقب بر آمده غبار شورش بر انگیخت و اکثری مردم [illegible] از جای رفت الغ خان با جمعی ثبات قدم

ورزیده هنگامه کارزار گرم ساخت و صادق خان ابوالمعالی نیز خود در [illegible] رسانیده او [illegible] پشت گردانیدند و در چپقلش

سخت روی نمود و الغ خان و ابوالمعالی [illegible] میرزا احمد [illegible] چپقلشهای نمایان کرده آبروی جاوید بدست آورد و [illegible]

پسر بزرگ او [illegible] زده خود هم بر خاک هلاک افتاد و خانجهان برادر او باسیکی از فیلان مست در آویخته بر زمین افتاد و [illegible]

[illegible] خود را بر آورده به فیل زد و با وجود زخم کاری مردانه بدر رفت و رام [illegible] پسر او نیز [illegible] نمایان کرده [illegible]

پیش گرفت و از تنها ... این حال آن عفو خاک اعتبار بر فرق سود کار خود جسته راه ... پیش گرفت و در مسند ... راجپوت
از سر ... و تفصیل رسیدند و بیامن اقبال روز افزون ماتمان رسید ... جستن ... امید ... حضرت کاری براد
گردید ذکر بعضی از وقائع بنگاله و شکست شیدن خان جهان است بصوب ساتگانو و بدست
آوردن داود ... افغانان و متعلقان او و چون خانجهان از انتظام امور اطراف و اقطار بنگاله خاطر را پرداخت
عزیمت ساتگانو کرد ... متعلقان داود ... رسیده ... خان بسیاری از افغانان تباه اندیش در آنجا ... بودند
... ساخته ... اراده ... انگ ... در ... گرد ... بولت ... از افغانان
اتفاق نموده ... آمده ... بسیار ... جمعیت یافته ... گشته شد ... و افراز ... ماهی
او که درین حوادث ... افتاده بود ... دیگر افغانان ... این حال ... حضرت
... بودند در مقام انتقام کینه ... و حمایت ... و ... جاه
... بانجام ... و بیامن تائید ... اقبال ... از دل
... حال ... و ... دولت کار خود را بانجام رسانیدند چون خانجهان
... و ... التماس ... بدرگاه پادشاه غریب نواز ... خانجهان شتافت
... حوادث نجات یافت و در هنگامی که موکب فیروزی لوا متوجه پنجاب بود مولانا محمد یزدی از عراق آمده
... فرق عزت بر افراخت او از بزرگ زادهای یزد است و کسب فضائل و تحصیل علوم در خدمت
علامه زمان مولانا میرزا جان نموده و از اکثر علوم عقلی و نقلی بهره وافی و نصیبه کافی داشته مدت ... ادب
و طلاقت زبانش بمرتبه عالی بود و در اندک فرصتی که بمجالس عواطف و شرایف مراحم اختصاص گرفته از جمله مصاحبان و
مخصوصان مجلس بهشت آئین ... لیکن چون در اصل فطرتش کم ظرفی واقع شده بود خود را از وضایع ساخته ... و
حال او در جای خود مرقوم کلک صداقت رقم خواهد شد و از وقایع این ایام گرفتار شدن مظفر حسین میرزا است ...
بیامن اقبال روز افزون در ولایت گجرات غبار شورش و فساد او فرو نشست میرزا بحال تباه متوجه دکن شد و در ...
... از او ... گرد او فراهم آمده اسباب فتنه و آشوب سرانجام دادند چون از قبیله و کعبه خود ... امید یافته بود با حاکم
آنجا جنگ کرده شکست یافت و ناکام عنان مراجعت بولایت خاندیس معطوف داشت و راجه علی خان فاروقی او را مقید
ساخته بدرگاه معلی فرستاد و مجرای دولتخواهی خود نمود و مقصود میرزا فرمان گیتی مطاع از درگاه فلک ارتفاع دستوری
یافت که او را بملازمت آورد و چون موکب گیهان شکوه از دریای ستلج پل بسته عبور دولت فرمود شاه قلیخان محرم که ...
لاهور بعهده کاردانی او بود بسعادت استقبال شتافته عز بساط بوس دریافت و چون بلوچان راه قندهار به اهل قوافل
و مترددین دست تطاول و تعدی دراز می ساختند او را با میرزا یوسف خان و سید حامد بخاری و محمد زمان و جمعی
از بهادران عرصه شجاعت بتادیب طائفه بلوچان و ضبط آن حدود تعیین فرمودند و رایات اقبال بعزم زیارت روضه
علیه شیخ فرید الدین شکر گنج بر افراشتند و دوازدهم اسفندیار ماه الهی ظاهر قصبه پتن مضرب خیام سپهر احتشام گردید و زیارت
مزار فیض آثار آن بزرگ تشریف برده آداب طواف و نیازمندی بتقدیم رسانیدند و بر شجات سحاب مکرمت غبار احتیاج
از چهره حال مجاوران و ملتزمان مزار شریف آن بقعه متبرکه پاک شستند و درین مجلس بهشت آئین ... ناصر ... و مولانا

منطبق از شمار آمده و سعادت ملازمت در یافت آغاز سال بیست و سوم الهی از جلوس اقدس بعد قرین عالم
کوهپایه لاهور شود و موکب اقبال از شکار یافت و گوگه سلطان سیارانجمن آراست بر کار کار گریده روز شنبه دوم محرم سنه
هشتصد و هشتاد و ... نهصد و هشتاد و شش هجری شب یکشنبه ... چهار ساعت و ... دقیقه نیر اعظم روشنائی بخش عالم به بیت الشرف حمل تحویل نمود و سال بیست
سوم از سنه جلوس ... ما لک ستانی ... آغاز شد و در عنفوان این سال شیخ ابراهیم ... صوبه
دارالخلافه ... ... اختصاص یافت ... شجاعت خان ... حکومت ... ولایت مالوه
... گردانیده شد ... شاه ... خان ... خان ... خان و سایر جاگیرداران آن ملک از صلاح ...
او تخلف ننمایند ... همت ... اشتغال ... معروف ... اقبال ... قلعه ... است ... همت
شهباز خان ... آن قلعه ... الاعلی ... آن بر ... و تقابل ... ارام گشته
تسخیر ... مکی ... بر شرفات کنگره آن ... ... شاه باز خان ... خدمت و کار طلبی متوجه
آن صوب شده ... هنگام ... رهنمون ... درگاه ... فرستاد ... نسبت ... رابطه قدیم در انجاح
این مقصد ... عرضداشت ... بکار برند ... معتمد دیگر ... با میرزا خان ... میرزا جان و شریف خان ...
... خان ... عرصه جان ... نفاق همت تسخیر قلعه ... اندک فرصتی ... اقبال ...
آثار تسلط ... ظاهر گردید ... ... که مبارزان قلعه کشا محاصره را تنگ ساخته ... توپ ...
کرد ... قلعه ... توپ شکسته ... ... بلا سوخت و ازین حادثه ... همت ...
... رفت و حاکم آنجا ... جان کندن ... و ... جبال ...
قلعه ... جهالت و ضلالت ... قلعه ... جبال ... بر فراز ...
مفتوح شد و چون شنیده ... کوهستان ... شهباز خان قلعه را ... خان ... سپرده
... اقبال ... گذاشته ... با فوج مستعد ... از شتافت و روز دیگر بحصار ...
... فتح ... قلعه ... بتصرف در آورد و غنائم ... اولیای دولت
... فتوحات اقبال ... لاهور ... جلال رسید و چون موکب عالی ... رسید ...
... حکم شد ... عساکر فیروزی ... دولت و اقبال ... آب
توقف فرمودند و ... خانی بود ... فیلی خاصه ... بسیل فنا رفت و چند روز متصل ...
باران ... عظیم شد ... در شکارگاه غریب ... که ... آنها مقدار ... بود و ... ذات
... صفات خاقان ... میرزا یوسف خان ... محرم
... استشفاع گناه طائفه بلوچان معروض بارگاه گردید ... جرم بخشی ... صفات
... قبول جای گرفت ... خان بلوچ ... خان و سایر اعیان و سران بلوچستان ... خدمت
... ترتیب شکار قمرغه در حوالی بهیره و نندنه ... افتادن
... مقصود و حکم اطلاق جمیع حیوانات درین هنگام سعادت ... خاطر ... شکار قمرغه توجه فرمود
... عالم مطیع ... صلاح ... ارتفاع یافت که در حوالی بهیره ... ترتیب ... شکار ... جمیع ...

[illegible] جهان ... دولت کار ... [illegible] ... گردد ... [illegible]

... آورد و ... [illegible] ... تا ... [illegible]

... [illegible] ... حکم ... [illegible]

... [illegible] ... آن ... [illegible] ...

... [illegible] ... نجات ... [illegible] ...

... [illegible] ... گشته ... [illegible] ...

... [illegible] ... [illegible] ...

... [illegible] ... سعادت ... [illegible] ...

... [illegible] ... اقبال ... [illegible] ...

... [illegible] ... تعظیم و مراسم تکریم ... [illegible] ...

... [illegible] ... استقبال ... ادب نهاده ... [illegible] ...

... [illegible] ... بارگاه قبول

گردیده بوسیلهٔ او کلاهی را چه بال گشا ... ولایت کوچ با ... آن دیار که برسم پیشکش و اداء خراج

نهاده بود رخصت ... یافتند و از سوانح ... سکینه بانو بیگم ... میرزا محمد حکیم ...

میرزا بجهت ... عدم تجربه و فراهم آمدن خوش آمد گویان ... بر اغوای ... ناستحسن سلوک نامرضی پیش نهاد خود ساخت

و حفظ مراتب تسلیم و رضاجویی و ادب اطاعت و فرمان پذیری با ولی نعمت و قبلهٔ خویش چنانچه باید بتقدیم نرسانید ...

جهان آرا چنان تقاضا فرمود که نهضت رایات ممالک ستان بصوب زابلستان اتفاق افتد و در ملازمت میرزا ...

از عهدهٔ آن کار ... گذاشته و ضبط آن حدود فرموده عنان مراجعت بمستقر خلافت معطوف دارند لیکن بگمان آنکه

مبادا از قرب رایات منصوره متوهم خاطر گردد و روی بوادی غربت نهاده پناه باوزبکان قدرناشناس برد فسخ

آن عزیمت نموده از کمال عاطفت و مهربانی سکینه بانو بیگم را که همشیرهٔ عیانی میرزاست بر منهونی سعادت رخصت فرمودند

و در آن وقت بر زبان الهام ترجمان گذشت که اگرچه برادر خود بمنزلهٔ فرزند می باشد اما برادر ما عزیزتر از فرزند است ... احتمال

وهم رسیدن برادر محال و نیز قرار یافت که اگر میرزا بنصیحت بیگم سر بر خط فرمان نهد و از افعال ناپسندیده ندامت

گزیده و پاس احکام پادشاهی که آیینه ترجمان اوامر الهی است نماید و بانواع مکارم و مراحم مستمال گردانیده بنوید امداد

شاهزاده ... عهد شاه سلیم خوشوقت ساخته و مهر علی سلدوز و میر ابو اسحاق صفوی را بوده ملازمت آن برادر خود نشین

بهیج عزت شرف رخصت ارزانی داشتند و ایلچیان شاهرخ میرزا نیز رخصت انعطاف یافتند و عبدالصمد خان ...

جا ... خواجه را بجهت سرافرازی و دلجویی بخشیان همراه ساخته انعامات وافر ... و جنس میرزا ... خانم والده

او مرحمت فرمودند و چون در هنگام نهضت موکب منصور از دارالخلافه فتحپور حکم شده بود که در دولتخانهٔ خاص حوضی

بیست در بیست بعمق ... تمامت از سنگ سرخ اساس نهاده بنقود گوناگون لبالب سازند تا انعامات و اکرامات از آن

گنج الهی ... شده باشد و جهانیان از سرچشمهٔ فیض نامتناهی سیراب امید گردند در این ولا ... بعرض ... رسانید

که اهال مفسده که در جا شده و هنوز گنجایش بود و مکرمال شرف ادبار یافت که با رسیدن رایات نوبرآن راجه گزارش
کرده و چون حد دشمنیه شمار و عسکر اقبال شهنشاه باز خان بسجده درگاه استظهار امیده دولت لوازمان ساخت و درو ای ب
اواسی مردمی را استعداد ایستا خود پس ملنه درمنگرکشت بشد ورزاق بیش سست گر کر یافت که شهباز خان مجدد شعله اقبال
سپاه بخت در آمده آثره دولت پسندیده بظاهر بر نیافت و قطاع حسین و مکمالهای بیشین از راه تیغ همت منشرح گرداند و در
یافت و تاریخ کشش بوسیلی سعادت بود اهتمام کار به بلوچ و بوی آن سمت گشته باوید ضلالت و جهالت در گردید گمراهی
و بیع منزل خاک نشین مذلت و خوار سته شده دو رو الست سپه سالار را به بود شهباز خان رو به راه اقبال گرفته رو در امید
بکار غزنین پناه نهاد و از آنجا که شهباز خان مسند زعمات شایسته شده بود شعاع را در باز کرده راه بقبول
یافت لیکن بر زبان ناخجز بیان گذشت که در خطوط پیشانی او نقوش را سستی فهمیده و منشور در این آمدن او بخاطر ایست
از اعتبار رسیده چالکهوار دا بود در حد و پنجاب که از سمت متوجه دارالخلافه شده بود آن سپاه را حسن اعداد اندک فرستشد
بر او رسیده حوا نه او به جانبه بی ثبانی بیضاعت سلطان گذشته بود و رست نظم یافت و چون در الاقبال بکار لرت بود و بکار
جلال گرد بده در باسن گرداز شرف شده بود و شیخ جمالی ترتیب داده نقود بیکران لطف او در لباس سنار فرمود
از بین منزل ملا عشقی عز توسعه یافت ملا صدر الدین لاهور جست برسالت نزد علی رایی حاکم کشمیر رخصت یافت که
آن وحشی طبیعت را شاهراه اطاعت رهبر دار سه ثابت قدم سازند و بهادر بیرون لاسعید خان را بایالت ولایت پنجاب بلند گرد
گردانیده بدان صوب رخصت فرمودند و مبلغ وافر از زر نثار مصحوب او بجهت درویشان و گوشه نشینان لاهور مقرر ساختند و چون بعرض رسیده بود که بسیاری از طوایف افاغنه در قصبات و قریات پنجاب توطن گزیده بظاهر بسبب
وضع سود اگری و طایفه کشت و کار رفته کار ستمگری را پیشه و بر رعایا و زیر دستان همواره از راه بسبب ظلم و تعدی آسیا
و رحمت و آزار در وسکام فرصت تقاضا و اقسام فتنه و شورش از ایشان قریب الوقوع است عجزم رای ممالک آرای که انتظام
بخش سلسله ظاهری و باطنی است چنین تقاضا فرمود که آن گروه را متفرق ساخته باطراف ممالک محروسه فرستند
اجتماع ایشان منشاء فساد کلیت و بر اجه تودرمل حکم شد که برین موجب عمل نماید و چون حکومت ولایت پنجاب بر راجه
بهگونت داس تفویض یافته راجه تودرمل روزی چند در حدود پنجاب توقف نموده راجه بهگونت داس و دیگر منصبداران
الوسی کچهواهه را از آن صوبه جاگیر تنخواه ده و اگر زمین داران کوهستان شمال برهنمونی سعادت حلقه بندگی و
اطاعت در گوش جان افگنده بفرق خدمت شتابند فهو المطلوب والا استیصال آن طایفه پیش نهاد همت ساخته
محال متعلقه ایشان را به تیول بندهای درگاه مقرر دارد و بمیامن اقبال خاقان ستوده خصال و حسن سلوک او در اندک
فرصتی بسیاری از راجهاو رایان غاشیه خدمت بر دوش اخلاص گرفته قدم انقیاد بشاهراه اطاعت نهادند و بعد آمدن
دو درایات منصور بدارالخلافه فتحپور راجه سعادت زمین بوس دریافت از سوانح گشته شدن اعتماد خان خواجه سرا
درستان و فتح خان مسند عالی بایالت بهکر چون سید محمد میرعدل را روزگار بسر آمد اعتماد خان خواجه سرا بایالت
بهکر تعین شده و جمعیت نیک فراهم آورده لشکر کشیده از روی اقتدار و شوکت صلاح خاطر فرمود
بالشکر یار لیکن از و غرور جمعیت و سامان سر رشته احتیاط و مسالک مدارا از دست داده در نهایت غرور و پندار ره
بر بود و چون موکب اقبال جلال معدلت بر ولایت پنجاب افگندند خواست که سپاه خود را بجمعیت فراغ روانه درگاه

سالها به عهد سریر [illegible] طلب نموده صحیح رضا سعادت نمود [illegible] دهلی [illegible] مشهور [illegible]

[illegible] جمعیت [illegible] نموده هنگام فرصت کار [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] خان [illegible] حکومت ولایت [illegible] پوشیده [illegible] آن [illegible]

رسانید ایلغار فرمودن شاه سوار عرصه همت بصوب اجمیر [illegible] سال [illegible] بزیارت روضه

منیفه تشریف می فرمودند و درین مرتبه [illegible] پنجاب و زیارت مزار شیخ فرید الدین شکرگنج [illegible]

[illegible] اتفاقا فرمود که از دارالسعادت دهلی بطریق ایلغار [illegible] مزار [illegible]

[illegible] خلافت [illegible] موکب [illegible]

اجمیر نزول سعادت فرمود و بعد از فراغ زیارت و مراسم [illegible] بدرگاه اقبال [illegible] بطریق ایلغار [illegible]

[illegible] اجمیر [illegible] تشریف بردند و درین ایلغار [illegible] مقربان [illegible]

دیگر [illegible] خان و شیرویه خان و حسین خان و مقبول خان و شیخ [illegible] بلوچ [illegible]

[illegible] خان [illegible] محمود خان [illegible] مقارن [illegible] امرای گجرات [illegible]

[illegible] مبارک [illegible] بارگاه عز و جلال گردیده و شهاب الدین احمد خان فرمان [illegible] انجام

نموده روانه دارالخلافه ساخت [illegible] مستقر اورنگ خلافت [illegible] موکب اقبال [illegible] تازه یافت [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] تشریف آورده مجلس پادشاهانه [illegible] جمیع [illegible]

فراهم آمده [illegible] آن مجموعه فیوضات الهی [illegible]

و مقربان بساط عزت بحکم [illegible] ارباب استحقاق را بحضور آورده از فیض سحاب مکرمت آن حضرت بهره [illegible]

[illegible] عالی عرض رسانیدند که حسب الحکم [illegible]

[illegible] انعام و بخشش فرمودند [illegible] مقربان بارگاه حشمت [illegible]

[illegible] مرحمت شد [illegible] فقرا و مساکین و سائر الناس هر روزه مبلغهای بی قیاس عنایت [illegible]

[illegible] جهان کرم * نهاده صیت تو مسند بر آستان کرم * لله الحمد که [illegible] ذات فائض البرکات

[illegible] ملک صفات تهی دستان آرزومند بکام دل رسیدند و نام احتیاج از صفحه روزگار حک شد و از نوادر [illegible]

اقبال رسیدن نوید فتح و فیروزی [illegible] خانجهان [illegible] شکست یافتن عیسی و سائر زمینداران بهاتی [illegible]

خانجهان [illegible] چون ابراهیم ترل و کریداد [illegible] در حدود بهاتی [illegible] شورش [illegible]

[illegible] انجام [illegible] روزگار [illegible] و شاه بردی صاحب اهتمام

[illegible] از مخالفت [illegible] سپاه [illegible] ترتیب داده عزیمت آن صوب پیش نهاد همت ساخت

[illegible] قصبه [illegible] با محمود خان خاص خیل [illegible] اشتهار داشت و بسیاری از افغانان ناچار

آمده [illegible] غنیمت فراوان [illegible] دولت در آمد و شاه بردی [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] منتظم گردید و چون قصبه [illegible] ابراهیم ترل و کریداد و دیگر سران افغانان حرف [illegible]

درمیان آوردند لیکن عیسی [illegible] مخالفت [illegible] ثبات قدم ورزیده بمقابله و مجادله قرار داده خانجهان لشکری

از سپاه لشکر گریخته ... و محمد قلی روانه ساخت و در گلشن جنگ ظفر ... منصور ... شکست ... گرفت
جهانگیر با منصور بدست مجاهدان عرصه اقبال در آمده و درین وقت ... مجلس ... در مجلس ... که از سپید اران ...
آن جمعه ... بود ... آنکه ... در آمده ... نبال ... افواج منصور ... مساعدت بنیاد ...
شده ... از کمال ... جلادت ... افتاده ... و ... اسیر گردید ...
تاییدات اقبال آنکه ... سرشته انتظام افواج ... شده و اکثر ... از جای رفته بود وسیله غازی نام
... که در سلک ... انتظام ... رسیده کارنامه شجاعت و جرأت ظاهر ساخت و ...
شکست ابواب فتح و ظفر بر چهره حال اولیای دولت ابد پیوند مفتوح گردید و خان زمان سیاه بخت خاک ادبار
بر فرق ... ریخته ... کندن ... حیات ... بساحل نجات کشیده و ... با غنیمت فراوان در عرصه
اقبال جولان مراد نموده ... اقبال ابراهیم ... شکست ... خاقان ... فرستاده
... که ... بیاری دولت ... فتح ... نصرت معاودت نموده ... در حوالی ...
آمده ... از وقایع این ایام آمدن ... بدرگاه ... صادق خان ... دشت غربت گردانیده
رحل اقامت در آن حدود انداخته مدتی با اختلال احوال در شعاب جبال بسر برد تا آنکه روزگار ... تنگی کرد ...
... با امیدی دست ... بسیار ... عجز و تضرع در آمده بوسیله صادق خان برادرزاده خود را با پیشکشی به درگاه
... وسیله ساخت که اگر ... بخشایش ... امید بدرگاه سپهر بارگاه ... پذیرد ... بخشش
... خاقان ... باستشفاع صادق خان رقم عفو بر جرائم تقصیرات او کشیده آمد و آن ...
... صادق خان و دیگر ... لشکر روی عجز ... ملایک آشیان نهاده نجات ...
یافت و از سوانح طلوع کوکب اقبال خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از هبوط خسران و اختلال ... خاقان ...
از نور عاطفت و بنده نوازی آن گوشه نشین ناکامی را از حجاب بر آورده مراحم بیکران اختصاص بخشیدند و او نیز
نفاق اطاعت و رضا جوئی بر میان جان بسته و تدارک تقصیرات گذشته پیش نهاد همت ساخته سرگرم خدمت شده و
هم درین تاریخ محمد خان حاکم خاندیس بحکم اشرف مظفر حسین میرزا را مصحوب مقصود ... بدرگاه خواقین پناه فرستاد و
مقارن این ایام قطب الدین محمد خان از گجرات آمده بسجده سده اورنگ خلافت فرق اخلاص نورانی ساخت و چون
بمسامع جلال رسید که رانا ... عرصه را خالی یافته از تنگناهای کوه ... متعلقه خویش شتافته بنابران شهباز خان
و ... خان بدخشی و محمد حسین شیخ و تیمور و میرزاده علیخان با فوجی از غازیان جلادت نشان بدان صوب رخصت
یافتند و شهباز خان ترددات پسندیده ظاهر ساخته مجدداً آن بخت برگشته را آواره دشت گمنامی گردانید و از سوانح
سفر گزیدن خانجهان نیز بست سرای جاودان چون ... ولایت ... مراجعت نموده ... آمد بیمار شد و مزاج
از ... اعتدال انحراف ورزیده رفته رفته مرض باشتداد انجامید و اطبای ... هر چند در معالجت کوشیدند
سود مند نیفتاد تا گزیر رخت حیات بسته ... داد از این خبر خاطر قدسی مظاهر خاقان قدردان ... گرانی کشید
و ... آمرزش او را از درگاه ایزد تعالی و تقدس استدعا فرمودند و درین سال مبارک سلطان خواجه از
سفر حجاز مراجعت نموده بزیارت کعبه مقصود مستسعد گشت و از اسپان عربی و اقسام نفایس آن دیار سطر اشرف

داده بود [illegible] از خزانه مرحمت [illegible] گردید و [illegible] از پایه قبول یافته بمنصب صدارت گجرات ترقی [illegible]
اختصاص یافت و چون [illegible] سعادت [illegible] عنایت خاقانی [illegible] بمنصب [illegible]
[illegible] حضور [illegible] و ولایت [illegible] گردید [illegible] مبارک [illegible] سعادت [illegible] بهره [illegible]
[illegible] و رخصت [illegible] عنایت یافت که درین مرتبه خواجه محمد [illegible] بمنصب [illegible] اختصاص [illegible]
[illegible] سلطان خواجه [illegible] نصیر الدین خواجه [illegible]
خواجه [illegible] با نجابت ذاتی و صداقت [illegible] و قوت [illegible] بعد [illegible] قلیچ خان بصوبه گجرات رخصت
یافت و حکم شد که شاه فخر الدین [illegible] بحکومت [illegible] شتافته [illegible] را بدرگاه فرستند [illegible] ابراهیم [illegible]
منصب صدارت گجرات اختصاص گرفت لیکن [illegible] سعادت ذاتی خود [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] گرفتار [illegible] بیان خواهد شد و خواجه غیاث الدین علی آصف خان بخشیگری گجرات
[illegible] سپاه مالوه [illegible] موافق ضابطه پادشاهی داغ نموده از آن راه بگجرات رود [illegible] شهاب
احمد خان و قلیچ خان [illegible] گجرات [illegible] رسانند آغاز سال بیست و چهارم از جلوس ابد قرین تاریخ [illegible]
[illegible] هفتصد و هشتاد [illegible] هجری [illegible] شش ساعت [illegible] دقیقه [illegible] آفتاب عالم
[illegible] برج حمل انداخت [illegible] سال بیست و چهارم از مبداء جلوس خاقانی [illegible] بهارستان [illegible] اقبال آغاز شد
امید که استمرار این دولت ابد قرین [illegible] در عنوان این سال فرخنده مظفر خان [illegible]
بنگاله [illegible] گردید و [illegible] خان بمنصب بخشیگری اختصاص گرفت و میر ادهم [illegible] پتر داس [illegible]
امتیاز یافتند و حکیم ابو الفتح بصدارت و امینی تعیین شد و میر جلال الدین حسین [illegible] و میرزا نجات خان و بسیاری
از امرا که [illegible] مظفر خان مقرر [illegible] بدان صوب رخصت فرمودند و حکم شد که چون مظفر خان برسد اسمعیل قلیخان [illegible]
خانجهان روانه درگاه شود آغاز سال بیست و پنجم الهی از مبداء جلوس حضرت خاقانی
بعد از انقضای سی و هفت دقیقه شب جمعه بیست و چهارم محرم نهصد و هشتاد و هشت هجری آفتاب جهانتاب
به بیت الشرف حمل تحویل فرمود و سال بیست و پنجم الهی از مبداء جلوس حضرت خلافت پناهی بمبارکی و خرمی آغاز شد
و از سوانح رسیدن ایلچیان قطب الملک حاکم گلکنده است بسجده کریاس گردون اساس با عرایض و پیشکشها
و از فیلان نامی و ظرائف و اجناس و در خلال این حال خبر کشته شدن عادل خان حاکم بیجاپور معروض بارگاه جلال گردید
و تفصیل این اجمال آنکه او از بیباکی طبیعت همواره دامن عصمت خود را [illegible] آلوده ساختی [illegible]
[illegible] ملوث داشتی و هر جا [illegible] ساده رویی [illegible] بدست [illegible] حاکم بیدر [illegible]
خواجه سرا [illegible] بقبول ظاهری و باطنی آراسته و عادل خان را [illegible] هوای آنها در سر بود و میسر نمی شد [illegible]
چنان اتفاق افتاد که خواجه سرا [illegible] نزد عادل خان فرستاد و آن نامقید [illegible] فی الفور بخلوت خانه در آمده دست
تعرض [illegible] مقبول تر بود دراز ساخت و او از کمال غیرت و حمیت خنجری پنهان با خود داشت [illegible]
ناموس را بر ذوق حیات ترجیح داده [illegible] کار او بانجام رسانید [illegible] مرحوم [illegible] شده خواجه سرا [illegible]
رسانیده شد و روز دیگر عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی [illegible] باتفاق اعیان [illegible] ابراهیم برادرزاده او را جانشین ساخت

از سوانح صحیحه [illegible] بنگاله [illegible] سلیمان [illegible] معظم خان [illegible] رسید [illegible]
[illegible] بنگاله [illegible] سر [illegible] منصوب [illegible] بنگاله [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] گذشت [illegible] علی [illegible] جمعی از [illegible]
[illegible] یاد [illegible] باهم [illegible] وقت [illegible] پادشاه [illegible] صوبه بنگاله
[illegible] حمایت [illegible] حافظ [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] حق ناشناسان از [illegible] حقیقت حال [illegible] جلال [illegible] رسیده [illegible]
آن خان [illegible] ساختند [illegible] بسیار رسیده و دیگران [illegible]
[illegible] گرفتار شده [illegible] تاریخ مولانا عشقی [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] نوشته شده که پادشاه سلاطین پناه [illegible] سلیمان [illegible] دربار [illegible]
[illegible] بود [illegible] آن دیار معروض بارگاه جلال گردانید [illegible]
[illegible] اخلاص [illegible] عقیدت [illegible] بشرف قبول پیوست [illegible] این ایام [illegible] خان اعظم [illegible]
[illegible] گوشه [illegible] کشیدن [illegible] اجمال این تفصیل آنکه خان اعظم در ایام حکومت گجرات [illegible]
علاء الدین [illegible] بود [illegible] تقریب [illegible] نام غلام [illegible] و جهت تحصیل این مبلغ [illegible]
[illegible] گذشت [illegible] از اعضای [illegible] رسیده [illegible]
آن غلام را بقصاص رسانیده بود [illegible] علاء الدین [illegible] استغاثه [illegible] بارگاه [illegible]
[illegible] پادشاه عدالت [illegible] این قضیه را [illegible] جلال قاضی [illegible]
[illegible] رسانید چون خان اعظم آن غلام را بقصاص رسانیده بود دیگر این قضیه [illegible] را [illegible]
[illegible] مبلغ [illegible] نموده [illegible] گوشه [illegible] اختیار کرد ذکر شورش بنگاله

و بغی و تمرد جمعی از حق ناشناسان مخذول العاقبت و کشته شدن مظفر خان [illegible]

مظفر خان [illegible] بنگاله شتافت هر کس جاگیر [illegible] خاطر خواه داشت [illegible] و ضبط نمود [illegible]
[illegible] گرفته [illegible] حساب از جاگیر [illegible] تحصیل [illegible]
[illegible] و قدیمان این دولت را بخوریات آزرده خاطر گردانید از جمله خالدین خان را [illegible] نجات [illegible]
[illegible] نهایت [illegible] رسانید [illegible] متنفر شده [illegible] رسید و بابا خان قاقشال [illegible]
آن طائفه بود راه مخالفت سپرده غبار فتنه و آشوب مرتفع گردانید و در خلال این حال معصوم خان کابلی که یکی از امرای
[illegible] مذکور شده جاگیردار بهار بود [illegible] میان او و ملا طیب دیوان [illegible] صوبه مذکور [illegible]
[illegible] سخن به درشتی کشید و درشتی بدشنام انجامید و منازعت بجایی رسید که معصوم خان دست بشمشیر [illegible]
[illegible] نهایت تیرگی و آشوب طبیعت از مجلس برآمد [illegible] بر سر خانه طیب [illegible] منازل ایشان را غارت
کرده [illegible] سائر جاگیرداران آن صوبه را فراهم آورده بعزم رزم معصوم شتافت و از جانبین جنگ عظیم شده [illegible]
رسیده از همان روز معصوم [illegible] ورزیده و اسباب آشوب [illegible] سرانجام داده مکتوبات [illegible] به بابا خان

با قاقشال و دیگر اعیان بنگاله رشته ترغیب و تحریص نموده موزونیت را بنا شوق ظاهر ساخت و در اطراف و اکناف آن ملک فتنه
شد و آشوب بپا گردید مظفرخان و رای پتر داس با سپاه جهت سزا رسانیدن بنگالی بر وجه آن سرکشان انتقام از دست رفته و اما
از دو سپاه و بار دیگر تجدید نیاده و مهمات شوق شایسته بی یافت و در این وقت فرمان باسم مظفرخان شرف صدور یافت که اقطاعات
از قدیمیان این دو دیوان عالی از اعتداد سلوک نا ملایم که با ایشان نموده صادر گشته و خاطر جوئی نمایند و بعنایات پادشاهی استمالت
امیدوار گردانیده بحال جاگیر قدیم ایشان را بحال خود واگذارد و باسم بابا خان و سایر قاقشالان نیز فرمان عنایت صادر شده ازانجا
عصیان بجبت ظاهر در مقام اطاعت درآمده مظفرخان پیغام فرستادند که خاطر ما از رهگذر عنایت آن حضرت اطمینان یافته
اکنون شما ضیاء خان و میرزا داس را فرستید که پیمان درستی و اخلاص را تازه نموده سوگند مؤکد بجا آرند و خاطر ما از جانب شما جمع
شود مظفرخان رضوی خان و امیر محب علی پسر میر رفیع و پتر داس را فرستاد و چون آنها بقاقشالان پیوستند …
ترتیب مقدمات گذشت آخر آن حرام نمکان بر ضلالت و سلفی ثابت قدم و رزیده هر سه را مقید و محبوس گردانیدند
دیده آورد … ازیشان برگرفته اسباب بغی و شورش سرانجام نمودند با جمعیت انبوه برکناره دریای گنگ هجوم آوردند مظفرخان
با جمعی از دولت خواهان در برابر صف آراسته … ثبات … باوجود کثرت مقهوران غالب آمد و آن جمع …
میرزا بیگ قاقشال و جمعی را با فوجی و برزا از آب گذرانیده بجانب … فرستاد که با این تدبیر دولت خواهان را
دو دل ساختند مظفرخان خواجه شمس الدین و میر رفیع نیشاپوری و قاسم علی سیستانی و حسن بیگ گرد را با جمعی از سپاه در آن
بدفع آنها تعیین نمود و بین الفریقین جنگ صعب در پیوست و بمیامن اقبال … زوال بداندیشان سیاه باطن آواره دادی
ادبار گردیده و بسیاری خاک نیستی بر فرق حیات ریخته آمده و اساس … ارباب بغی و عناد از پای افتاد و بعجز و زاری درآمده
زینهار خواستند لیکن از کمال غرور و پندار مظفرخان کثرت تضرع و زاری آنها موجب از دیاد نخوت … گشت
بهار رسیده بود از آن حساب برگرفته و در خود رائی و غرور افزوده متعاقب آن اجمال معصوم و سایر فتنه جویان صوبه بهار آمده مقهوران
بنگاله پیوستند و تفصیل این اجمال آنکه چون صیت رسیدن افواج قاهره بصوب بهار بلند آوازه شد حرام نمکان حق ناشناس
بجانب بنگاله شتافتند که باتفاق باغیان آن ناحیت کاری از پیش برند در یوقت مظفرخان ترخان و خواجه شمس الدین و
جعفر بیگ را با فوجی از بهادران جان فشان تعیین نمود که بمقابل آنها شتافته گرهی را که بمنزله دروازه آن ملک است استحکام بخشند
لیکن پیش از رسیدن دولتخواهان بیک روز مقهوران آمده آنجا را مضبوط ساخته بودند بمجرد رسیدن جنگ عظیم شد اگرچه
ترخان با اکثری از همراهان راه بیدولتی سپرد اما خواجه شمس الدین ترددات پسندیده ظاهر ساخته زخمهای بر داشت
بابا خان قاقشال از شنیدن این خبر با جمع کثیر از دریای گنگ گذشته بباغیان بهار ملحق شد و هنگامه فتنه و آشوب را
رواج گرمی پذیرفت مظفرخان حسین بیگ عشر اعلی را با چندی فرستاد که سرگذار گنگ را گرفته نگذارند که مخالفان عبور نمایند
اتفاقا شبی که شدت باران و طوفان باد بود بداندیشان فرصت یافته از آن آب گذشته و تحمل که غلطی هم از اهل صوب …
شده باشند و دیگر مقهوران که در برابر مظفرخان بودند نیز بآنها پیوستند لاجرم اولیای دولت قاهره با آن طرف
را نیز هم روبرو باینجانب آمدند و هر روز دلیران ناموس دوست عرصه مبارزت آراسته داد شجاعت و مردانگی میدادند
و آتش قتال و جدال التهاب و اشتعال داشت روزی که مخالفان از آب گذشته بقصد اعلی آثار غلبه ظاهر ساختند خواجه
شمس الدین خود را بکمک رسانیده خوبها تاخت و ترددات شایسته ظاهر ساخت اگرچه در آن روز حسین بیگ

[illegible] شکار از شهادت جمشید [illegible] خواجه [illegible] اقبال روز افزون لشکر اعدا را [illegible] گروهی [illegible]
از طرفین مبارزان [illegible] عظیم شد [illegible] شکست [illegible] علی شیر [illegible] حق ناشناس [illegible]
[illegible] یافت [illegible] مقابل [illegible]
نجات [illegible]
[illegible] که در [illegible] کشتی چند از [illegible] مظفر خان [illegible] حقیقت حال [illegible]
[illegible] ساخت [illegible] احتیاط [illegible] حسن قریب [illegible]
بالجمله القصه چون [illegible] کشتیها را [illegible] شد [illegible] پرده غفلت در پیش چشم [illegible] سر رشته
انتظام و احتیاط از دست داده بودند [illegible] این حال معصوم خان [illegible] رسید [illegible] آن جمله
اقدام همت [illegible] در آمد [illegible] آنکه [illegible] واقع شود [illegible] بر فرق [illegible] خود [illegible] علی [illegible]
[illegible] که از اعیان لشکر منصور بودند با بسیاری [illegible] راه [illegible] مخالفت [illegible] حق ناشناسان [illegible]
[illegible] مظفر خان از [illegible]
جهت [illegible] نماند در چنین وقتی که بیشتر از بیشتر [illegible] باید بود [illegible] تدبیر و انتظام
[illegible] صاحب [illegible] روشن رای مبالغه نمودند که [illegible] دل [illegible] دادن [illegible]
کارگذاری [illegible] خاطر [illegible] باید ساخت و باقتضاء اقبال [illegible] قدم جرات [illegible] باید نهاد
[illegible] امر دیگر رفته بود [illegible] ضبط احوال [illegible] کرده [illegible] مبالغه بسیار خواجه شمس الدین [illegible] پیش فرستاد
که اگر [illegible] کارزار نماید [illegible] اکثری از اندیشه اهل و عیال [illegible] سردار [illegible]
[illegible] کیفیت [illegible] فتنه بود [illegible] از اطراف جدا شده [illegible] می آید [illegible] غیر از [illegible]
نماند [illegible] که غیرت الهی کار خود کرد [illegible] نتیجه [illegible] دست از جان شسته یا آن شیر مرد روی بکارزار نهاده [illegible]
داشت [illegible] نموده ترددات شایسته ظاهر ساخت و تا آنکه [illegible] کاری ساغر حیات او لبریز شد درین حال محمد علی
[illegible] قدیم [illegible] حقوق دوستی بود رسید [illegible] بمعاونت من می آید آن بی مروت حق ناشناس [illegible]
[illegible] بر زمین آمدم و نزدیک بود که قالب تهی کنم قضا را میرزا محمد [illegible] هراس [illegible] پیدا [illegible]
[illegible] برگرفته نزد معصوم برد [illegible] سپرد [illegible] اند [illegible] و من بچشم عبرت تماشای
نیرنگ [illegible] تقدیر [illegible] دم و با آنکه [illegible] جمعیت مخالفان زیاده می شد [illegible] در میان [illegible] خود [illegible]
ناگاه [illegible] عظیم [illegible] نزدیک بود که ترتیب افواج [illegible] ساقط شود [illegible] بعد از تحقیق [illegible] معلوم
شد که وزیر جمیل [illegible] برفرق [illegible] جمع کثیر از شیطان صفتان [illegible] دوستی می آید [illegible]
[illegible] را تقویت [illegible] رسید [illegible] رونق تمام یافت و مظفر خان [illegible] تامل در عزیمت کرد [illegible] غیر از [illegible]
حسین [illegible] حکیم ابو الفتح و جعفر بیگ و باقر انصاری [illegible] بیگ [illegible] ترکمان [illegible] از ملازمان [illegible]
او کسی برگرد [illegible] او نماند [illegible] روزه حیات [illegible] ازل و ابد [illegible] در قلعه [illegible]
دوست [illegible] زده زر پاشی شروع کرد اما [illegible] آن مثل [illegible]

سپهر اسب و [illegible] کرم شناخته [illegible] مظفر خان به محاصره فرستاد [illegible] خود مشغول [illegible]
خاطر او [illegible] رعایت تمام [illegible] چون [illegible]
اخلاص بیان بار یافته [illegible] شده و جواب داد که [illegible]
از ارسال [illegible] قرار داده [illegible]
چون اعتماد بر قول [illegible] محافظت قلعه [illegible] قدرت [illegible] می یافت [illegible] میرزا شرف الدین حسین [illegible] معصوم [illegible]
[illegible] مظفر خان [illegible]
قبول [illegible] نهاده [illegible] میرزا شرف الدین حسین
از قلعه [illegible] معصوم [illegible] اهل قلعه [illegible] مظفر خان خاطر نشان [illegible]
میرزا شرف الدین حسین که [illegible] الافغان [illegible] جرم و تقصیر که هر یک مستوجب کشتن [illegible]
[illegible] مظفر خان [illegible]
[illegible] مظفر خان آن [illegible]
[illegible] با افغانان ساخته از قلعه برآمده [illegible] آگاه شده تیر انداختند و او زخمی [illegible]
[illegible] هنگام طلوع صبح [illegible] قدم جرأت پیش نهاده از اطراف [illegible] قلعه
برآمده دست [illegible] و تاراج دراز ساخته [illegible] شورش و فساد برانگیختند معصوم خان پاس عهد و قول داشته [illegible]
مظفر خان را از آسیب [illegible] دست اندازان اوباش محافظت نمود [illegible]
[illegible] مظفر خان با چندی از غلامان و ملازمان خود سلاح پوشید [illegible]
درین حال معصوم [illegible] بملایمت و مهربانی پیش آمد اما مظفر خان [illegible] حوصله و دل قوی [illegible]
نصیحت [illegible] معصوم [illegible] ازین خطا و غفلت آگاه شده [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا شرف الدین حسین [illegible] مظفر خان درین شورش
هشت لک روپیه [illegible] خبر [illegible] رسانیده [illegible]
[illegible] القصه مظفر خان [illegible]
[illegible] آسیب قتل و حبس نجات یافتند و چندی دیگر محبوس شدند و حکیم ابوالفتح و
[illegible] از آن آشوب [illegible] خواجه شمس الدین به آشنائی سعید بیگ
[illegible] بتحصیل زر [illegible] شکنجه و تعذیب گرفتار گردید و جعفر بیگ [illegible] وقت [illegible]
و چون حضرت خاقانی [illegible] اسباب نجات او شد و ارباب عصیان
مظفر خان را [illegible] رسانیده شروع در تقسیم ولایت و خواندن خطبه بنام میرزا حکیم کرده تخت بارگاه
خانجهان را که بجهت پیشکش ترتیب داده بود [illegible] زینت بخشیده و فرشهای نفیس
گسترده مجالس عالی آراستند و مراتب و مناصب قرار داده [illegible] معصوم بر مسند وکالت تکیه زده [illegible]

... بابا خان ... خانخانانی در ایالت بنگاله ... خانجهان ... میرزا ...
... خان ... خان محمد معصوم خان ... عبد الباقی ... میرزا بیگ بهادر خان عرب بهادر ...
شجاعت خانی اختصاص گرفت ... ترکمان خان ساخته ... می کردند ... علم و نقاره ... عالمگیر ...
شد میرزا ... تنگ ... بیگ ... حسین ... رستم ... محمد ... محمد علی ترکمان ...
ترکمان ... بیگ ... قاسم علی ... بهادر میرزا ... محمد ...
... بیگ ... بیگ ... بیگ ... و لقب خانی و علم و نقاره ...
گردانیدند ... بیگ ... میرزا بیگ ... بیگ محمد ... بهادر ... حسین ... بابا ...
... بیگ ... منصب ... خانی و علم خانی ... روزگار ... اوباشان سیاه بخت ...
سلطانی ... عالمگیر ... اسباب زوال ... خود ... شمس الدین ... بیگ ... خان
... میرزا ... آن روز ... مراتب و مناصب ...
... خطبه بنام میرزا خواندند ... اقبال ... خان ...
... طوفان بلا ... باغیان ... میرزا ...
... بارگاه ... گردید و ... اطاعت ...
... باغیان ... نام ... خان ... عبرت ...
... باطل اهل زوال ... اقبال ...
... متوجه ... شرف الدین حسین ... لیکن ...
... اقبال اسباب ادبار ... سرانجام ... سیاه ... سواد ...
... این حال ... سعید ... دانسته ... هنگامه ... آشوب گرم ساخت سعید ...
... کار ترهت ... مقهوران ... سیاه بخت ...
... باغیان ... تصرف ... خالصه ... فراهم آورد
... سلطنت خود ... زوال و نکال ... سعید ...
سیاه ... نصیحت ... اسباب ... سرانجام ... جهالت و ضلالت ...
... خطبه و سکه بنام خود کرد ... حماقت آن سیاه رو ...
... سلطان ابن ... سعید ... سلطان ... سلطان ... سلطان ...
... معصوم ... بنگاله ... عرب ... شاهم خان ...
... علم ... لشکر ... بهادر ...
شاهم خان ... ظهور ...
... سعید سیاه بخت ... بقتل رسانید ... محب علی خان ... اقبال ... متوجه ... عرب ...
... محب علی خان ... سنگر ... به پتنه رفت ... اتفاقات ...

اگر سعادت علیخان [illegible] ارباب فساد بود [illegible] شهر [illegible] باید [illegible] شد [illegible]
[illegible] دولت [illegible] شهر [illegible] شد [illegible]
افواج [illegible] صادق خان [illegible]
[illegible]
[illegible] معصوم خان [illegible] دولت [illegible]
[illegible]
[illegible] دریای گنگ [illegible]
[illegible] مظفر خان [illegible]
[illegible] علیخان [illegible]
[illegible]
قرار یافت در [illegible] ترسون خان و راجه تودرمل [illegible] راجه [illegible] ترخان و جمعی دیگر از بهادران [illegible] عزیمت
[illegible] و میرزا [illegible] علی خان و شاهم خان و میر ابوالمظفر و چندی دیگر از بهادران [illegible] خان [illegible] نامزد گردیدند و در [illegible]
صادق خان [illegible] خان و نقیب خان و [illegible] خان و برخی از مردان قوی همت قرار گرفتند و [illegible] اول معصوم خان فرنخودی
[illegible] سید ابوالقاسم سید ابوالمعالی سید عبد [illegible] سید عبدالهادی و گروهی از بهادران کار طلب [illegible] همت
[illegible] چون [illegible] از باغیان [illegible] طبیعت در اطراف [illegible] قزاقی تردد میکردند قرار یافت که ازین
[illegible] بهادران سلاح پوشیده به تزوک و ترتیب [illegible] باشند عرب و حبشیه که [illegible] غبار فتنه و آشوب برانگیخته بودند
از وصول عساکر اقبال راه ادبار پیش گرفته خود را بگوشه گمنامی کشیدند و چون افواج گیهان شکوه به منگیر [illegible]
[illegible] معصوم خان فرنخودی که همواره در اندیشه فساد و کافر نعمتی بود بخاطر آورد که راجه تودرمل را که صاحب
انتظام لشکر و مدار [illegible] است از میان [illegible] اعلام [illegible] و غبار [illegible] مرتفع سازد و بآن اندیشه باطل خواست که جمعی از رجال
[illegible] فراهم آورده بطریق [illegible] سلاح [illegible] راجه [illegible] و در آن غوغا و هجوم کاری از پیش برد راجه [illegible]
از [illegible] دریافته بلطائف الحیل [illegible] تا پرده آزرم او دریده نشود [illegible] این حال [illegible] خان [illegible] آمده
[illegible] ساختند جلال الدین مسعود [illegible] باشی و چندی دیگر [illegible] قدمان ارباب
خلاف [illegible] راجه تودرمل و سران لشکر باهم نشسته در [illegible] کنگاش [illegible] جمعی از [illegible]
[illegible] صلاح [illegible] که [illegible] تامل و توقف [illegible] جنگ مبادرت باید نمود [illegible] از کار دیده [illegible] معامله فهم مراعات حزم
و احتیاط [illegible] مطابق وقت [illegible] یافتند که چون تندباد حوادث از اطراف مرتفع شده [illegible] دوست و
دشمن [illegible] معصوم خان فرنخودی که [illegible] این لشکر است خاطر اطمینان ندارد بهتر آنکه در همین منزل
توقف گزیده حصاری [illegible] ساخت که [illegible] که بنابر ضروریات [illegible] باغیان [illegible] آمده اند [illegible]
[illegible] کیفیت مخالفت [illegible] باید [illegible] توقف خواهیم یافت راجه از کمال حزم و احتیاط رای [illegible] پسندیده
چون [illegible] منگیر [illegible] عساکر گیهان شکوه [illegible] مقرر [illegible] حصاری [illegible] اساس نهاد [illegible] هر کدام

ازیں دولت جهانی گرفته مرطبها را استحکام شایسته داده رهائی خود صفقه این خریت صورت انجام پذیرفت و قلعه بنگلبیزار ترک
رانقه سلطان بباب بطلان قدم جرات و تهور پیش نهاده و فساد و شور شرح آشوب بهم آمیختند و از جانبین آشوب بالا گرفت آن ملک
اشتعال پذیرفت و بهوا خواهان جانگداخت از طرفین بر آمد و حال آن ملک بهت خیز و بند و درین اثنا جمعی از ولی سعادت
برگشته روزگار مثل ترخان دیوانه و بهایون قلی و شاه محمد دیوانه و غیره که از باب بیروزی روزگار خود بجنگ باغیان و در آمدند
تا جائیکه در راه گریز زبانی آن فتنه منعکس شده و حرف مریم آن باغیان جلال گردید و برخی سعادت خود را بعسکر اقبال
رسانیدند و بنگاله اولیای دولت رونق دیگر یافته و در ظلال اقبال بر شده بشت اولیای دولت مشتمل بر کثرت ارباب
خلاف و التماس کمک بدرگاه معلی رسیده و سیر کاه که بعد از ترک تقصیرات که از استه استند بجای آن خدمت شده خان خانان
کثیر الاحسان را دوار رسیده بجناب بر آورده بخطاب اعظم خانی و منصب بلند مرتبه گردانید و سید عبد الله خان
و قاسم علی خان و میر زاده علی خان و عشقی خان و محمد بیگ و بهادر بیگ و سکندر جلیلی و سید دوست و احمد بیگ
و دیگر ازبان و قبیله حصارے و دیگر بهادران جان نثار بکمک خان اعظم مقرر فرموده و سرکردگان را در خور شایستگی بباب
خلعت ممتاز ساخته شرف رخصت ارزانی داشتند و حکم شد که چون کوکلتاش بجنود فیروزی اعتصام ملحق شود و امرای
والاشکوه و دیگر بهادران عرصه همت قدم از رضا جوئی او بیرون ننهاده و در لوازم خدمت و جانفشانی اصلاح و صواب
او عمل نمایند و مقارن اینحال حکیم ابو الفتح از بنگاله آمده سعادت زمین بوس دریافت و شرح آن تبار و شورش
اهل آن دیار بعبارت منتج اثر معروض اشتاد و اهالی پایه سریر سلیمان گردانید و چنان بشود گوید چون میر معز الملک
باطل پیش نهاد خاطر حق ناشناس خود ساخته درین ایام او بر آن شان واقعه طلب بهت گماشته و آثار ضلالت کفران
نعمت از ناصیه حال او ظاهر میشود و مولانا محمد یزدی دوے و بهر زه درایی و بدسگالی با او بهم داستان است لاجرم بارخان
نعمان فرمان واجب الانقیاد از قهرمان جلال عز نفاذ یافت که از مانکپور بجونپور شتافته میر معز الملک مولانا محمد یزدی
را مسلسل بنده بدرگاه عدالت بارگاه آورد و او بموجب حکم اشرف گرم و گیرا شتافته از جونپور آن بد اندیشان را برکشتی
نشانیده متوجه درگاه شد و از غرائب آنکه پیش از رسیدن بعد النگاه تیز روز گار کینه گذار سنراد کینار آنها نهاد و زورجدو
نقصه را دیکشتی حق ناشناسان بموج خیز فنا رفت و جهان را سر مه عبرت در چشم بر آشوب کشیده آمد و بهدرین ایام شاه بار خان
که باستیصال رانا بی مقهور تعیین شده بود سعادت آستانبوس دریافت او از صدق اخلاص و کار طلبی در آن خدمت تردد ات
شایسته بتقدیم رسانید و رانا پر تاب را آواره دشت ادبار گردانیده برو گار ناکامی گرفتار ساخت دلیرانه از جوانان
والغار او راتبش آورده و فضای وسعت آباد جهان را در چشم او تنگ تر از دیده مور ساخت و آن برگشته روزگار رمیده بخت
باسعد و دستے از هر مو ناگزیر بیرو و مثل سائر حیوانات در تنگناے کوه و کرنو بها سے ستوه گرتی میگذشت و شهباز خان با جوانان
بالک دست بسر در و دنبال او در دشت و سر چاخبر او می شنید بانند شاهبازی اقصد شکار او خود را میرسانید در بنوقت خانخانان
مالک ستان اینهم را بر مهم مقدم داشته آن شایسته خدمت را بدرگاه طلب فرموده در بکمک لشکر بنگاله تعیین شد و با بو حیدرنگلی
و سلیم خان سرمور و میر قاسم برجتی شیخ آدم و نصیب ترکمان و شیخ کبیر و حکیم مظفر و عبد الله و سید بهادر علی لسیارے
از جوانان کار طلب مرافقت او رخصت یافتند و مقارن اینحال بشارت رسید که اولیای دولت تو ازه باغیان را بهیرو ی
بهت النفراح نمودند و شرح این اجمال آنکه از کثرت مخالف بجوم و اوباش و لقاق جمعی از مددر ذاتان که بظاهر در زمره

در تنخواه ایشان انتظام در نشسته با اطمینان سررشته دوستی و یکرنگی به ارباب بغی هنگام رسیده او خود بر خود از اصل صواب دید [illegible]
[illegible] شده و اصل ادبار سر [illegible] از طرف [illegible] شور و شر فساد گرم ساختند و جمعیت شده
ارباب [illegible] حسین و معصوم خان [illegible] از طرف [illegible]
[illegible] بسیار هنگام [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] صادق خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] ازراه جهیار روان شده بهتر خان را بآن طرف آب گذرانیده که از آن راه خود را
رسانده [illegible] مبارزان عرصه جان فشانی گرم جنگیان شتافته قریب [illegible] توپ و تفنگ [illegible]
جنگ بدست آورده [illegible] فرصت [illegible] از ظهور این لطیفه غیبی هنگامه ارباب بطلان شکست
عظیم یافت [illegible] نجات یافته [illegible] سعادت شتافت و آورد چون ارباب
جنیان [illegible] خان را [illegible] شهادت چشانیدند معصوم خان خواجه را [illegible] زردار [illegible] حمایت خود گرفت [illegible]
[illegible] از مردم از جنیان بر گرفته [illegible] طلب کرده [illegible] خواجه نقد جیات [illegible]
[illegible] رسیده خواجه [illegible] دوستی و آشنائی قدیم [illegible] داشته [illegible] خواجه
[illegible] قابو یافت با جمعی از اهل سعادت راه فرا پیش گرفت و در قصبه [illegible] پور [illegible]
[illegible] ابواب مداخل و مخارج [illegible] بسر برده جمعی از مردم پریشان با خود جمع ساخت و در اندک
[illegible] عرب و اباقی [illegible] میرزا حسین نیشاپوری و علی قلی و عزیز بیگ سیستانی و بسیاری از [illegible] سرانجام که
[illegible] شده بودند [illegible] و فراهم آمدند و قریب [illegible] هزار و دویست سوار بهم رسانیده همواره [illegible]
اردوی [illegible] خان [illegible] آورده [illegible] تفرقه عظیم [illegible] جمعیت [illegible]
راه یافت و [illegible] از رونق افتاده [illegible] شدن شجاعت خان است [illegible] بی باک [illegible] جنیان
حق ناشناس [illegible] سارنگپور صوبه مالوه اقطاع داشت [illegible] طلب [illegible] آمده متوجه [illegible] گردد [illegible]
[illegible] سپاهیان [illegible] از مردم [illegible] زبان خواهش بطلب علوفه و مدد خرج دراز
ساختند [illegible] آشوب طبیعت بدرشتی [illegible] جواب نالایم گفت بسیاری از قلیچیان [illegible]
[illegible] و عوض بیگ برلاس و محمد قاسم و هزاره بیگ و خسرو و خدا قلی و غیره با یکدیگر اتفاق نمودند که وقت [illegible]
[illegible] دست تطاول و تاراج [illegible] او رسانیده [illegible] عذر در کمین [illegible] فرصت [illegible]
تا آنکه او از سارنگپور دیره بیرون زده [illegible] از انجا خواست که کوچ نموده متوجه پیش شود در وقتیکه مردم [illegible]
[illegible] کردن [illegible] ناحق تیغها کشیده از کمین بر آمدند و شور [illegible] غریبی [illegible]
[illegible] قویم خان [illegible] تحقیق و تفتیش بر آمده [illegible] کثرت [illegible] زخم کاری [illegible] حیات [illegible] شجاعت خان [illegible]
[illegible] آمده سبب آشوب معلوم نماید و چون [illegible] بر گشت و جمعی از ابطال [illegible]
[illegible] رسانیدند لیکن هنوز رمقی داشت که خدمتگاران حق گذار [illegible]
جان نثار او [illegible] روانه سارنگپور شدند و چنان ظاهر ساختند که زنده بجان رسیده و از [illegible]

تسویل یافته سرهرزی اختیار کرده چون سجاول رسانیدن بسرحد در آمدند کوس شادمانی افروختند در باب فساد خان ... تصور کرده
از چون حال ... اسمعیل آمده دست تعرض و تاراج با موال و اشیا در از ساختند راه آوارگی پیش گرفتند و در اندک فرصتی
گرفتار شده بفرمان سعادت رسیدند و چون حقیقت حال معروض اشرف ... گاه جهانی گردید شریف خان را
رخصت فرمودند که اصلاح ... شکسته ... گشته نماید و حکم شد که با زینها ولیعهد او ... آمده در امور ... و سعادت
در باشد و دیگر اطلاع داران آن صوبه از صلاح و صواب دید او بیرون نروند و از سوانح ... خواجه شاه منصور او
وزارت بکفایت تمام سر انجام گرفت و کمیته ... کار ... تنگ ساخت و از اطوار ناهنجار او ... آمده
در همین وقتی که کار ... بنگاله ... در ممالک محروسه غبار فتنه و آشوب ارتفاع گرفت ... و نها و
ناظر بر ... مرحوم ... زاین سعایت ... کفایت تمام نهاده در امور مالی و ملکی ... شده شاهی ... بسته
ظاهر گردید و حلق خدا از سلوک نا ملایم او بجان آمده بر ... شدند و خاقان ... از عموم عاطفت و رأفت
... بحال عباد ... نوازش ... دست آن ... او را از منصب وزارت کوتاه ساخت
و حالی منصب وزارت بحسن سلوک و کاردانی وزیر خان تفویض یافت و آن ... حرمت ... و قلیچ خان ...
... حکیم الملک بزیارت خانه مبارک رخصت یافت و از وقایع آنجا آوردن یوسف شاه والی کشمیر بدرگاه سلاطین پناه
و طلوع اختر اقبال او ... من تاییدات خاقان ... بارگاه که چون کشمیریان منافق که سرشت آنها ... آشوب ...
... است با یوسف خان والی آنجا ... تحقیق ... اقدام ... ساختند و یوسف خان دست
از حکومت باز داشته بجناب شاه ... امید بدرگاه سلاطین پناه نهاد و آن ... مبارک ... او
ساختند و بعد از دو ماه ... از ... حکومت ... خواست ... کاسه ... لوهر چک عمزاده یوسف خان
را ... برداشتند و چون یوسف خان ... بوس شرف اختصاص یافت خاقان قدر دان ... امید ...
خاطر فلک زده را ... سحاب مکرمت ... ساخته حکم فرمودند که امرای پنجاب بکمک او شتابند چون یوسف خان
بلاهور رسید از بیم سطوت افواج قاهره امرای کشمیر تعهدات نموده او را به تنها طلبداشتند و او کمک ... ناشده گام
... برداشت و در ... جمعی از مردم اعیان آمده پیوستند و لوهر چک ... یافته ...
... از ابطال رجال بتقابل او تعیین فرمود و یوسف تاب مقاومت نیاورده از آن راه عنان باز کشید از کرو
... متوجه کشمیر شد و لوهر چک با بقیه مردم در برابر آمدن چون خلاصه لشکر آن راه رفته بود یوسف ...
... گذشت و فوج غنیم بی جنگ متفرق شد و لوهر دستگیر گردید و یوسف از ... شد
... اقبال ... افزون بار دیگر بحکومت کشمیر سر بلندی یافت و از سوانح دولت ...
... است ... گذشته ... وقایع نویس گشته او ... اطاعت ...
... و دشوار ... سپرده ... اقبال ... آوازه ... گردید ...
... زوال ... فتنه ... از محال صوبه اجمیر دست ... در از ساخت چون صورت حال ...
... حکم شد که باینده خان مغل و سید قاسم و سائر جاگیرداران آنجا خود را ... استیصال او کمر همت ...
شایسته در کنار ... روزگار او ... خدمت شده با دل ... دست ... گردیدند

وآن مستور برگشته بخت در بیاراده جنگ سخت کرده و بحالت کنندن اسباب شکست خورده روی ادبار بوادی فرار [illegible]
[illegible] لشکر ظفر اثر [illegible] بحضور اشرف آورده و [illegible] اسلام و کوس [illegible] نے نهاوت شد [illegible]

یافتن ما غبیان صوبه بنگاله چون ایام محاصره با متداد انجامید و بیجارگی [illegible] تا بسیاری از آن زنده [illegible] اهل

ادبار ناشنیده [illegible] دولت [illegible] قدم [illegible] ثبات قدم [illegible] و انتظار [illegible] داشتند [illegible]
[illegible] خان اعظم و [illegible] خان و دیگر عساکر اقبال [illegible] جهت ارباب طغیان شدند با غیان بیخ [illegible]
[illegible] مقاومت [illegible] جنگ صف خود [illegible] گردیدند [illegible] و هم خان و دیگر [illegible]
[illegible] حرم [illegible] از حصار بیرون [illegible] و درین ضمن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] گشت که کافر نعمتان باطل ستیز [illegible] و [illegible] بیرون [illegible] از [illegible]
[illegible] خان و [illegible] خان [illegible] آن فوج فرار [illegible] و در موقف [illegible] شمس الدین [illegible]
[illegible] فرصت [illegible] رسانیدند [illegible] ارباب عصیان [illegible]
[illegible] خاقان گیتی ستان از استماع مژده فیروزی سجدات شکر این موهبت تقدیم رسانیده
[illegible] استمالت [illegible] بسال [illegible] که قدم از شاهراه [illegible] بیرون [illegible] بیشتر از [illegible]
اهل [illegible] آن ملک از خار [illegible] ارباب [illegible] پاک شود و آرام گیرند اکنون بجهت انتظام داستان
[illegible] عساکر اقبال [illegible] نگاشته کلک بیان میگردد چون حق ناشناسان باطل ستیز
[illegible] اخلاص خود [illegible] و بعد از قتال و جدال بسیار آن ملک تصرف کافر نعمتان برگشته روزگار درآمد [illegible]
توقف نمودند و اکثری روی ادبار [illegible] نهادند چنانچه در عنوان این داستان بیان نموده اگرچه از [illegible]
[illegible] خان و [illegible] مراد خان [illegible] و میرزا نجات خان و [illegible] قرار گرفته [illegible] و لشکر [illegible]
[illegible] داشت و در موقف مراد خان باجل طبیعی در گذشت و [illegible]
[illegible] ساخت [illegible] متعلقه او بتصرف خود درآورد و [illegible] خان نیز مسموم از عالم رفت [illegible] از افغانان [illegible]
[illegible] آن ملک [illegible] یافته بر سر میرزا نجات خان لشکر کشید و او در حدود سلیم آباد جنگ [illegible] کرده شکست یافته
[illegible] بحدود [illegible] روزگار [illegible] دولت کار ارباب فساد ساخت و بابا خان قاقشال
[illegible] را با فوجی بر سر میرزا نجات خان فرستاده و در اثنای راه با جراء میرزا نجات خان [illegible]
[illegible] جنگ کرده شکست یافت و بابا خان قاقشال با انتقام و کینه جوئی [illegible]
[illegible] ابواب صلح مفتوح گردانید لیکن [illegible] بابا خان قاقشال [illegible]
[illegible] اهل عصیان [illegible] انجامید و جراحت [illegible] رسانید چنانچه [illegible] روز [illegible]
[illegible] از نتایج حرام نمکی و حق ناشناسی است و چون سر حلقه اهل فساد [illegible]
[illegible] باغیان [illegible] میرزا شرف الدین حسین [illegible] شقاوت [illegible] معصوم
[illegible] حضرت خاقانی [illegible] کابلی گذشته بعد از [illegible] تمام مذکور خواهد شد [illegible]
[illegible] توسل [illegible] بهادر [illegible] خان [illegible] اختیار کرده [illegible]

او بدولت شتافته و متعاقب این حال شنیده شد که از طرف بهار ستمدیده با رشادت بر وجه معتمد بجهت خرچ لشکر ارده گاهی
عرصه غفیر یافته بقصد تاراج شتافت و دست درازی نموده کام مسرت بر داشت و خزائن را ... قلعه را استحکام
داده امرای عظام که متعاقب عاصی میرفتند این خبر شنیده مراجعت بصوب پتنه معطوف گردانیدند معصوم خان فرنخودی
را بدین ایلغار پیشتر فرستادند و محب علی خان و مهر علی خان را با فوج دیگر متعاقب او روان ساختند و در وقتی که کار بجان
تنگ شده بود معصوم خان فرنخودی رسیده رزم شایسته نمود و مخالفان باطل ستیز بحال تباه راه گریز پیش گرفتند و اهل
پتنه از قلعه بر آمدند اگر چه معصوم چنین خدمت شایسته بجای آورد لیکن از غرور ... و ... آمدن ... و
دولتخواهان مقید نا شده ... حاجی پور را نیز از تصرف مردم بهادر ... آورده ... و حقیقت
کرد و اوراق ... سمت ذکر یافته القصه درین مدت که افواج قاهره با مخالفان کارزار می‌نمودند و فرصت ...
حال صوبه بهار را تصرف در آورده اسم بی مسمای سلطنت بر خود بسته روزی چند به ابطال و ضلالت گذرانید تا آنکه
روزگار خاک ادبار بر فرق طالع او بیخته بموکل ... سیاستگاه مکافات کشید چنانچه بتفصیل نوشته خواهد شد ذکر بعضی

از سوانح صوبهٔ بهار شبخون آوردن ارباب بغی بر دولتخواهان و عرض دیگر وقائع برهم حال

چون در ولایت بهار تند باد فتنه و آشوب هنوز فرو ننشسته بود اولیای دولت صلاح وقت در آن دیدند که نخست بانتظام
آن ملک همت گماشته و عقب خود را استحکام داده متوجه پیش باید شد و عاصی کابلی از عزیمت افواج منصوره آگاهی
یافته بدامن کوه شمالی بهار شتافت و امرای عظام بنابر شدت باران و طغیان آبها روزی چند در کنار دریای ... توقف
گزیدند چون هوا اندکی اعتدال یافت از آن مقام کوچ فرموده بقصبهٔ گیا نزول فیروزی اتفاق افتاد و آن ... در شهر
پیور ... ادبار داشت و مسافت مابین بغایت قریب بود روز دیگر عساکر اقبال از آنجا کوچ کرده چهار کروه پیشتر منزل گزیدند
از افزونی آبها و افراط لای و گل سلسلهٔ توزک لشکر و ترتیب فرود آمدن ساقط شده و معهذا ... غنیم متفرق گشته
انتظام ... با آنکه اهل فساد در دو فرسخی پای نخوت در سنگبار قائم داشتند دولتخواهان کار دیده سعی در نسق اردو و
افواج ننمودند نتیجه بر آن مترتب گشت لیکن راجه تودرمل و صادق خان مسلک احتیاط مرعی داشته آماده کار بودند و آن شب
نوبت قراولی و طلایه داری الغ خان حبشی بود او خود بر بستر غفلت خواب کرده نوکران را یکیک فرستاد و آن سیاه بخت
که طاقت مقاومت نداشت قابو یافته بعزم شبخون شتافت و یک پاس از شب گذشته بود که شورش غریب در اردو افتاد
و جمعی را که در بیرون اردو پاس لشکر می‌داشتند بر یکدیگر انداخته بمنزل صادق خان هجوم آوردند او با مردم خود مردانه
ایستاده ترددات شایسته ظاهر ساخت و در وقتی که جنگ ترازو شده و کار بجای نازک رسیده بود اقبال ... اهل
جلوه در آمد و کمان خان فوجدار با دو فیل مست صف‌شکن از پهلوی غنیم بر آمده مخالفان باطل ستیز را در هم
نوردید هر چند آنها تیر میزدند شدت قهر فیلان بیشتر میشد چون سلسلهٔ انتظام آن گروه بدسرانجام بحملهٔ فیلان کوه پیکر از یکدیگر
گسیخت راه فرار پیش گرفته بحال تباه شتافتند و چنین فتحی محض بتائیدات آسمانی روی داد و اصلا چشم زخمی با عیان
لشکر نرسید اگر بهادران لشکر منصور بتعاقب می‌شتافتند محتمل که آن سیاه بخت اسیر کمند اقبال میشد لیکن چون راهها از لای
و گل بود و بارگی عزیمت‌ها سست قدم تا راهها موافقت پذیرد و مردم مستعد سواری نمایند وقت گذشته و فرصت
از دست رفته بود روز دوم فتح خان اعظم میرزا کوکه بمعسکر اقبال پیوست و هنگامهٔ دولتخواهان رونق دیگر یافت و دیر آمدن

خان اعظم ازان شد که چون لیاقت و تیب از صفیه بدست بخت بهار ساختن محمد و در گماشت و در ان
شاه بازخان نیز ملحق گشت و با قاقشالان متوجه حاجی پور شده محمد معصوم کابلی بدرنگاه اورا تاخت و تاراج نموده بودند و آن بیسعادت بخت
جنگل و جنگلهای سخت پناه برده و درین اثنا از صدره در ایام وحشت اکثری از اهل نفاق میان خان اعظم و شهباز خان گاه گاه عهد
رسیده خان اعظم دست ازان کار باز داشته عزیمت مقصد اصلی پیش نهاد همت گردانیده و در خلال این حال عرب بهادر
از او و پادشان باطل شیر خود را بولایت رسانیده و غبار فتنه و شورش سر تبع ساخت شاه بازخان سعادت علی خان
رخان و پاینده خان و سید حسن و رستم و جمعی از مجاهدان عرصه همت را بمقابل ارباب فساد تعیین نموده و از رسیدن ایشان
سنگ تفرقه در جمعیت فتنه جویان افتاد و شهباز خان در ان ملک تنها بانتظام ترتیب داده قلعه گیت را که از مضافات
است بسعادت علی خان حواله نموده و پاینده خان و رستم و روپ نراین رسیده از ... او تا منتر ساخت عرب و دست
از ایشان رجال بسر آنجا آمده و جنگ عظیم در پیوست اگرچه دولتخواهان قلعه را نتوانستند نگاه داشت اما سعادت علی خان
در ان در دره ... جان فشانی شده و داغ سیاسی که در سواد ... حال از تیغ و کافر نعمتی بر چهره حال او افتاده بود بخون خود
پاک گردانیده و عرب از سیاه باطنی و کینه جویی قدری خون او بپاشانید و انگشت ازان ترکرده بر پیشانی خود نهاد و لوح
لعنت ابد ساخت با حمله چون خان اعظم بدیگر دولتخواهان ملحق شد بخت همت بضبط ولایت بهار و انتظام آن سر کار گماشت
و محب علیخان را با سید مظفر و میر معصوم بهکری و جمعی بجانب رهتاس تعیین نمود و در همان چند روز دوست محمد بابا دوست
که پیشتر وکیل منعم خان بود و درین ولا از بخت برگشتگی در سلک باغیان انتظام داشت برهنمونی سعادت ندامت گزیده با دو
سوار آمده خان اعظم را دید مقارن این حال خبر رسید که عرب بهادر از شهباز خان شکست خورده بجانب ولایت ساران
میرود خان اعظم غلام خان را با فوجی بدان حدود تعیین نمود و نارسی خان بدخشی را با جمعی در شهر بهار گذاشت و
صادق خان و شیخ فرید بخاری و الغ خان حبشی و طیب خان را بصوب منگیر فرستاد که ضبط آن حدود نمایند و خود با راجه
تودرمل و دیگر منصبداران بجانب حاجیپور و پتنه روان شد و چون معصوم فرنخودی در جونپور اعلام بغی و شورش
برافراشته بود ترسون خان را بجونپور فرستاد و لیکن پیش از رسیدن خان اعظم شهباز خان به پتنه آمده خود را بصاحب
صوبه تراشیده بود و مرحوم بهادر پسر سعید بدخشی را که بعد از گذشتن معصوم فرنخودی باز آمده حاجیپور را متصرف
شده بود از حاجیپور بر آورده بجو رای نشست و چون خان اعظم و راجه تودرمل با تخته و پیوستند با آنکه حاجیپور
از درگاه بجاگیر خان اعظم تنخواه شده بود بمکابره و بیحیایی خواست که مدخل نرهد راجه بمقدمات معقول او را ازان
اراده مجهول بازداشت و خان اعظم و راجه در حاجیپور اقامت گزیدند و شهباز خان پرده آزرم و قباحت فهمی از
پیش برداشته و این شیوه را رشد نام نهاده حل و عقد جمیع مهمات از پیش خود گرفت و با ضافه منصب و تقسیم جاگیر
مردم را بجانب خود کشید خان اعظم و راجه مهمات را بالطرح انداخته بجانب ترهت روانه شدند اگرچه بظاهر عزیمت
استیصال بهادر پیش نهاد خاطر نمودند اما مقصد اصلی دوری از شهباز خان بود و نارسی خان را پیشتر از خود تعیین
نمودند و آن سیاه بخت جنگ صف نموده شکست یافت و بنه و بار او بدست مجاهدان عرصه شهامت افتاد و شهباز خان
نیز بصوب جونپور شتافت که معصوم فرنخودی را روانه درگاه سازد و درین ایام خبر فوت شرف الدین حسین میرزا
رسید مجملا ازین ماجرا آنکه چون بهانه کاسه شکست خورده بصوب بنگاله شتافت میان آن دو فتنه سرشت صحبت

… اتفاق … عاملی کابلی گردید … عدیل … شت … اتفاق ناب و …
آمده میرزا محمود نام شهدے … شرف الدین حسین میرزا با او علاقه صحبت … و در لشکری عظیم …
که میرزا را مسموم سازد و آن … میرزا داده عالی … ذات … یافت …
… میر علی اکبر … معتمد الملک … خان اعظم سلوک … گرفته …
مکاتبات و مراسلات ارباب … نوشته … فتنه … شورش … انجام … رحیم … خان اعظم …
و او را … روانه درگاه معلی سازد … او را مصحوب … دوست بهادر … فرستاده …
انواع سیاست و تعذیب بر ایشان … فرموده … مکافات محبوس گردانیدند و از … شهادت یافتن …
است و تفصیل این اجمال آنکه خاقان ممالک ستان … اقطاع او را … معزز فرموده بضبط آن حدود رخصت فرموده
در … اجلاف … موهن داس و سور داس و تلوکی … بی تحصیل علم … درگاه …
… در قصبه … که وطن آنها بود غبار شورش … رستم خان … خاطر …
نصیحت … ایشان … دولت …
رسانید که اگر … سعادت … گزیده روی عجز و انکسار بدرگاه گیتی … مزاحم احوال آنها نشود …
تیغ آبدار خونریز … روزگار آنها برآورد و رستم خان با جمع لشکر و کمک … التفات فرموده … استعجال …
… موضع … با غنیم مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و موهن داس … تلوکی و سور داس … جلادت
گشاده … آن … علی بود … زین … برزمین آمد و بار دیگر … مردانه
تاخت و رستم خان از مشاهده این حال جمعی که همراه داشت کمک او فرستاد و به تیغ همت بهادران جانفشان موهن داس
و سور داس و تلوکی بقتل رسیدند اجلاف که سردار رسید … بود در پناه … انتظار … از افغانان
برادران و خویشان بے اختیار برآمده رستم خان … تاخت و رستم خان را از کمال تهور و غیرت تنها بمبارزت او همت
گماشت و چون با هم درآویختند آن باطل ستیز … زخم برچه به رستم خان رسانید و رستم خان با چنان زخمی
دل قوی داشته بضرب تیغ او را بر خاک هلاک انداخت و خود هم غش کرده بر زمین افتاد درین حال جمعی از دلاوران
عرصه همت خود را بکمک رسانیده سوار گردانیدند و آن شیر مرد باز بهوش آمده همرهان را دل داده بجنگ تیغ ترغیب
نمود و غازیان جانفشان سر در راه اخلاص نهاده بدافعه و مقاتله ارباب عصیان همت گماشته بسیارے را
بدرک الاسفل فرستادند و بقیة السیف بهزار جان کندن راه فرار پیش گرفته غبار آلود ادبار گردیدند و بیامن تائیدات
اقبال روزافزون فتحے عظیم روی داد و رستم خان بعد از ارتفاع اعلام ظفر و نصرت در همان صحرا که منزل گزیده
بود … خود برداشت لیکن چون زخم کاری برداشت روز دوم در قصبه شیرپور جان بحق تسلیم کرد و بعالی مرتبه
شهادت رسید و چون صورت واقعه بعرض خاقان ممالک ستان رسید میرزا خان و خانخانان را بضبط آن ناحیت
تعیین فرمودند و هم … پرتو خاطر خورشید مظاهر بر وجنات احوال خواجه شاه منصور تافت و او را از زندان
ادب برآورده مجدداً مشمول عواطف خسروانه گردانیدند و وزیرخان را بجرائت و حکومت صوبه اوده اختصاص
بخشیده بدان حدود رخصت فرمودند و از واقعات بلیغ شدن نیابت خان و سزا یافتن او … این بی سعادت

بلند سپهر ناشناس فیضی بوده است ناهش عرب بوده از صغر سنین در سلک بندهای درگاه انتظام داشته در بساط حال
با اهل خاصگان شده رفته رفته بیمن تربیت و نوازش خاقان کثیر الاحسان بمناصب بلند و مراتب والا ارتقا یافته در
این نقیض نموده عافیت از کم فرصتی و تنگ حوصلگی از اندازه مراحم پادشاهی بر پایه قدر خویش نشناخته سر بغی و فساد برداشت
پیروده آرزم ارتیش روبرگردنده [illegible] محاصره نمود الیاس خان لنگاه و چندی از امرا زبان اسمعیل قلیخان کشید
[illegible] گشتند الیاس خان [illegible] شایسته کرده جان نثار شد و این معنی موجب [illegible] و نخوت
[illegible] و گستاخی [illegible] از محال آن صوبه متصرف او در آمد چون عرض این سانحه بسمع اشرف رسید اسمعیل خان
و عبد المطلب خان و شیخ جمال بختیار و دیگر بهادران جان فشان با فوج شایسته باستیصال آن برگشته حال مقرر
شدند و حکم اقدس عز نفاذ یافت که وزیرخان با سایر جاگیرداران آنحدود ملحق گشته قدم همت در راه خدمت
نهند چون عساکر منصوره قریب مقصد رسید آن باطل ستیز چندی از آن قلاع را که متصرف شده بود مستحکم [illegible]
نموده بجانب [illegible] شتافت و وزیرخان همت بگرفتن آن [illegible] بست و اسمعیل قلیخان با دیگر امرا بتعاقب او متوجه شدند
و چون آب گنگ [illegible] مطلب خان و شیخ جمال با آن مقهور رسیدند و عرصه پیکار [illegible] آتش افروز گردید بعد از
مجادله و مقاتله بسیار ارکان همت او پای ثبات قدرش تزلزل پذیرفت و نزدیک شد که هزیمت [illegible] با فوج قاهره
رسید درین حال اسمعیل قلیخان با جمعی از دلاوران رزم جوی در رسید آب رفته بجوی باز آمد و کار ارباب اخلاص
رونق دیگر یافت و به نیروی اقبال بی زوال جهت دفع معاندان بسته یکدل و یکرو تاختند و اهل ادبار تاب مقاومت
نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بسیاری از آن خون گرفتها بظلمت سرای نیستی شتافتند و خود بهزار جان کندن
[illegible] ناکامی گردید و غنیمت فراوان بتصرف بهادران لشکر منصور افتاد و در اندک فرصت محالی که بتغلب
تصرف شده بود مفتوح گردید و از بدایع وقایع ظهور قدرت و نیروی همت اکلیان پهلوان عرصه کشورستانیست
روزی در پیشگاه مسند خلافت مهک سوبها و جیت نام دو پهلوان نامی که ثالث خود در آن جزو زمان نداشتند
باهم کشتی میگرفتند و جیت در عین تلاش راه کشتی گم ساخته بیزور دست و قوت پنجه انگشتان حریف را از هم
دریده آن مسند نشین بارگاه عدالت از ظهور این بی راهی برآشفته بزور بازوی ید الهی مشتی حواله آن [illegible]
فرمود که مغز سرش از فرق دماغ فرو ریخته بحال تباه بیهوش افتاد یعنی ورزیدن معصوم خان فرنخودی
و افتادن از اوج عزت و اعتبار بحضیض مذلت و ادبار در وقایع گذشته سمت ذکر یافت که
معصوم فرنخودی از جنود اقبال روی تافته بجونپور معاودت نمود و آن محال را از وکلای ترسون خان انتزاع
نموده بتمهید اسباب بغی و فساد پرداخت و خاقان کثیر الاحسان نسبت تربیت خویش و حقوق خدمت پدرش
منظور داشته روزی چند بتغافل و اغماض نظر گذرانیدند بیت چوب را آب فرو می نبرد دانی چیست شرم
آید ز فرو بردن پرورده خویش و فرمان عاطفت شرف نفاذ یافت که خود را بعساکر اقبال رسانیده مصدر خدمات
شایسته گردد و بار دیگر امیدوار درگاه والا شود و اگر بجهت سامان سپاه توقف او ضرور باشد از جونپور
باوده شتابد که آن محال را بجاگیر او مرحمت فرمودیم آن بی سعادت واقعه طلب شق ثالث را اتفاق موجب
نجات خود دانسته بصوب اوده شتافت که بظاهر انقیاد حکم بجای آورده باشد و هم درین لباس اسباب فتنه و فساد

سرانجام نمایند و بعد از چند روزے چند ملکی و نیز روال از درگاه رخصت یافت که از مصاحبت گروه بد باز آمده و در راه آن بنده مشغول
بندگی باشد و در کار پیش آورد و اگر یکے از متعهدان ملک نشود که دست مرا گرفته بدرگاه رساند بعد آن مرحبا خلیمان رضا و خیمه گاه
خواهد بود و پادشاه جرم بخش عذر پذیر صلاح وقت منظور داشته شاه قلی خان محرم را همراه میرزا ابرن خدمت تعیین فرمود و از مواجها
پیش از اتفاقات گشتند که نوشته استمزاج اصلاح و فساد حال او شود و به خاطر آن به نهاد بود و دانست که دیگر جای نمی ماند و بیش از جا
شده و در بع الوقت از پیش خیرو پرده از روم از بیابان بر گرفته اند او را سے باطل بنا بر ساخت و در تقسیم آن آشفتگی و فساد
او را آشفته تر بود و کار را از صلاح بیرون در رسته عنان عزیمت منعطف گردانیده و تفارت اجمال شهباز خان رسید
نخست عرب بهادر را که در آن عهد و عبارت منسوب بر انگیخته بود و سرانجام شایسته نداد و عرب گریخته نزد معصوم خان رفت
معصوم و نیابت و عرب هر سه یکجا شده و اسباب بغی و فساد سرانجام نمودند و شهباز خان مکتوبے به معصوم خان نوشت
که عرب را بنشاه داده را گرفته متوجه درگاه شود یا از پیش خود آواره سازد و الا منتظر باشد که عنقریب رسیده سزای کردار ایشان
در دامن روزگار او نهاده خواهد شد و جواب ایشان همه در برابر مرقوم شود و سپاه خود را از آب گذرانیده بلکه جای
ایشان فرستاده و خود با جمیعے از اوباش آماده پرخاش گردید و شهباز خان نیز ترتیب صفوف و لوازم کارزار پرداخته
قدم همت پیش نهاد و در قول خود با چندے از مجاهدان رزم جوی قرار گرفت و در برانغار ترسون خان را با فوجے تعیین نمود
و در جرانغار بهتر خان و بهادر خان و سید عبدالله خان و قمر خان را با جمعے مقرر ساخت و در هراول بهتر علیخان سلدوز و جوجوک
کوکه و میر ابوالقاسم و میر ابوالمعالی کار طلب گردیدند و مقابر محمد را با فوجے از مردم چیده طرح ساخت و آن مقهور برگشته بخت
نیز صفوف ادبار آثار خود را برین نهج ترتیب داد و قلب بوجود نا مسعود خود که نامے عباس او بوده و یمین نکبت قرین براه عرب
بیرک گذیرفت و بسیار از ادبار آثار لجابت سے بخورست گرفت و میرزا قلی توقبای سے را مقدمه دیوانی خود ساخت و نیابت خان را
التمش جا داد و خود طرح بید و لتی افگند و ترتیب سلطان پور بلهرے که در جمعیت پنج گروهے او بوده واقع است تلاقی
فریقین اتفاق افتاد و هراول نصرت قرین قدم تهور و جلادت پیش نهاده رزم شایسته کرد و التمش نیز آبروی سپاهی
یافت و غنیم خود را برو داشته خونبها راند میرزا قلی خاک فنا بر فرق حیات خود بیخت و بهادران برانغار نیز بوقت تاخته فوج
برابر خود را شکستند چون معصوم سررشته افواج گسیخته یافت از کمین برآمده خود را بر قول زد شهباز خان بے آنکه تلاشی کند
دل بباد داده راه گریز پیش گرفت و فوج برانغار و هراول نیز از عطف عنان شهباز خان روی همت گردانیدند و معصوم
بتعاقب شتافت درین وقت بهیاسن اقبال بے زوال خبر کشته شدن معصوم خان در مخالفان افتاد و دلهای سپاه
اهل گناه پریشان شد فوجے براهی رفت چون معصوم قدرے مسافت طے نمود در رزمگاه باز گشت اثرے از مردم
خود نیافت جلو کشیده به تیه حیرت فرو رفت و بعد از لحظه فوجے نمایان شد مردم خود پنداشته باستقبال شتافت چون ظاهر
گشت که فوج جرانغار لشکر منصور بست سراسیمه گشت این فوج خود را در ابتدای جنگ غنیم خود را برداشته تا خیمه گاه آنها راند
دست تطاول و تاراج به بنگاه آنها کشوده با غنائم نا محصوره بنبیه ان و غا شتافته بودند هر چند همراهانش سعی نمودند
که زمانی توقف باید کرد که اینها از گریختن شهباز خان آگاه گشته خود بخود ویران خواهند شد چون وقت زوالش نزدیک
رسیده بود نتیجه نداد و از کمال غرور بران فوج تاخت و به نیروی اقبال روز افزون شکست خورده زخمے راه فرار پیش
گرفت و چون بمنزلگاه خود رسید اثرے از خیمه و پرتال نیافت و با دل صد چاک خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته

مستعد او ده شد بهادران فوج بر افغان از سیول شهباز خان واقف گردیده و اکثر برگشته تا او ده و وارد کرد و هست [illegible]
و سرپی میرزا شهباز خان فرستاده مژده فتح رسانیدند آن سپه بهت سگیدل از کثرت و اهتمام و جنوب گرمی کرده و ساقت [illegible]
باز نکشیده بود و فوج بر افغان دولت تا سر هر یورش کرده وار دو گرد و هست بوده اند و بوده اند استماع این خطیب شمن خان خوردن
شتابت خورد و انجا بران عرصه بیرون سپهر بیج ساخت و چون نوید این فتح آسمانی بمسامع حضرت خاقانی رسید جمعی که بجا
بیت قائم را داشته معتقد شود دولت شایسته شده بود و مندوب و بانواع نوازش گردیده و با اضافه منصب جاگیر سربلند
و بعد دیگر از بیوه اخبار رسیده شدن بهادر حضرت افزای خاطر اولیای دولت گردید و با تفاق خان محمد بهبود و در آنجا از [illegible]
و فتنه و فساد از روزگار سپهی برد چون صادق خان در حدود منگیر فرو کش گردید الغ خان حبشی و بابا خان قاقشال و بابا بیگ و بابا [illegible]
در جا گل پور رخت اقامت انداخته اند آن سرگشته بادیه ضلالت دور و در در کمین فرصت میکشت در بر وقت تا تو یافته بر ساخته
جا گل پور تاخت بر دو با صیر و تاب مقاومت نیاورده تا منگیر عنان عزیمت باز کشیدند صادق خان نیز لشکر بسیار بود و
جمعی از مردم و بالملک آنها معتبر ساخته باز گردانید بهادران جا فشان با عنایت اقبال روز افزون خاقان ربع مسکون
و دولت شایسته خاطر ساخته اعلام فتح و فیروزی بر افراشتند و بهادر با چندی از اهل فساد و هزیمت صمصام خون آشام
بخاک هلاک افتاد و بقیة السیف آواره دشت هزیمت گردیدند و مجدد انجاز چمن گلزار بهار از خس و خاشاک اهل فتنه و آشوب

ذکر آمدن میرزا محمد حکیم بصوب پنجاب و از فطانت منعقد شدن موکب جهانگشای
عنان عزیمت معطوف داشتن با آنکه همواره از بی اعتدالی و بد سگالی میرزا محمد حکیم بمسامع جلال حضرت
خاقانی شنوده خصال از دو فور حق اندیشی و قدر دانی به تغافل و اغماض میگذرانیدند و بر زبان قضا ترجمان میگذشت
که او یادگار حضرت جنت آشیانیست فرزند هم توان رسانید برادر که توان یافت لیکن از شرب مدام و قرب خوش سگویان
بد سرانجام رفته رفته شور شش مزاج او با فراط انجامید تا آنکه در بلوای باغیان صوبه بنگاله ابواب شورش و فساد مفتوح گردید
و از اطراف دار الملک غبار فتنه و آشوب ارتفاع گرفت و معتمدان بنگاله بجهت اجتماع او باشان و سرگرمی صف آرائی انجام
اسباب فساد و حضور از منسوبان میرزا التماس نموده لوازم سعی و سیکوشی سرانجام نمودند آن کوتاه فکر بهوست شرارت خالی و هرزه درائی
عاصی و دیگر باغیان بنگاله غره شده با جمعی از او باش رخت فساد ریخت و بعزیمت صوبه پنجاب کشید و از پیش بینی و حقیقت
دانی حضرت خاقانی آنکه هر چند او لیای دولت دربیدت معروض داشتند که بی نهضت موکب جهانکشا اطفای نائره فتنه و آشوب
میسر نمی آید بحکم نیت خاقان گیتی ستان صورت حالی در آئینه خیال مشاهده فرموده عزیمت آن صوب در عقده توقف و
تعطیل می انداخت و بر زبان الهام بیان میگذشت که عنقریب میرزا با غوای اهل فتنه قدم جرأت و تهور بحدود پنجاب
خواهد نهاد و نهضت موجب فساد کلی خواهد شد صلاح کار و صواب آنست آنکه خاطر از آن جانب و اپرداخته سببی توزیع باطن و دل
نگرانی متوجه آن صوب شویم مجملاً میرزای حق ناشناس پیش از خود جمعی را با شادمان و حاجی نور الدین نامی روانه ساخت
و او بیاکانه از آب سند عبور نموده میرزا یوسف خان که جاگیردار آنجا بود و حسین بیگ با فوجی از بهادران عرصه شهامت
بمقابله شتافته و فرستاده سعید خان گکر را با سایر زمینداران آن نواحی بکمک مقرر فرمود اما چون حسین بیگ بسرعت
شتافته از دیگر مردم کمکی نیامد سعید خواست که روزی دو سه جنگ به تعویق افکند در آن حال کوکب اقبال طالع
شده از غیب منصور گشت و تائید افواج آسمانی غنیم آواره دشت ادبار گردید و مجملی ازین ماجرا آنکه در وقت آمدن

لشکر فیروزی اثر کار آگهی نمایان شد و حسین بیگ بیشتر شتافته جنگی را بجنگ انداخت و پاسبانی از نشان خود عبور روزمانان
دیگران بهادران نفاذ را خاصه نورالدین را بحیله از سر شتافته برآمد و بود و با شاهی شکار جنگی برآمده شد و با همراهان بخش شد
ما شیرین گروه رات نمایان بطور بدوست و اعداد از رو برگیر فراوان از زخم کاری بجا نورالدین رسید و جهان زخم
و از هر بیت او در سر رشته انتظام لشکر مخالف از هم گسیخت و بهادران عساکر اقبال تعاقب نمود و جمعی را بقتل رسانیدند و
جمعی را دستگیر ساختند و بسیاری سراسیمه خود را بر بیابان زده در موج خیز فنا افتادند و خاصه نورالدین در بیابان
داو و چنین فتحی غریب بسبب دولتخواهان نمایان شد و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید عنایات شکرین
رسانیدند و کنور مان سنگه را بحراست آن حدود تعیین فرمودند و بسی چند در سیالکوت بجهت انتظام لشکر سفر توقف
نموده زین الدین علی را با فوجی از مردم تیکب بیشتر روانه ساختند و مقاران اقبال میرزا حکیم شادمان را باستیصال
گزیده خود بدان صوب فرستاد و زین الدین علی بیکے آگاهی یافته در استحکام قلعه نیلاب جهت گماشت و شادمان از آب گذشته
بمحاصره آن پرداخت مقارن کنور مان سنگه خود را بعجلت رسانید و در عرصه مبارزت آراست و شیر نیز از گرد قلعه برخاسته
رزم طلب گشت و از جانبین جنگ عظیم روی نمود و بهادران طرفین با یکدیگر در آویختند کارنامه شجاعت ظاهر ساختند
دران روز سورج سنگه برادر کنور مان سنگه چپقلشهای نمایان کرده بشادمان زخم کاری رسانید و آن سیاه بخت بر خاک
هلاک افتاد و از مهب عنایت حضرت ذو الجلال نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم اقبال وزیده مخاذلان برگشته روزگار آواره
دشت ادبار گردیدند و اویسه سلیمان بیگ اندجانی بسبب جدا و لقمان بیگ از معتمدان حضرت فردوس مکانی بوده
بخدمت گهواره میرزا اختیار داشت و شادمان از طفولیت در بلاد از دست میرزا نشو و نما یافته بجوهر شد و شجاعت
سبقت گرفته بود حضرت خاقانی از استماع نوید فتح و ظفر سپاس ایزدی بجا آوردند و ظاهر ساختند و منظور
فرمودند که میرزا از شنودن واقع شادمان خان بی تابانه متوجه پنجاب خواهد شد نهضت موکب اقبال بدان صوب
از لوازم امور جهانبانی و ادب باید که سرانجام این یورش بهر وجه دلخواه نموده منتظر باشند و از کمال حزم و احتیاط
و مکنا بعهد و راجه گوپال جادون و دیگر بهادران تیغ زن با بسیاری از فیلان مست صف شکن بیشتر رخصت یافتند
و دیگر امرا فرمان شد که اگر میرزا اراده گذشتن از آب سند نماید زنهار که سر راه نگیرند و بجنگ نپردازند که درین زودی
رایات اقبال ظلال شوکت و اجلال بران حدود خواهد افگند و مقاران اقبال خبر رسید که میرزا بحدود پنجاب آمد حکم
شد که اختیار ساعت نموده پیش خانه اقبال بجانب لاهور برآورند چون خاطر انتظام بخش از ولایت شرقی فی الجمله
واشت رای جهان آرای چنان تقاضا فرمود که شاهزاده ولی عهد وارث هفت اقلیم سلطان سلیم مسند آرای خلافت بوده با
شاهزاده سعادت منشی و بلند همتی حضرت مریم مکانی را وسیله ساخته التماس همراهی نمودند و خاقان ممالک ستان خاطر جویی
ایشان فرموده شاهزاده و ایشان را گذاشتند و سلطان خواجه و شاه قلیخان محرم و شیخ ابراهیم با بسیاری از بندهای درگاه
در ملازمت ایشان قرار گرفتند و روز دوشنبه دوم محرم نهصد و هشتاد و نه در ساعت سعادت مقرون نهضت موکب
همایون اتفاق افتاد و امرا چوکی شنبه و پنجشنبه و جمعه در ظلال رایات اقبال زینت آرای قول شدند و امیران چهارشنبه
در فوج برانغار قرار یافتند و بهادران چوکی دوشنبه و سه شنبه در جرانغار مقرر گشتند و مجاهدان چوکی یکشنبه در هراول
رزم طلب گردیدند

مبارزت نمودن شهباز خان بار دیگر بمعصوم فرنخودی و انهزام یافتن

آن برگشته روزگار چون از مردود ازل و ابد ناکام از عرصهٔ مبارزت راه فرار پیش گرفته بود و شتافت شهباز خان
شد از کنار گذشته به خطه در آمد و سعی در ترتیب افواج و تهیه اسباب کارزار اشتغال داشت بکار برده و درنگ خود را
خود را جمع ساخته مبارزت همت گماشت و آن بی سعادت نیز بیاری اوباش فراهم آورده آماده جنگ و پرخاش
گشت و چون زن و فرزند و مال خود را نزدیک رسیده بود از عیال و اموال و اثقال خود را که در جاهای قلعه محکم جا داده بود فرستاده
طلب همت و تمکین مقصد آن کوتاه اندیش آنکه همراهان از بیم عرض و ناموس خود بیشتر تلاش خواهند کرد با اهل شهباز خان
افواج آراسته قدم همت پیش نهاده و درحقیقت گروهی از ده هزار فریقین اتفاق افتاد و بهادران هراول تیز دستی نموده
تیر و ادات بسته بوده و باهم ساختند و مقدمه لشکر را به دشت خود آوردند و اکثر مخالف را جوانان فیروزی آثار حمله
آورده بهادران نصرت قرین پای همت افشرده به شمشیر های کاری زدند و نزدیک شد که باطل ستیزان آواره بادیه
هزیمت گردند ناگاه معصوم نمک بحرام با مردم خود را قوی ساخت و کار بر اولیای دولت تنگ گردید و نزدیک
فوج هراول اختلال پذیرد و آن مهزوم ساخته عقب برگشت و شهباز خان لشکر منصور نیز بر جوانان اقبال اعدا غالب آمده
رایات ظفر و فیروزی برافراشتند و تعظیم از همه جانب تا اسید شده قرار بر فرار داد و از تائیدات غیبی آنکه چند تیر بمقابل
نسیم و رحمت اول بدست آورده بود در آن وقت وبال جان اهل زوال شده فوج اشرار را پریشان ساختند و نیروی
اقبال روز افزون فتح عظیم قرین حال دولتخواهان گشت و مفروران برگشته روزگار سراسیمه وار بقصبه اوده شتافتند
و غنیمت فراوان از اسباب حشمت و نقود بی پایان تصرف لشکر منصور افتاد و شهباز خان به همین قدر تسلی شده قدم همت
پیشتر نهاد و آن شوریده بخت بقصبه اوده در آمده هر چند خواست که باز خود را جمع سازد و به تلاش یاوری بکار دو لیاری که
از همراهان او را و سعادت سپرده بشهباز خان پیوستند درین هنگام خبر ناخوش از شهباز خان شیوع یافت و فی الجمله
موجب اطمینان خاطر او شده بود که جمعی از بیمارزان تیز جلو گرم شتافته یکبار به شهر را تاراج نموده بودند که عرب از کمین برآمده
می تازد و در بیچاره چند بقتل رسیدند و در افواه شهرت می یابد که شهباز خان بوده لیکن در اندک فرصتی خبر شخص یافته
بسرعت باره و استحکام حصار کوشیدند تا قصار را توپ برقرار دروازه برآورده آتش دادند بجز درگشادن بام دروازه راه هم شکست
و آثار ادبار و بخت برگشتگی خاطر آن دوره نزدیک شد و آن بی سعادت در سیاه چاه حیرت فرو رفته سررشته تدبیر از دست
داد و نه یارای بودن و نه سامان کارزار نمودن و نه قدرت برآمدن و دل از تعلقات برگرفتن درین سراسیمگی و اضطراب عرب
بنیابت و شتاب داشته که عمده ارباب خلاف بودند بر که موافقت او نموده راه جدائی سپردند و آن بی دولت ناکام دل از اهل و عیال
و سائر تعلقات برگرفته قرار بر فرار داد و با هفت نفر از ملازمان خود چار ضرب زده قلندر وار نزد زمیندار کواچ شتافت و از
الطمع زر خزانه خود و برخی اجناس نقد و جنس همراه داشت برگرفت و بعد از دو سه روز قشلاق رسته داده کسیل کرد و آن برگشته روزگار
کاهی خود سوار شده و کاهی به جوز سوار ساخته بحال خراب طی مسافت می نمود تا از آب سرو گذشته براجه ها و زمینداران
پناه برد و راجه ها پاس حقوق سابق داشته در مقام تیمار احوال او در آمد شهباز خان خبر یافته بمقدمات بیم و امید پیغام داد
که یا او را گرفته روانه حضور سازد و یا همانجا کارش بانجام رساند و او بظاهر انکار نموده پنهانی از پیش خود برآورده و چون تاب
جواب ندیده با اوداشت چند سوار همراه گویان همراه ساخت که هنگام فرصت کارش بآخر رسانید معصوم از این غدر آگاهی
یافته همراهان را بر فرو فریفته از سر خود دور کرد روز دوم شهباز خان بقصبه اوده در آمده تمامی اهل و عیال و اموال و اسباب

ایزد را بحضرت شد ... بجا ... جلیل ... ضبط ... در ... مرکب جلال در خواست ... ... اقبال ...
زکه بیادر این شیخ مسرت افزای خواطر اولیای دولت گردید ... از لشکر منصور حاجات دیگر ... رایات نصرت ...
صوب پنجاب ... داشتند و ... خان فرمان شد که زنهار ... عرض ... اگر ... که آن جا ...
عزم ورود ... قیا خان کنگ رسید و تفصیل این احوال آنکه چون در ولایت بنگاله ... انتقال کرد ...
در صوبه اوریسه ... کار ... جبر ... اگرچه توفیق ... دولت ... نیافت لیکن ... حدود ... از سبب ... خان ضبط ...
چون دار الملک بنگاله تصرف اهل بغی در آمد قتلو ... مرزم ... قیا خان ... ترتیب داده بمقابله ...
همت گماشت ... خان ... آثار ... و قدرت ... ساختند ... حصاری شد ...
محاصره ... و انقطاع امید ... بعرصه ... ساخته ... حیات ...
ایشان ... چون ظاهر ... بارگاه اقبال گردید پادشاه حقایق آگاه ... شیخ جلال تهانیسری
تشریف ... آن ... صورت و معنی باهم ... مجلس عالی داشتند ... حقایق و معارف ...
مذکور ... شیخ ابوالفضل باشاره آن حضرت ... رسید که چاره ... طلب ... منزل مطلوب
کدام است شیخ بگریه در آمد و بسلوک ... جواب این نکته دقیق ... بعد از آن این بیت خواند بیت آه
از ... و ... که نعم ... مرد معمر ... روزگار دیده بود و بصحبت بسیاری از ارباب کشف و
یقین رسیده و بقبول نظر اصحاب ... مخصوص گشته ریاضت و مجاهدت ... کشیده شریعت باطن ... مطابق
ساخته همواره مرجع اهل ظاهر و باطن بوده و از اعاظم توفیقات ... شیخ را دست داده بود آنکه ... هشتاد سال هر روز
یک ختم قرآن ... و درین مدت هرگز بخانه اهل دنیا نرفت بلکه قدم همت از زاویه ... بیرون ننهاد و از ...
سیاست ... خواجه شاه منصور دیوان است ... مجملی از بدسلوکی مردم آزار ...
بیان گشته که ... بیجا ... موقع ... باطن مردم ... گزیده ... دخل و تصرف ... عمده اسباب شورش
بنگاله ... خاقان ... نظر بصلاح حال انداخته ... آن تنگ حوصله را از منصب دیوانی معزول
ساخته ... ادب محبوس گردانیدند و چون در حساب دانی و کارگذاری فطرت بلند و پایه عالی داشت باز ...
او ... اعتبار رسانیده ... منصب دیوانی اختصاص بخشیدند لیکن ... خاطر اولیای دولت از بدمعاشی ...
... تمام داشت همواره ... شکست کار ... اعتبار ترتیب اسباب خرابی او ...
تا آنکه ... راجه مان سنگه ... منشی میرزا حکیم ... یافته ... بدرگاه معلی فرستاد و از آنجمله یکی بنام
خواجه شاه منصور بود خلاصه مضمون آنکه ... و موجب ...
... آن اختصاص ... یافت شهریار ... از ... حوصله ... ارباب خلاف فرموده آن
نوشته را ... ساخت و مقارن این حال ملک ثانی که از ... میرزا بود با ... بدرگاه آمده
... یافت ... فرستاده اند که ... باشد ...
کنند حضرت خاقانی ... حزم و احتیاط حکم بحبس او فرموده ... میرزا ... خواجه ...
... آن شد که ... میرزا ... چون ... جوابی

از خاطر [illegible] شود و بشارت گفت بلکه از [illegible] هست پیشتر سوی [illegible] شده و آن حضرت [illegible] وقت و [illegible] خرم [illegible]
فرمودند که بعد ازین ادبار گزیدگی گذرانده و از انتقام مردم تحاشی نمایند درین حال ملک علی کوتوال اردو [illegible]
از شرف [illegible] مضمون آنکه مردم خواجه [illegible] تا [illegible] اطلاع اوست با میرزا [illegible] مفتوح ساخته
اردو [illegible] میرزا [illegible] ملک علی استعمال یافت و حکم شد که اگر خواجه [illegible]
مردم [illegible] بارگاه حاضر سازند و روزی چند [illegible] آمدن [illegible] اختصاص [illegible] حق ناشناسان
کرده [illegible] مکتوبات [illegible] نتوانست شود حضرت خاقانی از کمال [illegible] فرمودند
که اگر خواجه [illegible] سلیمان [illegible] نسبت [illegible] تقریب [illegible] مناسبت نماید پیشتر قبول است آن [illegible]
[illegible] تصدیق [illegible] شادمان شدند چون وقت نازک بود و اسباب [illegible] فراهم آمده و هنگام [illegible]
حکم سیاست [illegible] کار بندان خدمت متصل [illegible] گرفت [illegible]
با این حال [illegible] آمده [illegible] دیگر [illegible] میرزا حکیم تحقیق پیوست [illegible] خاطر قدسی [illegible]
سلیمان [illegible] و لهذا [illegible] حکم شد [illegible] آن بمروت حق ناشناس را بعد ازین [illegible] نگذارند [illegible]
قلیچ خان تفویض یافت و حکم شد که زین خان کوکلتاش و حکیم ابوالفتح بر سر دیوان نشسته [illegible] بالاتفاق تمشیت امور سلطنت
نمایند اکنون [illegible] از آمدن میرزا و برگشتن او [illegible] چون فوج شکست یافت و شادمان [illegible]
میرزا [illegible] از مفسدان خانه برانداز بعزیمت ناصواب متوجه پنجاب شده و از آب سند عبور نموده [illegible]
ضلالت گزید امرای آن نواحی که [illegible] انقیاد حکم پادشاهی نموده در لاهور فراهم آمدند و باستحکام قلعه و لوازم آن همت گماشتند
میرزا یوسف خان بحراست قلعه رهتاس ثبات قدم ورزید اگرچه پهلو دادن و کناره کردن امرا [illegible] شناخت اما [illegible]
بخلاف [illegible] داشت [illegible] نوکر و غیر نوکر [illegible] پیوسته [illegible] از صفحه احوال [illegible] سطوت افواج منصور
و [illegible] غبار موکب جهانگشا [illegible] تا آنکه بدار السلطنه لاهور رسیده بمحاصره پرداخت و از غرائب اتفاق آنکه همان روز
که موکب اقبال از مستقر اورنگ خلافت نهضت فرمود میرزا در ظاهر لاهور غبار شورش برانگیخته بود درین راه هر چند مردم [illegible]
[illegible] آن مذکور [illegible] غبار [illegible] عزیمت خاقانی [illegible] نشست [illegible] قضا ترجمان میگذشت
که این همه جرأت و ثبات قدم میرزا ازین جهت است که صیت نهضت رایات جلال محقق خاطر او نشده اغلب ظن آنکه [illegible]
[illegible] خبر [illegible] آن برگشته روزگار [illegible] جلال رسد و همچنانکه بر زبان معجز بیان رفته بود در نواحی [illegible] و [illegible]
شدن او مسرت افزای خواطر اولیای دولت گردید میرزا مدت [illegible] روز در باغ مهدی قاسم خان وقفه ادبار
داشت و سعید خان و راجه بهگونت داس و کنور مان سنگه و سید حامد بخاری و محمد زمان و دیگر بندهای جان نثار و بهادران
عرصه کارزار در قلعه لاهور [illegible] حکم مقید بوده استحکام قلعه مینمودند و هر کدام در محل خود لوازم احتیاط و آگاهی
بجا آورده انتظار طلوع کوکب فتح و فیروزی میکشیدند و پیوسته از بهادران فوج غنیم مثل شیر خواجه و [illegible] علی [illegible]
و [illegible] علی [illegible] و میر [illegible] بر دروازه [illegible] و شیران [illegible] شده [illegible] و قوت بازو [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] فتح الباب مقصود نمی یافت ناگاه صیت رایات اقبال بر سر آن هنگامه اهل زوال شد
و میرزا [illegible] آب [illegible] عبور نموده راه [illegible] پیش گرفت و [illegible] سرعت [illegible]

و بعد و اجلال پور از آب چناب گذشت و بسیاری از مردم سگلی در این نهر بسلامت گذرانیده چون او بمیره و شیخ ابو الفضل بود از شعلی اراده
از آب بهت عبور نموده و از رهنمایی ... جنس ... افتاده بیراهه گریبان از کوه پایه منزل نموده چون منتهای الغال عبور ...
بساعت جلال رسانیده ... بجانب ... شکلگر ... مقابل شتاخته ... و شیخ سگلی ... او دیکه ... او را
... نور ... ساخت ... عزیمت ... ولایت ... لال ... موده ... کار ...
گشت دریای ... را عبور فرموده در ... جانب ... ساخت ...
پایه ... خویش ... گذرانیده ... و قایع سال بیست و ششم از جلوس
ابد قرین شب پنجشنبه ... سفر ... بود ... العفاف ... ساخت ... افزای ... عالم
پرتو سعادت انداخت و سال بیست و ششم از سلطنت روز افزون مبارک ... آغاز شده در مبادی این سال رایات
اقبال سایه معدلت بر سر غفانان چناب افکنده بصوب دریای سند نهضت موکب کیهان شکوه اتفاق افتاد که بمحض
... ساختن ... روزگار ... ارسال ... ابواب ... فتح سعادت
پذیر گردانید و چون ... سپهر احتشام گردید ... شکر ... مقبول ... ازم نثار ... پرداخته
سعادت جاوید اندوخت و از آنجا بسیر باغ کلانور که نخستگاه جلوس اشرف است ... و لطافت ...
از ... تشریف ... بزم پادشاهانه آراسته ... و از آب ... موکب عالی اتفاق افتاد ... منزل ...
ساخت فرموده از آب چناب و بهت جسر بسته گذشتند و دران طرف بهت روزی چند بشکار خوش وقت گردیده و چون ...
کوه ... سبز زمین ... روح افزا ... و گلبن ... خاطر ... طرح باغ ... نقش بست ... بند ...
... گلزار ... در نهایت نزاهت و لطافت ترتیب یافت و چون رهتاس بجاگیر میرزا یوسف خان مقرر بود او بوسیله
بساط عزت التماس ضیافت نمود و پادشاه بنده نواز ان شایسته خدمت را کامیاب خواهش ساخته بمنزل او تشریف بردند
و بقبول نثار و پیشکش سر بلندی یافت و ... خبر ویران شدن عرب بهادر و انهزام او از صدمات افواج قاهره بعرض
همایون رسید و شرح این اجمال آنکه چون عرب و نیابت ... از معصوم جدائی گزیده ... ولایت سنبل ... شده
دران حدود غبار فتنه و آشوب ... گردانیدند و جمعی از اوباش فراهم آورده تاخت و تاراج قصبات و قریات پیش گرفتند ...
... آنکه ... خود را ... میرزا حکیم ... عبد الملک فوجدار ... از حقیقت حال آگاهی یافته باستحکام
قلعه ... و اجتماع سپاه همت گماشت ... بجلیم پیغام فرستاده ترتیب مقدمات بیم و امید نمود ...
راه ... گردانند حکیم از سعادت ذاتی جواب ... روز دیگر مفسدان برگشته روزگار برگرد حصار آمده شهر را
بآتش بیداد سوختند و حکیم پای عزیمت قائم داشته جبین همت غبار آلود تفرقه نساخت و چون شب در رسید برگرد حصار
زمین قلب شکسته بسیار بود ترک محاصره نموده دور تر فرود آمدند حکیم تدبیری بخاطر آورده نفری را در لباس ...
بار دوسی مخالفان فرستاد که دانسته خود را بگیر اندو بعد از ... و ... بسیار چنان نماید که جاگیرداران اطراف فراهم آمده
اراده شبخون دارند ... خبر ... فرستاده ... حسب اتفاق تدبیر مطابق تقدیر افتاد و مخالفان دل باختند ... شب
راه هزیمت سپردند و ... اختیار بیگ از ... و شیخ محمد غزنوی از شمس آباد و شیخ معظم و میر ابو الحسن از ...
و غلام حسین از سلیم پور و قاسم از لکهنو و مولانا محمود ... و ابو القاسم از سنبل فراهم آمده مستعد کارزار گردیدند و حکیم ...

افواج بیشمار بحکم [illegible] فرنگیان بر گشته در کنار دروازه [illegible] ساحت [illegible] عزم ملک [illegible] ساحل
پیش نهاده [illegible] سپاه و شکست [illegible] امیدوار [illegible] در [illegible] جلادت کوشش
اعلام شورش [illegible] غالب یافته [illegible] مردم [illegible] گشت و
[illegible] فرستاده [illegible] فرقه [illegible] فرقه باغیه [illegible] مردم سپاه شکست [illegible] انتقال
[illegible] سعادت [illegible] بنیاد [illegible] منتظم شده [illegible] افواج
[illegible] مردم [illegible] پیش [illegible] نهاده [illegible] اکثر [illegible] ازینجانب [illegible] خاطر
[illegible] جنگ [illegible] باطل [illegible] روزگار [illegible] جنگ [illegible]
اقبال [illegible] دولت [illegible] اطراف [illegible] سپاه [illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] جمع کثیر بقتل رسیدند و بقیة السیف هلاک [illegible] روزگار [illegible] پراگنده گشتند [illegible] فتح
[illegible] اقبال رسید **ورود موکب نصرت طراز بساحل دریای سند** چون موکب [illegible] شکوه
[illegible] ساحل دریای [illegible] افغانان آن نواحی [illegible] خدمت [illegible] سعادت آستان
[illegible] منشور عنایت و موعظت [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] خواب غفلت [illegible] ندامت و خجالت [illegible] شفیع جرائم [illegible] حال [illegible]
مضمون فرمان آنکه بعنایت سبحانی [illegible] آسمانی وسعت آباد هند و هندوستان که جای چندین سلاطین صاحب خطبه و سکه
بود [illegible] دولت ابد پیوند [illegible] چنین مملکتی بی زحمت رقیب و نگرانی خاطر [illegible] اقبال
بی زوال [illegible] روزگار [illegible] روی امید بدرگاه ما نهاده کامیاب خواهش میگردند [illegible]
این دولت [illegible] تربیت و نوازش ما بجای سلاطین [illegible] نشسته بکامروائی میگذرانند آن برادر که [illegible] نسبت
مخصوص است چرا از چنین دولتی عظیم بی نصیب باشد [illegible] بداندیش [illegible] خود [illegible]
و پریشان حال [illegible] اگر [illegible] کار [illegible] خویش [illegible] رسیده ندامت پیش گیرد [illegible] ازین سه شق قرار دهد
موجب صلاح دین و دنیا و بهبود او خواهد بود و الا [illegible] پریشانی [illegible] خواهد شد اولا آنکه بعزم درست و خاطر [illegible] اخلاص
[illegible] و اعتقاد [illegible] روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاده جبین اخلاص [illegible] آستان نورانی سازد تا او [illegible] خویش
[illegible] کامیاب خواهش گردانیم [illegible] دین و دنیای او معمور شود و شق دوم آنکه اگر [illegible]
ارباب [illegible] از فرزندان [illegible] بخت [illegible] روانه حضور سازد و شق ثالث
آنکه خواجه حسن نقشبندی را بملازمت فرستاده اساس اخلاص و فرمانپذیری [illegible] استحکام بخشد تا [illegible]
تقصیرات سابق و لاحق او [illegible] سعادت [illegible] خلافت منعطف گردانیم میرزا [illegible] آمدن
[illegible] فرستادن [illegible] معذرت خواست و چون [illegible] آنحضرت [illegible]
بخواجه حسن نقشبندی نسبت کرده بود و یقین میدانست که [illegible] خاطر اشرف [illegible] این [illegible]
فرستادن خواجه حسن نیز [illegible] نکرد و [illegible] فرزندان بجانب بدخشان [illegible] خاقان گیتی ستان [illegible] اقبال
از [illegible] احوال میرزا دریافته نخست حکم فرمودند که راجه مان سنگه با [illegible] شایسته از آب سند گذشته به [illegible]

این شاهزاده والا ... سلطان مراد از ... دوست یافت که از آب عبور نموده قدم ... شاهزاده بخدمت ...
و شیب افواج قاهره جمعیت اصل ... قبول موکب اقبال شاهزاده والا گوهر ... گرفت و میرزا یوسف خان ...
... درگاه ... خان و راجه ... سنگه ... که شیخ عبد الرحیم ... و ...
و سید خان ... مرزا علی ... رسانیده و ... در آن ... مرزا لول ...
... شیخ ... ولی ... که ... بیگ ... از جوانان ... طلب و بهادران جان نثار و ...
... انشان ... گشته و ... خان ... و مرزا ... القاسم و سید حسین ...
و ... و ... ساز این ... شدند و ... قلیچ خان و جلال خان و شیخ جمال بختیار ... و قلیچ ...
میرزا ... خان ... شیخ ... دیگر ... جالوه ... سولانا ... و شهباز خان ...
... در جهادان ... قرار یافتند و ... راجه مان سنگه ... خان و شیر ... خان و ... سنگه ...
... سنگه ... و بهادر خان ... مرحمت و پهلوان علی و ... سنگه و ...
... ملکو ... شیخ ... علی ... دیوانه و دیگر ولادران ... قدم ... نهادند و ...
و ... ملاحظه آنکه ... افواج منصوره آواره دشت غربت گردد ... کام ... توسل ...
... بیت ... که ... نصیحت ... کوهستان ... میدان ...
... صعوبت ... بسیار ... نزدیک است ... اگر ... از آن ... قرار ...
از ... خان ... دولت ... اقبال ... کار ...
بانجام ... رسانید و ... این حال حکم شد که ... کار پردازان شایسته خدمت ...
... انجام ... که ... دوست پسر علی دوست خان ...
تفصیل این اجمال آنکه ... بیگ ... از ... خانه زادان درگاه ... بود بحسن صورت و قبول ...
... بیاخت و ... شراب ... گرم داشته ... نفسانی ...
در گوشه ... باهم نشسته پیاله ... چند رسیده به تیغ ... آن ناعاقبت ...
چون صورت حال ... رسید حکم شد که حسن بیگ را ... معدلت حاضر سازند ...
خانه مطلب خان ... بحضور ... آوردند ... و چون ...
... مطلب خان را ... مخاطب ... پدر را ... موقوف فرمودند و حسن بیگ ...
... محبوس گردانیدند و چون علی دوست ... بارگاه رسید از کمال مردمی ...
که درین واقعه ... از فرزند ... مطلب خان ... از فرزند ... اگر ... مقام ...
... کار ... قصاص ... عدالت آن حضرت ...
او ... چنین ... حضرت ... بهتر آنکه ...
... مروت آن پیر ... قبول یافت ... تاریخ ...
نهاده ... آن ... انتظام خواجه شمس الدین خوافی ... منصور خاقانی

گیتی ستان بصوب کابل چون [illegible] مرزا محمد حکیم بارگاه اقبال شده و میرزا [illegible] اقبال قدم
اخلاص بر شاهراه سعادت نهاد و عزیمت بارگاه جهان آرا و تسخیر آن بستان دلگشا گشت آن بوستان تعمیر یافت اگرچه اکثری
از ارکان دولت و اعیان سلطنت بچشم حقیقت بین از صلاح وقت پوشیده و [illegible] صلح نظر داشته مقدمات
صلح [illegible] عرض می نمودند اما آن حضرت بالهام ربانی و احکام آسمانی پای همت در رکاب توجه عزیمت نهاده بعنان
دولت و اقبال و آب سند عبور فرمودند و احمال و اثقال از [illegible] گذاشته [illegible] ابوالقاسم خان [illegible] میر محمد
مقرر داشتند و [illegible] حاجی حبیب الله از پیش میرزا مراجعت نموده سعادت رکاب بوس دریافت اگرچه عرضداشت
میرزا مشتمل بر اظهار ندامت و خجالت [illegible] بود که بعد ازین قدم جرات [illegible] از اندازه
خود بیرون نهد لیکن چون اعتماد بر قول و فعل او نداشتند بقبول [illegible] و حکم شد که لشکر [illegible] شاهزاده
والا [illegible] و سلطان مراد [illegible] متوجه پیش شود و خود بقاید دولت و اقبال ازین منزل کوچ فرموده و در کنار دریای
کابل فرود آمدند و [illegible] از کمال عاطفت و مهربانی خواجه محمد علی خزانچی را نزد میرزا فرستادند که اگر تمکین [illegible] از آن
احکام [illegible] نماید [illegible] داشته [illegible] سعادت [illegible] ملاقات [illegible] گردانیم و روز دیگر در مقام دولت آباد
[illegible] بارگاه اقبال شد و درین روز میر غیاث الدین علی قزوینی را که [illegible] از فضائل و کمالات او [illegible] گذشته
[illegible] ذکر یافته [illegible] و اخلاق پسندیده در فن تاریخ عدیل و نظیر او نبوده [illegible] بخطاب
نقیب خانی شرف اختصاص بخشیده خلعت فاخر و اسپ خاصه و هزار روپیه مرحمت فرمودند و درین روز [illegible] میرزا
[illegible] رسید اگرچه اظهار ندامت و خجالت نموده پیمان اخلاص و بندگی باقسام قسم موکد ساخته بود لیکن خاقان
[illegible] از اشراق باطن و تفرس عالی دریافت که مقدمات مکتوب [illegible] زبان او [illegible] دل [illegible] نیست و انچه
[illegible] اضطراب [illegible] حکم فرمودند که مجلس کنگاش آراسته امرای عظام در آنچه صلاح دولت و
[illegible] وقت باشد بعرض رسانند و مقرر شد که شیخ ابوالفضل [illegible] بوده خلاصه کنگاش [illegible] عبارات [illegible] در جریده عرض
ثبت نماید [illegible] دولت [illegible] جرائم [illegible] موکب والا متفق اللفظ ترتیب دلائل و براهین نمودند لیکن
چون [illegible] کابل بر خاطر قدسی مظاهر [illegible] یافته بود ازین حرف قدری برآشفته فرمودند که [illegible]
[illegible] کابل [illegible] شده اند [illegible] همت [illegible] که [illegible] درین حدود گذاشته [illegible] متوجه [illegible]
باین عزیمت قدم همت در شاهراه اقبال نهاده کوچ بکوچ متوجه [illegible] شدند و چون ولایت [illegible]
[illegible] گیهان شکوه [illegible] حکومت آنجا [illegible] ناظر بیوتات تفویض یافت ایلغار موکب همایون
به کابل چون [illegible] نهاد خاطر قدسی مظاهر آن بود که میرزا [illegible] حق ناشناسی [illegible] سعادت
قدم [illegible] اطاعت نهاده از خودرائی باز آید و آبروی [illegible] ریخته نشود [illegible] در [illegible] منزل [illegible]
مقام [illegible] فرمودند و فرمان [illegible] شاهزاده [illegible] اعظام شرف صدور یافته بود که [illegible] میرزا [illegible] خود
[illegible] از گران خواب غفلت چشم باز کند [illegible] آمد [illegible] خانه [illegible]
ملازمت [illegible] و خواجه حسن نقشبندی [illegible] بدخشان [illegible] ساخت و احمال و اثقال خود [illegible]
فرستاده [illegible] و چون معلوم او شد که خاقان گیتی ستان در حدود پشاور نزول اقبال فرموده [illegible]

عساکر منصوره بطریق منقلا است که بجز محو ارباب فساد و آماده کارزار گردید و حضرت خاقان از اجتماع جرات و جنگ
خود را احتیاط مرعی داشته برسم ایلغار نهضت فرمودند و شاهزاده ولی عهد وارث هفت اقلیم شاه سلیم السید در
اردوی بزرگ گذاشته سعید خان و راجه بهگونت داس را با فوجی از معتمدان در خدمت شاهزاده مقرر نموده حکم
شد که اردوی کیهان پوی منزل بمنزل در موکب اقبال سیر مسافت نماید روز سیوم موضع جلال آباد لور و درایات
جلال از آستگی یافت و بجهت محافظت راه و رشاهیت حال خسرو دین جان و رولش جان و شمس الدین کرد بر
راه در انجا گذاشته متوجه پیش شدند و صباح آن روز نزهت آباد باغ صفا بود و موکب اقبال نزول نمود و بهار یافت
تا حال سر روزنه خبر از پیش سر رسید اما امر و بمجلس شاهد رفقا و دلاوران بادشاهی خبر برگشتند که افغانان
برگشته بخت سر کوتل را مضبوط ساخته اند روز دیگر موکب منصور کوچ فرموده در صعود دکنند که منزل گردید امرا
روز جانب محمد احدی که زبان گیری شتافته بود از همه راه برگشته آمده و عرضداشتی با خود پیش آورد مسافت لشکر
لشکر فیروز دستی اثر رسید و بر زبان معجز بیان که مترجم الهامات غیبی است گذشت که این سخن اصلی ندارد و اگر
فدا اثر است باشد چنین بود که تا حال چندین کس پیهم پی هم سر رسیدند بعد از امرا کنکاش خواسته بعرض
رسانیدند که درینجا توقف باید نمود تا شاهزاده کلان با لشکر عقب همراه شوند و بعضی کوتاه همت معروض داشتند
که چون قلیلی از مردم در ملازمت اند بودن اینجا بغیر صلاح وقت نیست عطف عنان نموده با اردوی بزرگ
ملحق باید شد و از انجا خود را جمع ساخته بعزم کارزار باید شتافت و چندی از دلاوران مزاج فهم عرض کردند که حضور
جمعیت کم است اما همه مردم چیده و کار طلب اند و سایه اقبال آن حضرت بر سر دارند لائق آنست که بسرعت تمام
پیشتر باید شتافت اگر چشم زخمی هم بعساکر منصور رسیده باشد بمجرد وصیت موکب جلال غنیم ویران خواهد شد پادشاه
بیدار بخت با دل قوی و همت بلند برین رای تحسین فرموده رایات نصرت برافراشت. قدری راه سطی شده بود
که جمعی از کلانتران آن سرزمین بملازمت پیوسته معروض داشتند که لائق شان بندگان حضرت و صلاح دولت
آنست که برحال میرزا بخشوده ابواب صلح مفتوح گردانند و از حرمت انها و نار رسیدن و دیگر اخبار ظاهر شد که سخن جانب
اصلی ندارد و در آن روز منزل سرخاب مخیم بارگاه اقبال گردید و درینجا ترتیب افواج برین نمط قرار گرفت قول موکب
منصور از آستگی یافت و فوج برانغار بسعید داده و جوانغار ... گردید ... منطلب خان رونق پذیر
و جمعی از احدیان و کمیابی بادشاهی در سر اول کار طلب گردیدند درین وقت مبشران عالم غیب و منهیان کان ما
لقد نوید فتح و فیروزی بمسامع عز و جلال رسانیدند لیکن چون یکی از افغانان مجهول عرضه داشت که از اقبر کعبه
آورده بود حیا نیز باید شنیدن خاطر شد که مبادا درین ضمن ارباب فساد و حیله بخاطر رسانیده باشند و انانا با سبتی
عرضداشت شاهزاده بلند اقبال سر رسید روز دیگر در میان سرخاب و جلالک عرضداشت شاهزاده مراد و بشارت
فتح آمد و آن حضرت سجدات شکر این موهبت عظمی بتقدیم رسانیده بزم نشاط گرم ساختند رزم شاهزاده
مراد با میرزا محمد حکیم و نصرت یافتن آن نور حدقه خلافت بتائید کردگار کریم چون میرزا
سررشته صلاح و صواب از دست داده به بدسگالی ارباب فساد و هیچ یک از آن شقوق که موجب نجات او
بود جرات ننمود و عساکر اقبال در ظل رایت شاهزاده مراد بدان صوب نهضت فرمود بعضی از اهل زوال

چنان انگاشتند که گروهی غنیم از سمتی در آمده‌اند و بمقابله بیرون فرستاده‌اند و جمعی از بهادران تعیّن یافته چنان نمودند که از راه یکنگ
بولایت بدخشان در آمده غبار شورش برانگیخت و چندی از کارداران صلاح دولت و هنگامه جمعیت کابل را استحکام
داده و جمعی دیگر را اسپ و اسباب داده بیرون فرستاده چون افواج منصوره بسرحد آن نواحی رسید میرزا شیخ بیگ
بدخشی را که ولی آن کابل بود شده و مدتی با ایشان در جنگ بوده و بجانب قراباغ رفت که اگر کار بر تنگ شود خود را
بولایت بدخشان رساند و بهادران از دور روان گشته آب غوربند رسیدند و چون آنجا مردمان دستگیر شده خاطر ایشان جمع شد
کس بطلب مدد بر پیشاور فرستادند و خبر رسید که میرزا التقی شده و حاکم آنجا نیز بدخشان رفته و جمعی در آن حدود قلعه جلال‌آباد
دلی جنگ میرزا را و از سنگ برون آورده ایشان بحیلت و دوستی بدخشان یک فوج از افواج منصوره در دست برادری او
نتایج کار بسی از پیش برد و از خود دانسته خواهر بشید و میرزا این خبر دانسته علی فریدون را بیشتر به اتفاق سهراب فرستاد که
در اعمال آوردن مردم بسیار نمایند و خود در متعاقب او بدوست رحیم علی را با جمعی روانه کابل ساخت که محافظت شهر
نموده خود را به پیشاور رسانند بالجمله در وقتی که فوج منصوره به لشکر منصور بمقام بنی بدراو کرده آب بقجاک است
رسید رعا کرده از راه یک آب کوچ کرده فریدون از جمع غبار تو بر پیچیده شده اتفاق فرصت داشت چون افواج منصوره از
کمین گاه گذشت سید حامد بخاری و خصوصا خان و جمعی از بهادران که چند اول بودند سر رشته حزم و احتیاط از دست داده
پیشتر شتافتند و غیر از سید بهاءالدین و چندی دیگر عقب نماندند بدان‌دیشان که فرصت نمایند یافته بر چنداول مردم در آورده
مردند و اسباب بسیار بتاراج رفت و درین حال سرداران چنداول خبر یافته بمدافعه و مقابله افغانان همت تافتند و بجرد
رسیدن بهادران رزم جوی مخالفان سر از پا نشناخته راه گریز پیش گرفتند فریدون الطرف با مردم خویش شتافت و دیگر
سید ولشکر ان بجانب قورقسامی و الغ پور رفتند و بهادران برود شیخ جمال بختیار که کمال جرأت و تهور خواست که با جمعی از
راه چهار خود را پیشتر بکابل رساند بحسب اتفاق میرزا نیز درین روز بچهار آمده متفحص حال فریدون بود ناگاه فوجی از دور
سپاهی کرده میرزا بعضی از مردم خود را به کرده علی محمد اسپ بتقابل فرستاد و از بهادران جانبین چپقلشهای نمایان
بظهور پیوست رفته حال فریدون از عقب فوج دولت خواهان رسید و مخالفان از آهنگ لشکر منصوره شکسته عنان باز کشیده
دو دیگر ایستادند و بهادران جان نثار بران فوج حمله آوردند و جنگ صعب در گرفت واد و شیخ دولت رستم و بس خوبها ساخته
کارنامه دلاوری ظاهر ساختند و از مخالفان تخته بیگ غیور بیگ شاد مان یوز تلیق و ملا غیوری تمردات شایسته کردند
و بهادر لف نام جوانی خویش بیر خلیفه از نوکران شیخ جمال بود از اسپ جدا شده و در دست غنیم افتاد و با آنکه مخالفان از لشکر
هجوم آورده بودند بهادران رزم دوست جنگ کنان خود را بعسکر اقبال رسانیدند و هم درین روز شکوه قراول که بجهت تحقیق
احوال رفته بود با محمد بیگ تخته بیگ و زاهد و جمعی از مخالفان دوچار شده مردانه جان فشانی نمود و میر عبدالله نیز
درین روز بدست غنیم افتاد و مصحوب او صلبی بجهت مدد خرج لشکر فیروز سپاهی ارشر فرستاده بودند در راه شیر خواجه و لاله بیگ
و جمعی از کمین برآمده او را دستگیر ساختند و زر بتاراج میرود و خبر تا مشخص که در راه وحشت افزایی خاطر اشرف شد
گویا از ظهور وقایع این روز بود بالجمله میرزا حکیم با مردم خود برابر بلندی که قریب بعسکر اقبال بود فرود آمده با آنکه این تاراج
دوست بر مصحوب از و با شوکت و تهور از باب خلاف میرزا را خود فرار از جنگ صف و مبارزت روز رسید او در نیجت یک
شبانه روز بهانه فراهم آوردن سپاهی و رعیت دفع الوقت نمود و بفناله لشکر سپاهیان حیله ساز تدبیری اندیشید

نوشته چند مصحوب سکے از خویش گزشتها بنام قلیج خان و میرزا یوسف خان و نورنگ خان و علی مراد و چند دیگر
از فدائیان جان نثار فرستاده اظهار موافقت و ترتیب مقدمات شورش نمود و میرزا یوسف خان از رعایت آشنائی
نوشتها را در انجمن مجلس پاره ساخت و علی مراد قاصد را گردن زد و اهل فساد چون این کار دیدند بیعت کام دل برنگرفته قصد جنگ
راست بایست از حوصله کار خویش بیرون می یافتند فرار شبخون و ادو شبکها کرد آتشبار افروختند و قراقان و امیر خان اصلاح باز
را فیصل ترکچی را بجانب و دست راست فرستادند و نور محمد و خواجه خضری و بسیاری از پیادها را بطرف دست چپ داده گذاشتند
و یکبارگی از اطراف و جوانب غبار شورش برانگیختند که شاید درین التماس چشم زخمے بعساکر اقبال رسد لیکن ببرکت تاییدات
غیبی و نیروی دولت روز افزون امرای عظام و بهادران قوی دل پاے همت افشرده پاسخ سزا دادند و بیداری نمودند
و ازین فریب و تشویر اصلا غبار تفرقه بر دامن عزیمت دولتخواهان ننشست صباح آن شب که روز چهارشنبه بیست و نهم
امرداد موافق غره رجب باشد میرزا با لشکر کلیت اثر خود از شگفتای کوه برآمده رزم طلب گردید و امرای عظام در ساعت
والا بخت ترتیب افواج نموده بمدافعه کابلیان همت گماشتند و هنوز نوبت جنگ بدیگر افواج نرسیده بود که بصدمه بهادران
فوج هراول شکست تفرقه در جمعیت غنیم افتاد و میرزا عنان عزیمت معطوف گردانید و بیامن اقبال حضرت ظل الهی
فتح و فیروزی بر چهره همت دولتخواهان مفتوح گشت صباح آن روز فریدون با فوجے قدم جرات پیش نهاده
جنگ عظیم کرد و نورنگ خان و جمعے از فوج هراول بودند ترددات شایسته ظاهر ساختند اما کابلیان زد و آورد و هراول را
بجا گردانیدند و میرزا را از ظهور این جرات دل رفته بجای آمده خود را بعرصه کارزار رسانیده حرکت مذبوحی ساخت
بهادران فوج هراول شاه بیگ کولابی در تیغ رستاقی خودها تاختند و فتح مبارک در راه اخلاص جان نثار شد و نزدیک
آن رسید که کابلیان آثار تسلط و غلبه ظاهر سازند درین وقت ناصیه مانسنگه بشورش درآمده با مهوسنگه برادر خود با صورت سنگه
و دیگر بهادران قوی دل و شیران زنجیر گسل توپ و فوج فوج تکوبک فرستاد و چندی از فیلان صف شکن همراه ساخت
ابراهیم خان فوجدار بر فیل رن موهن و جهار خان بر فیل حکمت رامی و محمود خان بر فیل گج منگل و چاند خان بر فیل لکھیے سندر
و حسین خان بر فیل بکت گج نام سوار بر هم زن هنگامه مخالفان شدند اگرچه فیل لکھیے سندر داخل فیلان خاصه نبود اما چون درین
روز خوب جنبید داخل فیلان خاصه شد و توپها را که بر فیلان حلقه نهاده بودند فرمود که آتش بر دادند و ازین شورش احساس هزیمت
کابلیان انهزام پذیرفت علی محمد اسپ که در خدمت میرزا نسبت اتالیقی داشت با دیگر هواخواهان میرزا را گرفته و علم خود را بنیده براه
هزیمت سپردند و یکباس کسرے از روز گذشته بود که نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات اقبال وزیده و فتحے که طغرای فتوحات روزگار تواند
از کمین عنایت ایزدے چهره مراد نمود و کابلیان خاک مذلت بر فرق ناموس خویش بیخته آواره و شکسته ناکامے گردیدند
اگرچه بنابر پاس حزم و احتیاط چنانچه باید تعاقب نشد اما رخت حیات بسیارے از اهل ادبار با آتش تیغ آبدار
بسوخت و ناچیزان کشتها می نمایان زدند و جمعے از دلاوران تیز جلوے نموده قریب تکوتل پای منار که سه کروهی
بر انجانب کابل است خود را بمیرزا رسانیدند و میرزا بهزار محنت از آن خطرات جانی بسلامت برده در قرا باغ نفسے راست ساخته
براه استرغج شتافت و در انجا میرزا کیقباد پسر کلان او با چندی از مخصوصان بمیرزا ملحق شدند و از استرغج بغوربند رفت
و بعد ازین فتح بیست و دوم شاهزاده والا نژاد با امرای عظام در جلگه سیاه سنگ مجلس عالی ترتیب داده ارباب کابل و
اعیان شهر را بنوید معدلت خاقان گیتی ستان مستمال خاطر گردانیدند و از متوطنان آنجا گروه گروه آمده شکوه تشنش

[illegible] شاهزاده ... [illegible] ... موکب گیهان شکوه ما بین سراب ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]
... سپهر ... [illegible] ... شکر ... [illegible] ... نوازش ...
شاهزاده ... [illegible] ... شکوه ... بارگاه اقبال شده ... کابل
[illegible] ... بانشکر ... حضرت ... [illegible]
[illegible] ... بارگاه جلال ... شاهزاده ... [illegible]
[illegible] ... شهر آرا ... [illegible] ... وقت ... چون قرار داد
خاطر ... جهان ... کابل ... [illegible] ... بخاری و سید بهاء الدین [illegible]
[illegible] جلال آباد ... [illegible] ... لشکر خان ... [illegible] ... بارگاه آورده
[illegible] ... کابل ... اشرف ... [illegible] ... کابل ...
موکب جهان ... [illegible] ... زمین ... [illegible] ... گشته
[illegible] ... اقبال ... [illegible] ... جلال ... [illegible]
[illegible] ... نجات ... [illegible] ... ولایت توران [illegible]
[illegible] ... خاقان ممالک ستان ... [illegible] ... سمت
[illegible] ... عبداللطیف ... منشور مرحمت ... [illegible] ... میرزا فرستادند و [illegible]
[illegible] ... حیات ... [illegible] ... بارگاه [illegible]
[illegible] ... وقت ... [illegible] ... شامل ... [illegible]
[illegible] ... ارباب فساد ... [illegible]
دولت ملازمت ... [illegible] ... حضرت ... [illegible] ... سعادت [illegible]
بالفعل فرزند خود را ... [illegible] ... خاطر ... [illegible]
لطیف خواجه و قاضی عبداللطیف بدرگاه آمده ... جلال ... [illegible]
[illegible] ... نیز ... [illegible] ... جهان [illegible]
[illegible] ... میرزا آمده ... [illegible] ... احوال ... [illegible]
[illegible] ... قبول یافت و خاقان ... [illegible] ... کابل را ... [illegible]
رایات سعادت ... [illegible] ... خلافت ... [illegible] ... بارگاه ... [illegible]
[illegible] ... جلال آباد ... [illegible] ... خان و شیخ جمال بختیار
و شیخ ابوالفضل را ... [illegible] ... شاهزاده ... [illegible]
می آمده باشند و چون ... جلال آباد ... [illegible] ... شاهزاده بلند اقبال وارث ملک [illegible]
سلطان سلیم ... [illegible] ... دولت ... [illegible]
[illegible] ... اخلاص ... موکب اقبال پیوست و درین ... شیخ فرید بخاری ... ولایت ... آمده [illegible]

کتاب ... دیانت و حقیقت ... نمایان ... بر ... استقلال دولت خواهان خدمتگار روز ... اول ... بعد ... [illegible]
... سرهند ... خان اعظم ... کوکه ... استشفاع جرایم ... از ... حضور ... بارگاه اقبال ...
... بیا ... خان اعظم ... قبول ... دستخط ... عفو جرایم ... گشته ... ...
او در ... شهباز خان ... صوبه ... نزدیک ... حال ... کرد ... ... از اطراف
... در ... دولت ... اخلاص ... ارباب ... افغانان
... طلب ... گرد ... آمده ... دست ... ارباب ... خان ... فرمود ... رسید
... سرهند ... از آب ... گذشت ... توپ و تفنگ ... هنگامه ارباب فساد گرم ...
... سعادت ... ایشان ... افواج منصوره ...
... گرد ... اسباب فتنه ... و ... انجام ... تنبیه ...
دست ... فرمود ... بخت ... شهباز خان ... از زمین ... خان از ...
... خان از جانب ... دولت خواهان ... ارباب فساد ... طرف
... جان ... دولت ... گذاشته ... بعد ... عبور ... و ... او ... شد
... سرهند ... امیر ... بقدر ... گشت ... خان اعظم ... التماس ... گردان ...
... حقوق ... اسلامی ... بیت ... خدمت ... سعادت ... حلی ...
استشفاع جرایم او ... خان اعظم ... اقبال ... معاودت ...
... لعل ... از بهار آمده ... بسعادت زمین بوس ... یافت ... منصب وزارت کل ... الاستقلال ... عزت
برافراخت ... حکومت ... آن حدود ... زمان ... تفویض
فرموده ... کرمان ... کابل ... لاهور ... اقبال فرموده ... اخل ... رایات
عزیمت ... خلافت ... پس ... سرهند ... احتشام ... راجه بهگونت داس ... نسیه
... بنجاب ... صوبه پنجاب ... رخصت ... شهباز خان از
فتحپور آمده بسعادت زمین بوس ... چون ... دهلی ... اتفاق ... حضرت
... آمده ... تشریف ... آن روز ... ملاقات حضرت
مریم مکانی ... باستقبال تشریف ... خوشوقت گردیدند و شاهزاده ... سلطان خواجه ... خان
... دولت ... اختصاص ... اقبال ... حضرت مریم مکانی ...
خلافت ... چون درین مدت که شهباز خان بجراست دار الخلافت اختصاص ... حضرت مریم مکانی
... سلوک ... آن حضرت ... شکایت ...
ساختند و خاقان ... مراعات خاطر ... ادب آن ... مکافات
... فرموده ... سوانح این ایام ... سعید ... بهادر ... زده ... بیان ... آن
... سعادت آشفته سر در هنگام شورش بنگاله ... صوبه بهار ... فساد برافراشت ... درین مدت ...

توجهات را بنیاد نمود و بخاطر روزگار بسر برد تا آنکه ولایت ترهت بجاگیر غازی خان بدخشی مقرر شد و او بیاوری خان اعظم
لشکر کشیده بدان دیار رفت و مردم را شکست داده اهل و عیال و اسباب و اموال را متصرف در آورد و بهادر از روی اضطرار آمده غازی خان را دید
و غازی خان او را مقید و مسلسل نزد خان اعظم فرستاد و او بدرگاه سلیمان جاه روان ساخت و چون بعتبه خلافت رسید
از گرانباری جرائم سنگ سرگردانی بر سر زد و هم در نزدیکی آن ایام یوسف ملک حاکم کشمیر بدرگاه معلی رسیده و مشمول عواطف
خسروانه گشت پیش از این صالح عاقل بجهت منصوبی و فرمان نوید بر یوسف از بارگاه خلافت رخصت شده بود
و او لوازم خدمت و مراسم اطاعت تقدیم رسانیده پسر خود را با نفائس آن دیار مصحوب صالح عاقل بدرگاه سلاطین
پناه فرستاد و سعادت آستانبوس عز افتخار یافت و از قضایای این سال رحلت نمودن علیا مرتبت تقدس سراپرده
حاجی بیگم اند تاریخ که ایشان از سفر حجاز مراجعت فرموده بودند پیوسته در جوار مزار فائض الانوار حضرت جنت آشیانی
انار الله برهانه بروزگار فرخنده آثار بسر می بردند و فوائد افضال و انعام بجمهور عیال خاص و عام میکشودند
طبقات امم را از رشحات فیض این دولت جاوید طراز بهره ور میگردانیدند و همت علیا نهمت بر چراغ
و رونق آن روضه قدسیه مصروف میداشتند و در نیولا داعی حق را بلبیک زبان اجابت فرموده رخت هستی
بخلوت سرای جاوید کشیدند و سنوح این واقعه دل خراش و حادثه جگر تراش بر خاطر قدسی مظاهر خاقان ستوده آثار سخت
گرانی کرد و جای آن داشت که ازین غم بسوگواری نشست و آن حضرت قاسم علیخان را بپرسش دلجوئی بازماندگان
ایشان بدار الملک دهلی رخصت فرمودند و مبلغ کلی بجهت خیرات و مبرات از خزانه عامره ارسال داشتند و مقارن این حال معصوم
فرنخودی روی خجلت بدرگاه سپهر مرتبت نهاد و چون دست آویز امیدی نداشت در بیرون شهر فتحپور منزل گزید قدم جرأت پیشتر
نگذاشت و بعد از روزی چند خود را بآستان عزت مریم مکانی رسانیده روی خضوع و خشوع بر خاک عجز نهاد و باستشفاع ایشان
زلات جرائم او بزلال عفو خاقان کثیر الاحسان شست و شو یافت و درین تاریخ خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از بهار آمده بسجود کبریای
فلک اساس فرق سعادت برافراخت و از وقایع ارتفاع پایه قاضی عبد السمیع است بعالی منصب قضای عسکر پیشتر قاضی جلال ملتانی
باین منصب گرامی عز اختصاص داشت چون بعرض رسید که او در تشخیص قضایا سررشته دیانت و راستی از دست داده باغراض نفسانی عمل می نماید
رقم عزل بر صفحه اعتبار او کشیده حکم فرمودند که از راه دکن بزیارت خانه مبارک شتابد شاید باین وسیله از گرانباری جرائم نجات یابد
و قاضی عبد السمیع را که بتحصیل علوم رسمیه و طلاقت بیان از معاصران روزگار بود بجای او نصب فرمودند **وقایع سال بیست**
و ششم از جلوس همایون روز یکشنبه پانزدهم صفر سنه نهصد و هشتاد و نه بعد از انقضای چهار دقیقه و سی و هفت ثانیه نیر اعظم در شبستان عالم
بیت الشرف حمل پرتو سعادت انداخت و نوروز سلطانی بمبارکی و کامرانی آغاز شد و جهان را آبروی دیگر پدید آمد و بوستان
سرای این دولت ابد پیرا را گلهای اقبال تازه بتازه شگفت اگرچه خاقان ستوده خصال همواره در جشن
نوروزی جشنهای پادشاهانه آراستی و آن روز را فیاضی گرامی داشتی لیکن از ابتدای سال حال حکم جهان آرای
بآئین بستن شرف نفاذ یافت و کتابیان کرام دولتخانه خاص و عام را که مشتمل بر صد و بیست ایوان سنگین بود بامرای عظام قسمت
فرمودند و بحکم آنکه چهره پادشاهی و جای تخت اشرف بود بمتصدیان مهمات عالی مقرر شد که از سرکار خاصه آئین بندی نمایند
و همین طور صندل را که دولتخانه خاص بود باقسام اقمشه نفیسه آئین بستند و انجمنی ترتیب یافت که چشم روزگار مثال آن در آئینه
خیال مشاهده ننموده بود و مقرر شد که روز تحویل و روز شرف مجلس پادشاهی منعقد شود و دیگر ایام هر روز یکی از امرای بزرگ ضیافت

نمایند و نیز حکم شد که بعد ازین بخشیان عظام و داروغه‌ها هر روز فهرست منصب داران بعرض رسانند تا هر که را لائق دانند در قربیات یکی اضافه
منصب سرفراز گردد و فهرست اهل خدمت و ارباب دخل نیز بعرض میرسیده باشد تا اگر از روی اخلاص در پرستش عبادت کوشش
و سلوک آن اختصاص یابند و ازان بدیگر سبب مقرر گردد و بعد ازین تاریخ بشارت بی سعادت که در زمره با اخلاص خوش ناشناس اطوار
و صفت [illegible] بسیر [illegible] امید بدرگاه خدمت بارگاه و نماز چون کلیمه اد هم خان و عبدالله خان [illegible] بود حضرت [illegible]
بالتماس او استمالت نامه فرستاده بدرگاه طلبیده بود حضرت خاقانی با مبادرت حکم آلهی [illegible] فرشته رقم عفو بر جرائم عظیمه او
کشیدند و چون جشن نوروز [illegible] بهار [illegible] انجام گرفت خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که ولایت بهار
در تیول او مقرر بود با ترسون خان و شاه قلیخان محرم و شیخ فرید بخاری و [illegible] برای استیصال باغیان بنگاله
رخصت یافت و صادق خان و محب علیخان و سایر جاگیرداران صوبه بهار فرمان شد استعداد کوشش نموده امداد
خدمت باشند و از صلاح و صواب دید خان اعظم که سرآمد مطابق احکام با رضاء الهی خواهد بود سر موی تخلف نورزند و کار
اتحال خبر رسید که جباری و خبیطه و مرخان دیوانه و [illegible] از باغیان بنگاله روی ادبار بولایت بهار نهاده علم
شورش و فساد مرتفع ساختند و دست تعدی و ظلم بر رعایا و زیردستان گشوده و تاخت و تاراج قصبات و قریات
پرداخته‌اند اگرچه حضرت خاقانی پیش از استماع این خبر بالهام آسمانی تعیین افواج قاهره فرموده بودند لیکن درینوقت
باز سزاولان مقرر شدند که تا هر دو بار از نو روانه گرفته آیند **آمدن محمل عزت گلبدن بیگم و دیگر
بیگمات از سفر حجاز** در اوراق سابق سمت ذکر یافته که بلقیس الزمانی گلبدن بیگم و دیگر حضرات [illegible] بعزیمت
مبارک تشریف ارزانی فرموده [illegible] شهر یار ستوده آثار نقود بسیار برسم خیرات و مبرات بدان عطایفه عالی ارسال
درین تاریخ هودج عزت آن صدر نشین سرادق عفت قرین صحت و عافیت مراجعت نموده و از استماع این بشارت خاطر
قدسی مظاهر مبتهج و مسرور گردید چه وارد الفیوض اجمیر رسیدند شاهزاده ولیعهد برسم استقبال دستوری یافته و
بعد از ورود [illegible] خانوده موکب اقبال باستقبال شتافت و در اثنای راه خواجه محمد یحیی بسعادت رکاب بوس اختصاص
یافته مراسله شریف مکه و عرائض اعیان الملک با فهرست تحف بنظر اشرف درآورد و حضرت خاقانی در موضع خانوه
بسعادت ملاقات عمه بزرگوار مشرف گشته روز دیگر عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف داشتند و از سوانح آمدن
شیخ عبدالنبی و مخدوم الملک از سفر حجاز در آن وقت که این هر دو بزیارت مبارک رخصت یافته مقرر شده بود که بی حکم
اراده آمدن بهندوستان ننمایند چون از درگاه آزرده رفته بودند و مجالس و محافل نسبت به بندگان این آستان حرفهای
ناشایسته و معتقدات لاطائل مذکور میساختند و از استماع شورش باغیان بنگاله و آمدن میرزا محمد حکیم بلاهور و نهضت
موکب اقبال بصوب کابل شماتت با ظاهر ساخته بهره در ابای اسباب زوال زنگال خود سرانجام مینمایند و خیالات
نماسد متوجه هندوستان میشوند مجملا چون بگجرات رسیدند از نگون ساری ارباب فساد روز افزون دولت
خداداد خجالت زده اندیشه ناصواب خود گشته دست خضوع و خشوع بر محمل شفاعت آن صدر نشین بارگاه عصمت
زدند و خاقان عدالت نشان از استماع این خبر چندی را نهانی فرمودند که بدستگیری ایشان [illegible]
مسلسل ساخته بزندان خانه مکافات رسانند مخدوم الملک خود همانجا از دهشت غضب پادشاهی قالب تهی ساخت
و شیخ عبدالنبی را بدرگاه آوردند حضرت خاقانی بوساطت شیخ ابوالفضل از هرزه گوئیها که در آنجا کرده بود باز پرس

زمود ند چندان گناه بر و ثابت شد که سر از بیابان تو ان است برداشت با جرم شیخ ابوالفضل جواز نمود شاه که محبوس
داشتند و چون او را با شیخ عبدالنبی عداوت قدیم بود به ابو طراج والی دیانت که قتل او به اختیار بهانه خفه کرده
و جان وا نمود که با جل طبیعی درگذشت

رزم صادق خان با خبیطه و کشته شدن آن باطل ستیز

چون خان اعظم با لشکری از جاگیرداران صوبه بهار بهیئت تنبیه کار و جمعی توره و به پیش سو چه درگاه شد خبیطه که از
ارباب بغی بود با دیگر مفسدان و در طلب از بنگاله به بهار آمده غبار شورش بر انگیخت و جاهی بود را از وصول خان اعظم
انتقام آمیز مسموع هندی از پرگنات آمده و شهرت در گر نمود صادق خان همت را به استحکام با اجتماع جاگیرداران و
دولتخواهان همت گماشته و بعد از فرا رسیدن بهادران جا افغانان ترتیب افواج نموده به دفع و مقابله ارباب
بغی و فساد روی همت نهاد و خود در فوج قول علم شهامت بر افراخت و محب علیخان را سردار هراول ساخت و
الغ خان حبشی در جرانغار جای همت افشرده بهادر خان و ابوالمعالی و دیگر دلیران جان نثار در هراول رزم طلب
گردیدند و حیدر [illegible] ترکمان را با انتظام توپخانه معین فرموده از آب گنگ گذرانیده باطل ستیزان حق ناشناس نیز
بسیار کثرت تمام خود را انتظام داده علم ادبار به عرصه کارزار بر افراشتند خبیطه از خبط دماغ در طلب استادی و
جهادی به دست راست و ستم و سیستم و از یک زاده سے خبیط به دست چپ ترخان دیوانه و سعید بیگ شاه دانه
[illegible] قدم ضلالت پیش نهادند و چون غنیم بحسب کمیت فزونی داشت صادق خان بر کنار دریای گنگ قلعه ساخته
قاید طلب گشته و هر روز جوانان کار طلب از جانبین بر آمده چپقلشهای نمایان می‌کردند و درین روز و خبر دهلی بیگ
بنی عم صادق خان کارنامه شجاعت ظاهر ساخته جان نثار شد و چون مدت تقابل بچهل روز کشید امرا که به اقبال
روز افزون خاقان تیغ سکون شده یک پل دیگر دا از آب گذشتند و غنیم نیز افواج ترتیب داده در برابر آمد و از طرفین
جنگ [illegible] شد و ستم و سیستم از هراول گذشته خود را به فوج برانغار رسانیدند محب علیخان مانند سد اسکندر پا استاده
در سد همت را غبار آلود اضطراب نساخت و هراول مخالفان کارنامه جرأت و جسارت ظاهر گردانیده به جرانغار عساکر
اقبال شمشیر رسانیدند حبیب علی پسر محب علیخان خونبها استاده داد شجاعت داد لیکن از هجوم ارباب فساد نزدیک
بود که در ارکان افواج منصور تزلزل راه یابد به دریغ وقت بهادران فوج هراول خود را کمک رسانیده و دولتخواهان را
تو پشت ساختند حمزه بیگ و مختار علی و حسن میانه نیز از قول آمده پیوستند خبیطه خود با مردم چیده به صادق خان
در آویخت مبارز همه جانب لمعات تیغ زنگ زدای [illegible] گشت و در بسی نمایت صعب دست داد محمد [illegible] ترکمان و جنید [illegible]
توپها انداختند [illegible] و علی چیله با دیگر برق اندازان موشگافی خود ظاهر ساختند و با آنکه فوج برانغار منهزم شده بود شاه سوار
اقبال خاقان گیتی ستان بجلوه گری در آمده از مهب عنایت ایزد سبحانه جل و علی نسیم فتح و فیروزی بر پرچم
علم دولت وزید مخالفان باطل ستیز غبار آلود دشت هزیمت گردیدند و درین اثنا میرک حسین برادر عرب خان جهانی
سنگ [illegible] خبیطه را بر [illegible] آورد و بهادران توپچیان لشکر منصور به آن زیاده سر آشفته دماغ رسیده بود و از ظهور این لطیفه غیبی
باغیان حق ناشناس [illegible] گرفته روی در گریز نهادند و در اثنای راه از اضطراب و اضطرار [illegible]
خاک مذلت [illegible] راه ادبار پیش گرفتند و در آن حال میرک حسین رسیده سر او را بریده نزد صادق خان آورده
و با آنکه اهل فساد زیاده از پنج هزار سوار بودند و دولتخواهان از دو هزار کمتر چنین فتحی رو داد و خبیطه از ابو مغل [illegible]

[illegible] ودوم شوال ولادت [illegible] پایان [illegible] در خلعت این [illegible] واجب [illegible] همت مشهوره کردن [illegible]
[illegible] وریشی شده است چون ان [illegible] که [illegible] دولت خواهان جانفشان [illegible] بیا [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] انشاء شده بود در چون صورت حال [illegible] جلال [illegible] شاه [illegible] شیخ ابراهیم [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] بیان [illegible] دولت [illegible] حکم شد که از همراهی خان اعظم سعادت [illegible] دیگر [illegible] انداختند از بدان [illegible]
[illegible] میر [illegible] خان و الی [illegible] کامروا [illegible] سعادت یافت و شیخ یعقوب کشمیری [illegible]
[illegible] امثال و اقران خود [illegible] علم و عمل [illegible] زیشت و [illegible] ان آنکه بود [illegible] ساخته به همراهی او مقرر [illegible] نمود و از [illegible]
این ایام [illegible] معصوم خان فرنجودی [illegible] چون آن آشفته دماغ [illegible] خدمت [illegible] مکانی [illegible] شده
[illegible] جنین جرائم عظیم که مستوجب انواع عقوبت و سیاست بود و آن حضرت جهت مراعات خاطر [illegible]
جانب ایشان [illegible] حکم [illegible] قتل او [illegible] فرموده و مضمون آن [illegible] است و انفعال از ناصیه احوال او ظاهر بود
[illegible] آنکه [illegible] تعلق [illegible] بنجاهات مستعد [illegible] درگاه است حکم شد بر [illegible] که هیچکس [illegible] او را با نجام [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible] در [illegible] تشت [illegible] خود [illegible] با چند [illegible] او [illegible] بقتل رسانید [illegible]
اجمال [illegible] جالب [illegible] قصاص کرد [illegible] تفصیل [illegible] اجمال آنکه او [illegible] اقران خود [illegible]
بوده از منظوران [illegible] بارگاه [illegible] چون [illegible] و با نواع مراحم [illegible] مخصوص گردید [illegible] مصدر افعال
[illegible] بخلاف قانون ادب و [illegible] سلوک [illegible] تا آنکه در [illegible] جلال رسید که [illegible]
[illegible] رسانیده و [illegible] خاقان عدالت پناه ازین جرات [illegible] فرمود و چون [illegible]
[illegible] حکم قصاص او [illegible] از وقایع این ایام [illegible] استمالت است [illegible] شیخ [illegible] شیرازی [illegible]
[illegible] کمالات میر از شرح و بیان مستغنیست و اشتهار این نسبت محتاج باظهار نیست پیش ازین عادل خان
حاکم بیجاپور [illegible] جهت خرج راه فرستاده میر را از شیراز بدکن آورده بود و چون عادل خان [illegible] روزگار [illegible]
بودن میر با آن مرحوم [illegible] شناس [illegible] اراده دریافت سعادت آستان بوس که مرجع مستعدان
هفت اقلیم است پیش نهاد همت ساخت لیکن از توهم بی اعتدالی آنجا [illegible] باظهار این خواهش جرأت و جسارت
نمی یافت [illegible] و چون حقیقت حال بعرض همایون رسید فرمان قضا امضا بنام حکام دکن شرف نفاذ یافت
که میر را باعزاز و احترام تمام روانه ملازمت سازند و از سوانح این ایام شکستن حوض اتوپ تلاو است قریب [illegible]
دولتخانه که بسمت شمالی وقعست بحکم اشرف حوض کلانی از سنگ اساس یافته بپیوسته از آب باران لبریز می شد
[illegible] بیکبار [illegible] از آن حوض فرو ریخت و [illegible] طوفان روان شد و جمعی از مردم که در انجا
بودند [illegible] غبار [illegible] و بنیاد [illegible] خانه [illegible] بان که خدمتگار روشناس بود در ان حادثه
[illegible] سبیل [illegible] از [illegible] آنکه اکثری از [illegible] عزت [illegible] سعادت حضور میر [illegible]
داشتند و چون حوض شکست [illegible] عافیت هیچ یک از منظوران [illegible] قرب [illegible] این حادثه نشد و حضرت خاقانی
بادای شکر و سپاس این عطیه ربانی [illegible] تصدق و خیرات [illegible] مبارک ساختند و از [illegible]
مقرر شد که هر سال [illegible] مقدس [illegible] اهتمام [illegible] کشیده [illegible] ارباب احتیاج قسمت نمایند

که خود بحساب خود برسد که او در ولادت اشرف بنجم رجب است و نوبت دیگر ابتدای سنین شمسی که ماه مرداد است
و در آن روز چهر او برابر شش قرار یافت یک دفعه بعد از دو ماه بار بشر سوم رجب چهارم شوال سنه پنجم شمسی جشن عجب نتیجه
بکلیت جشن شمسی بعضی بعد دو سهم با آنچه دوم جشن بازدهم بر برج و الف منعقد و آورده ام که منعقد بفرقل آوردن مطالع
مدو سال عمر گرامی از آنکه منعقد بود بر برج و الحاق منعقد فی فرق مبارک آن دعا خیر شود در محبت از زیاد عمر و دولت
روزافزون بادعای خود منعقد بود که در برابر شش آن روز شریف چرا که چراغ شود بر سال بعد الحال و در آن که خدا
روزی که منعقد سنین عمر اشرف است گوشت تناول فرمایند و در آن ایام در کل ممالک محروسه جانوران را بیازار
و در زمان قمری آن که نبار دولت راه نشستن جز در کشتن نقره و پارچه و ضرب و قلع و میوه و شیرینی و رستنی و
روغن کنند و در آن ماه نیز ترک لذات گوشت فرمودند و شاهزاده و بلند اقبال فرزند بخت و دیهیم شاهزاده
سلطان سلیم و سایر فرزندان را گیر تمیر و تولیشان بر اقسام اجناس وزن فرمایند و برین وسیله چندین هزار
مستمند و ارباب احتیاج بکام دل رسیدند و باعث نجات جانداران شد و در سنوار انجام طرفه سه مظاهر ...ان پیرتو
آنکه کرد اطفال را بعد از تولد در جای نگاه دارند که اصلا آواز مردم بگوش آنها نرسد و ملاحظه نمایند که آیا وقت
گویائی هیچ حرفی از خود بر زبان آنها خواهد گذشت یا گنگ مطلق خواهند بود و بنا برین در صحرائی که از معموره دور بود
منزلی ساختند فطرت چند را در آنجا باز داشتند و جمعی از معتمدان را موکل فرمودند که در هیچ اوقات شیر دادن در آنجا
بریه از گفت و شنود محافظت نمایند تا حقیقت حال ظاهر شود و در السنه عوام آن منزل بگنگ محل اشتهار یافت و
چون بچهار سالگی رسیدند و هنگام گویائی شد حضرت خاقانی بتماشای آن پرورشها رفتند و آواز بی زبانی
تشریف بردند و اصلا سخنی و حرفی از آنها ظاهر نشد مثل گنگان باواز ناتخص بی ارتباط حرف بر زبان میراندند

سربلندی یافتن میرزا خان خانخانان خلف بیرام خان باتالیقی وارث ممالک هفت اقلیم شاهزاده سلطان سلیم قبل ازین قطب الدین خان بخدمت اتالیقی شاهزاده ولی عهد
شرف اختصاص داشته چون او را بحراست سرحد تعیین فرمودند خاقان حقیقت شناس میرزا خان خانخانان
خلف بیرام خان را شایسته این منصب عالی دانسته عز افتخار بخشیدند اگرچه شاهزاده جوان بخت بجوهر دانش و عقل کامل
و فطرت بلند و تدبیر صایب مصلحت آموز جهان دیده‌های دقیقه سنج است و انوار جهانگیری و جهانداری از
دریچه ازل بر پیشگاه خاطرش پرتو افگنده و آن مسندنشین صدر دانائی را اکتساب فنون سلطنت به الهام غیبی
نصیب گشته لیکن خاقان سپهر آستان بجهت انتظام سرکار ایشان و افتخار بخشیدن خانخانان را باین منصب والا
سربلند گردانیدند و آن شایسته خدمت جشنی عالی ترتیب داده التماس قدوم اشرف نمود و باین سعادت
کلاه گوشه عزت بر آسمان سوده مراسم پا انداز و نثار و پیشکش تقدیم رسانیده سجدات شکر این موهبت عظمی بجای
آورد و از قضایای این ایام انحراف مزاج اعتدال سرشت آن حضرت است از جاده صحت و شفا یافتن
بتعیین فضل حکیم علی الاطلاق نخست فی الجمله درد شکم بهم رسید و رفته رفته به اشتداد و امتداد انجامید حکمای فرس
برین بودند که تلیین باید کرد و الا در اندک روز اثر ... ظاهر خواهد شد و هنوز بآن راضی نمیشدند و اختلاف
این دو طائفه موجب تفرقه خاطر اولیای دولت و تامل در ارتکاب هر دو راشد با آنکه اثری از خون پدید آید

تخمیس آن فرض صواب شود و رخصت معالجه یافت و بعنایت ایزد سبحانه در اول آن از صحت و نجات احوال ظاهر گردید و وکیل پایه مزاج قدسی بجز اصلی گرایید خاطر اسیر بجز از ارباب اخلاص طراوت یافت و جهان دولت از اشتهای مزاج شگفت و نقود ذخیره مخصوص برسم تصدق و نیازات شکرانه صحت مبارک گردید و عالم از سرخورده انتظام پذیرفت مصرع ع بهار آمد و آن آن در سعادت او سعادت بود ؛ تاریخ این سال جشن وزن شمسی آن آستگی یافت و آن گرانبار دولت را بعطاها و دیگر کارها خمیده فقرا و مساکین قسمت فرمودند و در همین ایام گروه انگار را کشته رهنده و دریای باعظمت در رحمت جوش زد و خروش وحشت گناه و شهادت ان رخشید حکم اطلاق فرمودند و سوگواران رنجیر از پاس او مرده داشته بسعادت زمین بوس رسانیده بود در کار هجر بر التماس عنایت شود و شهریار کام بخش بنده نواز بقبول این ملتمس بایه عزت از ابرار افتخار داشتند و آن رسیده بخدمت بار گزار داد پاسے آن حضرت برسم نثار پیشکش گذرانیده سرخجالت و پیشانی اندراخت بیر بر از مصاحبان بزم انس محرمان انجمن قدس بود در شعر هندی سے و فرکت فهمی و حدت طبع و فطرت بلند و مزاج دانی و تیز زبانی بدیل و نظیر نداشت حضرت خاقانی او را از حضیض محنت به اوج عزت رسانیده در سلک امرا و مصاحبان خاص انتظام بخشیده بود و ذات او نوعی است ندو مبارکی حال شاعر او سے و عشرت مددگار بیگذرانیده و بعنوان شاعرے و سخن تجی در مجلس بهشت آیین راه یافت و دون جوهر شده و شایستگی خدمت داشت بقبول نظر کیمیا اثر مخصوص گردید و رفته رفته کارش بجایی سے رسید که او دسے مخلص او بر افتاد بود بهرار بهر بود و در همین ایام حکومت و حراست صوبه پنجاب بعهده اهتمام راجه بهگونت داس مقرر شد و سعید خان را از آن خدمت معزول ساخته در حدود سنبل جاگیر فرمودند **وقایع سال بیست و ششم از جلوس**

اشرف روز دوشنبه بیست و ششم صفر نهصد و نود و یک هجری عالم افروز به برج شریف حمل تحویل فرموده سال بیست و ششم از جلوس ابد قرین خاقان سکندر آیین ببهار کے و خرمے آغاز شده و دولتخانه را به آیین اکبری سے زینت و فر بخشیده تا روز شرف بهر روز بزم سے بطرز خاص و بکمال آراستگی ترتیب یافت امرای عظام بقدر مرتبت و شایستگی خویش به اضافه منصب و التفات جاگیر سرافراز گردیدند و از اعاظم وقایع که در عنوان این سال میمون پرتو اقبال انداخت فتح ولایت بنگاله است بار سوم و اجمال این داستان آنکه چون خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش بتادیب باغیان بنگاله و تسخیر آن ملک از درگاه معلی رخصت شد پیش از رسیدن او جمعی از ارباب فساد که در ولایت بهار شورش انداخته بودند به تیغ همت بهادران نصرت قرین بباد فنا رسیدند چنانچه مجملی از او ان سابق سمت ذکر یافت و صادق خان برسم ایلغار خود را بجوار آستان سربلند ساخت و شاه قلیخان محرم و صادق خان و شیخ ابراهیم و شیخ فرید بخاری بکمک خان اعظم تعیین شدند و سزاولان بادشاهے اکثرے از جاگیرداران صوبه آگره باس و چو سوروا و ده را به بهار رسانیدند و در اندک فرصتے لشکرے عظیم و جمعے انبوه فراهم آمد خان اعظم خود با سپاهی از میان از جانگ قدم همت پیش نهاده براه گری شتافت و ترسون خان و شیخ ابراهیم و میرزاده علیخان و سعید عبدالله خان مخلص خواجه و سبحان قلی ترک از آب گذرانیده براه دیگر فرستاد و چون امرا به جنگل بسیار و معابر دشوار بود و عساکر منصور تقسیم شده بودند و در منگیر لشکرها یکجا شده و از حدود کهل کانو ترسون خان و شاه قلیخان محرم و میرزاده علیخان و شیخ ابراهیم و دیگر پیشرو لشکر را بطریق منقلا تعیین فرمودند که یکروز منزل پیش میرفته باشند اگرچه شرف الدین حسین میرزا و باباخان قاقشال قبل ازین راه فنا پیش گرفته بودند اما عاصیے کاسیلے با دیگر بیدولتان در ترتیب اسباب نعال دقیقه نامرعی نمیگذاشت از هیبت سطوت عساکر اقبال بخت با قتلو سے افغان که ولایت اوڈیسه را بتصرف داشت و بحسب جمعیت و استعداد

سر خیل ارباب بغی بود عهد و پیمان استوار گردانیده و چون افواج منصوره نزدیک رسید خود را به حق شناسی و جانفشانی کرده ملحق گشته
شد حبیاری و میرزا بیگ و دیگر قاقشالان را مطمئن خاطر گردانیده همراه گرفت و بجهت تسلی کسان اهل و عیال خود در آنجا گذاشت
و با عیان شیرزه رای کاکلی آنگ آمده بهادران نصرت قرین ترتیب داده آن مخذول را آنجا بر آورده بنگاه را سپرده و ملحق
ساختند و شیر دست اقبال به ازمودن ترتیب افواج نموده و بعد بر عظیم صف آراسته گردیده در کنار کاکلی گنگ مرحله اقامت
فرموده مستعد قتال و جدال گشتند و چون از طرف قتلو دل کرانی بود در برابر خان را با سید عبدالله خان و میرزاده علی خان و
شیخ محمد غزنوی و خواجه عبداسیر و دیگر کنگیان قریب چهار هزار سوار بجانب ملکه فرستادند و امیر دیا در دروازه که راه
مسکن اقبال بود ساخته فرد کش شده و همواره از جانبین بشیر و تفنگ محاربه و مقابله شده و چون روزی چند برین مر
گذشت عیان لشکر اقبال از قدرت بدزدیده خاطر گشته از کثرت غنیم و التماس کمک عرضه داشت نموده نوشته بیگ توابع که از طرف
آن کهیرک گذشته بود به درگاه آمده عظیمت را معروض داشت و میرزا جان خانخانان و زین خان کوکلتاش و اسمعیل قلیخان
مخصوص خان و مطلب خان و رای سرجن و شیخ جمال بختیار و شیر بیگ و خضر بیگ و میرزا ابوالمظفر و میر معصوم بکری و دیگر بهادران
کارطلب کمک تعین شدند و سرکردام از ارباب دولت سرافرازی بخشیده به سرعت تمام رخصت فرمودند و بهر کدام از آنها درالحال
سپاهیان بوده بودند که مژده فتح و فیروزی به سرشار از دیده خاطر ارباب اخلاص گردید و شرح این رسم اجمال آنکه چون ایام
تقابل فریقین به امتداد انجامید و همواره از جانب نخالفان آثار غلبه و قدرت بظهور میرسید و لیای دولت روزافزون
بباطن قدسی مواطن آن حضرت متوجه شده انتظار لطیفه غیبی داشتند درین حال تماشای را دل که از عمده های ارباب بغی بود
با کشتیها پر توپ و تفنگ از فتح آباد آمده اعلام نخوت و استکبار بر افراشت قضارا توپی از کمین گاه اقبال بر آن سیاه بخت
رسید و رشته حیات او بسیلاب فنا داد و معاصی کابلی که لاابهاد را بجای او نصب فرموده اند که روزی بتوپ و تفنگ
و بکرخرمن حیات او نیز بسوخت و میان معصوم و قاقشالان و خالدین نیز غبار نفاق مرتفع شده اولیای دولت فرصت
یافته بصید قلوب و خاطر بوسی آن مردم پرداخته بسیاری از وحشت گزینان رمیده خاطر را دل آسا نموده به مژده دولتخواهی
منسلک ساختند از جمله خالدین بعهد و سوگند آمده دید و میرزا محمد قاقشال و جباری و دیگران خاسیانه قول نامه گرفته قرار دادند
که بالفعل لشکر همراهی باعیان نموده خود را با اهل و عیال رسانند و از انها خاطر واپرداخته بعسکر اقبال شتابند معاصی کابلی
و سایر باعیان برگشته بخت از ظهور این لطیفه غیبی سررشته تدبیر از دست داده بنیاد سراسیمگی رو داد و بای فرار نهاده
آواره دشت ادبار گردیدند و مجدداً ساحت آن ملک از آشوب ارباب خلاف آرامش یافت خان اعظم سجادات لشکر
این موهبت عظمی بجای آورده حقیقت کارنامه اقبال استاده سریر خلافت عرضه داشت نمود مجملاً چون معاصی کابلی قرار
برفرار داده و راه هزیمت پیش گرفت بسرعت هر چه تمام خود را به بنگاه قاقشالان رسانید که بهم حراست اهل و عیال نماید و هم
انتقال خود از قاقشالان بکشد میرزا محمد قاقشال خود را از راه دوستی و وداد او را پیشتر بامن رسانیده بود از انجا نشسته
خاطر مطمئن ساخته بمقابله دیگر قاقشالان شتافت و آنها در نواحی کهوره گهات آماده کارزار گردیدند و معاصی کابلی کهوره
را تاراج نموده بموافقه آنها همت گماشت خان اعظم محب علیخان و شیخ ابراهیم و بابوی منگلی و سکندر جلپی تخمیناً تا چهار
هزار سوار را بسرکردگی ترسون خان بکمک قاقشالان تعین فرمود در وقتی که کار بر آنها تنگ شده بود افواج منصوره
رسیده و باعیان برگشته بخت تاب مقاومت نیاورده راه ادبار پیش گرفتند و چون بهادران نصرت قرین بکهوره گهات

فرمان فیروزی نشانے فرمودند [illegible] آمده پیوسته [illegible] خان [illegible] افسانه [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] آن ملک را از خس و خاشاک [illegible] ساخته
[illegible] سلیمان جاه فرستاده [illegible] آن ملک [illegible]
[illegible] بحث [illegible] تمام [illegible] حیات [illegible]
[illegible] آن ملک [illegible]
[illegible] توقف نماید که شهباز خان [illegible] بحکومت آن دیار تعیین فرموده ایم
متعاقب میرسید و شهباز خان به انواع مراحم و نوازش سرافراز شد و بالجمله [illegible] بدان صوب رخصت یافت
و [illegible] درین ایام [illegible] شیخ [illegible] بسعادت ملازمت خاقان [illegible] حشمت [illegible] عزت بر افراخت [illegible]
آن [illegible] شیخ ابوالفضل [illegible] تشخیص [illegible] یگانه روزگار بوده [illegible]
[illegible] میر فتح الله [illegible]
که بسیار [illegible] تربیت و نوازش خاقان قدرشناس بمراتب عالی و مدارج والا ترقی [illegible] ظاهر [illegible]
از وقایع این سال تعیین فرمودن اعتماد خان بحکومت ولایت گجرات چون امرے در ازل [illegible] تقدیر شده باشد
تا [illegible] از نهان خانه بطون بعالم ظهور جلوه کند پیش از [illegible] آن اسباب فراهم آید چنانچه فرستادن اعتماد خان
بایالت گجرات عمده اسباب شورش آن دیار شد مجملاً خاقان ستوده خصال در هنگام تسخیر گجرات او را [illegible] بحکومت آن
دیار امیدوار ساخته بود درینولا که شهاب الدین احمد خان بحکومت آن ملک عز امتیاز داشت اعتماد خان بعضے [illegible]
کفایت آمیز بعرض مقربان بساط عزت رسانید اظهار دولتخواهی و تعهد فزونی جمع و تکثیر معمورے نمود و آن حضرت
از کمال عاطفت و مرحمت او را بحکومت و حراست آن ملک بلند مرتبه گردانیدند و بعد از آن هر چند دولتخواهان العرض [illegible]
که ضبط ولایت گجرات از اندازه حوصله او بیرونست چون بر زبان الهام بیان گذشته بود التفات بحرف آنها نفرموده
بایالت گجرات شرف رخصت ارزانی داشتند و میر ابوتراب به امینی عز امتیاز یافت و خواجه نظام الدین احمد بخشی
و خواجه ابوالقاسم را دیوان ساختند و محمد حسین شیخ و میر ابو المظفر و بیگ محمد توقبائی و میر محب الله و میر شرف الدین
و میر صالح و شاه بیگ و میر هاشم و میر معصوم بهکرے و زین الدین کنبو و سید جلال بهکرے و سید ابو اسحاق و قنبر ایشیک
آقا و پهلوان علی سیستانی همراه او مقرر شدند و نامبردها را بخلعت و اسپ سرافراز فرموده بدان صوب رخصت نمودند و کرم
الله مهتر رمضان داروغه خوشبوخانه که از خانه زادان معتمد مزاج فهم است به آوردن شهاب الدین احمد خان تعیین یافت که
چون اعتماد خان به احمد آباد رسد او را بدرگاه معلی آورد و هم درین ایام میر شریف گیلانی که از جانب نظام الملک با دیگر
ایلچیان و پیشکشهای حکام دکن بدرگاه والا رسیده سعادت آستان بوسی دریافت **ذکر غدر افغانان سیاه**
بخت با شیخ فرید بخاری و عرض دیگر سوانح و وقایع صوبه بنگاله چون خان اعظم با دیگر دولتخواهان
باغیان تیره بخت را شکست داده بدار الملک بنگاله در آمد و عاصیے که [illegible] آواره دشت هزیمت شد روی همت باستیصال
قتلو نهاده بود او از راه [illegible] در آمده برسل و رسایل سلسله جنبان آشتی گردیده بعجز عرضداشت بدرگاه سلیمان جاه فرستاد
و بوسیله مقربان بساط عزت التماس استعفای جرایم نمود و فرمان قضا جریان نفاذ پیوست که اگر او لیاقت دولت قبول او را

باطل بهوا و گفتار ریا یاکرده در طریق وا نمند در مسلک سپاه مشتمل ساخته او را به بیعت با قبول او مقرر دارند در خوف طوفان عظیم
موجب حکم خواست که عثمان معاودت نماید از ملک بهار تصرف گرداند و صادق خان را بیرون و رسید آن لشکر باز گذارد و اوراز
پیکار بسته تبلیغ مقدمات صلح از او در میان آورده و از ادهاے دور از کار پیش نهاد خاطر ساخته لاجرم وزیر خان را
به وارسی مقرر نموده و موجب التماس به مراجعت نموده از زمان او و قلع عام جمع شده بها از پس کار خود رفت و جمعی که بهار
ایالت مداری سپاه کلیه البته نیات دور از عاقله خود هیچهای بے حساب وا نمود امرا نیز آستین برافشانده و صرف صلح
بازماندند و از شیر پور به عزم رزم شتافتند و بلواسے مبرده ایشان به ترتیب صفوف پرداختند و آن سپاه با رحیله ساز در کشش
گروہے عسکر اقبال عثمان باز گشته و مجدداً مقدمات صلح در میان آورده و امرا ناقص از پور نگ [illegible] هدا ازان و
متین [illegible] دیگر محال را [illegible] مقرر ساختند [illegible] منتظم بود و قدم از اطاعت و فرمان بیرون
بیرون [illegible] پیشکش لائق به درگاه معلی فرستد و [illegible] عهد و قول عثمان وا نمود [illegible] صادق خان
با جمعے از عسکر برآید و من نیز با دو سه کس [illegible] و از جانبین [illegible] شنید و پسر خود را با فیلان [illegible] نامی
ملاحظه [illegible] درگاه [illegible] صادق خان که در مصالح [illegible] و تدبیرات ملکی تمام عیار بود [illegible] و حزم و احتیاط
داشته [illegible] راضی [illegible] قرار داد که چون آن جماعه [illegible] ارادت [illegible] است شیخ فرید [illegible] اطاعت این
دولت [illegible] ارکان صلح را العهد و پیمان استحکام بخشند شیخ نیز از اخلاص که به صاحب خود داشت قدم جرات پیش نهاد
و حسن خان و سید ابوالقاسم و سید عبد الهادی و محمود خان خواص با او موافقت نمودند و چون بجاسے معهود رسیدند
اثری از ان قرار داد ظاهر نشد جمعی که از جانب قتلو آمده بودند به لازمت و رپور نگ شیخ را تا دیره بردند و آن سپاه باطن
بظاهر گرم جوشی [illegible] مقصد آنکه چون مجلس باخر رسد شیخ بخیمه خود [illegible] جمعی از [illegible] افاغنه [illegible]
کارش بانجام رسانند اما شیخ از [illegible] ارباب فساد [illegible] باطن ایشان [illegible] دریافت که اراده ان خلط
محض بوده [illegible] مکالمه دیگر افغانان آثار شدت و شورش بیشتر ظاهر شد چون روز باخر رسید شیخ
بعزیمت رفتن برخاسته متوجه جلوخانه گردید و افغانان از اطراف هجوم آورده تیغ غدر برافراختند و چندی از همراهان
شیخ دران غلو به قتل رسیدند اگرچه بیشتر تمام اسپان [illegible] بوده بودند اما فیل انبارے شیخ در گوشه استاده بود و شیخ
خود را بفیل رسانیده بسرعت متوجه دیره شد بجبت [illegible] فیل از غوغا مردم و هجوم عام رم خورده و بیراهه شتافت و چون
تاریک شده بود مخالفان پے غلط کردند و این از اسباب نجات شد و [illegible] ارباب عذر خود را به قتل رسانیده
[illegible] شیخ خود را از بالای فیل انداخت دران شب تا [illegible] پیاده [illegible] قدم به راه نهاد و مخالفان گمان کرده
شیخ در انبار [illegible] گرفتن فیل هجوم آوردند و دران [illegible] یکے از ملازمان شیخ دوچار شد اسپ خود را کشید و شیخ
بیدرنگ [illegible] به سلامت [illegible] پیوست و دیگر رفقا اکثرے زخمی شدند و بحال تباه ازان ورطه هلاکت نیم جانی
بساحل سلامت رسانیدند و امرا بر حقیقت غدر آن اهل ستیز آگاهی یافته به تهیه آلات قتال و ترتیب افواج پرداخته
ازان منزل کوچ کردند و [illegible] عرصه مبارزت آراستند قتلو خود نیز قلعه ساخته قدم ضلالت افشرده بود
و جای دیگر بهادر گورا حصار مضبوط کرده عزیمت پیکار داشت بخت صادق خان و شاه قلی خان محرم و دیگر بهادران
با افغانان بعزم رزم بهادر [illegible] شتافته ترددات نمایان ظاهر ساختند و به نیروی اقبال روز افزون آن حصار را گرفتند

نهواه که بخیه فرو دانسته رساینده روز دیگر امرای عظام بمحاصره قلعه که تنگ در انجا بود پرداختند اگرچه محافظان تو پچیان ابراز جلادت
بردوه سپاه جو قتال و جدال اسباب داشتند جنگ عظیم روی داد باقبال روزافزون دولت خداداد مستخر گردید ناکه
وانچه اهرار جان کندن را و بر ریش پیش گرفته تا آنکه او را به حزن درد گرفتار بخشیدند چون لشکر ظفر اثر بصوب احمدنگر راه
در سپاهیان خاک شنید و بشتاب متوجه شدند تا آنکه وارد بهان منزل عرض داشت مشتمل بر کیفیت احوال و عرض لمعات اقبال که
سپهر اشتباه ارسال داشتند از سوانح این ایام رسیدن برهان الملک است بدرگاه سلاطین پناه او پسر دوم حسین نظام الملک
است چون حسین از دنیا بر آمد این نقار جانب مرتضی پسر کلان او بخطاب نظام الملکی و جانشینی پدر کلمه گوشه نشین برادر
با جوان او درش در رحل و عقد سلطنت را بیش خود گرفته برهان الملک را به تخت گرامی رسانده ست لبعد اندکی بسبب
تحریک ارباب فساد و جوس اند گویان بدنهاد و مادر و برادر را گیر اند بهر کدام را در قلعه محبوس ساخته چون عقل بدین گمان
او غلبه او غالب آمد و صوت دوست شد و رفته رفته در اختلاط بر روی مردم بست حسین نامی را که در پیادگی
در بیت ناری او بود و از خروسی با او کلان شده و بخطاب صاحب خانی اختصاص بخشید زمام مهمات ملی و مالی
بقبضه اعتبار و اقتدار او سپرد و آن بی ننگ حوصله کم فرصت در نهایت استکبار و نخوت روزگار بسر برده عزّ از خود بی هودی
نمی شمرد چنانچه بعضی را گمان آن که مرتضی را نظام قصا سبب حق داده باشند تا آنکه حسین بحکم … متوجه شد و نظام الملک
نیز متعاقب او از خلوت بر آمده به امداد او شتافت در بیوقت محافظان برهان فرصت یافته او را از قلعه بر آورده متوجه
وقت سطر … بنیاد دردی اعتدای عیش گرفت و از تنگ چشمی نظر بر مال مردم دوخت در پیشگاهی که پایستی و لهار اسباب
کشند خاطر ها از وحشت گزیده و نظام الملک ازین شورش آگاهی یافته بقدم استعجال … بجمال روزی که برهان
لشکر و آمده بحور وار رسانیده و سپاه تفرقه در جمعیت برهان افتاد و نظام الملک بحسب امتحان … بیابان دم خود گفت که
تو آرزوی آن دارم که دل از تعلقات ظاهری وا پرداخته گوشه عزلت اختیار کنم چون برادر من ذوق حکومت و آرزوی
این کار دارد و به بهتر که شما دست از من باز داشته او را الیه و ای بر گزینید اعیان دولت او در جواب گفتند که بالفعل
مناسب دولت و صلاح وقت در آنست که بهرکاه فرمایند پایان را با ایشان شکسته مشوره از او هر چه لائق باشد بعمل آید
نظام الملک از قرارداد مردم سلطین پناه خاطر شده … تلیه برهان و سپاهیان او نهاد و چون راهها از اطراف
برهان لیار رسید بود کار بجنگ انجامید و … تو گرفته نیز و نظام الملک آمده او را کار قرار بر فرار داده راه بیت
پیش گرفت چند … و بیا ور اچه بیجا نگر بسر برده از انجا بزرگ شتافت و چون در انجا نیز کاری نتوانست ساخت بلباس
فوگیان باز با حمدنگر آمده در گوشه پنهان شده خواست که بترتیب و افسون بسی را بخود وا ساخته منصوبه بنشاند در اندک
روزی پرگوه انه کار او بر واشته شد و بصر ان بسی دشوار سی بجور و لایت بهر پی راجه بکلانه رسانید از انجا بدربار
پیش قطب الدین خان رفت و به اعانت و بدرقه قطب الدین خان روی امید بدرگاه سپهر اشتباه نهاد در این تاریخ بسلطان
آستانبوس عز افتخار یافته از حوادث روزگار مصون و محفوظ گردید و خاقان کثیر الاحسان به انواع نوازش و مراحم دلجوئی
فرمود و از انجمله مخیله اوگذشته بود بمنصب و جاگیر سرافرازی یافت و از غرائب آنکه پیش ازین بدو سال شخصی بدرگاه معلی
آمده خود را برهان وانمود و بود میر جمال الدین حسین انجو که همشیره برهان در خانه اوست لعد از اثبات و علامات بشهادتین
التصدیق فرموده بمنزل خود برده تکلفات و توجهات بجای آورد و در بیوقت که برهان الملک حقیقی بدرگاه آمد بهر دو را بر جه

بنا بر تحقیق فرمودند اگرچه آن کتاب اول غیر وحشی و دنی بی‌ادب است لیکن بیان آن ساخت که هرگز نشنیده بود و در آن الفاظ که بسیار است از
پیش پیر لنگیلی ازین جا که در هیچ زمان بوده نیست خصوص در مجالس جشن پادشاه عالیشان معهذا گر خود بدان مقید نبوده
تحسین بالغه اگر چه سر بر حد دانستی خلاف و اقرار آورد که من پیر ملا است و لکن امر از خطاب حکیم الملکی رهنما و امر سر از ان مهم را
بقرب رسیده برگرفت بود و دران مجلس تا حرف رسید از غرابت که رو متولی شده بود و از آنکه پیش گرفت شخصان را
از راه دار الخلافه آگره گرفته محبوس آوردند و محبوس بر ندان مکافات گردند و از وقایع سرا ملا خوب بهادر
مبارزان عرفه جلاوت از اوراق سابق مجمل از احوال انگاشته که ملک قاتل نویس شده القصه چون آن مرید
مستعمل شکست خورده و بصوبه بهار شتافت یکچندی در بعد و شرارت و هنگامه ساخت و تاراج رعایا و زیر دستان روزگار
گذرانید و چون خان اعظم از بنگاله به بهار آمد سبحان قلی ترک را بر سر باغی باشتاب تعیین فرمود و متعاقب خود نیز بدان جانب
سوی همت نهاد و آن باطل ستیز با فوج منقلا جنگ کرده شکست خورده و راه آوارگی گرفته در راه خود را
و چون صورت حال بمسامع جلال رسید راجه تودرمل بفرمان پادشاهی پسر خود را بتنبیه و تادیب او فرستاد آن
باب مقاومت نیاورده بشعاب جبال و کریوهای دشوار پناه برد و تتمه احوال او در جای خود نوشته خواهد شد و از
سوانح این ایام محبوس فرمودن حاجی ابراهیم سرهندی است در قلعه رنتهنبور او قدری از علوم ظاهری بهره ور بود و در
بدایت حال به تیز زبانی و غیره چندی در زمره مقربان بساط عزت راه یافت و چون بعد از آن بولایت گجرات رخصت شد
از نفس پروری و هواپرستی در آزار دلها کوشید و گروه گروه مردم از و بفریاد آمدند و پادشاه عدالت بارگاه رقم عزل
بر صفحه حال او کشیده به درگاه طلب فرمودند و بعد از ثبوت جرائم در قلعه رنتهنبور محبوس شد و هم در انجا مدت عمرش بسر آمد

ذکر شورش ملک گجرات و فرستادن میرزا خان باطفاء نایره فتنه و آشوب

چون اعتماد خان بحکومت و حراست ولایت گجرات از درگاه معلی رخصت یافت و گرم علی الطلب شهاب الدین احمد خان
تعین شد جمعی از طاغیان و اهل طلب که قبل ازین در سلک ملازمان میرزایان انتظام داشتند و بعد از استیصال آنها
پای جبار می شده در شهر احمد آباد فرو کش کرده بودند هر کس بحکومت آن ملک میرسید نوکر او شده روزگار بسر می بردند
و پیوسته انتظار فرصت جسته بالک فتنه و فساد بودند چنانچه یک دفعه در ایام حکومت وزیر خان ابواب فتنه مفتوح گردانیده
هنگامه شورش گرم ساختند و شهاب الدین احمد خان بوقت رسیده آتش فسادی که مشتعل شده بود به آبیاری
تدبیر فرونشانیده اکثری را ملازم خود ساخت و چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید حکم شد که زنهار امثال این مردم
را دران ملک نگذارد و بیخ در ریشه مضبوط سازند و از نوکری خود اخراج نموده عوض آنها از مردم معتمد و فاکیش نگاه دارد
و در خلال این حال موکب جلال به تسخیر کابل نهضت فرمود و شهاب خان صلاح وقت در اخراج آنها ندیده بلکه بر منصب
و جاگیر آنجماعه افزوده اهتمام دلاسا فرمود و درین وقت که اعتماد خان بحکومت آن ملک اختصاص یافت مجدداً در باب
اخراج آنها تاکید حکم شده بود و این نغمه بگوش ارباب فساد رسیده بود و اندیشه کار خود داشتند و میر عابد که حلقه
اهل ضلالت بود و با یوسف محمد بلخی و خلیل بیگ بدخشی و میرم بیگ و میرک یوجوق قرار داده که پیش از رسیدن
اعتماد خان بگجرات کار شهاب خان را بانجام باید رسانید و مظفر را به سرداری گزیده احمد آباد در استصرف باید ساخت شد
قضا را جهانگیر نام مفسدی که داخل آن جماعه بود شهاب خان را از عزیمت باطل آنها آگاه ساخت و چون شهاب خان

ان در حکومت گجرات کرده و بلاد متعلقه بجا بود در مقام اند بر این تحقیق این معامله شده اما خلیل بیگ و محمد یوسف پیغام گذارد که تمام
از شهر بر آمده میروند بجا باشیده اینها این معنی بار خبر یافت کار خود را داشته پرگنه ماتر که سابق بجاگیر ایشان مقرر بود رفته بترتیب
اسباب جمعیت پرداختند و مکاتبات بمظفر نوشته اظهار متابعت و ترغیب آمدن نمودند و میر عابد که سر حلقه جمعیت و لشکر ان بود
لهذا بر دولت شهاب خان چنان شد که از این کسی که همراه شهاب است کار او خواهد رفت معلوم بود باطن در اطراف [illegible]
[illegible] ساختن مردم و دستی در شکست حال جماعه مغول بیگ و فادار [illegible] حسین شیخ [illegible] اند باخود متفق ساخت [illegible]
اعتماد خان و خواجه نظام الدین احمد بخشی و خواجه ابوالقاسم دیوان و میر [illegible] سید [illegible] کریم علی کرده اول شهاب خان
آمده بود و ناقوس و کیل اعتماد خان به احمد آباد پیوست و شهاب خان باستقبال [illegible] رسید خلعت
باتفاق گرم [illegible] بشهر در آمد و چون بمضمون حکم اطلاع یافت در همان محل کلید دروازه های حصار را بوکلای
اعتماد خان سپرده مردم خود را از تهانجات طلب فرمود و آغاز خلل از بهم خوردن تهانجات که شهاب خان ترتیب
[illegible] داده و قلعه ها ساخته [illegible] نموده تهانجات را تنها گذاشته بود و شد چنین که مردم او بهم آمدند [illegible] اکثر [illegible]
ساخته سر بشورش و فساد بر داشتند و شهاب خان از احمد آباد بر آمده در عثمان پور نشست و مقارن این اعتماد خان
و شاه ابوتراب و خواجه نظام الدین احمد بخشی بشهر در آمدند و میر عابد با دیگر مفسدان که نامبرده شد قریب یک صد سوار
نوکر آورده در پرگنه [illegible] منزل گزیده و به اعتماد خان پیغام فرستاد که از پریشانی همراه شهاب خان بدرگاه
نمی توانیم رفت اگر بدستور سابق جاگیرهای که شهاب خان با ما داده بود مسلم شود از سر نو بخدمت آمده لوازم نوکری
بجا می آریم و الا سر بصحرای آوارگی می نهیم اعتماد خان در جواب نمود که من بحکم آن جاگیر با شما تنخواه نمی توانم کرد
اما از جانب خود بهانچه مقدور باشد رعایت خواهم نمود و آن جمعیت برگشته از جواب اعتماد خان نا امید مطلق شده
در پرگنه ماتر نزد خلیل بیگ و محمد یوسف شتافتند و هنگامه ارباب فساد گرمی پذیرفت چون جمعیتی که کمک
اعتماد خان از درگاه تعیین شده بودند هنوز نرسیده بودند اعتماد خان صلاح وقت دران دید که شهاب خان را
بر گردانیده روزی چند نگاه دارد به امداد و اعانت او در استیصال مخاذلان دولت همت گمارد و باین قرارداد
شاه ابوتراب و خواجه نظام الدین احمد بخشی نزد او رفته استمزاج نمودند شهاب خان در جواب گفت که صورت
با ایشان جمعیت نیک صورت پذیرفت و این مفسدان همان جاگیرهای که داشته اند بالفعل متعلق میشوند الا آنکه
جاگیرهای قدیم اینها را بدستور سابق بحال خود دارید تا آتش فتنه فرو نشیند [illegible] بحکم جاگیر نمیتوانند تنخواه نمود دیگر
که بنوکر [illegible] معتبر در میان آنها بهم نرسیده و خود را خوب جمع نساخته اند و کثرت عام نشده و جمعی از مردم ما راه خود را
بر سر آنها فرستاده سنگ تفرقه در جمعیت ارباب فساد اندازید اعتماد خان گفت که بالفعل شما بشهر بیا و بعد [illegible] تدبیر
بعد از آن هرچه صلاح باشد بتعیین صواب خواهد بود شهاب خان عذرها پیش آورد که مبلغها قرض کرده سامان سفر
نموده ام و مردم من در نهایت پریشانی با کوچ و بنه از شهر بر آمده چگونه توان باز گردید اعتماد خان تعهد
نمود که از خزانه خالصات امداد خواهم کرد چون زر نقد در میان نبود روزی چند بحرف و صوت و تشخیص
مبلغ و تعیین مبلغ و مقدار گذشت آخر شهاب خان از صفحه احوال چنان خواند که اعتماد خان میخواهد که بهتان
روزی چند او را نگاه دارد تا مردم کمکی او از درگاه برسند بعد از آن سر بصحرا خواهد داد و او را بایستی روز اول [illegible]

خاطرخواه نموده بر شهر مستولی باشند قولیه الفتنه شهاب خان از ظاهر احمد آباد کوچ کرده بکری رفت وجمعی از ملازمان ایشان
که در سرکار او نوکر شده بودند و منتظر فرصت بودند فرصت غنیمت شمرده بکابیتواره شتافتند که مظفر را همراه آورده کارے از پیش ببرند
مظفر ملحق شدند و هوس ملک گجرات را بخاطر او جلوه دادند آن ساعت وجهی در نظر او جلوه داده سخن در راه گفتند
و آن جماعت کار آن را بالطبع و تحریص ساخت و تاراج همراه گرفته روی ادبار باحمد آباد نهادند و قریب [illegible]
[illegible] ایشان فراهم آورده با جمعیت و قطب خان نیز رخصت یافته بود و در قصبه [illegible] شده بود [illegible]
مکاتب [illegible] فرصت [illegible] مصلحت دران دیدند که بار دیگر شهاب خان را شبخون باید برد و [illegible] خود [illegible]
بطرف [illegible] رفته آن بلده معموره را بتاراج سازند و اعتماد خان که خبر رسیدن مخالفان بدو رسید دل
از دست داده و در دست ارباب [illegible] ساخته بسرعت شتافت که شهاب خان را برگردانیده باحمد آباد آورده دوازده [illegible]
اضطراب و بیسامانی چنین حرکتی عظیم نموده بسر غلط کرد و در وقت [illegible] در دروازه کرده احمد آباد [illegible]
گروه را طلب [illegible] شتافتن [illegible] عقل [illegible] را حست [illegible] اسروارے که شهر را به اعتماد او توان گذاشت
نباشد [illegible] صلاح اندیشان راست تدبیر روست کنند و گفتند که این [illegible] خطاست [illegible] اضطراب نموده
شیرخان پسر خود را بمحافظت احمد آباد گذاشته میر معصوم بکری و [illegible] آقا و زین الدین کنبو را [illegible]
دروازه ها تعیین نموده مجاهد خان گجراتی را بر دروازه [illegible] گذاشت و خود با نظام الدین احمد [illegible] از شهر برآمد
راه [illegible] پیش گرفت و [illegible] و جمعی از واقعه طلبان گجرات که ارباب فساد بودند [illegible]
برآمدن اعتماد خان را بعنوان گریختن و انمود کردند و در شهر [illegible] که اهل ادبار حیرت زده کار خود [illegible] و [illegible] دانستند که
بایدرفت و چه باید ساخت این قسم شده رسید و در ساعت [illegible] تمام روی شقاوت و ضلالت بر احمد آباد
نهادند و تا رسیدن شهر آنا فانا جمعیت مخالفان می افزود و چون بظاهر احمد آباد رسیدند از دروازه [illegible] که
بعهده مجاهد خان گجراتی بود بهجوم آورده [illegible] راست بشهر درآمدند و پهلوان علی سیستانی کوتوال شهر [illegible]
آتش فتنه و آشوب زبانه کشید و شیرخان پسر اعتماد خان و میر معصوم بکری و زین الدین کنبو وغیره سرداران [illegible]
از آن مهلکه بدر آمده راه هزیمت پیش گرفتند و ارباب فساد دست یغما گشوده بغارت و تاراج [illegible]
و [illegible] روزی را [illegible] بدولتخانه های سلاطین گجرات درآمده کامیاب بر مسند [illegible]
و در لمحة البصر چنان مصر معموری که مملو از زر و جواهر و اقمشه نفیس بود بتاراج حادثات رفت و چون اعتماد خان بکری
رسید بعد از گفت و شنود و عهد و پیمان شهاب خان را برگردانید و شهاب خان که اعتماد بر بعضی از ملازمان
خود نداشت آنها را بحضور طلب داشته سوگند مصحف داد و سرحلقه آن جماعه شیخ حرام نمک بود که بیشتر از همه سوگند
خورد و اول کسی که بمخالفان درآمد او بود بالجمله چون هشت کروهی احمد آباد رسیدند میر معصوم بکری و زین الدین
کنبو که از شهر برآمده بودند دوچار شده خبر وحشت اثر احمد آباد ظاهر ساختند شهاب خان از استماع این سانحه
سر بجیب اندیشه فرو برده و از دیگر دولتخواهان کنگاش خواست هرکس در خور دانش خویش سخن کرد آخر رایها
برین قرار گرفت که یک حمله با احمد آباد باید شتافت اگر مخالفان از حصار برآمده جنگ صف کنند هر چه نصیب
باشد بظهور خواهد پیوست و اگر قلعه را مضبوط سازند محاصره باید نمود که در زمین زود می [illegible] اعتماد خان نیز

از درگاه خواهند رسید و کار بمراد او بکام دولت خواهد شد آنچه لطف که در آن وقت شد این بود که اهل و عیال مرحوم را همراه بیاستی برده
در جای محفوظ ساخته خاطر از آن پرداخته قدم همت پیش نهاد همگی مرتب جمع بود که اولیای دولت عثمان پور که در ظاهر شهر واقع است
رسیده و اهل او را و بخیمه زدن و منزل گزیدن پرداختند مفسدان برگشته روزگار از رسیدن دولتخواهان آگاهی یافته بترتیب
آلات قتال و لوازم سواری پرداخته مسلح و مکمل از شهر بر آمدند و اگر آن مردم که راست بشهر میرفتند ظن غالب آنکه مخالفان
سراسیمه از راه دیگر در می بودند فرار سر نهادند القصه درین فرصت که مرحوم شهاب خان بخیمه زدن و فرود آمدن مشغول بود
مفسدان و غیر از عاقبت بخاطر جمع جیبه پوشیده و بقصد جنگ بر آمدند و معهذا اکثر از مردم شهاب خان هنوز نرسیده در
راه بمحافظت اهل و عیال کشیدن احمال و اثقال گرفتاری داشتند و جمعی که با شهاب خان آمده بودند وقتی خبردار شدند
که قریب دو هزار سوار از شهر بر آمده بر کنار دریا صف آرا ساختند مظفر خود در قول و یمین و یسار را و بسته کاتی ایستادند و محمد یوسف
بدخشی و خلیل بیگ و تیمور حسین و وفادار بیگ و منول بیگ بوجاق و دیگر جان نثاران بطریق هراول قدم ادبار پیش نهادند
شهاب خان از خبر این سانحه غیبی سوار شده بترتیب صفوف و تزوک افواج قاهره پرداخت اعتماد خان بهانه آن کرد
که از عثمان پور را محفوظ سازم تا مخالفان از آب نتوانند گذشت با میر ابو تراب و جمعی از گجراتیان سوار و پیاده خود را بگوشه
کشیده و راه گریز دید شهاب خان با هفتصد هشتصد سوار که همراه داشت در برابر مخالفان برگشته روزگار زمین مرکز
اختیار کرده پای همت افشرده و از آن جمله دویست کس در قول با خود داشته سهر مردم را شغل شیک حرام نمک و پاینده خنگ کش
و صالح تند و جمعی دیگر حرام نمکان از آب گذرانیده در برابر غنیم فرستاد و اگرچه سران این فوج با مخالفان زبان یکی داشتند اما دیگران خوب تاخته خود
پیش قدمان فوج غنیم را روی گردان ساختند منول بیگ و وفادار بیگ زخم تیر رسید اما شیک حرام نمک که سردار فوج بود مردم را از جنگ و ستیزه باز میداشت
و لحظه بلحظه کسان خود نزد عابد و دیگر مفسدان فرستاده تحریص جنگ می نمود و بدر بیگ ترکمان از نوکران شهاب خان
در کنار آب ترددات شایسته ظاهر ساخته مردانه جان نثار شد درین وقت شیک و پاینده کش و صالح تند و زمرے
دیگر قریب پانصد سوار براه سبیل حقیقی سپرده بغنیم در آمدند مخالفان از دلدهی شیک پای جرأت و جسارت پیش نهاده
از آب گذشتند و با آنکه همراه شهاب خان دویست سوار بیش نبود قدم همت بر جا داشته رفیقان را بمدافعه و مقاتله
باطل ستیزان ترغیب و تحریص مینمود تا آنکه زخم تیرے به اسپ او رسید و بر گردیدش او معه دو سه کس از خویشان و برادران ماندند
و مخالفان هجوم آوردند ناگزیر هر چند سے از خیر اندیشان او جلو گرفته از معرکه بر آوردند و درین حال عبدالرحمن نام یکی
از ملازمان شهاب خان که در زمره باغیان در آمده بود از عقب رسیده شمشیرے بخان رسانیده لیکن زخم کارے نیفتاد و
جان بسلامت برد و از کاتیان در حوالی شهر که بقصد غارت و تاراج همراه شده بودند در خیمه و منازل مسلمانان ریخته دست تعدی
بر کشودند و زن و دختر ارباب صلاح و ناموس را که هرگز قدم از خانهای خود بیرون ننهاده بودند اسیر و دستگیر ساخته انواع
تعذیب و تشویش رسانیدند و از نقد و جنس و اسپ و فیل و یراق چندان بتاراج رفت که مستوفی خیال از عهده ضبط آن
بعجز اعتراف مینماید و همین دست برد هنگامه مخالفان رونق دیگر یافت و مظفر با خواسته بسیار و غنیمت بیشمار عنان
معاودت به احمد آباد معطوف داشته از غایت غرور پنداریه ارک شهر نزول ادبار نمود و تکیه بر جای بزرگان نعمت
بحکومت گجرات کله گوشه شقاوت کج نهاد و درهمین روز شیک حرام نمک و اکثرے از ملازمان روشناس شهاب خان
بخدمت او رفته ملازم شدند و آن کم فرصت کوتاه اندیش بتعیین مناصب و مخاطبات و تقسیم جاگیر و ملتفات پرداخت

ودر روز دیگر آن سنگ سرکه فرصت یافته جمعی از ارباب ضلالت بمسجد جامع رفته خطبه را بنام خود خواندند و همین روز شیر خان
بطلب شیر خان فولادی که در ولایت جوناگده بود کار بغربت نفاق کشیده فرستاد و با دو هزار سوار وصول او بدان
آمده ملحق شد و چون خاطر او از جانب قطب الدین خان متوجه بود و بعد از بجرات احمد آباد گذاشته خود بدفع و حرب او متوجه شد
و شیر خان را با جمعی از اوباش بمقابل شهاب خان بجانب پتن فرستاد و مرزا فان تمام ملک گجرات و کمند سپاهیان آن ملک
را که در ایام امرای ان استقلال بودند با خود بجانب سواری بهم رسانیده ملازم شد و شیر خان فولادی بطرف پتن آمده در عرض دو هفته
چهار ده پانزده هزار سوار بر سر او جمع آمده و مقارن این حال لشکری که از درگاه بکمک اعتماد خان مقرر شده بود
مثل خواجه ابو القاسم دیوان و محمد حسین شیخ و میر ابو المظفر پسر اشرف خان میر منشی و دیگر سپاهیان تا دو هزار سوار در پتن
بشهاب خان پیوستند و اولیای دولت قلعه پتن را استحکام داده عرضه داشتی مشتمل بر شرح سوانح بپایه سریر سلیمانی
ارسال داشتند و چون صورت حال بمسامع جلال رسید بکلی توجه خاطر قدسی مظاهر بر اصلاح شکستگیهای آن ملک و انهدام
ارکان فتنه و آشوب مصروف و معطوف فرموده میرزا خان خلف صدق بیرام خان را که از صغر سن در ظل عاطفت
آن حضرت تربیت یافته بود بحکومت و حراست ولایت گجرات بلند مرتبه گردانیدند و سید قاسم بارهه و سید هاشم بارهه
و شیر بیه خان و رای درگا و لون کرن و رای سنگه و رای و درویش خان و محمد رفیع و سید کبیر و شیخ کبیر که امروز بپایه ترجمت
و نوازش حضرت شاهنشاهی بخطاب شجاعت خانی سرافراز است و نقیب خان ترکمان و بسیاری از سپاهیان جانثار
و مجاهدان عرصه کارزار بهمراهی میرزا خان تعیین شوند که از راه راست متوجه گجرات شوند و قلیج خان و نورنگ خان حکم
شد که از راه مالوه شتافته و امرای آن صوبه را همراه گرفته خود را بسر ملک رسانند و بقطب الدین خان فرمان شد که اگر چه
مطمح النظر آن بود که استیصال ارباب زوال بی رسیدن کمک و امداد دیر اسهم از و آید لیکن بسلوک حزم و احتیاط ما در داشته میرزا خان
را با افواج قاهره تعیین فرمودیم که به آبیاری تیغ همت چمن آن ملک را از خس و خاشاک ارباب بغی و زوال پاک سازد
واگر پیش از ورود عساکر منصوره غبار فتنه و آشوب فرو نشسته باشد فهو المطلوب والا با ورود میرزا خان که از اخلاص خدمت
بر میان جان بسته در اطفای نائره فتنه و آشوب و استیصال ارباب زوال دقیقه فروگذاشت ننماید و از سوانح این ایام
وفات محب علی خان است بدار الملک دهلی محب علیخان پسر میر خلیفه است که مدار علیه دولت حضرت فردوس مکانی
بود و چون محب علی خان را پیری و کبر سن دریافت خاقان کثیر الاحسان آن قدیم الخدمت را از تردد سپاهیگری و
یساق و خدمت معاف داشته بحکومت دار الملک دهلی پایه عرش افزودند و او مدتها در انجا بفراغت و آسودگی گذرانیده
بسفر ملک بقا گشت نهضت موکب منصور بسمت ولایت شرقیه و سیر الٰه باس بتاریخ پنجم ماه
آبان الٰهی از دار الخلافه فتحپور نهضت موکب منصور بسمت ولایت شرقیه اتفاق افتاد و از آگره با جمعی از بندهای
با اخلاص مقربان بزم خاص بر کشتی نشسته سیر کنان و شکار افگنان متوجه شدند سیصد نفر کشتی بجهت نشیمن خاص
و خادمان محل و کارخانجات ضروری در نهایت تکلف آراستگی یافته بود و امرا هر کدام در خور حالت خویش کشتیها
ترتیب نموده بودند و حکم شد که اردوی کیهان پوی و اغرق همایون براه خشکی طی مسافت نمایند و چون پرگنه اناوه
که بجاگیر زین خان کوکلتاش مقرر بود مضرب خیام گردون احتشام شد بلوازم ضیافت و نثار و پیشکش پرداخته سعادت
جاوید اندوخت و در کاسپه عبد المطلب خان بزم بادشاهانه آراسته پیشکش کشید و همچنین در اکبر پور راجه بیر بر اهتمام

صحرایافت و زمین عرصه برای زراعت و در قصبهٔ پیاک که دریای گنگ و جون بهم پیوسته و از جاهای پر نشیب تا جل فرصت بست بکیفیت
مصلحت ولایت بنگاله توقف فرمود و شهر جاسے که خاک رخسار بلاد و روسے زمین تواند بود اساس یافت و مستوفی برایات
در جنین که هر دو دریا بهم آورده قلعهٔ از سنگ صرح بطرز قلعهٔ آگره طرح انگنده الهٔ آباس نام فرمودند ذکر ظفر یافتن شاهباز خان
وشکست معصوم کابلی و دیگر سوانح اقبال و در اوراق گذشته هزیمت یافتن ارباب فساد و رفتن عساکر
اقبال بجانب اودیسه نگاشته کلک وقایع رقم گشته چون دولتخواهان برکنار دریاے سرو معسکر آراستند فوجے بکورا گهات
تعیین فرمودند که معصوم کابلی از ملک بهاتی برآمده در عدهٔ و تاج پور بشکرنیه که بجاگیر ترسون خان مقرر بود
تاخت و تاراج قصبات و قریات پرداخت و ترسون خان در خود طاقت مجادله و مقابله نیافته متحصن گشت و مخالفان تا
هفت کروهے تانده دست تصرف و تسلط دراز ساختند شاهباز خان از شنیدن این خبر تکیه بر اقبال روز افزون نموده
باطفای نایرهٔ فتنه و آشوب کمر همت بست و در اندک فرصت بدولتخواهان پیوسته تسکین این شورش نمود و معصوم خان
در جانگیه بود عنان ادبار بازکشید و چون قتلو زبون شده بود جمعی از امراسے اودیسه را مثل شاه قلیخان محرم و صادق خان
و محب علیخان و راجه گوپال جادون و گنکار و میر ابو المعالی و میر ابو القاسم پسران سید محمد میر عدل و چندی دیگر نزد خود
طلب داشت درین وقت خبر رسید که بابای بهکری با فوجی از مخالفان بقصبهٔ ستوس رفته و نوکران ترسون خان تاب مقاومت
نیاورده راه هزیمت سپرده اند شهباز خان پیشتر از خود محب علیخان و قاسم خان و تیمور بدخشی و سلیم خان را تعیین نموده دستیاب
خونریز بدفع اهل ادبار شتافت و مخالفان با فوج منقلا جنگ کرده راه فرار پیش گرفتند و غنیمت بسیار بتصرف مجاهدان عرصه
فیروزی در آمد و از انجا بر سر معصوم خان ایلغار کرده بر ساحل دریای جون معسکر اقبال آراستند و آن سیاه بخت در برابر لشکر
فیروزی اثر پای ادبار افشرده آماده جنگ شد بروزے چند بر سل و رسائل و رهنمونی بشاه راه سعادت گذشت و چون
سرشت زشت او بفتنه و فساد مجبول و مخمر بود نصیحت سودمند نیفتاد و آخر بضلالت ادبار قرار داده هنگامه نبرد آراسته
جمعی از بهادران آتش غزی در بارش تیر و تفنگ نهنگ آسا بر دریا زده کارزار کردند و باطل سران تاب مقاومت نیاورده
راه هزیمت پیش گرفتند و مقارن اینحال جمعی از دولتخواهان بکشتی گذشته بتعاقب شتافتند محب علیخان و سلیم خان سور
و چندی از تیز دستان عرصه فیروزی خود را بمخالفان رسانیده داد شجاعت و مردی دادند میرزا محمد و دوستم و چندی
از ارباب خلاف برگشته کارزار کردند درین وقت شاهباز خان رسیده دولتخواهان را قوی پشت ساخت و بسیارے
از اهل ادبار بقتل رسیدند و فرا بعدے گرفتار گردیدند و بقیة السیف بصد جان کندن آوارهٔ دشت ناکامی شدند و فیل بسیار با دیگر فیلان
و فراوان اسباب بدست مجاهدان عرصهٔ اقبال افتاد و امرای عظام بکورا گهات شتافتند معصوم کابلی با چندے بولایت
بهاتی پناه برده و چهارے با جمعی بجانب کوچ کوچ کرد و هنجین هر کدامے بگوشه خزیدند و در الهٔ باس نوید این فتح مسرت
افزای خواطر اولیای دولت گشت روزے که شاه قلیخان و صادق خان و دیگر امرا از اودیسه آمده در سر سواری بشاهباز خان
ملاقات نمودند قضارا فیل صادق خان از مستی خودسری بجانب شاهباز خان دوید نزدیک بود که آسیبے برسد درین شورش شاهباز خان
جدا شد و از ظهور این معنی باشارت صادق خان کرده کینه در دل گرفت و بعد از آنکه مخالفان شکست خوردند و کار ها برطبق خواهش اولیای دولت منتظم
شاهباز خان به صادق خان در مقام پرخاش و ناسازگاری در آمد صادق خان تاب همراهی نیاورده از لشکر
فیروزی اثر جدا شده روی امید بدرگاه سپهر اشتباه نهاد از سوانح هزیمت یافتن شیر خان فولادی چون مظفر احمد آباد

را متصرف شده شهاب الدین احمد خان را با اعتماد خان و سایر بندها از هر جا فراهم آمده بودند در مقابله شیر خان فولادی و
در تنبیه جونا گڑه شورش بر انگیخت و بیگ محمد توقبائی که در آن نزدیکی بود جنگ مردانه کرد و از شکست دادن شیر خان
از شنیدن این خبر حسین خان داغ خود را با فوجی بر سر او فرستاد و از یکی دولت محمد حسین شیخ و خواجه نظام الدین احمد بخشی و
میر ابو المظفر و سید عبد الله را با جمعی از بهادران اخلاص نهاد دیگر که او تعیین فرمودند تا تاب مقاومت نیاورده بازگردد
توقبائی نیز دستی نموده خود را بمخالفان رسانید و بین الفریقین جنگ سخت در پیوست در این وقت نظام الدین احمد بخشی
با دیگر بندها رسیده شیر را منهزم ساختند و از سوانح این واقعه شیر خان با فوج آراسته خود متوجه عرصه شیر و شاه اعتماد خان با
شهاب خان در رفتن توقف کرد لیکن شیر خان پسر اعتماد خان و دیگر بندهای جان نثار را بمدافعه غنیم نامزد فرمودند و فرستادند
در هر دو گروهی جنگ بمخالفان رسیده در عرصه کارزار را بفروغ تیغ آتش بار روشنی بخشیدند و از جانبین کوششهای
مردانه بظهور پیوست و بیمن اقبال خاقان گیتی ستان حسن خان داماد شیر خان جان فشان شد و شکست بر مخالفان
افتاد و اولیای دولت کوس فتح و نصرت بلند آوازه ساختند و مژده این فتح نیز در اله باس بمسامع جلال رسید از سوانح
فرستادن زین خان کوکلتاش و راجه بیربر به آوردن راجه رامچند سبب آنکه از زمینداران عمده هندوستان است پیش از این
بیربر بنام پسر کلان خود را بملازمت درگاه فرستاده و اظهار اطاعت و فرمان پذیری نمود ولیکن از فرط توهم و بدبینائی
بخود قرار آمدن نمی یارست و او چون اله باس مخیم اردوی کیهان پوی گردید فوجی بمالش او نامزد شد پسر او بوسیله مقربان
درگاه بعرض رسانید که اگر از بندهای روشناس برآوردن او تعیین شوند بر آنکه بجمعیت خاطر متوجه آستان بوس خواهد شد
لاجرم بر التماس او زین خان و راجه بیربر باستمالت او دستوری یافتند دهم دی بموقف العرض همایون رسید که جباری از ولایت
کوچ بکوکنبات آمده جمعی از مفسدان واقعه طلب فراهم آورده تاج پور و پورنیه را متصرف شده و از آنجا بدار الملک تانده شتافت
قضا را شیخ فرید بخاری در رسید و آن فتنه سرشت تاب مقاومت نیاورده خود را بگوشه کشید و شیخ تاج پور و پورنیه رفت و
آن حدود را از آسیب مخالفان محافظت نمود از سوانح آمدن خان اعظم میرزا کوکه بدرگاه والا از آن تاریخ که خان اعظم از
بنگاله عنان مساودت معطوف داشته در حاجی پور بسر میبرد و چون موکب اقبال به اله باس پیوست روی امید بقبله
آستان نهاده سعادت زمین بوس دریافت و مقارن این حال سعید خان از سنبل آمده بسجده اخلاص جبین سعادت
روشن ساخت چون در ایام برسات دریای گنگ طغیان میشود و از سنبل آن مستوطنین اله باس آسیب میرسید
حکم شد که بندی در پیش آن اساس نهند که در طول یک کروه و در عرض چهل ذرع و ارتفاع آن چهارده ذرع بوده باشد در
اندک فرصت بحکم اشرف صورت انجام یافت نهضت موکب منصور بدار الخلافه فتح پور چون خبر
شورش گجرات بمسامع جلال رسید و خاطر از انتظام ولایت بنگاله بخوبی اطمینان یافته بود رایات جهان آرا بدان قرار
گرفت که بدار الخلافه رسیده متوجه یورش گجرات باید شد در این وقت خبر کشته شدن قطب الدین محمد خان شورش افزای
خواطر نیکو باب اخلاص گشت و تفصیل این اجمال آنکه هر چند دران ملک غبار فتنه و آشوب مرتفع گشت قطب الدین محمد خان
از خواب غفلت بیدار نشده و نگر بر درو [illegible] آن ملازمین بلده نوشتند که وقت تردد و جانفشانی است و با این استعداد و سامان
که بمیامن تربیت آن حضرت شمار امیر شده اگر بدفع اعدای دولت بپردازند خود را نیکنام ازل و ابد سازند قابو ست
چون وقتش به آخر رسیده بود بجواب ایشان نپرداخت و کار از قید فرصت از دست داد و چون از پیشگاه خلافت فرمان خطاب آمیز رسید

از کرای این عنوان غفلت پیشه استغنی که کار از دست رفته بود بچاره کار پرداخت مصمم اول از زر و خزینه که داشت قلعچیان زر بنده را
از قلعه بیار دست نموده پسے آنکه قلعه بهروچ را استحکام دهد و نوشته پیمانات مترا از حال خود ترتیب نموده بتقابل ضمیر شتافت در عرصه
جرکسی خان و بیرک افضل و برنیا رسیده از فوج او عظیم وزرا مزید قطب الدین خان با جمعے از خاص خیل خود راه یه بر اثر پدید فرسته
بهروده که عقیده غیر ازان سببے عاقبت قدم جرأت پیش نهاده بمحاصره پرداختند قطب الدین خان را عجلت یاد رسیده بگرو دوانید
غایت فتوح و لیستگی که بجان و مال داشت در راه اخلاص خود را فدا ساخت و کسان فرستاده پیغام گذارد که اگر مرا
بجان و مال امان دهید بزیارت خانه مبارک متوجه بشوم بعد از ملایمات بسیار قول گرفته برآمد بمجرد رسیدن این دو روزه جهان
مستعاره دل نگرانی بمال و اسباب عارسے حقیقتی و ننگ بی همیتی برخود پسندید و آبرو را که قطره از ان بعالمے ارزد بر خاک
مذلت ریخته بملاقات مظفر شتافت آن کم فرصت فی الفور او را گرفته با جلال الدین مسعود خواهرزاده او دستار ملک نیستی
گردانید و خزینه و سامان فراوان ازو گرفت و جمعی بتهمت او در آمد بعد از آن کس نزد منکوحه قطب الدین فرستاده صبیه او را
خواستگاری شد و این عفت سرشت دختر را از بهرداده عزت خود را نگاهداشت مصرع ع چه مردمی بود گر زنے کم بود ہ از اینجا
بمحاصره قلعه بهروچ پرداخت خواجه عماد الدین حسین در قلعه بود بر آمده او را دید و کوتوال قلعه کلید را سپرد در راه سلامت
پیش گرفت و بهروچ را متصرف شده بکنبایت شتافت و آن معموره را تاخت و تاراج نموده رعیت آزار سے و خواجه گیری
پیش نهاد خود ساخت چون عرض این سوانح از عرائض دولتخواهان بمسامع جلال رسید یورش بگجرات را پیش نهاد
همت فرموده از اله باس کوچ نموده و خان اعظم دستورے یافت که بزودی سامان نموده خود را به لشکرگاه رساند و جاگیر
او در ولایت کرو ورے سپهر تنخواه شد و سعید خان را بمنصب سه هزاری سرافراز ساخته حاجی پور پتنه و آن نواحی بجاگیر
مرحمت فرمودند رزم آراستن میرزا خان با سلطان مظفر گجراتی و ارتفاع رایات فتح

و ظفر بعون ملک دادگر چون بسیاری از اوباشان و بقیه طلب و بد سگالان فتنه دوست گرد شورش فراهم آمدند اهوال
قطب الدین محمد خان دماغ او را تباه ساخت در احمدآباد بخود کاسه نشست و امرا که در پتن بودند خبر نزدیک رسیدن
میرزا خان را با فوجے از دلیران عرصه کارزار شنیده خواجگی طاهر پسر خواجه عماد الدین حسین را پیشتر فرستاد و حقیقت طلب
بخشید مدد او در پیشه بخدمت میرزا خان پیوسته آنچه گذشته بود معروض داشت میرزا خان از فرط دانائی حادثه قطب الدین محمد خان
را بر همگنان ظاهر نساخت و سران سپاه را حاضر آورده کنگاش نمود طلبید هر کس در خور همت خویش سخنی گفت آخر رایها برین
قرار گرفت که به اقتضا و اقبال روز افزون گرم و چسپان شتافته بجنگ مبادرت باید نمود و باین عزیمت ترتیب افواج نموده
قدم همت پیش نهادند در قول میرزا خان جا ن درویش خان سلطان راتهور میر ابو المظفر میرزا قلی مغول شیخ محمد مغول
قراچه سے و جمعے از میارزان پای همت افشردند و در برانغار شیرویه خان محمد حسین شیخ و ابو القاسم و بیگ فیروز و
میر هاشم میر صالح و چندے از مردان کارزار یافتند و در جوانغار شوند راجه رام سی تسی و همس جادون بیجا دیوره و زین خان
زمیندار ایدر و دیگر دلاوران مقرر گشتند در هراول نامیده خان مغول سید قاسم سید هاشم بارهه رای لونکرن راجه اودی سنگه
سید بهاو سید شاه علی سید نصر الله سید کرم الله و بسیارے از هژبران بیشه شجاعت رزم طلب گردیدند و در التمش سید لعل
رای رام سنگه و راجه مکهمن خواجه رفیع کمل بیگ شریف سرمدی نصیب ترکمان دولتخان لودی سعید خان گکر رای شیخ کبیر
شیخ زین خضر آقا و گروهے نامزد شدند و طرح بخواجه نظام الدین احمد بخشی میر ابو المظفر میر معصوم بکری بیگ محمد توقبای

بسبب آنکه میر شرف الدین با دسته فوج و دیگر جوانان از رونق بیغیرت بنیان بهادران اورنگ با جمعی تقرا ولی التعین شده و فوجهارا
فیلان ست جنگ جوی از آستگی بخشیده روی همت بعرصه کارزار نهاده مظفر با لشکر انبوه صف اوباش آراسته
ورزیمرا [illegible] با دیگر [illegible] متصل شهر احمدآباد است رزم طلب گشت میرزا خان
از روی تدبیر ظاهر ساخت که در علامان تاریخ [illegible] عداهی دولت شده اگر [illegible] مبارزت تعجیل
نمایید [illegible] ارکان [illegible] تمام راه یافت و چون میرزا [illegible]
شده بود لشکر مالوه را کمک رسانند نیز با عالی جنگ را روزی چند در عقده توقف انداخته بجانب سرکیج عزیمت نموده
تاریخ هشتم به آن سرزمین رسیده در محل مناسب جای جنگ اختیار فرموده یکطرف شهر و محلات واقع شد و طرف دیگر
استوار گرد آمید بخت جمعی به اراده شبخون آمده ناکام باز گردیدند و چون صیت رسیدن موکب اقبال آمدن لشکر مالوه گرم بود
مظفر فرصت را غنیمت شمرده بجنگ پیش دستی نمود ناگزیر فوجها آراسته بتقابل شتافتند در میان حربی واقع شد دلیران
تیز جلودی نمودند در وقت گذشتن فوج هراول و التمش ترتیب ساقط گشت بهادران لشکر منصور با مخالفان درآویختند
داد [illegible] و جانفشانی دادند سید هاشم بارهه بنقد جان حیات جاوید خرید پیش ازین در خواب دیده بود که بهشت
[illegible] زده و خون بسیار [illegible] در بیوقت چون نیکا ملاحظه نمودند همین زخم به او رسیده بود و مقارن انحال خضر آقا
جان نثار شد و از بهادران فوج التمش و هراول هر کس بطرفی افتاده با غنیم درآویختند و بغایت جنگ سخت در پیوست میرزا خان
با سیصد جوان و صد زنجیر فیل قدم همت برجا داشته نظاره نیرنگ اقبال مینمود و مظفر با پنج شش هزار سوار عرصه غرور زده پندار
در برابر ایستاده بود و چون از افواج غنیم آثار غلبه و تسلط ظاهر شدن گرفت بعضی از هواخواهان خواستند که بر جلو میرزا خان
دست زده از عرصه نبرد برآرند و بعضی را از ناصیه حال کوتاه همتان ظاهر پرست دریافته با عتضاد اقبال بیزوال خاقان
گیتی ستان عنان مدارا از دست داده توسن همت برانگیخت و فیلان مست صف شکن که در پیش فوج و شده بود افواج را درهم
شکسته هر کدام چون گردبادی بعرصه کارزار در آمدند مظفر عنان ثبات و اختیار از دست داده راه هزیمت پیش گرفت
جمعی همرافقت او از راه محمود آباد بصوب دریای مهندری شتافتند و هر گروهی بطرفی آواره دشت ادبار شدند و بسیاری
به تیغ بیدریغ بر خاک هلاکت افتادند چون روز به آخر رسیده بود متعاقب گریختگان نیارستند کرد و در حد دو کوره وکیها قیام نمود
بشارت این فتح سامعه افروز اولیای دولت ابد قرین گشت و خاقان ستوده خصال سجدات شکر این موهبت تازه بتقدیم
رسانیده بنده های جانفشان را که درین فتح مصدر خدمات شایسته شده بودند به انواع نوازش و اقسام مراحم سرافراز
و ممتاز ساختند درینولا زین خان سعادت زمین بوس دریافته آمدن راجه رامچند را بعرض ایستادهای پایه سریر سلیمانی
رسانید و حکم شد که از آمده بوده برافقت او متوجه درگاه والا شود و بتاریخ چهارم اسفندارمذ ماه الهی دارالخلافه فتحپور
بورود موکب منصور محسود بلاد روی زمین گشت و مقارن اینحال راجه رامچند [illegible] آستان رسیده سعادت زمین بوس
دریافت و از پیشکشهای او لعلی بیش بها و یکصد و بیست زنجیر فیل بعرض قبول افتاد و قلعه و ملک و دیگر پیشکشها را به او بخشیدند
و در همان چند روز صد و بکر اسپ به انعام او مرحمت شد و از سوانح کشته شدن محمد زمان پسر عم میرزا یوسف خان و
تفصیل این اجمال آنکه محمد زمان بر سر راجه جاپنا که از زمینداران عمده صوبه مالوه است لشکر کشیده بود و او پیشکشهای از نقد
و جنس فرستاده بندگی خود و تنخواه بقبول نمود و دفعه دوم باز فوج آراسته بر سر او رفت و تاخت و تاراج تعلقات

و فریاد بپرداخته از راه استمداد خان معظم در شتاب رسید و ابو النصر کول را که دولت چون در آن گمان این بوده در
نهایت بی پروائی بسر ثبت غرور را بجمیع متوافقت ساخته و به آنکه زود خود را بسر خاک ملک رسانده فرصت یافتن
سلطان مظفر گجراتی مرتبه دوم چون او لیاقت دولت را باستحکام ظفر و نصرت بر او افراشتند مظفر شکسته بال و پر از او بر
شریف شده روز دوم قلیچ خان و شریف خان و تولک خان و دیگر سپاه صوبه مالوه را که در آن روز ها با
پیوسته بود مظفر بکنبایت رفته از مسعود آگران و متوطنین آن مصر جابجا زر گرفته و در زیادت بسیاری از او اقواطلبان نقشه
دوست بسر کرده او فراهم آمده جاه صاحب زاده معمور و تی بود انگشت بر افاد بسیاری بیش گرفتند و مجدداً هجوم عام شد و
چون این خبر میرزا خان و سران دیگر رسید اینها بدین قرار گرفت که قلیچ خان و تولک خان با فوج تازه روزی که از
مالوه آمده بدفع احمدآباد دولت همت گمارند میرزا خان از فرط کار طلبی بیرون شهر را خالی نشد و سید قاسم را که منصب بود با جمعی
از منصبداران بحراست شهر احمدآباد گذاشته عزیمت دفع ارباب فساد پیش نهاد همت ساخت مظفر سید دولت را با گروهی
بصوب دولقه فرستاده دلیران اختیار آن ملک مصطفی مرزا را بجانب محمودآباد رهوان ساخت و چون عساکر اقبال بده کروهی
رسید آن بخت برگشته بصوب قصبه که بنگاه اجل بر پا و زمین دارست شتافت میرزا خان از قصبه بروده تولک خان را
جدا ساخته بر سر سید دولت فرستاده و خود با دیگر امرا بر سر مظفر رفت و مخالفان در برابر آمده بعزم طلب گردیدند و از جانبین
کشش و کوشش بسیار شد چون اقبال روز افزون خاقان ربع مسکون همه جا و همه وقت قرین حال دولتخواهان است
نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم مخلصان وفا کیش وزیده مفسدان برگشته روزگار روی بوادی فرار نهادند و تولک خان نیز
فتح کرده به لشکر منصور پیوست و مظفر از آب نربده گذشته بجانب کوه که از احمدآباد شصت کروه است عنان بسارت
بازگشید و امرای عظام در قصبه ناروت معسکر اقبال آراسته عزیمت استیصال او پیش نهاد همت ساختند و از منزل
مذکور ترتیب افواج نمود با دل قوی و خاطر خرسند بدفع اعادی دولت پرداختند و آن برگشته بخت درین عرصه مردی سر بجلت
زده ادبار شد و بهادران نصرت قرین داد شجاعت و دلاوری داده کوس فتح و فیروزی بلند آوازه گردانیدند و درین جنگ
قریب دو هزار کس طعمه تیغ انتقام شد و پانصد کس اسیر پنجه تقدیر برگشته مسافر راه عدم گردیدند چون این نوید تازه بمسامع
جلال خاقان ستوده خصال رسید میرزا خان را بخطاب والای خانخانانی و منصب پنجهزاری پایه عزت افزوده دیگر
بندها نیز در خور شایستگی خدمت به نتایج نیک سرافرازی یافتند آغاز سال بیست و نهم از جلوس ابد قرین
شب چهارشنبه هشتم ربیع الاول نهصد و نود و دو هلالی بعد از انقضای چهار دقیقه از شب مذکور آفتاب عالم افروز بشرف
خانه حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود و سال بیست و نهم از مبدای جلوس خاقان وافر الاحسان بمبارکی و فرخی آغاز
شد و درین روز مسعود زمان محمود خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از حاجی پور رسیده دولت آستانبوسی دریافت و در
عنوان این سال فرخنده فال ضابطه تاریخ الهی رواج افزوده و در دفاتر ثبت فرمودند از سوانح آمدن میرزا بیگ قاقشال
و دیگر ملامت پیشگان بنگاله چون شهباز خان فیروزی یافت و صادق خان متوجه درگاه شد میرزا بیگ و وزیر جمیل
خالدین و فرخ پور غلیق که از تقصیرات گذشته ندامت گزیده به دولتخواهان پیوسته بودند برفاقت صادق خان روانه درگاه
گردیدند چون حقیقت بعرض اشرف رسید حکم شد که موهن داس ... که چوکی شتافته صادق خان را بحکم آمده برگردانده و تا بر
راهنوان بمشر خسروانه امید وار ساخته بدرگاه همایون بیارد و موهن داس گرم جیپان رفته در ثانده بصادق خان پیوست

صادق خان بموجب حکم عمل نموده راجه بیرکلان را بجهت دلاسا و تسلی بهابدرگاه فرستاد و درین تاریخ بسعود قدم آسمان
عباسی محلت از راجه قلیج انتهاز نموده آمد از سوانح جانثار شدن ترسون خان در بنگاله چون شهباز خان معصوم خان را شکست
انداخت و بملک بهاتی شتافت علیمی در نیداد آنجا با لشکر بسیار بجنگ او پای ضلالت افشرد و ترسون خان حسب الحکم شاهباز خان
بافوجی از راه دیگر برسر بهت بعد از ضبط کار را ساد و معصوم خان از کم جمعیت یافته برسر او زور آورده بافنگه همراهان بوفیق
همراهی نیافتند بکلی یا مرده کس با ترسون خان مانده بود مردانه وار ایستاد و فریدون حسین و یار علی که نسبت خویشی با او داشتند
جان نثار شدند ترسون خان کوششهای مردانه کرده زخمی بدست غنیم افتاد و معصوم خان هر چند از راه ملامت خواست
او را بیالفت خود راضی سازد و چون اخلاص درست به این درگاه داشت با سفید مویی که بسیاه روئی راضی نشد و در جواب
جوابهای درشت گفت آن بدسر انجام کارش به انجام رسانید و در پیرانه سر نیکنام ازل و ابد شد از سوانح ایام اعاظم این
ایام شورش بدخشیان است و تفصیل این اجمال آنکه از بدخشیان نفاق سرشت میان میرزا سلیمان و نبیره او میرزا
شاهرخ غبار فتنه و فساد برانگیختند و عبدالله خان اوزبک قابو یافته عزیمت تسخیر بدخشان پیش نهاد همت ساخت و چون
میان ایشان نفاق مینمود و بدر و نفاق و حسد استیلا داشتند ملک بدخشان بی محنت و تعب بلکه مفت و رایگان بتصرف اوزبک
در آمد و میرزایان سر بصحرای ناکامی نهادند و میرزا محمد حکیم از همسایگی اوزبک و قرب جوار با مثل عبدالله خان پادشاه
مضطرب و متلاشی شده صورت حال را بپایه سریر سلیمانی عرضداشت نمود و فرمان شد که چون میرزایان سررشته خلاص
و نیکو بندگی از دست داده بودند نتایج کردار ناهنجار بر روزگار ایشان عاید شد هر گاه آن فرزند ظاهر و باطن خود را بفروغ
اخلاص آراستگی بخشند و بطور اخیمین بدر و نزدیک پرتو افگند سر آمده ملک او از آسیب مخالفان محفوظ و مصون خواهد ماند
بلکه دیگران از قدر حساب خواهد بود و اگر اراده باطل پیرامون خاطر آنها گردد یکی از فرزندان جوان بخت را با لشکر گران
و فیلان مست صف شکن و خزینه وافر و توپخانه فراوان بکمک او نامزد خواهیم فرمود و مقارن این حال عرضداشت
دیگر رسید که میرزایان بحال تباه به این درگاه آوردند و حکم شد که میرزایان را بنوازش خسروانه مستمال و امیدوار ساخته
روانه حضور سازند و خود را آسوده حال بوده غبار تفرقه و اندیشه پیرامون خاطر راه ندهد از سوانح در آمدن قتلو که از سرانی
در سلک دولتخواهان و مجملی ازین مقدمه آنکه چون شاه باز خان با جنود ظفر قرین بصوبه ملک بهاتی شتافت پیچیده
با وزیر خان و دیگر دولتخواهان در حدود برد و ان بچاره کار قتلو پرداخت درینوقت صادق خان با لشکر منصور پیوست
و کار را از لونی دیگر پیش گرفت قتلو تاب مقاومت نیاورده بجانب اوڑیسه شتافت و امرا بتعاقب همت گماشتند و او
بجنگل دهرم پور را پناه ساخته از راه عجز و زاری در آمده و کلاسی خود را نزد امرا فرستاده التماس نمود که اگر ملک اوڑیسه
را بمن بازگذارند در سلک دولتخواهان در آمده برادر زاده خود را با پیشکش لایق بدرگاه میفرستم چون از امتداد یورش و
کثرت تفرقه و سواری محنت و تعب بحال سپاه راه یافته بود ملتمس او نیز صورت معقولی داشت سرداران سپاه قبول آن معنی
نمودند و او برادر زاده خود را با شصت زنجیر فیل و دیگر نفائس برسم پیشکش ارسال داشت و امرا برادر زاده او را با پیشکش
بمصحوب شیخ ابراهیم فتحپوری بعتبه درگاه سپهر بارگاه نموده هر کدام بجاگیر خود شتافتند و از بدایع وقایع آنکه روزی آنحضرت
در میدان چوگان بتماشای جنگ فیلان خوشوقت بودند ناگاه فیل دل چاچر که در تندی و بدخوئی و آدم کشی نظیر نبود
نداشت بقصد پیاده میدوید و دور افتادن تنگ و پیاده را گذاشته راجه بیربر را پیش می انداخت و نزدیک با آن

ازراجه چون انچه طوع مود کشند آن شیر بیشه شجاعت و دلیر معرکه به عافیت و ثبات بر و رسی توسن سنگ بر خاست در آن ایام رسیده بیان آن رام
دران تخریب بسنگ در سرے آمد و در این هنگام جوان از سبب ارجمان بیسر و دلیل قدرت جنید در مساق آن حضرت رسیده بار یافت
تهانه گیری کرد و از آن آمده درین ایام غازی خان بدخشی و سلطان خواجه نقشبندی که بسیار متریب و جوهر شناسی آن حضرت
بود منصب امارت بر رسیده و قضا مد نموده بودند باجل طبیعی در گذشتند و ظهور این واقعه بر خاطر قدسی ملال انگیز آمد گردید
بقا آن این ایام باقی خان برادر ادهم خان نیز در ولایت حیات سپرد و از ابر و حجر خرمش عماد امیر امیر رش رضا و دعوا
مور رسش دلجوئی باز نامه ایر اصیند از سوانح فرستادن خان اعظم میرزا کوکه بصوب مالوه و چون از صوبه بنگ بهار آمده
دراثناء این حدود زمین بوس سرافراز گشت امر کار را بسین و کره بجاگیر او مقرر شده بود در این تاریخ بالصوب مالوه نهضت
یافت از سوانح ملک گجرات آنکه چون خانخانان به احمدآباد آمد و نهضت بصوب ملک و ولایات زیر دستان گماشت
سفر شکسته ال و پیر از تنگنای کوه راج سلطه بر آمده بصوب بتن روانه شد و حسین عابد و میر سکے و یوسف و میرک افضل
و عبدالله و محمد حسین نزد نصیب بر مده غبار شور و شر برانگیختند خانخانان بو سے لشکر گردیده شادمان سنگ و مقصود آنها
بر سپه مظفر فرستاد و وزیر آب مقاومت نیاورده بجانب ایدر شتافت و از آنجا بکاتیواره و از کاتیواره بدشت و کو گریخت
آواره دشت ناکامی گردید و فوج دیگر بسر داری خواجه نظام الدین احمد و میر ابوالمظفر و دیگر امرا به دفع مفسدان که اسمائ
ایشان مرقوم گشت نامزد فرمود و چون این فوج بدولقه رسید هنگامه مخالفان پراگنده شد و هر کدام بجائی تباه و لطرفی
آواره گردیدند و شیر خان فولادی زمیندار بکلانه پناه برد و راجه بکلانه خواست او را مقید سازد و انهمتی ز راه در یافته
انچه با خود داشت تمام را گذاشته خود را بکوه کشیده و چون قلیچ خان و نورنگ خان و کوکا خان و شریف خان
با سائر لشکر مالوه قلعه بروچ را محاصره داشتند و از بیچ راه فتح الباب نشد خانخانان شهاب الدین احمد خان را با فوجی
از مردم تازه زور بدان صوب فرستاد و سرکار بروچ را بجاگیر مشار الیه مقرر فرمود در این وقت یکی از سید بچگان از قلعه
برآمده شهاب خان گفت که مردم قلعه از محاصره بجان آمده اند اگر مجاهدان اقبال ازطرف دروازه ردمی همت نهند بود را
نگهبانان من دروازه را بکشایند و این عقده بسهولت کشاده میشود و چون از سخن او بوی صدق و راستی می آمد فوجی
بآنطرف دروازه شتافتند و بهمان دستور فتح قلعه بسهولت و آسانی میسر شد نصیر میرزا با کشتن خود را بر آمد انداخت
و جوکس بالسیار دیگرے از اهل ضلالت علف تیغ خون آشام گردید چون راجه بیربر در دارالخلافه فتحپور عمارتی تکلف ساخته
التماس ضیافت نمود آن حضرت سرافرازی سید خود منظور داشته باین نوازش خاص پایه قدر او را از همگنان
افزودند و راجه بیربر جشن عالی ترتیب داده بلوازم نثار و پیشکش پرداخت از سوانح بنگاله آنکه چون شهباز خان کنبو
بهاتی شتافت بعیسی زمیندار پیغام گذارد که اگر گوشه عافیت را طلبگارے باید حرامخواران را از حدود متعلقه
خویش اخراج نماید او از راه ملایمت در آمد چندی بحرف و حکایت روز گذرانید و چون معلوم شد که زبان با دل او
آشنائی ندارد و کار بجادله و مقابله افتاد و هفت ماه پیوسته جنگ میشد و همواره فتح و فیروزے قرین حال دولتخواهان
بود تا آنکه موسم برشکال بمیان آمده تمام روی زمین را آب فرو گرفت غبار تفرقه بر دامن عزیمت دولتخواهان نشست
شهباز خان از غایت غرور و خود رائی با امرا سلوک نا ملائم پیش گرفت و سر رشته مدارا از دست داده و مدار بهر ره در آن
جیلوه گری نهاد و در شیرگت سید حسن تهانه دار ڈهاکه جنگ بے صرفه کرده بدست مخالفان افتاد و عیسی بجیلہ کے آواز

بر تیغ آتشین نگنند و همچنین قرار یافت که تا باشند سررشته خدمتگاری و نیکو بندگی را از دست ننهند و در بند رستگاری کام جوی از پیشگاه اسپ
و شاهی بهرسیم و اسپ نه باشند و معصوم را روانه که سلطنت ساز دو ازان التماس آن دو یار بسیل پیشکش روانه درگاه سازد و عساکر اقبال
سلطان به معاودت معطوف داشته رخت تعرف از آنک او کوتاه در سرند امرا که از تیغ بر زبان شهباز خان تحمل ای کاری داشت
بهره نو سیئ دست انگیزے او را اندیشه صلح نادم و پشیمان ساختند شهباز خان چون دید که ازین آن قرار او بهبود
نه رسید و نفور شبیه آشوب و در آمد قرار جنگ داده و مرا از خبث باطن آتش فتنه مشتعل ساخته بیگانه و را ه برگوشه کار از ارشاد
نگشت شهباز خان را درستی کار خود نگاشته اول عرب سلیمان بی جنگ بر خاسته روان شد همچنین دیگران هم بنا بر علو همم
نا مقید خود بوده با وی جهت سر بجا داشته شهباز خان از روش سلوک نالایم خود ندامت گزیده بگرد آوری دلها پرداخت لشکر
و پیشان سوے موضع جهینجه و ارد بنا گر بصوب دار الملک تانده روان شد خزینه و اسباب او تمام بتاراج رفت پسران سید محمد
و چند سے دیگر دستگیر شدند شیخ محمد غزنوی برهنه رخت حیات بسیل فنا داده لشکر را پای استقامت از جا رفت و بعد از
پنج شش روز وزیر لوبر حربه بیگان کمر بهم بستند و شهباز خان میخواست از همانجا عنان معطوف داشته شکست خود را بشکست
سازد چون مردم با او اتفاق نداشتند سر بسکه راه پیش گرفتند و بعد از آنکه بدار الملک تانده رسیدند وزیر خان و دیگر هواخواهی
صاحب اطلاع نظر داشته با شهباز خان موافقت و معاونت نمود و لیکن سر رشته تدبیر از دست رفته بود چون صورت واقع
بسامع جلال رسید خواجگی فتح الله و شبیر خان و رام داس کچواهه و مجاهد کنبو از درگاه والا تعیین شدند که سعید خان
و دیگر جاگیرداران صوبه بهار و بنگ را بلشکر بیش ملحق ساخته بدفع اعدای دولت یکدل و یکرنگ گردانند و فرامین عتاب آمیز
با سم شهباز خان و دیگر امرا صادر شد که از بدسلوکی و ناهنجاری گذشته ندامت گزیده بعد ازین اغراض نفسانی را در خدمت
صاحب راه نه بهند و رخ زرد خود را بگلگونه فتح رنگین سازند یا بدم تیغ آبدار تا بخجالت و شرمساری انگشت نمای روزگار
نشوند درین تاریخ راجه تودرمل التماس ضیافت نموده جشن عالی ترتیب داد خاقان کثیر الاحسان سرافرازی و کام بخشی
آن بنده شایسته خدمت را منظور داشته بمنزل او تشریف ارزانی فرمود بتاریخ بیست و چهارم آذر ماه جگنات کچواهه رایسال
را نا دستوری یافت و جعفر بیگ بخدمت بخشی گری لشکر مقرر شد و لشکر منصور عقب او در آمده تاخت و تاراج پرداختند و او با معدودی
از زن و فرزند بجنگلهای صعب و کریوهای دشوار پناه برده هر روز در بیغوله و هر شب بر فراز کوتلی میگذرانید درین تاریخ
آرام بانو بیگم بعالم وجود آمد امید که قدمش برین دولت فرخنده و میمون باد

ذکر آمدن شاهرخ میرزا بدرگاه سلاطین پناه

در اوراق پیش نگاشته کلک بیان گشته که میرزایان باهم درآویخته خانه برانداز دولت خود شدند بالجمله چون
میرزا حکیم راه بدخشان بکابل باز گردید میرزا شاهرخ بر آن شد که بملازمت میرزا سلیمان شتافته بنیان یکجهتی تازه سازد و میرزا
سلیمان از فرط واهمه به این معنی راضی نمیشد بعد از گفت و شنود بسیار قرار یافت که اولنگ سلطان حاکم حصار که پیوند خویشی
و دوستی به این سلسله دارد جمعی را کمک میرزا فرستند و در میان آب آمویه از یک جانب میرزا سلیمان و از طرف دیگر
میرزا شاهرخ آمده بیکدیگر ملاقات نمایند و نفاق را بوفاق مبدل ساخته صلح و صلاح در میان آرند چون میرزا سلیمان
بکنار آب رسید از غایت بیم تا جائی که قرار یافته قدم جرات پیش ننهاد و نزدیک بود که فتنه انگیزان واقعه طلب سنگ راه
عزیمت میرزا شاهرخ شوند میرزا از سعادت منشی و خیر اندیشی قدم جرأت پیش گذاشته جد بزرگوار خود را بملازمت نمود
و تا منزل میرزا سلیمان شتافته بنیان دوستی و اخلاص را بالعهد و پیمان استحکام داد و از خدمت میرزا دستوری گرفت

عنان معاودت معطوف داشت و میرزا سلیمان بکولاب روانه شد بعضی از مفسدان خانه برانداز [illegible] میرزا [illegible]
ساخته از اوزبکی دو روز از کار پیش نهاد خاطر ساخته و عهد را [illegible] اگر شورش و آشوب بر تیغ گردانند میرزا سلیمان پیغام گذارد که
مهر علی و [illegible] و میر عماد را اسباب [illegible] از پیش خود آزار رسانند و میرزا شاهرخ [illegible] آخر راضی شده [illegible]
آنها بکابل شتافتند و میر عماد در [illegible] گشت درین وقت محمد قلی شغالی که از [illegible] بود از پیش میرزا شاهرخ
بخدمت میرزا سلیمان پیوسته بود چند سپاهی مهر علی از کابل بخدمت میرزا شاهرخ آمد میرزا سلیمان پیغام فرستاد که اگر رضامندی
ما طلبکار هست مهر علی را روانه حضور سازد و میرزا شاهرخ او را همراه حاجی محمد بخدمت میرزا فرستاد و میرزا حاجی محمد را
نگاه داشته و مهر علی را محبوس گردانید شیخ بابای [illegible] را که در لباس [illegible] همه کاره بود [illegible] میرزا شاهرخ
فرستاده پیغام گذارد که در وقت آشتی قسمت ملک محمد قلی و حاجی محمد و مهر علی نزد او بودند اکنون لایق و مناسب نیست
که پاره از ولایت را در حصه من منظور دارند تا بخرج این مردم کفایت کند میرزا شاهرخ در جواب گفت که مردمان مهر علی
[illegible] این اراده ها سوی دور از حساب نیست مناسب آنکه این مردم را که اگر از پیش من رفته اند باز نزد من فرستند تا بعد از آن
[illegible] و میرزا سلیمان ازین سخن برآشفته بعزم جنگ شتافت و میرزا شاهرخ نیز از شورش جوانی ترتیب آلات قتال
نموده در برابر آمد و از حد و درستاق عرضه داشت مشتمل بر عجز و ملایمت ارسال داشت که شاید کار بجنگ نرسد و داغ لعنت
بر جبین حال او نماند نزدیک بود که میرزا سلیمان نیز بفتح این کار رسیده عنان معاودت معطوف دارد لیکن ارباب فساد
مقدمات باطل پیش نهاد خاطر او ساخته آتش افروز فتنه شدند و بی اختیار قرار بجنگ یافت و از آنجا که [illegible]
و میرزا سلیمان بخجلت زده بهزیمت گشته بحصار پناه برد و میرزا شاهرخ از تعاقب عنان باز کشیده بضبط ملک و تسخیر
ولایت پرداخت کولاب را بمحمد زمان پسر کلان خود داده مهر علی را اتالیق گردانید و خود بقندوز آمد میرزا سلیمان از
اوزبک خان حاکم حصار کمک گرفته به بدخشان شتافت میرزا شاهرخ نیز ترتیب اسباب نبرد نموده نخست فوجی را [illegible]
[illegible] پیشتر روانه گردانید و بهادری لشکر کولاب با میرزا سلیمان جنگ کرده شکست دادند میرزا ناکامی بحصار مراجعت
نمود درین مرتبه حصاریان کمک نکردند و از آنها نا امید شده خواست که در لباس دوستی اسباب دشمنی سرانجام دهد بعلاج
با چندی از اوزبکان بحوالی بدخشان آمده حرف آشتی در میان آورد و میرزا شاهرخ باین معنی راضی شده و قرار یافت
که در همانجای اول باهم ملاقات نموده روابط اخلاص و دوستی را بعهد و سوگند استحکام دهند میرزا شاهرخ بموجب قرار داد
شتافت و میرزا سلیمان جرات برآمدن ننموده پیغام فرستاد که شما تا اینجا بیایید میرزا شاهرخ ازین [illegible] عذری یافته
عنان بازکشید درین وقت والده میرزا شاهرخ نقاب گزین خلوتکده بهشتی شده و از رفتن آن عاقله میرزا بخودرائی نهاد
و [illegible] سپاهی و ضبط ملک کمتر میپرداخت میرزا سلیمان نزد عبد الله خان فرمانروای توران رفت و در آن [illegible]
عبد الله بتسخیر تاشکند لشکر کشیده بود و میرزا اسکندر خان پدر او ملاقات نمود و صحبت خوب برآمد عبد الله خان از استماع
این خبر [illegible] تعیین فرمود که میرزا را تا آمدن او نظر بند دارند میرزا ازین حال آگاهی یافته بسرعت هر چه تمام خود را [illegible]
رسانید و چون عبد الله خان از تاشکند مراجعت نمود قل بابا کوکلتاش را که سپهسالار او بود نزد اوزبک خان فرستاد و
میرزا سلیمان را مقید ساخته به او سپارد اوزبک خان پاس مروت و جمعیت داشته پیشتر از رسیدن قل بابا او را
بصوب بدخشان تعجیل کرده و میرزا سلیمان از [illegible] بکولاب رسیده و با آنکه [illegible] ولایت [illegible] میرزا سلیمان

قبول نکرده معتبر یار حرم سوز نال گرفت و میرزا شاهرخ بجود کاسے بهر احتیاط فرزندان که در دیده بود از رده خاطر گردانیده و نجم
بود و نیابان که نصیحه نور انتساب نوشته با همگو شی نهاده و در مقام مهر از روشن شریف گرداند از خود رشد میرزا و میر کلان و
توکلی بیگ را بدان علیه سرکار خود ساخت و ما به بیگ را بخشی و میماش تاکید کرد و رفتاده و الواب احمد و جز مفتوح گردانید
کولاب را القادر تالی کوکه و قت وزارت قوچ بیگ و القان العبد الرحمن و نوسے میرزا شاه و کهر و تحت سلطان وابسته بطلق
کوکه و کرو و رستاق انسب بلی و القان شیرعلی معتبر نمود و مطرن بر حم خود دادے آن ملک شور شرش میرزایان خاطر نشان
عبدالله خان شدند و روسے همت به تسخیر بدخشان نهاده و بجهت پیغام فرستاد که فورسے و کمه ر اباو الله همد و ملا قات
اعور البهر کردن بیک رفته بود که گرد را بنده و بدین سو فرستند میرزا شاهرخ تدبیر و ما میت این ملازم از خود دور داشت
و بعضے ملک و جمع احمد اید رخت از بکان الغدرت سر جمه تمام قدم همت میش نهاده نه قور بیگ از به قرآنی و کاغذ نمی
بیجان القاب در آمد الله و نگه در و اره آن ملک است سهولت مفتوح گشت و تخمین شیرعلی و جمعے از اعیان بدخشان راه
حقیقی سپرده تعظیم پیوستند و میرزایان راه را کاسے پیش گرفته که کوهستان بدخشان و کرکو هاے دشوار پناه جسته بودند
خیان علی بے بخت و رتبه بتعریف عبدالله خان در آمد ان الولایان در خدمت میرزا محمد زمان با هم همت افشرده بجا افشانی
قرار دادند و میرزایان از ننگ بدخشان بر آمده خود را به حصارک که محکم است و دشوار رسانیدند که شاید جمعے از پیرزده با
این دولت مجتمع شوند و کاسے از پیش رود و چون دانستند که روزگار برگردیده و بخت پشت داده و دست متوجه نداد در آنجا
میرزا خود را جمع متواستند ساخت و بجدود تسخیر که از مضافات کابل است آمده دم عافیت کشیدند همگی مقصد آنکه شاید بکمک امداد
میرزا حکیم فتح البابی نصیب شود و الا روسے امید بدرگاه سلاطین پناه نهند لیکن میرزا شاهرخ که در ایام حکومت بدخشان
با کابلیان سلوک نا ملایم کرده بود میخواست که با میرزا حکیم ملاقات نمود و از راه کوهستان متوجه هندوستان شود و میرزا سلیمان
بر عکس آن درین حال میرزا حکیم میرزا سلیمان را نزد خود طلبید شنید به اعزاز و احترام تمام پیش آمده و جنید سے از مواضع لغمانات
را بجهت مدد خرج ایشان مقرر فرموده بدان صوب روانه ساخت و میرزا شاهرخ را به دست آورده دولت دامان میرزا و میرزا
کرد نظر نشسته نگذارد که بهندوستان شتابد و میرزا با سپه خود حسن و حسین که توامان قدم العالم وجود نهاده بود و بنه مدعی اوکار
ووالده ها ایشان و مسعود و از ملازمان در آن سنگناسے کوهستان بحال تباه بسر میبرد و شاه محمد میرزا شاهرخ با میرزا سلیمان
بود درین وقت از اراجیف استماع افتاد که کولابیان عبدالله خان را شکست دادند و آن ملک تسخیر محمد زمان در آمد شاه و مان
میرزا و رایش اندیشه بخاطر رسید و میرزا را روانه بدخشان ساخت و میرزا از اندیشه آنکه مبادا او پشیمان شده و بتعاقب شتابد
راه راجب زده از معبرهاے دشوار و کریوهاے صعب خود را بکهمرد رسانید و در آن جا بسیار سے از صحرا نشینان بر گرد
میرزا فراهم آمدند و مقارن این حال خبر شخص رسید که حرف اول دروغ بود و کولابیان در جان تنگناهاے کوه متحصن
اند چون میرزا جمعے فراهم آورده بود مقصد تاخت تالقان شود و درین حال خبر آمد که اوزبکان کولاب را گرفتند و توجه
بحصت گردانیدن اباقات تعیین کردند این خبر همراهان میرزا متفرق شدند و در روز بدبیشن آمده راهی بودن و سه روسے
رفتن نزدیک بود که دستگیر شود و بهزاران تعب و دشوارے خود را بجانب کابل انداخت و در سائے اولنگ میرزا سلیمان
ملاقات واقع شد از بیان خبر که میرزا شاهرخ سرگردانی کشیده و بود و میرزا حکیم نیز میرزا سلیمان را به تسخیر بدخشان روانه
ساخته بود و در سائے اولنگ انتظار کمک داشت ناگاه فوجے از اوزبکان در رسید و در چنان وقت میرزا شاهرخ

[illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا سلیمان [illegible]

[illegible]

مردمی و هزیمت نصیب شده و خود پیاده [illegible] میرزا سلیمان [illegible] میرزا شاهرخ [illegible] و چالاکی اسپ خود را گرفته

سوار شده و دران سرعت و هول جان میان میرزایان جدال افتاده [illegible] میرزا شاهرخ شتافت چون حیات باقی

بود [illegible] میرزا [illegible] گذشته [illegible] آب رسید [illegible]

درین [illegible] میرزایان [illegible]

[illegible] میرزا حکیم [illegible] مقدمات [illegible]

دون میرزا را افغانان [illegible] میرزا حکیم

[illegible] خبر گرفته بعهد و سوگند اطمینان خاطر بهم رسانید درین حال تا صد راجه مانسنگه رسیده [illegible]

از پیش [illegible] مراحم حضرت خاقانی [illegible] ساخت میرزا سلیمان که از طرز سلوک [illegible] زده بود و از میرزا حکیم

متوقع آمد [illegible] خود را از کابل برعزیمت درگاه مرجع [illegible] و میرزا شاهرخ روی [illegible] درگاه سلاطین پناه

نهاده والده محمد حسین را با یک پسر دیگر چندی از معتمدان در حدود چاریکاران [illegible] آن پسر که جدا افتاده بود [illegible]

و خود از راه دامنه کوه [illegible] رسید و در آنجا قافله [illegible] افغانان فراهم آمده و قدم جرأت پیش نهادند [illegible]

[illegible] شاه محمد میرزا که برخصت میرزا حکیم متوجه هندوستان بود [illegible] کاروان [illegible] افغانان [illegible]

[illegible] میرزا حکیم متوجه هندوستان بود [illegible] با افغانان [illegible]

در [illegible] میرزا بسهولت جلوه داد و چون براه درآمدند در هر قدم [illegible] پیش آمد که افغانان [illegible]

هجوم آورده بودند [illegible] از بدذاتی و حیله سازی [illegible]

بهانه صلح و پیغام نزد افغانان [illegible] کار همه را ساخت و میرزا [illegible] مسجد [illegible] افغانان

[illegible] دست تاراج مال و اسباب مردم گشوده غبار شورش برانگیختند و بسیاری از سوداگران را جان و مال [illegible]

[illegible] شد میرزا جنگ کنان میرفت همین که افغانان هجوم آورده نزدیک میرسیدند برگشته می‌تاخت قضا را از اسپ جدا

شده با وجود [illegible] ترکیب [illegible] چالاکی خود را بر پشت زین گرفت و مقارن آن بدیع الزمان میرزا نیز [illegible]

[illegible] حال میرزا خود را [illegible] رسانیده [illegible] و چون ازین راه نا امید

بود خواست که از کوهستان بدخشان پناه برد ناگاه خبر رسید که میرزا سلیمان درین [illegible] و میرزا شاهرخ [illegible]

[illegible] تا آنکه میرزا حکیم جمعی را فرستاده میرزا سلیمان را [illegible]

[illegible] میرزا شاهرخ [illegible] و چون میرزا از خیبر گذشته بولایت بادشاهی [illegible]

روی زمین [illegible] و آسایش برگرفت و امرای آن حدود لوازم [illegible] خدمت پرداخته [illegible] راجه مانسنگ

رسانیدند و راجه مهمانی [illegible] شایسته بجا آورده [illegible] حضرت خاقانی [illegible] خاطر میرزا شده [illegible]

تسلطی تازه دولت روز افزون استقبال می آورد و همدرین ایام خبر یافتن پسر گم شده تسکین بخش دل نگرانی میرزا شده ظاهر بود وان خمک
دو دو منول جان اوزبکی او را یافته در گوشه نگاه داشته بود تا ملتزم اسباب و پرتال شتافته بود دوران وقت غلامی آنکس سرآمد و او را
برداشته لباس و اولنگ میرساند که خدایان آن سر زمین او را محبت میرزا حکیم رسیده بود و میرزا جمال الدین حسین که از مخافت
جگر گوشه خون جگر میگریست بسیار و میرزا را بمرتبه ازین خبر بهجت اثر شادمانی دست داد که مراد دل گرفت و خوشوقت گردید و درین
سفر جامع الظهور رسید و حکومت در آنجا عالم الحاکم مجلس عالی آراسته لوازم مهمانداری بجای آورد و خود بشهر رفته
متوجه درگاه معلی شده در یک منزلی دار الخلافه فتحپور شاهزاده سلطان دانیال با کثیری از امرای عظام بمرسم استقبال
شتافته ملاقات فرمودند و چون بسعادت زمین بوس غرت جاویدیافت خاقان ستوده خصال آن شکسته بر بال
را بانواع نوازش و دلجوئی تسکین خاطر گردانیده اگرچه ابنای روزگار یکبار ساخت و ستاره اقبالش از هبوط ذلت بخوابی
به اوج عزت و کامگاری رسید و قضا چنین شد که از سوانح شکست یافتن عاصی کابلی چون از خود درانی و ناهنجاری و شهباز خان
و به سعادتی از ارباب امر ایلغی از سرکار عرصه بسیار غالب آمده ملک بهانی بدست مخالفان افتاد و معصوم شیر پور چند آمده دیگر
با خان جهان ناشناس قدم جرات و جسارت پیش نهاده تا دوازده کروهی بتصرف آوردند و وزیر خان اگرچه قدرت جنگ
در خود نیافت اما سروارانه قدم همت بر جا داشته تانده را که دار الملک بنگاله است با دیگر بلاد از آسیب تصرف غنیم محافظت
نمود درین وقت شهباز خان را که بتربیت درگاه والا پیش نهاد خود ساخته بود شهزادگان پادشاهی باز گردانیدند و جاگیرداران
صوبه بهار را بر بیگیر رسنگی و یکجهتی او راسخ دم و ثابت قدم ساخته بدافعه غنیم روی همت نهادند از صولت و سطوت عساکر جهانگشا
مخالفان تیره رای مانند بنات النعش از هم پاشیده هر یک براهی و هر کدام بجائی آواره دشت گمنامی گشتند اما عاصی
کابلی و شیرپور قدم ضلالت و جهالت افشرده بسعیدان افواج منصوره بجسم گزند و رنج آورد و شهباز خان خواست از آب
چون عبور نموده دست برد نماید امرا دیگر سران لشکر کوتاه همتی نمودند رام داس و خواجگی فتح الله که از درگاه برای
اهتمام تعیین شده بودند بترتیب مقدمات بیم و امید کار با کام لشکر را از آب گذرانیدند و چون عساکر اقبال به آن سر منزل
نزدیک رسید تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفت و بهادران تیز جلو به شکاوه او ریخته غنیمت فراوان بدست آوردند
و چندی از پس ماندگان را دستگیر ساختند عنان تعاقب باز کشیدند آنگاه باصلاح دولتخواهان شهباز خان و شاه قلیخان
محرم با جمعی از بهادران متوجه فیروز پور در آنجا توقف نمودند و سعید خان و وزیر خان و صادق خان و محب علیخان و سید
عبد الله خان با فوج شایسته بتعاقب هزیمت یافتها مقرر گردیدند و رام داس و خواجگی فتح الله بسرا ولی و امینی لشکر تعیین شدند
و چون غنیم قدم ادبار از حد ود ولایت پادشاهی بیرون نهاد و ملک که از تصرف دولتخواهان بر آمده بود بعنایت ایزد عز اسمه
باز بدست در آمد امرا الشیرپور خلعت عنان نموده مظفر و منصور نشستند و در خلال این احوال دستم قاقشال که عمده ارباب
زوال درحلقه اهل بغی و ضلال بود در دوازده کروهی معسکر اقبال غبار آشوب و شورش مرتفع ساخت و باصلاح دولتخواهان
شاه قلیخان محرم و محب علیخان و راجه گوپال داس و میرزاده علیخان و باقر انصاری با فوجی از بهادران رزم دست بهم دفعه
و مقاتله آن باطل ستیزان شتافتند و خواجه مقیم که امروز بپایه امین تربیت و ذره پرور حضرت شاهنشاهی بخطاب میر خانی
و منصب دو هزاری سرافراز است از درگاه بواقعه نویسی آن لشکر تعیین شده بود بطریق امینی همراه رفت و بعنایت الهی
هنوز اولیای دولت بغنیم نرسیده بودند که آن کم فرصت خود بخود ویران شده قرار بر فرار داد و امرا تا شاهزاده پور شتافت

شوره خان را شهید شد و چون ساخت آنکه قدرسی از ضمن خاشاک مخالف پاک شده اولیای دولت یکجا فراهم آمده ضبط
ولایت بهر داشتند لیکن از آنجا که شهباز خان حدت تند خوی و سنگ زبان بود و صادق خان و دیگر خیرت و هنگامه آرایی
و شناوری صحبت میان ایشان استوار نمی آمد و اکثری از سران سپاه با آتش افروزی صادق خان از شهباز خان گرانی
خاطر داشتند درین وقت آوازه شد که معصوم کابلی و دیگر باغیان حق ناشناس به فوج آراده شورش و فساد دارند
بنابرین رای دولتخواهان برین قرار گرفت که چون غنیم در ترتیب شده باشد فوج فوج قرار داده بدافعه آنها همت گمارند و باین
عزیمت وزیر خان و شاه قلیخان محرم و صادق خان و محب علیخان و راجه گوپال داس و حکیم خواجه با فوجی از بهادران
کارطلب استیصال معصوم کابلی بر خود گرفته از شهباز خان جدا شدند و سعید خان و شهباز خان و بهادر خان و سید عبدالله
و میرزاده علیخان و بابوی منگلی و محمد بدخشی و شاه قاسم بدخشی و چندی دیگر در همانجا توقف نمودند و معصوم کابلی
صلاح در جنگ ندانسته در مقام ترمهانی که دریای گنگ و جون و سایتی سر بهم می آورد قلعه مستحکم اساس نهاده و لوازم
قلعه داری سامان نموده الغ بیگ و چندی از باغیان را با سایر زمینداران در آن حصار گذاشت و خود نیز بطرف دیگر
جای مضبوط اختیار کرده پای ضلالت افشرده پیش آمد و عیسی نیز بامرا کسان فرستاده بلابه گری و روباه بازی کولوازم
زمینداریست سلسله جنبان آشتی شد و دولتخواهان چون اعتماد بر قول و فعل او نداشتند و موید آثار ضعف از وجنات
احوال غنیم ظاهر بود و التفات بمقدمات او ننموده باتفاق همت بر تسخیر قلعه بستند و در اندک فرصتی قلعه مفتوح شد و از آنجا
بدافعه معصوم روی عزیمت نهادند و آن باطل ستیز تاب مقاومت نیاورده از راه دریا بهزیمت رفت و درین اضطراب و
سراسیمگی کشتی او غرق شد و بدستیاری ملاحان نیم جانی بساحل سلامت رسانید و بمیامن اقبال روزافزون شکست
عظیم بر مخالفان افتاد و اولیای دولت سجدات شکر این موهبت بجای آورده عرضداشتی مشتمل بر بشارت فتوحات و
سوانح حالات بدرگاه سلیمان جاه ارسال داشتند و از وقایع این سال رسیدن یعقوب پسر یوسف شاه حاکم کشمیر است
بعتبه خلافت چون او خود را از بندگان و منتسبان این دولت ابد پیوند میدانست و همواره بارسال عرائض و پیشکش سلسله
جنبان اخلاص و عقیدت بود درینولا یعقوب پسر کلان خود را با نفایس آن دیار روانه درگاه سپهر مدار ساخت که به سعادت
درخدمت حضور بوده بسعادت ملازمت ممتاز و معزز گردد جشن کدخدائی شاهزاده عالم و عالمیان
وارث ملک هفت اقلیم شاهزاده سلطان سلیم چون سنین عمر ابد قرین حضرت شاهنشاهی ظل الهی
بپانزده رسید ملهم غیبی در خاطر قدسی مظاهر خیابان پرتو افگند که آن نونهال چمن پیرای اقبال را گلهای مراد
در دامن امید ریزند راجه بهگونت داس را که از اعاظم امرای این دولت ابد مقرون بود و در زمره راجهای نامدار
بمزید شوکت و اعتبار اختصاص داشت به این رتبت پایه عزت از همگنان گذرانیده و صبیه پاکیزه سرشت او را که
بحسن سیرت و صورت یگانه روزگار بود بساعت مسعود و زمان محمود درعقد ازدواج گوهر یکتای خلافت و سلطنت
مسند آرای اقبال و دولت در آورده صدرنشین محفل عزت ساختند و بحکم اشرف دولتخانه خاص را آئین بسته
جشن پادشاهانه ترتیب فرمودند و حضرت خاقانی از کمال پایه شناسی و قدردانی بجهت مزید عزت و سرافرازی
بمنزل راجه تشریف قدوم ارزانی داشته آن نوعروس حجله نشاط را بدولتسرای جاوید آوردند و راجه
در لوازم نثار و پیشکش مساعی جمیله بکار برده جهیزها در خور آن طوی ترتیب داده بجمیع شاهزادهای عالیقدر

[illegible] خانخانان [illegible] فتوحات [illegible]

[illegible] سلطان مظفر گجراتی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قلیچ خان [illegible] احمدآباد [illegible]

[illegible] نورنگ خان و خواجه نظام الدین احمد [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] زمینداران [illegible]

[illegible] خانخانان [illegible]

[illegible] کوهستان [illegible] زمینداران [illegible] سلطان مظفر

[illegible] از راه عجز و زاری در آمدند امین خان غوری حاکم

[illegible] خانخانان میر ابوتراب را [illegible] جام [illegible]

[illegible] مظفر [illegible] صباح استعجال خود [illegible]

خانخانان خود بسرعت شتافت و چون او پیشتر بکوهستان در آمده بود و اثری ظاهر نشده غالب ظن آنکه جام

[illegible] خانخانان چهار فوج ترتیب داد یکی بسرداری نورنگ خان و دیگری

[illegible] خواجه نظام الدین احمد بخشی و دیگر [illegible] دولت خان لودی [illegible]

[illegible] مظفر [illegible] جام [illegible]

خود بجانب احمدآباد [illegible] خانخانان [illegible] خاطر را غبار آلود تفرقه نساخته [illegible] جام پیش نهاد [illegible]

[illegible]

[illegible] از راه عجز و زاری پیش آمده [illegible]

[illegible] خانخانان [illegible]

[illegible] مظفر [illegible] احمدآباد [illegible]

[illegible] بهادران لشکر منصور داد شجاعت و جانفشانی داده بسیاری از مخالفان سیاه

[illegible] مظفر منهزم شده [illegible]

[illegible]

[illegible] بشارت این فتح [illegible] خانخانان [illegible]

[illegible] اقبال [illegible] آغاز سال سی ام الهی از جلوس خاقان ممالک ستان

درین هنگام دولت فرجام که از جشن [illegible] شاهنشاهی جهان [illegible] روز بازار [illegible] نشاط بود بهار جان نگار [illegible]

چنین سرای دولت را چون باطن اهل طرب نگارین ساخته بودند سریر اعظم خلیفه حقیقی عالم شب پنجشنبه از ده ربیع الاول بعد
نوروز به بهجت شرف مرسے محل تحویل بود و در سرآغاز این سال همایون که بر اولیای دولت ابد مقرون مبارک
و میمون باد امرای ولایت برار از نحو استان گردون غبار جبین سعادت نورانی ساختند برار بالکلیت از تصرف
ملکن جاهی بیرون شد و از اهل عده مملکة نظام الملک سید مرتضی سبزواری خداوند خان و میرزا خان و
دیگر امرا در انجا بودند چون نظام الملک از فرط سودا و شورش مزاج قبل ارکان دولت سلطنت را گرفته گوشه عزلت ازوا
اختیار نمود و صلابت خان جرکس و کیل مستقل و مدار علیه آن دولت شد میر مرتضی را که بوفور جمعیت و کثرت لشکر و فرط
استعداد در آن ملک عدیل و نظیر نبود و پیوسته از جانب او تفرقه خاطر و دل نگرانی داشت خواست که از میان بردارد
ولایت برار را به تربیت کرده دستان خود سپارد و میر مرتضی ازین معنی آگاهی یافته اراده پیش دستی نمود و با نامزد
روی عزیمت به احمدنگر نهاد و صلابت خان پسر نظام الملک را همراه گرفته و حبشی خان حاکم جالناپور را که از سرداران عمده
نظام الملک بود با خود متفق ساخته به مقابل او شتافت و بعد از تلاقی فریقین شکست بر امرای برار افتاد و دیگر در آن ملک
نتوانستند بود عرضه داشت به درگاه فرستاده استدعای آمدن خود ظاهر ساختند و چون فرمان استمالت رسید روی
امید بعتبه خلافت نهاده در جشن نوروز بسعادت آستانبوس شرف اختصاص یافتند و درین ایام چندی از امرای
عظام که بازدیاد مناصب و ارتفاع مراتب تمیز و امتیاز یافتند تا کلک وقایع رقم سیکرد راجه بهگونت داس پنج هزاری
راجه تودرمل چهار هزاری زین خان کوکلتاش دو هزار و پانصدی میرزا یوسف خان دو هزار و پانصدی عبدالمطلب خان هزار
و پانصدی شیخ ابوالفضل هزاری راجه اسکرن هزاری حکیم ابوالفتح هشتصدی شیخ فرید بخشی هشتصدی میر جمال الدین
هشتصدی برهان الملک پسر نظام الملک دکنی پانصدی شهاب الدین احمد خان به ایالت ولایت مالوه سربلندی
یافت و عضدالدوله امیر فتح الله شیرازی به خدمت امین الملکی اختصاص گرفت و حکم شد که راجه تودرمل مشرف
دیوان مهمات مالی و ملکی بصلاح و صواب دید ایشان بتفصیل رساند از سوانح کشته شدن حبیب علی پسر محب علی خان
در صوبه بهار چون امرای آنحدود به استیصال باغیان ولایت بنگاله شتافتند یوسف نام افغانی جمعی از اوباش و اتفاق
طلب فراهم آورده تاخت و تاراج قصبات و قریات پرداخت حبیب علی از فرط شجاعت و شورش جوانی باجتماع لشکر
و سامان آلات نبرد مقید ناشده به مدافعه او همت گماشت و جنگ بی صرفه کرده خود را ضایع ساخت اگرچه محب علیخان
از استماع این خبر متوحش اضطراب بسیار نمود و خواست که به آنحدود در رفته انتقام خود از او بستاند لیکن امرا راضی نشدند
و شاه قلیخان محرم را که ملازم زمین بوس بود به تادیب او مقرر فرمودند که حواشی آن ملک را از خس و خاشاک ارباب
فساد پاک ساخته متوجه درگاه گردد به نیروی شجاعت و اخلاص این خدمت حسن انجام پذیرفت و چون امرای بنگاله
بتخصیص صادق خان و شهباز خان با یکدیگر ناسازگاری کرده دو فرقه شدند خواجه سلیمان از درگاه سپهر بارگاه
رخصت یافت که نزد امرا رفته بنصایح سعادت پیوند غبار مخاصمت از میان برگیرد و اگر زنگ نفاق بصیقل صلاح
مرتفع نشود هر کدام که تعهد ضبط آن ملک بقدم همت خویش لازم شناسد در انجا گذاشته دیگری را بجانب بهار حکم
رساند چون خواجه سلیمان بعسکر اقبال پیوست صادق خان بالاتفاق جمعی از امرا تعهد آن خدمت نمود و شهباز خان
و سعید خان و چندی دیگر به بهار آمدند و از آنکه امرا دو گروه شدند عیسی زمیندار بقرار داد خود نه ایستاد و صلحی که بهزار

بازیست در میان نهاده بود به استعفا دست نیازی فیل کرد با فیلی و توپ و اسبابی که در آن جنگ بدست آمده بود
با دیگر ارمغانها فرستاده و امرا العلاج وقت مرسل داشته بهمین قدر سلسله شدند و چون شهباز خان خواست بهار بدست
بخت با استیصال راجه سنگرام گرایند و او به کهکاهای گره و کوه پای آسمان شکوه پناه برده بجا و رده مقاتله قرار داده
سعید خان که از آن راه شده بود در این وقت دست یکی ایچان آمده بود و از و جدا شده بهار آمد و شهباز خان پورن مل را [illegible]
رکاب او حضور است هم جنگی داشت [illegible] انگیسد و تقویت او را از اسباب شکست سنگرام اندیشید قضا را اهمچو یکی که
پیشتر از این با پورن مل سرے بود و در این نزدیکی از و آزرده شده ملازم سنگرام شده بود از سنگرام [illegible] طلبید و پیشه
شهباز خان آمد و در جائی که او با پورن مل تنها گشته صحبت میداشت خود را رسانیده شمشیری حواله شهباز خان
نمود و پورن مل بجا [illegible] دستی همت و تیز دستی جرات نموده او را گرفته از هم گذرانید و بعد از آن شهباز خان بتقدیم
و [illegible] انکار پورن مل را محبوس گردانید و چون خواجه سلیمان به درگاه معلی آمده حقیقت را معروض داشت [illegible]
شهباز خان و آمدن او بهار و سبب با جیان و دولتخواهی در آویختن مستحسن افتاد و حکم شد که یک دفعه دیگر
خواجه سلیمان با ناظر دولت بدان صوب رفته شهباز خان را سرزنش و نکوهش نماید و بر حقیقت سپاه و بهار
و کیفیت عساکر فیروزی اثر وقوف یافته عنان معاودت معطوف دارد و در این هنگام اولیای [illegible]
و سلیمان سرپیچی [illegible] غبار فتنه برانگیختند و بسیاری از قصبات و قریات را دست فرسوده تاراج
گردانیدند و در حوالی بردوان با وزیر خان در آویختند او تاب مقاومت نیاورده در حصار بردوان تحصن جست
و امرا از استماع این واقعه فوجی بطریق منقلا فرستاده خود نیز از پی شتافتند و چون افواج گیهان شکوه نزدیک
گروهی عظیم رسید مخاذیل افغان دست از محاصره باز داشته روی ادبار بعرصه کارزار نهادند و بهادران لشکر منصور
در کنار دریای تنگل کوت صفوف اقبال بیاراستند و مقارن آن حال امرا از عقب رسیدند و هنگامه اولیای
دولت رونق دیگر یافت و در این وقت ناظر دولت و خواجه سلیمان از درگاه آمده نوید فیروزی بلند آوازه ساختند
و موجب تقویت ظاهری و باطنی دولتخواهان گردیدند و [illegible] همت و قلعه کلیج را ان طرف دریا
اساس نهاده از آب عبور نمودند و چون در آن شب باران عظیم بارید بسیاری از پیاده رخت حیات بسیلاب فنا
رفت و صبح آن صادق خان در برابر غنیم صفها آراسته خود بقلعه در آمد و سرداران تعیین نمود که سررشته انتظام فوج
از هم نگسلد و چون روز بواسطه [illegible] رسید مخاذیل افغان بگمان آنکه امروز جنگ نخواهد شد [illegible] بازگردیدند و [illegible]
صادق خان قابو یافته بعزم رزم شتافت و به وزیر خان و دیگر امرا پیغام فرستادند که منصوبه [illegible] نشسته زنهار تقصیر
از خود راضی نشوند از مخاذیل افغان دو فوج شده یکی با صادق خان و دیگری با وزیر خان در آویختند جنگی سخت
در پیوست [illegible] غریب شد و بتائید ایزد سبحانه صادق خان غنیم خود را برداشت لیکن از فوج
وزیر خان خبر رسید که مخاذیل افغان زور آورده اند نزدیک است که ارکان همت اولیای دولت تزلزل پذیرد [illegible]
وزیرزاده میر علی [illegible] بحکم خواجه از این فوج جدا شده تیغ همت برافراختند و افغانان تاب مقاومت نیاورده روی
بوادی فرار نهادند و در عرصه جنگ سیصد افغانان بر خاک هلاک افتادند و از گریختگان [illegible] تیغ انتقام
شدند و از لشکر منصور قریب به صد کس آبروی جانفشانی یافتند و بیامن اقبال بی زوال فتح عظیم [illegible]

اولیای دولت ابد پیوند اتصال گردید و در خلال این ایام رستم قاقشال قلعه گهوره گهات را محاصره نمود و قاهر
سیف الملوک خواجه عظیم قدم همت بر جاده داشته بلوازم قلعه داری پرداختند درین اثنا بابوی منگلی از شیرپور بیرون
خود را بکمک رسانید رستم ترک محاصره نموده اگرچه از قلعه برخاست و دو لشکر در برابر صف آراسته مجادله و مقاتله آغاز
نهادند و دست بهمت نهادند و بین الفریقین جنگ صعب در پیوست و قاقشالان مغلوب شده هزیمت گزیدند و رستم
قاقشال در معرکه مبارزت بقتل رسید و فیل بسیار کرده با غنیمت فراوان بدست مجاهدان لشکر منصور فتاد و
خویش قال پسر رستم دستگیر شد و درین تاریخ شاه قلیخان محرم آمده بسعادت آستان بوس جبین اخلاص
نورانی ساخت و متعاقب صادق خان نیز بیلغار رسید و چون بی حکم آمده بود در رخصت بار نیافت و در همین ولا نیک محمد خان
از قصبه ولایت گجرات خاطر و امید داخته بسجود درگاه پاسبان فلک اساس فرق عزت برافراخت و خاقان ممالک ستان
آن لیاقت خدمت را به انواع تربیت و نوازش مخصوص گردانیده پایه اعتبارش از همگنان برافراخت و از
سوانح تعیین افواج قاهره بتسخیر دکن چون همگی همت جهانگشا مصروف و معطوف بر آنست که سواد اعظم هندوستان
بی مشارکت غیر بتصرف اولیای دولت قاهره درآید و چارچمن آن بوستان به آب یاری معدلت گلزار
بی خس و خار شود درین ولا خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش را که قامت قابلیتش بطراز خلعت تربیت آراستگی داشت
و در زمره امرای عالیقدر بخطاب مستطاب فرزندی فرق عزت و امتیاز می افراخت بتسخیر ملک دکن اشارت
شد و بسیاری از امرای عظام مثل عبد المطلب خان و راجه اسکرن و شیرویه خان و میر جمال الدین حسین
انجو و سلطان الملک برادر نظام الملک دکنی و عبد الرحمن ولد مؤید بیگ و حاجی عبد الله کاشغری و سبحان قلی
ترک و علی مراد و شیر محمد و دیگر بهادران کار طلب همراه او رخصت شدند و ملک گده و رایسین به تیول خان اعظم
مقرر شد و شهاب الدین احمد خان و شریف خان و تولک خان و رای درگا و همایون خان و حکیم عین الملک
و بازبهادر و شیخ عبد الله خان پسر شیخ محمد غوث و راجه مدهکر و راجه جگمن و سائر جاگیرداران ولایت مالوه را حکم شد
که بکمک خان اعظم شتابند و به آصف خان فرمان رفت که لشکر صوبه اجمیر را همراه گرفته خود را بخان اعظم رسانند
و خواجگی فتح الله بمنصب بخشیگری و مختار بیگ بخدمت دیوانی آن لشکر اختصاص یافتند و چون راجه علیخان حاکم
خاندیس پیوسته دم از دولتخواهی میزد عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی را پیشتر رخصت فرمودند که
نزد او شتافته بنصایح سعادت افزا بر جاده اخلاص و نیکوخدمتی ثابت قدم و راسخ دم گرداند و چون بمسامع
جلال رسید که شهباز خان در بهار قدم بی آزرمی فشرده برفتن بنگاله حیل مینماید کرم الله برادر او را حکم شد
که بسرعت شتافته روانه بنگاله سازد و فرمان گیتی مطاع نفاذ پیوست که میرزا یوسف خان از اوده به بهار رفته
حراست آن ملک نماید نهضت رایات منصوره بصوب پنجاب چون میرزا محمد حکیم از آشوب
لشکر و جوانی و کثرت صحبت همنشینان خوش آمدگوی به باده پیمایی افتاد و از افراط شرب دمی گیاری به بیماری
صرع مبتلا گردید و از آنکه مغلوب طبیعت شده بود ضبط احوال خود نتوانست پرداخت و در اندک فرصتی
ساغر حیاتش لبریز شد بیت مبادا خردمند غرق شراب که زین سیل شد مصر دانش خراب و چون
منهیان دولت میرزا از روی آمدن بدرگاه گیتی پناه نداشتند بخاطر آوردند که فرزندان میرزا اکثر هنوز

احمد بیگ ... [illegible] رسید و ... میرزا عبدالله خان ... فرمان ... برده و پیاده ... [illegible]

حال ... خانخانان ... [illegible] ... رسید ... این خدمت ... [illegible]

میرزا ... حقیقت ... حضرت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... [illegible] ... آشوب ... [illegible]

الا ... خاطر ... بسیار خود ... فرزندان میرزا ... عبدالله ... [illegible]

را ... [illegible] ... پنجاب ... سلطان ... [illegible]

سلطین ... از آسیب ... ارباب فساد محافظت نمایند تا رسیدن موکب گیهان [illegible]

با ... میرزا ... خدمت اخلاص ... لازم شمرده ... ارباب دخل ... [illegible]

خدمت میرزا ... گرم ... مرهم ... جراحتهای ... بتاریخ یازدهم شهر ... ماه ...

سنه ... نهضت موکب اقبال بصوب پنجاب اتفاق افتاد و از منزل اول شیخ ابراهیم ... را بحراست

دار الخلافه تعیین فرمودند و روز دوم در سرای ... منزل شد و

بلوازم پیشکش و نثار پرداخته سعادت جاوید اندوخت و ازین منزل خانخانان بحکومت گجرات رخصت یافت

و چون دار البرکه دهلی مورد عساکر اقبال گردید میرزا یوسف خان که بحکومت بهار نامزد شده بود و کلای خود را

به آنجا فرستاده خود بطریق یلغار به احراز سعادت ملازمت شتافت و درین تاریخ بدولت زمین بوس ... سعادت

معاودت ... معطوف داشت و پادشاه حقایق آگاه بزیارت مزار متبرکه اولیای کرام که در حضرت دهلی آسوده اند

تشریف برده از باطن قدسی موطن مقربان درگاه صمدیت استمداد همت فرمودند و روز دیگر بمنزل شیخ فرید بخاری

که بر لب آب جون واقع است و بی تکلف منزلیست فرح بخش تشریف ارزانی داشته پایه عزت او را ... برافراختند

و چون قصبه تهانیسر مورد بارگاه جلال گردید میران صدر جهان مفتی را که الحال بدولت پادشاه جوان بخت

جهانگیر بنسبت سبقت خدمت در سلک امرای ... انتظام دارد ... بجهت ... تاکید روانه کابل

فرمودند و درین راه یعقوب پسر یوسف خان حاکم کشمیر ... فرار نموده بکشمیر رفت و چون یوسف پیوسته

مراسم اطاعت بجا آورده ... عرایض و پیشکش خود ... مجلس بهشت آیین ساخته حکیم علی و بهاء الدین

کنبو با فرمان استمالت نزد او رخصت یافتند که اگر خود تواند بملازمت شتابد و الا یعقوب را روانه ملازمت گرداند

و درین ایام شیخ جمال بختیار که از مصاحبان مجلس قدس و مقربان بزم انس بود رخت حیات بخلوت سرای

جاوید کشید و از طایفه بختیار است که در زمره الوس افغانان بسمت شیخی موسوم اند و همشیره او در زمره ...

حرم سرای عزت انتظام دارد و شیخ جمال بغایت جوان رعنا و شجاع بود و بیامن تربیت و جوهر شناسی خاقان

وافر الاحسان بدرجه امارت رسید لیکن از غرور جوانی و بیباکی طبیعت به باده پیمایی افتاده و از افراط شرب

بفالج و رعشه مبتلا شد و چون درین راه نقل و حرکت متعذر بود بحکم اشرف در ... بود ... و در آنجا ...

برگشته در همین روز مسعود سیف نوازش شیخ عبدالرحیم لکهنوی کامیاب آمده در منزل بیگم ... از شوب جنون عقد در
از کمر کشیده بر شکم خود زد و به تگاپوی اشرف جراحان حاذق زخم او را دوختند و نیم روز و ماه چهار در جراحت او اندمال یافت و
در ورای ایام شورش دماغ او تسکین پذیرفت و مزاج او به اعتدال اصلی باز آمد با جمعیت موکب جهانگشا بشهر لاهور در محل شیره
از راه کلانور بسیال کوت منزل اقبال اتفاق افتاد و یکچند بسبیل نوزده دریای بهت عبور فرموده روزی چند میرزا اعجاز
لشکر اهور توقف شد و چون خاطر پرشان سیرغب میان مسیر اقتشام گردید قاسم خان میر بحر دستوری یافت که از ایرمی
تا دریای سند کشتی فراز اورد اهموار سازد و در بیرگاه موکب منصور ساحل دریا سند رسید از بیشتر شاهانه کوتل پیر صحی
گردید از کابل واقع است هموار سازد که ارابه بسهولت تواند گذشت و مقارن آن حال ولی بیگ و الله قلی ... اسمد
کابل آمده معروض داشتند که شورش خاطر کابلیان به مزید مراحم و نوازش آن حضرت فرو نشست و همه کابل بیکجهت
دولت و شد ... میان جان نسبه منتظر حکم اند که به هرچه اشارت فرمایند عمل آورند و درین منزل محل خسرت حضرت مریم مکانی
از دار الخلافه رسید و خاقان ستوده خصال با استقبال شتافته سعادت جاوید اندوختند و روزدیگر ایات همایون عبور
دریای سند اتفاق یافت آمدن فرزندان میرزا حکیم و اعیان دولت او به درگاه والا و پیوند میرزا اجوار
رحمت ایزدی پیوست فرمیدون خال میرزا که درین مدت مصدر تقصیرات عظیمه شده بود و میرزا بر رهنمونی و ...
او و ادراک سعادت ملازمت تقاعد جسته بطالت و ضلالت روزگار بسر می برد و کابلیان را از عزیمت آستانبوس باز می آورد
و بحر فهاسی برانیشان غلو زده ایشان شده میخواست که فرزندان میرزا را با ورا النهر برده بکمک از بکیه کابل را استحکام
دهد در هنوقت فرستادهای درگاه مشتاقت بکدیگر رسیده و از استمالت نامهای خاقان گیتی ستان شورش خاطر را تسکین
یافت و طنطنه نهضت موکب جهانگشا برهم زن هنگامه ارباب فساد گردید و مقارن آن حال راجه مانسنگه رسیده و کابلیان
جوق جوق آمده او را دیدند بیشتر از این میرزا بخت نساء بیگم همشیره خود را با افراسیاب پسر خود و حسن حسین فرزندان میرزا
شاهرخ روانه درگاه سعلی ساخته عذر تقصیرات خواسته بود و چون جکنم بجلال آباد میرسید میرزا استقبال میشوند و فریدون آن
افراسیاب را بازگردانیده بشهر برد و بیگم در جلال آباد تشریف داشتند که عساکر گیهان شکوه در رود اقبال فرمود و چون
راجه مانسنگه سر منزل سنجاک که در سه کروهی شهر واقع است رسید کابلیان میرزا کیقباد و میرزا افراسیاب را نزد راجه
آورده و در آن وقت میرزا کیقباد و میرزا افراسیاب چهار ساله بود و راجه مرحوم را بنوید عواطف خسروانه مستمال ساخت
و هر یک را اسپی و البنو از رسی فرموده جگت سنگه پسر خود را با خواجه شمس الدین بخوافی که حراست کابل گذاشته خود با فرزندان
میرزا و اعیان کابل رو بسوی مراد به درگاه و قدسی بارگاه نهاده در قصبه راولپنڈی بسعادت کورنش سربلندی یافتن
نخست میرزا کیقباد و میرزا افراسیاب و میرزا او الی لسبحت نساء بیگم به دولت ملازمت سرافراز شدند بعد از آن فریدون خان
و علی محمد اسپ و شاه بیگ و کد ابیگ و تماش بیگ و تخته بیگ و قاسم پروانه و مظفر کوکه و جالش بهادر و بابانیک و
حمید بیگ و الغ بیگ و نور محمد و خواجه خضری و دوست محمد ترنامنی و خواجه کلهبان و اتالیق و قاسم کوکه و یاقوت
خواجه میرزا او اتم بهادر و خوشم بهادر و حمید و علی عرب و قاضی عزت الله و فرخ بیگ مصور که امروز در صفحه روزگار عدیل
و نظیر خود ندارد و دیگر جوانان به دعلیه عبودیت به سجود گریاس فلک اساس فرق عزت برافراختند و در خور مرتبه و
شایستگی خویش از مراحم خسروانه شرف اختصاص یافتند و بمیامن ترتیب و نوازش آن حضرت رفته رفته اکثری از ایشان

بر امیر خسرو و میرزا صاحب مثال خود را فرستاده و حکم او رفتند و جمعی دیگر را بر سر قوم حاضر شده بودند که مرا اعاظم امرا اشتغال گردیده و در روز انتقال و مهاکمت از محال متعلقه میرزا محمد حکیم منصب امارت کابل شاه بیگ داده شده حکومت قندهار و دولت و اقبال به خطاب خانی در سنه و ولایت کابل به میرزا مصلحت و مرتضی بیگ و بور بیگ حکومت قندهار یافت و همچنین تاش بیگ به خطاب تاج خانی و حکومت کابل رسید بجاگیر ایشان از دیوانان میرزا تربیت یافته بیگ با قتدر جوان طینت فریدون مقرب بسته شد و از اخلاص بدرگاه آمد و در کابل مانده شد که در زمره کشته و شاه و شاه احوال بعرض آورده منزه زین خان کوکه تاش حواله شد و سلسله معصوم خان و غیره و بعد از فتح منظم و تنسیق ممالک کابل و رایات معاودت مستقر خلافت برافراشته و مقارن آن حکیم علی و بهاء الدین کنبو از کشمیر آمده عرضه داشت و پیشکش یوسف خان به نظر اشرف گذرانیدند و معروض داشتند که بجهت آمدن خود و فرستادن پسر عرض داشته بود و حسن عقاید و تربیت لشکر کشمیر را تعیین افواج قاهره و جلال صوبه تعمیم یافت چون از سال گذشته بیان و در چنگ رسیده و باطن حرم و مکتوب مرسوم بیگ کشمیر بود و نیز خاطر خاقان گیتی ستان علم گیر بود و بنا بر تسخیر دیگر ممالک هندوستان و بنگاله ساختن جان و حق در آنجا ولایت هندوستان بنا بر این مهم و القاب نعمت ارادت و اعتبار و استقامت و اخلاص و هم اعلی کابل کشمیر مبادرت نمود و یوسف خان که یوسف خان با استحکام کوه ها بسبب دشوار و صعوبت راه مغرور شده جانچه باید بلوازم اطاعت و انقیاد نشد و اظهار بندگی ولی اکثر از ملک و این همه برین خدمت بعرض رسانیده لازم و منتهم فرموده میرزا شاه رخ و راجه بهگونت داس و شاه قلی خان محرم و راجه مبارک خان و جلال خان و شیخ یعقوب کشمیری و جمعی دیگر از امرا بر سر کشمیر بر سبیل منقلای از امیر زادگان و ملازمان اعتبار و انتظام این عقد و کشتی در همه ولایت افتتاح این فوج و فوج از احدیان بسرکردگی میرزا علی اکبر شاهی بهمراهی نامزد شد و خواجه معین الدین قزوینی بخدمت بخشیگری این لشکر اختصاص گرفت و مقارن آن ایام زین خان کوکه تاش به استیصال افغانان یوسف زئی و تسخیر ولایت سواد و بجور تعیین شد و حسن خان پیتنی و راجه بکت سنگ و ملا شیخ بهاءالدین و راجه اسکرن و جانی و دیگر امیران مانند راجه حسن و شیخ کبیر و فولاد و محمد علی سلطان و دیگر که در گذشته بیستود بعنایت خود خان و شیخ رسوا فیض و خان زاده محمد و بابا دو شاه قلی و دولت بلوچ و محمد سعید و محمد بکار و مایاز و شمس الدین لباد و سراپا نگار و هر دو یکیک از مردم ولایت اعتبار و با عیال دکار و بادشاه مصطفی و حسن بیگ و الله بخش جلال الدین شاه محمد لباس ازیشان که یک تعیین شد بمرافقت زین خان رخصت یافتند و همه خانه را از خواستن لشکر نیک ساختند فریدون خان زاده زین خان گرفته و شیخ ابو الفضل فرمودند و هم درین ایام اسماعیل قلیخان را به اتالیقی و ابو القاسم نمکین به تنبیه و تادیب بلوچان تعیین شدند و راجه مان سنگ بایالت کابل منصب امتیاز پوشید و سید حامد بخاری و بختیار بیگ ترکمان و محمد علی جنگ قشقار و حمزه بیگ عنبر و غیره همراه وی شدند و حکم شد که چون بکوتل خیبر رسیده افغانان سر تاریکی که همت گماشته و خاطر از رستی راه واپرداخته متوجه بیشتر سرگرد در عساکر اقبال اثر بسر انگ نزول اجلال فرموده بعضی از اعیان امرا که عقب مانده بودند شرف ملازمت دریافتند و محمد بیگ و محمد الف و احمد قاسم و شیخ علی قاقشال و دولت بیگ و خرم پاهی و میر باقی و میر محمد جلال و درویش علی قوش بیگی و امثالش بهادر و درست کفتی بهادر و اشتیاق بیا ساخت و لاله بیگ که مبیاس تربیت حضرت شاهنشاهی منصب پنج هزاری و ایالت بنگاله رسیده از کابل آمده سعادت آستان بوس دریافتند و خورشاستگی خویش بنوازش خسروانه سرافراز شد و چون زین خان کوکه تاش بضبط افغانان پیوسته نیکو شتافت و در آمد حکم شد که سیادت مآب شیخ فرید بخشی با فوجی از بهادران نصرت قرین شتابان شد اینها بتوجه شده و غرض آن دشت پانزده کروه و طول آن سی کروه

ساختند از دو جانب دو پیست سد و دو طرف دیگر دو دریاست کابل محیط است و نیابت ملک ما سی مرحوم جنت آشیانی را که شاه و
السلام گوی با محمدین زاده و دو کس همراه ان عشیره و با محمد شیخ فرید تنبیه افغانان آن دشت را تاخته بی ترک دیده بعرض رسانید
که بعد ضبط دست قوت دیگر باید فرستاد و کیفیت ساخت و تاراج آن حدود بپرداخته تنبیه بر اصل نموده در راه دیگر کوه
در آمده بفوج زین خان ملحق شدند از امرا سعید خان و شیر خواجه و عطا محمد الف و شیخ فیضی و علی و صالح دیوانه و
شیخ احمد شیخ دار و ابراهیم بیگ و یعقوب بیک و عبدالرحمن بیگ و شیخ ابوالبرکات و سعید سوار دیگر از کسان شیخ ابوالفضل آن
خدمت تعیین شدند و درین تاریخ قاسم بیگ تبریزی منصب میر عدلی اردو و میر شریف منصب صدارت و ...
امیا نور شید ... تقارن آن حال بعرض همایون رسید که افواج که بجهت استیصال افغانان یوسف زئی تعیین شده اند
چنانچه استحقاق آن خدمت است از عهده ضبط آن کار بیرون نمی توانند آمد اگر فوج دیگر تعیین شود و مزاد در وقت شیخ ابوالفضل
التماس نمود که جهت بر نشیر اظهار خواهش کرده و ... بنابراین دو کس از عمدا اختیار تعیین قرعه بنام راجه
بیربر افتاد و قاسم خواجه و کله ابهک و احمد بیگ و حاجی شوند که تاش بیگ و خواجه حسام الدین همراهی او رخصت یافته
رفتند افواج قاهره بدشت در آمده تاخت و تاراج قبایل افغانان فرمودند آنگاه بکوهستان شتافته بسیاری از گریوه
سپر عساکر اقبال شدند چون بمنزل دوک پیوستند افغانان سر تنگیها گرفته هجوم آوردند و جنگی صعب در پیوست و او
اگرچه بسیاری از افغانان بقتل رسیدند اما بندهای درگاه نیز ... ضرب خوردند و شیر خواجه و احمد بیگ و علی محمد الف و ضیاء الدین
و بهرام بیگ کارنامهای جلادت ظاهر ساختند و از آن که روز بآخر رسیده بود و دیگران راه در آمدن صعوبت تمام داشت
برگشته بمنزلگاه آمدند و شب در انجا بسر برده روز دیگر بدشت معاودت نمودند در ینولا حکیم ابوالفتح نیز بکمک زین خان رخصت
یافت و حسن بیگ شیخ عمری و احمد قاسم و طوفان بیگ و ملا عمری ... با جمیع ... همراهی او تعیین
شدند و حکم فرمودند که حکیم بدشت در آمده افواج آنجا را از گریوه ملکند که نزدیک ترین راههاست بزین خان رسانند و در همین وقت
بعرض همایون رسید که ایلچی عبدالله خان اوزبک فرمانروای توران با نذر بی حاکم بلخ که عبدالمومن خان او را اخراج
نموده ... رسیده و اندوه کاروان عظیم با ایشان همراه است و از بیم رهزنی تاریکیان جرأت برآمدن نمی توانند
بنابرین شیخ فرید بخشی بیگی با مبارک خان نوحانی و غازی خان و چندی دیگر از بهادران عرصه جلادت به آوردن آنها
رخصت یافتند و از سوانح رسیدن یوسف خان والی کشمیر بدرگاه سلاطین پناه چون عساکر اقبال بتسخیر کشمیر تعیین شده
روان شدند که از راه کوتل ... بهبر ... کشمیر آیند لیکن از فرونی برف و شدت سرما ... شدند ... اگر در راه ... نسبت با آن
برف کمتر ... شتافتند نخست یوسف خان به اقتضای کم ... دشوار و شدت سرما و کثرت برف و باران مغرور شده بگران خواب غفلت
و چون مجاهدان عرصه فیروزی بجد و تنگی رسیدند سراسیمه شده و جمع کثیر فرستاد که کوتلها و تنگیها را استحکام بخشیده بمجادله
و مقابله پیش آیند و تا کشمیریان بخود جنبیدند جنود نصرت اعتصام بمقام بولیاس رایات فتح و فیروزی برافراشتند
یوسف خان یارای ملک داری و مقاومت با لشکر منصور از حیز قدرت خویش بیرون یافت و دانست که در برابر فوج
چنین صاحب اقبالی قدم ضلالت و جهالت افشردن تیشه بر پای خود زدن است لیکن از بیم کشمیریان اظهار آن اراده
نمی یارست نمود و پنهانی کسان فرستاده راز دل خود در میان نهاده از آنجانب خاطر مطمئن ساخته ببهانه دیدن جای جنگ
از لشکر خود جدا شده با چندی از کیهتان بعساکر منصوره پیوست و امرا به اعزاز و احترام دریافته حقیقت حال بپایه سریر

سپهر مثال عزیمت درست نمودند و چون سپاهی از صعوبت راه و رنج کوتلها بجان آمده بودند بعضی تسلی شده و خان عزیمت
بازگشت نموده کشمیریان در ساعت حسین بیگ را محکم گرفته سر برگرفته فرار بیگ دادند درینوقت یعقوب پسر یوسف خود را
رسانید و کشمیریان دست از حسین بیگ بازداشته او را بجای پدر نصب کردند و سر گریوه را استحکام داده بمدافعه و مقاتله
پیش آمدند و آتش جدال و قتال اشتعال پذیرفت چون این حال بفرمان رسید که آمدن یوسف خان و حسن ابدال وار رها
زنهار کشمیر مسخر نشود و قدم همت بالا گرفته الاجرم راجه بهگونت سنگه و امین الدین و جمعی از بهادران رزم جوی که بر اول بودند ترددات
شایسته نموده جمعی از ایشان بتیغ گذرانیدند و حسن بیگ احدی که چندی از راجپوتان بجان نثار شدند و قریب چهل کس از کشمیریان
بقتل رسیدند و درین هنگام شیخ یعقوب زمیندار آن گرا در ادا التماس نموده بعهده قول آورده و قرار یافت که اینها با مردم خود
از راه دیگر گذشته برآیند بنابرین کشمیریان دل باختند و حرف صلح در میان آوردند و باعث انجام فرستادند که سکه و خطبه بنام نامی
و القاب گرامی حضرت خاقان گیتی ستان آراستگی دهند و تخم زعفران و ابریشم و جانوران شکاری که از خالصه محصول کشمیر است
بعمال درگاه پیشکش تسلیم نمایند و هر کدام داروغه مقرر فرموده است از ما باز دارند و چون سپاهی از انشقاق راه و شدت برف
و باران بتنگ آمده بودند امر قبول نموده در وجه نقدی زعفران و ابریشم تقلید بیگ و دار الضرب بخواجه میرکی و جانوران
بلا مطهر سعی مقرر شده و افواج منصوره بهم عنان فتح و فیروزی مراجعت نمودند و تتمه احوال کشمیر و تسخیر آن ملک [?]
عنقریب در جای خود نگاشته کلک بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و تقدس اکنون ما بقی واقعات یوسف زیی
و از آنچه بسخت سرنوشت روی نمود نوشته میشود چون زین خان به آن ملک در آمد نخست بضبط بجور همت بست و قبائل
افغانان را نهب و تاخت و جمع کثیر مثل غازی خان و میرزا علی و طاوس خان و دیگر کلان تران بجور طناب در گردن فکنده و
ربقه اختیار کردند و ازانجا بعزم استیصال مفسدان سواد روی همت نهاد و آنها بر سر گریوه هجوم آوردند و جنگ عظیم در پیوست
و افغانان مانند مور و ملخ از اطراف کوهستان فرو ریختند و از صفت تیر و سنگ بارید آن گرفت و مردم هراول هر چند تلاش
کردند تیار نشد گذشت بهادران ... تکیه بر اقبال بی زوال خاقان گیتی ستان نمودند و بر ابر شکسته بزور بازوی
همت و بازوی [?] جلادت از آن تنگی گذشتند و جمعی از آنها عبرت افزای دیگر جوانان کار طلب شده تلاش نیکو کرده قدم
پیش نهادند و افغانان سر گریوه را گذاشته بر فراز کوه برآمدند و زین خان در چکدره که میان ولایت بود قلعه ساخته
باستیصال دیگر مفسدان پرداخت و در اندک مدتی بغیر از گریوه کراکر و ولایت بونیر دیگر همه بقید ضبط در آمد مقارن اینحال
راجه بیربر و حکیم ابوالفتح با لشکری که نوشته شد رسیدند و میان این سه عزیز صحبت نفاق کشید و هیچکدام یکدیگر را قبول نداشتند
خصوص میان زین خان و راجه همین طور میان راجه و حکیم صفائی نبود و به اغراض نفسانی سررشته دولتخواهی و صلاح
از دست داده بر روز ناکامی نشستند و رفته رفته نفاق باطنی بخصومت ظاهری کشید زین خان هر چند مدار آن کار بر دو
سوالت [?] نیفتاد و نزاع راجه و حکیم صریح شد و درینوقت فوجی که در دشت بود آمده پیوست زین خان صلاح در آن دید که
بعضی از مردم تازه زور که بکمک آمده اند در قلعه چکدره قرار گیرند و من با فوجی متوجه ارباب فساد شوم یا بر عکس این راجه
و حکیم هیچکدام از زین خان شفقت راضی نشدند و در جواب نمودند که حکم تاخت این ملک است نه بمحافظت و نگاهداشت ما همه
یک فوج شده به تنبیه و تادیب مخالفان می شتابیم و از جان راه زده و کوفته خود را بدرگاه میرسانیم زین خان با آنکه
ملکی را که با این همه محنت و تعب بدست آورده باشیم حیف باشد که چنین مفت از دست دهیم و اگذاریم و اگر هیچ وجه ...

پیوسته از همان راه که آمده ایم مراجعت نماییم راجه از جهالت و خودرایی اصلاح ندید زین خان را لختی ناخوش آمد روز دیگر کوچ کرده
راه شتافت ناگزیر زین خان و دیگر سروران لشکر ترتیب افواج نموده متعاقب او روان گردیدند آن روز بسیج کرده بلند منزل
گزیدند روز دوم قرار یافت که چون کوتل صعب در پیش است و دره تنگ بسر کرده نموده لشکر و بار و بنه آمدن
قرار داده کوچ واقع شد چون بهادران براول بر فراز کوتل بر آمدند افغانان از اطراف هجوم آوردند و آتش قتال اشتعال
یافت و هنگامه دار و گیر بسیار مفسدان را از پیش راندند گذاشتند دیر برازین خبر در جای معهود فرود نیامده پیشتر شتافت
و دیگر مردم که از بودن کوهستان و جنگ شبانه روزی بجان آمده بودند متعاقب او روان شدند چون زین خان
بمنزل رسید سر رشته ترتیب افواج ساقط یافت لاعلاج خود هم قدم براه نهاد و جمعی که پیشتر فرود آمده بودند خیمها برداشته
سراسیمه از پی افتادند افغانان که بودند داشته از پیش و پس هجوم آوردند و دست بغارت گشوده بردن و بستن
ببرد مطلقه و از سراسیمگی مردم و تنگی راه و کثرت مخالفان کار بجایی رسید زین خان خو بهادرانه استاده تیره ذات شایسته
ظاهر ساخت اما جمع کثیر ضایع شده انچه بار شتر و کالبود تمام بتاراج رفت و همین طور جنگ کنان شش کروه مسافت طی
نموده روز دیگر زین خان بمنزل راجه بیربر رفته کنکاش خواست اکثرے بر رفتن رضا دادند و گفت که کوهها که پیش
بسیار دشوار و عقب است و مردم دلباخته اند و افغانان دلیر شده اطراف کوهسار اخر و گرفته اند و آب و علف و
آزوقه فراوان هم میرسد روزی چند مقام کرده خود را جمع سازیم و همت تلافی و تدارک بسته تنبیه اهل نماییم و اگر صلاح
درین نباشد فرزندان و خویشان و مال و مواشی آنها در تصرف ماست و استمالت نامها فرستاده به اطاعت و فرمان پذیری
خواهیم طلبید و بندیها را به آنها داده خاطر ازین کار پرداخته متوجه درگاه خواهیم شد و اگر باینهم راضی نباشند بارے القدر توقف
باید کرد که حقیقت حال بپایه سریر سلیمانی عرضه داشت نوشته التماس کمک نماییم و فوجی از آن راه آمده سرگروه بار آنجا عابر ده ما
ازین جانب متوجه شویم که مبادا چشم زخمی رسد چون قلم تقدیر نقش دیگر نگاشته بود هیچ یک ازین شقوق قرار ندادند روز دیگر
بصد سراسیمگی پیشتر روی براه نهادند زین خان خود چنداول شد و از آغاز منزل جنگ در پیوست و افغانان از اطراف و جوانب
فراز و نشیب هجوم آوردند زین خان جنگ کنان می آمد و هر گاه افغانان کثرت میکردند برگشته خود را سپر بلا میساخت
تا مردم بسهولت بگذرند و چون روز به آخر رسید مفسدان یکبار فرو ریختند و غریب شورشی پدید آمد راه عجیبی تنگ بود که
دو سوار از پهلوی هم نمی توانست گذشت و از پیش و پس و اطراف و جوانب افغانان بر کوهها بر آمده به تیر و سنگ کار پیراستن داری
کردند و فیل و اسپ و آدم بر یکدیگر افتاده و حادثه روی داد که گویی نمونه ایست از رستخیز در آن روز کس بسیار ضایع شد زین خان
از فرط غیرت خواست که جان عزیز در راه اخلاص نثار سازد و جانش بهادر جلو او را گرفته از آن آشوب گاه برآورد و در آن تنگی چندان
اسپ و فیل بر روی هم افتاده بود که راه عبور سوار نبود ناگزیر پیاده شده بیراهه شتافت و به هزار دشواری افتان و خیزان
خود را بمنزل رسانید و جمعی از سراسیمگی براههای دیگر افتادند بعضی بسلامت پیوستند و بعضی اسیر و دستگیر گردیدند حکیم
ابوالفتح نیز بهزار جانکندن آمده پیوست اما از راجه بیربر اثرے ظاهر نشد و افغانان را چندان غنیمت و اولجه بدست افتاد
که شمار آن بیرون از محاسبه آن حادثه اگر چه درین حادثه از دو سه هزار کس بیشتر نقد هستی در باختند لیکن از مردم
پادشاه شناس راجه بیربر و حسن خان تبتی و گدا بیگ و راجه دهرمنگت و سنگرام خان و مولانا شیری و مولانا
و سه چهار دیگر و از استماع این خبر خصوص کشته شدن راجه بیربر که از مصاحبان بزم انس محرمان انجمن قدس بود بر خاطر

[illegible]

ساخته آغاز سال سی و یکم الهی از ابتدای جلوس اشرف [illegible] ربیع الاول [illegible]

[illegible] نیر اعظم نور افزای عالم به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افگند و سال سی و یکم از جلوس [illegible]

[illegible]

به اسب و خلعت سرافراز ساخته به دستور سابق آن ملک را به ایشان ارزانی داشت [illegible] راجه تودرمل [illegible]

[illegible] مراجعت نموده به دولت کورنش سربلند گردید [illegible]

[illegible] راجه مان سنگه که حکومت پنجاب [illegible]

[illegible]

[illegible] شهاب الدین احمد خان [illegible]

[illegible]

درین حال شهباز خان و جماعه‌ای از ملازمان گران پایه [illegible] منصب [illegible] بیگ [illegible] بهادر [illegible] اعظم [illegible] ساخت

[illegible] بمحاربه پرداخته آتش [illegible] بسته سامان جهاد [illegible] مقهور [illegible] مخالف [illegible] بیگ [illegible] سلطان [illegible] در کار

شب جای [illegible] زمینداران آنجا شکست [illegible] گرفت اگرچه ضعیف [illegible] مردم اتفاق [illegible] لیکن [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] چون [illegible] سرحد ملکت اتفاق افتاد [illegible] دولت خان [illegible]

[illegible] خویش شهباز خان اعظم افواج را درین حدود گذاشته [illegible] آباد [illegible] که خانخانان [illegible]

گجرات [illegible] خود [illegible] از پیش [illegible] خانخانان باستقبال [illegible] مقدم [illegible] گرامی [illegible]

کنگ [illegible] اهل نفاق [illegible] گرفت [illegible] خان اعظم

بحصول مقصود مراجعت نموده بولایت مالوه که در تیول او بود آمد سعادت موکب کیهان شکوه

بدار الخلافت لاهور چون خاطر ملکوت ناظر از انتظام ولایت کابل و ضبط افغانان یوسف زئی [illegible]

رایات اقبال بدار الخلافه لاهور ارتفاع یافت و منزل بمنزل [illegible] شکار [illegible] مستقر خلافت [illegible]

[illegible] درین حال [illegible] رسید که راجه بهگونت داس را که بحکومت کابل رخصت شده بود در اثنای راه [illegible]

[illegible] غالب آمده [illegible] کابل معزول ساخته [illegible]

گیتی مطاع شرف ارتفاع یافت که راجه مان سنگه بحراست کابل متوجه شود و اسماعیل قلیخان بضبط سواد و بجور و افغانان

یوسف زئی شتابد و چون راجه بهگونت داس مراجعت نموده به اتک بنارس رسید [illegible]

[illegible]

[illegible] فرمودند و بعد از [illegible] صحت یافت [illegible]

[illegible] زمینداران [illegible] تاخت و تاراج قصبات و قریات [illegible]

دولت [illegible] خود را با جمعی از [illegible] حکیم ابوالفتح [illegible] بر سر قلعه [illegible] تاخت رفته بود چون دولت

[illegible] قلعه رسید محافظان قلعه [illegible] خیال کرده راه [illegible] و آنچه در [illegible] تاخت و تاراج فراهم آورده بود

[illegible] افتاده عرب از [illegible] آگاهی یافته بسرعت تمام [illegible]

[illegible] دو چار شده [illegible] جنگ سخت [illegible] پیوست و بعد از [illegible] عرب [illegible] بود

فرار [illegible] خون گرفته رسانید

[illegible] لاهور [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] پنجاب [illegible] کشمیر و ته و قندهار [illegible]

[illegible] افغانان یوسف زئی [illegible]

متعلقه کابل [illegible] حضرت دار الامن [illegible] جشن طوی شاهزاده [illegible]

سلطنت هفت اقلیم شاه سلیم است چون رای رای سنگه که از راجهای معتبر هندوستان و امرای عظیم الشان این دودمان والا

التماس نمود که صبیه او بخدمت پرستاران حرم سرای شاهزاده بلند اقبال شرف اختصاص یابد خاقان [illegible]

بقبول این ملتمس او را کامیاب خواهش ساخته با شاهزاده‌های عالیقدر و حضرات عالیات بمنزل او تشریف ارزانی فرمودند

رایتین و بنشانیدند و مسند با ... بعرف از ... بیسبب بر اوج رفعت رسانیدند و در حال حیدر زود سعید خان گکر ... سرافرازی سے یافته و جمعیه او بمسلک ... ان ... بزیره عالمیان فرق عزت برافراخت و چون درین ایام سعادت فرجام از ارشد خیر اندیشی خاقان کثیر الاحسان در ممالک محروسه نرخ تعدیلات کم شده از زوال بشایه رسید که رعیه عمل براو ... مرسوم مقرر ... و خصوص در صوبه الله آباد ... فرمان گیتی مطاع از ... یافت شرف ارتفاع یافت که ... بان خالصه شریفه و جاگیرداران در کل ممالک محروسه ششم حصه از ضابطه مرسوم بر عایا بخشش نمایند و به این حساب مبلغ بسیار کرور ... و شصت هزار ... که ده لک و چهار ده هزار روپیه میشود ششم حصه مخالصات شد که بر عایا مرحمت فرمودند و حصه جاگیرداران ازین قیاس باید نمود که چه مبلغ عظیم خواهد بود از سوانح محاصره نمودن صادق خان قلعه سیوان را زاختیر جلال سلطنه میرزا جانی حاکم تته چون سر کار ملتان بمقبول اشارالیه مقرر شده او ببلدان معاودت و بیوست فوجی از مردم خود ولایت سیوان فرستاده میرزا جانی به پسر ... رعون و میرزا بیگ و رستم ترخان را با ... مقابل تعیین نمود و درین الفریقین جنگ عظیم شد به نیروی اقبال روز افزون میرزا بیگ بقتل رسید و رستم زخم برداشته انهاد و موج بادشاهی قدم همت پیش نهاده بمحاصره قلعه سیوان پرداختند اگرچه پاره از دیوار قلعه به نقب فرو ریخت لیکن چون خاک انداز و سخت بلند بود ... رخنه در آمد و محصنان گرم و گیر را دیوار بر آوردند و بهادران لشکر منصور دست از محاصره باز داشته تا خت نقب ها و قربات همت گماشتند و تا نصیر نور عساکر اقبال تائید با غنایم نامحصور عنان معاودت بمعطوف داشتند و در خلال این احوال در الوس یوسف زیی قحط و وبای عظیم افتاد و بسیاری از افغانان بباد فرسنگی هلاک شدند و کار بران خون گرفتها به شواری کشید و سران قوم یوسف زیی ... در گردن ... نزد اسماعیل قلیخان بنزاری ... آمدند و انچه اولیای دولت را لایسته بسیار ... سپهر کینه گذار ... زحمت ... استفار ... روز کار ... و موکب منصور بدار الخلافه لاهور چون دار السلطنه لاهور ... منصور عشرت افزای بهشت ... گردید عزیمت تسخیر کشمیر که سالها مکنون خاطر قدسی مظاهر بود تصمیم یافت و مقارن این حال بسامع جلال رسید که یعقوب پسر یوسف خان والی کشمیر اعلام فتنه و آشوب مرتفع ساخته و مشوطنین آن ملک از سیب تغلب و بیداد او بجان آمده اند و عهد و پیمان که سابق به بندهای درگاه بسته بود حمایه باید پاس آن نمیدارد لاجرم تسخیر آن ملک دلپذیر بر ذمت همت جهانگشا لازم و متحتم داشته قاسم خان را که از امرای عظیم الشان و مخلصان کاردان بود به این خدمت غراختصاص بخشیدند و قلیج خان و مسند علی و گوجر خان و میرزا علی اکبر شاهی و شیخ دولت و خیبری و شیخ سکندری و میر عبد الرزاق ... و رفیق خاصه خیل و شاه محمد و یادگار حسین و حسن ... و خواجه طیبر و مبارک خان گکر و جلال خان گکر و بسیاری از منصبداران و احدیان همراهی او رخصت یافتند و تشریف سر ... بخدمت بخشی گری آن لشکر فرق عزت برافراخت و مجاهدان عرصه همت قدم جلادت و تهور پیش نهاده با عزم درست و دل کار طلب کوچ برکوچ متوجه آن حدود شدند و از سوانح تعیین فرمودن حکیم همام به ایلچی گری نزد عبد الله خان بمرافقت میر قریش ایلچی ... مکتوب محبت و نفایس آن دیار بدرگاه سپهر عیار فرستاده و او تبلیغ رسالت نموده ملکیه ... در ملازمت بسر برد ... آئین مروت و کامروائی و قانون سلطنت و فرمان روائی مقتضی آن شد که یکی از بندهای اخلاص نشان و معتمدان کاردان باشرائف اخبار و نفایس امتعه که مخصوص بلاد هندوستان است بمرافقت ایلچی

فرستاده و منشور دو فرمان این خدمت بنام حکیم همام همراه حکیم ابو الفتح که از مقربان بارگاه خلافت و مجلسیان انجمن سلطنت اند و مقبار
نواب محمد سلطان مرزا [illegible] بارخانه موبلات مقرر شد و میر صدر جهان مفتی ممالک را از اجلا سادات هند و هندوستان به کتاب
حنفی و کمالات ظاهری و باطنی آراستگی داشت بجهت پرسش واقعه ناگزیر سکندر خان همراه ساختند و سواد مکتوب
سامان گیتی ستان که از نتایج طبع وقاد علامی شیخ ابو الفضل است بخلیص در این اقبال نامه جهانگیری ثبت نموده مکتوب
بشمام گلدسته بهارستان یگانگی [illegible] نگارستان دوستی و فرزانگی که آراسته محلفندان [illegible]
آشنائی و نگاشته نقش پیرایان نگارخانه دل افروزی و دلگشائی والا دودمان نجیبه خاندان گوهر افزای
اورنگ پرده کشای چهره دانش و فرهنگ صدرنشین ایوان شهریاری جالک خرام پیشگاه سپهداری سپهسالار
سرگاه و ولایت و دلیری شهسوار جولانگاه شیر مردی و شیری جهانبانی کامگار کشور داد گستری فرمان آرای
دانش پروری فرزند چراغ خانی فرازنده [illegible] در خوشترین هنگامی که کوس نوروزی آوازه جهان افروزی
در گنبد نیلگون بلند ساخته و نیر اعظم عطیه بخش عالم یعنی آفتاب جهانتاب که سلطان جاریاتش ایام و [illegible]
عناصر و اجرام است سایه فرخی و فرخندگی بر تارک خسرو گل انداخته بود و باد بهاری روح نباتی در کالبد نوجوانان [illegible]
آب و گل رسیده و اجزا آثار پای نوسبزگان لشکر بهار را از گرد راه شست و شو داده پیرایه خوشدلی و خرمی [illegible]
دلگشائی و شادمانی شد بنیاد دوستی از سر بلندی گرفت و آئین یکتا دلی تازه از چندی یافت شمع دل افروز دوستی
و موسی [illegible] و یگانگی و نیک اندیشی که بجامه عنبرین نگارش یافته بود و بکلک گوهرین گذارش پذیرفته بود دل نشین گشت
و دیده آسمان پیوند که گنجینه راز خداوندی و آئینه چهره هوشمندی بینا است پوشیده و نخواهد ماند که این نیازمند درگاه بی نیاز در زمین
سال که از نیر دوستی آسمانی تخت کامرانی رسیده همیشه پیش دید دانش و بینش آن داشت که اینهمه جهانگیری
فرمان روائی و بیخ گداری و کشورگشائی برآنچه آوردن گیرودار شناسی و سر گردن [illegible] بار باشناسیت نه گرد آوردن
گنجهای زر و سیم و آراستن تخت و دیهیم و پاینگی ماندن در خواهشهای ناپایدار و سر فرو بردن در گریبان آرزوهای
ناستوار چنانچه همیشه با دوست و دشمن و خویش و بیگانه جز نیکی و نیکخواهی چیزی دیگر نبوده و همواره در آسودگی جهانیان
از خرد و بزرگ و مهربانی با مردم روزگار از نزدیک و دور کوشش نموده و خدا آگاه است که پاک ساختن چهار دانگ
اقلیم هند و هندوستان و خس و خاشاک رفتن از بوستان که از یک پهلو بدریای شور پیوسته است از سر خود خواهی خود کامی
نبوده و پیش نهاد آرزو جز نوازش خاکساران و گدازش ستمگاران نشده و از این است که هر جا که رو آورده کارهای دشوار
آسانی گشایش یافته و چهره آرزو از پرده امید بخوبی نمایش پذیرفته هر گاه شیوه فرخنده با دیگر بندگان خدا چنین باشد
با آن والا دودمان که از بزرگ باریافتگان درگاه خداوندی اند و با این معنی پیوند دوستی قدیم و خویشی نیز دارند
در میان بر هوشمندان خرد و بین هویدا است که یکی از پیشنهاد همت پسند است هر گاه این همه یکجا شده باشد پیدا است که [illegible]
در میان نخواهد بود و این یکدستی سرمایه آبادانی جهان و پیوند جهانیان خواهد شد و ایمائی که در وادی مواقع ارسال رسل و
رسائل مرقوم شده بود هر چند در نظر عقل در آن باب سخن مکرر ساختن ترجیح بر گردن داشت اغماض از آن وادی در رنگ
تطویل کلام در آن مقام نامالایم بنداشته باین قطعه که از اجله اکابر دین منقول است اکتفا نموده شد قطعه

قیل ان الاله ذو ولد ❊ قیل ان الرسول قد کهنا ❊ ما نجا الله و الرسول معا ❊ من لسان الوری فکیف انا

بحمد الله که از پرتو انکشاف صبح ایجاد و تکوین طلوع شعشعه نیر سلطنت سعادت قرین آن حضرت از مطلع نظام تو [illegible] دولت و دین
و مسالک مشهور عالمیان بوده و اطاعه موجب اسباب الدین تو او امان التقیا می ابواب سلطنت هایون و استقلال سلسله
مدار دولت روز افزون کمال رزین و آرسته ار [illegible] قاطع و سنحه ساطع است اقتدار تعالی که تاثرا در رعیا
خورشید [illegible] قدم و آرایش جوامع بیم سلاطین عدالت انتما که مسند نشینان ارائک عظمة اند و ابت [illegible]
علاوه و [illegible] برای حضرت صدیت اندوز مهاد امن و امان بوده و ارلوازم عبادات الهی و مراسم [illegible]
خیر خواهی جهت [illegible] تا بنده [illegible] دین و رشد و رشق و انتظام این ممالک و سعیه فسیحه که منحصر درین سلاطین نالیفه رو
بحکام برالا اقتدار بوده منفود و بعنایات ایزدی که شامل حال این نیاز مند درگاه الهی است از امر انجام
مهام این ممالک فراغ کلی دست داده و بحال که از زمان طلوع نیر اسلام الی هذه الایام حوادث فصول سلاطین
کشور کشا و لمعات سیوف خواقین فرمانفرما پیرامون آن نگردیده بود مساکن و مواطن اهل ایمان شده و کنایس
و معابد اهل کفر و خذلان مساجد جماعت و مشاعر عبادت ارباب انقیا دگردانید المنة لله تعالی و تقدس سبحانه که
دل بخواست انتظام و انتظام یافت و حسب المدعا سامان و سرانجام پذیرفت جمیع سرداران و گردنکشان ازحد شیو
و حریم حلقه اطاعت بگوش اعتقاد کشیده و مواجل عساکر نصرت ما ثر شدند و طوائف انام را با هم ارتباط و انقیاد تمام
و باین مصداق احسن کما احسن الله الیک همگی توجه بتمهید قواعد رافت و تاسیس مبانی منصفت و اشاعت انوار عاطفت
مبذول و مشتغله حدائق آمانی و آمال ایشان را از رشحات سحاب مکرمت و احسان و قطرات مطرات فضل و امتنان
تازه و سرسبز میداریم و پیش نهاد خاطر فیاض آن بوده است که چون ازین مهمات فراغ حاصل شود بمیدرقه عنایت الهی
و هدایت ازلی کفار فرنگ که در جزائر دریای شور در آمده سر بشور انگیزی بر آورده اند و دست تعدی بر زائران حرمین
شریفین زادهما الله شرفا دراز کرده و بعضی ابنیه گشته سنگ راه زائرین و تاجر شده اند خود بتوفیق ایزدی متوجه شده آن
راه را از خار و خس پاک سازد و لیکن چون شنیده میشود که بعضی از امرای عراق نسبت بوالی خود در مقام بی اخلاصی
شده از عروه وثقی حسن عقیدت که باعث ارتقای ایشان بمراتب علیه بوده عدول نموده بعضی سبب اغوا ایشان کرده اند
در خاطر حق شناس سیگذشت که یکی از فرزندان کامگار نامدار را که بارقه سعادت از ناصیه حال ایشان روشن و
لایح است و رشد از زائچه طالع اقبال ایشان هویدا و مبرهن است بدان جانب تعیین فرمائیم و تا خاطر از معاضدت آنها
جمع نشود بامری دیگر متوجه نشویم الحال که سلطان روم عهود و مواثیق جدید بدر خود باکان لم یکن انگاشته نظر
بر منفعت صوری والی عراق کرده بدفعات افواج فرستاده قطع نظر از آنکه از شاه راه سنت و جماعت انحراف ورزیده اند
بمحض انتساب بنبوت خاندان عنوت خود متوجه شده معاونت فرمائیم سیما که بتعارف اسلاف منظور باشد علی الخصوص
درین وقت که مسموع میشود که فرمان روای ایران کاردانان آن ملک را با تحف و هدایا بالتماس کمک و مدد روانه
کرده است بر همت عالی نهمت ما واجب و لازم است که عنان عزیمت بصوب عراق و خراسان منعطف شود و بخاطر
خیال میرسد که چون رابطه محبت و نسبت قرابت بآن سلطنت دستگاه از قدیم الایام هست و تجدید از فرستادن
مکتوب محبت اسلوب با مصحوب سیادت پناه میر قریش ضوابط مودت و قواعد اتحاد استحکام گرفته است در آن زمان
که حدود و خراسان مخیم سرادقات اقبال و مضرب خیام عز و جلال شود آن سلطنت پناه نیز از ولایت خود متوجه شده

تا آن مقصود شریف الزمانی درنیابد تا آن حضرت بمحض آنچه بی غرض علاقه و مطلع السعدین مجدد [illegible] گردد تا مشافهه سبب و وسالت [illegible]
و مقام اساس محبت و یگانگی مستحکم نرساند بعضی سخنان دل آویز و اسرار حقیقت آمیز که مخزون و مکنون خاطر است و شرح
حال اشناسی و حق پرستی که القدر مستعد اوست نا منت نشان علی الاطلاق در یافته است مذکور مجلس انس سازد و از نفحات [illegible]
[illegible] و لطایف و حقایق آگاهی که رخ خاطر آن انجمن دستگاه پرتو انداخته باشد نیز استماع نماید علاقه زندگانی و زینه [illegible]
صحبت شاخ انسانی بمواصلت احبام و رعایت تکلیف این سخنی در میان دو برگزیده خداوند و منظور کرده بارگاه [illegible]
متحقق شود و [illegible] استعدا بعضی باعث شمول فیض و عموم تفضل خواهد بود و در آن زمان که بعنایت الهی این آرزو بوقوع [illegible]
چون همت مصروف آن الهی و سرافرازندگان خدای بر تحصیل رضای حق تعالی است و استعمال تام و تسلط بر افراد [illegible]
جابران مرکوز خاطر حق جو آنست و امید که مطلب و مقصد ایشان نیز آن باشد که در سلکی که حق شناسی و طلبی [illegible]
آن دیگر است رضای خاطر او را لازم دانند و در مقام کمال یکجهتی بوده از صلاح او در نگذرد و الحال که نسبت یگانگی و
اتفاق بر عالمیان ظاهر و آشکار اشده است در باره امداد و کمک حاکم عراق و خراسان آنچه صلاح دیده اند و شما خواهید [illegible]
از آنکه مطلوب به عالم ظهور خواهد آمد و مصدر [illegible] که در باب قضیه فرزند شاهرخ میرزا رقم زده قلم محبت نگار شده و [illegible]
خاطر الطاف گزین افتاد و الحق که مشارالیه بواسطه خرد سالی و خود پسندی از بد مصاحبی مقتاد چندین امور ناملایم
گردید که هر کدام از آنها بانفراد و مستدعی آن بود که کار او به این حد برسد چه اول بواسطه اغوای بعضی که شیطان از
لوازم اطاعت و مراسم عبودیت بالبساری تساهل نمود تا بنای آن عظمت دستگاه چنانچه باید شناسی نکرد تا لشکر [illegible] بزرگوار
خود که چندین حقوق دینی و دنیوی بر ذمه او داشت آنچنان سلوک نمود که تشبیهی که نسبت با او واقع شد از قسم [illegible]
و الهام یزدانی بود الحال چون از خواب غفلت بیدار شد التجا بعروه [illegible] تعالی مانموده غیر از آنکه [illegible]
بجشیم امری دیگر محظور نمیگردد و مامول از مراسم مودت آن عظمت دستگاه نیز آنست که از زلات اقدام او اغماض [illegible]
و بجهه تشیید مبانی و استحکام قواعد مودت افاضت و حکمت پناه زبده مقربان هواخواه عمده محرمان کارآگاه حکیم همام که
مخلص راست گفتار و مرید درست کردار است و از ابتدای سلطنت ملازم بساط مقرب بوده و دوری او را بهیچ وجه تجویز
نکرده بودیم برسم رسالت فرستادیم چون در ملازمت ما او را آن نسبت متحقق است که مدعیات زبانی و اسطه [illegible]
میرساند اگر در مجلس شریف ایشان نیز همین اسلوب مرعی باشد گویا فیما بین مکالمه بی واسطه خواهد بود و بجهه پرسش واقعه
غفران پناه رضوان دستگاه اسکندر خان سیادت مآب نقابت انتساب صدر جهان را که از اعاظم سادات کبار
و اجله اتقیای این دیار است مقرر کرده بودیم و بواسطه بعضی امور در تغیر تراسخی افتاد در بنولا برفاقت مشارالیه
فرستادیم و آنچه از تحف و هدایا بتحویل عمدة الخواص محمد علی بموجب تفصیل علیحده ارسال یافت باید که [illegible]
گرامی نهاد و اتحاد عمل فرموده همواره از طرفین طریق ارسال رسل و اتحاف تحف مسلوک باشد و از فرمانه [illegible]
و فرستادن کبوتران پری پرواز و حبیب عشقباز طایر ذی بال شوق در انتعاش و اهتزاز آمده و [illegible] مشام [illegible]
و وداد نمود اگر چه توجه باین مشتی پرنده ها در نظر او سرسری از لعب و لهو مینماید لیکن در نظر ثانی چرخ و بازی یاد از
نسبت شوق و مناسبت ذوق ارباب وجد میدهد و موجب توجه بمبدا میشود و اگر نه حضرت واجب تعالی [illegible]
نما آگاه است که اشتغال صوری احیاناً بامثال این امور بر حال توجه بمبدا حقیقی بجز [illegible] و [illegible]

نقشهای خاطر حق اندیشی نمایند که همواره بارسال عرائض مخالف محبت و خلاف رسائل موجب تحریک سلسله …
… یعنی جهانی اختصاص نمایند آمده بدین حرف اختصاص تمام کرده شد و السلام و الاکرام و تعیین یافتن افواج قاهره
به تسخیر ملک کشمیر چون یوسف خان والی کشمیر بموجب کواکب اقبال روی بخدمت درگاه سپهر مثال
نهاده و یعقوب بجای پدر بمسند حکومت نشست و ارکان عهد و جهان که بجدین شده …
بورهم شکست و بجود رای … اعدای بروزگار … ابواب ظلم … بر جهه احوال رعایا و زیردستان گشوده
و … انبا و اسمعیل مخالف ساخته بترویج مذهب اثنا عشری و تشنیع اهل سنت و جماعت همت بست اگرچه سپاهیان
آن ملک اکثر شیعه اند اما سوداگران و رعیت و اهل حرفه تمام از اهل سنت و جماعت اند و پیوسته این فرقه باهم
منازعت و مخاصمت داشته و نهایت تعصب و خشونت با یکدیگر ظاهر میسازند چون یعقوب علانیه آن جانب
گرفت و جمعی از شیعیان فراهم آورده در آزار این طایفه کوشید رعایا و زیردستان روی دل از وی گردانیدند
و خاطرها متنفر گشت و شورش غریب در آن ملک افتاد و شمس چک که بهوای سلطنت از وی جدا شده و اعلام فتنه و آشوب
مرتفع ساخت جمعی بسیار گرد او فراهم آمدند و از جانبین افواج آراسته روی بعرصه مبارزت نهادند و …
عساکر اقبال بلندی گرفت و یعقوب صلاح وقت در آشتی دانسته صورت کار مزاج را با شمس چک …
مدتی او را غافل یافته لشکر بر سر او کشید و بحسب تقدیر شمس چک دستگیر گردید و چون عساکر اقبال از آب چناب
عبور نمود و نوشتهای اعیان کشمیر متواتر رسید و اولیای دولت افواج ترتیب داده با عزم درست و همت عقده گشا
کوچ بر کوچ متوجه مقصد شدند و چون بکرلوه بهنبر رسیدند سلیم زمیندار آنجا از بیدولتی خود را بکناری کشید قاسم خان
… پسر او را دلداده بجای او نصب کرد و بعد از روزی چند سلیم نیز آمده و بهرام نایک و اسمعیل نایک …
کشمیر که از قدیم بند و بست راه بعهده آنها متعلق است خود را بقاسم خان رسانیده نوید فتح و فیروزی بلند آوازه ساختند
و حقیقت کشمیر عنان وانمودند که یعقوب از کشمیر برآمده بشعاب جبال و پیچولهای دشوار پناه برده اعیان کشمیر
منتظر وصول عساکر اقبال اند و از بیجاره و … کنزل و دیگر … اگرچه این نزدیک تر است اما راه
کنزل بیشتر است و محافظه هر دو راه نمائیم بهر طرف که صلاح باشد راه بری کنیم بعد از گفت و شنود راه کنزل قرار یافت
و چون از صعوبت راه و دشوارگذاری آن … لشکر فیروزی اثر بسرعت قطع مسافت نمی یارست نمود شیخ یعقوب …
توابع با … و سلیم را با جمعی از بند و قیچیان پیشتر فرستادند که نوید دولت خاقان ممالک ستان بگوش منتظران
رسانیده شهر را از آسیب تطلم و بیداد اوباشان محافظت نمایند چون عساکر منصوره بکرلوه کنزل رسیدند برف و باران
و تگرگ فرو ریخت و غریب شورشی برخاست و در اینجا کوه … که تا لب … نامند و نزدیک آن سه دیوار …
بطرح چهار برج وار … و حکما … ساخته اند که هر گاه لشکر بدانجا رسد از آواز کوس و کرنا
و غوغای مردم برف و باران عظیم فرو بارد مجملا مردم از شدت سرما و صعوبت راه محنت بسیار کشیدند و چاروای بسیار
ضایع شدند در این وقت جمعی از بند و قیچیان که با جمعی توابع پیشتر شتافته بودند زخمی برگشتند و چنان نمودند که محمد بود و
دلاور خان و بهادر خان با جمعی از کشمیریان سر راه … گرفته بجنگ پیش آمدند شیخ یعقوب دو زخم کاری
رسید و بیگی دوازده زخم … دیگر کشته شدند و از شورش برف و باران آن سنگ تفرقه در جمعیت کشمیریان

بنابر آن شیخ یعقوب را که از گرفتاریان او دستگیر ساخته بود به دهشت در آمده اسپ سوار کشمیریان گرفته نزد شمس چک بردند و او در مجلس
بجا آورده بشهر فرستاد که بمحافظت احوال او نماید و مگلا ازین ماجرا آگه چون یعقوب را گرفتند شمس چک بجهت و استکبار او و
وبزرگ مدار او حسن ... نموده بخود در آلی و نباه کارسے افتاد و احیای ... بر شمس چک و ... ابدال چک و ... رنگ خان
و ... خان و فتح خان و حسین خان و بهادر خان و دلاور خان که از تربیت کردهای او بودند با جمع کثیر بشهر سرینگر رفته
کریوه را استحکام بخشیده و خود در شهر ... آورده سپاهی و سامان اسباب ... بر داشت ... پیش آمده و راه مداخل
و مخارج را مضبوط ساختند درین وقت حسن پسر حیدر چک که به آرزوی حکومت کشمیر در سلک دولتخواهان انتظام و فرصت
بیرآمدن حیدر ... نشسته ... انتظار نشسته بود آگهی یافته از ان مرحوم را الغریب ... با خویشتن ... ساختند و
قرار داوند که اگر حیدر چک با ما عهد کند او را بسرداری بر داشته همه یکدل و یکجهت همراهی اختیار کنیم و خطبه بنام حضرت جهانبانی
خوانده و عساکر منصوره را بملامت و پیشکش برگردانیم چون یعقوب بقصد جنگ از شهر برآمده بهیره پور رسید از خبر شورش
کشمیریان خود فرار داده ایشان سراسیمه و متلاشی گردیده بودن خود را در ان میان صلاح ندیده چاره کار منحصر در ان
دانست که شمس چک را که مدعی سلطنت است با محبت از قید برآورده مطلق العنان سازد تا آنها با یکدیگر در جنگ
و خود بجانب کشتوار رفته روزے چند از آسیب حوادث سلامت ماند و به این عزیمت راه کشتوار پیش گرفت و در
اثنای راه اظهار اخلاص ساخت و چون نوشته حسن چک و کشمیریان بحیدر چک رسید در جواب نوشت که امرای بادشاهی
مرا چشم بندنگاه میداشتند و آمدن من از محالات است کشمیریان از جانب او نا امید شده حسن پسر او را به ایالت برگرفتند
و در بهیره پور بجمع سپاه و ترتیب لوازم جنگ پرداختند درین اثنا شمس چک از قید یعقوب نجات یافته به آن جماعه پیوست
و کشمیریان دست از حسن چک باز داشته شمس چک را بحکومت بر داشتند و بمقتضای نخوت و خودی باستقبال عساکر اقبال روان ساختند و آنها
با شیخ یعقوب و ... جنگ کرده غالب آمدند بدستوری که سابق ذکر یافته کوتاهی سخن چون کریوه اکرم بال معسکر اقبال گردید
خبر حادثه ... و شیخ یعقوب رسید بعضی از کوته همتان بران شدند که عطف عنان باید نمود و جمعی صلاح در ان دیدند
که همین جا توقف فرموده حرف صلح درمیان آورند قاسم خان با چندے از قوی همتان ناموس دوست عزیمت رفتن
پیش نهاد غیرت ساخته به لدهی مردم پرداخت متعاقب این حال وکلای شمس چک آمده در عجز و ملامت زدند که بدستور
سابق ارکان صلح استحکام یابد و قاسم خان راضی نشد و از افسون کشمیریان دامن عزیمت غبار آلود تفرقه نساخت و آنها را
ناکام باز گردانیده بعزمے درست و همت عقده کشا افواج ترتیب داده از کریوه هستی و پنج گذشت و کشمیریان نیز عساکر
نکبت مآثر آراسته در برابر آمدند و بین الفریقین جنگ سخت در پیوست و مخالفان از فراز کوه با هجوم آورده به تیر و سنگ و
بندوق جمع کثیر را ... ساختند و از شدت غنیم و تنگی جا بهادران فوج هراول عنان تافته بجا انفار پیوستند و قاسم خان از
مشاهده این حال بر آشفته خود قدم همت پیش نهاد و میر عبد الرزاق و مشهورے شریف سرهندی و جلال الدین مسعود و خنجر بیگ
و حاجی محمد تبریزی و میر شاه محمد را پیشتر فرستاد محمد چک که از دلاوران کشمیر بود مردانه تاخت و لالا کهانام راجپوت ... بدفعه
ازشان رفت و سرحد با هم در آویخته از بالاسے کوتل بزیر افتادند و غریو از نظارگیان برآمد درینوقت ظفر خان که عمده لشکر
مخالف و سردار فوج ... بود به تیر بندوق بر خاک افتاد و آن فوج ویران شده روی باز پس کرده هنوز کار بدیگر افواج
نرسیده بود که اقبال روزافزون بجلوه گری در آمد و سر رشته انتظام مخالفان از هم گسیخت و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم

علم اوباهای دولت و زبیده کشمیریان خاک هزیمت بر فرق همت خود ریخته سراسیمه روی بوادی فرار نهادند و بعد ازان چون سر
بدان کتل گذاشته شوده بران طرف کوتل منزل گزیدند قاسم خان خود بجهت احتیاط بر فراز کوتل توقف نموده روز دیگر
یادگار حسین و حاجی محمد شیرازی و سلیم را با چندی پیشتر بسرینگر که دار الملک کشمیر است فرستاد که خطبه بنام نامی القاب
گرامی خاقان گیتی ستان رونق بخشیده اهل شهر را از آسیب دست انداز اوباشان محافظت نمایند و جمعه سوم آبان
ماه الهی قاسم خان با دیگر امرا بشهر در آمده ابواب معدلت بر روی شهریان آن دیار مفتوح ساخت و اکنون مجملی از حکایات
یعقوب و شبخون آوردن او نگاشته کلک بیان میگردد چون عساکر منصور بدار الملک کشمیر در آمد بسیاری از اوباشان که
رفیق بودن شهر شناختند نزد یعقوب رفته او را از کشتوار بیرون آوردند و جمعی در کوه کهنه گرد وی هیچ براه اسلام
سمعیه ان شد و قاسم خان فوجی بسرداری شیخ دولت بمقابل او فرستاد و آن بد سرشت قدرت جنگ صف در خود ندیده
بقصد شبخون بپرداخت بعضی از ارباب فساد و دیاران راه دانسته که جمعی از پیاده ها را در برابر این فوج گذاشته خود با طائفه
مردم بر سر قاسم خان و دیگر امرا که در شهر غافل نشسته اند شبخون باید برد و بدین عزیمت باطل در اول شب که سیاه حرارتی باطن
مخالفان بود بشهر پیوست و غریب شورشی پدید آمد و قاسم خان با دیگر بهادران رزم جوی قدم همت بر جاده استقامت
کارنامه شجاعت و شهر ظاهر ساخت و چون کشمیریان از اطراف هجوم آوردند هر کس هر جا که بود بمدافعه غنیم خود پرداخت میر عبدالرزاق
معموری و جمعی از کمانداران و در زد و خورد بودند و میرزا علی اکبر شاهی با چندی جاهای دیگر پای شور افشرده ترددات شایسته
نمود ایوب بیگ و صالح بیگ و سوزن بیگ با دیگر احدیان خوبها استاده و بسیاری از ارباب فساد را به تیغ بیدریغ بر خاک
هلاک انداختند صالح بیگ که از یکهای بادشاهی جوان نامی بود دران آشوبگاه شربت خوشگوار شهادت چشید چون در
محمد خان پسر فتح خان با جمعی دمامه نواخته ازان طرف آب آمد و از طرف دیگر خنجری و سادات اسکو نقاره زده رسیدند
و کشمیریان در شهر آتش انداخته بودند و در پرتو شعاع آن بسیاری از غنیم هدف تیر بلا گردیدند و آخرهای شب بفروغ اقبال خاقان گیتی
ستوده خصال کوکب فتح و فیروزی طلوع کرده مخالفان سیاه باطن با دل پریش روی ادبار بوادی فرار نهادند و در آغاز
دمیدن صبح میرزا علی اکبر شاهی و گوجر خان و محمد خان با جمعی بتعاقب شتافته بسیاری از کشمیریان را بقتل رسانیدند
و آن بد سرشت بحال زشت نیم جانی بدر برد و بعد ازانکه کشمیریان که سرشت آنها بفتنه و فساد مجبول است او را از شعاب
جبال بعهد و پیمان طلبیده داشته غبار شور و شورش برانگیختند قاسم خان خواست که خود در شهر بوده جمعی را بمدافعه او تعیین نماید
چون مردم از محنت دایمی و افراط سرما به تنگ آمده بودند هیچکس گشاده پیشانی تعهد این خدمت نمود لاجرم فتح خان را
با جمعی بمحافظت شهر گذاشته خود متوجه باستیصال او شده و در راه شنید که یعقوب بقصد شبخون روانه شهر است ناگزیر
بر جناح استعجال عطف عنان نموده میرزا علی بیگ را با فوجی بدانجانب فرستاد و در پیچ گره شهر خبر تحقیق رسید که او در
کوه آنکه چهار کروهی مسافت بکمین فتنه نشسته روز دیگر بدان صوب شتافت و قراولان با یکدیگر در آویخته غالب آمدند و
آن بخت برگشته یارای جنگ صف در خود نیافته شبخون آورد و بتایید آسمانی در هنگامه کشمیریان آتش افتاد و قحیان
لشکر منصور آنها را نشانه تیر بلا ساختند و بدین شکست سنگ تفرقه در هنگامه باطل ستیزان افتاد و یوسف کشمیری که خطاب
خانخانانی داشت و محمد بت با اکثری از اعیان جدا شدند و یعقوب با معدودی بجانب کشتوار رخت ادبار کشید و تا
بوساطت میرزا علی و خنجری آمده قاسم خان را دیدند و به رفاقت خنجری روی امید بدرگاه سلیمان جاه نهادند و بنواز

بمراد دلی یافته از حوادث روزگار مصئون و مامون گردیدند ذکر بعضی از سوانح بطریق اجمال درین سال که نوروز
نیم کشمیر مسرت افزای خاطر قدسی مظاهر بود میرزا جانی حاکم تته سید جلال را که از اعیان آن ملک بود برسم رسالت بدرگاه سپهر
اشتباه فرستاده بوسیله عرض اخلاص و پیشکشهای لایق خود را بدرگاه عالم پناه آخرین گردانید بنیازمندی او پایه قبول یافت
و هم درین تاریخ راجه باسو که از زمینداران معتبر کوهستان پنجاب است برفاقت راجه تودرمل سعادت آستانبوس دریافت
پیش ازین همواره لوازم اطاعت و فرمان پذیری بجای آورده و چون رایات اقبال سایه معدلت بحدود پنجاب انداخت
کوتاه اندیشی و توهمات بیجا در مقام ضلالت و جهالت افتاده و سر رشته خدمت از دست داده بود حسن بیگ شیخ عمری
رسانیده شود که و قرب دو لک و قرا بیگ ترکمان و ... بتنبیه و تادیب او رخصت یافته و راجه تودرمل کفیل
از شفقت که اگر پیش از رسیدن افواج قاهره متوجه درگاه گردد هر آینه استشفاع جرایم او نموده خواهد شد و چون جنود
فیروزی به قصبه پتهان رسید باسو از کوهستان برآمده متوجه درگاه شد برافقت امرا سعادت زمین بوس دریافت و از
سوانح تعیین فرمودن زین خان کوکلتاش به تنبیه و تادیب افغانان تاریکی چون بعرض رسید که اقوام مهمند و غوریه
خیل که قریب ده هزار خانه در پشاور توطن دارند بجلاله تاریکی از ملاحظه که زیر دست اند گرویده اند و آن سعید ابیره شهید
بوده اند ابواب فتنه و فساد مفتوح و راه مداخل و مخارج مسدود ساخته اند و سید حامد بخاری که جاگیردار آنجا بود
با اندک مایه مردم بدفع آنها شتافته و سعی تو زک جنگ کرده خود با چهل کس از خویش و پیوند بقتل رسید لاجرم بخشی الملکی
شیخ بخاری و شاه قلیخان محرم و تاش بیگ خان و دیگر منصبداران بسرداری زین خان تعیین شدند و فرمان
جهان مطاع شرف ارتفاع یافت که مادهو سنگه با مردم راجه بهگونت داس خود را به آن حدود رساند و اگر حاجت افتد
راجه مانسنگه با مردم کابل بکمک شتابد و در خلال این حال میرزا سلیمان از بدخشان بکابل آمد و راجه مانسنگه خواجه شمس الدین
خوافی را بحراست کابل گذاشته خود بدرقه میرزا شد و چون به پیشاور رسید بیماری صعب او را دست داد و دو ماه در آن
حدود توقف نمود و افغانان از کشتن سید حامد و توقف راجه مان سنگه مغرور گشته سر بشورش و فساد برداشتند و از شاه
به تیراه رفته کوتل خیبر را سنگ چین ساختند و راه آمد شد مسدود گردید و مدت یکماه و نیم راجه بر بستر ضعف افتاده بود
و چون صحت کامل یافت استیصال آن گروه انبوه پیش نهاد همت ساخته شریف آسطی و جالش بهادر و اتالیق و
خواجگی محمد حسین و خانصی خان قزوینی و مهیت سنگه پسر خود را در خدمت میرزا گذاشت و تخته بیگ محمد قلی و مبارک خان
لوحانی و توزم کوکه و موسی بیگ ذوالقدر و جگت سنگه پسر کلان خود را همراه گرفته از راه تاراه متوجه تیراه شد و درین وقت
سکت سنگه پسر راجه مان سنگه در بار و زین الدین علی که عزیمت کابل داشتند بکرام رسیده بودند و با جمیع
با مردم راجه بهگونت داس تا اتک آمده بودند راجه از پیش بلاغ شبگیر کرده صبحدم بکوتل چهار چوبه پیوست و چون در آن
کریوه برف بسیار بود و راه صعوبت تمام داشت بسختی و دشواری گذشتند و روز دیگر محمد قلی با جمعی از جوانان کار طلب
الوس آفریدی را تاخت و غنیمت فراوان بدست افتاد و از آنجا بر سر طائفه غوریه خیل رفتند و آنها بعجز و زاری پیش
آمده از آسیب تاخت و تاراج محفوظ ماندند و چون لشکر بتنگناهای کوه رسید جلاله با گروه انبوه از عقب به اجمال و قتال
دست انداز نمود و تخته بیگ که هنداول بود ترددات شایسته ظاهر ساخت و راجه خبر یافته عنان باز کشید و جگت سنگه
را بکمک فوج هنداول فرستاده راه علی مسجد پیش گرفت و افغانان باز از اطراف هجوم آوردند و جنگ سخت در پیوست

در راه مجدد سے تنگ بود که دو سوار جلو هم نتوانند گذشت و افغانان بر فراز کوهها بر آمده تیر و سنگ ریختن گرفتند و بسیاری
از پس را نده می آمدند و مجاهدان جان فشان از همه جانب در زد و خورد بودند درین وقت امرک سیدانی پیش آمده بود چه جلو
کشیده محمد سلطان و تو هم گرکه با جمعی از جوانان جهد مجنگ در نهاده و مجاهدان هر یکه تیر و سنگ کار نامه شجاعت و علامت شمشیر
ساخته افغانان را منهزم گردانیدند و بسیاری از ایشان علف تیغ خونریز شدند چون شام شد عساکر فیروزی آثار در آن کوه
منزل گزیدند و علالیه یاسے از شب گذشته در آن نزدیکی فرود آمد و روز دیگر با همه سنگ با سپاه نصرت پناه نزد پیوست
و متعاقب او زین خان کوکلتاش با افواج منصوره رسیده و تا رنگیان سپاه دو دن بر روز ناکامی افتادند میرزا سلیمان بدخشی
او لیاسے دولت از راه کرمه نیکم آمده در آنجا حکمت سنگر و محمد قلی بیگ مان سنگه در بار سے و هلال آقا بیگ همراه شده
به درگاه سلاطین پناه رسانیدند آمدن میرزا سلیمان به درگاه خاقان کثیر الاحسان چون اوزبکان بدخشان را بتصرف
در آوردند و میرزا شاهرخ روی امید به درگاه والا نهاد میرزا سلیمان روزے چند در لمغانات کابل بسر برد و باز از میرزا حکیم
کمک گرفته بکوهستان بدخشان در آمد و یکچند در آن محکمها پا بی شور افشرده جمعی از بدخشیان فراهم آورده بقصد جنگ
بیرون آمد دلاوریها در رزمها نمایان کرده و عظیم را زبون ساخت و عبد المومن سلطان خبر یافته از بلخ به بدخشان شتافت
در جنگ صعب در پیوست و میرزا سلیمان دو بار لشکر خود را برداشت و نزدیک بود که فتح کند درین وقت قورچی بیگ
حق ناشناس که از او زبکان در آمده بود جمعی را از راه دیگر سر کرده آورده میرزا را پا سے همت از جا رفت و ناکام بجانب
کابل روی هزیمت نهاده و در آب باران به تخجبار بیگ پیوست و از آنجا بکابل آمد و راجه مان سنگه لوازم مردمی و مهمانداری
بجا می آورده روانه درگاه ساخت و چون بحوالی دار السلطنة لاهور رسید خاقان قدردان شاهزاده مراد را باستقبال
فرستاد و راجه تودرمل و شاهم خان جلایر و حکیم ابو الفتح و شیخ ابو الفضل و آصف خان و خداوند خان را بهمراهی شاهزاده رخصت
فرمودند و میرزا با عزاز و احترام سعادت ملازمت دریافت و آن حضرت پاس قدر و منزلت میرزا داشته رسوم مردمی
و مهمان نوازی بجا می آوردند

آغاز سال سی و دوم الهی از مبداء جلوس اشرف

روز یکشنبه
یازدهم ربیع الثانی سنه نهصد و نود و پنج بلارک سیرای آرای افلاک به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افگند و سال سی و دوم
از مبداء جلوس خاقان ممالک ستان بفیروزی و نشاط آغاز شد تا روز شرف هر روز یکی از امرای عظام بزم خسروانه
آراسته از نفایس روزگار و نوادر هر دیار بر سم نثار و پیشکش گذرانیدند و خاقان وافر الاحسان در ازدیاد مناصب
مراتب مخلصان شایسته خدمت توجه فرمود و درین جشن عالی خانخانان سپه سالار و عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی
از گجرات آمده بسجود درگاه فلک اساس جبین اخلاص نورانی ساختند و میرزا یوسف خان نیز از بهار آمده سعادت
زمین بوس دریافت و در خلال این حال زین خان کوکلتاش با یالت کابل فرق عزت برافراخت و حکم شد که او از تیراه
به کابل شتابد و راجه مان سنگه از کابل به تیراه رفته ضبط آن حدود نماید و در عنفوان آن سال همایون شاهزاده مراد
را بصبیه خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش عقد ازدواج بستند و بجهت سرافرازی خان اعظم و بزرگ داشت این نسبت
در دولتخانه حضرت مریم مکانی بزم عروسی منعقد شد و خاقان مسعود خصال به آن مشکوی دولت و اقبال تشریف
برده داد نشاط بخشش دادند چون درین ولا معروض بارگاه معدلت گردید که افغانان قطاع الطریق بقوافل و مترددین راه
کابل آسیب و مزاحمت میرسانند شاهزاده حکم شد که از حدود کابل تا ساحل نیلاب قلعها اساس نهاده تهانها نشستند

برزده آمده و در سر تپهٔ شبیه یکی از سرداران با جمعیت تیگ تعیین نمایند که قافله را از معاودت و مسافت خویش بهبود رفوع شده نگذارند
و از این مشاغل ابواب امنیت و رفاهیت جمیع مهمات شان را و احشمت گشاده و خار ظلم و بیداد از آن راه برکنده شد
از سوانح اقبال فرستادن عساکر منصوره به استیصال جلاله و افغانان تاریکی چون ابنای جلال رشید که را جمعی از سنگر
در جبرو ثقف نموده تا حال که هستان در نهایت بر هستیابی که یا و همراه است با این دو کار عظیم که هم محافظت ولایت
کابل نمایند هم کوهستان در آمده لشکر افغانان تاریکی همت گمارد و قانتگیند لاجرم عبد المطلب خان با جنود فیروزی
بدان صوب رخصت یافت و بیگ نورین خان و شیر بیه خان و سلیم خان و محمد حسین شیخ و علی محمد الف و احمد بیگ
کابلی و شادمان بیگ خان و محمد قلی بیگ افشار و مظفر کوکه و شادی بیگ اوزبک پسر لطف بیگ حاکم بلخ و جمعی از بهادر حسن علی
عرب و بسیاری از بهادران عرصه شجاعت بکمک او نامزد شدند و چون ساحل دریای نیلاب پیوستند زنگی خان و
دیگر افغانان اولوس نیازی به اولیای دولت در آمدند و آب سند را در گذر چوپاره گذشته بیورت غنی خیل رسیدند
و مستعملان آن گروه آمده دیدند و در همان چند روز جمال خان بار دیگر از منصبداران جدا شده در زمره دولتخواهان داخل
گشت و از راه ورود سند لشکر را سر گروه به بنیره در آورد و محصولات افغانان که بقدر نزدیک رسیده بود به دستور محصولات
شد و چون از دره سند گذشتند در وقت نصف النهار که اردو بمنزل فرود می آمد جلاله از کمین برآمده تاخت شیر خان
و بیگ نورین خان و سلیم خان که هنگام اول بودند ترددات شایسته ظاهر ساختند و محمد قلی بیگ افشار و حسن علی عرب خود را
بکمک رسانیده غنیم را منهزم گردانیدند و افغانان طاغیه سراسیمه رو بگریز نهادند و از راه دیگر باز خود را برابر و زده علی محمد
الف و احمد بیگ و شادی بیگ ابوسعید و دیگر بهادران رزم دوست بمدافعه غنیم پای همت افشرده بسیاری از
مخالفان را علف تیغ بیدریغ ساختند و بقیة السیف بهزار جان کندن خود را بشعاب جبال افگندند عساکر اقبال
بتعاقب اهل زوال شتافته بنگاه جلاله را تاختند و خانمان او را آتش زدند و اکثری از ملکان آفریدی و اورکزئی
که بجلاله پیوسته بودند طناب در گردن انداخته آمده دیدند و لشکر فیروزی اثر سالماً و غانماً به بنگش مراجعت نمودند
و بعد از آن ایام سودای بر دماغ مطلب خان غالب آمده مزاجش از منهج استقامت انحراف نمود و اعیان لشکر
او را بدرگاه خلائق پناه فرستادند و هم درین ایام میرزا یوسف خان به ایالت فرق عزت برافراخت و چون هوا باز رو
باعتدال آورد و یعقوب شوره پشت بالخواهی کشمیریان فتنه سرشت از کوهستان برآمده در حوالی شهر اعلام شورش
و تشویر مرتفع ساخت و هر چند قاسم خان فوجها بمدافعه او فرستاد و کاری از پیش نرفت تا گریزد در روی همت بدان سو
نهاد و چون آن سیاه بخت شهر را از حاکم خالی دید از راههای ناشعارف و پیغولهای سخت بجانب شهر شتافت و از این
خبر یافته بسرعت هر چه تمام خود را بشهر رسانیدند و از آمدن کمک کشمیریان نتوانستند دست تطاول بر شهر دراز ساخت
لیکن در سه کروهی شهر بکمین فرصت نشستند و پیوسته بین الفریقین زد و خورد و پیغله و اکثر بهادران لشکر منصور
غالب می آمدند با آنکه یک نوبه سید عبد الله خان جمعی را سر گروه تاخت و بحسب القدر چشم زخم عیب سید میرزا علی
در راه اخلاص جان نثار شد و بهر یکی زنگ خویش رای رالیسنگه با اهل جوان از راجپوتان خانه جوهر دانه پای همت افشرده و
شمشیرهای نمایان زده خود با اکثری از همراهان نقد حیات سپردند و دیگر قاسم خان بشورش در آمده خود بعد چند
مبارزت شتافت و کشمیریان تاب مقاومت نیاورده راه انهزام پیش گرفتند و یعقوب خاک ادبار بر فرق روزگار خود

بیجانب کمراج رفت و بعد از چند روز یعقوب و شمس چک باهم عهد و پیمان نموده ساخته هنگامه شورش و فساد گرم ساختند و
در ملک فتنه و آشوب افزودند و سپهسالار بر طالع شیان نهاده با معدودی از لشکر یعقوب بکوه سلیمان رفت ازان راه بر شیده و شمس چک
به اندرکول قرار گرفت قاسم خان تخت بر افتاد یعقوب که بهمت تب نوبتی بهر سرا و فرستاده و چون دانست کاری از پیش نمی رود و خیانچه
باید کاری از پیش نمی برد و تعیر از عقب شتافت و مغلان جنگ سخت کرده و فتح نیکی که عهده ملک شکر عظیم بود و تفصیل رسید
پیروی اقبال رو از رو ان فتح شده یعقوب سرگشته با برادر شمس چک رفت و با یکدیگر اتفاق نموده بحوالی شهر آمده
محکمه و را مضبوط ساخته همواره ابطریق قزاقی ترکتاز آغاز کرده و تا طلوع صبح تاخته و بر جنگ و طرف دیگر که گذر انب نه
قاسم خان بدرگاه معلی عرضه داشت فرستاده استمداد کمک ظاهری و باطنی نمود خاقان روشن ضمیر میرزا یوسف خان را
که به ایالت کشمیر علیه مرتبه گردانیده با جگناتهه و حسن بیگ شیخ عمری و قرا بیگ و محمد بیگ و بابا خلیل و دیگر امرای بسیاری
از جوانان کارطلب مردان صوب رخصت فرموده حکم شد که چون خاطر فتنه کشمیر بر کنده شود و میرزا یوسف خان خود را جمع
سازد قاسم خان را بدرگاه والا فرستند کشمیریان از هیبت سطوت افواج قاهره بی دست و پا شده و لغزش
گرفته یعقوب بجانب کشتوار آواره گردید و شمس چک بکوهستان کمراج و میرزا یوسف خان بدار الملک کشمیر در آمده
قاسم خان را روانه درگاه ساخت و بعد از یکچندی مبارک خان و جلال خان و سید دولت را با فوجی بر سر شمس چک
فرستاده و آن سیاه بخت شبخون آورده و غنیمت فراوان بدست او افتاد و هنگام سفیده صبح بهادران لشکر منصور بکاوشی
نموده نمودار او رسانیدند و شلاقی بکار بردند که دیگر کمر نشست و بتوسط سید بهاء الدین قول گرفته میرزا یوسف خان را آمده
دید و میرزا یوسف خان او را مصحوب سید بهاء الدین بدرگاه خلایق پناه فرستاده استشفاع جرائم او نمود و درین تاریخ
مسعود و زمان محمود حق جل و علا شاهزاده ولی عهد فرازنده تخت دیهیم شاه سلیم را از صبیه راجه بهگونت داس گرامی فرزندی
کرامت فرموده خاقان والاگهر نام آن خجسته اختر سلطان خسرو نهاده امید که قدوم مبارکش بر پدر بزرگوار و جد جهاندار فرخنده
و همایون باد بر افراختن پایه سعید خان بحکومت بنگاله و دیگر سوانح اقبال چون بعرض عالی
رسید که وزیر خان حاکم بنگاله بمرض طبیعی رحلت نمود سعید خان که حکومت بهار داشت به ایالت بنگاله اختصاص یافت
و راجه مان سنگه را از بنگاله طلب فرموده بجاگیر بهار سرافراز ساختند و پاینده خان مغول در صوبه بهار بود بجاگیر داری
گهوره گهات خلعت امتیاز پوشید و یوسف خان والی کشمیر را از حبس برآورده در بهار بجاگیر مرحمت فرمودند حکم شد
که میر مراد سزاولی نموده راجه مان سنگه را به بهار رساند و سعید خان را به بنگاله برد و فرزندان وزیر خان را با حشم و طفیل
و خدم بدرگاه آورد پیش از رسیدن میر مراد صالح پسر وزیر خان از تنگ ظرفی بجمعیت پدر مغرور شده اراده سلوک
فساد بخاطر حق ناشناس رسانیده بود لیکن چون میر مراد بان حدود پیوست نتوانست اراده باطل خود را ظاهر ساخت
و سپاه وزیر خان را با اسباب حشمت و امارت همراه گرفته کام ناکام برآفقت میر متوجه درگاه شد همگی عقیده شتر گربه
در یکجا راه هر جا و هرگاه قابو یابد اعلام فتنه و آشوب مرتفع سازد و میر لفتش این خواهش از خطوط پیشانی او خوانده
هر قصبه و بلده که میرسید جاگیر دار آنجا را از حقیقت کار آگاه ساخته تمهاونت او میگذرانید چون بجونپور رسیده پسر
راجه تودرمل همراهی نمود میر از بیم بد اندیشی او دور و دور میگشت خواجه خلیل که وکیل وزیر خان بود از وجدا
شده با جمعی بمیر پیوست و آن بد سرشت در خرج کردن خزینه پدر و فراهم آوردن سپاهی سعی داشت و توجه بهار

کرده شتافت و در موضع نخچو رشتبه باخوب ازاو جا شش بر سردار آنجا شتافت میر پیشتر ظفر یافته قلعه تعمیر را استحکام
داده دیگر دفعه آمده بمحاصره شود و درا بهار اسعد و ساخته آن قصبه را تاراج فرمود و نزدیک بآن شد که قلعه را مفتوح سازد
لشکر اجاگیرداران آن حدود اطلاع یافته روی همت بمدافعه او نهادند کسیر راجه بیرراجه جیو بر روانه شد و در اثنای
رسیدن لشکر بسیار بی کار جاگیرداران اطراف و لوسے فراهم آمدند و مردم که برگرد او بودند متفرق شده راه سلامت پیش
گرفتند و دوستخواهان بجوم آورده او را شبیه ساخته بمیرزاده پسر زنده میر او را بدرگاه آورده بزندان مکافات محبوس
گردانید و در سواد افغانان کنیز راه که زاه مین الله بارد کابل بوریت داشت بسعی و قدسے آستان جبهه سعادت نورانی
ساخت و خاقان والا زار الاحسان پایه قدر او را بحکومت غزنین برافراخت از سوانح تعیین فرمودن زین خان
کوکلتاش بتنبیه سواد و بجور چون کار بر جلاله تنگ شد از تیراه خود را بکوهستان یوسف زئی انداخت فرمان جهان مطاع
شرف ارتفاع یافت که خواجه شمس الدین راه راست کابل گذاشته خود با امرا از آن صوب متوجه سواد و بجور شود
و در این هنگام مطلع نظر خاقان ستوده خصال آنکه بیامن اقبال روزافزون شاید از خجالت گذشته برآید صادق خان
از درگاه رخصت یافت که در دشت سواد تهانه سازد و اسماعیل قلی خان را حکم شد که در اشتغر تهانه کند و چگانه زا نیز
بکمک آن لشکر تعیین فرمودند و زین خان روی همت بآن خدمت نهاده نخست بر سر راه بجور و اشتغر و تیراه قلعه
ساخته غله فراوان فراهم آورده خاطر از آن کار پرداخته بکوهستان شتافت و افغانان کریوها را استحکام داده بجنگ
پیش آمدند و بهادران نصرت قرین کارنامه شجاعت ظاهر ساخته بسیاری را بتیغ همت از هم گذرانیدند و جمعی
آمده دیدند نزدیک بآن رسید که جلاله دستگیر گردد و در این وقت اسماعیل قلی خان که سردار لشکر دشت بود و از آمدن
صادق خان آزرده شده تهانه اشتغر برفت و بحکم متوجه درگاه شد و جلاله فرصت یافته از آن راه خود را
به تیراه انداخت و اسماعیل قلی خان ازین جهت مورد عتاب و خطاب گردید و آصف خان بجای او رخصت
یافت و از وقایع این ایام بیاسا رسیدن میرزا فولاد برلاس است بهمین عدالت خاقان والاحشمت و تفصیل
این اجمال آنکه ملا احمد تتوی که بتحصیل علوم رسمیه و عقاید مذهب امامیه از مفردان روزگار بود و سخت متعصب
بی‌ملیت و بخلاف مجتهدان شیعه اصلا التقیه نمیکرد و در مجالس و محافل نهایت دریده دهن و درشت گو بود و میرزا
فولاد برلاس از میرزاهای چغتای بحسن صورت و سیرت آراستگی داشت و از خانه زادان خوب این دودمان
والا بود هرگاه در محل اتفاق صحبت دست میداد و از ملا احمد سخنان بیحرفه سر بر میزد میرزا فولاد میگفت که آخر
من این رافضی را خواهم کشت تا آنکه روزی در منزل حکیم ابوالفتح میان این دو عزیز سخن بجاهای نازک رسید
و رفته رفته بدرشتی کشید میرزا فولاد که از تیغ زبان او زخمهای ناسور در دل داشت شبی پیاده را در لباس چوبداران
پادشاهی بمنزل او فرستاد که بندگان حضرت ترا طلب فرموده اند و خود با یکنفر در پس کوچه بکمین نشست و چون
ملا احمد بآنجا رسید بیاد شمشیر گرفته و یکدستش از میان ساعد قلم شد و او از پشت زین بر روی زمین افتاد
و میرزا فولاد و همراهان آنکه کار او ساخته است راه خانه را پیش گرفت و ملا احمد دست خود را برداشته بخانه حکیم حسن
که در آن نزدیکی بود رفت ملک علی کوتوال از حقیقت حال آگاه شده بتفحص و تجسس شتافت و از قراین دریافت
که این بی اعتدالی از میرزا فولاد بظهور رسیده و روز دیگر که صورت حال بمسامع جلال رسید میرزا فولاد را

در پناه سرپرست سعادت حاضر ساخته بازپرس فرمودند و در استبداد انکار نموده و چون محضرنامه محمد حسین بظهور رسید حقیقت
قاتل خود را نشان داده دریافت پیوست که این جرأت و بیباکی از میرزا علی رسیده آمده اما چه حکم شد که آن جماعت
را بیرون شهر بپای فیل بسته در هر دو شهر بگردانند که باعث عبرت دیگر مردم گردد هر چند بادر پیر ضعیف خلق نمود در حضور
جانبازان بحث خاطر آن حضرت چاره در جلا دست ازحوم آوردند فائده نکرد و بقصاص رسیدند ملا احمد نیز در همان روز بعد از
انقضای حیات سپرد آغاز سال سی و سوم الهی از مبداء جلوس روز یکشنبه بیست و دوم ربیع الآخر
نهصد و نود و شش آفتاب جهانتاب بیت الشرف حمل تحویل فرمودند و سال سی و سوم از جلوس خاقانی بهروزی
خصال بدولت و اقبال آغاز شد و در عشرت این سال همایون شاهزاده دانیال را بصبیه سلطان خواجه عقد
ازدواج بستند و در دولتخانه حضرت مریم مکانی جشن عروسی آراستگی یافت و حضرت خاقانی خود با سایر
تشریف برده بزم نشاط ترتیب فرمودند و مقارن این حال شاهزاده شاه مراد را بصبیه خان اعظم فرزندی
قدم بعالم وجود نهاد و خان والا حشمت آن قرة العین دولت را سلطان رستم نام فرمودند از سوانح
صادق خان بضبط تیراه چون زین خان تعهد خدمت سواد و بجور نمود حکم شد که صادق خان بتیراه رفته ضبط
آن حدود نماید و شاهم خان جلایر و برهان الملک گنی و خواجه نیپفی و حاجی محمد ارسلانی و فرخ و یوسف
بیگ کابلی بهستی و احمد قاسم و دیگر بهادران کار طلب از درگاه بکمک صادق خان رخصت یافتند و درین ایام
شاهباز خان بحکم از بنگاله بدرگاه آمد و رخصت کورنش یافت و بعد از چندی بالتماس مقربان بساط عزت جبین
اخلاص بسجود قدسی آستان نورانی ساخت و اسماعیل قلی خان که بسر تقصیر در زیر بار خجالت داشت قدم خدمت و عقیدت
نسبت او را یاد فرمود از حجاب بر آوردند و گجرات در جاگیر او مرحمت نموده بدان صوب فرستادند و حکم شد که چون او
بگجرات رسد قلیج خان متوجه درگاه گردد از سوانح استیصال افغانان تاریکی و آواره شدن جلاله شوران درین چون
صادق خان بدان حدود پیوست تهانجات مقرر فرموده راه مداخل و مخارج اهل فساد را استحکام داد و زراعت
آنها که بدرو رسیده بود تلف خوار شوران عساکر اقبال ساخت و نگذاشت که تخم حریف بزرین اختیار
که اطاعت و خدمت قبول نموده آمده دید بانواع دلجوئی و تربیت استمالت گردانید و جلاله را بهمراهان خود اعتماد نماند
و ملا ابراهیم پیر او دستگیر شده و کار بران سیاه بخت بد سرانجام بدشوار رسیده کشید چون دانستند که عنقریب گرفتار
خواهد شد بحال تباه آواره دشت ناکامی گردیده بولایت توران شتافت و طایفه آفریدی و اورکزی نیز
برمال داده تعهد کوتل خیبر نمودند و بهادران نصرت قرین خاطر از ضبط آن کوهستان وا پرداخته روی خدمت
بدرگاه معلی نهادند و در خلال این حال زین خان کوکه نیز ولایت سواد و بجور را مفتوح ساخت و افغانان بسیار
طعمه تیغ انتقام گردیدند و بقیة السیف بندگی اختیار نموده از بیم جان رستگاری یافتند و چون در آن حدود
چندان کاری نماند آصف خان را بدرگاه طلب فرمودند و او بطریق ایلغار متوجه آستانبوسی گشته بسعادت کورنش
سربلندی یافت و از وقایع این سال آمدن راجه نور زمیندار کمائون بدرگاه گیتی پناه او از راجهای معتبر کوهستان
است اگر چه همواره بارسال عرائض و پیشکش خود را مکور بارگاه خلافت میگردانید لیکن از غرور جمعیت و
استغنا دیگر بولایت و دشواری راه بدولت آستانبوس نمی‌شتافت درینولا که مترددس مشکل عامل پرگنه بریلی شد

[illegible] بعرض رسید [illegible] بر سبیل مقدمات [illegible] مسافت [illegible] اقدس [illegible] گردید و در آن
درست فرا گرفته بر این سعادت [illegible] شوم و نیز در استان و نظران موجب
[illegible] کلیان داس [illegible] و مراعات خاطر او فرستاده [illegible]
[illegible] درگاه والا نهاده سعادت زمین بوس دریافت و چون بعرض رسید که زین خان کوکلتاش سواد [illegible]
را [illegible] بسط در آورده [illegible] طلب فرمودند و صادق خان بحراست آن ملک رخصت یافت و درین
تاریخ شیخ ابو الفیض فیضی متخلص بخطاب ملک الشعرائی فرق عزت برافراخت آغاز سال سی و چهارم الهی
از مبدا جلوس ان شب سه شنبه چهارم جمادی الاولی سنه نهصد و نود و هفت هجری خورشید عالم افروز بخلوت
سرای حمل شرف تحویل ارزانی فرموده [illegible] بهر سال [illegible] آئین بسته [illegible] روز شرف [illegible]
یکی از امرای عظام مجلس عالی ترتیب فرموده [illegible] سعادت جاوید [illegible] و در آغاز این سال [illegible]
[illegible] اخلاص نورانی ساخت و در [illegible] سلوک [illegible]
[illegible] شد و درین تاریخ میان تانسین رخت حیات به نزهت سرای جاوید
کشید [illegible] سابق نگاشته شده بی اغراق سخن در فن موسیقی و نغمه [illegible] تا حال
[illegible] هزار نقش [illegible] بر صفحه روزگار بیادگار است نهضت موکب اقبال
بسیر گلزار همیشه بهار کشمیر چون تعریف و توصیف کشمیر از فرط اشتهار محتاج به اظهار نیست همواره
خاطر قدسی مظاهر که آئینه غیب نماست بسیر آن بهشت روی زمین توجه داشتی و پیوسته همت جهانگشا به تسخیر آن ملک دلپذیر
مصروف و معطوف بودی درین ولا که بتائید ایزد متعال شاهد این مراد از نهانخانه تقدیر جلوه گر گردید و وقت تماشای آن گلشن بهشت
بهار از مشرق خاطر فیض آثار سر بر زد و در ساعت مسعود و زمان محمود نهضت موکب اقبال بدان صوب اتفاق افتاد و قاسم خان
نهضت یافت که با جمعی از سنگتراشان پیشتر شتافته راهها را هموار سازد و راجه بهگونت داس و راجه تودرمل و قلیچ خان را
بحراست لاهور گذاشتند و چون از آب چناب عبور فرمودند رعایای پرگنه سیالکوت از تظلم سید الله [illegible] گماشته صادق خان
که شقدار آنجا بود بفریاد آمدند و تمیز این قضیه بعضد الدوله امیر فتح الله شیرازی و شیخ ابو الفضل و حکیم ابو الفتح و جگناتهه و میر شریف
آملی و قاضی حسن و نور قلیج و رامداس کچهواهه حواله شد و از بهنبر تا راجوری دو منزل شد و از آنجا شاهزاده ولی عهد را
بجهت آوردن سلطان خسرو و بعضی از پردگیان سرادق عفت بهاردوی کلان فرستادند و چون میرزا قباد پسر
میرزا حکیم [illegible] رو می داد در همین منزل گذاشته شیخ فیضی را به بیمارداری او مقرر فرمودند و در کوتل تهنه [illegible] و جمعی
از اعیان کشمیر بسعادت کورنش سرفرازی یافتند و از کوتل رتن پنجال که با افلاک دعوی همسری می کند گذشته و در هیره پور کله فرود آمدند
اگرچه تمام راه کشمیر سبزه زار است و عجیب منزلهای دلکشا و چشمههای گوارا دارد اما درین هیره پور کله آبشاری هست که چشم روزگار
مانند آن ندیده آن سبزه و سنبل و گلهای الوان چه نویسد میرزا یوسف خان از کشمیر آمده بسعادت رکاب بوسی مفتخر گردیدند
و چون بکوتل سر پنجال نزدیک رسیدند برف بارید و اهل سند قدری مضطرب و سراسیمه گردیدند و بدل گرمی خاقان وافر الاحسان
سبک و آسان گذشته بودند و دیگر از کریوه های دشوار گذار که صعب ترین منازل بود عبور فرمودند و سختی باران و تگرگ باعث
چندی از پیادها را [illegible] رسید و از آنجا به هیره پور که انتهای کوهستان است و در زمین مسطح واقع است

برده در موکب گیهان پوی اتفاق افتاد و میرزا یوسف خان در آنجا مجلس پادشاهانه ترتیب داده لوازم ضیافت و نثار
و پیشکش بپرداخت و بدین خدمت عرق عزت برافراخت و اهل شهر از وضیع و شریف بسعادت استقبال شتافته [illegible]
بجا آوردند و خاقان ستوده خصال [illegible] بزبان خاص و [illegible] فرمود و از [illegible] یوسف مرج [illegible]
شهر در آمدند و [illegible] درخت کلانی بنظر در آمده [illegible] نام که با وجود ضخامت [illegible] هرگاه [illegible] آن
بجنبانید میجنبید شاخ و برگ درخت بحرکت در آمدی اگرچه از این جنس درخت بسیار است اما این جنس مخصوص همین درخت
[illegible] کشمیر [illegible] اگرچه از شیب و فراز راه و کریوه های دشوار عبور پیاده و صعوبت بسیار است
[illegible] نسبت به اقسام ریاحین و گلهای رنگین [illegible]
شیرین آراسته [illegible] عمارت آن ملک [illegible] چوب است و منازل [illegible] آشیانه [illegible]
کشمیریان [illegible] مقرر است که [illegible] جمیع [illegible] شکار [illegible] سال [illegible] بهارست
[illegible] اگرچه [illegible] لباس [illegible] صحرا [illegible]
[illegible] شهریار کامگار در ساعت مسعود مختار به آن گلستان همیشه بهار ورود سعادت فرموده [illegible]
[illegible] در خانه رعیت فرود نیاید و در آن روز [illegible] بحضور اشرف آورده [illegible]
[illegible] بسته و [illegible] گویند که پیش از این [illegible] سال [illegible]
والی کشمیر [illegible] گشت و این [illegible] بیرون [illegible] اول [illegible]
[illegible] خشک شد و [illegible] یک دست [illegible]
[illegible] از آن راه بیرون می آمد و آنرا در حقه نهاده و حقه را بر شکم بسته است اگرچه [illegible]
غرائب روزگار است اما از قدرت ایزد تعالی و تقدس چه مستبعد و [illegible] شهباز خان را از اردوی [illegible]
[illegible] سواد [illegible] میرزا [illegible] مقرر شد که [illegible] صادق خان را [illegible]
آورد [illegible] شهاب الدین پور توجه فرمودند آن سرزمین [illegible] بر ساحل دریای [illegible]
که از میان کشمیر [illegible] و غریب [illegible] سال [illegible] تمام [illegible] طراوت [illegible]
[illegible] آن حال از اردوی گیهان پوی از عقب رسید شاهزاده مراد و خانخانان و قاسم خان و دیگر [illegible]
زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساختند در این ایام خاطر قدسی [illegible] ملاقات حضرت مریم مکانی [illegible]
افزوده بود این بیت را گفته عنوان مکتوب اشتیاق ساختند بیت حاجی بسوی کعبه رود از برای حج یا رب بود که
کعبه بیاید بسوی ما ❊ و در این مدت که موکب اقبال در کشمیر نزول اجلال داشت همواره بسیر و شکار خوشوقت میبودند و [illegible]
[illegible] بتماشای آن توجه میفرمودند و فقرا و مساکین و سائر متوطنین آن دیار از [illegible]
سحاب مکرمت خاقانی [illegible] سیراب امید میشدند و از سوانح رحلت فرمودن میرزا سلیمان است چون موکب اقبال
بکشمیر توجه فرمود بجهت [illegible] تصدیع سفر میرزا را در لاهور گذاشته بودند در این وقت خبر آمد که بجوار رحمت ایزدی پیوست خاقان
ستوده خصال [illegible] و [illegible] از درگاه ایزد متعال مسألت نموده [illegible] پرداخته و چون همواره حکام تبت
ارسال [illegible] و پیشکش [illegible] آیند [illegible] مجلس بهشت آئین [illegible] بجهت سرفرازی [illegible] میرزا بیگ با فرمان استمالت نزد

علی رایے ماکو تربیت شد و در صحبت یافت و طالب طلب اصفہانی و منیر را رسے شد تا کہ تربیت کلان نمود و چون چندے در منزل او اشتغال
در خدمت قدسے از کثرت صحبت انحراف نمود و بعد از رو فاقہ آثار رشد و فلاح ظاہر شد و حق جل و علا صحت عاجل کرامت فرمود در ملازمت
موکب خاقان گیتی ستان یعسوب ہند و ستان چون خاطر قدسے مظاہر از گلگشت [illegible] بہار
کشمیر وا پرداخت و رایات سعادت مستقر اورنگ خلافت برافراخت از راہ بنگلی توجہ فرمودند و در منزل اول ابابی کشمیری
دولت کورنش سربلند سے یافت و یعقوب کہ در شباب و جمال شخصی بود در روزگار یعسوب میگذرانید قول طلبیدہ خواست
کہ در حجالت قدسے آستان بہمہ رباز از کوتہ اندیشے جرات نمودہ سرا ہنمود را فرستاد کہ چون او بعواطف خسروانہ استمال
کردہ خود نیز بسعادت زمین بوسی شتابد کہ در خلال آن حال بعرض ہمایون رسید کہ محب علیخان بہادر بے سبب دارد در
در روز عیالش بہ آخر رسیدہ و قطع امید کردہ خاقان قدردان بہ پرسش آن دیرینہ خدمت توجہ فرمودہ و از انجا بسعادت
عضد الدولہ امیر فتح اللہ شیرازے تشریف بردہ پایہ عزت او را بر افراختند میرزا ابتدا روز آمدن کشمیر بہ سبب [illegible] کے
افتادہ و رفتہ رفتہ بہ سبب او بہ اشتداد و اشتداد انجامید روز دیگر محب علیخان بقدسے سرای جاوید انتقال نمود و از خاطر
قدر شناس آن حضرت سخت گران آمد و چون موضع شہاب الدین پور معسکر اقبال گردید قریش سلطان بن عبد الرشید خان
کاشغرے بسعادت کورنش سرافراز شد و بعواطف بیکران اختصاص یافت او از نسل سلطان [illegible] خان والئے کاشغر است
و جد آن بزرگ میر سید و پیوستہ میان جد انبیہ سلطان پدر قریش سلطان محمد خان عمش کہ حکومت آن ملک داشت
آزردگے بہم رسید و نتوانست در آن دیار بسر برد لاجرم بعزم زیارت خانہ مبارکہ متوجہ ہندوستان شد و با فرزندان
بحج و کعبہ مقصود و فرق عزت برافراخت و مقارن آن حال گناہ یعقوب پسر یوسف خان والی کشمیر باستشفاع میرزا [illegible] خان
بخشیدہ شد و بہ التماس او پای افزار خاصہ را مرحمت فرمودند کہ دست آویز نجات خود ساختہ بروی امید بدرگاہ والا عنان
آن سرگشتہ وادے ضلالت پای افزار خاصہ را بر سر و جبین عبودیت بجو کرد پای فلک اساس روشن گردانید و
دلالت جرائم او بزلال مکرمت خاقان گردون مرتبت شست و شو یافت و چون عزیمت سیر کابل پیش نہاد خاطر
خورشید مظاہر بود از بارہ مولہ زین خان کوکلتاش را پیشتر فرستادند کہ دریای نیلاب را پل بندد و بارہ مولہ بخش لیہ دروازہ کشمیر
است یکجانب کوہ سر بفلک کشیدہ و طرف دیگر دریا سے بہت و در میان راہیست بغایت تنگ کہ حکام کشمیر
در انجا دروازہ نشانیدہ اند و ہموارہ جمعے بجا [illegible] آن مقر رسمے باشند از سوانح آمدن شاہ عارف از دہلی بقدسے
آستان میر خود را از شیخا و بدان میشمرد خالی از حدت فہم و علو فطرت نبود بریاضات شاقہ روزگار بسر بردے و از امور
غریبہ بسیار از و سرزدے چنانچہ از حسن ظن جمعی بخوارق عادت می نمودند و برسخے بہ تسخیر جن میداشتند پیش ازین از اکابر
لاہور آزردہ خاطر گشتہ بکشمیر رفتہ بود و علیخان حاکم آنجا مقدم میر را گرامے دانستہ با عزاز و احترام پیش آمد و صبیہ خود را بمیر
نسبت کردہ آن در کشمیر بسر میبرد تا آنکہ بعضے از خاندان چندے میرزا بہ اندیشہ حکومت متہم ساختند و علیخان [illegible] نہادند
کہ جمع کثیر مرید گردیدہ اند و نسبت بشما مخدوم سے در خاطر آوردہ میر ازین شورش نتوانست در کشمیر بود و سر بصحرای
آوارگے نہادہ بہ تبت شتافت و علی راے حاکم آنجا ہمشیرہ خود را بمیر داد و در ہنگامے کہ ایلچیان پادشاہے بہ تبت
بہ میر فرستند حکم شدہ بود کہ میر را بدرگاہ آورند چون نوید مراحم خاقان روشن ضمیر بمیر رسید بکمال شوق پیش از کنار ان
بہ بوسی خدمت بقدسے آستان نہادہ و مشمول انواع عاطفت و دلجوئی گردید از سوانح رحلت فرمودن عضد الدولہ

[illegible] شیخ [illegible] شیرازی [illegible] مسعود [illegible] کشمیر [illegible]

[illegible] گذشت [illegible]

مصرع [illegible]

[illegible] سلیمان [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] ابوالقاسم [illegible] از سواد آمده [illegible] اخلاص [illegible]

عهد دولت [illegible] شیخ اسماعیل [illegible]

[illegible] حکیم ابوالفتح [illegible] الاحسان [illegible]

[illegible] اقبال [illegible] حسین خان [illegible]

[illegible] اخلاص [illegible] حضرت خاقانی [illegible] آسمانی [illegible]

حکیم همام [illegible] فتح الله [illegible]

[illegible] حضرت خاقانی [illegible]

[illegible] حکیم [illegible]

[illegible] میرزا یوسف خان [illegible] رخصت [illegible]

[illegible] ساحل دریای سند [illegible] عساکر گیهان شکوه گردید صادق خان از سواد آمده سعادت زمین بوس دریافت

توجه موکب اقبال بسیر کابل

چون ساحل دریای سند مضرب خیام سپهر احتشام گردید اردوی بزرگ [illegible] در اتک [illegible] رایات منصور [illegible] همیشه بهار کابل برافراشتند [illegible] شهباز خان [illegible] رخصت [illegible] [illegible] حال [illegible] بمهمات متعلقه خویش [illegible] خاقان گیتی ستان [illegible] ولایت [illegible] شیخ [illegible] رخصت فرموده [illegible] المنصوب فرستادند [illegible] اقبال [illegible] شاه بیگ خان از سواد آمده بسعادت کورنش سربلندی یافت [illegible] خواجه یا قوت [illegible] رسید [illegible] زمین بوس اختصاص گرفت [illegible] موسم [illegible] کابل می گذشت از سفید سنگ [illegible] شدند [illegible] شاهزاده مراد [illegible] گذاشتند که منزل بمنزل قطع مسافت نموده متعاقب می آمده باشند [illegible] حکیم [illegible] آمده [illegible] اخلاص [illegible] حقیقت شناس [illegible] نوازی بسیار فرمودند [illegible] گذشت [illegible] بیت [illegible] از حساب [illegible] از جانب عبدالله خان [illegible] رخصت شده بود [illegible] حکیم همام [illegible] متعاقب می آیند [illegible] خاقان [illegible] آسمانی [illegible] حضرت خاقانی [illegible] کابل تشریف برده منازل [illegible] شاهزاده مراد [illegible] عقب آمده [illegible] سنگ [illegible] بود [illegible]

سعادت [illegible] شاهزاده [illegible] جشن [illegible] ترتیب [illegible] عبدالله خان [illegible]
[illegible] از نظر اقدس گذرانید [illegible] یافت [illegible]
کابل [illegible] گشت [illegible] ملا [illegible] شریف [illegible]
[illegible] آن دیار [illegible] سحاب [illegible] سیراب [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible] شده [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] خواجه حسن نقشبندی که بهترین منازل کابل است نزول سعادت اتفاق افتاد
[illegible] فردوس مکانی بابر پادشاه و میرزا هندال و میرزا حکیم آسوده‌اند [illegible]
[illegible] خان [illegible] گذرگاه باغی که [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] حضرت مریم مکانی و دیگر بیگمان از لاهور رسیده [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] سلطان سلیم [illegible]
[illegible] دولت [illegible] بزرگی [illegible] ادب [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] خواجه حسن [illegible]
[illegible] نشاط رونق دیگر یافت و آن نونهال گلشن خلافت [illegible]
امید که در ظل تربیت حضرت شاهنشاهی [illegible] دولت [illegible]
[illegible] ایلچی [illegible] آورده [illegible] دولت [illegible] می‌یافتند

ارتفاع رایات اقبال از کابل بصوب هندوستان چون خاطر قدسی مظاهر [illegible]
کابل [illegible] جمیع باغات و عمارات را که در صغر سن در خاطر داشتند سیر [illegible] فرمودند و متوطنان آن دیار [illegible]
از [illegible] سحاب مکرمت سیراب گردانیدند رایت مراجعت بمستقر سریر خلافت ارتفاع یافت و قاسم خان بحکومت
کابل [illegible] روزی شخصی بفریاد آمد که یکی از [illegible]
پسر خواجه عبدالصمد شیرین قلم [illegible] بعد از تحقیق آن خون گرفته بقصاص رسید [illegible]
[illegible] از لاهور خبر گذشتن راجه [illegible] خاطر حقیقت [illegible] گذشتن آن شائسته خدمت
[illegible] خبر فوت راجه بهگونت داس [illegible]
[illegible] خطاب [illegible] منصب [illegible] میرزا خان [illegible] اشرف [illegible]
[illegible] از ترکی بفارسی ترجمه نموده بود تمام ساخته بنظر اقدس گذرانید [illegible] تحسین [illegible]
و چون موکب جهان‌گشا [illegible] نزول اقبال فرمود [illegible]
[illegible] آهوی سفید [illegible] و در خلال آنحال خواجه شمس‌الدین محمد [illegible]
بمنصب [illegible] اختصاص یافت و درین ایام نعمت خان [illegible] که از معتمدان خدمت [illegible] جان [illegible] آفرین [illegible]
[illegible] محمد زمان [illegible] تفصیل این اجمال آنکه چون عبدالله خان [illegible] محمد زمان پسر [illegible]

میر فتح الله شیرازی در کشمیر چون عارضه [illegible] پیدا شده [illegible]

[illegible]

مصرع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] میر ابو القاسم [illegible] از سواد آمده [illegible] اخلاص [illegible]

[illegible] شیخ اسماعیل [illegible]

[illegible]

[illegible] اقبال [illegible]

[illegible]

[illegible] میر فتح الله [illegible]

[illegible] حکیم [illegible] حضرت خاقانی [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا یوسف خان [illegible] کشمیر رخصت [illegible]

چون ساحل دریای سند مورد عساکر گیهان شکوه گردید صادق خان از سواد آمده سعادت زمین بوس دریافت

توجه موکب اقبال بسیر کابل

چون ساحل دریای سند مضرب خیام سپهر احتشام گردید اردوی بزرگ را در اتک گذاشته رایات منصور بگلگشت همیشه بهار کابل برافراشتند و در این یورش [illegible] خان [illegible] رخصت [illegible] کار [illegible] متعلق خویش شتافت [illegible] گیتی ستان ولایت [illegible] عمر [illegible] مرحمت فرموده [illegible] فرستاد [illegible] اقبال گردید شاه بیگ خان از سواد آمده بسعادت کورنش سربلندی یافت و در سرای خواجه یاقوت [illegible] رسید بدولت زمین بوس اختصاص گرفت و چون موسم خزان کابل می گذشت از سفید سنگ [illegible] ایلغار متوجه شدند و شاهزاده مراد را با اردو گذاشتند که منزل بمنزل قطع مسافت نموده متعاقب می آمده باشند و در راه حکیم همام از توران آمده نقود اخلاص بجا می آورد و [illegible] حقیقت شناس پرستش و نوازش بسیار فرمودند و [illegible] گذشت که [illegible] بیت از حساب [illegible] چشم [illegible] هزاران [illegible] از جانب عبدالله خان [illegible] احمد علی آتالیق [illegible] رخصت شده بود چون [illegible] کابل رسیدند حکیم همام از فرط اشتیاق پیشتر آمد و میران صدر جهان با احمد علی آتالیق متعاقب می آمدند و چون دار السلطنه کابل بخبر مقدم خاقان [illegible] میران صدر جهان [illegible] بساط بوس [illegible] عزت برافراخت و حضرت [illegible] تشریف برده [illegible] و شاهزاده مراد [illegible] آمده ملازمت نمودند و در جلگه سیاه سنگ [illegible]

سعادت اتفاق افتاد و در این حین [illegible] عبد الله خان اوزبک [illegible]

و [illegible] از باغ [illegible] یافت [illegible]

کابل [illegible] زمین بود [illegible] باغات [illegible] کابل تشریف برده [illegible]

و بساتین متوطنین آن دیار را از ترشحات سحاب مکرمت [illegible]

تشریف بردند [illegible]

پادشاهزادهای [illegible] بوستان [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] فرموده [illegible] خواجه حسن نقشبندی که بهترین منازل کابل است نزول سعادت اتفاق [illegible]

[illegible] فردوس مکانی بابر پادشاه و میرزا [illegible] میرزا حکیم آسوده اند تشریف برده [illegible]

[illegible] سلاطین [illegible]

حضرت مریم مکانی و دیگر بیگمان از لاهور رسیدند و خاقان [illegible] اول شاهزاده والا اقبال [illegible] شاهزاده

مراد [illegible] شاهزاده [illegible] ولی عهد [illegible] تعلیم شاهزاده سلطان سلیم [illegible]

[illegible] دولت و بزرگی [illegible] حسن ادب و فروغی زینت و زیب بخشیدند و درین ایام فرزند [illegible]

[illegible] حق جل و علا شاهزاده ولی عهد را از صبیه خواجه حسن عم زین خان فرزندی [illegible]

[illegible] فرموده و هنگامه نشاط رونق دیگر یافت و آن نونهال گلشن خلافت [illegible]

امید که در ظل تربیت حضرت شاهنشاهی [illegible] عمر طبیعی و دولت جاوید [illegible]

[illegible]

ارتفاع رایات اقبال از کابل بصوب هندوستان چون خاطر قدسی مظاهر خاقان [illegible]

کابل و [illegible] جمیع باغات و عمارات که در صغر سن در خاطر داشتند سیر [illegible] فرمودند و متوطنان آن دیار را

از رشحات سحاب مکرمت سیراب گردانیدند رایت مراجعت بمستقر سریر خلافت ارتفاع یافت و [illegible] بحکومت

کابل خلعت امتیاز پوشیدند و [illegible] روز شخصی به فریاد آمد که یکی از اهل [illegible] ستم [illegible]

پسر خواجه عبد الصمد شیرین قلم باعث جرأت و بی باکی بوده بعد از تحقیق آن خون گرفته بقصاص رسید و [illegible]

[illegible] فرموده [illegible] لاهور خبر گذشتن راجه تودرمل آمد و خاطر حقیقت [illegible] از گذشتن آن شایسته خدمت [illegible]

[illegible] تأسف بسیار ظاهر ساختند و بی تکلف جای آن بود مقارن آن حال خبر فوت راجه بهگونتداس نیز رسید و [illegible]

کنور مانسنگه را بخطاب راجگی و منصب پنجهزاری پایه افزودند درین هنگام میرزا خان خانان که بحکم اشرف واقعات بابری را

[illegible] از ترکی بفارسی ترجمه نموده بود تمام ساخته بنظر اقدس گذرانید و مورد تحسین و آفرین گردید

[illegible] جهان کشا [illegible] نزول اقبال فرمود [illegible]

[illegible] آهوی [illegible] تفنگ انداختند و در خلال آن حال خواجه شمس الدین محمد خافی

بمنصب دیوانی [illegible] یافت و درین ایام نعمت خان [illegible] جان بجان آفرین سپرد [illegible]

[illegible] محمد زمان [illegible] آنکه چون عبد الله خان [illegible] بدخشان [illegible] محمد زمان پسر [illegible] میرزا شاهرخ [illegible]

تقدیر کرده بود از ورطه حیات نجات یافت و واقعه‌ایست که از ابطال رجال زیاده دلگیر شده و با محمد زمان که بموجب ساخته شاهی بود و جز دو
کرد و جنگ ساخت گرفت و شد و نقل این قضیه و از خواجه کلان خواجه نقل نسبت این عزو و بالاتفاق الامر حال من محتشم و خطر و بلای
دیگری را بجای خویش گشت و در طغیان که با تفحص روز بسر برده بود و با اهل صحبت شعار او شد و تقدیر خرد بود و از السلطنت بر گشته در بسیار
دادن بر گرد و فراهم آمده و در کوهستان بدخشان شوریده سر بر آوردند که واقعه را تعرف آورده و سلطان محمد وسیله
از اسب خود و تشافت دست ساخت سر گرفت و الله را بے اوسر برده بے تفحص رسیدند و از این جنگ کار او بدون دیگر
ابیات از دست رفته و دل بر آورده ساخته و فرمود و دشت بپای سر سلطانی و از طغیان پراکنده از دیگر جا گاه و نشانه و بدو گشته بود و گرچه
نقل خواجه کلان خواجه از بیم جان برهانی یافته رسیدند و نشان آمدم و در لباس اهل تجرد و مجهود و نه ستے آستان تا سعادت و
مراد جز در آنکه بجواجه کلان خواجه عهد کرده بودم که تا او در حیات باشد ترک خود را آشکار نسازم و مرض حال جرأت نمودم
به بار شاه و خانه مبارک رفته و از راه بدخشان آمدم و اکنون به پناه اقبال جهانگشا که رحمت به تحصیل جهان که بود دل بسته
مراد و برکات اسعیلا یافته ام و چون از تفحص پادشاه آن آستان امید که به توجهات خاطر این تو بے بهجت کردم تا اگر اکنون آن
وجود محتاج نشانه و به ستایش به وجود خاقان و افزار الاحسان آمده و از احتمال رسید و در ساخته بسیار از الله جنس مرحمت فرمود و نه
فرمان شد که چون راجه الله خان فرماز روای توران عهد و پیمان استحکام یافته کمک فرستاده و التماس کرد که ترک آن از آن دولت
شود و نگاه داشته شود که در خور شایستگی و استحقاق بحال او پرداخته خواهد شد درین راه قاصد علی را که بجهت او محبوس بود حکم نجات
شد اگرچه حالی از بیستی فرستاده ستے بود داما در رشتگی و امرارت همواره با راجه تودرمل حریف صحبت شد و خود را در شکنجه
بد عملت و وحشی نگاه داشت از کمال استقلال و بلند اقبال راجه محبوس شد را بجمه و رفیقه حیات بود و خلاصے او و امکان نه داشت
و ملازمان خاطر را بسیار دلگیر نمودند و چون راجه را عمر بسر آمد حکم به خلاصے از شد و آخر با متانت به نقصے از اظهار کفایت و صحوح
لقد حیات یافت مصرع هم در سرآن روی که رخ در دوان افکنے٭٭ آرزوی عالیه بلند مرتبه سا خرش خانخانان العالی منصب و کالت
چون راجه رخت حیات بر بست خاقان روشن ضمیر خانخانان را که از صغر سن در سایه عاطفت آن حضرت تربیت یافته بود
ولفوش سعادتمندی از کار آگهی از ناصیه احوالش پیدا بود سے انگشت به این منصب عالے و غرا اختصاص بخشیدند و خان اعظم
را بایالت گجرات فرق عزت برافراخت و شهاب الدین احمد خان از تغییر او بحکومت مالوه سرافراز شد چون مقام ذکه سو عالم گر
سنوگر و بدان حضرت شکار خوشوقت بود و قضا را گفتار زمے سو اقتضاد توسن جهان نور دیر انگیختند دست
زمین سنگ لاخ پرنشیب و فراز بود و اسپ سکنه زدے خورده به در آمد و آن سایه رحمت ایزد سبحانه از پشت زین بر روی
زمین افتاد و رخساره مبارک خراشیده و مجروح شد و از این حادثه بر دلهای مخلصان و دالی زخمهای کاری رسید و بحکم
اشرف حکیم مصطفی معالج شد و در اندک فرصتے آن ریش ها التیام پذیرفت و جان تازه در قالب روزگار آمده ملک الشعرا
شیخ ابوالفیض فیضی متخلص این چند بیت دران سانحه گفته ابیات درین آسمان ضمیر ای که عقد جبین افتاد٭
بجور افتاد دم از نادان از ناد و جهان عقل سهمگین افتاد٭ جاسے برفت که تصور آن٭ لرزه در چرخ هفتمین افتاد٭
عالم اندر دهن محرّاز عیش٭ شاه والا جلال الدین افتاد٭ آسمان بانگ زد که غصه مخور٭ نور خورشید بر زمین افتاد٭
چه زیان نور را از افتادن٭ نور را چو سر بر جبین افتاد٭ گفت احسنت کلمه گفتی٭ کر دولت نکته آفرین افتاد٭ عالم افروز
باد آن خورشید٭ گرچه خورشید هفتمین افتاد٭ مدت شش هفته صاحب فراش بودند و در روز هفتم بدیوان خانه بر آمده کورنش

[illegible] بامداد [illegible] جهت [illegible] آن حضرت که هرگز نشده در آن روز قاسم خان بحکومت
کابل رخصت یافت و عطارد آن حال عرضه داشت شهباز خان از سواد رسید که جنگ عظیم با افغانان یوسف زئی کرده و بسیاری را
کشته بود و [illegible] حضرت از [illegible] دولت [illegible] بود [illegible] بسیاری از [illegible] رسیده و علی محمد [illegible]
اخلاص خان نثار شده و چون از دریای سند عبور موکب اقبال اتفاق افتاد حسن بیگ شیخ عمری از کابل آمده سعادت کورنش
دریافت و پیشکش که از [illegible] کابل گرفته بود از نظر اشرف درآورد و در حوالی سرای زین الدین [illegible] شکار قمرغه کرده
و از مقام بابا حسن ابدال خواجگی محمد حسین برادر قاسم خان بکابل رخصت شد و در حوالی [illegible] کربال [illegible]
سوبه اجمیر تعیین بود رسید و [illegible] خان [illegible] عالی [illegible] جهانت سپرد [illegible] بود و صغر سن بسعادت خدمت
خاقان والاحضرت سرفرازی یافت و چون آثار [illegible] از ناصیه احوالش ظاهر بود از بصدق اخلاص و دوام خدمت
مرتبه امارت و خطاب [illegible] عالی و [illegible] عزت سرافراخت و از جوهر شناسی خاقان [illegible] خدمات شایسته گردید
[illegible] شناس [illegible] ملال شد شکار قمرغه توجه فرمودند از سوانح [illegible] که درین ایام روی داد افتادن آن
سایه الهیت از [illegible] فیل [illegible] نوبت سواری فیل اول [illegible] بود در جوش [illegible] آمده [illegible]
[illegible] فیل برآمده خواستند که بر گردن او نشینند [illegible] پای مبارک [illegible] بود [illegible] آن فیل [illegible]
[illegible] بر روی زمین افتاد و در زمانی [illegible] هوش رفت و بحراست ایزد سبحانه که همه وقت حافظ و ناصر برگزیده درین دولت
آسیبی از فیل نرسید و بعد از مدت بخود آمدند غریب آشوبی در مردم افتاد اگرچه در پای تخت شورش کمتر بود لیکن در
ممالک دور دست اخبار موحش انتشار یافت و [illegible] تشریف بردند و [illegible] و صواب دید اطبا [illegible]
از [illegible] فاسد آثار صحت از وجنات احوال فرخنده مآل ظاهر شد [illegible] موج [illegible] بر آمده
از [illegible] خراج باز داشتند و اهل تمرد و [illegible] و تاراج قصبات و قریات پرداختند و چون بر روی صحت کامل [illegible] شد و آن
شورش فرو نشست و خاک در کاسه واقعه طلبان سیاه زبان افتاد و چون از دریای چناب عبور موکب گردون شتاب
اتفاق افتاد و فیل سوار [illegible] تشریف بردند و امرایی که در لاهور بودند بسعادت استقبال شتافته نثارها آوردند و قلیچ خان
و راجه بهگونت سنگه و راجه رامداس دولت زمین بوس دریافتند

سوانح سال سی و پنجم از ابتدای جلوس

اشرف شب چهارشنبه چهاردهم جمادی الاول نهصد و نود و هشت هجری آفتاب جهانتاب ببرج حمل پرتو تربیت
افکنده سال سی و پنجم از جلوس اشرف [illegible] آغاز شد و چون ساعت درآمدن شهر نزدیک بود در ظاهر دارالسلطنت
لاهور جشن نوروز [illegible] آراستگی یافت و دوم فروردین ماه الهی در ساعت مسعود دارالخلافه بقدوم [illegible] مقدم گرامی
رونق آسمانی گرفت و دولتخانه را آئین بندی فرمودند و تا روز شرف هر روز یکی از امرای عظام بلوازم ضیافت و مراسم
نثار و پیشکش پرداختند میرزا یوسف خان از کشمیر آمده بسعادت سجود ناصیه اخلاص نورانی ساخت و درین تاریخ خبر رسید
که عبدالمومن سلطان خلف عبدالله خان فرمانروای توران بقصد محمد زمان متوجه بدخشان شد و عباس سلطان و [illegible]
و [illegible] را بطریق منقلا از آب آمویه گذرانیده پیشتر فرستاده و محمد زمان که خود را فرزند میرزا شاهرخ میرزا اشتهار داده
و بسیاری از بدخشیان برگرد او فراهم آمده بودند پای همت استحکام داشته با فوج منقلا جنگ صعب نمود و آنها را هزیمت
[illegible] عبدالمومن رسانید و نزدیک بود که دستگیر سازد بهزار تردد و دست و پا زدن خود را بدر ساخته و درین تاریخ

وجهه [illegible] جماعت گجرات شکست [illegible] رسید و [illegible] جنات [illegible] این اجمال آنکه چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

علاوه نسبت [illegible] که سایه رحمت الهی [illegible] از فیل بر زمین افتاد و با آنکه سران [illegible] طبقه را [illegible] سعادت خدمت

حضور سرفرازی [illegible] قصبه [illegible] انجماعت غارت کرده [illegible]

[illegible] ناظر دولت در حوالی میر محمد [illegible] جا بجا غبار فتنه و آشوب مرتفع شد

و چون صورت حال بمسامع جلال رسید شاه قلیخان محرم بضبط آنجا [illegible] رخصت یافت و در اندک فرصتی بسیاری از اشرار

[illegible] بدرگاه رسیدند و بیمن معدلت خاقان والا حشمت غبار فتنه و آشوب فرو نشست و از سوانح تربیت فرمودن

[illegible] خان جالوری در آن زمان که خانخانان از حدود جالور میگذشت او [illegible] همراهی [illegible] از کم خردی و خودرایی

[illegible] قرار داد تا آنکه خانخانان فوجی بر سر او فرستاد و چون دانست که ستیزه [illegible] پیش نمی رود و [illegible]

[illegible] بقدسی آستان نهاد و [illegible] بخدمت حضور سعادت اندوخت و [illegible]

[illegible] احسان نظر مرحمت بر حال او افگنده جالور را که وطن مالوف او [illegible] مقرر فرمود و چون آثار رشد و

[illegible] شجاعت از ناصیه احوال او [illegible] بانواع نوازش و اقسام تربیت مخصوص گردید و از وقایع این ایام

[illegible] زین خان کوکلتاش به اتالیقی شاهزاده سلطان پرویز چون والده شاهزاده به آن رکن السلطنه خویشی قریب داشت

حضرت خاقانی به این مناسبت او را به اتالیقی قرة العین خلافت سربلندی بخشید و شاهزاده را بمنزل او فرستادند

[illegible] والده زین خان [illegible] آن حضرت [illegible] تیمنا و تبرکا تربیت یابد و از سوانح غرق شدن ایلچی عبدالمومن

سلطان پسر عبدالله خان فرمانروای توران بدریای بهت چون ایماقات بدخشان از ظلم و [illegible] او به ستوه

آمده با خانه کوچ رو به امید درگاه خلایق پناه نهادند آن جوان آشفته سرگشته خانه مکتوبی نوشته ارسال

داشت که آنها را باز گردانند و دیگر مقدمات لاطائل که نوشتن آن طولی دارد قضا را در زمانی که فرستاده از

آب بهت عبور می نمود کشتی او بموج خیز فنا رفت و بر زبانها چنان افتاد که [illegible] بشارت آنحضرت باشد و [illegible] که [illegible]

آن بوده [illegible] ایام جمعی از سران کشمیر حسین خان و محمد خان لوهر چک و حسین [illegible] اراده فتنه و فساد کرده جمعیت

کشمیریان به این خدمت از درگاه والا رخصت یافته به کوهستان کشمیر شتافته و همین اقبال به حال شیخ [illegible] مفوضات [illegible]
بیرون [illegible] گشته به پاسبانی رسیده و درین وقت قاضی علی به منصب ناظری [illegible] سلطنت [illegible] کشمیر [illegible]
بیت المال [illegible] بیگ دیوان [illegible] لیکن از کثرت اشتغال [illegible] سعادت اندازه [illegible]
قاضی [illegible] خاصه از نفست [illegible] گی [illegible] زبان آوری [illegible]
مال [illegible] بخشی شده [illegible] دیوان [illegible] آخر [illegible] افتاد [illegible] گشت [illegible]
[illegible] بود [illegible] راجه [illegible] از [illegible] خدمت [illegible]
[illegible] راجه مان سنگه [illegible] راجه مان سنگه [illegible] استقامت آن [illegible]
[illegible] بنگاله [illegible] رواز [illegible] ساخت [illegible] روانه شده [illegible]
[illegible] باران و طغیان آب [illegible] سیلاب [illegible]
[illegible] سعید خان حاکم بنگاله [illegible] خان [illegible]
[illegible] افغانان [illegible] اقبال آمده [illegible] گشت [illegible]
[illegible] راجه جگت سنگه [illegible] خود [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] جگت سنگه [illegible] لشکر مخالف [illegible] خان [illegible] افتاد [illegible]
[illegible] قدرت [illegible] در [illegible]
[illegible] شورش [illegible] افغانان [illegible] خواجه عیسی و دیگر سرداران افغانان [illegible] خان [illegible]
[illegible] صلح [illegible] آمده و قرار گرفت [illegible] حضرت [illegible] بخشیده [illegible]
[illegible] لوازم خدمت [illegible] بجای آورده [illegible] لایق [illegible] باشد به این [illegible]
[illegible] راجه آورده [illegible] درگاه [illegible] درین تاریخ میرزا
یوسف خان رخصت کشمیر یافت [illegible] راجهای کوهستان [illegible] پنجاب واقع است تعیین شده [illegible]
راجه [illegible] دستوری داده [illegible] مبارک [illegible] ترتیب یافته بود [illegible] سید [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] میر عبدالحی [illegible] والده [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] این بیت بر زبان الهام بیان گذشت **بیت** [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] شد [illegible] پیاله [illegible] یوسف خان [illegible]
[illegible] تمام [illegible] از [illegible] کشمیر [illegible] شده [illegible]
[illegible] رسانیده [illegible] ایام [illegible] داد آنکه
[illegible] یعقوب [illegible] یوسف خان [illegible] کشمیر [illegible] حسن بیگ [illegible]
راجه [illegible] سنگه به بنگاله [illegible] منصب و جاگیر مقرر [illegible] شب [illegible]
راه [illegible] شد [illegible] در [illegible] وقت [illegible]
[illegible] حسن بیگ [illegible] شمشیر [illegible] حسن بیگ [illegible]

حسن بیگ شیخ عمری که سلطان ابو سعید را زیارت آورده ... دو باره از دربار چون شیخ رسانیده دشمنی که محافظت قندهار میکرد عمری ... بود او در آن حدود بود ...
اگر ایشان از ... حسن بیگ ... شاه بیگ ... بسلطنت ... قندهار ... سلسلهٔ ... با ... آن ...
ازین ... سعادت طلوع یافت ... مسعود ... از ... ازین دشمنی ... و ... دیگر ...
او ... و ... ازین ... حسن ... ایشان ... و ... از ... گوشش ... و شهرت ...
که ... یکان ... قدم ... بوده ... برای ... داشته ... چون ...
... اشرف ... تحقیق ... که ... ظاهر شد ...
... وقت حضرت ... که ... مریم مکانی ...
... حضرت جنت آشیانی ... ایشان ... عقیدت ...
... ایشان ... بود ...
... سعادت ... مبارک ...
ایشان ... درین سال ... زین خان کوکه ... کوهستان پنجاب ...
... و راجه ... و ... شمشیر ... ساخته ...
آورده ... تفصیل ... زین ... نگرکوت ... اوستاد ...
... سلطان ... ظاهر ... زبان ...
... و راجه ... اکنون ... حضرت شاهنشاهی ابو المظفر ... امارت
... و راجه ... دال و راجه ... و راجه ... چند گوالیاری و راجه ... چند
... و راے ... دولت ... کرشن ... و ... سوار ...
... هزار ... پیاده ... هزار ... اسپ ... و ... جانور
... از ... و ... و ... که در آن کوهستان ... میرسد از قطاس و ... و غیره ...
آورده ... سعادت آستان بوس ... یافتند و ... پنجاب ... عواطف خسروانه ...
آمدن ایلچی عبد الله خان ... فرمان روای توران ... بدرگاه خاقان ممالک ستان ... عبد المؤمن سلطان ...
... و ... گذارش یافت ... و ... درگاه ...
... مولانا حسین ... عراقی ... هستی ...
... ولا خبر فوت شهاب الدین احمد خان ... جلال رسید ...
... امرا ... و ... سپه ... و ...
... هند و ... آثار ... و ... از ...
شهباز خان ... احکام ... و ... خطاب ... گردیده ... از ... گوی ... و ... از ... مجلس ...
... معظم و ... خانخانان ... سالار ... قندهار ... مظفر حسین میرزا و رستم میرزا ...
... میرزا ... ایران ... مخالفت ... و ... رستم ... و ... کمین ...

در آن صوبه باقیم ... بر همان نشسته اند و چگونگی کرد درین نزدیکی دست برهان الملک با بند لاجرم مر آن سرحد ... برت ... نیکی است
برهان الملک ... فرمود که سپاه ... با هیبت شایسته متوجه آن حدود شود و اگر چیره ... آن ... باره ... ولیاے دولت ... اگر ... روی
... دستان ساخته همراه ... نگاه دارد ... تیغ ... مفتوح سازد و اسامی جمعی از اعیان که همراهی قلعه ... سپاه ... اند
... شاه بیگ خان سید بهادر ... بیگ ... خان ... ابراهیم ... بیگ ... جان شش ... بهادر ...
... بیگ ترکمان میرزا ... قریش ... سید ... حسام الدین ...
... میر محمد جواد ... عبد المعطی ... بیگ ... سالار ... میر ... محمد ... علی ... ابراهیم بیگ
... علی ... محمد ... عبد اللطیف بهادر ... بیگ ... علی ... الیاس ... محمد علی ... بیگ
... بیگ ... خواجه ... بهادر ... خواجه ... خدمت ... گرده آن لشکر ... یافت و حکم شد که چون ... سپاه
... دستان ... آن سرزمین ... اطاعت و خدمت ... همراه گیرد ... همراهی شایسته ... در ... حکم ...
... فرستاده ... طلب نماید اگر ... همراه شود ... کمک ... موجب نجات او ... اگر ...
... رجعت ... بهادر ... کار و شهر ... منزل ... خان ...
... کوشش ... سعادت ساخت و ... عزت ... ازین نوازش ... از همگنان ... و درخلال این حال
اسماعیل قلیخان از گجرات آمده ... فلک اساس ناصیه اخلاص نورانی کرد و **وقایع سال سی و ششم از مبدء**
جلوس اشرف روز پنجشنبه بیست و چهارم جمادی الاول نهصد و نود و نه هجری نور بخش جهان صورت و معنی ... شرف
... سعادت ... سال سی و ششم از مبداء جلوس اقدس مبارک و میمنت آغاز شد و بآئین اکبری ... خاص
آئین بستند و ... روز شرف ... یکی از امرای عظام ... ضیافت ... لوازم ... پیشکش سعادت اندوختند و ... از فراغ
جشن نوروزی بباغ میرزا کامران تشریف برده ... فرمودند و درین ایام پیشکش خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از
... نامی ... گجرات بنظر همایون در آمده بپایه قبول یافت و زینخان کوکلتاش را بمنصب چهار هزاری و نقاره ...
... و ... طرف ... حاکم تبت ... عرضداشت و پیشکش بدولت بار یافتند و چون اظهار ندامت و اعتراف بتقصیر نموده
بود بقبول مقرون گشت و از سوانح این سال طلوع اختر طالع برهان الملک از مشرق ملک دکن و استیلای او بر ولایت احمد نگر
... بحکومت موروثی ... اقبال خاقان ستوده خصال چون نقش بند قضا جلوه هر مرادی بزمانی مخصوص وابسته است
... هنگام ... بخشد و پیش از آن دست و پا زدن سود ندارد لاجرم برهان الملک با حصول مقصود مراجعت نموده تا حال
در ولایت الوه بتیول خود روزگار بسر برده ... و ... راجه علیخان حاکم خاندیس فرمان شد که بمعاونت او کمر بسته لوازم
... بجای آورد و او نیز باعتضاد اقبال روز افزون قدم همت پیش نهاد و ... عادل خان حاکم بیجاپور قرار داد که
چون او برهان الملک بولایت احمد نگر در آید عادل خان فوجی از آن طرف فرستد القصه چون برهان الملک براجه علیخان پیوست
لوازم مردمی و مروت بجای آورده تا سرحد خود همراهی نموده از موافقت و مرافقت او کار برهان الملک رونق یافت و جمال
... و جمال خان پیش از آنکه لشکر ... آن ملک در آید اسماعیل پسر او را بحکومت برداشته نخست بجنگ لشکر بیجاپور شتافت
و آن را شکست داد و چون برهان الملک بولایت برار رسید ... ملک و ... الملک و شجاعت خان و ... خان ... از
امرای برار آمده ... شدند و ... جنگ ... برهان الملک استیلا یافت و جمال خان بعد از شکست بیجاپور در کمال نخوت

[illegible] کوچ بکوچ بجانب برهان الملک آمده [illegible] فرود آمد [illegible] جنگ [illegible] برهان الملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] برهان الملک [illegible]
[illegible] ایران [illegible] شاه عباس [illegible] فرمان روای ایران [illegible]
[illegible] سلطنت شاه عباس [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] با فتح خان اعظم میرزا
[illegible] سلطان مظفر گجراتی [illegible] خان اعظم با ایالت ولایت گجرات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خان اعظم [illegible]
[illegible] قلیچ خان [illegible]
[illegible] اسماعیل قلیخان [illegible]
[illegible] خان اعظم [illegible]
[illegible] تورنگ خان [illegible] سید قاسم و خواجه سلیمان [illegible]
[illegible] خلاف [illegible]
[illegible] خان اعظم [illegible]
همراه خود داشت [illegible] سوار متجاوز نبود [illegible] کثرت غنیم [illegible] ترتیب افواج [illegible] در قول
خود را با دو هزار سوار در برابر [illegible] تورنگ خان را با هزار و پانصد سوار و در جرانغار خواجه رفیع را با هزار و هشتصد سوار و در هراول
سید قاسم بارهه را با هزار و چهار صد سوار مقرر فرمود و در التمش [illegible] پسر خود را با ششصد سوار و خود با جمعی از جوانان چیده
قریب چهار صد سوار طرح ساخته و گوهر خان را با پانصد سوار طرح فوج برانغار و [illegible] را با صد سوار طرح جرانغار [illegible]
داد و سلطان مظفر نیز تقسیم عساکر [illegible] فرمود با گروه انبوه از گجراتیان و راجپوتان قدم جرات و جسارت پیش نهاده [illegible]
باران عظیم فرو ریخت [illegible] مرتفع منزل [illegible] عسکر اقبال [illegible] نشیب
بود از شدت باران [illegible] سپاهی از عسرت آذوقه و افراط باران به تنگ آمدند خان اعظم مصلحت در
جنگ [illegible] ندیده بجانب [illegible] کوچ کرد [illegible] آذوقه [illegible] تفرقه در هنگامه [illegible] افغانان [illegible]
چار کروهی [illegible] عسکر اقبال [illegible] غنیمت فراوان [illegible] سپاهی [illegible] درآمده غنیم [illegible]

شجاعت از جانبین رفت و بسیار کسی بر سر خانه و کوچ رفتند مظفر خان در میان دو لشکر رو و خانه رو فرود آمده روز دیگر از جانبین صفها
آراسته روی بمعرکه نهادند بهادران جرنغار از هراول گذشته بمخالفان در آویختند محمد حسین شیخ خوب تاخت و جوانمردی بجا
بجای آورده و ازو علو گیر کرده آب تیغ حسرت شهادت چشانیدند و پانزده نفر از برادران و خویشان او در راه وفا جان نثار شدند و شیخ کبیر
پسر مکمل خان شیخ میرزاده با جمعی پسر و جوانان خوش طبع جرأت یاور که گذشت طرح داده مقابل قول آمده محمد حسین شیخ کر
زخم کاری ... در شاهراه اخلاص تسلیم شد غنیم از کمال غرور و پندار ارتفاع نموده بسیار ارج نگاه ... جوانان التمش
بدولت خان ... و مردانه کارزار کرده ... ندان هراول با مقدمه مخالفان رزمهای جانانه ظاهر ساختند و افواج طرفین
یکدیگر دست و گریبان شده داد شجاعت و جان فشانی دادند و راجپوتان از اسپ فرود آمده و تو بهار را با هم بسته مانند سکندر
استاده و کار از تیر و شمشیر گذشته بکارد و خنجر رسیده و درینوقت بهادران التمش فوج برانغار مخالف را برداشته در هم نوردید
و خان اعظم با جمعی از جوانان چیده طرح شده انتظار فرا بود و دشت جلوریز رسیده غنیم را برداشت هراول را برابر او دو کس
و جبابا با پانصد راجپوت یکجا افتادند و مظفر و جام در غایت سراسیمگی و نا امیدی راه گریز پیش گرفتند و دولت خان زخمی
بجوناگره شتافت و خان اعظم را فتح عظیم نصیب شد اگرچه از سرداران لشکر منصور تردداتی شایسته بظهور پیوست بهادران
دیگر افواج کارنامهای شجاعت و جان فشانی ظاهر ساختند اما تا فتح خان اعظم بهان بود و فتح شدن بهالعا از جانب مخالف
دو هزار کس بر خاک هلاک افتادند و از اولیای دولت صد کس آبروی شهادت یافتند و قریب پانصد نفر زخم برداشتند و پنجصد
اسپ افتاد اما غنیمت نامحصور از نقد و جنس از توپخانه و فیلان و سایر اسباب حشمت بتصرف دولتخواهان درآمد
خان اعظم جشن عالی ترتیب داده در خور ترددات مردم بانعام فیل و اسپ و خلعت نوازش و علوفه و اضافه و مراسم بزرگی
و حقوق سرداری ادا فرمود و عرضداشت مشتمل بر عرض لشکر و نوید فتح و ظفر مصحوب خدمت و همراهان بدرگاه عرش شهنشاه
ارسال داشت و خاقان پایه شناس لوازم شکر و سپاس این موهبت بی قیاس بتقدیم رسانیده در ازدیاد مناصب و ارتفاع
مراتب بندهای شایسته خدمت توجه گماشت و خان اعظم بعد از ارتفاع اعلام فتح و فیروزی بنوانگر شتافت و غنیمت فراوان
بدست آمد و سلطان مظفر و جام بشعاب جبال پناه بردند خان اعظم خود دران حدود توقف نموده نورنگ خان و سید قاسم
را با فوجی بتسخیر جوناگره فرستاد و درینوقت دولت خان پسر امین خان که زخمی از معرکه برآمده بود تسلیم شد و اهل قلعه قول
و امان طلبیده ند که برآیند مقارن آن حال مظفر خود را باهار رسانیده متحصنان بخیال دیگر افتادند و خان اعظم از انجا خاطر
وا پرداخته خود بتسخیر قلعه متوجه شد و مظفر بودن خود در قلعه صلاح ندیده برآمد و شهرت چنان داد که بجانب احمدآباد میشتافته
خان اعظم خرم پسر خود را با فوجی بتعاقب او تعیین فرمود و خود بمحاصره قلعه پرداخت و درینجا خبر رسید که جام از حوالی لشکر گذشته
بوطن خود میرود و خان اعظم بقصد او ایلغار کرد و از سوانح فرستادن قاضی علی بتحقیق جمع کشمیر میرزا یوسف حاکم کشمیر هندوی داشت
طوطا نام که مدار علیه سرکار او بود و جمعی از معاندان ابواب تقریر برو نوشتند و میرزا یوسف خان او را بشکنجه و تعذیب کشید
و چون او فرصت یافت فرار نموده بدرگاه معدلت بارگاه پناه آورده بوسیله بعضی از راه یافتگان بساط قرب معروض داشت
که در جمع کشمیر توفیر بسیار هست و از انچه بمیرزا یوسف خان از دیوان اعلی تنخواه شده ده پانزده بلکه بیشتر گنجایش افزونی دارد
اگر امینی از درگاه مقرر گردد بر همگی مواجه سازم لاجرم قاضی علی که بافهمیدگی و کاردانی از راستی و بیغرضی بهره وافی داشت
بتنقیح جمع کشمیر رخصت یافت و درین سال مولانا عرفی شیرازی نقد حیات در باخت اگرچه در تحلیه نظم و نثر لفظ آبادی

راستی آزین بود و بخشش روشنی تمام داد و دانست اماعت شکیبر و خود دستان پذیریست و علاوه عمر گرامایه بطلب لمعانی در نمود
شراب بسعرت سے شد و سنانحی در حالت سپرنج کہ نقش اشارہ افتادہ بود دشش پنج و شش چہار سیکفت تا خان و اد خاقان
معجز بیان کرشمہ عہد بیرو از حقائق ایزدیست درین مقام فرمودند کہ کامش شش رنگ پنج رنگی چہار و یک سیکفت و درین حیلہ
نقد یک امور روشنست بریزان میرانند و ہم درینجا شیخ ابراہیم کہ حراست دار الخلافۂ آگرہ باعتماد و مقرر بود ودیعت حیات سپرد
و شاہ قلیخان محرم بحکومت دار الخلافہ اختصاص یافت و از وقائع این سال ہمایون فرستادن تنبیہ نامہ‌ای است بکاردانان مصالح
و بعالی حکام دکن چون برہان الملک بپاس توجہات خاطر مظاہر خاقان ہستودہ نامزد ایالت احمدنگر و حکومت ملک دکن گردید
رسیدہ گردیدہ نستاد و آن ان بود کہ پیشتر از ان حضور بلوازم اطاعت و فرمان بردارے و مراسم اخلاص خدمتگارے
پردازد و لیکن از بادہ بیہوشی رہائی دولت مستی و خود رائی افتاده و سررشتہ خدمت را بانگشت از دست فرو ہشتہ و حقوق تربیت
و مراحم خاقان کفیل الاحسان برطاق نسیان نہاد لاجرم رائے ممالک آرا اعیان تقاضا فرمود کہ چندے از مخلصان کاردان
نزد او و دیگر حکام دکن فرستادہ ببنادہ راہ اخلاص کیکو بندگی ہدایت فرمایند اگر از گران خواب غفلت و ادبار بیدار
شدہ و اظہار ندامت و خجالت نمایند ہر آئینہ معروض قبول مقرون گردد والا یکے از شاہزادہ ہائے بلند اقبال را با فوج
قاہرہ بتسخیر ممالک دکن رخصت فرمائیم شیخ ابو الفیض فیضی برادر شیخ ابو الفضل نزد راجہ علیخان حاکم خاندیس کہ برہان
بیاورے او قدم ہمت پیش نہادہ بود و سے فی الحقیقۃ کلید عقد آن ملک ہست تعیین شد و امین الدین نزد برہان الملک
و میر محمد امین مشہدی بنوسے قافلہ باشی نزد عادل خان و میر منیر و قطب الملک دستوری یافتند و در آخر بالتماس شیخ ابو الفضل
حکم شد کہ شیخ فیضی براجہ علیخان احکام رسانیدہ و از انجا باتفاق امین الدین نزد برہان الملک شتابد **فرستادن شاہزادہ**
شاہ مراد بحکومت ولایت مالوہ چون تسخیر ولایت دکن ہموارہ برمرآت خاطر اقدس کہ نقش پذیر ملہمات
غیبی است پرتوے افگندہ و از سنوح دیگر مقاصد عالی در حصول این مطلب کہ موقوف بادنے توجہے بود تعویق راہ
مے یافت و دریبولا کہ برہان الملک بحکم اشرف مسند نشین ملک موروثی شدہ و بخلاف چشم داشت سلوک پیش گرفت چنانچہ
در داستان پیشین نگارش یافت رائے جہان آرائے کہ عقدہ کشاے مقاصد والاست چنین تقاضا فرمود کہ یکے از شاہزادہ ہائے
بلند اقبال را بدان صوب رخصت فرمایند کہ یک چندے در ولایت مالوہ و گجرات بجمع سپاہ و تہیہ اسباب فتح و فیروزے
پرداختہ ہرگاہ اشارت شود رایات منصور بتسخیر آن ملک معمور برافرازد لاجرم شاہزادہ شاہ مراد را کہ واسطۂ عقد خلافت
بود و فروغ شجاعت و رضا جوئی از ناصیۂ دولتش پرتوے افگندہ بمنصب ہشت ہزاری و علم و نقارہ و چہر توغ و تمن توغ
اختصاص بخشیدہ در ساعت مسعود مختار شرف رخصت ارزانے داشتند و گوشش ہوش آن قرۃ العین خلافت را
بدر نصائح کہ حرز بازوے دولت و بختیاریست گرانبار دانش ساختند و اسماعیل قلیخان بوالا منصب اتالیقی عز امتیاز
یافت و جگناتھ و رائے درگا و شیخ عبد اللہ خان و راجہ بیہوندگ و میرزا خان و غیر و مجموع پنجاہ و دو منصبدار در خدمت
شاہزادہ مقرر شدند و مختار بیگ بخدمت بخشیگرے و خواجہ ویسی بدیوانی خلعت امتیاز پوشیدند و قاسم بیگ تبریزے
را کہ بدنہا میر عدل عسکر اقبال بود میر عدل شاہزادہ فرمودند و حکم شد کہ جاگیرداران صوبۂ مالوہ نیز از کمکیان آن قرۃ العین
خلافت باشند و بعد از فراغ رخصت شاہزادہ موکب گردون شکوہ بشکار گاہ کنار دریاے چناب توجہ فرمودہ چندے
در ان حدود بنشاط شکار خوشوقت گردیدند روزے در اثنائے شکار آہو برہ نمودار شد و سگ تازے بقصد او گذاشتند

او را خود را در میان انداخته تنگ را انبوه جنگ آورد امید سر داشته که آتش او در دیده القدر فرصت شده که دیده خان اسلامت برد
چون جنگ بامداد آمیخته برکه رسیده و تیر بر تیز پاسی بجلدی رفت درین ایام خبر بیخبری در میان شده او مرض رسید
تفصیل این اجمال آنکه از ارباب ان در شهر جاگیر مرحمت فرموده بودند بروزی چند متفرق شده بودند ازان سبب بود چون
شرایط اما معتقد و کافر نعمتی مجهول و مجهور بود قریبی و شماره بسی لیسان او حکم فرزند برهان الملک شتافته و حوالت
راه اعمال داشته خود را از صوب رفت رشاید شوری تواند انداخت و از احتیاط و ضبط خان اعظم ناکام بازگشته خود را بسلطان
بهادر پیش شتافت و او نیز بلطایف الحیل از پیش خود راند و در اثنای راه با گوالیاری جنگ کرده بر خاک هلاک افتاد و مقارن
احوال سید اشرف پیش از پیش برهان الملک ناکام بازگردیده بمالوه و غبار فتنه برانگیختند و میر جلال الدین حسین خواجه محب
و دیگر جاگیرداران با او جمعیت نموده بدفع آنها جنگ کشته شدند و آنها شکست خورده بجانب بیجاگره آواره شدند و تیری
گرفته بسی وحشت در رفت افتاد و شادی بسی برنظر بار که در جاگیر قلیچ خان بود در رفت و کلای قلیچ خان او را مقید ساخته
بدرگاه فرستادند و با وجود این همه تقصیر خاقان کثیر الاحسان بحال او بخشوده و دیه ولایت بنگاله جاگیر مرحمت فرمودند
و درین سال میر شریف آملی بمنصب صدارت و امینی صوبه بهار فرق عزت برافراخت و شریف سرمدی را بخشی بنگاله ساختند

تعیین فرمودن خانخانان سپه سالار به تسخیر ملک ٹھٹه چون خانخانان سپهسالار با عساکر بیشمار
تسخیر قندهار دستوری یافت روزی چند در ولایت ملتان و بهکر که در اقطاع او بود باجتماع سپاه و تهیه اسباب پرداخت
و در همانا فرمان رسید که نخست بولایت ٹھٹه را فتح نموده خاطر ازان کار واپرداخته تسخیر قندهار شتابد لاجرم یورش ولایت
ٹھٹه پیشنهاد همت گردانید و چون بحوالی قلعه سیوان رسید تقضا را آتش در قلعه افتاد و آذوقه که باستعداد ایام فراهم آورده بودند
پاک بسوخت و عساکر منصوره بمحاصره آن پرداختند و از سنوح این واقعه میرزا جانی با جمعیت تمام بتقابل لشکر فیروزی
اقبال شتاب آورده در نصیر پور که از یکجانب دریا و دیگر اطراف رود خانها دارد حصاری اساس نهاده کشتیهای
جنگی و توپخانه استحکام داد و سپه سالار دست از محاصره قلعه باز داشته متوجه پیش شد و مقصود آقای ترکمان را با
جمعی در پاسبانی گذاشت که هم اهل قلعه دست و پا خطا نکنند و هم آذوقه از عقب میرسیده باشد و چون شش کروهی غنیم رسیدند
بجهت احتیاط حصار ساخته بر دور آن خندق زده نشستند و درین وقت رادل بهیم زمین جیلیر و دلیپ پسر رای رایسنگه
از راه امرکوت آمده پیوستند خسرو خان نام غلام چرکس که مدار علیه میرزا جانی بود با کشتیهای جنگی بزم طلب
گردید و چون مذکور می شد که میرزا جانی خود را از راه خشکی میآید میرزا فریدون برلاس و سید بهاء الدین و سکندر بیگ
و بهادر خان قوربیگی را شبا شب از آب گذرانیدند و صبح آن بین الفریقین جنگ در پیوست و بتوپ و تفنگ آتش
قتال اشتعال پذیرفت و جنگ از تیر و تفنگ گذشته به برچه و جمدهر رسید و به نیروی اقبال روز افزون ابر سیاه
غنیم رنجیده شد و فتح عظیم نصیب اولیای دولت ابد قرین گردید و انهزام کشتیهای لشکر مخالف بود و غرابی بجز نشان
و میرزا قلی و جمعی بدست افتاده و چهار غراب با کس بسیار و غنیمت بیشمار بتصرف بهادران عرصه کارزار درآمد از انجمله
یکی طیفور میر غیر بود و این طیفور گماشته حاکم هرمز است که از جانب او در بندر ٹھٹه می باشد میرزا جانی جمعی از نوکران
خود را بلباس فرنگیان مخلع ساخته همراه داده بود و این پرده سازی نیفتاد خسرو خان که سردار لشکر مخالف بود جمعی
پدر رفت درین وقت باستی بهادران عساکر منصوره بی توقف و تامل خود را بمیرزا جانی رسانیده کار را تمام میساختند

لیکن چون بوجه مسکانی جمعیت خود در آن عزیمت را ویافت و غنیم شکسته یافته بود از این توقف چون قلعه باز خود را جمع ساخت و سپه سالار با بهادران
فتح یا ظفری در بست و بست فوجی محاصره قلعه پرداخت و چه پسته از جانبین مردان کارزار و دلیران عرصه پیکار بیکدیگر داد و تحسین کارنامه
جلادت ظاهر ساختند و بسی بسیک بیگ که از اعیان لشکر منصور بود جوهر پیکار ساخت و بزخم تیری که بر زبان او رسید جان نثار
شد چون ایام محاصره بامتداد انجامید و غله بتعذر انجامید تغیر احلی رسید و روزگار کان محنت عوام الناس تنزل تمام راه یافت خانخانان عرضه داشتی
مشتمل بر سوانح حالات بدرگاه کیوان اشتباه مرسل داشته استمداد ظاهر ساخت و باطلاع نمود خاقان ممالک ستان بسیاری از بیکی بنوشته
و خالی که بان و جمعی از بهادران غیور و سپهی نشان بکمک تعیین فرمودند و کشتی بسیار مملو از آذوقه و توپ و تفنگ و دیگر آلات جنگ
همراه گردانیدند بالجمله چون ایام محاصره بامتداد انجامید از آنکه مخالفان سد ابواب داخل و خارج نموده بودند آذوقه عسکر اقبال
بسید سپه سالار دست از محاصره باز داشته سید بهاء الدین و بختیار بیگ و قزلباش را با بعضی فرستاد و تمامی احمال و اثقال
را در کشتیها انداخته همراه ساخت و فوجی از بهادران لشکر منصور ساخت و تاراج لشکر خانه و بنگاه که بعضی از مخالفان در اطراف آن ساخته
تعیین نمود و کلام سپاهی بسیار باید و هم مشورت در مخالفان افتاده خود در قصبه چون که بیان ولایت واقعیت عسکر ساخت و
شاه بیگ خان و محمد خان نیازی و قاسم کوکه مرتضی قلی و امداد بیگ را با نوجی بر آنهم فرستاد در آن معموره را بدست
آورده خود را استوار ساختند و پسر راجه تو ذرمل که چون شجاع بود و بهادر خان قوردار و جمعی را بجانب بدین خدمت نمود و همین
دستور فوج فوج و جوق جوق مردم بهر جا حسبتی نامزد فرمود و مخالفان از تقسیم افواج قاهره و آسیب تاخت و تاراج سراسیمه شده
زینهار ان از بیم سطوت بهادران لشکر منصور بکثرت آمده دیدند میرزا جانی خود از قلعه برآمده بتعاقب گشته بجانب
سیوان فرستاده بودند شتافت که شاید که دست برد تواند نمود خانخانان خبر یافته خواجه مقیم بخشی و دولت بهادر خان محمد خان
نیازی و دولت خان لودی و سید خان کرانی را با فوج شایسته از پی او فرستاد و خود نیز متعاقب روان شد و در تنگی
کار بر دولت خواهان دشوار بسی کشیده بود کمک رسید بهادران صف شکن با دل قوی و عزم درست بترتیب افواج پرداخته
قدم همت پیش نهادند و از اتفاقات حسنه که نوید بخش فتح و فیروزی بود آنکه درین دو سه روز باد در وسیوی لشکر منصور میوزید و
که جنگ ساخته بر خلاف آن خاک بر چشم مخالفان می انداخت بالجمله خسرو که مقدمه لشکر غنیم بود بشورش هر چه تمامتر قدم تهور
پیش نهاده بر اول و برانغار را در هم نوردید و شمشیر جرئت ترددات نمایان ظاهر ساخت و زخمهای نمایان آبرو یافت و داد
داد شجاعت و جانفشانی داده و بزخم نیزه که در پیشانی او رسید از اسپ جدا شده جان نثار گردید برانغار غنیم نیز فوج برابر خود را از بر داشته
راند ... از آشوب باد و خاک مجال چشم گشودن نمی شد و سر رشته انتظام طرفین از هم گسیخته بود بهادران فوج قول بر برانغار غنیم تاخته
در هم شکستند دولت خان لودی و جمعی بهادر خان با اندک مایه مردم بر جای خود استاده ماندند درین وقت محمد خان
نیازی و سید بهاء الدین و میر معصوم بکری و خواجه مقیم بخشی نیز آمده پیوستند و جمعیت نیک انتظام یافت بعد از تحقیق
معلوم شد که میرزا جانی با چهار صد یا پانصد سوار در جای خود استاده نابرد با تکیه بر اقبال بی زوال خاقان ستوده خصال
نموده جانب مخالف میرزا سر رشته ثبات از دست داده جلو ریزان گردید مقارن آن حال سیلی از جانب غنیم سید خوشی
در آمده فوج خود را در هم نوردیده با اندک زد و خورد نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اقبال وزیده و میرزا قرار بر فرار داده راه هزیمت
سپرد و قریب سیصد کس از ارباب مخالفت بر خاک هلاک افتادند و از لشکر منصور تا صد کس حیات جاودان یافتند اگرچه پیش از این

بود و بعد مرکز شناخت داد و زر و تحفه که علاوه از آن شده باشد تشبیه و خوشحالی وارد باانکه درین جنگ که بر قلعه بیت بست محکم بمراه داشت لیکن
ازقسمی عبارت تاخت و درگرسنگی و بیدلی از دور تماشا نمی بود و پیش از رسیدن سپه سالار بقلعه کفیرروزی بالاشا بر
این قلعه را تصاحب و تسخیر کرده و چون هر دو بسر رفته گماشتگان رسید بقلعه که هر بر احاطه ساخته بود
ساخته شد و سیاست سبز آب جاری ساخت که بدون آن قلعه را بود باصلاح نشد گویا پس از آن چون سپه کلیبا
اهل عسکر اقبال ساخته ناکام طلوع عنان بسوی عمل بسر اعمل دریاب سپه قلعه و دیگر احاطه نموده و خندق بر آن
مسافرمیرود و ترتیب اسباب سنگر گرمی بیست خانخانان باجمعیت گرفته و کمک جوانان قدیم تقویت نموده و ملاحظه
میراثت دریسته جوانان کار طلب قلعه گرفته و آثار رجعت و جسارت ظاهر ساختند و از لشکر منصور بسیار در آن تلف گشت
بر جوانان و جان دشمنان و جان سپاهی صرف نمود و در جلال تحمل بران کوشش که قلعه حصین آن دیار را مستوی شد و
از بی اسباب سپاه افغانان بری نهایت از جای رفت جمعی غریب درکوه که در آن حصار بسته بود باهم افغان بمرده و قاسم علی را
که در اسب قلعه با و سعد علی بود و سر بریده و این خدمت را درست آمد بر جا ای خود ساخته در زمره و الطاف منتظر گردید و سپه سالار
بلوازم قلعه گیری بهمت مصروف داشته بر دیش اهل روم بیک رنجیده از تو دو ای رنگ پناه ساخته مر عمل پیش بر دولشکر از تقصیر مصاف
دیار رسیده از روی مردم بغضان آمد بعد از آنجا برآمد که نشانه گرد و ظرف تر انگه اکثر مردم لشکر بیمار شدند و در این
حال بعضی از زور و لیستان بجواب و بدند که منهیان عالم غیب سکه و خطبه این دیار را بنام نامی و القاب گرامی
حضرت گیتی ستان آراستگی بخشیده و آمد از این محنت و بار که بمیان آمده با افراد سپاهی مردم این ملک جست گرا این گستاخ
برخاست کرده سر بر خط فرمان شده بهر آینه موجب نجات خواهد بود چون این اشارت در میان افغانان شیوع یافت
هرکس باندازه دستگاه خود نظری بر بست و با ندک فرصت رخصت تمام بهم رسید و چون صورت حال معروض بارگاه اقبال گردید
بهاءالدین الدین انعام بیان گذشت که در زبانی که عساکر آن سرزمین جنگجان طلب گرگ ستانرا محاصره نمود و بای عظیم در مردم افتاده روز
اول اسب سنگر زده بر بروز دوم دندانهای جنبید و روز سوم تسلیم میشد بیرزالی دختری داشت و در آرزوی عروسی ورزگار
بسری بردو و نوبت بیمار شد و از اضطراب آنکه مبادا این آرزو را بخاک برم روز دوم که نوبت جنبیدن دندانهای او رسید جهت آنکه
گوشه خود بپرداخت در سم زمان هر لحظه انگشت بر زبان زدی و خواستی آن شب برآید بر دو حسرت و داغ جدائی بروز آورد صبح
که نوبت جان دادن بود جنبش دندان برطرف شد و آثار صحت از جبهات حال ظهور یافت همسایها متعجب ماندند چون بحقیقت کار
رسیدند معلوم شد که از اثر آب خیانت در بیماری که آب خاخوریه جان بر و دراندک زمان خانع یا فوت شد هرگاه حتی جل و علی بیرزالی را
سبب حیات خلق تواند ساخت اگر این نیازمند را وسیله جان بخشی جمعی فرماید چه جای استبعاد است بالجمله حکم شد که خزینه وافر و زر
بسیار که بجهت انداخته بعسکر اقبال رسانید و اله بخش منزل و فراق مهاد در تاخیر مدت رخصت یا قلندر و در محنت تنگدستی و نقیض غله
برسپاه رسیده بود و با علت حیات خلق شد سپه سالار بدلدهی مردم پرداخت و در بیش بردن مراحل اهتمام بیشتر
بکار برد و محاصره تنگتر شد و اهل قلعه نجات خود را منحصر در سر انداختی دانسته در صلح زدند چون اهل ارز و از گرانی غله
با تعب جوان و بلیست عذاب بجان آمده بودند خانخانان نیز صلاح وقت منظور داشته باین معنی رضا داد مقرر شد که بولایت سرکار
روی خالت بقدر آستان سعادت زمین بوس دریابد با این قرار داد و مورچلها از گرد قلعه بر خاست

[illegible] بدرگاه [illegible]

بابت ذکر بعضے از سوانح و وقایع درین سال [illegible] خان [illegible] جانب

[illegible] ایران [illegible] عالم [illegible] آن دیار بدرگاه [illegible]

[illegible] اطاعت [illegible] شاه [illegible] بادشاه [illegible] شاهزاده [illegible] ولی عهد [illegible] تخت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] آن قرة العین [illegible] سلطان خرم [illegible] نهاد

[illegible] آن حضرت [illegible] شاهزاده

[illegible] شاهزاده [illegible] مبارک [illegible]

سعادت [illegible] قدم [illegible] بیرون نهاده [illegible] ارکان دولت

[illegible] از گران خواب غفلت بیدار [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] اسمعیل قلیخان [illegible]

[illegible] لیکن [illegible] ثبات قدم [illegible]

[illegible] بملازمت فرستاده و اظهار خضوع و خشوع [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] فرمان [illegible] روشن ساخت [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] شده از [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] رام [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] آن ملک رخصت داده [illegible]

[illegible] صورت واقعه [illegible] همایون رسید [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] آن [illegible] بملازمت شاهزاده آمده باشد [illegible]

[illegible] آن [illegible] اسمعیل قلیخان را [illegible]

شاهزاده اختصاص داشت [illegible] ساخته از ان منصب عالی معزول فرمودند [illegible]

خلعت [illegible] و چون بحوالی ولایت [illegible] آن [illegible] طبیعت [illegible] پیش آمد [illegible]

[illegible] بملازمت شاهزاده رساند و از سوانح [illegible] رام برادرزاده راجه [illegible]

[illegible] صورت و سیرت یگانه عصر بود و پیوسته در خدمت حضرت شاهنشاهی روزگار بسر می برد و آن حضرت توجه

[illegible] شایسته [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] خاقان ممالک ستان رسانیدند و حکم شد که [illegible] ولایت بهار مقرر دارند [illegible]

[illegible] بوده باشد [illegible] رسید [illegible] بر فیل سوار بود [illegible] که باصطلاح

اهل هند [illegible] بجاے [illegible] نشسته بود [illegible] که آن [illegible] در دل [illegible]

[illegible] فرصت [illegible] بانجام [illegible]

آغاز سال [illegible] و هفتم الهی از جلوس ابد قرین روز جمعه [illegible] جمادی الآخر [illegible] هجری آفتاب

جهانتاب را بجز رسم حمل شرف تحویل اتفاق افتاد در سال سی و هشتم الهی بهار دیگر دلگشا شد و از اثر خداوند کرائین دولت جاوید طراز
بر ایران و توران و فرین پیشاد از روز تحویل تا شرف جشنی عالی آراسته ملوازم نثار و پیشکش پرداختند و خاقان کثیر الاحسان
از زیاده مناصب و ارتقاع مراتب عنایتهای جان سپاران و مخلصان خدمت گذار توجه داشته در عنفوان این حال حکم شد که
قاسم خان با لشکر کابل باستیصال اوس افغانان آفریدی و اوبک زئی همت گمارد که درین ایام مذکور سبب گستاخ کاری
سیاه بخت را در میان خود جای داده اند آصف خان و سعید خان گکر از درگاه والا کومک او رخصت یافتند و در اندک مدتی
بهادران عرصه کارزار به آن کهسار درآمده تاخت و تاراج پرداختند و چون افغانان نمودند که با جلال او را در میان خود جا
داده ایم حنا ایم داد قاسم خان حقیقت را بدرگاه معلی عرضداشت نموده بصوب کابل بازگردید اما آصف خان سعید خان
بی تحصیل حکم شوخ نشستند بدرگاه آمده و این بی تابی و اضطراب قاسم خان مستحسن نیفتاد و فرمان شد که عطف عنان نموده
باز به آن کوهستان درآمده تا آن سیاه بخت را بدست نیارند پا از آوارۀ نشان از پای نکشند فتح ولایت اوریسه
اودیسه ولایتی است وسیع در اقصای بلاد بنگاله پیش ازین راجه بر زبانی لو حکومت آنجا بود داشت و بر جستگی و بود [illegible]
بدر اقسمو گردانیده مرد دو دارل وا دیده شد و مکند دیو که از عهد های پدران او بود مگر همت بانتظام او بست و با این بهادر کرده
او بعد از این راجه سبیر بود و دلی چند را ابراز سلاح ساخت و بدست جمعی بیشکشها برادام همراه [illegible] نمود و با این [illegible]
دران تسجیل بیرون قلعه فرستاده از آنکه گفته اند بیت پدرکش پادشاهی را نشاید ور آمدن خود را اصلح ساخته
و تعنا آخته کار پسرش بانجام رسانیدند و مکند دیو جانشین شد و بنغاد گنجینه را که راجهای سابق بر یکدیگر افزوده بودند یکباره
بهت کشود و صرف مستلذات نفسانی نمود و اکثری بغیر مصرف تلف کرد دران ایام سلیمان کررانی حکومت بنگاله داشت
بایزید پسر خود را با سکندر خان اوزبک که از درگاه گریخته نزد او رفته بود بتسخیر آن ملک فرستاد و راجه نیز دو کس از عمدهای
خود را که چهتیه رای و درگا بهنج [illegible] تعیین نمود و این جق با شتابان با افغانان طرح دوستی انگیخته با بایزید
راه پیوستند و خود بطمع حکومت آن ملک بجنگ صاحب خداوند کار خود بازگردیدند راجه که بدفع افغانان عاجز بود دشمن خانگی
را قوی تر یافته از روی اضطرار بمجادله و مقاتله آنها شتافت و چون دانست که جمعیت او بدفع اعدا وفا نمی کنند ناچار پیش
التجا برده کام خود را یده و دشمن جست و بیاد روی او با [illegible] خود جنگ عظیم کرد و بحسب سرنوشت هم راجه و هم چهتیه رای از سرچشمه
تیغ سیراب زندگی گردیدند و حکومت بی منازع قرار یافت و سلیمان با فسون و افسانه او را نزد خود طلبیده بقتل رسانید و آن ملک
مفت رایگان بدست سلیمان افتاد و بعد از او قتلو داشت و چون روزگار قتلو بسر آمد راجه مانسنگ از بهار بتسخیر آن دیار شتافت
و با افغانان مبارزتهای نمایان کرده و در آخر نظر بصلاح وقت صلح نموده بازگردید چنانچه در اوراق پیش بهمت ذکر یافته
القصه تا خواجه عیسی وکیل قتلو در قید حیات بود سررشته عهد و پیمان از دست نمیداد و قدم از حد کلیم خود بیرون نمی نهاد
و بعد از و که نوبت بجوانان کار نادیده افتاد نخست معبد جگناتهه را متصرف شدند و بر ولایت همیر که در زمره و تنخواه جاگیرداران
خراج گذار انتظام داشت دست تطاول دراز ساختند راجه مانسنگ که مشتاق بر هم زدن صلح و شکستن عهد بود و ظهور این
واقعه را فوز عظیم شمرده با لشکر بنگ و بهار جانب صوب شتافت خود از راه دریا و توکل خان و فرخ خان و غازیخان و سعید رای
و میر قاسم [illegible] و سنگرام و سکر و چتر سین و بهوپت سنگ و برخوردار و دیگر مبارزان عرصه کارزار از راه خشکی یوسف خان
حاکم کشمیر را با فوجی از راجپوتان براه جهارکند فرستاد و چون به بنگاله رسید سعید خان حاکم آنجا بیمار بود [illegible] داشت

[illegible] بنگش [illegible] سعید خان صحت یافت و مخصوص خان و بهادر خان و [illegible] خان
بابوی سنگلی و خواجه باقر انصاری [illegible] و دیگر [illegible] که مجموع سی هزار [illegible] سوار
[illegible] راجه [illegible] بطلب ملک عظیم [illegible] و اعلام فتح [illegible] افغانان [illegible]
[illegible] راجه مانسنگه [illegible]
باقر خان [illegible] فرخ خان [illegible] سنگه [illegible] میر ابوالقاسم [illegible]
[illegible] فتح خان [illegible] سعید خان [illegible] مخصوص خان
بهادر خان [illegible] سنگلی [illegible] فوج [illegible] الافواج [illegible] حبیب خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] حبیب خان [illegible] جلال خان [illegible] بهادر خان و [illegible] خان
و مبارک خان و خواجه [illegible] شیر خان [illegible] حبیب خان [illegible] خواجه سلیمان و خواجه عثمان
[illegible] سلطان سور [illegible] بطلب [illegible]
[illegible] افغانان [illegible] عظیم [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] افغانان [illegible]
[illegible] افواج [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] سعید خان و دیگر امرای بنگاله [illegible] بابوی سنگلی [illegible]
[illegible] بهادر خان [illegible] از اسب افتاد و باز سوار شد [illegible]
بهادر خان گفت [illegible] آفتاب [illegible] انصاف [illegible]
[illegible]
[illegible] افواج [illegible]
خواجه [illegible] افغانان [illegible] سلطان سور [illegible] سعید [illegible] افغان [illegible]
و درین جنگ راجه مانسنگه [illegible] فتح عظیم [illegible] اقبال جهانگشا [illegible] دولت [illegible]
[illegible] خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان گیتی ستان آرایش داد [illegible]
[illegible] سعید خان [illegible] بنگاله [illegible]
[illegible] بهادر خان و بابوی سنگلی و باقر خان و شاه غازی خان [illegible] باقر انصاری [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] جلال خان [illegible] افغانان [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] راجه مانسنگه [illegible] سبحان سنگه [illegible]
[illegible] افغانان [illegible]
[illegible] راجه [illegible]

انی نان راجه باسنگ گرفتار و راجه الست یوسف خان والی کشمیر را با فوجی از دیوان معاودت داده آگاه شده خود و سپاه
نجات رنگ تنه شناخت و ارادت بزرگ نموده در حیله مسلک ساخت راجه رام چند سرکل لیپه خود را باستقبال نمود راجه و رشتاو
راجه بگنگ مراجعت نموده بجانب قلعه سارنگ گرفته نهضت کرد در همین وقت خبر آمد که حبیب خان و دو یاران و دیگر افغانان
بطلب رسیدند و ملوک بسنگی اسب مقاومت نیاورده و راه هزیمت سپرد لاجرم راجه بهار خان را با فوجی بدان جانب تعیین
فرموده بهادران اقبال بسیج زوال نیم را با سپاهی جمعیت از جای برفت و بجنگ در آمده بالفعل هزیمت آمد و چون کار بر شغالان قلعه
سارنگ گرفته و شوار سی کشید قول گرفته راجه را دیده سپرده که امام درخور شان ستگی خوریش بیرون آورده باد شاهی امید وار شده
و راجه بجا تها نجات نمود و خاطر از ضبط آن ملک و اپرداخت فرو نشستن شورش کشمیر و آوردن
میرزا یادگار زیاده سر بدرگاه والا در این هنگام مجسته فرجام هوای گلگشت کشمیر از مشرق خاطر نمایان شد و با الهام
غیبی عزیمت آن صوب صواب تصمیم یافت و در ساعت مسعود و زمان محمود نهضت عالی اتفاق افتاد و چون حوالی دریای
چناب مسکر اقبال گردید خبر شورش کشمیر و سبب یادگار سیه بخت عم میرزا یوسف خان سامع جلال رسید و در همین عزیمت
از مستقر خلافت احلاف خبری و اثری از این واقعه نبود قضا را همان روز که در کشمیر آتش فتنه زبانه کشید او حضرت خاقانی
به الهام آسمانی از لاهور کوچ فرموده و عجیب تر آنکه در زبان گهر بار آب لاهور عبور کرده بودند در زبان قضا ترجمان که نقش بست
از رموز غیبی است گذشت که آیا قابل این بیت کیست و در حق که گفته است کلاه خسروی و تاج شاهی * به هر کل کی رسد حاشا و کلا
و مدارک دریافت که یادگار کل بوده از سری از بیرگری بد پاسی درگاه ایزدی ظهور امثال این امور رخ نمیدهد اکنون تفصیل آن فتنه
کشمیر و سبب بی یادگار کل نگاشته کلک بیان میگردد و چون قاضی نور الله و قاضی علی بجهت تحقیق جمع کشمیر از درگاه
و سلوک آن یا فتند کشمیریان واقعه طلب کر رشت زشت آن بنا فتنه و بد اندیشی مجبول و مجبور است از بیم آنکه بعد از حکمت
تشخیص مطلعها سی کلی توفیر ظاهر خواهد شد در مقام شورش و ناسازگاری در آمدند قاضی نور الله بدرگاه آمد معروض
داشت که تمشیت این حکم بی حاکم مستقل و جمعیت نیک صورت پذیر نیست و چون وکلای میرزا یوسف خان خود
صاحب تقصیر بودند چنانچه بایستی کوشش نکردند لاجرم حسن بیگ شیخ عمری را به همراه وقت قاضی علی فرستادند و تمام محال کشمیر
را بخالصه ضبط نمود که علوفه سپاهی را نقد خواهیم داد از این رهگذر مردم به تنگ آمده و خواستند که فتنه قائم شود و بجهت بر هم زدن کار
نیفتد کشمیریان که باطبع بد اند چنین روزی بودند با مردم میرزا یوسف خان هم داستان شدند و در و کشن علی و عادل بیگ
و یعقوب بیگ ترکمان و امام قلی جولاق و قیان بیگ و دیگر او باشان واقعه طلب باهم اتفاق نموده نخست نزد میر کمال الدین حسین
رفتند که در سلک ملازمان میرزا یوسف خان انتظام داشت و گفتند که چون نسبت سیادت دارد او را بحکومت برگزینیم که هم
از سعادت بهره مند بوده و هم سر و برگ این آشوب و غوغا نداشت قبول ننمود تا گزیر یادگار را از راه برده آن بیدولت خون
گرفته را سلطنت بر داشتند و میرزا یوسف خان قریب پنج شش هزار پیاده و سوار که ملازم داشت و زن یکی را که حسن بیگ
شیخ عمری بخانه برده بود اول آنها را شورانیدند بتخمیر بر خانه حسن بیگ هجوم آوردند و با آنکه مردم او متفرق بودند و دم همت
افسرده به مدافعه مقابله پیش در رفت آن روز قاضی علی و شیخ با سپاه والی در میان آمده آتش این فتنه را فرو نشانیدند و روز
دیگر باز آنها هجوم شدند و حسن بیگ نیز جمعیت کرده بر سر آنها رفت و بعد از اندک جنگی باز آشتی نمودند حسن بیگ چندی را
بعهد و پیمان از نزد خود طلبید و کشته تفصیل رسانیدند با قاضی علی از شهر بر آمده در دائره بیرون شهر در همین روز آن را روان

کار بجای رسید که علم [illegible] ازدیاد یافته لاهور بعزیمت تسخیر کشمیر رایات منصور برافراشته بود و حسن بیگ که بیرون شهر نزول
کرده بتعلقت [illegible] بیرون آمد و بعد از روزی چند جمیع اهل کشمیر جماعه بسرکاری یاغی شده و پایان ضلالت باهم بستند
و چندی را بجهت سد مسالک و معابر گماشتند و با سپاه پادشاهی بنوعی که در ایام سابق این فتنه تدبیرات
شایسته بکار بردند هر گاه چون یادگار از شهر برآمد بامواج شناعت و شکایات ارباب فساد گرسنه بیرون رفت و حسن بیگ از بدن این
خواب بیک... ان سرا سیمه بیدار شد و مشاهده حالات با ساخته عطف عنان نمود و آن کل آشفته دماغ از رفتن او و بسرخود
گشته بشهر آمد و حسن بیگ در تماشای حرکت الله و سامی گرده و در راه هند و ستان پیش گرفت و چون همه بورسیدگی از راه تنگی
در حیرت در راه و ادوان جنود ارشد و بلهار انگشتند اگر چه اسپیه خود را با آب و زر و چند بیعه زر از رخت حیات بیوچ حیرت فراغت
و چندی دستگیر گردید و حسن بیگ و رنام خلی بسلامت برآمده و تیز ترشتافتند و از ان گذر راه به پیر پنجال را مخالفان استحکام
داده بودند بر آن همین ورشکار صعوبت برگرفتند و حسن بیگ با چندی از بدخشیان بمرو تیر انداخی بدر رفت و فی سبیل
هر چند دست و پا زد همایی نیاز رسیدن نمود کشمیریان از راه دستگیر ساخته از هم گذرانیدند چون صورت واقعه بمسامع علیه
رسید خاقان ممالک ستان بکوچ متواتر نهضت فرمود و در آن ساعت این بیت بر زبان گوهر بار گذشت بیت
ولد ان زمانست خاسته شهم انگه طالع من بد ولد ان زمانست آمد چو ستاره کوبا نه به دو دلیل پر ولد ان زمانست گه ما در بادگار و ختر نطره آم
ببو دستی بود هر روز بیجا نه و هر شب بجای لیسبی بیرون بزبان الهام بیان خاقان غیب دان چنین گذشت که فرو شدن
آن آشفته سر و طلوع سهیل مقارن یکدیگر باشند و حکم شد که زین خان کوکلتاش از راه سواد و بجور متوجه کشمیر شود و صادق خان
را با توسی از بهادران رزم جوی براه پونچ رخصت فرمودند و شیخ فرید بخشی بیگی را با بسیاری از مبارزان عرصه شهامت
لطریق منقلای دستوری یافت و میر علی مراد و میر عبد الحی خواجگی فتح الله و شیخ عبد الرحیم رحمت خان مظفر کوکه قاضی عزت الله
سید کمال نصیب ترکمان شیخ ولی شیخ کبیر خواجه اشرف میر تواجی سید قلی ابو الفتح دوست محمد هروی شیخ ابو یزید شیخ
سود و هزاره بیگ کلب علی سید عبد الهادی و شیخ ابو الخیر تاج خواص ملک زر بخش جو و دولت بلوچ ایماق بدخشان
و بسیاری از بهادران فیروزی نشان بهمراهی آن سیادت ماب رخصت یافتند و درین روز میرزا یوسف خان را از روی
اعتیاط به شیخ ابو الفضل سپردند و چون فرزندان او از جنگ یادگار نجات یافته بدرگاه آمدند حکم اطلاق او شد شیخ ابو الفضل
در اکبرنامه نوشته که من در آن وقت بدیوان لسان الغیب تفاول جستم و این غزل نوید بخش فتح و فیروزی آمد بیت
آن خوش خبر کجاست که این فتح مژده داد تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم ٭ چون سیادت پناه شیخ فرید بخشی بیگی
که الحال مهام تربیت حضرت شاهنشاهی بخطاب مرتضی خانی غرا اختصاص دارد با عساکر منصوره رخصت یافت بعزم
درست و همت توسن قدم اخلاص و کار طلبی پیش نهاده کوچ بر کوچ متوجه شده و در خلال این حال صادق خان را نیز با فوجی
تعیین فرمودند که از راه دیگر با تمالک در آید و او دو سه منزل شتافته با جبار عرض نوشت و آنرا و سیله دو باز کار که در خورشان
نبود و پیش نهاد و خود ساخت و بر خاطر قدسی سطاعیه گران آمد و از میانه راه حکم برگشتن شد و چون موکب اقبال بگریوه نزول
فیروزی فرمود عرضداشت خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش مشتمل بر خبر فتح جونا گره و ولایت سورته از گجرات رسید و تفصیل آن اعزاز اجرای
تفکست یادگار و فتح کشمیر نگاشته کلک تالیف نگار خواهد شد بالجمله چون یادگار بکشمیر در آمد و فرزندان میرزا یوسف خان را بجانب هند و ستان گسیل کرده خرمنه
وزر صیت فعل و توب خانه و حشم او در انام متصرف شد با عدم استحقاق از خیره چشمی و سبکی از رسمی خود را بالسم پادشاهی

[illegible] خطبه و سکه را بنام [illegible] اقبال [illegible] در آن وقت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام فرموده معهذا اگر به تحقیق [illegible]
[illegible]
[illegible]
فتنه آگاه [illegible]
[illegible]
میرزا یوسف خان بدست آورده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کریوه بر آمدند [illegible]
[illegible]
گردیدند و بقیة السیف بحال تباه راه گریز سپردند و چهار کس از لشکر منصور بجان نثار شدند [illegible]
[illegible]
اما بغیر از یک سپاهی که اسب او ضائع شد و دیگر آسیبی بکسی نرسید و شب خبر رسید که غنیم در عقب این کوه هجوم آورده
در کمین فتنه است و هنگام طلوع صبح توپ [illegible] از اطراف بر فراز کوه ها بر آمدند و در اندک زمانی [illegible]
ویران شدند آخر ها روز رکن السلطنت شیخ فرید بفوج سراول پیوست و چون لشکر [illegible]
[illegible]
بر هزیمت گردیدند [illegible]
کوس فتح و فیروزی بلند آوازه ساخت [illegible]
بدخواه بود [illegible]
آن کتل [illegible]
پیوست و چون خبر رسیدن عساکر منصور [illegible]

در روز دیگر از راه بهرام داده پیشتر فرستاد و خود با فوج تعاقب نمود و شهباز خان کاکر و ابراهیم خان کاکر و ابراهیم خان
بیارو بیگ شاملو و حسین بیگ مسعود با یوسف بیگ و ملک محمد رشید که از نوکران میرزا یوسف خان با هم گرد
خورده در کمین فرصت نشسته بودند چون پاسی از شب گذشت شورش الله اکبر انداخته بر ایشان هجوم آوردند و یوسف
نام برادر این حال از زیر سرپرده بدر رفته در بیشه تنگی پنهان شده یعقوب را با دو سه اسپ فرستاد تا بر حسب
تفحص و تجسس او نمودند تا صبح حاضر شد ناگاه چشم شاه بیگ بر یوسف افتاد و او را بالقصه دستگیر کرد و قرار نمود در جایی
با دگار او را با دو سوار نگاه داشت و شاه بیگ خواست که زنده به درگاه آورد و شهباز خان بیک تیغ او را از پا در آورده ساخت و در
همین اثنا موکب منصور که تا کول شهر رسیده بود بشنوایش مراد از بیش سران عساکر اقبال انداخت و ازینجا
نسیم جان گذشته بود و کوکب طالع دولت از مطلع سعادت طلوع نمود و ستاره سهیل مقارن آن گردید و مطابق افتاد و
برآمدن ستاره بالای آن مژده فتح رسید و عجب دانی حضرت خاقانی مظهر فیوضات ربانی فرمودند که
بالجمله چون از بهشت عنبر فتح کشمیر بعرض همایون رسید شاهزاده دانیال را بر سر اردو و دانغ گذاشته خود به عزیمت
کشمیر فرمودند و بر زبان گوهربار گذشت که مرتبه اول تماشای بهار کرده بودیم اکنون سیر خزان خواهیم فرمود و روز دیگر
از کوتل گذشته فرود آمدند اگرچه راه ها از برف ناپیدا بود عساکر بر عزیمت آن حضرت
و با چندی از مخصوصان از آب طغیان کوچ بر کوچ متوجه شدند و چون گروه لشکر ظفر آیات منصور گردید با اسپان
شاهسوار از عرصه جهان ستانی از جا در رفت بچستی چابکی خود را بر زمین گرفتند و روز دیگر از کوتل پیر پنجال عبور فرمودند
و در ساعت مسعود در زمان محمود به دار الملک کشمیر ورود اقبال اتفاق افتاد و در میان راه شیخ فرید و دیگر بندهای جان سپار
بسجود اخلاص جبین خدمت نورانی ساختند و با انواع نوازش و اقسام مرحمت سربلندی یافتند و در اثنای راه
در حسب خبری سیطر را که تنها و با جمعی از مشهور رسیدن کاواک شده بود به حکم اشرف سی و چهار کس از سران آن جماعت
گرفتند تحمل کرده دو سوار زخم نواخته بود را بالجمله چون موکب کیهان شکوه در عرصه دلپذیر کشمیر ورود سعادت فرمود
اکثری از سعیدان خون گرفته اسیر کمند مکافات گردیده بسیار بیسیار رسیدند بغیر از عادل کشتی در لباس قلندران خیار
زده خود را بجانب دکن انداخت و جمعی که از دوربینی و خیراندیشی از صحبت ارباب فساد کناره گرفته بودند بنوازش
خسروانه فرق عزت برافراختند اگرچه اکثری از رعایا داخل کشمیر بودند و هم و هراس وطن مالوف خود را گذاشته شعاب
جبال برایاری مختفی پناه برده بودند لیکن چون جرم بخشی و عذر پذیری آن حضرت بلند آوازه شد فوج فوج
و جوق جوق سر خجالت در پیش و روی شرمساری پیش افگنده فرق سجود و لقمه سی آستان نهادند و خاقان وافر الاحسان
بزلات و جرائم ایشان زلال عفو شستند و شور بخشیدند و زینت گلشن همیشه بهار کشمیر بظلال رایات جلال محسود بهشت برین
بود و از شکار آبی و بیشتر اوقات سیر و شکار که مخصوص آن دیار است توجه می فرمودند و نظاره آن حال چشم زن مبارک بخط و
یانت و عالمی از رشحات سحاب مکرمت سیراب امید گردیدند و بعد از فراغ جشن وزن بسیر زعفران زار ... آراسته
اصل گل زعفران بنفش رنگ است و از میان آن دو سه شاخ زعفران سر کشیده اگرچه برگ رسته از و در برگ می شود اما از نزدیک
بغایت خوش آینده است و از بدایع خاکی آنکه تا پایان نوبار در معمورستان کشمیر که زعفران زار مخصوص آنجاست و در زمین
دیگر هیچ جا بهم نمی رسد در سه روز اعلام جهانگشا مانند شد و بعد از آن حضرت بزرگی ... بر وسی آسمان دوانه ...

و در آن شب حبشی از راه سنگی یافت که در روز از رشک آرایش آن موقف و پیش از این خواجه شمس الدین در دو آنجا
سید کشمیر نشین حاصلات از لاهور طلب فرمود و ابو به درین تاریخ بسعادت زمین بوس مشرف گشت و در حین عزیمت
کشمیر زین خان کوکه که بصوب افغانستان دستوری یافته بود اگر احتیاج افتد از آن راه با سپاه شایسته خود را
بولایت رساند فرمان پیش از رسیدن او آوازه فتح کشمیر زمین و زمان را فرو گرفت و آن رکن السلطنه باستقبال مهمات
آن سپاه که محمد و اخبار شورش را برانگیخته بود نگاهبانی بست و در اندک فرصت ولایت سواد و بجور و دیگر کاوهای
با افواج قاهره ساخته اسباب آن از اسباب فساد و قتل و اسیر گردانیده معاودت
موکب اقبال
از کشمیر بصوب لاهور چون خاطر قدسی مظاهر از تنظیم و تنسیق کشمیر و سیر و شکار آن دلنشین و ابواب خدمت
بالماس میرزا زوده ولی عهد وارث هفت اقلیم باسلیم ولایت کشمیر را به دستور سابق بمیرزا یوسف خان مرحمت
فرمودند و دستوری شد که خود به دولت و اقبال با چند کسی از مخصوصان و مقربان به طرف سیر زین لنکا مهم رود و از
راه باره موله بخان اعظم معاودت مصطفوی دارند و سپاه ظفر پناه فوج فوج از راه های دیگر بشتابند و زین لنکا عمارتیست
در میان کول الر که سلطان زین العابدین اساس نهاده و عرض و طول آن صد و نود و ده ذرع مربع و ارتفاع آن پنجاه
و دو ذرع بر فراز آن قصرهای دلنشین ساخته و این عمارات تمام از سنگ در نهایت استحکام اساس یافته و دریای
از میان آن اصیله جوش و خروش میگذرد و توسیع آن بحدیست که لطافتش هر آئی محسوس نمیگردد و از شورشش باد ملایم
آب از ارتفاع موج عبور کشتی بصعوبت میسر است و از غرائب آنکه روزی که حضرت خاقانی تماشای آن توجه فرمودند
برخلاف معهود آب در نهایت آرامیدگی و تسکین بود و روز دیگر بباره موله منزل شد و از آنجا کوچ بر کوچ تا رهتاس
تشریف بردند و درین راه از شدت برف و باران بر پیادها سختی حال گذشت لیکن چون برو
سنبه رستان در رسیدند و بر خیابان استعمال سطح سانت می بستند دلهای ستمدیدگان

فتح قلعه جوناگڑه و سومنات و گرفتار شدن مظفر گجراتی و بتیغ ستم جفا خود کشتن چون خان اعظم

دوران یورش بتسخیر قلعه جوناگڑه نتوانست پیش رفت رجعت استعداد سفر و صعوبت لشکر با حمد آباد مراجعت
نمود و امرای چندی در سبیل خوبیش برآمده دیگر افواج ترتیب داده و دو جهت با تمام آن خدمت نهاده و سید
نظام و جلال خان و ملک حسن آمده و بندر گوگه و منگلور و سومنات وغیره با شانزده هزار سوار بجنگ به دست افتاد
و از آنجا بتسخیر قلعه جوناگڑه که بنا بر امین خان غوری در شتند شتافتند و اطراف آنرا امور جلیلها استحکام داده بودند
بمرحمت الشرذه نورنگ خان را برسر طائفه کاتهی که از وقت قلعه باید دارند سید تعیین فرمود و قضا را آتش در قلعه افتاده
و بسیاری از اسباب قلعه در ساعت از فروغ بسوخت و مسجد ابر روز توپ یک منی و نیم منی سر میدادند و اولیای
دولت بر کوه چه گرنز و یکی تقابل واقع است سرکوب ساخته توپی برفراز آن بردند و درون قلعه را بجوار گرفته شورش عظیم
در نهاد افغانان انداختند و چون کار بر متحصنان تنگ شد و از گرفته کلید قلعه را سپردند بنابر امین خان و پسران و لقمان
و جان محمد که وکیل آن سلسله بود و زین خان حبشی و ملک رحمن و لونه کاتهی و میرک محمد افضل وغیره تا پنجاه کس عمده
نزد خان اعظم آمده ملازمت نمودند و آن رکن السلطنه هر کدام را در خور شایستگی با سپاه خلعت و منصب و جاگیر
خوشوقت ساخته و مجید دو ملکی که جا سیکی از سلاطین بود مفتوح شد و چون قلعه جوناگڑه بضبط تسخیر در آمد

آن ملک عاقبت سپاه اطاعت برده پیشکش گرفته خان اعظم را کمی بهیئت جمعیت و جهت مظفر بهیئت آورده اوکار شکست در [illegible]
خبر رسید که آن مشار الیه [illegible] بولایت [illegible] کجهانه و داراکه مهمات بناه برده ملاجرم [illegible] خان را گوجرجان
و نظام الدین احمد را بست محمد خان اتکه و نورسپهر و [illegible] فوجی شایسته بدان صوب فرستاده مجاهدان عرصه
غیرت وزرسی به او کار رسیده و آن بتخانه را که از معابد بزرگ کفار بهت بجنگ و ستیز ویرانه اسلام ساختند و جمعی
را در آنجا که [illegible] مشتری ساختند آن کار در پیش [illegible] مظفر را با اهل عیال او در کشتی [illegible] بجزیره
کرده آن استحکام را [illegible] فرستاده بود چون جنگ سخت کرده از سپاه او [illegible] بهادران نیز جلو گرم و چنان
به او رسیدند در آن خون [illegible] گرفته استاد و چون ازین شکست و هزیمت بسیار و حشت و ستوه را تا طعن بستند در
[illegible] با جمعیت در آویخته و تا وقت شام آتش قتال زیاده [illegible] بهادران چابک فشان [illegible]
[illegible] از حضرت الله [illegible] آن باطل پذیر رسیده و چنان مبارکان جمعی [illegible] و بسیاری آن سپاه مجاهدان
[illegible] مظفر بحال [illegible] بنامی [illegible] خود را [illegible] رسانیده در پناه بهاره زمینداران آنجا
خان اعظم [illegible] ازین خبر آگاه گشته یافته عبدالله پسر خود را با فوجی بدانجانب تعیین فرمود و جام از کمال
[illegible] خود دارای با فرزندان واقربا [illegible] راه [illegible] آمده پیوست و با اظهار دولتخواهی از کمال عهد و پیمان
را استحکام بخشید زمیندار [illegible] فرستاده [illegible] پیش آمده و قرار داد که پسر خود را بخدمت فرستد
خان اعظم [illegible] در جواب [illegible] که اگر با اظهار دولتخواهی و نیکو [illegible] ثابت قدمی مظفر را
[illegible] دولت بسیار آن کوتاه اندیش خواهست که [illegible] زمیندار روزی چند بگذراند خان اعظم برین
[illegible] و انجام [illegible] فوجی بکمک او مقرر دارد ازین تدبیر اساس [illegible] و انهدام پذیرفت و از روی
[illegible] فرستاد که اگر پرگنه [illegible] از قدیم داخل ملک [illegible] بجلدوی این خدمت مقرر دارند
[illegible] خان اعظم [illegible] خاطر راضی شد و جمعی را از فوج [illegible] گرفتن و آوردن مظفر نیز داد و فرستاد
و این مرحوم را بجائی که مظفر بود رهنمونی فرمود و چنان وانمود که بهاره بدین [illegible] آید مظفر نیز باستقبال برآمد
و چون نزدیک رسید مجاهدان عرصه قتال از اطراف هجوم آورده او را مقید ساختند و [illegible] عنان
[illegible] استعجال [illegible] وقت [illegible] و مقید ساختن فرود آمده در [illegible] رفت دست [illegible]
[illegible] نهانی [illegible] خود را اندر تا واقف شدن محافظان تسلیم شد و خان اعظم
سر او را مصحوب نظام الدین احمد [illegible] محمد خان اتکه بدرگاه سپهر اشتباه ارسال داشت و [illegible] خاقان
خواجه شمس الدین را که [illegible] مقرر [illegible] عنان توسن اقبال بدار السلطنه لاهور معطوف فرموده و [illegible]
مسجد [illegible] جامع لاهور [illegible] گیهان شکوه رونق آسمانی یافت ذکر بعضی از سوانح
[illegible] اجمال چون بعرض رسید که راجه رام چند حاکم [illegible] و سر [illegible] پسر او را که بسعادت خدمت
حضور اختصاص داشت بخطاب راجگی و حکومت آن ملک سرافراز ساخته رخصت فرمودند و مقارن آن حال
خواجه سلیمان [illegible] گجرات با پیشکش خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش بدرگاه والا رسید و دولت آستان بوس
دریافت و چون درین ایام [illegible] کوهستان [illegible] گرفته از رسوم خراج و پیشکش دست کشیده بودند

التماس قلیچ خان حسب الامر پسر او را بانضمام حسن بدان صوب تعین شد ... و العرض از این دیو وار رام چند راجه جهت جمیع زمینداران آن آمده و بیند وار پاسبت استطاعی زمینداران کوکنتا سفر روشنیا رنجیدند بیست استعمال نمود و از کرد کار تقلید بخات یافت و از سو تعرض فرستادن راجه مان سنگه کی بیره و رسید از تنهاد بیدار رام چند زمیندار از شیب بحران ولایت ... علم و خالی از مالک بستان افزوده راجه رام چند که از زمینداران معتبر آن ولایت است بسبب خود را از شد راجه مان سنگه فرستادن راجه آمدن لیسیر او خدمت بیغام کرد زره که آمدن آن پسر بحسب ... اگر به عادت طاعت و فرمان بپیوست راجح است خود بحضور رسید و یا آنکه فرزند پیش او ... خدمات پسندیده از و بظهور رسیده بود حرات برآمدن نمود و راجه نیز حقوق خدمات او را برعایت نشانیدن گذاشته جنگ سنگه پسر خود را با جمعی از معتمدان بار نظام به پیشرا فرستاد و رام چند بقلعه خود رفته تحصن جست و عساکر منصوره چند تا از محال متعلقه او چند قلعه تسخیر نمود و از قصبات و قریات معموره او را دست فرسوده نیز ساختند و چندین قلعه را مفتوح گردانیدند و چون صورت واقعه ابرو الغش و ولیخواه آن بمسامع عز و جلال رسید ظهور این معنی بر خاطر حقیقت شناس آن حضرت ... مشتمل بر تنبیه و ... فرمان اعتراض آمیز بشرف صدور یافت و راجه بحکم عاطفت جگت سنگه را باز گردانید و رام چند از این عاطفت که سبب ... ندامت پیش افگنده نزد راجه آمد و مقارن آن حال که خواجه سلیمان و خواجه عثمان و شیر خان و حبیب خان نقض عهد و پیمان نموده اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانیدند تفصیل این اجمال آنکه چون خواجه سلیمان و خواجه عثمان و شیر خان و حبیب خان بعهد و قول آمده راجه را دیدند راجه خلیفه آباد در اجاگیر آنها مقرر فرموده همراه طاهر خان و خواجه باقر انصاری رخصت نمود و دمنود و ... که بخاطر رسانید ترک آن قرارداد نموده افغانان را نزد خود طلب داشت و آنها را ازین طلب بجاه تلون مزاج بیم و هراس افزود و در میان راه بحیر ... خواجه باقر انصاری که جاگیر خود سیر نیت ریخته اموال و اشیا و فیل چند که همراه داشت تاراج کرده بجانب ... رسانیده نوشتافتند و باقر زخمی شد و راجه از ظهور این سانحه بهت سنگه پسر خود را با فوجی بتعاقب فرستاد و چون آنها بسرعت راه نوردیدند نتوانستند رسید و افغانان ... رفتند و چاند رای پسر راجه ... در مقام گرفتن آنها شد و بسبب نوشت خود ... گردید و شرح این ماجرا آنکه چاند رای افغانان را بمهمانی طلبیده ... و سلیمان ... و رفتند ... ضرور ... دلاور از مجلس برخاسته بجهت برخاستن کافران هجوم آورده او را دستگیر کردند و چون سلیمان ازین غدر وقوف یافت شمشیر کشیده از مجلس برآمده بهر طرف روی نهاد مردم ... او را از ... گشت و همین طور زده کوفته خود را بدروازه قلعه رسانیده از قلعه برآمد چند ... از همراهیان او اسپ رسانیده سوار ساختند چاند رای بتعاقب او شتافت و عثمان ازین غدر خبر یافته از ... سلیمان گرفتن دلاور برآمدن خود را باو گفت از آنجا شمشیر کشیده بقصد چاند رای متوجه شدند ... شد چون اکثر نوکران آن زمیندار از طایفه افغانان بودند جلو ریز بجانب عثمان و سلیمان آمدند و چاند رای در اینجا بقتل رسید و افغانان غنیمت وافر بدست آورده روی بقلعه نهادند اهل قلعه آنها را مردم خود تصور کرده راه دادند و بعد از در آمدن افغانان چاره نماند و باین روش آنها غلبه و تسلط ظاهر ساختند و ... دران حدود بسر بردند تا آنکه سعید خان زمیندار ... با فسون و افسانه آنها را نزد خود طلب داشته و چون از اینجا

باز از جانب [illegible] نقض عهد و پیمان نموده طریق مخالفت سپرده بودند چاره بجز رزم ندیدند [illegible] خان [illegible]
[illegible] جمعی از آسیب حوادث امواج قاهره محفوظ ماندند و [illegible] حسین [illegible] شاهزاده
[illegible] شاهزاده و سلطان [illegible] باختر [illegible] حسین میرزا که [illegible] دختر میرزا
کامران [illegible] ملک [illegible] آن [illegible] اقبال [illegible] این [illegible] مسعود
زمان محمد حسین خان [illegible] داده پادشاهزاده [illegible] ازدواج بستند آغاز سال [illegible] هشتم از
مبدأ جلوس اشرف شب یکشنبه [illegible] جمادی الآخر [illegible]
[illegible] ساعت [illegible] خورشید جهان [illegible] آفتاب عالمتاب [illegible] برج حمل تحویل [illegible]
و سال [illegible] از جلوس [illegible] خاقان سکندر آئین بدولت و اقبال آغاز شد و در ایام [illegible]
شاهان [illegible] میرزا [illegible] حاکم [illegible] سپهر [illegible] آورده سعادت [illegible] دریافت و وفاق آن
[illegible] اقبال [illegible] میرزا جانی را رخصت [illegible] فرموده آن [illegible]
[illegible] جلوس و تعظیم سعادت [illegible] بیگم [illegible] گردید [illegible] محمد بن میرزا [illegible]
بن میرزا [illegible] بیگ ترخان [illegible] چون [illegible] بیگ [illegible] خان
خان [illegible] صاحب قرانی [illegible] صغر سن [illegible] ترخانی [illegible] چهار پشت
ارغون خان بن ابغا خان بن هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان میرسد چون در [illegible] پیدا آمد
[illegible] ارغون یورت خود را گذاشته بخراسان آمدند میر ذوالنون بیگ ارغون در خدمت سلطان حسین میرزا
نهایت معزز و محترم بود قندهار و سیستان [illegible] او مقرر بود در زمانی که بدیع الزمان میرزا از پدر
عاق [illegible] سعادت [illegible] میر ذوالنون با او موافقت نموده دختر خود را در حباله عقد او در آورد و بعد از
[illegible] شدن سلطان حسین میرزا [illegible] حیات سپرد و شاه بیگ پسر او قندهار را استحکام داد و حضرت
فردوس مکانی از کابل بقندهار [illegible] و جنگ کرده منهزم شد و قندهار مفتوح گردید و آن حضرت ناصر میرزا
را در قندهار گذاشته بکابل معاودت نمودند [illegible] شیبک خان رفته او را بر سر قندهار آورد
و ناصر میرزا بی جنگ قندهار را گذاشته بکابل شتافت و شاه بیگ فرصت یافته بقندهار در آمد چون شیبک خان
در جنگ شاه اسمعیل [illegible] شاه بیگ [illegible] شاه اسمعیل [illegible] رفت و شاه او را محبوس فرموده سنبل
نام غلام شاه بیگ از فرط [illegible] و حلال نمکی با چهل جوان ارغون [illegible] بقصد خلاص ساختن او [illegible]
شتافت و در آنجا خود را [illegible] بهانه خود را [illegible] زندان [illegible]
[illegible] شاه بیگ [illegible] از زندانیان را با خود متفق ساخته در انتظار فرصت [illegible] و سنبل [illegible] اسپ [illegible] کرده
و نعل [illegible] مهیا کرد تا آنکه شبی محافظان زندان را داروی بیهوشی داد و شاه بیگ را بر آورده بقندهار
رسانید و بعد از چندگاه باز حضرت فردوس مکانی بتسخیر قندهار متوجه شدند و او قدرت جنگ [illegible] در خود
نیافته متحصن شد و چون مدت محاصره بامتداد انجامید بعهد و قول بر آمده بجانب [illegible] رفت و از آنجا بسیوستان
آمده آن ملک را از جام گرفت و بعد از فوت شدن جام [illegible] پسر او جام فیروز تمام ولایت سند را بتسخیر

و ضبط تصرف در آورد و بعد از آن سلطان را از عنایة الله بنگاه گرفت و چون شاه بیگ رخت حیات بربست میرزا شاه حسین پسر
او جانشین شد و حضرت جنت آشیانی در ایام غربت و ناکامی بسرحد او رسیدند و آن کم همت حق نمک ناشناس
سخت پیش آمد چنانچه در اوراق سابق سمت ذکر یافته مآلاً مردم از حال او بد سلوکی و خودرایی او از ترخانیان برگشته بودند
در آن تنگنا میرزا شاه حسین بجانب بکر رفته آمد از ترخانیان میرزا عیسی را که در حوالی آن ایام بسرکار او بود امداد داده و برداشته تته
بحکومت برداشته معتبران منصوبه ساختند و میرزا شاه حسین از ظهور این واقعه به بکر تاخته رسید و عنان سعادت سلطنت
واگذاشت و با سلطان محمود خان کوکلتاش او بود و حکومت بکر داشت بجانب تته شتافت و مهم بشکش بود و از جانبین
جنگ درپیوست و بالآخر بکر و تته در میان سلطان محمود و میرزا آشتی در میان آورده ملک پنج حصه قرار یافت سه بخش از میرزا
عیسی و دو از میرزا شاه حسین و چون میرزا شاه حسین نقد حیات سپرد و تمامی آن ملک متصرف میرزا عیسی در آمد و بعد از
فوت میرزا عیسی میرزا باقی پسرش بر مسند حکومت نشست فغفار استوار بود سربزاج او استیلا یافت در مستی خنجر شکم
انگوشته ولو از بسیکه گذاشته شمشیر را بر شکم خود نهاد و تا جان داد و آنگاه میرزا پاینده پسر او جانشین شد و چون میرزا پاینده
نیز خالی از جنون و ماخولیا نبود و در گذشت پسر میرزا جانی عقد امور مملکت بقبضه اختیار میرزا جانی پسر او بود و یکسال
پیش از این آن دیوانه نیز مسافر ملک نیستی گردید و میرزا جانی حکومت باستقلال یافت بالجمله چون میرزا جانی بسعادت
زمین بوس ناصیه اخلاص نورانی ساخت خاقان کثیر الاحسان پایه او را بمنصب سه هزاری بر افراخت و ولایت
تته بدستور او مرحمت شد و بندر را بخالصه منضبط فرمودند و بانواع مراحم و عواطف که در مخیله او نگذشته بود کام دل
برگرفت و از آنجا که در وقائع رفتن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش بسمت زیارت خانه مبارک تفصیل این اجمال آنکه با وجود
حقوق تربیت و نوازش خاقان ستوده خصال که همواره بخطاب مستطاب فرزندی سرافراز ساخته از جمیع امرای
عالی مرتبت و ارکان دولت عزیزتر و گرامی تر میدیدند و پیوسته بتوجهات دوازده کار خود در آزرده میداشت
و بر خلاف توقع و نوازش سلوک مینمود و مع ذلک آن حضرت از بردباری و وسعت حوصله مراعات حقوق والده ماجده این
فرموده بر وظائف الطاف و اعطاف می افزودند و میرزا کوکه بجهت تعصب مذهب و ملت با شیخ ابوالفضل خصومت
غلیظ داشت اگر احیاناً امری خلاف مقصد او بظهور میرسید از شوائب بداندیشی و بدگویی شیخ دانسته اظهار
آشفتگی و آزردگی مینمود در ینولا که فتح جوناگده کرده مظفر را آواره دشت نیستی گردانید تا کنار دریای شور به تیغ
بجهت او رعایت شد فرمان عاطفت آمیز بطلب او بشرف صدور یافت و او با وجود چنین فتحی از غرط داهمه قرار آمدن
بحضور نتوانست داد و عزیمت فتح بندر دیو را بهانه ساخته بخت نورنگخان و گوجر خان و خواجه اشرف و جمعی از امرای
بادشاهی را که همراه او بودند رخصت جاگیر فرموده آنگاه بحکام بنادر نوشتها فرستاد که سوداگران را از آمد و شد
بندر دیو مانع آیند مقصد آنکه فرنگیان را به تنگ آورده قول بگیرد و بجام دیباره که جوز شده از معتبران آن ملک اند چنانچه
که اراده دارم که از راه سند بدرگاه شتابم و چون به پتن سومنات رسید میر عبدالرزاق بخشی و سید بایزید و عبدالمجید
شتافت که مبادا از ینها فتنه سر بر زند و بالاستیا جهیان عهد و قول شود که او را از رفتن باز ندارند و بگرفت قول نامه فرنگیان
رسید و از بندر بلاور بر جهاز الهی که ساخته او بود سوار شد و پسران خود را خرم و انور و عبدالرسول و عبداللطیف و مرتضی علی
و عبدالقوی و دو دختران را با مادران آنها و سائر اهل حرم و خدم کشتی در آورده و از ملازمان صد کس متجاوز همراه گرفت

بار ایشان تنگ گشت بعهد و پیمان شده طریق خلافت سپرده بودند چاره بجز رفتن نبود تا آنکه [illegible] خان از میرزا
شاه بیگ میرزا و سیوستان چند از آسیب سعادت امتزاج خاطر بحفظ [illegible] او را خاطر [illegible]
ایشان در [illegible] شاهزاده سلطان سلیم است با دختر ابراهیم حسین میرزا که والده ماجده [illegible] میرزا
کامران است خاقان ممالک گیتی ستان [illegible] اقبال را شایسته این نسبت دانسته در ساعت مسعود
زمان محمد حسین عالی نسب داده با شاهزاده و بعد از ازدواج بستند آنگاه بسال سی و هشتم از
[illegible] جلوس اشرف شب یکشنبه [illegible] جمادی الآخر هزار و یک هجری [illegible] افضال
ساعت [illegible] تاریخ [illegible] آفتاب عالمتاب به برج حمل تحویل [illegible]
چهل سه و هشتم از جلوس ابد قرین خاقان سکندر آیین بدولت و اقبال آغاز شده [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] درگاه [illegible] آورده سعادت آستانبوس دریافتند [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] میرزا جانی را رخصت [illegible] آن سعادتمند بلوازم [illegible]
[illegible] تعظیم سعادت [illegible] مشمول مراحم بیکران گردید اول پسر پاینده محمد بن میرزا [illegible]
بن میرزا [illegible] است که [illegible] ایشکل بیگ ترخان [illegible] چون ایکو تمر [illegible] ایشکل بیگ در جنگ تقتمش خان
جان نثار شد حضرت صاحب قرانی با وجود صغر سن او را بمنصب پدر و پایه ترخانی سرافراختند و نسبت
بارغون خان بن اباقا خان بن هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان میرسد چون در ما وراء النهر شورش پیدا شد
[illegible] ارغون [illegible] خراسان آمدند میر ذوالنون بیگ ارغون در خدمت سلطان حسین میرزا
بغایت معزز و محترم بود قندهار و سیستان و زمین داور بتحول او مقرر بود در زمانی که بدیع الزمان میرزا از پدر
عاق [illegible] میر ذوالنون با او موافقت نموده دختر خود را در حباله عقد او در آورد و بعد از
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] شاه بیگ پسر او قندهار را استحکام داد و حضرت
فردوس مکانی از کابل بقندهار شتافتند او جنگ کرده منهزم شد و قندهار مفتوح گردید و آن حضرت ناصر میرزا
را در قندهار گذاشته بکابل معاودت نمودند [illegible] شیبک خان رفته او را بر سر قندهار آورد
ناصر میرزا [illegible] قندهار را گذاشته بکابل شتافت و شاه بیگ [illegible] قندهار [illegible] شیبک خان
در جنگ شاه اسمعیل بقتل رسید شاه بیگ [illegible] شاه اسمعیل [illegible] رفت و شاه او را محبوس فرموده [illegible] سنبل
نام غلام شاه بیگ [illegible] با چهل جوان ارغون بعهد و پیمان بسته بقصد خلاص ساختن او بهری
شتافت [illegible] کاسه [illegible] بهانه [illegible]
شاه بیگ [illegible] زندانیان را با خود متفق ساخته در انتظار فرصت نشسته و سنبل چند سر اسپ [illegible]
[illegible] تا آنکه شبی محافظان زندان را دارو بیهوشی داد و شاه بیگ را بر آورده بقندهار
رسانید و بعد از چندگاه باز حضرت فردوس مکانی بتسخیر قندهار متوجه شدند و او قدرت جنگ [illegible] در خود
نیافته متحصن شد و چون مدت محاصره بامتداد انجامید بعهد و قول بر آمده بجانب سیوی رفت و از آنجا بسیوستان
آمده آن ملک را از جام گرفت و بعد از فوت شدن جام [illegible] تمام ولایت سند را بتسخیر

و ضبط تصرف در آورد و بعد از آن ملتان را از فاطمه لنگاه گرفت و چون شاه بیگ ودیعت حیات بمهیمن سپرد میرزا شاه حسین پسر
او جانشین شد و حضرت جنت آشیانی در ایام غربت و ناکامی به سرحد او رسیدند و آن کرمت که باینها بایستی
بجا نیاورد و در آن سابق صحبت و گریانه نیاورد و از حال او مملوکی خود در ایالت او آمد و ترخانان رجوع نمودند
و در وقتیکه میرزا شاه حسین بجانب بهکر رفته بود ترخانان میرزا عیسی را که در عوالف ایام ریاست او بس اعداد و داشتند
بحکومت برداشتند و شهر را مضبوط ساختند و میرزا شاه حسین از شنیدن این واقعه بهکر بازگشته و عیان سعادت معطوف
داشت و با سلطان محمود خان کوکلتاش او بود و حکومت بهکر داشت بجانب ته تاخت و روزی چند و از جانبین
جنگ و ستیزه بود آخر بکرم و میر سلطان محمود و میرزا آشتی در میان آورد و ملک را دو حصه ساخت نصف ازبیمیرزا
عیسی و دوم میرزا شاه حسین و چون میرزا شاه حسین نقد حیات سپرد و تمامی آن ملک بتصرف میرزا عیسی در آمد و بعد از
فوت میرزا عیسی میرزا باقی بر مسند حکومت نشست و مفعار ا شود و اسباب برمزاج او استیلا یافت و شمشیر خنجر
بکوشید و یا رسی گذاشت شمشیر را بر شکم خود نهاد و نا جان داد و آنگاه میرزا پاینده پسر او جانشین شد و چون میرزا پاینده
میر حالی از جنون و ما خولیا نبود و در گوشه بسر میبرد و حل و عقد امور مملکت بقبضه اختیار میرزا جانی بود و کیان
پیش از این آن دیوانه نیز مسافر ملک نیستی گردید و میرزا جانی حکومت باستقلال یافت بالجمله چون میرزا جانی بسعادت
زمین بوس ناصیه اخلاص نورانی ساخت خاقان کثیر الاحسان پایه او را بمنصب سه هزاری سرافراخت و ولایت
ته به تیول او مرحمت شد و سند را بخالصه ضبط فرمودند و به انواع مراحم و عواطف که در مخیله او نگذشته بود کام دل
برگرفت و از احاطم و قائع رفتن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش است بزیارت خانه مبارک تفصیل این اجمال آنکه با وجود
حقوق تربیت و نوازش خاقان ستوده خصال که همواره بخطاب مستطاب فرزندی سرافراز ساخته از جمیع امرای
عالی مرتبت و ارکان دولت عزیزتر و گرامی تر میدیدند و پیوسته بتوجهات دو ازکار خود در آزرده میداشت
و بر خلاف توقع رخواهش سلوک مینمود مع ذلک آن حضرت از بردباری و وسعت حوصله مراعات حقوق والده ماجده
فرموده میرخان لطف الطاف و اعطاف می افزودند و میرزا کوکه بجهت تعصب مذهب و ملت با شیخ ابوالفضل خصومت
غلیظ داشت اگر احیاناً امری خلاف مقصد او لیلهور میرسید از شوامت بد اندیشی و بدگوئی شیخ دانسته اظهار
آشفتگی و آزردگی می نمود و در هنگامیکه فتح چون کرده مظفر را آواره دشت نیستی گردانیده کنار دریای شور به تیغ
جهت او رضای شد فرمان عاطفت آمیز لطلب او بشرف صدور یافت و او باوجود چنین فتحی از فرط واهمه قرار آمدن
بخود نتوانست داد و عزیمت فتح سند دیو را بهانه ساخته تخت فوزنگمان و گوچر خان و خواجه اشرف و جمعی از امرای
پادشاهی را که همراه او بودند رخصت جاگیر فرموده آنگاه بحکام بنادر نوشتها فرستاد که سوداگران را ازآمد و شد
بندر دیو مانع آیند مقصد آنکه فرنگیان را به تنگ آورده قول بگیرد و بجام دوباره که خود میداری معتبر آن ملک اند چنان بخود
که اراده دارم که از راه سند بدرگاه و شتابم و چون بدین مضمونات رسید میر عبدالرزاق بخشی و سید بایزید و عبدالمحبوب
سعادت که مبادا از ینها فتنه سر بزند و باعث باهمان عهد و قول شود که او را از رفتن باز دارند در یافت قول نامه فرنگیان
رسید و از سند بسیار دور جهاز اللهی که ساخته او بود سوار شد و پسران خود را خرم و انور و عبدالرسول و عبداللطیف و مرتضی علی
و عبدالقوی و دختران را با مادران آنها و سایر اهل حرم و خدم کشتی در آورد و از طرازان صد کس متجاوز همراه گرفت

دران قدر رئیس اعیان و عمال بهره بخشش بود و جهاندار برو دولت آن عالی فطرت بلندهمت بیست پانزده اسباب ریاست شده و ترکیب لوازم
دولت را رعایت ننموده بجهود ابدی قدم در شاهراه ترقی نهاده در زمینه که کمتر کسی بی دست در گذار تب تمام لشکر و حشم مع پیشانی شاده بود
نقار دار تسلی انی فتنه دارکشتر شیر و هولی از جمله ابر بر داشته بحکم غیرت منگر بیست و چهل غرض دار گرد و آلود تفرقه ساخت به بران
روز سیر عیار ارزان سوی بسته بر ار شد بیاورده عهد خواست و چون این خبر ابلهی از عرفات رسید بر خاطر حقیقت شناس
سخت گران آمد زبان الهام بیان گذشت که ما عزیز را ابجدی و دست سید الشهیم که ارادت و تقید ما کرد بی اعتقاد ضبط خود نموده بودیم
کرا دل ادا در جرانداز و بعد از ان ما دست بکار بزیم آنست آن که زدست تقدیر ما ماهت الشناخته روی بوادی غربت نهاد و
امید کرده بودند ساکنی مقاصد خود کامروا شده و بخیر و خوبی مراجعت نماید والده ماجده خان اعظم از غم مفارقت فرزند جان پیوند
آن دیگ بود که قالب تهی کند خاقان ستوده خصال بار ز ماندهای او را بالعواطف خسروانه نوازش فرموده شمس الدین حسین
پسر کلان او را که از مبادی عمر در خدمت آن حضرت تربیت یافته بود بمنصب هزاری سرافراز ساختند و سایر پسران دیگر را
بمنصب لایق سرافراز ساختند و ملک گجرات بتیول شاهزاده مراد مرحمت شد که از مالوه باحمدآباد رفته باشد و درین تاریخ شیخ فیضی
که نزد برهان الملک دکنی رفته بود با پیشکش او بدرگاه آمده سعادت آستان بوس دریافت و هم درین ایام زینخان کوکلتاش
باستیصال افغانان سوات رسیده روی همت نهاده و قاسم خان را در جلالاباد فوجی گذاشته خود با آصف خان و تخته بیگ
و خواجه شمس الدین و سعید خان گکر بکوهستان در آمده مجاهدان عرصه فیروزمندی ترددات شایسته ظاهر ساخته افغانان
بسیار بجنگ را کشته و رسته تا سرحد کافران که متصل بولایت کاشغر است راندند و حدت محل خویش جلا کرده گروه تاریکیان
بود قلعه کشال را مستحکم ساخته و بنیاد در آن جا افغانان از اطراف هجوم آورده به نیروی همت آن قلعه را مفتوح ساختند و قریب
چهار صد کس از اهل ضلالت علف تیغ بیدریغ گردیدند و تخمیناً هفت هزار کس اسیر کمند تقدیر بستند و از غازیان لشکر اسلام
معدودی شربت خوشگوار شهادت چشیدند و تا سرحد کاشغر پامال ستوران عساکر اقبال گشت و حدت را چاره بجز
آمدن و دیدن نماند و دیگر پسران یوسف زئی طناب در گردن انداخته زینهار خواستند و زینخان کوکلتاش خاطر از ضبط
آن حدود پرداخته روی امید بقبله سعادت آستان نهاد و آصف خان و خواجه شمس الدین بمرافقت او سعادت زمین بوس
دریافتند و بانواع نوازش و مراحم فرق عزت برافراختند و متقارن آن حال صد و بیست و هفت فیل که راجه مان سنگه از
غنائم فتح اودیسه مصحوب شیر بیگ تواچی بدرگاه والا فرستاده بود منظر اشرف گذشت و چهار فیل که میرزا که نزد قطب الملک
حاکم گلکنده فرستاده بودند با ایلچی او آمده دولت کورنش دریافت و عرضداشت با پیشکشها که بدرگاه ارسال داشته بود
بنظر همایون در آورد و درین ایام عشرت انجام جشن طوی شاهزاده های عالیقدر انعقاد یافت و شاهزاده خانم را که
صبیه آن حضرت است بمظفر حسین میرزا پسر ابراهیم حسین میرزا نسبت فرمودند و شاهزاده شکر نسا بیگم را بمیرزا شاهرخ
نامزد فرمودند و در خلال این حال دختر راجه علیخان را که بدرگاه فرستاده بود بحرم سرای شاهزاده ولیعهد وارث ملک
هفت اقلیم شاهزاده سلطان سلیم در آوردند و بعد از فراغ این جشنهای عالی شاهرخ میرزا را بمنصب پنجهزاری
سرافراز ساخته بحکومت مالوه رخصت فرمودند و شهباز خان را باتالیقی میرزا اختصاص بخشیدند. آمدن رستم میرزا
بدرگاه خلائق پناه چون سلطان حسین میرزا خلف بهرام میرزا برادرزاده شاه علیین آشیان شاه طهماسب خرقه
حیات بنعمت سرای ملک بقا تاخت از و چهار پسر ماند مظفر حسین میرزا که فرزند کلان بود قندهار را متصرف شد و رستم میرزا

بادو برادر زمین داور و آنچه در ولایت قندهار ضبط در آورده میان برادران کار بمنازعت و مخاصمت کشید و در عرصه مبارزت شهزاده
غالب آمد و مظفر حسین میرزا شکست خورده در قندهار متحصن گشت آخر بصواب دید ارباب صلاح با یکدیگر آشتی کردند و بعد از
چندی باز ارباب فتنه ذات الطرفین غبار فتنه برانگیختند و مظفر حسین میرزا بر برادر خود رستم میرزا لشکر کشیده و جنگ سخت در پیوست
و دفعه دیگر مظفر حسین میرزا تاب مقاومت نیاورده قلعه را بضعف نگاه داشت و هر دو برادران با یکدیگر در آویخته بودند
و بدینگونه میبودند تا آنکه مظفر حسین میرزا اعلام شوکت و اقتدار بر افراشت و زمین داور را از رستم میرزا گرفت و رستم میرزا
بمنصوبه سعادت و بشارت اقبال عریضه اخلاص بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشته اظهار عزیمت آستان بوسی نمود خاقان
وافر الاحسان فرمان استمالت مصحوب میرک جلایر و مهتر ابراهیم فرستاده بجاگیرداران ملتان و پنجاب حکم فرمودند که مقدم میرزا را
گرامی شمرده در لوازم خدمتگاری و مراسم مهمانداری مساعی جمیله بتقدیم رسانند و چون خبر آمدن میرزا بقلمرو بادشاهی
رسید قرا بیگ و حکیم عین الملک و بختیار بیگ پیشتر رخصت یافتند و از پی ایشان شریف خان و شاه بیگ خان و آصف خان
را بشارت شد و در روزی که بدار الخلافة لاهور داخل میشد خانخانان و زین خان و دیگر امرای عظام باستقبال شتافته
و آن سلاله دودمان سیادت و ثمره شجره سلطنت را باعزاز و احترام تمام بسعادت زمین بوس اختصاص بخشیدند و
سنجر میرزا برادر خرد او با چهار پسر خود مراد میرزا و شاهرخ میرزا و حسن میرزا و ابراهیم میرزا بجهه ملازمت آستان فرق
عزت برافراختند و بانواع مراحم و نوازش خاقان کثیر الاحسان سربلندی یافتند و میرزا بمنصب پنجهزاری خلعت
امتیاز پوشیدند و سرکار ملتان و بلوچستان که زیاده از ولایت قندهار محصول داشت بتیول میرزا مقرر شد و از غرایب
وقایع که در همین سال صورت ظهور یافت آنست هنگام شام که تشخیص چهره آشنا و بیگانه کمتر میشد دیوانه از استیلای
مستی و فرط جنون خود را سراسیمه بدرون حرم سرای اقبال انداخت و در آن نزدیکی شاهزاده دانیال حاضر بود از مشاهده
این حال بحیرت در شد و بپای مردی همت او را چست در برگرفته بر زمین زد و شور و شغب غریب در شبستان دولت اقبال
و از کنیزان ترک و حبشی و هندی هجوم آوردند و چون تاریک بود شاهزاده را نشناخته بباد چوب و خشت گرفتند در همین وقت
حضرت خاقانی شمشیر کشیده در رسیدند و غافل از آن که شاهزاده او را زیر کرده بقصد زخم تیغ برافراختند شاهزاده فریاد بر آورد که منم او را زیر گرفته ام
بر من رسید و باین وسیله از ضرب تیغ محفوظ ماند و هم درین ایام شاهزاده دانیال را با صبیه قلیج خان عقد ازدواج بستند
و لوازم جشن عالی ترتیب یافت و آن رکن السلطنة جشن پادشاهانه سامان نمود و باین نسبت فرق عزت برافراخت
و از سوانح اقبال فرستادن خانخانان سپهسالار است بتسخیر دکن و تفصیل این اجمال آنکه چون حکم شده بود که شاهزاده مراد
از راه گجرات متوجه تسخیر ولایت دکن شود بخاطر قدسی مظاهر چنان پرتو افگند که شاهزاده دانیال از راه مالوه بآن ملک
درآید و بنابرین شاهزاده والا گهر باین خدمت دستوری یافت و خانخانان در اتالیقی و بسیاری از امرای عظام در خدمت
شاهزاده رخصت شدند و شاهرخ میرزا و شهباز خان و سائر جاگیرداران ولایت مالوه فرمان شد که چون شاهزاده بآنجا رسید
باتفاق خدمت در میان جان بسته متوجه تسخیر دکن شوند و بعد از آن که شاهزاده را رخصت فرمودند بخاطر الهام مآثر چنان
صواب نمود که هرگاه شاهزاده والا نژاد شاه مراد پیشتر بآن خدمت دستوری یافته مبادا فرستادن شاهزاده دانیال
باعث آزردگی خاطر او شود و چنانچه شرط موافقت است با یکدیگر سلوک نکنند و فیما بین غبار نفاق و کلفت مرتفع گردد و مقصدی
که پیش نهاد همت حق آگاه شده روزی چند در عقده تعویق افتد لاجرم بقلیچ خان حکم شد که شاهزاده را باز گردانیده

بالا رخصت آورده خانخانان را بمراحم گوناگون سرافراز ساخته رخصت فرمودند که در ملازمت شاهزاده مراد و متوجه تسخیر دکن شود
از عواطف ارشادات آنکه درین دو روز عهد شاهزاده مراد و بهار بیماری رسید که خانخانان ... یافت
و اقبال این خدمت و ستودهء یافته باعث این بی اتفاقی تا بخشیت آثار شده و چه کار آنچه واقع شده را در این
تعیین مقرر گشت و در جواب عرضه داشت او فرمان شد که بجهت مرحمت خاطر او فتح آن عزیمت نموده خانخانان را با دیگر امرای کمک
او ... تا دیم ... سپاه از لشکر فراهم آورده ... و مهیا باشد که چون او با تجدد و موعد شده بی شائبه توقف
ارتکاب چه مقصد کرده و هم درین ایام میرزا یوسف خان کشمیر رخصت یافت و میرزا حسن را بتسخیر قلعه بانده و کرانا جاهم
تاراج ... ستان ... تعیین فرمودند او از پیر روی تدبیر شجاعت در اندک فرصتی آن قلعه را مفتوح گردانید چنانچه
تفصیل آن در جای خود مرقوم کلک بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و در همین ایام ابوسعید میرزا پسر برادر رستم میرزا قندهاری
آمده بود درگاه آسمان جاه سلاطین پناه و سعادت زمین بوس دریافت و بتفقدات گوناگون فرق عزت برافراخت
و از سوانح آمدن راجه مانسنگ از بنگاله چون آن رکن سلطنت از تسخیر اوریسه ضبط ولایت بنگاله خاطر وا پرداخت بحکم اشرف
متوجه درگاه شد و درین تاریخ بسجود کریاس فلک اساس ناصیهء دولت نورانی ساخت و جمعی از زمینداران ملک اوریسه را
همراه آورده بود و بسعادت کورنش سرافراز فرمود و هم درین ایام اسماعیل قلیخان از گجرات آمده دولت بار یافت
میرزا یوسف خان که بکشمیر رفته بود خاطر از انتظام مهام آنجا مطمئن ساخته بدین آستان بازگردید وقایع سال
سی و نهم الهی از جلوس ابد قرین شب دوشنبه بیست و هشتم جمادی الآخر هزار و دو هجری آفتاب جهانتاب
ببرج حمل شرف تحویل ارزانی فرمود و سال سی و نهم از مبداء جلوس ابد قرین بمبارکی آغاز شد و بدستور معهود جشن جهان
آرایی نوروزی کرده تا روز شرف هر روز جشنی تازه ترتیب یافت و امرای عظام بلوازم نثار و پیشکش پرداخته داد
عشرت و نشاط دادند و هر کدام در خور شایستگی خویش باضافه منصب جاگیر کام دل برگرفتند و درین جشن فیروز جای
... شاهزاده و هم دو هزار سوار مرحمت شد نجفی را باوریس راجپوت و غیره که در صوبه بنگاله جاگیر داشتند و چهار هزار امرا
حضور دو هزار را احدی و سلطان خسرو پسر کلان شاهزادهء عالمیان که از همشیره راجه مانسنگ بوجود آمده بود با وجود خردسالی
بمنصب پنجهزاری سرافراز ساخته ولایت اوریسه بتیول ایشان مرحمت نمودند و جمعی از راجپوتان را بخط مقرر داشته
راجه مانسنگ را باتالیقی و تمشیت مهمات سرکار آن نوباوهء گلشن خلافت عز اختصاص بخشیدند و درین تاریخ ولایت بهار
بسعید خان مرحمت شد میرزا رستم بعلم و نقاره سربلندی یافت و از سوانح اقبال آمدن بهرام میرزا پسر مظفر حسین میرزا
بقندهار است چون رستم میرزا ابوالعواطف بیکران فرق عزت برافراخت و از آنچه در مخیلهء او خطور نکرده بود از منصب
و جاگیر و سایر اسباب سلطنت مرحمت شد مظفر حسین میرزا که پیوسته از اوزبکیه و همسایگی آن طایفه بی باک در شدت اضطراب
بود از التجا آوردن رستم میرزا بدرگاه سلاطین پناه و تربیت یافتن او بیشتر مضطرب و متوهم گردید و چاره کار درین دانست
که روی امید باین آستان که مرجع سلاطین جهان است آورده از آسیب روزگار فارغ بال زندگانی نماید لاجرم والده
با جمعی خود را با بهرام میرزا پسر کلان خود بدرگاه سلیمان جاه فرستاده التماس فرمان طلب و استمالت نمود و خاقان ستوده
خصال مرحم بیکران شامل الحال میرزا فرموده قرابیگ را که از قدیم بآن سلسله رابطهء خدمت داشت با میرزا بیگ ...
رخصت نمودند که میرزا را بنوید عواطف بادشاهانه مستظهر سازند و میرزا فرمان طلب را حرز بازوی دولت ساخته روی امید

شد سنه هندستان نهاد و بحکم حضرت شاه بیگخان بگجرات شتافت بار خلعت امتیاز پوشید و در جشن شرف [illegible] دولت
بخطاب خانی شرف اختصاص یافت و درین روز میر حیدر معمایی که از اعاظم سادات عراق است باکمال و کمالات صوری
و معنوی امتیاز داشت بسعادت زمین بوس ناصیه عبودیت نورانی ساخت میر در صنایع و بدایع شعری خصوص معما و
تاریخ ید طولی داشت و مهارت او درین فن بحدی رسیده بود که در یک عبارت هر چه بر زبانش میگذشت چون حساب میکردند
تاریخ سال حال میشد و از نتایج طبع او قصیده ایست در صفحه روزگار یادگار است که هر بیت مصرعش اسم ممدوح و هر مصرع تاریخ
سال و اظهار هنر و مدح شیخ و غریب تر آنکه شیخ ابو الفضل فیضی تفسیری نوشته بی نقطه و میر حیدر سوره قل هو الله احد را
تاریخ آن تصنیف یافته و درین ایام حکیم علی حوضی ساخت و در زیر آن حوض خانه و از یک کنج آن حوض راهی بآن خانه و حوض نیز
از آب لب لب ساخته بود که یکقطره از آن آب بدرون خانه در نیامدی و هوا مانع دخول آن آب شدی و هر کس که
خواستی که بآن خانه در آید سر آب فرو بردی و از آن در بدرون خانه در آمدی و خانه دیدی فرشها انداخته و کتابها
نهاده و بالجمله بعد از اتمام حضرت خاقانی بتماشای آن تشریف بردند و تخت چندی از مقربان بساط عزت را حکم شد
که بآن حوض در آیند آنگاه خود بعبادت توجه فرمودند و از تماشای آن منتهی تماشای آن خوش وقت شدند و یکی از غرائب
از بدایع روزگار بود و درین سال نورنگ خان که از اعاظم امرا بود در گجرات رخت هستی بربست و قاسم خان میر بحر بحکومت
کابل دستوری یافت و اسماعیل قلیخان بجای پدر در وجه تیول او مقرر بود رخصت شد و راجه مانسنگه را محمد داد با پالت
بنگاله بلند مرتبه ساخته بدان صوب فرستادند و شیرویه پسر شیر افگن بخطاب خانی سرافرازی یافت و از سوانح شورش
محمد زمان میرزا در کابل کشته شدن قاسم خان و بقتل رسیدن او و از آن باز که میرزا شاهرخ از بدخشان برآمده بود [illegible]
میرزا شاهرخ خدمت داده دستمایه شورش مهیا ساختند با آنکه محمد زمان نامی را برگزیدند و گروه انبوه بر گرد او فراهم آمده علام فتنه و آشوب بلند گردانیدند
اگر چه بکرات او را با اوزبکیه مصاف بهادرست داد و بدخشیان آثار غلبه و قدرت ظاهر ساختند لیکن در آخر شکست فاحش به بدخشیان
افتاد و در آن ملک غبار [illegible] بود تا کابل شتافت و خواست که بهزاره توسل جسته بکمک آنها در کابل شورش اندازد و بدخشیان
خیال میشود که عزیمت درگاه دارم و باین دولت ابد طراز پناه آورده ام هاشم بیگ قاسم خان که در کابل بود از این معنی وقوف
یافته علی بیگ کشمیری و سلیم بیگ و الله دوست را با پانصد سوار پیشتر فرستاد که بدرقه شده او را بکابل در آورند و خود نیز
از پی شتافت در وقتیکه محمد زمان از کوتل پنجشیر گذشته بجانب الوس هزاره متوجه شد لشکر کابل رسیده [illegible]
جنگ در پیوست اگر چه قرا بیگ بهادر و جهانگیر بیگ و چندی از بهادران سپاه منصور برخاک هلاک افتادند اما بتایید اقبال
بی زوال محمد زمان دستگیر شد و او را مسلسل بکابل آوردند و مقارن اینحال قاسم خان که از درگاه دستوری یافته بود بکابل
رسید و بغایت نیک دریافت و از فرط مردمی نزدیک بخود جای بودن او قرار داده نظر بند نگاه داشت و چنانچه
باید در محافظت او اعتنا بکار نبرد و جمعی از بدخشیان که همراه او آمده بودند همه را ملازم خود ساخته بتجارب حال آنها [illegible]
و درین وقت فرمان طلب او از درگاه رسید و مقرر ساخت که هاشم بدرقه شده او را بسعادت آستانبوس مستسعد گرداند غافل
از آنکه آن بدنهاد با پانصد بدخشی فتنه سرشت بهندوستان شده و در تهیه شورش و آشوب است قرار داده اند که قاسم خان
را با هاشم پسرش بقتل رسانیده ولایت کابل را با غنیمت فراوان از نقد و جنس که قاسم خان در مدت پنجاه سال فراهم
آورده متصرف شوند بالجمله در روز معهود محمد زمان کسی نزد هاشم فرستاد که خان بعد از فراغ غسل [illegible] از سر دیوان برخاسته

بدرون خانه میر قریش رفته بود و آمد که استراحت فرمایند و ما تنها باشیم اگر خود متوجه شوید که بنا رسید [illegible] دیگر مصاحبان مشغول
شرب بودند هاشم در جواب نمود که شنیده رفتن او نیز مشکل است و ما را هم دیر مانده دشوار است و آن بد سرشت چند کس را بر در خانه هاشم
تعین نمود که با جماعت بد اندیش اهتمام نمایند چون اهل حرم چند کسی نشستند قاسم خان شتافت و سر زده به درون خانه در آمد و آن
بیگناه را از چشمه عافیت تیغ شربت ناگوار شهادت چشانید و سر او را بر نیزه کرده و عمارت به عوض ارباب خداداد و خاصه خیل بلکه در آن
گروه بیش بودند نیز بقتل رسانیدند و شورش غریب در قلعه افتاد و هاشم از این خبر بد اثر مستحصن بر آمده و پیش از آنکه
بحقیقت حال اطلاع یابد کس نزد او فرستاد که دروازه‌های قلعه را مضبوط بستند و چون از این غدر وقوف یافت در ساعت
سوار شده بجانب ارک شتافت و چندی از خویشان و اقربا و اهل خدمت که درون قلعه منزل داشتند باو پیوستند
و جمعی از بدبختان که کشتن هاشم می آمدند چون بدر قلعه رسیدند راه مداخل مسدود یافتند و هر چند سر بسنگ زدند نتیجه
بران مترتب نشد و بستن دروازه‌های قلعه از تائیدات غیبی بود و الا کار بدشواری کشیده بالجمله هاشم و ارکشیان
بدرون در آمد و اهل فساد بر بامهای خانه بر آمده بسنگ و خشت و تیر و تفنگ کارزار کردند و چندی از همراهان هاشم
بقتل رسیدند و بسیاری بدیوارها بر شده خود را بدرون حویلی انداختند و جمعی از خون گرفته‌ها که قدم جرأت پیش نهادند
بر خاک هلاک افتادند و بقیة السیف بخانه در آمده و در از درون مستحکم بستند و هاشم فرمود که بام را شکافته آتش در زدند و آن
بخت برگشته‌ها که بقیه چند از حیات شان باقی بود دست و سیمه خود را بدرون حمام افگندند و اینجا نیز چندی بقتل رسیدند
و از هم روز تا وقت بامداد در زد و خورد گذشت و روز صبح هشتاد کس یکجا از حمام برآمده تا نفس آخر کارزار کردند و مجموع
آنها بتیغ مکافات بر خاک هلاک افتادند و آن سرحلقه ارباب فساد نیز در آن معرکه بقتل رسیده جهانی از آشوب مجدد
فتنه سرشت او پاک شد وقت شام پنج کس از آنها که درون حمام پنهان مانده بودند بر آمدند که خود را گوشه بسلامت رسانند
مردم هاشم واقف شده آنها را نیز کشتند و روز دیگر بر جان آن بدبختی یافته علف تیغ انتقام ساخت و سی و اغراق
هاشم درین واقعه خوب چسپیده خود را چنانچه بود ظاهر ساخت بعد از کشته شدن خیان پدر سی با چنین غنیمی که بدخشیان
او را بفرزندی میرزا شاهرخ می پرستیده باشند و چندین مصاف با اوزبکیه کرده و در اکثری غالب آمده باشد
و با عدم اعوان و انصار پای همت بر جا دارد و با معدودی که از سپاهی و پیاده و یک شبانروز متصل و احد زد و خورد نمایند
و کشته گیر خود را بقتل رساند و شهر کابل ملکی را از چنین فتنه و حادثه نگاهدارد اندک کاری نیست و به همین خدمت
امروز در جرگه امرای عظام انتظام دارد بالجمله هاشم سر آن آشفته دماغ را مصحوب حاجی محمد مشهدی و احسن کشمیری
بدرگاه سلیمان جاه ارسال داشت اگر چه کشته شدن قاسم خان که یکی معتمدان قدیم الخدمت و امرای صاحب شوکت
بود بر خاطر حقیقت شناس خاقان گیتی ستان گران بار نمود اما از آنکه در راه اخلاص جان نثار شد و فرزندش
منصب چنین خدمتی گردیده و سنبرک احدی را با فرمان استمالت و خلعت و کمر شمشیر مرصع رخصت فرمودند که هاشم را
باقسام عواطف و نوازش دل جمعی نماید و چون قلیج خان بحکومت کابل دستوری یافته هر گاه او برسد متوجه درگاه
گردد و از تغیر قلیج خان خواجه شمس الدین محمد خوافی بمنصب دیوانی فرق عزت بر افراخت و چون پنجاب که بتیول قلیج خان
بود به میرزا یوسف خان مرحمت نموده کشمیر را باحمد بیگ کابلی و محمد قلی بیگ افشار و حسن بیگ کرد و حمزه بیگ عشرا [illegible] علی
و حسن علی عرب و جمیل بیگ علی و اشتر [illegible] و جمعی از ایماقات جاگیر فرمودند و حکم شد که آصف خان بکشمیر رفته

[illegible]

از ورود خان [illegible] جا [illegible] شیلے [illegible] تقسیم نماید و زعفران [illegible] الهی [illegible] بحضرت [illegible]

[illegible] رسیده [illegible] در [illegible] بیاساشند و [illegible] این حال [illegible] خان اعظم میرزا عزیز

کوکلتاش از سفر حجاز [illegible] مراجعت نموده بگجرات آمد [illegible] درگاه است و درین سال [illegible] الملکی شیخ فرید بخاری

[illegible] ملتان پنجاب [illegible] یافت و حسن بیگ شیخ عمری [illegible] علی محمد

[illegible] آن رکن السلطنه [illegible] چون آن مهر [illegible]

[illegible] یافت و شیخ [illegible] بیگ شیخ عمرے [illegible] درین ایام موکب اقبال [illegible]

[illegible] لاهور [illegible] خواجه نظام [illegible]

وکار وا سے شود و در ولایت مال مدتها بخدمت بخشیگرے گجرات اختصاص داشت و از خوف [illegible] سعادت خدمت

حضور و منصب بخشیگرے کل سر تیغ گردید و با اندک مدتے در کار خود بیک استقلال یافت و اگر بخیدے روزگار امان دادے

[illegible] که فرصت الوزارت رسیدے و از سوانح رسیدن خان اعظم است از بندر [illegible] چون آن رکن السلطنة

گجرات پیوست عبدالله پسر خود را همراه گرفته بعد دیدن پادشاه مشوق گردید و حرم را با دیگر فرزندان گذاشت که بمنزل

بمنزل از پیچ سے آمده باشند درین تاریخ [illegible] طوس با صفیه اخلاص نورانی ساخت و حضرت خاقانی از کمال لطف و

مهربانی سر او را از زمین او به بر داشته تنگ در آغوش عاطفت کشیدند آنگاه [illegible] داشته بعد از فرزند

بجان پیوند [illegible] رسیده بود جان بخشی فرمودند و از اثر [illegible] که از آن سعادت [illegible]

قطره چند [illegible] از چشم جهان بین آن حضرت بیرون تراوید درین مرتبه پایه قدر و منزلت خان اعظم از آنچه بود افزایش گرفت

منصب خاصه او پنجهزاری و شمس الدین حسین پسر کلان هزاری و خرم [illegible] انور [illegible] هشتصدی و شادمان

پانصدی و عبدالله چهارصدی و عبداللطیف دو صدی و مرتضی قلی صد و پنجاهی و عبدالقوی صد و پنجاهی

قرار یافت که مجموع نه هزاری باشد و صوبه بهار به تیول او و فرزندان او مرحمت شد و در ساعت مسعود تعالی منصب

وکالت فرق عزت بر افراخت و مهر اشرف اوزک با و حواله فرمودند و حل و عقد مهام سلطنت به قبضه اختیار او سپرده

مقرر شد که در هفته دو روز بر سر دیوان بنشیند و دیوان و بخشیان و میر سامان و مستوفی و سائر ارباب دخل اصلاح و صواب دید

او کار کنند و در خلال این حال یادگار سلطان ایلچی شاه عباس فرمانروای ایران رخصت سعادت یافت و اختیار الملک را

[illegible] مشهد [illegible] ستان بر سم رسالت همراه ساختند و ابو ناصر تحویلدار مقرر شد و مکتوبے مبنی بر نصایح و مواعظ

و اظهار عواطف و مهربانی نگاشته کلک صداقت رقم فرمودند و درین تاریخ آصف خان [illegible] از کشمیر

آمد و جمیع [illegible] رغبت [illegible] و یک لک خروار قرار داده به بندهاے درگاه قسمت نموده بود و درین ایام [illegible]

شاهین [illegible] بدرگاه والا ارسال داشت و باعث ابتهاج خاطر فیاض گردید و شیخ ابوالفیض فیضی کتاب نل و دمن که در [illegible]

لیلی و مجنون بحکم اشرف در نظم کشیده بود بنظر قدسی اثر در آورد و در عرصه سخنوری رنگارنگ تحسین [illegible] یافت

پیشتر در زمین مخزن اسرار مرکز ادوار گفته بود و در زمین خسرو و شیرین سلیمان و بلقیس و همچنین در برابر هفت پیکر هفت کشور و در

مقابل سکندرنامه اکبرنامه پیش نهاد خاطر سخن سنج داشت و لیکن استغراق در مرکز ادوار و نل و دمن که توفیق اتمام یافته

خوب سخن کرده و انکار [illegible] الفاظ جلوه داده و اگر بخیدے اجل فرصت بخشیدے [illegible] کتاب را [illegible] اتمام

[illegible] اسپ و دو زنجیر فیل عرضه داشت و امان خواست [illegible] بدرگاه سلاطین پناه رسید چون از [illegible] شکست خورده بود [illegible]
[illegible] و بجابجا [illegible] بپیش باد شدند و بعد از زیارت خانه مبارک و مشاهد [illegible] رسیده در [illegible] اقامت افگند
[illegible] آمدن [illegible] اگر [illegible] سعادت [illegible] بر خاک درگاه سپهر
[illegible] آستان [illegible] عواطف بادشاهانه نوازشهای گوناگون سرافرازی یافت و مقرر شد که [illegible]
[illegible] رسانیده [illegible] داشت [illegible]
این سال [illegible] که در [illegible] بود [illegible] افغانان [illegible] سید بهاء الدین بخاری
[illegible] ترکمان و میر ابو القاسم نمکین مفتوح گردید **وقایع سال چهلم الهی از ابتدای جلوس اقدس**
روز جمعه [illegible] آفتاب جهانتاب بحمل [illegible] تحویل [illegible] سال چهلم از سلطنت روزافزون بهار
[illegible] آغاز شد [illegible] چراغ دولت این دودمان تا هنگام طلوع صبح نشور جهان افروز باد و در مبادی این سال
حسن بیگ شیخ عمری [illegible] از امرای [illegible] کوهستان شمال پنجاب [illegible] یافته بود و راجه باسو را با سایر زمینداران
بدرگاه والا آورده بسعادت زمین بوس [illegible] خدمت [illegible] ساختند و از سوانح [illegible] برهان نظام الملک
[illegible] و تفصیل این اجمال آنکه چون [illegible] حضرت [illegible] بحکومت [illegible] رسید حقوق تربیت
آن حضرت [illegible] نسیان گذاشته [illegible] معروف داشت [illegible] قاهره بانهدام اساس
[illegible] یافت چنانچه در اوراق سابق ذکر نموده آمد قضا را درین ایام او را [illegible] فریاد خان که از اعاظم
دولت او بود تعلق خاطری بهم رسیده و اسد خان و فریاد خان را با فوجی [illegible] در تصرف فرنگیان بود
فرستاد [illegible] او کام دل برگیرد و فریاد خان که از حقیقت حال آگهی یافت از فرط غیرت و جمعیت لشکر
در ساحت [illegible] شکست عظیم بفرنگیان افتاد و اسد خان دستگیر شد و گروه انبوه بقتل رسید و آن مغلوب [illegible] غنیمت
[illegible] کامروائی [illegible] ادویه [illegible] جهت تقویت باه بکار برد و گویند که شخصی سیماب کشته
بکمال رسیده بود بخوردن او داد [illegible] رنجور شد هر چند اطبا بمعالجه پرداختند آخر صحت نیافت [illegible]
روی [illegible] و چون از همه [illegible] ابراهیم پسر بزرگ خود را جانشین گردانید و اخلاص خان
[illegible] حبشی [illegible] دکنی الاتفاق نموده اسمعیل پسر دوم او را که پیشتر از این بحکومت برداشته بودند
از زندان برآورده هنگامه [illegible] گرم ساخت درین وقت بیماری او قدری تسکین یافته بود [illegible]
[illegible] بمقابله او شتافت و در سه کروهی احمدنگر جنگ کرده غالب آمد و بسیاری از ارباب فساد بقتل
رسیده بودند و برهان الملک مظفر و منصور با احمدنگر معاودت نمود لیکن بعد از روزی چند باز بیماری او [illegible]
یافت و چون وقت ناگزیر در رسیده بود [illegible] حیات [illegible] جاودانی کشید و چاند بی بی خواهرش [illegible]
[illegible] ابراهیم را جانشین ساختند و [illegible] اسمعیل را [illegible] و بعد از اندک مدتی لشکری از [illegible]
[illegible] احمدنگر [illegible] جنگ کرد [illegible] رسید [illegible]
[illegible] **آمدن مظفر حسین میرزا بدرگاه سلاطین پناه** چون شاه بیگ خان
[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible] سعادت [illegible] ساخته با اهل و عیال [illegible]

قندهار بشکش مرزبانی امید بدرگاه سلاطین پناه فرستاده و شاه بیگ خان بمنصب ... نام نامی از آفتاب گرامی خاقانی آن
گلشن بستان رتبت افزوده حکام تعیین و رایت در سرحد تعیین نموده و از تائیدات اقبال روزافزون آنکه زمین داور
و ملک گرمسیر که اوزبکان از میرزایان در گرفته بودند و رعایا از تظلم رسید او آنها خفت عظیم داشتند چون حقیقت وصول
سرکار گیتیان شکوه بشنید شاه بیگ رسید کلانتران آن سرزمین بهجوم آورده او بکلان را بخواهد ... آوردند
میرزا سلطان محمد اوغلان و نیکروی از بیگ که از میران آن سرحد بودند جمعیت نموده بسر زمین داور آمدند
و میرزا حسین اوزبک قلعه تیری را نیز در گرفت جمعی را تاخت و تاراج غنائمات تمنا بارسال کرده و چون شاه بیگ خان
از این شورش وقوف یافت بحفظ قلعه تیری شتافت و میرزا عوض قلعه را استحکام داده و ... زمین داور و ملک
از دو خورد ... دستگیر شده و قلعه تیری مفتوح گردید آنگاه از آب هیرمند گذشته زمین داور را اعلام فیروزی برافراشت
و تمتع تاب مقاومت نیاورده ... جنگ از گرد حصار بر خاست و قلعه غور رفت و همادران لشکر منصور جنگ آشتی ...
گماشته و در آنجا نیز نتوانست پا قائم کرد و سراسیمه بجانب خراسان راه سپرد و ملک گرمسیر و زمین داور که مدتها در تصرف
اوزبکیه بود بمیمنت اقبال روزافزون مفتوح گردید و شاه بیگ خان بقندهار معاودت نمود و چون مظفر حسین
میرزا ... بدار الخلافه رسید میرزا جانی بیگ حاکم تته و شیخ فرید بخشی و حسن بیگ شیخ عمری برسم استقبال
رو بروزی که بشهر داخل میشد خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش و زین خان کوکه تا سه کروه پیشتر رفتند و حالی روز میرزا
بآئین لائق سعادت زمین بوس دریافت و صد اسپ عراقی با دیگر نفائس برسم نیاز گذرانیدند و جمله پیشکشهای
او زهر مهره بود و بتجربه پیوست هرگاه در ظرفی آب لیمو اندازند حرکت نماید و بجهت مار گزیده سخت نافع و بخطاب
خاقانی ستوده خصال میرزا را بانواع تفقدات و اقسام تلطفات دلجوئی فرموده بمنصب پنجهزاری بلند مرتبه
گردانیدند و سرکار سنبل در وجه تیول او مرحمت شد و درین ایام موته راجه ولد راجه مالدیو که از اعاظم راجها و رایان
هندوستان و امرای معتبر این آستان بود نقد هستی سپرد و چهار زن با او در آتش وفا سوختند و میرزا سعید خان
از بهار آمده بسجود کریاس فلک اساس ناصیه اخلاص نورانی ساخت و صد زنجیر فیل با دیگر نفائس آن دیار برسم
پیشکش گذرانید و پیشکش عیسی خان زمیندار بهاتی که در اقصای بلاد بنگاله واقعست بوسیله سعید خان از نظر
اشرف گذشت و بالتماس او پایه قبول یافت و درین تاریخ ملک الشعراء شیخ فیضی به تنگی نفس در گذشت چون از
متعلقان و دعاگویان قدیم این دولت بود و نسبت معلمی بشاهزاده ولیعهد داشت دو روز پیش ازین واقعه حضرت
خاقانی سایه عاطفت بر سر او افگندند و باین سعادت از گرانبار جسد اثم نجات یافت اگر چه از علوم رسمیه
بهره وافی و نصیبه کافی داشت لیکن طبع او به دیگر خصوصیات فزونی دارد و از غایت اشتهار محتاج تعریف نیست
و این رباعی در ایام بیماری گفته رباعی دیدی که فلک چو زهره برنیش ... کرد مرغ دلم از قفس شب آهنگی کرد
آن سینه که عالمی درو میگنجید تا نیم نفس برآورم تنگی کرد و مقارن این ایام حکیم همام که از مجلسیان انجمن قدس
و مقربان بزم انس بود بضعف معده رحلت نمود و رفتن چنین مخلصان مزاج دان بر خاطر حق شناس گرانبار
گردید چون بمسامع جلال رسید که شاهزاده مراد بالشکر گجرات متوجه تسخیر دکن شده و آن ملک از حاکم مستقل خالیست
لاجرم سورج سنگه راجه را بحراست احمدآباد و حکومت گجرات بلند مرتبه ساخته بدان صوب رخصت فرمودند و در آن دن

[illegible] قلیچ خان در زمرهٔ [illegible] و تنخواه آن و شرح دیگر سوانح و وقایع چون شاهزاده مراد از گجرات عزم [illegible]

[illegible] شهباز خان و دیگر امرای [illegible]

[illegible] قلیچ خان [illegible] اقبال [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] خانخانان [illegible] قلیچ خان با خانخانان ملاقات

[illegible]

[illegible] شیخ ابوالفضل [illegible]

[illegible] میرزا یوسف خان [illegible]

[illegible] آصف خان [illegible] قاسم خان [illegible] کوهستان پنجاب [illegible]

[illegible] خانخانان [illegible] گجرات [illegible] میرزا یوسف خان [illegible]

[illegible] کابلی [illegible] اقبال [illegible] خانخانان [illegible]

بود خود بخود دیوان شده راه سلامت پیش گرفتند و مقارن آن حال راجه علی خان که سعادت یافت و بیگ ... پسر خود را
با لشکری بجوی تعاقب آن تعیین نمود و غنیم از میان ملایت برآمده و در کنار پاره سنده و رعیان نارگنید دو ولا
عساکر اقبال آمده و پیوست تاب مقاومت نیاورده به قصد بغیرت نشتافتند و در سرآسیمگی از اضطرار از دریق جیات ... اهل
اهل ادبار ... فتنه ... از آن تصرف دولتخواهان در آمد و از آنجا سالما و غانما مراجعت نمود و بدرگاه

پیوستند و برآمدن لشکر منصور بولایت دکن و محاصره نمودن قلعه احمدنگر چون بجانب ایران

خبر رسید که شاهزاده خاطر از گران ساخته بر جناح استعجال متوجه احمدنگر شده راجه علیخان را همراه گرفت تا میرزا
شاهرخ و شاه بازخان از صوبه مالوه و شاهزاده از آمدن خانخانان و توقف یافته متوجه پیش گردید و خانخانان
از دین آگهی میرزا شاهرخ با سپاه و اعراق گذرشتند با راجه علیخان بلغار کرده دو روز به احمدنگر نزد شاهزاده
پیوست و از فتنه انگیزی و سخن سازی منافقان هنگامه بیرون کشیده شد آنها صادق خان بود و رفتار ارل رخصت
از نیابت و بعد دیگر ... از گرانی و چین ابرو کوشش فرا دندوز و اسباب عرض مقدمات ترتیب داده خاطر شاهزاده و ما
با کل از و منحرف ساختند و خود متغیر گشته و از سید جیو مخلصی را هیچ از دست داوند و خانخانان در غایت آزردگی
کار بطرح وا گذاشت و در خلال این حال صادق خان که با شهباز خان عداوت قدیمی داشت منویات باطنی خود را اظهار ساخته
و میان دو عزیز منازعت و مخاصمت بصریح پیوست و شاه بازخان ترک رفتن در بار نمود و چون نظام احمدنگر رسیدند
چاند بیبی همشیره برهان الملک بلوازم قلعه داری پرداخت اگرچه امرا مرحلها تقسیم نمود و قلعه را گرد گرفتند لیکن
سران لشکر با یکدیگر رنجیده شده بودند و طرح این کار بفعل نمی آمد در خوشحت اخلاص خان حبشی با بسیاری از
دکنیان بعزم رزم آمد و با اقبال ظفرقرین شکست خورده بجانب پتن شتافتند و چون که از عمدهای قلعه بود احمد را با
خزینه از قلعه برآورده بجانب بیجاپور رفت و امرا از فرط مداهنه و مسابله در گرفتن او کوشش نمودند و الا به سهولت دستگیر
شدنی و قلعه روز اول یا لیستی فتح می شد از نفاق امرا ابد سکندر برا برگردید و چاند بیبی سببی ورشته ... قلعه داری
و استحکام آن مساعی جمیله ظاهر ساخت شبی شاه علی و اهنگ خان با بسیاری از ابطال رجال خانخانان شبخون
آورده و جنگ عظیم در پیوست و بنیروی اقبال بیزوال چشم زخمی به سپاه ظفرپناه نرسید و غنیم بحال تباه
خود را بدرون قلعه انداختند و چون سران لشکر با یکدیگر در مقام معاتبه و نفاق بودند مدت محاصره بامتداد انجامید
و دکنیان ابواب مداخل و مخارج را استحکام دادند و از تفتیش غله و کمین آذوقه کار بد شوار رسید سید راجو با جمعی
بجهت آوردن آذوقه برآمد و بادکنیان جنگ کرده گشته شد و قافله که از گجرات باروت گیهان ... می آمد
سعادت خان دکنی تاراج کرد و سید عالم در اینجا بکار آمد صادق خان راجه علیخان را همراه گرفته بر سر او رفته کار
ناساخته برگردید بلکه بمکی مقصد او خفت راجه علی خان بود در ایام محاصره شیر خواجه و شیخ دولت با فوجی بصوب
پتن شتافتند و با اخلاص خان جنگ نمایان کرده شکست دادند و غنیمت فراوان تصرف دولتخواهان در آمد و چون
پاره از دیوار قلعه بآتش نقب افتاد و سران سپاه چشم براه یکدیگر داشته سر دم خود را از در آمدن منع نمودند و بسبب
نفاق و کینه جنیان در تنگ افتاد و متحصنان رخنه را بخشت و سنگ برآوردند اگرچه شاهزاده خود در تسخیر قلعه بجان
می کوشید و درین کار سخت اهتمام داشت لیکن از نفاق صادق خان و خانخانان چنانچه باید کار از پیش نرفت

و صادق خان خانخانان شاهزاده را پشیمان کرده بود که این سپهسالار با [illegible] مصلحت دولت نیست
که این فتح بنام شاه شود و خانخانان می‌خواهد که خود سپهسالار باشد و این خدمت بنام او شود و مزاج شاهزاده را [illegible]
منحرف ساخته بود و درین مقدمات خانخانان پیش [illegible] از رضایت [illegible] اشت [illegible]
حرف صلح درمیان آورده و التماس می‌نمود که [illegible] درگاه [illegible] ساخته احمدنگر را بجاگیر او مقرر دارند و
ملک برار را با [illegible] دولت [illegible] قرار داد او را [illegible] شدند
[illegible] افغانان [illegible] از طرف بیجاپور [illegible] آمده و عساکر اقبال از گرد قلعه
برخاسته [illegible] چون [illegible] این خبر [illegible] شود تا [illegible] جانب برار [illegible]
[illegible] دست اندازی کرد و [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] تا آنکه بقبضه [illegible] که از اعمال برار بود در رسید بدو **وقایع سال چهل و یکم**
از ابتدای جلوس ابد مقرون روز چهارشنبه بیستم رجب هزار و چهار هجری نیر اعظم عطیه بخش عالم
ببیت الشرف حمل تحویل فرموده و سال چهل و یکم از جلوس خاقان گیتی ستان بدولت و اقبال آغاز شد و در
[illegible] جشن نوروزی [illegible] کوکه و صادق خان را [illegible] پنجهزاری برافراختند و شاه قلیخان محرم [illegible]
چهار هزاری سرافرازی یافت و از بدایع روزگار که درین ایام مشاهده افتاد نابینا [illegible] پایه سریر خلافت مصیر حاضر شد
که دست در زیر بغل نهاده سخن [illegible] و هر چه دیگران بزبان گویند او باواز زیر بغل بیان [illegible] و شعرها میخواند [illegible]
[illegible] جمعی [illegible] قرار میدادند اما آواز [illegible] کار بانجا رسانیده بود راقم حروف ادراک
بچشم خود دیده [illegible] از سوانح درآمدن قلیج خان به تیراه و سزا یافتن افغانان تاریکی چون قاسم خان بشهادت
رسید [illegible] بحکم اشرف متوجه درگاه شد تاریکیان فرصت یافته ابواب شورش و فساد مفتوح ساختند و
راه آمد و شد قوافل مسدود گردید لاجرم قلیج خان بحکومت کابل دستوری یافت و مقرر شد که نخست بضبط افغانستان
همت گماشته و از کوتل خیبر و دیگر معابر خاطر واپرداخته متوجه کابل شود و مبارک خان گکهر و جلال خان و شیرخان
و لطف خان و میر عبدالرزاق معموری و دیگر منصبداران کمک او تعیین فرمودند و چون افواج قاهره با [illegible]
پیوست و چند جا با افغانان مبارزت نموده شکست داد در [illegible] قلعه اساس نهاده مبارک خان [illegible]
[illegible] اسلام آباد [illegible] را از آنجا گذاشته [illegible] زمینداران [illegible] گریوه‌های
دشوار خود با جمعی بر سر جلاله تاخت برد و لیکن تا رسیدن بهادران ظفر قرین آن کافر ضلالت آئین آگاه شده
از راه دیگر بدر رفت و قلیج خان در آهن پوشش صعب‌ترین جنگلهای تیراه همت معسکر اقبال ساخت و چون از بارش [illegible]
از ذوق و رسد غله عسرت تمام در اردو پدید آمد جا بجا تهانجات گذاشته خود بکابل شتافت ذکر در تسخیر
ولایت برار و نزول شاهزاده شاه مراد در بالاپور و تعیین افواج ممالک مفتوحه
چون از بی‌اتفاقی امرا تسخیر احمدنگر روی نداد [illegible] و شاهزاده والاقدر سلطان مراد در ولایت برار
قرار گرفت و نزدیک بالاپور سرزمین خوشی اختیار فرموده شکارگاه ساخت و آنجا را شاهپور نام نهاده بتعمیر منازل

در مصاف بیست گذاشت و روزی اندک مدت شهر عظیم از آن شعبده بوجه که رفت و اساس رعایا بیامید پسر سیّد عکس در شناختن مکر و حکومت سپاه در ... داشته بود سعادتمندی بر حال رعایا اقبال ... و نیکی و خدمت ... ساعت اشتهار صادق خان
... پیرزاده ... اکبر شاهی ... دولت ... محمد خان ... بزرگ کشتند ... رسیدند و
... تعیین ... خان و قتلغ خان و دیگر بهادران ... و سعادت ... اخلاص
... خان و ... خان و ... عیب ... اکبر شاهی ... اقبال
... بیگ ... و ... خان ... الفضل ... رسید ... خان با ... در
... ایشان ... سپاه ... ابن ... شد ... انقیاد و در ... این ایام
... خان ... همایون ... سپاه ... و ... رسید ... بود
... آمیز ... رخصت ... فرمود ... بخش ... شد ... یافت ... شد
... ملک ... جمعی ... اولیای ... گشتند ... شهنشاهی ... شد و ...
... ساخت ... شاهزاده ... اقبال ... شد
جمعی از امرای نظام الملک که در ولایت برار ... داشتند اتفاق و دولتخواهی ... شاهزاده
... شدند ... خان و عالم خان ... اعتبار ... خان ... بهادر خان گیلانی ... و راجه
... بدان ... وقت ... عظیم ... شد

فیروزی یافتن صادق خان باساس اقبال روز افزون شهنشاهی

چون صادق خان ... ولایت برار ... میرزا علی اکبر شاهی
در جنگ ... خان و جمال خان فیروزی یافت ... خان و عبد الفتاح ... خان و جمال خان ... خان و
دیگر سرداران نظام الملکیه ... هزار سوار و ... فیل بجنگ صادق خان ... دولت
... خاقان ممالک ستان ... افواج ... در قول
صادق خان و ... محمد خان بیگ و ... از بهادران ... قرین ... و برانغار میرزا خان
و سید ... خان و ملک ... و عبد الرحمن و قبول خان و شاه ... و جرانغار ... خان
و ... میرزا علی بیگ ... صادق خان سید ... خان محمد حسین ... محمد امین ... و ...
... بهادر ... بهادر ... صفوف ... بخشید ... خان
با ... هزار سوار و چهل فیل ... هراول ... میرزا علی اکبر شاهی ... شجاعت ... صادق خان
و سید لاد و حسین ... شدند ... جنگ ... صادق خان ...
... توپ ... تفنگ بسیاری از ... خان را ... انداختند و بهادران لشکر منصور از اطراف حمله آورده غنیم را
... عظیم ... و غنیمت فراوان ... بدست افتاد و چهل ... فیل ... توجه ...
... غنائم ... گردید و در ... سال ... رسید ... بنگاله ...
و ... دولتخواهان ... راجه ... گزید
... خراج ... قبول ... ملک ... گردید ... صادق ... بهادر ... دولت ...

و [illegible] بخارا [illegible] خواجه اشرف نقشبندی [illegible]
است [illegible] عبد الله خان [illegible] توران [illegible] ماوراءالنهر [illegible]
پیوسته [illegible] رسایل [illegible] مهام [illegible]
درگاه و سلیمان [illegible] خواجه اشرف نقشبندی با نفایس [illegible]
دستوری یافت و شیخ حسین [illegible] در این ایام حضرت [illegible] شاهزاده [illegible]
سلطان سلیم [illegible] کوکلتاش [illegible] آن رکن سلطنت [illegible] عظمی [illegible] عزت [illegible]
و حضرت خاقانی [illegible] فرموده آن [illegible] شاهزاده
مالیان [illegible] سعید خان [illegible] بهار دستوری یافت [illegible] چون [illegible] رسید که
شاه [illegible] ولایت مالوه [illegible]
آمده [illegible] از دیوان اعلی شرف [illegible] یافت و میرزا شاهرخ را بمنصب پنجهزاری بلند مرتبه ساخت
مالوه [illegible] جاگیر [illegible] در این سال [illegible] حیات [illegible] شهرت یافت که [illegible]
[illegible] والعلم عند الله **فیروزی یافتن سپاه منصور و شکست**
دکنیان مخذول العاقبت چون شاهزاده والا نژاد سلطان مراد در شاه پور معسکر اقبال آراسته و امرای
عظام در سرحدها تهانجات استحکام داده پای عزیمت افشردند و ملک برار بقید ضبط درآمد حکام دکن باهم اتفاق نموده
لشکری بیرون از حساب و شمار و توپخانه زیادت از اندازه و مقدار و فیل مست بسیار سامان کردند و سرداری
لشکر به سهیل خواجه سرا که در پیش عادل خان از عمده ترین بود قرار یافت و جمیع سرداران و سپاهیان دکن از [illegible]
قلب [illegible] اراضی [illegible] آن سپاه ظاهر سپاه باطن افواج ترتیب داده روی ادبار بعساکر فیروزی آثار نهاد
شاهزاده والا شکوه میرزا شاهرخ با خانخانان سپه سالار [illegible] مقابله آن مقهور برگشته روزگار رخصت فرمود و سپه سالار
ترتیب صفوف [illegible] میرزا شاهرخ در قول جای گرفت و میرزا علی اکبر شاهی و شیخ دولت بختیار و [illegible] خان
دکنی و [illegible] خان دکنی و ابوالفضل توکلچی و شیر افگن و میر شریف کولابی و محمد خان و علیخان و میر نظام و [illegible] قلی کوکه و علی [illegible]
سعید گرایلی [illegible] ترکمان و فرخ [illegible] و عبد القدوس و جمعی دیگر ارجمندان [illegible] جانسپار همراه [illegible]
هراول مقرر فرمود و سید قاسم و جمیع سادات بارهه و ابوالفتح و [illegible] بیگ و میرزا محمد و حسن خان [illegible] و ملک محمد
و شیخ [illegible] و شیخ مصطفی و عالم خان و کیشوداس و شیخ صالح و شیخ عثمان و سید جلال و شاه علی و دیگر مجاهدان عرصه
کارزار در فوج برانغار تعیین شدند و راجه علیخان حاکم خاندیس را در جوانغار مقرر فرمود و جگناته و رای درگا و رای سنگ
و کیشوداس [illegible] سلطان [illegible]
و [illegible] و شیخ جمال و دیگر بهادران عرصه کارزار و شیران بیشه شکار [illegible] طلب گردیدند
و علیمردان بهادر و کامران بیگ [illegible] و سبحان قلی [illegible] خانجهان و مرتضی قلی و حیدر [illegible]
و دوست محمد و حافظ میرزا [illegible] استادند غزنین خان و شیخ خسرو و حسن خان و شیخ ولی و فتح خان و شیخ کرم الله
و دولت خان لودی و خواجگی ابوالقاسم طرح دست راست شدند و حسن علی بیگ و شاه نظر بیگ و جمعی از [illegible]

طرح دست چپ شده و غیر خواجه یعقوب بیگ و کوچک علی و میر میرزا سیف الله و خواجه باقی بیجان خویشان خیر خواجه
و علی قلی و عبید در دست دوشنبه بهادر و اقر بهادر و میر حاج و ابراهیم بیگ جبریجی و امیر بار و جان قلی عرب و بخشی
از همراهان خیل سردار و میر ابوالمظفر و بهادر خان و تابل [illegible] و عبدالرحمن و علی قلی و پادشاه قلی و بهادر بیگ محمد
ورلی بیگ و محمد هاشم و میر شجاع و ابراهیم بیگ و دوست محمد اوزبک و خنجراده و امین علی و جان بیگ محمد علی و ترک محمد
و خانزاده خان و علیخان و علی خان و شمس خان و خاصه خیل و اوزبک و چندی دیگر را چنداول ساخته و
غنیم نیز افواج ترتیب داده و در برابر آمد لشکر نظام الملک در میان فوج و عادل خان دست راست و سپاه قطب الملک
دست چپ و بهادران عرصه کارزار با عزم درست و همت کار طلب بتقابل مخالفان شتافته در دو از ده گروهی پاتهری
از دریای گنگ گذشتند و غنیم نیز با حرکت و جرئت سرعت تا نیز قدم جرئات پیش نهاده و پاسی از روز گذشته آتش جنگ
شد و بحکمت جنگ لشکر خواجه گو در دست راست بود افتاد و اکثر ایشان مرتکب کارنامه جلادت ظاهر ساختند و دفع نموده رفته
هم افواج کار رسیده و مخالفان بزور آتشبازی عرابه از پیاده و مردم برآوردند در ارکان همت لشکر [illegible]
تا آخر روز آتش قتال در اشتعال بود در اینوقت علی بیگ روی که داروغهٔ توپخانه غنیم بود بر حصول سعادت از فوج
مخالفان برآمده علوفه خود را بسپهسالار رسانید و گفت که تمام آتشبازی و توپخانه در برابر شما چیده‌اند و اینک آتش
میدهند اگر بدست راست میل فرمایند بهتر خواهند بود و چون حرف او از فروغ صدق نصیحه داشت خانخانان میل بدست
راست کرد و کس نزد راجه علیخان فرستاد که شما هم بآنجانب میل فرمایند که از آسیب توپخانه محفوظ باشیم قضا را وقتی
که راجه علیخان بجای خانخانان رسیده بود که توپها را آتش در زدند و بدست [illegible] از کثرت دود و دخان عالم بر عرصه کارزار
تا چند ساعت ابل او بار تیره و تاریک بود و مخالفان بعد از سرداون توپخانه فوج راجه علیخان را قول تصور فرموده حمله آوردند
و جنگ سخت در پیوست و راجه علیخان در راه اخلاص جان نثار شد و [illegible] جمع کثیر از عمده‌های او بر خاک هلاک
افتادند و سپهسالار بر فوج مخالف خود تاخته منهزم گردانید و چون شب شده بود و غنیم را گمان آنکه فوج قول را در هم نوردیده‌ایم
سپهسالار بقتل رسیده در میدان جلوگیر یده استاده و سپهسالار نیز فتح اولیای تصور فرموده همانجا توقف کرد و افواج
طرفین در برابر یکدیگر بگمان فتح خود تمام شب بر پشت اسپ گذرانیدند و هیچ کدام از هم خبر نداشتند و چون از کشته شدن
راجه علیخان اطلاع نبود بعضی را گمان آنکه بلشکر دکن پیوسته و جمعی خیال نمودند که راه هزیمت سپرده بنابرین بنگاه
او بتاراج رفت و بعد از طلوع صبح اقبال ظاهر شد که غنیم بر جای خود استاده و چون در عرض هشت پهر آب باسپاهیان
نرسیده بود و سپاهیان بکنار دریا رفته بودند تا فراهم آمدن مردم مخالفان قابو دانسته تاختند و باندک زد و خوردی
تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بسیاری از امرای نظام الملک و عمده‌های عادلخان و سرداران
قطب الملک بر خاک هلاک افتادند و از اعیان لشکر منصور [illegible] و سید جلال جان نثار شدند و رام چند [illegible]
که از درگاه فرمان برده بود در آن روز بیست زخم بر زمین افتاد و بعد از چند روز نقد هستی سپرد و با آنکه بهادران
جنود فیروزی از پانزده هزار سوار بیشتر نبودند و مخالفان قریب شصت هزار سوار داشتند بیامن اقبال روز افزون
چنین فتحی که طراز فتوحات روزگار شد چهره کشای مراد گردید و چهل و پنج زنجیر فیل با توپخانه فراوان بدست افتاد و بعد از
ارتفاع لوای فتح و فیروزی راجه علیخان را در میان کشته‌ها شناخته بردند اگرچه خانخانان را ازین واقعه دل شکست

[illegible]

... توجه موکب اقبال بار سوم بسیر گلزار همیشه بهار کشمیر جنت ...

... شب شاهزاده بلند اقبال سلطان دانیال را ...

... حکومت صوبه الٰه‌آباد رخصت فرمودند و قلیچ خان بمنصب ...

... اسماعیل قلیخان و میر شریف آملی و بسیاری از امرا از خدمت شاهزاده ...

... سعادت فرمودند اگر آن بندهای هوش افزا تفصیل ...

... از بدایع اقبال روزافزون ... سمت ظهور یافت ... کشمیر ...

... میرزا سلیمان ... بدخشان ...

[illegible]

حکم فرمودند که فهرست هفت پوست که به عرض اشرف رسانیده شد و جمعی را که حکم شود همراه گیرند و آن شاهزاده [illegible] مرز و بوم رسیده با خود
بیاورند و خواجگی شیخ احمد بخشی را حکم شد که بیست کروه پیشتر باشد و به حکم شیخ متصدی راه گذارد که قدم جرأت پیش نهند و این
مقام را چو رسید بسجود درگاه عز و جلال گردید و جشن وزن آن گرامی نهاد دولت و اقبال انعقاد یافت و رعایای آن سرزمین خلقی کثیر وارد
رسیدند و درین روز به عرض بارگاه جلال گردید که خواجگی شیخ احمد در وقت اهتمام بایستگان حضرت جهانبانی
کشورستانی شاهزاده ولیعهد [illegible] ادب از دست داده و در آن معلوم که یکی از ملازمان ایشان از قبل رسیده و لاجرم حکم شد
که او از دست دگرون ببست و بخدمت شاهزاده برده و آن [illegible] در آن خلافت پاس تو و مطیع لطف داشته ترقی و عفو [illegible]
جرائم او کشیده خلعت مرحمت فرموده بار به خدمت فرستاده و موکب گیهان شکوه از کوتل [illegible] گذشته بکوه پیر پنجال رایات
اقبال برافراشت و از کثرت برف که سر راه گرفته بود حکم شد که کوه بریده و از دو راه گذرانند و چون منبع [illegible] که از انتهای
کوهستان است مورد عساکر اقبال گردید حکم شد که پیش خانه بجانب [illegible] که در این راه [illegible] کشمیر [illegible] الملک
کشمیر نزول موکب جهانگیر اتفاق افتد و درین منزل شاهزاده ولیعهد که از کثرت [illegible] و صعوبت راه [illegible] آمده
ملازمت پدر عالی‌قدر پیوست و خاقان گیتی‌ستان [illegible] و آنچه [illegible] پیشگاه [illegible] تقریبی
کشمیر خوش وقت شده به کوه سلیمان رایات اقبال برافراشت و روز دیگر به شهر کشمیر نزول اجلال فرمودند و در منزل [illegible]
[illegible] ساخته بود مسند آرای اقبال شدند و در این وقت میرزا رستم [illegible] که ضبط کوهستان
جمو رفته بود بعز آن والا سعادت آستانبوسی دریافت و نیز به عرض رسید که عساکر گیهان شکوه [illegible] احمد خان [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] را مفتوح ساختند و راجه با [illegible] آواره شعاب جبال گردانیدند [illegible]
[illegible] بهادر [illegible] در گجرات او پسر مظفر است چون مظفر [illegible] دولت [illegible] گردید و پسر [illegible]
[illegible] زمینداران [illegible] یافتند [illegible] جاگیرداران گجرات به خدمت فتح دکن [illegible] یافتند
بهادر [illegible] کلان [illegible] اعلام شورش مرتفع گردانید و جمعی از اوباش [illegible] فراهم آمده تاخت
و تاراج قصبات و قریات [illegible] و راجه سورج سنگ به قصد پیکار او از احمدآباد شتافت و افواج طرفین در برابر
یکدیگر صفوف آراسته و دست بکار بردند و هنوز جنگ ترازو نشده بود که به یمن اقبال بیزوال مخالفان راه هزیمت
سپردند و بهادر باز خود را [illegible] کشید و چون ظلال معدلت بر دار الملک کشمیر افتاد به عرض رسید که از بیداد و ستم
جاگیرداران خرابی تمام بحال رعایا راه یافته و [illegible] به درجه اعلی رسیده و قحط عظیم شد لاجرم خاقان عدالت‌نشان
از فرط مرحمت و رعیت‌پروری به علامی شیخ ابوالفضل [illegible] حکم فرمودند که جمعی از نویسندهای راست قلم که [illegible]
امانت [illegible] داشته باشند بلوکات کشمیر [illegible] که از جمع [illegible] چشم پوشیده و [illegible] حاصل جمع [illegible]
کنند و در اصلاح شکستهای آن ملک و تیمار حال رعایا نهایت جد و اهتمام بظهور رسانند شیخ [illegible] قضا جریان [illegible]
همت به انجام این مقصد مصروف داشته پرگنات کشمیر را به چهارده بخش تقسیم فرموده و هر دو نفر از اهل قلم یکی از نویسندهای
ایرانی و دیگر هندوستانی فرستاده و بجهت گرانی غله جماعه طالبان و بیکاریان شهر را طلبیده [illegible] قرار داد و در
اطراف شهر دوازده جا بطور خانه تعیین فرمود که بفقرا و مساکین [illegible] قسمت میفرموده باشند و همچنین مبلغ معتنابه از خزانه
عامره بر سبیل خیرات و تصدق مقرر داشت که روزهای یکشنبه نقد به ارباب حاجت رسانند و هشتاد هزار کس

که بیشتر آن تعمیر را بکار برده گذشتند و بعضی بیا فتند از روی اشرف در ارک رخصت آنجا آن عمارت که بشیر ابنان گوشت نیکو بهم
بیرون داده بالکل بی رونق شده از تکلیف جمیع عمارات بیرون ثانی تازه یافتند و بنیر حکم اقدس اشرف از انقلاع باقیات کرد اطراف آن حکام
عالی بخطه از سنگ سپید و مرمر منقوش اساس نهادند و آن بنیر یافت رونق و تازگی است و درین سال تکلف بانی به پیش کشید بیست
تیر درین فتح مرتبه که بجهت این قلعه بیت الثابات رفیع و متین ها و ممتنع هیچ یک از سلاطین هندوستان برفراز کنگره
آن بال مراد نکشوده و سلطان علاء الدین با آن عظمت و شکوه مدت مدید تسخیر آن کرده اصلا رسیده های وامجه
درین کار رسانده کس بسیار کشته و داد و عاقبت سبیل مقصود دست از آن باز داشت و امروز بامدک توجه اختر
ازکثرین بنده افتتاح این عقده گوشوار جلوه ظهور یافت تا عرصه دلپذیر کشمیر لوا رونق و رایات جهانگیر مسعود بهاد زمین
بود و مسرور خاطر فیض مظاهر بسیر و شکار گلهای روح افزا و چمن دلگشا و سیر چشمه های فیض بخش و کولاب های
روپیره رخشونت می شد و گاه بسیر شهاب الدین پور و گاه بتماشای زمین لنکا و گاه شکار کولاب کیل شریف سر برده
عالمی از رشحات سحاب مکرمت سیراب امید می شدند و چون علی رای حاکم تبت با رسال عرایض و پیشکش خود را به کوه کلیس
تبت آمین میاعت بجهت سرفرازی او امید علی جو بیک و بابا طالب اصفهانی با فرمان مرحمت عنوان و سر
خلعت و سنور سی یافتند که او را بمزید الطاف خسروانه سر افراز ساخته از حقیقت آن ملک و کیفیت راه و در
و جمعیت مردم و کیفیت خزانه و سامان او وقوف حاصل نمایند تبت دو ولایت کلان و دیگری خرد و علی رای حاکم
تبت خرد است که بکشمیر نزدیک تر است و در بنولا میان حاکم تبت کلان و امرای او منازعت بهم رسید علی رای قابو دانسته
با جمعیت نیک بسر او شتافت و از آنجا او نیز بمدافعه و مقابله پیش آمده بهم رسیده وبه امداد سپه برادر او علی رای غالب
آمده حاکم تبت کلان دستگیر شد و علی رای به تبت کلان در آمده خزائن و دفاین او که اکثر طلا بود متصرف آورد و یکی از دو برادر آن
آن ملک را بر مسند حکومت جاه داده سامان و نما مراجعت نمود و هم درینولا میرزا ابراهیم اندجانی نزد محمد خان حاکم کاشغر
دستوری یافت سلاطین کاشغر را با این دودمان رفیع البنیان نسبت خویشی و اتحاد قدیم است و پیوسته با رسال
رسل و رسائل خود را یاد می دهند و چون عبدالکریم خان مستقل شد و محمد خان جانشین گشت شاه محمد نامی را با تحف
آن دیار بدرگاه سپهر عیار فرستاده بود قضا را در راه اسباب تاراج داده خود از خجالت دشرمندگی بزیارت خانه
مبارک شتافت و درینولا مراجعت نموده سعادت آستان بوس دریافت و ماجرای خود را بعرض اشرف رسانید لاجرم
میرزا ابراهیم برسم رسالت دستوری یافت و بسیار از نفائس هندوستان بتحویل قباجای شیرازی مهد و محمد رضا تاجیک
شنبا خان از ولایت مالوه آمده بسعادت کورنش فرق عزت برافراخت و آصف خان که بضبط کوهستان جمو تعیین
بود بقربان والا سعادت آستان بوس دریافت و حکومت کشمیر به آن زمین بخصوص شده و درین ایام نشاط افزا
که خاطر فیض مظاهر بسیر گلزار همیشه بهار کشمیر طرب افزا بود چون دولتخانه گیتی مطاف بر کنار کول دل است یافته حکم
اشرف بترتیب جشن چراغان لمعه ظهور پیوست و کار پردازان بیوتات عالی ترتیب دو هزار کشتی فراهم آورده بانواع
چراغان و اقسام آتشبازی آراستند و در چیان کولا نسه که از کلانی و پهنا و درین دوره آن محسوس نمی شود گشتیها
بر آن هر رسم در آوردند و از پرتو التفات آن شمع افروز بزم تحقیق جشنی ترتیب یافت که چراغان فلک در پرتو آن
نموده و شمع نظر تمثال آن در انجمن روزگار ندیده بود و همچنان اهل شهر بر کناره دریا سعیت که از سپاهان معمور

سنگ بسته و عمارات بر ساحل آن واقع است هر چند طرف چراغان کرده و بعد از جشن چراغان پسر شهاب الدین پادشاه
بر دند و از اخبار این الکا توجه فرموده در حین مراجعت پسر مهران و ده اورنگ از پسر گنگا عزیمت خوشوقت گشته الشهر زمان
اجلال الفاق و انبساط و انشراح مبارزت نمودن و درین ... سنگ پسر راجه مان سنگه عیسی خان زمیندار و جامعی کهب ... گشت
متوجه درین ... سنگه جان نثار بشارت ان اوالتفات ... چون لچهمین نراین زمیندار بحمایت راجه مان سنگه ... و مشغله ... ببس
باز ... سبب معاندان مخالفت نمود و استقلال تمام یافت ... خان جمعیت ... فراهم آورده مهادنت ... گشته
گرده لچهمین نراین بود ... نسبت ... بهرآه ... تعین ... و ... پسر ... درجن سنگه ... در
فرستاد و بعد از تلاقی فریقین جنگ عظیم در پیوست و درجن سنگه ... خان ... فراوان همراه داشت ... بر
طاهر ساخت و راجپوت بسیار بقتل رسیدند جمعی دستگیر شدند درجن سنگه که از ... زخمی ... داشت
تمام در ... دست از کار باز گرفت و مردانه در راه ... جان نثار شد مراجعت نمودن موکب منصور
از کشمیر و رسیدن بلاهور چون موسم باریدن برف و فصل زمستان در آمد و مسالک ... کشمیر
نزدیک رسیده رایات مراجعت بمستقر اورنگ خلافت ارتفاع یافت و بخت ... سیر زعفران زار ... با ...
تشریف برده هفت روز در آن گلزار ... ساحت انبساط فرمودند روز ... مراجعت بمستقر اورنگ
خلافت بلند آوازه شد تمام راه سیر کنان و شکار افگنان تا دار الخلافه لاهور تشریف بردند اگرچه بر فراز کوتل ...
... برف باریده اما گزندی ... نرسید و درین ایام که مصر جامع لاهور ... موکب گیهان ... محسود ...
... بود سلطان ... پسر شاهزاده مراد بجوار رحمت ایزدی پیوست امید که حق جل و علی بر عمر دیگر شاهزادها
بیفزاید از اعاظم وقایع این سال ... شدن عبد الله خان فرمان روای توران است تعریف و توصیف آن پادشاه
صاحب اقبال بعدل و داد از فرط اشتهار محتاج باظهار نیست مدت سلطنت او چهل سال کشید و بتیغ همت ماوراء النهر
و خراسان و دشت قبچاق و بدخشان مفتوح گردانید بهر طرف که رخش عزیمت تاخت رایات اقتدار و استقلال برافراخت
و بهر جانب که روی همت نهاد فتح و ظفر دو سپه باستقبال شتافت و در جمیع معارک و مهالک بر اعدای خویش غالب و
غالب آمد اگرچه خود بادشاه معدلت آیین بود اما فرزندش عبد المؤمن سخت بی اعتدال و سنگین ... منهدم
اساس عنصری بغایت دلیر و بی محابا بود و در تاراج حق رعیت و عرض و ناموس مردم دست تصرف دراز داشت
و نصیحت پدر کارگر نمیشد و همواره سر از حکم او می پیچید و تا آنکه قصد پدر کرد روزی که عبد الله خان با چندی
از مقربان و مخصوصان خویش بشکار خوشوقت بود آن بد اندیش بقصد دستگیر ساختن پدر یلغار کرد درین هنگام یکی
از دولتخواهان بر جناح استعجال خود را بخان رسانیده از عزیمت باطل او آگاه گردانید و خان بسرعت هرچه تمامتر
بصوب بخارا شتافت و از گزند او رهائی یافت گویند درین یلغار وقت که بخان رسید ... پدر ... شده بر ... فرود آمد
و ... کنار ... و ... کنار را خوب دست زده بودند که فوج عبد المؤمن سیاهی کرد و بهان ... جانب
بخارا الیغار نمود و در آن محنت دگر فرزند را نفرین کرد و چون به بخارا در آمد عبد المؤمن پاشنه کوب رسیده بر دروازه شهر
نشست و در اندک فرصت بسیاری از نوکران عبد الله خان فراهم آمدند و آن بد اندیش توفیق عزیمت
باطل خویش نیافته ناکام مشوش شده و خجالت زده براهی که آمده بود دست ... و خان با جمعیت ... یه ...

با دست او بهیرت گماشت و تا کنار آب امویه عثمان از تعاقب باز گشته و چون عبد المومن بپای آن آشفته مست ملحق گشت
از آب گذشته گشت بار آنکس در شوت خبر رسید که توکل قراق از دشت قپچاق بتاخت سمرقند آمده با گروه خان
خلف عثمان بشده و توکل از شوکت خان آگاهی یافته بازگردیده و چون خان بسمرقند در آمد بار شده و بسے چند
تحت بیمورے شده حمید بسے از شهیت و کالت داشت بادیگر امرا و اعیان لشکر بطلب عبد المومن فرستاده
اطلب غیبت بیرجهانی از بلخ متوجه سمرقند گردید در شوت کمند قدر خان صحت یافت آن با از پس فرستادند که بیرجا
رسیده و باشد بیرگرد عبد المومن عثمان سمار غث بازگشت لیکن آهسته آهسته می آمد محمد باقی بدر سے التماس
ضیافت نمود و مان بمنزل او رفت و بعد از فراغ طعام در اثنای مجلس تحقیق پیوست که محمد باقی با شارت عبد المومن
و هوا خواهان او طعام را مسموم ساخته بود و حال بروتعبیر شده و هم در خانه محمد باقی رخش حیات بعرصت سرای جاوید راند

آغاز سال چهل و سوم از جلوس اشرف همایون شب شنبه بیست و سوم شعبان سال هزار و شش

هجری بعد از انقضاے نه ساعت و یک دقیقه رصدے و دقیقت ثانیه نیر اعظم عطیه بخش عالم به بیت الشرف حمل تحویل فرمود
و بشتو بیرسال دولتخانه را آیین بندے کردند و تا نوزده روز شرف بر روزے از امراے جشن آراست و در همین ایام سال
نامه بین منیر را که از سفیران و معتمدان درگاه بود بطلب شاهزاده مراد بدکن فرستادند چون بعرض رسید که شاهزاده
شراب با فراط مینوشد و خانخانان از طرز سلوک او آزرده خاطر شده بجاگیر خود باز گردید لاجرم ساتباجین بطلب شاهزاده
و مشیرے یافت و در وقت عوامی را نزد خانخانان فرستادند که باید بدستور سابق سردار لشکر باشند و از سوانح آنکه
خواجه اشرف و شیخ حسین بجاه رسے از ماورالنهر است در اوراق سابق سمت ذکر یافته که خواجه اشرف نقشبندی
با ایلچے گری نزد عبد الله خان رخصت شده بود و عبد الله خان در حیات خویش پیر قریش را با تحف آن دیار
همراه ساخته بود در اثنای راه خبر سنقار شدن او میرسد و پیر قریش پریشکره دو نامه را بر جناح استعجال خود را
لنقیه ناز رسانیده از آسیب حوادث محفوظ میماند و درین تاریخ ای سه نفر و ایشان بسجود قدسے آستان ناصیه
خدمت نورانی ساخت از آن باز که فتح قلعه باندهو نمود بحکم اشرف بضبط آن ملک اشتغال داشت چون ولایت
باندهو بمتوسل شاهزاده دانیال تنخواه شد قلعه را بالا زمان آن پسپرده بروی امید برگاه و سلیمان جاه بتاد تعالی منصب
و دیوانی ترقی عزت سرافراختی نخست حکم شد که او باتفاق خواجه شمس الدین خوافی اصلاح مهمات نماید و آخر لوای
علو منجانب بتجاه تعوتفیض یافت و دیگر ممالک محروسه بعهده کاروانی رای پترداس حواله شد و در همین ایام بهادر که از
امرای قدیم عبد الله خان بود و یکچندے حکومت داشت و از توران بروے امید بعد سے آستان بهادر
زمین بوس دریافت و بخطاب بهادر خانی شرف اختصاص پذیرفت و مقارن این ایام جگت سنگه و هاشم بیگ با دیگر
امرا از کوهستان جمو آمده بدولت کورنش سرفراز شدند و تلوک چند راجه نگرکوت را همراه آورده استشفاع جرایم
او نمودند و از سوانح گشته شدن عبد المومن سلطان است چون عبد الله خان رخش حیات بعرصت سرای جاوید تاخت
اورنگ خان پسر عم او سمرقند را محاصره نموده و محمد باقی متحصن شده و لوازم قلعه دارے و ثبات قدم
بجاے آورد و اورنگ خان کار ناساخته برگردید و توکل نیز بقصد سمرقند آمد و چون عبد المومن نزدیک رسیده بود
شعبان از قلعه برآمده جنگ کردند و توکل زخمے بدر رفت و بهمان زخم تسلیم شده و بعد از ده روز عبد المومن باشک

برتوران در رسید و در سمرقند بر تخت سلطنت جلوس کرده محمد باقی را بوکالت پایهٔ سرداری [illegible] با [illegible] برگرداند
و پسر الاصل را که از سید عبدالله خان بود در جمیع اوزبک [illegible] نسبت بود و در بین [illegible]
داشت و [illegible] عبدالمومن از روی [illegible] ناسور در دل گرفته بود و در [illegible] از [illegible] گرفته
بر عبدالمومن خان [illegible] آن [illegible] خان [illegible] ساخت [illegible]
پدر از پای در انداخت و [illegible] سمرقند [illegible] سلطان [illegible] گوشه نشین بوده
[illegible] سلطان را [illegible] نموده [illegible]
فرود امیر بر سر [illegible] ابتاد و در روز سوم جان بحق تسلیم کرد و عبدالمومن بجانب سمرقند و بخارا [illegible] گرفت چون [illegible]
[illegible] خلق [illegible] آمده بود [illegible] اتفاق نموده [illegible]
[illegible] آصف خان [illegible] از کشمیر آمده بسعادت زمین بوس دریافت و درین حال
[illegible] میرزا علی اکبرشاهی مفتوح گردید و قلعه [illegible] که از قلاع مشهور [illegible] است [illegible] دولت
[illegible] بطلب شاهزاده دستورے یافته بود [illegible] التماس نموده بود [illegible]
در آمدن شاهزاده [illegible] و مهمات این صوبه که قریب باختتام است تعویق مے افتد اگر [illegible]
[illegible] قریب [illegible] درین ایام شاه قلیخان از دارالخلافت آمده [illegible]
از حکومت کشمیر فرق عزت بر افراخت و در خلال این حال قلعه [illegible] که از قلاع عظیمه [illegible] است [illegible]
[illegible] مستحکم و سامان آذوقه بروجه اتم داشت و تسخیر آن بلوازم قلعه گیرے از محالات [illegible]
[illegible] و امید [illegible] آورد [illegible] متحصنان کلید قلعه [illegible] سپرده و در سلک [illegible] منتظم گشتند و چون خانخانان [illegible]
شاهزاده از [illegible] تمام داشت و قرار ملازمت ایشان [illegible]
درین تاریخ [illegible] فلک اساس ناصیه [illegible] ساخت [illegible] چند مورد عتاب [illegible] و خطاب شده [illegible]
گشت [illegible] شاهزاده [illegible] صادق خان [illegible] خود [illegible] بعرض رسانده و چون آثار ندامت
از ناصیه حال او ظاهر بود خاقان کثیر الاحسان پاس تربیت [illegible] بر آورده [illegible]
مقارن این ایام قلیج خان نیز [illegible] خدمت شاهزاده دانیال گران خاطر شده بدرگاه معدلت بارگاه رسید [illegible] رخصت [illegible] یافت و
از سوانح آمدن منوچهر بیگ ایلچی شاه عباس [illegible] آستان [illegible] با مکتوب و نفائس [illegible]
[illegible] آن سلاله دودمان [illegible] مراعات نسبت پدر و فرزندے و پاس مرتبه خوردے و کلانے چنانچه باید فرموده
باعزاز و احترام تمام دریافت و منوچهر بیگ را که از معتمدان و مقربان او بود با [illegible] اسپ عراقی [illegible]
از زربفت و ساده [illegible] خواجه غیاث [illegible]
[illegible] در عراق بدرگاه سلاطین پناه فرستاد و درین تاریخ بسعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت [illegible]
[illegible] خسروانه سربلندے یافت و از سوانح معاتب شدن شیخ ابوالفضل [illegible]
مانند شیخ مبارک پدرش تفسیرے کرده بود [illegible] که بنام نامے حضرت خاقانی آراستگی بخشد و القبول [illegible]
زینت افزاید [illegible] و بعد از فوت او شیخ ابوالفضل نسخه [illegible] نویسانیده [illegible] بے اجازت [illegible]

[illegible] بوصول [illegible] رسید [illegible]

[illegible] از آن [illegible] خدمت [illegible] شده بود و

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] بعرض رسانیده [illegible]

[illegible] خاطر [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] از اسباب [illegible]

[illegible] گرفته [illegible]

[illegible] یافته از گوشه و کنار کتابه بصریح مقدمات بعرض رسانیده بود شیخ نیز از فرط خجالت [illegible] گوشه نشین گردیده بود

[illegible] سعادت کورنش [illegible] باعث خجالت شده [illegible]

[illegible] خاقان اولی الاحسان [illegible] مرحمت [illegible]

خجالت [illegible] اختصاص یافت [illegible]

[illegible] نهضت رایات اقبال بتسخیر دکن و رسیدن بدار الخلافه

اکبرآباد چون شورش [illegible] ولایت توران [illegible] جلال رسیده [illegible] متصدیان صوبه دکن [illegible] آمدن

[illegible] شاهزاده مراد [illegible]

ملک گیری [illegible] بی پروائی و غفلت [illegible] تسخیر ملک دکن در عهدهٔ تعویق افتاده

بلکه [illegible] نزدیک بآن شده [illegible] خاقان ممالک ستان از امرای عظام و وزرای کرام [illegible]

خواست که در [illegible] فتح ماوراء النهر یا تسخیر دکن آنچه صلاح دولت ابد قرین دانند بعرض رسانند [illegible] قرار گرفت

که [illegible] همت بتسخیر ممالک توران [illegible] باید داد [illegible] چون مهم دکن [illegible]

است و احوال شاهزاده [illegible] رایات اقبال [illegible] خاطر از تسخیر دکن

پرداخته شود و عزیمت فتح ماوراء النهر پیش نهاد همت باید ساخت [illegible] قرار گرفت [illegible]

و ششم ماه آبان مطابق نهم ربیع الآخر سنه هزار و [illegible] هجری نهضت موکب جهان کشا بدار الخلافه اکبرآباد اتفاق افتاد

و مریم مکانی [illegible] و دیگر بیگمات و شاهزاده [illegible] در دار السلطنه لاهور [illegible] خواجه شمس الدین خوافی [illegible]

صوبه پنجاب خلعت امتیاز پوشیده و میرزا [illegible] بمنصب [illegible] بخدمت کوتوالی مقرر شده [illegible]

میر ابوالقاسم [illegible] از کشمیر آمده سعادت کورنش دریافت و چون موکب اقبال بصوب هندوستان نهضت فرمود دیوان

عظام بعرض اشرف رسانیدند که تا رایات جهانگشا در صوبه پنجاب معدلت آرا بود [illegible] ده دوازده [illegible]

پرگنات اضافه شده بود و اکنون که بصوب هندوستان نهضت واقع شد [illegible] تفاوت [illegible]

خواهد شد اگر آن اضافه را بر رعایا معاف فرمایند [illegible] باعث رفاهیت حال [illegible] خواهد شد خاقان عدالت [illegible]

از کمال مرحمت و عاطفت [illegible] بموجب فرمان [illegible] رعایا که ودائع بدائع آفریدگار اند جل سبحانه ازین رحمت عام جان

تازه یافتند و [illegible] تاریخ خبر فتح قلعه [illegible] که از قلاع عظیمه ملک [illegible] خاطر اولیای دولت گردید

و چون شاهزاده مرحوم بتسخیر قلعه نهاد توجه فرموده لشکر بر سر آن فرستاده اکثر جاهای آن گذشت و دیگر خان گوند که از
دکنیان بمحافظت آن حصن حصین تعیین بود بسته راستکار از آنجا که بر بیابان جان بطلب
استقامت قلعه اباد پناه دولت در آن ایام قلعه کیل گده فتح شد شاهزاده شهید
بجامعه آن حصین فرمود و بعد از آن قلعه همچنین قلعه ماهور نیز بتصرف در آمد و چون
اقبال در آب سلطان پور گذشت بیگ آمده سعادت دریافت
بتسخیر شیخ شاهزاده برهان از صوبه دکن آمده دولت
و چون کیهان سعید اشرف نهاده بود
فرمودند خاطر اقدس واقعات سررشته
داده از خاطر خاقان سعادت آیین عزل ملک احمد او
نصب فرمودند و از نهایت شب و روز عمارات تشریف آمدن
حلبی بیگ است از عراق او در کسب فضائل و مقدمات حکمی پایه بلند داشت و در بدایت حال شاگردی خواجه افضل
ترکه کرده بعد از آن بشیراز رفته در خدمت میرزا جان در آمده و از بعض آن یگانه روزگار بالا
در حدت فهم و طلاقت لسان عدیل و نظیر خود نداشت و در آن ملک او را علامه میگفتند چون آوازه فضائل و کمالات
او مذکور مجلس بهشت آیین شد مبلغ معتدبه ارسال داشته بدرگاه طلب فرمودند و درین تاریخ بسعادت کورنش فرق
عزت برافراخت و بانواع نوازش سرفرازی یافت مقارن این ایام میرزا مظفر حسین از قندهار آمده دولت
و میر ابوالقاسم نمکین را بحراست قلعه بهکر و حکومت آن ملک رخصت فرمودند و چون موکب اقبال بنواحی تهانیسر رسید
خلق انبوه از بیرون سلطان کورو اتحاد و خواه شدند و بعد از تحقیق ظهور پیوست که درین ملک نهایت تظلم و
بیداد او بتقبیل آمد حکم شد که او را از حلق برکشند که عبرت دیگران شود و چون دارالبرکه حضرت دهلی مورد رایات جهانگشا
گردید و بالتماس بخشی الملکی شیخ فرید بخاری بمنازل که بر ساحل دریای جون اساس نهاده تشریف فرمودند و
پیشکشهای او بعز قبول مقرون شد و از آنجا کشتی سوار بزیارت روضه منوره حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه متوجه
شدند و بعد از فراغ زیارت و نیاز مندی ببارگاه اقبال که در بیرون شهر افراخته بودند تشریف بردند و شیخ عبدالوهاب
پسر شیخ محمد بخاری را از لباس درویشی برآورده بمنصب پانصدی و حکومت دهلی اختصاص بخشیدند و چون
راه راست دهلی کم آب نشان میدادند از راه کنار دریای جون متوجه شدند و درین راه گاه بر کشتی و گاه بر اسب سوار
سیر میفرمودند و در ساعت مسعود و میمنت بدار الخلافه آگره نزول اجلال اتفاق افتاد و از آنجا که احوال شاهزاده مراد
میدادند شیخ ابوالفضل دستوری یافت که بمجرد رسیدن او را بملازمت آورد اگر چه نسبت او از آن بابت بود که
کمتر از ملازمت محروم گردد ولیکن چون در ارکان نسبت فتور تمام راه یافته بود و هنوز از آن حجاب قرب برنیامده بود
باین وسیله خواستند که او را از پرده خجالت و سنگساری برآورند و در معنی کرامات آن حضرت بود که اگر در تقیید
شاهزاده او نرسیدی سررشته انتظام آن لشکر ساقط شده بود چنانچه عنقریب در جای خود نوشته خواهد شد
و میرزا شاهرخ را علم و نقاره امتیاز بخشیده بکومک لشکر دکن رخصت فرمودند که روزی چند در ولایت مالوه که جاگیر

او در خدمت شهزاده سلطان [illegible] و خود [illegible] چون شاهزاده [illegible] بولایت [illegible] سردار لشکر [illegible]
کرده [illegible] از [illegible] ولایت [illegible] آمده سعادت کورنش دریافت
شهباز خان را [illegible] ان صوب [illegible] محمد خان [illegible]
بجهت خدمت آستان [illegible] ساخت و سعید خان [illegible]
است [illegible] درین [illegible] میرزا [illegible] محاصره [illegible]
و چون [illegible] قلعه [illegible] افواج [illegible]
[illegible] درین ایام اقبال [illegible] میرزا علی [illegible]
[illegible] شاه عباس فرمانروای ایران برسالت رسید چون فرمانروای توران [illegible] شاه جوان بخت
[illegible] خراسان [illegible] فرهاد خان [illegible]
[illegible] فرهاد خان [illegible]
[illegible] شکست [illegible] فرهاد خان [illegible]
[illegible] سر رشته انتظام از دست داده
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] ارسال [illegible]
وقایع سال چهل و چهارم الهی از ابتدای جلوس روز یکشنبه بیست و سوم شعبان سنه هزار و هشت [illegible]
آفتاب جهان افروز [illegible] به برج حمل تحویل فرمود و سال چهل و چهارم از جلوس [illegible] خاقان [illegible] آیین
بهار [illegible] روز جشن نوروز شاهزاده سلطان دانیال از اله باس آمده بسعادت آستانبوس
جبین دولت نورانی ساخت [illegible] هندوستان است همراه آورده [illegible] بنظر
[illegible] آورده بود [illegible] پیشکش گذرانید [illegible] راجه [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible]
[illegible] از سعادت خدمت محروم بود [illegible]
آستانبوس دریافت [illegible] یوسف خان [illegible] از کشمیر [illegible] آمده بسجود اخلاص فرق دولت نورانی ساخت
[illegible] راجه راج سنگه نیز از دکن آمده بسعادت کورنش [illegible]
و چون راجه [illegible] ولایت مالوه بود [illegible] امیدوار [illegible] درگاه سلاطین پناه [illegible]
[illegible] فتح قلعه [illegible] قلعه ناسک [illegible]
خاطر اولیای دولت [illegible] درین ایام عرضداشت شیخ ابو الفضل [illegible] پایه سریر سلطنت
رسید نوشته بود که چون [illegible] بهادر خان [illegible] راجه علی خان [illegible] باستقبال
فرمان و خلعت آمده [illegible]
[illegible] خان پسر خود را با دو هزار سوار همراه ساخت و نیز عرضداشت نموده بود که [illegible] شاهزاده [illegible]

... آصف خان ... [illegible]

... مراجعت ... انتقال شاهزاده شاه مراد از جهان فانی

... چون شاهزاده ... [illegible]

[illegible] ... شیخ ابو الفضل ... [illegible]

[illegible]

آورده بودند بیچاره این ابهای بس که مناسب دانسته نکوشش او نمود بعد از آن بادشاه و ملک بخش در سینه سپهسالاری که صحبت کرده آمده
نموده بود صاف شده است اینزد تو بخشاء و داده و از حسن خاطر قبل از آن آمده در و بتاب ساخت در ترجمه و وزارت اورا بر هم جستهات
جاه و عزت نموده آمد پیش آن مغز گزین عالم بود بدین از بیداد سپاه بخش از آنک پنهان در خواست نموده بوده و بعد از آن حضرت
بابست که بابست از آنجا که رسید و جان حسن آن ملک رضا از این عصیان پاک شده فرستاد و از شاهزاده بزرگ
بضبط ملک ... چون شاهزاده بسر او بخشش حیات بخشید... جاه وزارت بخشیده و چون از شاهزاده
عظام انتقام اقبال و سرانجام ممالک منصوره و تسخیر دیگر بلاد در دل خاطر او صورت می بست لاجرم جماعت مسعود
وزرای محمود شاهزاده والا اقبال سلطان والا اقبال بدین صوب و سمت سر بیگ یافت و بالواع نوازش و مراحم مخصوص
و وابسته از اسباب سلطنت اند بابست وقت بود عنایت شد ... که خلاصه آن حضرت و شاهزاده بلند
بود و حاصل ازل بدولت و اقبال تشریف بر نمود گوش هوش او در راه ... گر انبار ... فرمود و شعار آن ایام
رعیت انستگی آنجا که آمده بود و سلطان مالک ... ...
گران بهای بود و ... دیگر اشعار بیرون است ... ... درگاه ... ...
فرستاد و در ... اقبال سپاه ... ... بالاجل طبیعی در گذشت اگر ... شاه ... بود
ابا الفضل از ... تر بود در هیچ معرکه پشت نداده و هر جا که استاده ماندند ... بود و چون
شاهزاده والا اقبال تسخیر ... بابت ... از استقلال ایشان ... بودن
دریافته بود رخصت فرمودند که به وطن خود برگردد و در این هنگام ... عبدالرحمن ... به تقاضای ...
کرد در جنگ ... کشته شده بود با جمعی از ... که چون هر جا قابو یابد کارش با نجام رساند لیکن از آنجا که
او و حال و تجربه با دیده بود ... احتیاط بکار ... مضطرب ... و ... کاری ... ساخت و آن
طوک ... ضلالت از گزند جان نجات یافته سلامت بدر رفت چون ... حکم قدم جرأت پیش نهاده بود
معتمد ... خاصه از ... آمده ... ساخته ... ... او از ... ... افزاختن بایه
وزارت کل ... که آن ... آن خدمت را ... سبب ... سر ... و ... متعلقان
او دست طمع دراز نمودند لاجرم آصف خان را که با کمال وقوف و کاردانی نهایت ... و سیر چشمی داشت
نشان و شکوه این منصب ... ... اخلاصش ظاهر بود و ... وزارت کل ... افراختند و او نیز چنانچه ...
این خدمت آشنا و بیگانه و دوست و دشمن را به یک نظر دیده قدم از جاده عدالت و نفس الامر بیرون ننهاد و ...
و بکار خود استقلال تمام یافت و از سوانح کشته شدن ملک خیر اهدر کوتوال لاهور است و تفصیل این اجمال آنکه روزی یکی
از نوکران ... از خلوت طلبیده تحقیق احوال می نمود و التماس نمود که چندی از ... و اقوام ... که در ...
حاضرند اگر بحضور طلب دارند با اتفاق آنها آنچه گفتنی باشد بگویم چون آنها بدرون آمدند قدم جرأت و تهور پیش نهاده
... استعانت ... ... خیر اهدر زد که مغز ... از سوانح ... بر آمده ... که ... دیگران ...
... رسانیده باشند و ... ... از سوانح جنگ خیر خواجه با ... و ...
او در قلعه ... از رحلت شاهزاده و ... خواجه ... ... طلب ... آن ... ... بود ... شاهزاده

جهت احداث آب پیوست و موسم باران در میان آمد و تغیر دریا و بار زده هزار حبشی و دکنی [illegible] سلسله جنبان
[illegible] شدند شیر خواجه با آنکه [illegible] از [illegible] رسید و جهت شدت باران رفتن آبها [illegible]
و رسیدن کمک منتظر بود [illegible] در بیابان [illegible] افواج [illegible] جنگ را [illegible]
و مردم در تنگی آمد و چند جا از آب [illegible] شکستند و از این جهت [illegible] انتظام سپاه ساقط شده و [illegible]
ساخته بود که تسلیم [illegible] آراسته در [illegible] جنگ [illegible] چه راجپوتان که همراه لشکر منصور بودند
قدم همت [illegible] شجاعت و جلادت داده و [illegible] راتهور و سلطان [illegible]
[illegible] از بهادران [illegible] اخلاص جان نثار شدند اما مردم قزلباش [illegible] کار
[illegible] جانب شهر شتافتند [illegible]
فوج مقابل خود [illegible] میدان [illegible] از فوج [illegible]
پیوست و این فوج [illegible] لیکن چون [illegible] شده [illegible] بجانب
شهر شتافت و چون بهادر الملک از این جنگ [illegible] شیر خواجه [illegible]
داشت از کمال [illegible] تا [illegible] و با تنگی جنگ [illegible] شهر را [illegible]
او [illegible] دولت خواهان رونق دیگر یافت و شهر را [illegible] اطراف
هجوم آورده محاصره را تنگ ساختند لیکن از آنجا که اقبال بی زوال خاقان گیتی ستان همه جا و همه وقت قرین حال
دولتخواهان است کاری از پیش نرفت و چون این خبر به شیخ ابو الفضل رسید خود با جمعیت نیک به کمک خواجه متوجه شده
و میرزا علی اکبر شاهی و شیخ عبد الرحمن پسر خود را که با فوجی به دولت آباد فرستاده بود به حضور طلب داشت و دیگر
بندهای بادشاهی که دوران گرد و پیش بودند همه را نیز [illegible] طلبیده [illegible] سپاه قسمت
نموده و با این تدبیر جمعیت فراهم آورده و میرزا علی را با فوجی شایسته به طریق منقلا روانه ساخت و چون افواج
بحر امواج به کنار دریای گنگ رسید به نیرو دستی تائیدات ایزدی پایاب گذشتند و مخالفان را که در گمان نبود
که چنین دریایی در این موسم پایاب شود و لشکر به کمک تواند رسید از عبور لشکر منصور جگر ها آب شده و مقارن این حال
شیخ نیز با مردم عقب پیوست و بی توقف از آب گذشت و فراوان غنیم که در آن حوالی بودند با اندک جنگی راه هزیمت پیش
گرفتند و مخالفان از هیبت شکوه لشکر ظفر اثر ترک محاصره نموده سراسیمه به جانب احمدنگر شتافتند و متحصنان از شهر
برآمده سعادات لشکر ایزدی [illegible] استقبال [illegible] از [illegible] کار [illegible] دشوار [illegible]
[illegible] اسپ [illegible] جنگ
[illegible] خبر آمدن افواج قاهره بلند آوازه شده متحصنان [illegible] رهائی یافتند و شیخ
[illegible] است که [illegible] خود را با فوجی از بهادران [illegible] شیر خواجه [illegible] بودن نمود و شیخ
جمعی از مردم تازه زور [illegible] معاودت معطوف نمود [illegible] کمک
[illegible] اگر حاجت افتد [illegible] رسید و خود بر ساحل دریای گنگ [illegible] ساخت و مقارن آن حال [illegible]
[illegible] خزانه از درگاه رسید و باعث تقویت سپاه شد [illegible] کیهان شکوه [illegible]

ولایت مالوه چون [illegible] دولت [illegible] بهویت [illegible] تربیت [illegible] جهان [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] از ولایت [illegible]

مالوه [illegible] حضرت [illegible] جهان [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] جهان [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] راجه مان سنگه [illegible] شاهزاده

[illegible] حضرت مریم مکانی [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] شیخ ابوالفضل [illegible] درگاه [illegible]

غلامان آن حال [illegible] اگرچه راجه مان سنگه بخدمت شاهزاده [illegible]

[illegible] شاهزاده باشد [illegible]

بود [illegible] از عهده صوبه بنگاله برآید و جگت سنگه پسر کلان خود [illegible] آن ملک رخصت نمود [illegible]

[illegible] اجل طبیعی در گذشت [illegible] راجه [illegible] پسران [illegible]

راجها و رایان هند [illegible] اگر پسر کلان [illegible]

در اطاعت و خدمت [illegible] مهاسنگه [illegible] بحکومت [illegible] بنگاله [illegible]

درینولا قلعه [illegible] از ولایت برار [illegible] اولیای دولت [illegible]

صادق خان [illegible] التماس [illegible]

[illegible] فرمان شفقت آمیز [illegible] شاهزاده [illegible]

و [illegible] راجه مان سنگه [illegible] بهادر خان در احمد نگر [illegible] اجل طبیعی مسافر

ملک بقا گردید و چون [illegible] مالوه [illegible] میرزا رستم [illegible] سعادت رکاب [illegible]

دریافت [illegible] شیخ ابوالفضل و دیگر امرا [illegible] احمد نگر و تفصیل این اجمال آنکه چاند بی بی همشیره

برهان الملک [illegible] نبیره [illegible] قلعه [illegible] آهنگ خان حبشی [illegible]

[illegible] استقلال [illegible] اگرچه چاند بی بی [illegible]

لیکن [illegible] اولیای دولت [illegible] مفتوح [illegible] درینولا [illegible] آهنگ خان

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] آهنگ خان [illegible] قلعه [illegible] اولیای دولت [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

آهنگ خان [illegible] حقیقت آن حال [illegible] حکومت برار [illegible] سلسله آنها

متعلق بود [illegible] برار [illegible] جهانگیر

و غرض ازین ارسال آنکه چون اهل و عیال اکثر مردم در انجاست تفرقه خاطر ایشان رسید و بجانب احمدنگر [illegible] شتافت
و میرزا یوسف خان بصوابدید اولیای دولت متوجه برار است که در گرفتن آنجا [illegible] شیخ [illegible] بخدمت
کار طلب با دیگر امرای بهادران جانفشان بمهارت [illegible] خان و تسخیر احمدنگر شتافت و چون
[illegible] اقبال [illegible] از اطراف لشکر [illegible] شمشیر الملک [illegible]
بجانب احمدنگر متوجه شد و میرزا یوسف خان با دیگر بهادران کار طلب شتافت و همت [illegible] میرزا خان [illegible]
[illegible] با جمعی [illegible]
[illegible] در جنگ [illegible] مقتل شمشیر الملک [illegible] رسید [illegible]
[illegible] و چون [illegible] اقبال [illegible] شاهزاده [illegible] شیخ رسید که [illegible]
[illegible] متوجه تسخیر احمدنگر خواهیم شد [illegible]
[illegible] راجه [illegible] قرار ملازمت [illegible] قلعه آسیر [illegible]
و ظهور این سانحه [illegible] بر خاطر شاهزاده سخت گران آمد و [illegible] بجهت محاصره آسیر [illegible]
[illegible] و میرزا یوسف خان را [illegible] و از رفتن میرزا یوسف خان و توقف شیخ [illegible]
[illegible] شبخون آورده [illegible] ایزد تعالی [illegible]
و چون موکب ظفر اثر [illegible]
[illegible] شاهزاده رسید مضمون آنکه بهادر با استحکام قلعه و سامان قلعه [illegible] مغرور شده
[illegible] ظاهر ساخت [illegible] سعادت [illegible] فرمودیم [illegible]
نگشت تا اگر همت تسخیر آسیر مصروف داشته بلوازم محاصره و ترتیب اسباب قلعه گیری بپردازند فرمان شد
که [illegible] متوجه تسخیر احمدنگر شوند و بدیگر امور فرصت از دست ندهند که ما خود بدولت و اقبال عزیمت آن صوب فرموده ایم
که اگر آن [illegible] از گران خواب غفلت بیدار شده بسعادت خدمت شتابد [illegible] متعلقه او را باو
مرحمت فرموده مشمول عواطف بیدریغ خواهیم ساخت و اگر باعتماد قلعه و اعتماد آذوقه سر از ربقه اطاعت و آستان بوسی
باز کشد و بر جاده جهالت و ضلالت ثابت قدم باشد افواج قاهره بمحاصره آن پرداخته سزای کردار در
روزگار او خواهند نهاد و خواجه مودود را که از [illegible] خامه بود بنصیحت او رخصت فرمودند و از پی او میران صدر جهان
[illegible] دستوری یافت و متعاقب او پیشرو خان را فرستادند و هر چند نامبرده [illegible] کوشیدند [illegible]
سعادت و نجات او [illegible] و در دریافت ملازمت [illegible] در این چند روز [illegible] مقدس
تقدیری گرایش پذیرفت و در شکم [illegible] ایزد سبحانه بخیر گذشت ارتفاع رایات منصور
بفتح قلعه آسیر چون بهادر باعتضاد استحکام قلعه و فزونی آذوقه و لوازم قلعه داری [illegible] در مقام جهالت و ضلالت
قدم ادبار افشرده سیادت و نقابت پناه بخشی الملکی شیخ فرید با فوجی از بهادران نامدار و مجاهدان عرصه کارزار
بمحاصره قلعه آسیر دستوری یافتند و اسامی آنها برین تفصیل است هاشم بیگ و قرا بیگ ترکمان قاضی حسن
میرزا یوسف [illegible] بهادر اوزبک مقیم خان و بهادر خان افغان و میرزا [illegible] بیگ [illegible] رحیم [illegible]

سرحدان در ظل اقبال علاء الدین حسین بیگ نایب بهدوریه کهونی حسین ... خان ... و جمعی از سادات بارهه و
دیگر بهادران به سر زمین جوسه و بعد از تعیین افواج موکب منصور رسیدن انتهاج از دریاے نربده عبور فرموده و نعمت
ولایت جات گردید بارگاه اقبال برافراشتند و دران سر زمین جشن نوروزی آراستگی یافت و **قلم سال**
چهل و پنجم از جلوس اشرف شب دوشنبه چهارم رمضان سنه هزار و هشت ... خورشید جهان افروز
به بیت الشرف حمل نهضت تحویل انداز ... جشن بهار و جهان آرائی آغاز شد و دران
بهار ... چهار در و جشن نوروزی پرداخته روز پنجم رایات اقبال بصوب برهانپور برافراشتند و درین
منزل شیخ ابوالفضل به فرمان جهان مطاع از دکن آمده سعادت استلام کورنش دریافت و این بیت بر زبان گوهر
بار گذشت: زر خنده و شبی باید بخوش مهتابی + تا با تو حکایت کنم از هر بابی + در تهنیت و کم فرود پیدا
برهانپور بود و موکب منصور در انسرو گردید از اکبرآباد تا این شهر دویست و بیست و هفت کروه مسافت است
اگرچه شیخ پیشتر بمحاصره قلعه دستوری یافته بود لیکن از آن نوع بحسب کیفیت محاصره دلخواه صورت نمی بست
بنابران اعظم و شیخ ابوالفضل و آصف خان تعیین شدند که باتفاق شیخ فرید دور قلعه تیمن نظر نموده و سنجیده سرجال ملچار را
قسمت نمایند و شیخ فرید را بسرداری آن مردم گذاشته خود متوجه درگاه شوند و حراست ولایت برهانپور و ضبط و
نسق آن نموده کاروانی شیخ ابوالفضل حواله شد و حکم جهان مطاع شرف ارتفاع یافت که چون ملازمان موکب
منصور چنین سالها کشیده اند جمیع قصبات و قریات ولایت برهانپور را از فرار حال و حاصل بر وجه انعام
بندهاے درگاه بتفاوت مناصب و مراتب قسمت نمایند و تا رایات ظفر طراز درین حدود سایه گستر باشد محصول
آنرا بانعام خود متصرف گردند و چون بلده برهانپور بورود موکب منصور آراستگی یافت جمعی از سرداران خاندیس
که خود را از جدا کشیده بودند از صیت معدلت و مرحمت خاقان ستوده خصال نطاق بندگی و اخلاص بر میان
جان بسته روی امید به آستان نهادند و از سوانح تعیین فرمودن میرزا مظفر حسین بتسخیر قلعه للنگ چون
بعرض رسید که فولاد خان حبشی که از سرداران عمده بهادر بود در پی راے زمیندار آن حدود که در ملک خاندیس
بشجاعت و فزونی جمعیت عدیل و نظیر خود ندارد و با ملک شیر و دیگر چندی در آن سرحد فراهم آمده اند بنابران میرزا
مظفر حسین با خواجگی فتح الله بخشی و راے منوهر و میرزا زاهد پسر صادق خان و میر گدائی و میر عبد الحی و دیگر
بهادران دستوری یافتند که اگر بندگی اختیار نماید بنوید خسروانه مستمال ساخته همراه بدرگاه آورند و الا
بمحاصره قلعه پرداخته مالش بسزا دهند و پیش از وصول عساکر اقبال فولاد خان حبشی از انها جدا شده و روی
اخلاص بدرگاه سعادت نهاد و در پی راے بمقابله او لشکر کشیده درین وقت مسعود بیگ با صد زنجیر فیل که روانه
گجرات بود بفولاد خان پیوست و دولتخواهان بتکیه اقبال روز افزون نموده بمقابل او شتافتند و بهادران
عرصه غیرت تردوات شایسته ظاهر ساختند در پی راے بزخم کاری راه هزیمت سپرد و غنیمت فراوان
از فیلان و دیگر اجناس بتصرف دولتخواهان درآمد بهادران زخم جان گستان آواره دشت نیستی گردیدند فولاد خان
با غنائم این فتح متوجه درگاه شد و از دست آویز چنین خدمتی آبروی دیگر یافت و منصب هزاری و جاگیر
معمور کامروا گردید چون میرزا مظفر حسین با خواجگی فتح الله و دیگر بندها بحد و قلعه للنگ رسیدند و میرزا

بروزے با خواجگی از بهر جا بمکالمه مشغول شدند رفته رفته سخن به بلندی کشید و میرزا از طلب اشتغال بر خاست
و از تنگ ظرفی و تنگ حوصلگی با بعضے از خصوصان خود راه آوارگی پیمود و غریب شد آنگه دولت پسر میرزا بی جنگ
بر بهانه تفحص طلب میرزا با مردم خود از اردو بر آمده براه وطن خود پیش گرفته خواهد دیبا لیف از سر کار بخشیگری
و کار و خدمت بر داشته شد تقلید امیرزا الفقید گجرات بیرون رفت لیکن چون از تقلید بر سبب خود داری سعادت یافته بود
از قیق آن غربت بیافت و درین راه به پریشانی و بے سامانی افتاد و رفته رفته همراهان جدائی گزیدند و غیر از
چندے از خدمتگاران کس نماند ناگزیر در بیابان صورت و بکلاه لباس قلندرے پوشیده قدم در راه غربت
نهاد و در تقارن آن حال خواجه و بیلے که طلب او شتافته بود به دیگر رفته و تا آن رسیده بار تقویت و دستگیر
ساخته بدرگاه آورده و نیز بدان مکافات محبوس شده و همدرین ایام راجه بهرجی زمیندار بکلانه لیقا دولت
آستانبوسی سرفرازے یافت و خاقان وافر الاحسان آن پسندیده خدمت را بنوازش علم و نقاره اختصاص بخشیده
رخصت ارزانی داشت و چون بهادر رفرا تحصن بجود داد و از رعایا و اهل حرفه و سائر سکنه بلده نیز با نیوه و تعصبات
و قریات بر کس خواست بدرون قلعه در آمد و سبب اغراق از حد بیشتر نفس بیشتر بدرون رفته بود و چون مدت
محاصره با متداد انجامید مردم دست از جان شسته خود را بے محابا بیرون انداختند اگرچه بعضے از دو لتخواهان
انکاش وران دیدند که چندکس باید گشت تا راه بر آمدن مسدود شود و از کثرت هجوم خلق آنرو قسے کنند
و ملت و باییم رسید لیکن خاقان وافر الاحسان از کمال مرحمت و خدا پرستی بر حال آن گروه بیگناه بخشوده حکم
اطلاق زنداییان فرمودند سر و ز خلق انبوه از درون قلعه بر آمده و دعاے از دیاد دولت ابد قرین مینمودند اگرچه
حیوانات وه ساله و بیست ساله در قلعه بهم میرسید اما روغن سخت عزیز بود و صابون بجهت شستن لباس مطلق یافته
نمیشد و ازین جهت تعفن با فراط کشید بهادر بوالده کلان خود را با پسر خود و بصحبت زنجیر فیل بدرگاه فرستاده زبان
بخضوع و خشوع و اظهار ندامت کشود که از بخت برگشتگی معصد چنین گستاخے و سوء ادبی شده ام اکنون
هراس بقیاس در خاطر راه یافته روے آمدن ندارم و راه نجات گم کرده ام اگر رقم عفو بر صحیفه تقصیر من کشیده بیچندے
بجدیت غائبانه مقرر دارند شاید که رفع واهمه من شود و دست آویز قدمتے بهم رسانیده بروے خجالت براستان
سعادت ختم و از فیلان نامے و جواهر نفیس انچه در خور پیشکش آن حضرت باشد بدرگاه میفرستم و صبیه خود را بجهت
حرم سراے شاهزاده خسروے سپارم حکم شد که چون پدر او در خدمت ما جان خود را نثار شاهراه اخلاص ساخته
بجز نوازش و التفات نسبت باو در خاطر نیست و آمدن او و رفع جمیع تقصیرات میباید زنهار که باطن خود را
از توهم پرداخته دست امید بحبل المتین این دولت زند که بانواع مراحم و اقسام عواطف اختصاص خواهد یافت
و قلعه را با املاک میمروستے باو ارزانی خواهیم داشت و الا عنقریب بکلید جهت اولیاے دولت فتح قلعه آسیر میسر
خواهد پذیرفت و او بندامت ابد مبتلا خواهد شد چون والده و پسر او باز گشته بقلعه در آمدند و انچه حکم شده بود
با و رسید قرار آمدن بخود نیارست داد و بهادران قلعه کشا محاصره را تنگ تر ساخته و در انجام آن مقصد عالی
بیشتر از بیشتر کوشیدند و درین هنگام مسامع عز و جلال رسید که سید ابراهیم الحسن از ارکان عمده خاندان سلیم
بود قلعه ملیل و دل را استحکام داده با بسیارے از ابطال رجال قدم در رو او نسے بخوت و استکبار فشرده

شیخ ابوالفضل حکم شد که فوجے برسر او فرستد او که تاب نیاورده شکست یافت و شهر نیک کرد و رتبه سعادت گرفت جمعے
رسید بنگاله و سلیمان و ماه بند و بهر زمینه و امیل و عثمان افغانان که از و اخلاف وی اند فرستاده و بخت مکان منه بر سید بمالش
سید شیخ شد بدست از بانوی تعین او بود و آن خوان گرفته بسیار نزدیک مبادرت شد و جمیعه تن آفتاب
بیر زوال و دولت جوانان اعلام فتح و فیروزی سر افراشته او و دستگیر ساختند لیکن رسید دو رسم آن سپه بسیار
در عرصه کارزار جان نثار شده و بخاطر شرف سیران فتنه سرشت که پس از آن به تاراج مسکن و مرکز گردیدند و از
سوانح شورش بنگاله رسیدن عثمان و علما کسبیر فرزندے لقمان و خلیفه عثمان چون راجه مان سنگه در خدمت
شاهزاده ولیعهد رخصت شده بصوب اجمیر رفت و ضبط ولایت بنگاله ز آنجا کش باب فتنه مفتوح بود
شد و این بار گران را به بهادر سنگه نبیره مهان سنگه که نبیره خود را با وجود صغر سن حکومت رسیده ساخت
پرتاب سنگه برادر خود را با آنکه خالی از شورش و تباهی نبود محمد معاون او ساخت و رفقا ایشان که عمرها در استعداد
جنین محاربه بوده ولکن رفته اند اضطرار بهادرے ظاهر برادر برابر معبود در ستایند تا به لشکرگران بمبارزت
شتافتند و مها سنگه و پرتاب سنگه شرائط حزم و احتیاط مرعی و مسلوک نداشته و غنیم سبک و سهل انگاشته
بدیدار خود و سفاهت بهت گماشتند و در سلک عرصه نبرد و آراستگی یافت و جنگ سخت در پیوست بحسب تقدیر
افغانان غالب آمدند و راجپوت بسیار بقتل رسید و بعد از آن سانحه دو لشکر اهل نتوانستند و راجه مان سنگه
و جماعی بسیار شهرت غنیم در آمد و درین تاریخ اتفاق آنکه والده ماجده خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش باجل طبیعی
رخت حیات نقدس سرائے جاودانی کشید و این مصیبت بر خاطر قدسے مظاهر بحسب گرانبار گردید و خاقان
سر بره صندال نعش او را بر دوش غربت گرفته قدمے چند بردند و بآئین چنگیز بے چار ضرب زدند اگرچه
پسندیده ورگاه حکم شد که هیچکس درین کار موافقت و متابعت نماید اما تا رسیدن حکم بسیاری از مقربان درگاه
موافقت نموده بودند و درین ایام شیخ ابوالفضل بمنصب چهار هزاری بشرف امتیاز یافت و صفدر خان نبیره راجه
را که از همشیره شیخ بوجود آمده بود بمنصب هزاری سر افراز ساختند و شاهم خان جلایر بفرمان گیتی مطاع از جاگیر
خود آمده بسعادت آستان بوس فرق عزت بر افراخت و در خلال این حال ولایت ناسک مفتوح گردید چون سلطان دانیال
بسیارے اختیار نمود و راجه بران مالک تسلط یافت و شاهزاده دانیال و دو لشکر از راجه سورج سنگه و سادات بارهه
بسیارے از بهادران رزم دوست بداعیه و نامزد فرمود و آن فتنه سرشت بجنگ مبادرت نمود و مجاهدان عرصه
فیروزے نواد شجاعت و جانفشانی داده اعلام فتح و نصرت برافراشتند و درین سال خواجه شمس الدین خوافی
بیجاب باجل طبیعی درگذشت از سوانح توجه فرمودن شاهزاده ولیعهد وارث هفت اقلیم شاه سلیم بصوب مالوه جون
آن بلند اقبال با جمیع سپاه و افواج باستیصال رانا تعیین شده بعد از یکچندے خود نیز بدستور سیر و شکار تا اودی پور
نهضت فرمود و آن آشفته سر از کوهستان برآمده چند موضع را تاخت و چون بهادران لشکر منصور تعاقب
شتافتند باز سراسیمه خود را بشعاب جبال انداخت و حدود متعلقه او پی سپر عساکر اقبال گردید و بسیارے
از کفار شقاوت آثار به تیغ غازیان عرصه کارزار بر خاک هلاک افتادند و زن و فرزند آنها اسیر شده درین وقت خبر
شورش بنگاله و شکست مهاسنگه بعرض رسید و راجه مان سنگه که متصدی ضبط بنگاله بود از شاهزاده التماس نمود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قلعه متحصن بودند سعادت آستان بوس دریافتند فتح قلعه احمدنگر بمیامن اقبال خاقانی مسعود جهانبانی

وحسن سعی شاهزاده دانیال چون شاهزاده دانیال بیاری اقبال متوجه احمدنگر شد [illegible] آهنگ خان [illegible]

از حبشی [illegible] قلعه را مضبوط ساخت [illegible]

از شاهزاده قول گرفته منتظر فرصت اند که بلشکر ظفر اثر ملحق گردند آهنگ خان را [illegible]

تائیدات غیبی خود بخود ویران شد و [illegible] دولت ابد قرین [illegible] احمدنگر معسکر اقبال [illegible]

روز دیگر مرحلها تقسیم شد و چاند بی بی از دانش بهره ذاتی و از سعادت نصیبه کافی داشت خواست که بعهد و پیمان

قلعه را سپارد و چیته خان خواجه سرا با چندی از بد اندیشان فتنه سرشت ازین عزیمت آگاهی یافته و صد ول نعمت خود

[illegible] آن عاقله را ضائع ساخت و باتفاق اعتبار خان و میر صفی و میرزا تقی و دیگر متحصنان برج و باره قلعه را استحکام

داده بمدافعه و مقاتله همت گماشتند و بهادران قلعه کشا از اطراف هجوم آورده محاصره را تنگ ساختند و [illegible] قلعه گیری

از ساباط و نقب پرداختند چند مرتبه نقب بپای قلعه رسانیدند و درون نشینان اطلاع یافته بیکار کردند آخر نقب را به برج قلعه

رسانیدند [illegible] انباشتند و هنگام [illegible] آتش در زدند و بعرض سی ذرع دیوار پرید و [illegible]

بسیاری از متحصنان باتش بلا سوختند و چون آن نقب باهتمام میرزا یوسف خان ترتیب یافته بود نخست [illegible]

او جوانان قدم تهور پیش نهاده خود را بدرون قلعه انداختند و قریب هزار و پانصد کس از متحصنان برخاک هلاک غلطیدند

و بهادر نبیره برهان که بنظام الملکی خطاب داده بودند دستگیر شد و غنیمت فراوان از جواهر و مرصع آلات و طلا آلات

و کتابخانه و غیره متصرف اولیای دولت در آمد و از جمیع وضیع و شریف و سوار و پیاده [illegible]

نماند مگر بهره از آن [illegible] آنگاه شاهزاده با خانخانان و دیگر سران لشکر بدرون قلعه درآمده کوس فتح [illegible]

نمود ارزو ساختند [illegible] آن ایام [illegible] از کشمیریان [illegible] کفایت شماران [illegible] حسین خان [illegible]

[illegible] ساخته [illegible] محمد [illegible] انتشار [illegible] علی [illegible]

[illegible] اقبال [illegible]

[illegible] آن ملک [illegible] باک شده [illegible]

[illegible] شناخت [illegible]

[illegible] بتعقل رسانید [illegible] گردد [illegible]

[illegible] مطالعت [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

[illegible] سال [illegible] ضلع [illegible]

و این [illegible] بهادر [illegible] خان را از قلعه بدرگاه

و تفصیل این اجمال آنکه بهادر [illegible] نسبت ارادت تربیتی داشت و همشیره خود را به [illegible] پیدا [illegible] کرده از [illegible]

و [illegible] ارادت و [illegible] رسانیده بود [illegible] آموزی این سپهزاده [illegible] دعوات و کرامات پدرش خود را

[illegible] رسانیده و چون [illegible] بهادر [illegible] خان گفت که [illegible] تو [illegible] از [illegible]

شده ام و کار بجائی رسیده که امروز [illegible] با اهل بیت اسیر و دستگیر خواهم شد [illegible] عالی [illegible] خواهد [illegible]

اکنون مرا باید بدرگاه رفت و چاره این کار باید کرد [illegible] تائیدات غیبی [illegible] نمود

بهادر او را با میر محمد حسن که مرید [illegible] اندیش بود بخدمت فرستاده و ده زنجیر فیل برسم پیشکش همراه ساخت [illegible]

مطالب [illegible] التماس نموده بود [illegible] بوسیله مقربان درگاه [illegible]

[illegible] بود [illegible] روی اقبال ازین

دولت [illegible] در که [illegible] درگاه او را این آرزو باشد

[illegible] فرق عزت [illegible]

شیخ میر محمد حسن ادای رسالت نموده جواب برد که [illegible] قلعه [illegible]

لعل [illegible] درین هنگام [illegible] نظام الملک را از احمدنگر بدرگاه آورد [illegible] آن حال قلعه آسیر [illegible]

دولت ابد قرین در آمد **فتح حصار مالی گره بنیروی اقبال روز افزون شاهنشاهی** قلعه آسیر [illegible]

کوهی است [illegible] یافته در غایت ارتفاع و بر کمر آن کوه دیوار [illegible] کشیده اند بنهایت درستی و استحکام که آنرا کمرگره گویند و [illegible]

نیز ساخته و بر یک جانب قلعه دامنه کوه واقع شده و [illegible] دیواری از سنگ [illegible] اساس نهاده و آنجا را مالی گره گویند

و بالای مالی گره [illegible] طرف کوه سرکوب ندارد اما بجانب جنوب کوهچه ایست که آنرا ساپن گویند [illegible]

این کوهچه دراز [illegible] واقع شده و منتهی میشود [illegible] مالی و پهلوی آن باندک فاصله [illegible] بلند که آنرا [illegible]

باشد ارتفاع آن با دیوار قلعه دعوی [illegible] مینماید لیکن راه برآوردن توپ و جای ساختن ساباط ندارد [illegible]

جانب [illegible] آسیبی بر دامن استحکام قلعه نمی رسید و شاهباز بلند پرواز همت بر فراز کنگره آن بال و پر [illegible] گشوده

و با ایشان مصروف در تسخیر بلاد معموره [illegible] از عنایات گران [illegible]
بالای ناران شود و کلید اقبال چنین باد [illegible] فتح آن [illegible] چون بهادر [illegible]
[illegible] احکام قلعه [illegible] آذوقه [illegible] بسیار [illegible] دولت [illegible]
[illegible] شیخ ابوالفضل را [illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ ابوالفضل بعد انجام آن خدمت [illegible] شیخ آمده گفت [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] شیخ [illegible] آن کار شده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صبح شیخ ابوالفضل خود نیز [illegible] حصار [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] افغانان تاب مقاومت نیاورده [illegible]
قلعه اسیر بود همین اقبال روزافزون و حسن سعی شیخ ابوالفضل مفتوح گشت و پشت امید متحصنان شکست
در [illegible] از احمدنگر آمده دولت زمین بوس دریافت و عنایات علم و نقاره و جاگیر سرافراز شد و سرداران [illegible]
[illegible] نیز از احمدنگر رسیده به سجده اخلاص [illegible] رسانیده و بهادر [illegible] سلطان [illegible] نظام الملک [illegible] همراه
آورده چندی از سرداران [illegible] که همراه [illegible] خان [illegible] بهادر [illegible] خدمت [illegible] دولت [illegible] از سوانح
برآمدن بهادر خان از قلعه چون حصار مالی گره مفتوح گشت متحصنان از خواب غفلت بیدار گشته در تدبیر کار خود شدند
و بهادر خان کس به درگاه فرستاده اظهار عجز و زاری نمود [illegible] دربار [illegible] تعین شده او رفته
[illegible] امید کار پردازی نمود و مقرب خان حبشی را که مدار علیه او بود همراه [illegible] به درگاه فرستاده
التماس نمود که اگر قلعه و ملک به بنده مرحمت شود و برادران و اعمام مرا که محبوس اند حکم نجات [illegible]
[illegible] استحکام چنین اخلاص [illegible] ضابطه آن ملک است که هرگاه یکی بر مسند حکومت نشست
دیگر برادران و خویشان را محبوس [illegible] خانه [illegible] با زن و فرزند [illegible] بالجمله
چون ملتمسات او را مقرب خان معروض داشت در بارگاه جلال بعز قبول مقرون نگشت و حکم شد که اگر به درگاه آید جان و
ناموس او از آسیب محفوظ خواهد بود مقرب خان به قلعه رفته آنچه حکم شده بیان نمود روز دیگر باز آمده التماس کرد
که [illegible] که اکنون خان اعظم [illegible] او را گرفته به درگاه والا [illegible] حضرت خاقانی [illegible] مرحمت خان اعظم
را [illegible] او فرستادند و بهادر از قلعه برآمده با خان اعظم ملاقات نمود [illegible] به درگاه سپهر بارگاه
رسیده دولت زمین بوس دریافت و دو پسر او با افضل خان [illegible] خان که متصدی مهمات سرکار او بود
همراه [illegible] شیخ [illegible] حکم شد که در خانه خود [illegible] نگاه دارد [illegible]

گشت فتح قلعه آسیر بتیغ همت خاقان گیهان حشمت قلعه آسیر در متانت و حصانت و استحکام فرد
آمده و بسیارے توپ و کثرت آلات قلعه داری بے نظیرے مثال بهت رسانان آذوقه بسیارے شده بود که
اگر مدت محاصره بدور انجامد سالها کشد هیچ جر حاجت نیست ازانچه [illegible] برون باد شاهی الطوف برآمده و آنکه از اسباب
قلعه گیرے [illegible] این کار [illegible] اقبال [illegible] حضرت [illegible] باد شاهی [illegible]
و هم [illegible] بکشند [illegible] تا اگر در قلعه [illegible] از حصار [illegible]
چه [illegible] بکار [illegible] [illegible] در خاطر [illegible]
و بعد از فتح [illegible] کار رفت و فتح قلعه [illegible] حضرت ظل سبحانی
هر حال تواند [illegible] قلعه را عنایت نمایند [illegible] این کار [illegible] تا آنکه [illegible]
از هجوم آورده و [illegible] بیرون [illegible] اضطرار [illegible] بیچارگے [illegible]
آسیا [illegible] در [illegible] بعد از [illegible] خان [illegible] متحصنان قلعه
از [illegible] اند [illegible] برادران [illegible] انجام این [illegible] خاطر اشرف از [illegible]
و شیخ ابوالفضل [illegible] قلعه [illegible] محاصره نماید [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] بعد از ضبط و نسق [illegible] استحکام کار [illegible] قلعه
[illegible] هر کدام [illegible] بسیار پیغام گذارند که از
بهادر [illegible] قلعه [illegible] تا مردم [illegible] نکنند و [illegible]
در باب [illegible] متحصنان قلعه [illegible] نوید امن از بارگاه جلال [illegible] آزاد [illegible]
بالجمعیت خاطر و اطمینان قلب [illegible] بارگاه گیتی پناه [illegible] بهادر [illegible]
[illegible] نوشتها [illegible] که فرمان [illegible] نموده بودند با آن نوشتها
نزد شیخ [illegible] مردم را [illegible] در عرض چهار روز [illegible]
با اهل و عیال [illegible] از قلعه فرود آمده راه سلامت پیش گرفتند روز پنجم اختیار خان حبشی و الغ خان و مرجان و [illegible]
پسران یاقوت سلطانی فرود آمدند و از غلامان سلطان بهادر [illegible] بود و بعد از فوت سلطان بهادر [illegible]
آمده و از آن تاریخ تا حال قلعه دار او بود [illegible] پسر جوان داشت [illegible] از لوازم قلعه داری منسوب
[illegible] حیات [illegible]
[illegible] که [illegible] دیگر [illegible] فی الفور [illegible]
[illegible] بعد از آن شیخ عبدالصمد پسر [illegible] قلعه [illegible] کلید را سپرده [illegible]
از اعمام و برادران و فرزندان بهادر [illegible] نفر محبوس [illegible] حسب الحکم [illegible] روانه درگاه
شوند [illegible] حکم شد که [illegible] اعیان دولت بهادر [illegible] اشرف در آورند
و [illegible] خلعتهای [illegible] عنایت [illegible] هر کدام [illegible] نگاهدارد
[illegible] عنایت [illegible] و [illegible] بیگ [illegible] قلعه [illegible] ضبط خزائن [illegible]

از نابود اسباب فتح ولایت شهامت سرحدے متردد بود عادل خان و سعید عبدالی سر کرک یساق خانه قطب الملک و حسن
را نزد ملک برید فرستاده حکم فرمودند که اگر دنیاداران دکن از خدمت گے سپرده بوازم و دولتخواهی برا سر پیشکش
میرسانیده باشند عهد و شفقت گماشته پسرعساکر اقبال و عده مات امواج جلال محفوظ خواهد بود و حال بخشید ایشان
بیدغاد از سوانح ایت رسیدن میرزا غیاث میرزا علی بیگ حاکم شده اولین سلیم النفس نیکو ذات از صاحب استعداد
بود در شعور ابدا نکته از موسیقی بهره تمام داشت نشست در هر تحقیق بیشتر بزرگان بود و جلیقه بیگ بسے
راغب گشت و رفته رفته شیفته شراب شد و زیاده پرستی گران خواب عدم افتاده خاقان و فور احسان ملک را
تماشا نمود پیشکش میرزا را خلعت مرحمت فرمود و فرمان مرحمت آمیز با خلعت خاصه ارسال داشته پرسش و الطاف بسیار
نمود و درین تاریخ حکیم مصری باجل طبیعی درگذشت چون راجو و دیگر فتنه جویان دکن پسر شاه علی عم مرتضی نظام الملک
را دست آویز شورش و فتنه ساخته از هر طرف غبار فتنه مرتفع ساخته بودند خانخانان بصوب احمدنگر و دستوری یافت
و شیخ ابوالفضل را علم و نقاره و اسب و خلعت مرحمت نموده با فوجی بجانب ناسک رخصت فرمودند رای رایسنگه و رای
درگاه اسپ بسوج و شمشیر بیگ و بوتاک و لد لنک خان و نصیر خان و فولاد خان حبشی و کامل الملک و جمعی از بندها
همراهے شیخ تعیین شده بودند و خاقان منصور تماشاے قلعه آسیر شتافته و بتقسیم هر گروه عنان معاودت بشهر
برهانپور معطوف داشت و از سوانح اقبال سزا یافتن افغانان ملک بنگاله در داستان گذشته مرقوم گشته که جمعی
از شورش طلبان لیه قتلو را دست آویز فتنه ساخته فوج دولتخواهان را شکست دادند و میر عبدالرزاق معموری
که بخشی آن لشکر بود بدست مخالفان افتاد و چون این اخبار موحش بعرض شاهزاده و لیعهد وارث ملک هفت اقلیم سلطان سلیم
رسید استیصال آنها را اوّل وقت دیگر انداخته بصوب دیار شرقی نهضت فرمودند و خود بسعادت در اله آباس توقف گزیده
راجه مانسنگه که صاحب صوبه بنگاله بود به آن صوب تعیین فرمودند و در ششم شعبان با مخالفان تقابل اتفاق افتاد
و از جانبین تمامه ساخته در برابر یکدیگر معسکر آراستند و با آنکه بتاریخ غره اسفندارمذ ماه الهی آتش قتال اشتعال یافت
و بیامن اقبال روزافزون فیلی که در پیش فوج غنیم بود تیر دوز شده بفوج خود روے آورد تا فوت و باعث پراکندگی
مخالفان شد و ننگ تفرقه در جمعیت مفسدان افتاد و بسیارے علف تیغ انتقام گردیدند و در تعتکه افغانان بجنگ سوار
بودند میر عبدالرزاق را بر فیلی انداخته یکے از افغانان را موکل داشته بودند اگر نقش بر خلاف مراد نشیند کار میر را
بانجام رسانند قضارا در اثناے زد و خورد دستے بآن افغان میرسد و فوت او سبب حیات میر میشود در تعتکه
مخالفان شکست خورده راه هزیمت پیش گرفتند مردم راجه راشناخته با طوق و زنجیر نزد راجه آوردند و در معنی زنده یافتن
میر فتح دوم بود و درین تاریخ حسن نام پسر میرزا شاهرخ از خدمت پدر فرار نموده راه آوارگی سپرد از سوانح آمدن شاهزاده
دانیال بدرگاه خاقان بلند اقبال چون قلعه احمدنگر مفتوح گشت فرمان مرحمت عنوان عز صدور یافت که آن والا گوهر احمدنگر
را بمیرزا شاهرخ و دیگر بندها سپرده متوجه درگاه والا شود و در هنگامی که دولت زمین بوس فرق سعادت نورانی ساخته نیکو
نوازش سرافرازی یافت قلعه آسیر با خزانه روپیه و دام و فراوان اجناس بانعام شاهزاده مرحمت شده ملک خاندیس
را بآن نونهال چمن سعادت عنایت نموده داندیس نام فرمودند در هنگام خبر فوت دولتخان لودی رسید که در احمدنگر
فوت شده از شجاعت و سرداری و تدبیر بهره وافی و نصیبه کافی داشت در اوائل حال با خانخانان می بود و همراه

[illegible] باستیصال [illegible] بوده [illegible] مذکور شده [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بهادر خان [illegible] فرستاد [illegible]
[illegible] بخدمت شاهزاده [illegible]

[illegible] آغاز سال چهل و ششم از جلوس مقدس اشرف [illegible]

[illegible] رمضان المبارک [illegible] سال چهل و ششم [illegible] جلوس [illegible]
[illegible]
[illegible] تاریخ هشتم [illegible]
[illegible] سلطان خرم خلعت [illegible]
[illegible] علم و نقاره [illegible]
[illegible] دولت آستان بوس دریافت [illegible]
[illegible] میر خواجه [illegible] سلطان خواجه [illegible] منصب
[illegible] بهادر خان [illegible] خانخانان [illegible]
[illegible] جمعیت [illegible]
[illegible] شکست [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] جشن [illegible]
[illegible] خلافت میرزا [illegible]
[illegible] میرزا علی [illegible] ایران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معصوم خان [illegible] افغان [illegible]
[illegible]
[illegible] راجه [illegible]
[illegible] شیخ ابو الفضل [illegible]
[illegible] شیخ ابو الفضل [illegible]

در وقتی که خانخانان بصوبت آنکه خبر رسید که ترکمانان ... شده بطرف ... چهار هزار سوار ... حوالی ... آمده اگر هم
لطافت و ... و بیست و سه ... پیش شاه ... ساخته ... طرف ... و دو لک ... امیر ... صحت ... ان
این ... ساخته ... بیک ... دولت ... شیخ ... پسر ... ملک ... آب
گنگ ... رستم ... الملک ... میرزا یوسف خان ... شجاعت خان ... دیگر ... عمده
امر ... شیخ ... فتح ... کال ... قلعه ... مفتوح شد ... سعادت خان ... دست
داشت چون ... فتح الله ... سعادت ... بندگی ... دولت خواهی اختیار نمود و قلعه
... فتح الله ... خاقان ... و ... شاهزاده ... اقبال ...
... سوانح ... شدن علیمردان بهادر ... ملک ... بجوش ...
... جاهای ... دریا ... خبر ... بهادر ... گیلان ... آورده ...
... بیجا ... خبر ... چون جمعیت او بسیار بود و اکثری از همراهان ... توفیق
جانفشانی نصیب شده و ... راه هزیمت ... شیره مردی ... قایم ... از جای خود ...
ولیو ... دستگیر شد از علیمردان مشهور است که در مجالس و محافل ... تقریب ... شیخ ... لیکن
در صورت ... میدان ... خواه فتح ... خواه ... خلاف ... میدان ... جنین کرد
همچنین رفت القصه چون علیمردان بهادر دستگیر شد و در صوبه ... غبار فتنه و آشوب مرتفع گشت شیخ ابوالفضل ...
میرزا رستم را بدان صوب تعیین نماید او راضی نشد ناگزیر عبدالرحمن پسر خود ... الملک ... شیر ... دیگر ... بدهد ...
رخصت فرمود از سوانح گشته شدن ... پسر ... کچواهه ... که ... صوب ... اتفاق
افتاده ... محال جاگیر ... رعایا ... دستان ... هر جا ... یافت ...
شده بطالت روزگار ... ناگزیر حسب الالتماس ... حکم شد که شاه قلیخان محرم ... درگاه ساز ... قلیخان
... از مردم خود ... فرستاد و آن بی اعتدال بجنگ و درشتی پیش آمد و چون وقت ناگزیر در رسیده بود ...
... جان بجان آفرین سپرد رام داس از شنیدن این خبر ... بسیار ظاهر ساخت خاقان مهربان ...
... نموده ... از ... فرموده ... التفات ... آمد ... جهان ... شاهی
بدار الخلافه آگره ... همت ... مصروف و معطوف ... بعد از فتح قلعه آسیر ... ولایت
نظام الملک ... تمامی ... قلاع ... کار ... استحکام داده در هر صوبه
یکی از امرای عظام با فوج شایسته گذاشته بعد از آن ... قطب الملک لوازم اطاعت و فرمان برداری
... دولت خواهی و خدمتگاری ... احکام شاهنشاهی ... پاس ...
... اقبال محفوظ ... ولایات ... صوب اتفاق ... عرض داشت
... دکن مشتمل ... رسید ... که در محفل همایون ... سخن ... رفتن آگره ...
... و تاریخ پانزدهم اردی بهشت ماه کوچ شد روز دیگر میرزا شاهرخ ... احمدنگر آمده دولت ...
... محمد حسین ... بمنصب ... سرافراز گشت ... و قاسم خان ... راستی و درستی

عدیل و نظیر خود بخشش [illegible] رایات اقبال ابوالمظفر [illegible] گشته چون ملک گجرات بخان اعظم مرحمت شده بود خرم
[illegible] از حکومت ولایت [illegible] گردید و پایه عزت او افزود و رخصت فرمودند حسن بیگ شیخ عمری که از ضبط صوبه بنگش تعیین
است منصب دو هزاری بلند سرافرازی یافت و درین تاریخ بصحبت شیخ ابوالفضل جهت تسخیر [illegible] باستقلال [illegible]
رخصت فرمودند و از کنار آب نربده شاهزاده سلطان دانیال را مشمول انواع نوازش و اقسام مراحم ساخته و بصوب برهانپور
رخصت انعطاف ارزانی فرمودند و میرزا شاهرخ و میرزا رستم و میرزا یوسف خان و یوسف پسر حسین خان تکریه
[illegible] عبدالرحمن بیگ مسعود خان حبشی و بسیاری از بندگان را باستعداد ایماق بدخشان در خدمت آن
نونهال گلشن خلافت مقرر شود و بعد [illegible] قلعه ترنبک که از قلاع حصین ولایت احمدنگر است و سرچشمه آب گنگ در میان آن
[illegible] بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد [illegible] سعادت خان حبشی در تصرف داشت چون بندگی اختیار
نمود و بدولتخواهان پیوست [illegible] قلعه را سپرد و جمعی از بندگان درگاه را [illegible] قلعه ترنبک [illegible] حسین خان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] سپاه باستحکام قلعه و سامان [illegible]
[illegible] آمده قلعه را بتصرف [illegible] از سوانح فیروزی [illegible] شیخ عبدالرحمن و دیگر بندهای [illegible] افغانان [illegible] تفصیل
این اجمال آنکه چون شیخ ابوالفضل پسر خود شیخ عبدالرحمن را با شیر خواجه و دیگر دولتخواهان بصوب تلنگانه فرستاده بود
[illegible] فرهاد خان و دیگر غلامان [illegible] بجنگ آنها نامزد کرد و دولتخواهان افواج آراسته قدم همت پیش نهادند شیخ
عبدالرحمن با جمعی از بهادران در غول استاد و شیر خواجه و بابر بهادر و یعقوب بیگ و باقی خان و خواجه و میر حاج و جمعی
در فوج هراول رزم طلب گشتند و همچنین جوانغار و برانغار طرح ترتیب داده از دریای گنگ عبور نمودند و از آن طرف
عنبر جیو و فرهاد خان و منصور و دیگر سپاه حبش [illegible] عساکر [illegible] ترتیب داده در برابر آمدند روز یکشنبه ششم
خرداد هنگام زوال که در معنی زوال ارباب ضلال و نکال بود آغاز جنگ شد و از جانبین ترددات [illegible]
بظهور رسید و بعد از زد و خورد بسیار و کشش و کوشش بیشمار نسیم فتح و فیروزی بر اعلام نصرت انجام دولتخواهان وزید
و مخالفان برگشته روزگار روی [illegible] فرار نهادند قریب چهار صد کس از مخالفان بقتل رسید و آنچه [illegible]
از حساب و شمار بیرون است فیلان فوج مخالف با غنیمت فراوان بتصرف اولیای دولت درآمد درین جنگ اگرچه اکثر
بندها توفیق ترددات شایسته یافتند لیکن شیر خواجه و بهادر الملک و حمید خان جوهر شمشیر خود را [illegible] ساختند و با آنکه غنیم
از پنجهزار سوار افزون بود و بهادران لشکر منصور همگی سه هزار بیش نبودند بعنایت ایزد سبحانه که همه جا و همه وقت قرین حال
دولتخواهان است چنین فتحی نصیب شد از سوانح بدخشان آنکه همایون نام شخصی خود را پسر میرزا سلیمان وانموده در کوهستان
بدخشان روزگار بسر می برد و میرزا بدیع الزمان همشیره زاده آن حضرت پسر خواجه حسن نقشبندی با فوجی از حصار آمده
با او جنگ کرد و چون خود را از منتسبان این درگاه میگرفت اعلام فتح و فیروزی برافراخت و همایون بقتل رسید و میرزا
بدیع الزمان سکه و خطبه بنام نامی آن حضرت کرده عرضداشت مشتمل بر عذر و تقصیرات گذشته و کم خدمتی بپایه سریر
سلیمانی ارسال داشت و آن حضرت فرستاده او را بانواع نوازش سرافراز ساخته رخصت مراجعت فرمودند درین ولا
حسن بیگ لشکر اعلی خویش خانخانان را باجل طبیعی ودیعت حیات سپرد در شانزدهم تیر ساحل دریای [illegible] معسکر
همایون گشت و چون ایام برسات و هنگام جوشش و خروش آب بود و کشتی نداشت روزی چند در گذشتن توقف

واقع شد بعد از آنکه آب رو گنگ پایاب شد ... فیل ... بعبور ... بالاتفاق افغانان و سیوم امرداد ... سر قلعه
شیر گڑه ... عسکر اقبال گشت و آن حضرت ... خاص ... قلعه تشریف فرمودند ...
از رکن آمده بود ... ضیافت ... نثار پیشکش ... سعادت جاوید اندوخت و شب ... قلعه ...
... تشریف آوردند و در ... روز ... قلیچ خان محرم ... خان از آگره آمده دولت زمین بوس دریافت ... فتنه ... فتح
... راجو ... و تفصیل این اجمال آنکه چون ... آن فتنه سرشت ابواب
شورش ... مفتوح کرده ... ولایت ناسک را ... آورده ...
آمده ... خواست ... کرده ... آمده ... جان نثار بود
متصرف شده شیخ ابوالفضل از فرط اخلاص و کاردانی تکیه بر اقبال روزافزون ... گماشت و پسر
... و از جان ... اجمال ... آن فتنه سرشت ... آمدن شیخ ... از عبارت
و شیخ بدان حدود ... و ضبط ملک ... رعیت و آبادانی ولایت ... بتقدیم رسانید
چون خبر رسید که راجو ... دولت آباد شتافته شیخ ... گماشته ... بدان ... همت
نهاد و آن شوریده بخت تاب مقاومت نیاورده خود را از کوه ... و ... قائم گرد و جانب ناسک
آواره شد و ... از جا نگر بجوار احمدنگر آمده با خانخانان ابواب آشنایی و رسل و رسائل مفتوح گردانید
خانخانان خواست که بگرمی خوش و چرب زبانی او را بدست آورده ... تا ... پسر کلان خود را با برادرش
... فرستاد ... حقیقت باطن او دریافته آنگاه بملاقات شتابد خانخانان ... قلعه احمدنگر
... ساخته جمعی را القصه ... تعیین ... و خود نیز ... روان شده ... آگاه شده ...
... فیل با فراوان مال و اسباب غنیمت ... و آن تباه سرشت ... شاه علی رفت و ...
و ... را گرفته بقید ساخت چون موکب اقبال ... نزول اجلال فرمود قلیچ خان از دار الخلافه آگره رسید سعادت
زمین بوس دریافت و در آمدن رایات جلال بدار الخلافت آگره تاریخ بیستم امرداد ... دار السرور
فتح پور را موکب منصور رونق و بها پذیرفت چون ساعت در آمدن دار الخلافه سیوم ... ماه مذکور اختیار شده بود
ناگزیر روزی چند در عمارت فتحپور توقف اتفاق افتاد و ... کوچ و
مقام طی شد و بتاریخ سیوم امرداد بساعت مسعود ... دار الخلافه آگره ... اقبال لزوم رونق جاوید یافت
و درین ... زین خان کوکلتاش ... مسند ... اخلاص جبین سعادت نور افزای ساخت ...
بیمار ... ضعیف و نزار شده بود و خاقان مهربان دل با قسام عاطفت و مرحمت ... دل جویی فرمود
... خاطر ناتوان او گردیدند و از پیشکشهای آن رکن السلطنه ... مقبول افتاد و ...
و ... جلال رسید که راجو سیاه رو که بجانب ناسک رفته آواره گشته بود باز برگشته ... تاراج
پرگنات حوالی دولت آباد پرداخت و شیخ ابوالفضل که بسر حوض قتلو فرود آمده بود بقصد او روان شد و در موضع
... بوقت فرود آمدن ... مخالف نمودار شد و با آنکه افواج ترتیب نیافته بود شیخ بدفع اعدای دولت همت
گماشت ... زد و خورد ... آن کم فرصت قرار بر فرار اختیار نموده آواره دشت هزیمت گردید و بهمین دستور

سعادت نوبت آن بے سعادت فتنه دیگر برگرده بهر بار جمعے را کشتن داده و جنگ او با برید خرق روزگار بخت
برگشته بر این نظم جنگ دیگر برپا ساخت که آنجا را باصطلاح اهل دکن بیجے گرستے گویند و بعد از آن شکست
افتاده است و شکست این دفعه که چون عنبر خواجه و شیخ عبد الرحمان عنبر را شکست دادند آن ملک بتصرف آورده
بعد از آن ملک حبشی خان و یا رهباد را باولیاے دولت صلح کرده و عنبر رشته عنبر حبشی تا بود و آنجا باسپاهی
از حبشی و دکنی با جمعی سردار و شهرها ملتمس ساخت و حبشیان جان نثار ساخت شجاعت و دلاوری کثرت مخالف را بنظر
نیاورده بساهر دو در ... طلب گشتند و چون نوبت آمادگی جنگ بسپاهیان روزگار ... افتاد و بارزه سرداران حبشی خان
دستگیر شده و ملک تلنگانه بتصرف عنبر حبشی در آمد و راجه باز فوج آراسته بر سر او دو سه شیخ آمده و آن شایسته
برادر قوم خود راجه چون ساخته مقابل عنبر فرستاده و جنگ عظیم در پیوست بر زور یک لوده آن بے سعادت دستگیر
شد و چون شب در رسید عنبر را اشتهر ساخته برادر و معاودت نموده و غنیم فراوان بتصرف مجاهدان عرصه فیروزی
افتاده و قریب پانصد اسپ از غنائم غنائم شد و چون عنبر حبشی ملک تلنگانه را متصرف شد اسیر شاه علی فرهاد خان سپاه
با فوجی بر سر شهر خواجه با مرد کرده خانخانان از احمدنگر بر آمده کار صاحب را منظور رو گشته بعد ازان سو شتافت و میرزا
علی بیگ اکبر شاهی و سادات بارهه و فرزندان حسن خان میانه و برادران جانشین بهادر و چند سے دیگر از بندها
را مقابل رحو گذاشت بتاریخ ششم مهر ماه زنجان رولیت جبات سپرد و حضرت خاقانی بار زنان هاے اورا
برادرم و برادران بار پرسش و دلجوئے فرمودند پسر کلان اورا بمنصب شایسته سرافرازی بخشیدند و بتاریخ ششم ابان ماه
جشن وزن شمسی انجمن افروز گشت و بدستور معهود در منزل حضرت مریم مکانی آن گرانبار دولت را بدر وزن شخص پرور
کردند و سستند آن بکام دل رسیدند درینوقت راجه ر اجسنگه از گوالیار آمده بسجود قدسے آستان جبین سعادت
نورانی ساخته و شیخ حسین بتولیت مزار متبرک خواجه معین الدین چشتی فرق عزت برافراخت او خود را از انواع
خواجه میگرد و در ان ایام که حضرت خاقانی هر سال یکمرتبه بزیارت آن روضه متبرکه تشریف سمے بردند مکرر از
سلوک ناملائم و ستم شر یکے او فقرا و گوشه نشینان و مجاوران آن بقعه شریفه داد خواهی نمودند چون تظلم و
بیداد او معروض بارگاه عدالت شد خدمت تولیت آن مزار فائض الانوار به دیگرے مقرر داشته اورا محبوس
زندان ادب فرمودند درینولا مرحمت شاهنشاهی شامل حال او گشت و از قید برآورده باز بدستور قدیم منصب
تولیت آن مزار متبرک بعهده او شد درین تاریخ راے رایسنگه بهورتیه حسب الحکم از دکن آمده دولت زمین بوس
دریافت چون دلپت پسر او ملک پدر را متصرف شده بخود سرے و بے آزرمے روزگار بسر مے برد اورا از دکن
طلبیده بتنبیه و تادیب آن بے سعادت رخصت فرمودند و از آمدن رایسنگه او نتوانست در انجا بود
والتماس رفتن درگاه نموده بوسیله مقربان بساط عزت رقم عفو بر جریده جرائم او کشیده فرمان طلب صادر شد
و آن تعویذ دولت را نجات نامه خود دانسته روی امید بدرگاه والا نهاد و درینولا قلیچ خان بصاحب صوبگی پنجاب
سرفرازے یافت حکومت کابل و ضبط افغانستان سرتاریکی را ضمیمه آن مرحمت فرمودند بتاریخ بیست دهم
شاه قلیخان محرم مسافر ملک بقا گشت در شجاعت و سرداری یگانه روزگار بود درین دولت ابد پیوند مصدر خدمات
شایسته شده بوالا پایه امارت رسیده بود درین تاریخ قلعه انیه جو کا بتصرف دولتخواهان در آمده و در بیست و ششم

ؤۅ؋ۊ

ایران بادشاه میرزا ابوسعید خان بود در دهلی در بیت عبادت بمرد در سیزدهم ... جشن [illegible] از دو گشت بمواج
سلیج شهور ان امرا ... دهلی چون ابوعبار ... اشرف ... در جنگ تلنگانه جنیدی از ... اسیر
سید بخته تقدیر ... شاه علی ... در میان ... صلاح وقت منظور داشته ...
رانی ... گشت ... بهادر ... جوان بهادر ... بیگ را که ... از ...
اطاعت فرمان ... شاهزاده ... خبر ... بود ... پیش ... شیخ ابوالفضل ...
صلاح ... عبارت اکبرنامه ... بقلم ... شعر ... تاریخ شهور ... الهی سنه
... سال گذشته ... شیخ ... محمد چون ... و
بهان ... آمد ... درگاه ... نجات یافته لشکر منصور ... خاطر ...
تا بهره جمع ساخته بفراهم آوردن سپاه ... ترتیب اسباب ... و تنخواه ان ... را
با بهادر الملک ... رستم ... جاگیرداران تلنگانه و ضبط آن حدود دستوری دادند و شیخ
ابوالفضل میرزا رستم و راجه ... سنگه ... خان و راجه ... میرزا علی بیگ ... و جمعی دیگر را
همراه گرفته ... راجو ... آن و خیم العاقبته پیش نهاد همت ساخت ... الاله ...
استعفا جسته ... گوشه نشینی و ترک تعلقات نمود و آن حضرت ... رخصت ...
داد بخدمت شاهزاده عالم و عالمیان به اله اباس رفته ملازمت اختیار نمود و بتاریخ بیست و چهارم ... شاهزاده
دانیال را از صبیه خانخانان فرزندی بعالم وجود آمد و شیخ ابوالفضل ... شاهزاده را ملازمت نموده
... از درگاه ... اسب ... بجهة شیخ ... شیخ عبدالرحمن آورده ... بتاریخ ساخت
دارابی آن ... دیگر بجهت شیخ از درگاه رسید ... محمد خان ... از شورش جنون
لباس حیات چاک زده سر بصحرای عدم نهاد و چون شیخ ابوالفضل بخدمت شاهزاده پیوست از افسردگی خاطر و
آزردگی که از طرز سلوک همگنان داشت التماس رخصت بدرگاه ... شاهزاده ...
خاطر و دل جوئی او توجه فرموده بدفع شورش راجو دستوری دادند و چون از شهر برآمد ... آن بنده ...
خدمت تشریف ... خاصه و فیل نامی مرحمت فرمودند آغاز سال چهل و هفتم الهی از جلوس
ابد پیوند شب پنجشنبه بیست و ششم رمضان هزار و ده هجری بعد از انقضای بیست ساعت و چهل و دو دقیقه
آفتاب جهانتاب دولت ... حمل بفروغ خویش نورآگین ساخت و سال چهل و هفتم از سلطنت خاقان گیتی ستان
بشارتی و خرمی آغاز شد و بدستور معهود دولتخانه را آئین بسته تا روز شرف ... آراستگی یافت و امرای
عظام بلوازم نثار و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوختند از سوانح تعیین افواج قاهره باستیصال ...
... چون از عرائض ... صوبه پنجاب بوضوح پیوست که ... پرگنه پتهان را تاخته بسیاری از رعایا
... را ... مو ... آن ... ازکوه ... فساد
... از مواضع پرگنه ... پرگنه ... جاگیر حسن بیگ شیخ عمری است ...
... حسن بیگ از ... تنبیه و تادیب او آمده تاج خان ... پتهان ... لاجرم خواجه سلیمان ...

عودت جهانگیرے صوبه پنجاب سرافراز ساخته فرمان باسم قلیچ خان شرف صدور یافت که چون قلیچ را با جمعی از مردم
خود بجنگ باصوبه‌ے مشهور بتعیین نماید و بنظر اصحاب سرات خواجه سلیمان منظور شد که مرزا وسب سے نموده حسن بیگ شیخ
عمرے و تاج خان و احمد بیگ خان و دیگر منصبداران تعینات آن صوبه را همراه حسن قلیچ خان زر رسانند و درین
تاریخ رب خاصه شیخ ابوالفضل عنایت نموده والد شیخ ابوالخیر برادر او فرموده که بمشار الیه رسانیده واز سوانح این ایام
توران آنکه چون عبدالله خان بشتافت و عبدالمومن پسر او هم بیک ازا هیچ سے نزد اختیار سے الله حیات و ریاست شاه عباس
والی ایران فایق یافته بر سر خراسان لشکر کشیده و نور محمد خان خواهرزاده عبدالله خان را در هرات بود و باقی خان
و با شیبه محمد که در خراسان بودند با شاه جنگ سخت کرده بعد از شکست نور محمد خان بقتل رسیده و اوزبکان شکست خورده
و شاه عباس ولایت خراسان را متصرف گشته هرات را روزے چند مستقر دولت ساخت و باقی خان بتوران عطف
عنان نموده با شیبه محمد که رسیده و لایحه قد ... اختاده بدست مردم شاه بیگ خان گرفتار گشت
و چون در اوزبکیه کسے بجای شایسته سلطنت باشد نبود ناگزیر باقی خان را بحکومت برداشته خطبه و سکه بنام او کردند
بعد ازان خواست بر سر ... لشکر کشد باقی خان را تا شکسته خود را در میدان از مراتبه از راه ملایمت
پیش آمده ملک خود را از صدمات افواج او محافظت نمود و باقی خان در نواحی سمرقند و بخارا افراد کشی کرده جهان
را ولی محمد خان برادر خود در ... داشت و شاه عباس از خراسان بدار الملک اصفهان شتافته سال دیگر با لشکر
بسیار بقصد تسخیر بلخ رایت شوکت و اقتدار برافراشت و با سپاه گران آمده در برابر بلخ معسکر آراست و چون سلطنت
باقی خان هنوز استقرار و استمرار شایسته نیافته بود علاج در جنگ صف ندیده و پشت بشهر بلخ داده خندق در پیش حصار نموده
در برابر لشکر شاه خیمه گاه ساخت اگرچه لشکر قزلباش بهمان چستی و چالاکی دست بکار بردے ظن غالب آنکه اوزبک تاب
نیاورده راه هزیمت سپردے چون اردوے قزلباشیه بغایت گران بود و مدت محاصره و تقابل بامتداد انجامید
گرانی و عسرت در لشکر شاه بهم رسیده و چارپایان بسیارے سقط شد و بصلاح دولتخواهان دست ازان کار
باز داشته بصوب خراسان عنان عطف نمود درین هنگام عرضداشت شاهزاده سلطان دانیال رسید مبنی بر التماس
رای رایان بجهت خدمات دکن و تعیین توجه بر سر گدهه زمینداران آنجا نوزده فرمان شد که چون رای رایان جاگیردار
نواحی ملک گدهه است رای جهان آرا چنان اقتضا فرموده که خدمت مذکور بآن عمدة السلطنة تفویض فرمائیم و بعد
از آنکه خاطر از ضبط آن حدود واپردازد خود را بملازمت آن فرزند رساند و نیز حکم شد که اگر صلاح و صواب دید آن فرزند
مطابق حکم باشد فی الفور نشانے برای رایان فرستند که برین موجب عمل نماید و اگر بالفعل او را بجهت خدمات صوبه
دکن ضرورتر داند قلمی نماید که بهیچ چیز مقید نباشد و بخدمت آن فرزند شتابد و بهمین مضمون فرمان جهان مطاع
باسم رای رایان شرف صدور یافت و درین نوروز شادمان و عبدالله پسران خان اعظم هر کدامے بمنصب
هزارے سرافراز شدند و ده راس اسپ بخانخانان مرحمت فرموده حواله وکیل او کردند که بمشار الیه رساند محمد قلی ترکمان
حاکم کشمیر بمنصب هزارے پانصدے ذات و ششصد سوار ممتاز گشت و بخوه بیگ منصب هفتصدی و سیصد و پنجاه
سوار مرحمت شد درین سال سرماے عظیم در کشمیر شد چنانچه جمیع کولهاے کشمیر سوائے کول الریخ بست و درین
تاریخ عیدل برق انداز عرضداشت شاهزاده ولیعهد را مشتمل بر مبارکباد نوروز آورده دولت باریافت مرقوم بود

از این رهگذر ... ملازمت گرفت جاجات و گجپتی مراودت شده از راه دولتخواهی ... بیک از پیاده و ...
بایستی لیکن چون سعادت ملازمت نبود بیک بود با گریزپای حسین بیگ ... سوار ... ستادن ... گشت و این ...
... ساختن کش ... کمک ... دسته ... آرزو ... بیاوران ... استظهار ... در ... جمیل
... اسپ ... از سال ... فرستاد ... عبداللطیف ... یوسف خان ... عبدالرحیم ...
... سعادت ... سرا ... بیگ ... بیگ ... اسپ ...
عبدالله خان ... شراب ... افراط ... شده بود ... پرسید ... آن حضرت ... از ...
... احوال ... شد ... منصب ... او ... بود ... بیاب ... تغافل ...
... اتفاقی ... گشته ... حضرت ...
عنایات ... منصب ... سوار ... شدن جمیل بیگ ... تاج خان ... تفصیل
این ... تاج خان ... آمدن ...
... پرگنه ... شجاعت ... جاگیر ...
... حسین بیگ ... جرات و
جلادت ... مقابل ... لشکر مخالف ...
... اندوخت ... قرار ... آوازه ... بیگ ...
دیگر ... جنگ ... جمیل بیگ ... شجاعت ... جان نثار
گشت ... شهادت رسید ... علی ... منصب ...
... سوار ... اسلام علی ... منصب ... محمد علی ...
... بیک ... پیشکش فرستاده بود مقبول ... صادق خان ...
... شیخ ابوالفضل ... عرضداشت شاهزاده سلطان دانیال ... بیگ ...
شاه علی ... احمدنگر ... اسباب شورش و فساد مشغول است ... گذشته ... ولایت ...
... ملک ... ابراهیم ...
... جنگ عظیم ... ابراهیم بقتل رسید ... زنجیر فیل ... عنبر ...
... قطب الملک جنگ ... غالب آمد ... زنجیر فیل غنیمت ...
... تلنگانه ... عنبر ... مقاومت نیاورده ...
... سپاه ... فرستاد ... ملک ... صلاح ...
... شاه علی ...
... شیخ ابوالفضل ... بنگاه ...
... ولایت ... شاه علی ... عنبر ...
... خدمت احمدنگر ... شیخ ابوالفضل ... منصب ...

شاهزاده اقبال رایات بازگشت یا شده فرستاده خانخانان ملک بجهت تسخیر [illegible] رخصت حضور بودند

عالیمقدار را حکم پدر بزرگوار ارشاد آماده [illegible] باس [illegible] جهارشنبه [illegible] ماه [illegible] جلوس [illegible] موکب اقبال شاهزاده عالیمقدار
سعادت بادپاس متوجه خدمت پدر بزرگوار شدند خاقان [illegible] وصول فرزند بلند اقبال جوانی [illegible] خاطر
مسرت پیرای آن حضرت از شوق دیدار بجهت آن قرة العین خلافت آسایش [illegible] یافت [illegible]
شبگاه [illegible] آمدن شاهزاده را [illegible] معاملات [illegible] چون موکب گیهان [illegible]
اتاوه نزول سعادت ارزانی [illegible] آمدن شاهزاده را باعث رفتن [illegible] کار خود [illegible]
کثرت سپاه [illegible] لشکر [illegible] رایات شاهزاده [illegible] آمده بود [illegible] بصریح معروض داشته رخصت [illegible]
خاطر [illegible] ظاهر شد [illegible] نامه [illegible] رخصت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آن فرزند باین [illegible] بنده [illegible] قاعده [illegible] فرزند [illegible] لشکر حشم [illegible] اگر مطلب
[illegible] حضور [illegible] باید [illegible] جاگیر [illegible] رخصت فرموده [illegible] بخدمت [illegible]
[illegible] باقی است از جانب [illegible] مطمئن خاطر شده صاحب [illegible] خان سعادت [illegible] ظرف وارد
درگاه [illegible] خاطر آن فرزند [illegible] بملازمت [illegible] شتابد چون این منشور سعادت [illegible] شاهزاده
بلند اقبال رسید [illegible] پیش آمدن و نزول [illegible] در اتاوه توقف فرموده عرضداشت مصحوب
[illegible] که پیش ازین [illegible] خانخانان گیتی ستان اختصاص داشت [illegible] حسب الحکم بملازمت شاهزاده
والا [illegible] ارسال فرمودند مضمون آنکه این مرید با اخلاص با جان جانان اشتیاق و آرزومندی احرام کعبه مقصود
[illegible] سعادت آستانبوس [illegible] اتفاقا در اتاوه فرمان رسید که قدم جرأت پیش نهاده [illegible]
[illegible] نماید عجب که اخلاص این نیازمند در باطن آن حضرت کارگر نشده [illegible] فتنه سرشت [illegible] مجازی [illegible]
چنین بدگمان ساختند و روزی چند این مرید را از سعادت خدمت محروم داشتند امید که صدق باطن این نیازمند در
[illegible] مظاهر [illegible] افگند و غرض از فرستادن میر [illegible] جان که راستی [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] احوال این مرید دریافته بی شائبه تکلف معروض دارد و روزی چند در اتاوه توقف فرموده بتاریخ
[illegible] ماه وارد [illegible] بعنان مراجعت [illegible] باس معطوف داشتند مقارن آن فرمان صادر شد که صوبه بنگاله
و اودیسه با آن فرزند مرحمت فرموده ایم کسان خود فرستاده متصرف گردد و براجه مان سنگه نیز فرمان شد که آن ولایت را
بوکلای [illegible] خلافت و شهریاری سپرده خود متوجه درگاه شود لیکن شاهزاده بلند اقبال صلاح دولت در فرستادن
لشکر بدان صوبه ندیده عذرهای معقول معروض داشته در عقد توقف افگندند درین هنگام که موکب شاهزاده
والاقدر [illegible] الخلافه بود جمعی از [illegible] کوته اندیشه حرفهای نالایم از جانب آن قرة العین خلافت [illegible]
[illegible] ساخته بودند از جمله جعفر بیگ که بخطاب آصف خانی و منصب دیوانی اختصاص داشت از بیم [illegible] در
[illegible] زندگی [illegible] چون آماده بجاگیر او تنخواه بود یکی از نوکران خود را با لعل گرانبها [illegible]
برسم پیشکش فرستاده [illegible] موکب اقبال شاهزاده عالیشان در اتاوه نزول سعادت داشت از فرط بیم و هراس
دو شب متصل در یک مقام خواب نکرد ؏ چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی ؛ [illegible] تخت سلطنت [illegible]

خلافت بجلوس معلی جهان افروز جهانگیری آراستگی یافت آن [illegible] عرصه [illegible] کمان زندگی [illegible] داشت و بادشاه
مغفرت نشان [illegible] برگزیده [illegible] بنیاد [illegible] حضرت عرش آشیانی [illegible] مآل و [illegible] ارجمند [illegible]
گذشت و [illegible] گذشته بود [illegible] ظاهر [illegible] خاطر شوریده [illegible] تولد [illegible]
چون شاهزاده [illegible] ملک [illegible] از بیاس نزول سعادت [illegible] فرمود [illegible] مجلس
بهشت آیین [illegible] شدند [illegible] الامام [illegible] آن درة التاج خلافت [illegible] اندکی
استعداد [illegible] شاهزاده [illegible] بادشاه [illegible] خطاب [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] بعرض [illegible] رسانیدند که [illegible] تمام [illegible] وحشت [illegible] خاطر [illegible] ظاهر [illegible] آن
حضرت [illegible] دوستی [illegible] میان این دو بزرگ نسبت [illegible]
بود [illegible] رحمت [illegible] بود و درین تاریخ فرمان [illegible] صادر شد که [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] ضبط [illegible] اهتمام [illegible] بتقدیم رسانند خان اعظم میرزا کوکه [illegible] هزاری
ذات و شش هزار سوار سرافراز گردید هاشم خان بمنصب [illegible] هزاری [illegible] یافت شیخ دولت بختیار را منصب
دو هزاری عنایت شد [illegible] شاه بیگ خان حاکم قندهار [illegible] گذشت [illegible] شاهزاده خسرو
حکم شد که سعید خان و شیخ عبد الله خان و میر صدر جهان [illegible] لک روپیه [illegible] خان اعظم [illegible] هزار
روپیه بانعام شیخ ابو الفضل مرحمت شد پسران میرزا یوسف خان بسعادت زمین بوس اختصاص یافته [illegible]
خویش بمنصبهای لائق سرافراز گشتند چون بعرض رسید که از بیداد حکام رعایای کابل پریشان احوال [illegible] خاطر
شده اند خاقان دادگر [illegible] رعیت پرور رعایا و مزارعان آن ملک را منظور مرحمت مخصوص داشته حاصل [illegible] تمام
ولایت کابل را بخشیدند حکم شد که دیوانیان عظام تا هشت سال [illegible] مال کابل را تخفیف داده بجاگیر تنخواه ننمایند
منصب شمس الدین حسین پسر خان اعظم که بحکومت ملک گجرات اختصاص یافت از اصل و اضافه دو هزاری مقرر شد
چون درین ولا خبر رسید که خداوند خان حبشی با فوجی از مقهوران در سرکار پاتهری [illegible] غبار فتنه برانگیخته سپه سالار
راجه سورج سنگه و [illegible] خان جالوری را با جمعی از [illegible] بدفع آنها مامور فرموده مجاهدان عرصه اقبال گرم [illegible]
شتافته فوج غنیم را شکستند و [illegible] از آسیب [illegible] گران ملک با منیت و آرامش گرایید و از سوانح ظفر یافتن میرزا
ایرج و شکست عنبر مقهور چون خبر رسید که عنبر سوخته اختر با [illegible] بسیاری [illegible] سپاه [illegible] افواج [illegible]
تلنگانه شتافت و میر [illegible] که در قصبه ناندیر بود تاب مقاومت نیاورده [illegible] رفت و شیر خواجه خود را [illegible]
رسانیده در [illegible] قائم گردید [illegible] افغانان [illegible] آمده اند و نوشتهای شیر خواجه و میر [illegible]
پی در پی رسید که اگر کمک با فوجی نرسد با این مردم تاب جنگ آنها ندارم خانخانان میرزا ایرج را با دیگر منصبداران
[illegible] آن سپاه [illegible] مامور فرمود و میرزا ایرج با سپاه منصور [illegible] شیر خواجه و میر [illegible] پیوسته [illegible] اعدای دولت
[illegible] عنبر ازین آگهی بجانب [illegible] رفت [illegible] قندهار روانه شد [illegible]
آمده بعنبر ملحق گشت و مجاهدان عرصه فیروزی قدم همت پیش نهاده بعزم رزم مخالفان شتافتند [illegible] خبر
رسید که غنیم [illegible] مستعد جنگ است میرزا ایرج بترتیب افواج پرداخته در قول خود با تابینان خانخانان [illegible]

[illegible] منصب [illegible] گرفت میرزا [illegible] بهادر [illegible] سلیمان [illegible]

[illegible] شجاعت خان [illegible]

[illegible] مصطفی [illegible] اعتبار خان [illegible] [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] سلیمان

[illegible]

[illegible]

کار آمد مخالف ظاهر [illegible] اقبال [illegible] جلال [illegible]

[illegible]

[illegible]

فتح از دلاوران فوج میرزا [illegible] شد [illegible]

[illegible]

بیست زنجیر فیل با حشم مخالفان [illegible] دولت خواهان [illegible] جلال [illegible]

[illegible] جنگ [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] مصطفی [illegible] میر عبدالله [illegible]

[illegible] میرزا شاهرخ و میرزا رستم [illegible] شیخ ابوالفضل مرحمت شده بود [illegible] بیست زنجیر فیل که

در جنگ عنبر [illegible] دولتخواهان افتاده بود ده زنجیر بالفعل [illegible] درگاه والا ساخت و ده زنجیر دیگر نزد خود نگاه داشت

[illegible] سعادت آستانبوس [illegible] شرف [illegible] سوانح فتح قلعه [illegible] و تفصیل این اجمال آنکه [illegible]

حسب الحکم [illegible] قلعه [illegible] راجه [illegible] زمینداران و مردم کوهی

[illegible] پرگنه [illegible] فراهم آمده [illegible] هزار

پیاده جنگی و پانصد [illegible] داشت [illegible] اقبال روز افزون خاقان گیتی ستان فتح و فیروزی نصیب اولیای

دولت شد [illegible] هزیمت خورده [illegible] شب [illegible] جلال [illegible]

[illegible]

[illegible] مضمون آنکه چون راجه مانسنگ [illegible] ولایت [illegible] پیوست [illegible] زمینداران عمده

صاحب جمعیت [illegible] فرستاده [illegible] بندگی [illegible] فرمان پذیری [illegible] اختیار [illegible]

شود در این اثنا خبر شد که جلال [illegible] بسیاری از ابطال رجال فراهم آورده [illegible] قصبه [illegible] و بالجمله [illegible] تاخت [illegible] بسیاری

از اموال سوداگران و متوطنین آنجا بتاراج [illegible] خواجه باقر انصاری [illegible] گماشته [illegible]

مهاسنگ فرستاد که [illegible] این شورش را فرونشانند [illegible] خبر رسید که قاضی مومن [illegible]

[illegible] فراهم آورده غبار فتنه و آشوب [illegible] چون مهاسنگ [illegible] جلال [illegible]

جلال [illegible] پانصد سوار [illegible] مهاسنگ [illegible]

تو بیت یاب شد و چون کنارهٔ سیلاب دراو برآمده بود دشوار بود و قریب صد کس غول بحر فنا گشتند و دیگر بهادران کار طلب شنا
کنان خود را بساحل رسانیده بشمشیر برق مثال آتش در خرمن حیات افغانان تیره روزگار زدند و آن برگشته بخت راه فرار پیموده
آنروی آب رفت و از آنجا گشت و مهاسنگه خاطر از کار او وا پرداخته صلاح نیک تفکر نمودن که زیست سلست و آن بید دولت هرگاه باب را
کوچ بقلعهٔ ساحل نشسته بود و محمود تا آنکه سنگه بشیوهٔ را بطرف آب نمایان شنود و از کارت هم در اصل ساحل بحث نماید بساحل
را تا آنجا ده راه فرار پیش میگیرد و عیال خود را در کشتی انداخته بطرف دیگر آب واره شده بهادر و مهاسنگه بالعد سوار از افغان
از آب گذرانیده و تعاقب نمود رسیدند و در جزیره که در پیش از فروند آب استحکام پذیرفته با اهل و عیال خود در آمده بود
چون فوج دولت خواهان رسید از انبوهی جنگل و شرارهٔ اشجار تمام فوج ارامسته سنطرار و در آنجا آمده موسمن خون گرفته
سگر منصور را مجال احتیاط که راه گشته دلیرانه با اهالی آنجا مد در آب مینمودند و فوجی را که در پیش بود بر آن کار گذاشته
بهادر و مراد بیگ اوزبک نورالدین خویش محمد علیخان که هر یک در مردی و شجاعت آیتی بودند با جمعیت خود
بر او فوج رسیده همت بکار بسته و از سیاسیین حیف شماری نمایان شنود و نورالدین در راه اخلاص جان نثار نموده و در بنی
که کار تنگ شده بود آن برگشته بخت رحیم العاقبت از اسب جدا شده بر خاک هلاک افتاد و باقبال بی زوال فتح
و فیروزی نصیب شد و مقارن آن حال خبر رسید که عثمان افغان لشکریان بسیاری از معتمدان و اتباع طلب داشته آورده
از آب برهم پر گشت و بهادر قلماق که تهانه دار آن نواحی بود شنود نسبت استادگی گشته در جهول آمد راجه بچرد شتافته آن
این خبر بلیغار شتافته شب در بیابان به بهوال رسید ۵ روز دیگر کین جهان پرغرور با یافت از سرچشمهٔ خورشید نور
در کنار آب شرار آتش قتال اشتعال پذیرفت و افواج دولتخواهان از آب گذشته غنیم را منهزم ساختند و بسیاری
از افغانان سیاه بخت علف تیغ انتقام گردیده و غنیمت فراوان از نواره و توپخانه بتصرف مجاهدان عرصهٔ فیروزی در آمد
و راجه تهانه را مستحکم ساخته با زیدها کرشتافت و چون حدود متعلقهٔ عیسی و کیدار و غیره زمینداران بکرم پور و سری پور
آنروی رود خانهٔ انجامتی واقعست و دولتخواهان میخواستند که از آب عبور نمایند افغانان برگشته بخت داود ولد
عیسی و سایر زمینداران گذرها را بنواره و توپخانه استحکام داده بمجادله و مقابله پرداختند چون مدت تقابل بامتداد
کشید راجه بتکیه بر اقبال بی زوال خانخانان ستوده خصال نموده قصد گذشتن از آب مقرر خاطر ساخت و خود را
از ڈاکه کوچ کرده بشاه پور پیوست و جمعی را پیشتر از خود بکنار آب فرستاد که اگر قابو دانند عبور نمایند در هنگامی
که هنگامه بحر جلادت خواستند که از آب بگذرند افغانان تیره روزگار بزخم بندوق آتش در خرمن حیات بسیاری از
جوانان تیز جلو زدند و سر گذرها را بنواره و توپخانه و مردم جنگی مستحکم ساخته دولتخواهان را مجال عبور نمیدادند درین وقت
راجه خود در رسید و بی توقف و تامل بیاری توفیق و یاوری توکل فیل سواره خود را بآب زد و افواج بحر امواج
باعتقاد همت او تمام از آب عبور نمودند و غنیم از اظهار قدرت و شوکت او دل پای داده راه هزیمت سپرد و راجه شتاب
در بهار پور رسید و تیره رفته توقف گزید شیر خان که از زمینداران عمده آن مرز و بوم است آمده براجه راه دید و از آنجا بسری
پور و بکرم پور شتافت داود افغانان تیره بخت و داود زمیندار رخت ادبار بجدود ستار کام کشیدند و راجه از آن ناحیت
خاطر وا پرداخته بداکه آمد در شوال امسال در بار سر که از بندهای قدیمست بمنصب دو هزاری پانصدی ذات و
هزار و دویست و پنجاه سوار سر فرازیست و راسد الله سنگه بهتوریه که از سیدا نسلست و نامنجاری مرصد خطا باشد بود

نسبت [illegible] عجب [illegible] گوهر شناسی [illegible] آثار شجاعت و نجابت از وجنات احوال او ظهور [illegible]
[illegible]
[illegible] برخلاف [illegible] خدا [illegible] اظهار رضا [illegible]
[illegible] اختصاص [illegible] شاهزاده سلطان
دانیال [illegible] خاطر [illegible] ملازم درگاه [illegible] حکم [illegible]
[illegible] دست تصرف [illegible] تغییر و تبدیل [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] تفویض یافته [illegible] آمدن نماید [illegible] گرم [illegible]
[illegible] مقرر داشته
بمیان سوبه رخصت فرمودند پرتاب سنگه برادر راجه مانسنگه از بنگاله آمده دولت آستان بوس دریافت و در تاریخ
[illegible] لشکر ظفر قرین که باستیصال [illegible] مقهور تعیین شده بود قلعه گوالیار را فتح کرده [illegible]
حادثه [illegible] از سوانح دکن آنچه خانخانان [illegible] کوچ نموده و دفع شورش راجو [illegible] روزگار [illegible]
یکی از [illegible] جمعی از شورش [illegible] واقعه طلب را فراهم آورده [illegible] با اهل گروه فساد [illegible] بود شاهزاده سلطان
دانیال [illegible] خان و خواجه ابوالحسن را با فوجی به دفع او نامزد نمودند او تاب مقاومت نیاورده [illegible] دولت [illegible]
[illegible] خواجه ناظر [illegible] از فرط جهالت و ضلالت پای شعور افشرده در قلعه متحصن گشت [illegible]
لوازم محاصره پرداخته راه مداخل و مخارج قلعه را چنانچه باید استحکام دادند چون کار بران [illegible] دولت بصعوبت کشید ناگزیر
قول گرفته بدولت خواهان پیوست و غبار فتنه از آن سرزمین برکنده شد از سوانح کشته شدن شیخ ابوالفضل [illegible]
که دور دولت بسر آید و کوکب طالع بهبوط گراید دیده دانش بگیران خواب غفلت افتد خرد را که سرمایه کار [illegible]
است معزول العمل سازد پای ادب از اندازه خویش بیرون نهد سرمایه سعادت از دست دهد [illegible]
که نظام کار [illegible] مشروط و مربوط است بواجبی رعایت نکند ع کسی را که تیره شود روزگار * همه آن کند کش نباید بکار
مصداق این کلام احوال خسران مآل شیخ ابوالفضل است که از نشاء دولت و مستی تقرب آشفته دماغ و سراسیمه
شده سررشته شناسایی و تمیز از دست داد و [illegible] خویش مغرور گشته با خداوند زاده بحقیقت در مقام [illegible]
و [illegible] درآمده با وجود دعوی خرد و لاف آگاهی برخلاف قانون دانش زندگانی کرد [illegible]
خاطر [illegible] آن حضرت [illegible] آشنایی نمود [illegible] بغیر از شاه کسی دیگری را نمی شناسم [illegible] شاهزاده ولیعهد [illegible]
[illegible] تا به دیگران چه رسد و این مطلب را چنانچه باید دلنشین آن حضرت نموده بود و در زمانی که حرف تفسیر مصحف [illegible]
آمده روزی چند [illegible] و مخاطب گشت اثر آن از بی التفاتی شاهزاده عالمیان دانسته [illegible] نفاق [illegible]
در ساعت [illegible] مومیائی همه دانند که آخر [illegible] شود * هرچه [illegible]
بافیل * در آن وقت که شاهزاده بلند اقبال در اله باس تشریف داشتند ارباب غرض [illegible]
گوشزد آن حضرت نموده شورش افزای خاطر قدسی مظاهر شدند و احیانا اگر کسی از مقربان [illegible]
حرف [illegible] آن تنگ ظرف [illegible] عاقبت نیندیش را کسوت معذرت و لباس اصلاح پوشانیدی [illegible]

رسید عداوت و عناد … بر شیخ … پادشاهزاده … بود … و متهم بودند از هرم

فرمان … شیخ … خود … را از جمعیت خود … شده … ملازمت شود چون … غایت … العرض

شاهزاده … اقتدار … رسید … دانست که چون شیخ بخدمت آن حضرت رسد ترتیب اسباب

… خاطر … خواهد ساخت … و در میان کار … درگاه …

… سعادت … وزارت … دولت … نصیب … بصورت … علاج واقعه … وقوع باید کرد

… استیصال او … راجه برسنگدیو … که … راه دکن واقع بود …

… شاهزاده … ازین … فرمود … آن … نموده

… درگاه … گشته بود … احوال او … در نهایت …

بحضور طلب فرموده این راز را … در میان نهادند که چون شیخ حسب الحکم … متوجه درگاه است اگر سر راه بر او گرفته کارش

بانجام رساند هر آینه مشمول نوازش و مراحم … خواهد گشت … در رغبت خاطر تعهد این خدمت نموده …

شتافت و شیخ بموجب حکم فرزند خود را با لشکر و حشم خود در دکن گذاشته معدودی از مردم … اهل خدمت همراه

گرفته متوجه درگاه شد و چون باجین رسید و بعضی از نزدیکان او گفتند که از افواه چنین خبری بگوش میرسد …

… گشت مناسب آنکه ازین راه عنان تاب گشته براه گهاتی چاندا … چون قضا در رسیده بود سخن آنها التفات

نفرموده … از غایت غرور و خودرائی در جواب گفت که دزدی راجه مجال آنکه سر راه …

روزگار … آماده … و بتاریخ روز جمعه غره شهریور الٰهی مطابق غره ربیع الاول سنه … مابین سرای بر و قصبه انتری

راجه برسنگدیو با فوجی از راجپوتان خون خوار شمشیرهای آبدار و برچهای خارا گداز علم کرده از کمین گاه استقبال …

تاخت شیخ از مردم خود قدری چند در پیش میرفت او را آگاه ساختند که فوجی نمایان شده بقصد مانده و کوفته

میرسد شیخ عنان کشید گدائی خان افغان که از قدیمیان شیخ بود گفت وقت ایستادن نیست دشمن سخت گران آمده

و جمعیت ما بغایت کم صلاح وقت در آنست که شما آهستگی میرفته باشید و من با چندی از برادران و همراهان قدم

اخلاص افشرده جانفشانی کنم و دشمن را معطل سازم و تا کشته شدن ما هم فرصت باقیست و ازینجا تا قصبه انتری

دو سه کروهی بیش نیست شما بفراغت میرسید و در آنجا رایان و راجه راجسنگه با دو سه هزار سوار در راه … فرود آمده اند

شیخ در جواب گفت که عجب از مثل تو مردی که درین وقت بمن این رای بد میدهی جلال الدین محمد اکبر بادشاه گدا

فقیرزاده را برابر … از مسند دولت بر آورده باشد و امروز بر خلاف سپاس شناسائی آن حضرت خود را ظاهر سازم

و از پیش این دزد بگریزم دیگر بکدام رو و چه عزت در امثال و اقران توانم نشست هرگاه مدت عمر من بآخر رسیده و

تقدیر چنین شده باشد چه چاره و این بگفت و اسب برانگیخت گدائی خان باز پیش آمده التماس نمود که سپاهیان

را این قسم قضایا بسیار روی داده وقت ایستادن نیست خود را بانتری رسانیدن و آن مردم را همراه گرفته

بر سر دشمن آمدن انتقام خود از و گرفتن مناسب مینماید شیخ بهیچ وجه راضی نشد هنوز سخن در میان بود که غنیم رسیده

و فرصت دست جنبانیدن نداد زخم برچه بر سینه شیخ خورد و از پشت زین بر روی زمین افتاد و چندی که از

افغانان که همراه بودند توفیق جان فشانی یافتند و لاله برسنگدیو تفحص احوال شیخ گشته او را در دیگر مقتولان یافت

دانی الغو ... [illegible] بدرا ساخته ... عریضه بخدمت شاهزاده عقیدهٔ اقبال فرستاد و این اول کاریست که [illegible]
... شاهزاده ... [illegible] ... و چون این خبر بمسامع جلال رسید خاطر اشرف
... [illegible] ... بچشم خود دیده ... حضرت
ازان ... [illegible] ... فرمان ... کرد در
استیصال آن ... [illegible] ... ازین کار ... حکومت
... [illegible] ... و سائر زمینداران آن نواحی ... [illegible] ... ملک
بحکومت ... آن ... [illegible] ... امر شده بود ...
... [illegible] ... مرزا بدیع الزمان همشیره زاده آن حضرت از بدخشان ... و تفصیل این اجمال آنکه مرزا
... [illegible] ... دو فرزند ... مرزا بدیع الزمان ... [illegible]
میرزا محمد حکیم ... بدیع الزمان ... توران ... میرزا بدیع الزمان ... [illegible]
... [illegible] ... طلب بدخشیان ... اوزبک ... کارے
در دل ... میرزا ... این دودمان والا ... [illegible]
میرزا ... فرستاده ... واقعه معروض داشت ... ظاهر و باطن آن حضرت ...
بوده ... چند دست اسلحه ... ملک محمد بدخشی ... از اعیان الکای بود ...
... اسلحه و دیگر اجناس تحویل او شد که بمیرزا رساند و خدمت ... ملک محمد ...
یافت از سوانح گشته شدن خواجه سلیمان بدخشی ... کوهستان پنجاب ... [illegible]
... بود و چون از آنها ... خبر ... تعاقب ... جنگ ... [illegible]
... برق انداز ... قدم ... خواجه سلیمان ... [illegible]
و در راه اخلاص جان نثار ... درین تاریخ بعرض رسید که شاهزاده دانیال با آنکه سوگند بفرق مبارک خاقانی ...
خورده بود که شراب نخورد ... صحبت ... افتاده و شراب را بافراط میخورد ...
فرمان ... مصحوب میرزا ... [illegible] ... شاهزاده
... [illegible] ... قضیه ... معصیت ... تازه ... [illegible]
... حیات ... جوانی را که ... البدل ندارد ... سعادت ...
و دولت رضا جوئے ما را ... ازین کار باز دارد و خصومت با نفس خود کنند ... حیات
... [illegible] ... شیخ ابوالفضل ... قابل ... [illegible]
... [illegible] ... اصلاح ... خصومت
یوسف ... [illegible] ... این خبر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

آمده بودند و احمد و منصور را از آنجا به این پرسش رسانیده شبی در بدخشان از فرستاده که قلعه را بحیله در دست نهضت را بر اهل آن
ساخته و دانیال علی بیگ بخشیده و چون این خبر بتخته بیگ رسید با فوج با لشکر کرد و خود را بآنجا رسانید و بعد از آن را
بالشکر شهزاده و پیش از نهضت وی در رود و مشهدی تمام سبز رعایت کرد از آن ارض آنچه آمده بود بنوبه سپه از
الوس او و رنگ نیلی نیز از سر نو عهد و قول گرفته با وی بستند چون احمد و منصور یافت که کار مراد و بخشی نمی رود کار
بعزت خزانه رخصت انعام شدند درین ایام چون بعرض رسید که چین قلیچ پسر قلیچ خان در کوهستان پنجاب سر بدیدن
کشیده هنگامه بر ساخته و با کس خبر داده لشکر گورت سنگه ارده و نتواست اعتبار نموده مختار الیه پیوسته بجهت سپاه بر
سر بزم رسانیده بقلیچ خان رشتی داده جمعیتی فایح و بیم بزم دیگر را به هنگ گورت مرحمت شد از سوانح فرستادن مهد علیا سلیمه
سلطان بیگم است بمالت دل عالی شاهزاده ولیعهد بالاهمن چون آن گوهر اکلیل خلافت بمدتی چند از واقعه شیخ
ابوالفضل محجوب بود درین تاریخ حکم شد که بیگم نزد شاهزاده والاقدر رفته آن حجاب را از میان بر دارند و با نواع
عاطفت و دلجویی لشکر خجند همراه بهار رفت آوردند و فتح لشکر نام فیلی و خلعت و اسب خاصه با مرهم پیوسته بیگم عنایت
نموده فرستاده شد و در پیش ولایت اقتدار بیگ بقوته از سرکار مسیوات لکفایت شده بود و دوم آبان جشن وزن انجمن آرا
گشته دادن گرانبار صورت و معنی را بدستور مقرر بدو از ده چیز وزن کرده خیرات فرمودند و قاسم خواجه کرا را بار اوراکه
بدر سی نام ملازم خود را با بعضی از نفایس آن دیار برسم پیشکش ارسال داشته بود بعوض قبول مقرون گشته و
شاه بیگ خان حاکم قندهار بمنصب پنجهزاری سرافراز گشت و غزنین را از تغیر شریف خان بشارالیه مرحمت فرمودند
و حکم شد که راه قندهار و غزنین را مفتوح سازد که بعد ازین قافله آسوده و مرفه الحال از آن راه تواند آمد و رفت نمود
و دست تصرف و تعدی سپاه زجات از دامن اهوال مترددین کوتاه باشد و مقرر شد که میرزا بیگ توقبایی فرمان
این موهبت تازه باو رسانیده قافله را از قندهار بغزنین همراه بیارد و در ... آن توپچی بخطاب ... فرق
عزت برافراخت او در شجاعت و جلادت سند وقت انداز سی و جان بازی از پیش قدمان بود با جوهر فراستی
سرمایه اخلاص و دوام خدمت فراهم داشت و بیامن تربیت و قدرشناسی آن حضرت از اعیان دولت
شد احمد بیگ کابلی دو تقوز اسپ را بعنوان پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت چون میرزا شاهرخ عرضه داشت
فرستاده اظهار ضعف و بیماری نموده بود بمنی و اسم طبیب دستوری یافت که رفته بمعالجه پردازد و درین تاریخ
منوچهر ایلچی والی ایران رخصت معاودت یافت و از نفایس امتعه سند و هندوستان برسم ارمغانی مرسول گشت
با آنکه مکرر انعامات فرموده بودند درین وقت باز چهار لک دام مرحمت شد و فرمان گیتی مطاع شرف صدور یافت که
حکام بلاد و محافظان راه بلوازم ضیافت و مردمی پرداخته از محال متعلقه خویش بسلامت گذرانند و از عرایض منهیان
صوبه دکن بمسامع جلال رسید که سپهسالار خانخانان پسر خود میرزا ایرج را با فوجی بدفع شورش عنبر جیو تعیین نموده بود
بیمن اقبال روزافزون جنگ عظیم کرده رایت فتح و فیروزی برافراشت و مخالفان سرگشته روزگار او راه و دشت
هزیمت گرفتند و تمامی حشم و فیلان او بتصرف مجاهدان عرصه اقبال درآمد و میرزا ایرج بجلدوی این خدمت بخطاب
بهادری سرافراز شد و جانو دکن و اسپ برادرزاده رای بهار چند دستوری یافت که فرمان نوازش بشاهزاده
سلطان دانیال و خانخانان و میرزا ایرج رسانیده فیلانی که درین فتح غنیمت اندوخته اند همراه بدرگاه بیارد و دو

مصحوب اینجا برادر [illegible] مرحمت شده و منشور فرمان باسم شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل صادر گشت که چون [illegible] ایرانیان را
افواج گران باستقبال [illegible] نامزد شده باید که او نیز خود را بشتاب رانیده ملحق ساخته در خدمت شریک باشد
و در انتظام [illegible] کوشیده [illegible] خلاف [illegible] زادگی خود را بر عالمیان ظاهر سازد [illegible] از سعادت جاوید [illegible]
و جهانگیر [illegible] عنایت شده [illegible] مصحوب خواجه [illegible] است [illegible] شاهزاده [illegible] عهد
و رسانیده [illegible] و [illegible] دولت [illegible] این حال شاهزاده [illegible] اقبال [illegible] بود [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] بیت و [illegible] شیخ برسم پیشکش ارسال داشته بود بنظر گذشت و فرمان
باسم [illegible] القاسم خان [illegible] شد که میرزا غازی را با خسرو نام غلامی که [illegible] روانه درگاه [illegible] سازد
و درین روزها [illegible] خان [illegible] قلیچ [illegible] جاگیر خود آمده دولت بار یافتند و حکیم رکنا از عراق رسیده سعادت
زمین بوس دریافت و حکیم [illegible] میرزا محمد حکیم [illegible] آمده ملازمت نمود و حکیم رکنا با فضیلت و طبابت
طبع نظم [illegible] دارد [illegible] مستعد آن [illegible] شیخ مرحوم [illegible] و حکیم [illegible] حکمت
[illegible] تمام دارد [illegible] از نظم و نثر بهره ور [illegible] فضائل و کمالات [illegible] آراسته درین
تاریخ عرضداشت شاهزاده بلند اقبال [illegible] مرحوم بود که دو منزل باستقبال مهد علیا سلیمه سلطان بیگم برآمده
تسلیمات مراسم [illegible] رسانید و چون حکم بود که هرچه میخواسته باشند [illegible] التماس نماید امید [illegible]
اسپی [illegible] از لاهور بدرگاه فرستاده با این مرید مرحمت شود میرزا [illegible] خان اعظم [illegible]
[illegible] از ولایت [illegible] برسم پیشکش ارسال داشته بود بنظر گذشت و درین تاریخ بعرض رسید که [illegible]
[illegible] بجنگل و محکمهای دشوار پناه جسته [illegible] میکرد و هرجا قابو یافته [illegible]
جنگ کرده بدر میرود [illegible] منصور [illegible] درینولا [illegible] سعادت بقلعه [illegible] در آمده و افواج
قاهره [illegible] قلعه را محاصره [illegible] روزگار [illegible] برآمده [illegible] فیروز جنگ [illegible]
[illegible] چون خبر [illegible] رایان رسید [illegible] ساخت و [illegible]
و تفنگ [illegible] رایان باعتضاد اقبال بی زوال توسن همت در آب زد و چون راه برآمدن [illegible]
و دشوارگذار بود جنگ سخت در پیوست و اقبال روزافزون بجلوه گری درآمده غنیم را منهزم ساخت و آن [illegible]
و [illegible] بقلعه در شد و رای رایان با افواج منصوره بمحاصره پرداخت چون کار بدشواری کشید [illegible]
دیوار قلعه را [illegible] از طرف مورچال راجه [illegible] بدر رفت و بهادران فیروز جنگ بتعاقب [illegible] چهل کس از مردم
آن مخذول را بدرک الاسفل فرستادند و [illegible] تعاقب [illegible] دلخواه نشد و آن [illegible] گشته بادیه ضلالت
جان بسلامت بیرون برد [illegible] اوراق گذشته نگاشته کلک سوانح نویس گشته که میرزا بدیع الزمان همشیره زاده حضرت خاقانی
بدخشان را بتصرف آورده عرضداشت بدرگاه ارسال داشته بود و از درگاه گیتی پناه فرمان عاطفت آمیز صادر [illegible]
بالجمله بحسب تقدیر [illegible] والی توران با لشکر انبوه [illegible] بدخشان [illegible] میرزا [illegible] نوشت
و در جنگ [illegible] شکست [illegible] آن حق ناشناس میرزا [illegible] درینولا [illegible] برادر [illegible] خان
و در حوالی قندهار بدست دولتخواهان گرفتار [illegible] دولتخواهان او را بدرگاه [illegible] خاقان عدالت آئین بحکم

بیت زر اوجا بسیر خدا واسطه بود فرزند زنده اوراند مع برادر خود ازم گذرانید مجمل آن را واسطه ملتمس برداشتند
گلبدن بیگم بسوے شهرستان عدم آن عفت سرشت صبیه حضرت فردوس مکانی انار
انار الله برهانه است هشتاد و دو سال از گزارے ایام عمر منقضی شده بود حضرت خاقانی در خدمت ایشان تمام
شفقت و مهربانی ظاهر میساختند و پیوسته ارباب نیاز و اهل حاجت از خوان نوال ایشان بهره ور گشته دریافت
صدر روز مزاج اعتدال سرشت آن صدرنشین حجله عفت از رکبه بتب لفته گراینده مهربانی بیده و هر جنبه اطبا معالجه
کار برده سود نبخشیده بتاریخ روز دوشنبه ششم ذی حجه سنه ... بجوار مغفرت ایزدے پیوستند خاقان گیتی ستان
منزل ایشان تشریف برده بودند آن سفر گزین ملک بقا را بیده و چشم عزت خود گرفته قدرے خدمت کرده بوده از جواب التفات
ایشان که حضرت مریم مکانی بر بالین ایشان حاضر بودند و هر چند بیگم جیو گفتند بجواب التفات ننمودند
چون ازین عالم گذشتند خطاب مهر آمیز پسر ساختند ... کرد ایشان گذشت فی الفور چشم گشوده
این مصرع را خوانده مصراع من زار بمردم تو باز زار اسے ... روز سوم عرضداشت مهد علیا سلیمه سلطان بیگم
رسید از حسن عقیده و اخلاص شاهزاده بلند اقبال مثل آئینه ظاهر ساخته مرقوم نموده بودند که بنوعی الطاف بے پایان
خاقانی استمالت و امیدوار ساخته زنگ توهمات از مرآت خاطر ایشان زدوده آمده ساعت بجهت رفتن شتافتند
فرموده اند من میخواستم که پیش از آن فرزند متوجه درگاه شوم لیکن چون ایشان خود آمده مبالغه مرا نگاهداشتند
و نوشته دادند که بیست و ششم عازم آستانبوسی نا گزیر توقف اتفاق افتاد و امید که عنقریب همراه ایشان سعادت
زمین بوس روزی گردد خاقان گیتی ستان از نوید وصال فرزند بلند اقبال مرخوبا امید بسیاس ایزدی را
پای بر تر نهادند وقائع سال چهل و هشتم از ابتدای جلوس اقدس روز جمعه هشتم شوال
هزار و یازده هجری بعد از انقضای دو ساعت و چهل دقیقه آفتاب جهانتاب ببرج حمل سعادت تحویل ارزانی
فرمود و سال چهل و هشتم الهی ببهاری و فیروزی آغاز شد و بآئین هر سال دولتخانه را از زینت جشن بادشاهانه
آراسته قتار روز شرف هر روز یکی از امرا و عظام بلوازم نثار و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوختند در ششم
ماه مذکور عرضداشت مهد علیا سلیمه سلطان بیگم مسرت افزای خاطر قدسی مظاهر گشت مرقوم بود که فرزند سعادت
فرزند اقبال مند شاه سلیم متوجه ملازمت عالی شد امید که شاهد این مقصود چهره نمای مراد گردد مقارن این حال
عرضداشت شاهزاده دانیال رسید نوشته بود که از عرائض شیخ الهدیه ظاهر شد که اورا الطلب این مرید فدائی
میفرستند بخاطر رسید که خانخانان را تنها نموده بجای خود گذاشته متوجه ملازمت شود چون طلب او بیرضای اولیای
مصلحت نبود خود دیده بدان صوب شتافت که بانست وقت صلاح حال را خاطر نشان او نموده بعد از رسیدن
شیخ الهدیه عازم آستان بوس گردد لیکن عاقلان دانند که این رفتن شاهزاده بجهت ترتیب اسباب نیاز نشست
آرسے تا دولت کرا خواهد و بخت در سر که باشد مصراع هر فرق سزای تاج شاهی نبود شاهزاده دانیال
نیز از شیفته شراب شده بود که قرار آمدن بجو توانند داد در همین وقت فرمان عاطفت بنیان بسر راے لیسر راجه
بیربر مرقوم گشت که چنین بعرض رسیده که آن فرزند شیفته شراب شده پیوسته ارتکاب آن مینماید و از اشر
همنشینان عاقبت نیندیش رخوش آمدگویان خانه برانداز صلاح حال خیریت احوال خود را نمی شناسد آنکه

خواجه عمل ... بحیث ... دران جا گذاشته آمده بودیم که فرمان بطلب و قلیان گرد در جنگ عنبر ...
بیگی نسبت بدست افتاده و مرسول گشته تا حال ... دلیل ... شود ... دست ... فرمان بطلب
او فساد شده هر مرتبه ... و جهاد پیش آورده و دلیل دیگر بر عدم ... شده ... شراب ...
دو خانخانان ... شده ... فرمان ... صلاح ... شده باشد ... ی ...
بنابر ... که ... خانخانان هم شده ... شراب شده باشد ... حال اگر ... آن فرزند ...
شراب نکنند و موجب حکم عمل نماید دانسته باشد که هرگز ... خواهیم ... و صلاح و فساد ... خانخانان ...
... شده ... که ... بدست افتاده و ... بنظر اشرف ... گذشته ... است این ...
... که تمام ... خواجه ... و از درگاه ... خانخانان ... نیز ... فرمودند ...
... میرزا شاهرخ که ... بود فرستاده اسپ و خلعت با ... که ... رخصت شوند ... چون ...
و ... صوبه ... مراحمات ... شده بود حسب الالتماس شاهزاده و خانخانان ... عنایات ...
در ... عرضداشت ... سلطان ... رسید که ... بموافقت شاهزاده آمده ... درگاه ...
که بعضی ملتمسات آن فرزند ... از رسیدن ایشان معروض دارد و دوم ماه ... بخشش حسن بیگ ...
گجرات ... گذشت ... جان که والده ماجده زینخان کوکلتاش بجوار رحمت ایزدی پیوست و آن
حضرت پاس حقوق منظور داشته ... بار ... قدم رنجه فرمودند در ... عرضداشت شاهزاده ...
رسید التماس نموده بودند که حضرت مریم مکانی ... مجازی ... این مرید را گرفته ...
پابوس آن حضرت سرفراز فرمایند فرمان شد که شما خود التماس ... از ایشان نمائید باز عرضداشت رسید که
چون آن حضرت ... عفو تقصیرات این بنده کشیده اند امیدوارم که سرافرازی این مرید را منظور داشته خود از
مریم مکانی التماس نمائید و عرض کنند که چنانچه ما تقصیرات او را عفو فرموده ایم شما نیز عنایات خود را شامل حال او نموده
بملازمت او خود مشرف سازید تا رفع توهمات این مرید شود و دوست محمد را بملازمت فرستاده که باختیار ساعت
آستانبوس را شاهزاده بادشاهی نمائید و این بنده در سر قدم سجده شکر بجای آورده متوجه درگاه است فال
و انوار الاحسان این رباعی را که از واردات طبع اصفهان است و منشور سعادت قلمی نموده دوست محمد را رخصت
می فرمودند ... ساعت ... و ... ساعت ... از وصل ...
ساعت ... ساعت ... عرضداشت میرزا شاهرخ مشتمل بر اظهار شوق
... آستان بوسی و التماس آمدن بدرگاه معروض ... گشت فرمان گیتی مطاع شرف نفاذ
یافت که چون حکم ... شاهزاده ... شده اگر او از سعادت ... متوجه درگاه شود ... آن فرزند ...
است ... اندیشه یا ... متوجه درگاه نشود در آن صورت
... کاردان ... خود ... خود ... عازم زمین بوس گردد و نیز فرمان مطاع ...
... که چون ... خاطر از آن کار ... مفسدان آن سرزمین را آواره دشت ادبار ساخته
باید که با مردم ... خود متوجه درگاه شود ... دیگر ... حسب الحکم رسیده

بهره وری سعادت آستان بوسی اخلاص اندوزی ساختند شاهزاده دانیال ده دوازده زنجیر فیل از غنایم فتح خاندیس و غیره از
سے محبوب جاه و طلاس از رسالات بود درین تاریخ بنظر گذشت از ان جمله فیل خاصه سرخ داخل فیلخانه خاصه شد
ورود قسمت شاهزاده بلند اقبال که ارشاد که گذشت نوشته بود بعرض رسید آنچه اقتضای خاطر حق گشت واجب العمل است
بیگمان حاکم شد از روی صلح بود است که ابو سلطان جاه و بخشی فرمود و طلان رسیده بقدس آستان شاهزاده ولی العهد

بسعادت آمدن شاهزاده ولی عهد بموبن سعادت سجده حضرت خاقانی

مسعود بالای بلند و آزاد ده مدارج از حسب ستاره فرق عرش قبول عرض بر افراز دنیا شاهنشاهی جستی بطریق شیخ خرد
دانور دانش روشن درآمد از محبت سے و طلب لطف یاست عرا و در دامن مبالغه جلد در امر نوکس ایام بهشت
اده بود گرده و اقبال کار بپیر در خواهش او گرده آید مصداق این کلام صورت حال فرخنده مآل شاهزاده بلند اقبال بهشت
که بر طبع هشت فتنه سرشت که ملازم وقت اند دیده خورشان قدسے چند پیش نهد و مسعود خود را به زبان عالی مقدم
دارند و محبت گرمی هنگامه خویش صلاح دولت صاحب دولی النعم از دست رهند بترتیب اسباب شورش
بود اخته خاطر مبارک شاهزاده را بعقیدهای باطل متوهم و مشوش ساختند لیکن آن برگزیده اسے ایزدی
زود آگاهی بر اهنمونی خرد و دانش سررشته اخلاص و سعادتمندی را از دست نداده در استرضای خاطر
پدر بزرگوار شرایط احتیاط مرعی میداشت بالجمله چون سلیمه سلطان بیگم آن نتایج خلافت را از جانب
پدر آورده متوجه ملازمت ساخته حسب الالتماس ایشان مقرر شد که حضرت مریم مکانی استقبال آن لقب الستان
در یابے حضرت اند از چون نواحی دار الخلافه بورود موکب مسعود آراستگی یافت حضرت مریم مکانی بمنزل
شتافتند آن گوهر اکلیل سلطنت را بمنزل خود آوردند و در دولتسرای ایشان قران السعدین اتفاق افتاد شاهزاده
فرق نیاز بپای مبارک آنحضرت نهاده مدت ممتد استیفای ذوق وصال فرموده و خاقان ستوده خصال دیده
اشتیاق بجمال جهان آرای فرزند اقبالمند نورانی ساخت و آن جگرگوشه دولت را در آغوش عزت گرفته
بدولتخانه آوردند و حکم شد که کوس نشاط بلند آوازه سازند و دوازده هزار مهر بصیغه نذر و نهصد و هفتاد و هفت
زنجیر فیل بپیشکش گذرانیدند از انجمله سیصد و پنجاه و چهار زنجیر فیل از نر و ماده و پای یافت تتمه بایشان بخشیدند
در همین وقت فرمان بنام شاهزاده دانیال قلمی شد که چون راجه صورت سنگه که مدتهاست که از سعادت آستان بوسے
محروم است و التماس دارد که یکرتبه بوطن خود آمده روزی چند بانتظام مهمات ضروری که لوازم زمین داریست بپردازد
باید که آن فرزند گو شد از مهمات را که مدار علیه او ست با جمعیت او در خدمت خود نگاهداشته راجه را جریده
روانه درگاه سازد درین تاریخ بون نام فیل خاصه از غنایم فتح دکن که در تندی و تیزروی بر باد سبقت جسته و در حلقه
خاصه بکلپا سے و خوش فعلی عدیل و نظیر نداشت حسب التماس شاهزاده بلند اقبال بایشان مرحمت شد و دستار خاصه از
فرق مبارک خود برگرفته بر سر شاهزاده نهادند و حقیقت این سپهر دانایان کارآگاه نیکو شناسند و شیخ عبد الرحمن ولد
شیخ ابو الفضل و ابو البرکات برادر او از دکن آمده سعادت آستانبوس دریافتند از پیشکشهای آنها سه
زنجیر فیل و چهار قبضه شمشیر و هفت عقد مروارید و دیگر مرصع آلات و امتعه دکن بعز قبول رسید و پرچم و قور خاصه بشیخ
عبد الرحمن عنایت شد هم درینولا عرضداشت شاهزاده دانیال آوردند نوشته بود که ترک شراب کرده ام

[illegible] دستہ از [illegible] جمعیت [illegible] سامان خود [illegible] کہ [illegible] بود ومی
[illegible] خود [illegible] گشت و دیگر [illegible] روز [illegible] کوشش [illegible] تاریخ [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] وار [illegible] آمده و ولایت [illegible] میران [illegible] خان [illegible]
[illegible] عبد الرحمن خان [illegible] ہر چند [illegible] راضی [illegible]
[illegible] نجات [illegible] رسول [illegible] خان [illegible]
[illegible] منصب [illegible] سوار [illegible] عزت [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] سیف [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] سوار [illegible] منصب [illegible] ذات [illegible] عنایت شد [illegible]
[illegible] از [illegible] بر سر [illegible] افواج منصور [illegible] قلعہ [illegible]
سلطان قلی [illegible] بادیگر [illegible] کار [illegible]
[illegible] ساختند و چون مخالفان محاصره [illegible] تنگ ساختند سلطان قلی [illegible] سوار از قلعہ برآمده [illegible] از مغل
و راجپوت کہ ہمراه [illegible] دولت ہمت گماشت و باقبال روز افزون غنیم را منہزم ساختہ [illegible]
رانقل آورده والقصہ [illegible] ہزیمت گشتند و باز مخالفان جمعیت کرده بر سر قلعہ [illegible]
بود زور آور [illegible] از کشمیریان السعادت شہادت رسیدند واحمد خود بعلت زخم [illegible] چون شب شد [illegible]
[illegible] آمدند [illegible] قلعہ سلطان قلی ہجوم آوردند راجہ غنیم را القوت یافتہ ابراہیم بیگ [illegible]
[illegible] ولایت راجہ با جمعے کمک آنجا تعین شد و غنیم کار ساختہ برگشت و ہمین طور [illegible]
جانب خواجہ [illegible] کار نا کام بود ہجوم آورده زد و خورد میکردند و از طرفین مردم بقتل میرسیدند و در آخر [illegible]
از سواره [illegible] برآمده [illegible] ابراہیم بیگ [illegible] جمعے از مغل و راجپوت ہمراه گرفتہ [illegible] غنیم ہمت گماشت
و بسیارے از [illegible] صحرا [illegible] ساخت آنگاه راجہ [illegible] خود با سواره [illegible] تمام در [illegible]
آمده لشکر انداخت و بتوپ و تفنگ کارستان کردند [illegible] مقابلہ ہمت گماشتہ از جانب
اجتہاد [illegible] رسانیدند [illegible] با توپ و تفنگ از غنیم غرق شده و مخالفان ناکام [illegible]
عسکر اقبال [illegible] ساختہ نشستند امید کہ اقبال بے زوال خاقان شنوده خصمان کار خود بکنند قبل ازین میرزا شاہرخ
فرمان شده بود کہ [illegible] ملک [illegible] آورده و میرزا با وجود ضعف و بیماری
لوازم خدمت [illegible] شتافت و آن [illegible] روزگار [illegible] ہمین اقبال [illegible]
شکست [illegible] شہاب جیال [illegible] میرزا [illegible]
غنیم در آن قلعہ طرح اقامت انگنده و بضبط ملک او پرداخت غنیم چون در آن حدود کارے [illegible] ساخت جمعی
از مردم خود ہمراه گرفتہ شتافت و تاراج ولایت مالوه شتافت میرزا ازین آگہی [illegible] عنان عزیمت
بصوب مالوه تافت تا آن ملک را از دست اندازی آشوب غنیم بمحافظت و حراست نماید چون میرزا بمالوه در آمد آن
فرصت وقت غنیمت شمرده باز [illegible] بمتعلقہ خویش برگشت و میرزا بجہت ماندگی روزے چند در مالوه توقف گزید

و الله از اقتضاے ایام برشکال بار استعجال آن گذشته احوال سمت معروف وارد و در اوراق سابق سمت ذکر یافته که
میرزا احسن پسر میرزا شاهرخ از سعادت خدمت بیبهره مصروف افشار شود آواره دشت گمنامی گردیده تا حال با مهر
نسبت که ادام جانب رفته وارکان سرخ ابیه کرد در سلک اعیان سیکرد شاه عباس رفته بود در ینگاه سے که اشاره شود نسخ
الکه آزه با بیجان شده وراند حسین خان حاکم هرات فرستاد و طلب داشت فرصتی سے از ولیعهد جاه سے صرف چاق در مرتاخ
خواجه ابو یوسف خان حاکم آنجا دستگیر کرده بزد حسین خان شاه فرستاد اشت شو که بودن پسر میرزا شاهرخ در بدخشان
صلاح دولت نیست اگر بصوب بدخشان گسیل کرده شود از ولیعهد ما او مصدر کارے افتد و فرصت بیرون رفتن با ملک
نجابت شاه فرمانے از آنجا بحسن وشته نشانی فرستاد که میرزا احسن را به بدخشان روانه سازند و او با بیان احشام نکدر و
هزاره در آمد و قریب هفت هزار سوار و پیاده از احشام نکدر و هزاره بر گرد او فراهم آمده آغاز فتنه و فساد کرد و ولایت ترمذ
کر در میان کوهستان شمالی واقع است بغایت وسیع و فراخ افتاده و تا بچاه هزار خانه از نکدر و هزاره در آنجا سکنا دارند
در شکال میرزایان قندهار با شاه بیگیان سپرده روئے امید بدرگاه سلاطین پناه نهاده تنزل آن ملک متصرف اولیاے
دولت بود و لیاقت دولت نیرو بازوے شجاعت و تائید دولت روز افزون از تصرف اوزبک برآورده ضمیمه ممالک پادشاهی
گردانیدند میرزا احسن را سوارے گرفتن اینملک در سر افتاده با جمع کثیر از احشام آنجا ترتیب اسباب شورش پرداخت
و چون که بحراست آنجا معین بود تاب مقاومت نیاورد و شاه بیگ خان از شنیدن این خبر قندهار را بعمده مردم
معتمد کارزدان سپرده متوجه دفع این فساد شد و ارباب عصیان با اندک زد و خورد تاب مقاومت نیاورده آواره
دشت ادبار گشتند و افواج منصوره جنگ کنان شتافته بسیارے از آن گروه گرفتار آمده بقتل رسانیدند و میرزا احسن ملت
زده ناکامے گشتند بلوه غفران پناه بر در گاه مهر ضیاء الملک منصب هفت صدی ذات و سیصد سوار سرفراز گشت
رایه رایان حسب الحکم بسجود قدسی آستان فرق عزت برافراخت یکصد و پنجاه مهر و دو هزار روپیه نذر و دو قطعه لعل
و دو قطعه مروارید پیشکش گذرانید کلیان در پسر راجه گوپال یک زنجیر فیل پیشکش کرد میر طاهر موسوی سعادت
ملازمت دریافته یکصد مهر و یکهزار روپیه نذر گذرانید و بنوا با التماس شاهزاده بلند اقبال قمر عفو بر جرائم راجه بانو
تا تار بیگ سفرچی منصب هفتصدی متمایز شد از سوانح دستورے یافتن شاهزاده بلند اقبال باستیصال رانای
مقهور چون آن زبدگی همت جهانگشاے خاقان گیتی ستان مصروف و معطوف بران بود که ولایت توران که ملک موروثیست
بتصرف اولیاے دولت قاهره در آید و در بنیدت جهت صاف ساختن سواد اعظم هندوستان و برانداختن خار و بن
اسباب عصیان شاه این مقصود چهره افروز مراد نمیشد چنانچه در هنگام نهضت رایات منصور بصوب دکن شاهزاده
ولیعهد را بر سر رانای مقهور رخصت فرموده بودند و پیش از آنکه مهم رانا بانجام رسد شورش بنگاله واقع شده بالتماس
راجه مانسنگه رایات فیروزی بصوب الرباس در حرکت آمد چنانچه در سوانح گذشته نگاشته کلک وقایع رقم گشته در بنوا
فرصت دست داد و در سوانح اربعین مرضات راے صواب اندیش خاقان ممالک ستان چنان تقاضا فرمود که چون
مهم رانا نامزد آن فرزند بود در بنیدت بنابر بعضے سوانح حسن انجام نیافته لائق دولت آنکه به نیروے همت آن قرة العین
خلافت صورت اتمام پذیرد و این عزات بنام نامی آن فرزند در دیوان قضا رقم زده کلک تقدیر گردد لاجرم روز بیست و یکم ماه
مهر الهی جشن سهرو بود آن گوهر اکلیل خلافت بموجب حکم پدر بزرگوار مبارکے و فیروزی رایات فتح و نصرت بدان صوب

[illegible] دولت [illegible] که [illegible] مرزا [illegible] در خدمت آن [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] [illegible] امرای [illegible]
[illegible] رای [illegible] شیخ [illegible] دولت [illegible]
[illegible] بیگ [illegible] دولت [illegible] خواجه [illegible] سید [illegible]
[illegible] بیگ [illegible] اسلام [illegible] خواجه [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] شاه [illegible] دولت [illegible] شاه [illegible]
[illegible] بیگ [illegible] مرزا [illegible] خان [illegible] بیگ [illegible]
[illegible] خان [illegible] بیگ [illegible] خان [illegible] خواجه [illegible] الدین [illegible]
[illegible] خان [illegible] بیگ [illegible] شیخ [illegible] انصاری [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] شاه [illegible] بیگ [illegible] خان [illegible]

نهضت موکب شاهزاده ولی عهد بر سر رانای منصور و توجه رایات منصور از [illegible] بصوب [illegible]

چون شاهزاده ولی عهد [illegible] رانا [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] ارباب دخل [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] پیام [illegible] حکام آنحضرت [illegible]
[illegible] تمام [illegible] خدمت [illegible] ارباب دخل [illegible]
[illegible] لشکر جمعیت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] کوهستان [illegible]
[illegible] افواج [illegible] کوهستان [illegible]
[illegible] اگر [illegible] اتفاق [illegible] دولتخواهان [illegible]
[illegible] مردم [illegible] احوال [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] روش [illegible] جمعیت [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] اقبال [illegible] شاهزاده [illegible] خدمت [illegible]
[illegible] ساعت [illegible] ارباب تنجیم [illegible] ملاقات [illegible]
[illegible] ملازمت [illegible] تاریخ [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] میرزا [illegible] حسین [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] بیگ محمد [illegible] حکم [illegible] جلال الدین [illegible]
[illegible] جلال الدین حسین [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] عنایت [illegible]

کارے کہ موجب کراہتے خاطر باشد ننماید و اگر صلاح خود داند بخدمت شتافت نماید کہ نهضت رایات اقبال برسم سیر و شکار
بدان صوب اتفاق افتد و خلعت خاصه بشاہزاده و خانخانان و میرزا رستم مرحمت شد و چون مسند آرائے خلافت بشاہزاده
سعادت پژوه دولت بیدارے باستقبال آمده مراسم تسلیمات و سجدات بتقدیم رسانیده فرمان والا را بر سر فرق عزت
نهاده مباهات اندوزد و عنایت الله بزودی خان فرستاده نشان سعادت کہ مضمون مشتمل آن بر هدایت
آن سعادت بود بصوب او ارسال داشتند و مقارن این حال شریف کوه اسپے بخدمت شاہزاده دانیال و منصورے
بهشت رستمدارے کہ از فرق مبارک بسته بود و با اسپ خاصه بر شاه و نام صوب او مرحمت نموده از سوانح آمدن خواجه
عبدالله خواجه زاده خواجه حسن نقشبندے با برادران بدرگاه خاقان سپهر بارگاه خواجه عبدالله با دو برادر خرد خواجه یادگار
و خواجه بهرخورد از ولایت آمده روزے چند با شیر خواجه در دکن بسر برده و بهر جا کہ کارے و نبردے پیش آمده در
همگنان بجوهر شمشیر و مردانگی خود را نمایان ساخته و چون شعار همت بلند پرواز بود از صحبت خواجه جدا شده
گزیده در لاہور بخدمت شاہزاده بلند اقبال پیوستند و بمساعدے حال و بسلک احدیان منتظم گشتند و رفته رفته
بجوهر شناسے و قدردانے آن چراغ افروز دودمان خلافت بمراتب بلند ترقے و تصاعد نمود چنانچه بخواجه عبدالله
در اکثر سال منصب هزارے و پانصدے و خطاب خانے علم پایگی یافت و چون شریف خان وکیل السلطنه نقش خواجه
و خوب خدمت پیوسته در خدمت آن حضرت غمازے کردے ناگزیر خواجه عبدالله بدرگاه والا روی امید نهاده و حضرت
خاقانی جوهر لیاقت و شجاعت از سیمای حال او دریافته شایسته تربیت دانسته بمنصب هزاری و خطاب صفدر خانی فرازی بخشیدند برادرانش نیز بمناصب مناسب فرق
عزت برافراختند و رنیو العرض رسید کہ چون علے رائے زمیندار تبت بسر زمیندار تبت کلان رفته او را از پا در
انداخت و علاقه بسیار تصرف او در آمده و حوصله پیش بر داشت آن ملک بود و از جنگ فرسنگے دم شوب دماغ پا از حد گلیم
او بیرون نهاده بحوالے کشمیر آمده فرمان بنام قلیچ خان صادر شد کہ لشکر شایسته سامان نموده بکمک محمد قلی حاکم
کشمیر فرستند تا آن زیاده سر پاداش سزا یابد در پانزدهم آبان مهینه الٰهی برای شاہزاده کلان عنایت شده و
نیز اسپ خاصه شاه و عنایت نام صحوب پوست محمد بجهت ایشان فرستادند و هر سال یک لک روپیه از حاصل بمهمات
در وجه انعام شاہزاده دانیال مقرر شد و حسب الالتماس شاہزاده کلان خواجگی فتح الله بخشے بمنصب هزاری سرافراز
ساخته بملازمت ایشان فرستادند محمد قلی دوازده راس اسپ از خانه زادان کشمیر برسم پیشکش ارسال داشته بود در
نظر اقدس گذشت و از سوانح فیروزی یافتن سپاه بنگاله و دستگیر شدن کیدار زمیندار و شرح این بر سبیل اجمال
آنکه راجه کیدار کہ از زمینداران عمده سرحد بنگاله است بیاورے کمک راجه مگه قریب پانصد کشتی از غراب و جلیه و کوسه
فراهم آورده بر سر قلماق کہ در تهانه سری نگر بود آمده جنگ انداخت قضا را قلماق شکست یافت و آن حدود بتصرف
کیدار در آمد چون آن خبر براجه مان سنگه رسید فوج پسندیده بسر کرده و فتح کاینده سرانجام نموده بمالش او نامزد فرمود و
در نواحے بکرم پور ملاقے فریقین اتفاق افتاد و جنگ عظیم در پیوست و باقبال روز افزون مخالفان شکست خوردند و
بسیارے از فرنگی و بنگالی بقتل رسیدند و در زخم تفنگ و تیر کیدار خورده راه گریز پیش گرفت بهادران لشکر منصور تعاقب
نموده او را دستگیر ساختند نیم جانے داشت کہ نزد راجه رسید و از فرو شدن او غبار فتنه و آشوب فرو نشست
از سوانح انهزام علے رائے تبتی است و تفصیل این مجمل آنکه چون فرمان بقلیچ خان رسید علی اسرع الحال صدهزار سوار و

[illegible] اندازه جانشینی سبب [illegible] محمد قلی بیگ [illegible] و از هیبت سطوت افواج قاهره [illegible]
[illegible] از جای خود رفت [illegible] تا [illegible] محمد قلی بیگ [illegible] مسافت [illegible]
نابت [illegible] و هراس [illegible] جنگ [illegible] شده [illegible] در آن حال [illegible] سیف [illegible]
رسید افواج قاهره [illegible] تا جای [illegible] عثمان [illegible] آن [illegible]
خود را [illegible] جان [illegible] و دشوار [illegible] انداخته جای [illegible] سلامت [illegible] راجه [illegible] این [illegible]
[illegible] از جانب [illegible] خزانه و لشکر و نواره و توپخانه و فیل [illegible] اگرچه [illegible] در میان [illegible]
[illegible] صد هزار [illegible] دولت [illegible] سامان [illegible] فیل سفید [illegible]
[illegible] بیشود [illegible] فیل سفید [illegible] مقرر است که راجه [illegible] زمین [illegible]
اراده [illegible] به تخت نشانیده [illegible] حرام [illegible] دراغ [illegible]
[illegible] خصوص یاقوت در خزانه او وافر است بالجمله درین ایام ملک [illegible] یاقوت
دارد [illegible] در آمده [illegible] جواهر وافر [illegible] فراهم آمده بود [illegible] دست او افتاد [illegible] غرور [illegible]
[illegible] باطل در خاطر [illegible] آن حال راجه کیدار زمین [illegible]
از راجه مانسنگ [illegible] نیافته بود [illegible] آمدن او [illegible] تسخیر این ملک را در چشم خیالش بسهولت و آسانی
جلوه داد [illegible] از [illegible] زمیندار [illegible] راجه کیدار متوجه [illegible] شده [illegible] طرح انداخته با لشکر
[illegible] از قیاس [illegible] نمود درین وقت راجه مانسنگ با افواج قاهره [illegible] بدفع فتنه عثمان افغان
اشتغال داشت چون خبر راجه [illegible] شنید [illegible] بدان سو شتافت و گرم [illegible] از آب گذشته [illegible]
[illegible] خویش [illegible] آراست و پیوسته بین الفریقین جنگ [illegible] دولت اعلام فتح و نصرت [illegible]
[illegible] راشکست [illegible] چنانچه در اوراق گذشته بتقریبات مذکور گشته تا آنکه [illegible]
[illegible] سمت از [illegible] و خود [illegible] این کار [illegible] رخت سلامت از ورطه هلاک بیرون انداخت و از [illegible]
[illegible] آمده سمت بدفع فتنه عثمان بست و او نیز از غایت رعب و هراس جنگ ناکرده [illegible] راجه خاطر از
انتظام و استحکام پرداخته تهانجات مقرر ساخت و بر [illegible] یکی از سپاهیان کاردان را با فوجی در خور آن مقام گذاشته
[illegible] مراجعت نمود درین تاریخ حکم شد که دیوانیان عظام در جمیع بلاد و سرایهایی که در سر راه [illegible]
آتش خانها و لنگرها ترتیب نمایند که فقرا و مساکین از خوان نوال آن حضرت فیض پذیر گردند میر [illegible] پسر میر ابو تراب
[illegible] ذات و چهار صد سوار [illegible] افراز شد و میر [illegible] بمنصب [illegible] هزاری ذات و سوار فرق عزت برافراخت
چون میرزا [illegible] پسر میرزا محمد حکیم از همنشینان خانه [illegible] کیفیات [illegible] اعتدالانه [illegible]
[illegible] راجه [illegible] در قلعه [illegible] عبرت از کار خود بگیرد و چون الغ [illegible] گجرات [illegible] خان اعظم
[illegible] اعلی [illegible] شده بود [illegible] الیه [illegible] احمد آباد [illegible]
[illegible] بمنصب هزاری و پانصدی ذات [illegible] فرق عزت برافراخت
از [illegible] ولایت ایران [illegible] جلال رسید [illegible] سال [illegible] که [illegible]

بوده از راه‌ے ایران حسب‌الطلب بوده در هنگامیکه شاه عباس قلعه ایروان را محاصره داشت رسیده شاه سے از اعیان را
خود را برسم استقبال فرستاده بخانه خود آورده اکرام و احترام ... نمود ... بعد از ادای ... نامه حضرت خاقانی را گذرانیده
شاه بدست گرفته بر سر نهاده رعایت تعظیم و تبجیل تقدیم رسانیده ... پرسیده که حضرت شاه بابام چون اند و چه حال دارند
روز دیگر بسعادت شاه ... در صحن مجلس ... در همان روز آن سراپرده نشسته و شاه آمده ... استفسار ... در
چند روز آن اسباب ... بوده ... از ... ایشان ... از ذکر ... از ... کرده ...
بجواب آمده ... فرستاده ... نموده ... طلب داشته التفات و عنایات
ظاهر ساخته ... اسپ ... مصحوب ... خواص ... شاهزاده ... اقبال ... آمده
بودند ... سعادت زمین بوس دریافت و از جانب شاهزاده تسلیمات و سجدات تقدیم ساخته
عرضداشت ایشان را گذرانید و پوستین روباه سیاه از پیشکش ... التماس نموده بود ... حضرت ...
این کرم خوشحال و منتج گشت درینولا عرضداشت میرزا ... پسر میرزا ... خان ... رسید که ... فلان
تاریخ عازم آستانبوسی شده ... سعادت ملازمت دریافت حسن بیگ شیخ عمری ... اسپ
راهوار پیشکش فرستاده بود ... آقا نور ... ملتان سرافرازی یافت **وقائع سال چهل**
ونهم از ابتدای جلوس اشرف ابدقرین روز ... شنبه ... دهم شوال هزار و دوازده هجری بعد از گذشت
ساعت و بیست دقیقه آفتاب جهان افروز به برج حمل ... سعادت ارزانی فرموده سال چهل و نهم از عهد خلافت خاقانی
والا حشمت ... فیروزی آغاز شد و بآئین هر سال دولتخانه را آئین بسته ... جشن ... آراستند
در ... این سال حق تعالی شاهزاده سلطان دانیال را از ... فرزندی کرامت فرمود نام او
هوشنگ ... در بیست ... خواجه ... از خدمت شاهزاده ولی عهد آمده عرضداشت مشتمل مبارکباد
نوروز باده زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانید و چون حسب الالتماس ایشان پوستین روباه سیاه با یک پوستین
روباه سفید مصحوب ... خواص عنایت شده بود اظهار تسلیمات و سجدات نمود این بیت را مناسب مقام قلمی
نموده بودند **بیت** گر بر تن من زبان شود هر موی * یک شکر تو از هزار نتوانم کرد * درین ایام منصب
جین قلیچ از اصل و اضافه هفت‌صدی ذات پانصد سوار حکم شد میرزا ابراهیم و میرزا ... و میرزا اسمعیل ...
اولاد میرزا مظفر صفوی بمناصب لائق سرافرازی یافتند درین تاریخ از عرائض منهیان صوبه کابل بعرض رسید
که تخته بیگ خان که بکمک لشکر بنگش تعین بود الوس علی زئی را تاخته اسیر فراوان بدست آورده غلات ...
آتش زده سالما و غانما مراجعت نمود اتفاقا آن ... گرفته باز در سر تنگی راه بر لشکر منصور گرفته بجنگ پیش
آمدند و بهادران جانفشان داد شجاعت و جلادت داده بسیاری را بقتل رسانیدند و بقیة السیف شکسته و زخمی
بدر رفتند چون بعرض رسید که شاهزاده دانیال دست از شراب باز نمیگیرد و شیفته پیاله شده ضبط خود نمیتواند کرد
لاجرم حکیم فتح الله پسر حکیم ابوالفتح که از خانه زادان محرم مزاج دان بود نزد ... سلطنت فرستاده ...
... از آب حیات بود ... حواله شده و بعد از روزے چند ... اسپ خاص
از پیشکشهای شاه عباس مصحوب خواجه ... بشاهزاده دانیال مرحمت فرمودند درینولا بعرض رسید که خانخانان در مقام

چون شنید شاهزاده بموجب سفارش خلیفه‌الهی میر جمال الدین که با بشارت عادل خان در باب طلب صبیه بجهت ازدواج
بملک دکن نوشته بود بخشش نمود و شاه بیگ میرزا ایرج بهادر با پنجهزار سوار بجهت دستوری یافت و مقرر شد
که چون بجهت مراجعت با شهر خود جشن طوی شاهزاده منعقد گردد خاطر از آن حدود پرداخته متوجه پایه سریر سلیمانی شوند
از سوانح انقلاب گرامی والده سلطان خسرو و سلطان پرویز بعدم در مهر بانی شاهزاده والا اقبال بالتماس تشریف برده بودند
در روغن افیون بسیار از شرب نموده بمرض لیسان استیلا یافت روزی آن حضرت بشکار تشریف فرموده بودند
باسبکی از همراهان خود گفتگوی کرده بجهت آشفته و دوشیده از پرستاران خود افیون خورده و سر بالین فنا نهاد
افیون کاری کرده بود دمادم آن محل رفتن یافته سرسری ملازمت آن حضرت فرستاده و از این حادثه آگاه ساختند
ایشان جانی بحق تسلیم کرده بود و چون کلانترین اهل حرم و والده بخشگین فرزند بوده و الفت تمام با او داشتند خاطر قدسی
مظاهر سخت برآشفت و این مصیبت بر آن حضرت گران گذشت در این تاریخ راسی رایان بخطاب راجه بکرماجیت
و غرق عزت برافراخت و او در باب این مرحمت شاهانه و بخیر مثل یادگیر لغالیس احمد بر حرم بتکمیل بعد رعین داشت و کار نامه
عزت اقدس را دست علی بیگ سیدابادی از کابل آمده بسعادت سجود بساط مالک ساس حسن عزت نورانی ساختند
و خواجه رحمت الله بجهت بخشیگری کابل و ملک احمد بشیرتی عمارات آن خطه دلگشای رخصت یافتند و راجه رحمت
صادق خان بخطاب صادق خانی سرفراز شد راجه بکرماجیت را بمنصب والای پنجهزاری اختصاص بخشیده شیخ عبدالرحمن
بجهت استیصال بیر سنگه بندیله و سایر شهبندان پیاده بجهت تعیین فرمودند راجه رام سنگه و راسی بهاره و جمعی از زمینداران
و منصبداران آنجا و دیگر کمک لشکر فیروزی اثر نامزد گشتند رحمت خان فوجدار بمنصب پانصدی و میرزا حسن ولد میرزا
شاهرخ و عنایت الله برادر خواجگی فتح الله هر کدام بمنصب شایسته سرفراز شدند راجه راجسنگه را بمنصب سه هزاری
و پانصدی و سه هزار سوار و نقاره و علم با یکی بخشیده محمد بیگ مرصع و پرم نرم خاصه عنایت نمودند قبل از این تردی خان بخشی
بعضی بی اعتدالیهای از نظر افکنده حکم تغیر جاگیر فرموده بودند در این ولا باز بنظر مرحمت مخصوص داشته و منصب دو هزاری
ذات و پانصد سوار و جاگیر عنایت شد در این تاریخ بعرض اشرف رسید که شاه عباس دارای ایران فتح هرموز نموده متوجه
تسخیر قلعه ایروان شد از سوانح انعقاد جشن طوی شاهزاده دانیال با صبیه عادل خان مرزبان دکن چون عادل خان
مصحوب میر جمال الدین حسین انجو و مصطفی خان وکیل خود پالکی را با پیشکشها روانه ساخت و میرزا ایرج بهادر با جمعی از
بندهای درگاه باستقبال شتافت در کنار آب بهوره بمیر جمال الدین حسین و مصطفی خان ملاقات نموده آمدها را
باعزاز و احترام دریافت و از آنجا بمیر مذکور پیشتر آمده در پتن شاهزاده را ملازمت نموده التماس کرد که اگر بجهت سرفرازی
عادل خان تا احمدنگر تشریف فرمایند و این انجمن نشاط در آنجا منعقد گردد باعث ازدیاد عزت و امیدواری عادل خان
خواهد بود لاجرم خادمان حرم سرای دولت را با اردوی ظفر قرین در پتن گذاشته خود با خانخانان و پنج شش هزار سوار
جریده همراه گرفته متوجه احمدنگر شدند و بتاریخ نهم ماه تیر الهی در ساعت مسعود در زمان محمود جشن طوی آن خسرو نجده
خلافت انعقاد یافت و بعد از فراغ این کار روزی چند بجهت رخصت مصطفی خان و جمعی که همراه پالکی آمده بودند
در آن حدود توقف فرمودند و از ضبط تهانجات و تعیین افواج خاطر وا پرداخته بتاریخ دوازدهم ماه امرداد الهی بعزیمت
درگاه متوجه برهانپور شده صورت حال را بدرگاه عرضداشت نمودند چون مکرر بمسامع جلال رسید که شاهزاده شراب

از انجا محمود میرزا و الوس بمی آمده و ذکر رخصت خراسیب بحالت حشمت شاهزاده را در انداعیان خورش آمد و سردار جوان
خویش را معروض خطر است و بر خود از درگاه که حکایت شیبها شیخ و دست لطان شبل با جمیع امرا و اکثر سپاهی
خورسان ملازمت رکوب شاهزاده و بر دو امر عمت و خویش عزت او به درس با فته رخصت خود و شد که جوش چو رش
ارکان جوان جان دشمن را بصلاح بود آفرین و اند زیاده دولت کرین که ابجات که ناحیت از الت لشاه ملازم سعادت و
بلیغی خورستی فرموده متوجه درگاه والا شاه و در حرکت محمد بهشت رایت انسکر مبالغ جلال رسید که چون موسم زمستان
رو آیت شده دشمنان آنجا فتح شده در سود رخصت گشت بعلاج و صواب دید اولیای دولت بجای نهایت گذشته
خاطر ارسر عطا سپرده اعتماد شاه خورشید که در وسط ملک واقع است باعلا اقامت آنکه از سوانح شکست علیقلی میرزا حسین بعد شاه مرخ
میرزا بار دوم در او بیلاق گرمسیر شتافته بجائی از سر گذشت میرزا حسین در عشق او العراق و آهنگ بجو عیشان بصوب بکار شش یافته بود
با نجله چون آن شکست طرف لسیار حشمت علام شیرازیه و شکیب سپاه را فراهم آورده و در حشمت اسپهسالاب علیقلی میرزا حسین خان
و صیت داده بیغ فتنه او همت گماشت و آن سپه سعادت شکست خورده و همراه آوارگی سپرده خانه و ران میرزا است انتظار
شتافته خاطر ارکان هم بجائی بپرداخته مراجعت نماید و چون آنجا خبر رسید که زمینداران ولایت گرمسیر ارتفته دستی با الو
الفاق نموده قلعه بست را متصرف شده اند و خاندوران تدبیر این کار را هم و سیئه روی همت به دان صوب ناد میرزا حسین
کم فرصت بار با تفاق علیخان که از طرف دارای ایران حاکم بلده بود بهر ارجات بو با جمع کثیر از مردم خود و غیره بر سر زمین بدارد
آمد شاه بیگ خان بمجرد رسیدن آن خبر فوجی از مردم خویش اسپه باخود همراه گرفته بعد اعلام آنها سمت آنجا شتافت و میان طرفین
جنگ سخت در پیوست و در دو ازات نمایسته و چپقلشهای پسندیده از طرفین بوقوع آمد و با قبال خاقان گیتی ستان
نسیم فتح و فیروزی بپرچم علم دولتخواهان وزید و مخالفان برگشته بخت آواره دشت ادبار گردیده و بسیاری
بقتل رسیدند شاه بیگ خان فوجی را بضبط آنجا و دیگر را بشتهٔ خود بدفع فتنه قزلباش ایلغار نمود در اثنای راه
تپ محرق کرد و از سواری اسپ عاجز آمده بر سکهپال نشست اسمعیل علیخان حاکم فراه که همواره در انتهاز فرصت
و انتظار قابو بود با پنج شش هزار سوار شبگیر کرده خود را رسانید و جنگ عظیم در پیوست و جمعی از مردم شاه بیگ خان
بقتل رسیدند و دیگران خود را بقلعه قندهار رسانیدند شاه بیگ خان با وجود ضعف بیماری شان لشکر رعایت نموده خروج
آراسته همت بدفع شورش قزلباش مصروف داشت درین تاریخ شیخ ابوالخیر بجهت مزید تاکید و اهتمام نزد شاهزاده
دانیال و مسطور رسیده یافت با آنکه والده ایشان را بجهت آوردن فرستاده بودند چون بعرض رسید که آن ثمرهٔ شجرهٔ خلافت
از افراط شراب بغایت ضعیف و نزار شده از ین خجالت روی آمدن ندارد و شیخ ابوالخیر را حکم شد که بسرعت هر چه تمام
شتافته بهر حال ایشان را بدرگاه رساند **نهضت موکب منصور بصوب اله باس و از تختگاه معاودت معطوف داشتن** چون موکب منصور شاهزادهٔ عالمیان از حضور بصوب
اله باس نهضت فرمود هر چند بظاهر رخصت گونه شده بود لیکن خاقان والا حشمت از صمیم دل و طیب خاطر بجدائی
آن قرة العین خلافت راضی نبوده بلکه از ین معنی خود را بی نهایت آزرده گی داشتند و معهذا جمعی از فتنه جویان واقعه طلب
هر روز لمحه و هر ساعت مقدمه ترتیب داده وحشت افزای خاطر قدسی مظاهر گشتند از جمله پیاله خور و بیخ شاهزاده
را دستگاه سخن یافته بسیار دو امنمودند چنانچه در هنگامی که موکب اقبال بجوار اگره نزول اجلال فرمود یکی از

واقعه نویسان شاهزاده بعرض رسانیدند که در سلک خواصان بر ترتیب انتظام داشت نسبت عشق بهم رسانیده و ازان بی ادب
شنیعه بوقوع آمد [illegible] الفاق گرفته رخواسته که او را بحیرت [illegible] خود راه یکی رسانید و در حمایت شاهزاده و اطفال
روزگار بسر برند چون شفقت حال بسامع جلال رسید بمقتضی الفرصت حکم شد که ایشان را [illegible] تو بو بحث گرفتار کرده آنها
بموافق مسالک اهل دین شدند قصاص او و همین سیاست عقب استیصال آتش [illegible] سرادقت و گردن نسبت طهارت اعلی ساخته
و حکم شد که واقعه سبب را روایت کنند تا دیگر خواهنده را اوام سرا گزنند و دیگر ان که نسبت ملازمت دارند [illegible]
الاولاد نسبت دیده و بدینش در سلک خدمتگاران انتظام یک روشناس تعلیم بوده بودند و قتی پاس نسبت بندگی آن حضرت را
رعایت نموده موجب کار سرفرو بوده و ازین سیاست رعب و هراس عظیم در دلها جا کرد در ما اگر تحقیق از دستگی مردم
بسند و دست با لجمله چون صورت واقعه بعرض خاقان رسید و خصال رسیده خاطر مهربان آن حضرت سخت برآشفت و
برزبان الهام ترجمان گذشت که تا امروز تجویز دوست کنند که سینهای حضور خود و لطف بوده ایم از اثر شده اعجب است
گرامی را پیش خود دوست کنند حبلی از مرزه دران فتنه انگیز که همیشه در کمین فرصت دست آویز سخن سبحی است
بعرض رسانیدند که کیفیت ایشان بالاروز و شراب باکیفیت افیون جمع ساخته زیاده از آنچه طبیعت بر داشت تواند کرد
نوش جان میفرمایند و در هنگام طغیان کیفیت و استیلای آن شورش مزاج بهم رسیده و احکام ندامت انجام از ایشان
سر میزند و در خدمت ایشان مجلس را معدود یاری چون و چرا نیست و در آغاز کیفیت و طغیان آن اکثری خود را بگوشه
کشیده و مختفی میباشند و چندی که ناگزیر باشند حکم نقش گلیم و صورت دیوار دارند چون خاطر قدسی مظاهر بهم
نگران احوال ایشان بود و تعلق سفر پتان در ساعات خلافت داشتند و از مسافتی که قلعه اله باس عمارات احداث حکم
اساس یافته بنظر اشرف در نیامده بود در این صواب نمای چنان تقاضا فرمود که بر سم سیر و شکار تا اله باس تشریف برده
روز چند در ان حدود بنشاط شکار پرداخته جگر گوشه خود را همراه بدار الخلافت بیاورند بنا برین اندیشه صائب
شب دوشنبه یازدهم شهریور ماه الهی در ساعت مسعود مختار رایات اقبال بصوب اله باس ارتفاع یافت و چون چهار کروهی
گروهی شهر بر لب آب چون ترتیب یافته بود خواستند که بر کشتی نشسته از راه دریا به دولتخانه تشریف برند قضا را در اثنای راه
کشتی بر زمین نشست و هر چند ملاحان دست و پا زدند در ان دل شب نتوانستند کشتی را بآب اندازند تا گریه تا سفیده صبح
در میان دریا توقف واقع شد و بعد طلوع صبح امرای عظام کشتیهای خود را پیش رانده سعادت کورنش دریافتند
از رموز شناسان عالم شهود دریافتند که ظهور این کریمه غیبی اشارتی بود بر منع سفر لیکن شکوه آن حضرت زبان انکار بسته
بود بحکم ارادت در دولتخانه رسیده [illegible] سعادت نزول اتفاق افتاد در روز دیگر بار نهضت قرار یافته مقارن آن حال خبر ضعف
و بیماری حضرت مریم مکانی رسید چون ایشان بدین یورش راضی نبودند حضرت خاقانی حمل بر تمارض فرموده در آن
روز سه روز بادان بحال آن نهاد که مردم خیمهای خود را بیرون توانستند آورد و غیر از دولتخانه خاص و باتفاق چند از
بندهای نزدیک دیگر خیمه و سراپرده بنظر در نمی آمد و خبر بیماری حضرت مریم مکانی متواتر میرسید و ضعف ایشان
افزایش داشتند ادمی یافت و با آنکه چندی از بندهای خاص را که اعتماد تمام بر صحت قول آنها بود فرستاده متیقن خود
ساختند و شب چهارشنبه خبر رسید که حال ایشان دگرگون شده اطبا قطع امید نموده اند اگر در نهضت تشریف بر نیکن
کر سعادت دیدار ایشان از ربایند ناگزیر عنان سعادت معطوف داشتند و روز دیگر بعیادت قبله خویش کر بهترین

عبادت و مناجات رفته رفته رغبت و ارادتے که اگر بر اشغال تعلق است بے اختیار در کم شد تا آفتاب آرائے حضرت عرش مکانی
بخلوت سرائے عدم چون حالات مسطوره جنت آشیانی بحدی رسید که حضرت سعادت اندوزی ساختند احوال ایشان
از گرفتن باشند و سر رشته خبر گسسته که از ایشان دینی و دنیوی [illegible] زبان بار اسے گو [illegible] داشت و با اعتبار در آخره
دو ساگر بر قضایا [illegible] رضا داده از خدمت ایشان [illegible] اختیار جدا [illegible] اعتبار کرده و خلوت گزین کلبه [illegible] شغل
[illegible] و رشته [illegible] شهر [illegible] بدرگاه [illegible] خلوت سرائے [illegible] از زمین ماتم [illegible]
[illegible] ماتان [illegible] آمین [illegible] نعش مقدس ایشان
[illegible] حضرت [illegible] سعادت [illegible] آنگاه
نعش مقدس را [illegible] ساختند [illegible] معاودت فرمودند [illegible] از امرا و منصبداران
دار [illegible] آن حضرت سعادت [illegible] تسلیم [illegible] لباس بر آمده
عطا استادند [illegible] شیخ فرید بخشی بیگی را حکم شد که چون [illegible] است و بجهت [illegible]
لباس الازرست [illegible] درگاه از لباس ماتم بر آیند الحق [illegible] ماتم نشسته
[illegible] بسعادت کورنش سرافراز ساختند [illegible] شال طلادوز [illegible] عنایت شد همچنین دیگر امرا [illegible]
شال طلادوز و از هزارے تا بالفعدے دو شبه گجراتے دوز بالعدے تا صدے شال کلابتون دوز و از صدے تا پایان
شال ساده مرحمت فرمودند و خدیان روشناس را مندیلے عنایت شد نعش مقدس حضرت مریم مکانی در عرض [illegible]
بهرور دهلے رسانیده در جوار مزار فائض الانوار حضرت جنت آشیانی امانت [illegible] بهشت جاوید سپردند درین تاریخ
عریضه اشرف شاهزاده دانیال رسید که حضرت واهب العطایا این مرید را از والده المهورث فرزندے کرامت فرمود
حضرت خاقانے نام او را بایسنغر نهادند و مقارن این حال عریضه شیخ ابوالخیر مخبر بر توجه شاهزاده دانیال به درگاه
سپهر مثال [illegible] بر آوردن پیشخانه رسید لیکن کلام بر آوردن وجه آمدن غافل از ینکه روزگار پیشخانه ایشان را [illegible]
[illegible] الملک فنا بر آورده و رسوم ایام جشن وزن شمسی نشاط افزائے خاطرها گشت و آن گرانبار دولت را بطلا و زر [illegible]
[illegible] وزن فرموده وجه ارباب استحقاق مقرر داشتند چون سنجر پسر [illegible] روزگار بطالت و هرزه درائے
[illegible] خاقان شنوده [illegible] آن بے اعتدال را سزائے این درگاه ندانسته حکم به اخراج فرمودند حکم شد که [illegible]
سورج سنگه او را مقید ساخته بمیر مرتضی حاکم پتن گجرات رساند و مشار الیه بیگی از بنا و فرستاده او را از راه دریا [illegible]
کند چون دوست محمد از بندههائے قدیم و تربیت یافتهائے شاهزاده بزرگ در خدمت ایشان ضامن خواجه عبید الله
بود و خواجه عبید الله فرار نموده بدرگاه آمده چنانچه مجمل از احوال او نگارش یافت دوست محمد نیز نتوانست در آنجا بود [illegible]
و طلب تفحص او را بهانه ساخته خود را بقدسی آستان رسانید و رشوا عابدے خواجه پسر خواجه کلان جوئیبارے که از توران
آمده بسعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت و خاقان وافر الاحسان آن بزرگ زاده را بخلعت فاخره عز اختصاص
بخشیده بحال الوقت بیست هزار روپیه برسم مدد خرج انعام فرمودند چون با قبضان سلطنت ممالک توران کلنگ گوشه نخوت و غرور
کج نهاده از [illegible] سر رشته مدارا در احتیاط از دست داده با اعیان دولت امیران ملک سلوک نالایم
پیش گرفته خاطرها از خود نفور ساختند چندے از مردم عمده ارکان عهد و پیمان را بگسستند [illegible] استحکام بخشیده مقرر گردانیدند

کرده و تفحص احوال آن از ضیاعی برداشته چنانچه خواهد آمد بابطال آن رخصت قیمت بنده را بسبب غیرت خان و دوازده سلطنت حیدرآباد بدو
بجهة بیرون نمودن [illegible] رخصت [illegible] خالو بهشت [illegible] آنانا [illegible] که [illegible] بسبب [illegible] آغر غیش عطاخان خان [illegible]
یار و رخصت یافته در سد مرتبه [illegible] [illegible] نه دل [illegible] او [illegible] در [illegible] خان [illegible] از رفتار اضطراب او
بر قوت یافته ظاهر [illegible] عقوبت آن [illegible] خان [illegible] او [illegible] گرفته [illegible] تفحص عقوبه کاره از [illegible] آمد چون [illegible]
[illegible] اقرار نمایند که [illegible] [illegible] ایشان [illegible] دیگر قرار [illegible] [illegible] [illegible] از آن [illegible] [illegible] عابد [illegible] خواجه را
جانشین [illegible] رساخت خان [illegible] [illegible] اشرف [illegible] فرزندان او [illegible] خواجه [illegible] آوردیان [illegible] [illegible] را با خواجه
[illegible] خان [illegible] خواجه [illegible] زیارت [illegible] [illegible] [illegible] رسائل [illegible] تاریخ [illegible] خان [illegible]
در یافت چون [illegible] که [illegible] منصب [illegible] شده بود در [illegible] خطاب خانی سرافراز گشت [illegible]
بود [illegible] جو هر [illegible] منصب [illegible] فرق عزت برافراختند پرگنه [illegible] جاگیر [illegible] عنایت شد
آمدن شاهزاده عالمیان ابوالعباس بخدمت بادشاه چون خبر نهضت موکب اقبال [illegible] ابوالعباس
[illegible] خان [illegible] حضرت مریم مکانی [illegible] آن عصمت قباب [illegible] [illegible]
[illegible] اقبال رسیده [illegible] [illegible] عزیمت بدریافت ملازمت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ابوالعباس متوجه دار الخلافه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بر مرآت خاطر
حقیقت [illegible] [illegible] آمد [illegible] حضرت مریم مکانی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
کیفیت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رسانیده [illegible] و کذب آن [illegible] ظاهر شود [illegible]
از نوید قدوم فرزند سعادتمند [illegible] شگفته [illegible] [illegible] [illegible] و تاریخ روز پنجشنبه چهارم آذر ماه الهی قرة العین
خلافت [illegible] سلطنت [illegible] بدولت ملازمت [illegible] [illegible] سعادت جاوید اندوختند [illegible] [illegible] رسوم
تورة و آداب ملازمت حضرت خاقانی شاهزاده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] غم [illegible] دل [illegible]
[illegible] اخلاص آئین [illegible] و شاد [illegible] و منافقان [illegible] طلب [illegible] زده و [illegible] گشتند [illegible]
[illegible] روزگار [illegible] شورش [illegible] آرام [illegible] یافت فتنه که چشم گشوده [illegible] انتظار فرصت [illegible] خواب
غفلت [illegible] نقاره شادی [illegible] آوازه ساختند شاهزاده والاشکوه یک قطعه الماس گذرانیدند که یک لک
روپیه قیمت آن بود با دویست عدد مهر که هر یک صد توله وزن داشت و چهار مهر [illegible] توله و یک مهر بیست و پنج توله و یک مهر
بیست توله و سه مهر پنج توله [illegible] دویست و چهار زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانیدند آنگاه امرای پادشاهی
[illegible] خان [illegible] و چندی دیگر که در خدمت آن سند آرای خلافت سعادت پذیر بودند دولت
کورنش [illegible] دریافتند و [illegible] گذرانیدند و بعد از فراغ این مجلس بدولت و سعادت از جهروکه خاص و عام [illegible]
متوجه حرم سرای خلافت شدند چون خاطر قدسی مظاهر از بعضی اطوار و اوضاع شاهزاده قدری گرانی داشت
زبان معجز بیان که کلید گنجینه [illegible] الهی است رخصت گویائی یافت و باطن شکایت آگین [illegible] را بیرون
فرستاد [illegible] زیر عتاب گشت شاهزاده عاقبت محمود از روی ادب بحسن ادا معروض داشتند که حضرت
[illegible] خاطر [illegible] [illegible] سازند بحمد الله که از این مرید امری که بآئین اخلاص منافات داشته باشد تا حال [illegible]

الظهور رسانیده که جمعی از ارباب غرض بیان نموده اند که این نیاز مند را برادرش ناپسندیده خاطر نفس نموده باشد حکم شد که
بلده و بنده لزی چند پیوسته در ملازمت بسر برده عذر آن نموده درحقیقت حال چنانچه هست ظاهر گردد بنابرین [illegible] حضرت
ایشان در عبادت خانه مقرر نموده چندی از خدمتگاران معتمد را بطریق دیده بانی گماشته بیوسته در سیر [illegible]
آن فرقه اللعین خلافت بخدمت حاضر شده و اظهار اعزازی و خاطرجوئی می نمودند تا ده روز بدین دستور [illegible]
و صلاح مرتکب بیاد شنیده تا صحبت خانه کشیده و دو روز یکشنبه یازدهم ماه مذکور دستوری شد که به انتخاب چیش
التشریف برده و چندی بجد ای ایشان که از منصب بادشاهی بیم و هراس خاطر راه داده او گوشه گرفته بود ندبار
بدستور سابق رجوع آورده و سرگرم خدمت شدند راجه باسو یک چندی از درگاه دوری گزیده در کوهستان وطن
خود روزگار بسری برد درین مدت پیوسته انواع فاجره ازو بظهور رسیده چنانچه تقریبات از احوال او در صحایف
پیش نگارش یافته درین مرتبه خواست باستشفاع آن فرقه اللعین خلافت از جرایم تقصیرات بر آید و باین اراده
در ظل حمایت شاهزاده والاشکوه بدرگاه آمده بود چون شاهزاده از آب گذشته بملازمت پیوستند او از غایت تحیر
و احتیاط در آن طرف آب توقف نموده تا بعد از التماس بخشایش و استماع نوید مرحمت روی امید بعتبه آستان نهد
قضا را چون بشاهزاده مخاطبان واقع شد مادهوسنگه برادر راجه مانسنگه را بخلوت طلب داشته فرمودند که گرم و چسپان
از آب گذشته باسو را بدست آرد تا مادهوسنگه جمعی را بجود همراه ساخته از آب میگذشت او خبر یافته مثل برق لامع بدر
رفت و مادهوسنگه دایره او را خالی یافته ناکام برگشت درین تاریخ آصف خان بمنصب چهارهزاری ذات و دوهزار
سوار و علم و نقاره سرفراز شده بحکومت صوبه بهار رخصت یافت و شیخ فرید بخشی بیگی نیز بمنصب چهارهزاری و دوهزار سوار و
علم و نقاره فرق عزت برافراخت و آن رکن السلطنة هزار مهر و پنج دانه مروارید گران بها و چهار قطعه لعل و یک زنجیر فیل پیشکش
گذرانید شیخ عبدالرحمن باتفاق راجه بکرماجیت باستیصال طایفه نوندیله دستوری یافت و شال خاصه بشار الیه عنایت نموده به تصوب
رخصت فرمودند میر ابوالمظفر پسر اشرف خان بمنصب هزاری و پانصد سوار و خطاب اشرف خان شرف اختصاص یافته بفوجداری
سرکار اوده تعین شد چون شاهزاده والاشکوه شیخ بایزید را بجرست اله باس مقرر داشته بودند حکم شد که بخدمت مرجوع
قیام نماید و میر عبدالوهاب که بحکم شاهزاده محبوس است روانه درگاه والا سازد و منصب شیخ بایزید هزاری ذات و پانصد
سوار مقرر شد و پاینده خان بمنصب سه هزاری پانصدی ذات و یکهزار سوار سرفراز گشت مخصوص خان بمنصب
سه هزاری ذات و یکهزار و پانصد سوار نوازش یافت به میرزا شمس الدین ولد خان اعظم منصب دوهزار پانصدی
ذات و دوهزار سوار عنایت شد امین الدین که بحبت آوردن شاهزاده دانیال دستوری یافت و چون آصف خان
بصاحب صوبگی بهار فرق عزت برافراخت و سقیم دیوان بیوتات را ابوالامنصب دیوانی و خطاب وزیرخانی بلند مرتبه
ساختند و خدمت دیوانی بیوتات از تغیر او بمعزالملک مرحمت شد کلیان داس پسر راجه تودرمل بمنصب هزاری ذات و پانصد
سوار سرفرازی یافت و حراست قلعه کالنجر بعهده او مقرر شد افتخار بیگ بمنصب هزاری و میرزا والی پانصدی و شیخ کبیر
پانصدی تسلیم کردند و صادق خان بمنصب هزار و پانصدی نوازش یافت کالپی را بخواجه عبدالله عنایت نموده بدان صوب
رخصت فرمودند و سرکار بهرایچ به میر شریف آملی عنایت شد قاضی عزت الله بمنصب هفتصدی سربلند گردید میر شریف
کولابی بمنصب هزاری فرق عزت برافراخت حسن بیگ خاکی به دیوانی صوبه جونپور دستوری یافت

عابدی و عواطف [illegible] می انست [illegible] سعادت [illegible] جهت [illegible] الهیه [illegible] شریف [illegible]
زاده هرگاه از منصب بمقصد [illegible] بتاریخ [illegible] فرمان [illegible] فرزند [illegible] اقبال سلطان [illegible]
بر [illegible] سعادت [illegible] بحث دولت ملازمت [illegible] خاطر [illegible] ملک [illegible]
کلاه [illegible] ولایت [illegible] عادت [illegible]
[illegible] خاطر [illegible]
[illegible] ساخته [illegible]
[illegible] انجام [illegible] طلب [illegible] اقبال انجام [illegible]
[illegible] تسلیم می [illegible] جمعیت این کشاکش [illegible] طلب شده
و چون [illegible] تقدیم [illegible] استقلال با اخلاص [illegible] درگاه [illegible]
[illegible] شاهزاده سلطان خرم [illegible] عرضه [illegible]
خان خانان [illegible] نوشته بود که فرمان جهان مطاع [illegible]
حکم شده بود که فرزند اقبالمند شاهزاده سلطان سلیم آمده ملازمت کرد [illegible] باعث [illegible]
[illegible] در ملازمت می باشند و شراب نخورده اند و آزار [illegible] کشیده اند [illegible]
سلامت توجه [illegible] ظاهر و باطن عالم [illegible] هزاران [illegible] و خوبی با استقبال می آید
و [illegible] فتح [illegible] جهان [illegible] و زیارت مزار [illegible] الانوار حضرت صاحبقرانی [illegible]
[illegible] الحمدلله که هیچ [illegible] آنچه این غلام زاده فهمیده و
از مردم خداپرست خداشناس شنوده که جمیع کارها اول در عالم ساخته می شود و بعد از آن در عالم ملکوت ناظر
پرتو می افکند درین صورت بهر طرف که عزیمت فرمایند فتح و ظفر همعنان خواهد بود [illegible]
ملک کشمیر است و تفصیل این اجمال آنکه جمعی از طایفه چک که خود را وارث ملک می گیرند هنگام زمستان [illegible]
[illegible] بجای [illegible] و غیره [illegible] بعد از تخفیف [illegible] برف [illegible] کوه [illegible]
[illegible] می ساختند از آنجمله [illegible] چک و حسین چک در پناه راجه کشتوار [illegible] بسر می بردند [illegible]
[illegible] و لشکر خواهان صلاح وقت [illegible] و انست که نخست زمیندار کشتوار را که حامی و حارس ارباب فساد
[illegible] سزا داده آنگاه باستیصال اهل ستیزان باید پرداخت بنابرین اندیشه صایب و رای ثاقب [illegible] بیگ و
شاه بیگ [illegible] را بحراست شهر گذاشته خود با جلیل بیگ [illegible] و دیگر [illegible] متوجه تنبیه و تادیب راجه کشتوار شده
و چون بعقبه کوه کشتوار پیوست پسر خود را با فوجی از مردم گزیده بطریق منقلا [illegible] علیقلی از عقبه [illegible] بود که داخل
ملک کشتوار است [illegible] زمیندار کشتوار عاقبت اندیشی نموده چندی از مردم [illegible] علیقلی فرستاده [illegible]
و ملازمت پیش آمده و بخوشی خاطر خود را جمع ساخته خود با همه برادران و خویشان آمده علیقلی را دیدند و چند دست
جانور شکاری و دست آویز [illegible] ساخت و عهد و سوگند میان آورده قرار داده که بعد ازین مفسدان را در ملک خود راه
ندهد و هرگاه افواج به تنبیه و تادیب تعیین شود او نیز با جمعیت خود آمده کمک لشکر فیروزی [illegible] نماید و باین قرار داده دو نفر از برادران خود را

باو از راهی کرده داشتند و محمد قلی فرستاده و به وثوق امر جانب گشته از اطمینان یافت [illegible] سرکشان آن گروه را [illegible]
پیش نهاد همت ساخته بدان سو شتافت تا آنکه نیر اعظم در برج میزان [illegible] انوار می افروخت [illegible]
[illegible] بود محمد قلی با [illegible] همت [illegible] جمیل بیگ را با جمعی [illegible] گذاشت [illegible]
[illegible] باشند [illegible] با جوانان کار طلب [illegible] پیاده [illegible] گروه [illegible] آمده [illegible] بیگ
حسین بیگ [illegible] جوانان [illegible] سنگ و تیر [illegible] کرده [illegible]
جان نثار بیگ [illegible] سنگ [illegible] با تعلیم رسانیدند و آن
گروه باطل ستیز [illegible] جان [illegible] زمین [illegible] مردم
و [illegible] بیگ و حسین بیگ [illegible] محمد قلی بیگ شبخون آورده تا هنگام طلوع صبح از جانبین مجادله و مقاتله می شد و چون نیر اعظم
جهان را به فروغ خویش نورانی ساخت آن گروه برگشته روزگار شرمنده و خجالت زده برگشتند و محمد قلی بر
[illegible] خطر نموده حصاری در غایت استحکام مرتب گردانید و کس نزد آن حق ناشناسان فرستاده پیغام
گذارد که تا بندگی و دولتخواهی اختیار نکنید آمد و [illegible] و علف [illegible] نخواهد شد [illegible] نیست و دست از شما [illegible]
[illegible] از آن مردم که با اضطراب همراهی آنها اختیار نموده بودند ازین نوید جان تازه یافتند و محمد قلی بیگ
[illegible] بیگ و حسین چک و قاسم [illegible] قرار بجنگ زده پای [illegible] محمد قلی بیگ با فوجی از جوانان
کار طلب تیر دستی نموده خود را به سنگ مخالفان رسانیدند و غنیم با اعتضاد [illegible] دشوار [illegible] و دولتخواهان
گرفته جنگ سخت کردند و باقبال بی زوال زیان زده او بازگشتند [illegible] آنها را شکسته و سوخته [illegible]
[illegible] تنها [illegible] مراجعت نمودند و روز دیگر [illegible] بیگ برادر زاده محمد قلی با فوجی از مردم تازه زد و بر مخالفان
رفته کار بر آنها تنگ ساخت و [illegible] مردمی عاجز شده آمد [illegible] بیگ [illegible] اختیار بندگی و دولتخواهی نموده پسر [illegible]
خود را با [illegible] و برادر زاده خود و چند دست جانور شکاری به رسم پیشکش نزد محمد قلی فرستاده و قرارداد که بعد ازین حرام
خواران [illegible] متعلقه خویش راه ندهد و هر ساله [illegible] و غیره به رسم پیشکش می فرستاده باشد و به همین دستور
دیگر [illegible] ایشان بندگی و دولتخواهی اختیار نموده [illegible] گذاری گردن نهادند و پسران خود را بطریق یرغمال سپردند
و محمد قلی بیگ خاطر از ان حدود [illegible] عنان معاودت [illegible] معطوف داشت و درین تاریخ میر جمال الدین انجو [illegible]
[illegible] سعادت ملازمت دریافت و میر معصوم بکری که به رسم رسالت نزد دارای ایران رفته بود جبین سعادت به سجده
[illegible] فلک [illegible] نورانی ساخت و مکتوب شاه گذرانید و کتابتی که عمه شاه به حضرت مریم مکانی فرستاده بود [illegible]
رسانید و [illegible] پرگنه چوند بجهت سامان قلعه رهتاس به راجه مانسنگه عنایت شد وقایع سال پنجاهم از مبدأ جلوس
اقدس روز [illegible] بیست و نهم شوال هزار و سیزده هجری آفتاب جهان افروز بشرف خانه حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود و
افسرده دلان خاک طراوت و نضارت افزوده کهن سالان چمن لباس برنائی در پوشیده سودای جوانی از سر گرفتند و سال پنجاهم
از مبدأ جلوس خاقان گیتی ستان بسعادت آغاز شد و به دستور هر سال دولتخانه را آئین بسته تا روز شرف هر روز یکی از بندها جشن عالی
آراسته بلوازم نیاز و پیشکش پرداخت [illegible] خان را بمنصب دو هزاری ذات و پانصد سوار بلند پایگی بخشیده موازی پنج لکه
دام در وجه انعام او مرحمت شد رحمت خان فوجدار بمنصب هزار و پانصدی ذات و سیصد سوار و پرتاب سنگه بهزاری

منصب هزاری ذات پانصد سوار سرفراز گشت ... قلیچ خان سعادت آستان بوسی دریافت ...
... سلطنت منتشر شده ... استیصال ... ظاهر ساخته ...
منصب چهار هزاری ... منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز شد ...
... حکیم ... آمده بود ... در رشاد ... حکم شد که
... سلطان خسرو ... الاسف ... هزاری ... احسان
... شاهزاده ... انتقاص ... منصب ... هزاری ذات
... هزار سوار ... حکم شد ...
عظام و بخشیان کرام و متصدیان ... شاهزاده ولیعهد ... خلافت
... اعتبار ... محمد سعید خان پسر ... ابو القاسم خان نمکین ... سعادت
... میرزا ... آستان ... سعادت ...
ساخته مشمول عواطف ... بتاریخ ... میرزا غازی ... مرجع ...
او رنگ ... مرحمت شده ... **استان شغار شدن خاقان ممالک ستان جلال الدین**
محمد اکبر بادشاه غازی انار الله برهانه بیان این داستان صاعقه افروز ذکر این سانحه جانسوز خرد و
بینش گزین در زبان سخن آفرین برنتابد ... عرصه خیال تنگ و اندیشه را پای جولان لنگ و دل سوخته و جگر گداخته را چه یارا
این کار زبان نوحه پرداز ... چه سامان این گفتار آن را که روزگار ... دولت ... تیره روز ... سخت ...
... سخن ... عبارت ... از زبان ... مرثیه خوانی ... شاه ... تاریخ ...
... دشمن ... بیان وقایع ... سوانح ... تاریخ ... قطره چند خون سوخته از دیده ...
... دل ... جانشین ... دولت ... تاریخ ...
ماه آبان ... مزاج مقدس ... از مرکز اعتدال انحراف پذیرفت حکیم علی ... آنحضرت ... علاج شد ...
... طبیعت ... خود گذاشت که شاید بوقت خویش دفع مرض تواند نمود چون بیماری ... شد ...
... معالجات بکار برد سود مند نیفتاد و با سهال منجر شد ... آن
... با وجود کمال ضعف ... منتظران پایه سریر خلافت ... جلوه جمال جهان آرای ...
خاطر ... ضعف قوی و مرض مستولی گشت ... از علاج باز داشت و از بیم آنکه ...
خلافت ... مصیبت ... اختیار از دست داده ... آنحضرت ... گذشته ...
... جمادی الآخر هزار و چهارده هجری مطابق چهارم آبان ماه الهی ... عمر گرامی شصت و چهار سال قمری رسیده بود که در شهر آگره
آن ... علوی ... مسند خلافت ... بذات ... روز تجهیز و تکفین نموده وجود ... آن
... باغ سکندره ... ولادت گرامی ... نهصد و چهل و نه هجری ... جلوس ... نهصد و ...
... هزار و چهارده ... این ... ولادت ... پنجم رجب است ... اکبر ۹۶۳ ... ۹۴۹
فوت اکبر ... و این تاریخ از آصف خان است ... فوت ... تاریخ فوت اکبر شاه ... جلد دوم تمام شد



بسم الله الرحمن الرحیم

جلد سوم اقبالنامهٔ جهانگیری از ابتدای سلطنت شهنشاه عدالت دستگاه نور الدین محمد جهانگیر بادشاه تا شتافتن
نمودن ایشان شایسته سریر سلطنت و فرمان روائی و زیبندهٔ افسر خلافت و کشورکشائی مسند اقبال تواند بود که بهار
مراد ایشان از جویبار رحمت ایزدی سرسبز و شاداب باشد و نخل دولتش در گلشن عدالت ثمر برکت بخشد و از مشرق فروغ
انوار مکارم ازلی جهان را روشن و منور دارد و لمعات تیغ همتش زنگ زدای ظلمت کفر گردد و رشحات سحاب مکرمتش افسردگیهای
جهان بی آب و رنگ را طراوت و نضارت بخشد چمنستان دین و دولت به آبیاری مرحمتش تشنه لبان بادیهٔ ناکامی را
سیراب امید سازد و از فیض معدلتش چار چمن ملک رشک بهشت شود و به استیاری سیاست تا بن نخسته و ثغور
ایمان و دین برکنده آید نظام کارخانه ایجاد و انتظام سلسله کون و فساد بجهت کافی و رای صافی او منوط و مربوط گردد
چون استعداد و استحقاق این گوهر بیست در ذات اقدس حضرت شاهنشاهی ظل الهی ودیعت نهاده و بمشیت قدیم رسیده بود
روز پنجشنبه بتاریخ یازدهم شهر جمادی الثانی سال هزار و چهارده هجری بساعت مسعود و زمان محمود که مختار انجم شناسان
هند بود در دار الخلافه اکبرآباد حرسها الله تعالی عن المکاره والآفات تخت سلطنت داد و اورنگ خلافت بجلوس
جهان افروز از ارتفاع آسمانی و فروغ جاودانی یافت خطبه جهانگیری و گیتی ستانی بنام نامی و القاب سامی
بلند آوازه گشت سکه دولت و اقبال باسم همایون چهره مراد افروخت و چون خطیب بالقاب مستطاب حضرت
شاهنشاهی زبان را دربار گردانید خزانه دامن دامن گوهر نثار شد مستمندان کام دل برگرفتند آرزومندان
جیب نیاز را گوهر آمود ساختند زرهای سکوک بتازه روی چهره مراد افروخت خطاب خجسته القاب ابوالمظفر نور الدین
محمد جهانگیر بادشاه غازی بر منابر و دولت ثبت شد ارکان دولت و اعیان سلطنت که بسعادت حضور شرف اختصاص
داشتند و حضار سپاه که در صوبجات بستند لطف خدمت و جان فشانی بتقدیم رسانیده بودند در خور رتبه
خویش بازدیاد مراتب و مناصب فرق عزت برافراختند جبین اخلاص بسجده شکر این موهبت نورانی ساختند
زبان نیاز بنوای تهنیت بلند آوازه گردید شریف پسر خواجه عبدالصمد شیرین قلم که سابق حضرت عرش آشیانی
او را از برهانپور بجهت نصایح و رهنمونی شاهزاده مقصود بخدمت حضرت شاهنشاهی فرستاده بودند او بخلاف
آن باعث بر انحراف ایشان گشته و وسیله آن حضرت بخدمت پدر بزرگوار خود رسیده آمدند

[illegible] کرمان [illegible] در عنفوان شباب [illegible] آستان [illegible]

بخطاب امیر الامرائی و منصب جلیل القدر وکالت سرفرازی یافت و بمهر اشرف [illegible] بدست

مبارک خود [illegible] عزت او ساختند و میرزا جان بیگ را که در زمان شاهزادگی دیوان بود بخطاب وزیر الملک اختصاص

بخشیدند و میرزا غیاث بیگ را در خدمت دیوانی شریک ساختند و میرزا غیاث بیگ بخطاب اعتماد الدوله سرفرازی یافت و شیخ

فرید بخاری [illegible] منصب [illegible] بخطاب [illegible] میر بخشی سرفرازی [illegible] شیخ [illegible] از سادات

موسویه [illegible] حضرت عرش آشیانی [illegible] آن حضرت [illegible]

بمنصب میربخشی [illegible] عزت برافراخت [illegible] چند سال [illegible]

[illegible] بخطاب [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] خلق [illegible] آغاز سلطنت [illegible]

دولت [illegible] استحکام [illegible] بخطاب [illegible] راجه مان سنگه [illegible]

سلطنت [illegible] صوبه بنگاله رخصت فرمودند خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش

را [illegible] انواع [illegible] ملازمت اشرف [illegible] بیگ [illegible] بخطاب

[illegible] سرفرازی یافت و شیخ قطب الدین دختر زاده شیخ سلیم چشتی که کوکلتاش آن حضرت بود بخطاب قطب الدین خان

[illegible] شیخ حسن [illegible] بخطاب مقرب خانی فرق عزت برافراخت میرزا جعفر مخاطب بآصف خان از صوبه بهار آمده دولت

آستانبوس دریافت وی پسر میرزا بدیع الزمان بن آقا ملای مشهور است در عنفوان شباب از عراق بهندوستان آمده

بوسیله عم خویش میرزا غیاث الدین علی آصف خان بسعادت زمین بوس حضرت عرش آشیانی سرفرازی یافت و منصب [illegible]

عنایت فرموده بتعیینات بنگاله [illegible] و در شورش بنگاله که بسعی معصوم کابلی و قاقشالان باغی شده مظفر خان را بقتل رسانیدند

جعفر بیگ و خواجه شمس الدین بقید مخالفان افتادند و آنها هر چند خواستند که اینها را با خود متفق سازند [illegible]

[illegible] اخلاص ساخته بدرگاه عرش اشتباه آمدند حضرت عرش آشیانی را ازین ادا خوش آمده در مقام تربیت در آمدند و در

اندک مدت بخطاب آصف خانی و منصب میربخشی [illegible] تا بوزارت [illegible] دیوان کل سرافرازی یافت [illegible]

قابلیات آراسته بود و شعر را خوب میگفت و نثر را [illegible] مینوشت این چند بیت از واردات اوست. قطعه

[illegible] دل ما [illegible] داشت ✤ آفریده [illegible] دل ما صحرا را ✤ [illegible] دل خود [illegible] تسلی [illegible]

ابیات جعفر [illegible] ✤ [illegible] ✤ [illegible]

[illegible] ✤ [illegible] ✤ [illegible] ✤ [illegible]

[illegible] ✤ [illegible] ✤ [illegible] ✤ [illegible]

[illegible] ✤ [illegible] آب حیوان ✤ [illegible] ✤ [illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر فرستادن شاهزاده پرویز باستیصال رانای مشهور [illegible] دولت [illegible]

[illegible] عرش آشیانی [illegible] آن حضرت را باستیصال رانای مخذول [illegible]

[illegible]

جهان را بیرون آورده استی یافت و فتنه عظیم ازین عقده و دشوار از این حسن صاحب ... مقام ... شاهزاده ... در ... ایران ... شکست
یان ... صوبه ... رخصت فرموده ... حضرت جهان ... شاهزاده سربلندی یافت و محمد قلیچ خان بحکومت صوبه گجرات ... عزت
... راجه ... دلاور خان ... حکومت ... از ساخته جهان صوبه رخصت فرموده ... خان ... بحکومت ... و ولایت
... ذکر سوانح سال اول از جلوس ابد قرین ... شهر ذی قعده ...
... وجهار ... اعظم ... اشرف محل سعادت تحویل ... سال ... جلوس همایون مبارک ...
... دلان ... بیرون ... ابیات ... درخت ... غنچه ... جهان
... حضرت
... بی‌شمار ... ترتیب یافت ... روز ... شرف ...
... دولت ... سوانح ... سال ... جهانگیر ...
شاهزاده خسرو ... سعادت خدمت ... اجمال ... عیش ... سلطنت ... روز ...
... آمده گریبان ... آشفته ... این ماخولیا ... خاطر ... رسیده ... بود
... حضرت ... شفقت و التفات ... دلجوئی ... و بیشتر ... تا ...
... هشتم ذی حجه ... الف ... سه ساعت ... بامداد ... کهم ... داد ... دارالخلافه ... راه ...
گرفت ... امیرالامرا خبر یافته بخدمت حضرت شتافته این خبر ... معروض ... تخت ... جهان آرا ... اقتضا
فرمود که بادشاهزاده جوان بخت شاهزاده خرم را ... آن سرگشته بادیه ضلالت رخصت فرمایند امیرالامرا التماس نمود که صلاح
دولت در نیست که بنده باین خدمت ... باید حکم شد که چنین باشد ... شاهزاده ...
را بجای خود ... دولت ... الدوله ... خدمت ایشان ... اقبال ... شیخ فرید ...
... شیخ فرید بخشی ... امرا و منصب‌داران ... خاص ...
رخصت فرمودند باعتبار ساعت مقید نشده آخر های شب ... رایات فتح ... شهر ... حسن ...
میرزا شاهرخ را که رفیق طریق بود و در ظلمت ... راه گم کرده ... گرفته آوردند و شگون مبارک گرفته ...
... اهتمام خان کوتوال ... قراولی ... مقرر گشت ... حسن بیگ بدخشی که بحکم ...
از کابل بدرگاه والا می‌آمد ... آوارگان راه ... بادیه ضلالت ... محاربات ...
... اختیار خود ... حسن بیگ از جانب حضرت شاهنشاهی ... طلب ...
... بدخشیان ... فتنه و شورش ... بدخشی ... خان ... نموده
طریق ... کفران نعمت پیش ... راه ... سوداگر ... اموال او را غارت کرده ...
... دل ... اندیشه ... سوداگری ... پادشاهی ...
... گشته ... دلاور خان که بحکومت لاهور ...
... رخصت شده ... لاهور ...
... عبدالرحیم ... دلاور خان ... حضرت ... خسرو ... زندان ...
... دلاور خان ... لاهور ... خسرو ...
... لاهور ... شیخ فرید ... مهابت خان ... اخراجات ...

سے بان شدند و عرض نمود که شیخ فرید به ده روز رسیده خسرو را پیش انداخته بسیر دود قصبه که قریب او و بهنگ است ولایت گو داد خود چرا لاهور
و یار سیم را جاه ساز کرد آنکه مهابت خان را فرید شیخ نورشاه زاده از این مسئول است شیخ ابوالفضل و اهل حاله و در عرض عاس
قرار داد و فرمود که شیخ گرفتار شده و ولایت با چاپار در سنبوه با اهالی سیر حسین و نور الدین و قلی و وکلا اسبکی کار سیم خد بعد از
به و مدد با ایرا آورده و سید الله خمیس جهت گماشته شد سقاران این حال خسرو با سوار پیوست و چون در ده و منشد از سر کرده و مسعود
با اسب سواران محاصره و فراهم آورد و لشکر در ترتیب اسباب عظالت و با سر دو دست دار ذره دون و میروان ناهره قتال و جدال
اشتغال نمودند و در بین حیدر خسرو قریب به دوازده هزار سوار فراهم آورده و چون آگاهی یافت که شیخ فرید با عساکر منصور
به سوی آب سلطان پور رسیده و در کنف اقبال خاقان گیتی ستان لشکر سقاران قوت پیشت دارد و در بین زمان
شیخ فلک سعادت بود که سید مسند از محاصره بر داشته به مقابل عساکر اقبال شتافت سیر جمال الدین حسین انجو که بجهت نصیحت خسرو
از درگاه آمده بود و در کاشمر شهر رها است نمود سیر عبد صالح از جمله مضمون سعادت و نیکی نشده از نیابت عرض سپاهی افتاد کرده و
شیخ سیران شب انگشت سر در گرد راه شب حضرت الطاف ارزانی داشته شیخ بگاه کرد حقیقت تمام او با ما او بود و خود سران
بی شناعت شد از و در شب با وجاع عظیم شدند جمعی از اوباش و اتباع طلب که برگرد او فراهم آمده بود و هر جا میکنم خیمه با خود
بر داشتند بسوای اطراف و نواحی در آمده از اطفال و عورات زن و دختر رعایا اسیر گرفتند و طعام و مرد و دارائی واید گرفتند
و مسیح بهان حال سوار شده خود را به حلقه ارباب مال و زوال رسانیدند آخر روز شیخ فرید در کنار آب بیاه خسرو آمدن
خسرو را شنید و کشتی و پل مفقود شده و بارگی لو کل آب را آمد و تمام فوج او بمیامن اقبال سر ازل حضرت شاهنشاهی پایان گرفته
نمود و بود آن طرف آب سیر جمال الدین حسین از پیش آمده جمعیت خسرو را لبالغ جهات گران ظاهر ساخت و اظهار این مقدمه که موجب
تردد خاطر همراهان بود از میر ناپسندیده نمود و شیخ جواب ملایم میر گفته رخصت داد و خود با جمعی که همراه داشت جلد پوشیده
مستعد کارزار گشت سقاران اینجانب فوج مخالف نمودار شد و بین الفریقین نایره قتال و جدال اشتعال پذیرفت سادات بارهه
که هراول لشکر منصور بودند داد جرات و جلادت داده بسیاری از مخالفان را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند و دو رخمهای
کاری برداشتند از جمله سید جلال عم و قریب شصت نفر از سادات بر جهان ساختند حالت سرخ روی بین دولت شدند
در بین وقت سید کمال بخاری که التمش بود با برادران خود بلکه یک فوج هراول شتافته داد حقوق تربیت نمود و بها دران فوج
برانغار نیز پس شهامت برانگیخته بمیامن اقبال روز افزون مخالفان را از پیش برداشتند و اکثری از انها دست بکار
نبرده راه فرار پیش گرفتند و قریب چهار صد سوار از ایماق بدخشان علف تیغ انتقام شده در زیر سم باد پایان عساکر اقبال
پایمال ادبار گردیدند خسرو با حسن بیگ فرار نموده آواره بادیه ناکامی و زحمت نامی گشت انتظام تحشش جماعت بحلاوت شیخ فرید
رایت شیخ و ظفر رفیع برافراشته کوس شادی در عرصه مبارزت بلند آوازه ساخت صمد و تیغ فراهم خسرو که همه جا و همه وقت با خود
نیز داشت ما شکبال سواری و بتصرف بهادران لشکر منصور افتاد و شیخ آنرا بخدمت حضرت خلافت پناهی ارسال داشت آخر
همان روز نقارت شیخ وفیروزی بسامع جلال رسید و حضرت شاهنشاهی بر جناح استعجال توسن اقبال برانگیخته متوجه
عرصه کارزار شدند و چون شخص شد که خسرو که کدام سمت روی آورده راجه باسو که از زمینداران معتبر کوهستان
شمالیست بدان سمت فرستادند که هر جا ازان سر گشته بادیه ضلالت آگاهی یابد گرم و گیر اشتافته او را بدست آرد شیخ
یک سید از راه پیشی از تا در درگاه قرار آمده بود و سه ساعت از شب گذشته بود که بموکب منصور بعسکر دولت پیوست شیخ از

خسرو خود رسانده [illegible] اقبال سوار آن حضرت [illegible] آمده [illegible] ملاطفت گرفته همت درست [illegible] که خسرو را در
[illegible] شیخ [illegible] روز دیگر [illegible] لاهور گردید چون خبر خسرو [illegible]
[illegible] برگشت از همراهان خود [illegible] خواست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حسن بیگ [illegible]
[illegible] کابل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بابر پادشاه و جنت آشیانی همایون پادشاه [illegible] کابل [illegible]
هندوستان [illegible] کابل [illegible]
[illegible]
[illegible] خسرو با حسن بیگ [illegible]
[illegible] ممالک فرامین رفته بود [illegible] جاگیرداران [illegible] خبردار بوده
[illegible] احتیاط [illegible]
[illegible] کشتی [illegible] چون شب بود [illegible]
کشتی [illegible] ملاحان کشتی [illegible]
[illegible] ملاحان اضطراب [illegible] کشتی را در میان دریا [illegible]
گذشته این خبر به مردم سودهره رسید و مردم سودهره میر ابوالقاسم تمکین را که در پرگنه گجرات بود خبردار ساختند
و او با دیگر منصبداران خواجه خضری که در آن نواحی بودند بکنار دریا رسیده [illegible] ایشان را در گجرات
بمنزل خود برد چون با خسرو و حسن بیگ [illegible] روز دوشنبه سلخ شهر محرم [illegible]
[illegible] خبر گرفتاری او در باغ میرزا کامران بمسامع اقبال رسید حکم شد که امیر الامرا بر جناح استعجال شتافته خسرو [illegible]
و حسن بیگ تیره روزگار و عبدالرحیم [illegible] در بارگاه والا حاضر سازد روز پنجشنبه سوم صفر خسرو را دست بسته در زنجیر [illegible]
از طرف چپ پیشگاه قهرمان جلال در آوردند حسن بیگ را بر دست راست و عبدالرحیم را بر دست چپ او ایستاده کردند خسرو [illegible]
[illegible] ایستاده می لرزید [illegible] حسن بیگ [illegible] گفتن آغاز کرد چون [illegible] پیشگاه
خاطر فیاض [illegible] حکم فرمودند که خسرو را مسلسل محبوس دارند حسن بیگ را در پوست گاو و عبدالرحیم
را در پوست خر کشیده [illegible] بر دراز گوش [illegible] نشانیده [illegible] بشهر گردانند چون پوست گاو زودتر از پوست خر خشک شد حسن بیگ [illegible]
از چهار پهر [illegible] زنده نماند [illegible] عبدالرحیم را که در پوست خر [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible]

نهضت فرمایند گرچه شاهزاده بجهت بیماری که از بهادران امرهست شتافت به کشمیر رفت باتمکین شده و چون شورش خسرو شیان اتفاق
بحکم حضرت شده بود و دست از جهت رسیدن آن هم گذاشته خود به تسنت خان متوجه دار الخلافة آگره گردید و در وقت که سلطان
اقبال بمزار الطاف شاه را پیش کش نمودند گرفتن آن عزیمت شده و متوجه درگاه والا شده در روز چهارشنبه ششم صفر سال
داخل شهر لاهور شدند و خسرو را از قبل نقاب بادب حضار داده چون دو ماه آن خود در آن حضور دیده و نهضت
نوشتن عبرت بگیرد درین هنگام بصاحب جلال حسین خان حاکم هرات خبر شکار رسیدن حضرت عرش آشیانی
شورش خسرو شنیده حاکم فراه و ملک سیستان را همراه گرفته با لشکر خراسان بر سر قندهار آمده قلعه را محاصره نموده و شاه بیگ خان
باستظهار اقبال روز افزون باستحکام برج و باره و انتظام مصالح قلعه داری پرداخته مردانه پای همت افشرده بالای ارک
جای بجهت نشستن خود قرار داده که غنیم از بیرون مجلس او را تماشا نماید و پیوسته بعیش و عشرت مشغول بوده همه روزه افواج را
داده بمقابله غنیم بیرون میفرستاد و آثار غلبه و تسلط ظاهر میساخت چون این خبر در لاهور بصاحب جلال رسید فوج گلانی
بسرداری میرزا غازی و دیگر امرای ترخان ترتیب فرموده و قرا خان ترکمان و تخته بیگ کابلی که بخطاب سردار خانی
اختصاص داشت با دیگر امرا و منصبداران کومک تعیین نمودند پیش از آنکه افواج ظفر قرین بقندهار رسد لشکر قزلباش
ترک محاصره نموده بمحال متعلقه خویش باز گشتند بنابر آنکه والای ممالک ایران شاه عباس از عقب میرزایان سرحد با سر خیل
محاصره بودن قلعه مذکور شنیده رقعه بنام حسین خان بیگلربیگی خراسان و ملک سیستان وغیره مصحوب حسین بیگ نامی
ارسال داشته که دست ازین اراده باز داشته هر کدام بجا و مقام خود شتابند لشکر را از گرد قلعه برخیزانده خود بخدمت بندگان
حضرت رفته مراسله که در عذر این جرات و گستاخی نوشته شده بگذرانند درین تاریخ حسین بیگ مذکور بدرگاه والا آمده دولت
زمین بوس دریافت و بحکم اشرف سردار خان بحکومت قندهار از فرق عزت برافراخت و شاه بیگ خان روانه درگاه والا
شده و بعد از چندگاه سردار خان را عزل فرموده قندهار را بمیرزا غازی لطف نمودند و درین تاریخ شاهزاده پرویز
از شهر آگره باکوکلیان آمده سعادت زمین بوس دریافت و میرزا علی اکبر شاهی بحکومت کشمیر سرفراز گردید و مقرب خان
که بجهت آوردن حشم و فرزندان شاهزاده دانیال رفته بود پسران شاهزاده را از دکن آورده ملازمت فرمود از شاهزاده
مرحوم سه پسر و چهار دختر مانده بود پسر کلان طهمورث دوم بایسنغر سوم هوشنگ درین تاریخ بیرام پسر دولت خان لودی
که نوکر عمده خانخانان عبدالرحیم بود و در آخر شاهزاده دانیال نوکر خود ساخته عنایت بسیار به پیشش ظاهر میکرد و در محاورات
بخطاب فرزندی اختصاص بخشیده و بعد الفت بیگران مخصوص داشتند بعد از فوت شاهزاده مرحوم حسب الحکم بدرگاه
آمده دولت زمین بوس دریافت منصب سه هزاری و خطاب صلابتخانی عنایت نمودند و هم درین سال مرتضی خان
بصاحب صوبگی گجرات سرفرازی یافت و قطب الدین خان کوکلتاش بصاحب صوبگی ولایت بنگاله از تغییر راجه مانسنگه
سربلند مرتبه گردید خلعت با کمر مرصع و اسپ با تجاق بازین مرصع عنایت فرمودند و منصب او پنجهزاری ذات و سوار مقرر شد
دو لک روپیه بطریق مدد خرج بمشار الیه و سه لک روپیه بکوکلیان او مرحمت نمودند و هم درین تاریخ صبیه شاهزاده شاه مراد برادر
خورد شاهزاده پرویز را نسبت فرموده یک لک و سی هزار روپیه از نقد و جنس برسم ساچق فرستادند و بجهت سامان طوی
یک لک روپیه از نقد و جنس بشاهزاده عنایت شد از غرائب سوانح ظاهر شدن کتابت خان اعظم میرزا عزیز کوکه است که
براجه علیخان نوشته بود از خبث طینت حضرت عرش آشیانی هیچ فروگذاشت نکرده را انچه که بر زبان قلمش آمده نسبت محال

و ملحوظ وسیع توفیقات روز افزون دولت را سپاس گزارده جهانیان را شادکام ساختند و نظر بر حسن خدمات و شجاعت ...
و شکوه نسبت داده از این پیچ امدست در خور نیست انیاعت چو سید آقا ملا ... این را گشته بعد از فتح قلعه امیرالامرا
رتبه جلیل عالی برآمده و نسبت خواجه ابوالحسن افتاده و خود چون درین ایام حفظ حضرت شاهنشاهی و آداب آن حضرت در
امور اهل خوانیده و نوشته اند و نسبت او داد که بجوانب او رحم فخیم از شرح آن پوشیده نیست ملاحظه تمام با غرور خود آن است
بدون مسند خلافت والا بعین رفعت کشوده باوجود آنکه بر آن بزبان آورد و در حقیقت استحقاق انواع الطاف است
دولت و شفقت زیر ایشان نسبت عنایت عرض استقلال القریا و اورسید و جهانگیر شاهنشاهی تعبیر فرموده و دربار جهانگیر
انداخته نظر بند ساخته و درین هنگام طلب شاهجهان شاهزاده سلطان پرویز بنگ نزد راجه و لیکن همراه عالم
ازین قاع جشن اوسط خاطر فیض با نخریت شاط شکار رغبت فرموده بجانب کر ماکن شده از شکارگاه صوبه
پنجاب هست متعلق موکب کیهان شکوه اتفاق افتاد مدت سه ماه شش روز نشاط شکار ز اعتنا عنان سعادت
بدار السلطنه لاهور معطوف فرمودند با نصد و هشتاد و یک جانداران نخچیر کوهی و بز کوهی و نیله گاو و دیگر ... بشکار
و نیز گوسپند که از جمله کلان تر بود وزن فرمودند دو من و بیست و چهار سیر آمد که بیست و یک من بوزن خراسان باشد
و نخچیر که سنگین بود سه من و سه آثار برآمد که سیزده من خراسان باشد و گور خر نه من شاخزد و آثار که هفتاد و شش من خراسان
باشد نیله گاو و چهار ده من که یک صد و دوازده من خراسان باشد در خلال این حال از عرایض واقعه نویسان صوبه بهار
بمسامع جلال رسید که جهانگیر قلیخان را با راجه سنگرام که از زمینداران عمده آن ملک است مبارزت اتفاق افتاد و جهانگیر
قلیخان ترددات نمایان کرده اعلام فتح و فیروزی برافراشت و سنگرام بزخم تفنگ آواره صحرای عدم گردید وقایع

سال دوم از جلوس اقبال قرین روز چهارشنبه بیست و دوم شهر ذی قعده هزار و پانزده هجری
نیر اعظم بخانه شرف خویش سعادت تحویل ارزانی فرمود و جشن نوروز جهان افروز آرایش یافت درین جشن عالی با جهان
جهان و جهانیان سلطان خرم را منصب بیست هزاری عنایت نموده علم و نقاره و طومان طوغ مرحمت شد هفتم شهر ذی حجه
ساحت مسعود و زمان محمود رایت عزیمت معمور به کابل ارتفاع یافت قلیچ خان بحکومت و حراست لاهور سرفراز گشت
در کوه بید دولت شکار قمرغه شد درین کوه اصلا سبزه و درخت نیست و بیدل ... ازین سبب کوه بید دولت گویند از وقایع
آنکه چون امیرالامرا بیماری صعب روی داد و در کار سبب ... انتساب نتوانست آمد درین تاریخ آصف خان لوای منصب
وکالت فرق عزت برافراخته خلعت خاصه و قلمدان مرصع لطف فرمودند و خواجه ابوالحسن بخدمت دیوانی سرفراز گشت
روز پنجشنبه هیژدهم صفر باغ شهرآرای کابل محل نزول رایات جلال گردید از پل مستان که در کنار شهر واقع است تا باغ
مذکور نثار کنان تشریف بردند و فقرا و محتاجان کام دل برگرفتند و روز پهلوی باغ شهرآرا باغی طرح انگند جهان آرا
موسوم فرمودند و مقرر شد که جوی آبی که از گذرگاه می‌آید در میان این باغ جاری سازند درین هنگام که موکب گیهان
شکوه در کابل نزول سعادت داشت از عرضه داشت منهیان صوبه بنگاله بمسامع جلال رسید که علی قلی بیگ استجلو که
بخطاب شیر افگن اختصاص داشت قطب الدین خان را کشت و او را نیز بنده‌های بادشاهی که همراه قطب الدین خان
بودند بقتل رسانیدند و تفصیل این اجمال آنکه علی قلی مذکور سفرچی شاه اسمعیل پسر شاه غفران پناه شاه طهماسپ صفوی
بود بعد از فوت شاه اسمعیل از راه قندهار به هندوستان آمده در ملتان بخانخانان که متوجه فتح تته بود پیوست و خانخانان

خانخانان و در سلک بندهای درگاه منتظم ساخت بود در آن یورش سلطنت مآب شاهنشاه گردیده چون خانخانان مظفر و منصور از آن
یورش معاودت نمود حسب الالتماس او بمنصب لایق سرافراز گردیده در همان ایام صبیهٔ میرزا غیاث بیگ را نامزد او کرده بود
چون موکب اقبال حضرت عرش آشیانی از دارالخلافه اکبرآباد متوجه فتح دکن گشت و شاهزاده ولی عهد باستیصال رانا
دستوری یافت علی قلی بیگ که از تعیناتیان شاهزاده گشت و حضرت التفات خود با شاهزاده حال او فرموده بخطاب شیر افگن
اختصاص بخشیدند و بعد از جلوس جهانگیری در صوبه بنگاله تیول مقرر فرموده بدان صوب فرستادند چون بعرض رسید که بیشتر
مفسدین ... طرز سلوک ... در وقت رخصت قطب الدین خان را اشارت رفته بود که اگر بر جاده صواب
و سداد ثابت قدم باشد بحال خود واگذارد و الا روانه درگاه والا سازد اگر در آمدن تعلل نماید بسزا رساند اتفاقا قطب الدین خان
از طرز سلوک او ناخوش گشته هر چند طلب نمود بهانه‌ها و دور از کار پیش آورده اندیشه فاسد بخاطر
راه داد قطب الدین خان حقیقت حال را بدرگاه والا عرضداشت نمود فرمان صادر شد که او را روانه درگاه سازد
و اگر از اطوار و خیالات باطل او ادراک نماید بنوعی که در هنگام رخصت حکم شده بود جزای کردارش بکنارش رساند
قطب الدین خان بمجرد ورود فرمان بی توقف و تامل جریده بر سبیل یلغار متوجه بردوان که تیول شیر افگن
بود گردید و آوازه آمدن قطب الدین خان ... بر رسم استقبال جریده با دو جلودار تاخته ... در وقت ملاقات
مردم هجوم آورده گرد او را فرو گرفتند او میگوید که این چه روش و طرز سلوک است خان مردم را منع کرده تنها با او همراه
... شیر افگن از چهره حال نقش غدر دیده احتیاط نموده پیش از آنکه دیگری دست بکار برد گرم ...
شمشیر کشیده بر شکم قطب الدین خان زخم کاری میزند چنانچه روده و احشای او بیرون می افتد و او هر دو دست
شکم را گرفته باواز بلند میگوید که حرامخوار را مگذارید که بدر رود ایبه خان کشمیری که از بندهای عمده بود و از شجاعت و جلادت
بهره تمام داشت اسپ را بر انگیخته زخم شمشیری بر فرق او میزند شیر افگن شمشیری بر ایبه خان زده کارش تمام ساخت
درین وقت ملازمان قطب الدین خان از اطراف هجوم آورده بزخم تیغ انتقام کارش بانجام رسانیدند جهانگیر قلی خان صاحب
صوبه بهار بجای قطب الدین خان بصاحب صوبگی بنگاله سرافراز گردید و اسلام خان صاحب صوبه بهار مقرر گشت
غرایب آنکه در جایی ... مسجد ... غریب خانه عنکبوتی بنظر آن حضرت درآمد که بکلانی خرچنگی بود و گلوی ماری ...
دو ذرع ... گرفته ... لحظه توقف فرموده تماشا میکردند تا مار جان داد چون مکرر بعرض رسید که در
ضحاک و بامیان که سرحد کابل است کوهی واقع شده در آن کوه ... ساخته اند و مدفن خواجه تابوت نام عزیزیست که
مدت هفتصد هشتصد سال از تاریخ فوت او گذشته ... و اعضایش از هم نریخته و مردم رفته او را می بینند و زیارت
میکنند و در حقیقت بر گردنش که هر گاه پنبه را از فراز زخم بر میگیرند خون ترشح مینماید و تا همان پنبه را بالای زخم
نگاه ندارند خون نمی ایستد چون این حرف غرابت تمام داشت بر راقم اقبالنامه حکم اشرف شد که بدانجا رفته بتحقیق
نظر احتیاط نماید و در تفحص و تجسس نهایت تاکید بکار برده حقیقت را آنچه بعرض همایون رساند و بجهة دیدن زخم جراحی
نیز همراه کردند کمترین پیشش منزل ... مسافت نموده بمقصد پیوست و شب در موضع بامیان که جمعی از سادات سبزوار
در آنجا توطن گزیده اند گذرانید روز دیگر بدیدن خواجه تابوت رفت و در دامن آن کوه ایوانی نمودار شد مقدار دو ذرع و نیم از زمین بلند تر یکی از فقرای آنجا ... دیگران
گرفته بالا کشید و خود نیز برآمدم در عقب ایوان خانه مربع چهار ذرع در چهار ذرع ... در میان خانه قبری کنده و در یک گوشه آن نهاده
آن در پیش شد تابوتی بنظر در آمد چون تخته از بالای تابوت برگرفت میتی را دید که بآیین اسلام رو بقبله خوابانیده اند دست چپ ... دراز کرده مقدار
نیم ذرع کرباسی هم بر بالای سر او ... اعضایش تمام درست و پوستی بر استخوان کشیده ... طرف راست ... پیچیده پوست آن رفته و نمایان

بود و از کنار فوجی که به یک جانب سرا مانده بود و مردان بالا و زیر دالان با پایان از میان آن بنایان لب بود و از حجره چند نفر غلط گفت
و انبها نسبت درست و با درست و شکر به کار رسید درمیان اگر چه کسی که گشت و نسخه درمیان آن درست شد معلوم شد
که سبب این صحبت اهم از رفات با شهادت معلوم شد که خبر شان که ایشان از شخص تحقیق پسر سید را از ... آمده اند جانب از
معلوم شد و احوال خواجه تا نوبت از وی پرسیدیم گفت که از پدر و جد خود شنیده ام که در جنگ چنگیز خان با سلطان
جلال الدین منکبرنی این مرد شهید شده والله اعلم عند الله و در بیوتات از سلاطین سلف نام او ... و آمده سعادت زمین
بوسی دریافت و بنده کار سیدی ستان ... قبول او ... شد و بدان خوب رخصت فرمودند ... این حال خبر رسید که
میرزا شاهرخ در مالوه ودیعت حیات سپرد از میرزا شش پسر ماند اول حسن و حسین که توامان قدم بعالم وجود نهادند و
بعد از آن میرزا سلطان که در خدمت حضرت شاهنشاهی تربیت یافته و پس از او میرزا بدیع الزمان دیگر میرزا شجاع
و میرزا مغل هر کدام در خور شایستگی خویش بمناصب مناسب اختصاص یافتند. روز جمعه هفتم جمادی الاول ...
از کابل کوچ کرده متوجه هندوستان شدند و مقرر شد که تا رسیدن شاه بیگ خان بکابل هاشم بیگ خان از پشاور بکابل
خبردار باشد و از سوانح بدانندیشی ... اراده خسرو و گرفتار شدن آنها ... عمل زشت خویش بقصاص رسید. تفصیل
این مجمل آنکه در ابتدا گرفتاری خسرو را بامیر الامرا و آصف خان حواله فرمودند و مقرر شد که یک روز مردم امیر الامرا و
یک روز ملازمان آصف خان پاس دارند در روز نوبت آصف خان نور الدین محمد پسر عم او با جمعی از نوکران ایشان متعین
می شدند و در جایی که خسرو می بود نور الدین تنها می رفت و با او در خلوت صحبت میداشت و قرار داده بود که هرگاه
فرصت یافته بترتیب اسباب شورش پرداخته او را از قید برآورد و چون موکب منصور بجانب کابل نهضت فرمود
و امیر الامرا بجهت بیماری در لاهور توقف گزید و آصف خان را بمنصب وکالت بلند پایگی بخشیدند خسرو را بحواله اعتبار خان
خواجه سرا نمودند نور الدین مذکور فتح الله پسر حکیم ابوالفتح را که درین ایام بندگان حضرت با وی بی لطف بودند با خود
درین مطلب متفق ساخت و محمد شریف پسر اعتماد الدوله نیز با اینها همداستان شده و ... اعتبار خان را که صاحب
اهتمام مردم او بود و در خلوت نزد خسرو راه داشت با خود همراز گردانیدند و مقرر نمودند که هر کس را درین عقیده ولی متفق
سازند بهندوی مذکور در خلوت بخسرو باز نماید و خسرو نشانی بجهت او فرستد و در طومار فدائیان نام ثبت شود و مدت
پنج شش ماه این هنگامه را گرم داشتند. و با آنکه قریب چهار صد کس درین مرتبه فدائیان انتظام یافته بود چند بار فرصت خواهان
ازین مقدمه آگاهی نداشتند و بد اندیشان واقعه طلب در کمین فتنه نشسته مقرر نمودند که در اثنای راه قصد آن حضرت
کرده خسرو را از قید برآورده اعلام فتنه و آشوب مرتفع سازند اتفاقاً یکی از اینها بتقریبی از رفقای خویش رنجیده
برهنمونی توفیق خواجه ویسی دیوان شاهزاده جهان و جهانیان سلطان خرم را ازین مقدمه آگاه ساخت و او در لحظه
بخدمت شاهزاده عالمیان شتافته عرض این ماجرا نمود و شاهزاده فی الفور سوار شده بخدمت پدر والا قدر رفته
حقیقت را معروض داشتند و مقارن این حال آصف خان نیز خبر یافته بمنزل صلابت خان میر ... آنچه شنیده بودند
مذکور ساخت و بالجمله چون شاهزاده بعرض شاهنشاهی رسانید آن حضرت از محل برآمده صلابت خان را طلبیدند و با تعجب
هر چه تمامتر آمده سعادت کورنش دریافت و بندگان حضرت آنچه از شاهزاده شنیده بودند بیان فرمودند صلابت خان
معروض داشت که لحظه پیش ازین آصف خان نیز بمنزل من آمده این حرف را ظاهر ساخت با آنکه حضرت شاهنشاهی

بسبب بیماری عزیمت زیارت خان جیب تکلیف استفسار ان عنوان گرفتها فرموده بودند که اورا با میرزا محمد زنگ بوده دیگر سیاح منزل ترکمان کرد
در بین مسرور دسته از خرق آمده بود که شاهزاده و بهادر رسیده بود و صلابتخان عرض کرد که اکثر از بیها خوند جان بخشی خاطر
نمود و حکم شد که حقیقت از طرز ورود بعرض اشرف رسید حکم اقدس شد که میرزا محمد اول داده بازه جمعی نمایند و او بعد از
آن بیان طلب حقیقت حال شده و مسیحا عرض داشت و بعد از مدت نور الدین ولد صلابتخان مرحوم محمد شریف تسبیر
رضا از الله و مهتدی خبر شد و بیمار خان و بعد از محرکان را برده از شهید شده صلابت خان عرض رسانید که اگر حضرت در مقام عفو
شوند بهترین داد ستمگیش بسیار شد اقبال بسبب مناسب دولت آنکه آن سرشته مهر وسیله اعتبار خان را خواند تا آنکه الله اراده
نماید و ما را مستحسن بیگانگان دیده و دیگر روز آن حضرت دربن التماس او را یافتند و از آن وقت سوانح مدعای او حکم فرموده بودند و در باب
حکیم فتح الله حکم شد که تشهیر کرده بدهنده و از گوش سوار نمایند و منزل بمنزل باین رسوای می آورده باشند از عزایب آنکه
تا آنکه به خطاب و بیانات خانی سرفرازی داشت و حکیم فتح الله را بخاطر ظاهر گیرد و رو نموده او را بنا بر دولت خواهی
قصد ساخته بعرض شده که در هنگامی که خسرو پرویز سعادت گم کرده آواره دشت او بازگشت فتح الله همین گفت که صلاح دولت
بدانست که ولایت پنجاب رایاد نماید و در این صحبت را کوتاه باید ساخت فتح الله منکر شده و طرفین رجوع بسوگند نموده مباهله کردند
روزه باز روز سنگ شنیده بود که آن بی سعادت بشامت کردار خویش گرفتار آمد و سوگند دروغ کار خود کرد و در جوار جلال آباد
محل نزول رایات جلال گشت غیرت خان حاکم آنجا بحکم اشرف در دشت ارزنه شکار قمرغه طرح انداختند و در یک روز سی و پنج
جانور از قوچ کوهی و غیره شکار فرمودند و شاه بیگ خان از قندهار آمده دولت زمین بوس دریافت از تربیت یافتهای
حضرت عرش آشیانی است و از اینکه در این دولت عمده خدمات شایسته گشته شمشیرهای نمایان زده بمناصب عالی
و مراتب بلند تربیت یافته و مدتها حکومت قندهار داشت و نامور شوکت و اقتدار روزگار بسر برد در بنولا بخطاب
خان دوران و صاحب صوبگی کابل و ضبط افغانستان سرفراز ساخته کمر خنجر مرصع و فیل مست و اسپ خاصه مرحمت نموده
از مقام باباحسن ابدال رخصت آن صوب فرمودند و به پسر خان سپهر و ولتخان بود پسر را که منصب سه هزاری و خطاب
صلابت خانی عز اختصاص داشت بخطاب والای خانجهان بلند مرتبه گردانیدند دوازدهم ماه شعبان بدار السلطنه
لاهور نزول اجلال اتفاق افتاد و میرخلیل الله ولد میر میران از اولاد امجاد شاه نعمت الله ولی که سلسله ایشان از نجابت
و اشتهار محتاج بتعریف و توصیف نیست و در عراق و خراسان به بزرگی و جاه و دولت نظیر خود ندارند از عراق آمده
دولت زمین بوس دریافت و بمنصب هزاری ذات و دو صد سوار سرفرازی یافت و دوازده هزار روپیه بخرج
عنایت شد در بنولا آصف خان التماس ضیافت نموده بمنزل او تشریف ارزانی فرموده پایه قدرش افزودند
موازی ده لک روپیه از جواهر نادره و اقمشه نفیس و ظروف فغفوری و خطائی برسم پیشکش معروض داشت آنچه پسند افتاده
برگزیده بقیه را بخشیدند مرتضی خان از گجرات انگشتری لعل بدخشانی که نگین و نگهبان خانه و حلقه آن از یک پارچه لعل
تراشیده بودند بوزن یک مثقال و پانزده سرخ لعل خوش رنگ و خوش آب برسم پیشکش فرستاده بود مقبول
خاطر مشکل پسند افتاد و الحق تا حال مثل این تحفه بنظر در نیامده و لعل دیگر قطبی شش پهلو تراشیده بوزن دو مثقال
و پانزده سرخ در غایت خوبی و لطافت قیمت هر کدام بیست و پنج هزار روپیه شد مقارن این حال فرستاده شریف مکه
با مکتوب محبت طراز و پرده در خانه مبارک رسید هشتاد هزار روپیه بفرستاده شریف لطف فرموده متصدیان بیوتات

[illegible] شده [illegible] یک لک روپیه از هر جنس که باب آن ملک باشد بنظر اشرف درآمد [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] دارالخلافه اگره [illegible] انقضای [illegible] مسیح خان بحکومت دارالسلطنه لاهور سرافراز [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] که [illegible] معهود [illegible] تعداد [illegible] ملک [illegible] کشت [illegible]
[illegible] در ایام [illegible] و [illegible] چهار [illegible] بهم [illegible]
ساعت [illegible] خلافت [illegible] مشتری [illegible] انگلیسیه [illegible] آمده [illegible]
[illegible] وقایع سال سیوم از جلوس مسعود [illegible] دوم محرم
[illegible] آفتاب عالمتاب [illegible] حمل [illegible] سعادت [illegible] برج [illegible] موضع [illegible] دارالخلافه
[illegible] جشن [illegible] یافت [illegible] جشن دل افروز [illegible] جهان منصب [illegible] بنجهزار ذات [illegible]
[illegible] جهان [illegible] گشت [illegible] روز [illegible] ساعت سعادت قرین داخل ارک دارالخلافه شدند
[illegible] افیون [illegible] جمیع [illegible] انسان و حیوان [illegible] افیون [illegible] حیوانات [illegible] است
[illegible] سے [illegible] بخلاف آن [illegible] باز و جره و شاهین و باشه و شکره و زاغ و کلنگ [illegible]
[illegible] افیون دیده شده از غرایب [illegible] آنکه جلال [illegible] و دیعت حیات سپرده
[illegible] در حالت احتضار [illegible] افیون خورد [illegible] بعد از فوت [illegible] ساعت رحلت نمود
[illegible] درین حال [illegible] از عالم گذشت [illegible] خاطر [illegible] افیون از دست [illegible]
بعد از فوت [illegible] افیون خورده [illegible] عدم شد [illegible] هندوستان [illegible] زنان [illegible] شوهر زنده [illegible]
[illegible] محبت [illegible] زن [illegible] زنده [illegible] آتش [illegible] تمام [illegible]
[illegible] فرزند [illegible] درین هنگام حضرت [illegible] صبیه قاسم خان [illegible] خان [illegible] در عقد
ازدواج خود درآورده [illegible] بیگم [illegible] مخاطب ساختند و چون خبر فوت جهانگیر قلیخان حاکم بنگاله رسید اسلام خان را بجای او صوبه
[illegible] بنگاله [illegible] شاهزاده [illegible] حکومت صوبه بهار [illegible] بافضل خان پسر شیخ ابوالفضل [illegible] جهانگیر قلیخان
[illegible] از غلام زادهای میرزا محمد حکیم بود بعد از فوت میرزا بخدمت حضرت عرش آشیانی پیوست و از آن حضرت [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] حضرت شاهنشاهی مرحمت نمودند [illegible] کارهای عمده [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] تمام [illegible] مهابت خان [illegible] رانا [illegible] دوازده هزار سوار [illegible]
کاردیده [illegible] پانصد [illegible] دو هزار [illegible] پیاده [illegible] توپ و [illegible] و غیره و شصت زنجیر فیل و [illegible]
لک روپیه خزانه عنایت شد و منصب مهابت خان سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار مقرر گشت خلعت و اسپ و فیل و [illegible]
خنجر [illegible] عنایت شد و دیگر امرا که [illegible] تعیین شده بودند هر کدام را [illegible] اسپ و فیل و خلعت و خنجر مرصع
لطف شده [illegible] رخصت فرمودند میر خلیل الله پسر میران یزدی که [illegible] احوال او در اوراق سابق سمت ذکر یافته
بمرض اسهال [illegible] حیات سپرد در چهارم ماه ربیع الآخر راقم اقبالنامه بخطاب معتمد خانی ممتاز گشت درین تاریخ [illegible]
سپه سالار [illegible] دکن آمده [illegible] زمین بوس دریافت [illegible] مروارید و چند قطعه لعل و زمرد [illegible] پیشکش گذرانید
قیمت آنها [illegible] لک روپیه [illegible] جواهر [illegible] نفایس [illegible] جنس بنظر درآورد [illegible] راجه مان سنگه [illegible]

پیش ازین بجوی شیر ریخته شاه قلی بیکس گمین شده و میدان حضرت شاه چون خانخانان از عهد سلطنت مساعی و عنایت عظام الملک بشمار
شدن حضرت عرش آشیانی شاه قلی خان محرم ساختن بود و بخود نوشته بود در عرض در ساعت این خدمت از قدم
رسانیده بود تا کنون ... شکوه که در آن صوبه ... دار شده ... دیگر ... ملک ... شده بود حکم
بود بیان عظام شده که ... ساختن ... بحوالی ... زیارت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه از
دولت خانه تا ... که قریب ... مسافت ... بیاده ... تمامی امرای عظام ... ارکان دولت ... ساختن
خلافت در موکب اقبال سعادت ... بعد از فراغ زیارت عمارات آن روضه مقدس را بتمعن نظر دیده ...
... بحضرت ... آن ... که ... خیرات باهل حاجت عنایت شد مبلغ ... عمارت ...
... حضرت عرش آشیانی شده ... حکیم علی ... خانه ... حوض ... آب ...
... در آن خانه ... آب ... نظر ... تماشای آن ...
... آب ... آمده ... شهزاده ... آنجا ...
... حوض ... دوازده ...
... تماشای حوض مذکور ... حکیم ... منصب ... ساخته
... خان ... شاه ... ولایت ... خلعت ...
... خان ... گجرات ... طلب ...
ولایت گجرات را بتیول خان اعظم میرزا عزیز کوکه عنایت نمودند و مقرر شد که خود در ... باشد و جهانگیر قلی خان
کلان او بنیابت پدر بحکومت و حراست آن ملک بپردازد

وقایع سال چهارم از جلوس اقبال طراز جهانگیری

نیر اعظم بخش عالم شب شنبه چهارم ذی الحجه هزار و هفده هجری ببرج حمل تحویل فرمود میرزا ... از خلف میر ...
در این روز بخطاب خان عالم فرق عزت برافراخت از زمان حضرت صاحبقران تا حال که نوبت سلطنت بحضرت شاهنشاهی
رسیده اجداد او ایشان درین دودمان رفیع الشان حقوق خدمت ثابت دارند و پشت بر پشت امرا آمده جد کلان ایشان
میر شاه ملک از اعاظم امرای صاحبقران گیتی ستان بوده تا ... بغیر از دولتخواهی و حق شناسی ازو بظهور نیامده چون ذکر
او در دیگر تواریخ ... شده ... بتفصیل آن ... کلمه ... مختصر ساخت
و چون ... مهابت خان ... عبدالله خان را بجای او سردار
... نمودند درین سال شاهزاده پرویز بحکومت صوبه دکن ... یافت ... لشکر ...
... آصف خان ... اتالیقی شاهزاده ... امیرالامرا و دیگر ... شاهزاده مقرر شدند ...
شیری ... کرده ... دست آورده ... خان نام نهاده ...
... طلب فرمودند ... تماشا ... آمده بوده ...
از جوگیان ... جانب ... شیر ... جوگیان ...
... غضب ... حرکت ...
... فرمودند که ...

[illegible] همراه [illegible] چون خاطر اشرف [illegible] شیر [illegible]

[illegible] طرف دریا [illegible] شیر [illegible]

[illegible] شیر [illegible] کمان [illegible] شیر [illegible]

[illegible] شیر [illegible] ساخته [illegible] شیر [illegible] آورد

[illegible] کلان شده این از غرائب امور است که در عهد دولت جهانگیر بادشاه بظهور آمده و

در هیچ عهدی [illegible] که شیر [illegible] و [illegible] شیر [illegible]

[illegible] طرف دریا [illegible] همراه [illegible] درین سال [illegible] حسین میرزا [illegible]

سلطان حسین میرزا [illegible] بهرام میرزا [illegible] این شاه اسمعیل صفوی [illegible] شاهزاده عالم [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] هزار [illegible] تعلق ارسال [illegible] بیابان [illegible]

[illegible] سوار [illegible] اسلام خان صاحب صوبه بنگاله بمنصب پنجهزاری ذات و سوار [illegible] چون

[illegible] رسید که [illegible] دکن [illegible] که همراه شاهزاده پرویز تعیین یافته [illegible] شود [illegible] دکن [illegible] فراهم

آورده [illegible] ضلالت و ادبار [illegible] قدم جرأت و بی باکی پیش نهاده دم از استقلال [illegible]

[illegible] خانخانان [illegible] دوازده هزار سوار [illegible] شاهزاده تعیین فرمودند [illegible] حکم شد که [illegible] عبدالله خان

[illegible] از جمله دوازده هزار سوار که [illegible] چهار هزار سوار [illegible]

[illegible] خانخانان [illegible] حکم شد که یک لک روپیه [illegible] همراه [illegible] بطریق مساعدت [illegible]

[illegible] شمشیر مرصع و اسپ خاصه با زین مرصع و فیل خاصه [illegible] خانخانان عنایت شده [illegible]

[illegible] مثل سیف خان بارهه [illegible] اسلام [illegible] عرب [illegible] مبارک عرب

[illegible] ولایت [illegible] در تصرف [illegible] خانخانان دستوری یافتند سلام الله [illegible] شاه عباس [illegible]

[illegible] شجاعت [illegible] از شاه [illegible] بخاطر آورده باین آستان روی امید نهاده [illegible]

شراب [illegible] لباس زندگی را باتش [illegible] سوخت. درین تاریخ موکب گیهان شکوه بعزم شکار [illegible]

پرگنه باری [illegible] فرمودند وقایع سال پنجم از جلوس ابد قرین روز یکشنبه بیست چهارم ماه ذی حجه سنه هزار و نوزده

هجری نیر اعظم به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود و جشن نوروز در شکارگاه پرگنه باری [illegible]

چون هوا روی بگرمی نهاده بود عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف داشتند درین سال از عرائض صاحب صوبه

و واقعه نویس کابل بمسامع جلال رسید که ولی محمد خان والی توران بخدمت شاه عباس فرمانروای ایران التجا برده و

تفصیل این مجمل آنکه چون وصی محمد خان را تخت دولت میسر شد از آغاز سلطنت تا چهار سال بقانون عدالت و اطوار

پسندیده روزگار بسر برده بداد و دهش و حسن سلوک مردم را از خود راضی و خرسند داشت و آخر [illegible]

[illegible] که در طالعش ودیعت نهاده دست قدرت بود [illegible] از سیرت نیک خویش برگشت و ستمگاری

و دل آزاری پیش نهاد و [illegible] امرای [illegible] که عمدهای دولت او بودند مثل [illegible] ارغون و

[illegible] و شاه [illegible] دیوان [illegible] که خود تربیت نموده بمرتبه امارت

ستانیده بود جهان [illegible] جامه [illegible] برادر زاده [illegible] امام قلی خان و نذر محمد سلطان در [illegible] سلطنت [illegible] دست [illegible] بقتل رسید
و دارالملک [illegible] ماوراءالنهر [illegible] پسندیده [illegible] بخارا [illegible] بحضرت [illegible] درین حال امام قلی خان و نذر محمد سلطان [illegible]
[illegible] امرای [illegible] خروج کرده [illegible] بسیاری از ملک متصرف [illegible] نذر محمد خان [illegible] دست [illegible] بجای
[illegible] انتظام دولت [illegible] اصلاح کار [illegible] اندیشه [illegible]
چون دانست که روزگار برگشته و ملک [illegible] ناگزیر دل از ملک و دولت برکنده عزیمت دارالملک ایران
نمود [illegible] شاه سلاطین پناه [illegible] پیش [illegible] مقدم او را گرامی [illegible] استقبال
[illegible] دقیقه فروگذاشت ننمود [illegible]
[illegible] ترتیب فرموده [illegible] بخارا [illegible] اصفهان [illegible] اوزبکان [illegible]
[illegible] مقید شده [illegible]
[illegible] چون [illegible] سپاه [illegible] جنگ [illegible] تخت ملک [illegible] با امام قلیخان در
[illegible] جنگ کرده شکست خورد و اسیر [illegible] گشته بقتل رسید مدت سلطنت او شش سال کشید
از غرایب اتفاقات که در مجلس بهشت آیین بظهور آمده واقعه فوت ملا علی احمد مهرکن است او در صنعت مهرکنی
از یکتایان روزگار بود انچه او [illegible] ملا علی [illegible] نوشت پدرش ملا حسین نیز مهرکن بوده و نقشی
تخلص میکرد و مهر [illegible] نقش نهاد و مبارک نقش بود در مکتب خانه آن حضرت راه داشت و تکرار سبق ایشان میکرد
بدین نسبت آن حضرت ملا علی احمد را خلیفه می فرمودند و شرح این سانحه غریب بر سبیل ایجاز و اختصار آنکه
شبی جمعی از قوالان سرود می گفتند و شبا دمی برسم اهل تقلید سماع میکردند و این بیت میر خسرو که بیت
هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی ❊ من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی ❊ در میان خانه سرود
بود حضرت بجانب ملا علی احمد توجه فرموده پرسیدند که حقیقت این بیت چیست او پیشتر آمده معروض داشت
که از پدر خود چنین شنیده ام که روزی سلطان المشایخ شیخ نظام الدین کلاهی بر گوشه سر کج نهاده در لب آب
جون بر لب بامی نشسته بود و تماشای غسل هنود و عبادت آنها میکردند درین وقت میر خسرو حاضر می شوند شیخ
بجانب میر متوجه شده میفرمایند که طریق عبادت این جماعت را می بینی و این مصرع را می خوانند مصرع هر قوم
راست راهی دینی و قبله گاهی ❊ میر بی تامل روی توجه بجانب شیخ کرده بر زبان جاری میسازند مصراع من قبله
راست کردم بر سمت کج کلاهی ❊ ملا علی احمد مصرع ثانی تمام ناکرده بیخود افتاد و تمام شد از غرایب امور که درین
سال گشت [illegible] خسرو جعلی در پتنه و شرح این واقعه بر سبیل اجمال آنکه افضل خان حاکم صوبه بهار بجانب
گورکهپور که [illegible] جاگیر او [illegible] شده بود و از پتنه نهضت کرده مسافت متوجه میگردد و در پتنه شیخ حسام بنارسی
و غیاث بیگ را که دیوان آن صوبه بود با جمعی از منصب داران میگذارد و اتفاقاً قطب نام مجهولی از مردم اوچه در
لباس درویشان نزد ایشان بولایت اوجینیه که در نواحی پتنه واقعست میرسد و بآن مفسدان واقعه طلب را نیز
آشنائی [illegible] مجهولی بهم رسانیده اظهار میکند که من خسروام و از قید زندان گریخته باین حدود آمده ام اگر
با من همراهی کرده امداد و اعانت نمایند بعد از ان که کار من رونق گیرد [illegible] پادشاهی شریک دولت من خواهید بود

این طلسم [illegible] و توپ و کلمات [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] بهرسیدند [illegible] [illegible]
اضطراب [illegible] استحکام [illegible] [illegible]
[illegible] افضل خان [illegible]
متعاقب [illegible] افضل خان [illegible]
[illegible] افضل خان [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] افضل خان [illegible]
[illegible] افضل خان [illegible] چون خبر [illegible] افضل خان
[illegible] قلعه [illegible] از سواره و پیاده [illegible] فراهم آمده بود [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] و وقت [illegible] حال
[illegible] جمعیت مخالفان از هم ریخته [illegible] قدم [illegible] بیرون قلعه
نمانده لیکن از اضطراب [illegible] استحکام دروازه و برج بارو پرداخته و افضل خان با شخصی [illegible] بیرون قلعه
[illegible] آمده [illegible] بیرون رفته [illegible] خانه زده و [illegible] کس را زخم
[illegible] بعد از آنکه [illegible] ابراهیم خان [illegible] فرار داده [illegible]
برآمده افضل خان را [illegible] و بجهت تسکین این فتنه [illegible] افضل خان را بقصاص رسانیده و این
خبر متعاقب [illegible] شیخ بنارسی و غیاث بیگ [illegible] منصب ایشان را کم
نموده [illegible] شهر و قلعه [illegible] پوشانیده [illegible]
درگاه [illegible] واقع است [illegible] تا موجب عبرت و بیداری [illegible] نامردان
کوتاه اندیش گردد (اقتضای) [illegible] الکبر [illegible] مرتضی خان [illegible] صوبگی پنجاب که از اعاظم ممالک محروسه است اختصاص
یافت تاج خان که در صوبه ملتان بود بحکومت کابل سرافراز شد قبل ازین مهابتخان را بجهت آوردن خانخانان
از دکن فرستاده بود [illegible] بعد [illegible] آمده بملازمت [illegible] و بعد از چند
روز خانخانان نیز سعادت زمین بوس دریافت چون قبل ازین خط تعهد فتح ملک دکن بمدت معین سپرده بود و
بعد از رسیدن به برهانپور در هنگامی که نقل و حرکت لائق نبود و سواری و تردد منافی سپاهی گری کاردانی
نمود سلطان پرویز را با لشکر گران بیالاگهات برآورد و از بی اتفاقی سرداران و نفاق امرا و اختلاف رایهای
ناصواب سررشته تدبیر از دست داده و کار بجائی کشید که عسرت غله مردم را آشفته حال و آسیمه سر گردانید
و اسپ و شتر بسیار سقط شد و از قضای آسمانی باران بموقعی که در واقع قهر و سخط الهی بود نازل گشت و چارپایان
نیم جان که از لاغری و زبونی هم نیم خیز شده حرکت نمی یارستند کرد و بر جا ماندند ناگزیر با مخالفان تیره بخت صلح گونه
کرده کوچ [illegible] این درگاه نمود [illegible] به برهانپور مراجعت نمودند باجمله چون این نقش بشکست و لشکر بحال تباه
به برهانپور آمده [illegible] تنخواه این جمله بر نفاق و بد اندیشی خانخانان کرده بدرگاه والا معروض داشته [illegible] پای خود را از میان

رسید خصوص خانجهان نوشت که ... خانخانان است یا این خدمت ... [illegible]

... این ... [illegible] ... سوار ... [illegible]

... اقبال ... شاهنشاهی ... [illegible] ... ساخته ...

... ضبط ... ولایت ... [illegible] ... ممالک ... [illegible]

... خدمت ... سعادت ... [illegible]

... خانجهان ... [illegible] ... خانخانان ... [illegible]

... تاریخ ... سلطان خرم ... سلطان حسین ... [illegible]

... شاهنشاهی ... جهان ... شاهزاده ... [illegible]

... [illegible] ... اتفاق ... خانخانان ... [illegible]

... اقبال ... [illegible] ... خان اعظم ... [illegible]

... خان ... [illegible] ... یوسف خان ... [illegible]

... سوار ... [illegible] ... هزار ... [illegible]

... فیل ... [illegible] ... شمشیر ... [illegible]

... خان اعظم ... [illegible] ... شکار ... [illegible]

... شکار ... [illegible] ... شیر ... [illegible]

... [illegible] ... شیر ... [illegible]

... [illegible] ... مانده ... [illegible]

... آنحضرت ... شکار شیر ... [illegible] ... شیر ... [illegible]

... [illegible] ... شاهنشاه ... شکار شیر ... [illegible]

... [illegible] ... اقبال ... سعادت ... شیر ... [illegible]

... [illegible] ... تفنگ ... [illegible]

... تفنگ ... [illegible] ... شیر ... [illegible]

... شیر ... [illegible] ... شکار ... [illegible]

... [illegible] ... شاهزاده ... [illegible]

سلطان خرم ... آنحضرت ... [illegible] ... آنحضرت شیر

... آنحضرت شاهنشاهی ... تفنگ ... [illegible]

تفنگ ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... شیر ... [illegible]

شیر شیوه گشت شیر نیز بجانب او برگشت ... توپ ... جولی کرد و دست ... [illegible]

او بسته ... رستم ... گرفته شیر ... [illegible] ... آن حیوان ... شیر ... دست ... [illegible]

... [illegible] ... شیر ... دست بالای ... [illegible]

... [illegible] ... شیر ... [illegible]

... [illegible] ... دست ... [illegible]

... [illegible] ... شیر ... [illegible]

... [illegible] ... شیر مجروح شده بود ... شیر ... [illegible]

... [illegible] ... صورت ... چنانچه ... چشم ... [illegible]

... [illegible] ... بالای ... درین وقت ... مظفر ... چون ... بود که ...

شیر ... [illegible] ... مردم ... [illegible]

توپ ... [illegible] ... اضافه منصب سرافرازی یافت مقارن این حال یکی از ... [illegible]

همراه ... دولت ... بنظر اشرف در آمد حکم فرمودند که ... [illegible]

... [illegible] ... روانه شد فرمودند که یک ... و دیگر بالای آن چهار ... [illegible]

... [illegible] ... چون ... بالای آنها ... [illegible] ... یقین ... [illegible]

... [illegible] ... **وقایع سال ششم از جلوس جاوید طراز** ... ششم ماه محرم ... [illegible]

هجری جشن نوروز جهان افروز آراستگی یافت در جشن اشرف یادگار سلطان ایلچی دارای ایران که به پرسش

تعزیت حضرت عرش آشیانی و رسانیدن تهنیت جلوس آمده بود بسعادت ملازمت اختصاص گرفت و سوغاتی

که شاه عباس فرستاده بود از اسپان تپچاق و اقمشه نفیس و انواع تحف بنظر اشرف گذرانید خلعت لائق و سی هزار

روپیه نقد که ده هزار تومان رایج عراق باشد بایلچی مذکور لطف فرمودند سواد مکتوب شاه ... اقبال نامه مرقوم گردید

سواد مکتوب شاه تا رشحات سحاب فیض ربانی و قطرات غمام فضل سبحانی طراوت بخش حدائق ابداع و اختراع

باشد ... گلشن سلطنت و جهانبانی ... و کامرانی اعلی حضرت فلک مرتبت خورشید منزلت بادشاه کیوان

وقار شهریار دارا مدار سپهر اقتدار ... جهان گیر کشورگشا ... سکندر شکوه دارا لوا ... بارگاه عظمت و اقبال

سریر آرای اقلیم دولت و اجلال ... نزهت افزای ریاض کامرانی چمن آرای گلشن صاحبقرانی چهره گشای جمال جهانبانی

... زیور چهره دانش و بینش ... فهرست کتاب آفرینش مجموعه کمالات انسانی ... [illegible]

... سعادت ... طالع ... آفتاب فلک ... سایه ... آفریدگار ... سپاه فلک بارگاه خورشید کلاه

عالم ... عنایت الهی و چشمه ... رحمت نامتناهی سرسبز بوده ساحت قدس ... از آسیب ... سلامت ... کمال

محروس باد حقیقت شوق محبت و کیفیت خلت و مودت تحریر پذیر نیست مصرعه قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز

اگرچه از راه صورت بعد مسافت مانع دریافت کعبه مقصود گردیده اما قبله همت ... نسبت معنوی و قرب باطنی ... الحمد

بحسب وحدت ذاتی ... [illegible] ... اجلال ... آن ... اجلال ... تحقیق ... بعد مسافت

و درستی صوری بیمانی ... [illegible] ... حال ... [illegible]

[illegible] ... ایشان ... [illegible]

[illegible] ... صورت ... [illegible]

[illegible] ... الله ... [illegible]

[illegible] ... حال ... [illegible] ... آن ... [illegible]

همیشه ... [illegible] ... جمال ... [illegible]

سلطنت ... [illegible] ... پادشاهی ... [illegible]

خلافت ... [illegible] ... عقیده ... [illegible]

[illegible] ... مطابق ... [illegible] ... آن ... [illegible]

[illegible] ... نیز ... [illegible] ... سلطنت

و جهانبانی و موجبات حشمت و کامرانی ... [illegible] ... آیین ... [illegible]

و الاجداد ... [illegible] ... محبت گزین و آن معدلت آیین ... مقتضی آن بوده که چون

[illegible] ... آن جانشین ... [illegible] ... رسید ... [illegible]

تعجیل تعیین ... شده ... مراسم تهنیت اقدام نماید لیکن چون ... ایلچیان و ... ولایت شیروان و ... میان بود تا خاطر مهر آگین از

جهات و ولایت ... رجوع ... شد مراجعت ... مستقر سلطنت میسر نبود ... لوازم این امر خطیر ... تقصیر واقع شد هر چند رسوم و آداب

ظاهری نزد ارباب دانش و بینش چندان اعتباری ندارد اما ... آن بالکلیه ... ظاهر ... نظر ... که مطمح نظر ایشان ...

جز امور ظاهری نصیب ... مراتب دوستی ... لاجرم ... توجه ... احترام جهات و ولایت از

دست رفته بر حسب مدعای احبا صورت یافت و بالکلیه از این طرف خاطر جمع گشته ... سلطنت ... [illegible]

واقع شد امارت شعار کامل الاخلاص راسخ الاعتقاد کمال الدین ... علی را که ... از زمره بندگان ... صوفیان ... [illegible]

دودمان ... درگاه ... بعد از دریافت سعادت کورنش و تسلیم ... تقبیل ... [illegible]

مخصوص ... اخبار مسرت آثار ... صفات ... مزاج ... خاطر مخلص خیرخواه

گرد ... محبت ... [illegible]

مقالات ... جداول ... نصرت و ظفر ... پذیرفته ... مجالست ... [illegible]

سست ... سلسله یگانگی ... رافع غائله بیگانگی بوده باشند و روابط معنوی را بایتلاف صوری متفق ساخته بار ...

و انجام مهام ممنون ... حق سبحانه و تعالی این زبده خاندان جاه و جلال ... دودمان ابهت و اقبال را ...

غیب الغیب ... تا خاتمه ... گشت تا ... کابل را در این هنگام ...

که ... پسران ... سپاه ... [illegible]

از بندهای درگاه ... کابل بود ... فرصت مغتنم شمرده با سوار و پیاده ... کابل ...

بالذاته قوت و قدرت ... شهر را کوچه بند کرده به دفع شورش مخالفان ... و چون افغانان چند ... شده از

اطراف کوچه و بازار برآمده معز الملک نائب مقاومت نیاورده خود را بدر وی انداخته بدست رکابیان پادشاهی افتاد و حضرت اشرف
الکیست با مردم سامی خویش آن مخذولان تیر و بست را به تیر و تفنگ گرفته همه گیخیز را بقتل رسانیدند و القصه آن
اهل ادبی ادبار چون بالهای عقاب از ارابه معلوف داشتند بیمن اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی قریب یک صد
کس طعمه تیغ انتقام شدند تا در پیست سپر انداخته ازان معرکه جان تنگ با بیرون بردند نادعلی میدانی و راه کوه و
جوان دیدن خبر وحشت اثر تو سر رسیده بمرحمت روز نامرشت مسافت نموده آخر روز بلشکر پیوسته مخالف آن مخاذیل
شتافت چون فاسد طلب بیار شده بود دکار سی ساخته عطف عنان نموده مقارن این حال قلیچ خان از لاهور
آمده بسعادت زمین بوس دریافت و را بحکومت کابل و استیصال اعداء و ضبط افغانستان معین فرموده صوبه
پنجاب را بتصلیع مرتضی خان عنایت نمودند و جاگیر خان خانان و داولادش در سرکار قنوج و کالپی وغیره و تنخواه
مقرر گشت که خود بحال جاگیر شتافته متمردان و سایر مفسدان آن حدود را تنبیه بلیغ نموده بیخ و رشته آنها را
بر اندازد و ذکر خواستگاری علیه اعتماد الدوله از وقایع که درین ملول باتواسع تقدیر بر تو ظهور انگند خواستگاری
نورجهان بیگم است اگر بشرح و بسط مرقوم قلم بدایع رقم گردد دفتری را باید پرداخت تا گزیر مجمل از کارنامه‌های
آسمانی دیگر گهمای فلکی بر صفحه روزگار یادگار رسمی گذارد اول ایشان در حباله نکاح علیقلی بیگ شیرافگن
بودند چون صوبه البیه و رنگالرگشته گشت بیدادان مرحوم قطب الدین خان ایشان را بر واوده درگاه معلی نمودند
حضرت شاهنشاهی از آزار رسی که بکشتن قطب الدین خان داشتند بیگم را برقیه سلطان بیگم کوچ حضرت عرش
آشیانی سپردند که در دولت خانه ایشان می بوده باشند چون قلم تقدیر برین رفته بود که ملکه جهان و بانوی نما
گردد روزی در جشن نوروز منظور نظر کیمیا اثر شده در سلک حرم محترم داخل ساختند و تعلق تام بهم رسید
روزبروز پایه عزت ایشان ارتفاع اعلا پذیرفت نخست بنور محل ملقب ساختند پس از چندی بخطاب نورجهان بیگم
مرحمت نمودند و اعتماد الدوله بمنصب وکالت و ابوالحسن برادر کلان بیگم بخطاب اعتقاد خان و خدمت خان سامانی
سرفراز گشتند و رفته رفته بمرتبه رسید که مدار رتق و فتق مهمات سلطنت باختیار ایشان شده و در آخر خود در سکه
نام ایشان داخل شد و بغیر از آنکه در خطبه نام ایشان خوانده نشد دیگر آنچه لوازم سلطنت بود بفعل آمد و از آن
ملکه نیکو صفات و از سلسله علیه او نفع بسیار بخلق الله رسید و خیرات او غالب بر شر بود و درین ولا عبدالله خان
بصاحب صوبگی ولایت گجرات فرق عزت برافراخت و چهار لک روپیه جهت سامان سپاه و تهیه لشکری
که کمک او تعین شده عنایت نمودند بجای او راجه باسو به داروغی لشکر را ناسرفرازی یافت و درین تاریخ
یکی از غلامان پادشاهی که در فن خاتم بندی و نجاری بی همتاست کارنامه از صنعت خویش بنظر همایون در آورد
که مثل آن بین اهل دانش و بینش مثل آن در هیچ از منه مشاهده نکرده و هیچ گوشه مانند آن و نزدیک بآن
نشنیده باشیم در پوست فندقی چهار مجلس از عاج تراشیده ترتیب داده اول مجلسی از کشتی گیران است
که دو کس باهم کشتی میگیرند و یکی نیزه بدست گرفته استاده و دیگری سنگ و رسنی که در دست دارد و دیگری دستها بر زمین نهاده نشسته
او چوبی و کمانی و ظرفی تعبیه کرده است مجلس دوم تختی ساخته و بر بالای آن شامیانه ترتیب داده و صاحب دولتی بر تخت نشسته یک پا خود را
بر بالای پای دیگر نهاده و تکیه بر پس پشت او نمایان و پنج نفر از خدمتگاران در گرد و پیش او استاده و شاخ درختی

بران تخت سایه انداخته مجلس مصور گشته سلیمان را بیست چوبی استاده کرده و دو سلطان ... چوب دست در دست سلیمان
بر بالای آن پایه دست خود را ... مرد سفید ریش گرفته و به بالای استاده و بر نمی برای سر چوب کرده و شخصی دیگر
در گردن او انداخته می نوازد و ... دیگر می استاده و چشم بر سلیمان باشد و هیچ کس دیگر ایستاده و تماشای اندازان
هیچ کس که چوب در دست داده ... مجلس بیارم ... است و در جوار آن در بیشه صورت حضرت عیسی ساخته و شخصی سر برهنه
نهاده و پیر مردی با ایشان در سخن است و چهار کس دیگر استاده اند و از توابع تعیین نمودن عبدالله خان بجهت
... است اگر ... ترک ولایت دکن ... که از خدمتکاران معتمد آن حضرت عرش
آشیانی بود و جهانگیرخان ... که از ظهور و جلادت ... و بخطاب ... نقاره
بلند پایگی بخشیده ... که از عالم ... هندوستان است ... اسپ و فیل و خلعت داده رخصت
فرمودند و پنج لک ... لشکری که همراه عبدالله خان تعیین شده صوبه ... خواص و شیخ ...
... بطلب ... موضع سمونگر که از شکارگاههای حوالی اکبرآباد است حکم قمرغه شد و ...
... آهو از اطراف و جوانب آن درآورده تا هفت روز با اهل محل بنشاط شکار خوش وقت
بودند و ... آهو زنده گرفتار شده بود از این جمله چهار صد و
... مادند که در میدان چوگان ... و ... قریب یکصد آهو را حلقهای
نقره در بینی انداخته در همان صحرا آنرا ... که به تیر و تفنگ زده بودند با مرا و سایر بندهای درگاه قسمت
فرمودند چون بعرض رسید که از امرای سرحد بعضی امور که بایشان مناسبتی ندارد و عمل می آرند فرمان شد که بعد از این
پیرامون اموری که مخصوص سلاطین است نگردند اول آنکه در جهروکه ننشینند و فیل جنگ ننمایند ... و در سیاست ...
کور نکنند و گوش و بینی نبرند و ملازمان خود را خطاب ندهند و بنده های بادشاهی را کورنش و تسلیم نفرمایند و هنگام بر آمدن
نقاره ننوازند و هرگاه اسپ و فیل بملازمان بادشاهی و نوکران خود دهند جلو و چنگک بر دوش نهاده تسلیم نفرمایند
و بنده های بادشاهی را پیاده در جلو خود نبرند و آنچه بآنها نویسند مهر بر روی کاغذ نکنند **وقایع سال هفتم**
از جلوس ابد قرین روز سه شنبه شانزدهم محرم هزار و بیست و یک هجری تحویل حمل شد در این جشن
... گرداز ... بجهت اشتهار دارد و از عهدهای آن دولت بود بقدسی آستان آمده
زمین بوس دریافت و مقارن این حال عرضه داشت اسلام خان مشتمل بر قتل عثمان و پاک شدن آن مرز و بوم از
لوث افغان رسید اکنون مجملی از خصوصیات بنگاله بجهت شناسایی سخن رشته کلک بیان ساخته بر سر مدعا میرود
و بنگاله ملکی است وسیع از اقلیم دوم طول آن از بندر چاتگام تا گدهی چهار صد و پنجاه کروه و عرض از کوهستان
شمالی تا سرکار مداران دو صد و بست کروه جمع آن تخمیناً شصت کرور دام است که یک کرور و پنجاه لک روپیه
باشد در زمان سابق حکام آنجا همیشه بیست هزار سوار و یک لک پیاده و یک هزار فیل و چهار پنج هزار کشتی از نواره جنگی
و توپخانه وغیره داشته اند از زمان شیرخان و سلیم خان پسر او آن ملک در تصرف افغانان درآمده بعد از سلیم
سلیمان کرارانی در تصرف داشت و چون تخت سلطنت و جهانبانی بجلوس جهان افروز حضرت عرش آشیانی
آراستگی یافت عساکر اقبال بتسخیر آن ملک تعیین شده امرای عظام مدتها تردد و تلاش کرده افغانان را استیصال

سپاه شدند لیکن قلیلی از افغانان بر سر راه آمده بودند و آنها عثمان و ... حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه ... اقبال بسیار ... اتفاقاً خصوص در ایام حکومت ... گردوست جهان ... اسلام خان صاحب صوبگی بنگاله ... شجاعت خان ترتیب داده بر سر عثمان تعیین فرموده و اکثر امرای نامی شمول ... پسر قطب الدین خان کوکه و افتخار خان و سید آدم بارهه و شیخ اچهه و معتقد خان و پسران معظم خان و احتمام خان و دیگر بندها کمک او مقرر گشتند و چون محمود و معتقد او ... رسید رسول ... زبان ... فرستاده ... صلاح ... چون ... شمشیر ... ناصواب ... از حساب بیش نهاده خاطر ساخته ... صواب التفات ... کرده ... عزم مبارزت جزم کرده ... استقبال این جرات ... پوشیده آماده قتال و جدال گشتند چون خبر عثمان رسید که بهادران ... همت پیش نهاده ... او نیز بترتیب صفوف ادبار پرداخته ... برابر آمد و هر فوج با فوج مقابل خود ... بهادرانه مقابله ... عثمان فیل مست جنگی ... پیش انداخته بر فوج هراول می تازد و سید آدم بارهه و شیخ اچهه بعد از ... پای همت افشرده جان نثار میکنند و افتخار خان سردار فوج برانغار نیز داد تهور و جلادت داده بسعادت شهادت میرسد و جمعی از نوکران قدیم او جان نثار میکنند و همچنین کشور خان سردار فوج جرانغار نیز مردانه کارزار کرده بود الا پایه شهادت فائز میشود با آنکه بسیاری از مخالفان بسر انجام علف تیغ خون آشام گشته بر خاک هلاک افتاده بودند چون چندی از سران سپاه در راه اخلاص جان نثار شدند آن مقهور بی باک از کشته های خود حساب بر نگرفته بجهت نام فیل مست را پیش رو داشته خود بر فوج هراول می تازد و چون بسیار مغرور و متوطن بود در این روز بر فیل عماری دار سوار بود و پسران و برادران و خویشان شجاعت خان در برابر غنیم پای همت افشرده داد مردی و جانفشانی داده بعضی بسعادت شهادت رسیدند و گروهی زخمهای منکر برداشته از کار ماندند و چون فیل مذکور بشجاعت خان رسید آن برق دشمن سوز برچه بر فیل زد بعد از آن دست بقبضه شمشیر برده دو زخم پی در پی بر چهره فیل میزند آنگاه جمدهر کشیده با وجود جمدهر ... ساخت فیل از غایت مستی و دلاوری غضب آلوده قدم پیش نهاده شجاعت خان را با اسپ ... میکند و آن شیردل فیل افگن مانند برق لامع از اسپ جدا شده راست می ایستد در این وقت جلودار شمشیر ... فیل میزند فیل از ضرب آن زخم بزانو در می آید و شجاعت خان بدستیاری جلودار فیلبان را از فراز فیل بزیر میکشد و بجمدهر زخم دیگر بر خرطوم فیل میزند فیل از این زخم فریاد کنان برمیگردد و قدمی چند رفته می افتد اسپ شجاعت خان بی آسیب و آزار برمیخیزد و شجاعت خان سوار میشود مقارن این حال مخالفان فیل دیگر بر جلودار شجاعت خان میدوانند و جلودار را با اسپ بزیر میکنند شجاعت خان نعره کشیده جلودار را خبردار میسازد و میگوید که مردانه باش که من زنده ام جمعی که در گرد و پیش علم بودند دست به تیر و شمشیر برده زخمهای کاری بفیل میرسانند و جلودار را سوار میسازند در این وقت تنگ که اکثری از سران سپاه جان نثار شده بقیة السیف زخمهای منکر ... از کار بر داشته منتظر لطیفه غیبی بودند اقبال بادشاه جوان بخت بجلوه در آمد و تفنگی از غیب بر پیشانی آن وخیم العاقبت رسید و کس ندانست که این زخم از دست که رسید لیکن عثمان دریافت که از این زخم جان بر نمی برد معهذا آثار ... داشت

لشکر را بجنگ ترغیب و تحریص مینمود چون آثار ضعف و زبونی در خود و لشکر خود مشاهده نمود عثمان را از عطوفت
بسته بود خان خود را به نگاه رسانید و عساکر منصور تا لشکرگاه تعاقب کرده عثمان را کشته دیدند و چون روز بجز از شب
شد عثمان را زخم کاری رسیده برادر عثمان و عمر پسر او عثمان را از میان برده بر جا ماندند و از
اول شب با احوال بسیار ... از شب ... آن باطل بیرون شده حرکت شتافتند قراولان لشکر ... این
ساختند آگاهی یافته شجاعت خان را اطلاع ساختند ... اصلاح ... تعاقب ... بجهت ... درماندگی و
تجهیز و تکفین مقتولان و تیمار مجروحان در آن روز از تعاقب ... توقف اتفاق افتاد و از اتفاقات حسنه معتقد خان
که بود آمده بخطاب لشکرخانی سرفراز گشته و عبدالسلام پسر معظم خان و دیگر بندها با سیصد سوار و چهار صد توپچی
تازه زور در همین وقت رسیدند و شجاعت خان این فوج را همراه گرفته بتعاقب آن گروه شتافت
چون ولی برادر عثمان از عزیمت شجاعت خان آگاهی یافت نجات خود را منحصر در بازگشت یافته کس فرستاده
فرستاده پیغام گذارد که عثمان که باعث این همه شورش و آشوب و فتنه و فساد بود از گرانی وجود سبکبار
گشت و حق تعالی شر او را از این بندها کفایت کرد ما همه بنده فرمان پذیریم اگر شجاعت خان قول بدهد غلامی و
بندگی درگاه را سرمایه سعادت جاودانی دانسته روی امید بقدسی آستان نهاده فیلان عثمان را برسم
پیشکش بدرگاه گذرانیم شجاعت خان و معتقد خان و دیگر بندها دلاساهی آنها نموده قول دادند روز دیگر ولی
برادر عثمان و ممریز پسر او با دیگر برادران و خویشان آمده شجاعت خان را دیدند و چهل و نه زنجیر فیل برسم
پیشکش آوردند و شجاعت خان تا میرزا ها را همراه گرفته در جهانگیرنگر با اسلام خان پیوست و چون در اکبرآباد نوید این
فتح بمسامع اقبال رسید اسلام خان را بمنصب شش هزاری ممتاز ساخته شجاعت خان و سایر بندها که در این جنگ
مصدر ترددات پسندیده شده بودند باضافه منصب سرافراز گشتند و شجاعت خان بخطاب رستم زمان اختصاص یافت
و از سوانح رفتن عبدالله خان است از گجرات بدکن و بناکامی مراجعت نمودن و شرح این مجمل آنکه رای جهانگشا
چنین تقاضا فرمود که راجه مانسنگه و خان جهان و امیرالامرا و میرزا رستم با لشکر برهان پور از راه برار بدکن در آیند
و عبدالله خان و خان عالم و علی مردان بهادر و یوسف خان و راجه رامداس با لشکر گجرات از راه ناسک ترنبک
متوجه فتح دکن گردند و افواج از یکدیگر خبر گرفته بتاریخ معین از دو جانب غنیم را بمیان گیرند و باین تدبیر غالب
عظیم حاصل شود عبدالله خان چون از کریوه گذشته بملک غنیم در آمد ده هزار سوار نوجوی مستعد خویش آراسته
از غایت غرور و نخوت خبر از فوج دوم نگرفته و بمنظر اعتبار در نیاورده اعتماد بر قوت و قدرت خویش کرده گرم
استیصال مخالفان شتافت و چون خبر از جانب او توهم عظیم داشت تمام لشکر و مردم کارهی خود را با تشبارها
و بانهای بسیار بمقابل عبدالله خان فرستاده زور برده و لشکر گسسته برگی کرمی ... و شبها تا وقت سحر بان میزدند
این لشکر بدولت آباد نزدیک رسید جمعیت غنیم بیشتر و عنبر ... چون اثری از فوج دوم پدید نیامد و غنیم هر روز
قوی تر میگشت دولتخواهان صلاح در آن دیدند که عطف عنان نموده باحمدآباد باید رفت کار را از لون دیگر پیش گرفت باین
از حوالی دولت آباد برگشتند و در این راه غنیم چیده می آمد و هر فوج با فوج مقابل خود درزد و خورد بود علی مردان بهادر قرار به کشش
با فوج مقابل خویش مبارزت نموده داد مردی و دلاوری داده و چند جا زخمهای منکر برزمین آمده اسیر غنیم گشت ... و را برداشته نزد عنبر

آخر سر خود را از قلعه دولت آباد محبوس داشت و جراح بجهت علاج او کل نشست بعد از چند روز جهان از تنها و فریب
حیات میسر و او این صحبت از او مشهور است که شخصی نقد بیسیه گفته که انسلاخ آسمانیست بهادر جواب داد که الحق صحیح است لیکن
استدلال اصفهانیان از راه صحبت مرزا ذوالفقار بیگ ملیر یاران عوزه حیات غارت شد چون لشکر ولایت بنگاله در آمد عثمان خان از سرحد
خود همان اوباش معروف داشتند و عبدالله خان به گجرات رفت و فوج دیگر که از را او مرا ایشان آمد این حرف مغشوش
استماع نموده آنها نیز برگشتند در عادل آباد صحبت شاهزاده و پیوستند نفس الامر اینکه اگر این دو فوج داشتند و همه
قدم پیش می نهادند کار پر رونق مراد دولت خواهان صورت می بست هیچ شک نبود چون این خبر در اکبر آباد بمسامع جلال
رسید مطلع اشرف بشورش و آشوب گرایید و انتظام آن مهم منحصر در زبردستان خان خانان دانسته او را با خواجه
ابوالحسن مرخص فرمودند در خلال این حال خبر فوت آصف خان رسید و بر خاطر حق شناس سخت گران آمد و راقم حروف
تاریخ فوت او «حیف آصف خان» بعد بیر یافت بعرض اشرف رسانید پسندیده افتاد مقارن این حال خبر فوت
میرزا غازی رسید او پسر میرزا جانی ترخان حاکم ته است احوال میرزا جانی در احوال حضرت عرش آشیانی مفصل مرقوم
گشته میرزا غازی را حضرت شاهنشاهی تربیت فرموده ولایت ته بدستور سابق عنایت کرده حکومت قندهار استقلال
عنایت نمودند و ملک قندهار حاصل تمنای آنجا سوای جاگیر و انعام مرحمت شد و تا در قندهار بود سلوک را با مترددین
بعنوان پسندیده کرده خود را به نیکنامی علم ساخت جوان نیک نهاد قابل و مستعد بود و با اهل سخن و مردم صاحب طبع
صحبت بسیار داشت و خود نیز سخن ور بود و شعر شگفت و قاری تخلص میکرد ولیکن شیفته شراب گشته جان خود را
بسر آن باخت بعد از فوت او ابو البی اوزبک بخطاب بهادر خانی و حکومت قندهار فرق عزت بر افراخت در ایام
جشن نوروزی شاهزاده والاشکوه سلطان خرم با صبیه قدسیه اعتقاد خان پسر اعتماد الدوله منعقد گشت و شاهزاده
جوان بخت مجلس پادشاهانه ترتیب فرموده پیشکش عالی بخدمت پدر والاقدر گذرانیدند و بجهت بیگمان و پردگیان
سرادق عفت زرهای لائق چنانچه رسم است کشید با مرای عظام خلعتهای فاخر لطف فرمودند میرزا رستم
صفوی را بحکومت ملک ته سربلندی بخشیده موافق منصب پنجهزاری ذات و سوار در آن صوبه جاگیر تنخواه شد
و مقرر گشت که میر عبدالرزاق معموری محال معموره ته را از قرار بست و بوجمع لیته بجاگیر میرزا و توابع او تنخواه دهد
درین هنگام خاطر قدسی مظاهر بتماشای شکار رغبت فرموده در آن حین خبر فوت سلیمه سلطان بیگم رسید و خاطر
حق شناس از سنوح این واقعه ملول و محزون گشت والده ایشان گلرخ بیگم صبیه قدسیه حضرت فردوس مکانی
است انار الله برهانه و پدر ایشان میرزا نور الدین محمد از خواجه زادهای نقشبندیه است بیگم بجمیع خوبیها که پیرایه
عصمت زیبد آراستگی داشتند صاحب طبیعت عالی بودند گاهی مصرعی و احیاناً بیتی میفرمودند مخفی تخلص
میکردند و این بیت از ایشان است بیت کاکلت را من زمستی رشته جان گفته ام ❊ مست بودم زین سبب
حرفی پریشان گفته ام ❊ و ایشان از زوجات حضرت عرش آشیانی بودند **وقایع سال هشتم از جلوس**
ابد قرین شب پنجشنبه بیست و هفتم شهر محرم سال هزار و بیست و دو جشن نوروز عالم افروز آراستگی یافت هوشنگ
پسر اسلام خان از بنگاله آمده بدولت زمین بوس سرافراز گردید و جمعی از مردم مگهه که در جنگ گرفتار شده بودند
همراه آورده بنظر گذرانید ملک اینها میگو در جنگ هست حیوانی چند بصورت آدمی جلوه گر ده از حیوانات

و شیرے دیگر ... بر چه ... دست آمده ... از دست ... علامی ... بر زمین ... او را ... دیگر
... شکسته ... و ... الکمان ... بعد ... بیان ... بست ... بعد ... دو ماه ...
و آئین و درستی ... از عرایب امور ... شدن ... است ... آوردن ... حضرت ... این ...
در عنفوان جوانی ... شکار ... بعد ... کار ... حضرت ... آمده ...
خوردن آن ... شکار ... هرچند ... توجه ... نمودند ... چند ... بعد ... داده ...
که ... شکار کنند ... صورت ... حضرت ... بود ...
ماده ... بچه ... شد و بعد از دو سه ماه ... بچه زائید ... کلان شده ... در ...
ملک ... بیان ... که درین دولت ... کلمه ... میان مردم ... مردم ...
بطبیعت ... آنها ... عجب اتفاق ... ماده شیرے ... شد ... ماده ... بچه آورد ... شیر ...
شده و ... شیر جنگلی بعد از گرفتار شدن با ماده جفت شود ... نوشته اند ... شیر ...
... بسیار ... که از پستان او قطره ... شیرے برآید ... از پستان او ... نمایان
آنکه از استیلای ... غضب او باشد ... ایام از سنگ دیوانه غریب واقعه ... افتاد ... شبی سنگ ...
در جائی که فیل خاصه پادشاهی بسته بودند درآمده بپای ... فیل راهگیر داد و فریاد های غیر متعارف ...
چند آنکه فیلبانان خبردار شده خود را میرسانند و سنگ گریخته بر قوم زاری که در آن حوالی بوده پناه ... بعد
از زمانی بازخود را بفیل رسانیده دست او را ... فیل او را زیر ... پامال کش داد ... و مسکین چون مدت یکماه و
پنج روز ازین واقعه بگذرد روزی در هوای ابر و شورش رعد و برق ناگاه فیل فریاد و سبلی اختیار کرد و تمام اعضایش
برعشه درآمد و بر زمین افتاده بهزار محنت برخاست و تا هفت روز متصل آب از دهانش میرفت و از چیزی باز مانده ...
بنا بر روزی انشب و شبی بروزی آورد و در روز هفتم افتاد و جان داد بعد از یک ماه فیل کلان دیگر روزی که ابر و باد و
رعد و صاعقه بود از بیم مستی بر زمین افتاد و تمام اعضایش برعشه درآمد و آب از دهانش میرفت تا جان داد
حق تعالی همه درد ... دوا آفریده و سوای کفچه مار و سنگ دیوانه که پازهر ... و پادشاهان هرچند تفحص نمودند
افسوس که ... یافته نشد نهضت موکب گیهان شکوه از دار السلطنة اکبرآباد بدار الاکبر
اجمیر چون همواره عساکر فیروزی مآثر بقصد استیصال رانای مقهور از پیشگاه سرادقات جلال تعین ...
بود و آنکه کارها درگرو وقت انتظام شایسته و نسق پسندیده نپذیرفته بود رای جهان کشای ... اقتضا فرمود
که خود بسعادت و اقبال متوجه استیصال آن سیاه بخت وخیم العاقبت شده روزی چند اجمیر را بمعسکر اقبال
باید ساخت و باین عزیمت صایب بتاریخ دوم شهر شعبان سنه هزار و بیست و دو هجری مطابق بیست و چهارم شهریور
ماه سال هشتم از جلوس اشرف رایات اقبال بدان صوب ارتفاع یافت و چون دار الاکبر اجمیر محل ورود
موکب مسعود گشت بعد از فراغ زیارت روضه معینیه در عمارتی که مجدداً احداث یافته بود نزول سعادت ارزانی
فرمودند و در ساعت فیض اشاعت ششم دی ماه که مختار انجم شناسان یونانی و هندی بود نواب قدسی
القاب جهانبانی کشورستانی پادشاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم را با لشکر آراسته بتعاقب فتح و نصرت

بنا بر سبب حضرت ... رخصت لشکر ... [illegible] ... گشته

یافته ... [illegible] ... عنایت ... [illegible]

خاصه با ده فیل ... مرصع ... انعام عنایت شد و سوای ... که سابق ... خان اعظم ...

منسوب بود ... ده هزار سوار ... که ایشان خود انتخاب ... [illegible]

... عنایت ... فاخره و اسپان ... و فیلان خاصه ... [illegible]

خدمت ... شرف اختصاص یافت ... [illegible]

... خواجه ابوالحسن ... منصب ... [illegible]

... خان اعظم ... اصلاح ... شاهزاده ... [illegible]

... خواجه ابراهیم حسین ... احکام ... [illegible]

... خدمت را ... تغافل ... [illegible]

... اگر ... [illegible]

در خواست ... انجام یافت ... [illegible]

جلال ... اقبال ... اکبر ... [illegible]

او شاهزاده را ... رخصت ... [illegible]

آن رکن السلطنت حواله شد منظور نظر مبارک آنست که یک چشم زدن از خدمت شاهزاده غافل نبوده طریقه

صواب و نیک اندیشی از دست نداده خود را نیکنام دین و دنیا سازد و اگر بخلاف احکام مطاعه عمل نماید زیان

نیت خویش خواهد بود و چون خواجه ابراهیم حسین تبلیغ رسالت نمود از فرط غرور ... کاری ... را ...

این سخن ناساخت و بنا بر نسبتی که با خسرو داشت با شاهزاده در مقام نفاق در آمد بنا برین حکم شد که مهابت خان

رفته او را از ... آورد و محمد تقی دیوان بیوتات دستوری یافت که بمندسور شتافته فرزندان متعلقان

او را باجمیر رساند ... عرضه داشت پادشاهزاده جهان و جهانیان رسید که فیل عالم گمان که رانا ...

نام بود با هفده زنجیر فیل دیگر که در شعاب جبال پنهان داشت بدست بهادران لشکر منصور افتاد و امید هست که

او نیز درین زودی گرفتار گردد **وقایع سال نهم از جلوس مبارک** شب جمعه نهم شهر صفر سنه هزار و

بیست و سه تحویل آفتاب ببرج حمل اتفاق افتاد ابوالحسن پسر اعتماد الدوله که بخطاب اعتقاد خانی سرافراز

بود بخطاب آصف خانی فرق عزت برافراخت اعتماد الدوله بمنصب پنجهزاری ذات و دو هزار سوار بلند پایگی

یافت ابراهیم خان ... بمنصب ... سوار ... [illegible]

... نسبت نور جهان بیگم ... درین تاریخ مهابت خان ... عبدالله ... [illegible]

آورد و حکم شد که حواله آصف خان نمایند که در قلعه گوالیار نظربند دارد یک چندی پیش ازین شاهزاده خسرو را ...

در ... والد ... حکم شده بود که ... می آمده باشد چون آثار خیر ... [illegible]

او ظاهر نبود باز حکم شد که بدستور سابق ... روزگار ... سعادت کورنش و خدمت حضور

محروم باشند و از حصول نجاح آمال نا امید گردد از آنجهت تربیت و استمالت او نیکو چون میرزا شادمان هزاره بدولت گرائید خان خانان مشمول
عنایات آن عالیحضرت شد و از اصل و اضافه منصب هزار و پانصد ذات و هزار سوار سربلند گشت و دو لک درب انعام بخشیده شد
خرج لطف نموده گوش او را بصلاح خود نیکو ساخته بعد از آن بعدت رخصت داده و چند اسب ابلق
کرانا را یاوه و سرنوشتان آن ملک بعنوان پیشه بود و در روزگار او مردم را از سلوک او راضی
او مخروط طریقه پیش گرفت که خلاف آئین مروت و مردمی بود و مردم از هنود و مسلمان از او بشکوه آمده در باب
او گویا شدند و عزل او از حکومت آن ملک عدالت آئین لازم آمد و ملازمان درگاه
او وارد آمده و بنا بر آنکه مقتضای شریعت و عدالت ناگزیر بود لاجرم حواله اجرای سنگ
رعیت شد و ... دریافت سعادت ملازمت ... و در این سال نقیب خان بجوار رحمت
ایزدی پیوست نامش میرزا غیاث الدین علی است پسر میر عبد اللطیف حسینی قزوینی در آغاز جلوس حضرت
عرش آشیانی انار الله برهانه با اولاد و اعقاب بهندوستان آمده در سلک ملازمان منسلک خلافت منتظم گشت میرزا
از سعادت ارباب عزت بوده بلقب خان در علم حدیث و سیر و اسمای رجال و تاریخ دانی از یکتایان روزگار
بود و میتوان گفت که در فنون تاریخ دانی مثل نقیب خان کسی نگذشته و در خدمت عرش آشیانی انار الله برهانه
قرب داشت بحکم اشرف متصل گنبد خواجه معین الدین چشتی مدفن آن عالیجناب مقرر گشت و در عنوان امیر الامرا
را که حواله ... بود بحضور اشرف طلب فرموده از آن حجاب برآورده خلعت خاصه عنایت شد چون بعرض
رسید که ... خان بخشی لشکر شاهزاده گیتی ستان رخصت شد راقم اقبالنامه را بخدمت بخشیگری فرق عزت
برافراخته بدان صوب رخصت فرمودند از اعاظم سوانح انتظام یافتن رانا امرسنگه است در سلک دولتخواهان
درگاه سلاطین پناه چون شاهزاده بلند اقبال در اودیپور که حاکم نشین آن ملک بود رایات اقبال برافراشته
تهانجات مقرر فرموده و بهر جا اثری و نشانی از آن آواره بادیه ادبار میرسید یافتند ... ساخته
توجه به استیصال او مصروف میداشتند و با آنکه اکثری از آن شعاب جبال هواهای مسموم و آبهای ناگوار
داشت و بسیاری از سپاه تلف شد پای همت افشرده اساس عزیمت را قوی تر ساختند و رفته رفته کار برو تنگ
شد و روزگار بعسرت و دشواری کشیده همراهان جدائی گزیدند و معدودی که ماندند از شدت بیماری و ضعف
قدرت بر نقل و حرکت نداشتند ناگزیر سوبهکرن نام خالوی خود را با هرداس جهاله که از نوکران عمده او بود نزد شاهزاده
بلند اقبال فرستاده عجز و انکسار را شفیع ساخته بندگی و فرمانپذیری اختیار نموده در مقام ... جانی
چند که همراه داشت دولت زمین بوس دریافت لعل گرانبها که از قدیم در آن سلسله بود با هفت زنجیر فیل پیشکش
کرد راقم اقبالنامه بخدمت بخشیگری اختصاص داشت از جائی که نمودار شد تا پیش تخت در هر قدم تسلیمات
و سجدات بجا آورده چون پیش تخت دولت جبین اخلاص گشت شاهزاده والاقدر بدو دست سر او را از
زمین برگرفته بجانب سینه مبارک خویش رسانیدند آنگاه بانواع پرسش و دلجوئی راحت بخش خاطر رمیده و
دل وحشت گزیده او شدند و بعد از تقدیم مراسم تسلیمات و سجدات و لوازم بندگی و زمین بوس حکم نشستن شد
بعد از زمانی خلعت و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسب تپچاق با زین مرصع و فیل خاصه با یراق نقره و دوازده

مرصع با یراق و اسپ و یکصد دست سر و پا به مرحمت فرموده رخصت انصراف ارزانی داشتند و چون راجه [illegible]
شاه قلی خان [illegible] سعادت بخدمت رسیده [illegible] دولت زمین بوس بر عزت برافراخته بانعام
نوازش عز اختصاص یافت و مقرر شد که پسر [illegible] در خدمت آنحضرت متوجه درگاه سلاطین پناه گردد [illegible]
که سواد اعظم هندوستان بنور اسلام فروغ [illegible] از اجداد [illegible] بادشاه [illegible] ملازمت [illegible] سلاطین
[illegible] خاطر [illegible] منصور و حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه
[illegible] استیصال [illegible] شاهنشاهی [illegible] جلوس
[illegible] خلافت [illegible] معطوف این شغل خطیر فرموده [illegible] تازه [illegible]
و چون انفتاح این عقده دشوار به تیغ جهانگشای شاهزاده بلند اقبال [illegible]
[illegible] و چون هنگام جلوه شاهزاده [illegible] کارساز خدا [illegible] بر وفق خواهش دولتخواهان این
دودمان رفیع الشان [illegible] شاهزاده والاقدر [illegible] متوجه ادراک سعادت زمین بوس والد بزرگوار
گشتند و چون نزول موکب مسعود اتفاق افتاد بحکم اشرف جمیع امرای دولت استقبال سعادت پذیر
گشته هر کدام در خور خویش پیشکشها کشیدند روز یکشنبه یازدهم اسفندارمذ ماه سال [illegible] جلوس مطابق شهر محرم سال
هزار و بیست و چهار هجری شاهزاده فلک شکوه بر توسن جهان نورد سوار شده از ظاهر شهر متوجه ملازمت حضرت شاهنشاهی
گردیدند امرای عالی مقدار و سایر منصبداران و احدیان و برق اندازان در موکب عالی سعادت پذیر بودند بعد از
انقضای دو پهر و دو گهری از روز [illegible] شاهزاده بلند اقبال بسعادت ملازمت پدر والاقدر شرف اختصاص یافته
هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر و هزار روپیه برسم تصدق گذرانیدند و آنحضرت فرزند اقبالمند را در آغوش عزت
گرفته بنوازشات خاص اختصاص بخشیدند و بعد از ادای مراسم زمین بوس بخشیان عظام کرن را به پیشگاه اقبال
آوردند ناصیه اخلاص او را بفروغ سجود نورانی ساختند آنگاه حکم شد که پیادولان بارگاه عزت و تواجیان بهرام صولت
او را بر جرگه دست چپ مقدم استاده سازند و بعد از آن شاهزاده بلند اقبال خلعت خاص مشتمل بر چارقب مرصع
و تسبیح مروارید گرانبها و اسپ تپچاق با زین مرصع و فیل کوه شکوه با ساز طلا عنایت شد و پس از آن کرن بخلعت فاخره
و شمشیر مرصع سرافرازی یافت امرای عظام و سایر منصبداران و بندهای پسندیده خدمت هر یک در خور پایه خویش
از مراحم و نوازش بکام دل برگرفتند چون بسیط خاطر وحشی نژادان صحرانورد از لوازم فرمانروائی و مراسم جهانبانی
بود کرن را هر روز بعنایت تازه از اسپان تپچاق و راهوار و فیلان مست صف شکن و اقسام ظرائف و لطائف
جواهر و مرصع آلات سرفراز میفرمودند بی اغراق از نفائس و نوادر کم چیزی باشد که باو مرحمت نشده باشد و قلائع سال
دهم از جلوس اشرف هشتم شهر صفر هزار و بیست و چهار هجری تحویل نیر عالم افروز شد درین جشن همایون عمادالدوله
بمنصب ششهزاری ذات و سه هزار سوار بلند مرتبه گردید و علم و نقاره نیز عنایت کردند و حکم فرمودند که در پای تخت
نقاره می نواخته باشد و این عنایتی بود مخصوص ایشان روز دوم آصف خان پیشکش عالی کشید قریب به
یک لک روپیه از نفائس و نوادر انتخاب افتاد منصب او پنج هزاری ذات و دو هزار سوار مقرر گشت کرن پسر رانا
امرسنگه بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرفرازی یافته در سلک امرای والاقدر منتظم گردید و در رهمدت [illegible]

ازین سانحه حیرت سامعان را بی اختیار گریه میگرفت و یک قصبه نهایت بود رنجیده بودند [illegible]
بود و اندازه جلیل صبحانه غریب و تصحیح نصیب شاهزاده جهاندار اقبال شده منشی دار الملک [illegible] این نسخ
بنام نامی و القاب گرامی شاهزاده جوان بخت بحضور جهانگیری [illegible] در ین ایام [illegible]
منشیان صوبه کشمیر غریب واقعه [illegible] احتیاط [illegible] مضامین [illegible] شهرت شده
یافت و [illegible] نسبت بود [illegible] دیده و شرح این سانحه [illegible]
و استغفار آنکه حافظ نام درویشے [illegible] از خانقاه [illegible] بود و [illegible] سال [illegible]
عبادت بسیار [illegible] آن خانقاه [illegible] چون زمان انتقال [illegible] در گوشه این خانقاه [illegible]
و آنها بطیب خاطر اجازت داده [illegible] مدت [illegible] و هنگام رحیل نزدیک رسید دوستان و عزیزان [illegible]
گفت که درین چند روز [illegible]
و متعلقان [illegible] قاضی زاده [illegible] توجه فرموده [illegible] مصحف [illegible]
را صرف [illegible] چون [illegible] نماز [illegible]
کرد و بساط [illegible] آشنایان [illegible] نموده [illegible] روز پنجشنبه بحمام در آمده غسل [illegible] پیش از وقت نماز قاضی زاده
بخانقاه [illegible] تفحص احوال حافظ [illegible] در حجره [illegible] خادمی [illegible] کیفیت حال [illegible]
می نماید [illegible] حجره [illegible] قاضی زاده زمانی توقف [illegible]
تا در حجره وا نشود و باتفاق خادم [illegible] در می آید می بیند که مستقبل قبله بدو زانو نشسته جان بحق تسلیم نموده قالوا
انا لله و انا الیه راجعون فردای آن روز غریب شورشے در شهر افتاد [illegible] وضیع و شریف و آشنا و بیگانه کسی نماند که [illegible]
بر جنازه آن بزرگوار حاضر نشده و از غرائب اتفاقات که [illegible] گشته شدن کشن سنگه و گوبنداس
است در مستقر سریر خلافت و تفصیل این اجمال آنکه کشن سنگه برادر حقیقی راجه سورج سنگه [illegible] مشهور است
و راجه سورج سنگه وکیلی داشت گوبنداس نام نهایت معتبر و گوپالداس برادر زاده راجه را بجهت نزاعی که [illegible] آن [illegible]
[illegible] پیش ازین بچند سال گوبنداس بقتل رسانیده بود و کشن سنگه توقع آن میداشت که راجه سورج سنگه بانتقام
برادر زاده خود گوبنداس را [illegible] راجه باو عنایت مفرط داشت [illegible] راجه [illegible]
غافل نشد و کشن سنگه از اغماض راجه آشفتگی داشت و کینه برادر زاده در فضای سینه اش بیخ و ریشه فرو برده [illegible] انتهاز
فرصت بود درینوقت که حضرت شاهنشاهی بسیر [illegible] تشریف برده شب در انجا توقف فرموده [illegible] برادر زاده
خود و دیگر یاران و ملازمان بقصد کشتن گوبنداس [illegible] بعزیمت پیش از صبح صادق سوار [illegible] که
راجه و ملازمان او فرود آمده بودند [illegible] ساخته [illegible] گوبنداس که متصل منزل راجه
بود منزل داشت [illegible] همچنین سوار [illegible] که پیاده شده بودند اندرون خانه گوبنداس در آمده جمعی از راجپوتان [illegible]
محافظت و محارست بر اطراف خانه گوبنداس بیدار بودند در ته شمشیر [illegible] کشته [illegible]
گوبنداس بیدار شده بی سابقه خبر و آگاهی مضطربانه شمشیر خود را برداشته از یکطرف خانه بر می آید [illegible]
پیش رسانیده بر کیفیت حال واقف گردد درین شورش و آشوب نظر مردم کشن سنگه که در طلب [illegible]

نگشت و اراده قتل میر سید چون کشن سنگه از کشتن او خبر یافت از غایت اضطراب و شدت غضب خود را
به سپاه [illegible] شده بالاتفاق کرن [illegible] بدرون حویلی گوبند داس [illegible] مردم از [illegible] التفات
[illegible] دست کرده از خانه برآمده [illegible] سید [illegible] اطراف
[illegible] که پیاده شده [illegible] شده
[illegible] کشن سنگه [illegible]
و دران کثرت قتل میر سید کشن سنگه [illegible] کشتن [illegible] کشن سنگه [illegible]
[illegible] السیف [illegible] کشن سنگه [illegible]
[illegible] جهت پادشاهی میر سید و درین آشوب گاه فتنه شفقت و شفقت راجپوت از طرفین در قتل میر سید کشی
و نفر از طرف راجه ودی سنگه [illegible] از جانب کشن سنگه و از اعاظم وقایع که درین سال بظهور انجامید مقتول گشتن
صفی میرزا است پسر فرزند شاه عباس صفوی به تیغ ستم پدر نامهربان و بیان این سانحه بر سبیل ایجاز و اختصار آنکه شاه
مذکور از جانب نشستن خویش به گیلان متوهم بود در معموره رشت که از شهرهای مشهور گیلان است به بهبود نام غلام چرکس
اشارت میکند که صفی میرزا را بگشت و آن سفاک بی باک فرصت جسته در صباح محرم سال هزار و بیست و چهار
هجری وقتی که میرزا از حمام برآمده متوجه خانه بود بهبود بزخم سنگین کارش را به انجام رسانید و لاشه اش در
میان آب و گل افتاده بود و هیچکس یارای آن نداشت که اجازت گرفته تجهیز و تکفین نماید تا آنکه شیخ
بهاء الدین محمد که مقتدای آن دیار بود و شاه نوعی اعتقاد تمام داشت خبر بر سید و شیخ بخبر او و لطف بیان الطماع
سیما بود که درین نزدیکی یک سعید زاده بر لب جوی کشته افتاده اگر اشارت فرمایند تجهیز و تکفین نموده در جای مناسب
مدفون سازند شاه رخصت سیفرمایند و شیخ بعد از تجهیز و تکفین نعش او را به اردبیل که مدفن آبا و اجداد است [illegible]
[illegible] و اواخر سال دهم از جلوس اشرف مژده فتح شاه نواز خان خلف خانخانان و شکست عنبر بد اختر مسرت بخش
خاطر دولت خواهان گردید و تفصیل این مجمل آنکه چندی از سران سپاه دکن مثل آدم خان و یاقوت خان
و بابو جیو کاتهه و دیگر برگیان از عنبر رنجیده در وقتی که شاه نواز خان در بالاپور بود بعهد و قول آمده شاه نواز
خان را دیدند و شاه نواز خان باقسام مردمی دلجوئی آنها کرده بهریک فراخور قدر و منزلت او از نقد و جنس
اسپ و فیل تکلفات نمود و بصوابدید ایشان از بالاپور کوچ کرده بعزم رزم عنبر رایت فیروزی برافراشت
و پیش از رسیدن بعنبر محلدار خان و آتش خان و دلاور خان و چندی دیگر از سرداران عمده نظام الملک
بمقابل آمدند و بیمن اقبال روز افزون شاه نواز خان مخالفان را شکست داده گرم و گیرا بسر عنبر شتافت
و تمام برده تا بحال شاه [illegible] سپاه و امرای [illegible] بعنبر پیوستند و آن بداختر بکثرت لشکر و انتظام آلات
توپ و فزونی توپخانه و فیلان مست جنگی مغرور بوده بموافقت و مرافقت فوج عادلخانیه و قطب الملکیه
رزم طلب گردید تا آنکه مسافت پنج شش کروه پیش نماند چون یعقوب خان بدخشی از کهنه سپاهیان
کار دیده و رزم آزما بود و خانخانان جلو شاه نواز خان را بقبضه اختیار او سپرده بود تخت سوار شده
سران جنگ [illegible] جائی قرار داد که ناله آبی در پیش داشت و اطراف ناله [illegible] بود و چمنی از [illegible]

بهر اندازه مشکلات را مقرر داشت که یک بار تا لرزه‌های سست افسرده لشکر مخالف را به تیر جانستان آواره جلا وطن سازند
روز دیگر از طرفین ترتیب صفوف پرداختند بعد از سه پهر روز موج‌ها نمایان گشت و از طرف خصم آغاز بان کاری
و توپ انداز شده و بعد از آنکه دست سواران و دو عبارت وحشی پیر رفت علامات که کثرت بیت کی داده بودند
بعضی که باشند اعتماد کلی داشت انتخاب نموده بهر اول قرار داده بود جلو انداخته رو بروان هر یک از آن از یک سیدبیعت
فرود آمدن و عهد بشون هجوم از یک طرف جوانان افغی مبادر گرفتند و سوار بسیار زخم تیر بر خاک هلاک
افتادند هر چند که با اسب بر سپید چون اکثر یکی را تازه بود جراح باشند و سوار خود را بر زمین می انداخت تا کجا
از آن طرف بیم حملهٔ کارگر نمی رفت و از این طرف از تیر باران بلا بر خاک فنا غلطیده و جمعی که در عقب
بودند احوال مردم پیش را برین منظور دیده بر جا ماندند مقارن آن اجلال داراب خان با جبار ران فوج طرح
از تاله گذشته به سر اسپیده کشتگان اسپ را نده جلو انداختند و از دیگر افواج شیران بیشه و ضیغم جوان
عرصهٔ جلادت سمند کوشیده بر فوج مقابل خویش تاختند و افواج را پراگنده ساختند خود را به فوج قول
رسانیدند چون عنبر خود در فوج قول با سوار اوباره افسرده بود زمان صد آتش قتال و جدال اشتعال
پذیرفت و سپاه داران رزم دوست جنگجویی کردند که دیده نظارگی از مشاهده آن خیره ماند و از کشتها پشته‌ها
افتاد و عنبر تیره بخت تاب مقاومت نیاورده راه ادبار سپرد اگر ظلمت شب بفریاد آن تیره بختان ظلمانی
نهاد نمی رسید یکی جان بسر نمی برد مع هذا نهنگان دریای هیجا تا وقت خفتن که زمان خواب ادبار
بختان بود تا سه کروه مسافت تعاقب نموده گریختگان را به تیغ بی دریغ بر خاک هلاک انداختند چون
در اسپ و آدم حرکت نماند و بقیة السیف باطراف متفرق گشتند جلو کشیده بجا و مقام خویش معاودت
نمودند توپخانه عظیم با سیصد شتربان و فیلان مست جنگی و اسپان تازی و یراق و اسلحهٔ بیرون
حساب و شمار بیرون بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد جمع کثیر از سرداران فوج مخالف زنده بدست
افتادند و کشته را خود حساب و شمار نیست روز دیگر از منزل فتح کوچ کرده بجانب کرکی جای بودن آن سیاه‌بختان
شتافتند و اثری از آن تیره بختان ندیده همانجا دائره کردند روزی چند توقف گزیده عمارات و منازل و بساتین
آن معموره را سوخته و ریخته با خاک تیره برابر ساختند و بنابر حدوث بعضی امور که تفصیل آن درین مقام باعث طول کلام
است عطف عنان نموده از کرکی مراجعت نمودند و مجاهدی این فتح نمایان بر منصب شاه‌نوازخان و داراب خان
و دیگر امرای رفیع الشان افزوده بانواع مراحم و نوازش سربلندی بخشیدند و قایع سال دوازدهم از جلوس
جهانگیری روز یکشنبه مطابق غرهٔ ربیع الاول نیر اعظم از برج حوت بدولت سرای حمل پرتو سعادت ارزانی داشت
در ایام جشن نوروز جهان افروز امرای عظام رسم معهود پیشکشها کشیدند از جمله میر جمال الدین حسین انجو خنجر مرصعی
که خود در بیجاپور سرکاری نموده مهیا ساخته بود بنظر همایون در آورده بالای دسته یاقوت زردی نشانده بود در غایت صفا
و لطافت باندام نصف بیضه مرغ و دیگر تمام یاقوتهای فرنگ پسند و زمردهای کهنه خوش آب و رنگ بطرح و اندام
مرصع ساخته بود مقیمان پنجاه هزار روپیه قیمت نمودند آصف خان که منصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار بود داشت
باضافه هزاری ذات و دو هزار سوار و عنایت علم و نقاره علم افتخار برافراخت و همچنین دیگر امرا در خور پایهٔ خویش اضافهای لائق اختصاص یافتند

در روز جشن شدن پادشاهزاده عالم و عالمیان سلطان پرویز بهادر شکرانه گذرانیدند و از نهایت عطوفت جهانیان بستاد و
هزار روپیه قیمت کرده بودند و درین روز عالم افروز منصب ایشان که پانزده هزاری ذات و ده هزار سوار بود بیست هزاری
ده هزار سوار مقرر گشت میر جمال الدین حسین انجو بخطاب عضد الدوله سرافرازی یافت و در ماه ربیع الثانی سنه هزار و بیست
و پنج هجری خبر رسید که شیخ فرید بخاری المخاطب به مرتضی خان بجوار رحمت ایزد متعال پیوست و درین سال در بعضی
از پرگنات هند و ستان اثر وبای عظیم ظاهر شد و در سنه نخست شدت عظیم کرد آغاز این بلیه از پرگنات پنجاب شده
بشهر لاهور سرایت نمود و خلق انبوه از مسلمانان و هندو بدین علت تلف شد آنگاه به سرهند و میان دوآب تا دهلی و اطراف
آن رسیده بسیاری از قریات و پرگنات را معدوم ساخت در ابتدا موشی ظاهر میشد که از سوراخ برآمده و دیوانه وار
خود را بر در و دیوار زده میمرد اگر صاحب خانه فی الفور از آن خانه برآمده بصحرا و جنگل رفته جا میگرفت جان سلامت میبرد والا در اندک
فرصتی تمام مردم آن ده برخت هستی عدم میکشیدند و سرایت این بلیه در هنود بیشتر بود در خانهای لاهور بسیار
بود که ده کس و بیست کس یک مرتبه مرده و از تعفن آنها همسایها ببتوه آمده محله را گذاشتند و خانها پر از میت
مقفل افتاده بود و از بیم جان هیچکس پیرامون آن نمیگشت و در کشمیر شدت عظیم ظاهر ساخت و بجائی رسید
که درویشی فوت کرد و درویشی دیگر او را بر روی گاو غسل داد روز دوم آن درویش نیز درگذشت و بر علفی که آن گاو خورده
بودند گاو دیگر از آن علف خورده مرد و سگان که از گوشت آن گاو خوردند بر جا ماندند و در هند و ستان هیچ ملک
از این بلیه خالی نماند بیست سال ممتد در ممالک وسیع هند و ستان سایر و دایر بود درینولا محمد رضا بیگ ایلچی
که از قدیمان و محرمان شاه عباس بود با مکتوب محبت طراز از جانب شاه بایلچیگری آمده ملازمت نمود روزی
بتقریبی از حرفهای پرسیده و سلسله سخن بآنجا کشید که سبب کشتن صفی میرزا پسر کلان خود هیچ معلوم ما
نشده است که این عقده در خاطر گره است محمد رضا عرض کرد که چون بوجود دلنشین شاه گشته که از عدم سعادت و فرط
ضلالت قصد شاه دارد و بتحقیق آن آثار و علامات ظاهر و هویدا شد و زندگانی بصعوبت و تنگی کشید چنانچه در شبی
دو جا و سه جا تغییر خوابگاه میکرد ناگزیر پیش دستی نموده حکم بقتل او فرمودند چون مهم دکن از شاهزاده پرویز سرانجام
نشده و با وجود امرای صاحب اقتدار و لشکر بسیار و خزانه بیشمار و وفور مصالح و ملک گیری و استعداد فرصت افتتاح
این عقده بکلید عزیمت او میسر نگشت ناگزیر شاهزاده جوان بخت جهانکشا را که مجدد آئین فتح را نامزد آنچنان سیع
ودیعت و خصلت را بانجام اقبال در آورده بودند بفتح ملک دکن نامزد فرمودند و خطاب والای شاهی که از زمان حضرت
صاحبقران گیتی ستان تا حال بهیچ شاهزاده تجویز نشده لطف فرموده بشاه خرم ممتاز ساختند و منصب آن حضرت
بیست هزاری ذات و ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گشت و چارقب مرصع زردوزی که گریبان و سر آستین مروارید
کشیده بود و دو اسپ خاصه یکی عرابی با زین مرصع و دوم راهوار با درفتار و فیل خاصه با ماده فیل و شمشیر و خنجر مرصع
با پردله گرانبها که یک لک روپیه قیمت داشت مرحمت فرمودند و چند خوان از جواهر و مرصع آلات گرانبها بنظر
فرزند اقبالمند در آوردند و حکم کردند که بهر چه گوهر گرانمایه رغبت نماید برگزینند بنابر استرضای خاطر اشرف یک
عقد مروارید بر گرفتند حضرت شاهنشاهی آن عقد مروارید با عقد دیگر که در روزهای جشن می پوشیدند و لعلهای بی
قیمتی و زمرد های ثمین داشت و یک لک روپیه قیمت آن بود التفات فرمودند روز دوشنبه نوزدهم شوال مطابق

سیم آبان ماه بهارجی و فیل سری بصوب وطن شرف رخصت ارزانی داشتند عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و دیگر
امرا با نواع انعام مرحمت سرافراز و بعضی بخشش اختصاص یافته در خدمت شاهزاده والاقدر تعیین شدند راقم اقبالنامه بخدمت
بخشیگری و منصب هزاری و خلعت و فیل سرافرازی یافت و حکم شد که مهابتخان هزاره و سربراه شاهزاده پرویز
را از بنگاله بحضور روانه [illegible] سارس [illegible] ایشان عام جاگیر شاهزاده [illegible] صوبه [illegible] روز شنبه [illegible] ذیقعده
سنه هزار و بیست و پنج هجری مطابق بیست و یکم آبان ماه سال یازدهم از جلوس جهانگیری نهضت موکب منصور بصوب ماندو
اتفاق افتاد [illegible] در این راه غریب [illegible] مشاهده شد یکی از خواجه سرایان پادشاهی دو بچه سارس را از راه گرفته
و سارس [illegible] از عالم کلنگ اما از کلنگ کلان تر و سرش سرخ نمیشود چون حضرت از شکارگاه معاودت نموده
بمنزل تشریف آوردند و سارس کلان فریاد کنان در پیش خلوت خانه پادشاهی بی دهشت و وحشت آمده نشستند
و مستظلمانه فریاد و فغان آغاز نهادند بعد از جست و جوی سبب آن خواجه سرا هر دو بچه را بحضور اشرف حاضر آوردند
و از دیدن بچهای خود بیتابانه نزدیک رفته بگمان آنکه شاید طعمه نیافته باشند چیزی از دهان خود بر آورده بدهان بچها نهادند
و بچها را در میان گرفته بال و پر بشوق پرواز کنان متوجه آشیانه خود شدند از موانست و محبت سارس با جفت خود
نقلهای غریب بر زبانها جاریست از جمله قیام [illegible] شاه محمد قندهاری که قراول بیگی حضرت شاهنشاهی است در خدمت
آن حضرت نقل کرد که روزی بشکار رفتم سارسی را دیدم در سایه درختی نشسته خواستم به بندوق شکار کنم قدمی چند
پیش نهادم باین قصد که چون ایستاده شود به بندوق بزنم اصلا ازو حرکتی پدید نیامد هرچند پیشتر رفتم هیچ وحشتی ظاهر
نمیشد با خود گفتم که مگر بیمار است بعد از آن که بر سرش رسیدم بالش را گرفته ایستاده ساختم بنوعی سبک بود که گویا [illegible]
گوشت در تمام اعضای او نیست دو سه قدم لنگ لنگان برداشته افتاد و جان داد چون نیک ملاحظه کردم در سینه اش
کرم افتاده گوشت و پوست بتحلیل رفته بود در جایی که نشسته استخوانی چند از سارس مرده یافتم که در زیر بال و پر [illegible]
ظاهر شد که استخوانهای جفت خود در سینه گرفته نشسته بود ازین عالم نقل بسیار زبانزد خاص و عام است راقم اقبالنامه
را غریب امری محسوس گشت در سفری که حضرت شاهنشاهی از اجمیر بکشمیر میرفتند روزی در حوالی تهانیسر یکی
از خواجه سرایان حقیر بچه گنجشک صحرائی گرفته آورد مادرش فریاد کنان همراه آمد آن خواجه سرا بچه گنجشک را در پنجره نهاده
پنجره را از خود دورتر گذاشت مادرش هر دم [illegible] رفت و دانه چند بدهان خود گرفته می آورد و باین بچه میخورانید
[illegible] آن روز چنین گذشت و روز دیگر که کوچ شد مادرش پرواز کنان همراه آمد و بدستور روز نخستین بچه
خود را دانه میخورانید چون این خبر بمن رسید بحضور خود طلبیدم فرمودم که بچه را بدست بگیرد آیا بر سر دست او آمده می نشیند
یا نه اول فریاد کنان آمده بر گرد و پیش او پروازی چند کرد و در آخر بیتابانه بر سر دست آن خواجه به پهلوی
بچه رفت و نشست و بهمین دستور تا چار منزل همراه لشکر می آمد تا بچه قوت گرفت و پرواز کنان او را همراه برد چون
عبور موکب اقبال نواب قدسی القاب جهانبانی گیتی ستانی پادشاهزاده عالم و عالمیان شاه خرم بحدود متعلقه
[illegible] اتفاق افتاد [illegible] بقدم اخلاص و سعادتمندی شتافته در منزل اوتوله باستیلام عتبه خلافت مبادرت نموده تقدیم
[illegible] و مراسم زمین بوسی مستعد گشته پنج زنجیر فیل و بیست و هفت راس اسپ و خوانی از جواهر و مرصع آلات
برسم پیشکش بعرض رسانید [illegible] اسپ برگزیده تتمه را باو بخشیدند آنگاه بعنایت خلعت چارقب و شمشیر مرصع و [illegible]

فرمودی و ترتیب کی و فیل سواریت ساخته ذو حشمت انعطاف از زوال پیوسته شد و فرزندان او بر با محمد با سه او خلعت عنایت
شد و قزلباش که بیتیوه ابو با هزار رو با نصف سوار در این یورش ملازم رکاب منصور بود شد و بهمن بهیر دهم محرم سال هزار و بیست
و ششم موافق سال دهم جلوس جهانگیری بعد موکب اقبال از گجرات جانب مالوه اتفاق افتاد ها این منزل و دخل ولایت
مالوه است مالوه از اقلیم دوم است طول این ملک از ولایت گدهه تا بانسواله دو صد و پنجاه کروه است و عرض
مالوه از کروه بادشاه سی و نه کروه است و عرضش از پرگنه چندیری تا پرگنه ندربار دو صد و سی کروه شرقی این ولایت
اندهوگره و لا و راجه رام چند مشهور متعلق است و شمالی قلعه نرور و جنوبی ولایت بگلانه و غربی ملک گجرات است
و مالوه ملکیست بغایت خوش آب و هوا نهرهای و رودهای جاری بسیار دارد هوایش باعتدال نزدیک است
در قصبه دهار راجه بهوج قلعه از سنگ اساس نهاده و بغایت مطبوع و مقبول کوهی که از یک پارچه سنگ تراشیده اند
از مساحی دو مرتبه انگور بار میدهد یکی در اول حوت دوم در ابتدای اسد اما در حوت شیرین تر میشود و بیست و چهار
کرور و هفت لک دام جمع این ولایت است پادشاهان مالوه تا بیست هزار سوار رسیده داشته اند قلعه ماندو را پای تخت
خود ساخته بودند حقیقت حال آنها از آثاری که تا حال بر جاست ظاهر میشود دوم اسفندارمذ ماه بلده اجین محل
نزول رایات جلال گشت چون متواتر از صادر و وارد تعریف سنیاسی مرتاض بعرض رسیده بود خاطر حق جوی
بملاقات او رغبت فرمود نامش اچد روپ است نزدیک معموره اجین است در گوشه صحرایی از آبادانی
دور رسته واقع شده در آن پشته سوراخ کنده که مسکن و مأمن اوست دهن سوراخ که راه درآمد و برآمد اوست
طول پنج و نیم گره عرضش سه و نیم گره بیهوده شد اول دو دست خود را دراز ساخته بدرون در میآرد آنگاه سر
بعد از آن بقیه شکل اعضای خود را بدرون میاندازد و در وقت برآمدن نیز همین دستور بالجمله حیرت افزای
نظارگیان است نه بوریایی و نه کاهی که در زمستان و هوای سرد بزیر اندازد و پارچه کرباسی دارد تخمیناً نیم درع
که پیش و پس خود را بدان پوشیده نه در زمستان آتش و نه در تابستان باد هر روز دو بار بدریا در آمده غسل
میکند و ظرفی از مس بجهت آب خوردن در دست دارد در تمام شهر هفت خانه برهمن که صاحب زن و فرزند اند و اعتماد
درویشی و قناعت بانها دارد اختیار کرده و روزی یکمرتبه بمعموره اجین در آمده بجز پنج خانه سه خانه تعین اندیشی
ها هفت نفر در آمده بید و ششی گدایان میستد و آنها پنج لقمه خوردنی است آنچه بجهت خوردن خود ترتیب داده اند برگرفته
او میستاند بی خائیدن و ادراک لذت فرو میبرد بشرطیکه در آن خانه طوی و مصیبتی و ولادتی واقع نشده
باشد و زن حایض که در آن خانه نباشد و بصحبت مردم نیز چندان راغب نیست علم بید انتاخت که مراد از علم تصوف
باشد خوب ورزیده فهم تیز و مدرکه عالی دارد چراست این دو سه بیت حکیم سنائی مطابق حال اوست شعر
داشت لقمان یکی کریچه تنگ * چون گلوگاه نای و سینه چنگ * بوالفضولی سوال کرد از وی * چیست
این خانه یک بدست و سه پی * با دم سرد و چشم گریان پیر * گفت هذا لمن یموت کثیر * راقم این فرهنگ بابلغ
بیتی چند از حقیقت او در سلک نظم کشیده شعر زاهدی دیدم از جهان رسته * در بروی جهانیان بسته *
نه از او بر دل زمین باری * نه دلش را ز دهر آزاری * جا زد از بهر این دو روزه درنگ * خانه چون دو آ
تیره و تنگ * درش از حلقه تنگ تر بینی * و ز درون عالمی دگر بینی * عالمی آرمیده از شر و شور * گروه ...

درون دیده معمور بود در عمارت عمود سیف بشتابد سرو تن فارغ از کلاه و قبا به پوستین زیر تو خورشید و چرخ
از حمایت سایه بعید بوده پسندید در شعبان ذو عر به خرقه و لقب بار لبت و حکم به حضرت شاه شفا بخوابها و کم معمور
از حقیقت بود تشریف برده صحبت مستوفی داشتند به مطالبات تصرف اهل اسلام را با طریق تصرف خود تلقین
داده بیان شود صاحب این مقام را سبب نامی نامند یعنی تارک همه و دوم جمیعت و سوم استغنا از علم مانده بوده ارادت
گیهان شکوه گردید به سبب عبد الکریم مشهور بموجب حکم اشرف عمارات سلاطین نامی را مرمت دلخواه نموده مجدد
نشینهای خوش و عمارات دلکش از حجره و غسلخانه ترتیب داده بود پسندیده مستحسن افتاد و قریب سه لک
روپیه صرف شده باشد قلعه مندو بر فراز کوهی واقع شده و دوران ده کروه بمساحت در آمده در ایام برشکال
خوش هوا و روح افزا بغایت و در دشت و شهر و دیه از گل و ریاحین مالا مال خصوص گل جعفری بمثابه
بهار بهشت و ریاحین عروس ملک را رنگین دارد و شبها در قلب الاسد بمرتبه سرد میشود که بی لحاف میهمانان گذرانیدن
روزها احتیاج باوزن نیست و آثار سلاطین ماضیه در مانده و بسیار است از جمله گنبدی است مدفن سلطان هوشنگ
بغایت عالی و بنا و بنایانه عمارتیست دیگر مسجدیست معظم و گنبدی که مدفن سلاطین خلجیه است و مناری از سنگ
در غایت استحکام و موزونی متصل گنبد و خانجهان که وزیر هوشنگ بود محمود نام پسری داشت بغایت رشید
و شجاع و مشهور بلند پرواز بعد از فوت هوشنگ محمود مذکور پسر هوشنگ را که در صغر سن بسلطنت رسیده بود به تیغ
بیداد معدوم ساخته خود سر برآرای سلطنت گشته در مدت دولت خویش کارهای نمایان کرد و حدود متعلقه
خویش را چنانچه باید بقبضه در آورد و دیگر بتیز لشکر بدکن کشیده رایت فتح و فیروزی برافراخت و گلبرگه متصرف گشته
بانچه در آنجا بود برده چون محمود بیگره والی گجرات بکمک حاکم دکن آمد پای ثبات محمود خلجی از جا رفت ناگزیر
محافظت ملک نگاه داشت دولت خویش را بر عزیمت ملک گیری مقدم داشته بمستقر دولت خویش عنان معاودت
معطوف داشت و بعد از فوت محمود بیگره لشکر بر سر گجرات کشیده در ظاهر احمد آباد با والی گجرات جنگ کرده اعلام
فتح و نصرت مرتفع گردانید و غنیمت فراوان بدست آورده بمندو مراجعت فرمود و بار دیگر لشکر بچتاون کشیده
آن ملک را تاخت و تاراج نمود و بزیارت روضه خواجه معین الدین چشتی همت مصروف داشت و این روضه که امروز
برجاست از آثار دولت اوست بالجمله بعد از سلطان محمود سلطان غیاث الدین پسر او در چهل و هشت سالگی جانشین
گشت وزرا و امرای خود ظاهر ساخت که مدت سی سال لشکرکشی کرده در خدمت پدر خود بلوازم تردد و جانفشانی
کوشیده ام اکنون که نوبت سلطنت بمن رسید اراده ملک گیری ندارم و میخواهم که بقیه عمر بعیش و عشرت
بگذرانم مشهور است که پانزده هزار زن در حرم خود فراهم آورده بود و شهری از زنان ترتیب داده مشتمل بر جمیع
طوائف از اقسام اصناف حاکم و قاضی و کوتوال و اهل حرفه و آنچه بجهت نظام شهرها درکار است از اناث مقرر نموده
و هر جا خبر صاحب جمالی شنیدی تا بدست نیاوردی از پای ننشستی و فنون صنایع بکنیزان آموخته بعضی
را که صاحب ادراک عالی و فهم بلند یافته بود باکتساب علوم ممتاز ساخته بود و بشکار و سواری میل مفرط داشت
و آهو خانه عالی ترتیب داده جانوران شکاری در روی هم ساخته با زنان و اهل حرم خویش پیوسته بسیر و شکار
خوشوقت میبود و بالجمله در مدت سی و دو سال که ایام امان داد چنانچه قرار داده بود بر سر تسخیر غنیمی سوار نگردد

در مجلس [illegible] و نیاورده [illegible] که وحشت افزای خاطر باشد و خاطر [illegible] چون عرض [illegible]
ملحوظ است که نصیر الدین [illegible] ناخلف [illegible] که [illegible] داشت [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible]
[illegible] الکنون [illegible]
[illegible] آن ناخلف [illegible]
پدر و [illegible] جهان و سلطان محمود پدر او و سلطان غیاث الدین [illegible] سلطان ناصر الدین [illegible] سلطان
غیاث الدین محمود ثانی پسر غیاث الدین است اصل [illegible] فرموده [illegible]
سلیمی خطاب [illegible] و بخدمت خوب وصل کرده اند که در [illegible] حکم شد که قبر ناصر الدین
[illegible] استخوانهای او را در دریای نربده انداختند [illegible] استخوان [illegible]
[illegible] و چون موکب اقبال شاهزاده جوان بخت از دریای نربده عبور فرموده امرای عظام و صاحب
منصب داران و بندهای درگاه که در صوبه دکن بودند باستلام عتبه اقبال مبادرت جسته سعادت
زمین بوس دریافتند و روز دوشنبه پنجم شهر ربیع الاول سال هزار و بیست و شش هجری نزول موکب
منصور در بلده طیبه برهان پور اتفاق افتاد و مقارن این حال عز الفضل علامی فهامی افضل خان و عمدة الدوله راجه
بکرماجیت که در اثنای راه بمرافقت وکلای عادل خان نزد او شتافته بودند رسیده مشعر بر آنکه عادل خان
[illegible] کرده باستقبال فرمان گیتی مطاع جهانگیری و نشان عالی شان شاهی برآمده آداب و تسلیم و زمین بوس
بتقدیم رسانیده اظهار بندگی و فرمان پذیری نموده تعهد کرد که محالی را که عنبر از حدود متعلقه اولیای دولت انتزاع
نموده بود و متصرف بود بنده های درگاه بازگذارد و پیشکش لائق از خود و دیگر دنیاداران دکن سامان نموده مصحوب
امرای مذکور بدرگاه والا ارسال دارد و در همان دو سه روز مردم سخندان نزد عنبر فرستاده آنچه مناسب دانسته
اعلام نمود و در خلال این حال که شاهزاده جوان بخت بلند اقبال بلده طیبه برهان پور را از نزول موکب همایون رشک
نگارخانه چین ساخته بانواع مستلذات روحانی و جسمانی کامروا بودند بتجویز حضرت شاهنشاهی صبیه کریمه شاهنواز خان
خلف عبد الرحیم خانخانان را در عقد ازدواج خویش درآورده آن کهن دولتخواه و بیرین خدمت را باین نسبت
سربلندی بخشیدند و مجدداً آن عمده دودمان خلافت جوانی و دولت از سر گرفت

وقایع سال دوازدهم از جلوس جهانگیری

درین مدت که موکب منصور حضرت شاهنشاهی در بلده طیبه
مندو نزول سعادت ارزانی داشته پیوسته بسیر و شکار خوشوقت بوده بسیاری از شیرهای قوی بازو که مضرت
آنها بمتوطنین شهر و سوامع الطراف می رسید شکار فرموده در بیست و نهم تیر ماه [illegible] بار همه
عرضداشت شاهزاده ظفر لوای مشتمل بر اخبار فتح از برهان پور رسید باستیلام عتبه خلافت سربلندی
یافت مضمون عرضداشت آنکه جمیع دنیاداران دکن سر خدمت بر ربقه اطاعت و فرمان پذیری [illegible] حدود [illegible]
پادشاهی را که عنبر بداختر متصرف شده بود بدستور سابق در تصرف اولیای دولت قاهره بازگذاشتند

وتقالید قلعه وحصنها بخصیص قلعه احمدنگر حواله وکلای درگاه والاشکوه نمود چون این خبر بموقف عرض رسید نورجهان بیگم
مسامع جلال رسید برگفته بود و کرده دو لک روپیه حاصل تحلیه دست این فرزند بجلدوی عنایت فرمود و سید عبدالله
را بخطاب سیف خان عز اختصاص بخشید خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع مرحمت نمود و لعلی که بعادلخان در سرنج
خاصه بود لبنا بر آنکه کمی شان لطف فرمود و مصحوب او ارسال داشتند و التماس آن برگزیده دین و دولت
عادل خان بخطاب مستطاب فرزندی که گوشتلر فرو مباهات بفلک سوده حکم شد که العبد از بن منشیان عطارد رقم
در فرامین خطاب فرزندی را پیرایه عزت و آبروی او لباس زند و این بیت را بدیهه گفته بخط خاص در عنوان
فرمان ثبت فرمودند بیت شدی از التماس شاه خرم بفرزندی با مشهور عالم بالجمله چون فرمان
عاطفت عنوان بعادل خان رسید پنجاه زنجیر فیل کوه شکوه و پنجاه راس اسپ عربی و عراقی و یک لک و پنجاه
هزار هون نقد و دیگر جواهر مرصع آلات و اقسام تحف و نفایس که قیمت مجموع پانزده لک روپیه می شد
با وکلای خود مصحوب افضل خان و راجه بکرماجیت روانه درگاه سلاطین پناه ساخت و دو لک روپیه به
افضل خان و دو لک روپیه براجه بکرماجیت تکلف نمود و مقرر داشت که افضل خان با پیشکش از راه راست
برهانپور بشتابد و راجه بکرماجیت باحمدنگر رفته قلعه مذکور را با سائر پرگنات بالاگهات که از تصرف بندهای درگاه
آمده بود متصرف گشته احمدنگر را بخنجر خان و جالناپور جان سپار خان و همچنین هر محلی را به یکی از امرا که بحکم اشرف
تعیین شده تسلیم نموده خاطر از ضبط و نسق آن حدود پرداخته متوجه قدسی آستان گردد و چون راجه بکرماجیت
شنیده بود که در بند رگوه لعلیست بوزن هفده مثقال و کسری دو لک روپیه قیمت آن مشخص شده مبلغی که
عادل خان باو تکلف نموده بود فرستاده لعل مذکور را بدست آورد و بعد از استیلام عتبه اقبال با دیگر تحایف
و نوادر بشاه جوان بخت پیشکش کرد و همچنین میر جمله (?) و جادون راس دیوان بیونات که بجهت گرفتن پیشکش قطب الملک
شتافته بودند از جواهر و مرصع آلات و فیلان نامی و اسپان تیجاق که قیمت مجموع آن نیز پانزده
لک روپیه می شد روانه درگاه جم جاه گردیدند و بهر یک از نام برده ها مبلغها از نقد و جنس خدمتگاری نموده
فرستاده های شاهزاده های والاشکوه پیشکشهای بیجاپور و گلکنده را با رسولان عادل خان و قطب الملک
ببرهانپور رسانیدند خاطر اشرف شاهزاده والاقدر از ضبط و نسق صوبه دکن فارغ گشت صاحب صوبگی
خاندیس و برار و احمدنگر بسپهسالار خانخانان تفویض فرموده شاهنواز خان پسر او را که در حقیقت خانخانان
خرد است با دوازده هزار سوار موجود و خوش اسپه بضبط ولایت مفتوحه محال بالاگهات مقرر داشته و هر محل
را بجاگیر یکی از امرای صاحب جمعیت تنخواه نمود از جمله لشکری که در موکب منصور سعادت پذیر بود بیست هزار
موجود و هفت هزار توپچی پیاده در صوبه دکن گذاشته بتاریخ روز مبارک شنبه هشتم مهر ماه الهی سنه دوازده
جلوس مطابق یازدهم شهر شوال سنه هزار و بیست و شش هجری در قلعه شادی آباد مندو ورود موکب مسعود
اتفاق افتاد و ادراک سعادت قدم بوس پدر عالیقدر بمبارکی و فیروزی نصیب و روزی شد و بعد از ادای
مراسم کورنش و آداب زمین بوس بالای جهروکه طلبیده از غایت محبت و افراط شوق بی اختیار از جای
خود برخاسته دو سه قدم پیش نهاده در آغوش عاطفت گرفتند چندانکه از اینجانب در آداب و فروتنی مبالغه

ایوان معدلت با عزاز و احترام تمام طراز نموده بر اورنگ تخت و خلافت نشستن فرمودند و چون فرصت مقتضی آن بود که ... شان
نموده بودند چون ... یکصد هزار ... روپیه ... بتصدق و صدقه فرمودند ... خیرات
علی الخصوص معروض شد ... نیل ... که سر حلقه فیلان ... عادل خان بود به نظر قدسی در آورده ... انجام
بخشیدن عنایت شاهزاده ... شد که ... شاهزاده ... سعادت ... منصب ... بلند
شهاب بخت شاه جهان ... دو هزار مهر ... بار ... از جواهر و مرصع آلات ... پیشکش معروض داشت
عبد الله خان و بعد از آن مهابت خان بدولت استانبوس چهره سعادت برافروخت ... دو هزار روپیه ... و
از جواهر و مرصع آلات پیشکش کرده از آنجمله لعلی بود بوزن یازده مثقال یک لک روپیه قیمت آن شد و بعد از آن
داراب خان پسر خانخانان و سردار خان و شجاعت خان عرب ... موکب اقبال ... شمشیر خان افغان و او را
دکنی سعادت زمین بوس دریافتند پیش از این بجلدوی فتح ... منصب بیست هزاری ذات و ده هزار سوار ... بلند اقبال
مرحمت شده بود چون ... عزیمت ... خطاب شاهی ... سائر ... گیتی ...
بجلدوی این خدمت شایسته منصب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار و خطاب شاه جهانی عنایت ...
و مقرر فرمودند که بعد ازین در مجالس بهشت آئین بجهة نشستن شاه والاقدر صندلی متصل بتخت می نهاده باشند
و این عنایتی است مخصوص شاه فلک شکوه که از زمان امیر صاحبقران تا حال درین سلسله علیه رسم نبوده خلعت
با چارقب زربفت و در گریبان و سر آستین و حاشیه دامن مروارید گشته و شمشیر مرصع با پردله مرصع و
خنجر مرصع عنایت شد و خود از جهروکه پایان آمده خوانچه از جواهر و خوانی از زر بر سر فرق فرقد سای آن ورة التاج
خلافت و جهانگیری نثار فرموده فزونی عمر و جاه آن برگزیده دین و دولت از درگاه حضرت رب العزت مسالت
نمودند و راجه بهرجی زمیندار ملک بگلانه بوسیله آنحضرت سعادت زمین بوس دریافت و در ایام توقف برهانپور فوجی
بجهت تنبیه و تادیب زمینداران گوندوانه تعیین فرموده بودند بهادران فیروز جنگ به نیروی اقبال بلند تنبیه و تادیب بلیغ نموده
شصت زنجیر فیل و دو لک روپیه نقد از جانده و سی زنجیر فیل و یک لک روپیه نقد از خانباکه مجموع نود زنجیر فیل
و سه لک روپیه نقد برسم پیشکش گرفته در اثناء راه بموکب منصور پیوستند و بعد از روزی چند
که شاه جهان بخدمت والاقدر پیوست نورجهان بیگم جشنی ترتیب فرموده خلعتهای گرانبها با نادری تکلهای مرصع و مروارید بهای
نفیس آراسته بود و سه پیچ مرصع بجواهر نادر و دستار با طره مروارید و دو اسپ که یکی زین مرصع داشت و فیل اول اول
با دو ماده فیل بشاه جهان تخت گذرانیده و همچنین بشاهزاده های والاشکوه و اهل حرم و خلعتها و نقودهای نفیسه با اقسام
زرین تکلف فرمودند بهمه جهت سه لک روپیه بقلم آمد و همدرین چند روز پیشکش شاهزاده بلند اقبال شاه جهان بنظر گذشت
از جمله لعلی بود بوزن هفده مثقال که بحساب اهل هند نوزده ثانک باشد و در کوه بند و لک روپیه ابتیاع شده دیگر نیلمی بود که
در آب و رنگ و اندام نظیر او بنظر در نیامده و دو الماس یکی چهل هزار روپیه قیمتی و دیگری سی هزار روپیه و دو مروارید یکی و مثقال
و یازده سرخ و دیگری شانزده سرخ در غایت نفاست و آبداری و اگر تفصیل فیلان و دیگر نفائس
پرداز و بطول می کشد قیمت مجموع پیشکش بیست لک روپیه شد و سوای این دو لک روپیه
منور جهان بیگم و شصت هزار روپیه بدیگر بیگمان گذرانیده چون خاطر قدسی مظاهر بشکار نیل بسیار

بسیار راغب و مایل بود و هرگز تماشای شکار فیل نکرده بودند و تعریف ملک گجرات و شهر احمدآباد بمرتبهٔ افزون شنیده
افتاده بود و رای جهان آرا اقتضا فرمود که سیر احمدآباد و تماشای دریای شور نموده هنگام مراجعت کرده موسم
و هم شکار فیل در رسید شکار کنان متوجه دار الخلافت آگره شوند و این عزیمت صاحب حضرت مریم الزمانی و دیگر بیگمان
و اهل حرم از راه آگره به ساخته موکب اقبال بصوب ملک گجرات نهضت فرمودند و تاریخ دوازدهم ماه که واقع گشته بود
رسید که در خانه این بنده چرخی دو مرغ زنده ماده بود و آمده که بشت مرده با هم متصل بود اما سر و دست
و پای هر یک جدا نبود زنده مانده فوت شدند روز جمعه هشتم ماه سال دوازدهم از جلوس اشرف ساحل دریا
مخیم بارگاه اقبال گشت و در باغ سلطان احمد واقع کنبایت که در کنار دریا واقع است دولتخانه ترتیب یافت
متصدیان بندر مذکور غرابها آراسته بنظر همایون درآوردند و آن حضرت خود بر غراب نشسته سیر دریا کردند و دواز
روز توقف فرموده بسیر و شکار مشغوف شدند و هم مذکور رایات عزیمت بصوب احمدآباد ارتفاع یافت
و در بیست و پنجم ماه که بیکروه شهر واقع است محل نزول اردوی کیهان شکوه گردید چون مزار شاه عالم
در سر راه واقع بود بدرون روضه درآمده فاتحه خواندند بیک لک روپیه صرف عمارات این مزار فائض الانوار
شده باشد سلسله ایشان بمخدوم جهانیان منتهی میشود و مردم گجرات را غرائب اعتقاد بحضرت شاه هست میگویند
که مکرر از شاه عالم احیای اموات بظهور پیوسته بعد از آنکه پدرش از شمعی آگاهی یافته مانع آمده که تصرف در کار خانه
خلافت است بعد گیتی سید محمد که امروز جانشین ایشان است از خوبان روزگار است شاه عالم در هشتصد
و هشتاد از این جهان فانی بعالم بقا شتافته اند روز دوشنبه بیست و پنجم مذکور بمبارکی و فیروزی داخل
شهر احمدآباد شدند چنانچه تعریف این شهر شنیده بود بنظر در نیامد اگرچه میان رسته بازار عریض و وسیع گرفته اند
لیکن دکانها را در خور وسعت بازار نساخته اند عمارتش هم از چوب است و ستون دکانها بغایت باریک و زبون
و سقفش بیشتر سفال پوش در این روز ولایت گجرات بجاگیر شاهزاده کشورستان شاه جهان ارزانی داشتند از مانیدون
تا کنبایت یکصد و بیست و چهار کروه مسافت است و از کنبایت با احمدآباد بیست و یک کروه بانی شهر احمدآباد سلطان احمد
نبیرهٔ مظفرخان است و مسجدی در میان بازار اساس نهاده بغایت عالی مشتمل بر سه در و در پیش هر در بازاری و در
مقابل دری که به سمت مشرق واقع شده مقبرهٔ سلطان احمد مذکور است و در آن گنبد سلطان احمد و محمد پسر او و
قطب الدین نبیرهٔ او آسوده اند طول مسجد بغیر از مقصوره یکصد و بیست و سه ذرع است و عرض هشتاد و نه ذرع
و بر دور آن ایوان ساخته اند بعرض چهار ذرع و سه پاو فرش صحن مسجد از خشت تراشیده است و ستونها از سنگ
سرخ است و مقصوره مشتمل بر سیصد و پنجاه و چهار ستون است و بالای ستونها گنبد زده اند طول مقصوره هفتاد و
پنج ذرع و عرض سی و هفت ذرع است و فرش مقصوره و محراب منبر از سنگ مرمر ترتیب یافته و بر دو بازوی
پیش طاق مسجد دو منار پرکار از سنگ تراشیده مشتمل بر سه مشبانه در غایت اندام نقاشی و نقاری کرده اند و بر
یمین سعادت قرین منبر متصل یک کنج مقصوره نشیمن جدا کرده اند میان ستونها تخته سنگ پوشیده اند و در
آن تا سقف محجر و سنگ نشانیده اند تا پادشاه با مخصوصان و مقربان خویش بر آن بالا رفته ادای صلوة نماید و آنجا را
باصطلاح اهل گجرات ملوک خانه گویند روز دیگر حضرت شاهنشاهی بخانقاه شیخ وجیه الدین تشریف برده و لوازم زیارت

ریاضت شدید بتعلیم رسانیده شیخ از خلفاء شیخ محمد غوث اند لیکن خلیفه که مرشد کمالات او رسانیده است بود و ارادت
شیخ وجیه الدین برایشان است ساطع و جلی است لامع بر علو شان شیخ محمد وجیه الدین بفضائل صوری و کمالات معنوی
آراستگی داشته اند کمالات شیخ محمد غوث گوالیاری بوده اند یکی از فضلا در حق شیخ وجیه الدین گفته که ارشاد استعداد
بها یافته که بر مسند ارشاد اختیار کرده اید در جواب فرموده اند که فیض حضرت ایزد عز و جل که بر من نیز مشتمل ... اعلی بوده
پیش ازین سی سال درین شهر ودیعت حیات سپرده اند و شیخ عبد الله که بیست پدر بر مسند ارشاد نشسته جمیع
لطایف در تفسیر ... بوده با کمال شکستگی نهایت درستی و رشد سخاوت درویشان و تیمار حال ایشان روزگار
بسر برده چون شیخ عبد الله بجوار مغفرت ایزدی پیوست فرزندش شیخ اسد الله جانشین شده و بعد از آن روزی چند
مسافر ملک بقا گشت و بعد از برادرش شیخ حمید صاحب سجاده گردید و الحال در قید حیات است و از اصلاح این ...
مجالس ... روزی چند بزیارت روضه احمد کهتو توجه فرموده کهتو قصبه ایست از سرکار ناگور و مولد شیخ
از آنجاست در زمان سلطان احمد بانی احمد آباد بگجرات تشریف آورده سلطان احمد را بخدمت ایشان ارادت
و اعتقاد تمام بوده و مردم این ملک شیخ را از اولیای کبار میدانند و هر شب جمعه خلق انبوه از وضیع و شریف بزیارت
ایشان حاضر میشوند سلطان محمد پسر احمد مذکور عمارات عالی از مقبره و مسجد و خانقاه بر سر مزار ایشان اساس
نهاده و متصل بمقبره در ضلع جنوب تال کلان ساخته و دور آن از سنگ و آهک بسر آورده و اتمام این عمارات در زمان
قطب الدین ولد محمد شده و مقبره سلاطین گجرات بر کنار تال در طرف پای شیخ واقع است و در آن گنبد سلطان محمود
بیگره و سلطان مظفر پسر او و محمود شهید که آخرین سلاطین گجرات است آسوده اند و بسبب اغراق مقبره شیخ ...
بر ... از روی قیاس پنج لک روپیه صرف این عمارات شده باشد و العلم عند الله روز دوشنبه ... اسفندار
از احمد آباد بجانب ماله نهضت اتفاق افتاد و درین راه پیوسته بنشاط شکار خوش وقت بوده تا قصبه ...
تشریف فرما بودند و در کنار آب ... زمین دار سورته جام بوسیله شاهزاده عالم و عالمیان شاه جهان سعادت زمین بوس
دریافته پنجاه راس اسپ کچهی برسم پیشکش معروض داشت و نام او جسا است و جام لقب است هر کس که جانشین شود
او را جام گویند و این از زمینداران عمده گجرات بلکه از راجهای نامی سند وستان است ملک او بدریای شور متصل است
پنج شش هزار سوار همیشه میدارد و در وقت کار ده دوازده هزار سوار سامان مینماید و در ملک او اسپ بسیار میشود
و اسپ کچهی در ملک گجرات ... دو هزار روپیه ... خرید و فروخت میشود و در ملک دکن ... هزار هون ... هزار روپیه و ...
هون که چهار روپیه ... باشد ... تاریخ راجه ... از ولایت کچ که در
انتهای بلاد بنگاله ... باستیلام عتبه خلافت ... سعادت اندوخته ... از غرایب
آنکه بهاء الدین ... بچه لنگور ... بنظر اشرف در آورده معروض داشت که لنگور ماده بچه خود را ... در دست
گرفته بر فراز شاخ درختی نشسته بود یکی از توپچیان ... قصد ... لنگور ماده را ... بندوق ... و آن ... بچه را
جدا ساخته ... بر زمین افتاده جان سپرد ... این حال ... آن بچه را فرود آورده ...
شیر خورانیده ... فی الفور ... بچه را از نظر او پنهان سازند ... تا ...
... گرفته ... آمده حکم شد که بچه را از نظر او پنهان سازند ...

[illegible] لشکر [illegible] مهیا نمی‌شود و چندان تأمل فرمود که حاضران را از حال او وقت [illegible] ملازمت [illegible]
چندان مستعد نمی‌نماید [illegible] و شکستگی بر آن [illegible] تمام دارد. وقایع سال سیزدهم از جلوس جهانگیری
شب چهارشنبه سوم شهر ربیع الاول سنهٔ هزار و بیست و هفت هجری تحویل حمل شد و در آن روز مسعود [illegible]
منصب [illegible] سوار [illegible] سعادت بر افروخت [illegible] به انعام خلعت [illegible] شمشیر مرصع و فیل
از طویلهٔ خاصه سرافرازی یافته رخصت وطن شد. درین تاریخ میر جمله از عراق آمده به استلام عتبهٔ خلافت جبین افروز
گردید. اکنون مجملی از احوال او رقم زدهٔ کلک وقایع‌نگار می‌گردد. میر از اعیان سادات سپاهان است نامش محمد امین
بوده عم او میر رضی را شاه عباس به منصب صدارت ارتفاع بخشیده صبیهٔ خود را بعقد ازدواج او در آورده بود
میر محمد امین بیست و چهار ساله از عراق آمده نزد محمد قلی قطب الملک شتافت و به وسیلهٔ میر محمد مؤمن مشهور
که سالها مدار دولت قطب الملک بر او بود و ذکر شده قطب الملک او را به میر جمله مخاطب ساخته از حسن سلوک [illegible]
مهمات مالی و ملکی به قبضهٔ اقتدار او حواله فرمود تا محمد قلی در حیات بود عمل و عقد امور بکار او بود [illegible] بدوام
شرب [illegible] طرب مشغول بود و از دل نگرانی فارغ می‌زیست و چون محمد قلی درگذشت و نوبت ریاست به سلطان محمد
برادرزادهٔ او رسید نقش میر با او خوب ننشست و با این هر دو میر را رخصت نموده دست طمع و تصرف
از اموال و اشیای او کوتاه داشت و میر از گلکنده به خدمت عادلخان پیوست و در آنجا نیز صحبت او در نگرفت
ناگزیر از عادلخان اجازت حاصل نموده به جهاز دریا به وطن مألوف شتافت و در عراق شاه عباس را ملازمت نموده به نسبت
میر رضی و بعضی که مردم صاحب ثروت را در نظرها می‌باشند مشمول عواطف شاهی گردید و در خدمت شاه پیشکشهای
لایق به رغبات گذرانید و مدت چهار سال به عزت و آبرو روزگار به سر برد میر را خواهش آنکه در ملازمت شاه صاحب منصب
عالی باشد و شاه را مطمح نظر آنکه به التفات زبانی سرگرم داشته نفایسی که درین مدت فراهم آورده اخذ کند چون
میر دریافت که حقیقت کار چیست ناگزیر به ملازمان عتبهٔ خلافت التجا آورده عریضه مشتمل بر اظهار خواهش ملازمت
و آرزوی خدمت ارسال داشته التماس فرمان طلب نمود و حضرت شاهنشاهی فرمان عاطفت بنیان فرستاده
به درگاه گیتی پناه طلب فرمودند و درین تاریخ سعادت زمین بوس دریافته مشمول مراحم بیکران گردید دوازده راس اسپ
و نه تقوز قماش و دو انگشتر یاقوت برسم پیشکش معروض داشت و به منصب هزار و پانصدی ذات و دویست سوار سرافراز گردید
روز یکشنبه دوازدهم فروردین موضع [illegible] مضرب خیام فلک احتشام گردید به عرض رسید که ازین منزل تا چراگاه فیل
یک و نیم کروه مسافت است و از انبوهی جنگل و تراکم اشجار و راه پر نشیب و فراز عبور [illegible]
می‌نماید روز دوشنبه سیزدهم [illegible] از بندهای مخصوص متوجه شکارگاه شدند پیش ازین جمع کثیر از پیاده‌ها
آن سرزمین جنگل را به رسم قمرغه احاطه نموده بودند و بیرون جنگل در اندک فضایی بر فراز درختی تختی از چوب به جهت
نشستن پادشاه فیل‌گیر شکار ترتیب داده بر درختهای اطراف آن نیز تالارها به جهت نشستن و تماشا دیدن
امرا ساخته بودند و دویست فیل نر با کمندهای مستحکم و بسیاری از فیلان ماده آماده داشته بر سر هر فیلی دو نفر فیلبان
از قوم جهر [illegible] که شکار فیل مخصوص آن طایفه است نشسته و مقرر شده بود که فیلان صحرائی را از اطراف جنگل رانده
[illegible] بیارند تا تماشای شکار آنها به وجه دلخواه کرده شود قضا را در وقتی که مردم از اطراف به جنگل در آمدند بنابر انبوهی

رخصت ... کام ... سلسلهٔ انتقام از شکست و ترتیب فرزند ساخت قبل از آنکه اجلال ... سعید بهادر طرف ... رسیده بود
... جهان از سر ... در حضور اشرف شکار شده از ... نهایت ذوق ... و سیل انعام ... رخصت آمده بود
دلاور خان کاکر از تعینات بنگش خان کابلی بحکومت کشمیر سرافراز گشته بود چون بعرض رسید که عبدالرحیم خانخانان
غزل مولانا عبدالرحمن جامی که این مصرع از آن است مصرع کل ... که یک گل رخصت ... باید کشید ... تتبع نموده
حضرت شاهنشاهی این مطلع را بدیهه فرمودند ... برخ گل ... باید کشید ... از بسیار ... ایام
گشته بود چون آفتاب از شدت گرما و عفونت هوا مردم محنت بسیار کشیده و بعید مسافت تا کشمیر بعد از ملاحظه ... اگرچه
بنظر کار ... صعوبت و دشوار ... صواب اندیش که عقده کشای مشکلات روزگار است چنین
تقاضا فرمود که ایام تابستان و موسم برشکال را در احمدآباد گذرانیده بعد از انقضای ایام برسات متوجه آگره
باید شد و باین عزیمت صائب ... عنان اقبال بصوب احمدآباد معطوف گشت مقارن این حال از عرضداشت
منهیان دار الخلافت بمسامع جلال رسید که در مستقر خلافت آگره وبای ظاهر شده و مردم بسیار تلف میشوند بنا برین فسخ
عزیمت آگره که بالهام غیبی که در خاطر حقیقت مظاهر پرتو افکنده بود مصمم گردید و هفتم اردی بهشت ماه مطابق غره شهر
جمادی الاول در ساعت مسعود و زمان محمود ... و فیروزی نزول سعادت در شهر احمدآباد اتفاق افتاد
و از شدت گرما و عفونت هوا بیماری در احمدآباد شایع شد و در اهل شهر و اردو کس نماند که دو سه روز بصحت تب مبتلا
نگشته باشد و از آنجا این دو سه روز تب ضعف و سستی بحدی مستولی میگشت که ... حرکت تعذر تمام داشت
ولله الحمد که عاقبت بخیر بود و ضرر جانی بکسی نرسید آنحضرت شاهنشاهی نیز دو سه روز این ضعف را کشیدند
آن قدر آثار بهبود و فیض ... حضرت رسید که ناطقه از تقریر آن عاجز است در حیرتم که بانی این شهر را کدام رعایت
در غرض ملحوظ افتاده که در چنین سرزمین بی فیض بدین چنین شهر اساس نهاده و بعد از او دیگران چه ملحوظ بوده که عمر گرانمایه
درین خاکدان گذرانیده اند هوایش سموم زمینش کم آب و ریگ بوم گرد و غبار بحدی که در وقت شدت باد ... پشت
دست محسوس نمیگردد آبش بغایت زبون و ناگوار از رودخانه که متصل بشهر جاریست غیر از ایام برسات پیوسته
خشک میباشد چاهها اکثر شور و تلخ و تالابها که در سواد شهر واقع است بصابون گازران دوغ ... شده مردم اعیان
که مقدور ... در خانهای خود ... ساخته اند و در ایام بارندگی از آب باران مملو میسازند تا سال دیگر از آن
آب میخورند و مضرت آبی که هرگز ... در سرایت نکند ... ظاهر است بیرون شهر بجای سبزه
و ریاحین تمام صحرا از قوم زار است و نسیمی که از ... زقوم ... فیضش معلوم مصرع ای تو مجموعهٔ خوبی زکدامت گویم
... راجه بهاره که از زمینداران معتبر ولایت گجرات است دولت آستانبوس دریافته دو صد مهر بطریق نذر و دو هزار
روپیه برسم نثار و یکصد راس اسپ بطریق پیشکش معروض داشت در ملک گجرات کلانتر ازین زمیندار ... تعلق
... پیوسته است بهاره و جام از یک جد اند و ده پشت بالا تر ... نسب جمعیت و اعتبار بهاره از جام
در پیش است میگویند که بهیچ یک از سلاطین گجرات نیامده و سلطان محمود فوجی بر سر او فرستاده بود شکست
بر فوج سلطان افتاد عمرش از هفتاد متجاوز بنظر درمی آید و خود میگوید که سن نود سال دارم در ... هوش و قوت
فتور ... از مردم او پیری بنظر درآمد که موی ریش و بروت و ابرو سفید شده میگویم که ایام طفولیت مرا ...

زیاده بر ملاحظه در دو ... از ملازمان شده امیر حرم لطف و در خدمت اکبر بر بعنایت اسپ خاصه و فیل نر با ماده و فیل با حجر مرصع
و شمشیر مرصع و جیغه انگشتر زمرد یاقوت سرخ جوهر و دیگر یاقوت و مروارید بخشیده رخصت و التفات ارزانی فرمودند و جلال
و هرض جهانگیر ... اولاد پادشاهی ... شاه برج ... زنجیر فیل از نر و ماده و در حوالی ... شکار کرده ... زنجیر فیل ... یک صد
بر وار نر و ماده و ... از اولاد این شاهزاده بلند اقبال شاه جهان بیست و شش زنجیر نر و هفت ماده گرفتند درین تاریخ
... بیت که از شعرای دولت شاهزاده ... بخت شاه جهان است ... تن حضرت عالی ...
بلند ... شاهزاده گیتی ستان ... از ملازمان ... سلطنت
شاه جهان ... بیست ... سوار برق انداز و پانصد نفر توپچی پیاده
... تعیین شده بودند ... قلعه ... شمشیر ... گردیده
... پیشکش ... روز مبارک ... سال ... جلوس
جهانگیری مطابق بیست و دوم رمضان سنه هزار و بیست و هفت هجری رایات اقبال بصوب دار الخلافت آگره
ارتفاع یافت ... خان را که از صغر سن در خدمت حضرت شاهنشاهی سعادت پذیر بود بنظر بر حقوق خدمت
مشمول عواطف ... صاحب صوبگی ولایت بهار بلند پایگی بخشیدند بتاریخ ... ماه
از طلوع صبح ... گهری ... پیدا ... و ... بشکل عمود ... شد و هر شب یک گهری بیشتر از شب دیگر
میگشت چون تمام شد و صورت حربه پیدا کرد ... باریک و میان گنده ... داشت و ... بجانب جنوب
بسوی شمال ... قدر قامت ... اسطرلاب معلوم شد که بیست و چهار درجه فلکی را با ... اختلاف
منظر ساتر است ... حرکت فلک اعظم متحرک و حرکت خاصه نیز با حرکت فلک اعظم در ... ظاهر میشود چنانچه اول در برج
عقرب ... میگشت ... مدت ... برج عقرب را گذاشته بمیزان رسید ... حرکت عرضی در جهت جنوب نیز داشت ... ارباب
فن نجوم در کتب این قسم را ... نوشته اند ... شانزده شب که این علامت ظاهر شده بود در جهان ... ستاره
... گشت که سرش ... و ... دم ... اصلا روشنی و درخشندگی نبود ... آثار
این ... در ... آباد ممالک سند ... و باد طاعون است که هرگز در هیچ زمانی از ازمنه ماضی نشده و نشان
نشنیده بودند و در کتب معتبره اهل هند ... پیش از ظهور این بیک سال ... ظاهر شد و تا بیست سال ... و ...
حضرت شاهنشاهی و شاهزاده جوان بخت شاه جهان ... شورش و فساد و ... و هفت ... سال ...
بنگال ... و فتنه و آشوب ... خانها که ... و چه خانها که خراب ... از ...
بهادر خان حاکم قندهار ... جلال رسید که در نواحی شهر و ملوکات آن کثرت موش بحدی رسیده که از ... کاشته
زراعت ... باقی نمانده بعد از محنت و تعب بسیار ... بدست رعایا در آید و همچنین ...
... انگور ... اشجار ... باغ و صحرا ... چون ...
... گیتی ستان شاه جهان ... ولادت فرزند اقبالمند ... سلطان
اورنگ زیب ... مذکور ترتیب فرموده بود ... والده بزرگوار ... محمود خلد ...
... پیشکش ... مجلس فردوس نظیر گردید ... زنجیر فیل ... خاصه ... شد ...

بتقلیب احوالی ایشان مشغول افتاده و الک روبه بیت و درآمد چون بجز الی ملک را با از سنگ و درود و سوک گیهان شکوه نظارت
افتاد و کنور کرن پسر جانشین او بعد دولت [illegible] برسم چنین اخلاص ورزانی ساخته بسیار کار در فتح و کانگره حرص وشت وسعادت
ایمان خبر [illegible] سورجمل ولد راجه باسو بسامع جلال رسید و تفصیل این اجمال آنکه راجه باسو سه پسر داشت
سورجمل اگرچه بسال از همه کلان تر بود ولیکن از بدسگالی و آشوب طلبی پدر را آزرده خاطر داشت و بنا بر توهمی که پدر را
از کردار ناهنجار او بود همیشه محبوس میداشت و بعد از فوت راجه باسو چون دیگر فرزند قابل نبود جهت انتظام سلسله
زمینداری و محافظت ملک این بیدولت را بخطاب راجگی و منصب دو هزاری [illegible] سرافراز ساخته محال [illegible] را که
پدرش را با سلیقهای کلی از انقاد چنین کرمانهما اندوخته بود بااین سبب سعادت ابدالآباد [illegible] همراه مرحومی شیخ فرید
بخدمت فتح قلعه کانگره دستوری یافت و چون کار بر متحصنان بدشواری کشید و این بدسگال از صورت حال دریافت
که عنقریب قلعه مفتوح خواهد شد در مقام ناسازی و فتنه پردازی درآمده چون از رزم از میان برگرفته با مردم مشار الیه
کار بمنازعت و مخاصمت رسانیده و مرتضی خان [illegible] از صفحه احوال آن برگشته روزگار خوانده شکایت [illegible] را
بدرگاه والا عرضداشت نمود و صریح نوشت که آثار بغی و عناد دولتخواهی از جبهات احوال او ظاهر است و چون
شیخ مرتضی خان سردار عمده با لشکر گران در آن کوهستان بود ترتیب اسباب فتنه و آشوب بآسانی [illegible]
ناگزیر بخدمت نواب قدسی القاب جهانبانی گیتی ستانی شاهجهان ملتجی گشته عرضداشت نمود که مرتضی خان بتحریک
ارباب غرض با من [illegible] مزاجی بهم رسانیده در مقام خراب ساختن [illegible] شده مرا العصیان و بغی متهم دارد
امید که باعث حیات و سبب نجات این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب فرمایند هر چند سخن مرتضی خان [illegible]
اعتماد بود ولیکن از التماس طلب خود بدرگاه و غبار شبهه بر حواشی خاطر دولتخواهان نه نشست که مبادا مزاج مرتضی خان
بتحریک ارباب فساد بشورش درآمده و غور ناکرده او را متهم میساخته باشد مجملاً بالتماس شاهزاده بلند اقبال شاهجهان
رقم عفو بر جرائم او کشیده بدرگاه والا طلب فرمودند و مقارن این حال مرتضی خان بجوار مغفرت الهی پیوست
و فتح قلعه کانگره بروزی چند در عقده توقف افتاد و چون این فتنه سرشت بدرگاه گیتی پناه رسید نظر بر ظاهر احوال
او افکنده هم دران نزودی مشمول عواطف بیدریغ ساخته در خدمت شاهزاده بلند اقبال شاهجهان بمهم دکن رخصت
فرمودند و بعد از آنکه ملک دکن بتصرف اولیای دولت ابد قرین درآمد و سایل برانگیخته متصدی فتح قلعه کانگره شد هر چند
این بی سعادت را بانه دران کوهستان راه دادن از آیین حزم و احتیاط دور بود ولیکن چون افتتاح این عقده دشوار
کلید همت شاهزاده گیتی ستان حواله کرده ناگزیر باراده و اختیار ایشان باز داشتند و آن بلند اقبال فوج پسندیده از دلاوران
دیرق انداز آن ترتیب داده او را با محمد تقی بخشی خود تعیین فرمودند و چون بمقصد پیوست با محمد تقی نیز آغاز خصومت
و بهانه طلبی نموده جوهر ذاتی خود را ظاهر ساخت و مکرر شکایت محمد تقی عرضداشت حتی صریح نوشت که صحبت من با او
راست نمی آید و این خدمت از و متمشی نمیشود اگر سردار دیگر مقرر فرمایند فتح این قلعه بسهولت میسر میشود
ناگزیر محمد تقی را بحضور طلب داشته راجه بکرماجیت را که از عمدهای دولت ایشان است با فوجی از مردم تازه زور
بفتح قلعه مذکور رخصت فرمودند چون این بی سعادت دریافت که زیاده برین حیله و تزویر از پیش نمیرود تا رسیدن راجه
بکرماجیت فرصت غنیمت شمرده جمعی از بندهای درگاه را بهانه آنکه [illegible] بی سامان شده اند رخصت

[illegible] بحال جاگیر خود شتافت تا آمدن راجه بکرماجیت ببالاگهات خود پرداخته و چون انجا [illegible]
راه یافت و اکثرے بحال جاگیر خود رفتند و معدودے از مردم حق‌شناس در انجا ماندند تا [illegible]
[illegible] بسبب شجاعت و جلادت اختصاص داشت [illegible]
[illegible] جان سپاری [illegible] شربت خوشگوار شهادت چشیدند و بعضے زخمها [illegible] مردان [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] از میدان کارزار برگرفته بکنب سراے خود برده [illegible]
[illegible] سلامت [illegible] دست قدسے و تکاپو [illegible]
[illegible] جاگیر اعتماد الدوله مقرر بود [illegible] نقد و جنس هر چه یافت متصرف گشته [illegible]
اسباب [illegible] عبدالرحیم خانخانان [illegible] باستیلام عتبه خلافت [illegible]
سعادت [illegible] هزار [illegible] روپیه [illegible] پیشکش [illegible]
[illegible] هزار [illegible] شد پس از رخصت [illegible] خدمت [illegible] عواطف و مراحم [illegible]
سرگرفته [illegible] صاحب صوبگی ملک خاندیس [illegible] بلند می بخشید و خلعت خاص با کمر شمشیر مرصع و فیل خاصه
با ده فیل [illegible] شد و منصب آن رکن السلطنة از اصل و اضافه هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار [illegible]
و چون صحبت آن رکن السلطنة با لشکرخان راست نمی آمد [illegible] دیوانی [illegible] بخشیدند و در [illegible]
حضرت [illegible] فتحپور [illegible] موکب مسعود اتفاق افتاد بحکم اشرف در کول [illegible] نمودند [illegible]
چون بعرض رسید که در شهر آگره علت طاعون بافراط کشیده کس بسیار [illegible] بر آورده تلف میشوند بنابرین [illegible]
[illegible] شهر مذکور معمورهٔ فتحپور به نزول رایات جهانگشا آراستگی یافت روز جمعه سیزدهم بهمن بزیارت روضه غفران
دستگاه شیخ سلیم چشتی تشریف ارزانی داشته اظهار نیاز [illegible] بسیار فرمودند یکے از اعاظم آثار که در زمان
و عهد خلافت حضرت [illegible] آشیانی انار الله برهانه بظهور آمده این مسجد است [illegible] عمارتیست عالی [illegible]
روی زمین [illegible] افتاده که مثل این مسجد در هیچ بلادے از معموره جهان نیست عمارتش همه از سنگ [illegible]
صفا اساس یافته پنج لک روپیه از خزانه عامره خرج شده تا باتمام رسیده و این مسجد مشتمل است بر دو دروازه
کلان [illegible] که طرف جنوب واقع است و در غایت ارتفاع و نهایت تکلف پیش طاق این دروازه ده ذرع عرض
و پانزده طول و پنجاه و دو ذرع ارتفاع [illegible] بالا باید رفت و در دیگر خرد تر ازین رو بمشرق [illegible]
طول مسجد از مشرق بمغرب با عرض دیوارها دو صد و دوازده ذرع است از آن جمله مقصوره بیست و پنج و نیم ذرع
پانزده ذرع در پانزده ذرع گنبد میان است و هفت ذرع عرض و چهارده ذرع طول و بیست و پنج ذرع ارتفاع
پیشطاق است و بر دو پهلوی این گنبد کلان دو گنبد دیگر خورد تر [illegible] ده ذرع [illegible] ایوان ستون دار
ساخته اند عرض مسجد از شمال بجنوب یکصد و هفتاد و دو ذرع و بر اطراف نود ایوان و هشتاد و چهار حجره است
عرض حجره چهار ذرع و طول پنج ذرع و ایوان بعرض هفت و نیم ذرع و صحن مسجد سواے مقصوره و ایوان یکصد
و شصت و نه ذرع طول و یکصد و چهل و سه ذرع عرض است و بالاے ایوانها و درها و بالاے [illegible] مسجد گنبدهاے
خرد ساخته اند که در شبهاے عرس [illegible] ایام متبرکه شمع در میان نهاده و دور آنرا بجای [illegible] ایوان میگیرند و از

بالا نوشته ... بر عهده گرفته بود که تا همت کند در ایام برسات آب باران ... [illegible]
اهل این سلسله و مجاوران ... این ... [illegible]
کلاه ... [illegible] ... شیخ است ... [illegible] ... دور گشته ...
در پیش آمد ... ساخته اند ... تکلف و تقابل ... [illegible]
دیگر ... آسوده ... اقبال ... [illegible]
معموره تفصیل این اجمال آنکه چون راجه بکرماجیت ... برگشته ... [illegible]
چند ... [illegible] ... حقیقت کار ... [illegible]
پیشین ... [illegible]
قلعه ... [illegible] ... و قلعه ... [illegible]
... [illegible] ... مفتوح گردید ... [illegible]
اقبال شد ... ضلالت ... [illegible]
روزگار ... راجه بکرماجیت ... [illegible]
این فتح ... جلال رسید بجلدوی این خدمت شایسته نقاره براجه مرحمت شد و ... سنگه پسر راجه
باسو که منصب قلیلی داشت و ... تعینات بنگاله ... بود بسرعت هر چه تمامتر بدرگاه طلبیده شد بخطاب راجگی
و منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز ساخته بیست هزار روپیه مدد خرج عنایت نمود و خلعت با خنجر
مرصع و اسپ و فیل مرحمت فرموده بنزد راجه بکرماجیت فرستادند وقایع سال چهاردهم از جلوس
جهانگیری روز ... شنبه ... شهر ربیع الآخر هزار و بیست و هشت هجری ... تحویل حمل شد در این روز
شاهزاده گیتی ستان شاهجهان که غره جبهه ... فروغ جبهه سعادت ... جشن عالی ترتیب داده منتخب
تحف روزگار از نفایس و نوادر بسیار برسم پیشکش معروض بساط اخلاص گردانیدند از آنجمله یاقوتی بیست
و دو سرخ و رنگ آب و اندام بتمام عیار ... بیست و دو هزار روپیه قیمت شد دیگر لعلیست قطبی قیمت آن چهل هزار
روپیه دیگر شش دانه مروارید غلطان که یکی از آنها یک ثانک و هشت سرخ وزن دارد و کلانتر ایشان به بیست
و پنج هزار روپیه در احمدآباد ابتیاع نموده اند و پنج دانه دیگر به سی و سه هزار روپیه و یک قطعه الماس که ... ده هزار
روپیه بها داشت و همچنین پردله مرصع با قبضه شمشیر که در زرگرخانه ایشان باتمام رسیده و اکثر جواهر آن را خود
بکار برده اند به پنجاه هزار روپیه برآمده و از تصرفات آن برگزیده دین و دولت که تا حال در عهد سلطنت هیچ یک
از پادشاهان نشده نقاره خانه ایست از طلا و نقره نقاره ... از طلا ساخته ... نقاره و کرنا
و سرنا و غیره آنچه لازمه نقاره خانه پادشاهان ذوی الشوکت است تمام از نقره ترتیب داده در ساعت مسعود
بنوازش در آوردند مجموع به شصت و پنج هزار روپیه برآمده دیگر تخت سواری فیل که باصطلاح اهل هند خوضه
گویند از طلا ساخته سی هزار روپیه مرتب گشته دیگر دو زنجیر فیل با پنج زنجیر ماده که قطب الملک ... پیشکش فرستاده
بود و فیل اول ... الهی نام داشته با ساز طلا فیل دوم با ساز نقره و از یاره جواهر نفیس گجرات که ...

سر کوهها راهی ترتیب فرموده بودند که بتفصیل مرقوم گردد بطول میکشد القصه قیمت مجموع پیشکش قریب [illegible] لک
روپیه شد در روز یکشنبه هژدهم اردی بهشت بساعت مسعود و مبارک در باغ شهر اکبرآباد داخل شدند و آئین [illegible]
نثار بتقدیم یافت و درین تاریخ خبر فوت شاهنواز خان خلف سپه سالار خانخانان رسید جوان رشید [illegible]
فطرت بود در عنفوان جوانی در دولت شیفته شراب گشت و از افراط معاشران خوش آمد پرداز [illegible]
با فرزند کشیده جوان و سپهسالار در باخت [illegible] بلند [illegible] از نگاهش [illegible] عشق با [illegible] آغوش در ضبط ملک
و انتظام سپاه و رزم آرای و سرداری بی عدیل النظیر [illegible] خوبیها کرم [illegible] داشت چون خانخانان [illegible]
حیثیت گرامی فرزندان عنایت [illegible] [illegible] راحت [illegible] چند صاحب [illegible]
گشته پیر ناتوانی افتاد [illegible] اطبا [illegible] معالجات [illegible] سودمند نیامد [illegible] دولت و جوانی
با جهان جهان حسرت در دل [illegible] رخت زندگانی ازین عالم فانی بسر منزل جاودانی کشید و این واقعه
بر خاطر حق شناس حضرت شاهنشاهی سخت گران گذشت داراب خان را بمنصب پنجهزاری ذات و سوار
سرافرازی بخشیده خلعت با شمشیر مرصع اسپ و فیل مرحمت نموده بجای برادرش بسرداری صوبه برار
و احمدنگر رخصت فرمودند درینولا شاهزاده سلطان پرویز از اله باس آمده [illegible] خلافت [illegible]
ساخت و راجه کلیان زمیندار رتن پور در خدمت شاهزاده دولت بار یافت هشتاد زنجیر فیل و یک لک
روپیه نقد پیشکش معروض داشت در خلال این حال شاه بیگ خان که بخطاب خان دوران ممتاز بود بنا بر کبر
و ضعف از سپاهی گری استعفا جست و حضرت شاهنشاهی آن دیرین خدمت را کامیاب خواهش ساخته
پرگنه خوشاب را که از جاگیرهای قدیم او بود [illegible] و پنجهزار روپیه حاصل داشت در وجه مدد خرج او عنایت
نمودند و پسران او را در خور استعداد هر یک منصب و جاگیر مرحمت شد درین تاریخ خبر فوت راجه [illegible]
نبیره راجه مانسنگه رسید که در دکن باجل طبیعی رخت هستی بربست [illegible] اور ابمنصب سه هزاری ذات و دو
هزار سوار و خطاب راجگی فرق عزت برافراختند درینولا حکم شد که از آگره تا لاهور بر سر هر کروه میلی [illegible]
که علامت کروه باشد و در هر سوم چاه آبی که مسافران از تابش آفتاب و تشنگی محنت و صعوبت نکشند [illegible]
خیابان دو رسته درخت نشانند روز مبارک شنبه بیست و چهارم مهر ماه در ساعت مسعود و زمان محمود [illegible]
تنجیم بود [illegible] عزیمت سیر کشمیر نهضت موکب منصور اتفاق افتاد لشکر خان را [illegible] دار الخلافت گذاشتند خلعت
با خنجر مرصع و اسپ و فیل دلفاره مرحمت شد روز مبارک شنبه هشتم پرگنه متهره مورد اردوی کیهان شکوه
گردید حضرت شاهنشاهی بتماشای بندرابن و بتخانهای آنجا تشریف بردند در عهد سلطنت حضرت عرش
آشیانی امرای راجپوت بتخانهای عالی بطرز خود ساخته اند از بیرون تکلفات افزوده لیکن در درون [illegible]
تیره و تنگ خانه گرده که از تعفن [illegible] بیرون نمیتوان [illegible] از بیرون چون گور کافر ظاهر [illegible]
و از درون قهر خدای عز و جل [illegible] ازین منزل شاهزاده پرویز بصوب اله باس [illegible] بجاگیر خویش دستوری
یافته عنان [illegible] معطوف داشت [illegible] ورق سابق از کیفیت حال گسائین [illegible] که در اجین گوشه
انزوا اختیار کرده بودند مرقوم گشته درینولا از اجین [illegible] که از اعاظم [illegible] دست تقبیل [illegible] نمودند [illegible]

دریای عنایت پادشاهانه بپرستاری ... حضرت شاهنشاهی ... بسعادت ... بپرستش ...
دران ... صحبت ... داشتند چون مدت حبس خسرو ... خان اعظم ...
گرانی خاطر ... در یافت ... روپ ... خان اعظم ...
در باب ... خسرو ... التماس ... حضرت شاهنشاهی ...
... حضرت ... مهربان ... جرائم آن ...
اندیشی ... رحمت ... احوال ...
هزار ... شنبه ... دار السلطنه دهلی ... موکب اقبال
آراستگی یافت ... دولت ...
آب و هوا ... باغ عالی ساخته ... تمام هندوستان ...
لمارات ... گجرات ... درین باغ ...
... دیوار ... در میان باغ ...
طول ... در میان حوض ... مربع ساخته ...
گرم سیر و سرد سیر ... درین باغ هست ... سبز شده ... روز مبارک
شنبه دوازدهم دی ماه ... منزل ... در مشکوی اقبال شاهزاده گیتی ستان شاه جهان گرامی
بارگاه قدم بر سر دیده و جوه نهاده بود روز مبارک شنبه نوزدهم جشن عالی ترتیب نموده التماس ضیافت حضرت
شاهنشاهی بمنزل ایشان تشریف بردند و شاه جهان سعادت اندوز گشته پیشکش عالی گذرانیدند از اقسام نفایس
و اجناس آنچه پسند افتاد یک لک و سی هزار روپیه قیمت شد و چهل هزار روپیه ... خود گذرانیدند و راجه بکرماجیت
که قلعه کانگره را محاصره داشت بجهت عرض بعضی مقاصد بدرگاه آمده بدولت زمین بوس فرق عزت برافراخت
و چون پیش نهاد خاطر اقدس سیر و تماشای بهار کشمیر بود و از رفتن لاهور فرصت از دست میرفت حضرت جهانبانی
گیتی ستانی را بدیدن عمارات لاهور رخصت فرمودند و راجه بکرماجیت بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ خاصه سرافراز
یافته بمحاصره قلعه کانگره عنان مراجعت معطوف داشت دوم بهمن ماه باغ کلانور مورد موکب مسعود آراستگی یافت
و زمین کل زمین حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بر تخت سلطنت و اورنگ خلافت جلوس فرموده اند روز مبارک شنبه
سوم ماه مذکور خان عالم که نزد شاه عباس بایلچی گری رفته بود از ایران آمده بدولت زمین بوس سعادت اندوخت
و معروض داشت که زینیل بیگ ایلچی شاه با مراسله که مصحوب او ارسال داشته اند متعاقب خواهد رسید التفاتی که شاه
بخان عالم داشت اگر بشرح و بسط نگاشته کلک سوانح نویس گردد سواد خوانان صفحه هستی حمل بر اغراق خواهند فرمود
همواره در محاورات خان جان خطاب میفرمودند و زمانی از خدمت خود جدا نمی داشتند و بحسب اتفاق اگر روزی
بالضروره در کلبه خویش خواستی بسر برد بی تکلفانه بمنزل او تشریف آورده عواطف و مهربانی را پایه برتر می نهادند
و نقل است که خان عالم ... خدمت ... شایستگی جشن انجام بخشیده چون از خدمت شاه رخصت شده بیرون شهر
منزل گزید شاه خود بمشایعت آمده عذرها خواستند و از نفایس ... که خان عالم آورده بهترین تحفهای ... گفت

... چنگ ... حاجیان ... است ... خان ... حضرت ... معلوم کرده ... [illegible]

... ساده ... اختصاص ... شنیده ... نوشته ... گفت که این ... است ... [illegible]

... بسیار ... لطافت ... نقل ... [illegible]

... نام ... نوشته ... گفت که ... بود ... صاحب تاریخ ... [illegible]

است ... اگر ... او ... است ... گرده درین تاریخ طالبای ... [illegible]

... اعتبار ... این ... است ... عمارت ... بر بهار ... که گل ... [illegible]

تازه ... آب ... جهان ... گویی ... بر چهره ... بود ... دولت ... [illegible]

دیگر ... بهای ... حالت ... سلطان ... رباعی ... گذرد ... رباعی ... [illegible]

گر از عرق ... آب ... سلیمان ریزد ... خاک ... [illegible]

... در همین وقت راقم اقبال نامه رباعی بابا طالب اصفهانی را که از ان جنس سخن بود ... [illegible]

... آمد و آن حضرت ... خود ... نمودند رباعی ... فراق خود ... [illegible]

... که ... از ... توجه کرد ... [illegible]

در عنفوان شباب ... از سیاهان برآمده بسیار سیاحت کرده ... [illegible]

آب و هوای ... آن ملک شده توطن و تاهل اختیار نموده ... کشمیر بخدمت حضرت عرش آشیانی انار الله

برهانه پیوسته در سلک بندهای درگاه منتظم گشته بود در اواخر عهد حضرت شاهنشاهی که سنین عمرش از

صد در گذشته بود در گذشت از غرایب آنکه در پرگنه دولت آباد دختر باغبانی بنظر در آمد با ریش و بروت انبوه

ظاهر ... ریش ... سینه هم موی ... پستان ندارد ... [illegible]

عورات اشارت شد که ... حقیقت ... ظاهر شد

که از دیگر عورات ... تفاوت ندارد غره اسفندارمذ ماه در پرگنه ... شکار قمرغه توجه فرمودند ... [illegible]

... شکار شد چون مهابت خان مدتها از دولت حضور محرومی داشت فرمان شده بود که اگر ... [illegible]

... خاطر ... باشد ... آمده ملازمت نماید درین تاریخ باستیلام عتبه خلافت فرق عزت برافراخت

خان عالم بمنصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار سرافراز شد چهارم اسفندارمذ ماه ... اردوی ... [illegible]

گشت عرضداشت دلاور خان حاکم کشمیر نوید بخش فتح کشتوار آمد فرمان مرحمت عنوان با خلعت و خنجر مرصع فرستاده

محصول یکساله ولایت مفتوحه بانعام آن پسندیده خدمت عنایت شد چهاردهم ماه مذکور مقام ... باحسن ... محل

نزول رایات جلال گردید روز مبارک شنبه شانزدهم جشن وزن قمری ترتیب یافت و سال پنجاه و سوم از عمر

ابد پیوند حضرت شاهنشاهی بمبارکی آغاز شد چون درین راه کوه و کتل و نشیب و فراز بسیار بود و بیک دفعه

عبور لشکر منصور متعذر نموده مقرر گشت که مریم الزمانی و دیگر حضرت عالیات روزی چند توقف فرموده ... [illegible]

قطع مسافت نمایند و اعتماد الدوله آصف خان ثانی و صادق خان بخشی و ارادت خان میر سامان با عمده بیوتات ... [illegible]

بمرور عبور نمایند و میرزا رستم و خان اعظم و جمعی از بندها براه ... دستوری یافتند و موکب اقبال بجریده با چندی از

منصوبان آن سلسله بخدمت مقرر بود درین تاریخ خبر فوت رانا امرسنگه مسموع گشت کنور کرن پسرش درین مرحله بجای پدر گرامی قرار یافت
عنوان خطاب رانا سر بلند و خلعت و اسپ و فیل بجهت کنور کرن همراه مراسم تعزیت و تهنیت بتقدیم رسانیده بدست
مذکور و موضع بهکلی منزل موکب اقبال اتفاق افتاد در جهات جهان را آیات عظمت و ریاحین و شقایق بنظر درآمد
ساخته بود ... در منزل گلی بنظر درآمد که زبان از تعریف آن عاجز است بعضی بسیار
بر رنگ گل انار و بعضی برنگ گل شفتالو بلکه ازان سیرتر گویا چون گل ... انگشت ... رنگ آمیخته است
درختان ... کلان ... گلهای ... درخت ... برگ ... دارد درین منزل
شکفته بود و بسیار خوش بود و رعایت خوش بوی رنگ آن ... است عجب ... و دوم باران
سحر ... باریدن گرفت ... و از باران ... هیچ ... در ساعت ... بجهت
از سرکار ... شده امر انضباط ... بجهت باران ... و سوم ...
زمین ... منزل ... وردن ... آمده اشک ... گردید ... که ...
مشهور ... طول ... گرده ... طول ... در عرض
کوهستان کشمیر ... جانب مغرب ... جانب شمال کوه ... و طرف جنوب کوه ... آباد ... کشمیر
است ... گیتی ستانان فتح هندوستان نموده ... ملک توران ... اقبال ...
... ملازم رکاب نصرت قباب بودند ... فرمان ... گفته
نافع است ... شخص ... در آن وقت کلان ... بوده ... ولایت ... گردیده
... و حقیقت مردم ... بقیاس ... در زبان ... عرض ... شاهرخ ... بود
... اگر چه با هم نسبت خویشی ... دارند لیکن ... که ... از ...
... بوده ... چون بعرض رسید که چند منزل پیشتر آبادانی کمتر دارد و غله کم بار درین طرف
... حکم شد که پیشخانه مختصر بقدر احتیاج و کارخانجات ضروری همراه کرده فیلان را تخفیف دهند
چهار روزه آذوقه بر گیرند خواجه ابو الحسن بخشی با سایر مردم چند منزل عقب می آمده باشند بیست و نهم آذر ... رود خانه
... عبور اتفاق افتاد این آب از میان کوه ... که مابین ولایت بدخشان و تبت واقع است برآمده درین
منزل دو شاخ شده ... پیشخانه عالی بجهت عبور لشکر منصور دو پل مرتب ساخته بودند ... در طول ... و
دوم ... در عرض ... ذرع ... ساختن آنکه درختهای کلان ... آب ...
... آن را ... ستحکام ... تخته چوبهای ... طنابهای قوی مضبوط
... ساخته بودند ... گذرانیده بسواره و پیاده ... عبور ... مبارک
شنبه بیست و سوم بر کنار رود خانه ... منزل شد ... حکم شده بود که ... اقبال نامه پیشتر
... واقعه ... باشد بجهت جشن نوروز ... آنجا در آن طرف رود خانه مذکور
... سبز و خرم بر فراز آن ... پنجاه در پنجاه ذرع ... کارفرمایان ... بجهت جشن
... مهیا داشته بودند جشن نوروز جهان افروز بر فراز آن ... آراستگی یافت و چون حضرت شاهنشاهی ...

[illegible] ... بشان بست با خوش خان [illegible] آن حضرت و اولاد امجاد [illegible] عطا گردید [illegible]

[illegible] همراهی [illegible] داشت شنیده شد [illegible] رسیده [illegible] که [illegible] دوست [illegible]

[illegible] نقل [illegible]

[illegible] گمان [illegible] باشند چون [illegible] تاریخ [illegible]

است [illegible] کرده درین تاریخ طالبا [illegible]

[illegible] رباعی [illegible]

[illegible] لب [illegible] شد [illegible]

اگر [illegible] خواجه جهان [illegible] سلطان [illegible] رباعی گذرانید رباعی [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] ریزند [illegible]

[illegible] وقت [illegible] اقبال نامه رباعی بابا طالب اصفهانی را که از ان جنس سخن بود معروض داشت

نهایت خوش آمد و آن حضرت بخط خاص در بیاض خود نبشت فرمودند رباعی ز هجر [illegible] فراق [illegible]

[illegible] که [illegible] غافل [illegible] توجه کرد [illegible]

در عنوان شباب [illegible] گذارش [illegible]

[illegible] آن ملک شده [illegible] اختیار نمود و بعد از فتح کشمیر بخدمت حضرت عرش آشیانی انار الله

برهانه پیوسته در سلک [illegible] درگاه منتظم گشته بود و در اواخر عهد حضرت شاهنشاهی که سنین عمرش از

صد گذشته بود در گذشت از غرائب آنکه در پرگنه دولت آباد دختر با غباغب بنظر در آمد با ریش و بروت انبوه

[illegible] ریش [illegible] بیشتر و در میان [illegible] موی انبوه [illegible]

عورات [illegible] حقیقت را معروض داشتند [illegible] باشد [illegible]

[illegible] از غره اسفندارمذ ماه در پرگنه [illegible] بنشاط شکار [illegible] توجه فرمودند [illegible]

[illegible] شکار شد چون مهابت خان مدتها از دولت حضور محرومی داشت فرمان شده بود که اگر [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] باشد [illegible] آمده ملازمت نماید درین تاریخ باستیلام عتبه خلافت فرق عزت برافراخت

خان عالم بمنصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار سرافراز شد چهارم اسفندارمذ ماه ظاهر رهتاس مخیم اردوی گیهان پوی گشت

[illegible] عرضداشت دلاور خان حاکم کشمیر نوید بخش فتح کشتوار آمد فرمان مرحمت عنوان با خلعت و خنجر مرصع فرستاده

محصول یکساله ولایت مفتوحه بانعام آن پسندیده خدمت عنایت شد چهاردهم ماه مذکور مقام باباحسن ابدال محل

نزول رایات جلال گردید روز مبارک شنبه شانزدهم جشن وزن قمری ترتیب یافت و سال پنجاه و سوم از عمر

ابد پیوند حضرت شاهنشاهی بمبارکی آغاز شد چون درین راه کوه و کتل و نشیب و فراز بسیار بود و بیک دفعه

عبور لشکر منصور متعذر نموده مقرر گشت که مریم الزمانی و دیگر حضرت عالیات روزی چند توقف فرموده آهسته

قطع مسافت نمایند و اعتماد الدوله [illegible] و صادق خان بخشی و ارادت خان میر سامان با عمده بیوتات کارخانجات

بمرور عبور نمایند و میرزا رستم خان اعظم و جمعی از بندها براه پونچ دستوری یافتند و موکب اقبال جریده با چندی از

منقولان بنابر ترتیب منفعت خرید و در سیاهه تاریخ جر و جمت انا امر شد که باید گلشن و پس فرمان حضرت
عنوان کتاب رسانیده صنعت و اسب دخیل همه کنوز کرن بروم رسم تعریف و تشنیت مستقیم رسید دست و علم
گذشته بموضع ... منزل موکب اقبال اتفاق افتاد و عجائب ... را بابت تحفت و بوستین ... دلیل ...
... سنبل ... درخت و ... در این منزل گلی بنظر در آمد که زبان از تعریف آن قاصر است بعضی سرخ آتشی
برنگ گل انار و بعضی برنگ گل شفتالو بلکه زبان ... سیر ... چندین گل جعفری ... بیکدیگر رسته اند و ...
از درخت ... گلهای ... و گلها ... درخت انگور ... گلشن ... در ...
حقیقت ... و بسیار ... عاقبت خوش بوسی ... کثرت ... شب ... و روز ... یاران ...
بحر ... یاری بجوان اگر ... بود ... یاران ... بیم ... چیاردولی ... اتفاق ... مشاهده ...
از سرکار پادشاهی ... تصدق شد ... بنابر ... یاران ... روز ... بود ... دوم سلطان ...
زمینداران ... دولت ... یافت ... منزل ... شد ... شکوه ... بودند
... این ... ولایت ... در طول ... و بیست ... در عرض است ...
کوهستان کشمیر ... جانب شمال کوه ... جنوب کوه ...
است در زمانی که صاحبقران گیتی ستان فتح هند و ستان نموده ... عنان اقبال ...
... این طائفه را که ملازم رکاب نصرت قباب بودند ... گذاشته ...
تا حال ... است اما شخص ... که در آن وقت ... بوده ... داشته الحال خود را ... شخص اند ...
جهان ... و حقیقت مرحوم ... قیاس باید کرد ... آن ... شاهرخ ...
... با هم نسبت خویشی ... اند ...
و ... آمده اند چون بعرض رسید که چند منزل بیشتر آبادانی کمتر دارد و غله کم بار ...
کند ساز ان ... حکم شد که پیشخانه مختصر بقدر احتیاج و کارخانجات ضروری همراه کرده فیلان را تخفیف دهند و ...
چهار روزه آذوقه بر گیرند و خواجه ابوالحسن بخشی با سایر مردم چند منزل عقب ... آمده باشد بیست و یکم از پل رود خانه
... عبور اتفاق افتاد و این آب از میان کوه ... ولایت بدخشان و تبت واقع است ... آمده در این
منزل دو شاخ شده ... پیشخانه عالی بجهت عبور لشکر منصور دو پل مرتب ساخته بودند یکی در طول ...
و دوم چهارده ... در عرض هر کدام ... و طریق ساختن آنکه درختهای کلان از آنجا ... آب ... اند ...
هر دو سر آن را ... سنگ ... استحکام ... تخته ...
... بابت ... فیلان ... گذرانیده و سوار و پیاده ... عبور نمودند ...
... بیست و سوم بر کنار رود خانه ... منزل شد ... از این ... حکم شده بود که ... اقبال ...
... جشن ... اتفاق ... رود خانه ...
... مشرف بر آب سبز و خرم ... بیخچاه در ... که کارفرمایان قضا و قدر بجهت جشن
... جشن نوروز جهان افروز ... آراستگی یافت و چون حضرت شاهنشاهی ...

وقایع سال پانزدهم [illegible]

[illegible] پانزدهم از جلوس حضرت [illegible]

[illegible] منزل [illegible] کشمیر [illegible]

[illegible] قائم ساخت [illegible]

[illegible] رحمت [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] عالم [illegible]

[illegible] ساعت [illegible]

[illegible] برف و باران [illegible]

[illegible] نورجهان بیگم [illegible] در خدمت آن حضرت [illegible]

[illegible] برف و باران [illegible]

[illegible] گشت [illegible]

[illegible] برف و باد [illegible] رحمت [illegible]

[illegible] خلافت سربلند ساخت [illegible]

[illegible] بیت [illegible] خجلت [illegible] آسمان [illegible]

[illegible] تفصیل [illegible] پیشکش [illegible]

[illegible] اخلاص [illegible]

[illegible] اخلاص [illegible] پادشاهی با اهل حرم [illegible]

[illegible] سرافراز [illegible]

[illegible] اسباب و آلات ضروری تمام رسیده [illegible]

[illegible] عزت [illegible] رکاب دولت سعادت

[illegible] موکب منصور [illegible]

[illegible] ذات و پانصد سوار

[illegible] غریق بحر فنا گشت و تفصیل این اجمال آنکه

[illegible] شراب [illegible] غسل [illegible]

[illegible] آب گرم [illegible] غسل [illegible]

[illegible]

[illegible] آشوب مستی [illegible]

شناوری نموده بآن طرف رسیدند و یک کشتی کبیر که آنجا نیز موجود آب بازی بود بی خطر بود بر فراز سنگی که بر لب آب بود بر آمده خود را
سپاهیان و رعایا می انداختند و بجد و استادن آن تلاطم امواج منشیم اند نمود با جمیع ساخت شناوری چون در رخت افتادن جهان و
رفتن جهان مهراب خان باخته رخت حیات بسیل فنا درداد و کشتی کبیر نیز بجان کنده آن کشتی را خود را اسباب حلی سلاطین
رسانیده میرزا رستم را غرب تعلق و محبت مخشی با این پسر بود و در ساعت تاریخ آن استماع این خبر جان کاه دل خراشیده جامه
شکیبائی چاک زده بیتابیها و اضطراب بسیار ظاهر ساخت و با جمیع متعلقان لباس ماتم پوشیده و سرهای برهنه
متوجه دولت سرا گردید و اگر چه میرزا دیگر فرزندان هم دارد لیکن پیوند دل با این فرزند داشت شش بیست و پنج بود و در
تیر اندازی شاگرد رشید بیشتر سخن بود و سواری فیل را خوب میدانست در ایام گجرات اکثر اوقات حکم شده
که پیش فیل خاصه سوار شود و سپاهی گری بغایت خوش هیبان بود چون از کوتلها گذشته شد و صحرای بسیار منزل
شد صحرا و چمن چمن شکوفه انواع ریاحین از نرگس و بنفشه و زعفران زرد و گلهای غریب که مخصوص این ملکست
بنظر در آمد درین منزل آبشاری بر سر راه واقع است بغایت عالی از جای بلند سر ریز شده دو سه جوی وارد درین راه
اگرچه آبشار بسیار بنظر در آمده لیکن این آبشار ممتاز و دیدنی است روز دیگر بباب همول منزل شد بارهمول از قصبهای
معتبر کشمیر است بر لب آب بهت واقع شده و جمعی از سوداگران کشمیر درین قصبه توطن گزیده منزلها بر آب ساخته
و مساجد ساخته آسوده و مرفه الحال روزگار بسر می برند پیش از ورود موکب مسعود بجهة اکثر سکان از بنه کشتیها آراسته
درین مقام مهیا داشته بودند چون ساعت در آمدن شهر بغایت نزدیک بود فی الفور در خدمت آن حضرت
بر کشتیها نشسته متوجه شهر شدند درین روز دلاور خان کاکر حاکم کشمیر از کشتوار آمده باستلام عتبه خلافت سعادت
اندوخت و بعواطف روز افزون شاهنشاهی و گوناگون نوازش ظل الهی عز اختصاص یافت الحق این خدمت
را پسندیده بتقدیم رسانیده از شهر کشمیر تا معموره کشتوار شصت کروه مسافت پیموده اند تفصیل فتح کشتوار آنکه دهم
شهریور ماه الهی سنه ۱۴ جلوس دلاور خان با ده هزار نفر از سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح کشتوار پیش نهاد همت ساخت
و حسن نام پسر خود را با گروهی علی میر بحر بمحافظت شهر و حراست سرحدها مقرر داشت و چون لوهر چک و امبه چک بدعوی
وراثت کشمیر در کشتوار و آن نواحی سرگشته بادیه ضلالت و ادبار بودند حبیب نام یکی از برادران خود را با جمعی
در مقام دیسو که متصل بکوتل پیر پنجال واقعه است بجهة احتیاط گذاشت و از منزل مذکور تقسیم افواج نموده خود با فوجی
براه سنگی پور شتافت و جلال نام پسر رشید خود را با نصر الله عرب و علی ملک کشمیری و جمعی از بندهای جهانگیری
براه آهن تعین فرموده و جمال نام پسر کلان خود را با گروهی از جوانان کار طلب بهراولی فوج خود مقرر کرده و همچنین دو فوج
دیگر بر دست راست و چپ خود قرار داد که میرفته باشند و چون راه بر آمد اسپ نبود چند اسپ بجهة احتیاط همراه گرفته
اسپان سپاهی را از کل باز گردانیده بکشمیر فرستاد و جوانان کار طلب کمر خدمت بمیان جان بسته پیاده بر فراز
کوه بر آمدند و غازیان لشکر اسلام با کافران بد سرانجام منزل بمنزل جنگ کنان تا سرکوب که یکی از محکمهای
آنجا بود شتافتند درینجا فوج جلال و جمال که از راهها مختلف تعین شده بودند باهم پیوستند و مخالفان سرگشته
روزگار تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بهادران جان نثار کوه و کتل دشوار و نشیب و فراز بسیار
بپای مردی همت پیموده تا دریای مرستا شتافتند بر لب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و غازیان

لشکر اسلام قرین دولت ابد پیوند بطور رعایا بنده و راجه که گشته بخت با سه داری از پل او باز بقتل رسیده بازگشته شدن
راجه پیوست و دل شده را در خود امید پیش گرفت و از پل گذشته در سبد رکوت که در آن طرف آب واقعست توقف گزید
جمعی از بهادران تیز جلو خواستند که از پل بگذرند بسبب جنگ عظیم اتفاق افتاد و چندی از جوانان بشهادت رسیدند
و همچنین مدت بیست شبانروز زمینداران درگاه مستی و در گذشتن آب دو انشستند و کافران تیره بخت هجوم آورده بمدافعه
و مقابله تقصیر نمیکردند تا آنکه دلاورخان از استحکام تهانجات رسیدن انجام از دغدغه خاطر جمع نموده بلشکر فیروزی اثر
پیوست راجه از حیله سازی که در پناه بازی و کلاهی خود را نزد دلاورخان فرستاده التماس نمود که برادر خود را [illegible]
لائق بدرگاه معلی فرستم و چون گناه من بعفو مقرون گردد و وهم و هراس از خاطر من زائل شود خود نیز بدرگاه گیتی پناه
رفته آستانبوسی نمایم دلاورخان سخن فریب آمیز او گوش نکرده نقد فرصت از دست نداد و فرستادهای
راجه بی نیل مقصود رخصت فرموده در گذشتن آب اهتمام شایسته بکار برد و جمال پسر کلان او با جمعی از زمینگان
بحر شجاعت و جلادت بالای آب رفته شناه از آن دریای زخار عمق گذار عبور نموده با مخالفان جنگ سخت
در پیوست و بندهای جانثار از اطراف هجوم آورده کار بر اهل ادبار تنگ ساختند و چون تاب مقاومت و حرب
نیافتند تخته پل را شکسته راه گریز پیش گرفتند و بندهای نصرت قرین باز پل را استحکام داده بقیه لشکر را گذرانیدند
و دلاورخان در سبد رکوت معسکر اقبال آراست و از آب نرکوت تا دریای چناب که اعتماد قوی آن سیاه بختان
است و تیر انداز مسافت بوده باشد و در کنار آب چناب کوهیست رفیع و عبور از آن آب بدشواری میسر
و بجهة آمد و رفت پیاده های طنابهای سطبر تعبیه نموده در میان دو طناب چوبهای مقدار یک بدست پهلوی
یکدیگر مستحکم بسته یک سر طناب را بر قله کوه و سر دیگر را بران طرف آب مضبوط می سازند و دو طناب دیگر یک گز
از آن بلندتر تعبیه مینمایند که پیادها پاهای خود را بران چوبها نهاده بهر دو دست طنابهای بالا را گرفته از فراز به نشیب
میرفته باشند تا از آب بگذرند و این را باصطلاح مردم کوهستان [illegible] گویند و بر جا [illegible] زمینه درخت
بسته و بیشه و تیرانداز و مردم کاری استحکام داده خاطر جمع نموده بودند دلاورخان جالها ساخته سی و هشتاد نفر
از جوانان دلیر کار طلب بر جاله نشانده میخواست که از آب بگذرانند چون آب در غایت تندی و شورش بود کشت
جاله سبیل فنا رفت و شصت و هشت نفر از آن جوانان غریق بحر عدم شده آبروی شهادت یافتند و ده نفر
بدلالی شناوری خود را بساحل سلامت رسانیدند و دو کس بران طرف آب افتاده در چنگ ارباب ضلالت اسیر
گشتند القصه دلاورخان تا چهار ماه و ده روز در سبد رکوت پای همت افشرده سعی در گذشتن آب داشت و تیر
تدبیرش بهدف مراد نمیرسید تا آنکه زمینداری راهبری نموده از جایی که مخالفان را گمان گذشتن نبود زمین بسته
و در دل شب جلال پسر دلاورخان با چندی از بندهای درگاه و جمعی از افغانان قریب بدویست نفر از آن راه
بسلامت گذشته بهنگام سحر بی خبر بر سر راجه رسیده کوس فتح بلند آوازه ساختند چندی که بر گرد و پیش راجه
بودند در میان خواب و بیداری سراسیمه برآمده اکثری علف تیغ خون آشام گشتند و بقیه السیف جان تنگ
[illegible] از آن ورطه بلا برآوردند و از آن شورش یکی از سپاهیان براجه رسیده خواست که بزخم شمشیر کارش بانجام
رساند راجه فریاد برآورد که من راجه ام مرا زنده نزد دلاورخان برید مردم بر سر او هجوم آورده دستگیر ساختند و

و بعد از گرفتار شدن راجه ... پسرش ... در ایلغار کشته شد لالا قاسم خان از سلطان میرزا و شیخ و فیضی ...
لشکر الهی بقدر یم ساییده و بالکی منصور از آب بهره شود و منزل که حاکم نشین آن ملک است در آمده از آب تا آنجا سه کروه
مسافت بوده باشد و پیش از آنکه فتح شود راجه عیال خود را از روی احتیاط به ... راجه ... دیگر رسیده از آن ... ارسال داد
چون موکب منصور نزدیک رسید دلاور خان حسب الحکم راجه را همراه گرفته متوجه آستان بوس گشت و ...
با جمعی از سوار و پیاده بحراست آن ملک گذاشت مجملی از خصوصیات کشمیر آنکه زعفران ... زعفران ...
و قریب بصد دست از بار ... گرفته میشود تاریخ ... و میوه ها ... از عالم ... کشمیر
است و دیگر میوه ها از انگور و شفتالو و ... امرود ... بسیار ... باشد و اگر تربیت کنند ... که خوب شود
جمت ایک لک روپیه تخمینا حاصل آن ملک باشد و در وقت کارش هفت هزار پیاده جمع میشود و اسپ در میان اینجا
کم است قریب پنجاه اسپ از راجه و محمد ... باشد ... تخمین جاگیر هزاری ذات و هزار سوار ...
جهانگیری بوده باشد روز دوشنبه یازدهم ... بعد از دو پهر و چهار گهری ...
تا آن دل ... یافته ... بحکم حضرت عرش آشیانی از سنگ و آهک قلعه در نهایت استحکام
اساس یافته غالبا شود ناتمام است یک ضلع آن مانده در اندک مدت باتمام میرسد روز پنجشنبه دوازدهم ...
حسب الحکم راجه کشتوار را سلسل بحضور آورده زمین بوس فرمود و خالی از وجاهت نیست لباسش ...
زبان کشمیری و هندی ... و بخلاف دیگر زمینداران این حدود و فی الجمله شعوری ظاهر شد حکم فرمودند
که با وجود چندین تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را بدرگاه حاضر سازد از قید و حبس نجات یافته در سایه دولت ابد قرین
آسوده و فارغ البال روزگار بسر خواهد برد ... از قلاع هندوستان ... خواهد بود عرض کرد
که اهل و عیال و فرزندان خود را بملازمت می آرم و امیدوار مرحمت آن حضرت ام هر چه حکم شود اکنون مجملی از احوال
و اوضاع و خصوصیات ملک کشمیر مرقوم میگردد کشمیر از اقلیم چهارم است عرضش از خط استوا سی و پنج درجه از
قدیم این ملک در تصرف راجها بوده است و مدت حکومت آنها چهار هزار سال است و کیفیت احوال و اسامی
آنها در تاریخ راج ترنگ که بحکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندی بفارسی ترجمه شده است بتفصیل مرقوم است
و در تاریخ سنه هفتصد و دوازده هجری بنور اسلام رونق بهاء پذیرفته و سی و دو نفر از اهل اسلام مدت دویست و شصت
و دو سال حکومت این ملک داشته اند تا آنکه بتاریخ نهصد و نود و چهار هجری حضرت عرش آشیانی فتح فرمودند
از آن تاریخ تا حال سی و پنج سال است که در تصرف اولیای دولت ابد قرین است ملک کشمیر در طول از کتل بهولباس
تا کشن گنگ پنجاه و شش کروه جهانگیری است و در عرض از بیست و هفت کروه زیاده نیست و از ده کم نه شیخ ابو الفضل
در اکبرنامه تخمین و قیاس نوشته که طول ملک کشمیر از دریای کشن گنگ تا قنبر یکصد و بیست کروه است
و عرض از ده کم نیست و از بیست و پنج زیاده حضرت شاهنشاهی بجهت احتیاط جمعی از مردم معتمد کاردان
را مقرر فرمودند که طول و عرض را بطناب ... تا حقیقت از قرار واقع نوشته شود و چون قرارداد است که حد سرحد ملکی
تا جایست که مردم بزبان آن متکلم باشند بنا بر آن از بهولباس که یازده کروه آن طرف کشن گنگ است سرحد کشمیر
مقرر شد و باین حساب پنجاه و شش کروه برآمده در عرض دو کروه بیش تفاوت ظاهر نگشت و گروهی که درین دولت

معمور است موافق این ضابطه است که حضرت عرش آشیانی بست هزار دیهی چهارده دست و یک فرع و یک چاریک حاصل دو
فرع جمع میشود هر خال کرده و باز بتکثیر مکرر و جمع داد آن کرده و اگر معمول حالست نام شهر سری نگر است و دریای
بهت از میان معموره میگذرد و سرچشمهٔ آن از دریاکل نامند از شهر چهار ده کروه بجهت جنوب واقع است و بحکم حضرت
خاقانی در سر آن چشمه عمارات و باغی ترتیب یافته و درمیان شهر چهار پل از سنگ و چوب در غایت استحکام
بسته شده و کم مردم از یک سوی آن بتردد و میانه خویش به اصطلاح این ملک کدل گویند و در شهر مسجدیست بغایت
عالی از آثار سلطان سکندر در هشتصد و نود و پنج اساس یافته بعد از مدتی سوخته و باز سلطان حسین تعمیر نموده و هنوز
باتمام نرسیده بود که نقد حیات او از پا افتاده در نهصد و نه ابراهیم ماکری وزیر سلطان محمد حسین انجام آن را سنگی
بخشیده و از ان تاریخ تا حال یکصد و بیست سالست که بر جانب از محراب تا دیوار شرقی یکصد و چهل و پنج ذرع و عرض
یکصد و چهل و چهار ذرع است مشتمل بر چهار طاق و بر اطراف و ستونهای عالی نقاشی و نقاری کرده الحق از احکام شهیر
از بیرون ماند و میر سید علی همدانی روزی چند درین شهر بوده اند خانقاهی از یشان یادگار است و متصل شهر
دو کول بزرگیست که همه ساله پر آب میباشد و طعمش متغیر نمیگردد و مدار آمد و رفت مردم و نقل و تحویل غله و هیمه بر کشتی
است و در شهر و پرگنات پنجهزار و هشتصد کشتی و هفت هزار و چهار صد ملاح بشمار آمده ولایت کشمیر مشتمل بر سی و هشت
پرگنه است و آنرا دو نصف اعتبار کرده اند بالا آب را مراج گویند و پایان آب را کمراج نامند ضبط زمین و داد و ستد
بزر و سیم درین ملک رسم نیست مگر چیزی از سائر جهات و نقد و جنس را بخروار شالی حساب کنند هر خرواری
سه من و هشت سیر بوزن حالست کشمیریان دو سیر را یک من اعتبار کرده اند چهار من را که هشت سیر بوزن باشد ترک گویند
و جمع ولایت کشمیر سی لک و شصت و سه هزار و پنجاه خروار و یازده ترک است که بحساب نقد سی هفت کرور و چهل و شش
لک و هفتاد هزار و چهار صد دام میشود و در ضابطه حال جاگیر هشت هزار و پانصد سوار اسپ راه در آمد کشمیر متعدد است
و بهترین راهها بهتر و بهمبر اگرچه راه بهتر نزدیکتر است لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر را دریابد منحصر در راه بهمبر است
دیگر راهها دران موسم از برف مالامال میباشد اگر تعریف و توصیف کشمیر پردازد دفترها باید نوشت ناگزیر
بر سبیل ایجاز و اختصار از اوضاع و خصوصیات آن رقمزده کلک بیان میگردد کشمیر باغیست همیشه بهار یا قلعه
ایست آهنین حصار با دشاهان را گلشنیست عشرت افزا و درویشان را خلوتکده ایست دلکشا چمنهای خوش
و آبشارهای دلکش از شرح و بیان افزون آبهای روان و چشمه سارهای لطیف از حساب و شمار بیرون چندانکه
نظر کار کند سبزه است و آب روان و گل سرخ و بنفشه و نرگس خودرو صحرا صحرا انواع گلها و اقسام ریاحین از ان بیشتر
که بشمار در آید در بهار جان نگار کوه و دشت از اقسام شکوفه مالامال و در و دیوار صحن و بام خانهها از مشعل لاله بزم افروز
چه گویند کنارهای سطح و سبزهای مروج راچه گویند شده جلوه گر بارز بنیان باغ ✤ رخ آراسته سرخی چون چراغ ✤
شده مشکبو غنچه در زیر پوست ✤ چو تعویذ مشکین ببازوی دوست ✤ غزلخوانی بلبل صبح خیز ✤ تمنای میخوارگان
کرده تیز ✤ به هر چشمه منقار بط آبگیر ✤ چو مقراض زرین بقطع حریر ✤ بساط از گل و سبزه گلشن شده ✤ چراغ گل از باد
روشن شده ✤ بنفشه سر زلف را خم زده ✤ گره در دل غنچه محکم زده ✤ بهترین اقسام شکوفه بادام و شفتالو است
بیرون کوهستان ابتدای شکوفه در غره ۱۲ اسفندار ماه میشود و در ملک کشمیر اوائل فروردین و در باغات شهر

در شهر و بیرون گذر بنا نماز شکوفه درباغات و یاسمن کبود پیوسته است عمارات کشمیر همه از چوب است دو سه آشیانه و پیش پشت و
و چهار پنج آشیانه بسیار و بعضی را گل پوش کرده و بار لاله چون تماشا کرده شد سال بسال و از رسوم بهار ای شکوفه بغایت خوش نمایان است
و این تصرف مخصوص اهل کشمیر است اسال در باغچه دولتخانه و بام مسجد جامع لاله بغایت خوب شکفته بود یاسمن کبود
در باغات فراوانست و یاسمن سفید که اهل هند چنبیلی گویند بغایت خوش بو میشود و قسم دیگر صندلی رنگ است آن نیز
در نهایت خوشبوی و این مخصوص کشمیر است گل سرخ چند قسم بنظر در آمد خاصه یک قسم بسیار خوشبو است و دیگر گلیست
صندلی رنگ و پیشش در نهایت لطافت و نزاکت از عالم گل سرخ و بته اش نیز بگل سرخ میماند گل سوسن دو قسم
بیباشد انچه در باغات بسیار بالیده و سبز رنگ و قسم دیگر صحرائیست اگر چه کم رنگ است اما بسیار خوشبو است
گل جعفری کلان و خوب میشود و بوته اش از قامت آدمی بلند تر و لیکن در بعضی سالها وقتی که کلان رسیده
گل کرده کرمی پیدا میشود و برگهایش میپوشد و از عالم عنکبوت می تند و ضایع میسازد و بته اش را خشک میکند و امسال
چنین شده و گلهائی که در ملاقات کشمیر بنظر در آمده از حساب و شمار بیرون است و آنچه نادر العصری استاد منصور
نقاش شبیه کشیده از صد گل متجاوز است پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی شاه آلو هرگز نبود محمد قلی
افشار از کابل آورده پیوند کرد تا حال ده دوازده درخت بار آمده زرد آلوی پیوندی نیز درخت چند محمد قلی مذکور
پیوند کرده در ملک شایع ساخت و الحال فراوانست ناشپاتی فرد اعلی میشود از کابل و بدخشان بهتر و بیک سمرقند
سیب کشمیر بخوبی مشهور است امرود و سط میشود و انگورش فراوانست و اکثر ترش و زبون انار
آنقدر ها نیست تربز فرد اعلی بهم میرسد و خربزه بغایت نازک و شیرین و شکننده میشود لیکن اکثر آنست که چون
پختگی رسید کرمی در میانش بهم میرسد و ضایع میسازد و اگر احیاناً از آسیب کرم محفوظ ماند بغایت لطیف میشود و
شاه توت نمی باشد و توت سایر صحرا اصحر است دار پای هر درخت توت تاک انگوری بالا رفته اما بیشتر توتش قابل
خوردن نیست مگر درخت چند که در باغها پیوند کرده باشند برگ توت بجهت کرم پیله بکار میبرد و تخم پیله از گلگت و تبت
می آورند شراب و سرکه فراوان میشود اما شرابش اکثر ترش و زبون بزبان کشمیری مس گویند اما ازان که کاسها
از آن در کشند بقدری سرگرمی بهم رسد از سرکه اقسام اچار میسازند و چون سیر در کشمیر خوب میشود بهترین اچارش
اچار سیر است از انواع حبوبات دارد و غیر از نخود اگر نخود بکارند سال اول میشود و سال دوم زبون میشود و سال سوم
بماش مشتبه میگردد و برنج از همه بیشتر تمکین که سه حصه برنج و یک حصه سایر حبوبات بوده باشد مدار خورش اهل
کشمیر بر بخیت و بغایت زبون میشود و خشک نرم می پزند و میگذارند که سرد شود و بعد از ان میخورند و آنرا بهت گویند
طعام گرم خوردن رسم نیست بلکه مردم کم بضاعت حصه از آن بهت شب نگاه میدارند روز دیگر میخورند نمک از هندوستان
می آرند در بهت نمک انداختن قاعده نیست سبزی در آب میجوشانند و اندک نمکی بجهت تغیر ذائقه در آنجا می اندازند
هر جمعی که خواهند تنعم کنند در آن سبزی اندک روغن چارمغز می اندازند و روغن چارمغز زود تلخ و بدطعم میشود
بلکه روغن گاو نیز مگر آنکه تازه بتازه از مسکه روغن گرفته در طعام اندازند و آنرا سداپاک نامند بزبان کشمیری
و چون هوا سرد و نمناکست بعد از آنکه سه چهار روز بماند متغیر میگردد گاومیش نمی باشند گاو نیز بخرد و زبون میشود و
گوسفند ایشان ریزه و کم مغز است نان خوردن رسم نیست گوسفند سبب دنبه می باشد از عالم کبرک سند و هندوستان آنرا هندو

میگویند گوشت مرغابی اندک است و راست مرگی نیست مرغ و ماهی و مرغابی صحرائی و غیره فراوان است و باشندها را همه قسم [illegible]
[illegible] بلکه بیشتر از آنها است و مزه طیبات از شیرینی و فاکهه مرد در ان کشور بهم می رسید و آنچه [illegible]
و لباس اکثر پشمینه باشد اقمشه شال انچه البته بهم رسد مشهور است بلکه مشهور عالم است این ملک نسبت شال کشمیر از عهد
عرش آشیانی بهم رسیده و بهم فرموده اند از فرط اشتهار حاجت به تعریف نیست لیکن دیگر همه جا هست از شال جنس [illegible]
موجود است ما هم می باشد بلکه در همه جا بهم رسیده و در هیچ جای [illegible] می آمد میگفتند غیر شال و دیگر اقمشه پشمینه و رخت
[illegible] شال از جهت می آرند و [illegible] [illegible] و از شال [illegible] بهم رسد که در خراسان و غیره [illegible]
[illegible] و شال را [illegible] از عالم [illegible] بلکه نسبت مردم کشمیر به [illegible] شال گردی [illegible]
عوام الناس با کثرت پشمینه [illegible] پیراهن یک گز و نیم سه سال چهار سال بکار میرود و [illegible] ازار نیز [illegible]
[illegible] نمی شوند و تا بار دو شیدن تاب نمی اورند از بوی پشمینه عجیب [illegible] و از ان فراخ تا بسر و پا افتاده
[illegible] و دیگر بسیار است بلکه اکثر خانه برلب آب دارند یک قطره آب به تن آنها نمیرسد مجملا ظاهر و باطن اهل [illegible]
خصوص از عوام الناس بغایت چرکین و بی صفا است ارباب صنائع در زمان میرزا حیدر بسیار پیش آمد و [illegible]
از [illegible] ولایات [illegible] و قانون و چنگ و دف و نی شائع شد در زمان سابق [illegible] ساز را از عالم [illegible] میرزا حیدر
و نقشها بزبان کشمیر در مقامات هندی میخوانند و انهم منحصر در دو سه مقامی بود و بلکه اکثر به یک آهنگ می سرائیدند
الحق میرزا حیدر را در رونق افزای کشمیر حقوق بسیار است پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی مدار سواری
مردم اینجا بر گوشت بود اسپ کلان نمیداشتند مگر از خارج اسپ عراقی و ترکی برسم هدیه و تحفه حکام آوردندی
و گوشت عبارت است از یابوی بیست چار شانه تیزبین و نزدیک در سائر کوهستانات هند نیز فراوان می باشد آنچه در طرف
بنگاله میشود آنرا تانگهن میگویند اکثری جنگره و تیز جلو میشود و بعد ازان که این گلشن خدا آفرین بتایید دولت
آئین ترتیب خاقانی سکندر آئین رونق جاوید یافت بسیاری از ایماقات را درین صوبه جاگیر مرحمت فرموده گلهای
اسپ از عراقی و ترکی حواله شد که بگیرند و سپاهیان از خود نیز ملتجیهاسامان کردند و در اندک فرصت اسپان
نیک بهم رسید چنانچه اسپ کشمیری تا دویست و سیصد روپیه بسیار خرید و فروخت شد و احیانا تا هزار روپیه هم رسید
مردم این ملک انچه سوداگر و اهل حرفه اند اکثر سنی اند و سپاهیان شیعه اماميه و گروهی نوربخشی و طایفه از فقرا
می باشند که آنها را ریشی گویند اگرچه علمی و معرفتی ندارند لیکن بی ساختگی و ظاهرا راهی را منیر بیند و هیچکس را
بد نمیگویند و زبان خواهش و پای طلب کوتاه دارند گوشت نمیخورند و زن نمیکنند و همیشه درختان میوه دار در صحرا
می نشانند باین نیت که مردم ازان بهره ور شوند و خود ازان تمتع برنگیرند و قریب دو هزار کس ازین گروه بوده باشند
و جمعی برهمنان اند که از قدیم درین ملک مانده اند و بزبان سائر کشمیریان متکلم و ظاهرا از مسلمانان تمیز نمیتوان کرد
لیکن کتابها بزبان سهنسکرت دارند و میخوانند و انچه شرائط بت پرستی است بفعل می آرند و سهنسکرت زبانی است که
گویند فصحاء آن هند کتابها بدان تصنیف کنند و بغایت معتبر دارند آثار بتخانهای عالی که پیش از ظهور اسلام اساس
یافته همه جا هست و عمارت آن همه از سنگ و از بنیاد تا سقف سنگهای کلان سی و چهل منی بر هم نشانده [illegible] و بر روی
یکدیگر نهاده منقول است که آنرا کوه ماران گویند و بهری پربت نیز نامند و بر سمت شرقی آن [illegible] [illegible]

و مناسبت درو بستش شش ... آورده که بسبب ... شد حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه طرح فرموده بودند که درین مقام طرحی از
سنگ ... در نهایت استحکام اساس نهند و در عهد دولت جهانگیری قریب الاتمام شده چنانچه مذکور و بستان
حصار واقعست در دیوار قلعه بوده و آن ... کشته و کول ... حصار پیوسته و عمارات دولتخانه مشرف ... در آن
باغچه واقعست با مختصر عمارتی که حضرت عرش آشیانی اکثر اوقات در آنجا نشسته اند چون درین مرتبه ... آب
و افسرده ... بر آن ... حکم شد که در ترتیب این باغچه و تعمیر ... آن ... بسعی ... رسانیده ... داد
فرصت حسن اهتمام این فدوی که رونق تازه یافت و در میان باغچه صفه ... طول بر طبق
آراسته شد و عمارات را از سر نو تعمیر نموده منقش استادان نادره کار ... و این باغچه
نام ... موسوم ... چه ... و ... از تشکیل ... زمین و ... نظر اشرف گذشت ... صورت
ترکیب ... و ... شباهت و مناسبت وارد ... ترتیب و این لازمه ... سیر
چنانچه ... که ... ولایت ... کوهستان گرم ... آورند ... خوش صورت و کم ... باشد
درین کوهستان هم ... بجهت شدت سرما و برف ... است ... رنگ ... کیل ... نیز
... لاهوری ... آورده چون گوشت خورده نشده ... بود ... بهار از ان گفتند ... بهیره
و طعام ظاهر شد از حیوانات صحرایی گوشت هیچ یک بدبو ... ذبح ... این نیست ... گوی ... مدار ... بعد
از آن که ... چند ماند و خشک شد خوشبو میشود و ماده ... خصوص ... که درین دو سه روز اکثر
اوقات بر کشتی نشسته از سیر و تماشای شگوفه بهاک و شالمار محظوظ بودند بهاک نام بر گنه است که بران طرف
کول دل واقعست و همچنین شالمار نیز متصل آن و جویی آب خوش دارد که از کوه آمده بکول دل میرسد چون شاهزاده
عالم و عالمیان شاه جهان اطراف جوی ... و آبشارهای ترتیب یافت که از دیدن آن محظوظ
توان شد و این مقام از سیرگاه ... مقرر کشمیر است روز یکشنبه هفتم غریب واقعه ... روی نمود شاه
شجاع در عمارت خانه دولتخانه بازی میکرد اتفاقا دریچه بود بجانب دریا ... روی آن انگنده و دروازه
بر آن بسته بودند شاهزاده بازی کنان بجانب دریچه میرود که تماشا کند بمجرد رسیدن ... بزیر افتد قضا را
بلاسی ... زیر دیوار نهاده بوده ... متصل آن نشسته سر شاهزاده ... میرسد و پا ... و دوش
... خورده بر زمین می افتد با آنکه از ... عش هفت ذرع است چون حمایت ایزد سبحانه حافظ و ناصر بود ...
... واسطه حیات میشود العیاذ بالله اگر چنین نمیشد ... سوری ... کشید دران وقت ...
... پیاده پاسی ... در پای جهروکه استاده بود ... آن قرة العین خلافت را بیدار ...
آغوش گرفته متوجه میشود دران حالت همین قدر ... میپرسد که مرا کجا ... او عرض میکند که بلا زحمت
... ضعف ... مستولی میشود و از حرف زدن میمانند و در ... آن حضرت ... مشغول بودند از استماع
این خبر موحش سراسیمه از جا جسته بیرون شتافتند و آن نورحدقه خلافت را در آغوش شفقت گرفته زبان
بحمد این موهبت ... الهی بوده سجدات شکر تقدیم رسانیدند و گروه گروه از فقرا ... استحقاق که در شهر ...
توطن داشتند از وجه تصدقات و خیرات کام دل برگرفتند ... چهار ساله از جایی که ده گز ...

دانسته باشند تا کنون در زیر افتند و اصلاً عمارت [illegible] را اعتنا نشنیده جای [illegible] قسمت از غرائب آنکه سه چهار ماه [illegible]
واقعه [illegible] هم که در مهارت فن نجوم از پیش قدمان این طائفه است بعرض اشرف رسانیده بود که از زیر [illegible]
تا هزار و چنین است باز شد و بعد از این سه چهار ماه برای ایشان کار [illegible] گذشت ولیکن که از جای [illegible] در قطعه [illegible]
بر داشتن حیات ایشان نشنیده چون مکرر احکام او بصحت پیوسته بود این توهم پیرامون خاطر اشرف [illegible]
و در بین راه ها [illegible] ایشان غافل بوده در اس ظاهری و باطنی [illegible]
وقت محافظت و حراست ایشان [illegible] اقبال اتفاق افتاد و چون این سانحه [illegible]
روا بهای [illegible] غافل شده [illegible] چون از ولایت [illegible] خان کاکر خدمت شایسته [illegible]
آمده بود بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار سرافراز گشته یافت [illegible] او نیز مناصب شایسته
اعتبار [illegible] شدند روز چهارشنبه بقصد شکار [illegible] موضع چارده که وطن حیدر ملک است [illegible] شد [illegible]
[illegible] نهایت شادابی [illegible] عالی دارد [illegible] نام که چون [illegible]
آنرا گرفته بجنبانند تمام درخت در حرکت می آید عوام را اعتقاد آنکه این حرکت مخصوص همان درخت است
و [illegible] درخت دیگر بنظر در آمد که بهمان دستور متحرک بود معلوم شد که این حرکت لازم نوع درخت است نه مخصوص
یک درخت در موضع راول پوره از شهر دو و نیم کروه بر سمت هندوستان درخت چناری واقع است میان
سوخته [illegible] میان راست ایستاده جانوران پرنده که در کشمیر نیست کلنگ سارس طاؤس
[illegible] لک لک [illegible] زرد [illegible] نقره [illegible] بوزه لک لک [illegible] کم [illegible] قاز [illegible] دراج
شارک [illegible] موسیچه [illegible] کویل شکر خواره [illegible] مهرلات دهنیس کلچری [illegible]
چون اسامی بعضی از [illegible] معلوم شود بلکه در ولایت نمی باشد بهندی نوشته شد و اسامی بهائم که
در کشمیر پیدا نشد از درنده و چرنده بدین تفصیل است شیر [illegible] یوز گرگ گاومیش صحرائی آهوی سیاه چکاره
کوته پاچه نیلگاو گورخر خرگوش سیاه گوش گربه صحرائی موش کربلائی سوسمار خار پشت [illegible]
رسید بابر ید بخار [illegible] صاحب صوبگی تته و بمنصب دو هزاری ذات و یک هزار [illegible]
سوار سرافراز [illegible] یافت و علم نیز ضمیمه سائر مراحم گشت [illegible] سپه سالار خانخانان و منهیان صوبه دکن
بمسامع اقبال رسید که عنبر سیاه بخت پای قدم از حد ادب بیرون نهاده فتنه و فساد که لازمه سرشت زشت آن
بد اختر است بنیاد کرده و از [illegible] که موکب منصور بولایت دور دست نهضت فرموده فرصت را مغتنم شمرده
عهدی و پیمانی [illegible] درگاه [illegible] بود شکسته دست تصرف بحدود متعلقه بادشاهی دراز ساخته است
و چون سپهسالار التماس خزانه نموده بود حکم شد که متصدیان دار الخلافت آگره مبلغ بیست لک روپیه خزانه
بلشکر ظفر قرین راهی سازند مقارن این حال خبر رسید که امرا تنها نجات را گذاشته نزد داراب خان [illegible]
آمده اند و برگیان [illegible] لشکر فوج فوج و جوق جوق میگردند و قزاقی می نمایند و خنجر خان در احمدنگر
متحصن شده تا حال دو سه دفعه بندهای درگاه را با مقهوران سیاه بخت مبارزت اتفاق افتاد و هر مرتبه
مخالفان شکست خورده جمعی را بکشتن دادند در مرتبه آخر داراب خان جوانان خویش اسپ همراه گرفته

بنگاله و ظهور این شناعت [illegible] خانجهان شکست خورده [illegible] بود [illegible] فرار [illegible] هنگام [illegible]

رفت از لشکر منصور [illegible] با آنکه [illegible] مراجعت شود لیکن [illegible] داخل [illegible] رسیدن [illegible] لشکر

[illegible] عسرت و گرانی [illegible] رسیده [illegible] بیعت کشیده بیچاره [illegible] بیرون شده [illegible] آن لشکر [illegible]

کوه [illegible] آمده [illegible] گجرات توقف [illegible] بیچاره [illegible] سهولت رسیده باشد [illegible]

ولیکن [illegible] از [illegible] شوخی [illegible] اطراف [illegible] پایان شده

درا [illegible] سنگه با اعتضاد اقبال [illegible] گذشته بسیاری [illegible] آورده [illegible] نام حبشی که سرداران

سپاه مخالف بود [illegible] افتاد هر چند که [illegible] جهالت [illegible] راضی [illegible]

[illegible] سنگه [illegible] بشارت [illegible] از [illegible] جهان [illegible] سوانح این ایام آنکه [illegible] همراه [illegible]

با [illegible] همین [illegible] این واقعه دل خراش بر خاطر حق پسند گران گذشت و از غرایب آنکه [illegible]

[illegible] از ظهور این سانحه خبر [illegible] بود روزی در مجلس بهشت آئین از احوال [illegible]

مرحوم سلطان [illegible] مذکور [illegible] سلسله سخن بفتح قلعه احمدنگر و سوانح ایام محاصره آن کشید خانجهان [illegible]

[illegible] در ایام محاصره [illegible] میدان [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] غلوله [illegible]

[illegible] که از مصاحبان شاهزاده بود افتاد اتفاقا اسپ قاضی سه چهار گز دور تر از آنجا بسته بود [illegible]

غلوله بزمین از صلابت صدای آن زبان اسپ قاضی از بیخ کنده بیرون افتاد و غلوله آتش از سنگ بود [illegible]

ده من شاهجهانی [illegible] که هشتاد من بوزن خراسان باشد و توپ مذکور بشابه کلان است که شخصی [illegible]

الحلقه در میان آن درست میتواند نشست درین تاریخ خاطر اشرف بسیر و تماشای ویرناگ که سرچشمه دریای

بهت است و از شهر تا آنجا همه راه سیرگاه و چشمها جان فزا و رغایت عذوبت و لطافت واقع شده رغبت فرموده

و کشتیها آراسته نسبت بالا آب شتافتند روز سوم مقام بهچاره بنزول موکب جهان افروز آراستگی یافت

این موضع از سیرگاههای مقرر کشمیر است و حلکه واقع شده در غایت صفا و نزاهت و صفت درخت چنار عالی

دارد و در وسط حلکه جوی آبی سیر در آن گشته و این دیه بجاگیر شاهزاده پرویز تنخواه است و دو کلاهی شایان

عمارتی بموقع ساخته مشرف بر دریا بغایت دلنشین و از پنج براره بموضع اینچ تشریف فرمودند در دامن کوه چشمه

جا دارد و بر فراز چشمه عمارات و حوضها بقرینه یکدیگر ترتیب یافته [illegible] تکلف سیرگاهیست عالی چون بجاگیر

خانجهان بود مشارالیه بلوازم ضیافت پرداخته پیشکش کشید قلیلی بجهت خاطر او پذیرفتند و از چشمه [illegible] کرده چشمه

چشمه مچهی بهون است آب این چشمه از آن بیشتر است و درختهای کلان کهن سال از چنار و سفیدار و سپیدار

بر دو پا [illegible] رسته درین چشمها آنقدر ماهی [illegible] مشهور شد که [illegible] شود و صفای آب بشابه اگر نخودی در آب

اندازند محسوس میگردد و بیت [illegible] آتش [illegible] رنگ [illegible] تواند بدل شب شمرد [illegible] از مچهی بهون [illegible]

منزل شد آب این چشمه از آن فزون تر است آبشاری عالی دارد و درختهای چنار و سفیدار و غیره سر بهم آورده

نشیمنهای دلکش بموقع ترتیب یافته و در نظر [illegible] بصفا و گلهای جعفری چمن چمن شگفته گویی قطعه ایست از بهشت

نشست روز دیگر از اچهول سیر چشمه ویرناگ بر ظرف [illegible] شرف یافت این چشمه منبع دریای بهت است و در دامن
کوهی واقع شده که از بسیاری اشجار و انبوهی سبزه و ریاحین پوشش چشم [illegible] نمیشود و در زمان شاهزادگی حکم شده بود
که بر فراز این چشمه عمارت مناسب مقام اساس نهند و تا سنه [illegible] بانجام رسیده حوضی [illegible] طولش [illegible] ذرع [illegible] نقش چهار [illegible]
ذرع [illegible] از عکس سبزه و ریاحین که بر کوه رسته زنگاری رنگ مینماید و ماهی بسیار [illegible] در حوض [illegible] ایوانها طاق
[illegible] در پیش این عمارت ترتیب یافته و از لب حوض تا دهانه باغ جوی بعرض چهار گز و طول [illegible] یک صد و هشتاد
و شش گز و طول و دو گز عمق در هر دو طرف آن خیابان سنگ بست از صفای جوی و سبزه و گیاهی که در زیر آب
رسته چه نویسد [illegible] و [illegible] بسته و شکلی از اقسام سبزه و سیر [illegible] و از جمله [illegible] شهر [illegible] تهیت
باشند [illegible] از موج آب متحرک و گلها می جا بجا شگفته [illegible] الامر [illegible] تمام کشمیر بدین خوبی و دلکشی سیرگاهی
نیست چون ساعت کوچ قریب رسیده بود [illegible] عاودت [illegible] شهر ارتفاع یافت و سرچشمه لوکا بهون محل نزول
بارگاه اقبال گشت این سرچشمه نیز سیرگاه خوشیست اگر مناسب مقام عمارتی اساس یابد جای خوبی خواهد شد
در اثنای راه بر چشمه اندره ناگ عبور اتفاق افتاد و وجه تسمیه اندره ناگ اینست که ماهی این چشمه اکثری نابینا باشد
ساعتی توقف فرموده دام انداختند دوازده ماهی گرفتار گشت سه ماهی نابینا بود و نه ماهی چشم داشت ظاهرا آب
این چشمه را تاثیریست که ماهی را کور میسازد و بنا بر غرایب ثبت افتاد و [illegible] ده کلک بیان گشته منزل [illegible]
مراجعت فرمودند [illegible] خان خانان [illegible] صوبه کشمیر سرافرازی یافت و [illegible] جمله از [illegible] بخدمت
[illegible] سعادت اندوخت و [illegible] از تغییر [illegible] بخدمت عرض لشکر [illegible] گشت درین راه غیر مکرر شکار ماهی مشاهده
افتاد و در جائیکه آب تا سینه آدمی باشد دو کشتی محاذی یکدیگر برند بدستوری که یک سر با هم پیوسته و سر دیگر
از هم دور بفاصله چهارده پانزده ذرع و دو ملاح بر کنار طرف بیرون کشتیها چوب دراز بدست گرفته می ایستند تا فاصله
زیاده و کم نشود و در [illegible] باشند و ده دوازده ملاح بزیر آب در آمده سر [illegible] کشتی را که با هم پیوسته است بدست
گرفته پا بر زمین کوفته میروند و ماهی که بمیان سر دو کشتی در آمده خواهد که از تنگی بگذرد [illegible] ملاحان میرسد و ملاح [illegible]
غوطه خورده خود را بقعر آب میرساند و ملاح دیگر بر پشت او حمل انداخته بدو دست زور میکند تا آب به بالا او را نیارد و
ماهی را گرفته بر سر آرد بعضی که درین فن مهارت تمام دارند دو ماهی بدو دست گرفته بر آرند از جمله سیر ملاحی
بود که در سر غوطه زدن دو ماهی بر سر آورد این شکار مخصوص دریای بهت است و جای دیگر دیده و شنیده نشده
[illegible] در موسم بهار است که آب سرد گزنده نباشد [illegible] مزاج اقدس از مرکز اعتدال انحراف ظاهر ساخت و اثر [illegible]
و [illegible] تنگی نفس [illegible] حقیقت را با اطبایی که در رکاب اقبال بسعادت حضور اختصاص داشتند
بیان فرمودند و ابتدای ضعف آن حضرت ازین تاریخ است در خلال این حال بقصد سیر خزان بجانب صفاپور و
دره لار که پایان آب کشمیر واقعست متوجه گردیدند در صفاپور کولاب خوشیست و بر سمت شمالی آن کوهی است
پر درخت با آنکه هنوز آغاز موسم خزان بود عجب نمودی داشت عکس اشجار انواع از چنار و زرد آلو و غیر آن در میان
آب بغایت خوش مینمود و بی اغراق خوبیهای خزان از خوبیهای بهار هیچ کمی ندارد و چون ساعت کوچ نزدیک
رسیده بود سیر اجمالی فرموده رایت مراجعت برافراختند و چون زعفران گل کرده بود از سواد شهر بموضع پانپور

مشاهده شد و در تمام ممالک کشمیر زعفران غیر از این موضع به جای دیگر نمی‌شود و چمن چمن و صحرا صحرا ایستاده که نظر کار نمی‌کند شگفته بود
چنانچه شب‌ها بر زمین پهلو گسترده می‌باشد گلش چهار برگ است و در رنگ بنفش و از میان آن سه تار زعفران رسته و در سال
کامل چهار صد من بوزن حال زعفران حاصل می‌شود که پنج هزار و دو صد من بوزن خراسان باشد نصف حصه خالصه و نصف
حصه جاگیرداران و سیری به ده روپیه خرید و فروخت می‌شود و رسم مقرر است که گل زعفران را وزن کرده با اهل حرفه می‌دهند
و آنها به خانه خود برده زعفران را از میان گل جدا می‌کنند و برابر آن نمک می‌گیرند چه در کشمیر نمک نایاب است و اینان نمک
بسیار خوش دارند و وزن آن نمک [illegible] اجرت [illegible] در کشمیر پیدا نمی‌شود [illegible]
نمک می‌برند و دیگر از تحفه‌های کشمیر [illegible] است و جانوران شکاری [illegible] سال تا ده هزار [illegible]
[illegible] ولایت دست مدام [illegible] آشیان باشد [illegible] آشیانی خوب [illegible] دولت ابد قرین کارخانه
بهم رسیده و از پشم شال کشمیر به نهایت عالی [illegible] که [illegible] پیش نیست [illegible]
از شرح صفحه [illegible] و لطافت شال کشمیر از آن مشهورتر است که محتاج شرح و بیان باشد القصه بعد از فراغ سیر
زعفران زار از راه کتل پیر پنجال نهضت رایات اقبال به صوب لاهور ارتفاع یافت به حکم اشرف در هر منزل عمارتی
اساس یافته که هنگام برف و باران و شدت سرما [illegible] جا باید [illegible] العرض [illegible]
ایلچی شاه عباس به حوالی لاهور رسید میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو را به استقبال [illegible]
پانصد هزار روپیه مدد خرج مصحوب او ارسال داشتند و مقرر شد که آنچه او به میر مذکور تکلف نماید میر نیز [illegible] قیمت آن
پانصد هزار روپیه دیگر از خود به رسم ضیافت ارسال دارد و درین چند روز [illegible] برف [illegible] بسیار [illegible] شده
در میان جاده [illegible] اسب [illegible] نداشت و سوار [illegible] طی مسافت [illegible] درین [illegible]
شیخ ابن یامین مسافر را [illegible] عدم شد از خدمتگاران [illegible] قدیم بود افیون خانه [illegible] بیشتر [illegible]
[illegible] او بود خدمت افیون [illegible] تحویلش یافت و آبدارخانه به [illegible] مقرر شد چون موضع [illegible] لشکر
اقبال گشت ازین منزل در هوا و زبان و لباس و رستنی و حیوانات تفاوت فاحش ظاهر شد مردم آنجا زبان
هندی و کشمیری [illegible] تکلم [illegible] لیکن زبان اصل اینها هندی است و زبان کشمیر [illegible] گرفته اند [illegible]
از اینجا داخل هندوستان [illegible] ولایت که [illegible] عورات لباس پشمینه نمی‌پوشند [illegible] اهل هند [illegible]
روز دیگر موضع راجور محل ورود موکب مسعود گردید مردم اینجا در زمان قدیم هندو بوده اند و زمینداران اینجا را
راجه می‌گفتند سلطان فیروز مسلمان کرده [illegible] ایام جهالت [illegible] مستمر است چنانچه زنان هند با شوهر
خود زنده [illegible] آتش [illegible] زنده [illegible] بگور [illegible] رسید که درین چند روز دختر ده دوازده
ساله با شوهر زنده بگور در آمده [illegible] از مردم بی بضاعت [illegible] دختر [illegible]
خویشی و پیوند می‌کنند و هم دختر [illegible] هندو [illegible] می‌گیرند [illegible] فرمان شد که بعد ازین
پیرامون این امور نگردند و هر کس که مرتکب [illegible] سیاست کنند و در منزل [illegible] شکار [illegible]
یک روز مقام فرموده [illegible] شکار [illegible] در مقام [illegible]
جهانگیرآباد [illegible] بارگاه جلال شد این سرزمین در زمان شاهزادگی شکارگاه بندگان حضرت بود [illegible]

در پی آباد ساخته مجموعه عمارتی بنا نهاده که گنبدی [illegible] از افراد دولتیان قریب بخدمت و اختصاص و امتیاز عنایت فرموده بود در
ابتدای جلوس حضرت جهانگیر آباد موسوم فرموده بجاگیر مومی الیه مقرر داشتند حکم شد که عمارتی بجهت دولتخانه والا
و مناره اساس نهند بعد از فوت سکندر معین جاگیر ارادت خان عنایت شد و میرزایی عمارت [illegible] گشت
جهت [illegible] لک روپیه صرف عمارات اینجا شده باشد بی تکلف با وضع شاهانه شکارگاهی است [illegible]
[illegible] از راه سلطانپور [illegible] در ساعت مسعود و زمان محمود بدولتخانه دار السلطنه لاهور که بعهده با اهتمام
معمور خان میر عمارت حسن انجام پذیرفته بنا رسیده [illegible] نزول اقبال ارزانی فرمودند [illegible]
[illegible] غرایب [illegible] نقش [illegible] استادان نادره کار آراستگی یافته [illegible]
سبزه و خرم با انواع و اقسام گل و ریاحین نظر فریب گشته جنت [illegible]
در دل میکشد که بجا آنجاست + از متصدیان سرکار استماع افتاد که مبلغ هفت لک روپیه که بیست و سه هزار
تومان رایج ایران باشد صرف این عمارات شده درین روز بهجت افروز نوید فتح قلعه کانگره مسرت بخش خاطر
اولیای دولت گشت و حضرت شاهنشاهی بشکر این موهبت عظمی که از عنایات مجدده واهب العطایا بود سر نیاز
بدرگاه کریم کارساز عزوجل آورده کوس نشاط و شادمانی بلند آوازه فرمودند کانگره قلعه ایست قدیم در سمت شمال لاهور
در میان کوهستان واقع شده باستحکام و دشوارکشایی و متانت و محکمی معروف و مشهور از تاریخ اساس این قلعه
بجز خدای جهان آفرین آگاه نیست اعتقاد زمینداران ولایت پنجاب آنست که درین مدت قلعه مذکور از قومی
بقوم دیگر انتقال ننموده و بیگانه بر دست تسلط نیافته والعلم عند الله با الجمله ازان هنگام که صیت اسلام آوازه درین
مملکت [illegible] هندوستان رسیده هیچ یک از سلاطین والا شکوه را فتح آن میسر نشده است سلطان فیروز شاه
با آن همه شوکت و استعداد خود به تسخیر قلعه پرداخته مدتها محاصره داشته و چون دانست که استحکام و متانت قلعه
بمرتبه ایست که تا سامان قلعه داری [illegible] باشد افتتاح [illegible] از محالات است ناکام [illegible]
[illegible] ملازمت [illegible] گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت نموده سلطان
را بالتماس درون قلعه برده سلطان بعد از سیر و تماشای قلعه براجه گفت [illegible] پادشاهی را بدرون قلعه آوردن
از [illegible] و احتیاط دور [illegible] لازم است [illegible] اگر قصد [illegible] کنند [illegible] تصرف [illegible] راجه
بجانب [illegible] اشارت نمود [illegible] از دلاوران [illegible] سلطان را کورنش کرده سلطان
از دیدن هجوم آن مردم [illegible] گشته [illegible] قدم خدمت پیش نهاده معروض داشت که [illegible]
[illegible] نیست لیکن چنانچه بزبان مبارک گذشته احتیاط دوربینی را پاس [illegible] سلطان آفرین گفت
[illegible] حضرت [illegible] یافت [illegible] لشکری به تسخیر کانگره
[illegible] حضرت عرش آشیانی [illegible] یک مرتبه لشکر عظیم [illegible] حسین قلیخان
[illegible] خدمات [illegible] خانجهانی شرف اختصاص پذیرفته بود تعیین فرمودند در اثنای محاصره شورش
ابراهیم حسین میرزا شده آن حق ناشناس از گجرات گریخته بصوب پنجاب علم فتنه و فساد برافراخت و خانجهان ناگزیر
از گرد قلعه برخاسته متوجه اطفای نایره شورش و آشوب او گشت و تسخیر قلعه در عقده تعویق افتاد و [illegible]

بان [?] خاطر اشرف بود و شاید مقصود از بنا نهادن قلعه به بهره گشائی شد چون بخت دولت جاوید بجا گردید آن [?]
یافت بخت [?] سعید خان را که ایالت صوبه پنجاب داشت با فوجی از پیاده ریان رزم طلب بتسخیر قلعه مذکور رخصت فرمودند
رسنوق [?] آن مهم بالتمام رسیده بود که سعید خان برحمت ایزد صمد پیوست و بعد از آن صوبه کابل به [?] نامزد گشت
نصرت بند گردید و [illegible] لشکر سرافرازی بخشیدند و آن بد عزیمت در مقام جنگ کافرستان در آمده میان
در زدیده و تفرقه عظیم در میان لشکر راه یافت و تسخیر قلعه در عقده توقف افتاد و سببی بر نیامد که آن ناحق شناس ابراء [?]
عمل خویش گرفتار گشته بجهنم رفت چنانچه تفصیل آن در جای خود گذارش یافته با جمله در ضوا [?] شاهزاده بلند اقبال گیتی ستان
شاه جهان عزیمت تسخیر قلعه مذکور بر ذمت همت خویش لازم شمرده با جهت کار آگاهی از عهد پای دولت ایشان
بود با ستعداد تمام تعیین نمودند و بسیاری از امرای بادشاهی و بندهای شاهی بکومک مشار الیه دستوری یافتند
بتاریخ شانزدهم شوال هزار و بیست و نه هجری بدور قلعه پیوسته مورچلها قسمت شد مداخل و مخارج قلعه را بضبط
احتیاط ملاحظه نموده راه آمد و شد آذوقه را بستند و ساختند و رفته رفته کار بر متحصنان تنگ گردید و بعد از آنکه از قسم غله و آذوقه
چیزی نماند [?] تا آخر چهار ماه دیگر علفهای خشک را با نمک جوشانیده می خوردند و چون کار بهلاکت رسید و از اسیری [?]
و نجات نماند ناگزیر امان خواسته قلعه را بسپردند روز پنجشنبه غره شهر محرم سال هزار و سی هجری فتحی که بسیاری
از سلاطین والا شکوه را میسر نشده بود و در نظر کوته اندیشان ظاهربین دور می نمود الله تعالی بمحض لطف و کرم خود کرامت
فرمود جمعی از بندها که درین خدمت ترددات پسندیده نموده بودند در خور استعداد و شایستگی خویش باضافه
مناصب و مراتب سرافرازی یافتند روز مبارک شنبه دوازدهم بدولتخانه شاهزاده بلند اقبال تشریف ارزانی
فرمودند پیشکش بسیار از نفایس و اموال و جواهر و [?] بنظر اشرف در آوردند آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه را بایشان
بخشیدند از جمله سه زنجیر فیل که با یراق طلا داخل حلقه خاصه شد و زنبیل بیگ ایلچی بدولت آستان بوس
فرق عزت برافراخته رقیمه کریمه شاه والا قدر مشتمل بر اظهار مراتب یکجهتی بنظر اقدس در آورد و چهارده راس اسپ
با یراق و سه دست باز توئیغون و پنج سر استر و یک قطار شتر و نه قبضه کمان و نه قبضه شمشیر برسم پیشکش معروض داشت
خلعت فاخره با جیغه و طره مرصع و خنجر مرحمت فرمودند بعد از چند روز سوغات فرمان روای ایران که مصحوب
زنبیل بیگ ارسال داشته بود بنظر اشرف در آمد سه لک روپیه قیمت شد درین تاریخ صبیه نور محل را که علی قلی
ترکمان داشت بحبالۀ شاهزاده شهریار خواستگاری فرموده یک لک روپیه از نقد و جنس برسم ساچق فرستادند
پنجاه هزار روپیه بانعام زنبیل بیگ ایلچی عنایت کردند درین ایام خجسته فرجام که خاطر قدسی مظاهر بسیر و شکار
گلگشت [?] بهار کشمیر خوشوقت بود عرائض متصدیان ممالک جنوبی بتواتر رسید مشتمل بر آنکه چون رایات
جهان کشا از مرکز خلافت دور شتافته دنیاداران دکن از کوته اندیشی و کم فرصتی نقض عهد نموده سر [?]
فساد بر داشته اند و پا از اندازه خویش بیرون نهاده بسیاری از مضافات احمدنگر و برار را متصرف گشته اند
و بدار شغل [?] آن شوره بختان به تاخت و تاراج آتش زدن و ضایع ساختن کشتها و علف ترا را است لاجرم
مقرر شده بود که شاهزاده گیتی ستان شاه جهان توجه بانتظام آن صوب مبذول فرمایند و چون بندهای
شاهی بمحاصره قلعه کانگره [?] مشغول داشتند [?] موکب منصور رو [?] چند در عقده توقف افتاده بود

رسیدن او که قلعه مذکور بمیامن توجه شاه بلند اقبال مفتوح گردید خاطر اشرف ازان نگرانی وا پرداخت مجدداً آن نظر بلند
تصمیم یافت و روز جمعه چهارم ماه دی الهی شاهزاده گیتی ستان شاه جهان باستقبال رایات زوال ریاست
و اقبال برافراختند خلعت با چارقب و شمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه مرحمت شد و مقرر گشت که بعد از تسخیر دکن
دایم در رکاب سعادت در موجب الحکم ... شرف گردند ششصد و پنجاه منصب ... هزار و پانصد سوار
بوده و پنج هزار پیاده سوار ... یک هزار که پیش ازان در صوبه تعیین بودند با توپخانه عظیم و فیلان
کوه شکوه در خدمت شاهزاده نامدار اقبال ... یافتند و یک کرور دام ... خزانه لطف فرمودند و چندی
که بخدمت مذکور مقرر شده بودند همگی را ... در خور پایه خویش باضافه منصب و انعام اسپ و فیل سرافرازی یافتند
کرم زدان مکافات محسن بوده بنده های شاهی محافظت و محارست او سعی نمودند حکم شد که همراه خود بیرون
تعالی که خاطر آن فرزند مطمئن باشد بمقید دارد و در همین ساعت رایات عزیمت بصوب دار الخلافت اگره ارتفاع
یافت راقم اقبال نامه را ... منصب ... سر بلند سرخ بخشیده و علم مرحمت نموده در خدمت شاهزاده اقلیم کشا
شرف رخصت ارزانی داشتند خانجهان را بصاحب صوبگی ملتان سرافراز ساخته بدان صوب رخصت فرمودند
خلعت با خنجر مرصع و اسپ و فیل عنایت شد چون بهادر خان حاکم قندهار که ظاهر ساخته بهانه درد چشم و ضعف باصره
او وسیله آمدن خود بدرگاه نموده بود معلوم شد که منصوبش آنجا راضی بخدمت حکومت در راست قندهار عبد العزیز خان ...
داشته او را بدرگاه طلب فرمودند فرمان شد که بعد از رسیدن عبد العزیز خان بقندهار قلعه را حواله نموده متوجه درگاه
گردد و چون پرگنه کیرانه که وطن قدیم الخدمت مقرب خان است از راه راست بجانب دست چپ واقع بود حسب
الالتماس آن دیرین خدمت پرگنه مذکور مورد سعادت گیهان پوی گردید و سر مفاخرت براوج عزت رسانید ...
یاقوت و چهار قطعه الماس برسم پیشکش و هزار ذرع مخمل بصیغه پا انداز و صد نفر شتر بطریق معروض داشت حکم شد که
شتران را بارباب استحقاق قسمت نمایند بعد از فراغ سیر باغ کیرانه بشکارگاه پالم تشریف برده روز سه شنبه چند نقطه
شکار خوش وقت گشتند آنگاه از میان شهر دهلی عبور فرموده سرفراز حوض شمسی بارگاه اقبال برافراشته
دو زنجیر فیل پیشکش اله یار ولد افتخار خان بنظر اقدس گذشت و ابراهیم خان صاحب صوبه بنگاله نوزده زنجیر
فیل با چهل و دو نفر خواجه سرا و دیگر نفایس که در آن ملک بهم میرسد برسم پیشکش ارسال داشته بود مقبول افتاد در ...
آقا بیگ و محب علی فرستاده های فرمانروای ایران سعادت زمین بوس دریافته مکتوب محبت طراز شاه والا قدر
با مکلگی بر ... بنظر اشرف در آوردند و لعلی بوزن دوازده مثقال از خزانه میرزا الغ بیگ خلف میرزا شاهرخ که بمرور
روزگار و گردش ادوار بسلسله صفویه منتقل گشته بود و دوران لعل به ... خط کننده شده الغ بیگ ابن میرزا شاهرخ
بهادر ابن میر تیمور گورکان و در گوشه دیگر بقلم نوشته شاه والا شکوه بخط نستعلیق کنده بنده شاه ولایت عباس
این لعل در سرخانه جمیع نشانیده بجهت مناسبتها ارسال داشته بودند چون نام اجداد حضرت شاهنشاهی در آن لعل
ثبت شده تیمناً و تبرکاً بسعود و مبارک گرفته بسعیدای داروغه زرگرخانه حکم فرمودند که در گوشه دیگر جهانگیر شاه اکبر شاه
و تاریخ حال رقم نماید چهارم اسفندارمذ ماه بساعت مسعود و زمان محمود دولتخانه آگره نور و موکب گیهان شکوه محمود
ملا و روشنی زمین گردید لشکر خان حاکم شهر و خضر خان حاکم آسیر و برهانپور و دیگر بندهای عمده بسعادت استقبال

نسبت دولت آستان بوسی دریافتند و قایع سال شانزدهم از ابتدای جلوس جهانگیری
بیست و هفتم ربیع الآخر هزار و سی هجری اورنگ نشین چار بالش سلطنت فاروق و سعادت افزای ...
نوروز شاهزاده شهریار بمنصب هشت هزاری ذات و چهار هزار سوار اختصاص یافت و علاوه بهار ...
مقبول شاهزاده ... مسرور گشت و راجه بهار سنگه بوندیله ... لقب شد که ایشان را از آنجا ...
راهی ساخته مکرم خان حاکم اوریسه ... در نخچیر فیل ... پیشکش ارسال داشته بود درجه قبول یافت و ...
گور خرے از راه دریا آورده بودند بغایت غریب و عجیب ... تا ... دم را ... کشش ...
خطهای سیاه و سفید متناسب ... و ... تعریف افتاده ... چشم خطی ... و در غایت ...
و از بس که عجیب بود بعضی را گمان آن ... که شاید رنگ کرده باشند و بعد از تحقیق ... یقین پیوست که خدا
آفرین ... شب جمعه شانزدهم ماه مذکور مجلس طوی شاهزاده شهریار منعقد گشت و در شوال غریب سانحه اتفاق
افتاد و در یکی از مواضع پرگنه جالندهر هنگام صبح از جانب شرق غوغایی عظیم مهیب برخاست چنانچه از هول
آن صدمه وحشت افزا نزدیک بود که ساکنان آن مرز و بوم قالب تهی کنند و در اثنای این شورش و شغب روشنی
برق آسا از بالا ... بر زمین افتاد ... بعد از زمانی که آن شورش و آشوب تسکین یافت
و دلهای مشوش از آسیمه سری و آشفتگی بخود آمد قاصدی تیز تک نزد محمد سعید عامل پرگنه مذکور فرستاده او را ازین سانحه
آگاه ساختند او در لحظه سوار شده و بر سر آن قطعه زمین رفته بنظر در آورد ده دوازده ذرع در طول و عرض بوسعتی
سوخته بود که نشانی از سبزه و رستنی نمانده و هنوز اثر حرارت و تفسیدگی داشت فرمود که آن قدر جا را بکنند هر چند بیشتر
کندند اثر حدت و حرارت بیشتر ظاهر گشت تا بجایی رسید که پارچه آهنی تفته نمودار شد و چندان گرم بود که گویا
همین دم از کوره آتش برآورده اند و چون بهوا رسید سرد گشت و آن را برگرفته بمنزل خود آورد و در خریطه کرده و
مهر بر نهاده روانه درگاه ساخت حضرت شاهنشاهی استاد داود را که در فن شمشیرگری ید طولی دارد او را
بحضور طلبیده فرمودند که ازین آهن شمشیری و خنجری مرتب سازد او عرض کرد که در زیر تیغ نمی ایستد و از هم
میریزد مگر آنکه با آهن دیگر که پاک و بی جرم باشد ضم ساخته بعمل آرد حکم شد که چنین کند سه حصه آهن برق و یک حصه
آهن دیگر باهم آمیخته دو قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر و یک کارد ساخته بنظر کیمیا اثر درآورد و از آمیزش آهن دیگر جوهر
برآورده بدستور شمشیر الالی ... خم شد و اثر خم نماند و در برش با شمشیرهای اصیل اول برابر آمد
چون والده امام قلیخان والی توران مکتوبی مشتمل بر اظهار نسبت اخلاص و مراسم آشنائی بنورجهان بیگم فرستاده و
از تحفهای آن دیار برسم سوغات ارسال داشته بود بنابرین از جانب نورجهان بیگم مکتوبی در جواب مراسله
ایشان نوشته خواجه نصیر کابلی را که از قدیمان این درگاه بود با اقسام نفایس بطریق ارمغان ... فرستادند در
چهاردهم خورداد ماه افضل خان دیوان شاهزاده گیتی ستان شاهجهان عرضداشت مشتمل بر نوید فتح دکن و دیگر
وشرح دیگر مطالب آورده باستیلام عتبه خلافت جبین افروخت و تفصیل این مجمل آنکه چون موکب منصور بحوالی
اجین پیوست عرضداشت جمعی از بندها که در قلعه مانده بودند رسید باین مضمون که فوجی که از مقهوران قدم جرأت
و بیباکی پیش نهاده از آب نربده گذشته دیهی چند که در زیر قلعه واقع است سوخته بتاخت و تاراج مشغول گشتند

بالجمله عزیز الملک خواجه ابوالحسن [illegible] مستقلا چنین شنیدند که زمینداران شتافته سزای آن گروه باطل ستیز [illegible]
شتافت روانه شد هنگام طلوع صبح بر لب آب رسیده شنیدند که آگاهی یافته غطه به تیز آب در زده خود را بساحل سلامت رسانیده
بهادران شیر حمله شتافته قریب چهار کروه دیگر را نعاقب نموده بسیاری را طعمه شمشیر ساخته و بسیاری را عدم گرداینده محصور رایض
روزگار نابسر را پور عنان شتافته تا آنکه شبانه گرو خواجه ابوالحسن خبر یافت که شد کارشناسان موکب منصور در آن طرف آب از
نامیده شتافت خود نیز با عساکر اقبال فتح مقالا یوسف گرگ را بر باد بور تشریف فرمود و شنیدند و آن محمد زمان [illegible]
در سواد شهر [illegible] را بر قرار داشتند چون مدت دو سال شد [illegible] درگاه با گروه باطل ستیز در زد و خورد بوده [illegible]
رنج از آنجا که [illegible] حضرت بادشاه [illegible] داعی اصفهان زبون شده بنا بر آن مدت روز بسر استحکام لشکر [illegible]
آن اتفاق افتاده در [illegible] لک روپیه نقد و اسپ [illegible] بسیار منصور قسمت نموده و منزل اوان گماشته مردم را از
شهر برآورده [illegible] از آن که بهادران رزم [illegible] تیغ کین را بخون [illegible] ساختند [illegible] تا ب مقاومت
نیاورده [illegible] آن تیغ شیر حمله از عقب در آمده بسیاری را به تیغ انتقام بر خاک هلاک انداختند
[illegible] مقتدر رخصت نموده [illegible] نظام الملک و عنبر مقهور [illegible]
[illegible] از رسیدن افواج قاهره آگاهی یافته نظام الملک را با اهل و عیال و احمال و اثقال برآورده
[illegible] دولت آباد در آورد و خود نیز بر قلعه [illegible] نشست و بیشتری از مردم را با طراف ملک پراگنده ساخت و سپاه
لشکر ظفر اثر گنه خواهی [illegible] که در مدت بیست سال تعمیر یافته بود و شهری خراب
ساختند که در بیست سال دیگر معلوم نیست که بر رونق اصلی باز آید مجملا بعد از انهدام آن [illegible] بر این قرار گرفت که چون
هنوز فوجی از مقهوران قلعه احمدنگر را محاصره دارند یک مرتبه با نجا رفته ارباب فساد را تنبیه بر اصل نموده و از سد نو
سامان آفت ده کرده و کمک گذاشته عنان معاودت معطوف باید داشت و با این عزیمت تا قصبه پتن شتافتند
و عنبر مقهور در [illegible] امرا فرستاده شروع در عجز و زاری نمود که بعد از این سر رشته بندگی و دولتخواهی
از دست نمیدهم و از حکم قدم بیرون نمی نهم و بدانچه فرمان شود از جریمه و پیشکش منت داشته بسر کار میرسانم اتفاقا
دران چند روز عسرت تمام از گرانی غله در اردو راه یافته بود و نیز خبر رسید که جمعی از مقهوران که قلعه احمدنگر را محاصره
داشتند از [illegible] لشکر ظفر اثر ترک محاصره نموده از دور قلعه برخاستند بنا بر این فوجی که بکمک خنجر خان فرستاده
مبلغی برسم مدد خرج ارسال داشتند و خاطر از همه جهت پرداخته دولتخواهان مظفر و منصور مراجعت نمودند بعد از عجز
و زاری بسیار مقرر گشت که سوای ملکی که از قدیم به تصرف بندهای درگاه بود مواز[ی] چهارده کروه دیگر از محال
که متصل بسرحدهای بادشاهیست واگذارند و پنجاه لک روپیه برسم پیشکش بخزانه عامره رسانند بالجمله افضل خان را
برخصت النفات ارزانی داشته حقیقه مبلغی که شاه عباس فرستاده بود و تعریف آن در جای خود نگاشته کلک
سوانح نگار گشته مصحوب مشار الیه بجهت شاهزاده ارسال داشتند و قلمدان مرصع بافضل خان عنایت شد آقا بیگ و محب علی بیگ و غیره فرستادهای
دارای ایران بانعام سی هزار روپیه نقد سرافراز گردیدند و همچنین بدیگران نیز در خور رتبه شایستگی انعامها مرحمت شد و پادشاه زاده نامی
ارسال داشتند و مقارن اینحال قاسم بیگ فرستاده دارای ایران دولت زمین بوس دریافت و مکتوبی مشتمل بر مراتب محبت و یکجهتی با سوغاتی
که فرستاده بود بنظر در آورد و قطب بیگ آخته بیگی شاهزاده بلند اقبال شاهجهان عرضه داشت الیشان آورده [illegible] التماس اسپان نخجشقی نموده بود

بهبود گشته این حضرت اجلیل ... که ... ساخته ... سامان ... نمود و ...
شاه والاجاه از ... عنایت نموده ...
رسید که ...
...
...
از عالم ...
آن حضرت ...
... تمام نشد ...
بیرون افتاد ... حضرت شاه ...
...
نفس بجانب ... ظاهر ...
خاطر ... علاج گشت ... گرم ملائم ...
شد چون ...
نیاورد ... حاصل نشد ... این حال حکیم ...
... ادویه گرم و خشک نهاد و از تدبیر ...
ارتفاع گشت و ضعف استیلا یافت و مرض اشتداد پذیرفت ...
معتاد ارتکاب می نمودند رفته رفته ... آغاز تابستان و گرم شدن هوا ...
در مقام کم کردن پیاله و تدبیری که مناسب وقت و ملائم حال باشد شدند و شراب را بتدریج کم نمودند و از غذا ...
... بیست و پنجم شهر شوال هزار و ... جشن وزن ...
یافت چون ... سال ... از صحت ... احوال پدید ...
و مقصدی سامان این جشن عالی باشد ... تکلف مجلسی ترتیب یافت و رعایت تکلف ...
پسندیده خدمت و خواصان مزاج دان ... اخلاص جانفشانی پیوسته حاضر بوده ...
صفت ... آن حضرت ... از خلعت و کمر شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسپ و فیل ...
یافتند و ... وزن مبارک ... جواهر ... نثار ... ارباب استحقاق ریخته شد و ...
... صحت ... هفت هزار روپیه ...
انعام شد ... پیشکشهایی که ... حضرت ترتیب داده بودند ... جواهر و مرصع آلات
... نفایس ... روپیه صرف این جشن ...
که ... آمد ... پیشکش ... لک روپیه خزانه ...
لشکر ... شاه والاجاه شاه جهان ... گشت چون بعرض اشرف رسید که عبدالله خان ... رخصت شاهزاده

[illegible] کهستان [illegible] شاه [illegible] دکن [illegible] جهانگیر [illegible] عظام [illegible] کشور [illegible]

[illegible] گشت [illegible] شاهزاده [illegible] الدین [illegible] زیارت [illegible]

[illegible] بیست [illegible] عنایت فرموده [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] شاه [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] جهان [illegible] افتاد [illegible] حال [illegible] اللہ [illegible] گشت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] متوجه [illegible] حوالی [illegible] اعتماد [illegible]

[illegible] دکن [illegible] منصوران [illegible] ملتفت [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] هندوستان شاه جهان [illegible] در این تاریخ [illegible]

[illegible] دکن [illegible] گشت [illegible] سنگه [illegible] کلان [illegible]

[illegible] جوان شیرین [illegible] آب تلخ [illegible] فروخت جوان [illegible]

[illegible] دکن [illegible] سعادت [illegible] اقبال [illegible]

سرزمین [illegible] یافته [illegible] موضع [illegible] از مضافات سیبا محل ورود [illegible] گهمان بود

گرد [illegible] بجهت تماشای کوهستان کانگره [illegible] مرکوز خاطر قدسی مظاهر بود [illegible] کلان [illegible]

[illegible] با جمعی از بندهای مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشای قلعه مذکور شدند و چون اعتماد الدوله

بیماری صعب داشت [illegible] صادق خان میربخشی را بجهت محافظت احوال مشار الیه [illegible]

[illegible] خبر رسید که وقت اعتماد الدوله تنگ شده و علامت یاس از چهره احوالش ظاهر است

بنابر اضطراب نور جهان بیگم و گرانی خاطر او حضرت شاهنشاهی عنان عطف فرموده آخر [illegible]

وقت سکرات بود گاه از هوش میرفت و گاه بهوش می آمد نور جهان بیگم بجانب حضرت اشارت فرموده [illegible]

[illegible] این بیت انوری بر زبان راند بیت اگر نابینای مادرزاد حاضر شود [illegible] جبین عالم آرا [illegible]

[illegible] بعد از دو ساعت برحمت جاوید حق پیوست خاقان حق شناس [illegible] آن کهن خدمت

[illegible] چهل و یک تن از فرزندان و اقوام او خلعت مرحمت فرموده روز دیگر [illegible] عزیمت متوجه

تماشای قلعه کانگره شدند [illegible] منزل ساحل دریای [illegible] گنگا مورد [illegible] معلی گشت در این مجلس [illegible]

[illegible] نظر اقدس [illegible] مالک [illegible] بیست و پنج کروه [illegible] کانگره دور [illegible] کوهستان [illegible]

[illegible] تا حال اطاعت هیچ پادشاهی نکرده [illegible] پیشکش [illegible] نوازشات شاهانه سرفرازی

یافت بیست و چهارم [illegible] قلعه [illegible] حکم فرمودند که قاضی و میر عدل و دیگر علمای اسلام در رکاب [illegible] بوده

از شعار اسلام [illegible] شریعت حضرت محمد [illegible] علیه الصلوة والسلام [illegible] قلعه مذکور [illegible] توفیق ایزد جل سبحانه

نماز [illegible] خواندن خطبه و [illegible] گاو و غیره که از ابتدای بنای این قلعه تا حال بوقوع نیامده بود همه در حضور اشرف بظهور

آمده سجدات شکر این موهبت عظمی و عطیه کبری که هیچ پادشاهی توفیق آن نیافته بود بتقدیم رسید حکم شد

که مسجد عالی [illegible] قلعه اساس نهند قلعه کانگره بر فراز کوه مرتفع واقع است استحکام و متانتش [illegible] که تا [illegible]

و سپاه ... قلعه داری ... استیلای ... [illegible]

[illegible] ... خان از ایران ... [illegible]

[illegible] ... وسعت ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... شاهی ... [illegible]

ضلالت شد ... [illegible] ... مسافت ... [illegible]

[illegible] ... سنگ ... [illegible]

[illegible] ... ارباب ضلالت ... [illegible]

[illegible] ... عجایب ... [illegible]

[illegible] ... جهان ... چون یک ... [illegible]

ترکیب او متلاشی شده از یکدیگر فرو ریخت و هر عضوی که در جای افتاده در خور ... و اگر استخوان هر عضوی آن موضع

را عزت و حرمت داشتند چون سینه که بنسبت سایر اعضای شریف تر است در جای مظالم افتاده

این عمارت نسبت بجاهای دیگر گرامی تر داشتند و دکان ضلالت و گمراهی فرو چیدند و درین تاریخ جاگیر و حشم و سایر

اسباب ریاست و عمارت اعتماد الدوله را بنور جهان بیگم ارزانی داشتند و خواجه ابوالحسن بعالی منصب و بوالای

کل سربلندی یافت و در خلال این حال از ... [illegible] ... جلال که سلطان خسرو ... [illegible]

ماه بعارضه درد قولنج ودیعت حیات سپرد و پیش ازین قراولان تعیین شده بودند که در مقام گرجاک شکار قمرغه

ترتیب نمایند چون بعرض رسید که ... [illegible] ... نشاط سرکار پرداخته چند ... [illegible] ... پیشقار کوهی

و نیلگاو ... و جهکاره شکار فرمودند وقایع سال هفدهم از جلوس اقدس شب دوشنبه هشتم جمادی الاول

هزار و سی و یک هجری خورشید جهان افروز به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت هشتاد هزار ... [illegible]

... عنایت شد در خلال این حال استماع افتاد که دارای ایران بعزم تسخیر قندهار رایات عزیمت برافراشته هر چند

این حرکت نظر به نسبت های سابق و لاحق بغایت مستبعد می نمود لیکن از آنجا که حزم و احتیاط از شرائط اساس

جهانداری و لوازم پاس سلطنت است زین العابدین بخشی احدیان با فرمان مرحمت عنوان نزد شاهزاده گیتی ستان

شاه جهان دستوری یافت که با عساکر فیروزی مآثر و فیلان کوه شکوه و توپخانه عظیم بر جناح استعجال متوجه ...

گردند و درین تاریخ مهابت خان از کابل آمده باستلام عتبه خلافت ناصیه سعادت برافروخت حکیم مومنا ... [illegible]

مهابت خان و ... دریافته از روی قدرت و دلیری متصدی علاج ضعف آن حضرت گشت و در ... [illegible]

مهابت خان را رخصت صوبه کابل فرمودند اعتبار خان خواجه سرا بمنصب پنج هزاری ذات و ... [illegible]

سوار سرافرازی یافت و چون بسیار پیر ... شده و از صغر سن بسعادت پرستاری آن حضرت اختصاص ... [illegible]

صاحب صوبگی اکبرآباد و حراست قلعه و خزاین ... بدین خدمت مفتخر گشت ... اجمالی عرضداشت خانجهان

از ملتان رسید که شاه عباس با عساکر عراق و خراسان و آلات و ادوات قلعه گیری آمده محاصره قلعه قندهار ... [illegible]

[illegible] زین العابدین [illegible] به طلب شاهزاده
[illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] اقبال شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] عنایت [illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر ظفر [illegible]
[illegible] کتاب ظفرنامه [illegible] تاریخ [illegible]
[illegible]
[illegible] متصف باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] عبارت [illegible] عرض رسانید [illegible]
[illegible] بدست مبارک خواهد [illegible]
عبارت [illegible] تمام [illegible] آورده بدست مبارک داد و سخن [illegible] درین ولا شاهزاده
بنده اقبال [illegible] جهانگیر خود التماس نموده در باب افغانان [illegible] حراست آنجا تعین فرمودند
[illegible] شاهزاده با التماس نورمحل بجاگیر شهریار نخواهد شد [illegible] بود و شریف الملک ملازم
شهریار قلعه [illegible] تصرف داشت [illegible] این حال [illegible] رسید و خواست که قلعه را متصرف گردد و از طرفین آتش
قتال اشتعال پذیرفت و [illegible] بر حدقه چشم شریف الملک رسید و او را کور ساخت و ظهور این سانحه سبب شورش
و آشوب خاطر بیگم گشت [illegible] بدست افتاد و در بیست و پنجم ماه مذکور [illegible] اعلام نصرت فرجام [illegible]
لاهور ارتفاع یافت [illegible] نورمحل [illegible] شورش طلبی او خدمت قندهار بشهریار فرموده بمنصب دوازده هزاری
ذات و هشت هزار سوار سرافرازی بخشیدند مقرر گشت که میرزا رستم اتالیق شاهزاده و سپه سالار لشکر باشد [illegible]
بلاهور شتافته بفراهم آوردن سپاه همت مصروف دارد در مقام [illegible] اعتقادخان صاحب صوبه کشمیر
[illegible] گشت و [illegible] راجه کشتوار را [illegible] بعنایت کشتوار [illegible] گردانیدند و قرار یافت
[illegible] ضبط شود چون از آب [illegible] عبور موکب منصور اتفاق افتاد میرزا رستم از لاهور
آمده باستلام عتبه خلافت [illegible] سعادت [illegible] ساخت و درین تاریخ افضل خان دیوان شاهزاده گیتی ستان
شاه جهان عرضداشت ایشان را آورده ملازمت نمود [illegible] آن خلف دودمان خلافت مصروف بر آنکه [illegible]
[illegible] گشته [illegible] از میان برداشته [illegible]
[illegible] واقعه طلب از جانبین اسباب شورش و فساد [illegible] انجام [illegible]
پیش آوردن شهریار ترتیب دهند و چون آصفخان را [illegible] شاه جهان متهم داشتند و خاطر بیگم [illegible]
برادری [illegible] ساخته بودند هرگاه ازین عالم سخنی مذکور میشد آصف خان [illegible]
[illegible] زبان [illegible] ارباب فساد [illegible]
[illegible] مهابت خان را که از قدیم با آصف خان خصومت دارد

را بشناسائی بهره‌ور ده سیاه اخلاص جهت از کابل باید طلبید تا مقصد عمده انتظام اسباب فتنه و آشوب گردد و از عواقب آن کار
بی‌خبر چنانچه از این ساده‌لوحی‌ها بی‌سگالش طلب او بعرض رساند و سلطنت نظر بشناسائی سابق این طور ساختگی را بوجود معقول و بیشتر
انجام یافت ساخت و چنانچه مذکور شد برآمدن او می‌بود که مهابت خان علیه ما مورد است تا آصف خان در درگاه باشد
آمدن من مقصود نیست اگر مشار الیه مقرر شود تا من دولت شاه‌جهان را بجا و حصم ساخته آید آصف خان را بصوبه بنگاله
فرستاده و معتمدخان را که حلیف بیعت شاه‌جهان است بیاساق از سر تا آمدن گجرات بر آمدن مرده می‌شد در این عمل
نظر کرده ام اما ان مهابت خان منصب شش هزاری ذات و لکه منصب سوار افزون یافت عنایت
گردد با کمال اخلاص از کابل که استشهاد عریضه متوجه درگاه گردد و در سنه که بود و موکب منصور به دارالسلطنه لاهور
انتقال عبدالله خان از محال جاگیر خود آمده باستلام عتبه اقبال جبین افروز گشت متصدیان دیوان اعلی
حکم شد از محال متعلقه شاه‌جهان را که در سرکار حصار و میان دوآب وغیره واقعست بجاگیر شهریار تنخواه نمایند و بعوض
عوض آن محال از صوبه دکن و گجرات و مالوه هر جا خواهند متصرف گردند افضل خان برجسته اصلاح این فساد
شده بود نتیجه بر آن مترتب گشت و بیگم راه سخن نداده او را بی نیل مقصود رخصت معاودت فرمودند شاهزاده بلند
اقبال شاه‌جهان فرمان شد که صوبه دکن و گجرات و مالوه بان فرزند عنایت شده از این محال هر جا خواهند محل اقامت قرار
داده جمعی از بندها را که بجهت یورش قندهار طلب فرموده ایم جریده روانه درگاه والا نمایند
اگرچه این احکام از حضرت ظل‌اللهی منسوب میداشتند لیکن باراده و اختیار ایشان نبود همه ساخته و پرداخته بیگم
بود و غرض اصلی آنکه اگر شاه‌جهان تغیر جاگیر و جدا ساختن مردم تن در داده این تحکم و تعدی را بپذیرد هر دو
عظیم در جمعیت و سامان ایشان راه خواهد یافت و اگر مزاج وهاج آن فرزند بر آید و با تنگ حوصلگی
در مقام تجاوز طریق گستاخی و سوء ادب پیش گیرند ناگزیر بر حضرت شاهنشاهی لازم و متحتم خواهد شد که بجانب
نهضت فرمایند در این تاریخ خانجهان از ملتان رسیده بسعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت هزار مهر هزار
روپیه بصیغه نذر و هیزده اسپ عراقی برسم پیشکش بعرض رسید [illegible] بیگ فرستاده بود شاه‌جهان
آستان بوس سرافراز گشته [illegible] بنظر اقدس در آوردند هر دو [illegible] خلعت و خرسیچ [illegible]
العطاف [illegible] خانجهان را که بجهت [illegible] بردند اسپ [illegible] شمشیر و خنجر مرصع [illegible]
نمود و بطریق [illegible] تعیین فرمودند حکم شد که تا رسیدن شهریار در ملتان توقف گزیده منتظر فرمان باشد و افضل خان
را به [illegible] فرستادند که تمام خزائن مهر و روپیه را که از آغاز سلطنت حضرت عرش آشیانی [illegible]
تا حال فراهم آمده بدرگاه آرد و از این فرستادن مطلب اصلی جدا ساختن او بود چنانچه مهابت خان التماس
نموده بود پیش از این در جای خود اشارتی بدان رفته و شریف وکیل شاهزاده پرویز دستوری یافته که بسرعت
هر چه تمامتر شتافته ایشان را با لشکر صوبه بهار متوجه ملازمت سازد و فرمان مرحمت عنوان بخط خاص تعلیق نموده
تاکید بسیار در آمدن مرقوم شد در این ایام که مزاج صحت امتزاج قدری از مرکز اعتدال انحراف داشت و آمدن
شاه بلند اقبال موجب توحش و توزع خاطر قدسی [illegible] حرفهای ناملائم از طرف شاه‌جهان شنیده
از رای طبع اشرف میگذشت و حدوث این سانحه بر آن حضرت سخت گران بود لاجرم موسوی خان را که از بندهای

بنابر محرز شناس بوده از آن کوکب ... استمداد و استصلاح پیش خود بسر تحریر آورده انفس نموده و حکم شد که ... صاحب باطلی ...
سلطانی ... حاصل نموده بخدمت شتابد و تا به مقتضای وقت باشد عمل آید و درین تاریخ صاحب خان از اولیای
سعید بسعادت ... پوشش ... نوازش یافت و رخصت ... برسانید که نمود خان در میان کار راست ...
بنگاله ... جهان از حالات ... حضرت صدیق ... او ... باشند ... و ... کامل ...
آورده ... این حال عرضداشت اعتبار خان از اکبرآباد رسید که شاهجهان با لشکر بسیار ...
... خاطر جمع باشد بنابرین ... جواب نامه ... اقتضا نمود که در لباس ...
... سلطان پور ... اتفاق ... بعد از آن ... چه ... گرد ... عمل آید و باین عزیمت
رایات اقبال بصوب دار الخلافه اکبرآباد ارتفاع یافت و در خلال این حال پیوسته عرایض اعتبار خان و دیگر خیرخواهان از
دار الخلافه اکبرآباد رسید که کوکب ... شاهزادی ... شاهجهان به خلاف ... استعمال ... این حال ولایت خان ... و
ولایت خان ... آورده ... صوبه ... همراه آورده ... ازین جهت ... آورده ... اند و دولت خان ...
... سلطان ... دولت ... استحکام برج و باره و لوازم آن ...
نیز رسید ... شاهجهان تحقیق ... رسیده ... بصوب دار الخلافه اکبرآباد از عاطفت ...
دانسته ... سلطان پور ... نورجهان بیگم ...
نسبت ... از آن ... الاخلاص و رضا جوئی بود ...
پرستی ... و ... پادشاهی را از کبر سن با کمال ضعف و بیماری در هوای که مزاج اشرف ...
... ناقص ... جنگ ... ترغیب و تحریص نمودند غافل از آنکه هر جانب که چشم زخم رسد زیان ...
... نتیجه بران مترتب نخواهد شد ...
... شاهزاده والاقدر ... ناموس سلطنت است ...
... درین وقت چندی از ارباب فساد که محرک سلسله عناد بودند بعرض رسانیدند که محرم خان خواجه سرا
و خلیل بیگ ... فدائی خان میر توزک بخدمت شاهزاده ابواب مراسلات مفتوح داشتند چون وقت مقتضی ...
و ... خان ... را محبوس فرمودند بنابر عداوتی که میرزا رستم با خلیل بیگ داشت ... اخلاصی
او ... نورالدین قلی نیز ... آن گواهی دروغ داده و همچنین ابوسعید از جانب محرم خان خواجه سرا اثبات کرده
چند که بوی خون ... معروض داشت و در آشوب طبیعت و شورش مزاج حکم بقتل این مرد بیچاره شد و ...
که ... مظلوم بود بی تامل و توقف بتیغ بیدریغ ازهم گذرانیدند و فدائی خان را تیغ
زبان بمیان جان درآمده و از کشتن جان ... این حال عرضداشت اعتبار خان از دار الخلافه رسید
که شاهجهان با عساکر بیکران بنواحی اکبرآباد آمده در فتحپور توقف گزیدند و ... در فتحپور دولت
ملازمت دریافته بتبلیغ احکام پادشاهی نموده مقرر شد که قاضی عبدالعزیز ... الیه ... درگاه گشته
مطالب ایشان را بعرض همایون رساند چون افضل خان در درگاه کارسازی ساخت ... باصلاح این
فساد کوشش نموده نتیجه بران مترتب نگشت و ... بیگم ... منازعت و مخاصمت را صحیح ساخته

[illegible]

[illegible] و نوازش خان پسر سعید خان از گجرات آمده باستلام عتبه خلافت ناصیه افروز [illegible]

[illegible] رایت جلال فراهم آمده [illegible] بخاری و صدرخان [illegible]

[illegible] تدبیر امور و ترتیب افواج بصوابدید مهابت خان مخصوص بود و سرداری هراول بعبدالله خان

مقرر داشته حکم فرمودند که یک گروه بیشتر از اردو رفته بوده آمده باشند و خدمت رسانیدن اخبار و ضبط راهها نیز

بعهده او شد. وقایع سال هیجدهم از آغاز جلوس میمنت مانوس جهانگیری شب

شنبه بیستم جمادی الاول هزار و سی و دو هجری نیر فروغ بخش جهان بر بیت الشرف حمل پرتو سعادت افکنده و سال

هیجدهم مبارک آغاز شد راجه جیسنگه و راجه مانسنگه از وطن خود آمده باستلام سده سنیه ناصیه سعادت افروختند

درین وقت خبر رسید که شاهزاده والا شکوه از سعادت بتجلی و حق شناسی نتوانست بخود قرار داد که با این لشکر و جمعیت

بمقابل شتابد مبادا کار بجائی رسد که تدارک پذیر نباشد ناگزیر از راه راست عنان تافته با خان خانان و بسیاری

از بندهای بیراه گشته که از راه [illegible] مسیت کرده بجانب دست چپ بود اشتافتند و چون عبدالله خان قرار داده بود

هرگاه افواج باهم نزدیک رسند و قابو بدست افتد خود را بجدست سر رسانم و راجه بکرماجیت و دارابخان پسر خانخانان و بسیاری

از امرای لشکر منصور گذاشتند و سطح نظر و در بین آنکه اگر تحریک نیکو فوجی بمبارزت و مقابلت نامزد فرمایند نام برده بار دیگر آنها

را توانند نگاهداشت تا گرد و غبار این فساد که روزگار ناهنجار از فتنه کاری برانگیخته بآبیاری مدارا فرونشیند و ضعفا

با آئین پسندیده قرار گیرد و سلیم بتحریک مهابت خان آصفخان و خواجه ابوالحسن و عبدالله خان و لشکرخان و فدائی خان

و نوازش خان وغیره را با سواری بیست و پنج هزار سوار موجود بمقابل فرستاده و راجه بکرماجیت و دارابخان نیز افواج

ترتیب داده در برابر آمدند عبدالله خان که در انتهاز فرصت بود و قابو یافته جلو ریز بلشکر شاهزاده پیوست و درین هنگام

موج زبردست خان و شیر حمله و شیر بچه پسر او و محمد حسین برادر خواجه جهان و پسر اسدخان معموری از فوج عبدالله خان

بار شدند راجه بکرماجیت که از اراده عبدالله خان آگاهی داشت نزد دارابخان شتافت که نوید آمدن او رساند قضا را

از شست تیر تفنگ از شست غیب بمقتل راجه بکرماجیت رسید و از افتادن او شیرازه افواج از انتظام افتاده با آنکه

نعش عبدالله خان سردار حسب فوج هراول را در میان ساخته بجهت شاهزاده فرستاده بود بادشاهزاده اولوالعزم گرسیوران لشکر پادشاهی
بای همت بر جاده اطاعت ازان طرف آمدن عبدالله خان افواج را از قتل الله خبث و از نجابت ارکنه خلاص روحه مکرپا بیت
دست و دل لشکر کاره نمانده تا قصایت روز از شرح عرضین عریکه جاه و مقام خود رفتند از کر گشتند با جمله موکب حضرت شاهنشاهی
از حوالی اکبرآباد عبور نموده بصوب اجمیر نهضت فرمود و شاه جهان بجانب ماندو رایات دولت بر افراشتند و کنار کول کجود
اعتبار خان خواجه‌سرا با استظهار مستحفظت حصین سعادت نورانی ساخت چون در محافظت قلعه اگره مساعی اطاعت و احتیاط
بود و لوازم بندگی تقدیم رسانیده بود و لهذا عفو از قصور شهزاده کامیاب مرا گردیده بمنصب ششهزاری ذات پنجهزار
سوار عنایت فرموده خطاب ممتاز خانی مرحمت و اسپ و فیل خاصه مرحمت فرموده رخصت التفات ارزانی داشتند و هم
اردوی بهشت مادرا مرگ بنده معسکر اقبال گشت چون شاهزاده پرویز بهوای اردوی کیهان پوی
رسیده بود حکم شد که از امرای عظام باستقبال شتافتند بعد از گذشتن پنجم روز در ساعتی که مختار انجم شناسان
بود شهزاده سعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت بطرق و شفقت تمام در آغوش عاطفت گرفته
نوازش و مهربانی بیش از پیش ظاهر ساختند صادق خان بخشی بحکومت و حراست صوبه پنجاب سرافرازی یافت
در خلال این حال بمسامع جلال رسید که میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ که در سرکار پتن گجرات جاگیر داشت برادران
خورد او شبی بخیر بر سر او ریخته بقتل رسانیدند مقارن این حال برادران مشار الیه با مادر حقیقی او بدرگاه والا آمدند لیکن
مادر مشار الیه بجناب عدل فرزندان خود به ثبوت شرعی بیارست رسانید اگرچه فتنه جوئی و بدخوئی از مقتول
بود که گشته شدن او افسوس نداشت لیکن چون ازین بیدولتان نسبت به برادر کلان که بمنزله پدر است چنین
بیباکی بظهور رسیده بود حکم شد که بالفعل در زندان محبوس دارند تا بعد ازین هرچه سزاوار باشد بعمل آید چون امر
رسید که شاهزاده بلند اقبال شاه جهان از راه کتائی چاندا عبور فرموده بماندو شتافتند بمصلحت و حکم شد که شاهزاده
پرویز با عساکر کیهان شکوه که در ظل رایت جهان کشا فراهم آمده بود بتعاقب ایشان رخصت فرموده عنان اختیار لشکر
بمهابت خان و مدار انتظام عساکر اقبال بصوابدید مهابت خان حواله شد اسامی امرای که در خدمت شاهزاده دستوری
یافتند بدین تفصیل است خان عالم راجه نرسنگدیو بوندیله راجه جی سنگه سربلند رای لشکر خان منصور خان
راجه بهار سنگه سورج سنگه فاضل خان رشید خان راجه گردهر و خواجه میر عزیز الله اسد خان سید هزبر خان
اکرام خان و غیرهم سوای چهل هزار سوار موجود و توپخانه عالی با بیست لکه روپیه خزانه همراه دادند فاضل خان بخدمت
بخشیگری و واقعه نویسی لشکر مقرر گشت عزه خورداد شاهزاده داور بخش پسر خسرو را صاحب صوبگی ملک گجرات
سرافراز ساخته بمنصب هشت هزاری ذات و سه هزار سوار و دو لک روپیه نقد بخرج عنایت نمودند خان اعظم
بمنصب اتالیقی اختصاص بخشیده یک لک روپیه بطریق مساعدت مرحمت فرمودند آصف خان را صاحب صوبگی
ولایت بنگاله و اوڑیسه دستوری یافت سی ام خورداد سنه سیزده جلوس مطابق نوزدهم شهر رجب هزار و سی و
دو هجری ورود موکب مسعود بدار البرکه اجمیر اتفاق افتاد در خلال این حال از آگره خبر رسید که مریم الزمانی بخلوت سرای
جاودانی انتقال فرمودند امید که حق تعالی غریق بحر رحمت خویش گرداناد و جگت سنگه پسر رانا کرن از وطن خود
آمده دولت زمین بوس دریافت ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله سی و چهار زنجیر فیل برسم پیشکش ارسال داشته بود

[illegible] عبد الله خان [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] اصفهان [illegible] احمد آباد [illegible] جهان آباد [illegible]

شاهزاده جهان [illegible] مستقر بود [illegible] دست [illegible]

از راه عنایت [illegible] احمد آباد [illegible] خدمت [illegible]

[illegible] اسلام خان [illegible] شاهزاده [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] عبد الله خان [illegible] لطف [illegible]

[illegible] گنج [illegible] آن شهر [illegible]

[illegible] طلب نمود [illegible] عبد الله خان [illegible] خواجه سرا [illegible]

[illegible] احمد آباد [illegible] شهر [illegible]

[illegible] سپاهی [illegible] فراهم آورد [illegible] جمعیت [illegible] شهر [illegible]

از کمال [illegible] منزل [illegible] محمود آباد [illegible] شتافت [illegible] شاه جهان [illegible]

با ناهر خان و سید [illegible] خان و بابو خان افغان [illegible] جاگیر خود [illegible]

[illegible] فرصت نشست صالح محمد [illegible] کار [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] این معنی را [illegible] نموده بود [illegible] جمعیت [illegible] فراهم آورده [illegible]

حزم و احتیاط [illegible] صالح که سپاهی کار آگاه بود [illegible]

[illegible] شاهی [illegible] باخزانه [illegible] ده لک روپیه [illegible]

بخدمت شاه والا قدر رسانیده [illegible]

نتوانست همراه ببرد [illegible] عرصه را خالی یافت با جمعی که اتفاق [illegible] مراسلات فرستاده قرار داد که هر کدام بحال

جاگیر خود با جمعیتی که دارند [illegible] هنگام طلوع نیر اعظم از دروازه که بر سمت راه آنهاست بشهر درآیند و

خود با بابو خان افغان از [illegible] گنج [illegible] وقت سحر [illegible] شهر رسیده و در باغ شعبان [illegible] توقف نمود تا

روشن شود و دوست از دشمنی تمیز توان کرد بعد از جهان افروزی صبح صادق چون دروازه شهر را گشاده یافت

انتظار رفقا نکشیده از دروازه [illegible] بحصار احمد آباد درآمد و مقارن این حال ناهر خان نیز رسیده از دروازه

[illegible] شهر داخل شد خواجه سرای عبد الله خان [illegible] شیخ حیدر

نبیره میان وجیه الدین [illegible] استحکام برج [illegible] خانه محمد [illegible]

حسن بیگ [illegible] فرستاده [illegible] آوردند و شیخ حیدر خود آمده [illegible] خواجه سرای عبد الله خان در خانه

[illegible] فی الفور او را هم دست و گردن بسته آوردند و خاطر از ضبط و نسق شهر [illegible] ساخته [illegible] لشکر [illegible]

آوردن جمعیت [illegible] از نقد و جنس هر چه بدست آمد [illegible] مردم قدیم و جدید قسمت نمودند [illegible]

که مثل آن [illegible] صورت نه بسته [illegible] نوکران جدید [illegible] نموده [illegible] متصرف گشت

و در اندک فرصت جمعیت نیک فراهم آمد چون این خبر [illegible] عبد الله خان از خدمت شاهزاده والا قدر

رخصت گرفته کنک و در ایلغار ... سوار ... پانصد سوار ... استقبال شتافت و در عرض بیست
روز از ... بیرون ... خان از شهر ... تا ... اگر ... عسکر ... عبدالله خان
از کثرت ... توقف یافت ... ننگ ... رسید ... فوج ... محمود ...
ننگ ... داشت ... از ... بیرون ... خاست ... قطب ... فرود ... آمد
عبدالله خان از محمود ... یاقوت خان ... منزل کردند و ... لشکر روزه
با سیل ماند روز دیگر از جانبین افواج ... تزتیب داده متوجه ... کارزار شدند ... عبدالله خان
عسکر آراسته بود ... قوم زار ... نمک ... دشت و زمین ... بلند بود بنا بر این سلسله افواج
انتظام نیافت ... ناهر خان ... لشکر ... یا ... و ... خان که ... فوج عبدالله خان بود
بیاوردن ... اتفاق افتاد و ... قفلی ... تفنگی ... رسید ... عدم ... فوج عبدالله خان بود از
آداب ... رو گردان شده ... تنگ ... رخ ... داشت ... بسیار ... عدم ...
و ... عبدالله خان ... سپرده ... شتافت و از آنجا ... برج ...
از ... رسید ... شتافت ... ساخت ... فوج ... فراهم
آورده ... پیش ... خدمت شاه جهان رسانید چون این خبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید ... چنین ...
... بود منصب ... هفتصدی ... سوار ... سه هزاری و دو هزار سوار و خطاب سیف خانی ...
فرق عزت بر ... شدند ... ناهر خان ... سه هزاری ... دو هزار ... پانصد سوار عز امتیاز یافت اکنون مجملی از ماجرای
موکب گیهان شکوه شاه جهان ... که در خدمت شاهزاده پرویز تعیین شده بود نگاشته کلک وقایع نگار میگردد
چون عساکر نصرت قرین در موکب شاهزاده پرویز از ... عبور نموده بولایت مالوه در آمد شاه جهان با سپاهی
که در موکب اقبال سعادت پذیر بودند از قلعه ماندو فرود آمده پیش از خود رستم خان را با جمعی بمقابل فرستادند
و بها و الدین برقی انداز که ... ساک ... شاه والا شکوه انتظام داشت و از مخصوصان رستم خان بود از مهابت خان
قول گرفته ... رخصت نشست و وقتی که لشکر ها در برابر هم صف کشیدند آن بد سرشت ... بر انگیخته خود را
بلشکر پادشاهی رسانید و رستم خان از ... شاه عالیقدر را او را از منصب ... بوالا پایه پنجهزاری و خطاب
رستم خانی ... فرموده صاحب صوبه گجرات ساخته بودند و نهایت اعتماد ... داشتند و درین وقت از امرای
لشکر قرار داده بمقابل شاهزاده پرویز تعیین فرموده بودند حقوق تربیت ... را بعقوق مبدل ساخته ...
بی حقیقتی بر فرق روزگار خود ... نزد مهابت خان رفت و از رفتن او تمام فوج بر هم خورد و رشته انتظام از هم
گسیخت و اعتماد ... برخاست و بسیاری راه ... سپرده قرار بر فرار دادند و چون حقیقت این بی حقیقتان
... بعرض رسید جمعی را که مانده بودند نزد خود طلبیده از آب نربده عبور فرمودند و کشتیها را از آن طرف
کشیده بیرم بیگ بخشی را با جمعی در کنار آب گذاشته خود با خانخانان بصوب قلعه آسیر ... تشریف بردند ...
محمد تقی ... نوشته خانخانان را که نهانی نزد مهابت خان فرستاده بود بخدمت شاه والاقدر آورد و در عنوان
این بیت مرقوم بود بیت صد کس بنظر نگاه میدارندم ... ورنه ... آرامی ... او را با داراب خان ...

از بهار جنب نموده نوشته در حالت ... بود ... آن ... بسیاری از ... خان ...

بیست ... پیش افکنده چاره ... بیدار ... فرزند این ... نظر ... نگاه ... خود ... فال ...

گردید ... پیش ... آن ... جوان ... به ... قلعه ... حصار ...

از ... جمال الدین حسین ... قلعه ... حضرت ... خود ... قلعه ...

قلعه ... راجپوت ... بیک ... آورده ... قلعه ...

قلعه ... دل خواه ... از ... حرم ... اقبال ... که ...

... عبدالله خان ... گجرات ... بجوت ...

مهابت خان ... شاهزاده ... آب ... رسید ... حیرت ... کشتی ... پیش ...

... داده ... مهابت خان ... گذشته ... کوچ ...

... خانخانان ... حضرت ... درست ...

... خانخانان ... حضرت ... که ...

... بیان الله ... عالم ... نیت ...

... خانخانان ... ملاقات ... ترتیب ... مقدمه ...

خانخانان ... دولت ... صحبت ... خاطر ... جانب ... درست ...

... حضرت ... اخلاص ... نیست ...

... خانخانان ... حضرت ... خان ... در خدمت ...

... آب ... ترتیب ... مقدمات صلح ...

... خانخانان ... شاهی ... رسید ... غربت ... احتیاط ...

... اصلی ... خواب غفلت ... کار ...

... شورش ... آشوب ... ارکان ... پیش ...

... خانخانان ... حقیقت ...

عصیان ... مصحف ... شریعت ... خود ...

... مهابت خان ... پیوست ... خلعت ... بخدمت شاه ... رسانید ...

حقیقت ... خانخانان ... حضرت شاهنشاهی ... آب ... جوان ...

رسید ... صلاح دولت ... شدت باران ... آب ... عبور ...

... شاهی ... فانی ... دنیا ... شاهزاده

... جمله ... شناخت ... اقبال شاه بلند اقبال ... قطب الملک ...

... بنگاله ... شاهزاده ... عظمت ... حضرت شاهنشاهی ...

... مزاج اشرف ... طبیعت ... آصف خان ...

عنایت منصب [illegible] تعیین فرموده [illegible] نورجهان [illegible]

[illegible] در خلال این احوال [illegible]

[illegible] فرموده [illegible] تفصیل این اجمال آنکه چون [illegible] ایران [illegible]

[illegible] از ایران [illegible]

درگاه [illegible]

و جاگیر [illegible] لیکن [illegible]

[illegible] زبان [illegible]

[illegible]

[illegible] آن حضرت قبول [illegible] محافل و مجالس [illegible]

[illegible] بعد از آن [illegible] فرمودند جواب معقول [illegible]

[illegible] زبان [illegible] صادق خان [illegible] کوهستان شمالی

پنجاب [illegible] حکومت و حراست دهلی فرق عزت برافراخت علی محمد پسر علی رای حاکم

تبت [illegible] درگاه آمده سعادت [illegible] ماه اسفندارمذ [illegible] نزول موکب منصور [illegible]

[illegible] پیاده صادق خان با [illegible] در استحکام کوهستان شمالی خاطر [illegible]

سعادت [illegible] روزی چند [illegible] آتش فتنه و فساد مشتعل ساخته

بود [illegible] همراه آورده باستشفاع نورجهان بیگم رقم عفو بر جرائد جرائم او کشیده آمد درین ولا از

عرائض منصبداران و منهیان صوبه دکن بعرض همایون رسید که شاه جهان از سرحد قطب الملک گذشته بجانب

اوریسه و بنگاله شتافت و درین یورش بسیاری از بندهای [illegible] ترتیب کردهای ایشان خاک ادبار [illegible]

بجهت هنگام فرصت [illegible] روزی در وقت کوچ میرزا محمد پسر افضل خان دیوان ایشان با والده

و عیال خود فرار [illegible] جدائی گزیند در خلال این حال افضل خان در بیجاپور بود چون خبر شاهزاده والاقدر رسید سید

جعفر و جان قلی [illegible] را با چندی از معتمدان خویش بتعاقب او فرستادند و حکم فرمودند که تا ممکن [illegible]

[illegible] اگر میسر نشود سر او را بیارند [illegible] بسرعت [illegible] مسافت نموده در اثنای

راه بوی رسیدند و او را ازین حادثه آگاهی یافته والده و فرزندان را بجانب جنگل گسیل کرد و خود با معدودی

پا [illegible] همت [illegible] ایستاد [illegible] سید جعفر [illegible] آمده سر خود

بیم و امید [illegible] تردد نمایان کرده کشته گردید و سید

جعفر [illegible] جان قلی کشته گشت سید جعفر سر او را بریده بخدمت شاهزاده عالم و عالمیان شاه جهان آورد

و مورد آفرین گردید القصه موکب اقبال شاهی از راه [illegible] اودیسه شتافت و قطب الملک منصبداران

محال متعلقه و محافظان سرحد خویش نوشتها فرستاده بود که غله فروشان [illegible] مقرر دارند که غله و سائر

حبوبات و ضروریات را بار [illegible] پیشکش از نقد و جنس میوه و حبوبات

[illegible] سعادت [illegible] حضرت [illegible] وقایع [illegible]

جهانگیری در چهارم [illegible] دولت [illegible] مهابت خان [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] [illegible] بنگاله [illegible]

مهابت خان [illegible] [illegible]

[illegible] بنگاله [illegible] [illegible]

[illegible] خان [illegible] [illegible]

[illegible] اشارت [illegible] [illegible]

[illegible] مهابت خان [illegible] [illegible]

[illegible] خان [illegible] [illegible]

[illegible] مهابت خان [illegible] [illegible]

[illegible] مهابت خان [illegible] [illegible]

[illegible] خان [illegible] خدمت [illegible] دولت خواهی [illegible] محمد [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] جهانگیر [illegible] در خدمت

بسر برد و متعاقب او را رسیده [illegible] شاهزاده [illegible] با لشکری که همراه او بود

عنان [illegible] معطوف داشته بصوب بنگاله [illegible] ایام برسات [illegible]

[illegible] مهابت خان شاهزاده [illegible] محمد [illegible] در

[illegible] لشکر خان [illegible] [illegible]

خان [illegible] اسد خان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] نماید [illegible]

[illegible] ابراهیم خان فتح جنگ [illegible]

از کوکب اقبال شاه ممالک ستان داخل ملک او شد [illegible] احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان [illegible]

[illegible] این حادثه غریب که بی سابقه آگاهی اتفاق افتاد [illegible] متحیر گشت [illegible]

[illegible] که حاکم نشین آن صوبه است [illegible] خود را همراه گرفته [illegible]

[illegible] شتافت و چون [illegible] [illegible]

[illegible] صالح برادرزاده جعفر بیگ [illegible] طاهر [illegible] صالح [illegible] تصدیق رسیدن رایات منصور

[illegible] عبدالله خان [illegible] صالح رسید [illegible] حصار [illegible]

استحکام داده و صلاح و صواب [illegible] ابراهیم خان از شنیدن خبر [illegible] حیرت زده کار

خود گشت با آنکه اکثری از [illegible] متفرق بودند [illegible] همت افشرده باستحکام

حصار و فراهم آوردن سپاه [illegible] اسباب رزم و پیکار پرداخت [illegible] نشان شاهی رسید

بعضی از آنکه بحسب تقدیر ربانی بر صدر نوشت اهالی آن محال اعیان دولت قضا و او نیز داد که عدم امکان ظهور گرفته
و از گرمی بود و کار سپاه در دلیل و بنا گذار بنیاد بنام آنکه اسلام بدین است اتفاق افتاد گرچه بود نظر بهت دوست
این ملک بود آنگاه بنگاهی پیش نسبت و مطلب از زمین عالی نرسیده لیکن چون این منزوی در پیش با اتفاده بر سر سے
بعضی ازین کسان نگذاشت اگر اراده برتشن در رکاب پیوسته باشد دست تعرض و تصرف از جان و مال ما کوتاه
داشته سپر ابراهیم خان الطاف خاطر رسانده درگاه شود و آن لطف را صلاح وقت دانسته این ملک را بسر جا انقد حصار بود
اسپرده و بهر قدر عمال تعیین کرده ابراهیم خان معروض داشت که بندگان حضرت این ملک را به بهر تمام خود سپرده واند حضرت
و این ملک تا جان دارم سکونم خوبها عمر گذشته معلوم که از حیات مستعار بجمول الکیفیت چه مانده بجز این آرزو سے
ندارم که در دل غیبت که حقوق تربیت او انجام دور زاده وفا جان نثار شده بسعادت شهادت حیات جاوید یابم القصه چون
مرکب شاه وبیگی شان بر روی آن منزل اقبال از حالی فرمود صلاح کرتا ماند پیش حصار را استحکام داده با سپاه ملازمان
حالات افغان و عبدالله خان فرصت نداده محاصره را بر وی تنگ ساخت و چون کار بدشوار رسید کشید و از هیچ جانب امید
کمک و راه نجات ندید ناگزیر از قلعه بر آمده عبدالله خان را دید و خان نصرت قرین او را خوطه در گردن افگنده بنظر او رسانید
از آن جا چون این خبر مرکب اقبال رسید و هنگامه آمد رایت اقبال بسمت اکبرنگر ملتفت یافت ابراهیم خان نخست خواست
که قلعه اکبرنگر را استحکام داده بشهر الله تحصن ورزد و لوازم قلعه داری بپردازد چون حصار اکبرنگر کلان بود در آن قدر جمعیت نبود
نداشت که به هر جانب خانه جبه ... مقبره و پسر خویش که حصار مختصر مستحکم داشت تحصن جست و ... اسباب
جمیع اسباب که در ... تعیین بود همه را ... رسانید الله ... شاهی بظاهر اکبرنگر آمده حصار مقبره را محاصره
نمود و از درون و بیرون آتش قتال اشتعال پذیرفت در ... احمد بیگ خان رسید و بدرون حصار در آمد
و از ... و دیگر ... آمد چون اهل و عیال اکثرے در آن طرف آب بود عبدالله خان و دریا خان افغان
از آب گذشته بدان سمت معسکر آراستند ابراهیم خان از شنیدن این خبر وحشت نمود و احمد بیگ خان را همراه گرفته
... دیگر مردم را انجا است و حفاظت قلعه باز داشت و کشتیهای جنگی را که با صطلاح ... نواره
گویند پیش از خود بدان سمت روانه ساخت تا سر راه بر آن فوج گرفته نگذارند که از آب عبور نمایند اتفاقا پیش از رسیدن
نواره دریا خان از دریا گذشته بود ابراهیم خان از شنیدن این خبر احمد بیگ خان را از آب گذرانیده به سر دریا خان
فرستاد چون مشار الیه بدریا رسید در کنار آب بین الفریقین محاربت اتفاق افتاد و جمع کثیر از همراهان احمد بیگ خان
بقتل رسیدند و عطف عنان نموده با ابراهیم خان پیوست و از غلبه و تسلط غنیم آگاه ساخت و ابراهیم خان در عین
کس بطلب جمعی از جوانان کارطلب در چار دیوار مقبره متحصن بودند فرستاد که وقت کمک است و گروهی از جوانان
توش اسپ بر جناح استعجال خود را با ابراهیم خان رسانیدند و دریا خان آگاهی یافته چند گروه پیش‌تر نشست و عبدالله خان
بجا و زنجیر وزنبورک گروهی چند بالا تر شتافته برهنمونی زمینداران از آب گذشته بدریا خان پیوست و باتفاق در
زمینی که یکطرف بدریا متصل و جانب دیگر جنگل انبوه داشت پای همت افشرده عرصه کارزار آراستند و ابراهیم خان
از آب عبور نموده متوجه عرصه نبرد گشت خود با هزار سوار رو در غول ایستاد و نور الله نام سیدزاده را که از منصبداران
تجویز آن صوبه بود با هشتصد سوار هراول قرار داد و احمد بیگ خان را با هفتصد هشتصد سوار طرح ساخت و بعد از

نمائی قرین جنگ عظیم در پیوست [illegible] بیست پیاده [illegible] جای خود در آگه داشت و جنگ احمد بیگ خان سید
موسی الیه [illegible] استاد در حمایه [illegible] ابراهیم خان ارشد شده این حال تاب نیاورده [illegible] در عین [illegible]
[illegible] از زخم سخت [illegible] دیگر [illegible] از دست بکار [illegible]
[illegible] بنگاله [illegible]
[illegible] این کار [illegible] دولت [illegible] در خدمت صاحب خان [illegible] تمام شده بود که از طرف [illegible]
[illegible] ستان کار [illegible] تمام [illegible] حصار [illegible] ابراهیم خان وقوف یافته [illegible]
[illegible] رسانیده [illegible] از اطراف
[illegible] حصار [illegible] دیوان [illegible] دیگر [illegible]
خان [illegible] قلعه [illegible]
احوال [illegible] ملازمت [illegible] ابراهیم خان [illegible] موکب اقبال
از راه دریا [illegible] احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان پیشتر از موکب منصور [illegible] رسانیده بود
[illegible] ملازمت [illegible] بحکم اشرف [illegible]
[illegible] ارباب [illegible]
[illegible] حکومت بنگاله [illegible]
پسر شاه نواز خان همراه گرفته [illegible] راجه بهیم [illegible] از خدمت [illegible] اختیار [illegible]
[illegible] عبدالله خان [illegible] صوبه [illegible]
[illegible] دیوان [illegible] حکومت [illegible] دریا خان [illegible]
افغان را [illegible] راجه بهیم [illegible]
[illegible] استحکام [illegible] لشکر [illegible] الهآباس [illegible]
[illegible] راجه بهیم [illegible] صوبه بهار [illegible]
گردید [illegible] موکب اقبال شاه گیتی ستان [illegible] جهانگیر [illegible]
آن صوبه [illegible] ملازمت [illegible] سید مبارک [illegible] رهتاس [illegible]
[illegible] موکب اقبال عبدالله خان [illegible] الهآباس
[illegible] افغان [illegible] بیرم بیگ [illegible] حکومت [illegible]
بهار [illegible] رایت اقبال [illegible] عبدالله خان [illegible] جهانگیر قلی خان پسر
خان اعظم [illegible] الهآباس [illegible]
[illegible] آب گنگ [illegible] الهآباس [illegible] موکب اقبال
حضرت جهانبانی [illegible] جونپور [illegible] سعادت [illegible] عبدالله خان
[illegible] توپ و تفنگ از آب گذشته [illegible] الهآباس لشکرگاه ساخت [illegible]

[illegible] مهابت خان [illegible]
[illegible] نذر محمد خان [illegible]
[illegible]
[illegible] عادل خان [illegible] مهابت خان [illegible]
[illegible] عادل خان [illegible] عادل خان [illegible]
خاطر [illegible] مهابت خان [illegible] ملا محمد [illegible]
شنیدن این اخبار [illegible] منتظم گشته [illegible] الملک [illegible] همراه [illegible] که در سرحد ولایت [illegible]
شتافت و [illegible] ان را با احمال و اثقال [illegible] قلعه دولت آباد گذاشته [illegible] ساخت و [illegible]
عضد الملک مرحوم [illegible] ملا محمد لاری [illegible] بیوست و مهابت خان
کاشانه [illegible] باستقبال [illegible] نمایات کرده [illegible] ظاهر ساخت [illegible] باتفاق [illegible] ملازمت شاهزاده [illegible]
و سربلند رای [illegible] الحکومت [illegible]
و برادر او [illegible] اعتبار [illegible] گرفت و چون ملا محمد بخدمت شاهزاده بیوست مقرر گشت او با پنجهزار سوار [illegible]
باتفاق سربلند رای تمشیت احکام و انتظام مهام [illegible] و امین الدین [illegible] با هزار سوار در خدمت شاهزاده [illegible]
باین قرار داد [illegible] الیه را رخصت فرموده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل لطف نمودند و محمد امین داماد او نیز خلعت
با شمشیر و اسپ و فیل داده پنجاه هزار روپیه مدد خرج [illegible] ملا محمد لاری [illegible] عنایت کرده همراه گرفتند و مهابت خان از [illegible]
یکصد عدد اسپ و دو زنجیر فیل [illegible] و شصت و هشت هزار روپیه نقد [illegible] و خوان اقمشه [illegible] ملا محمد [illegible]
داماد او تکلف نموده بود [illegible] خاطر دلپذیر کشمیر بود موکب منصور آراستگی یافت اعتقاد خان [illegible] کشمیر
که درین مدت ترتیب داده بود بر سبیل پیشکش [illegible] جلال رسید که پلنگتوش اوزبک سپه سالار
نذر محمد خان اراده نمود که [illegible] کابل و غزنین [illegible] خانزاد خان پسر مهابت خان با امرایی که کمک او مقرر اند
از شهر برآمده بمدافعه و مقاتله او همت مصروف داشته [illegible] خانزی بیگ که از خدمتگاران نزدیک بود [illegible] خصوصیت
که از حقیقت کار وقوف یافته خبر مشخص بیارد [illegible] آرام بانو بیگم همشیره آن حضرت ودیعت حیات سپرد حضرت عرش
آشیانی انار الله برهانه باین ضعیفه خود عنایت بسیار داشتند [illegible] جهانگیری چنانچه بدنیا آمده بود رفت خانزی بیگ
[illegible] بود و درین تاریخ بخدمت پیوسته معروض داشت که پلنگتوش [illegible] ضبط هزارجات که یورت آنها در
حدود غزنین و افغانستان از قدیم بحاکم غزنین مالگذاری [illegible] قلعه در موضع [illegible] از مضافات غزنین ساخته [illegible]
خود را با [illegible] داشته بود سران الوس نزد خانزاد خان آمده استغاثه نمودند که ما از قدیم رعیت شاهیم اگر [illegible]
ما را [illegible] کفایت کنید بدستور رعیت و فرمان پذیریم و الا ناگزیر بانها ملتجی گشته خود را از آسیب ظلم و بیداد اوزبکان
محافظت نمائیم خانزاد خان فوجی بکمک هزاره ها [illegible] و اوزبکان بمدافعه و مقاتله پیش می آمدند در اثنای دار و گیر
خواهرزاده پلنگتوش با جمعی از اوزبکان بقتل رسید و سپاه منصور آن حصار را منهدم ساخته مظفر و منصور عنان
معاودت معطوف داشتند پلنگتوش از شنیدن این خبر [illegible] گشته از نذر محمد خان التماس نمود

[illegible] از افغانان [illegible] محمد خان [illegible] بحرکت [illegible]

[illegible] عنوان [illegible] حاصل [illegible] از [illegible] مرحوم [illegible]

[illegible] اولیای [illegible] که [illegible] بود [illegible]

[illegible] جان [illegible] بهادران [illegible] جنگل [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] بهادر [illegible]

[illegible] از انجا [illegible] ترتیب [illegible] خان [illegible]

[illegible] افغانان [illegible] دیگر بهادران [illegible]

[illegible] فوج [illegible] شایسته [illegible] بهادر [illegible] سبحانه [illegible]

[illegible] سپاه [illegible] لشکر گاه ساخته [illegible] خاطر [illegible]

[illegible] اتفاق [illegible] لشکر [illegible] سیر گرفته [illegible] نمایان [illegible]

لشکر منصور [illegible] جلادت [illegible] زده [illegible] اقبال [illegible] عالی و فیلبان کوه [illegible] رسیده

[illegible] اتفاق [illegible] آمده [illegible] شده [illegible] افتاده بود [illegible]

لشکر منصور گرفته مانده از راه [illegible] گاه برآمده کارزار نمایند بهادر خان که سردار فوج هراول بود [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] فرستاده از رسیدن افواج قاهره آگاه [illegible] کرده

لشکرگاه مانده سپاهی [illegible] نمایان [illegible] مردم خود را دو فوج ساخته بود یک فوج با هراول لشکر منصور مقابل گردید

و دو فوج دیگر [illegible] تفنگ انداز رسیده عنان [illegible] فوج مخالف [illegible] از بهادران

فوج هراول [illegible] بهادران فوج [illegible] هراول خود را رسانیده [illegible] بان و زنبورک و

توپ و تفنگ بسیار [illegible] آن فیلبان [illegible] کارزار [illegible] جنگ [illegible] گشته

[illegible] وقتی [illegible] خود را [illegible] رسانید و مع هذا کارے [illegible] همت [illegible] بهادران [illegible]

شهامت و [illegible] کارنامه جلادت و جان سپاری [illegible] تا [illegible] ورده

[illegible] و [illegible] منصوران بخت برگشته را تا قلعه [illegible] گروه [illegible] جنگ [illegible]

[illegible] برده [illegible] انتقام گردیدند و [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] سپاه منصور [illegible] فتحی که عنوان [illegible] آستانی [illegible] سبحانه [illegible]

[illegible] شایسته خدمت که درین جنگ [illegible] خدمات و تردوات [illegible] گردیده بودند هر کدام در خور

[illegible] و حالت خویش باضافه منصب و انعام مراحم [illegible] سرافرازی یافتند مقارن این حال از عرضداشت

[illegible] لشکر دکن [illegible] جلال رسید که چون ملا محمد لاری [illegible] رفت و خاطر اولیای دولت از ضبط و

[illegible] دکن اطمینان پذیرفت شاهزاده [illegible] با مهابت خان و دیگر امرا [illegible] ملک بهار و بنگاله [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] خان خانان [illegible] خان [illegible] در خدمت شاه

[illegible] دولت [illegible] نظر [illegible] مقرر شد که متصل [illegible] دولتخانه شاهزاده [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible] جهان [illegible] دولت [illegible]

شجاعت [illegible] با کار آگهی جمع داشت نوشته بود که [illegible] بیگانگان [illegible] دست [illegible]

از نوکران جان [illegible] غیرت [illegible] ساخت [illegible] شمشیر [illegible] راجه [illegible]

جان فرسای [illegible] گشته است [illegible] اوراق گذشته شرح کیفیت آن مفصل نگاشته کلک بیان گشته [illegible]

[illegible] رسیده بود که چون سرداران لشکر شاهجهان [illegible] آب گنگ را استحکام داده کشتیها را بجانب خود

کشیده بودند [illegible] لشکر اقبال اثر [illegible] توقف [illegible] زمین [illegible] از بخت یاوری [illegible] دولتخواهی

[illegible] کشتی [illegible] دست [illegible] پل کرده [illegible] آب [illegible] لشکر اختیار نموده راهی [illegible] کردند [illegible]

در عنایات ایزدی [illegible] از آب گذشتند [illegible] تاریخ [illegible] شهر [illegible] دارالسلطنة لاهور ارتفاع یافت

[illegible] دولت [illegible] صوبه گجرات [illegible] خان اعظم میرزا [illegible] احمدآباد [illegible]

[illegible] دارالملک [illegible] شاهجهان [illegible] صاحب صوبگی گجرات [illegible]

[illegible] محافظت آن ملک [illegible] خبر رسید که [illegible] بنگاله که در خدمت شاهجهان

بوده [illegible] توپ و تفنگ [illegible] همراه گرفته بجانب بنگاله [illegible] شاهجهان در جنگل [illegible]

[illegible] عظیم [illegible] توپ و تفنگ [illegible] استحکام داده [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] ایشان [illegible] طهماسپ [illegible] خدمت شاهزاده

[illegible] شاهجهان جنگ نموده فتح کردیم و ایشان شکست خورده بجانب پتنه و بهار رفتند تفصیل

این جنگ آنکه چون روز [illegible] عساکر طرفین در مقابل یکدیگر صف آرا گردیدند با آنکه لشکر پادشاهی قریب چهل هزار سوار بود

و لشکر شاهی از نوکران قدیم و جدید [illegible] هزار سوار [illegible] ایشان صلاح در جنگ صف [illegible]

راجه بهیم سنگه [illegible] مبالغه و اغراق [illegible] که بدون جنگ [illegible]

راجپوتی [illegible] شاهجهان [illegible] مراعات خاطر او بر همه مقدم داشته با عدم استعداد [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] طرفین عساکر [illegible] کارزار [illegible] توپخانه [illegible] افواج پادشاهی [illegible]

[illegible] میدان [illegible] تیر و تفنگ [illegible] راجه بهیم کثرت مخالف را بنظر اعتبار در نیاورده [illegible]

راجپوتان [illegible] شاهزاده [illegible] خود را رسانیده [illegible] کارزار نمود [illegible]

[illegible] افتاد [illegible] شیر بیشه جرأت و جلادت با راجپوتان جان نثار [illegible] غیرت [illegible] کارنامه [illegible]

شجاعت ظاهر ساخت [illegible] سپاهیان جنگ [illegible] شاهزاده و مهابت خان ایستاده بودند [illegible]

هجوم آورده [illegible] تیغ [illegible] بر خاک هلاک انداختند [illegible] از حیات [illegible] کارزار [illegible]

[illegible] سرداران و دیگر افواج [illegible] توپخانه [illegible]

[illegible] توپخانه [illegible] پادشاهی [illegible] افغانان [illegible] بندگی نموده بودند [illegible]

[illegible] که افواج پادشاهی [illegible] آوردند و غیر از فیلان علم و طوغ

و خود بیان [illegible] شاهجهان [illegible] سوار [illegible] عبدالله خان که [illegible] دست [illegible]

[illegible] آمد و بوقت [illegible] سواری آن [illegible] عبدالله خان [illegible] مبالغه [illegible]

بسیار [illegible] کار [illegible] و چون اسپ سواری ایشان زخم کاری [illegible] سواری [illegible]

سوار ساخت [illegible] عنان [illegible] مراجعت [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان مقرر داشته [illegible]

[illegible] که [illegible] وقت [illegible] خصوص ملک عنبر [illegible]

[illegible] سوانح ملک دکن [illegible] و چون ملک عنبر [illegible]

ولایت قطب الملک شتافت مبلغ مقرری که هر سال [illegible] و درین دو سال موقوف مانده بود

[illegible] نموده [illegible] خاطر [illegible] ولایت بیدر رسید و مردم

عادلخان را که [illegible] ملک [illegible] استعداد [illegible] یافته [illegible]

تاراج نموده [illegible] با جمعیت و استعداد فراوان [illegible] عادلخان شتافت چون عادلخان اکثری از مردم کارآمدنی

و سرداران [illegible] همراه ملا محمد لاری به برهانپور فرستاده بود و جمعیتی که بدفع [illegible] کفایت کند

حاضر نداشت صلاح وقت در پاس عزت و محارست دولت خود دانسته در قلعه بیجاپور متحصن شد و باستحکام

برج و باره و لوازم قلعه داری پرداخته کس بطلب ملا محمد لاری و لشکری که با امرای او در برهانپور بودند فرستاد و

بمتصدیان صوبه مذکور تاکید و مبالغه نوشت که حقیقه اخلاص و دولتخواهی من بر همه دولتخواهان ظاهر

و هویداست و خود را از منسوبان آن درگاه میدانم درینوقت حق ناشناس با من چنین گستاخانه پیش آمده چشم

آن دارم که جمیع دولتخواهان با سپاهی که در [illegible] موجود دارند بکومک من متوجه گردند تا این غلام فضول را

از میان برداشته سزای کردار [illegible] نماید درینهنگامی که مهابت خان با شاهزاده پرویز متوجه اله آباس گردید

[illegible] سربلند رای را بحکومت و حراست برهانپور باز داشته مقرر نموده بود که هر امری که در مهمات کلی و جزوی تصور نماید

بصوابدید ملا محمد لاری کار کند و در انتظام مهام دکن از صلاح او انحراف نورزد و چون ملا محمد لاری بسیار رنجیده شد و

مبلغ سه لک هون که قریب دوازده لک روپیه باشد [illegible] لشکر بمتصدیان آنجا داده و نوشتهای عادلخان

[illegible] در باب طلب کومک [illegible] بمهابت خان رسید او نیز تجویز [illegible] نموده متصدیان دکن نوشت که بی تامل و

توقف همراه محمد لاری بکومک عادلخان شتابند تا گرچه سربلند رای با معدودی که در برهانپور توقف گزید

و لشکر خان و میرزا منوچهر و خنجر خان حاکم احمدنگر و جان سپار خان حاکم بیر و رضوی خان ترکمان خان و عقیدت خان

و اسد خان و عزیز الله و جادون رای و اودا رام و سایر امرا و منصبداران که از تعینات صوبه دکن بودند با ملا محمد لاری

و [illegible] خان و عادلخان بقصد استیصال عنبر شتافتند و چون عنبر از [illegible] وقوف یافت نوشتها نزد بندهای درگاه فرستاد که من

از غلامان درگاهم و نسبت من بسگان آن آستان گستاخی و بی ادبی ازمن بظهور نیامده سبب تقصیر و کدام گناه در مقام خرابی

و استیصال من در آمده اید و بتکلیف عادلخان و تحریک ملا محمد لاری بضرر من می آیید میان من و عادلخان [illegible] ملکی که در زمان [illegible]

نظام الملک متعلق بود و عادل خان متصرف است [illegible] در احمدنگر [illegible]

[illegible] و بحرت [illegible] آنصوب [illegible]

[illegible] بیجاپور [illegible] ملک [illegible]

[illegible] وجب [illegible]

[illegible] که کار بجنگ رسید ملا محمد لاری [illegible] بادشاهی [illegible] و جان [illegible]

[illegible] ملا محمد [illegible] چون کار بر [illegible] تنگ شد [illegible]

اگر [illegible] که مرحوم بادشاهی غافل بود [illegible] نزدیک اردوی ایشان [illegible]

خیال [illegible] در میان مرحوم عادل خان و عنبر جنگ [illegible]

تقدیر ملا محمد لاری که سردار لشکر عادل خان بود کشته شد و از افتادن او سپاه عادل خان را سررشته انتظام گسیخته

گشت جادون رای [illegible] راه فرار پیش گرفتند و بخیرت الهی کار [illegible] دکنیان [illegible]

شکست عظیم بدین لشکر افتاد و اخلاص خان و غیره [illegible] پنج نفر از سران سپاه عادل خان که سردار دولت او [illegible] بود

گرفتار شدند و از آن گروه فرهاد خان را که تشنه خون او بود از سرچشمه تیغ سیراب ساخت و دیگران را محبوس گردانیدند

و از امرای بادشاهی لشکرخان و میرزا منوچهر و عقیدت خان گرفتار شدند و جهانگیر خان کرم [illegible] خود را باحمدنگر رسانیده

باستحکام قلعه پرداخت و جان سپار خان شیر بپرگنه بیرکه که در تیول او بود رفته حصار بیر را مضبوط ساخت و جمعی دیگر که

از آن ورطه هلاک برآمدند بعضی خود را باحمدنگر رسانیدند و گروهی به برهانپور شتافتند و چون عنبر مراد خویش کام روا

گردید و آنچه در ضمایر او خطور نکرده بود در منصه ظهور جلوه گری نمود اسیران سرپنجه تقدیر را مسلسل و محبوس بدولت آباد

فرستاد و خود باحمدنگر رفته بمحاصره قلعه پرداخت لیکن هر چند سعی نمود و توپها را بکار آورد کاری از پیش نرفت ناکام

جمعی را بر در قلعه گذاشته خود بجانب بیجاپور عنان عزیمت معطوف داشت و عادل خان باز متحصن شد و عنبر تمام

ملک او را با حدود متعلقه بادشاهی که در بالاگهاٹ بود متصرف گشته جمعیت نیک فراهم آورد و قلعه سولاپور را که پیوسته میان

نظام الملک و عادل خان بر سر آن نزاع بود محاصره نمود و یاقوت خان را با فوجی بر سر برهانپور فرستاد و توپ ملک

میدان را از دولت آباد آورده قلعه سولاپور را بالضرب توپ و زور بازوی قدرت مفتوح گردانید و از استماع این اخبار

ناخوش خاطر اقدس حضرت شاهنشاهی باشوب گرائید و در خلال این حال بالتماس مهابت خان خانزاد خان پسر او را

با سپاه او از کابل طلب فرموده نزد پدرش فرستادند و صوبه کابل بعهده خواجه ابوالحسن مقرر گشت و احسن الله پسر

خواجه را بوکالت پدر بحکومت و حراست کابل تعیین فرمودند و حکم شد که پنجهزار سوار خواجه را الغنا لطه دو اسپه سه اسپه تنخواه نمایند

احسن الله بمنصب هزاری و پانصدی ذات و هشتصد سوار و خطاب ظفرخانی و عنایت علم فرق عزت برافراخت و خلعت و

باشمشیر و خنجر مرصع و فیل ضمیمه مراحم بیکران گردید و درین وقت عرضداشت مهابت خان رسید مرقوم بود که موکب

اقبال شاه جهان از پتنه و بهار گذشته بولایت بنگاله در آمد و شاهزاده پرویز با عساکر منصور بملک بهار پیوست و داراب

گرفته نگاشته کلک سوانح نگار گشته که شاه جهان داراب پسر خان خانان را سوگند داده بحکومت و حراست ملک

بنگاله باز داشته بجهت احتیاط زن او را با یک پسر و یک برادرزاده او همراه گرفته بود و بعد از جنگ تونس انعطاف

[illegible] قمی اورا در [illegible] گذاشته بود [illegible] نوشتند که [illegible] خدمت رسانند و داراب [illegible]
صورت حال باطور دیگر در خاطر نقش بسته [illegible] نوشته شود که زمینداران با هم اتفاق کرده [illegible] از جهت [illegible]
خود را بخدمت رسانید چون شاه [illegible] از آمدن داراب مایوس شد در موکب [illegible]
و نیز [illegible] توانستند [illegible] خاطر [illegible] داراب را [illegible] خان [illegible]
[illegible] که [illegible] گرفته [illegible] خان را [illegible] آمده [illegible] بود چون داراب
چنین آورده اند [illegible] عبدالله خان [illegible]
خاطر [illegible] شاهزاده [illegible] صوبه بنگاله [illegible] جهانگیر مهابت خان [illegible] تنخواه فرموده [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] بنگاله و داراب خان را در قید [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] و مهابت خان را دید چون خبر آمدن داراب بعرض حضرت شاهنشاهی رسید
به مهابت خان فرمان شد که [illegible] آن بی سعادت چه صلاحیت بخاطر آورده باید که [illegible]
پسران [illegible] بادیه ضلالت و گمراهی [illegible] درگاه عدالت پناه روانه سازد [illegible] مهابت خان بموجب حکم عمل نموده
[illegible] سرش را از تن جدا ساخته بدرگاه فرستاد و چون در صوبه دکن شورش عظیم [illegible] و جمعی از اعیان [illegible]
[illegible] در قلعه دولت آباد محبوس ماندند و موکب گیهان شکوه شاه جهان از بنگاله بصوب ملک دکن [illegible]
[illegible] مخلص خان [illegible] استعجال نزد شاهزاده [illegible] دستوری یافت [illegible]
با امرای عظام روانه صوبه دکن سازد و هم [illegible] قاسم خان از تغیر مقرب خان بحکومت [illegible]
خلعت [illegible] پوشیده و درین تاریخ [illegible] اسدخان [illegible] دکن [illegible]
[illegible] از شهر [illegible]
[illegible] تمام [illegible] رسیدن کمک [illegible]
[illegible]

وقایع سال بیستم از جلوس سعادت مانوس جهانگیری روز مبارک شنبه [illegible] شهر جمادی [illegible]
آفتاب جهان افروز به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افگند و سال بیستم از جلوس جهانگیری [illegible]
[illegible] و پنجاه و یک راس قوچ کوهی به تیر و تفنگ شکار کردند در منزل [illegible]
جشن شرف آراستگی یافت از بهنبر تا این منزل ارغوان زار [illegible] سیر فرمودند چون درین موسم [illegible]
[illegible] باشد و عبور [illegible] لاجرم نهضت موکب گیهان شکوه از
[illegible] اتفاق افتاد و درین کوهستان تاریخ [illegible]
[illegible] شنیده شد [illegible]
منزل [illegible] اتفاق افتاد از کتل بهنبر تا کشمیر [illegible]
منزل بمنزل خانها و نشیمنها ساخته اند درین راه [illegible]
و درین چند منزل [illegible] برف و باران [illegible] گذشت

زرافشانی را در جنان خدمت سلطنت رسانیده از آنجا که تقدیر الهی را اسباب است تعمیر عمارت این گلشن از اتفاقات شاهانه به توسط اعتماد خان رشحات فیض بود
تفسیر این منازل خیر مآل در برابر آن بستند و حضرت شاهنشاهی ساعتی نشسته تماشای سبزه کاجهان فرموده ازین منزل
بهرحال هنگامی که آب داده و حکم شد که تاریخ عمارت بر لوح سنگی ثبت نمایند تا این گلشن دولت و عشرت روزگار باشد
درین منزل الله جوشانی و از عجایب آن روز که وقت سیر باز گشته شد و از منزل جهان
معلوم نیست که تا حیات در اصل شهر القصه کرده به تدریج همه حال به جهت شکار بیشتر رفتند
از و می را از مصاحبان که آن شکر است بود و موکب اقبال از آنجا بسیر شهر از اصل نقل را باب سعادت بود و یکی
بسیار دیدند و گویند و بسیار اشارات ثبت شده جوق جوق گروه گروه به استقبال اقبال آمده دولت زمین بوس دریافتند و درین منزل
شکوه و بزرگی خوب بسر کرده شد از یاد و بود شد که آن حضرت و جمیع امرای ترکمانی شنیده شد و چه بهجت شد و بود و شنبه بیستم
در ساعت سعادت قرین به عمارات دلنشین کشمیر بهشت آیین نزول موکب اقبال اتفاق افتاد و اگرچه در باغ نور منزل
که در میان دولت خانه واقع است آخر ایام شکوفه بود لیکن یاسمن کبود دیده و دماغ را معطر ساخت و شنبه بود در غایت
بیرون از اقسام شکوفه جهان افروز بسی جنود و بهشت بازار این چه جوش و جمال آنجا آن در این حال که تو گفت
زیبان را چون خوابهای متواتر پیوسته دوم کتب طبی خصوص ذخیره خوارزم شاهی ثبت افتاده که خوردن زعفران خنده
داد که تشیر خورده شود و آن قدر خنده کند که به هلاک باشد حضرت شاهنشاهی به جهت امتحان دزد کشتنی را از زندان طلب نموده
در حضور خود بریج سیر زعفران که وجهی مثقال باشد خورانیدند اصلا تغیر در احوالش راه نیافت روز دیگر دو چندان آن که مثقال
مثقال باشد خورانیدند لیکن تبسم رنگین نگشت تا بخنده چه رسد و مردن خود چه صورت دارد و غره خرداد از عرضه داشت
اسد خان سنتش و حکمیت مباسع جلال رسید که شاهجهان بدیو لکام رسیدند یا قوت حبشی با لشکر عنبر بهانه نمود را که امر و دار
وسر بلند رای که پاس غیرت و جمعیت بر عهده داشته ملوازم قلعه داری همت گماشته و پیوسته از بیرون خلاف
و کاری نمیسازند و بعد از چند روز خبر رسید که شاه والاقدر به قرب لعل باغ منزل گزیده بودند و بعضی از جوانان کار
ایشان بکر قلعه تاختند و کاری نساختند و در خلال این حال بیماری صعب عارض مزاج و هاج ایشان گشت و از ظاهر
برهان پور کوچ فرموده بالاگهات رهنگیره شتافتند و مردم عنبر ناکام از گرد حصار برهان پور برخاسته نزد عنبر
رفتند چون این خبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید سربلند رای را بصنوف عواطف و مراحم سرافرازی بخشیده
منصب پنجهزاری ذات و سوار و خطاب راجه که در ملک دکن بالاتر ازین خطاب نمیباشد عنایت فرمودند
تاریخ عرب دست غیب که بجهت آوردن سلطان هوشنگ پسر زاده دانیال و عبدالرحیم خانخانان نزد شاهزاده رفته
رفته بود آمده دولت زمین بوس دریافت هوشنگ را بعواطف روز افزون اختصاص بخشیده به ظفر خان
فرمودند که از احوال او خبردار بوده آنچه بجهت ضروریات او درکار باشد از سرکار خاصه شریفه باز یافت نماید و بنوعی
سامان سرکار او کنند که از هیچ ره گذر نگرانی خاطر نداشته باشد در خلال این حال عبدالرحیم خانخانان بسعادت
آستان بوس جبین خدمت نورانی ساخت زمانی ممتد ناصیه خجالت از زمین برنگرفت آن حضرت بجهت دلجویی
و تسلی او فرمودند که درین مدت آنچه بظهور آمده از آثار قضا و قدر است نه مختار ما و شما ما خیلی جرائم و عصیان که ازو صادر
شده بنا بر تنبیهات و تعذیبات که در برابر آن تاکشیده بود حضرت شاهنشاهی فرمودند که خود را شرمنده تصور نمایم

جنت آرامگاهی حضرت عرش آشیانی نداده‌اند و گاه گذرانیده‌اند و دست ادب برسانید بعد از آن قدم پیر را ... حضرت ... بندگی ... رسانیده

رفت که تحفه‌ها از ولایت آورده در جاهای مناسب ... ازین قبل زمین و زمان ... شاهزاده ... فرستاده بود که

مهابت خان را از خدمت ... بجانب بنگاله روانه ساخته ... خانجهان از گجرات آمده خدمت وکالت شاهزاده

... عرضداشت فدائی خان رسید مرقوم بود که ... شاهزاده ... ابلاغ

احکام شاهنشاهی شده ... مهابت خان ... خانجهان ... رخصت ... سبب ...

... حضرت ... گشت چون بودن این ... لشکر ... بود ...

... خانجهان فرستاده ... چون حقیقت حال ... عرضداشت

فدائی خان ... رسیده ... تمام ... شاهزاده ... خاطر ...

... مهابت خان ... نشود ... پرگنه ... آنجا ... تاریخ ...

... هزار ... از کشمیر ... لاهور ... عرض رسیده بود که در کوه ... جانوری

... مشهور ... هما ... اکثر ... استخوان است و ... پرواز ... مشاهده

... چون خاطر اشرف اعلی حضرت شاهنشاهی بتحقیق این مقدمات توجه مفرط داشت ... شد که

... بحضور ... انعام ... اجمال خان ... بسنده ... بحضور

آورد چون زخم ... رسیده ... مبارک ... فرمودند که ... ملاحظه ... شش

معلوم شود ... استخوان ... است ... کوهستان ...

... استخوان ... خود ... گرفته ... سنگ ...

... بیت همای بر همه مرغان

از آن شرف دارد که استخوان خورد و جانور نیازارد در جثه و ترکیب بعقاب شباهت دارد ... مرغ

... سیاه ... دارد ... حضور ... فرمودند چهار صد و پانزده تولچه ...

... بعد ... ساعت ... دولت خانه لاهور نزول

اقبال اتفاق افتاد ... روپیه ... انعام فرمودند درین تاریخ آقا محمد ایلچی شاه عباس بدولت زمین بوس

سربلندی یافت ... عرضداشت فدائی خان معروض بارگاه اقبال گشت که مهابت خان از خدمت شاهزاده دستوری

... بنگاله شتافت ... آنکه شاهزاده ... شیر ... پیشکش آورده که با بز الفت گرفته در یک پنجره می‌باشد

... محبت ... ظاهر ... حیوانات ... گرفته حرکت

... آنگاه فرمودند که ... زنگ

... نمودند که ... بیرون پنجره او

... بدستور سابق ظاهر ساخته خود

... ازین ... تا حال مشاهده نشده ... خود را

... افضل خان را بخدمت دیوانی صوبه دکن سرافراز ساخته منصب هزاری ... هزار و پانصد

سوار عنایت فرموده رخصت دادند و اسپ و فیل بمشار الیه مرحمت نموده [illegible] و نیز امرای آن صوبه [illegible] خلعت مصحوب [illegible] فرستادند
چون مهابت خان [illegible] که در صوبه بنگاله [illegible] آورده تا حال بدرگاه [illegible] مطالبات
سرکار [illegible] آمد نیز از محال جاگیر [illegible] درگاه و در وقت تغیر و تبدیل [illegible] متصرف گشته و بنا بر [illegible]
کدورت [illegible] مشار الیه شناخته [illegible] که پیش از [illegible] آمده [illegible] درگاه [illegible] مطالبات [illegible]
نموده [illegible] باشد بدرگاه آمده با دیوانیان عظام [illegible]
[illegible] خانجهان از گجرات آمده [illegible] شاهزاده [illegible] ملازمت [illegible] در همین وقت [illegible]
خانجهان رسید نوشته بود که عبد الله خان از خدمت شاهجهان جدا شده و این فدوی را شفیع جرائم خویش ساخته
[illegible] که مبنی بر [illegible] ندامت و خجالت بود [illegible] خانجهان [illegible] آن حضرت نوشته او را [illegible] فرستاده
امیدوار از مراحم بیکران خلافت [illegible] عفو جرائم [illegible] مهابت [illegible] سر افراز گردانیدند
[illegible] در جواب [illegible] قبول معروض [illegible] در این تاریخ
[illegible] شاهزاده [illegible] از خدمت شاهجهان جدا شده بملازمت پیوست و [illegible] هوشنگ برادر خرد او
[illegible] دولت [illegible] سعادت [illegible] خدمت [illegible] رسانیدند و بانواع مراحم
[illegible] مخصوص گردیدند [illegible] تسلیم [illegible] که باصطلاح سلاطین جغتایی [illegible] گویند [illegible]
خلعت مرحمت نمودند [illegible] بانو بیگم صبیه [illegible] و هوشمند بانو بیگم صبیه سلطان خسرو را به هوشنگ نسبت
کرده [illegible] در این وقت راقم اقبالنامه معتمد خان بخدمت بخشیگری [illegible] عز اختصاص یافت بتاریخ [illegible] ماه مطابق [illegible]
شهر جمادی الثانی [illegible] موکب اقبال بصوب کابل اتفاق [illegible] در ظاهر شهر مقام فرموده
روز [illegible] بیست و سوم [illegible] کوچ فرمودند سردار خان پسر احمد بیگ کابلی [illegible] او را از صوبه بنگش آورده [illegible]
[illegible] حضرت شاهنشاهی سر نیاز [illegible] بدرگاه بی نیاز [illegible] تشکر [illegible]
[illegible] رسانیده [illegible] فرمودند [illegible]
بیان [illegible] و تفصیل این [illegible] آنکه چون ظفر خان پسر خواجه ابو الحسن بکابل رسید شنید که ملنگتوش اوزبک [illegible] شورش افزائی
[illegible] آمده مشار الیه باتفاق [illegible] که از تعینات آن صوبه اند لشکر [illegible] آورده [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] ملنگتوش [illegible] باطل [illegible] ظفر خان [illegible]
[illegible] دولت خاطر [illegible]
[illegible] جمعیت [illegible] روان شدند چون خبر [illegible] ملنگتوش و آمدن لشکر ظفر قرین بآن [illegible]
رسید تاب [illegible] آن کوه [illegible]
[illegible] آلات [illegible] استحکام [illegible] ذخیره و سایر اسباب قلعه داری آماده و مهیا داشته اولیای دولت
[illegible] ساخته [illegible]
از اطراف هجوم آورده بجهت تسخیر آن گماشتند و قریب [illegible] محاصره را [illegible] تنگ ساختند تا آنکه [illegible]

... الاول [illegible] ساخته از اطراف جنگ انداخته [illegible] شجاعت و [illegible] از [illegible] و [illegible]

[illegible] اقبال و [illegible] اشتعال [illegible] بعد [illegible] برسانیدن [illegible] مطلب [illegible] آنجا [illegible] در [illegible] مهابت خان [illegible]

[illegible] آمده بود و [illegible] از اعیان [illegible] کاردانی [illegible] یافته بود [illegible] ظفر خان [illegible]

[illegible] ارکان [illegible] ظفر خان [illegible] خود [illegible] سرانجام [illegible]

[illegible] هر چند [illegible] گردند [illegible] گشت که [illegible] از دست [illegible] کس [illegible] با حاجیان [illegible]

[illegible] سردار خان [illegible] درگاه والا [illegible] ظفر خان و دیگر [illegible] شایسته خدمت [illegible] دانسته [illegible]

[illegible] خود [illegible] خویش [illegible] اضافه منصب [illegible] سرافراز [illegible] ساحل دریا [illegible]

[illegible] آمده [illegible] بود وقایع سال بیست و یکم از جلوس اشرف اقدس [illegible]

بیست و دوم شهر جمادی الثانی سنه هزار و سی و پنج بعد از انقضای یک [illegible] از روز [illegible] افروز [illegible] و سال

بیست و یکم از جلوس ابد قرین [illegible] آغاز شد آقا محمد ایلچی شاه [illegible] شاه عباس [illegible] رخصت انعطاف

[illegible] داشته خلعت با خنجر مرصع و [illegible] و التفات [illegible] و [illegible] در جواب [illegible] شاهی

[illegible] با [illegible] مرصع [illegible] الماس [illegible] مرصع [illegible] در [illegible]

[illegible] در اوراق گذشته [illegible] مهابت خان [illegible] آوردن فیلان [illegible] کلک سوانح نگار [illegible]

[illegible] و [illegible] و چون [illegible] مطلب [illegible] و کار [illegible] سواران [illegible]

[illegible] ساخته دست [illegible] ناموس و مال و عیال [illegible] طلب [illegible] دست

[illegible] برخلاف ایشان با چهار پنج هزار راجپوت [illegible] یک رنگ یک جهت آمده و عیال [illegible] آورده

[illegible] کار بجان و کارد [illegible] رسیده [illegible] و [illegible] مایوس [illegible] عزت و ناموس خود [illegible]

[illegible] دست و [illegible] اهل و عیال جان نثار شوم بیت وقت ضرورت چو نماند گریز + دست بگیرد سر شمشیر تیز + و [illegible]

[illegible] آمدن او در [illegible] نواب آصفجاهی [illegible] در نهایت غفلت و بی پروائی [illegible] بردند چون

خبر آمدن او بعرض اقدس رسید بخت پیغام شد که مطالبات سرکار پادشاهی را بدیوان اعلی [illegible]

مقتضای عدالت [illegible] راه [illegible] و ملازمت [illegible] و [illegible] که در [illegible] فراهم آورده بدرگاه والا [illegible]

[illegible] بحکم [illegible] خواجه [illegible] نقشبندی نسبت کرده [illegible] ساخته [illegible]

[illegible] گرم [illegible] دست و گردن [illegible] سپردند و حکم شد که آنچه مهابت خان مال

[illegible] فدائی خان تحصیل نموده [illegible] رسانید چون [illegible] کنار آب بهت واقع بود و نواب آصفجاهی با چنین خصم

[illegible] گذشته [illegible] در نهایت غفلت و عدم احتیاط [illegible]

[illegible] خود با عیال و احمال و اثقال و خدم و حشم از [illegible] پل عبور نموده چون [illegible] آب منزل گزیدند [illegible]

[illegible] عالی از زنانه و [illegible] و غیره [illegible] و [illegible] نزدیک [illegible] از دریا عبور نمودند چون مهابت خان [illegible]

[illegible] ناموس و جان [illegible] بوقت که [illegible] کس در [illegible] آن حضرت نمانده بود با چهار پنج هزار راجپوت [illegible]

[illegible] و [illegible] بود از [illegible] خود برآمده [illegible] رسیده و قریب دو هزار سوار [illegible] آتش زده

[illegible] از [illegible] مستعد باشد [illegible] دولتخانه [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] شد [illegible] از [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] وقت او [illegible] احوال [illegible]
[illegible] از دل [illegible] زبان [illegible]
[illegible] حاضر [illegible] پیش [illegible]
اثنا هنگامه [illegible] در کیفیت احوال حضرت [illegible] در مشاهده افتاد که قریب [illegible] باشند راجپوت پیاده و [illegible]
و سپر و دست [illegible] در میان [illegible] آیند [illegible] آشوب [illegible] در دروازه کلان [illegible]
[illegible] از [illegible] دولتخانه [illegible] دولت خانه منظور در آمدند و سه چهار
[illegible] از اسپ فرود آمده و در آن
وقت [illegible] بجانب [illegible] راجپوت همراه [illegible] گفت که این
[illegible] گستاخی [illegible] عرض کورنش و زمین بوس نماید [illegible]
[illegible] دروازه [illegible] بجهت احتیاط [illegible] شکسته [illegible] دولتخانه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] گستاخی او بعرض همایون رسانیدند آن حضرت
از درون خرگاه برآمده [illegible] بیرون بجهت نشستن ترتیب یافته بود جلوس فرمودند [illegible] رسم کورنش و زمین بوس
بجا آورده [illegible] یقین خود کردیم که از آسیب [illegible] و جان [illegible]
[illegible] اقسام [illegible] گشته خواهم شد از روی اضطرار [illegible] دلیری [illegible] نموده [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] اکنون اگر مستوجب قتل و سیاستم در حضور اشرف سیاست فرمایند در این وقت راجپوتان او [illegible] مسلح آمده
در سرا پرده پادشاهی [illegible] در خدمت آن حضرت بجز [illegible] دست [illegible] میر منصور [illegible] خان
خواجه [illegible] خان [illegible] خان [illegible] و خدمت پرست [illegible] خان [illegible] و سه چهار از [illegible] خاصان
دیگر [illegible] حاضر نبود آن [illegible] ادب خاطر اقدس را شوریده بود و مزاج اعتدال سرشت را غیرت در آشوب داشت و دو مرتبه
دست بقبضه شمشیر رسانیده خواستند که جهان را از لوث وجود آن بی باک پاک سازند هر بار میر منصور بدخشی [illegible] عرض کرد
که وقت حوصله [illegible] صلاح حال منظور داشته سزای کردار ناهنجار این تیره بخت بدگوهر را [illegible] حواله فرمایند
تا وقت استعمال او در رسید چون حرف او بفروغ دولتخواهی [illegible] داشت ضبط خود فرمودند و در اندک فرصت راجپوتان
او در درون و بیرون دولتخانه فرو گرفتند چنانچه بغیر از نوکران او کس دیگر بنظر در نمی آمد در این وقت آن بیعاقبت عرض کرد که
هنگام سواری و شکار است بضابطه معهود سواری فرمایند تا این غلام فدوی در خدمت باشد و بر مردم ظاهر شود که این جرات
گستاخی حسب الحکم از من بوقوع آمده و اسپ خود را پیش آورده مبالغه و الحاح بسیار نمود که برهمین اسپ سوار شوند غیرت
سلطنت رخصت نداد که بر اسپ او سواری فرمایند و حکم شد که اسپ سواری خاصه حاضر سازند و بجهت لباس پوشیدن [illegible]
سواری خواستند به درون محل تشریف برند آن تیره بخت ستیزه کار رفتن درون محل را راضی نشد القصه آن قدر توقف
[illegible] که اسپ خاصه را حاضر ساختند و آن حضرت سوار شده تا دو تیر انداز بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد از آن

... رسید از جوش انبوه التماس نمود که دولت ... [illegible] ... از جهت ... [illegible]

... [illegible] ... چون ... نمود ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

بسیار خاصه ... و نوشته ... اقبال رسانیده ... رسید ... واقع آمده ... [illegible]

... [illegible] ... گناه ... [illegible] ... چون ... [illegible]

... [illegible] ... مهابت خان ... خاصه ... آورده ... [illegible]

... [illegible] ... اشارت کرد که آن ... پرسش ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... خانه ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... نور جهان بیگم ... و در این وقت ... حضرت شاهنشاهی

... [illegible] ... حضرت را به دولتخانه آورد ... [illegible]

حضرت ... [illegible] ... نور جهان بیگم ... خواجه ... [illegible]

منزل ... [illegible] ... بیگم ... [illegible]

... [illegible] ... دولت ... [illegible] ... حضرت شاهنشاهی

... [illegible] ... حضرت ... شهریار ... [illegible]

... [illegible] ... شجاعت خان همراه شد ... شهریار ... [illegible]

... [illegible] ... نور جهان بیگم از آب گذشته بمنزل خود رفت ... دولت ... [illegible]

... [illegible] ... غفلت ... خام ... [illegible]

... [illegible] ... صلاح دولت ... باتفاق

... [illegible] ... تدبیر درست ... فوجها ترتیب داده ... [illegible]

... [illegible] ... دولت ... بندگان حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... بندگان حضرت ... مقرب خان و صادق خان ... [illegible]

... [illegible] ... آصف خان ... دولت فرستاده ... از آب گذشتن ... [illegible]

... [illegible] ... تدبیر ... خام کاری ... [illegible]

... [illegible] ... جنگ ... [illegible]

... [illegible] ... آصف خان ... مهابت ... [illegible]

... [illegible] ... در این وقت ... آصف خان چون از فتنه پردازی ... [illegible]

... [illegible] ... آب ... آتش ... [illegible]

... [illegible] ... دولتخانه ... [illegible]

همراهیان او بموج سخن ساز شدند و جمعی از حشمی آب پایان تر [illegible] آمده [illegible] محابت [illegible] رسانیدند و خود [illegible]

فیلان جلوداران گرد دست گرفته از رفقای او بکنار رسیده و چند کس از همراهان او جان نثار شدند و چون [illegible] کاری از پیش [illegible]

و علم [illegible] و عمارت اشرف [illegible] رسید [illegible] بمسلکی [illegible] بعضی خود را [illegible] پیش آمده جان [illegible]

عطف خان [illegible] آب گذشت و حضرت شاهنشاهی آن روز [illegible] و منزل شهریار [illegible] برده [illegible]

[illegible] آصف خان [illegible] خواجه ابوالحسن [illegible] جنگ [illegible]

[illegible] گذشته [illegible] حضرت [illegible] پایان [illegible] گذشتن [illegible]

بوده [illegible] از آب [illegible] گذشت [illegible] گذشتن [illegible] افتاده [illegible]

و خواجه ابوالحسن و اراوت خان با عماری بیگم [illegible] فوج کلان [illegible] نیلان [illegible] آب [illegible]

ساخته ایستاده [illegible] فدائی خان [illegible] ازان [illegible] فوج [illegible] از آب گذشت ابوطالب پسر آصف خان

[illegible] خواجه [illegible] فدائی خان [illegible] با این حال اسپان [illegible] گرده [illegible] شده [illegible]

گذشته [illegible] بکنار [illegible] میان آب رسید [illegible] رسیده و افواج غنیم فیلان را پیش رانده [illegible] آصف خان

و خواجه ابوالحسن در میان آب [illegible] برگشت [illegible] دو [illegible]

خواجه ابوالحسن [illegible] آب گذشته [illegible] آب [illegible] ایستاده تماشای نیرنگی تقدیر میکردیم [illegible]

[illegible] میان دریا [illegible] گذشتن [illegible] در همین وقت [illegible] بیگم [illegible]

[illegible] فیل [illegible] بیگم [illegible] آمدن [illegible]

[illegible] خواجه ابوالحسن [illegible] اسپان [illegible] آب [illegible] فوج غنیم [illegible] راجپوتان مردم [illegible]

[illegible] در عماری بیگم دختر شهریار [illegible] شاه نواز خان بودند [illegible]

[illegible] دختر شهریار رسید و بیگم بدست خود [illegible] خواجه [illegible] خان خواجه سرا [illegible]

[illegible] خواجه سرای بیگم [illegible] خواجه سرای دیگر [illegible] فیل بیگم رسید [illegible]

[illegible] فیل برگشت [illegible] فیل [illegible] راجپوتان شمشیر [illegible] فیلبان [illegible] فیل [illegible]

[illegible] آب عمیق پیش آمده [illegible] اسپان [illegible] غرق شدن [illegible] عطف خان [illegible] فیل بیگم [illegible]

از آب گذشته [illegible] دولتخانه پادشاهی رفته [illegible] خواجه ابوالحسن [illegible] خواجه [illegible]

آب [illegible] راجپوتان [illegible] جانب [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] رفیقان [illegible] کلمه [illegible] شده [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] خواجه ابوالحسن [illegible] اسپ [illegible] آب [illegible]

[illegible] در آن وقت [illegible] از اسپ جدا شده [illegible] دست محکم گرفته [illegible] اسپ [illegible]

[illegible] خواجه [illegible] در این حالت [illegible] کشمیری [illegible] رسانیده خواجه [illegible] فدائی خان [illegible]

از [illegible] پادشاهی [illegible] قدیم [illegible] از آب گذشته [illegible] مقابل [illegible]

گرده [illegible] تا خانه شهریار که حضرت شاهنشاهی در انجا تشریف داشتند [illegible] رسانیده چون [illegible]

از سوار و پیاده ... [illegible] بود در رسیدن [illegible] شاه و [illegible] رخصت [illegible] اجازت [illegible]

مخلص خان در حین نهضت آن حضرت از شاه [illegible] بود [illegible] خان [illegible]

رشید [illegible] گریبان جوانان [illegible] طالب [illegible] بود [illegible] بیگ [illegible]

شهادت حیات [illegible] سید عبد الغفور بخاری [illegible] که [illegible] جوانان [illegible] بجای [illegible]

رسید و چون دریافت که کاری از پیش نمیرود [illegible] آن حضرت [illegible] سید [illegible] خان [illegible]

[illegible] آب گذشته [illegible] فرزندان خود [illegible] فرزندان [illegible]

[illegible] و چون [illegible] سید [illegible] فرزندان [illegible]

[illegible] بجانب هندوستان [illegible] خان [illegible]

[illegible] چون سید [illegible] از دست مهابت خان [illegible] ابو طالب [illegible]

[illegible] قلعه اتک که در تحویل او بود [illegible] خان خبر یافت که [illegible]

[illegible] آصف خان قلعه اتک

[illegible] خان [illegible] خواجه ابو الحسن [illegible] خاطر [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] ملاقات [illegible] آصف خان [illegible]

[illegible] خواجه [illegible]

[illegible] خان والی بلخ [illegible] دولت خداداد

[illegible] محمد خان [illegible] اخلاص و نیاز [illegible]

[illegible] خان از اسب [illegible] غلام ترک و غیره سوار [illegible] پنجاه [illegible]

[illegible] آصف خان [illegible] مهابت [illegible] قلعه اتک که در تحویل او بود [illegible]

[illegible] از سوار و پیاده [illegible] مهابت خان [illegible] از احدیان پادشاهی [illegible]

[illegible] راجپوت [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] آصف خان [illegible] خان [illegible]

مهابت خان [illegible] آرام [illegible] خاطر [illegible] حقیقت [illegible] مهابت خان [illegible] چون [illegible]

[illegible] اتک [illegible] مهابت [illegible] از حضرت شاهنشاهی اجازت گرفته بقلعه اتک رفت و آصف خان

[illegible] ابو طالب [illegible] عبد الخالق برادرزاده

[illegible] شمس الدین محمد [illegible] آصف خان [illegible] شاه جهان که [illegible]

[illegible] آصف خان [illegible]

[illegible] آصف خان [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] بر سر جاده [illegible] نشسته بودند چون [illegible] جانوران [illegible] بوده صورت [illegible] اشتغال داشت [illegible] ماهی [illegible] بود و [illegible]
[illegible] همچنین [illegible] ماهی [illegible] میکنند و از [illegible] صید [illegible] مرغ [illegible] علم [illegible] ساخت ملا محمد [illegible]
[illegible] کمان [illegible] صلاح [illegible] مرغ [illegible] کلاه [illegible] اینها [illegible]
[illegible] و صنایع ساخت چون [illegible] جلال [illegible] ازو [illegible] که [illegible] اتفاق [illegible] کافران [illegible]
[illegible] مشهور [illegible] اعتقادات [illegible] که [illegible] طریق [illegible] اینها [illegible]
کافران [illegible] صورت آدمی از طلا یا از سنگ ساخته پرستش مینمایند [illegible] میکنند [illegible] اول [illegible]
باشد یا [illegible] کافر [illegible] دست [illegible] البته [illegible] مینمایند اگر خواهند [illegible]
[illegible] حصار شهر [illegible] و غیر از خوک ماهی و مرغ دیگر همه گوشت را حلال میدانند
[illegible] ماهی خورد و البته [illegible] گوشت [illegible] کرده [illegible] کافران
[illegible] عالم [illegible] دیگر حیوانات [illegible] التماس [illegible] درست
[illegible] جوانان [illegible] مرده بود [illegible] ساخته [illegible] پیاله شراب [illegible]
[illegible] کافران [illegible] آتش [illegible] از آنجا برده [illegible] درخت [illegible] میگذارند [illegible]
[illegible] خورده [illegible] شده و [illegible] آنکه اگر [illegible] زن [illegible] خود [illegible] کرده [illegible]
در آن باب [illegible] حضرت شاهنشاهی فرمودند که [illegible] التماس نمایید [illegible]
[illegible] کامیاب خواهش خویش گردیدند روز یکشنبه بیست و هشتم [illegible] بهشت [illegible]
بیست و یکم شهر شعبان مبارک به سعادت داخل شهر کابل شدند درین روز بر فیل نشسته نثار کنان از میان بازار گذشته
بباغ شهر آرا نزول اقبال فرمودند روز جمعه غره خورداد بروضه منوره حضرت فردوس مکانی انار الله برهانه [illegible]
لوازم نیاز مندی بتقدیم رسانیده از باطن قدسی مواطن آن حضرت استمداد همت نمودند همچنین بزیارت میرزا هندال
و [illegible] میرزا محمد حکیم [illegible] از حضرت حق جل سبحانه التماس مغفرتش فرمودند از غرایب اتفاقات که از
[illegible] بظهور [illegible] کردار [illegible] مهابت وخیم العاقبت است و تفصیل این اجمال آنکه چون آن
[illegible] گستاخی [illegible] ازو [illegible] آمد [illegible] تا سپاهی [illegible] خویش [illegible] گشتند و
امرایی که [illegible] خطور نکرده بود [illegible] ظهور [illegible] راجپوتان [illegible] تسلط و اقتدار [illegible] که بحسب اتفاق روی
نموده بود [illegible] دست [illegible] بر رعایا و زیر دستان [illegible] ساخته [illegible] موجود [illegible]
[illegible] روزگار [illegible] برانگیخت و دست فتنه بجز من [illegible] آنها دراز [illegible] بالجمله جمعی از راجپوتان [illegible] که
از شکارگاههای مقرر کابل است رفته اسپان خود را [illegible] اشته بودند احدی که بجهت محافظت و محارست شکارگاه
متعین بود در مقام منع [illegible] و گفت و شنود و جنگ و نزاع میکشد و آن [illegible] احدی را شهید میسازند [illegible] از
[illegible] و برادران احدی بدرگاه رفته استغاثه [illegible] حکم شد که اگر [illegible] شناخته باشید نام [illegible]
[illegible] بحضور [illegible] طلب [illegible] فرمائیم و بعد از اثبات خون بیاسا رسد احدیان باین حکم
[illegible] از ملازمت برگشته [illegible] یکجا فراهم آمده قرار بجنگ دادند اتفاقا در جاییکه احدیان منزل داشتند راجپوتان

[illegible] آباد فرود آمده بودند روز دیگر [illegible] شکار رسانیده [illegible] شاه جهان [illegible]
[illegible] احوال [illegible] پیش بوده [illegible] مصلحت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] را که مناسب [illegible] فرزند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] این خبر [illegible] شده [illegible] ایران [illegible] او
[illegible] دیگر [illegible] بسیار [illegible] دولت خانه [illegible]
[illegible] خان [illegible] خان و جمال محمد [illegible] خان را [illegible] شده [illegible] این [illegible] فرود [illegible]
روز دیگر آن [illegible] بعرض رسانید که باعث جنگ و فساد [illegible] ابو الحسن و خواجه قاسم برادر [illegible]
بحضور طلبیده [illegible] فرمودند جوابی که از [illegible] شود [illegible] بسیار [illegible] رسیده بود [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] لوازم [illegible] آن
[illegible] بجانب [illegible] ساخت [illegible] بود [illegible]
شده [illegible] بعرض رسید که [illegible] هشت ماه عنبر حبشی [illegible] گذشت [illegible]
[illegible] عدیل و نظیر [illegible] طریق [illegible] اصطلاح اهل دکن
[illegible] یافته [illegible] آن ملک را [illegible] کرده تا آخر عمر [illegible] از جانبی [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] غلام حبشی باین مرتبه رسیده باشد چون توجه خاطر اشرف [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] رسیده که [illegible] شکار [illegible] آید [illegible]
[illegible] شکار [illegible] سیاه [illegible] خاطر آورده و [illegible] تقرب [illegible] خان [illegible]
[illegible] شکار قمرغه [illegible] کلان که اهل هند [illegible] ترتیب داده [illegible] کرده بود و مبلغ [illegible]
[illegible] شده [illegible] کرده [illegible] ایستاده [illegible]
[illegible] پیوسته در سفرها همراه [illegible] شکار قمرغه [illegible] کلان [illegible]
[illegible] محال است چون موضع [illegible] شکارگاه [illegible] این ملک است [illegible]
شکار [illegible] که [illegible] شکارگاه برده ایستاده [illegible] شکار [illegible] از هر جانب رانده [illegible]
[illegible] پرستان [illegible] شکار [illegible] فرمودند شاه اسمعیل [illegible] که در آن
جماعت از اهل ریاضت و صلاح بود و [illegible] مقبول داشتند با توابع و لواحق خویش
[illegible] فرود آمده بود حضرت شاهنشاهی با نور جهان بیگم و اهل حرم بمنزل شاه اسمعیل تشریف فرمودند
[illegible] فرزندان شاه از اقسام جواهر و زرینه و مرصع آلات [illegible] نمودند و از آنجا [illegible] شکار [illegible]
[illegible] از رنگ [illegible] و گفتار [illegible] بود شکار شده [illegible] که از همه کلانتر بود وزن فرمودند
[illegible] آثار [illegible] جهانگیری برآمده [illegible] از عرضداشت [illegible] صوبه دکن [illegible] جلال رسید که شاه جهان
[illegible] نظام الملک [illegible] صوبه مالوه عبور [illegible] رفته [illegible] توقف صلاح ندیده
[illegible] فرمودند حضرت شاهنشاهی روز دوشنبه غره شهر [illegible] ماه [illegible] ساعت مسعود از

کابل بصوب هندوستان رخصت یافت و حال به [illegible] نوشته شده و درین تاریخ خبر بیماری شاهزاده پرویز معروض گردید و مرحوم مغفور

که شخصی در [illegible] لیکن [illegible] سید و ایشان را زبان [illegible] ساخت و لعنة الله تعبیرات [illegible] رخصت داده آن

این حال عرضه داشت خانجهان برسید [illegible] بود که شاهزاده [illegible] رفت و درین مرتبه بیهوشی [illegible]

[illegible] گهری که ساعت نجومی [illegible] اطبا [illegible] و دو [illegible] و بینائی [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ساعت دیگر [illegible] سخن کرده [illegible] بیهوش [illegible] اطبا [illegible] ایشان [illegible]

تشخیص نموده اند [illegible] احراق [illegible] شاهزاده [illegible] شاهزاده و اقبال [illegible] مبتلا

گشته حال و کار شراب کرد [illegible] شاهزاده دولت [illegible] سلطان دارالشکوه و شاهزاده اورنگ زیب [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] بهر وقت [illegible] نورانی [illegible] سوای سلطان [illegible] وقایع [illegible]

[illegible] شاهجهان [illegible] عرضه داشت [illegible] دارالخلافه آگره معروض گردید که قبل ازین [illegible]

[illegible] بوده و الحال [illegible] زن یک پسر و دو دختر [illegible] در حیات اند [illegible]

[illegible] شاهزاده مرحوم سلطان دانیال [illegible] از شاه جهان جدائی گزیده [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] نور [illegible] از اعظم [illegible] مهابت وخیم العاقبت

است و تفصیل این [illegible] اجمال آنکه [illegible] گستاخی [illegible] حضرت

شاهجهان [illegible] و برد باری [illegible] و [illegible] عنایت و التفات ظاهر [illegible] که از جانب

آن حضرت اطمینان قلب [illegible] رسانیده [illegible] و اخلاص نموده [illegible] کامل [illegible] و آن حضرت [illegible]

[illegible] سفیر [illegible] دلنشین [illegible] بوده که تا حال جدائی او از خدمت حضور [illegible] عدم اختیار بوده و [illegible]

[illegible] مطلق مراد [illegible] و هرچه نورجهان بیگم در خلوت میگفت بی کم و کاست نزد او [illegible]

[illegible] آورده که [illegible] از خود [illegible] و صبیه شاه نوازخان [illegible] عبدالرحیم خانخانان [illegible]

از ازدواج شایسته خان [illegible] آصف خان [illegible] مهابت خان را [illegible] اظهار

این مقدمات [illegible] خاطر [illegible] تا آنکه [illegible] رفته [illegible] که در ابتدا [illegible] و از آن [illegible] هشیار [illegible]

[illegible] راجپوتان را با خود [illegible] آورد و [illegible] دولتخانه باز [illegible] کمتر شد و آن ضبط [illegible]

[illegible] که ایشان [illegible] کابل [illegible] رسیده و دل [illegible] خلاف [illegible] نورجهان [illegible]

[illegible] فرصت بود [illegible] میداشت [illegible] مردم [illegible] و [illegible] استمالت [illegible]

[illegible] تا آنکه هشیار خان [illegible] بیگم [illegible] نوشته ایشان [illegible] قریب دو هزار سوار در لاهور [illegible] با استقبال [illegible]

و در رکاب سعادت نیز جمعیت نیک فراهم آمده بود [illegible] منزل پیش از [illegible] دیدن [illegible] سواران [illegible] ساخته

[illegible] که تمام سپاه از قدیم و جدید [illegible] و از در دولتخانه تا دو [illegible] تا دو [illegible] اینکه

بلندخان خواص را حکم شد که از جانب حضرت نزد آن بیحاقبت رفته پیغام گذارد که امروز بیگم مرحوم خود [illegible]

میکند [illegible] اول روز [illegible] وارید [illegible] قلیچیان [illegible] گفت و شنود [illegible] کنند [illegible]

و نزاع کشد و از پس بلندخان خواجه ابوالحسن را فرستادند که با او [illegible] سخن کند و بوجه معقول روانه [illegible]

[illegible] جلال [illegible] استقلال [illegible] ساخت [illegible] جهانیان [illegible]

[illegible] ماه [illegible] بارش [illegible] کوکب [illegible] توجه [illegible] منزل [illegible] خلافت پناه قائم گردید

[illegible] جهانیان [illegible] دولت [illegible] آب [illegible] افضل خان [illegible]

[illegible] شاهجهان [illegible]

[illegible] آصف خان [illegible] پسران [illegible]

[illegible] تا حال بملازمت [illegible]

[illegible] آصف خان [illegible] یقین [illegible] تعیین خواهد [illegible] پسران

شاهزاده [illegible] آصف خان عرض میکند که چون از جانب بیگم [illegible]

لیکن چون آصف خان را از دست [illegible] لشکر [illegible] تعیین [illegible]

تعیین نمایند چون از لاهور [illegible] چشم و دل نهاده اصفهان را روانه درگاه خواهیم ساخت

چون افضلخان [illegible] آصفخان را معروض داشت بیگم [illegible]

در آمد افضل خان باز رفته آنچه دیده و شنیده بود [illegible] گفته [illegible] ساخت [illegible] گفت

که [illegible] افضلخان توقف مصلحت نیست [illegible] طور دیگر [illegible] خاطر [illegible]

که ندامت خواهد کشید چون مهابت بی عاقبت دل بابی داده بود فی الفور آصف خان را نزد خود آورده معذرت [illegible]

و تعهد و سوگند خاطر او [illegible] و ملایمت فراوان [illegible] ساخته روانه درگاه نمود ولیکن ابوطالب پسر او را [illegible]

گرویده [illegible] چند [illegible] بیست و سوم ماه مذکور [illegible]

[illegible] از آب بهت واقع شد [illegible] مهابت خان [illegible] بر ساحل [illegible] دریا اتفاق افتاده

[illegible] انحطاط اختر [illegible] زبان ادبار او [illegible] آب روی [illegible] مصرع [illegible] اگر روزگار برگردد [illegible]

ابوطالب پسر آصف خان و بدیع الزمان داماد خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادر او را نیز [illegible] بدرگاه والا فرستاد

و چون در شکارگاه جهانگیرآباد نزول سعادت اتفاق افتاد داور بخش پسر خسرو و خانخانان و مقرب خان و میر جمله و اعیان

شهر لاهور بدولت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساختند هفتم آبان ماه بساعت مسعود نزول موکب اقبال بدار السلطنة

لاهور چهره افروز [illegible] آصف خان بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافت و منصب وکالت [illegible]

مراحم گردید و حکم شد که بر مسند دیوان نشسته از روی استقلال بتمشیت مهمات مالی و ملکی پردازد و خدمت دیوانی بخواجه

ابوالحسن ارزانی داشتند و افضل خان از تغییر میر جمله بخدمت خانسامانی سرفرازی یافت و میر جمله [illegible] بخدمت بخشیگری [illegible]

گردید سید جلال ولد سید محمد نبیره شاه عالم بخاری را که در گجرات آسوده اند و احوال ایشان بتقریبات در این اقبالنامه

ثبت افتاده رخصت وطن فرموده فیل [illegible] سوار [illegible] ایشان لطف نموده [illegible] بعرض رسید که مهابت بی عاقبت از

[illegible] خان [illegible] بجانب هندوستان روی ادبار نهاده و نیز بسامع جلال پیوست که بیست و دو لک روپیه نقد از ولایت

بنگاله [illegible] آورده [illegible] نزدیک دهلی رسیده بنابرین صفدرخان و سپهدارخان و علی قلی [illegible] نورالدین قلی [illegible]

[illegible] با هزار احدی تعیین شدند که بجناح استعجال شتافته زر بادشاهی را بدست آورده [illegible]

شده در حوالی [illegible] آباد [illegible] بر سپهر [illegible] شده [illegible]

[illegible] ضلالت [illegible] شده [illegible]

[illegible]

[illegible] در آن وقت [illegible] حضرت [illegible] تاریخ [illegible] وفات [illegible]

[illegible] سال [illegible] خلاف [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] متابعت و پیروی آن حضرت [illegible]

[illegible] و طعام خوردن [illegible] متعلقه و [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] خان از دکن مراجعت نموده

سعادت زمین بوس دریافت چون [illegible] بخت برگشته [illegible] ضلالت و گمراهی گشت و خانخانان [illegible] خان

[illegible] بمنصب [illegible] از [illegible]

[illegible] خانخانان [illegible] مرجع [illegible] عنایت

نموده [illegible] اجمیر منصب فرموده [illegible] صوبه [illegible] ولایت بهار [illegible] افراخت

[illegible] بعرض همایون رسید که یاقوت خان حبشی که در ان ملک بعد از عنبر سرداری

[illegible] و انتظام افواج [illegible] دولتخواهی [illegible]

سعادت [illegible] بحوالی [illegible] سربلند خان نوشته که فتح خان پسر ملک عنبر و دیگر سرداران

نظام الملک قرار دولتخواهی داده از پیش قدمان این سعادت شده ام و تا مبرده‌ها نیز بر یکدیگر سبقت گزیده پی‌پی

خواهند آمد چون خان جهان از نوشته سربلند خان بر حقیقت کار اطلاع یافت کتابتی که مشتمل بر استمالت و دلجویی بسیار

به یاقوت خان نوشته سرگرم این عزیمت گردانید و سربلند خان نیز مکتوبی قلمی نمود که در لوازم ضیافت و مراسم مهمانداری

کوشیده [illegible] که شاه جهان با سعد [illegible]

شتافته نهضت فرمودند چون در ایام شاهزادگی بادشاه والاجاه شاه عباس طریقه دوستی و مصادقت مسلوک و ابواب

مراسلات مفتوح داشتند درین هنگام نیز شاه متفحص احوال ایشان بودند بخاطر صواب اندیش رسید که بدان [illegible]

شتافته با ایشان نزدیک باید شد [illegible] که با یاری مهربانی و اشفاق ایشان غبار شورش و فسادی که مرتفع شده [illegible]

با طریق دیگر [illegible] و سعادتی [illegible] رسد چون بحوالی [illegible] رسیدند شریف الملک کوتوال [illegible] نوکر شهریار با سه هزار سوار

پیاده از احتشام آن ممالک که فراهم آورده بود گستاخانه قدم جرأت پیش نهاد و با آنکه همگی چهار صد سوار از بندهای [illegible]

در ظل شوکت منصور [illegible] بودند تاب صدمه نیاورده برگشته بحصار شهر درآمده و چون پیشتر ازین مرمت

قلعه نموده [illegible] بسیار بر برج و باره چیده متعلقان مردم را اندرون حصار درآورده بود متحصن گشته بدفعه مقاتله

پای ضلالت و ادبار افشرده و آنحضرت بتاکید منع فرمودند که بندهای جان نثار بر قلعه یورش نسازند و خود را به توپ و تفنگ ضایع

نسازند با وجود این جمعی از جوانان که [illegible] ضبط خود نکرده بر حصار بند شهر یورش برده و از استحکام برج و باره و کثرت توپخانه

کاری نساختند از پیش نبردند [illegible] عنان [illegible] و پس از روزی چند [illegible] از ان شیر دلان [illegible]

بانوبت محمد امین بیابد صاحب شد [illegible] قطب الملک [illegible] و چون بود در قلعه [illegible] مستعد [illegible] بود [illegible]
بود [illegible] درخت که عاقل بود [illegible] نداشت [illegible] کشیده [illegible] در آن [illegible] بود
[illegible] گشتن از آن محال [illegible] سلیمان [illegible] با صلاح [illegible] ساخت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خود طلب [illegible] مرتب گشت تا آنکه [illegible] عمدة [illegible]
[illegible] و غیره بکار صاحب آمد [illegible] در بخت [illegible] مسعود [illegible] عراق [illegible]
طول [illegible] در عقده [illegible] خبر [illegible] حقیقت [illegible] گشت [illegible] قوی است
بنابران [illegible] اوقات [illegible] سلطان [illegible] بحیثیت [illegible] بود
بود [illegible] ضعف قوی و [illegible] صبح [illegible] بهار [illegible] شد [illegible]
شاهزاده [illegible] استعمال [illegible] سلطان محمود غزنوی [illegible]
[illegible] فتح [illegible] هندوستان [illegible] ممالک گجرات [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] نظام [illegible] دکن [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] آصفجاه [illegible] منصب هفت هزاری ذات و سوار [illegible] دو اسپه سه اسپه [illegible]
[illegible] خان و [illegible] خان [illegible] منصب [illegible] خان [illegible]
[illegible] معمول [illegible] روز افزون [illegible] داشت [illegible] دکن [illegible] نظام الملک
[illegible] فتح خان [illegible] نظام الملک [illegible]
شورش [illegible] السلطنة [illegible] خطاب [illegible] لشکر خان [illegible]
[illegible] شهر [illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible] فتح خان
پسر عنبر [illegible] حمید خان نام غلام حبشی [illegible] حمید خان [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible] شراب [illegible] زن [illegible] حرم او
[illegible] شراب [illegible] مردم [illegible]
[illegible] ملباس [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible] آن
[illegible] آن زن [illegible] دولت [illegible]
[illegible] عادل خان [illegible] نظام الملک [illegible] تعیین [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible] عادل خان [illegible]
[illegible] نباشد و اگر [illegible] بالجمله [illegible]
[illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] شاه [illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] از قتل [illegible] عادل خان و [illegible]
[illegible] والی [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت شاه جهان [illegible]
[illegible] به دولت [illegible]
حیات [illegible] عبدالرحمن خان
حاکم [illegible] شهر رسیده خواجه ابوالحسن [illegible]
[illegible] خان [illegible] باستقبال رفته ایشان را بحضور آورند [illegible] التفات بسیار ظاهر
ساخته [illegible] خواجه [illegible] تمام توجهات انواع
[illegible] طعام [illegible] تمام ظروف [illegible]
[illegible] این حال صاحب [illegible] مظفر خان [illegible] گشت [illegible]
حکومت بنگاله [illegible] استقبال فرمان
[illegible] بنگاله است [illegible] گذشت چون [illegible]
کریم خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
تمام [illegible] کریم خان [illegible]
گرداب [illegible] بیرم خان [illegible] حیات بیرم
[illegible] حضرت [illegible] خدمات شایسته و فتوحات
عظیم [illegible] فتح گجرات [illegible] فتح ملک گجرات از دست [illegible] حضرت اولیای
دولت [illegible] مشهور است که [illegible] هزار
سوار [illegible] فتح [illegible] ملک سند و در
زمان دولت جنت مکانی [illegible] خان [illegible] فوج [illegible]
[illegible] افتاده [illegible] رسیده بود [illegible] از صفحه روزگار
یادگار ماند [illegible] استعداد [illegible] عربی و ترکی و فارسی و هندی
روان داشت [illegible] واقعات بابری را بحکم حضرت عرش آشیانی بفارسی ترجمه کرده
بی تکلف [illegible] رباعی و غزل [illegible] این چند بیت از وست ابیات
[illegible] نظیر نیست بیت [illegible]
[illegible] است چون [illegible]
[illegible] حضرت فردوس مکانی در واقعات خویشتن

رخصت فرموده اند که در بنگاله ... [illegible] ... هندوستان ... [illegible] ... از جهار ... [illegible]
... [illegible] ... چند ... [illegible] ... دولت ... [illegible] ... گردد که چون ... [illegible] ... سعادت
... [illegible] ... شایسته خان ... [illegible] ... که از ... [illegible] ... زمان
... [illegible] ... سعادت ... [illegible] ... آستان ... [illegible] ... استمالت با خلعت ... [illegible]
... [illegible] ... جلال ... [illegible] ... مهابت خان ... شاه ... گیتی ستان شاه جهان ... [illegible]
... [illegible] ... جهان ... [illegible] ... احوال مهابت خان ... [illegible] ... این سخن
... [illegible] ... خان ... [illegible]
... [illegible] ... آن ... [illegible] ... روزی چند ... [illegible]
... [illegible] ... احوال ... [illegible] ... مشغول ... [illegible] ... ملتمس ... [illegible]
... زمان ... [illegible] ... شاه ... [illegible] ... آن حضرت فرمان استمالت ارسال داشته ... [illegible] ... طلب
... [illegible] ... انواع و اقسام مراحم و نوازش ... [illegible] ... دولت ... [illegible]
... [illegible] ... فروغ دولت ... [illegible] ... این سعادت ناصیه اخلاص نورانی ساخت ... [illegible]
چندین ... [illegible] ... آستان ... [illegible] ... آثار اقبال ... [illegible]
... [illegible] ... رایات اقبال ... [illegible] ... کشمیر اتفاق افتاد و این ... [illegible]
... [illegible] ... مزاج اشرف ... [illegible] ... سال ... [illegible] ... موسم بهار ... [illegible]
... خاطر اقدس و مزاج مقدس ... [illegible] ... کشمیر ... [illegible]
... کشمیر را دریافته و ... [illegible] ... بهشت فرموده ... [illegible]
هندوستان ... [illegible] ... عبد الرحیم خواجه سی هزار روپیه برسم ... [illegible] ... لطف فرموده بودند
... [illegible] ... **وقایع سال بیست و دوم از جلوس جهانگیری**

شب یک شنبه بیستم رجب ... [illegible] ... تحویل آفتاب به برج حمل اتفاق افتاد و نوروز جهان افروز ... [illegible]
... [illegible] ... نوروز جهان افروز موکب مسعود را سیر کیان و شکار افگنان ... [illegible]
... [illegible] ... عشرت سرای کشمیر نزول اقبال اتفاق افتاد چون بعرض رسیده بود که مکرم خان
حاکم بنگاله غریق بحر فنا گشته چنانچه در اوراق سابق ایمائی بران رفته ... فدائی خان بحکومت صوبه بنگاله سرافرازی
یافته ... [illegible] ... که هر سال پنج لک روپیه برسم پیشکش حضرت شاهنشاهی و پنج لک روپیه بصیغه پیشکش بیگم که مجموع ده لک
روپیه باشد ... [illegible] ... اوایل سال میرزا ابو سعید نبیره اعتماد الدوله بحکومت ته فرق عزت برافراخت در نزهت کده
کشمیر تشریف داشتند ... [illegible] ... مرض استیلا پذیرفته قوت را از شهربند عنصری اخراج نمود و در غایت ضعف
و ... [illegible] ... بر پالکی نشسته ... [illegible] ... سواری ... [illegible] ... اسپ عاجز بودند و ... [illegible]
و درد و وجع ... [illegible] ... احوال پرتو افگند ... [illegible]
بر زبان جاری می شد ... [illegible] ... پرستاران ... [illegible] ... مضطرب ساخت لیکن چون

[illegible] از مدت حیات [illegible] باقی بود و در این مرتبه [illegible] گذشت و علما [illegible] مفقود گشته [illegible]
[illegible] چند [illegible] گردید [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] آمد [illegible] تمام [illegible]
و علاج [illegible] التماس [illegible] لاهور [illegible]
[illegible] اشرف [illegible] داور بخش پسر خسرو [illegible] التماس نمود که [illegible]
[illegible] آصف خان [illegible] این حال [illegible] ارتفاع یافت و [illegible]
[illegible] کیفیت این [illegible] گذشته [illegible] نهایت
بلند [illegible] کوه [illegible] چون [illegible] آهو را [illegible]
اشرف [illegible] کوه جدا شده معلق زنان آمده بر روی
زمین می افتد [illegible] شکار [illegible] در این وقت یکی از پیادها [illegible] آهو را
آورد [illegible] حضرت جا گرفت و [illegible] خواست که پیشتر آمده آهو را از آن مکان
بجا آرد [illegible] قدم پیش نهاد پای خود را [illegible] و جای مضبوط ساخت [illegible] دست بدان سنگ زد که خود
نگاه داشت [illegible] و از آنجا معلق زنان بحال تباه بر زمین افتاد و [illegible] بود و تسلیم شد [illegible] تمام
[illegible] این حال مزاج اشرف بشورش و آشوب گرایید و خاطر [illegible] رعایت [illegible]
گشت و ترک شکار کرده بدولت خانه تشریف آوردند [illegible] پیاده آمده [illegible] بسیار [illegible] ساخت و اگر چه او را
[illegible] تسلی [illegible] لیکن خاطر اشرف تسلی نمی یافت گویی ملک الموت باین صورت متحقق گشته بنظر آن حضرت در آمده
از آن ساعت آرام و قرار از پیش برخاست و حال متغیر گشت از بهیرم کله [illegible] بباجور تشریف آوردند و بدان
[illegible] یک پهر از روز مانده کوچ فرمودند در اثنای راه پیاله خواستند همین که بر لب نهادند گوارا نیفتاد و برگشت و تا رسیدن
بدولت خانه حال برین منوال بود و آخرهای شب که در حقیقت آخر روز حیات بود کار بدشواری کشید هنگام صبح که زمان
بار [illegible] بود [illegible] قرب [illegible] سیاه نمود [illegible] چند نفس شمرده سر آمد هنگام چاشت روز یکشنبه بیست و هشتم
شهر صفر سنه هزار و سی و هفت هجری مطابق پانزدهم ماه آبان سال بیست و دوم از جلوس اشرف همای روح مطهر
آن حضرت از آشیانه خاک بال افشانده سایه بر فرق ساکنان خطه افلاک افکنده جان بجان آفرین سپرد آثار روز
رستخیز نمودار شد از درون و بیرون آواز فغان و شیون در گنبد نیلگون پیچید و از [illegible] این واقعه دل خراش
و وقوع این حادثه جگر تراش جهان بشورش و آشوب گرایید و جهانیان سر رشته تدبیر از دست داده آسیمه سر شدند
در این وقت آصف خان که از فدائیان و دولت خواهان دولت شاهی بود با اعظم خان [illegible] شده داور بخش پسر
خسرو را از قید و حبس برآورده بنوید سلطنت موهوم شیرین کام ساخت لیکن این حرف را باور نمیداشت و [illegible]
نمیکرد تا آنکه سوگندان مغلظه تسلی بخش خاطر آشفته او شدند آصف خان و اعظم خان او را سوار ساخته و چتر بر سر
گرفته روانه منزل پیش گشتند نور جهان بیگم هر چند کسان بطلب برادر فرستاد آصف خان عذرها گفته نزد ایشان نرفت
[illegible] داور بخش [illegible] باشاهزادهای عالیقدر [illegible] از پی شتافت [illegible]

آصف خان بنا بر حسن اعتقادی که [illegible] بیرون شتافت [illegible] خدمت شاه بلند اقبال رسانیده
بشارت رسیدن آن حضرت [illegible] چون [illegible] عرض اشتیاق [illegible] بود [illegible]
[illegible] الطاف آن [illegible] که [illegible] دیگر [illegible] نموده [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] خان [illegible] لاهور [illegible] از آن طرف آب
لاهور [illegible] خان [illegible] با جمال امرای عظام [illegible] که در موکب مسعود
بادشاه مرحوم [illegible] چون [illegible] آصف خان بموجب استقامت [illegible] دولت شاه جهان [illegible]
[illegible] داور بخش [illegible] سلطنت [illegible] برداشته [illegible] آصف خان [illegible]
[illegible] داور بخش [illegible] لاهور [illegible]
[illegible] صادق خان ابن [illegible] یمین الدوله آصف خان [illegible] اخلاص و اتفاق [illegible]
در [illegible] وقت [illegible] عظیم [illegible] یمین الدوله [illegible]
[illegible] سلطنت شاهزاده [illegible] عالی [illegible]
[illegible] ایشان سعادت اندوخته [illegible] دولت [illegible]
[illegible] یمین الدوله [illegible] صادق خان بود [illegible] شاهزاده [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] یمین الدوله چون [illegible]
[illegible] داور بخش [illegible] آمد [illegible] اندیشه [illegible]
سلطنت [illegible] لاهور [illegible]
آن کوتاه اندیشان [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] شاهی [illegible] لشکر و جمعیت [illegible] جمیع کارخانجات [illegible]
از خزانه و فیل خانه و توپ خانه و غیره که در لاهور بود [illegible] در عرض یک هفته [illegible]
[illegible] بخیال محال [illegible] شاهزاده مرحوم سلطان دانیال را که بعد از
[illegible] آن حضرت فرار نموده بلاهور [illegible] شهریار [illegible] بجای خود [illegible] لشکر [illegible] از آب [illegible]
[illegible] کارفرمایان قضا و قدر [illegible] دولتی خدمت گذار [illegible] سلاطین [illegible] اطاعت و
[illegible]
[illegible] همت [illegible]
[illegible] از آن طرف آصف خان داور بخش را بر فیل سوار ساخته [illegible]
[illegible] خواجه ابوالحسن [illegible] خان [illegible]
[illegible] شاهزاده دانیال [illegible] اعظم خان [illegible]
[illegible] صادق خان [illegible]
[illegible] انتظام [illegible]

سوران این دولت ابد قرین فرستاده بود [illegible] ساختند و [illegible] دو سه هزار سوار [illegible]
[illegible] ظاهر شهر لاهور [illegible] نظام الملک [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] [illegible] نجیب [illegible] [illegible]
[illegible] شهر [illegible] خان [illegible] [illegible] شهر [illegible] خان
[illegible] ساختند [illegible] آصف خان [illegible] خان [illegible] قلعه [illegible]
پادشاهی توقف [illegible] آن [illegible] نظام [illegible] ساختند و آن [illegible]
[illegible] حضرت شاهنشاهی [illegible] خان [illegible] [illegible] و [illegible] حرم سرای
[illegible] خان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] رسالت [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] [illegible]
[illegible] استعجال [illegible] [illegible] موکب [illegible]
[illegible] رسیدن [illegible] سریر خلافت [illegible]
[illegible] بمجلس بهارستے [illegible] بیست [illegible] روز از مقام [illegible] سپهسالار کشمیر [illegible] یکشنبه [illegible] دهم شهر
ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت [illegible] خبر [illegible] انتهای سرحد نظام الملک واقع شده رسانیده از راه [illegible] مهابت خان
که در آن چند روز به شرف تقبیل [illegible] اقبال سربلندی یافته بود [illegible] و چون برق و باد خود را
به [illegible] خلافت رسانیده خبر [illegible] حضرت [illegible] حقیقت امور
[illegible] یمین الدوله آصف خان [illegible] همایون [illegible] شناس [illegible]
[illegible] همایون هویدا گشت چون وقت مقتضی اقامت مراسم تعزیت و ترتیب مراتب رسم و عادت نبود
فرصت توقف [illegible] مهابت خان و دیگر دولتخواهان روز پنجشنبه بیست و سوم ربیع الاول سال هزار
و سی و هفت هجری [illegible] موکب اقبال به جناح استعجال از راه گجرات به مستقر سریر خلافت اتفاق
افتاد و فرمان [illegible] عنوان مشتمل بر رسیدن بشارت و رسانیدن [illegible] اقبال آثار و نهضت موکب سعادت [illegible]
[illegible] که از گرم روان شاهزاده خدمت بودند [illegible] جان نثار خان را که [illegible] بود [illegible]
عالیشان [illegible] انواع مراحم و نوازش [illegible] خانجهان افغان که در آن وقت صاحب صوبه دکن بود فرستادند تا او را
عواطف گوناگون مستمال ساخته [illegible] وثوق حاصل نماید چون هنگام زوال ایام [illegible] او نزدیک رسیده بود راه
صواب از دست داده به اندیشه‌های باطل خود را سرگشته بادیه ضلالت ساخت و با نظام الملک [illegible] عهود
و مواثیق در میان آورده [illegible] تمام ولایت بالاگهات را [illegible] و تمام
جاگیرداران و سرداران سرحد به موجب نوشته او [illegible] خویش را [illegible] مگر سپهدار خان
که حراست قلعه احمدنگر به عهده او بود [illegible] نظام الملک نوشته خانجهان [illegible] به تمهید مقدمات [illegible]

[illegible] درجواب کفت [illegible] فرمان [illegible] شاهی [illegible]
[illegible] شاهجهان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] شاه بلند اقبال [illegible]
سعادت [illegible] ولایت [illegible] شاهجهان [illegible]
[illegible] شاه بلند اقبال [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] شاهجهان [illegible]
[illegible]
ولایت مالوه [illegible]
کیهان شکوه [illegible] گجرات رایت اقبال برافراشت [illegible] خان [illegible]
و دولتخواهی خویش [illegible] سیف خان که در آن وقت صاحب صوبه احمدآباد بود [illegible] چون سیف خان [illegible] حضرت شاهنشاهی
نسبت [illegible] شاهجهان [illegible]
بود و مصدر [illegible] شیرخان را [illegible] صاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت گردید
و فرمان [illegible] شهر احمدآباد [illegible] سیف خان [illegible] سیف خان
[illegible] نواب [illegible] سیف خان [illegible] ملکه جهان همشیره خویش
نهایت [illegible] خاطر [illegible] شاه بلند اقبال [illegible] خدمت پرست خان [illegible]
یافت که [illegible] سیف خان [illegible] موکب نصرت [illegible] از گذر [illegible]
[illegible] نزول سعادت [illegible] جشن وزن قمری سال سی و هشتم از عمر ابد پیوند
آراستگی یافت [illegible] دلیرخان [illegible] که از یکتا جوانان رزم آرای نبرد دوست است باز از ادراک سعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت
[illegible] منصب او چهار هزاری ذات و سه هزار سوار مقرر گشت که درین جشن جهان افروز عرضداشت شیرخان معروض بساط اقبال گردید
که از نوشته منهیان [illegible] گجرات [illegible] لاهور [illegible] معلوم شد که یمین الدوله آصف خان و دیگر دولتخواهان که [illegible]
سلطنت نشان ساخته بمقابله و مقاتله شهریار ناشایسته پرداخته بودند در حوالی لاهور با افواج او جنگ کرده رایت فتح و نصرت برافراختند
و [illegible] در حصار لاهور متحصن شده در زندان مکافات گرفتار شد و خدمت پرست خان که بجهت محافظت سیف خان و آمدن او شتافته
بود چون بحوالی احمدآباد پیوست شیرخان باستقبال فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه برآمده جبین اخلاص را بسعادت زمین بوس
نورانی ساخت و سیف خان لاعلاج همراه خدمت پرست خان بدرگاه سپهر اشتباه شد و شهنشاه جرم بخش عذر پذیر [illegible]
[illegible] جرائم و زلات او [illegible] ساختند و شیرخان از ضبط و نسق شهر خاطر وا پرداخته
با دیگر امرا مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا والی و غیره [illegible] بسعادت زمین بوس [illegible] همراه خود گردیدند و چون تالاب [illegible] که به ظاهر
شهر احمدآباد واقع است محل نزول رایات اقبال گشت هفت روز در انتظام و [illegible] بجهت تنظیم و تنسیق ملک اقامت فرمود
شیرخان را منصب پنج هزاری ذات و سوار و صاحب صوبگی ملک گجرات بلند پایگی بخشیدند و میرزا عیسی را به منصب چهار هزاری ذات

[illegible] سعادت رایت [illegible] شهر [illegible] برافراختند بجهت نظام کارهای سلطنت و انتظام مهمات [illegible] دولت [illegible] خان را

با بهادران جان نثار [illegible] لاهور [illegible] سلطان [illegible] بلاهور فرستادند و جوانان عالیشان [illegible] بشرف صدور یافت که [illegible]

آستان [illegible] طلب [illegible] خبر [illegible] اگر [illegible] پسر خسرو [illegible] داور بخش [illegible] اقبال [illegible] صحرای عدم

ساخته دولتخواهان [illegible] خاطر [illegible] خارج [illegible] اصلاح [illegible] خواهد بود روز یکشنبه بیست و دوم

جمادی الاول سال هزار و سی و هفت هجری مطابق [illegible] دهم بهمن ماه الهی سال بیست و دوم از جلوس جهانگیری باتفاق دولتخواهان

در ایوان دولتخانه خاص و عام لاهور خطبه بنام نامی و القاب سامی شاه جوان بخت بلند اقبال مسند آرای تخت خلافت

و اجلال [illegible] دولتخواهان [illegible] بجهت [illegible] وقت [illegible] شورش [illegible] سلطنت [illegible] داشته

[illegible] ساخته [illegible] گوشه [illegible] محبوس گردانیده [illegible] شب چهار شنبه [illegible] مطابق بیست و ششم جمادی الاول [illegible]

برادر او و شهریار [illegible] و هوشنگ پسران شاهزاده مرحوم سلطان دانیال [illegible] راه فنا گردانیده گلشن هستی را

از خس و خاشاک وجود ایشان پرداختند درین وقت موکب گیهان اقبال مجدداً [illegible] پیوست [illegible] در مقام گوکنده

که [illegible] در ایام [illegible] سعادت استان بوس [illegible] تمیز [illegible] تبارک اخلاص

شتافته دولت زمین بوس دریافت [illegible] گذرانید سعادت جاوید اندوخت و شهنشاه [illegible] آن برگزیده

خویش را بانواع [illegible] و اقسام مراحم [illegible] نوازش سرفرازی بخشیده خلعت با [illegible] لعل قطبی سی هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع

[illegible] فیل خاصه با یراق نقره و اسپ خاصه با زین طلا عنایت فرمودند و [illegible] جاگیر او را بدستور سابق [illegible] داشتند [illegible]

[illegible] جشن وزن مبارک شمسی سال سی و ششم از عمر ابد پیوند آراستگی یافت و بتاریخ هفدهم شهر جمادی الاول مطابق [illegible]

[illegible] ماه [illegible] دار البرکة اجمیر از عساکر موکب منصور [illegible] بهشت برین گردید و بآئین جد بزرگوار خویش پیاده بزیارت روضه [illegible]

[illegible] شتافته سعادت جاوید ذخیره اندوز گشتند و بعد از مراسم زیارت روضه و شرائط نیاز [illegible] و مجاوران مزار [illegible]

و ساکنان [illegible] آن دیار را از فیض نذور و صدقات کامروائی مراد ساختند و مسجدی عالی از سنگ مرمر طرح افگنده بنایان چابک دست

[illegible] که در اندک فرصتی بدستوری که طرح شده بود حسن انجام بخشند و بخواهش سپه سالار مهابت خان صوبه اجمیر [illegible]

نواحی آن بجاگیر او مرحمت شد درین [illegible] خان عالم و مظفر خان [illegible] و بهادر خان [illegible] و راجه جی سنگه [illegible] و راجه بهارت [illegible]

[illegible] رسیده [illegible] سعادت زمین بوس دریافتند و بتاریخ بیست و ششم شهر جمادی الاول

سال هزار و سی و هفت هجری موکب فلک شکوه بظاهر دار الخلافت در باغ نور منزل نزول اقبال ارزانی داشته [illegible]

[illegible] در باغ مذکور بسعادت زمین بوس [illegible] اخلاص نورانی ساخت و صباح روز [illegible] همایون شهنشاه [illegible]

سایه [illegible] متوطنان دار الخلافت و منتظران صبح سعادت افگنده آن شهر کرامت بهر را [illegible] جمال جهان آرای

خویش روشنی بخشیدند و [illegible] دولتخانه ارک بر تخت [illegible] شکوه [illegible] خرمن خرمن زر مسکوک [illegible] نثار ریخته

دامن اهل حاجت را مالا مال مراد ساختند و از مردم شهر و ده که بهوای نظاره آمده بودند از زمین کوچه تا پشت بام خانها [illegible] شبانه

خلق انبوه بیرون از شمار و حساب تماشائی بودند

تمام شد هر سه جلد اقبالنامه جهانگیری

تاریخ طبع منشور دانش گستر جهان افشار بی عدیل و بی مثال از نتایج افکار کلیم محمد نور الحسین تسلیم سهسوانی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پاک ازگرد و غبار عجیب و بیهم و تشاریح شرح بر دو باروی اخبار بلسان خط مستقیم اما بعد نقاش کلک شکسته زبان نگارستان معانی

گنج آشین و دست بی مائگی تسلیم سهسوانی با وصف شکر بالی بپیروی گرم خیز ان عرصه سخن آتش ادیبا و اره و از سو خته اختری نشان

آتش کاروان و درین راه بر سوز و گداز قدم می سپارد که سر سخن کتاب فتوحات طغرای زبان مروت صدرنشین بزم دلجوئی جوشش بهار

چمن خوشخوئی شگفته خاطره قدردانی فرنفته یاکوره مهربانی مطلع غزل کرم مقطع قصیدهٔ همم جوهرشناس علم و هنر مرزا قوت ارباب

جوهر رتبه سنج باطبین من نمونه کلام بر این من مهربان قدردان قیصر سان من هر چه نویسم زیاده از آن از آن من دست گرفته دبیر

قدرت کامله و الفته ایر دی کار منشی نول کشور آبیاری گلزار حسن و خار مطبع اوده اخبار که به فضل یزدان بسیار بخشش عزت و جاه

روز افزون سراپای عاشق دلدار و گرفته با آوازه نوازش و قدردانی چنانکه شایستگی را باید از کران تا کران رفته آن کیست که الوار آفتاب

عدالتش بر سراچه خاطرش نتافت آن کیست که سواد الیش راه سر البستان شگفتگی نیافت نقش جبین اقبال نشین او تعویذ بازو

هر آرزو و آرزوی اغنیا بی نهایت و رعایت بی نهایت او قوت بازو هر که با مخالف او موافقت کرد مصالح خرابی بجای گل آورد

آنانیکه سر در خویش و دل سید بود پیش او نقاره نو اختند و گریختند و کسانیکه و نحوت حباب آسا سر برمی افراختند لبان آب

خشک و خود را بخاک ذلت ریختند بلکه از پل شکسته براه خود افتادند و مانند موج ابر و بر باد دادند پیداست که در مصاف چالاک

عقابان فلک چه بندگی است که در تجلی زار آفتاب عالمتاب شبپره چه پر زند مور را با فیل چه نسبت و انگبیر را باز و و نیل کجا

سوده کجا مه کجا زمین کجا بیشه و آتش سخن که بگفت آمد و این در که بسفت نه جز عمر معنی گستری ست نه بخیال نام آوری تیره بختی

را بهر پهلو سنجیده ام و قیمت متاع بازار ده بخوبی فهمیده چرا به تحسین کردن سخن خود را رنجه کنم و گوش سامعین با تمکین را

شکنجه نه حق تربیت و نوازش او ادا کرده ام نه حق خدمت رسیدگی بجا آورده نعمت آلود کی خوشامد بر و این حرف نه بسته ام

و به کمال بدرماغی و در خانه در بسته نشسته ام و و خشت عالمی آزاد از شادی و غمی نه خاک قطره آبی نه ملاش خدره نانی آن نقد را

مدحت گری قدردانی در تحریر رعایت شرط احتیاط نو اجبی دارم مشاهده براه العین بی زیادت و نقصان می نگارم شهرت اقبال

روز افزونش و در گرو و تحریر ما نظر زیست و شاهد این مدعا محتاج به زیور مبالغه دیگر پرستی ایچمینی از اوده اخبار که اقبال نامه مطبع

او دست لمعه ظهور دارد و اخبار نقش خود جلوه تجلی وادی طور و نسترن درین گل زمین گل خوشرنگ و بوکه منت کش خشت و چوب

چنین [illegible] کتب عربی و فارسی [illegible] که تفصیل [illegible]

عظیم [illegible] آورده [illegible]

[illegible] لطف طبیعت [illegible]

[illegible] تصحیح [illegible] **اقبالنامه جهانگیری** [illegible]

جهانگیر [illegible] که [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] محمد شریف المخاطب **معتمد خان**

[illegible]

[illegible] معهود [illegible] خامه [illegible]

این [illegible] طبع [illegible] حال [illegible]

[illegible] طبع [illegible]

[illegible] اشاعت علوم [illegible] کشف رموز [illegible]

[illegible] اگر [illegible] حال [illegible]

[illegible] المختصر [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] حروف دائره [illegible] صفحه [illegible] بالاتفاق بیاض اوراق [illegible]

جلوه سطور [illegible] زلف مشکین [illegible] جدول [illegible] طالب [illegible] نقطه از انجم [illegible] خراج

خط بر خط خوبان [illegible] الفاظ [illegible] عارض مخطط محبوب [illegible]

محسود [illegible] جبین [illegible] کامل [illegible] کامل [illegible] عامل این عمل [illegible]

[illegible] صحت [illegible] تقطیع آرایش [illegible] آئین [illegible] نگارین [illegible]

بماه [illegible] ۱۲۸۷ هجری مطابق ماه فروری [illegible] لباس انطباع در بر گرفت [illegible] یوسف جمال

جوانی تازه از سر گرفت [illegible] ایجاز مقال [illegible] طوالت [illegible] بهمان به که [illegible]

در سازم و از بحر تاریخ سال طبع کتاب جا اندازم

تاریخ

اقبال نامه که جهانگیری نام اوست	گردید طبع آن سبب فرحت قلوب
تسلیم کن رقم سن تاریخ انطباع	اقبال نامه شد و چهاپه مطبوع خوب
	۱۲۸۷ هجری

از رشحات طبع گهر بار غواص محیط سخنوری آشنای بحر معنی پروری مولوی فدا علی متخلص به عیش

زهی اقبال نامه مشعر حالات نور الدین	جهانگیر ست و عالمگیر صیت طبع او گویا
نوشته از سر الله اکبر عیش تاریخش	همایون طبع شد اقبالنامه تحفه همه زیبا
	۱۲۸۷